







همو انا بود هر که دانا بود

# سَدِّ الْأَنْزَارِ فِي حِطِّ الْأَفْعَالِ عِنْدَ الْأَنْزَارِ

تأليف

میرزا ابوالقاسم بن محمد شمس‌الزوی

که در سال ۷۹۱ قمری تألیف شده

بتصحیح و بحشیه

علامه فقید مرحوم

محمد قزوینی

و

بیاس قبال

طهران ۱۳۲۸ شمسی

چاپخانه مجلس



ابود هرکه دانا بود

# سدا انزلی فی خط الانبیا عن ابی انیس

تالیف

مدین الدین ابر القاسم جعید شمرازی  
که در سال ۷۹۱ قمری تالیف شده

بمنصحیح و بحشیة

علامة فقد مرحوم

محمد قزوینی

و

عباس قبال

طهران ۱۳۲۸ شمسی

چاپخانه

نام تمام این کتاب که غالباً به « المزارات » یا « مزارات شیراز » معروف شده بشرحی که در صفحه ۵ از مقدمه آمده شد الازار فی حظ الاوزار عن زوار المزار است و آنرا مؤلف آن یعنی معین الدین ابوالقاسم جنید شیرازی از و عاظ و شعرای شیراز در حدود سال ۷۹۱ در شرح احوال و تعیین محل قبر جمع کثیری از زهاد و علماء و امراء و سلاطینی که در شیراز دفن شده بودند نوشته و چون نیت او این بوده است که این کتاب او برای زوار مزارات شیراز در حکم راهنمایی باشد بعد از آنم هفته به هفت قسمت یا هفت نوبت که هر قسمت یا نوبت شامل ذکر مدفونین نسکی از قبرستانهای معروف شیراز باشد تقسیم نموده تا زیارت کننده هر کدام را بنوبت در یکی از ايام هفته و اگر بتواند هر کدام را در يك شب جمعاً یا صبح ششمه زیارت کند و باین ترتیب زیارت خود را از تمام آنها در هفت روز یا هفت هفته باجم رساند .  
این هفت قسمت با نوبت بقرار ذیل است :

نوبت اول	در ذکر مدفونین قبرستان شیخ کبیر	( صفحه ۳۸ - ۹۴ از دتن حاصر )
نوبت دوم	» » باهلبه	( ۹۵ - ۹۹ )
نوبت سوم	» » دارسلم	( ۱۰۰ - ۱۶۰ )
نوبت چهارم	» » ام کلثوم و شبروبه	( ۱۶۱ - ۲۲۱ )
نوبت پنجم	» » باغ نو	( ۲۲۲ - ۲۸۶ )
نوبت ششم	» » جامع عتیق	( ۲۸۷ - ۳۶۵ )
نوبت هفتم	» » مصلی	( ۳۶۶ - ۴۶۳ )

در این هفت نوبت مؤلف مجموعاً ترجمه ۳۱۵ نفر را عنوان کرده و سیصد و یازدهمین

## ج

یعنی آخرین کسی که ترجمهٔ حال او در این کتاب مذکور شده شیخ مشرف الدین مصلح بن عبدالله یعنی افصح المتکلمین سعدی شبرازی است و در همین کتاب شدلاً زار است که نام و کنیهٔ شیخ صحیح و برطبق مآخذ قدیمی دیگر نوشته شده است.

هرچه در باب اهمیت شدلاً زار از جهت احتوای آن بر مطالب تاریخی و رجالی و معرفی الکتبی نوشته شود زائد است زیرا که مؤلف این کتاب با اینکه مورخ نبوده و بهمن جهت اغلاط و مسامحات زیاد بر زبان و قلم او جاری شده باز بعلمت قدمت زمان و دسترسی داشتن بک عدّه کتبی که حالیهٔ دیگر اثری از آنها بر جا نیست و معاصر بودن با پاره ای از اشخاص و وقایعی که در این کتاب بذکر آنها پرداخته معلومات گرانبھائی بدست داده است که سار مآخذ تاریخی موجود از آنها خالیست و این جمله بروشن کردن بسیاری از حوادث تاریخی مربوط بفارس و نواحی مجاور آن و ترجمهٔ احوال جمعی از رجال منتسب بآن سر زمینها کمکی شایان مینماید.

مؤخرترین تاریخ که در شدلاً زار ذکر آن چندبار بمیان آمده سال ۷۹۱ است که ظاهراً سال اتم نام تألیف کتاب باشد و این تاریخ يك سال قبل از سال فوت خواجه حافظ شبرازی است و از این که ترجمهٔ حالی از این شاعر بزرگوار شراز در کتاب مذکور نمانده مسلم میشود که حافظ هنوز در حین تألیف شدلاً زار در حیات و از معاصرین زندهٔ مؤلف بوده است. سال وفات مؤلف شدلاً زار درست معلوم نیست لیکن از قراین چنین برمی آید که وی که عمری طویل کرده بوده بعد از این سال ۷۹۱ چندان مدّت دیگری در دنیا نمانده است.

بعد از وفات مؤلف پسر او عیسی متن عربی کتاب پدر را بخواهدش یکی از دوستان خود که از شادان پدرش بوده بفارسی ترجمه کرده و نام آنرا «ملتس الأحياء خالصا من الرّيا» گذاشته و همین ترجمه است که بن عامه بهزار مزار یا هزارو یک مزار اشتهار یافته است.

این ترجمهٔ فارسی که بسیار عوامانه پرداخته و خالی از اشتباهات و اغلاط ترجمه ای نیز نیست حندی قبل در شراز توسط کتابخانهٔ مرآت بطبع رسیده است.



در باب شرح حال مؤلف و خاندان و اجداد او آنچه را گفتنی است دوست فاضل ارجند ما آقای سعید نفیسی در مقدمه طبع دیوان قصائد و غزلیات فارسی او که در سال ۱۳۲۰ شمسی در طهران بچاپ رسیده نوشته اند و چون ما تکرار آنها را زائد میدانیم خوانندگان گرامی را بآنجا حواله میدهیم .

بنای طبع کتاب شد الا زار بر سه نسخه بوده است باین شرح :

۱ - نسخه بالّنسبه قدیمی کتابخانه موزه بریطانیا در لندن بنشانی Supp. 677

بخط نسخ که در حواشی این چاپ همه جا آن را بعلاّمات ب نموده ایم و اساس طبع نیز بر آن نهاده شده .

۲ - نسخه م یعنی نسخه متعلق بکتابخانه مجلس شورای ملی ( فهرست مرحوم

اعتصامی جلد دوم شماره ۵۵۹ ص ۳۲۸ ) که نسخه ایست بالّنسبه قدیمی بخط نسخ ولی ورق اول آن بخطی جدید تر است و ورق آخر آن نیز افتاده .

۳ - نسخه ق متعلق باقای دکتر تقی بهرامی که از دو نسخه دیگر بالنسبه

مصحح تراست و مالک محترم آن در تمام مدّت تصحیح کتاب آنرا از راه لطف در اختیار ما گذاشته بودند .

در اواخر سال ۱۳۲۰ شمسی پیشنهاد علامه فقید مرحوم محمد قزوینی که

چند سال قبل عکسی از روی نسخه کتابخانه موزه بریطانیا برای وزارت فرهنگ

ایران برداشته بودند اولیاء این وزارتخانه تصمیم گرفتند که تصحیح و طبع شد الا زار

را برعهده آن مرحوم بگذارند . فقید مأسوف علیه قبول این کار را بشرط شرکت

نگارنده پذیرفتند و چون قرار امر منعقد گردید بکار تصحیح و چاپ پرداختیم اما

بدبختانه این عمل بعلت احتیاط و وسواس فوق العاده آن مرحوم و کسالت شدیدی

که در اواخر بر آن استاد معظم حمله آورد قریب هفت هشت سال طول کشید و در

ابن مدّت آن مرحوم در حقیقت بیکه و تنها و واحد اللهم بتصحیح متن شد الا زار و

نهیّه حواشی آن اشتغال داشتند و نگارنده جز آنکه در این راه کمات کار و دستیار

معظم له باشم خدمتی دیگر نمیتوانستم .

اگرچه متن کتاب در بهار ۱۳۲۶ و حواشی آن در بهار ۱۳۲۷ پایان رسید لیکن تصحیح نمونه های چایی بعثت مرض آن مرحوم مدتها بطول انجامید تا آنکه چند ماه قبل از وفات استاد بزرگوار ما بالأخره پایان پذیرفت و علی الظاهر مانعی برای انتشار آن نماند جز تهنئه فهارسی برای آن و این کار عظیم خطیر نه دیگر از عهده آن مرحوم که بر بستر بیماری ضعیف و ناتوان افتاده بودند ممکن بود نه برای نگارنده که گرفتاریهای متعدّد داشتیم و با اینکه باین امر اقدام کردم ناچار بهمان علت استعمال بکارهای دیگر نتوانستم آنرا با آنها برسانم.

عنایت مخصوص و همت توانای آقای عباس خوئی کتابدار فاضل کتابخانه دارالشورای ملی الله الحمد این مشکل را از پیش پای ما برداشت و بلطف شامل ایشان این کار هم بانجام رسید و کسانی که بعدها از کتاب شدلاً زار فایده بر میدارند البته قدر زحمات آقای خوئی را در می یابند. نگارنده در اینجا مراتب تشکرات صمیمانه خود را از اینکّه این زحمت را قبول و بانجام مقرون کرده اند خدمت ایشان تقدیم میدارم. آخر بن نلته ای که در این مقدمه مختصر باید یاد آور آن باشم اینست که تصحیح شد الا زار و نوشتن حواشی بر آن آخربن کار مهمّ علامه فقید مرحوم قزوینی نیستی آخربن نمونه کار دقیق عامی توأم با انتقاد درست آن بزرگوار است بهمین جهت میسوان آنرا کاملترین و دقیق ترین یادگار عمر و از آثار جاوید آن مرحوم دانست و حالیکه آن رجود به مانند جاویدان از بهین - رخت بر بسد و عام علم ادب فرسی را «ابد عرادر ساخته است بر طالبان راه و روس صحیح تحقیق و انتقاد فرض است که از این کتاب و حواشی آن استفاده کامل کنند و روح پر فتوح استاد بزرگوار را همیشه هادی در راههای خود در طی این طریق در خطر قرار دهند و آنرا همیشه حاضر و ناظر و حافظ و حامی خود دانند. رحمة الله علیه رحمة واسعة.

ظهران بهمن ماه ۱۳۲۸      عباس اقبال



## كتاب

شد الازار في حط الاوزار عن زوار المزار

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله من زين السماء بالنجوم ذات الأنوار ، ومنور الأرض بالأنبياء  
و الصالحين الأبرار ، فالأرض نزهي بمكانهم فيها على السماء ، و تسحب ذيول  
الافخار على الشاهقة السماء نزل اليهم بالبركات و تفيض عليهم سجال الخير  
في الحياة و الممات ، فهم كائنون فيها بالجثمان و الأشباح ، باثنون عنها بالقلوب  
و الأرواح

فَأَجْسَامُهُمْ فِي الْأَرْضِ قَلْبِي بِحُبِّهِ      وَأَرْوَاحُهُمْ فِي الْحَجَبِ نَحْوَ الْعَلَا تَسْرِي  
هُمُومُهُمْ جِوَالَةُ بُعْسِكِرٍ      بِهِ أَهْلٌ وَ دَلَّ اللَّهُ كَأَلَا نَجْمِ الزُّهْرِ  
و صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِ الْأَوْابِنِ وَ الْأَخْرَبِينَ ، و افضل السابقين (ورق ٢)  
و اللاحقين ، ستمد الطيب الطاهر ، العاقب الحانسر ، أول من بنشق عنه القبر ، يحشر  
الماس على قدمه يوم البعث و المشرق ، صلى الله عليه و على آله و عترته ، و المتهجين  
نغبار قدمه و ضيب ربه ، ما زار في الله زائر و سار الى الله سائر .

و بعد « فيقول الشيخ الامام ، صاحب العلم و الاحكام و الكشف و الألهام ،  
سيدنا المفسر بن برهان المحدث بن الشيخ الحاج معين الحق و الشريعة و التقوى

١ - ابن دودان ، تاريخ اصفهان ، ج ١ ، ص ١٤٧ - ١٤٨ و عرالى در احياء العلوم  
٢ - ٣٤٦ و ٣٤٧ ، در روسا ، ص ١٣٩ ذكر کرده و كفه اندا ابو سعيد خردا در حال موت  
آنها را ميگويد .

والدین ، ابوالقاسم <sup>۱</sup> جنید شیرازی قدس سره <sup>۲</sup> آن بعض اخوانی فی الدین نفعه الله بمحبة الصالحین ندبني الى ذکر مزارات شیراز ، لازالت موسومة بالأعزاز محفوظة عن الأجداب والأعواز ، اذ هي برج الأولياء <sup>۳</sup> وموطن الأتقياء ، وموطن <sup>۴</sup> أقدام الشهداء ، مدينة أسست <sup>۵</sup> بباؤها في الإسلام ، لم تندس قط بعبادة الأصنام وفيها مشاهد العلماء ، ومعابد ( ورق ۴ ب ) الأصفیاء ومساكن السادة الأخیار ، واماكن القادة الأخبار ، لها فضل كبير علي كثير من البلاد ، وعلماؤها وعبادها من افضل العلماء والعباد ، كما ورد في الآثار واصلدق به مقالا أن في فارس لرجالا وجبالا ، شعور :

فَوَارِسُ هَيَجَاءُ إِذَا الْيَوْمُ أَيُّومٌ	رَهَابِينَ ظَلَمَاءُ إِذَا اللَّيْلُ أَلِيلٌ
رِجَالٌ مَحَارِبِيٍّ وَحَرِبٍ فَكَسَبْتُهُمْ	لِدَارِيهِمْ أَنْفَالُهُمْ وَالسَّمْلُ
❁ قَوْمٌ هُمُومُهُمْ بِاللَّهِ قَدْ عَلَقَتْ	فَمَا لَهُمْ هَمٌّ تَسْمُو إِلَى أَحَدٍ
فَمَطْلَبُ الْقَوْمِ مَوْلَاهُمْ وَسَيِّدُهُمْ	يَأْحَسَنَ مَطْلَبِيهِمْ لِلْوَأْحِدِ الصَّمِيدِ
مَا إِنْ تُنَازِعُهُمْ دُنْيَا وَلَا شَرَفٌ	مِنَ الْمَطَاعِمِ وَاللَّذَاتِ وَالْوَالِدِ
وَلَا لِلْبَسِ ثِيَابٍ فَائِقِي أَنْقِ	وَلَا لِرُوحِ سُورٍ حَلٍ فِي بَلَدٍ
إِلَّا مُسَارَعَةً فِي إِثْرِ مَنْزِلَةٍ	فَدَقَارِبِ النُّخُوطِ فِيهَا بِأَعْدِ الْأَمِدِ
فَهُمْ رَهَائِنُ غُدْرَانٍ وَ أَوْدِيَةٍ	وَفِي الْقِيَامَةِ تَلْقَاهُمْ مَعَ الْعَدَدِ

۱ - « ابوالقاسم » را فقط در ندارد . ۲ - از سار مدرس قبل تا اینجا قلم در و در حاشیه ق هس ، و ارم ساقط است . ۳ - « و هر گر آن معام [ یعنی شرار ] از اولیا حالی بوده اسب و بدین سب او را برح اولیا گفته اند ( برهة القلوب ص ۱۱۵ ) . ۴ - جایی است در هر سه نسخه ق ب م بآبیت فعل باوجود تذکر فاعل ، مگر اینکه فرض کنیم که مصاف کسب ناست از مصاف الیه موده مانند سقطت بعض اصابعه و مراللیالی اسرع فی نقصی احدثن بعضی و برکن بعضی .  
 ( ❁ ) از اینجا تا آخر سطر ۲ در ص بعد فقط در م موجود است و در ب ق ندارد .  
 ۵ - این شش بیت احمر دالته ناما در عوارف المعارف سهروردی حاس مصر در حاشیه احياء العلوم عمالی ح ۱ ص ۱۴۲-۱۴۳ ، و باسنای بیت پنجم در روض الریحین یاقعی ص ۲۱۶ نیز مذکور است و از روی این دو مأخذ صحیح گردید ، - بجای « فی السوامح » در م « فی القیامه » دارد ،

واعزز ببلدة تكون فيها طاقات من شعر رسول الله صلى الله عليه وسلم فانها لا توازي كل ما سواها فطوبى لمن وفق لزيارتها وواها<sup>۱</sup> لمن تبرك بها وواها<sup>۲</sup>، واحبب بنربة دفن فيها مثل السيد احمد بن موسى الكاظم<sup>۳</sup> و اخوانه، ومثل الشيخ الكبير<sup>۴</sup> و اقرانه، و الشيخ عبدالله الأزرقي<sup>۵</sup> و امثاله، و الشيخ سلم الصوفى<sup>۶</sup> و اشكاله، و الشيخ احمد بن الحسين<sup>۷</sup> و اصحابه، و الشيخ روزبهان البقلى<sup>۸</sup> و اضرابه و الشيخ شمس الدين بن القصى<sup>۹</sup> و نظرائه، و الشيخ صدر الدين ابى المعالى و ابنائه<sup>۱۰</sup> قدس الله ارواحهم و نور اشباحهم مع ما استودع في بطنها و استقر على ظهرها من العلماء (ورق ۳) العاملين و القضاة العادلين و الفقهاء الكاميين و الفضلاء المتكلمين و الوعاظ المتشرعين و الفقراء الصادقين و العرفاء العاشقين<sup>۱۱</sup> و الأتقياء الأخياء و الضعفاء الذين هم في الحقيقة اقرباء<sup>۱۲</sup> شعر :

قَوْمٌ إِذَا عَشِقُوا لَأَنْتَ مَعَاطِفُهُمْ	كَأَنَّ عَاشِقَهُمْ مِنْ حَمْرَةٍ تَمِلُ
هُمُ الْمُحِبُّونَ لَا يَشْقَى الْجَلِيسُ بِهِمْ	أَجْفَانُهُمْ بِسَوَادِ اللَّيْلِ تُكْنَحُلُ
إِذَا مَضَى سَلَفٌ مِنْهُمْ آتَى خَافٍ	وَإِنْ مَضَى بَطَلٌ مِنْهُمْ بَدَأَ بَطْلٌ <sup>۱۲</sup>

وكم من اولياء نحن القباب لا يعرفهم الأرباب و قد قيل لن بخلو شيراز ابدأفى كل حين عن اربعمائة و اربعة و اربعين ولياً حلف الموازين، تتلقى سؤله

۱ - تصحيح قياسي، در اصل بهی م، فواها ۲ - چنانکه در سابق اشار کردیم در ستاره درس سابق تا اینجا معط در م و وحود است و در ب ق ندارد . ۳ - رجوع شود بنمره ۲۰۸ ارتراحم کتاب حاضر . ۴ - رجوع شود بنمره اول از تراحم کتاب حاضر . ۵ - رجوع شود بنمره ۵۹، « الأزرقي » بنقدم راء معجمه است برءاء مهمله بطبق و چنانکه در حواشی نمره ۵۹ شرح داده شده است ، م الأزرقي ( بنقدم مهمله بر معجمه ) آن سهو و ساج است . ۶ - رجوع شود بنمره ۷۲ . ۷ - رجوع شود بنمره ۹۹ . ۸ - رجوع شود بنمره ۱۷۱ . ۹ - رجوع شود بنمره ۲۷۵ . ۱۰ - رجوع شود بنمره ۱۳۵ . ۱۱ - جمله ارساء الی معاطط در م و وحود است . ۱۲ - این سه بیت را در م ندارد

بالأنبجاز و ذکرت بعض سیرهم و اوصافهم علی الأیجاز ✽ تذیبلاً لما ذکره  
الشیخ ابوالحسن الدیلمی<sup>۱</sup> والشیخ ابو شجاع صاحب المقاریضی<sup>۲</sup> و تکمیلألما  
اورده الفقیه حسین بن سلمان<sup>۳</sup> و مولانا معین الدین احمد الذهبی<sup>۴</sup> رحمة الله علیهم  
اجمعین<sup>۵</sup> ، و غایة رغبتی فیہ بعد اجالة الرأی و اجمام الفکر و رجاء حصول الثبوتة  
و بقاء الذکر احیاء بعض ما دثر من آثارهم و استتزال الرحمة بذکر الصالحین و  
اخبارهم ( ورق ۳۴ ) و الدلالة علی الخیر لفاعلیه و اتباع السلف لمن یطلبه و

- ۱ - شیخ ابوالحسن دیلمی که ظاهر اسم او حنانکه از شیراز نامه ص ۹۹ اسنباط مشود علی بوده  
از معاصرین شیخ کبیر ابو عبدالله محمد بن خفیف متوفی در سنه ۳۷۱ بوده و تألیفی داشته در مشیخه  
فارس یعنی در شرح احوال مشایخ عرفای آن مملکت و تألیفی دیگر نیز داشته در شرح احوال شیخ  
کبیر سابق الذکر و کرامات او و حکایات راجع باو ، و مؤلف در کتاب حاضر بسیار از این هر دو  
تألیف او نقل نموده است ، شرح احوال او در این کتاب و در شیرازنامه مذکور بیست و در جای  
دیگر نیز عجاله نیافتم ، ( رجوع شود باوراق ۲۹ و ۳۲ و ۵۳ ب و ۶۳ و ۶۵ ) . ۲ - مقصود  
شیخ ابوشجاع محمد بن سعدان مقاریضی متوفی در سنه ۵۰۹ است که بتصریح مؤلف ( نمره ۴۴ از  
تراجم کتاب ) و بتصریح صاحب شیراز نامه ص ۱۱۳ تألیف مشهوری داشته معروف به « مشیخه  
مقاریضی » در شرح احوال مشایخ فارس در سه طبقه که مؤلف در تضعیف کتاب حاضر بسیار از  
آن نقل نموده است ، و بعد ها بکثرت استعمال کلمه « مشیخه » را از آن حذف کرده فقط  
« مقاریضی » میگفته اند یعنی کتاب « مشیخه مقاریضی » ، پس « صاحب المقاریضی » در عبارت  
متن بمعنی صاحب کتاب مشیخه مقاریضی است ، - ق کلمه « صاحب » را اینجا ندارد ولی در عنوان  
شرح حال او ( نمره ۴۴ ) در هر سه نسخه « صاحب المقاریضی » مرقوم است . ۳ - یعنی فقیه  
صائن الدین حسین بن محمد بن سلمان متوفی در سنه ۶۶۴ ( نمره ۱۲۲ از تراجم کتاب ) که  
او نیز کتابی در شرح احوال مشایخ فارس داشته موسوم به « تاریخ مشایخ فارس » که مؤلف  
کتاب حاضر بسیار از آن نقل نموده و هر جا در این کتاب « قال الفقیه » میگوید مراد اوست .  
۴ - یعنی معین الدین احمد بن شهاب الدین ابی الخیر بن ابی الفضل بن عزالدین مودود زرکوب مؤلف  
کتاب « شیور از نامه » و متوفی در سنه ۷۸۹ ( نمره ۲۲۳ از تراجم کتاب ) ، - زرکوب ، که  
مؤلف کتاب حاضر آرا ، « ذهبی » تعریب نموده در اصل لقب عزالدین مودود مذکور جد  
سوم صاحب شبراز نامه بوده ولی بعدها تمام اولاد و اعقاب عزالدین مودود مشهور بهمین لقب شده  
بوده اند . ۵ - از کلمه « تذیبلا » که بستاره علامت گذارده ایم نا اینجا بکنی از نسخه ب ساقط  
است و فقط در ق م موجود است ، ولی در م این جمله بعد از کلمه « یتقیه » در سه سطر بعد  
مرقوم است .

بیتغیه <sup>۱</sup> و سمیت الكتاب بشد الأزار فی حط الأوزار عن زوار المزار ليوافق الاسم مسماها و يطابق اللفظ معناه ، ولا بد لهذا الكتاب من مقدمة يبتنى عليها الكلام و يحصل منها المرام فاقول ومن الله التسيديد و الألهام :

روى مسلم في صحيحه عن ابى هريرة رضي الله عنه قال زار رسول الله صلى الله عليه وسلم قبر امه فبكى و ابكى من حوله فقال استأذنت ربى في ان استغفر لها فلم يؤذن لي و استأذنته في ان ازور قبرها فأذن لى فنزروا القبور فانها تذكر الموت <sup>۲</sup> ، و روى ايضا فيه عن بريدة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم نهيتكم عن زيارة القبور فنزروها <sup>۳</sup> ، و روى ايضا عن عائشة رضي الله عنها انها قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم كلما كان ( ورق ۴ ) لياتها من رسول الله صلى الله عليه وسلم يخرج من آخر الليل الى البقيع فيقول السلام عليكم دار قوم مؤمنين وانا كم ما توعدون غدا مؤجلون وانا ان شاء الله بكم لاحقون اللهم اغفر لأهل بقيع الغرقاء .

و روى البيهقي رحمه الله عن محمد بن النعمان و رفع الحديث الى النبي صلى الله عليه و سلم قال من زار قبر ابويه او احدهما فى كل جمعة غفر له و كتب بر <sup>۴</sup> ، و روى ابن ماجه عن ابن مسعود رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال نهيتكم عن زيارة القبور فنزروها فانها تزهد فى الدنيا و تذكر الآخرة <sup>۵</sup> ، و روى الترمذى عن ابن عباس رضي الله عنهما ان النبي صلى الله عليه وسلم مر بقبور بالمدينة فأقبل عليهم بوجهه فقال السلام عليكم يا اهل القبور يغفر الله لنا و

۱ - كذا فى ب ق ، ، بجای این جمله از ستاره تا اینجا فقط دارد ، و سمیت الكتاب بالمزارات ، -

۲ - صحيح مسلم ج ۳ ص ۶۵ ، ۳ - ايضا ؛ ۴ - ايضا ص ۶۳ ،

۵ - عين ابن حديث در احبباء العلوم غزالی ج ۴ ص ۳۵۲ نیز مذکور است ۶ - ايضا ،



لكم انتم سلفنا ونحن بالأثر، والأحاديث الصحيحة الثابتة المعتمدة دالة (ورق ٤ ب) على ان زيارة القبور من سنن رسول الله صلى الله عليه وسلم قولاً وفعلاً وان لها تأثيراً عظيماً في تنوير القلوب والترغيب الى الآخرة عقلاً وتقلاً، ثم ان الأموات يسمعون كلام الأحياء ويتروحون بزيارة الأحياء وينتفعون بقراءة القرآن لهم والدعاء ولهم خبر عن اتيان الزائرين واطلاع علي احوال الأوداء والأقرباء المعاشرين ويأذن الله تعالى في بعض الأحيان ان يتصل ارواحهم بالأبدان كما كان قبل ان كان، وليس الأمر على ما يظن بعض الناس ممن ام يمارس علوم القوم ولم يشرب من مشارب اهل العرفان ان لروح اذا فارق البدن لم يبق له شعور بحال الزائر ولا ما ذات تجرد من الجسد لم يعد الى عالم الجسمانيات فان العلاقة القديمة باقية لا تنصدم وعرى المحبة ابنة لا تنفصم والله (ورق ٥) سبحانه وتعالى عالم بالجزئيات كلها حسب ما هي عليه فيعلم الأجزاء بتفاصيلها ويعلم مواقعها ومحالها ويميز بين ما هو اصل وما هو فضل<sup>١</sup> و يقدر علي تعليق الروح بالجزء الأصلي منها حال الانفراد<sup>٢</sup> تعليقه به حال الاجتماع<sup>٣</sup> فان لبنية عند اهل الحق ليست شرطاً للحياة بل لا يستبعد تعليق ذلك الروح الشخصي الواحد في آن واحد بكل واحد من تلك الأجزاء المتفرقة في المشارق والمغرب فان التعليق ليس على سبيل الحول حتى يمنع الحول في جزء واحد من الحول في جزء آخر، روى البخاري<sup>٤</sup> عن ابي طلحة رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم امر يوم بدر بأربعة وعشرين رجلاً من صنادر قريش فقد فوا في طوي من اطواء بدر خبيث

١ - كذا في م ، ق ب : فصل . ٢ - يعني حال افراد الاجزاء بعضها عن بعض وتفرقها بعد الموت كما في حال اجتماعها معاً واتصال بعضها ببعض في حال الحياة . ٣ - كذا في ق م ، ب : البيهقي .

مُنْجِيْتٌ<sup>١</sup> و كان اذا ظهر على قوم (ورق هب) اقام بالعريضة ثلاث ليال فلما كان  
ببدر اليوم الثالث امر بر احلته فشد عليها رحلها ثم مشى و اتبعه اصحابه وقالوا ما نرى  
ينطلق الا لبعض حاجته حتى قام على شفة الركي فجعل يناديهم بأسمائهم واسماء  
آبائهم يا فلان بن فلان ويا فلان بن فلان أيسر كم انكم اطعمتم الله ورسوله فاناد  
وجدنا ما وعدنا ربنا حقاً فهل وجدتم ما وعد ربكم حقاً قال فقال عمر يا رسول الله ما  
تكلم من اجساد لا ارواح فيها فقال النبي صلى الله عليه وسلم و الذي نفس محمد  
بيده ما انتم بأسمع لما افول منهم<sup>٢</sup>، فاذا كان الكفار سامعين لما ينادون فبالحرى ان  
يكون الموحدون المعظمون لأمر الله ورسوله المؤمنون بالموت وما بعده واقفين  
علي حال الزائرين سامعين لدعوات المخاطبين . قال الشيخ شهاب الدين عمر بن  
محمد الشهر وردى رحمة الله عليه في كتاب المعتمد من تصانيفه نعتقد ان الميت بعد  
الموت يسمع ما يقال عنده (ورق ٦) و يقال له كما كان في حياته و يتأثر باللطف  
والعنف من الغاسل و ممن يباشر جسمه و كأن الحواس التي انعدمت انكمنت  
فيه و لانشكك في امر الميت و سماعه و رؤيته وقد دلت الأخبار على ذلك اذا فتشت  
وجدت و قد وجد اهل الله و خاصته ذلك ذوقاً و علموه و ايقنوه بما اظهر الحق لهم  
و اطلعهم عليه و الملكان منكرو و كبير بسألانه و ماورد المسألة الا للقبور و ظاهر  
الأمر ان المسألة تكون الجربق و العربق ايضاً و من اكلته السباع كيف مات على  
اختلاف الأحوال فان ذلك ابتلاء من الله تعالى لعباده و هو من جملة منازل الآخرة  
و موافقها . قال الشيخ محي الدين النووي رحمة الله عليه و :الميت بعد دفنه

١ - « وفي حديث منى بدر قالوا في قلب نبييت منجيت [ على صيغة اسم الفاعل ] اي فاسيد مفسيد  
لما يقع فيه » (لجان العرب) . ٢ - شرح صحيح بخارى از قسطلاني طبع مصر ج ٦ ص ٢٥٣ - ٢٥٤ .

مما استحسنة السلف الصالح ولم ينزل علماء الشام وغيرهم يلقنون الأموات و  
 يذكرونهم (ورق ۶ ب) التوحيد والشهادات. روى مسلم عن عمرو بن العاص  
 رضى الله عنه قال لأبنة وهو فى سياق الموت اذا انامت فلا تصحبني نائحة ولا  
 نار فاذا دفتموني فسنوا على التراب سندا ثم اقيموا حول قبري قدرا ما ينجر جزور  
 ويقسم لحمها حتى استأنس بكم واعلم ماذا اراجع به رسل ربي، وهذا دليل على  
 ان الميت يستأنس بزيارة اصدقائه واحبائه من اهل التوحيد. و روى الغزالي  
 عن عائشة رضى الله عنها عن رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من رجل ينور قبر  
 اخيه ويجلس عنده الا استأنس به. و روى عن ابى هريرة اذا مر الرجل بقبر  
 الرجل يعرفه فسلم عليه رد عليه السلام وعرفه واذا مر بقبر لا يعرفه فسلم عليه  
 رد السلام. قال شيخنا وسيدنا صدر الملة والدين ابو المعالى المظفر بن محمد<sup>۲</sup>  
 قدس الله روحه فى بعض مصنفاته ان روح (ورق ۷) الزائر له نور العمل اكثر و  
 روح المزور له نور التجليات اكثر فالحي متي زار الميت تقابل الروحان وتلاقي  
 النوران فانزع كل منهما بالآخر وهذا من أسرار المكشفات لا يدركها الا اصحاب  
 الرياضات. و روى الترمذي عن جابر رضى الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم  
 دخل قبراً ليلاً فأسرج له بسراج فأخذ من قبل القبلة وقال يرحمك الله ان كنت  
 لاً واهماً تلاء للقرآن. و روى البخاري عن عائشة رضى الله عنها ان ابابكر اقبل اى  
 بعد موت رسول الله صلى الله عليه وسلم على فرس من مسكنه بالسَّنح<sup>۳</sup> حتى نزل

۱ - كذا فى ب ق بسين مهملة ، م : فسنوا على التراب سناً ( بسين معجمه ) ، قال فى اسان العرب فى  
 سن ن : د و فى حديث عمرو بن العاص عند موته فسنوا على التراب سناً اى ضعوه وضعا سهلاً .  
 ۲ - رجوع شود بنمرة صد و سى و پنج ( ۱۳۵ ) از تراجم كتاب . ۳ - سنج بضم سين مهمله  
 و سكون نون و در آخر جاء مهمله نام يكي از محلات بالائين مدينه است از منازل بنى الحارث بن  
 الغزرج كه منزل ابوبكر در آنجا بوده ( معجم البلدان ) .

فدخل المسجد فلم يكلم الناس حتى دخل [علي] عائشة فتيّم رسول الله صلّى الله عليه وسلّم وهو مغشى بثوب حبرة فكشف عن وجهه ثم أكب عليه فقبله وبكى ثم قال بأبي أنت وأمي يا رسول الله والله لا يجمع الله عليك موتتين أما الموتة (ورق ۷ب) التي كتبت عليك فتميتها وفي رواية قال طبت يا رسول الله حياً وميتاً. وروى الترمذی عن ابن ابی ملیکة قال لما توفي عبدالرحمن بن ابی بکر بالجُبشی<sup>۳</sup> وهو موضع فحمل الى مكة فدفن بها فلما قدمت عائشة أتت قبره فقالت، شعر:

وَ كُنَّا كَنَدَمَانِي جَدِيْمَةً حِقْبَةً  
مِنَ الدَّهْرِ حَتَّى قِيلَ لَنْ يَتَّصِدَا  
فَلَمَّا تَفَرَّقْنَا كَأَنِّي وَمَالِكَا  
إِطْوَالِ اجْتِمَاعٍ لَمْ نَبِتْ لَيْلَةً مَعَا  
ثم قالت والله لو حضرتك ما دفنت إلا حيث متت ولو شهدتك ما زرتك. فلولا أن الميت يسمع ما يقال له كان الخطاب في الظاهر عبثاً. قال شيخ الشيوخ شهاب الدين عمر بن محمد السهروردي رحمة الله عليه في كتاب عوارف المعارف من تصانيفه<sup>۴</sup> قيل الأرواح تجول في البرزخ وتبصر احوال الدنيا والملائكة يتحدثون

۱ - كلمة «علي» ازهرسه نسخه بقم افزاده است وبدون آن هم عبارت غلط وهم معنی فاسد است، از روی صحیح بخاری که مؤلف بنصریح خود این حدیث را از آنجا نقل کرده تصحیح شد (صحیح بخاری با شرح قسطلانی چاپ مصر سنه ۱۳۰۴، ج ۶ ص ۴۷۰)، ۲ - در هر سه نسخه، فیتم (از باب تفعیل)، - از روی صحیح بخاری در موضع مذکور تصحیح شد، ۳ - حبشی بضم حاء مهمله وسكون باء موحده وكسر شین معجمه ودر آخر یاء مشدده نام گروهی است در شش میلی مکه بقول یاقوت در معجم البلدان، ولی بقول ابن الأثیر در اسد الغابة ج ۳ ص ۳۰۶ نام موضعی است برده میلی مکه، وهر دو عین حکایت متن را نقل کرده اند، رجوع شود نیز باسان العرب در ح ب ش، ۴ - از ایبانی است بسیار مشهور از منعم بن نویره یربوعی در مرئیة برادر خود مالک بن زید که بدست خالد بن الواید در موقع ردة عرب ولی در حقیقت بواسطه طمع در زن صاحب جمال او کشته شد، و مرانی منعم بن نویره مذکور در حق برادر خود از بهترین اشعار مرانی است (رجوع شود بقصد الفرید ج ۲ ص ۱۵، وغانی ج ۱ ص ۶۶ و ۷۰، و اسد الغابة ج ۴ ص ۲۹۹، و تاریخ ابن الأثیر در حوادث سنه یازده از هجرت ج ۲ ص ۱۳۷، و ابن خلکان در شرح حال و بیمة الوشاء ۲: ۳۰۵)، - ۵ - مطبوع در حاشیة احیاء العلوم در مصر ج ۴ ص ۱۴۳.

في السماء عن احوال الآدميين و ارواح تحت العرش (ورق ۸) و ارواح طيارة الى الجنان والى حيث شاءت على اقدارهم من السعي الى الله ايام الحياة الدنيا .  
 روى مسلم<sup>۲</sup> عن مسروق قال سألنا عبد الله بن مسعود رضي الله عنه عن هذه الآية :  
 ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون فرحين بما آتاهم الله من فضله ، قال انما قدسألنا رسول الله صلى الله عليه وسلم عن ذلك فقال ارواحهم في اجواف<sup>۳</sup> طير خضر لها قناديل معلقة بالعرش تسرح من الجنة حيث شاءت ثم تأوى الي تلك القناديل فاطلع اليهم<sup>۴</sup> ربهم اطلاعة<sup>۵</sup> وقال هل تشتهون شيئا قالوا اى شئ نشتهى ونحن نسرح من الجنة حيث شئنا ففعل ذلك بهم ثلاث مرات فلما رأوا انهم لن يتركوا من<sup>۶</sup> ان يسألوا<sup>۷</sup> قالوا بارب نريد ان ترد ارواحنا في اجسادنا حتى نقتل (ورق ۸ ب) في سبيلك مرة اخرى فلما رأى ان ليس لهم حاجة تركوا . و روى سعيد بن المسيب عن سلمان رضي الله عنه قال ارواح المؤمنين تذهب في برزخ من الأرض حيث شاءت بين السماء والأرض حتى يردّها الى اجسادها ، و قيل اذا ورد على الأرواح ميت من الأحياء التقوا و تحدّثوا و تساءلوا و وكلّ الله تعالى بها ملائكة تعرض عليها اعمال الأحياء حتى اذا عرض على الأموات ما يعاقب به الأحياء في الدنيا من اجل الذنوب \* كان عذرا لله

۱ - از روی عوارف المعارف تصحيح شد ، در هر سه نسخه « و ارواح » دوّم افزاده است .  
 ۲ - رجوع شود بصحيح مسلم طبع مصر سنه ۱۳۳۴ ج ۶ ص ۳۸ - ۳۹ در « باب ان ارواح الشهداء ، في الجنة و اّهم احياء عند ربهم يرزقون » ، ۳ - حزين است در هر سه نسخه ، - صحيح مسلم؛ في جوف ، ۴ - جنين است در ب و نیز در صحيح مسلم ، ق م ؛ عليهم ، - ۵ - حزين است در ب م ، ق كلمة « من » را ندارد ۶ - هر سه نسخه شد الارار بعد از « يسألوا » افزوده اند ؛ شيئا ، - از روی صحيح مسلم كه بصريح مؤلف اين حدس از آجا نقل شده بصحيح شد ، - يسألوا چنانكه بضبط قلم در صحيح مسلم چاپ مذکور كه چاپ بسيار مصحح مقن و مصبوطى است و تمام كلمات را بدقت كامل حر كات گذارده اند بصيغه مجهول است . -

ظاهراً عند الأموات<sup>۱</sup> فإنه لا احد احب اليه العذر من الله عز وجل . و قد ورد الخبر عن رسول الله صلى الله عليه وسلم انه قال تُعرض الأعمال يوم الاثنين والخميس على الله عز وجل وتعرض علي الأنبياء والآباء والأمهات يوم الجمعة فيفرحون بحسناتهم وينزاد وجوههم بياضاً و اشرافاً فانقوا الله (ورق ۹) ولا تؤذوا موتاكم ، وفي خبر آخر ان اعمالكم تُعرض على عشائركم و اقاربكم من الموتى فان كان حسناً استبشروا و ان كان غير ذلك فالوا اللهم لا تمتهم حتى تهديهم كما هديتنا<sup>۲</sup>، و روى الحافظ اسمعيل في كتاب الحجّة عن عثمان بن عبد الله بن اوس قال قال سعيد بن جبیر كيف دنيحك الى بنت اخيك اما انك لاتصنع اليها شيئاً الا تبلغ اباهذا ذلك، قلت لسعيد و يباع الأموات \* ما يصنع الأحياء قال نعم ان رأوا خيراً سرّوا به و ان يروا شراً سئ بهم حتى أنّهم ليدسّءلون و في رواية قلت و هل يأتي الأموات<sup>۳</sup> اخبار الأحياء قال نعم ما من احد له حميم الا يأتيه اخبار افر به فان كان خيراً سرّ به و فرح و هنيئ به و ان كان شراً ابتأس و حزن حتى أنّهم يسألون عن الرجل قدمات فيقال ألم يأنكم فيقولون لقد خولف به<sup>۴</sup> الي امه الهاو به ، و عن عبادة بن الصامت رضي الله عنه قال اذا مات الرجل فان تعلم احد من ولده القرآن بشر بذلك و ان كان عقبه عقب سوء انى الدار غدوة و عشية فيسكى عليه حتى ينفخ في الصور او كما قال<sup>۵</sup>، و عن سعيد بن جبیر رحمة الله عليه (ورق ۹ب) اذا مات الرجل استقبله ولده كما

۱ - چنین است در هر سه نسخه ، - در عوارف المعارف در حاشیه احياء المعلوم بحای جمله از ستاره تا اينجا ، « قالوا بعذر الى الله طاهرا عنه » (آند ؟) ، - ۲ - ار « و روى عن سعيد بن المسيب » در سطر ۱۱ صفحه قبل تا اينجا عيناً منقول است از عوارف المعارف سهروردی (حاشیه احياء المعلوم ۴: ۱۴۴) ۳ - از ستاره تا اينجا فقط در م موحود است و در ب ق ندارد ، ۴ - چنین است در ب ق ، م ؛ خول به . ۵ - كما مات « او كما قال » فقط در م موحود است ،

يستقبل الغائب . وعن مجاهد رحمة الله عليه أنّ الرجل ليُدشّر في قبره بصلاحي ولده  
وتقرّب بذلك عينه . و مذهب اهل الحقّ وهم اهل السنّة والجماعة أنّ ارواح الموتى  
ترجع في بعض الأوقات من عليّين او سجين الى اجسادهم في قبورهم فيشترك  
الروح والجسد في النعيم او العذاب قيل يجلسون ويتحدّثون واكثر ذلك في ايام  
الجمعة و ايامها وقيل أنّهم لا يعدّون في ايلة الجمعة و يومها وذلك لفضل الجمعة  
و أنّ الموحّد كان يمتدّد وجوبها<sup>۱</sup> و فضلها و أنّ المؤمن لا يكون عذابه مؤبداً .  
روى الغزالي<sup>۲</sup> رحمه الله عن رجل من آل عاصم الجحدري قال رأيت عاصمًا في منامي  
بعد موته بسنتين فقلت ألسنت متّ قال بلى قلت فاين انت قال انا والله في روضة  
من رياض الجنّة انا ونفر من اصحابي نجتمع كلّ ليلة و صبيحتها الى بكر بن  
(ورق ۱۰) عبد الله المزني<sup>۳</sup> فنتلقني اخباركم ، قلت اجسامكم او ارواحكم قال  
هيئات بليت الأجسام و انما تتلاقى الأرواح ، قلت فهل تعلمون بزيارتنا اياكم  
قال نعم نعم بها عشية الجمعة و يوم الجمعة كلّها و يوم السبت الى طلوع الشمس ،  
قلت وكيف<sup>۴</sup> ذلك دون الأيّام كلّها قال لفضل يوم الجمعة ، \* وروى صاحب كتاب  
مقابر بغداد باسناده عن القطيعي قال لما توفيت أمّ ولدي رأيتها في النّوم فقلت  
الى ما صرت فقالت<sup>۵</sup> الى كلّ خير في كلّ ليلة جمعة تنزل على احمد<sup>۶</sup> رحمة

۱ - چنین است در هر سه نسخه ، - ۲ - رجوع شود باحياء العلوم ج ۴ ص ۳۵۲ ، و كتاب الروح  
ابن قيم الجوزيه ص ۵۰ ، - بعضی اغلاط و سقطات که در این حکایت در متن حاضر در هر سه نسخه  
روی داده بود از روی دو مأخذ مریور تصحیح گردید ، - ۳ - یعنی بکر بن عبد الله المزني از  
اجلّه تابعين و متوفی در سنه ۱۰۸ هجری ، رجوع شود بمعارف ابن قتیبه جاب مصر ص ۲۱۰ ، و  
حلیة الاولیاء ابو نعیم اصفهانی ج ۲ ص ۲۲۴-۲۳۲ ، و طبقات شعرانی ج ۱ ص ۳۰-۳۱ ،  
۴ - کذا فی قم و احیاء العلوم ، ب و کتاب الروح : فکیف ، - ۵ - تصحیح قیاسی ، ق ب : فقال ،  
م اصل این حکایت را ندارد ، - ۶ - کلمه « احمد » را در ب ندارد ،

تعمنا و ذکر آنه دفنها فی مقبره احمد بن حنبل رحمه الله عليه<sup>۱</sup> و روى ابن القیم<sup>۲</sup> رحمه الله عليه فی کتاب الروح عن جبر القصاب<sup>۳</sup> قال كنت اغدو مع محمد بن واسع<sup>۴</sup> فی کل غداة سبت حتی نأتی الجبان فتقف علی القبور فسلم علیهم و ندعو لهم ثم ننصرف فقلت ذات یوم لوصیرت هذا الیوم یوم الاثنين قال بلغنی ان الموتی یعلمون بزوارهم یوم الجمعة و یوما قبلها و یوما (ورق ۱۰ ب) بعدها ، و روى عن الضحاک انه قال من زار قبراً یوم السبت قبل طلوع الشمس علم المیت بزیارته ، و قد افتی فقهاء الاسلام ان لقبر المیت حرمة کحرمة صاحبه فلولا ان للمیت شعوراً بحال من یتصدده لم یکن لتعظیم القبر فائدة . و روى احمد بن حنبل عن عمرو بن حزم<sup>۵</sup> قال رأی رسول الله صلی الله علیه و سلم متکئاً علی قبر فقال لا تؤذ صاحب هذا القبر اولاً تؤذ<sup>۶</sup> . و روى مسلم عن ابی هریره رضی الله عنه عن رسول الله صلی الله علیه و سلم لآن یجلس احدکم علی جمرة فتتحرق ثیابه فتنحلص الی جلده خیر من أن یجلس علی قبر<sup>۷</sup> . و روى ایضاً عن ابی مرثد الغنوی<sup>۸</sup> قال قال رسول الله

۱ - از ستاره تا اینجا از م ساقط است ، ۲ - یعنی شمس الدین محمد بن ابی بکر دمشقی معروف بابن قیم الجوزیه متوفی در سنه ۷۵۱ و از اخص نلامده ابن تیمیه ، - کتاب الروح او در سنه ۱۳۱۸ و بعدها مکرر در حیدرآباد دکن بطبع رسیده است ، ۳ - چنین است در ق ب (ب با حاء مهمله) ، ۴ - جبر بن القصاب ، کتاب الروح ابن قیم الجوزیه ص ۵ ، حسن القصاب ، ۴ - محمد بن واسع بن جابر ازدی از مشاهیر تابعین و متوفی در سنه ۱۲۰ یا ۱۲۷ هجری ، رجوع شود بمعارف ابن فنیبه ص ۲۰۹-۲۱۰ ، حلیة الاویاء ، ج ۲ ص ۳۴۵-۳۵۷ ، و تاریخ ابن الاثیر در حوادث سنه ۱۲۷ ، و خلاصه ندهیب الکمال ص ۳۰۹ ، و طبقات شعرانی ج ۱ ص ۳۲ ، ۵ - یعنی عمرو بن حزم انصاری از صحابه حضرت رسول و متوفی در سنه ۵۳ یا ۵۱ هجری ( اسد الغابه ج ۴ ص ۹۸ - ۹۹ ، و تاریخ ابن الاثیر در حوادث سنه ۵۳ ) ، ۶ - کذا فوب ، ق ، و لا تؤذ ، م این کلمات را ندارد ، ۷ - صحیح مسلم حاب مصر سنه ۱۳۳۴ ج ۳ ص ۶۲ ، ۸ - ابومرثد کزاز بن حصین غنوی از دیلمه غنی بن اعصر ، از صحابه حضرت رسول و از اهل صفه در سنه ۱۲ هجری در خلافت ابوبکر و فات یافت ( حلیة الاویاء ج ۲ ص ۱۹ ، و اسد الغابه ج ۵ ص ۲۹۴ ) ،



صلى الله عليه وسلم لا تجلسوا على القبور ولا نصلّوا عليها<sup>۱</sup>. وروى مالك و ابو داود وابن ماجه عن عائشة رضي الله عنها أنّ رسول الله صلى الله عليه وسلم قال كسر عظم الميت ككسره حيّاً. وروى الغزالي<sup>۲</sup> عن ابي قلابة الجرمي<sup>۳</sup> قال اقبلت (ورق ۱۱) من الشام الي البصرة فنزلت الخندق فتطهرت و صليت ركعتين بليل ثم وضعت رأسي على قبر ثم انتبعت فاذا صاحب القبر يشتكي ويقول لقد آذيتني منذ الليلة ثم قال انكم تهترون ولا تعلمون و نحن نعلم ولا تقدر علي العمل ثم قال الرّكعتان اللتان صليتهما خير من الدنيا و ما فيها. قال المؤلف و سمعت الحاج ركن الدين الصفار المحدث المجاور بالحرم الشريف رحمة الله عليه قال رأيت في بعض الكتب أنّ امرأة توفيت بأرض الحجاز فاحضرت غسالة لتغسلها فجئ بها الي المقنسل فلما خلعت الثياب عنها ضربت الغاسلة كفها على فخذي الميتة و قالت ما ازانها و كأنه كانت بينها معرفة فما تم قولها ان التصقت كفها على فخذه فلم تستطع أن ترفها فجهدوا في تخليصها وانتزاعها فلم يقدروا عليها فرفعوا الأمر الي عبد الملك بن مروان و كان في أيامه (ورق ۱۱ ب) فقال استفتوني و فيكم مالك بن انس<sup>۴</sup> فاستفتوا مالكاً رحمة الله عليه فقال لعل هذه الغاسلة قد فثتها بشيء أجادوها حدّ القذف ثمانين<sup>۵</sup> فجلدوها تسعة و سبعين و كانت على ذلك حتى

۱ - صحيح مسلم ج ۳ ص ۶۲. ۲ - احياء العلوم ج ۴ ص ۳۵۳، و كتاب الروح ابن قثم الجوزي ص ۸،  
 ۳ - ابوابه (بكسر قاف و تخفيف لام) عبدالله بن زيد جرمي از مشاهير تابعين و متوفى در سنة  
 ۱۰۴ هجرى (معارف ابن قتيبه ص ۱۹۷، و حلية الاولياء ج ۲ ص ۲۸۲ - ۲۸۹)،  
 ۴ - مالك بن انس در سال ۹۵ هجرى با روايات ديگر در سال ۹۰ يا ۹۴ منولد شده و در سنة  
 ۱۷۹ يا ۱۷۸ وفات يافته (ابن خلّكان وغيره) و عبدالله بن مروان در سال ۸۶ وفات نموده پس على  
 ابي تقدير توأم مالك بن انس چهار الي نه سال بعد از وفات عبدالله بن مروان بوده است و بنا بر اين  
 صحت اين حكايت تاريخاً از محالات است، و لا بد ناقل اين حكايت يا عبدالله بن مروان را يا يكي  
 ديگر از خلفاء بعد ازو اشباه کرده يا مالك بن انس را يا يكي از علماء مقدم براو، -  
 ۵ - م فقط افزوده، جلد ۱،

اتّموها الحدّ ثمانين فارتفعت يدها . وحكى ان بعض الغسالين اهل ادباً من الآداب في غسل بعض الصالحين فرغ الميت يده ولطمه لطمه شديدة وقال احضر شأنك فانّ رسل الربّ يتنظرونني . وعن بعض اولياء الله تعالى انه كان على المغتسل فلما غسله الغاسل اهل في وضوئه تخليل لحيته فأخذ الميت يده وادخلها تحت حنكه وخلل لحيته . قال المؤلف ورأيت بعض احبابي بعد الموت قد رفع سبابتهم مشيراً الى الشهادة وكان رجلاً خامل الذكر يحضر الجماعات ومجالس الذكر يصحبنا مدةً طويلة فلما رفع الي المغتسل رأيناه قابضاً على ابهامه ووسطاه واصابعه الا السبابة (ورق ١٣) فانها كانت مرفوعة ناصبة فأردنا ان نحلها فلم تقدر على حلها . ويصدق هذا ما نقل في الكتب ان الشبلي رحمة الله عليه لما ارادوا غسله وجدوه علي هذه الهيئة فأرادوا ان يحلّوها فهتف هانف هذا عقد عقد بمحبّتنا فلا يحلّ الا بحضرتنا . وروى الامام اليافعي رحمة الله عليه عن بعضهم قال غسلت مريراً فأمسك ابهامي وهو على المغتسل فقلت يا بنى نحلّ يدي فأتني ادرى انك لست بميت وانما هي نقلة فخلى يدي<sup>١</sup> ، قال واخبرتني غاسلة و كانت من الصالحات انها كانت تقصّر اظفار بعضهم بعد غسلها فحافت<sup>٢</sup> عليها في بعض اظفارها فاجذبت الميتة اظفارها<sup>٣</sup> . وقال ابن الجلاء<sup>٤</sup> لماتت ابى ضحك على المغتسل فلم يجترئ احد ان يغسله وقالوا انه حتى حتى جاء بعض اقرانه فغسله<sup>٥</sup> ، وعن بعضهم

١- روض الربّاحين بانفي ص ١٣٧ ، ٢- جنين است درم وروض الربّاحين يعني حافت بجاه معمله ، > حاف عليه حيفاجور وستم ارد روى ، (منتهى الارباب) ، قب : فحافت (باخاء معجمه) وآن تصحيف است ، ٣- روض الربّاحين ص ١٣٧ ، ٤- بالام مشددة والف مقصورة قال في تاج العروس ، > وابن الجلاء مشددة مقصورة من كبار السوفية وهو ابو عبد الله احمد بن يحيى الجلاء البغدادي نزل الشام وسكن الرملة وصحب ذا التون المصري و ابان ارب الخشبي توفي سنة ٤٣٠٦ انتهى ، رجوع شود نيز بحلية الاولياء ح ١٠ ص ٣١٤ ، و تاريخ بغداد ح ٥ ص ٢١٣-٢١٥ ، ومنظم ابن الجوزي ح ٦ ص ١٤٨-١٤٩ ، ونفحات ص ١٢٣ . ٥ - روض الربّاحين ص ١٣٧ .

قال رأيت ابا تراب النخشبى رحمه الله ميتاً في البادية قائماً (ورق ۱۲ ب) منتصباً مستقبل القبلة لا يمسه شئ فأردت ان احمله و اواريه في التراب فلم اقدر علي حمله فسمعت هاتفاً يقول يا عبدالله دع ولي الله مع الله . وروى الحافظ اسماعيل<sup>۱</sup> عن محمد بن العباس<sup>۲</sup> [قال] جزت علي ابي محمد الجري<sup>۳</sup> في سنة الهير<sup>۴</sup> وهو ميت بعد سنة فاذا هو جالس مستند مشير باصبعه للتوحيد<sup>۵</sup> وروى عن بعضهم انه

- 
- ۱ - مراد حافظ ابو القاسم اسمعيل بن محمد بن الفضل الاصفهاني از مشاهير ائمة اهل سنت است که در سنة ۵۳۵ وفات یافته و از اساتيد سماعی بوده است ، رجوع شود بانساب السماعی در نسبت « الجوزی » بضم جیم که گوید بزبان اصفهانی بمعنى جوجه است و صاحب ترجمه در اصفهان باين لقب معروف بوده ، و نیز بنسبت « الحافظ » (ورق ۱۴۲ ب ، و ۱۵۰ ) ، و منتظم ابن الجوزی ج ۱۰ ص ۹۰ ، و ابن الأثير در حوادث سنة ۵۳۵ ، و طبقات الحقاظ ذهبی ج ۴ ص ۷۰ - ۷۴ ،
- ۲ - معلوم نشد که اين محمد بن العباس کیست ولی عجب است که در تاريخ بغداد و منتظم ابن الجوزی عين همین حکایت را از احمد بن عطاء رودباری از مشايخ معروف صوفيه نقل کرده اند که در راه مکه نش جريری را با آن وضع و حالت ديده بوده و عين عبارت منتظم از قرار ذیل است : « اخبرنا ابو منصور القزاز قال اخبرنا ابوبکر بن ثابت [ يعنى الخطيب صاحب تاريخ بغداد ] اخبرنا عبدالکریم بن هرازان [ القشيري صاحب الرسالة ] قال سمعت ابا عبدالله بن باکوية السيرازی يقول سمعت احمد بن عطاء الروذباری يقول مات الجريری سنة الهير فجزت عليه بعد سنة فاذا هو مستند جالس و رکبته الي صدره و هو مشير الي الله تعالی باصبعه ، انتهى ، بنابراین با احتمال بسیار قوی « محمد بن العباس » در روایت متن باید تحريف و اشتباه باشد بجای احمد بن عطاء زیرا فوق العاده مستبعد است که در مشاهده يك واقعه جزئی منفردی دو شخص متغایر در جميع جزئیات و خصوصیات و کیفیات عيناً باهم موافق بوده و ساس آنرا بعین عبارت و بدون يك کلمه کم و زياد مانند يك متحد المالی برای ساير بن نقل کنند ، ۳ - مراد ابو محمد احمد بن محمد ابن الحسين الجريری (بضم جیم بضمط ابن الأثير در حوادث سال ۳۱۱ ) از کبار مشايخ صوفيه و خليفه جنيد است ، در سنة ۳۱۱ در راه مکه در واقعه هير وقتل حجاج بدست قرامطه درزيریای دم مانده هلاک شد (رجوع شود بتاريخ بغداد ۴ : ۴۳۰ - ۴۳۴ ، و حلیة الاولیاء ۱۰ : ۳۴۷ - ۳۴۸ ، و منتظم و ابن الأثير هر دو در حوادث سنة ۳۱۱ ، و تذکرة الاولیاء جاب طهران ۱۰۶ ، ۱۰۸ ، و فتوح ۱۵۶ - ۱۵۷ ) ، ۴ - « الهير بفتح اوله و کسر ثانیه رمل زرود فی طریق مکه کانت عنده وقعة [ ابي طاهر سليمان ] ابن ابي سعيد الجنابي القرطی بالعاج يوم الاحد لانتی عشرة ليلة بقت من المحرم سنة ۳۱۲ قتلهم و سباهم و اخذ اموالهم » (معجم البلدان) ، ۵ - در تاريخ بغداد و منتظم ابن الجوزی که عين همه واقعه را نقل کرده اند کلمه « للتوحيد » را ندارد ،

لَمَامَاتٍ نَظَرُوا إِلَيْهِ وَهُوَ يَضْحَكُ فَقَالَ الطَّيِّبُ أَنَّهُ حَيٌّ ثُمَّ جَسَّهُ فَقَالَ أَنَّهُ مَيِّتٌ ثُمَّ كَشَفَ عَنْ وَجْهِهِ وَقَالَ لَا أَدْرِي أَهْوَ حَيٌّ أَمْ مَيِّتٌ . وَقِيلَ فَتَبَّحَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْمُبَارَكِ عَيْنِيهِ بَعْدَ مَوْتِهِ وَقَالَ لِمِثْلِ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ . وَرَوَى الْيَافِعِيُّ<sup>۱</sup> رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْوَرَّاقِ قَالَ كَانَ رَجُلٌ اسْوَدَّ يُقَالُ لَهُ مُبَارَكٌ يَعْمَلُ فِي الْمَبَاحِ وَلَا يَتَزَوَّجُ وَكَانَ كَلِمًا تَقُولُ لَهُ الْإِتِّزَاجُ يَا مُبَارَكٌ يَقُولُ اسْأَلِ اللَّهَ أَنْ يَزَوِّجَنِي (وَرَقٌّ ۱۳) مِنَ الْحُورِ الْعِينِ فَغَزَوْنَا بِبَعْضِ الْمَغَازِي وَكَانَ مَعْنَا فُخْرٍ عَلَيْنَا الْعَدُوَّ وَقَتْلَ مُبَارَكٍ ثُمَّ مَرَرْنَا بِهِ وَرَأَسَهُ فِي نَاحِيَةِ وَبَدَنِهِ فِي نَاحِيَةِ وَهُوَ مُنْكَبٌّ عَلَى بَطْنِهِ وَيَدَاهُ تَحْتَ صَدْرِهِ فَوْقُنَا عَلَيْهِ وَقُلْنَا يَا مُبَارَكُ كَمْ قَدْ زَوَّجَكَ اللَّهُ مِنَ الْحُورِ الْعِينِ فَأَخْرَجَ يَدَهُ مِنْ تَحْتِ صَدْرِهِ وَأَشَارَ إِلَيْنَا بِثَلَاثِ أَصَابِعٍ يَعْنِي ثَلَاثًا . وَرَوَى الْحَافِظُ أَبُو نَعِيمٍ فِي كِتَابِ حَلِيَّةِ الْأَوْلِيَاءِ<sup>۲</sup> عَنْ رَبِيعِيِّ بْنِ حِرَاشٍ<sup>۳</sup> الْعَبْسِيِّ قَالَ كُنَّا أَرْبَعَةَ إِخْوَةٍ وَكَانَ الرَّبِيعِيُّ إِخْوَانًا أَكْثَرْنَا صَلَاةً وَأَكْثَرْنَا صِيَامًا فِي الْهَسَوِاجِرِ وَأَنَّهُ تَوَقَّيْ فَبَيْنَمَا نَحْنُ حَوْلَهُ وَقَدْ بَعَثْنَا مِنْ يَتْبَاعٍ لَهُ كَفْنَا إِذْ كَشَفَ الثَّوْبَ عَنْ وَجْهِهِ فَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ فَقَالَ التَّوْمُ وَعَلَيْكَ السَّلَامُ يَا إِخَا عَبْسٍ أِبْعَادَ الْمَوْتِ قَالَ نَعَمْ أَنِّي لَقِيتُ رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ بَعْدَكُمْ فَلَقِيتُ رَبًّا غَيْرَ غَضَبَانِ

۱ - در کتاب معروف او روض الریاحین ج۱ مصرس ۲۶۲ در حکایت ۴۲۳ - برای شرح حال محمود و راق متوفی در حدود ۲۳۰ که اکثر اشعار او در زهدیات است رجوع شود بطبقات الشعراء ابن المعتز ص ۱۷۴ - ۱۷۵ ، و تاریخ بغداد ج ۱۳ ص ۸۷-۸۹ ، و انساب سمعانی ورق ۸۰ ، و ذیل ابن خلکان از ابن شاکر کنبی در باب هیم - روض الریاحین بجای محمود «محمد» دارد و آن تعریف است - ۲ - جلد چهارم ص ۳۶۷ - ۳۶۸ - ۳ - ربیع بن حراش ، ربیع بن بکسر را ، هم‌مله و سکون باء موخده و کسر عین مهمله و در آخر یاء نسبت (بضبط صاحب خلاصة تذهیب الکمال و تاج العروس) و حراش بکسر حاء مهمله و فتح را ، هم‌مله بدها الالف و در آخر شین معجمه (بضبط ابن الأثیر در حوادث سنه ۱۰۰ و خلاصة تذهیب الکمال و تاج العروس) - ۴ - ربیع بن حراش عبسی غطفانی کوفی از مشاهیر تابعین و متوفی در سنه ۱۰۰ صد یا صد و یک هجری است (حلیة الاولیاء ۴ : ۳۶۷ - ۳۷۱ ، ابن الأثیر در حوادث سنه ۱۰۰ ، و دول الاسلام ذمبی در حوادث سال ۱۰۱ ، و خلاصة تذهیب الکمال ص ۹۷ ، و تاج العروس در شرح و رب ع ) ،

فاستقبلني بروح وريحان واستبرق الاوانا ابا القاسم صلي الله عليه وسلم  
ينتظر الصلاة على (ورق ۱۳ب) فمجلوني ولا تؤخروني ثم كان بمنزلة حصاة رُمي  
بها في طست، فمني الحديث الي عائشة رضي الله عنها فقالت اما اني سمعت رسول الله  
صلي الله عليه وسلم يقول يتكلم رجل من امتي بعد الموت . وعن ابي سعيد الخزاز<sup>۱</sup>  
قال كت بمكة فمرت يوم ابواب بنى شيبه فرأيت شاباً حسن الوجه ميتاً فنظرت اليه  
فتبسّم في وجهي وقال يا ابا سعيد اما علمت ان الأجاب أحياء وان مانوا<sup>۲</sup> . وقال  
ابو يعقوب السوسني<sup>۳</sup> جاءني مرید بمكة فقال يا استاذنا غداً اموت وقت الظهر  
فخذ هذا الدينار فاحضلي بنصفه وكفني بنصفه فلما كان الغد وقت الظهر جاء  
فطاف حول البيت ثم تباعد ومات فغسلته وكفنته ووضعت في الدحد ففتح عينيه  
فقلت أحياء بعد الموت فقال أنا حي وكلّ محبّ لله حي<sup>۴</sup> . وعن ابي الحسين  
النوري<sup>۵</sup> قال كذافي بعض (ورق ۱۴) سفر فتلقانا شاباً فقال اربد مكاناً نظيفاً وماء

۱ - مراد ابو سعيد احمد بن عيسى خرّاز بغدادی از كبار مشايخ صوفيه و از معاصرین جنيد و ذوالنون و سري سقطي و متوفی در سال ۲۷۷ یا ۲۸۶ است ، و خرّاز ضبط صريح سمعاني و ابن الأثير بعاء معجمه وراء مهمله و در آخر زاه معجمه است ، (حلیة الاولیاء ، ۱۰ : ۲۴۶ ، ۲۴۹ ، و تاریخ بغداد ۴ : ۲۷۶ - ۲۷۸ ، و انساب سمعاني ورق ۱۹۱ ، و ابن الأثير در حوالت سنة ۲۷۷ و ۳۲۲ ، و تذكرة الاولیاء ، ۲ : ۳۳ - ۳۷ ، و نفعات ۸۱ - ۸۵) ، - ۲ - این حکایت در رساله قشیری ص ۱۴۰ و روض الریاحین یافعی ص ۱۳۷ نیز مذکور است . ۳ - مراد ابو یعقوب یوسف بن حمدان سوسی است از معاصرین سهل بن عبدالله تستری که این اخیر در سنه ۲۸۳ وفات یافته ، شرح حال او را فقط در نفعات الانس ص ۱۴۴ - ۱۴۵ که لابد مأخوذ از طبقات الصوفیه سلمی است یافتیم و در سایر کتب طبقات و رجال و غیره با فحص شدید ترجمه حالی از او بنظر نرسید ولی ذکر او استطراداً در کتاب الأمع ابو نصر سراج و رساله قشیری بسیار آمده است . ۴ - این حکایت بعین عبارت در روض الریاحین یافعی ص ۱۳۷ نیز مذکور است . ۵ - یعنی ابو الحسن احمد بن محمد نوری از اقران جنید و متوفی در سنه ۲۹۵ ، (رجوع شود بحلیة الاولیاء ج ۱۰ ص ۲۴۹ - ۲۵۵ ، و رساله قشیری ص ۲۰ ، و تاریخ بغداد ج ۵ ص ۱۳۰ - ۱۳۶ ، و لشف المحجوب ص ۱۶۴ ، ۱۶۶ ، و تذكرة الاولیاء ج ۲ ص ۴۶ - ۵۵ ، و نفعات ص ۸۷ - ۸۹) ،

طهورا قلمت و ما تصنع بالمکان النّظیف و الماء الطّهور فقال اريد أن اغتسل واصلني  
 و اسلم روحى قلمت و من اين تقدر على تسليم الروح و ما علمك بوفاتك قال يا  
 شيخ قد استنشقت نسائم الوصال و اشتقت الى رؤية ذى الجلال قلمت وراء هذه  
 الأكمة عين ماء و مكان طيب قال فمشى الشابّ و تبعناه بعد ساعة فرأيناه و قد اغتسل  
 و صلّى و مات فى السّجود فرفعته عن التّراب و قبلت بين عينيه و قلت يا ربّ شابّ  
 غريب منفرد عن أحبّابه و اترا به فارحم غربته و آنس و حشته فضحك الشابّ فى  
 وجهي و قال أتدلىنى و أنا عزيز عند الله تعالى قلمت يا حبيبي أحياء بعد الموت قال  
 أنّ اولياء الله تعالى لا يموتون و ليكن يتقون من دار الى دار . و عن الشيخ ابي على  
 (ورق ۱۴ب) الرّوذباري أنّه ورد عليه جماعة من الفقراء فمرض احد منهم مرضاً  
 شديداً فمّل اصحابه عن خدمته فحلف الشيخ ان يتولّى خدمته بنفسه و لا يتركه  
 الى احد فخدمه أياماً ثمّ مات الفقير فغسله بيده و كفنه و صلّى عليه و دفنه فلما اراد  
 ان يفتح رأس كفته فى اللّحد رآه و عيناه مفتوحتان اليه فقال له يا ابا على لا أنصر نك  
 بجاهى عند الله يوم القيامة<sup>۱</sup> . و عن الشيخ نجم الدّين الأصبهاني رحمة الله عليه أنّه  
 حضر دفن بعض الصّالحين فلما ارادوا ان يلقنوه قال الشيخ أسمعون ما اسمع قالوا  
 لا قال أنّه يقول عجبا لميت \* يلقن حياً<sup>۲</sup> . و عن ابي اسحق الفزاري<sup>۳</sup> قال كان رجل  
 يكثّر الجلوس الينا و نصف وجهه مغطّى قلمت اه أنّك تكثّر الجلوس الينا و انت على

۱ - ابن حكايت بااندك اختلافى در عبارت در رساله قشبرى ص ۱۴۰ و روض الزّياحين يافى صفحه  
 ۱۴۷ (حكايت ۱۶۹) نیز مذکور است ،

۲ - از ابن ستاره با سطر ۴ از صفحه ۲۱ يعنى تا كلمه «شديده» از م ساقط است ،

۳ - ابن حكايت بالبدان اختلافى در عبارت در روض الزّياحين ص ۸۵ (حكايت ۸۱) نیز مذکور است ،

۴ - يعنى ابواسحاق ا- اھيم بن محمد فزارى كوفى از اكابر محدثين منوفى در سنه ۱۸۶ (حلیة  
 الاولياء ج ۸ ص ۲۵۴ - ۲۵۶ ، و طبقات الحقاظ ذهبى ج ۱ ص ۲۵۱ - ۲۵۳) ، -

هذه الهيئة فاطلعتني على حالك فقال وتطينني الأمان قلت نعم قال (ورق ١٥) انى كنت نباشاً فدفنت امرأة فاتيت قبرها فبنذشت حتى وصلت الى اللبنة فرفعت اللبنة ثم ضربت يدي الى الرداء فجذبتها ثم مدت يدي الى الأزار فاذا المرأة تمدتها فجعلت امدها وتمدها هي فقلت اترها تغلبني فجثيت على ركبتى فجزرت اللقافة فرفعت يدها فلطمنتنى على وجهى، ثم كشف عن وجهه فاذا انر خمسن اصابع فى وجهه فقلت له ثم مه قال ثم رددت عليها لفاقتها وازارها ورددت عليها التراب و آليت على نفسى ان لا انبش ما عشت<sup>١</sup>. و روى ابو القاسم الطبرى<sup>٢</sup> باسناده عن عطاء قال استقضى رجل من بنى اسرائيل اربعين سنة فلما حضرته الوفاة قال انى ارانى هالكاً فى مرضى هذا فاذا ماتت فاحبسونى عندكم اربعة ايام او خمسة ايام فان رابكم منى [شىء] فلينادنى رجل منكم فلما قضى له<sup>٣</sup> جعل فى تابوت و وضعوه فى جانب من البيت فلما كان ثلاثة ايام اذاهم بريح فناداه رجل (ورق ١٥ ب) منهم يا فلان ما هذه الريح فقال انى وليت القضاء فيكم اربعين سنة فما رابنى شىء الا رجلا ن اتيانى فكان لى فى احدهما هوى فكنت اسمع منه باذنى التى تليه اكثر مما اسمع بالآخرى فهذه الريح منها. و روى الامام اليافعى فى كتابه المسمى روض الريحانين فى حكايات الصالحين ان بعض الحفارين كان يحفر قبراً فأشرف على انسان جالس على سريره ويده مصحف يقرأ فيه قال وتحتة انهار تجرى فغشى عليه

١ - ابن حكايت تقريباً بعين عبارت در روض الريحانين ص ١٢٩ (حكايت ١٥٣) نیز مذکور است ،  
٢ - معلوم نشد مراد از ابو القاسم طبرى كيست واحتمال قوى ميروند كه «طبرى» دو متن تصحيف «طبرانى» و مراد ابو القاسم سليمان بن احمد طبرانى محدث معروف صاحب معارج نلانه و متوفى در سنه ٣٦٠ باشد (ابن خلكان در باب سين، و انساب سمعاني ورق ٣٦٦، و طبقات الحفاد ح ٣ ص ١١٨ - ١٢٣)، - ٣ - كذا فى ق ب، و لعله تصحيف « قضى عليه » ، -

وأخرجوه من القبر ولم يدروا ما اصابه ثم افاق في اليوم الثاني او الثالث فأخبرهم بما رأى فسأله بعض الناس أن يدلّه على ذلك القبر فأجابهُ وعزم على ذلك فرأى ليلته في المنام أن صاحب ذلك القبر اتاه فقال له والله لئن دلت احداً على قبري لتصيبنك عقوبة شديدة<sup>۱</sup> فاستيقظ (ورق ۱۶) وندم على ما عزم ثم عمى عليهم القبر فلم يعلموا اين هو<sup>۲</sup>، ويصدق هذه الحكاية ما رواه الأمام الترمذی عن ابن عباس قال ضرب بعض اصحاب رسول الله عليه وسلم خباءه على قبر وهو لا يحسب أنه قبر فاذا فيه انسان يقرأ سورة تبارك الذي بيده الملك حتى ختمها فأتى النبي صلى الله عليه وسلم فأخبره فقال النبي صلى الله عليه وسلم هي المانعة هي المنجية تنجيه من عذاب الله تعالى<sup>۳</sup>. وروي الياقيني<sup>۴</sup> عن الفقيه محمد الدين الطبري<sup>۵</sup> أنه كان مع الشيخ ابي التّيج اسمعيل بن محمد اليميني المعروف بالحضرمي<sup>۶</sup> فقال يا محبّ الدّين انؤمن بكلام الموتى قلت نعم قال ان صاحب هذا القبر يقول لى انا من حشو<sup>۷</sup> الجنة. وروى عنه انه ريو ما على بعض المقابر في بلاد اليمن فبكي بكاءً

۱ - چنانکه سابق کفیم از سناره در ۲۱ سطر قبل نا اینجا از م سافط است ،  
 ۲ - روض الرّیاحین فی حکایات الصّالحین نالیف یافعی چاب مصر ص ۱۳۳-۱۳۴ (حکایت ۱۶۲) ،  
 ۳ - عین ابن روایت در کتاب الرّوح ابن قثم الجوزیه طبع حیدرآباد ص ۹۹ نیز مذکور است ،  
 ۴ - در کتاب روض الرّیاحین ص ۱۳۵ (حکایت ۱۶۵) ، ۵ - یعنی ابو العباس محبّ الدّین احمد بن عبد الله بن محمد بن ابی بکر ظیری مکی شافعی از فقها و محدّثین مشهور مکه و صاحب تألیفات عدیده، در سال ششصد و بود و چهار ۶۹۴ هجری وفات یافت (رجوع شود بطبقات سنّکی ج ۵ ص ۸-۹ ، و تاریخ یافعی ج ۴ ص ۲۲۴-۲۲۵ ، و معجم المضبوطات العربیه ص ۱۲۳۲) ، ۶ - هو الشّیخ ابو التّیج و صاحب الدّین اسماعیل بن اسماعیل یعنی از اهالی حضر موت معروف به «حضرمی» از عسما. و مشایخ مشهور بن و و فی در سال ششصد و هفتاد و شش ۶۷۶ (طبقات سنّکی ج ۵ ص ۵۰-۵۱ ، و تاریخ یافعی ج ۴ ص ۱۷۵-۱۸۲) ، ۷ - کذا فی روض الرّیاحین ، م ق ؛ حشیر (کذا) ، ب ؛ الحشیر (۱۵۱) ، - هیجبت ازین دو کلمه یعنی حشیر یا حشین در کتب لغت یافت نشد و قطعاً هر سه نسخه در اینجا محرف و مغنوط است و اقرب بصواب همان «حشو» روض الرّیاحین بنظر میآید، هر سه نسخه در اینجا محرف و مغنوط است و اقرب بصواب همان «حشو» روض الرّیاحین بنظر میآید، [بقیّه در صفحه بعد]



شديدانم ضحك ضحكاً حميداً فتعجب الحاضرون (ورق ۱۶ب) و سألهم بعضهم [عن ذلك] فقال كشف لي عن اهل هذه المقبرة فرأيتهم يعدّون فحزنت وبكيت [لذلك] ثم تضرعت الى الله سبحانه فيهم فقيل لي قد شفّعناك فيهم فقالت صاحبة هذا القبر و انامعهم يا قفيه اسمعيل انا فلانة المغنّية فضحكت و قلت و انت معهم ثم انه ارسل الى الحفّار فسأله عن صاحب ذلك القبر فقال فلانة المغنّية دفنّاها في وقت كذا<sup>۱</sup>. قال الشيخ اليافعي رحمة الله عليه اخبرني الثقات ان الشيخين الكبيرين العارفين [بالله] اما مآي شيوخ اليمن في وقتها محمد بن ابي بكر الحكمي<sup>۲</sup> و ابوالغيث بن جميل اليمني<sup>۳</sup> رحمة الله عليهما جاءهما بعض الفقراء بعد موتهما للصّحبة و الأرادة فخرج الشيخ محمد من قبره و صحب ذلك الفقير و اخذ عليه العهد و اخرج الشيخ ابوالغيث يده من قبره و صافحه و عاقده<sup>۴</sup>.

[بقية از صفحه قبل]

وحشو يكي بمعنى آگنه است يعني چیزی که درون چیزها را بدان بر کنند مانند بشم و پنبه که در میان بالش و نهالی یا در میان آستر و ابره جامه گذارند ، و باین معنی مجازاً بر مطلق هر چیزی که در وسط و میانه چیزی دیگر باشد نیز اطلاق کنند، و دیگر حشو بمعنی طبقه عامّه و ادانی الناس است ، پس معنی عبارت متن ( بر فرض صحّت نسخه ) این خواهد بود که من از کسانی هستم که در میانه بهشت و بجنوحه آن منزل دارند ، یا اینکه من از طبقه پائین و عامّه اهل بهشتم ، -  
۱ - این حکایت نیز در روض الرّیاحین ص ۱۳۵ مسطور است و بعضی کلمات که در متن ما بین دو قلاب نهاده ایم از آن کتاب که منشأ نقل مؤلف است علاوه شده ، ۲ - ب ، الحلمی ، م ، ق ، الحلمی ، - متن از روی روض الرّیاحین ص ۱۳۵ که حکایت متن منقول از آن کتاب است و نیز از روی تاریخ یافعی ج ۴ ص ۲۱۰ ، ۳۲۷ ، ۳۴۰ ، ۳۴۱ ، ۳۶۰ که در جمیع این موارد در هر دو کتاب نسبت این شخص بهمین نحو یعنی « الحکمی » باحاه مهمله و کاف و میم و یاه نسبت مرفوم است تصحیح شد ، - محمد بن ابي بكر حکمی مذکور از مشایخ مشهور بمن بوده و تاریخ وفات او را یافعی ذکر نکرده ولی از سیاق موارد ذکر او در دو کتاب مزبور مثل ابن برمیآید که وی از رجال قرن ششم یا هفتم هجری بوده است ، ۳ - وی نیز از مشاهیر مشایخ یمن است و در سنه ۶۵۱ وفات یافته و شرح حال او مفضلاً در تاریخ یافعی ح ۴ ص ۱۲۱ - ۱۲۷ و نفعات ص ۶۵۷ - ۶۵۹ مسطور است ، ۴ - این حکایت نیز تقریباً بهمین عبارت از روض الرّیاحین ص ۱۳۵ منقول است و کلمات بین دو قلاب از روی همان مأخذ علاوه شده ،

وروی صاحب مقابر بغداد<sup>۱</sup> (ورق ۱۷) فی کتابه مسنداً عن ابی الحسین بن سمعون<sup>۲</sup> الواعظ قال كنت شاباً فمضيت وحدي الى قبر احمد ليلة النصف من شعبان حتى احيى تلك الليلة فبدأت سورة البقرة وانا وحدي الى ان بلغت رأس الآية من سورة هود فمنهم شقي وسعيد فنسيت ما بعدها فجمعت اكرر الآية فسمعت قائلاً يقول ولم ار شخصاً يا ابا الحسين كم تكرر والله ما فينا شقي والله ما فينا شقي. وبلغني ان الشيخ ابا اسحق الأدمي<sup>۳</sup> [كان] يقرأ بهض تلامذته كتاب البخاري عليه فلما حضره الموت قال يا استاذ قد بقي من الكتاب ما بقي وانت ترحل الي الآخرة فما تأمرني فقال الشيخ لا بأس عليك اينني كل يوم في الوقت الذي تأتيني فيه واقرا على فاني اسمع فان وقع خطأ فسألت بهك عليه ان شاء الله فلما توفي ودفن كان يأتيه ذلك التلاميذ فيقرأ عليه الكتاب

۱ - با احتمال بسیار قوی این کتب که مؤلف در این مقدمه مکرراً از آن نقل کرده عبارت است از کتاب «المقابر المشهورة والمشاهد المزورة» تألیف علی بن انجب بغدادی معروف بابن الساعی مورخ مشهور قرن هفتم و متوفی در سنه ۶۷۴ که حاجی خلیفه در کشف الظنون بدان اشاره کرده ، برای شرح احوال مؤلف مزبور رجوع شود به حوادث الجاهمه ص ۳۸۶ و طبقات الحفاظ ۴ : ۲۵۰ و معجم المطبوعات ص ۱۱۵ ، و از همه بهتر و مفصل تر بمقدمه جلد نهم کتاب «الجامع المختصر» تألیف همان ابن الساعی که دوست فاضل داشمندی ما آقای مصطفی جواد طابع کتاب مذکور که در بغداد در سنه ۱۳۵۳ طبع شده بر آن افزوده و جمیع مصادر رجوع حال او و تألیفات او را بتمامه در آنجا ذکر کرده است ، -

۲ - یعنی محمد بن احمد بن اسماعیل ابوالحسین واعظ معروف بابن سمعون از مشایخ مشهور بغداد و متوفی در سنه ۳۸۷ ، (رجوع شود برای شرح احوال او بتاریخ بغداد ج ۱ ص ۲۷۴-۲۷۷ ، و ابن خائکان ج ۲ ص ۶۷-۶۸ ، و تاریخ یافعی ج ۴ ص ۴۲۲-۴۳۰ ، و نفحات ص ۲۶۰-۲۶۱) -

سمعون بصیص صریح ابن خائکان بسین مهمله اسم و بتصریح خطیب در تاریخ بغداد این کلمه بمبتدل و معتبر کلمه اسماعیل است که نام حد صاحب برج است و او خود یعنی جد او این کار را کرده است ، در سه نسخه شد الا زار و تاریخ واقعی این کلمه «ابن شعبان» با سین معجمه مسطور است و آن عطف فاحس و صحیف قبیح است از شاخ حامل که یک اسم اسلامی را بیک اسم یهودی من حیث لا شعر بحریف کرده اند .

۳ - که آن میکنم مراد ابواسحق ابراهیم بن محمد بن ابی السیوح الأدمی از محدثین بغداد و متوفی در سنه ۲۹۶ باشد که شرح احوال او در تاریخ بغداد ج ۶ ص ۱۵۴ و مننظم ابن الجوری ج ۶ ص ۸۳ مسطور است ،

فمتى اخطأ اوسها يسمع صوت الشيخ من القبر يلقنه الصواب حتى اتم الكتاب. (ورق ۱۷ب). وروى مثل هذا عن الشيخ ابي بكر بن طاهر الحافظ<sup>۱</sup> انه كان مصاحباً للشيخ روزبهان البقلى<sup>۲</sup> رحمة الله عليه يقرأ القرآن في الأسحار عشراً عشراً قال فلما توفي الشيخ ضاقت علي الدنيا فممت آخر الليل فصليت ثم جلست على رأس تربته وابتدأت من موضع الدرس وغلبنى بكاء شديد لمفارقة عناً وانقرادى فلما اتمت العشر من السورة سمعت صوت الشيخ من القبر يقرأ العشر الآخر ثم سكت فقرأت العشر الذى يليه ثم سكت فقرأ العشر الآخر الى ان اجتمع الأصحاب فانقطع الصوت ثم اتيت في الليلة الثانية فكان الحال كذلك حتى مضى عليه برهة من الدهر وكان ذلك سرّاً بيني وبين الشيخ ثم اخبرت بعض احبابى عن هذه الحالة فما سمعت الصوت بعد ذلك. قال المؤلف ومن اعجب ما وقع في عهدنا ان عبد الله الكلالي في محلّتنا كان رجلاً شاباً جلدأ قوياً يحضر القبور (ورق ۱۸) فنبش يوماً عن قبر قديم ليدفن فيه ميتاً آخر فلماً وصل الى الأحجار و اراد ان يرفعها سمع صوتاً ذاهيبه يقول له ما ذا تريد ان تصنع يا هذا فداخله خوف شديد ومات عن ساعته فأخرج ميتاً. فهذه حكايات صحيحة عن النفقات لا ينبغي ان ينكر عليها فانها من كرامات الأولياء. قال العلماء ورؤية الموتى و سماع اصواتهم في اليقظة نوع من الكشف يظهر الله تعالى به<sup>۳</sup> حال الرائي او المرئي لتبشير او انذار او لمصلحة من الميت من ايصال خير اليه او قضاء دين عليه<sup>۴</sup>. روى صاحب

۱ - بانحص بليغ ذكرى از ابن ابوبكر بن طاهر الحافظ در هيح ماخذ ديگرى . يانهم جز در صفحات الانس جامى در شرح احوال شيخ روزبهان بقلى ص ۲۸۹ - ۲۹۰ كه عين حكايت منن حاضر را آجا نقل کرده و گفته كه شيخ ابوبكر بن طاهر حافظ از اصحاب شيخ روزبهان مذکور بوده است .

۲ - رجوع شود بنمرة ۱۷۱ از تراجم كتاب حاضر ، -

۳ - كذا فى م ، ق ب ، بهاء ، ۴ - روض الرياحين ص ۱۳۴ ( در حكايت ۱۶۵ ) ، -

الفردوس الأعلى<sup>۱</sup> وهو شيرويه بن شهر دارالدیلمی<sup>۲</sup> في كتاب التجلی في المنامات باسناده عن ابي هانئ الكيسانی<sup>۳</sup> بينما ثلاثة يسيرون في ارض الروم اذ مروا بعظام في واد فسمعوا صوتاً عند العظام يقول انشدكم الله في ديني مرتين فقالوا له من انت قال انا من الشهداء وقد جدت عن اصحابي بدين (ورق ۱۸ ب) لامرأتی وهو خمسة عشر ديناراً فقالوا له و ما يدرينا ما اسمك و اين مترك و امرأتك فقال لهم ليضرب احدكم بيده الى الأرض فضرب احدهم بيده الى الأرض فاذا كفه منقوش باسمه و اسم ابيه و قرينه بكتابة لا تمتحي قال فضمنوا له دينه ثم مضوا فلما جاؤا منزله قال بعضهم لبعض يا قوم ان الرجل قد ضمنتم له دينه فمالوا الى امرأته فقالوا لها اكان لك على زوجك دين فقالت نعم كانت لي عليه خمسة عشر ديناراً بقية من مهري فقالوا لها ان رأيت ان تهبي له فقالت ما كنت لأفعل ذلك قالوا فيعطيك كل انسان مئناً ديناراً قالت لا قالوا فدينارين قالت لا قالوا فثلاثة قالت لا فقال بعضهم يا قوم انكم ضمنتم للرجل ان تمضوا دينه فقواله بعضنا انكم فأخرج كل منهم خمسة دنانير فاعطوها فلما فارقوها امتحى الكتابة من يد الرجل ثم رآه صاحب الكتابة في منامه وهو يقول جزاكم الله خيراً فقد بلغني ما صنعتم (ورق ۱۹). و روى ايضا

۱ - نام ابن كتاب در كشف الظنون و در اعلام زر كلی « فردوس الأخبار » ضبط شده به « الفردوس الأعلى » ، و در كتب رجال معمولاً بنحو اختصار فقط بلفظ « كتاب الفردوس » ذكر شده بحذف كلمة دؤم ، و من چون خود باكون اين كتاب را نديده ام نميدانم کدام اصح است ؛ فردوس الأعلى يا فردوس الأخبار ، ۲ - مراد ابو شجاع شرويه بن شهر دار بن شيرويه بن فنا خسره ديلمي همدايي است از محدثين و مؤرخين مشهور قرن ، نجوم و صاحب كتاب طبقات الهمدانيين ، معروف به « تاريخ همدان » ، كه يكي از مصادر عمده ياقوت است در معجم البلدان در هرچه راجع بهمدان و بواحی آن بنده است ، وی در سال ۵۰۹ هـ وفات یافت ( رجوع شود « بكتاب التدوين في اخبار قزوین » رافعی نسخه عكسی كما بخانه مانی طهران س ۳۲۸ ، و طبقات الحفاظ ح ۴ ص ۵۳-۵۴ ، و طبقات الشافعية سبکی ح ۴ ص ۲۳۰ ، و تاريخ ياقعی ج ۴ در حوادث سنه ۵۰۹ ، و كشف الظنون در « فردوس الأخبار » و « تواريخ همدان » .

في ذلك الكتاب باسناده عن شيبان بن جسر<sup>۱</sup> قال خرج ابي وعبدالواحد بن زيد<sup>۲</sup> يريدان الغزو فهجموا على ركية واسعة عميقة وأدلو احوالهم بقدر فاذا القدر قد وفت في الركية قال قهرنوا حبال الرقة بعضها الى بعض ثم دخل احدهم الركي فاذا هو بهممة في الركي فاذا برجل جالس على الواح وتحت الماء فقال اجني ام انسي قال بل انسي قال من انت قال انا رجل من اهل انطاكية واني مت فحبسني ربي ههنا بدين علي وان ولدي<sup>۳</sup> بانطاكية ما يذكر ونني ولا يقضون عني فخرج الرجل وقال لصاحبه غزوة بعد غزوة فدمع اصحابنا يذهبون فسار الى انطاكية فسأل عن الرجل وعن بنيه<sup>۴</sup> فقالوا نعم والله انه لأبونا وقد بعنا ضيعة لنا فأتيا معنا تقضي عنه دينه فذهبوا حتى قضوا عنه الدين ثم رجعا من انطاكية حتى اتيا موضع الركية ولا يشكان انها تم فلم يكن ركية ولا اثر فامسياهما الكفأتاهما الرجل في منامهما وقال (ورق ۱۹ ب) جزا كما الله عني خيرا ان ربي حولني الى الجنة حيث قضى عني ديني. وروى الفقيه ابو الیث السمرقندی في تنبيه الغافلین<sup>۵</sup>

۱ - کذا فی ب ق م ؛ حبس ، ۲ - یعنی ابو عبیده عبدالواحد بن زید بصری از قدماء زهاد بصره و متوفی در سال صد و هفتاد و هفت بتصریح ابن الأثیر و ذهبی در دول الاسلام و تاریخ یافعی و شذرات الذهب هر چهار در حوادث سنه مذکور و ابی ابن نعری در التحوذ الزاهره فی ملوک مصر والقاهرة وفات او را در سنه صد و بیست و هشت نگاشته ، وبدون شبهه ابن قول سهو فاحش باید باشد چه ما بین این دو قول قریب بنجاه سال اختلاف است و در هیچ مأخذ دیگری با تفصیل شدید چنین روایتی بنظر نرسید ، رجوع شود برای شرح احوال صاحب ترجمه یا محمد ذکری از علاوه بر چهار مأخذ مذکور در فوق به مواضع ذیل ؛ عیون الأخبار ابن قتیبه ج ۲ ص ۲۸۲ ، و کتاب اللمع ابو نصر سراج ص ۲۵ ، ۳۲۲ ، ۴۲۹ ، و کتاب الفهرست ابن التمیم ص ۱۸۳ ، و حلیه الأولیاء ج ۶ ص ۱۵۵ - ۱۶۵ ، و احیاء العلوم غزالی ج ۴ ص ۲۸۵ ، ۲۹۴ ، ۳۶۳ ، و روض الریاحین یافعی که در تضعیف آن حکایات بسیاری از او نقل کرده ، و اسان المیزان ج ۳ ص ۸۰-۸۱ ، و طبقات شعرانی ج ۲ ص ۴۴-۴۵ ، ۳ - چنین است در بی ب ، ۵ ؛ اولادی ، ۴ - م ؛ بنته ، ۵ - رجوع شود به ص ۴۳-۴۴ از تنبیه الغافلین چاپ مصر سنه ۱۳۰۹ ، بمصری اغلاط متن حاضر از روی این چاپ تصحیح و بعضی نواقص آن نیز تکمیل گردید .

من مصنفاته باسناده عن يحيى بن سليم قال كان<sup>١</sup> عندنا بمكة رجل من اهل خراسان وكان رجلاً صالحاً وكان الناس يودعونه اماناتهم و ودائعهم فجاء رجل و اودعه عشرة آلاف دينار و خرج الرجل في حاجته ثم قدم مكة و قدمات الخراساني<sup>٢</sup> فسأل اهله و ولده عن ماله فقالوا مالنا علم بذلك فقال الرجل لفقهاء مكة و كانوا يومئذ مجتمعين متوافرين هذه حالي فما تأمروني قالوا نحن نرجو ان يكون الخراساني<sup>٣</sup> من اهل الجنة فاذا مضى من الليل ثلثه او نصفه فأت زمزم فأطلع فيها و نادى يا فلان بن فلان انا صاحب الوديعة ففعل ذلك ثلاث ليال فلم يجبه احد فأتاهم فأخبرهم فقالوا انا لله و انا اليه راجعون نحن نخشى ان يكون صاحبك من اهل النار فأت اليمن فان بها و ادياً يقال له برهوت (ورق ٤٠) فيه بئر فأطلع في البئر اذا مضى ثلث الليل او نصفه فناد فيها يا فلان بن فلان انا صاحب الوديعة فعمل فأجابه في اول صوت فقال و يحك بم انزلت ههنا<sup>٤</sup> و قد كنت صاحب خير قال كان لي اهل بيت بخراسان فطعمتهم حتى مت<sup>٥</sup> فأخذني<sup>٦</sup> الله بذلك و انزلني هذا المنزل فلما مالك فهو على حاله و اني لم آتمن و ادى على مالك فدفتته في بيت كذا و كذا<sup>٧</sup> فقل اولدى يدخلك<sup>٨</sup> دارى ثم صر الى البيت فاحضر فأنتك ستجد مالك؛ فرجع فوجد ماله علي حاله فأخذ<sup>٩</sup> [ ه ] و روى البخاري<sup>١٠</sup> رحمه الله تعليقا قال لمآ مات

١ - كذا في م و نبيه الغافلين ، ق ب افزوده اند : ههنا ، ٢ - تنبيه الغافلين ، ما انزلك ههنا ،  
 ٣ - جنين است در تنبيه الغافلين ، هر سه نسخه شد الأزار ، فواخذني ، ٤ - جنين است در تنبيه  
 الغافلين ، مسح شد الأزار افزوده اند ؛ و ام أخبرهم ، ابن علاوه باید غلط باشد حه ضمير جمع « ام  
 احبرهم » موهوم اين خواهد بود كه اولاد متعدّد داشته و حال آنكه فعل مفرد « يدخلك » صريح  
 است كه يك فرزند بيش بوده ، ٥ - كذا في نبيه الغافلين ، ب ق م ، ليدخلك ، ٦ - ابن حكايه  
 در صحيح بخاري طبع حديد بى تاريخ مصر ح ٢ ص ٨٨ در « باب ما يكره من اتخاذ المساجد  
 على القبور » مذکور است و مطابق است باشرح قسطلاني بر كتاب مذکور طبع مصر سنه ١٣٠٧  
 ح ٣ ص ٤١٥-٤١٦ -

الحسن بن الحسن بن علی رضی الله عنهم ضربت امرأته قبة علی قبره سنة ثم رفعت  
فسمت صائحاً يقول الاهل وجدوا ما فقدوا فأجابها آخر بل يتسوا فالتقبوا<sup>۱</sup>.

و روی عن مالک بن دینار أنه كان ينشد لنفسه<sup>۲</sup>، شعر:

الْأَحْيَ الْقُبُورَ وَ مَنْ بَيْهَنَهُ      وَ جُوهٌ فِي التَّرَابِ أُجْبِهَنَهُ  
فَلَوْ أَنَّ الْقُبُورَ أَجَبْنَ حَيًّا      إِذَا لَأَجَبْنِي إِذْ زُرْتُهُنَّ (ورق ۳۰ ب)  
وَلَكِنَّ الْقُبُورَ صَمْتَنَ عَنِّي      فَأَبْتُ بِحَسْرَةٍ مِنْ عِنْدِ هُنَّ

و روی ان علیاً رضی الله عنه زار قبر فاطمة فبکی ثم انشد<sup>۳</sup> شعر:

۱ - این حکایت علاوه بر صحیح بخاری که مؤلف از آنجا نقل کرده در ارشاد شیخ مفید و در فصول  
المهمّة ابن الصّیغ مالکی هر دو در شرح احوال حضرت امام حسن نیز مذکور است . و این حسن بن  
حسن بن علی موضوع این حکایت معروف است در کتب انساب بحسن مثنی چون نام او نوام پدرش  
هر دو حسن بوده است ، و او را نیز بسری بوده ایضاً موسوم بحسن یعنی حسن بن حسن بن حسن  
که بهمین مناسبت معروف است بحسن مثلث ، و بواسطه غرات و ندرت این فقره یعنی یکی بودن  
اسم پسر و پدر و جد متوالیاً در بسیاری از کتب متداوله از جمله در معجم البلدان در عنوان فدک  
( چاپ اروپا ج ۳ ص ۸۵۶ ) و کامل ابن اثیر در حوادث سنه ۱۴۵ که سال وفات حسن مثلث  
است و تاریخ بغداد در شرح احوال حسن مثلث ( ج ۳ ص ۲۹۳-۲۹۴ ) در همه این مآخذ نسخ  
چون توهم کرده اند که ازین سه حسن پشت سر یکدیگر لابد یکی از آنها زبانی است یا حسن را  
از بین انداخته اند و در هر سه کتاب مزبور بجای حسن بن حسن بن حسن بن علی ( سه بار حسن )  
فقط حسن بن حسن بن علی ( یعنی دو بار حسن ) چاپ شده است ، باید در وقت رجوع بکتب مزبور  
خواننده بر حذر باشد که در این دام نیفتد ، - اما زوجه حسن مثنی که بمقتضای این حدیث پس از  
وفات شوهر یکسال بر سر قبر وی خیمه رده بوده عبارت است از فاطمه دختر حسرت - او صاحب  
و خواهر سکینه ، گویند حسن مثنی از عم خود حضرت امام حسین یکی از دختران او را - از  
نمود آنحضرت فاطمه و سکینه هر دورا با و نموده فرمود ازین دوهر کدام را خواهی - این  
حسن شرم زده شده هیچ جواب نداد ، آنحضرت فرمودند من فاطمه را که شبیه اس است به درم  
فاطمه دختر رسول الله ص بتوزویج نمودم ، - وفات حسن مثنی بتصریح ابن حجر عسقلانی در تهذیب  
التهدیب ( طبع حیدرآباد دکن ج ۲ ص ۲۶۳ ) و صاحب خلاصه تهذیب الکمال ( چاپ مصر ص  
۶۵ ) و قسطلانی در شرح همین موضعه از صحیح بخاری ( جاب مصر ج ۲ ص ۴۱۵ ) در سنه ۷۵  
و هفت هجری بوده است ، - ۲ - این ابیات در عیون الأخبار ابن قتیبه ج ۲ ص ۳۰۴ و  
حلیة الأولیاء ابو نعیم ج ۲ ص ۳۷۳ نیز مذکور است و هر دو مؤلف مزبور گفته اند که مالک در راه  
بقبرستان میگذاشت این ابیات را میخواند ولی نگفته اند که قائل آنها خود او بوده یا کسی دیگر ،  
۳ - این ابیات در فصول المهمّة ص ۱۵۲ و بحار الأنوار ج ۱۰ ص ۶۳ و دیوان منزه بحسرت  
امیر در قوافی باه نیز مذکور است با اختلافی بسیار جزئی در بعضی کلمات ،

مَالِي وَقَفْتُ عَلَى الْقُبُورِ مُسْلِمًا      قَبْرَ الْحَسَنِ فَلَمْ يَرُدَّ اجْوَابِي  
أَحْسِبُ مَالِكَ لَا تُرُدُّ جَوَابَنَا      أَنْسَبْتَ بَعْدِي خَلَةَ الْأَحْبَابِ

فسمع صوتاً يقول :

قَالَ الْحَسِبُ وَكَيْفَ لِي بِجَوَابِكُمْ      وَ أَنَا رَهِينُ جَنَادِلٍ وَ تُرَابِ  
أَكَلِ الثَّرَابِ مَحَاسِنِي فَتَسْبِيْتُكُمْ      وَ حَبَبْتُ عَنْ أَهْلِي وَعَنْ أَصْحَابِي<sup>۲</sup>

و روى الفقيه ابو بكر محمد بن الحسين الآجری<sup>۳</sup> رحمه الله باسناد<sup>۴</sup> ان عمر بن عبدالعزيز حضر جنازة رجل من بني امية فلما دفن قال لأصحابه قفوا و صوب فامعن في القبور و استبطأه الناس جداً ثم رجع و قد احمرت عيناه و انتفخت اوداجه فقيل ابطأت يا امير المؤمنين ما الذي حبسك نال اتيت قبور الأحبة فسلمت فلم يردوا علي السلام فلما ذهبت أقفي<sup>۵</sup> ناداني الثراب فقال يا عمر الاتسألني

۱ - کذا فی م و فصول المهته و بغار و دیوان ، ق ب : فلا یرد<sup>۱</sup> ،

۲ - در هر سه مأخذ مزبور در اینجا يك بيت سوّمی نیز علاوه دارد و آن اینست ،  
فعلیکم منی السلام تقطعت      عتی و منکم خلّة الأحباب

۳ - یعنی ابو بكر محمد بن الحسين بن عبدالله الآجری از محدثین و فقهاه معروف قرن چهارم و متوفی در سنه ۳۶۰ در مکه ، و آجری بمذ الف و ضمّ جیم منسوب است بدرب الآجرکه یکی از محلات بغداد بوده و بتصریح یاقوت در معجم البلدان صاحب ترجمه منسوب بدانجاست ( رجوع شود بکتاب الفهرست ابن التمیم ص ۲۱۴-۲۱۵ ، و تاریخ بغداد ج ۲ ص ۲۴۳ ، و انساب سمعانی در نسبت الآجری ، و معجم البلدان ج ۱ ص ۵۸-۵۹ ، و ابن خلكان ج ۲ ص ۶۳ ، و طبقات الحقاظ ج ۳ ص ۱۳۹ ) ، - نام پدر صاحب ترجمه در هر سه نسخه شد الأزار بخلط « الحسن » مسطور است بجای « الحسين » ، ۴ - حکایت متن در حلیة الألباء ج ۵ ص ۲۶۱-۲۶۴ در شرح احوال عمر بن عبدالعزيز نیز مذکور است بدو روایت یکی مطوّل و دیگری مختصر که این اخیر نزدیکتر است بروایت متن حاضر ، بعضی اغلاط متن از روی آن مأخذ تصحیح شد ، ۵ - أقفی بضم هزه و فتح قاف و کسر فاء ، مشدّده و در آخر یاء ساکنه متکلم وحده است از مضارع قفی بقیّی تقفیة یعنی بازگشت و پشت کرد یعنی « خون رقتم که برگردم » ، - یقال قفی الرجل ای ذهب مولیاً و فی حدیث النبی<sup>ص</sup> لی خمسة اسماء منها کذا و انا المقفی و هو المولی الذاهب و قد قفی بقیّی فهو مقف و فی الحدیث فلما قفی قال کذا ای ذهب مولیاً و کآته من القفا ای اعطاه قفاه و ظهره ( اسان و تاج باختصار ) ، - متن از روی حلیة الألباء تصحیح شد و در هر سه نسخه شد الأزار بجای « اقفی » در هر سه مورد « اصنی » دارد و آن تصحیف است ،



ما لقيت الیدان (ورق ۲۱) قلت ما لقيتا قال قَطَعْتُ الكَفَيْنِ مِنَ الرُّسَعَيْنِ و قَطَعْتُ  
 الرُّسَعَيْنِ مِنَ الدَّرَاعَيْنِ و قَطَعْتُ الدَّرَاعَيْنِ مِنَ المِرْفَقَيْنِ و قَطَعْتُ المِرْفَقَيْنِ مِنَ العَضْدَيْنِ  
 و قَطَعْتُ العَضْدَيْنِ مِنَ السِّكْتَيْنِ، فلما ذهبت أُقْبِي ناداني التراب فقال يا عمر اما نسألني  
 ما لقيت الأبدان قلت ما لقيت قال قَطَعْتُ السِّكْتَيْنِ مِنَ الجنبين و قَطَعْتُ الجنبين مِنَ  
 الصُّلبِ و قَطَعْتُ الصُّلبِ مِنَ الوركين و قَطَعْتُ الوركين مِنَ الفخذين و قَطَعْتُ الفخذين  
 مِنَ الرُّكْبَتَيْنِ و قَطَعْتُ الرُّكْبَتَيْنِ مِنَ السَّاقَيْنِ و قَطَعْتُ السَّاقَيْنِ مِنَ القَدَمَيْنِ، فلما ذهبت  
 أُقْبِي ناداني التراب فقال يا عمر عليك بأكفان لا تبلي قلت وما هي قال اتاه الله  
 والعمل بطاعته. و عن مالك بن دينار رضي الله عنه قال مررت بمقبرة فانشأت اقول

آتَيْتُ الْقُبُورَ فَنَادَ يَنْهُ ——— نَ آيْنَ أَلْمُعْظَمُ وَالْمُحْتَقَرُ

وَ آيْنَ أَلْمِدِلِّ بِسُلْطَانِهِ      وَ آيْنَ أَلْمَرْكَى إِذَا مَا أَفْتَحَرُ

قال فنوديت من بينها<sup>۱</sup> أسمع صوتاً ولا أرى شخصاً وهو يقول:

تَفَانُوا وَ جَمِيعاً فَمَا مُحِبُّرُ      وَ مَا تَوْأَجَمِيعاً وَ مَا تَأْخَبِرُ (ورق ۳۱)

تَرُوحُ وَ تَعْدُو بَنَاتُ التَّمْرِ<sup>۲</sup>      وَ تَمُحُو مَحَاسِنَ تِلْكَ الصُّورِ

۱ - از مشاهیر تابعین و زاهد بسیار معروف بصره که در زهد و اعراض از دنیا همواره بدو ملتزمند  
 علاوه وی یکی از خطاطین مشهور عصر خود نیز بوده که کارش نوشتن قرآن بوده با حیرت و مهر صحیفی را  
 در چهار ماه مینوشت، وفات او را مورخین باختلاف در سنه ۱۲۶ یا ۱۲۷ یا ۱۳۰ یا ۱۳۱ با  
 نگاشته اند (کتاب الفهرست در باب کتاب المصاحف ص ۶، و نیز در باب بناد و زهد و مصروفه  
 ص ۱۸۳ و ۱۸۵، و حلیه الأولیا ج ۲ ص ۳۵۷-۳۸۹، و ابن الأثیر در حوادث سنه ۱۲۶، و  
 تذکره الأولیا ج ۱ ص ۳۶-۴۱، و ابن خلکان در اوایل باب میم، و روایات اجازت ص ۶۸۴-  
 ۶۸۵)، - سعدی گوید،

ترا که مالک دینار نیستی سعدی      طریق بیست مکر رهد مالک دینار

۲ - کذا فی عیون الأخبار، بقی فنادیها آبن (کذا)، - ابن حبان را، - ابن حبان را، - ابن حبان را، -  
 ندارد، ۳ - کذا فی عیون الأخبار و احیاء العلوم، - ب، - من بینهم، ۴ - بنات آری در مصنف  
 متداوله بنظر نسید، شاید مراد از آن در اینجا کر مهو خراطین و نبودا باشد،

فَيَا سَائِلِي عَنْ أَنَاسٍ مَّصَّوًّا      أَمَا لَكَ فِيمَنْ تَسْرَى مُعْتَبَرًا  
لَقَدْ فَلَدَ الْقَوْمُ أَوْزَارَهُمْ      فَأَمَّا نَعِيمٌ وَ أَمَّا سَقَرٌ<sup>١</sup>

و اتفق العلماء رضي الله عنهم على ان الميت ينتفع بالدعاء له والصدقة عنه وفي ثواب القراءة والصوم خلاف فيما بينهم. روى الغزالي رحمة الله عليه في الأحياء<sup>٢</sup> عن علي بن موسى الحداد قال كنت ببغداد مع الأمام احمد بن حنبل رحمة الله عليه في جنازة محمد بن قدامة الجوهري معنا فلما دفن الميت جاء رجل ضريب يقرأ عند القبر فقال له احمد يا هذا ان القراءة علي القبر بدعة فلما خرجنا من المقابر قال محمد بن قدامة لأحمد يا ابا عبد الله ما تقول في مبشر بن اسمعيل قال ثقة قال هل كتبت عنه شيئاً قال نعم قال اخبرني مبشر بن اسمعيل عن عبد الرحمن بن العلاء بن الحجاج<sup>٣</sup> عن ابيه انه اوصى (ورق ٢٢) اذا دفن أن يقرأ عند رأس قبره بفاتحة البقرة وخانتهما وقال سمعت ابن عمر رضي الله عنهما يوصي بذلك فقال له فارجم الى الرجل فقل له يترأ. و روى الأمام البيهقي في شعب الأيمان عن ابن عمر رضي الله عنهما قال سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول اذا مات احدكم فلا تجسوه واسرعوا به الى قبره وليقرأ عند رأسه بفاتحة البقرة وعند رجليه بخاتمة البقرة. و عن احمد رضي الله عنه اذا دخلتم المقابر فاقروا بفاتحة الكتاب و قل هو الله احد والمعوذتين واجعلوا ثواب ذلك لأهل المقابر فإنه يصل اليهم. وذكر<sup>٤</sup> ابن ابي الدنيا في كتابه الداعي الى

١ - ابن حكايت با ينج بيت اول ازين اشعار در عيون الأخبار ابن قنبيه ج ٢ ص ٣٠٢ - ٣٠٣ و احياء العلوم غير الى ج ٤ ص ٣٥٠ بيز مذكور است وبعضى اغلاط متن از روى آن دو مأخذ تصحيح شد ، و بيت اخبر را در هيجيك از دو كتاب مزبور ندارد ، - ٢ - احياء العلوم ج ٤ ص ٣٥٣ - ٣ - كذا فى ق بم ، احياء العلوم و كتاب الروح ابن قديم الجوزيه ص ١١٠ اللجلج ، - نام ابن شخص را در كتب منداولة رجال و رواة حديث نيافتيم ، - ٤ - ابن حكايت ازم ساقط است ،

وداع الدنيا عن عمر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من مر على المقابر قرأ قل هو الله احد عشر مرأت ثم وهب اجره للأموات حظي<sup>۱</sup> اجره بعد ذلك الأموات. و روى الحافظ اسمعيل<sup>۲</sup> عن عطاء قال كل شي<sup>۳</sup> (ورق ۳۲ب) يصنع الحي للميت يصل اليه حتى التسبيح ان شاء الله . قال الشيخ ابو عبدالله القرطبي<sup>۳</sup> في كتاب التذكرة القراءة والدعاء والاستغفار كلها من باب الصدقة لأن الصدقة لا تختص بالمال . قال رسول الله صلى الله عليه وسلم وقد سُئل عن قصر الصلوة حالة الأمن فقال صدقة تصدق الله بها عليكم فاقبلوا صدقته ، و قال صلى الله عليه وسلم يصبح على كل سلامي من احدكم صدقة<sup>۴</sup> الحديث ، فاهداه القرآن من باب الصدقة ولا خلاف في ثواب الصدقة فلا خلاف في ثواب القراءة.

---

۱ - حظي از باب سمع متمدياً بنفس بمعنى « بدست آوردن چیزی » یا « دارا شدن چیزی چنانکه مقتضای مقام است فقط در قاموس دزی مذکور است و در سایر کتب لغت متداوله بنظر نرسید و معولاً حظی لازم است و بمعنی مقرب شدن و منزلت و جاهت یافتن نزد کسی ، نا صفر یافتن بر چیزی است يقال حظيت المرأة عند زوجها و حظي عند الأمير و حظي بالمال ( لسان و اساس ) ،  
۲ - رجوع شود بص ۱۶ حاشیه ۱ ، ۳ - ابو عبدالله شمس الدین محمد بن احمد بن ابی بکر بن فرج الأنصاری الخزرجی القرطبی المتوفی سنة ۶۷۱ ، و اسم کامل کتاب التذکره او که مؤلف در همین چیزی از آن نقل کرده « التذکره باحوال الموتی و امور الآخرة » است که تلخیصی از آن بقلم شعرانی صاحب طبقات الصوفیة معروف تحت عنوان « مختصر تذکره ابی عبدالله القرطبی » مکتب در مصر بطبع رسیده است ( رجوع شود بکشف الظنون در عنوان « تذکره القرطبی » و معجمه المطبوعات العربیة در عنوان « القرطبی » و « الشعرانی » ) .  
۴ - سلامی بشفه سین و در آخر الف مقصوده که بصورت یاد نوشته میشود بر وزن جباری بمعنی اسنخوابهای انگشتران دست و بااست و این حدیث در نهایت ابن الاثیر در س ل م این نحو روایت شده : « علی کُلِّ سلامی من احدکم صدقة » بدون یصح ، و در صحیح مسلم در « باب بیان ان اسم الصدقة یقع علی کل نوع من المعروف ، ( ح ۳ ص ۸۳ ) تمام حدیث اینگونه روایت شده : « قال رسول الله ص کُلِّ سلامی من الناس عامه صدقة کل يوم تطلع فيه الشمس قال تعدل بین الاثنين صدقة و تعین الرجل فی دینه فجمعه عندها و ارفع له علیها مناعه صدقة قال و الکامة الطیبة صدقة و کل خطوة تمشیها الی القبور صدقة و یحفظ الأذی عن الطریق صدقة » ،

و روى اليافعي<sup>۱</sup> ان الشيخ عز الدين [بن] عبد السلام<sup>۲</sup> كان منكراً لا هداء القرآن الى الموتى فلما مات رآه بعض اصحابه في النوم فقال ما تقول في اهداء القرآن الى الأموات فقال الشيخ هيهات وجدت الأمر بخلاف ما كنت اظن . قال اليافعي<sup>۳</sup> مات بعض اصحابي باليمن فاهديت له<sup>۴</sup> شيئاً من القرآن فرآه بعض اصحابي في النوم فقال له سلمه على فلان و قل له جزاك الله خيراً كما اهديت الي القرآن ، وقال<sup>۵</sup> توفيت امرأة فرأتها بعض قرابتها على سرير وعند السرير اوان من نور منقطاة قالت فسألته (ورق ۴۳) ما في هذه الأواني قالت فيها هدية اهديتها الي ابو اولادى البارحة فلما استيقظت ذكرت ذلك لنزوح الميتة فقال قرأت البارحة شيئاً من القرآن واهديته اليها . قال المؤلف حكى لى الشيخ الصالح العارف علاء الدين الأيجي دامت برکاته وهو عدل يعتد بقوله قال رأيت بعض اقربائي بعد الموت فقلت له كيف يصل اليكم ثواب قل هو الله احد فقال رّوح و راحة تأتينا كمن يكون في حمام حار و قد غلب عليه العطش فاذا رجل حسن الصورة طيب الرائحة يفتح عليه الباب فيدخل عليه نسيم طيب ثم يناوله كوز ماء بارد كيف يتروّح بهما فهكذا يصل ثواب من يهدى اليها سورة الأَخْلَاص . و روى صاحب التّجلی في المنامات<sup>۶</sup>

۱ - روض الريحان طبع مصر س ۱۳۱ ( حکایت ۱۵۸ ) ،

۲ - شيخ عز الدين عبدالعزيز بن عبد السلام بن ابى القاسم بن الحسن الممشقى السافى از مشاهير فقهاء قرن هفتم و مئومى در سنة ۶۶۰ در قاهره ، ( رجوع شود بغوات البقيات در باب عين ، و سنكى ج ۵ س ۸۰-۱۰۷ ، و معجم المطبوعات العربيه س ۱۶۴-۱۶۵ كه بعضى تألیفات مطبوعه اورا ذكر کرده ) ، - در هر سه نسخه شد الا زار كلمه « ابن ، قبل از عبد السلام افتاده و آن غلط فاحش است چه عبد السلام نام پدر صاحب ترجمه است به نام خود او ، از روى روض الريحان يافعى كه منشأ نقل موافق است و نیز از روى ساير ماخذ متقدمه تصحيح شد ، - ۳ - در روض الريحان ص ۱۳۱ ( حکایت ۱۵۸ ) ، ۴ - ۵ - و روس : اليه ؛ ۵ - ايضاً روض الريحان در همان موضع ؛ ۶ - كتاب التجلی في المنامات تأليف شبرويه بن شهردار ديلمى است ( رجوع شود بصفحه ۲۵ سطر اول ) ، اين حکایت تقريباً بعين عبارت در روض الريحان يافعى س ۱۳۰ ( حکایت ۱۵۶ ) نیز مذکور است و بعضى اغلاط متن حاضر از روى همان ماخذ اصلاح و نواقص آن بين دو قلاب علاوه گرديد .

انّ امرأة من المتعبّات يقال لها راهبة<sup>۱</sup> لما اشرفت على الموت رفعت رأسها الى السماء وقالت يا من عليه اعتمادى في حياتى و مماني (ورق ۳۳ب) لا تخذلى عند الموت ولا توحشنى في قبرى فلما ماتت كان لها ولد يأنى قبرها فى كل ليلة جمعة و يوم جمعة و يقرأ عندها شيئاً من القرآن و يدعو<sup>۲</sup> لها و يستغفر لها و لأهل المقابر قال فرأيتها فى المنام فسلمت عليها و قلت يا أواه كيف انت و كيف حالك قالت يا بنى ان الموت كربة شديدة و انا بحمد الله فى برزخ محمود مفروش فيه الریحان و موشد فيه السندس و الأستبرق [ الى يوم القيامة ] فقلت لك حاجة قالت نعم يا بنى لان دع ما انت فيه من زيارتنا و القراءة و الدعاء لنا فانى يا بنى اسر بمجيبك الى يوم الجمعة و ليلة الجمعة اذا اقبلت يقول لي الموتى يا راهبة هذا ابنك قد اقبل فأسر بذلك و يسر من حولي من الموتى قال فكنت ازورها فى كل ليلة جمعة و يومها و اقرأ القرآن و ادعولهم فيبينما انا ذات ليلة [ نائم ] اذا بخلق كثير قد جاؤنى فقلت من انتم و ما حاجاتكم قالوا نحن اهل (ورق ۲۴) المقابر جنبناك نشكرك على فعالك و نسألك أن لا تقطع عنا تلك القراءة و الدعوات فما زلت اقرأ لهم و ادعولهم بهنّ كل ليلة جمعه و يومها . و عن بشر بن منصور<sup>۳</sup> قال لما كان

۱ - جنین است در هر سه نسخه شد الا زار هم در اینجا وهم در ۹ سطر بعد ، ولى در روس ال ریاحین در هر دو موضع اسم ابن زن « باهية » سه قوم است بپاه موحده و الف و ها ، و یا - مثاء نجتانیه و در آخر ناه نأبت ، ۲ - كذا فى الروض ، ق ب م ؛ فیدعو ، ۳ - یعنی ابو محمد بشر بن منصور سلیمی بصری از زهاد و محدثین قرن دوم و منوقی در سنه ۱۸۰ ( رجوع شود بحلیه الاولیاء ج ۶ ص ۲۳۹-۲۴۳ ، و نهذیب التهذیب ابن حجر ج ۱ ص ۴۵۹-۴۶۰ ، و خلاصه ندهیب الکمال ص ۴۲ ) ، - این حکایت متن تقریباً بعین عبارت در احیاء العلوم ج ۴ ص ۳۵۲-۳۵۳ بزمند کوراست ، بعضی نواقص متن حاضر از روی همان مأخذ اصلاح شد .

زمن الطاعون كان رجل يختلف الى الجنائز<sup>١</sup> فيشهد الصلوة عليها فاذا امسى وقف على باب المقبرة وقال آس الله وحشتكم ورحم غربتكم وتجاوز عن سيئاتكم وقبل حسناتكم لا يزيد على هذه الكلمات قال الرجل فأمسيت ذات ليلة وانصرفت الى اهلي ولم آت باب المقبرة فأدعو كما كنت ادعو فرأيت في المنام خلقاً كثيراً فد جاؤني فقلت من انتم وما حاجتكم قالوا نحن اهل المقبرة قلت وما جاء بكم قالوا انك عودتنا منك هدية عند انصرافك الى اهلك قلت وما هي قالوا الدعوات التي كنت تدعولنا بهاسقات فأني اعود لذلك فما تركتها بعد ذلك . وروى اليافعي<sup>٢</sup> ان رجلاً رأى في النوم كأن اهل بعض المقابر خرجوا من قبورهم وهم يلتقطون شيئاً قال فتعجبت منهم ورأيت واحداً منهم جالسا لا يلتقط شيئاً فدنوت منه (ورق ٢٤ب) وسأته . الذي يلتقط هؤلاء قال هم يلتقطون ما يهدى اليهم المسلمون من القرآن والدعاء والصدقة فقلت له فلم لا تلتقط انت معهم قال أنا غني عن ذلك فقلت بأى شئ قال بختمه يقرؤها ولدى ويهديها الي كل يوم فقلت من هو قال رجل يبيع الزلابية في سوق كذا قال فلما استيقظت ذهبت الى ذلك السوق فرأيت شاباً يبيع الزلابية وبحرك شفتيه فقلت له بأى شئ تحرك شفتيك قال بقرآن اقرؤه واهديه الى والدي الميئ قال الراوي فلبث مدة من الزمان ثم رأيت في المنام ان الموتى قد خرجوا من القبور وهم يلتقطون كما تهدموا اذا بالرجل الذي كان لا يلتقط معهم صار يلتقط معهم فاستيقظت وتعجبت من افتقاره بعد استغنائه ثم

١ - كذا في و . . - عبارت معادله احياء العلوم كه روشن س راست جنين است . « كان رجل يختلف الى احياءه فيشهد الصلاة على الجنائز » ، وحياته بفتح حيم وشد يد باء موحده بمعنى گورستان است .  
٢ - در روش الربا حين ص ١٣٠-١٣١ ( حكايت ١٥٧ ) ، - باره . واقص مقن حاضر از روى همان ماخذ اصلاح شده .

ذهبت لأتعرّف خبر الشاب فقالوا أنّه قد مات . و اما الدعاء فقد قال النبي<sup>۱</sup> صلّى الله عليه وسلّم ما الميت في قبره إلا كالغريق المتغوّث ينتظر دعوة تلحقه (ورق ۲۵) من ابيه او اخيه او صديق له فاذا لحقته كانت احبّ اليه من الدنيا وما فيها وان هدايا الأحياء للأموات الدعاء والاستغفار . وعن بعضهم<sup>۲</sup> قال مات اخ لي فرأيت<sup>۳</sup> في المنام قلت ما كان من حالك حين وضعت في قبرك فقال اناني آت بشهاب من نار فلولا انّ داعياً دعالي لرأيت انه سيضر بني به ، ويوقد هذا ما روى عن دعاء حبيب المعجمي رحمة الله عليه للمصلوب ، و قال بشار بن غالب<sup>۴</sup> رأيت رابعة [ العدويّة ] العابدة في منامي وكنت كثير الدعاء لها فقالت اي يا بشار هداياك تأتين علي اطباق من نور مخمّرة بمناديل الحرير قلت وكيف ذلك قالت هكذا دعاء المؤمنين الأحياء اذا دعوا للموتى فاستجيب لهم جعل ذلك الدعاء على اطباق النور وخمّر<sup>۵</sup> بمناديل الحرير ثم اني به<sup>۶</sup> الميت تميل هذه هدية فلان اليك ، وعن ابي قلاب<sup>۷</sup> قال رأيت (ورق ۳۵ ب) بعض الأموات فقال جزى الله اهل الدنيا عنا خيرا اقرأهم السلام فانه يدخل علينا من دعائهم انوار امثال الجبال . و روى الحافظ اسمعيل<sup>۸</sup> عن ابي صالح قال ان الرجل ليرفع له درجة في قبره فيقول بم هذا فيقال باستغفار ولدك لك . وهذا اوان الشروع في المقصود والله منجز الوعود الوفي بالعهود .

۱ - ابن روابت در احياء العلوم غزالي ج ۴ ص ۳۵۳ بيز مذکور است ، ۲ - ابن حكايت بن زدر همان كتاب و در همان صفحه مذکور است ، ۳ - كذا في الأحياء ، نسخ شد الأزار : فارسي ، ۴ - ابن حكايت نیز در همان كتاب و در همان صفحه مسطور است ، و در آنجا بعد از طمأنينة افزوده « النجاشي » ، باكمي وسائل كار در طهران و بندرت كتب اهل سنت در آنجا شرح حالی از اين شخص نتوانستيم درجائی بدست بياورم ، - بعضی نواقص متن از روى همان احباء العمود كه ظاهر منشأ نقل مؤلف بوده در ابن حكايت اصلاح شد ، - ۵ - كذا في احياء العمود ، ب ق ۵ : حشرت ، ۶ - كذا في الأحياء ، ب ق ۱۰ : بها ، ۷ - رجوع شود بص ۱۴ حاشية ۳ ، ۸ - رجوع شود بص ۱۶ حاشية ۱ ،

قال المؤلف شكر الله مسعاه وجعل اخره خيراً من اولاه لما كانت المزارات كثيرة والمسافة بين المحلات بعيدة رأيت أن اقسام مزارات هذه الرقعة على عدد الأيام السبعة ليسهل على الزائر ايمانها ولا يتعدّد رلديه امكانها فان امكنه الدور على جميعها في يوم واحد فيها والا فيبدأ كل يوم بقسم في طلبها او يدور في كل ليلة جمعة او صباح سبت على قسم منها حتى يفرغ في سبعة اسابيع عنها، وهذا ترتيب النوبات فيها ( ورق ٣٦ ):

النوبة الاولى للرؤنة الكبيرة وما يليها،

النوبة الثانية للمقبرة الباهلية وما بدانيها،

النوبة الثالثة لمقبرة سلم وما يقضيها،

النوبة الرابعة لمشهد ام كلثوم وشيروه وما يحتذيها،

النوبة الخامسة للمقبرة الباغونية وواحدها،

النوبة السادسة لجامع العتيق وما في حوالبه،

النوبة السابعة لمقابر المصلّى وما يقرب اليه،

وام اذاع ترتيب المتقدمين والمتأخرين في الأبواب اذ كانت الزيارة غاية

القصدي في هذا الكتاب بل الحققت الآخرين بالأولين والقربب العهد بالتقديم و

نوكتاب على الله الكريم<sup>٢</sup>.

١ - بيت ضمير راجع به «مشهد» كه درهرسه نسخه حنين است بدون شبهه بنوهم معنى «مقبرة»

٢ - بهرینه ابشكه در هداد تفصيلي همين عنوان در وري ٧٥ درهرسه نسخه بجای مشهد «لمقبرة»

دارد، رجوع سود به ١٠ جا - ٢ - و ب: بالله العليّ الكبير،



# النوبة الأولى للروضة الكبرى وما يليها

## ١ - الشيخ الكبير ابو عبد الله محمد بن خفيف بن اسكفشاذ الضبي

مولاهم شيرازی الأصل و امه كانت نيسابورية، هو خاتم الصوفية من السلف  
و مزرع<sup>٢</sup> الصوفية من الخلف قال الشيخ ابو الحسن الديلمي<sup>٣</sup> في مشيخته هو شيخ  
الشيوخ و امام اهل النجاة و لولا ان من الله (ورق ٣٦ ب) علمنا بطول عمره حتى ادر كناه و

---

١ - چنین است در ب ق ( بهمه و سین مهمله و کاف و فاء و شین معجمه و الم و در آخر ذال معجمه ) .  
م این کلمه را ندارد ، نفعات ص ٢٦٢ ؛ اسكفشار ( با راء مهمله بجای ذال معجمه ا ؛ ولى در نجات  
خطی نسخه مصحح مضبوط یکی از دو ناشر کتاب حاضر عباس اقبال مرادیه ١٠٢٥ که دارای - و اش  
عبد الغفور لاری از خواص تلامذه جامی است این کلمه در خود متن اسكفشار سه - است بمقدیم  
ناه بر کاف ، و در حاشیه عبد الغفور لاری نیز صریحا آنرا بهمان نحو ضبط کرده است و گفته ؛  
د اسكفشار بکسر همزه و سکون سین مهمله و کسر فاه و سکون کاف و فتح شین معجمه و الم و راء  
مهمله ، و در تبیین کذب المفتری ابن عساکر ص ١٩٠ و طبقات الشافعیه سبکی ج ٢ ص ١٥٠ این  
کلمه اسكشاذ مرقوم است ( یعنی بهمان ضبط عبد الغفور لاری ولى در آخر ذال معجمه بجای راء  
مهمله ) ، و ما چون هیچ نتوانستیم یقین کنیم که کدام یک ازین صور مختلفه متنوعه ابن ٥٥ اقرب  
بصحت است لهذا باملای خود شد الا ازار هیچ دست نذریم ، - و این نکته را نیز ناگفته نگذاریم که  
بتصریح شیرازنامه ص ٩٥ اصل نژاد شیخ کبیر از دیالمه بوده گرچه در شبراز متواتر شده و در آنجا  
نشو و نما کرده بوده است ، بنابراین بدون شبهه این اسم که با این صور مختلفه بما رسیده است از  
اعلام دیلمی بوده و باید معنی و اشتقاق آنرا در آن اهجه تفحص نمود در صورت امکان ، -

٢ - چنین است در هر سه نسخه ، ٣ - رجوع شود بص ٤ حاشیه ١ ،

استفدنا منه لكان معدوداً في الطبقة الثانية لمحلّه وسنّه وعلمه وحاله وحاجة اهل عصره  
اياه في رأيه و عقاه . قال عبد الله بن الحسين<sup>۱</sup> حين وصف عنده الشيخ و ما عسى  
رأيتم انتم من مكانه والله لقد رأيت ابا عبد الله في ابتداء امره وقد تصوّف منذ سنين  
يقصده الشيوخ بأسرهم ففيهم من كان نمله معلقاً بأصبعه يمشى اليه خافياً وكان  
يقول هو و سمعون . وقال جعفر الخادمي<sup>۲</sup> وقد طالع بعض مصنّفات الشيخ علمه  
دقيق و اشاراته لطيفة و رمزه مفهوم قد خالطه علوم الظواهر و قد قيّد كلامه بنصوص  
الآيات و مشاهير الأخبار و سيبلغ مراده على ما تبين لي من عامه . وقال ابو عبد الله  
الشوّاء<sup>۳</sup> فيه كلامه جواهر العلم و علومه ممزوجة بالحكم . و روى أنّ الشيخ احمد

- ۱ - معناه شد . زاد الدين عبد الله بن الحسين كيست ، ابو نصر سراج در كتاب اللّمع ص ۲۴۸ در باب شعاري كه از علماء فاضله . . . روى است گويد : «وقمنا ذكر عبد الله بن الحسين قال سمعت احمد بن الحسين البصرى يقول: حضرت محسن الجنيد رحمه الله فسأله رجل مسألة فاشد ، نش على سرّ وجده النفس والذمغ من مقدمه نتيجس الى آخر الايات الخمسة ، - محتمل است باحتمال بسيار قوى كه مراد از عبد الله بن الحسين مد آور در مثنى هين شخص باشد كه چنانكه ملاحظه ميشود بيك واسطه از جنيد . . . روى در سنه ۳۹۸ روايت ميكنند اس وى بدون شبهه از رجال او اسط يا او اخر قرن چهارم و در بيجه درست است با سيج . . . صاحب . . . بوده و از نوع روايت او نيز واضح است كه وى از زه . . . و متصوّفه يا از منتسبين بدان ضائفة بوده ، و زياده بر بن از احوال او چيزى بدست نيامد ، -
- ۲ - يعنى ابو محمد - محمد بن نصر - خاندان از مشاهير اصحاب جنيد و متوفى در سنه ۳۴۸ ، و خاندانى بس . . . معجمه و سكوت . . . لا . . . بقول ياقوت منسوب است بخلد كه نام محله بوده در بغداد ، و نصيب . . . او در جوامع از راه و كتاب اللّمع بضيض فلم بضه نون و فتح صاد بوزن زبير حركات كدارده شده و لا بد اين ضييض بى احساس نبوده است ، (رجوع شود بكتاب الفهرست ص ۱۸۳ ، و كتاب النّمع - فهرست اعلا - ، و حديثه الا و ليا - ۱۰ : ۳۸۱ - ۳۸۲ ، و تاريخ بغداد ۷ : ۲۲۶ - ۲۳۱ ، و اسباب معاني و روى ۲۰۵ ، و معجم البلدان در عنوان دخاند ، و نجوم الزّآهره در حوادث سنه ۳۴۸ ، و اشف المحجوب ۱۹۷ ، و نذ كبة الا و ليا ، ۲ : ۲۸۳ - ۲۸۵ ، و نفعات ۲۴۹ - ۲۵۱ ،
- ۳ - عبد الله الشوّاء ، - با بعض بايغ اضلاعى از احوال اين شخص و عصر او بدست نيامد ،

ابن یحیی<sup>۱</sup> کان جالساً مع اصحابه یدارسهم فعبربه الشیخ فقال احمد ان هذا الأمر لا یختم الا (ورق ۴۷) بابی عبدالله<sup>۲</sup>. وروی عن الشیخ جعفر الحداء<sup>۳</sup> انه مر به يوماً فنظر الیه وقال ینذهب التصوف من فارس مع هذا الغلام، وقال ابو الحسن احمد بن محمد بن حکیم الحکیمی<sup>۴</sup> القاضی فیہ ان ابا عبدالله رجل موقف فی امره محبوب من بین اصحابه اذا قرن بالأوائل ضاهاهم واذا نظر فی علومه وازاهم فهو محسود فی جمیع اموره. وقال ابو بکر الأسمعیلی الجرجانی<sup>۵</sup> فیہ ذاک شیخ یناغی عنه حسن سمت قد سلك منهج الشیوخ واحتذى حذوهم واستطرق طریقهم له علوم

---

۱ - یعنی ابوالعباس احمد بن یحیی آتی الذکر (نمرة ۷۷ از تراجم کتاب حاضر) ، وی اوّلین شیخی بوده که شیخ کبیر با او مصاحبت نموده بوده است ، ۲ - عبارت معادله تبیین کذب المقتری ص ۱۹۰ که روشن تر است از قرار ذیل است : « و قال احمد بن یحیی السیرازی ما اری التصوف الا و یختم بابی عبدالله بن خفیف » ، ۳ - یعنی ابو محمد جعفر حداء متوفی در سنه ۳۴۱ که بقصر یح شیراز نامه ص ۹۶ شیخ کبیر خرفه تصوف را از دست او پوشیده بوده است ( رجوع شود بنمرة ۱۶۰ از تراجم کتاب حاضر ، و شیراز نامه ص ۹۶-۹۷ ، و نفعات ص ۲۶۶-۲۶۷ ) ، ۴ - دهرسه نسخه : الحلیبی ، - از روی انساب سمانی ورق ۱۷۳ که شرح حال مختصری از صاحب ترجمه دارد تصحیح شد ، و عین عبارت سمانی از قرار ذیل است : « الحکیمی ، بفتح الحاء المهملة و کسر الکاف و بعدها یاء منقوطة بانتهین من تحتها هذه النسبة الی حکیم وهو اسم بعض اجداد المنتسب الیه ، و المشهور بهذه النسبة . . . ابوالحسن احمد بن محمد بن حکیم [نسخه : حذیب] القاضی الحکیمی من اهل شیراز ولی القضاء بها له رحلة الی العراق بروی عن محمد بن عبدالله بن سلیمان الحضرمی مطین و محمد بن مسلمة الواسطی و محمد بن غالب تمتاز و عبدالرحمن بن خلف الصبئی و هشام بن علی السیرافی و اسنقضی بشیراز بعد وفاة عبدالله بن الفضل و کان صدوقاً روی عنه ابوالحسین محمد بن احمد بن جمیع النسائی بصیدا و ذکر انه سمع منه بشیراز و مات ليلة الثلاثاء سده ۳۴۵ و دفن بمقبرة باب اصطخر » ، ۵ - یعنی ابوبکر احمد بن ابراهیم بن اسمعیل بن العباس الا اسمعیلی الجرجانی از مشاهیر فقها و محدثین و رئیس شافعیة جرجان . در سنه ۳۷۱ وفات یافت ، وار اولاد و احفاد او جمع کنیری از علما و فضلا در ناحیه جرجان برخاسته اند و ریاست شافعیة آن ناحیه مدتها در خاندان ایشان بوده است ( رجوع شود بطبقات الفقهاء شیخ ابواسحق شیرازی ص ۹۵ ، و انساب سمانی در نسبت « اسمعیلی » ، و تبیین کذب المقتری ص ۱۹۲-۱۹۵ ، و حبهات الحفاه ۱۴۹۰-۱۵۲ ، و سبکی ۲۹۰۲-۸۰ ) ،

وحکم قدس طرهافی دو اوینه و الفهافی کتبه بفرح بمثله و یفتخر بعلمه. وقال الحافظ ابو نعیم<sup>۱</sup> عند ذکره کان شیخ الوقت علماً و حالاً. وقال الشيخ ابو عبد الرحمن السلمي<sup>۲</sup> فی کتابه المسمی بتاریخ الصوفیة هو الیوم شیخ المشایخ و تاریخ الزمان لم یبق للقوم اقدم منه سنّاً ولا اتمّ حالاً و وقتاً وهو من اعلم المشایخ بعلوم الظاهر (ورق ۲۷ ب) متمسکاً بعلوم الشریعة من الكتاب والسنة و هو فقیه علی مذهب الشافعی .  
وفی المرقاة الارفعیة فی طبقات الشافعیة لشیخنا الفیروز آبادی<sup>۳</sup> هو شیخ المشایخ والسید الذی یرجى الرحمة بذکره ، والغرض انه مقبول الأوائل متبوع الأواخر قد صحب الجنید و لبس الخرقه بعده من ابی محمد روم و صحب الجریری<sup>۴</sup> و

۱ - یعنی ابو نعیم احمد بن عبدالله بن احمد الاصبهانی صاحب کتاب معروف حلیة الألباء و تاریخ اصبهان که هردو بطبع رسیده است ، وفات وی در سنه ۴۳۰ بوده در اصفهان ، - نعیم در کنیه او بضمض علامه حتی در خلاصه و رجال اسرانی و رجال ابوعلی بضمه نون است بصیغه تصغیر (رجوع شود به تبیین ذنب المغزنی ص ۲۴۶-۲۴۷ ، و ابن خلکان ج ۱ ص ۲۷ ، و طبقات الحقاظ ۲۷۵ : ۲۷۹ ، و سبکی ۷ : ۳ - ۱۱) .

۲ - یعنی ابو عبد الرحمن محمد بن الحسین بن محمد بن موسی نیشابوری سلمی (بضم سین و فتح لام) از مشاهیر علماء و صوفیه و متوفی در سنه ۴۱۲ در نیشابور ، وی صاحب کتاب معروف طبقات الصوفیه است که اساس تفحات الانس حنفی است (رجوع شود بتاریخ بغداد ۲ : ۴۸۰-۴۸۹ ، و انساب سمعی ورق ۳۰۳ ، و طبقات الحقاظ ۳ : ۲۳۳-۲۳۵ ، و سبکی ۳ : ۶-۶۲) .

۳ - رجوع شود بکشف الظنون در دو عنوان «طبقات السافعیة» و «المرقاة الارفعیة» (ج ۲ ص ۹۴ و ۲۱۸) ، و بجز بتاج العرب ص ۱۳-۱۴ ، - و مقصود از فیروز آبادی شیخ محمد اللّٰه بن محمد بن یعقوب معروف صاحب قاموس است ، - در موضع ازل در کشف الظنون نام این کتاب «مرقاة الارفعیة» بدون الف و لاء در مرقاة مسطور است و همین بنظر اصحّ میآید یعنی باضافه ازل بنامی بمعنی نایه رفعت و بندگی ، و با الف و لاء بطبق متن یعنی بتوصیف ازل بنامی معنی محصلی طاهرا ندارد ، - کلمات لشیخنا الفیروز آبادی - فقط در م موجود است . ۴ - رجوع شود بص ۱۶ حاشیه ۳ ،

ابا العباس بن عطاء<sup>۱</sup> ولقي الحسين بن منصور الحلاج وكان يذنب عنه وصحب<sup>۲</sup>  
الشيخ ابا الحسن الأشعري واستفاد منه والزمه الشيخ في مسائل حتى رجع عنها،  
وكان لا ينام كل ليلة حتى يكتب من صحاح الأحاديث عشرين حديثاً بعد ما فرغ  
عن ورده وله مسند حديث وروى عنه الحافظ ابو نعيم الأصبهاني وغيره، وله  
مصنفات كثيرة منها كتاب شرف الفقراء المتحقيقين على الاغنياء المنفقين، وكتاب  
شرح الفضائل، وكتاب جامع الارشاد، وكتاب الفصول في الاصول، وكتاب  
الاستذكار، وكتاب اللوامع، وكتاب المنقطعين، (ورق ۲۸) وكتاب لبس المرقعات،  
وكتاب الاغانى، وكتاب اختلاف الناس في الروح، وكتاب الاقتصاد، وكتاب  
فضل التصوف، وكتاب المفردات، وكتاب بلوى الانبياء، وكتاب الرد والالفة،  
وكتاب الجمع والفرقة، وكتاب مسائل على بن سهل، وكتاب الرد على ابن  
رزمان، وكتاب الرد على ابن سالم، وكتاب الجوع وترك الشهوات، وكتاب

---

۱- يعنى ابو العباس احمد بن محمد بن سهل بن عطاء الادمى البغدادى از كبار صوفيه و علماء آن فرقه  
و از اخصى دوستان و موافقين حسين بن منصور حلاج كه بهمان مناسبت بدست حامد بن العباس  
وزير المقتدر بالله عباسى پس از شكستجه و تعذيب بسيار بهلاكت رسيد در ذى القعدة سال ۳۰۹ بهنى در  
همان سال و ماه قتل حلاج بحكم همان شقى مذكور ( رجوع شود بجلية الا و اياه ۱۰ : ۳۰۲ - ۳۰۴ )  
و تاريخ بغداد ۵ ، ۲۶ - ۳۰ ، و بيزج ۸ در ضمن شرح احوال حلاج ص ۱۱۲ - ۱۴۱ و مخصوصاً  
ص ۱۲۸ ، و رساله قشرى ص ۲۳ - ۲۴ ، و صفحات ص ۱۵۸ ) - ۲ - كذا فى ۶ ، - ف : و صحبه  
( الشيخ ابو الحسن ) ، ۳ - م : شرف ، ۴ - كذا فى ق ( بعين معجمه و ناه مناته ) ، ۵ :  
كتاب الائمة ( بعين مهمله و نون ) ، ۵ - نام اين كتاب يعنى بلوى الانبياء از ق ساقط است ،  
۶ - نام اين كتاب از ب ساقط است ، - و ابن رزمان در ق باره مهمله و زاء معجمه و مهم و الم و در آخر  
نون مسطور است ، و در م ممكن است هم باين نحو خواننده شود و هم بتقديم معجمه بر مهمله ، - بافحص  
بليغ هيچ اطلاعى راجع باين شخص در هيچ مأخذى بدست نيامد ، و اما كلمه رزمان بتقديم مهمله بر معجمه  
از اعلام بدلى است و در جنگهاى كه ما بين سباه بهاء الدواة بن عضد الدوله و ابونصر بن عز الدوله بختيار  
در كرمان در سنه ۳۹۰ روى داد نام يكي از سرداران دباله از طرفداران بها الدوله موسوم به ( رزمان  
ابن زريزاد ) چهار مرتبه در ص ۳۵۸ و ۳۵۹ از تاريخ هلال صابى در ذيل تجارب الأهم دیده میشود ،

معرفة الزوال، و کتاب اسامی المشایخ<sup>۱</sup>، و کتاب المعراج، و کتاب المنهج فی الفقه، و کتاب الاستدراج والاندراج، و کتاب المعتمد الکبیر والصغیر، و غیرها و قیل تبلغ مصنّفاته من المطوّلات والمختصرات ثلثین کتاباً، و کان یذکر الناس علی الكرسي و یقول للمریدین فی نصیحتہ اقتدوا بخمسة من شیوخنا والباقون اسمعوا لهم وسلّموا ما قالوا وهو آلاء العارث بن اسد<sup>۲</sup> المحاسبی، و ابو القاسم الجنید بن محمد<sup>۳</sup> و ابو محمد روی بن محمد<sup>۴</sup>، و ابو العباس بن عطاء<sup>۵</sup>، و عمرو بن عثمان المکی<sup>۶</sup>،

- ۱ - نام این کتاب یعنی «اسامی المشایخ» از م ساقط است.
- ۲ - ابو عبدالله عارث بن اسد محاسبی بسری از مشاهیر زهاد و رجال طریقت منوفی در سنه ۲۴۳ بغداد، کتاب «الرعاية لاجلوق الله» او همین اواخر در سنه ۱۹۴۰ میلادی باهتمام اوقاف گیب در اروپا بطبع رسیده است (رجوع شود بکتاب الفهرست ۱۸۴، و حلیه الاولیاء ۱۰: ۷۳-۱۱۰، و رساله قشیری ۱۲، و ابن خلکان در حرف حاء، و نفعات ۵۷) - در هر سه نسخه ب ق م نام پدر صاحب ترجمه بجای اسد «احمد» نوشته شده و آن غلط فاحش و تصحیف نساخ است، از روی مأخذ مذکور در فوق تصحیح شد. ۳ - ابوالناسم جنید بن محمد بن جنید بغدادی نهاوندی الاصل از مشهورترین مشایخ صوفیه منوفی در سنه ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹: ۱۰۰: ۲۸۷-۲۸۵، و تاریخ بغداد ۷: ۲۴۱-۲۴۹، و مشری ۱۸-۱۹، و ابن خلکان در حرف جیم، و نفعات ۸۹-۹۲) - در جمیع مأخذ مذکور و غیر مذکور از سائر کتب رجال و تواریخ نام و نسب جنید را بهمان نحو که ما در فوق مرقومه دانسیب ضبط کرده ام، فقط صاحب قاموس برخلاف عمومه مأخذ دیگر گفته که «او سعید بن جنید است و جنید لقب او بوده، و او هیچ اندانستیم که وی ابن مضارب عجیب را از کجا نقل کرده است» - ۴ - ابو محمد روی بن محمد (با احمد) بغدادی از مشاهیر صوفیه قرن سوم و از اقران جنید، در سنه ۳۰۳ در بغداد وفات یافت (حلیه الاولیاء ۱۰: ۲۹۶-۳۰۲، و تاریخ بغداد ۸: ۴۳۰-۴۳۲، و مشری ۱۰-۲۱، و کشف المحجوب ۱۷۰-۱۷۱، و تذکره الاولیاء ۲: ۵۲-۵۴، و نفعات ۱۹۵-۱۰۸) -
- ۵ - رجوع شود بس ۴۲ حاشیه ۱، ۶ - ابو عبدالله عمرو بن عثمان مکی از مشاهیر صوفیه قرن سوم و از اقران جنید، وی یکی از مخالفین حدی حسین بن منصور حلاج بوده و او را لعنت میکرد و میگفته اگر مینوانستم او را میکشتم، در سنه ۲۹۷ در بغداد و بقولسی در مکه وفات یافت (بیمه در صفحه بعد)

فقیل له لم خصصتهم قال لأنهم جمعوا بين العلم والحقيقة والباقون كانوا ارباب احوال و اصحاب غلبات، وقال ما سمعت شيئاً من سنن النبي صلى الله عليه وسلم الا واستمعته (ورق ۲۸ ب) حتى الصلوة على اطراف الأصابع وهي صعبة، وروى الأستاذ الإمام ابو القاسم القشيري<sup>۱</sup> عن ابي عبدالله بن باكويه<sup>۲</sup> قال سمعت الشيخ يقول ربما كنت اقرأ في ابتداء امرى في ركعة واحدة عشرة آلاف مرة قل هو الله احد وربما اقرأ في ركعة واحدة القرآن كله وربما كنت اصلي من الغداة الى العصر الف ركعة. قال القشيري وسمعته<sup>۳</sup> يقول سمعت ابا العباس الكرخي<sup>۴</sup> يقول سمعت ابا عبدالله بن خفيف يقول ضعفت عن القيام بالنوافل وجمعت بدل كل ركعة

(بقیه از صفحه قبل)

(رجوع شود بحلیه الأولیاء ۱۰، ۱۹۱-۲۹۶، و تاریخ بغداد ج ۸، ۱۱۳، ۱۲۱، ۱۲۵، و ج ۱۲، ۲۲۳-۲۲۵، و فشری ۲۱، و تذکره الأولیاء ۳۰۲-۳۳، و نفحات ۹۳-۹۴)، -

۱ - ابو القاسم عبدالکریم بن هوازن قشیری متوفی در سنه ۴۶۵ در نیشابور، وی صاحب رساله مشهور به «رساله قشیری» است که مکرر بطبع رسیده است، - نسخه ازین رساله بخط شیخ محمدالدین بغدادی عارف مشهور مورخه سنه ۵۸۲ که درشت آن اجازه بخط سیح نجم الدین کبری مسطور بوده در ملک صاحب روضات الجنات متوفی در سنه ۱۳۱۳ هجری قمری بوده است (روضات ص ۴۴۵)، - این نسخه فوق العاده نفیس که تا قریب پنجاه سال قبل هنوز در اصفهان موجود بوده فعلا کجاست؟ (برای شرح احوال قشیری رجوع شود بتاریخ بغداد ۱۱: ۸۳، و دمیة القصر در فصل فضلاء نیشابور، و کشف المحجوب ۲۰۹-۲۱۰، و انساب سمانی ۴۵۳ ب، و ابن خلکان در حرف عین، و سیکی ۳: ۲۴۳-۲۴۸، و نفحات ۳۵۴-۳۵۵، و روضات الجنات ۴۴۴-۴۴۶)، - ۲ - رجوع شود بنه ۲۶۱ از تراجم کتاب حاضر، - ۳ - یعنی سمعت ابا عبدالله بن باکویه، - ۴ - چنین است در هر سه نسخه ب ق م و نیز در رساله قشیری ص ۲۹ یعنی الکرخی باخاه معجمه، و چنین کسی با این لقبه و نسبت که عصر او با عصر شیخ کبیر نیز موافقت نماید در کتب تواریخ و رجال اطلاعاتی از آن بدست نیامد، ولی در تبیین کذب المفتری ابن عساکر ص ۱۹۱ در شرح احوال شیخ کبیر در عین همین حکایت این کلمه «الکرچی» باجیم بجای خاه مسطور است، و در اینصورت (بر فرض صحت این نسخه) محتمل است باحتمال قوی که مراد ابو العباس احمد بن محمد بن یزید فقیه کرجی (بفتح کاف و راه هممه منسوب بکرج ابو دلف که در کزاز حاکم واقع بوده) ساکن بغداد و منوقی در سنه ۳۲۱ که شرح حال او در انساب سمانی در نسبت «الکرچی» ورق ۴۷۷ ب مذکور است باشد، -

من وزدی رکعتین قاعداً للحديث المروئی عن رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوة القاعد علی النصف من صلوة القائم، وعاش مائة سنة وعشر سنين وقيل اكثر منه<sup>١</sup>، وروی الحافظ اسمعیل<sup>٢</sup> عن ابی القاسم الهاشمي قال سمعت الشيخ يقول في آخر مجلس يتكلم على الكرسي كان في الباهلية بشيراز رجل وامرأة اذا اعتل من اصحابنا غرب حب حملاه الى دارهما فخدماه (ورق ٢٩) فورد فقير حسن الطريقة فاعتل علته شديدة فحمل اليهما فكانا يخدمانه فاشتدت عليه العلة ليلة فتناوبا في خدمته فقالت المرأة لزوجها انام انا وخدمته الى السحر ثم تنام انت وخدمه انا الى الصباح فكانا على ذلك قال الرجل فكنت اسم رائحة طيبة ما شممت اطيب منها لم تشبه طيب الدنيا واحس في الدار حساً شديداً فغفوت غفوة<sup>٣</sup> فاذا بهتان يهتف ويلك اتنام والحق تعالی وقدس نازل في دارك فانتبهت فاذا الشاب قد فارق روحه، فلما بلغ الشيخ الى قوله اتنام والحق نازل في دارك زعق واضطرب ووقع من الكرسي في حجرى ودموعه تسيل على كفي فلحست دمعته وكان حلواً وما انتفع بالشيخ بعد ذلك.

والشيخ ابی الحسن الديلمی<sup>٤</sup> كتاب سوى المشيخة وهو مشتمل على سيرة الشيخ فقط ذكر فيه حكايانه وكرامانه وكلماته، توفي ليلة الثلاثاء الثالث

١ - راجع بمادته عم. شيخ كبير افعال مؤرخين بسبار مختلف است وروايت متن يعنى صدوده سال مضابق با روايت سيرازنامه است، ودر ماخذ مختلفه ديگر كه فهرست اسامى آنها در آخر ترجمه شيخ ابر دانه حواهد شد مدت عمر اورا نود و پنج، وصد و چهار، وصد و ده، وصد و چهارده، وصد و هجده، وصد و بيست و چهار، وصد و بيست و شش سال نيز نوشته اند واين اخير قول صاحب گزيده است، - ٢ - رجوع شود بص ١٦ حاشية ١ - ٣ - جئين است درق بين معجمه، وغفا يقفو غفوا از باب نصر. يعنى بخواب شد و خفت (منتهى الارب)، - م ب، بين مهمله، وآن تصحيف است، - ٤ - رجوع شود بص ٤ حاشية ١، ٥ - رجوع شود بهمان صفحه و همان حاشية،



والمعشرین من رمضان<sup>۱</sup> سنة احدى وسبعین وثلثمائة رحمه الله<sup>۲</sup> (ورق ۳۹ ب).

## ۲ - الشيخ ابو احمد الكبير

اسمه الفضل بن محمد خادم الشيخ و صاحبه ، قال الديلمي رأيتُه نعوأ من خمسة وعشرين سنة عليه جباب صوف غليظة بلاسر اويل و كان كثير العزلة حسن السيرة لم يُرَقَط في خصومة ولا فضول قد حُبب اليه الانفراد والخلوة و كان يأوى بيتاً فوق سطح رباطه نحو خمسين سنة في الشتاء والصيف يحتمل بردها و حرها

۱ - چنین است نیز در اسباب سمعانی و شیرازنامه ، ولسی در تاریخ یاقمی ۲ : ۳۹۷ ، سبکی ۲ : ۱۵۴ و فات او را در « نالت » رمضان نوشته اند و لابد کلمه « والعشرين » بعد از « نالت » درین دو مأخذ از قلم اقتاده است ، - اما در خصوص سال وفات شیخ کبیر در اینکه سنه ۳۷۱ بوده مابین مورخین معتبر گویا هیچ خلافتی نیست و اکبریّت عظیمه ایشان از قبیل مؤلفین اولیه و انساب سمعانی و نیبیین کذب المفتری و معجم البلدان و ابن الاثیر و شیرازنامه و یاقمی و سبکی و شعرانی همه مانند متن حاضر وفات او را در سنه ۳۷۱ ضبط کرده اند ، فقط در تاریخ گزیده و تبیع او در حبيب السیر و ریاض المارقین وفات او را در سنه ۳۹۱ نوشته اند که واضح است « سبعین » در نسخه آنها به « تسعين » تصحیف شده بوده ، و فارسانه ناصری در سنه ۳۷۰ نوشته ، ولی اشتباه عجیب بسیار فاحش در اینخصوص در نفعات جامی روی داده که وفات او را در جمیع نسخ خطی و چاپی از کتاب مزبور که اینجانب دیده در سنه « احدى وثلثین وثلثمائة » نوشته اند یعنی با چهل سال تفاوت با تاریخ واقعی ، و این اشتباه یا از خود جامی سرزده یا در یکی از نسخ بسیار نزدیک بمصر او روی داده بوده زیرا که عین همین قول را حبيب السیر که فقط ۴۹ سال بعد از وفات جامی تألیف شده باسم و رسم از نفعات نقل کرده است ، - ۲ - برای مزید اطلاع از احوال شیخ کبیر رجوع شود بمآخذ ذیل : کتاب اللمع ابونصر سراج طوسی معاصر او ص ۲۹۸ ، و حلیه الاولیاء ابونعمان اصفهانی معاصر او ص ۱۰ : ۳۸۵-۳۸۸ ، و تاریخ بغداد استطراداً ج ۸ صفحات ۱۱۲ ، ۱۲۵ ، ۱۲۹ ، شیرازی ۲۹ ، کشف المحجوب ۱۹۹ ، ۳۱۷-۳۱۹ ، ۴۱۷ ، انساب سمعانی ورق ۳۴۴ ، منتظم ابن الجوزی ۷ : ۱۱۲ ، تلیس ابلیس همو استطراداً بسیار مکرر از جمله ص ۱۶۵ ، ۱۷۳ ، ۱۸۲ ، ۲۰۰ ، ۲۲۳ ، ۲۲۶ ، ۳۲۱ ، ۳۵۲ ، ۳۵۷ ، ۳۵۸ ، ۳۸۱ ، ۳۹۶ ، معجم البلدان در « شیراز » ، تذکرة الاولیاء ۲ : ۱۰۱ - ۱۰۶ ، ابن الاثیر در حوادث سال ۳۷۱ ، آثار البلاد ۱۱۲ ، ۱۴۱-۱۴۳ ، گزیده ۷۸۲-۷۸۳ ، زهة القلوب ۱۱۶ ، شیرازنامه ۹۵-۹۶ ، تاریخ یاقمی ۲ : ۳۹۷ ، سفرنامه ابن بطوطه چاپ مصر ج ۱ ص ۱۳۳-۱۳۴ ، سبکی ۲ : ۱۵۰-۱۵۹ ، نفعات ۲۶۲-۲۶۴ ، حبيب السیر جزو ۳ ج ۲ ص ۶۳ ، شعرانی ۱ : ۱۰۳ ، سفينة الاولیاء ۱۱۰-۱۱۱ ، ریاض العارفین ۴۳ ، فارسانه ناصری ۲ : ۱۴۲ ، ۱۵۸ ، آثار المعجم ۶۰-۴۶ ، طرائق الحقایق ۲ : ۲۱۲-۲۱۳ ، و ۲۲۴-۲۲۶ ،

ویراعی اوقات الصلوات لیلاً و نهاراً ما سها عن وقت واحد نهاره صائم و لیلہ قائم و یعود المرضی و یشیع الجنائز و یقضي حقوق الأخوان و لا یدخل علی القضاة و السلاطین و کان له احادیث و یکتب کتابة ردیة ، قال و کنا مع ابي عبد الله البیطار<sup>١</sup> و ابي نصر الطوسی<sup>٢</sup> و الحسن الجوالقی<sup>٣</sup> فی بستان فخر جنا السی الطهارة وقت الظهيرة فاذا ابو احمد فی الصحراء وحده فقالت له الجماعة ایها الشیخ هذا وقت حار فلو ساعدتنا و دخلت (ورق ٣٠) او ساعدناک فقال لا و لکن ارجعوا الی ما کتمت فیہ و دعوني ففیہ السلامة لی و لکم فترکوه و مضی حتی غاب عن اعینهم فآثر فی الجماعة ذلك . توفي ستة سبع و سبعین و ثلثمائة<sup>٤</sup> و دفن خلف الشیخ الکبیر بحظیرته المقدسة رحمه الله .

### ٣ - الشیخ ابو احمد الصغیر

اسمه الحسن بن علی الشیرازی خادم الشیخ و صاحبه قال صحبت الشیخ و خدمته خمساً<sup>٥</sup> و ثلثین سنة ما معنا فی البیت ثالث الامراة فی بعض الأوقات تجئ فتخدم . قال الیدلمی<sup>٦</sup> سمعت الشیخ الکبیر رحمه الله یقول کیف لا احب ابا احمد و کان اعطیني و اهلي بالثیاب ثلثین سنة . قال مات و قد قارب السبعین ماراً یته و لا سمعت قبله<sup>٦</sup> انه تغیر عما کان علیه من الفقر و ثبت علی ذلك حتی شاخ و ضعف

١ - رجوع شود بمره ٤٦ از تراجم کتاب حاضر ، ٢ - چنین است در م و نیز در ترجمه کتاب حاضر بقلم سر مؤلف عیسی بن جنید جاب شبراز ص ٣٣ ، ب ق : الطرطوسی ، - بطن بسیار قوی ، طرطوسی ، تعریف «طوسی» است و صواب همین صورت اخیر است بطریق م و ترجمه مذکور و مراد بدون شک ابو نصر - آج طوسی صاحب کتاب معروف «اللمع» است ، در ص ٤٩ س ١ باز اسم «ابو نصر طوسی» که هر سه نسخه در آنجا صریحاً و اضحاً بدون اختلاف همین نحو دارند خواهد آمد ،  
٣ - چنین است در ق ب ، ٤ - الجوالقی ، ٤ - این تاریخ وفات عیناً مطابق شیراز نامه است ص ٩٩ ،  
٥ - تصحیح قیاسی ، هر سه نسخه : خمسة ، ٦ - چنین است در هر سه نسخه ، -

وما افرد قط لنفسه طعاماً ولا مكاناً بل كان يأكل مع الفقراء وينام حيث ينام الفقراء وما فرش لنفسه الا في مرض موته وكان امياً لا يكتب ويستقي الماء (ورق ٣٠ ب) و يكتس الرباط كالصبي الصغير و اذا دُعي بالشيخ غضب يخدم نهاره مع الصبيان و يقوم ليله كالرهبان ما عرفت له طول عمره زلة ولا هفوة لبس مرقة واحدة مدّة حياته و نُزِعَتْ عنه في المغتسل و اوصى عند موته بمرقته و منديله لصبيان الرباط و اوصى بكساء كان له للكفن و الحنوط و المؤمن . توفي سنة خمس و ثمانين و ثلثمائة<sup>٢</sup> و دفن عند الشيخ ابي احمد الكبير خلف الشيخ و قبره متصل بقبرها رحمة الله عليهم<sup>٣</sup> .

#### ٤ - الشيخ عبد السلام بن الشيخ الكبير ابي عبد الله

حاصل العلم و المعرفة و توفّي اَبان شبابه في حياة الشيخ . قال الشيخ

- ١ - م : يسقى ، ٢ - در شیرازنامه ص ١٠٠ : سنة اربع و ثمانين و ثلثمائة ،  
٣ - در هيچ ماخذ ديگرى جز شیرازنامه ص ٩٩-١٠٠ شرح حالى ازين دو ابو احمد كبير و صغير نياستم ، در تبیین کذب المقترى ابن عساكر در ضمن ترجمه احوال شيخ كبير ص ١٩٢ فقط اسمى از آندو برده شده است بدون هيچ توضيح ديگرى ، و همچنين شيخ عطار در تذكرة الأ ولياء در شرح احوال شيخ كبير ( ج ٢ ص ١٠٤ ) ازين دو ابو احمد كبير و صغير نامى برده و حكايت بسيار ممتى راجع بآندو نقل کرده و اى از آنها به « احمد مه » و « احمد كه » تعبير کرده بعنّف كلمه « ابو » از اول اسم آنها ( بعدات بعضى بلاد ايران كه گاه در مورد باره كنيه هاى كثير الاستعمال كلمه « ابو » را از اول آنها مى اندازند مثلا « سعد وقاص » گویند بجای سعد بن ابى وقاص ، و شيخ عطار در تذكرة الأ ولياء مكرّر اين استعمال را کرده است مثلاً « عبدالله خفيف » ميگويد بجای ابو عبدالله خفيف ( ج ٢ ص ١٠٥ ، ١٠٨ ، ١١٣ ) ، و « على رودبارى » بجای ابو على رودبارى ( ٢٢٤ ، ٢٢٤ ) و « يعقوب نهر جورى » بجای ابو يعقوب نهر جورى ( ١١٠ : ٢ ) ، و « عبدالله مغربى » بجای ابو عبدالله مغربى ( ٢٠١ : ٢ ) ، و « سليمان دارانى » بجای ابو سلمان دارانى ( ج ١ ص ٢٣ ) ،

ابونصر الطوسی<sup>۱</sup> توفی الشیخ عبدالسلام ابن الشیخ<sup>۲</sup> فحضر جنازته سائر الائمة والشیوخ فلم یجسر احد منهم ان یمزی الشیخ من فرط هيبته وسكونه و وقاره، \* ومرقده بجنب ابی احمد الصغیر حذاء وجه والدته<sup>۳</sup> رحمة الله علیهم .

## ۵- الشیخ ابو علی الحسین بن محمد بن احمد الاکار

صحاب الشیخ الکبیر وسافر ولقی المشایخ وسلم له الشیخ الکبیر الکسب فی عمل الأکاریة<sup>۴</sup> ویقول الشیخ فیہ (ورق ۳۹): تصوف الحسین فی مسحاته، وتآدب بصحبته الشیخ المرشد ابو اسحق الکا زرونی<sup>۵</sup> قال الشیخ ابو شجاع

۱ - بدون شك مراد ابونصر عبدالله بن علی بن محمد بن یحیی طوسی معروف بابونصر سراج صاحب کتاب معروف «اللمع» است، وی در سنه ۳۷۸ وفات یافت و در طوس مدفون شد، کتاب اللمع ادرسنه ۱۹۱۴ میلادی در لندن از بلاد هلاند باهتمام اوقاف گیب بطبع رسیده است (رجوع شود بکشف المحجوب ۱۷، ۴۴، ۴۵، ۴۶، اسرار التوحید ۱۸، تذکره الاولیاء ۲، ۱۴۵-۱۴۶، تاریخ یاقمی ونجوم الزاهرة هردو در حوادث سنه ۳۷۸، نفحات ۳۱۹-۳۲۰، سفینه الاولیاء ۱۵۶، شذرات الذهب ۳، ۹۱، ومقدمه انگلیسی کتاب اللمع ص ۲-۵ که شرح حال صاحب ترجمه را بدین عبارت از تاریخ الاسلام ذمبی بدست داده است)، - ۲ - بجای این جمله چنین دارد: توفی للشیخ ابی عبدالله ابن یقال له عبد السلام . ۳ - بجای کلمات از ستاره تا اینجا چنین دارد: و خلفه قبر منکوحه الشیخ، - ۴ - «آگار» بمعنی کشاورز و دهقان و برزگر است و در نفحات ص ۲۸۶ نیز عین همین لقب را در خصوص صاحب ترجمه استعمال کرده است، ولی در شیرازنامه ص ۹۸ و ترجمه فارسی کتاب حاضر بتوسط پسر مؤلف عیسی بن جنید ص ۳۴ در عین همین مورد لقب صاحب ترجمه را «بازیار» نوشته اند، و در حقیقت یکی از معانی بازیار نیز کشاورز و زراعت کننده و برزگر است (برهان قاطع) که باین معنی «بازیار» عیناً مرادف «آگار» است (ومعنی دیگر بازیار بازدار است یعنی نگاه دارنده باز و صیاد و میرشکار - برهان قاطع)، - ۵ - بجای عنوان متن چنین دارد: الشیخ ابو علی الحسین بن احمد محمد الاکار (کد ۱۱)، - ۶ - در ترجمه این کتاب بتوسط پسر مؤلف ص ۳۴ در عین همین مورد بجای این کلمه «بازیاری» مسطور است، رجوع شود بعاشیه قبل،

۶ - یعنی شیخ ابو اسحق ابراهیم بن شهریار کازرونی معروف به شیخ مرشد از مشاهیر مشایخ خطه فارس، در سنه ۴۲۶ وفات یافت<sup>۱</sup> و در کازرون مدفون شد (رجوع شود بکشف المحجوب ص ۱۱۵، فارسنامه ابن البلخی چاپ طهران ص ۱۱۹، تذکره الاولیاء ۲، ۲۲۹-۲۳۸، گزیده ۲۸۴، ۷۸۴، نزهة القلوب ۱۲۶، شیرازنامه ۱۰۵-۱۰۶، ابن بطوطه چاپ مصر ج ۱، ۱۳۶-۱۳۷، نفحات ۲۸۶-۲۸۷، حبیب السیر جزء ۳ از جلد ۲ ص ۶۴، سفینه الاولیاء ۱۶۱، فارسنامه ناصری ۲، ۲۴۹، آثار المعجم ۳۲۶-۳۲۷)،

المقاریضی<sup>۱</sup> فی مشیخته دخل الآثار کازرون فاجتمع عنده مشایخها وکان فیهم الشیخ ابواسحق صبیحاً فقالوا هذا الصبی یقرأ القرآن طیباً فان اذنت له قرأ فقال لهم نعم اقرأ فنرا الشیخ ابواسحق قوله تعالیٰ اِنِّیْ جَزَيْتَهُمْ یَوْمَ بِمَا صَبَرُوا اَنَّهُمْ هُمُ الْفَائِزُونَ فتواجد الحسین فلما فرغ طلبهم اُن یُصْحِبُوهُ آیاه<sup>۲</sup> فأجابوه<sup>۳</sup> فجاء به الی شیراز و افاده سماع الأحادیث من مشایخ الوقت واصحاب الشیخ الکبیر وسافر معه الی العراق والحجاز و بمرکته صار الی ما صار، وتوفي سنة .... وثلثمائة<sup>۴</sup> ودفن بباب<sup>۵</sup> مرقد الشیخ الکبیر حذاء وجهه رحمة الله علیهم رحمة واسعة.

## ۶- الشیخ ابو عمر و<sup>۶</sup> عبدالرحیم بن موسی الاصطخری

کان سید قومه سافر<sup>۷</sup> الحجاز والعراق والشام وصحب رومیاً و اشکاله

- 
- ۱- رجوع شود بسابق ص ۴ حاشیه ۲، وبنمره ۴۴ از تراجم کتاب حاضر، -
  - ۲- یعنی شیخ حسین آگار از مشایخ کازرون درخواست نمود که شیخ ابواسحق را همراه او بفرستند، - یُصْحِبُوهُ بضم یاء از باب افعال است و ضمیر هاء راجع است بشیخ ابواسحق و ضمیر « اِیَّاهُ » بخود شیخ حسین آگار، ۳- ب: فاجابوا، ۴- جای آحاد و عشرات در هر سه نسخه سفید است، ولی در شیراز نامه ص ۹۸ تاریخ وفات او را در سنه احدى و تسعین و ثلثمائة ضبط کرده است، ۵- م: بجوار، ۶- چنین است در ب ق و شیراز نامه ص ۹۶، ولی در نفحات ص ۲۷۰: ابو عمر (بدون واو در آخر)، م اصلاً این کنیه را ندارد، ۷- فعل «سافر» یسافر مسافرة نسبت بمکانی که بدانجا مسافرت کنند متعدی به «الی» است یقال سافر الی الحجاز وسافرت الی مکه وهو یسافر الی العراق ونحو ذلك، وهرگز در کلام فصحا متعدی بنفس یعنی مثلاً سافر الحجاز وسافرت مکه و هو یسافر العراق شنیده نشده ودر کتب لغت نیز اصلاً و ابدأ نیامده، ولی مؤلف کتاب حاضر بسیار مکرر این استعمال را نموده مثل همین مورد ما نحن فیه که گفته «سافر الحجاز والعراق والشام»، و نظایر این تعبیر درین کتاب بسیار فراوان است که در هر مورد ما بدان اشاره خواهیم کرد، و همچنین ابن الجوزی در تاریخ منظم نیز عین این استعمال را مکرر نموده است. مثلاً «نشأ بنیساپور وسافر البلاد وسمع من ابيه» (ج ۶ ص ۶۳)، «وسافر البلاد البعیده فی طلب العلم» (۷: ۱۹۳)، «وکان کثیر السماع کبیر السن سافر البلاد وصنف التصانیف» (۸: ۳۱۵)، «وسافر البلاد وعبر ماوراء النهر» (۹: ۳۹)، «سافر البلاد وسمع الکثیر ونسخ واملی بجامع اصبهان» (۱۰: ۹۰)، و امثال این عبارات که در کتاب مزبور بسیار فراوان است و ما فقط بجهت نمونه باین دو سه مثال اکتفا کردیم، -

ولقی سهل بن عبدالله التستری،<sup>۱</sup> قال الدیلمی کان طریقہ الشطح (ورق ۳۱) و اظهار الشطارة یلبس الأكسیة الشیرازیة کأنه شاطر<sup>۲</sup> ینذهب الی الصید ومعه الکلاب و كانت عنده حمائم، و سئل الشیخ الکبیر عن احواله فقال کان یتسلى بتلك الحمام عن قتل به، قال وعزم لیلۃ علی الصید فرصده احد حین خرج قففا اثره من غیر ان یعلم به قال فلما توسط العبال اطلق الکلاب و لبس مدرعة کانت معه و انتصب قائماً ینذکر الله عز و جل فسمعت جلبة فی الجبل حتی ظننت ما بقی شجر و لاجبر و لا ذور و روح الا ذکر الله بذکره، و قیل لم یکن فی بیته الا جلد بقرة علیها قرناها فكان فی الصیف یاخذ بقرنیها فیمدّها الی الصحن فاذا کان الشتاء یاخذ بهما فیمدّها الی تحت السقف. قال ابو بکر الأستاذ و کان خادمه لم یاکل عبدالرحیم مرة نیفاً و عشرين يوماً من الطعام فقلت یا شیخ اتأذن ان آتیک بطعام قال لا قلت فأتی اخاف علیک الضعف و کان عنده جاون<sup>۳</sup> کبیر من حجر عظیم

۱ - هو ابو محمد سهل بن عبدالله بن یونس التستری از اشهر مشایخ صوفیه در قرن سوم، در سنه ۲۸۳ بقول مشهور و بقولی در سنه ۲۷۳ وفات یافت (رجوع شود بکتاب الفهرست ص ۱۸۶، و حلیة الأولیاء ۱۰: ۱۸۹-۲۱۲، و قشیری ۱۴، و هجویری ۱۷۵-۱۷۷، و انساب سمانی ورق ۱۰۶ ب، و تذکره الأولیاء ۲۱۱-۲۲۳، و آثار البلاد ۱۱-۱۱۵، و ابن خلکان ۱: ۲۳۴-۲۳۵، و نفعات ۷۴-۷۶، و شعرانی ج ۱ ص ۶۶-۶۸، و منتظم ابن الجوزی و ابن الاثیر و تاریخ یافعی و نجوم الزاهرة هر چهار در حوادث سنه ۲۸۳)، ۲ - م افزوده: و، ۳ - چنین است در هر سه نسخه (یعنی جاون بجیم و الف و واو و نون)، در ترجمه کتاب حاضر بتوسط پسر مؤلف عیسی بن جنید ص ۳۶ در ترجمه این عبارت بجای این کلمه «هاون» نوشته، و بدون هیچ شبهه بقرینه سیاق حکایت مراد ازین کلمه همین معنی باید باشد یعنی هاون معروف که در آن چیزها مانند فلفل و نمک و غیره گویند و نرم کنند، و لسی بافحص شدید در جمیع کتب لغت عربی و فارسی بچنین کلمه غریب یعنی جاون بجیم بمعنی هاون با هاء بر نخوردیم، در عربی هاون را مینحاز و پهراس گویند و خود کلمه هاون را نیز بهمین تلفظ امروزه یعنی بفتح واو و نیز بضم واو و نیز بدو واو و بر وزن صابون استعمال کنند، و در فارسی بغیر خود کلمه هاون کلمه «جواز» بضم جیم و در آخر زاء مجعنه نیز بهمین معنی است، ولی «جاون» را چنانکه گفتیم در هیچ جا نیافتیم، احتمال می رود که جاون (بر فرض صحت نسخه) لهجه محلی شیرازی قدیم بوده بجای «هاون»، یا آنکه لغتی دیلمی بوده بجای همان کلمه هاون چه مخفی نماند که تقریباً تمام این شرح حال چنانکه مؤلف صریحاً باسم و ورسم ازو نقل نموده بقلم ابو الحسن دیلمی صاحب مشیخه فارس و سیره کبیر است (رجوع شود بص ۴ حاشیه ۱) -

(ورق ۳۲) فأخذه ورفعہ الى صدره وقال هل ترى من ضعف فتخیرت فقال اذهب  
وتفقدت تلك الحمام<sup>۱</sup> واسکت. قال الشيخ الكبير لما دخلت علی رويم قال ما خبر  
عبدالرحيم فقلت مات قال رحم الله ذلك الرجل لقد صحبتته واقواماً بجبل اللکام<sup>۲</sup>  
ما رأيت اصبر ولا اقوى منه. قال ابو الحسن الديلمي ورث الشيخ عبدالرحيم  
من ابيه عشرين الف درهم فابراً ذممة الغرماء<sup>۳</sup> عن عشرة آلاف وقبض منهم عشرة<sup>۴</sup>  
اخرى ثم جمعها في مخللة فصعد بها السطح في ليلة مظلمة فنثرها كلها علی السطح  
فأصبح الجيران يقولون<sup>۵</sup> جاءتنا البارحة دراهم من السماء ثم نثر المخللة في  
الصباح فسقط منها درهم واحد فقال لأهله ابشروا فإن الله تعالى اعطانا رزق اليوم<sup>۶</sup>،  
وله حکایات كثيرة اثبت<sup>۷</sup> بعضها في سيرة الشيخ، وقبره قد ام الشيخ الأکابر في  
مقبرة الشيخ رحمة الله عليهم<sup>۸</sup>.

۱ - م : الحمام ، ترجمة فارسی ابن کتاب بقلم پسر مؤلف : « پرو و کبوترها را آب و نانه ده » ،  
۲ - تصحيح قياسی ، - اللکام بضم لام و کاف مشدده نام کوهی است معروف در شام مشرف بر انطاکیه  
که غالباً عباد و ابدال در آن مقام میگرفته اند (معجم البلدان) ، - در هر سه نسخه این کلمه « لکام »  
بدون الف و لام مسطور است و آن سهو نسخ است چه این کلمه بالف و لام علم شده است  
و هیچوقت بدون آن استعمال نمیشود ، - ۳ - غرماء اینجا بمعنی بدهکاران است نه طلبکاران  
چه « غريم » از اعداد است و بهر دو معنی استعمال میشود ، و عبارات نفعات درین موضوع چون  
روشن تر است ذیلاً محض توضیح نقل میشود : « ویرا از پدر بیست هزار درم میراث رسید اما در  
ذمه قومی بود ایشانرا گفت ده هزار بمن بدهید و ده دیگر شمارا بعل کردم بوی دادند الخ » ، -  
۴ - کذا فی النسخ ، ولی واضح است که مقصود « عشرة الاف اخرى » است .

۵ - ب ق : فتحدثون ( کذا ، = يتحدثون ) ، ۶ - م : فان الله رزقنا ثمن العجز والادام ،  
۷ - آئب ظاهراً بضم تاء مشدده است بصیغه متکلم وحده از ماضی باب افعال چه متکلم ابو الحسن  
دیلمی صاحب « سيرة الشيخ الكبير » است (رجوع شود بس ۴ ح ۱) ۸ - شرح حال صاحب ترجمه  
در صفحات ص ۲۷۰-۲۷۲ نیز مسطور است ، و در شیراز نامه ص ۹۶ نیز نام او استطراداً آمده ، و در  
هیچیک از این مآخذ تاریخ وفات او را ذکر نکرده اند ، ولی چون مؤلف در متن تصریح کرده که رويم  
بعد از وفات او هنوز در حیات بوده و از استماع خبر وفات او از شیخ کبیر بر او ترجم فرستاده است و چون وفات  
رويم در سنه ۳۰۳ بوده (رجوع شود بس ۴۳ حاشیه ۴) پس واضح است که وفات صاحب ترجمه  
قبل از سال ۳۰۳ بوقوع پیوسته است . -

## ۷- الشیخ ابو حیان علی بن محمد<sup>۱</sup> بن العباس<sup>۲</sup> الصوفی التوحیدی

صحاب المشایخ و سافر و رحل و تکلم فی التصوف (ورق ۳۳ب) و التوحید و کان اماماً فی اللغة و النحو صحب السیرافی و کان شدید التّعصب له و صحب ابن عباد<sup>۳</sup> و اباعلی<sup>۴</sup> و له حظ<sup>۵</sup> علی ابن عباد زائد و کلام علی ابی علی و هو شدید الدیانة، و له مصنفات کثیرة منها کتاب البصائر، و کتاب الاشارات<sup>۱</sup>، و کتاب الامتاع و المؤمنة<sup>۲</sup>، و جاور بیت الله الحرام، روى الديلیمی باسناده عنه انه يقول<sup>۳</sup> زعه بعض من يتبجح<sup>۴</sup> بطريق ابی الطیب بن الجنید<sup>۵</sup> فی مذاکرة جرت فقال \* انا اذا

۱- چنین است در م، ق؛ ابو حیان علی بن احمد، ب؛ ابو حیان بن احمد، - فقط م مطابق است با عموم ماخذ دیگر از قبیل معجم الأدياء و سنکی و لسان المیزان و بغية الرواة و مفتاح السعادة و تاج العروس و روضات الجنات و غیرها که بلا استثنا نام بدر صاحب ترجمه را «محمد» ضبط کرده اند، نه «احمد» بطبق ق ب، - ۲- کذا فی ق ب، م؛ احمد (یعنی «احمد» بجای «العباس» و بدون کلمه «ابن» قبل از احمد)، ۳- یعنی صاحب بن عباد وزیر معروف آل بویه و متوفی در سنه ۳۸۵ که ترجمه احوال او در عموم کتب تواریخ و رجال مسطور است و از همه آنها بهتر و مفصل تر در معجم الأدياء یاقوت است (ج ۲ ص ۲۷۳-۳۴۳)، و یاقوت در این ترجمه فصول بسیار مطولی از کتابی از همین ابو حیان توحیدی موسوم به «تلذذ الوزيرین» که سرتاسر در قدح و مذمت صاحب بن عباد و سلف او ابو الفضل بن العمید است نقل کرده است و همین است مقصود از عبارت متن که گوید «وله حظ علی ابن عباد زائد»، ۴- بدون شک مراد ابو علی احمد بن محمد مسکویه متوفی در سنه ۴۲۱ صاحب تاریخ معروف تجارب الامم است که ابو حیان توحیدی در حق او نیز خوش عقیده نبوده و در تألیفات خود از بغل مفرط او و حرص شدید او بجمع مال و طلب کیمیا سخت نکوهش نموده است (رجوع شود بکتاب الامناع و المؤمنة اوج ۱ ص ۳۵-۳۶، و معجم الأدياء ج ۵ ص ۴۰۶-۴۰۷)، - ۵- تصحیح قیاسی، نسخ؛ خط یا حفظ.

۶- بدون شک مقصود کتاب «الاشارات الالهية» اوست که یاقوت در معجم الأدياء ۳۸۱:۵ نام آن را در ضمن تعداد مؤلفات او برده و ابن ابی الحدید نیز در شرح نهج البلاغه ۴۳۱:۳ اشعاری از آن کتاب نقل کرده که بعد از این در ص ۵ حاشیه ۵ اشاره بدانها خواهد شد، ۷- این کتاب در ۱۹۳۹ میلادی در مصر شروع بطبع آن شده و تا کنون دو جلد از آن از طبع خارج شده و گویا یک یا دو جلد دیگر باقی مانده باشد، - ۸- کذا فی النسخ الثلاث، - و مقتضای سیاق «قال» است با کان بقول، ۹- تنقیط قیاسی، ب ق بدون نقطه، م؛ تبجح، - تبجح به از باب تفعل از ب ج ح (بیا مؤنحه و جیم و حاء مهمله) یعنی فخر کرد بدان و مباهات نمود و نیز بمعنی لاف زدن بچیزی است (لسان العرب)، ۱۰- چنین است در هر سه نسخه، - با فحص شدید در عموم کتب رجال و طبقات و کتب تواریخ هیچ اطلاعی در باب این شخص بدست نیاوردیم، -



کنت اشهد النجوى<sup>۱</sup> فى العلم والأرادة فكيف اتمرس فى الأمر والكلفة لأنى فى ذلك الفضاء منصرف<sup>۲</sup> بالحق وفى هذا الجوّ منصرف<sup>۲</sup> بالخلق وان كان حسن الأدب يقتضينى<sup>۳</sup> ها هنا ان لا اخالف فان عين الحقيقة يقتضينى<sup>۳</sup> هناك ان لا اوافق<sup>۴</sup>، وكان بينه وبين شيخ الشيوخ ابى الحسين شىء فلما مات ابو حيان قال شيخ الشيوخ ابو الحسين رأيت فى المنام قلت ما فعل الله بك قال غفر لي على رغمك (ورق ۳۳) فلما اصبح امر شيخ الشيوخ اصحابه فحمل فى محفة الى قبره ليصلي عليه فراره وامر بلوح كتب عليه هذا قبر ابى حيان التوحيدى فوضع علي قبره، توفى سنة اربع عشرة واربعمائة ودفن فى المقبرة المحاذية للشيخ<sup>۷</sup>، ومما

---

۱ - چنين است در م، ب ق؛ النجوى، ۲ - چنين است در ق ب در هر دو موضع (يعنى منصرف بانون)، م در موضع اول، متصرف (با ناء مثناة فوقائه)، ودر موضع دوم، منصرف (بانون، مثل ب ق)، ۳ - كذا فى ب ق فى الموضوعين، م؛ يقتضى (فى الموضوعين) ۴ - مقصود ازاين جمله از ستاره تا اينجا بهيچوجه دستگير ما نشد و ما عيناً بطبق نسخ سه گانه چاپ كرده ايم بدون ادنى تصرفى، ۵ - تصحيح قياسى، - در هر سه نسخه؛ ابو، ۶ - چنين است در هر سه نسخه و نيز در نفعات ص ۳۱۶ استطراداً در ترجمه عمران ثلثى، و روضات الجنات ص ۷۴۴ در ترجمه ابو حيان توحيدى؛ و همين املا صواب است لا غير، ولى در شيراز نامه ص ۱۰۸ و ۱۰۰ و كشف المحجوب ص ۱۰ كنية وى «ابوالحسن» مرقوم است بجای ابو الحسين و آن تصحيح است، - مراد شيخ السيوخ ابو الحسين احمد بن محمد بن جعفر بيضاوى معروف با بن سالبه (= سال به) و متوفى در سنه ۴۱۵ هجرى است كه شرح حال اجالى از او در كشف المحجوب ص ۲۱ و شيراز نامه ص ۱۰۰ (با اغلاط بسيار درين مأخذ اخير كه طبع بسيار سقيم مغلوطى است) مذکور است، و چون شيخ السيوخ مذکور بتصريح شيراز نامه در بيضا مدفون است نه در شيراز لهذا ترجمه احوال او در كتاب حاضر مذکور نيست چه موضوع شد الا زار چنانكه معلوم است فقط شرح احوال مدفونين در شيراز است نه ساير اهالى فارس، (برای مزيد اطلاع از شرح احوال او و چند تن ديگر از اعضا خانواده او رجوع شود يعواشى آخر كتاب ان شاء الله تعالى)، ۷ - برای مزيد اطلاع از شرح احوال ابو حيان توحيدى و اسامى مأخذى كه ذكرى از او نموده اند رجوع شود بر سائله كه يكي از دو ناشر كتاب حاضر محمد قزوينى بعنوان «شرح حال ابو سليمان منطقي سجستاني» در سال ۱۳۵۲ هجرى قمرى منتشر ساخته، صفحات ۳۲ - ۳۸ آن رساله عبارت است از ترجمه حال مبسوطى از ابو حيان توحيدى كه از اخصر تلامذه ابو سليمان مذکور بوده است، و خلاصه از آن رساله ان شاء الله تعالى در حواشى آخر كتاب حاضر درج خواهد شد، -

انشده<sup>۱</sup> ما ذكره المقاريضي:

فَكَرَّتْ فِي الدُّنْيَا وَجِدَّتْهَا  
وَإِذَا جَمِيعُ أُمُورِهَا عُقْبٌ<sup>۲</sup>  
وَإِذَا لَهَا صَرْفٌ يُعَدُّ لَهَا  
وَلَقَدْ مَرَّرْتُ عَلَى الْقُبُورِ فَمَا  
وَلَقَدْ نَظَرْتُ فَلَمْ أَحِدْ خُلُقًا  
وَلَقَدْ رَأَيْتُ فَلَمْ أَحِدْ أَحَدًا  
مَا رَأَيْتِ الدُّنْيَا مُبْعَضَةً<sup>۳</sup>  
فَإِذَا جَمِيعُ جَدِيدِهَا يَبْلَى  
بَيْنَ الْبَرِيَّةِ قَلَمًا تَبْقَى  
فِي كُلِّ مَوْضِعٍ زَهْرَةٌ أَفْعَى  
مَيَّرْتُ بَيْنَ الْعَبْدِ وَالْمَوْلَى  
أَعْلَى لِصَاحِبِهِ مِنَ التَّقْوَى  
أَعَزُّ مِنْ قَنِيعٍ<sup>۴</sup> وَلَا أَعْنَى  
لَمْ يَعُدْ صَاحِبُهَا مِنَ الْبَلْوَى

رحمة الله عليهم،

۱ - چنانکه ملاحظه میشود مؤلف «انشده» گفته است: «انشأ» و تعبیر «انشده» اعم است از اینکه شعر مقصود بالذکر از خود منشده باشد یا از غیر او که وی آنها را فقط بمناسبت مقام بزبان یا قلم آورده باشد، بنابراین درست معلوم نیست که اشعار مذکور در متن از خود ابوحیان توحیدی است یا از غیر او، گرچه بظن بسیار قوی باید از خود او باشد چه بسیار شبیه بطرز خیالات او و افکار او و اسلوب انشاء و تعبیر اوست، و علی<sup>۱</sup> حال اشعار بسیار فصیح بلیغ حکیمانه است که سزاوار حفظ و تکرار و اتعاظ از آنهاست، - ۲ - ای نوب، و العقب بضم العین و فتح القاف جمع عقبه بالضم نوب [الأبل] الواردة ترد قطعة فتنشرب فاذا وردت قطعة بعدها فشربت فذلك عقبتها ای نوبتها (لسان العرب)، - ۳ - فنع ککنف خرسند و خوشنودبیره و بخش خود (منتهی الأرب)، - ۴ - لعله: مُبْعَضَةٌ، - ۵ - کذا فی النسخ، و لعله: عن البلوی، ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغة (ج ۳ ص ۴۳۱) نقلاً از کتاب الأشارات الالهية همین ابوحیان توحیدی پانزده بیت دیگر بهمین وزن و قافیة و همین مضامین ذکر کرده که بظن غالب بلکه بنحو قطع و یقین بقیة همین ابیات متن است و ما نیز بعض مزید فایده عین آن ابیات را ذیلاً نقل نمودیم، دارالفجائع و الهوم و دارالبیت و الأحزان و البلوی \* مر المذاقة فب ما احتلبت منها يدك و یوة العری \* بینا الفتی فیها بمنزلة اذ صارت تحت ترا بها ملقی \* تقفو مساویها محاسنها لاشی بین النمی و البشری \* ولقل یوم ذر شاره ألا سمعت بهالك یمنی \* لاتعتبن علی الزمان لما یأتی به فقلما رضی \* للمرء رزق لا یفوت ولو جهد الخلاق دون ان یفتی \* یا عاصر الدنيا المعند لها ماذا عملت لدارك الأخری \* و معهد الفرس الوطنیة لا تغفل فراش الرقعة الكبرى \* لو قد رعیت لقد اجبت لما تدعی له فانظر متى تدعی \* اترک تحصی کم رأیت من الأحماء تم رأینهم موتی \* من اصبحت دنیا همته فمتی ینال الغایة القصوی \* سبحان من لاشی یمدله کم من بصیر قلبه اعمی \* و الموت لا یغفی علی احد ممن ارى و كأنه یغفی \* و اللیل یدهب و النهار بأحبابی و لیس علیهما هدوی \*

## ۸ - الشيخ عماد الدين ابو طاهر عبد السلام بن ابى الريح محمود بن محمد الحنفى<sup>۱</sup>

قد سافر<sup>۲</sup> الأمصار و صاحب الكبار و حصل الأسانيد و كتب الحديث و ادرك اصحاب العوالي من اهل العراق ، وله كتاب سماء صنوان الرواية و قنوان الدراية ذكر فيه جميع (ورق ۳۳ ب) مسموعاته و مقروءاته و مستجازاته ، و من مشايخه<sup>۳</sup> الشيخ ابو الفتح العجلى و ابو المكارم اللبان و معمر القرشى ، و روى الحديث في شيراز سنة اربع و خمسين و ستمائة و تلمذه خلق كثير من كبار العلماء و تأدب به جم غفير من اعيان الفضلاء و صنّف في الدين كتباً فائقة منها كتاب الدرر ، المنشورة في السنن المأثورة ، و كتاب ذخيرة العباد ليوم المعاد ، و كتاب فضل المساجد و شرف المساجد ، و كتاب الوسائل ثنيل الفضائل ، و كتاب المعلى لذكر من معى و ذكر من قبلى ، و كتاب الاطراف فى اشراف الاطراف ، و مما نقلت عن خطه الشريف<sup>۴</sup> :

أَحِبُّ الْفَتَى يَنْفَى الْفَوَاحِشَ سَمِعُهُ      كَأَنَّ بِهِ مِنْ كُفْلِ فَاحِشَةٍ وَقَرَأَ  
سَلِيمَ دَوَاعِي الصُّدْرِ لَبَاسِطًا أَذَى      وَلَا مَانِعًا خَيْرًا وَلَا قَائِلًا هُجْرًا  
إِذَا مَا آتَتْ مِنْ صَاحِبٍ لَكَ زَلَّةٌ      فَكُنْ أَنْتَ مُحْتَالًا لِزَلَّتِيهِ عُذْرًا

۱ - م در عنوان ، الشيخ عماد الدين ابو طاهر بن عبد السلام ، و سپس در متن بعد از عنوان افزوده :  
الغزنوى الاصل الشيرازى المولد ، - ۲ - رجوع شود بسابق ص ۵۰ حاشیه ۷ ، ۳ - كذا  
فى ۲ ، ب ق ، و من جلتهم ، ۴ - م : الدرّة ، - ۵ - اين ابیات از سالم بن وابصة الأسدی است  
از شعراء حماسه كه ابو تمام تمام آن ابیات را در كتاب حماسه در باب الأدب ذكر کرده است و بعد از  
بيت نوزم بيت ذيل را علاوه دارد ، اذا شئت أن نُدعى كريماً مكرماً اديباً ظريفاً عاقلاً ماجداً حراً ،  
(رجوع شود بشرح حماسه از خطيب تبريزى طبع بولاق ج ۳ ص ۸۵-۸۶) ،

غِنَى النَّفْسِ مَا يَكْفِيكَ عَنْ سَدِّ جَوْعَةٍ<sup>۱</sup> فَأَنْ زَادَ شَيْئًا عَادَ ذَلِكَ الْغِنَى فَقَرًا  
توفى في شعبان سنة احدى وستين وستمائة ودفن حذاء الشبكة (ورق ۳۴) المقابلة  
للشيخ الكبير ، وقيل كان على قبر الشيخ حجر رفعوه ووضعوا مكانه حجراً آخر  
فاخذه الشيخ ابوطاهر تبركاً به ووصى ان يضعوه على رأس قبره بموضع عينه  
لذلك فرأى الشيخ الكبير في منامه انه قد عاتبه على ذلك وقال من جعلك اولي  
بهذا الحجر من جماعة هؤلاء الفقراء حتى خصصت نفسك به فلما انتبه قال وجبت  
علينا غرامة لحضرة الشيخ وزمرة الفقراء فوقف على البقعة طاحونة نفيسة كانت له  
من خالص ملكه وهي باقية الى الآن فرحمه الله عليهم اجمعين<sup>۲</sup> ،

## ۹ - الشيخ معين الدين ابو ذر عبدالله بن الجنيد بن روزبه الكشكى<sup>۳</sup> الصوفى

امام زمانه و مفتى او انه عاش سبعا<sup>۴</sup> و سبعين<sup>۵</sup> سنة و افتى الناس ستين سنة  
سافر<sup>۶</sup> العراق و الحجاز و الشام و احكم العلوم بمدينة السلام و له مشيخة عالية و

۱ - حماسه ، حلة ، ۲ - رجوع شود نیز برای شرح احوال صاحب ترجمه بشيراز نامه ص ۱۲۶ ،  
و در جای دیگر عجالة ذكرى ازو نيافتم . ۳ - چنین است در ب و شیراز نامه ص ۱۲۳ ( یعنی  
الكشكى با كاف و تاء مثانه و باز كاف و سپس ياء نسبت ) ، ق : الكشكى ( با تاء مثناة فوقائيه ) ،  
م اين كلمه را ندارد ، مجمل فصيح خوانفي در حوادث سال ۶۵۱ هـ الكتلى ( با تاء مثناة فوقائيه  
و لام بجای كاف دوّم ) ، - درست معلوم نشد كه اين نسبت كشكى يا كتنكى بجه يا بكجاست ولي  
قاعدة بايد منسوب باشد بكتك كه فعلا با تاء دونقطه تلفظ ميشود و نام سه قريه است در سه بلوك از فارس ،  
يكى در بلوك ارستانجان ، دوّم در بلوك فروز آباد . و سوّم در ناحيه بيخه احشام از بلوك لارستان  
( رجوع شود بفارسنامه اصري ج ۲ ص ۱۷۴ و ۲۴۴ و ۲۸۸ ) ، ولي كدام يك از اين سه موضع  
ممکن است مقصود باشد باز معلوم نيست ، ۴ - تصحيح قياسي ، در هر سه نسخه : سبعة ،  
۵ - در مجمل فصيح خوانفي : « سبعا و سبعين » ، و اين بنظر اقرب بصواب مي آيد و الا بايستي در  
سن هفده سالگي بدرجه فتوى دادن رسيده باشد و اين عادة مستبعد است ۶ - رجوع شود  
بص ۵۰ حاشية ۲ ،

اسانید معتبره و صاحب الشیخ جمال الدین ابوالفرج بن الجوزی<sup>۱</sup> و الشیخ ضیاء الدین عبدالوہاب بن سکینة<sup>۲</sup> و قرأ و سمع الكتب السبعة<sup>۳</sup> لديه و قرأ الجمع بین الصحیحین للحمیدی<sup>۴</sup> بأسره<sup>۵</sup> (ورق ۳۴ب) علیه و لبس الخرقه من یدہ و لازمه<sup>۶</sup> مدته ثم رجع الی شیراز و جاور فی رباط الشیخ الکبیر قریب خمسین سنة و اقيمت الجمعة فیها بالتماسه و رغبت المشایخ و الصوفیة باستیناسه ما تکلم قط بهجر و ما عامل احداً بنجر و متي نُقل الیه ان احداً یغتابه استغفر له عقیب الصلوات الخمس، و من جملة تلامذته بشیر از الشیخ العالم العارف صدر الدین ابوالمعالی المظفر<sup>۷</sup> بن محمد العمري، و الشیخ العابد الفقیه صائِن الدین الحسین<sup>۸</sup> بن محمد بن سلمان، و الأستاذ المتبحر

- 
- ۱ - عالم و واعظ حنبلی بسیار مشهور بغداد صاحب کتاب تلیس ابلیس و تاریخ منتظم و اذکیاء و تألیفات عدیة دیگر که شهرت فوق العاده او مارا از هر گونه توضیحی درباره او مستغنی میدارد، در سنه ۵۹۷ در بغداد وفات یافت (رجوع شود از جمله باین خلکان ج ۱ : ۳۰۱ در باب عین «عبدالرحمن»)، ۲ - ضیاء الدین ابو محمد یا ابو احمد عبدالوہاب بن علی بن سکینة بغدادی صوفی شافعی از اساتید ابن الاثیر و صاحب تاریخ و متوفی در سنه ۶۰۷ بغداد درس هشتاد و هشت سالگی، و سکینة بضبط صاحب طبقات القراء و تاج العروس بضم سین و فتح کاف است بروزنجهینه (رجوع شود باین الاثیر ج ۱۲ ص ۱۱۴، و تاریخ یاقعی ج ۴ ص ۱۵، و نجوم الزاهرة ج ۶ ص ۲۰۱ و ۲۰۲ هر سه در حوادث سنه ۶۰۷، و طبقات القراء جزری ج ۱ ص ۴۸۰، و تاج العروس در سن کن)،
  - ۳ - کتب سبعة یا صحاح سبعة عبارت است از صحیح بخاری و صحیح مسلم و سنن ابی داود سجستانی و سنن ترمذی و سنن نسائی و سنن ابن ماجه و سنن دارمی معروف بسند دارمی (رجوع شود بروضات الجنات در شرح احوال بخاری ص ۶۹۹، و کشف الظنون در تحت عنوان هر یک از کتب مذکوره)، ۴ - یعنی ابو عبدالله محمد بن ابی نصر فتوح بن عبدالله بن حنید حنبلی (بضم حاء و فتح میم بضبط سمعانی و ابن خلکان) اندلسی میورقی از کبار تلامذة ابن حزم ظاهری و از مشاهیر حفاظ حدیث و مؤلف کتاب الجمع بین الصحیحین یعنی صحیح بخاری و صحیح مسلم، در سنه ۴۸۸ در بغداد وفات یافت (رجوع شود بانساب سمعانی ورق ۱۷۷ ب، و منتظم ابن الجوزی، و ابن الاثیر، و تاریخ یاقعی، و نجوم الزاهرة هر چهار در حوادث سنه ۴۸۸، و ابن خلکان در حرف میم ج ۲ : ۶۰-۶۱، و طبقات الحفاظ ۴ : ۱۷-۲۰)، ۵ - تصحیح قیاسی، - هر سه نسخه، باسرها، ۶ - ضمایر علیه و یدہ و لازمه همه راجع است باین سکینة نه بحمیدی چه وفات حمیدی در سنه ۴۸۸ بوده و وفات صاحب ترجمه در ۶۵۱ بس محال است که وی عصر حمیدی را درک کرده باشد، ۷ - رجوع شود بنمره ۱۳۵ از تراجم کتاب حاضر، ۸ - رجوع شود بنمره ۱۲۲ از تراجم کتاب، -

مولانا نور الدین عبدالقادر الحکیم<sup>۱</sup>، و الامیر اصیل الدین عبداللہ العلوی<sup>۲</sup> وغیرہم  
• وروی عن الشیخ جلال الدین مسعود<sup>۳</sup> بن المظفر قال رأیت فی منامی كأن رسول اللہ  
صلی اللہ علیہ وسلم یمشی فی سوق باب الخلیج فقلت فداک ابی و امی یارسول اللہ  
این ترید قال ارید عیادة ابی ذر فتبعته صلی اللہ علیہ وسلم حتی دخلنا دار الشیخ  
معین الدین فاذا هو مریض فجلس رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم (ورق ۳۵) وعاده  
ودعاه فقام الشیخ ووضع له طبقاً من تمر کان علی رف الحجرة فأكل رسول اللہ  
صلی اللہ علیہ وسلم تمرین او ثلاثاً ووضع النوی علی حاشیة الطبق فانتهت فلما  
صلیت الصبح استخبرت عن حال الشیخ فقیل کان مریضاً فمشیت الیه فاذا الشیخ  
فی تلك الدار التي<sup>۴</sup> أريت فی المنام بعینها و اذا الطبق موضوع علی ذاك الرف  
فاخبرته عن کیفیة المنام فبکی الشیخ ثم وضع الطبق بین یدئ فأذا التمر كما رأيت  
و علی حاشیة الطبق نواتان او ثلاث نويات فأكلت من ذاك ورجعت، و كان  
یقول عند موته اری الدنيا واقفة من خلف هذا الباب تهابنی ان تدخل علی فاذا مت  
دخلت علی اولادی ففتنتهم فكان كذلك<sup>۵</sup>، توفي فی ذی الحجة من سنة احدى و  
خمسین و ستمائة و دفن فی زاویة المتخذة بجانب رباط الشیخ الکبیر رحمة اللہ علیهم  
اجمعین، و مما وجدت بخطه الشریف قد نقله عن خط احمد یدی کتبه علی ظهر  
نسخته<sup>۶</sup> التي وقفها بمیدنة السلام (ورق ۳۵ ب):

---

۱ - رجوع شود بنمرة ۲۶۷ از تراجم کتاب ، ۲ - رجوع شود بنمرة ۲۲۹ از تراجم ،  
۳ - رجوع شود بنمرة ۳۵ از تراجم ، ۴ - تصحیح قیاسی ، ب ق ، فی ذاك الدار الذی ، م اصل  
این حکایت را ندارد ، ۵ - از ستاره در سطر ۲ از همین صفحه تا اینجا از م بکلی ساقط است ،  
۶ - یعنی ظاهراً نسخه جمع بین الصحیحین سابق الذکر حمیدی ، - سمانی در انساب گوید که حمیدی  
کتب خود را در شهر بغداد وقف نمود ، -

آتَعَبْتُ نَفْسِي وَ مَا آتَعَبْتُهَا عَبَسًا  
 عَلَى الدِّينِ لَهُمْ فِي نَسْخِهَا غَرَضٌ  
 وَ مَا أُرِيدُ سِوَى حُسْنِ الشَّنَاءِ وَ مِنْ  
 وَ اللَّهِ يَنْصُرُ مَنْ يُمِضِي عَزِيمَتَهُ<sup>١</sup>  
 يَا رَبِّ أَنْتَ لَنَا قَاعِصِمٌ جَمَاعَتَنَا  
 وَ أَنْفَعُ بِكُنْيَتِي مَنْ يَبْغِي رِضَاكَ بِهَا  
 وَ مَنْ دَعَايَ بِالْقُرْآنِ قَاقِصٍ لَهُ

لَكِنْ لِأَوْقَفَ مَا جَمَعْتُ مِنْ كُنْيَتِي  
 أَوْ رَغْبَةً فِي اقْتِنَاءِ الْعِلْمِ وَ الْأَدَبِ  
 رَبِّ السَّمَاءِ جَزَاءُ السَّعْيِ وَ الطَّلَبِ  
 فِيهَا وَ يَرْفَعُهُ فِي أَرْفَعِ الرَّتَبِ  
 مِنْ كُلِّ بَائِقَةٍ<sup>٢</sup> فِي الدِّينِ وَ الْحَسَبِ  
 وَ أَرْفَعُهُ بِالْعِلْمِ فِي بَدْءِ وَ فِي عَقِبِ  
 بِالْخَيْرِ فِي كُلِّ مَرْجُوٍّ وَ مَرْتَقِبِ<sup>٣</sup>

### ١٠ - الشيخ روح الدين عبدالرقيب بن عبدالله بن الجنيد<sup>٤</sup>

العالم العابد المفتي الجامع المنظور بنظر عناية الله . روى أن الشيخ معين الدين  
 كان يبشر الأحباب أن الله تعالى وعدني أن يرزقني ولداً عالماً فإذا بلغ مبلغ الرجال  
 و يفتي بصحيت يستحسنه العلماء نجعله خليفة لنا ثم نرحل من الدنيا فلما ولد الشيخ  
 و راهق وقد حصل<sup>٥</sup> الأدبيات و الفقه وقعت مسألة تحيير العلماء فيها فأفتى عن تلك  
 (ورق ٢٦٦) فقال الشيخ معين الدين الآن وقت الرحيل ثم توفي<sup>٦</sup>، وابن الشيخ<sup>٧</sup>

١ - كذا في م ، ب ق ؛ عزيمتها ، - محتمل است باحتمال قوي كه در اصل « عزيمتنا » بوده كه  
 بتحريف نساخ عزيمته يا عزيمتها شده ، ٢ - بائقة سختی و بلا بوائق جمع ( منتهى الأرب ) ،  
 ٣ - ذكرى از صاحب ترجمه عجاله در هيچ مأخذ ديگرى نياقتم جز در شيراز نامه س ١٢٣ -  
 ١٢٤ ، ١٣٥ ، و جز در مجل فصيح خوانى در حوادث سنه ٦٥١ ، وعين عبارت ابن مأخذ اخير  
 از قرار ذيل است : « سنة احدى و خمسين و ستمائة . . . وفاة الشيخ الامام العلامة معين الدين ابو  
 ذر الكتلى [ = الكتكى ] عاش سبعاً و تسعين سنة و افتى الناس بالفتاوى ستين سنة و دفن فى بينه  
 بشيراز بجنب الشيخ الكبير فى يوم الأحد الخامس و العشرين من ذى الحجة ، ٤ - ابن شخص يسر  
 شيخ معين الدين ابو ذر كشكى مذکور بلافاصله قبل از اين عنوان است ، در شيراز نامه شرح حالى  
 مستقلاً از او مذکور نيست ولى نام او و نام برادرش شرف الدين عبدالمهيمن استطراداً در شرح  
 حال پدرش برده شده است ( ص ١٢٤ ) ، ٥ - م : و حصل ( بدون « قد » ) ،  
 ٦ - ب ق ؛ وان الشيخ ، م ؛ وابنه ، - متن تصحيح قياسى است بقرينه م .

روى وحدث ودرس وامّ الناس وخطب وكان اماماً جامعاً لأقسام علوم الدين تأسى بطريقته جمع كثير من علماء المسلمين . وروى عن بعض الصالحين قال رأيت كأنّ رسول الله صلّى الله عليه وسلّم كان في بقعة الشيخ الكبير ابي عبد الله فاقبل بوجهه الكريم الى جانب دار مولانا صفى الدين ابي الخير الفالى<sup>١</sup> فقال هلّموا يا عباد الله \* ثمّ اقبل الى جانب دار الشيخ روح الدين عبدالرقيب فقال هلّموا يا عباد الله<sup>٢</sup> ثمّ اقبل الى جانب دار الشيخ نجيب الدين على بن بزغش<sup>٣</sup> وقال هلّموا يا عباد الله، فلما انتهت جاءني خبر وفاة مولانا صفى الدين ابي الخير، ثمّ بعد ايام جاءني خبر وفاة الشيخ روح الدين، ثمّ بعد ايام جاءني خبر وفاة الشيخ نجيب الدين، وكان وفاتهم في شهر واحد شعبان سنة ثمان وسبعين وستمائة رحمة الله عليهم .

١١ - مولانا سعيد الدين ابو سعد محمد بن مسعود بن محمد بن

مسعود البلياني<sup>٤</sup> ثم الكازروني ويكنى ابا المحمدين<sup>٥</sup>

سلطان الفقهاء والمحدثين وامام الأئمة المهتدين وناشر احاديث (ورق ٣٦ ب) سيد المرسلين ورحلة طلاب الآفاق وقدوة اهل الحديث على الأطلاق لم ار احداً بحسن سمته وحسن خلقه وكمال عقله ووفور اشفاقه ورحمته على خلقه كان واحداً مشاركاً اليه في الفقه والحديث وغيرهما يسلك طريقتي السلف و بجانب التكلف

---

١ - رجوع شود بنمرة ٢٩٨ از تراجم كتاب ، ٢ - از ستاره تا اينجا از ب ساقط است ،  
٣ - رجوع شود بنمرة ٢٣٨ از تراجم ، ٤ - بليان بياء موخده ولام وياء مثناة تعنائيه والفونون  
از قرای كازرون و بمسافت يك فرسخ و نيم در جنوب شرقی آن واقع است ( فارسنامه ناصری  
٢ : ٢٥٥ ) ، ٥ - م عنوان را چنین دارد : مولانا سعيد الدين ابو سعد محمد بن مسعود بن محمد  
البلياني الكازروني (نقطه) .



والصِّلف هشا شا بشاشا و ساما بساما تا دب او لأبشوخ الشموخ امين الدين الكازروني<sup>۱</sup>  
وكان من عَصَمِيَّته<sup>۲</sup> ينتهي نسبهما الى الشيخ ابي علي الدقاق<sup>۳</sup>، ثم دخل شيراز فسافر

۱- يعنى شيخ امين الدين محمد كازرونى بليانى ابن شيخ زين الدين على بن مسعود بن محمد بن على بن احمد بن عمر بن اسمعيل بن ابو على دقاق، از مشاهير مشايخ طريقت در خطه فارس در قرن هشتم، ترجمه احوال وى در شيراز نامه مفصلاً مذکور است و مؤلف كتاب مزبور از مريدان وى بوده و تلقين ذكر از وى فرا گرفته و كتابى در مناقب و لطايف كلمات وى جمع کرده بوده است، شيخ امين الدين ساكن كازرون بوده و باملوك ايجوى فارس يعنى شاه شيخ ابواسحق و پدر و برادران او معاصر بوده و ملوك مزبور در حق وى نهايت احترام و بتجليل مرعى ميداشته اند چنانكه از مکتوب مفصلى كه مسعود شاه برادر شيخ ابواسحق باو نوشته و سواد آن در دو سفينه خطى قديمى يكي متعلق بكتابخانه مجلس و ديگرى متعلق باقاي حاج سيد نصرالله تقوى محفوظ است و از روى اين دو سفينه عين آن مکتوب در «تاريخ قرن هشتم» آفاى دكتر غنى ص ۱۰-۱۳ بچاپ رسیده است و اوضح ميشود، و همين شيخ امين الدين است كه حافظ در قطعه معروف خود كه چنين شروع ميشود: بهمد سلطنت شاه شيخ ابواسحق \* به پنج شخص عجب ملك فارس بود آباد \* در اشارت بدو گويد: دگر بقیه ابدال شيخ امين الدين \* كه بمن همت او كارهاى بسته گشاد، خواجوى كرماني را نيز در مثنوى گل و نوروز در حق وى مدايح غراست از جمله گويد: امين ملت و دين شيخ اعظم \* مه برج حقيقت كهف عالم \* معين الخلق سر الله فى الارض \* كه تعظيمش بود راهل دين فرض \* ز برج بوعلی دقاق ماهى \* و ز اقليم ابواسحق شاهى \* الخ، و مراد خواجو از اقليم ابواسحق، شهر كازرون است بمناسبت اينكه مدفن شيخ ابواسحق كازرونى عارف مشهور قرن چهارم در آن نقطه است، شيخ امين الدين در يازدهم ذى القعدة سنه هفتصد و چهل و پنج در كازرون وفات يافت و همانجا در خانقاه موسوم بدو مدفون شد، (رجوع شود بشيرازنامه ۱۴۶ - ۱۴۷، و مجمل فصیح خوانى در حوادث سنه ۷۴۵، و رياض المارفين ۳۳، و فارسنامه ناصرى ۲: ۲۲۵)،

۲- عَصَبَة بفتح عين بمعنى خوششان نرينه از جانب پدر است (منتهى الأرب)، ۳- يعنى ابو على حسن بن على بن محمد بن اسحق بن عبدالرحيم بن احمد نيشابورى معروف بابو على دقاق از مشايخ عرفاى قرن چهارم هجرى، ويرا يك يسر بوده اسمعيل و يك دختر فاطمه بانو، اسمعيل جد اعلاى مشايخ بليانى كازرون است يعنى شيخ امين الدين سابق الذكر و شيخ سعيد الدين صاحب ترجمه و خاندان ايشان كه سلسله نسب ايشان بشهادت شيرازنامه و مؤلف كتاب حاضر و نفعات بتوسط اين اسمعيل بشيخ ابو على دقاق ميرسد و تراجم احوال اغلب ايشان در شيرازنامه و متفرقه در نفعات و سفينه الأواباء و رياض المارفين و فارسنامه ناصرى مسطور است، - و اما دختر شيخ ابو على دقاق فاطمه بانو وى زوجه قشبرى معروف صاحب رساله و مادر پسران ششگانه او ابو سعد عبدالله و ابو الفتح عبيدالله و ابو نصر عبد الرحيم و ابو المظفر عبد المنعم و ابو منصور عبد الرحمن و ابو سعد عبد الواحد بوده است (سبكى ۳: ۲۴۷)، - شيخ ابو على دقاق در ذى القعدة يا ذى الحجه سال چهار صد و پنج در نيشابور وفات يافت و در همانجا مدفون شد (رجوع شود بتاريخ بغداد ۲: ۲۴۸ استطراد، و كشف المحجوب ۲۰۴، و تبیین كذب المفتري ۲۲۶-۲۲۷ و ۲۷۶، و اسرار التوحيد در فهرست اعلام آن، و تذكرة الأواباء ۲: ۱۸۷-۲۰۱، و ياقمى در حوادث سنه ۲۰۶، و نفعات ۳۲۸-۳۳۱، و سفينه الأواباء ۱۵۹)، -

الى الحجاز احرم من الكوفة حاسراً حافياً فحج بيت الله ماشياً تعظيماً لحرمتها و  
ولى الأمور العظيمة فنقصى عن عهدتها و سافر<sup>۱</sup> بلداناً كثيرة و حصل الأسانيد  
العالية و استجاز من مشايخ الأمصار فراسلوه و اجازوه من كَلِّ الديار \* منهم  
الشيخان الأمامان ركن الدين منصور راست گو<sup>۲</sup> و ظهير الدين اسمعيل<sup>۳</sup> ابنا<sup>۴</sup> الشيخ  
صدر الدين ابى المعالى مظفر<sup>۵</sup> حدّث منهما في مصنفاته<sup>۶</sup>، ثم أقام و حدّث و اسمع  
(ورق ۳۷) و كتب و روى و افاد و صنّف في الدين كتباً معتبرة منها كتاب مطالع  
الانوار في شرح مشارق الانوار، و كتاب شفاء الصدور، و كتاب المحمدين، و  
كتاب المسلسلات، و كتاب مولود النبى صلى الله عليه وسلم، و كتاب روضة  
الرائض في علم الفرائض، و كتاب جامع المناسك، و شرع فى شرح ينابيع  
الاحكام فلم يقدر له الاختتام ولم يتيسر له الأتمام اذ اتاه الحمام، [وكان] يدرس  
فى رباط الشيخ الكبير مدّة سنين ببيان شاف و كلام واف، لم ينهر في وجه سائل  
و لم يضمن بأعطاء كتاب على طالب، و كان ديدنه البرّ و التقوى و شدّثته التمسك  
بالعروة الوثقى معظماً لسنن رسول الله صلى الله عليه و سلّم محرّضاً على اكرام  
اهل الفضل يحدّث سائر المحصّلة الطلاب على مراعاة الآداب و ملازمة الورع  
و قلّة الطمع و حفظ اللسان عمّا يؤدّى الى عيب انسان يجتمع لديه عند اسماع  
المولود عدّة آلاف من الصالحين و كان حضار درسه فى كلّ يوم اكثر من سبعين  
(ورق ۳۷ ب)، و مهما اسمع البخارى عن سدّته الشريفة يحضر المئون ممن يكتبون

۱ - رجوع شود بص ۵۰ حاشية ۷، ۲ - رجوع شود بنمرة ۱۳۷ از تراجم كتاب حاضر،  
۳ - رجوع شود بنمرة ۱۳۸ از تراجم، - اين دو نفر با هم برادرند و هر دو پسران شيخ صدر الدين  
ابو المعالى مظفر آتى الذكر ميباشند، ۴ - تصحيح قياسى، دراصل يعنى ب: ابنا  
(بصنفة جمع)، ۵ - رجوع شود بنمرة ۱۳۵ از تراجم، ۶ - از ستاره در دوسطر قبل تا اينجا  
فقط در ب موجود است، -

سوی من یستمعون او یسمعون . توفی فی جمادی الآخرة سنة ثمان و خمسين  
وسبعمائة و دفن فی صحن رباطه الذی بناه بیاب الشیخ الکبیر رحمة الله علیهم<sup>١</sup> ،  
ومما انشدناه لنفسه :

إِلَى اللَّهِ أَشْكُوهُمْ أَشْكُو شِكَايَتِي إِلَى اللَّهِ مِنْ فَقْدَانِ عِلْمِ الرِّوَايَةِ  
وَأَبْكِي عَلَى الْأَسْلَامِ وَالِدِينَ وَالتَّقَى وَالْطَّمُ وَجَهِي مِنْ غُلُوبِ الْقَوَايَةِ

### ١٢ - الشیخ ابو شجاع الحسین بن منصور

كان من كبار المشايخ في عهد الشیخ الکبیر قد سبق الأقران كلهم فی  
الزهد و المعارف توفی سنة احدى و خمسين و ثلثمائة و دفن فی مزاره المعروف  
عند مسجد الجنائزة حذاء مقبرة الشیخ الکبیر رحمة الله علیهم<sup>٢</sup>

### ١٣ - الشیخ منصور بن ابی علی<sup>٤</sup>

كان من الفقراء الصبر العاملين فی الله تاركاً للدنيا ولذاتها حاذراً عن  
غوائلها و آفاتھا یجالس الشیخ الکبیر و اضرابه و اباشجاع<sup>٥</sup> و اصحابه و كانوا  
یستأنسون بحضوره الشریف ، توفی سنة اربع و خمسين و ثلثمائة و دفن (ورق ٣٨)  
خلف الشیخ ابی شجاع<sup>٥</sup> و قبره متصل بقبره رحمة الله علیهم<sup>٦</sup> .

---

١ - رجوع شود نیز برای شرح احوال مختصری از او بحیب السیر جزو دوم از جلد سوم ص ٢٥  
در سلطنت امیر مبارز الدین محمد بن مظفر ، ٢ - چنین است در ق م ، ب ، علوم ،  
٣ - رجوع شود نیز بشیراز نامه ص ١٠٤-١٠٥ ، ٤ - چنین است در ق م و شیراز نامه ، ص ١٠٥ ،  
ولی در ب ، علی (بجای ابی علی) ، ٥ - یعنی صاحب ترجمه مذکور بلافاصله قبل ،  
٦ - رجوع شود نیز بشیراز نامه ص ١٠٥ -

## ١٤ - الشيخ صدر الدين محمد بن ابى بكر الكار تانى<sup>١</sup>

كان عالماً بارعاً واعظاً فصيحاً مليح الكلام تأتبه الأَسْجَاعُ بلا تكلف وكان مستحضراً للكتب جارا لله العلامة لاسيما تفسير الكشاف. وعظا الناس فى المسجد الجامع العتيق سنين فانتفع به طوائف المساميين وكان حافظاً جيداً يقرأ القرآن من أوله الى آخره بسهولة ويقدر ان يبدأ آية من آخر سورة فيقرأها أولاً ثم يقرأ ما قبلها كذلك حتى يأتي على أولها، توفي سنة اثنتين وسبعمئة ودفن فى بقعة الشيخ ابى شجاع<sup>٢</sup> رحمة الله عليهم.

## ١٥ - مولانا نجم الدين الخباز

كان عالماً بارعاً متورعاً قد اختار تلك الصنعة لياكل من كسب يده فصارت<sup>٣</sup> حانوته مجمعا لطلاب العلم يتدارسون عنده من السحر الى العشاء الآخرة<sup>٤</sup> وكان فائقاً فى النحو والصرف، قيل كان اكثر الأديبات محفوفة له يدرسها على ظهر قلبه<sup>٥</sup> من غير مراجعة الى شرح، توفي فى سنة . . . . . وسبعمئة<sup>٦</sup> ودفن فى فضاء داره (ورق ٣٨٨ب) بجوار مقبرة الشيخ الكبير رحمة الله عليهم،

---

١ - چنین است در هر سه نسخه بكاف و الف و راء مهمله و تاء مشناة فوقانية و الف و نون و ياء نسبت ، ولى در ب حرف ما قبل اخير نقطه ندارد ، - با فحص بليغ معلوم ما نشد اين كلمه نسبت بچيست ، ٢ - رجوع شود بنمرة ١٢ از تراجم كتاب ، ٣ - م ، فصار ، - كلمه حانوت هم مذكر استعمال ميشود وهم مؤنث (لسان العرب) ، ٤ - تائيت صفت باختيار ارادة «صلوة العشاء الآخرة» است ، ٥ - چنین است در هر سه نسخه ، و صواب ظاهرا « عن ظهر قلبه » است ، ٦ - چنین است در م يعنى بياض بجای اعداد آحاد و عشرات ، در ب ق حای تمام اعداد حتى مئات نیز بياض است ،

## ١٦ - مولانا افتخارالدین محمد بن نصر الله بن محمد الدامغانی

العالم العامل الكبير الفاضل الكامل النحرير الجامع لأقسام العلوم العارف بدقائق المعقول والمعلوم فدفاق جهها بذة العلماء بالتحجير والتقرير وسبق اساتذة الفضلاء بالبيان والتفسير صرف عمره بالعلم والتذكير والعبادة ونفع العباد بالدرس والتصنيف والأفادة واعان سائر طلبة الإسلام في الواجهات والأحكام ببحثه المبسوط الوافي و علمه المحيط الشافي و خاقه المهذب الشامل و عقله المدرّب الكامل و فتن عن اكام از اهير البلاغة بأیدی البيان و طبّق المفصّل<sup>٢</sup> في الكشف عن اسرار معاني القرآن و قدّ القضاء فاقبل<sup>٣</sup> في فتاواه القاضي خان<sup>٤</sup> يجرّ ذيل الافتخار على علماء الزمان و ما كان ذلك إلا من عناية الله و هدايته و كفايته و وفايته شرع النبي المختار و رعايته و ثبتت على الملة الحنيفية<sup>٥</sup> البيضاء و حمى حمى الشريعة الحنفيه<sup>٦</sup> الغراء و ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء، و من تصانيفه العالية الكاشف في التفسير (ورق ٣٩) سبع مجلّدات،<sup>٧</sup> و المكشوف

١ - كلمات « بن محمد » فقط در ق موجود است ، - در حاشیه همین نسخه در مقابل این عنوان بخطی العاقی نوشته شده ، « ذکر نه فی مناقب القضاة » ، - شرح احوال این شخص را در هیچ مأخذ دیگری نیافتم . ٢ - طبّق بتشدید بآء از باب تعقیل و المفصّل بفتح میم و کسر صاد واحد مفاصل اعضاء است و یقال طبّق السیف اذا اصاب التفصیل فابان العضو و منه فواهم المرجل اذا اصاب الحجّة انه یطبّق المفصّل ، ابو زید یقال للبلّغ من الرجال قد طبّق المفصّل « (اسان) ، ٣ - چنین است در ب ، ق م ، فما قبل ، ٤ - قاضی خان لقب فخر الدین حسن بن منصور اوزجندی فرغانی است از مشاهیر فقهاء حنفیه و متوفی در سنه ٥٩٢ ، و « فتاوی قاضی خان » مجموعه ایست از فتاوی فقیه - بود که ما بین حنفیان بسیار مشهور و مقبول و متداول و یکی از کتب اساسی ایشان است و مکرر بطبع رسیده است (رجوع شود بجواهر المصیبه ١ : ٢٠٥ ، و فوائد البهیه ٦٤-٦٥ ، و کشف الضنون در عنوان « فتاوی قاضی خان » ، و معجم المطبوعات العربیه ص ١٤٨٧) ، ٥ - ب : الحنفیه ،

٦ - از ستاره تا اینجا در ب ق موجود نیست ،

٧ - در حاشیه ق بخطی ظاهرا الحاقی این جمله را بعد از اسم این کتاب افزوده : « و کان قد وصی ان یحتمل مع جنازته استشفاعاً ففعلوه » ،

فی التفسیر ایضاً مجلّدان، و شرح المفتاح<sup>۱</sup>، و شرح الفوائد الغیائیة، و شرح المواقف، و شرح الطوابع، و شرح آداب البحث، و شرح الهدیة تقد الصغیر للشیخ الكبير<sup>۲</sup>، و شرح المنهاج، و شرح العیون لمولانا عضدالدین عبدالرحمن<sup>۳</sup> و كان من اعیان مجلسه، و شرح الاشارات المسمی بتقیح العبارات فی توضیح الاشارات، و المدارك فی المنطق، و شرح حاه، و شرح الجواهر<sup>۴</sup>، و غیرها. وله تصانیف كثيرة و تألیفات غزيرة یزید عددها علی مائة کتاب فی کلّ باب، و له رسائل محبّرة و رسائلی مبتكرة بنظم یزری علی الدرّ و نثر یفوق علی التبر جدير بأن یکتب بالثور علی احداق الحور، منها ما قال<sup>۵</sup>:

- ۱ - م اینجا این کلمات را علاوه دارد: «وشرح الثیبان فی علمی المعانی والبیان»، ولی در بق و ترجمه کتاب حاضر بتوسط پسر مؤلف عیسی بن جنید ازین علاوه اثری نیست، ۲ - یعنی شیخ ابو عبد الله محمد بن خفیف که این کتاب از تألیف اوست (رجوع شود بص ۴۳ سطر ۲) -
- ۳ - یعنی قاضی عضد الدین عبد الرحمن بن احمد بن عبدالغفار ایجی شبانکاره عالم مشهور قرن هشتم و صاحب کتاب مواقف در علم کلام و شرح مختصر ابن الحاجب در علم اصول فقه و تألیفات عدیده دیگر، وی معاصر بود با ابو سعید آخرین پادشاه مغول ایران و شاه شیخ ابو اسحاق اینجو و امیر میارز الدین مؤسس آل مظفر، و هموست که حافظ در قطعه معروف خود در ذکر پنج نفر از مشاهیر عهد شیخ ابو اسحاق در اشاره بدو گوید: ذکر شهشہ دانش عضد که در تصنیف بنای کار مواقف بنام شاه نهاد، وفات وی در سنه هفتصد و پنجاه و شش بوده است در شبانکاره، «وایجی» منسوب است بایچ (ایک) پای نخت قدیم شبانکاره که وی در آنجا متولد شده بوده (رجوع شود بسفرنامه ابن بطوطه ج ۲ ص ۴۴ که از او به عضد الدین السونکاری [شبانکاره] تعبیر کرده، و بتاریخ گزیده ۸۰۸، و سبکی ۶: ۱۰۸، و تاریخ آل مظفر از محمود گیتی که در آخر تاریخ گزیده چاپ شده ص ۶۵۴-۶۵۶، ۶۶۳، و درر الکامنه ۲: ۳۲۲-۳۲۳، و روضة الصفا ۴: ۱۴۱ و ۱۴۲، و طبقات النجاة سیوطی ۲۹۶، و حبیب السیر جزو ۱ ج ۳ ص ۱۲۵-۱۲۶ و ۱۲۷-۱۲۸ و جزو ۲ ج ۳ ص ۲۱، و مفتاح السعادة ۱: ۱۶۹، و روضات الجنات ۴۳۱) - و مراد از «عیون» قاضی عضد که در متن بدان اشاره میکنند بدون شک «عیون الجواهر» اوست که در روضات الجنات ص ۴۳۱ در جزو مؤلفات او شمرده است، ۴ - چنین است در ق ب - مراد بدون شک کتاب جواهر الکلام است از تألیفات قاضی عضد الدین مذکور و آن مختصر کتاب مواقف اوست که خود او آنرا اختصار نموده و بنام غیاث الدین محمد وزیر بسررشد الدین فضل الله موصح ساخته است (رجوع شود بکشف الظنون در دو عنوان «مواقف» و «جواهر الکلام») - م بجای کلمات «و شرح الجواهر» دارد: «و شرح نظم الجواهر لمولانا عضد الدین» (کذا - ؟) - ۵ - م بجای «منها ما قال» دارد: و ما انشدنی،

تَأَلَّقَ بَرْقُ الْوَدِّ مِنْ أَيْمَنِ الْوَادِي فَصَادَفَتْ كَمْتراً فِي صَمِيمِ فُوَادِي  
سَقْتَنِي حَمِيَّاهَا فَهَاجَتْ صَبَابَتِي وَفَاحَتْ بِرَبَّاهَا فَرَادَ وِدَادِي  
توفی فی شعبان سنه خمس<sup>۱</sup> و سبعین و سبعمائة و دفن فی حظیرته خلف تربة مولانا  
نجم الدین<sup>۲</sup> رحمة الله عليهم (ورق ۳۹ ب).

## ۱۷ - الامام ضياء الدين ابو الحسن مسعود بن محمود الشيرازي

كان اماماً عالمًا زاهدًا قد سافر وكتب وصحب الأمام فخر الدين محمد بن  
عمر بن الحسين الرازي<sup>۳</sup> وقل عنه العلوم وقيل كان نساخاً لمؤلفاته، ثم ترك  
صحبه و لازم الشيخ نجم الدين ابا الجناب احمد بن عمر الصوفي الخيوفي  
الخوانزمي<sup>۴</sup> ولبس عنه الخرقه وقرأ عليه مصنفاته ورجع الى شيراز و اقام و افاد،

---

۱ - کذا فی م ، در ب ق جای کلمه «خمس» سفید است ، ۲ - ظاهراً بل قطعاً مراد صاحب  
عنوان نمرة ۱۵۶ که بلافاصله قبل مذکور شد باید باشد ، ۳ - یعنی امام فخر رازی معروف متوفی  
در سنه ۶۰۶ که شهرت فوق العاده او ما را از هر گونه توضیحی در باره او مستغنی داشته است ،  
۴ - یعنی شیخ نجم الدین کبری از اشهر مشاهیر مشایخ عرفا در اواخر قرن ششم و اوایل هفتم ،  
وفات وی بقول مشهور در سنه ۶۱۸ بود. است در موقع فتح خوارزم بدست لشکر مغول که وی  
در آن واقعه شهادت رسیده است ، اولسین کسی که باین فقره اشاره نموده تا آنجا که ما اطلاع  
داریم رشید الدین فضل الله وزیر است در جامع التواریخ که در حدود ۷۱۰ تألیف شده و عین  
عبارت او از قرار ذیل است ، « چنگیزخان چون آوازه شیخ نجم الدین شنیده بود بوی کس  
فرستاد که من خوارزم را قتل خواهم کرد آن بزرگ باید که از میان ایشان بیرون رود و بما پیوندد  
شیخ رحمة الله علیه در جواب گفت که هفتاد سال با تلخ و شیرین روزگار در خوارزم با این ضایقه  
بسر برده ام اکنون که هنگام نزول بلاست اگر بگریزم از مرگ دور باشد بعد از آن اورا از میان  
کشتگان باز نیافتند و السلام » ، پس از آن در تاریخ گزیده و تاریخ یافعی و نجات و روضة الصفا  
وحیب السیر و سایر کتب تواریخ و تذکرها این فقره را متدرجاً با شاخ و برگهای بسیار تکرار  
کرده اند و هرچه از اصل واقعه دورتر میشویم زواید و تفصیل افسانه مانند بسیاری می بینیم که بر این  
حکایت سهل و ساده طبیعی جامع التواریخ علاوه شده است ، ولی عجب است که در تاریخ جهانگشای  
جوینی که قریب نجاه سال قبل از جامع التواریخ تألیف شده و صاحب آن علاء الدین عطا ملت  
جوینی از همه کس بیشتر از وقایع اوایل خروج مغول و نیز از اوضاع و احوال خوارزم با خیر  
(بنیه در صحنه بعد)

و من جملة تلامذته الشيخ صدر الدین ابو المعالی المظفر<sup>۱</sup> والفقیه صائِن الدین حسین بن محمد بن سلمان<sup>۲</sup> ذکراه فی مشیختهما<sup>۳</sup>، و صَنَّفَ کتباً غزيرة منها کتاب ادالة<sup>۴</sup> الحق علی الباطل، و کتاب القناعة، و کتاب منائح السنی و فضائح المشبهی، و غيرها، و اشتغل بالخلوة و العزلة و عارض الشيخ شهاب الدین السهروردی<sup>۵</sup> فی کتابه الموسوم برشف النصائح الایمانیه فی کشف الفضائح الیونانیة<sup>۶</sup> و صَنَّفَ فی جوابه کتاباً سماه کشف الاسرار الایمانیه و هتک الاستار

(بقيه از صفحه قبل)

بوده و يك جلد تمام از تاریخ او منحصرًا مخصوص تاریخ خوارزمشاهیان است است مطلقاً و اصلاً ذکری و اشاره باین فقره یعنی قتل شیخ نجم الدین کبری در وقعه خوارزم یافت نمیشود، و همچنین زکریا بن محمد قزوینی در آثار البلاد که آن نیز قریب چهل سال قبل از جامع التواریخ تألیف شده در ذیل «خیوق» ترجمه احوال منتهی از نجم الدین کبری نگاشته ولی مطلقاً و اصلاً از حکایت شهادت او در وقعه خوارزم ذکری در میان نیاورده سهل است تاریخ وفات او را هم در حدود ششصد و ده ضبط کرده یعنی هشت سال قبل از واقعه خوارزم، - در خصوص مرقد شیخ نجم الدین کبری نیز مابین بعضی مورخین تناقض عجیبی مشاهده میشود: در تاریخ گزیده که در سنه ۷۳۰ تألیف شده بس از ذکر شهادت او گوید: «مزارش نایبداست»، و حال آنکه در سنه ۷۴۳ یعنی فقط سه سال بعد از تاریخ تألیف گزیده که ابن بطوطه در آن سال بخوارزم رسیده بوده مرقد او را بمبارت ذیل وصف میکند: «و بخارج خوارزم زاویه مبتیة علی تربة الشيخ نجم الدین الکبری و کان من کبار الصالحین و فیها الطعام للوارد و الصادر»، و مرحوم رضا قلیخان هدایت در سفر خوارزم خود در سنه ۱۲۶۷ نیز مرقد او را در گرگانج مشهور باور گنج زیارت کرده است، - (رجوع شود بآثار البلاد ۳۵۵، جامع التواریخ در حکایت فتح خوارزم بدست مغول، تاریخ گزیده ۷۸۹، دول الاسلام ذمبی ۲، ۹۳، یاقعی ۴: ۴۰-۴۲، سبکی ۵: ۱۱، مجمل نصیح خوانی در حوادث سنه ۶۱۷ و ۶۱۸، نفعات ۴۸۰-۴۸۷، روضة الصفا ۵: ۳۳، حبيب السیر جزو ۱ ج ۳: ۳۱-۳۳، تاج العروس در ج ب، ریاض العارفین ۱۴۳، مجمع الفصحاء ۱: ۶۳۳، روضات الجنات ۸۱-۸۲ و ۴۵۵ [ رجوع شود بسابق ص ۴۴ حاشیه ۱ ]، طرائق الحقایق ۲: ۴۸-۵۰ و ۱۴۹-۱۵۰)، - ۱- رجوع شود بشمرة ۱۳۵ از تراجم کتاب، ۲- رجوع شود بشمرة ۱۲۲ از تراجم کتاب، ۳- کذا فی التسخ الثلاث (خ: مشیختهما)، - م افزوده: و المولی الفاضل شرف الدین المری، ۴- م: ادالة، ۵- یعنی شیخ شهاب الدین ابو حفص عمر بن محمد بن عبدالله بن محمد بن عنویه بکری سهروردی صاحب کتاب مشهور عوارف المعارف و متوفی در سنه ۶۳۲ که شهرت فوق العاده او ما را از هر گونه توضیحی راجح بدوی نیاز ساخته، ۶- يك نسخه از ترجمه این کتاب بفارسى بقلم معین الدین یزدی صاحب تاریخ آل مظفر موسوم بمواهب الهی که در سال ۷۷۴ ترجمه مزبور را بنام شاه یحیی ابن شاه مظفر بن امیر مبارز الدین بانام رسانیده در کتابخانه مدرسه سیهسالار جدید در طهران موجود است (نمرة ۱۳۴۶)،



الحصامية، ثم ذبّه برسالتين احديهما (ورق ۴۰) موسومة باشارات الواصلين ،  
 واخرى بالكنه<sup>۱</sup> ، ورزقه الله اولاداً كراماً نالوا مراتب عظاماً، وله كلمات فائقة  
 و اشارات راقية و مباحثات عميقة و محاورات دقيقة ، و مما انشده لنفسه<sup>۲</sup> :

وَلَا خِلَافَ بِأَنَّ النَّاسَ قَدْ خُلِقُوا      فِيمَا يَرُومُونَ مَعْكُوسِي الْقَوَائِنِ  
 إِذْ آتَقَتُوا الْعَمَرَ فِي الدُّنْيَا مَجَازِفَةً      وَالْمَالُ يَنْفَقُ فِيهَا بِالْمَوَازِينِ  
 توفي في ذي الحجة حجة خمس و خمسين و ستمائة و دفن في زاويته المبنية عند  
 مقبرة الشيخ الكبير رحمة الله عليهم<sup>۳</sup> ،

## ۱۸ - الامام ناصر الدين ابو حامد محمود بن مسعود<sup>۴</sup>

كان عالماً عابداً متورعاً بارعاً قد حدا حذو والده في الأعراس عن الخلق و

۱ - چنین است در هر سه نسخه یعنی بکاف و نون و هاء ، - در اینجا در نسخه م بعد از کلمه  
 «الکنه» جمله ذیل را که بدون شک حاشیه بوده از یکی از قراء که بعدها داخل متن شده علاوه  
 دارد ، «و کتاب ادلته [ظ : ادالته] المذكور عارض به ادله [ظ : اداله] السیخ شهاب الدین ایضا و  
 شرح بعض المصاییح و کثیراً من الأحادیث و تلقن منه الذکر الشیخ شمس الدین محمد بن الصغیر  
 بعد ما رأى فی المنام ان ذکره لا یبعد الی السماء فعبره الشیخ ابراهیم الفی کان یعبّر رؤیا اهل الله  
 فی ذلك الزمان بأن ذکره منقطع المنعنة الی رسول الله صلی الله علیه وسلم ،

۲ - در حاشیه ق بغطی الحاقی اینجا عبارت ذیل مرقوم است : «اقول فی نقل هذا السعیر عن هذا  
 الأمام المترجم له نظر لأن الأمام ابا الفتح الطائنی اسند [اسنده] فی اربعینة فی آخر الحدیث  
 الخامس عن شیخه الأمام ابی بکر السمعانی عن الشیخ ابی البرکات محمد بن عبد الله بن بعبی عن  
 الشیخ ابی عبد الله محمد بن علی السوری العافظ عن بعض شیوخه ولا شک ان وفاة هؤلاء قدمت  
 علی هذا الشیخ والله اعلم» ، - برای ترجمه احوال او الفتح طائنی رجوع شود بسبکی ۴ : ۱۰۱ ،  
 و برای ابوبکر سمعانی که پیدر سمعانی معروف صاحب «انساب» است بانساب ورق ۳۰۸ ، و برای  
 ابو البرکات بعلقات القراء ۲ : ۱۸۷ - ۱۸۸ ، و برای ابو عبد الله صوری بتاریخ بغداد ۳ : ۱۰۳ ،  
 وانساب سمعانی ۳۵۶ ب ،

۳ - شرح احوال صاحب ترجمه را در شیراز نامه یا در جای دیگر نیافتم ، -

۴ - این شخص چنانکه از نام پدرش و نیز از عبارت سطر بعد «قد حدا حذو والده فی الأعراس  
 عن الخلق الخ» با ملاحظه عادت مؤلف بذکر تراجم ابناء غالباً بلافاصله بعد از تراجم آباء واضح بشود  
 پسر صاحب ترجمه بلافاصله قبل است ، و شرح حال او را در غیر این کتاب درجای دیگر نیافتم ،

تلاتلوه فی انتهاج الطریق الی الحق منزویاً ما یرج<sup>۱</sup> من بیت عبادته الباقیة<sup>۲</sup> هناك آلا الی المسجد یوم الجمعة والی المقام المعروف بسبیدان الذی احیاه بالجبل المشهور به فی کلّ یوم ثلاثاء، وقد زاره المولی الفاضل السعید رکن الدین الفالی<sup>۳</sup> مرّة فسأله عن کمیة اربعیناته فقال لاعلم لی بها (ورق ۴۰ ب) الا انّی ما خرجت من هذه الزاویة اربعین سنة، وکان له صحبة مع الشیخ ظهیر الدین عبدالرحمن<sup>۴</sup> و مولانا جمال الدین<sup>۵</sup> صاحب البحر یرتدّ دان الیه کلّ اسبوع، و کان له و رد سماع<sup>۶</sup> کلّ جمعة یحضره اکابر متصوّفة وقته و قد شرط ان لا یرید

- 
- ۱ - م : منزویاً اربعین سنة ماخرج ، ۲ - تأیث «الباقیة» در صفت بیت العبادة که مذکر است بلاشک بتوقم اراده « زاویة » است در پنج سطر قبل در آخر ترجمه حال بدرش ضیاء الدین مسعود،
  - ۳ - رجوع شود بنمرة ۲۹۲ از تراجم کتاب حاضر ،
  - ۴ - رجوع شود بنمرة ۲۳۹ از تراجم کتاب ، ۵ - کذا فی ق م ، ب ؛ نجم الدین ، - در حاشیة ق بخطی الحاقی مقابل کلمات « جمال الدین صاحب البحر » نوشته : « هو مولانا جمال الدین الجبل جیلوی صاحب بحر الحاوی مختصر الحاوی الصغیر » ، و در سُبکی ۶ : ۱۰۸ ترجمه حال مختصری از و مسطور است از قرار ذیل : « عبد المجید بن عبد الرحمن بن الجیلو بکسر الجیم ثم آخر الحروف ساکنه ثم لام مضمومه ثم واو الشیخ جمال الدین صاحب البحر الصغیر رحمه الله » و از مجموع این دو توضیح منضمّابا متن حاضر معلوم میشود که ابن جمال الدین عبد المجید از علماء شافعی اواخر قرن هفتم و اوایل هشتم و از اهل جبل جیلویه [یعنی کوه گیلویه] بوده که سُبکی پس از مثله کردن این کلمه به « جیلو » آنرا نام جد صاحب ترجمه فرض کرده است ، و چون جلد ششم سُبکی منحصر مخصوص تراجم کسانی است که بعد از ۷۰۰ وفات یافته اند پس معلوم میشود که وفات صاحب ترجمه نیز بعد از سنه مزبوره بوده است ، - نام این کتاب البحر یا بحر الصغیر را در کشف الظنون نیافتم ولی چنانکه صریح حاشیة سابق الذکر ق است این کتاب اختصاری است از کتاب « الحاوی الصغیر » تألیف نجم الدین عبدالقار قزوینی متوفی در سنه ۶۶۵ که از کتب بسیار معروف متداول فقه شافعیه است، و وصف این حاوی به «صغیر» در مقابل «حاوی» مطلق «حاوی الکبیر» ابوالحسن علی بن محمد ماوردی معروف متوفی در سنه ۴۵۰ است که آن نیز از مهمات کتب فقه شافعی است ، و همچنین وصف این کتاب البحر مولانا جمال الدین به «صغیر» بدون شک در مقابل «کتاب البحر» مطلق تألیف ابو المحاسن عبدالواحد بن اسمعیل رویانی متوفی در سنه ۵۰۲ است که آن نیز یکی از مهم ترین و عظیم العجم ترین کتب فقه شافعی است و بنصریح سُبکی تحریری است از « حاوی الکبیر » ماوردی مذکور (رجوع شود بمعجم البلدان در «رویان» ، و سُبکی ج ۴ ص ۲۶۴-۲۶۶ ، و کشف الظنون در « بحر المذهب » و « الحاوی الکبیر » و « الحاوی الصغیر » ، ۶ - چنین است در هر سه نسخه بدون واو عاطفه بین ورد و سماع ،

عدددهم علی احد و عشرين نفرأ ، و قد لقيه الموالی السعيد قوام الدين عبد الله<sup>۱</sup> مراراً و قرأ مواضع من الحاوی<sup>۲</sup> علی مولانا جمال الدين<sup>۳</sup> في مجلسه عند قبر ابيه الأمام ، وكان وجوه البلد يزورونه في صباح و مساء و يستمدون منه الهمة و الدعاء متبركين بانفاسه العزيزة متمسكين باذيال اوقاته الشريفة ، توفي سنة خمس<sup>۴</sup> و سبعمائة و دفن بجوار ابيه رحمة الله عليهم .

### ۱۹ - الشيخ ابو عبد الله المشهور بعلم دار

يقال انه من امراء بنى امية اتى شيراز في عهد محمد بن يوسف<sup>۵</sup> لمصاحبة ارسله بها عبد الملك بن مروان فتوفي هناك و مدفنه عند باب اصطخر<sup>۶</sup> .

### ۲۰ - الشيخ فخر الدين ابو بكر بن عبد الله الفارسي المعروف ببديل<sup>۷</sup>

الزاهد البارع الجامع بين العلم و العمل ( ورق ۴۱ ) كان مؤيداً للدين المتين<sup>۸</sup> مهدياً لأهل الباطل المهين ، له من الحقائق و المعارف حظ واف و في كشف الدقائق و اللطائف بيان شاف<sup>۹</sup> ، قد صنف الكتب و جمع فمنها كتاب مصباح

۱ - رجوع شود : مرة ۳۳ از تراجم كتاب حاضر ، ۲ - يعنى حاوی الصغیر مذکور درس گذشته حاشیه ۵ ، ۳ - رجوع شود نیز بهمان حاشیه ، ۴ - ب : و خمس ،

۵ - يعنى محمد بن يوسف ثقفی برادر حجاج بن يوسف معروف که بروایتی اوست که شيراز را در ايام تجدید عمارت نمود ، ولی بروایتی دیگر بانی شيراز در اسلام و مجدّد عمارت آن محمد بن قاسم بن محمد بن الحکمه

ابن ابی عقيل پسر سر عم حجاج بن يوسف است ، ياقوت در معجم البلدان فقط همین قول اخبر را روايت نموده ، و صاحب شيراز نامه قول ازل را ، و حمد الله مستوفی در زهارة القلوب هر دو قول را ،

۶ - اينجا افزوده : « في قبة » ، در حاشیه ق بخطی الحاقی در مقابل « باب اصطخر » نوشته : « وبه اشهر [ت] المحلّة » ، شرح احوال صاحب ترجمه را در شيراز نامه يا جای دیگر نيافته ،

۷ - اين عنوان مطابق ب ق است ، م : الشيخ فخر الدين بن الشيخ شرف الدين عبد الله بديل ( با فتحه روی با ) ، ۸ - کذا في ب ق بناء مشاة فوقائه ، م : المبين ( بياض مؤخده ) ، ۹ - در حاشیه في

اينجا بخطی الحاقی افزوده : « و كان له صحبة مع الشيخ نجيب الدين على مدة مديدة و ايس الخرقه عن » ، رجوع شود ( بنمرة ۲۳۸ از تراجم ) ،

وی الالباب، و کتاب کنز الاخبار، و کتاب النجاة، و کتاب سر الخلافة، و له  
سالات شریفة و فوائد طریفة<sup>۱</sup>، توفی فی سنة اربع و سبعین و ستمائة و دفن فی  
مقبرته المباركة رحمة الله علیهم، و مما انشده لبعضهم:

دُنُوْبِي وَ اِنْ جَلَّتْ فَعَفُوْكَ مَوْئِلِي  
وَ مَا زَالَ كَانَّ الْعَفْوُ لِلدَّنْبِ مَا حِيَا  
اَنْلِنِي مِنْ قَلْبِي رِضَاكَ وَ بُغْيَتِي  
لِقَاؤِكَ فِيهِ يَا مَنْ اَيَّ شِفَايَا  
لَعَلَّكَ غَضَبَانٌ وَ لَسْتُ بِعَالِمٍ  
سَلَامٌ عَلَي الدَّارَيْنِ اِنْ كُنْتُ رَاضِيًا<sup>۲</sup>

## ۲۱ - الشيخ بهاء الدين علي بن ابي بكر بن عبد الله بدل<sup>۳</sup>

السالك في الله العارف بالله المأذون من الله، كان ينبوع الخير والكرامة  
ومعدن الزهد والولاية ذاقدم ثابت في الطريقة ومرتبة عالية في الحقيقة قدادرك  
المشايخ (ورق ۴۱ ب) واستفاد منهم، وروى عنه أنه قال اشتغلت في عنقوان شبابي  
بالوعظ فذكرت الناس في الجامع المسعودي اثني عشر يوماً من رمضان فحضر  
الشيخ ظهير الدين عبدالرحمن<sup>۴</sup> مجلسي فلما نزلت عن المنبر قال ان لي معك سرّاً  
فأنني بخلوة اكلّمك به فمضيت بعد ذلك اليه فتمت يا بنّي ان فتح بابك  
لا يحصل من الوعظ والتذكير وإنما حوالتك الى الفقر والزّنبيل فقلت سمعاً و  
طاعة فأعطاني الزّنبيل وامرني بأدارته في الأسواق و تحصيل فتوحات الفقراء

۱ - حنين است در ق (بطاء مهمله)، م ب؛ طريقه (بطاء معجمه)، ۲ - شرح حالی از صاحب

این ترجمه یعنی نمره ۲۰ در شراز نامه نیاقتم، ۳ - این شخص بقرینه نام پدرش

«ابوبکر» و لقب پدر یا جدش «بدل» و از اینکه در آخر این شرح حال گوید «ودفن خلف تربة

ایه» عبادت معهود مؤلف که عموماً این نوع تعبیر را در مورد کسی ذکر میکنند که ذکر پدرش

بلافاصله قبل گذشده باشد شکی باقی نمی ماند که سر صاحب ترجمه بلافاصله قبل است،

۴ - رجوع شود بنمره ۲۳۹ از تراجم کتاب حاضر،

للارتفاق<sup>۱</sup> فمضى على ذلك ثمانى سنين ونفر عنى جميع المریدین فوقت يوماً فى حرّ النهار<sup>۲</sup> على بعض التجار فنظر الی نظر الكاشح الحاقده ثم نبذ الی بدرهم واحد فأخذت ما اعطاني فلما مضيت قليلاً نادانى فقال انى قد غلظت فى ذلك فأردده الی فرددته فأعطاني فلساً واحداً فأخذته بطيب قلبى وما وجدت فى نفسى تغيراً عن ذلك ، فلما وصلت الى خدمة الشيخ قال لى انه قد تم امرک وارتاضت نفسك (ورق ۴۲) فاجلس لدعوة الخلق الى الله ثم البسنى الخرقه ولقننى الذكر واعطانى المقرض ووصانى بارشاد المریدین ، فجعل الله جنبه مقصداً للطالبین و اشرفت انواره على كثير من العارفين ، وله اصحاب يهتدون بهديه<sup>۳</sup> و يقتدون بطريقه ، توفى فى ربيع الآخر سنة تسع و ثلاثين و سبعمائة و دفن فى بقعته العامرة خلف تربة ابيه<sup>۴</sup> و كتب على مرقد هما وهو لوالده رحمة الله عليهما :

تَطَايَرَ رُوحِي عَنْ مَطِيَّةِ قَالِبِي      إِلَى الْعَالَمِ الْعُلُويِّ شَوْقًا إِلَى رَبِّي  
لَعَلَّ إِلَهَ الْعَالَمِينَ يَحْضِنِي      بِمَنْظَرَةِ تَقْدِيسِ تُوَيْدٍ لِلْمُحَرَّبِ

---

۱ - م ، الاتفاق ، ۲ - كذا فى م ، ب ق ، الذار ، - اين نیز معنى درست است و مقصود متكلم بنا برين مبالغه در گرمای آتروز و تشبيه آن بگرمای آتش بوده ،  
۳ - اين كلمه را در ق بضبط قلم بفتح هاء و سکون دال حرکات گذارده و هذى باين ضبط بمعنی روش و سيرت و طريقه است ، ولى ميتوان مقيد بضبط اين ناسخ نشده اين كلمه را بهديه بضم ها- و فتح دال و الف مقصوده خواند که بمعنی هدايت و راهنمائی و دلالت است و الله تعالى و بهديه اقدته ،  
۴ - شرح حالى از اين شخص در شيراز نامه نيافتم ، و اسى مزار اين شخص و مزار پدرش صاحب ترجمه مذکور بلافاصله قبل (که چنانکه در متن ملاحظه ميشود قبر هردو بکلى در يك بقعه و متصل بيکديگر بوده است) بتصريح مرحوم فرصت در آثار المعجم هنوز در شيراز موجود است ، رجوع شود بص ۴۶۱ از کتاب مازبور که در سنه ۱۳۱۴ قمرى تأليف شده ، - مگر آنکه در اثر اين همه تبديل و تغييراتى که در اين بيست سال اخير در مزارات و قبرستانهاى قديم ايران بعمل آمده و بسيارى از آنها را محو و تسطیح و با زمين يکسان کرده اند مزار اين دو نفر هم از بين رفته باشد ، بايد از اهالى مطلع محل تحقيق شود ،

## ۲۲ - الشيخ توران بن عبدالله التريكي<sup>۱</sup>

كان في بدء حاله رجلاً جندياً فنالته جذبة من جذبات ربه التي توازي عمل الثقلين فتاب انى الله تعالى و اناب و تمسك باذيال المشايخ فهده الله تعالى الى معارفه و نال ما اراد فظهر عليه الحالات و اشتهر عنه الكرامات، وهو غير الشيخ توران الكبير<sup>۲</sup> الذي صحب ابا النجيب السهروردي<sup>۳</sup> رحمة الله عليهم (ورق ۴۴ ب).

## ۲۳ - السيد مرتضى الواعظ

كان متكلماً جسوراً كثير المسافرات طويل المحاورات ينشئ الأسجاع بلفظه و يقرع الأسماع بوعظه، وله في التفسير توجيهات غريبة و في التذكير تشبيهات عجيبة ماشجعه على ترتيب امثالها الاقوة تركيب يجدها عند استعمالها

---

۱ - شرح حالي ازین شخص در جای دیگر نیافتم ، ۲ - شرح حال ابن شیخ توران کبیر را نیز در جایی نیافتم ، ولی نام او باز مجدداً در ورق ۱۵۲ ب از کتاب حاضر استطراداً در ضمن ترجمه احوال فقیه ارشد الدین ابوالحسن علی بن محمد نیریزی (نمره ۲۵۷ از تراجم) خواهد آمد .  
۳ - یعنی ابوالنجیب ضیاء الدین عبد القاهر بن عبدالله بن محمد بن عقیوب سهروردی از مشاهیر مشایخ عرفای قرن ششم و متوفی در ۱۷ جمادی الآخرة سنه بانصد و شصت و سه در بغداد ، وی عم شیخ شهاب الدین ابو حفص عمر بن محمد بن عبدالله بن عقیوب سهروردی معروف صاحب عوارف المعارف است، نسب این هردو از قرار مذکور بابو بکر خلیفه اول منتهی میشود و نسب نامه ایشانرا تا این اخیر با قوت در معجم البلدان در «سهرورد» و ابن خلکان در شرح احوال ابن ابوالنجیب مانحن فیه ذکر کرده اند ، و سهرورد بضم سین مهمله و سکون هاء و فتح راه مهمله و فتح و او و سکون راه مهمله و در آخر دال مهمله بلوکی است از محال زنجان و واقع است در جنوب غربی سلطنتیه نزدیک سجاس در دو فرسخی قیدار، و فعلاً نیز همان بلوک را محال سهرورد می نامند و مرکز این بلوک ده بزرگی است بنام «فراقوش» (= عقاب) و از املاک امیر افشار است (رجوع شود بانساب سمعانی معاصر او ورق ۳۱۸ ب، و منتظم ابن الجوزی ۱۰: ۲۲۵، و معجم البلدان در «سهرورد»، و ابن الاثیر و یاقعی و نجوم الزاهرة هر سه در حوادث سنه ۵۶۳، و تاریخ گزیده ص ۷۸۷، و سنکی ۴: ۲۵۶، و نجات ص ۴۷۸ - ۴۷۸، و روضات الجنات ص ۳۲۹ در ضمن ترجمه برادر زاده اش شهاب الدین عمر سابق الذکر)،

واستحلاء کلام یصل الی ذوقه فی ازدحام العوام، و یقال کان به میل الی الأهواء  
وزین عن طریق الاستواء\* ولملاحظه ذلك المعنى أدبه مولانا سراج الدین  
مکرم بن یحیی<sup>۱</sup> تأدیباً بلیغاً اتعظ به امثاله و انحط به احواله<sup>۲</sup>، وله دواوین فی  
النثر والنظم کثیرة الوشی والرقم وفي کلامه کثیراً ما یوهم ذلك من تتبعه وجده  
هنالك، ومما عندی بخطه:

إِلَّامَ أَرَا عِيَّ الْبَرِّقَ مِنْ نَحْوِ أَرْضِكُمْ      وَ حَتَّامَ بِالْأَسْحَارِ أَسْتَجِيرُ الصَّبَا  
أَلَمْ يَأْنِ أَنْ يَبْدُوَ لِعَيْنِي خِيَامُكُمْ      فَأَشْكُو إِلَيْكُمْ مَا لَقِيتُ مِنَ النَّوَى  
اتاه الموت<sup>۳</sup> فی سنة...<sup>۴</sup> وسبعمائة ودفن فی بقرته.

#### ۲۴- الشیخ تاج الدین بهرام بن یعقوب المعروف بقز لجه<sup>۵</sup>

احد شیوخ الطريقة وسألك سبل الحقيقة اخذ من علوم الظاهر ثم من علوم  
الباطن<sup>۶</sup> و دخل فی الریاضة والمجاهدة بصدق العزيمة (ورق ۴۳) و خلوص  
النیة فظهر علیه آثار القبول ولاح له انوار القدس، قد تشرفت<sup>۷</sup> بآیامه وانتشمت ریاة  
وكان أحد الأَحْدِین<sup>۸</sup> تأدب به خلق کثیر واسترشد به جم غفیر ونفع الله به اقواما

۱ - رجوع شود. بنمرة ۲۹۴ از تراجم کتاب ، ۲ - از ستاره تا اینجا فقط در م موجود است ،

۳ - ذاق طعم الموت ، ۴ - جای آحاد وعشرات در هر سه نسخه سفید است ،

۵ - حنین است این عنوان در ق ب، کلمه اخیر در ب، فراجه (با فاء و راء مهمه)، ۶ - الشیخ اح الدین  
بهرام (فقط)، قز لجه کلمه ترکی است بمعنی سرخ رنگ مرآب از «قول، بمعنی سرخ و ادات تصغیر  
«چه»، یعنی مایل بسرخ و زنده بسرخ و سرخ رنگ، از جنس آقچه سفید رنگ، و کو آچه

کیودرنگ، و ساریجه و ساروحه = زرد رنگ که در اعلام ترکی بسیار دیده میشود ، ۶ - در حاشیه  
ق بخطی الحاقی در مقابل اینجا مرقوم است : «ولیس الخرقه عن الشیخ بیه، الدین البیدو هو عن الشیخ  
ظہیر الدین عبدالرحمن وهو عن والده الشیخ نجیب الدین علی بوکالة الشیخ شهاب الدین عمر السهروردی»،

۷ - ق ب، قد شرفت ، ۸ - أحد الأَحْدِین بصیغته جمع سالم أحد یعنی عدیه المثل و بی خصبر،  
«وسئل سفیان الثوری عن سفیان بن عیینة قال ذاك أحد الأَحْدِین قال ابوالهیثم هذا اباع المدح  
لسان العرب»؛

غير محصورين وجعل جنباه ملاذاً للطالبين اتخذ خاتماً سكن في زوايا الصوفية والأبدال يسبح له فيها بالعدو والآصال رجال، وله تصانيف جمّة منها كتاب قواعد الحقائق<sup>۱</sup> و شرحه، وكتاب مفتاح الحقائق، وكتاب توضيح منهاج الاصول<sup>۲</sup> للقاضي ناصر الدين، وكتاب تلخيص القواعد<sup>۳</sup> وغيرها، وله رسالات لطيفة وكلمات جامعة وبعض من تفسير كلام الله تعالى على لسان القوم، توفي في ذي القعدة سنة احدى وثمانين وسبعمائة ودفن في الصفة الصبوية<sup>۴</sup> من رباطه الغاص بأولى الفضل والخواص رحمة الله عليهم.

۲۵ - مولانا معين الدين بن ابي سعده

الطبيب الحاذق الأريب<sup>۶</sup> المحدث<sup>۷</sup> كان عالماً مستظرفاً<sup>۸</sup> من كلّ الفنون

۱ - رجوع شود بكشف الظنون در باب قاف، ۲ - نام كامل متن اين كتاب «منهاج الوصول الى علم الاصول» است تأليف قاضى ناصر الدين ابوالخير (يا ابو سعيد) عبدالله بن عمر بن محمد بن على بيضاوى مشهور صاحب تفسير معروف و نظام التواريخ (رجوع شود بكشف الظنون در باب ميم)، ولى نام شرح مانحن فيه آن كتاب يعنى «توضيح منهاج الاصول» را عجاله درجائى نياقتم، - قاضى بيضاوى هند كور در سنه ۶۸۵ بقول مشهور (يا در يكى از سنوات ۶۸۲، ۶۹۱، ۶۹۲، ۶۹۵، ۶۹۶، ۷۰۸، ۷۱۰، ۷۱۶، ۷۱۹) كه همۀ اين اقوال برحسب اختلاف مورخين روايت شده ۱) در تبريز وفات يافت و همانجا در گورستان چرنداب مدفون شد (برای شرح احوال او رجوع شود بمآخذ ذيل: وصاف ۲۰۵-۲۰۶، تاريخ كزنده ۸۱۱، شيرازنامه ۱۳۶، يافعى ۲۲۰: ۴، سبكى ۵: ۵۹، حبيب السیر جزء ۱ ج ۳: ۷۷، بنية الوعاة ۲۸۶، روضه اطهار حسرى ۱۲۴-۱۲۶، كشف الظنون در «انوار التنزيل»، فارسنامه ناصرى ۲: ۱۸۳، فهرست نسخ عربى و فهرست نسخ فارسى موزه بريطانيه از ربو س ۶۸، و ۸۲۳-۸۲۴ بترتيب، طرائق الحقائق ۲، ۲۹۶-۲۹۸، معجم المطبوعات العربيه ۶۱۶ - ۶۱۸) -

۳- م اينجا افزوده: و توضيح الحاوى فى الفقه، ۴ - صّبوى بفتح صاد مهمله وفتح باء موّحده و او مكسوره ودر آخر يا. نسبت در اصطلاح اهل شيراز بمعنى «جهت شمال» يا «شمال شرقى» است كه باد صبا از آن جهت ميوزد، و اين اصطلاح در فارسنامه ناصرى بسيار مكرّر استعمال شده، از جمله رجوع شود ب ج ۲ ص ۲۱ سطر ۲-۳ كه صريح است در اين مطلب، و نيز ص ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۶۳، ۱۶۵ وغيره، و نيز وصاف ص ۳۵ س ۴، و فرهنگ آخر آن، ۵ - چنين است عنوان در ق ب، ولى ب كلمه «بن» را ندارد، م: مولانا معين الدين محمد الطيب، ۶ - كذا فى ق ب، م: الأديب (بدال)، ۷- الحدائقه التصرف بالطرف و حدائق اظهر الحدق (لسان العرب)، ۸ - كذا فى ق ب بطاء مهمله، م: مستظرفاً (بطاء معجمه)،



له حقّ تعلیم علی کثیر من الناس وانا منهم قد استفدت منه فوائد کثیرة وکان متخلّفاً بأخلاق حسنة (ورق ۴۳ب) لا یقصر شأوه عن اهل زمانه کثیراً، قد لازم مولانا نورالدین محمد الخراسانی<sup>۱</sup> مدّةً مدیده وقرأ علی مولانا السعید قوام الدین عبدالله<sup>۲</sup> کتباً عدیده وله عبارات صحیحة وخطوط ملیحة کتب بها العلوم الاسلامیة والصحائف الدینیة، ومما تقل عن خطه:

وَمَا هِيَ إِلَّا لَيْلَةٌ نُسَمُّ لَيْلَةَ وَيَوْمٌ إِلَى يَوْمٍ وَشَهْرٌ إِلَى شَهْرٍ  
مَطَايَا يُقَرِّبَنَّ الْجَدِيدَ إِلَى الْبَلْبَلَى وَيُذْنِبِينَ أَشْلَاءَ الصَّحِيحِ إِلَى الْقَبْرِ  
وَيَتْرُكَنَّ أَزْوَاجَ الْغُيُورِ لِغَيْرِهِ وَيَقْسِمَنَّ مَا يَحْوِي الشَّحِيحُ مِنْ أَوْفَرِ<sup>۳</sup>  
تَوْفَى فِي سَنَةِ...<sup>۴</sup> وسبعائة ودفن فی جوار شیخه رحمة الله علیهم.

## ۲۶ - الشیخ سراج الدین یعقوب بن محمد الفیروز آبادی

کان عالماً عارفاً صوفیاً ربّانیاً قد حجّ بیت الله الحرام و صحب الکبراء الأعلام دخل شیراز و تأدب بمولانا نورالدین محمد الخراسانی<sup>۵</sup> و تأسی بطرقة ته فذکر الناس و ارشد الطالبین و وقع له وقع فی قلوب الصالحین و تمکن حاله فی بواطن الأصفیاء الصادقین و کان فی قوّة البیان و فصاحة اللسان (ورق ۴۴) بحیث یتحیر فیہ الألباب و تلین له الصعاب و داوم علی ذکر لاله الا الله حتّی وصل ذلك الی قلبه و کشف بأنوار ربّانیة و اسرار روحانیة، روى عنه انه قال مرصنت فی بدء<sup>۶</sup>

۱ - رجوع شود بنمرة ۲۷ از تراجم کتّاب، - کلمة «محمد» فقط در م موجود است،

۲ - رجوع شود بنمرة ۳۳ از تراجم، ۳ - و مر بالفنح توانگری و بسیار و فراح از مال (منتهی

الأرب)، ۴ - جای آحاد و عشرات در هر سه نسخه سفید است و در حای دیگر یز شرح احوال

اورانیانم، ۵ - رجوع شود بنرجمه بلافاصله بعد، ۶ - تصحیح قیاسی، هر سه نسخه؛ بدو،

امرى مرضناً اشفيت فيه على الموت واشرفت على الفوت فبقيت مدة اربعة اشهر  
لا يستطيع قياماً ولا اسينغ طعاماً ولا اجد قراراً ولا مناماً فصرت مُكاشفاً بصور  
قلوب عوادي ومن زارني لأرفاني وارفادي فكان كل من دخل الباب من اولئك  
الأولياء والأصحاب رأيت صورة قلبه على ما غلب عليه من صفاته فمنهم من  
رأيت قلبه \* على صورة آدمي ومنهم من رأيت على صورة شيطان ومنهم من رأيت  
على صورة بهيمة ومنهم من رأيت على صورة ذئب او كلب او خنزير او غير  
ذلك ، فجاءني يوماً رجل فقير كأن قلبه قبة<sup>٢</sup> نور يتلأل أشعته الى السموات العلى  
فلما رأيت ذلك قلبت جنبي على الفراش والقيت نفسي في رجليه وقلت بحق الذي  
افاض عليك هذه الأنوار ادع الله ان ينجينى مما انا فيه من البؤس والاضطرار  
فدعا بدعوات (ورق ٤٤ب) وشفيت في الحال باذن الله تعالى وما رأيت بعد ذلك  
وبقى معي لمعان ذلك النور، توفي في سنة اثنتين واربعمين وسبعمائة ودفن في رباطه  
رحمة الله عليه .

٢٧ - مولانا نور الدين محمد بن الحاج شرف الدين

عثمان الخراساني<sup>٣</sup>

العالم العامل المتقى الكامل الوحيد المشار اليه الفريد المدار عليه كان  
يسافر الآفاق في طلب الحلال الى ان رزقه الله ذلك بشير از فسكن هناك وتزوج  
ودرس وحدث و صنف في الدين كتباً نافعة منها كتاب لطائف التفسير ، ومنها

١ - ازستاره تا اينجا از ب ساقط است ، ٢ - كذا في ب م ، ق ، فيه ، ٣ - حينئذ است عنوان

در ق ، ب « الحاج شرف الدين » را ندارد ، م « بن الحاج شرف الدين عثمان » را ندارد ،

٤ - رجوع شود بص ٥٠ حاشية ٧ ،

کتاب الزبده فی احادیث سید المرسلین جمعها علی ترتیب حروف التهجّی ، و کان یحذر الشبهات جدّاً و یجتنب الشهرة و الصّیت و قبول اموال الحکّام و دخولهم علیه للزیارة فی ایام<sup>۱</sup> و ینخرج الی صلوة الجمعة منفر دلاً لایأذن لأحد ان یتقدّمه او یعقبه و کان جلّ اوفاته مصر و فة بترتیب زاد المعاد الی ان توفاه الله تعالی فی ربیع الأوّل سنة اثنتین و اربعین و سبعمائة رحمة الله علیهم<sup>۲</sup> .

## ۲۸ - الشیخ ابو بکر هبة الله بن الحسن العلاف<sup>۳</sup> ،

بحر المعارف و اسّ الحقائق کان یشار الیه فی العلم و حسن الطریقة و قیل ان الشیخ الکیبر و صی اصحابه اذا مات ان یصلی علیه الشیخ ابو بکر فلّمّات الشیخ صلّی علیه الشیخ ابو بکر<sup>۴</sup> و کان تقیب العلویّة فی ذلک الزمان ابا اسحق فلم یتقدّمه و صلّی علیه نوبة اخرى ، توفی فی سنة . . . و ثمانین و اربعمائة و قبره بباب

---

۱- کلمة « فی ایام » را در م ندارد ، ۲ - شرح احوال ابن نور الدین محمد خراسانی در شیراز نامه س ۱۴۵ نیز مذکور است و صاحب شیراز نامه بتصریح خود او از تلامذه صاحب ترجمه بوده ، و تاریخ وفات او نیز در شیراز نامه بعینه مطابق با کتاب حاضر است ، ۳ - چنین است عنوان در ب ق ، م ؛ الشیخ ابو بکر العلاف ( فقط ) ، ۴ - وفات شیخ کبیر یعنی ابو عبدالله محمد بن خفیف چنانکه گذشت ( ص ۴۶ ) تقریباً باتفاق مورّخین در سنه سیصد و هفتاد و یک بوده ، و وفات صاحب ترجمه یعنی ابو بکر هبة الله بن الحسن علاف بطبق نسخ کتاب حاضر در سنه چهارصد و هشتاد و اند و بقول شیراز نامه درست در سنه چهارصد و هشتاد بوده ، پس چگونه ممکن است که صاحب ترجمه عصر شیخ کبیر را که باقلّ تقدیرات ۱۰۹ سال قبل از او وفات یافته بانما رشیدا چنانکه مقتضای این حکایت است ( یعنی اینکه شیخ کبیر وصیت کرده بوده که وی براو نماز گزارد و وی براو نماز گزارده ) درک کرده باشد ؟ - در شیراز نامه که آن نیز شرح احوال صاحب ترجمه را نکاشته ( ص ۱۱۲ ) بوجه من الوجوه ازین مقوله یعنی از وصیت مزبور شیخ کبیر ذکری نیست ، ۵ - جای رقم آحاد در هر سه نسخه سفید است ،

اصطخر رحمة الله عليهم<sup>۱</sup>.

### ۲۹ - الشيخ<sup>۲</sup> حسن کیا

يقال أنه من كبار سادات قزوین دخل الى شیراز للتفرغ الى العبادة \* فنزل بتلك البقعة وسلك طريقة مرصیة شاع ذکرها في العبادو البلاد حتى توفاه الله تعالی فدفن بجوار الشيخ<sup>۳</sup> رحمة الله عليهم<sup>۴</sup>.

### ۳۰ - الشيخ بهاء الدین ابو بکر بن جمال الدین محمد باکالنجار<sup>۵</sup>

الزاهد العابد العارف المحقق كان في بدء امره اميناً على الحصن الأبيض

۱ - چنانکه سابق نیز اشاره کردیم در شیراز نامه نیز ترجمه احوال صاحب ترجمه مذکور است و از جمله گوید که حاجی قوام الدین (یعنی حاجی قوام ممدوح حافظ که در حق او گفته : دریای اخضر فندک و کشتی هلال \* هستند غرق نعمت حاجی قوام ما) بر سر قبر وی قبه عالی بر آورده و طاق و رومی بر کشیده و طبقات مشایخ و ائمه و سادات و علما و هنرمندان را هر یکی علی قدر مراتبهم در آن بقعه مدخلی بدیده فرموده و رسم و وجهتی بهمین نموده است ، ۲ - م . السيد (بجای « الشيخ ») ، وای در ب ق و شبراز نامه س ۱۱۲ و ترجمه کتاب حاضر بتوسط سر مؤلف عیسی بن جنید و نزهة القلوب حمد الله مستوفی س ۱۱۶ درهه این مأخذ از صاحب ترجمه به « شیخ حسن کیا » تعبیر کرده اند نه سید حسن کیا ، - ( در نزهة القلوب چاپ اوقاف کتب کلمه « کیا » در نتیجه سهو طابع یا ناسخ « گیاه » با کاف فارسی وهاء در آخر جااب شده و آن تصحیف مضحکی است) ،

۳ - مراد از « شیخ » گویا شیخ ابوبکر هبة الله بن حسن علاف مذکور بلافاصله قبل است بقرینه اینکه در ترجمه کتاب حاضر بتوسط سر مؤلف ص ۴۶ عبارت متن را چنین ترجمه کرده : « ... تا روزیکه احش در آمد و او را بر حمت حق و اصل گردانید و او را دفن کردند در همسایگی شیخ ابوبکر ، ۴ - م . بجای جمله از ستاره تا اینجا چنین دارد ، « و جاورمزار الشيخ الکبیر بالصدق و الأراذلة فاستقام علی طریق الأخلاص و اعتنقه زمرة الموحدين من العوام و الخواص ، جاءت وفاته فی حدود سنة ستمائة ، و این تاریخ وفات برای شیخ حسن کیا نه در هیچیک از دو نسخه دیگر شد الا زار یعنی ق ب که هم قدیمی تر و هم بسیار صحیح تر و مضبوط تر از م میباشد دارد و نه در ترجمه کتاب حاضر بقا م . مؤلف و لهذا باید بقید احتیاط تلقی شود ، و لسی در فارسنامه ناصری ۲ : ۱۵۶ و آثار المصنف ۵۰۷ ( لابد بنقل از همین نسخه یا یکی از نسخ منقول عنها یا منقولة از آن) مذکور است ، ۵ - چنین است عنوان در ب ق ، م : الشيخ بهاء الدین ابوبکر باکالنجار - ، نامه باکالنجار در هر سه نسخه عیناً بهمین املاست که ما چاپ کرده ایم یعنی بانون بعد از لام و (بقیه در صفحه بعد)

یتعبد فيه ويعرف حق الله تعالى و يراعى وظائف الطاعات والأوراد فأرسل مرة حاكم البلد الى ذاك الحصن رجلاً مقيداً وامره ان يجسه فيه فجسه بأمره و مضى على ذلك شهوراً ثم ان ذلك الرجل المحبوس كان قد سمع من شيخ له ان من قرأ سبعين الف مرة سورة قل هو الله احد بأخلاص نية فرج الله عنه و جعل له مخرجاً من حيث لا يحتسب فكان الرجل يقرأ ذلك حتى اتم ذلك العدد (ورق ۴۵) فبلغ ذلك الخبر الى الشيخ فرحمه و قال اطلقوه فخلّوا سبيله فأنتهى الخبر الى الحاكم فأرسل اليه و عاتبه على ذلك فقال ان رجلاً قرأ سبعين الف مرة سورة الأُخلاص طمعاً فى الخلاص ان لم يفرج عنه خشيت ان يقع و هن فى اعتقاده لكتاب الله تعالى و لأن اكون انا معاقباً بسببه احب الي من ان يتزلزل رجل فى دينه او يرتد مسلم ، فتغير الحاكم و قال عقوبتك عزلك عن ولاية الحصن

(بقية از صفحه قبل)

قبل از حیم ، و همچنین در مورد اسامی یکی دو تن از ملوک آل بویه که بعینه موسوم یا مکنی بهمین اسم بوده اند این کلمه در غالب کتب تواریخ فارسی مانند و صاف و گزیده و روضة الصفا و حبیب السیر و تاریخ کرمان محمد بن ابراهیم و مجالس المؤمنین و فارسنامه ناصری و فرهنگ جهانگیری و فرهنگ انجمن آرای ناصری این کلمه بهمین املا یعنی « باکالنجار » بانون بعد از لام مسطور است ، ولی در عموم کتب تواریخ عربی مانند تنمة الیتیمه نعلابی و ذیل تجارب الامم از ابو شجاع وزیر و منتظم ابن الجوزی و معجم الادبایاقوت و معجم البلدان همو و ابن الأثیر و ابوالفدا و فخری و نجوم الزاهره و نیز در بعضی مأخذ فارسی مانند فارسنامه ابن البلخی و تجارب السلف و اب النواریح این کلمه مطرّداً و بدون استثناء « ابو کالنجار » یا « باکالنجار » بیاه مثلاً تحتانیّه بعد از لام بجای نون مکتوب است ، و گویا همین املاى اخیر کسب عربی اقرب بصواب باشد و ظاهراً « کالنجار » اغتی است دیلمی یا گیلک در « کارزار » یعنی جنگ و جدال ( رجوع شود بپرهان قاطع در « کالنجار » ) و بنا برین ابو کالنجار یا با کالنجار از جنس ابو حرب و ابوالهیجا از کنیه های معمول آن عصر بوده است ، و بنولد نیکولسون در مقدمه انگلیسی فارسنامه ابن البلخی س ۱۳-۱۴ گوید که در یک نسخه خطی قدیمی از « زیج سنجرى » تألیف ابومنصور خازنى از نسخ موزه بریطانیّه که تاریخ کتابت آن سنه ۶۲۰ هجرى است در جدول ملوک آل بویه کنیه دو پادشاه از آن سلسله را یعنی صمصام الدوله و مرزبان بن سلطان الدوله را که معمولاً در کتب تواریخ ابو کالنجار ( یا ابو کالنجار ) نوشته اند در آن نسخه صریحاً و اضحاً « ابو کالیزار » نوشته بیاه بعد از لام و زاء معجمه بجای حیم .

فسلم المقاليد وأنزل، فقال نعم ونعمة عين فصرفه عنه واشتغل بعبادة ربه و جلس في الخلوة بأذن الشيخ نجيب الدين علي<sup>۱</sup> و تأدب بأرشاده وله واقعات غريبة و مكاشفات عجيبة و اتخذ رباطاً بمحلة باب اصطخر و سكن في خدمته جماعة من الصلحاء حتى لحق بالله تعالى في سنة اثنى عشرة<sup>۲</sup> و سبعمائة رحمة الله عليهم .

### ۳۱ - الشيخ جمال الدين محمد بن ابى بكر بن باكالنجار<sup>۳</sup>

كان شيخاً و جيهماً بهى المنظر زكى المخبر ذا مجاهدات و خلوات و اوراد كثيرة من العبادات و الطاعات وله كلمات روحانية و اشارات رحمانية يروح بها في اثناء حالاته (ورق ۴۵ ب) قد ضمنها بعض رسالاته و قد سعدت مرات نبيل بركات صحبته و الاستفادة من انوار حكمته، و مما قرأت عن خطه الأتيق :

أَمَّا وَالرَّاقِصَاتِ بِذَاتِ عِرْقٍ      وَ مَنْ قَدَ طَافَ بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ  
لَقَدْ دَبَّ الْهَوَى لَكَ فِي فُؤَادِي      دَيْبَ دَمِ الْحَيَاةِ إِلَى الْمُرُوقِ<sup>۴</sup>

توفي سنة . . . و خمسين و سبعمائة و دفن عند والده رحمة الله عليهم .

---

۱ - يعنى شيخ نجيب الدين على بن بزغش ، رجوع شود بمره ۲۳۸ از تراجم كتاب حاضر ،  
۲ - تصحيح قياسي ، - هر سه نسخه : اثنى عشر ، ۳ - بقرينه اسم بدر و جد و نیز از اينكه مؤلف در آخر ترجمه گويد : « و دفن عند والده » با ملاحظه اينكه معمولاً وى اين نوع تعبير را در مورد ذكر ابناء بلافاصله بعد از تراجم آباء مى نمايد شكى باقى نماند كه صاحب اين ترجمه شيخ جمال الدين محمد سر صاحب ترجمه مذکور بلافاصله قبل است ، - ۴ - از مقایسه این دو بیت با دو بیت ذیل مذکور در حماسه ( شرح خطیب تبریزی ح ۳ م ۱۷۵ ) :  
أَمَّا وَالرَّاقِصَاتِ بِذَاتِ عِرْقٍ      وَ مَنْ قَدَ طَافَ بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ  
وَ مَنْ صَلَّى بَعْتَانَ الْأَرَاكِ      لَقَدْ أَصْتَرَتْ حُكَّكَ فِي فُؤَادِي      وَ مَا أَصْتَرَتْ حُبًّا مِنْ سِوَاكَ  
تقریباً قطع حاصل میشود كه يكی از آندو مأخوذ از ديگرى است و اسى معلوم نيست كه دام از كدام زيرا قائل دو بيت متن را نميدانيم كيست و در چه عصرى بوده ، - ۵ - جاى عدد احاد در هر دو نسخه ق ب سفيد است و در م اصل اين ترجمه را با ترجمه بعد هيچ ندارد ، - در نفعات ص ۲۹۶ - ۲۹۷ شرح احوال صاحب ترجمه مذکور است ولى آنجا نيز تاريخ وفات او را « نيف و خمسين و سبعمائة » نگاشته بدون تعيين آحاد ،

## ۳۲ - الشيخ مؤيد بن محمد بن احمد المعروف بنامدار

من العرفاء الربانيين قد سافر<sup>۲</sup> الحجاز ولقي المشايخ الكبار وقيل انه حج بيت الله اربعين مرة وكانت له همة عظيمة و نفس مؤثر توفي في سنة سبعين و خمسمائة ودفن في رباطه بباب نامدار وهو اسم من بنى ذلك البناء وقيل كان وزيراً من الوزراء في زمانه قد نسبت المحلة اليه رحمة الله عليهم .

## ۳۳ - مولانا قوام الدين ابو البقاء عبد الله بن محمود بن حسن الشيرازي

الأستاذ الأمام العلامه والقُدوة الجليل الفهامة امام الأئمة في زمانه واستاذ جها بذة الفضلاء في اوانه هو الذي لن تسمح بمثله الأ دوار ما دار الفاك الدّوار (ورق ۴۶) بحر طام لا يدرك قعره وطود سام لا يكتنه قدره كان شديد الصلابة عظيم الهيبة راسخاً في السمة غلاباً عند المجادلة قائماً بالحق ناطقاً بالصدق يعامل بالحق المحض ويصيب في كل مقام دحض يرغب على التعلّم والتعليم ويجرّض على الأرشاد والتفهيم ويعظم ذويه احق تعظيم لا يصدر في مجلسه الا العالم ولا يخاف في الله لومة لائم معزاً لأهل العدل والأنصاف مذلاً لذوى الجهل والامتنكاف لا يخشى في دينه الا الرّب ويزدب عن حريم الدين المتين<sup>۳</sup> بأبلاغ ذب تأدب اولاً

۱ - كذا في ب ، در ق ابتدا «حمد» نوشته بوده بجای « احمد » ولی بعدها الفی بعايت نحو بر آن افزوده شده ، در م گفتیم که اصل این ترجمه حال را ندارد ،

۲ - رجوع شود پس ۵۰ حاشیه ۷ ،

۳ - چنین است در هر سه نسخه با تاء مژاة فوقانته ، نه «المبین» با باء مؤنثه چنانکه ممکن است توهم رود (رجوع شود پس ۷۲ س ۱۱) ،

بأبيه العالم العابد مولانا نجم الدين محمود الملقب بفقیه<sup>۱</sup> وكان فقيهاً صوفياً بارعاً وحصل المقدمات عليه وتأسى بطريقة الشيخ ظهير الدين عبدالرحمن<sup>۲</sup> واخذ القراءات السبع عن الشيخ محب الدين جعفر الموصلي<sup>۳</sup> وتزوج بابنته الكريمة وتفقّه على مولانا قطب الدين محمد الفالي<sup>۴</sup> صاحب التقريب وشرح اللباب والأعراب فقرأ عليه وسمع لديه كل كتاب في كل باب (ورق ۴۶۶ب) واحكم جميع الفنون مقولاً ومعقولاً وفروعاً واصولاً وجمع بين اشتات العلوم واقسامها وبلغ اقصى ذروة الكمالات وسانمها ففاق جميع علماء الأمصار حتى انضوا اليه الرواحل من الأقطار وحج بيت الله الحرام وسافر الى تبريز حين اجتمع بها العلماء العظام وطارحهم مسائل والزمهم اقوى الزام ثم رجع الى مسقط راسه ومحل استيناسه وكان يعقد مجالس الدرس والأفادة حين يبقى ثلث الليل وزيادة وكان هذا دأبه الى ان يطلع الفجر ثم يشتغل بعد الصلوة بدرس القرآن والذكر يقرؤن عليه القراءات السبع [و] يصغى الى ادائهم السمع ثم يعود الى درس العلوم الشرعية

۱ - جنین است درهرسه نسخه یعنی «فقیه» بدون الف ولام، - شرح احوال ابن نجم الدين محمود ملقب بفقیه بدر فوام الدين عبدالله صاحب ترجمه در کتاب حاضر مذکور، بیست، و آنکس که در تحت نمرة ۱۰۵ از تراجم کتاب بعنوان «فقیه نجم الدين محمود» مذکور است بکلی کسی دیگر است چه او در قبرستان ام کابوم که موضوع نوبت رابعه کتاب حاضر است دفن شده و حال آنکه بدر صاحب ترجمه بتصريح مؤلف در آخر همین ترجمه سرش قوام الدين عبدالله که گوید: «ودفن فی بقعته المبارکه عند تربة والده» در قبرستان شيخ کبیر که موضوع نوبت اول کتاب حاضر است مدفون است، -

۲ - رجوع شود بنمرة ۲۲۹ از تراجم کتاب حاضر، ۳ - رجوع شود بنمرة ۲۶۲ از تراجم، ونیز بطبقات القراء شمس الدين محمد جزری ح ۱ ص ۱۹۸، - دختر ابن محب الدين جعفر موصلي بتصريح مؤلف در متن و جزری در کتاب مزبور ۱: ۴۵۷ زوجة قوام الدين عبدالله صاحب ترجمه بوده است، - ۴ - رجوع شود بنمرة ۲۹۹ از تراجم، ۵ - جنین است در بقیعین مهمله، م این کلمه را ندارد، - اسم اصلی این کتاب حناکه در نمرة ۲۹۹ خواهد آمد «الأعراب فی الأعراب» است (اولی بقیعین مهمله و دویم بقیعین مهمله)، و لسی در این موضع مانحن فيه ممکن است که اخنصاراً فقط بجزء نانی نام کتاب تعبیر شده باشد بمناسبت اینکه موضوع کتاب علم اعراب یعنی علم نحو بوده، و ممکن است نیز که بصحیف نسخ باشد بجای «الأعراب» بمعجمه، -



و القواعد الأدبية وهكذا سائر الأوقات لا يخلو عن الدرس والعبادات\* ويذكر في الجامع العتيق<sup>۱</sup> بعد صلوة الجمعة وغيرها و انتهت اليه رياسة اولي العلم كلمهم طوعاً وكرهاً و تخرج عليه جماعات من كبار العلماء الأعلام و فحول فضلاء الأسلام (ورق ۴۷) منهم المولى السعيد سراج الدين عمر بن عبدالرحمن<sup>۲</sup> قرأ عليه الكشاف في اربعة اشهر و صنّف كتاب الكشاف من بركاته و فوائده التي لفقها من فيه و فرائده التي نقلها من حواشيه ، و شرع مولانا رحمه الله في تصنيف كتاب سماه البسط<sup>۳</sup> و كتب منه مجلدين في سنتين ثم اَبْتابي بعينيه و وقعت الفترة في البين ، و كان في آخر عمره يجلس في محفة يرفعها العلماء على مناكبهم فيأتون بها الي

- ۱ - م بجای جلد از ستاره تا اینجا دارد : « يؤم في المسجد الجامع و يخطب به الناس » ،  
 ۲ - یعنی سراج الدین ابو حفص عمر بن عبدالرحمن فارسی قزوینی متوفی در سال هفتصد و چهل و پنج که مؤلف حاشیه ایست بر کشف زنجیری با اسم « کشف الکشاف » که اختصاراً « کشف » تنها نیز گفته میشود ، و چون مؤلف مزبور بتصریح متن از خواص الامدة قوام الدین عبدالله صاحب ترجمه بوده و کشف کتاف را از فواید آن استاد فاضل و از برکات انقاس او جمع نموده بوده ، و از طرف دیگر خواجه حافظ نیز چنانکه از سیاق کلام جامع دیوان او که خود از معاصرین خواجه بوده تقریباً بالصراحه مستفاد میشود از تلامذة همین قوام الدین عبدالله بوده و به « درس گاه » او حاضر میشده کرحه این استراک در تلمذ ظاهر را در یک زمان نبود ، و عصر صاحب کشف کتاف<sup>۱</sup> درجه مقدم بر عصر خواجه بوده است ، باری ظاهراً باین مناسبات بوده (بعلاوه مناسبت قافییه) که مابین این همه کتب مداوله در عصر خواجه فقط این کتاب نظر او را بنحو خصوصی جاب نموده و نام آنرا درین بیت معروف خود : بخواه دفتر اشعار و راه صحرا گره ، چه وقت مدرسه و بخت و کشف کتاف است برده است - نسخه از جاد اول کشف کتاف از سوره فاتحه تا سوره سیم در شیراز در کتابخانه آقای شیخ محمدعلی امام جمعه شیراز موجود است و در یکی دوسال قبل که آنرا برای معاینه یکی از آشنایان خود بطهران فرستاده بودند ما آنرا مجعلاً مطالعه کردیم ، عبارت ابتدای آن چنین است : الحمد لله الملی انار الأعیان بنور الوجود و جعلها مرانی صفاته فاختر نوع الألسان اجمعه سر سرائر الالکوان فکمل به مجالی ذاته الح . . . و این نسخه در سنوات ۱۰۵۹- ۱۰۶۰ کتابت شده است ، و نسخه دیگر از آن نیز در دو جلد مختلف در کتابخانه مشهد موجود است (رجوع شود بجلد اول از فهرست کتابخانه مزبور نمرة ۱۵۹ و ۱۷۷ از ملاحظات تقسیر ، و نیز بکشف الظنون در تحت عنوان « کتاف » ، و اعلام زر کلی س ۷۱۶ ، و فهرست کتابخانه مصر چاپ ۱۳۱۰ ج ۱ ص ۱۹۲-۱۹۳ که یک نسخه تمام و یک نسخه از جلد های آن نیز در آن کتابخانه موجود است) ، - ۳ - چنین است در ب ق ، م : البسيط ،

صلوة الجمعة، لازمت خدمته ثمانی سنین وعمّتی برکاته کما عمّت سائر المسلمین،  
وسوّیت یوماً مداسه فقال :

جَزَى اللَّهُ مَنْ سَوَى مَدَاسِيَّ خَيْرًا مَا      أَبَاحَ لِعَبْدِي فِي الْقِيَامَةِ مِنْ أَجْرِ  
وارجو برکة دعائة وهّمته في الدنيا والآخرة، وكان مما يتمثل به كثيراً :

عَلَيْكُمْ بِالْمَحَابِرِ فَأَلْتَرْمُوهَا      وَإِيَّاكُمْ وَأَصْحَابَ الدَّوَاةِ<sup>۱</sup>  
فَمَا لِيَوْلَايَةِ الْعُلَمَاءِ عَزْلُ      وَعَزْلُ وِلَايَةِ الْعَمَالِ آتِ

توفی فی محرّم سنة اثنتین وسبعین و سبعمائة و دفن فی بقعته المبارکة عند تربة  
والده رحمة الله عليهم رحمة واسعة<sup>۲</sup>.

۱ - محابر جمع مخبرة است و مخبرة بمعنى دوات است بمعنى امروزی مصطلح در ایران یعنی ظرف کوچکی از آبگینه یا چینی یا فلز که در آن «مرگب» یعنی مداد مایع ریزند و از آن نویسند، ولی خود این کلمه یعنی «دوات» در اصطلاح نویسندگان عرب (یا «دویت» در اصطلاح نویسندگان ایرانی قرون وسطی) بمعنی آنچه ریزی بوده است که ما امروز «قلمدان» میگوئیم یعنی جعبه باریک مستطیلی از مقوای مدهون منقش مرگب از دو قطعه که یکی در دیگری داخل میشود و در جوف جعبه داخلی دواتی است از فلز یا جمیع ادوات دیگر نویسندگی از قلم و قلمتراش و قط زن و قاشق آب ریزی و غیره، و نا این اواخر قلمدان از ادوات کار و لوازم غیر منفکة مستوفیان و منشیان و نویسندگان ادارات دولتی بود که آنرا همیشه همراه خود داشته و هر جا میرفته اند با خود می برده اند ولی اکنون تقریباً بکلی منسوخ شده است (شواهد استعمال دوات و دویت باین معنی یعنی قلمدان در نظم و نثر فارسی و عربی بسیار است و اینجا بواسطه عدم گنجایش مقام موقع درج آنها نیست)، - و در بیت متن مراد از «اصحاب الدّواة» عمال دیوان است بنحو عموم چه آنها بوده اند مخصوصاً که قلمدان چنانکه گفتیم از لوازم کار آنها بوده است، و مراد از اصحاب «محابر» علما و طلاب و اصحاب حدیث است چه ایشان بوده اند که همیشه محبرة همراه خود در مجالس درس می برده اند تا دروس و امالی اساتید خود را فی المجلس بنویسند.

۲ - علاوه بر کتاب حاضر شرح احوال قوام الدین عبدالله صاحب ترجمه در طبقات القراء جزری ج ۱ ص ۴۵۷ و حسیب السیر جزء ۲ از جلد ۳ ص ۳۰۷ نیز مذکور است، و نیز رجوع شود بتاریخ آل مظفر از محمود گیتی ص ۷۰۳ که ازو به «قوام الدین ابن» فقیه نجم تعبیر میکنند چه پدر او نجم الدین محمود چنانکه مؤلف در متن گفته ملقب به «فقیه» بوده است، و ازین مأخذ اخیر معلوم میشود که شاه شجاع نیز بدرس صاحب ترجمه حاضر میشده است، - و چنانکه سابق نیز بدان اشاره کردیم خواجه حافظ نیز از تلامذه او بوده است و بتجریض و تشویق همین مولانا قوام الدین عبدالله (فقیه در صفحه بعد)

## ۳۴ - الشيخ ركن الدين ابوالنجيب المعروف بزاهد<sup>۱</sup>

(ورق ۴۷ ب) هو من اقران الشيخ صفى الدين عثمان الكرماني<sup>۲</sup> ومن فى طبخته وشملهما مصادقة و مصاهرة فى الله و بالله و كان وحيداً مشاركاً اليه فى العلم و المعرفة و الزهد و الكرامة يدرّس فى رباطه العامرة عنى السدّة العالية لا يتجاوز عنها الى ما سواها فيتردّد اليه فضلاء المملكة و عباد البلدة ، روى أنه جلس يوماً للدرس فمرّ به طائر فذرق على ثيابه الطاهرة فتغيّر عن ذلك تغيّراً شديداً تعجّب منه الحاضرون فقيل هذا امر يسير يغسل الثوب فيصير طاهراً كما كان قتال ليس تغيّر للثوب و إنما تغيّر للطائر شفقة عليه و رحمة له فإنه لا يتخلّص عن تبعه ما صنع فقام احد منهم متفحصاً عن حال الطائر فرآه بعينه مجدّلاً على الأرض قد اصابه سهم غرب ، و كان مولانا السعيد قوام الدين ابوالبقاء يستمدّ<sup>۳</sup> الشيخ فى كلّ ما يعترّيه و يقول ما ظهر على من كرامانه و بان اى من علو مقاماته لا يدخل تحت الحصر و لا يطيقه مسامع اهل العصر (ورق ۴۸) منها انى قصدت زيارة روضته

(بنيه از صفحه مل)

بوده است که جامع مجهول الاسم ديوان حافظ که درين اواخر بغلط مشهور به «محمد کندام» شده درصدد جمع اشعار متفرقه‌ی از گوشه و کنار برآمده و مدّتی پس از وفات خواجه اين ديوان فعلى اورا (قبل از آنکه الحاقات بی شماری که همه کس میدانند درطی قرون منظوله بر آن افزوده شود) ترتیب داده است ، - برای مزید توضیح درین باب رجوع شود بحواشی محمد قزوینی یکی از دوناشر کتاب حاضر بر ديوان حافظ طبع وزارت فرهنگ در سنه ۱۳۲۰ شمسی ص قز- قبا ، -

۱- کدافی ق ب ، م ، بالزاهد ، ۲- رجوع شود بنمره ۲۷۴ از تراجم کتاب حاضر ،  
۳ - يعنى قوام الدين عبدالله از روحانيت شيخ ركن الدين ابوالنجيب و از زيارت قبر او اسنمداد همت مى نموده نه از خود شخص او حه قوام الدين عبدالله عصر صاحب ترجمه را درك نكرده بوده است زیرا که وفات صاحب ترجمه چنانکه خواهد آمد درسنه ۶۳۰ بوده و وفات قوام الدين عبدالله در سنه ۷۷۲ يعنى ۱۴۲ سال بعد از وفات صاحب ترجمه ، -

المقدسة يوماً وقد صناق على الحال واهمّنى فكر الأهل العيال فجلست حذاء قبره  
وابتدأت بقراءة سورة من كتاب الله الكريم فينا انا فى القراءة اذ سمعت تَقْدِضاً<sup>۱</sup>  
من قنديل معلق فوق رأسى فسقط علىّ منه شىء فرفته فاذا هو دينار من ذهب  
ففرحت به فرحاً ما فرحت مثله قبل ذلك ولا بعده، توفى فى سنة ثلاثين وستمائة<sup>۲</sup>  
ودفن فى رباطه العالى رحمة الله تعالى عليهم .

### ۳۵- الشيخ جلال الدين ابو الميامن<sup>۳</sup> مسعود بن المظفر بن محمد الشيرازى<sup>۴</sup>

من اجلاء المشايخ فى عهده كان اماماً عالمياً زاهداً صبوراً حليماً مخلصاً  
لطاعة الله خائفاً عليها من الشوائب مخفياً لها عن نظر الخلق قد حج بيت الله تعالى  
مرتين ولم يطلع عليه لعوام مخافة ان يمدحوه بذلك وكان يذكر الناس فى الجامع  
السنترى وفى روضة الشيخ الكبير ابى عبدالله وتأدب به من العلماء والصوفية جم

۱ - تنقيط قياسى ، - ق ب ؛ نقیضا ( ب بدون نقطه حرف اول ) ، م ؛ نقیضا ، - تنقیض مصدر باب  
تقل است از قبض بقاء و یاہ مدتة تحتائنه وضاد معجمه و بمعنی شکافتن دیوار و فرو دریدن و افتادن  
آنست ( منتهی الأرب ) ، ۲ - چنین است در م ، ب ق ؛ خمسمائة ، - ظاهراً « خمسمائة »  
سهو نسخ باشد چه مؤلف در اول این ترجمه تصریح کرد که صاحب ترجمه از اقرا ن شیخ صفی  
الدین عثمان کرهانی و از اهل طبقة او بوده و بعلاوه ما بین ایشان علقه مصاهرت و مصادقت موجود بوده  
وصفی الدین عنمان مزبور بتصریح شیراز نامه ص ۱۲۱ در سنه ۶۳۲ وفات یافته ، و بقول مؤلف  
کتاب حاضر ( نوره ۲۷۴ از تراجم ) تا سنه ۶۴۱ در حیات بوده است پس چگونه ممکن است  
کسی که در سنه ۵۳۰ وفات نموده عصر کسی را در یافته باشد که تا سنه ۶۳۲ یا ۶۴۱ ( یعنی صد و  
دو سال یا صد و یازده سال بعد از وفات او ) در حیات بوده و بعلاوه علقه مصاهرت نیز ما بین آن دو منعقد  
شده باشد ؛ ۳ - چنین است در ب ق ، م ؛ ابوالمیاسر ، ۴ - این شخص ظاهراً بلکه بنحو  
قطعه و یقین یکی از هفت اسر شیخ صدر الدین ابوالمعالی مظفر بن محمد بن مظفر بن روزبهان بن طاهر  
عمری زبى عدوی جد سؤم مؤلف کتاب حاضر و جد مادری صاحب شیراز نامه است ، و نام وی  
در شیراز نامه ص ۱۳۳ در ضمن تعداد پسران هفتگانه شیخ صدر الدین مزبور مذکور است و لى کتبه  
اونه ابوالمیامن و نه ابوالمیاسر در آنجا ذکر نشده . تراجم احوال شیخ صدر الدین مظفر مشارایه  
بایسران هفتگانه او و اجداد ایشان و اولاد ایشان همگی در کتاب حاضر در مواضع منفرقه مذکور  
است رجوع شود بدان مواضع ،

غفیر، ولما وجد عن بعض اخوانه وحشة ففارقهم طلباً للسلامة سكن<sup>۱</sup> مسجداً (ورق ۴۸ب) بیاب الخلیج فشملت برکاته تلك المحلّة و تاب علی یده خلق کثیر ، \* و من مصنفانه فی التفسیر کتاب مفتاح الروایات و مصباح الحکایات فی اربع مجلّادات<sup>۲</sup> ، و صنّف فی فضائل اهل البیت علیهم السلام کتاباً رتبه علی اثنی عشر باباً ، وله تألیفات و مجموعات و اجازات عالیة و اسانید معتبرة اکثرها عن شیوخ ابيه ، و ممّا وجدت بخطّه الشریف :

قَدِمَ لِنَفْسِكَ مَا اسْتَطَعْتَ مِنَ التَّقَى      إِنَّ الْأَمْنِيَّةَ نَازِلٌ بِكَ يَا فَتَى  
أَصْبَحْتَ ذَا فَرَجٍ كَمَا نَكَ لَا تَرَى      أَحْبَابَ قَلْبِكَ فِي الْمَقَابِرِ وَالْإِلْبَى  
توفی فی سنة خمس و عشرين و سبعمائة و دفن فی بقعته المبارکة رحمة الله علیهم .

### ۳۶ - الشیخ شرف الدین علی بن مسعود بن المظفر<sup>۳</sup>

كان شیخاً فاضلاً خاشعاً متواضعاً بذولاً کریماً لا یخلو بقعته ابداً من فقیر مسافر او مجاور کان ینفق علیهم بطیب النفس و یؤثرهم علی نفسه و کان ممّن ینشی السلام و یطعم الطعام و یصل الأرحام و یصلی باللیل والناس نيام . و عظ الناس خمسین سنة فی الرباط العالی (ورق ۴۹) للشیخ الکبیر و فی الجامع السقری و غیرها و کان له لسان مبارک و نفس متبرک من اخذه اخذ بحظّ وافر ، و اول ما کنت اشرع<sup>۴</sup> فی التّدکیر کتب لی مجلساً بخطّه الشریف فحفظته و اذیته کما سمعته و

۱ - حملة «سکن مسجداً الح» حواب لئلا است در ازل سطر ، ۲ - حملة از ستاره

۳ - اینجا در نسخه م موجود نیست ، ۳ - کلمات «بن المظفر» درم موجود نیست ، - این شخص بدون هیچ شبهه بقرینه اسم پدر وجد و نیز بقرینه این عبارت مؤلف در آخر ترجمه «ودفن خلف قبر والده» با ملاحظه عادت مؤلف که غالباً این نوع عبارت را در شرح احوال ابناءه بلافاصله بعد از تراجم آباء ذکر میکند پسر صاحب ترجمه مذکور قبل از این است ، ۴ - جنین است در هر سه نسخه ، و مقتضای قیاس گویا «کنت شرعت» است ،

واصلتني ميامن احظه ولفظه ، ومما كتب لي :

تَشَاعَلَ قَوْمٌ بِدُنْيَاهُمْ      وَ قَوْمٌ تَخَلَّوْا بِمَوْلَاهُمْ  
إِذَا زَيْنَ النَّاسِ أَسْوَأَهُمْ      فَسَوْقَ الْعَرِيدِينَ مَرْضَاهُمْ  
بِضَاعَتِهِمْ صَوْمُهُمْ بِالنَّهَارِ      وَ طُولُ الْقِيَامِ لِعِقْبَاهُمْ  
فَأَلْزَمَهُمْ بَابَ مَرْضَاتِهِ      وَعَنْ سَائِرِ الْخَلْقِ آغْنَاهُمْ  
فَقَالَ التَّحْلِيلُ لَهُمْ مَرَحِبًا      هَيْنِيئًا لَهُمْ قُرْبُ مَوْلَاهُمْ

توفي في سنة خمس وخمسين وسبعمئة ودفن خلف قبر والده رحمة الله عليهم .

### ٣٧ - الشيخ عضد الدين عبد الكريم بن مسعود<sup>١</sup>

اخوه الصالح كان شيخاً فاضلاً عالماً بالتواريخ جداً تاركاً للتكلف والزينة رحيماً بالخلائق بذكر الناس في البقرة الكبرى وغيرها ويطعم الطعام على حبه لا يبخل به على احديهم سماط الأ طعام والإنعام فينال منه الأ نس والجن والبهائم والأ نعام، (ورق ٤٩ب) توفي في سنة تسع وستين وسبعمئة رحمة الله عليهم<sup>٢</sup> ودفن عند والده واخيه ، ومما علق بحفظي من خطه :

ذَهَبَ الْعُمُرُ وَلَمْ أَحْظَ بِكُمْ      وَ تَقَضَّى فِي تَمَنِّيكُمْ زَمَانِي  
يَا خَلِيلِي أَحْفَظَا الْعَهْدَ الَّذِي      كُنْتُمَا قَبْلَ النَّوَى عَاهَدْتُمَانِي  
وَ أَذْكَرَانِي مِثْلَ ذِكْرِي لَكُمْ      فَمِنَ الْإِنْصَافِ أَنْ لَا تَنْسِيَانِي

١ - بتصريح مؤلف ابن شخص برادر صاحب ترجمة قبل ازو ودر نتیجه هر دو پسران جلال الدين مسعود صاحب ترجمة قبل ازين دو (يعني نمرة ٣٥) خواهند بود ، ٢ - از اينجا تا آخر ابن ترجمه بکلی از م ساقط است ،

وَاسْأَلَا مَنْ آنَا أَهْوَاهُ عَلَيَّ  
أَيُّ جُرْمٍ صَدَّ عَنِّي وَجَفَانِي<sup>۱</sup>  
رحمة الله عليهم.

### ۳۸ - الشيخ زين الدين علي اللبان

كان من الفقراء الصادقين يضرب اللبن و ينفق على المساكين و يحضر مجالس العلماء و يستمع الحديث و الفقه ثم كاشفه الله تعالى بأحوال و اسرار حتى ان الرجل اذا كان له مهم يأتيه فيتمول له يا شيخ ساعدني في حاجتي فيقول ان الله تعالى ينجز حاجتك في يوم كذا في وقت كذا و لكن قدّم شيئاً للفقراء فيأخذ منه شيئاً و يصرفه في رضاء الله تعالى فيسهل امره بأذن الله و روى ان رجلاً جاءه فقال ان لي امرأة تؤذيني و لا تطاوعني في امر (ورق ۵۰) و انا مبتلى في يدها لا استطيع ان اطلقها فتؤخذني بالمهر و لا اجسر على قتلها\* فأعجز عن البيّنة و أُقتل بها<sup>۲</sup>

۱ - قائل این ابیات فائقه با فحص بلیغ تاکنون بر ای ما معلوم نشد کیست ، مؤلف کتاب حاضر و سید نعمه الله جزایری در زهر الربیع ( متن عربی ص ۱۹۶ ) و صاحب تحفة الناصريه ص ۴۷۸ - ۴۷۹ ، و مرحوم حاج میرزا حسین نوری در نفس الرحمن فی فضائل سامان ص ۶۳ هر يك عذة از این ابیات را بعنوان تمثّل و بدون تسمیة قائل نقل کرده اند و از همه کامل تر همین مآخذ اخبر است که حاوی دوازده بیت از این اشعار است ( که معلوم نیست تمام اشعار همینهاست یا باز بقیة دارد) و چون این ابیات در نهایت درجه حسن است ما محض مزید فایده تمام آنها را از روی نفس الرحمن باسننای یک بیت که محرف و نا مفهوم بنظر میآمد ذیلاً نقل میکنیم :

وَأَذَى بِالْبَيْنِ وَالْبَعْدِ ابْتِلَاءِي	ما جری ذکر الجمی الأشجانی	حُبُّنا اهل الجمی من - ۵۰
شَفَنِي الشُّوقُ إِلَيْهِمْ وَيِرَانِي	كَلِمًا زَمْتُ سَلْوًا عَنْهُمْ	حَدْبُ السُّوقِ إِلَيْهِمْ بِمَنْبِي
أَحْسَدُ الطَّبِيرَ إِذَا طَارَتْ إِلَيَّ	أَرْضَهُمْ أَوْ أَفَاعِدِ الْمُتَعَبِينَ	أَتَمَّتْ أُنَى الْجَحِيمِ
نَحْوَهُمْ وَأَوْتَنِي أَعْطَى الْأَمَانِي	وَكَانَ الْقَلْبُ مِنْهُمْ فَارْقَهُمْ	ضَائِرٌ عَنِّي فِي رَاسِ سَدَنِ
ذَهَبَ الْعَمْرُ وَالْمِ حِطُّ بِهِمْ	وَتَقَصَّى فِئْسَ تَمَتِّهِمْ زَمَائِي	لَا تَزِيدُونِي غُرَامًا - بِعَدَائِي
حَلَّتْ بِي مِنْ بَعْدِكُمْ مَا قَدَّ كَفَانِي	يَا خَلِيلِي إِذْ كَرَا الْعَهْدَ الْأَذَى	أَمْتَمْنَا قَبْلَ الْوَيْ عَهْدَ مَا بِي
وَإِذْ كَرَانِي مِثْلَ ذِكْرِي الْكَمَا	فَمَنْ الْأَنْصَافُ إِنْ لَاتَنْسِيَانِي	وَاسْأَلَا مَنْ آ - أَهْوَاهُ عَلَيَّ

۲ - از ستاره ۱۱ بعد از در ۵۰ رد .

فاسأل الله تعالى ان يمتدني من شرها فقال ايتنا بشئ يجعل الفقراء منه عيشاً فأناه  
بشئ فقال انتظر يوم الأربعاء \* فاتها موت فيه فذهب الرجل الى يوم الأربعاء<sup>۲</sup>  
ثم جاءه بعد العصر فقال قد اتقضى اليوم ولسم تمت بعد فقال اليوم باق والوعد  
صادق فاذهب ثم ان المرأة صعدت السطح لترش الماء للمبيت فزلت قدمها  
وانتكست من السطح فماتت . توفي سنة تسع وسبعين وستمائة ودفن في بقعته  
الملاصقة بدار السلطان رحمة الله عليهم ، وروى مثل هذه القصة بعينها عن الشيخ  
ابي بكر بن المصلح<sup>۳</sup> وهو بالمصلى فرحمة الله عليهم .

۳۹ - الشيخ جمال الدين محمد بن حسين بن محمد المعروف بسرده<sup>۴</sup>

كان عارفاً ربانياً تاركاً باذلاً صاحب معاملات واحوال قد جعل الله بابه  
ملاذاً للفقراء والصالحين وبقعته مرجعاً للغرباء والمسافرين لا يخاو بقعته ابداً عن  
اهل المعارف ينفق عليهم من التلبد والطارف (ورق هب) وكان يجاور<sup>۵</sup>

۱ - كذا في ۵ ، ب ق ؛ واسئل ، ۲ - از ستاره تا اينجا از ب اقتاده است ،

۳ - كذا في ب ق ، م ؛ مصلح ( بي الف ولام ) - معلوم نشد ابن شيخ ابوبكر بن مصلح مدفون  
در مصلى كيست ، و در كتاب حاضر در جزو مدفونين در مقبره مصلى از نمره ۲۵۳ تا ۲۱۵ بنام  
حئين كسى برنخورديم ، ۴ - اين عنوان بطبق ب است (در ب چون نقطه ندارد ممكن است  
حسين «حسن» نيز خواننده شود ) ، ۵ : الشيخ كمال الدين بن محمد بن الحسن المعروف بسرده  
( بعلاوه يك «ابن» بعد از كمال الدين ، وحسن بجای حسين ) ، كلمه «سرده» درهر سه نسخه بسين  
مهمله وراء ودال مهملتين ودر آخريهاست ، - درحاشيه ب درمقابل اين عنوان بخطى الحاقى عبارت  
ذيل نوشنه شده : «شيخ جمال الدين المسمى بدرويش جمال متولى بقعه سلطان نور الدين على  
العلوى الغازى ( يا : القارى ؟ ) بن شيخ حسين اين شيخ المذكور است ، كلمه « ابن » اخبر  
جون بى نقطه است ممكن است «ابن» بياه موخده نيز خواننده شود ، - در شيراز نامه س ۱۳۸  
شرح حال شخصى بعنوان « شيخ جمال الدين حسين بن محمد يعرف بسرده » مسطور است كه  
قطعا بايد همين شخص صاحب ترجمه باشد كه در نام او ونام پدرش تقديم وتأخري بواسطه سهو  
نسخ يا طابع در طبع بسيار سقيم كتاب مزبور روى داده و بجای محمد بن حسين « حسين بن محمد »  
نوشته شده است ، ۵ - ب ؛ مجاور ( كذا ) ،



فی منظره<sup>۱</sup> یشغل بعبادة الله تعالى فمهما<sup>۲</sup> نزل علیه جمع من الفقراء امر الخدام بأجلاسهم وترويحهم واجامهم<sup>۳</sup> لاستیناسهم فـ اذا فرغ عن اوراده ناداهم بلطف وترحیب وبشاشة وتقريب يقول كيف انتم يا اصحابنا طبتم و طاب ممساكم قد استنشقتنا روائح المحبة من ریاكم ثم یأمر الخدام باحضار الطعام ویواصلهم بمزید الأكرام والاحترام، وقيل كانت راتبة اطعامه فی كل صباح ورواح من اصناف الأطعمة اوقاراً یؤثرها بمحبة الله تعالى ایثاراً، ومهما لم یكن عنده شیء خرج من الخانقاه و يقول بسم الله نسأل من بركة الله فیمشی خطوات طلباً لئیل الدرجات فیقضى الله تعالى فی الحال احد الأغنیاء ذوی الأموال یسلم علیه ویقبل یدیه فیقول ما سبب خروج الشیخ عن متعبده<sup>۴</sup> فیقول خرجنا نطلب رزق الله لأهل الله فیقضى حاجته بأذن الله فیرجع عوداً علی بدنه ویقول الحمد لله، توفی فی سنة... وستمائة<sup>۵</sup> و دفن فی بقعة العاصرة عند والده<sup>۶</sup> رحمة الله علیهم، (ورق ۵۱).

۱ - ب : منظر ، ۲ - م : فمشی ، ۳ - كذا فی ۰ ( بچی ) ، ب : باجماعهم ( بعاء مؤنثه ) ، ق این كامه را ندارد ۴ - م : معبده ۴ - كذا فی ب ق ، م : وسبعمائه ، - جای آحاد و عشرات در هر سه نسخه سفید است ۶ - نه پیش از این و نه بعد از این ذاری از پدر صاحب ، ۵۰۰ در کتاب حاضر نیافتیم ، -

## النوبة الثانية

### للمقبرة الباهلية وما يدانيها

#### ٤٠ - الشيخ الباهلي

الذي تنسب اليه المحلّة والمقبرة لم أطلع على اسمه ولم اجد ذكره في كتاب مماندى ولكن لاشكّ انه كان شيخاً فاضلاً من شيوخ المتقدمين وتاريخه مقدم على تاريخ الشيخ الكبير واقرانه ومرقده الآن على سفير حفرة بين المقبرة في طرفها الصّبويّ<sup>٢</sup> رحمة الله عليهم .

#### ٤١ - الاستاذ سيديو به النحوى

كنيته ابوبشر وهو الأعراف ويقال ابو الحسن وهو عمرو بن عثمان بن قنبر مولى بلحارث<sup>٣</sup> بن كعب ، قال شيخنا مجد الدين ابو طاهر محمد بن يعقوب الفيروز آبادي<sup>٤</sup> فسبح الله [فى] مدّته فى كتابه المسمى بالبلغة فى تاريخ ائمة اللغة

١ - جئين است درق ب م ، - (ذ؟ الشيوخ) ، ٢ - براى تفسير صبوي رجوع شود بص ٧٧

حاشية ٤ ، ٣ - بلحارث بفتح باء موخده مخفف بنى الحارث است وبنو الحارث بن كعب شعبه است از قبيلة كهلان بن سبأ بن يشجب بن يعرب بن قحطان از اعقاب ادد بن زيد بن كهلان مزبور (انساب - معانى در نسبت « الحارثى » ، وتاريخ ابو الفداء ١ : ١٠٥ ، ١٠٨ ، وتاج العروس در ادب) ،

٤ - يعنى فيروز آبادى معروف صاحب فاموس ،

عن احمد بن عبد الرحمن الشيرازي<sup>۱</sup> في كتاب الالقاب ان اسم سيبويه بشر بن سعيد، وهو غريب والمشهور عمرو، وسيبويه بالفارسية رائحة التفاح، اخذ النحو عن الخليل ولازمه وعن عيسى بن عمر<sup>۲</sup> ويونس<sup>۳</sup> وغيرهم واخذ اللغة عن الأخفش<sup>۴</sup> ووضع كتابه الذي طار طائره في الآفاق واجمع عليه الأديب بالاتفاق (ورق ۱ هـ) ويقال انه اخذ الجامع لعيسى بن عمر فبسطة وحشى عليه من كلام الخليل وغيره فلما كمل نسبه اليه، وعن محمد بن جعفر التميمي<sup>۵</sup> انه كان اولاً يصحبه الفقهاء

۱ - هو ابو بكر احمد بن عبد الرحمن بن احمد بن موسى الشيرازي متوفى در سنه ۴۰۷ یا ۴۱۱ از مشاهير حفاظ حديث، « كتاب الألقاب » او كه در متن اشاره بدان ميكنند نام اصلي آن ظاهرًا « القاب الرواة » بوده و در كشف الطنون بهردو وجه آنرا عنوان کرده است ( رجوع شود بمعجم البلدان ۳ : ۳۵۰، در عنوان « شيراز »، و طبقات الحفاظ ۳ : ۲۵۲ - ۲۵۴، و كشف الطنون ۱ : ۱۴۴ و ۲ : ۲۶۵ )، ۲ - م ب : عمرو، ق اين كلمه را ندارد، از روی ساير ما اخذ آبي التذکر تصحيح شد، - مراد عيسى بن عمر ثقفى نجوى معروف است از قدما، نجاه بصره و استاد سيبويه و خليل بن احمد و اصمعي، سيبويه نحو را ازو فرا گرفته و كتاب مشهور خود را در آن علم از علوم و فوائد او جمع کرده است، در سال ۱۴۹ وفات يافت، - عيسى بن عمر مزبور مشهور بوده است باستعمال كلمات وحشى وغير مانوس واين حكايث ازو معروف است كه روزى در انشاء عبور در راهى او را غشى عارض شده بيفتاد مردم پيرامون او جمع شدند او حشم باز کرده بايشان گفت : « ما لكم تنكأ كنتم على كتكأ كؤم على ذى جبة افرنعموا عني »، مردم پنداشندانكه هذيان ميگوييد بايكديگر گفتند « دعوه فان شيطانه يتكلم بالهنديه » رجوع شود بمعارف ابن قتيبه ۲۳۵، و كتاب الفهرست ۴۱-۴۲، و معجم الأديب ۶ : ۱۰۰-۱۰۳، و طبقات الأديب ابن الأسي ۲۵-۳۱، و ابن خلكان ۱ : ۴۲۹-۴۳۰، و بغية الوعاة ۲۷۰ )،

۳ - كذا في م، ب ق : بن يونس، - مراد ابو عبد الرحمن يونس بن حبيب نجوى است از مشاهير مشاهير نجاه بصرتين و استاد سيبويه و كسائي و فراء و غير هم. در سال ۱۸۲ در سن صد و دو سالگي وفات يافت ( رجوع شود بمعارف ابن قتيبه ۲۳۵، و كتاب الفهرست ۴۲، و طبقات الأديب ابن الأسي ۵۹-۶۳، و معجم الأديب ۷ : ۳۱۰-۳۱۲، و ابن خلكان ۲ : ۶۰۳-۶۰۵، و بغية الوعاة ۴۲۶ )، ۸ - يعنى اخفش كبير ابوالخطاب عبد الحميد بن عبد المجيد از اهالى هجر و از موالى قيس بن علبه كه استاد سيبويه و كسائي و يونس و غير هم بود ( رجوع شود بطبقات النجاة سيوطي ۲۹۶ )، - در مقابل دو اخفش ديگر يكي اخفش اوسط سميد بن مسعدة شاد سيويه، و ديگر اخفش صغير على بن سليمان كه ما بين نجوين هر سه بسيار مشهورند ( رجوع شود بمعجم الأديب ۴ : ۲۴۲ و ۵ : ۲۲۰، و ابن خلكان ۱ : ۲۲۴ و ۳۶۰، و طبقات النجاة سيوطي ۸ : ۳۳۸ و ۳۳۹ )، ۱ - يعنى ابوالحسن محمد بن جعفر بن محمد بن هارون نمي نجوى كوفى معروف بابن اختار و نمويه در سنه ۴۰۲ ( تاريخ بغداد ج ۲ ص ۱۵۸-۱۵۹، و ج ۱۲ ص ۱۹۵ در عين همین حكايث )

واهل الحديث وكان يستملى على حماد بن سلمة<sup>۱</sup> فاستملى يوماً قوله صلى الله عليه وسلم ليس من اصحابي الامن لو شئت لأخذت عليه ليس ابا الدرداء فقال سيبويه ابو الدرداء وظن<sup>۲</sup> أنه اسم ليس فلحنه حماد فأنف من ذلك ولازم الخليل، وكان من بيضاء شيراز ونشأ بالبصرة، ولما تعصب عليه الكسائي<sup>۳</sup> في مسألة العقرب<sup>۴</sup> خرج مفضباً يريد طلحة بن طاهر بخراسان فلما وصل ساوة مرض فجعل يتمثل بقول من قال:

يَوْمٌ لِدُنْيَا لَتَبَقَى لَهُ  
فَوَافِي الْمَنِيَّةِ دُونَ الْأَمَلِ  
حَبِيثًا يَرَوِي أُصُولَ الْفَسِيلِ  
فَعَاشَ الْفَسِيلُ وَمَاتَ الرَّجُلُ

توفي سنة ثمانين ومائة بشيراز في أيام الرشيد،\* وروى ابن قتيبة في المعارف<sup>۵</sup> أنه قدم بغداد فجمع<sup>۶</sup> بينه وبين اصحاب النحو وكان الغالب عليه ذلك فاستدل<sup>۷</sup> (ورق ۵۲) فرجع الى بعض مدن فارس فهلك بها وهو شاب<sup>۸</sup>،\* قال الحافظ

- ۱ - يعنى ابوسلمة حماد بن سلمة بن دينار بصرى شيخ اهل بصره در حديث و عريقت وفقه و استاد يونس نحوى ، در سنة ۱۶۷ در خلافت مهدي وفات يافت (معجم الأدياء ۴ : ۱۳۵ - ۱۳۷ ، وبقية الوعاة ص ۲۴۰ ، و خلاصه تدهيب الكمال ص ۷۸) ، - اين حكايه حماد بن سلمه و سيبويه علاوه بر كتب ادب و رجال در معنى اللبيب ابن هشام نيز در باب اول در مبحث « ليس » مذكور است .
- ۲ - كذا فى م ، ق ب ؛ و ظه ، ۳ - در كتب نحو اين مسئله بمسئله زنجوريه شهرت دارد ، و شرح اين مسئله و مناظره سيبويه و كسائي در آن مخصوص در مجلس يحيى بن خالد برمكى در بغداد علاوه بر كتب رجال در معنى اللبيب ابن هشام در باب اول در مبحث اذا فجائته نيز بتفصيل مذكور است ، ۴ - از زوى تاريخ بغداد ۱۲ : ۱۹۸ و معجم الأدياء ۱۶ : ۸۵ تصحيح شد ، ب ق م ؛ يؤمّل دنياه يسهل له ، ۵ - از زوى تاريخ بغداد ۱۲ : ۱۹۸ تصحيح شد ، ب ق م ؛ الأجل ، ۶ - از زوى دو مأخذ زنجور و طبقات الأدياء ابن الأثيرى ص ۷۹ تصحيح شد ، ب ق م بانقيط فاسد ، ۷ - طبع مصر سنة ۱۳۵۳ ص ۲۳۷ ، ۸ - از زوى معارف ابن قتيبه كه بتصريح مؤلف منشأ نقل او است تصحيح شد ، ب ق ؛ فامر ان يجمع ، م ندارد ، ۹ - از زوى همان مأخذ تصحيح شد ، ب ق ؛ فاستزل ، م ندارد ، ۱۰ - از سناره در دو سطر قبل تا اينجا در م موجود نيست ،

ابوبکر الخطیب البغدادی<sup>۱</sup> فی تاریخه ولما احتضر سیبویه وضع رأسه فی حجر  
اخیه فأغمی علیه فدمعت عین اخیه فأفاق فرآه بیکى فقال :

وَکُنَّا جَمِيعًا فَرَّقَ الدَّهْرُ بَيْنَنَا إِلَى الْأَمَدِ الْأَنْصَى فَمَنْ يَأْمُنُ الدَّهْرَ  
ثم قال مات سنة اربع وتسعين ومائة ويقال كان سنه اثنتين وثلاثين سنة، قيل وإنما  
سمي به<sup>۲</sup> لأن وجنتيه كانتا كأنهما تاححة<sup>۳</sup>، قال القاضي جمال الدين المصري رحمه الله  
فی شرح المفصل فی مسئله وهذه المسئلة حقيقة ان تكتب على قبر سيبويه وقبره  
بشیراز<sup>۴</sup> فی مقبرة تسمى الباهلية عند درب من دروبها، ولم اقف على قبره بالتعيين<sup>۵</sup>

۱ - طبع مصر ج ۱۲ ص ۱۹۸ ، ۲ - یعنی سیبویه ، ۳ - از ستاره در شش سطر قبل از  
ابتداء عبارت «قال الحافظ» تا اینجا فقط در م موجود است ، ۴ - متوفی در سنه ۶۵۲ در شیراز  
و مدفون در همانجا در مقبره جامع عتیق ، رجوع شود بسمه ۲۵۰ از تراجم کتاب حاضر ،

۵ - علاوه بر شهادت قاضی جمال الدین مصری مذکور که در اواسط قرن هفتم در شیراز میزیسته  
براینکه قبر سیبویه در شیراز است این درید ادیب و لغوی مشهور متوفی در سنه ۳۲۱ صاحب  
مقصوده بسیار معروف ومؤلف «کتاب الجمهره» در لغت که مدت چند سالی در حوالی سنه سیصد  
هجری در خدمت امیر عبدالله بن محمد بن میکال ( که از جناب مقتدر خلیفه حکومت فارس و  
خوزستان یا یکی از اشغال مهته حکومتی آن دو ولایت بدو مفوض بوده ) در فارس میزیسته و  
مقصوده مشهور خود را در مدح امیر مزبور و پسرش امیر ابوالعباس اسمعیل در همان محل ساخته  
و از جانب امیر مزبور ریاست دیوان رسائل فارس بدو محول بوده و جمیع مکاتیب و توافیق صادره  
از فارس از زیر نظر او میگدشته و بالطبع بواسطه طول اقامت در فارس و جنبه علمی و کنجکاوی  
شخص عالمی مانند او از اوضاع و احوال آن ناحیه و از آثار تاریخی و فبور و مشاهد فضلا و علما  
آن محل بخصوص امثال سیبویه امام و مقتدای جمیع ادباء و نعاة و لغویین امثال خود این درید  
بخوبی مطلع بوده باری این درید ( بروایت خطیب در تاریخ بغداد بیک واسطه از مرزبانی  
و مرزبانی بلا واسطه از این درید ) تصریح نموده که قبر سیبویه در شیراز است و عین عبارت خطیب  
از قرار ذیل است ( تاریخ بغداد ۱۲۵ : ۱۹۸ ) : « اخبرنا محمد بن عبدالواحد بن عتی اخبرنا الم. زبانی  
... حدثنا ابن درید قال مات سیبویه بشیراز وقبره بها » -

۶ - ب. بالیقین ، - مقصود مؤلف آنست که با وجود اینکه بنحو قطع و یقین قبر سیبویه در قبرستان  
باهلیه شیراز است او نتوانسته موقع حقیقی قبر او را علی التعمین بدست بیاورد ، ولی پسر مؤلف  
عیسی بن جنید مترجم کتاب حاضر بفارسی پس از ترجمه عین عبارت ما در جن فیه توضیح مهمه ذیل را  
بر اصل عبارت پدرش افزوده ( ص ۵۲ ) : « مترجم کتاب میفرماید در آساعت که این سطور [می] او شتم  
بقیه در صفحه بعد

## ۴۲ - الشيخ ابو عبدالله محمد بن عبدالرحمن المقاريضي

اسوة الأبدال و امام الزهاد فاق الأكفاء والأقران بالعلم والورع قد صحب الشيخ الكبير ابا عبدالله محمد بن خفيف من مبدأ حاله الى منتهى كماله وكان له بالباهلية مجلس يتكلم فيه وكان في الحديث والتصوف مشاراً اليه، توفي في سنة احدى عشرة واربعمائة ودفن في فضاء مسجد<sup>۲</sup> على طرف المقبرة<sup>۳</sup> الباهلية ولزيارة قبره في فضاء الجوائج اثر عظيم جرّ به المشايخ واخبر واعنه رحمة الله تعالى عليهم<sup>۴</sup>.

[بقية از صفحه قبل]

عزيزي بياد و نظر كرد و بخواند و گفت جماعتی از طلبه ميروند و زیارت قبر سيويه ميکنند و مشهور شده است که سينه بر قبر وی ميه لند تا نحوی شوند و مجرب است رحمة الله عليه... مرحوم فرصت شيرازی در آثار المعجم ص ۶۵ گوید: «مزار سيويه عمرو بن عثمان النحوی... در محله سنک سیاه واقع گردیده در دگانی و مزارش سنگی است سیاه شفاف و آن محلت را بواسطه آن سنک مزار سنک سیاه خوانده اند و بر آن سنک خطی دیده نمیشود» ،

۱ - مآخذ مهتمه حاوی ترجمه احوال سيويه از قرا ذیل است : معارف ابن قتيبه حاب مصر سنه ۱۳۵۳ ص ۲۳۷ ، کتاب الفهرست طبع اروپا ص ۵۱-۵۲ ، تاريخ بغداد از خطيب بغدادی ج ۱۲ ص ۱۹۵-۱۹۹ ، طبقات الأدباء ابن الأباری حاب سنگی مصر سنه ۱۲۹۴ ص ۷۱-۸۱ ، معجم الأدباء ج ۶ ص ۸۰-۸۸ ، ابن خلکان ج ۱ ص ۴۲۰-۴۲۱ ، بغية الوعاة سيوطی ص ۳۶۶-۴۶۷ ، روضات الجنات ص ۵۰۲-۵۰۳ ، ۲ - کلمات «في فضاء مسجد» در ب ق موجود نيست ،

۳ - ق ب ، مقبرة ، ۴ - شرح احوال صاحب ترجمه در شيراز نامه ص ۱۰۱-۱۰۲ نیز مذکور است ، و در آخر ترجمه حال او قرة ذیل را بر متن حاضر علاوه دارد : « و دو فرزند نامدار از محمد بن عبدالرحمن [صاحب ترجمه] بازمانده اول ابو سعيد عبدالسلام ، صحبت شيخ كبير را در يافته ، قايم مقام پدر گشت ، دوّم ابو الفتح بن محمد بن عبدالرحمن ، فقيهي متدّين بود و در علوم احاديث استحضاری نيك داشت و در فن اسرار تصوف و نکات مکاشف نظير خود نداشت . صحبت شيخ مرشد [شيخ ابواسحق كلزوني] در يافته و مدّتي با او مجاورت داشت » ، - نسبت « مقاريضي » را در انساب سمعانی وغير آن با فحص بليغ نياقتيم ولی قاعده جون مقاريض جمع مقراض است بايد بمعنی سازنده يا فروشنده مقراض و مرادف نسبت « مقراضی » باشد که در انساب سمعانی مذکور و بهمان معنی مزبور است ،

### ۴۳ - الشيخ حيدر المرتضوى الجوىمى<sup>۱</sup>

من ارباب الصدق واصحاب الأحوال دخل شیراز وزار المشايخ ولقى العلماء واعطى يد الأرادة للشيخ ابى الحسن كرويه<sup>۲</sup> وكان يأوى فى مقبرة سلم مدة حياة الشيخ (ورق ۳۲ هـ) ثم انتقل الى الباهلية فاستوطن حظيرة منها قيل له الا تأوى الى مدرسة اورباط او دار لبعض الأحاب فقال انى اسكن قوماً لا يؤذونى متى حضرت ولا يغتابونى متى غبت و يذكرونى الآخرة متى نسيت ، وكان يكتب المصاحف ويرتب معيشته من اجرتها واعتمده كثير من الصالحين منهم الشيخ حسن بن ...<sup>۳</sup> يلازمه ويخدمه احسن خدمة وبقيت تلك الخدمة فى اولاده توفى فى سنة ... وستمائة<sup>۴</sup> ودفن هناك وبنوا عليه قبة ثم انهدمت القبة فجعلاوها سقفاً رحمة الله عليهم<sup>۵</sup>.

۱ - جوىمى منسوب است بجوىم بضم جيم وسكون واو وضمة ياء مثناة تحتانيه ودر آخر ميم معرب كويم كه نام بلو كى است از كرميرات فارس بمسافت پنجاه فرسخ تقريباً در جنوب شرقى شيراز (فارسانامه ناصرى ۲: ۱۸۱-۱۸۲ و ۱۸۶ و نقشه ۱۶-۱۷). واگر چه در معجم البلدان اين كلمه را بضم جيم وفتح واو و سكون ياء بروزن زبير ضبط کرده ولى اين ضبط تلفظ عربى اين كلمه است و تلفظ خود اهالى فارس بهمان نحو است كه ذكر كرديم وصاحب معيار اللغة كه خود شيرازى و بالطبع از تلفظ اسامى بلاد خود بخوبى مستحضر بوده پس از نقل ضبط اين كلمه بروزن زبير گويد ، «والصواب جويهم بضم الجيم والياء وسكون الواو بينهما لا»<sup>۱</sup> انها معرب كويم وهكندا شائع فى زماننا هندا ، وصاحب فارسنامه ناصرى نيز مكرر آنرا بضبط قلم بضم جيم وضم ياء حركات گذارده ( ۲ ، ۱۸۶ ، وس ۱ از فهرست اسامى نواحى فارس ) ، وصاحب و صاف بيت ذيل را كه بنحو ايهام شامل اسامى عده از بلوكات فارس است و در ضمن تلفظ جويهم نيز از آن معلوم ميشود در جلد ۴ سر ۴۶ ۴ آورده :  
گر کار زين نگرده جويهم بفال خوب  
معبركه گشت چهره آمال همچو قيه.

( كارزين وجويهم وفال و قيرهمه اسامى بلوكاتى است در فارس و معبر نام قديمه قسمت دويى سواحل شرقى شبه جزيره هندوستان بوده كه در نقشه هاى امروزه بنام سراحل ذكر مامل مع وقت ،

۲ - متوقى درسنه ۶۰۶ ، رجوع شود بنمره ۹۱ از تراجم كتاب حاضر ،

۳ - جاي اسم پدر اين شخص در هر سه نسخه سفيد است ، ۴ - جاي آحاد وعشرات در سفيد است ، در ب ق جاي تمام اعداد سفيد است ، ۵ - شرح احوال صاحب ترجمه در شهر از نامه مند كور نيست ولى در فارسنامه ناصرى ۲: ۱۸۲ تلامذاً از هيمن كتاب حاضر ذكر شده است ،

## ۴۴- الشیخ ابوشجاع محمد بن سعدان صاحب المقاریضی<sup>۱</sup>

کھف الأولیاء وسند<sup>۲</sup> الأوتاد لم یکن له نظیر فی فن التوحید والتّحقیق وکان مستحضراً لجمیع الفنون فدکتب وصنّف وحدّث ولبس الخرقه عن الشیخ ابی علی الحسین بن عبد اللہ المقاریضی<sup>۳</sup> وهو عن الشیخ الکبیر، توفی سنة تسع وخمسائة ودفن فی الرّباط المعروف بالمقاریضی<sup>۴</sup>، وله مشیخة عالیة ذکر فیها من مشایخ فارس ثلاث طبقات ومما اورد فیها من شمره وانشدها معرّضاً بنفسه (ورق ۵۴):

لَعَمْرُ آبِیْكَ مَا نَسَبُ الْمُعَلَّى  
إِلَى كَرَمٍ وَفِي الدُّنْيَا كَرِيمٌ  
وَ لَكِنَّ الدِّيَارَ إِذَا أَفْشَعْرَتْ  
وَ صَوَّحَ نَبْتَهَا رِعَى الْهَشِيمُ<sup>۵</sup>

رحمة الله علیهم،

۱- ابن ابوشجاع مقاریضی صاحب ترجمه جنانکه صریح اینجا و شیراز نامه است تألیف مشهوری داشته در تراجم احوال مشایخ فارس و این کتاب معروف بوده به «مشیخة مقاریضی» و مؤلف کتاب حاضر و مؤلف شیراز نامه هر دو در تضاعیف کتابهای خود بسیار از آن نقل کرده اند، و بعد ها بکثرت استعمال کلمه «مشیخة» را تخفیفاً از اول این اسم حذف کرده بجای مشیخة مقاریضی فقط مقاریضی می گفته اند، پس صاحب المقاریضی عبارت متن بمعنی «صاحب مشیخة المقاریضی» است (رجوع شود نیز به ص ۴ حاشیه ۲)، ۲- ب ق : سید ، ۳- شرح احوال ابن شخص را در هیچ جا نیافتیم و حتی مجدّد ذکر نامی از او جز در همین موضع مانحن فیه در هیچ کتاب دیگری تاکنون بنظر من نیامده، اینجا بیان نرسیده و از متن حاضر صریحاً بر می آید که وی معاصر شیخ کبیر محدّث بن خفیف سابق النکر متوفی در سنه ۳۷۱ بوده است، و مخفی نماند که با این شخص تاکنون نام سه نفر که هر سه معروف به «مقاریضی» بوده اند و هر سه ما بین قرن چهارم و پنجم در فارس میزیسته اند درین کتاب ذکر شده که نباید آنها را بیکدیگر اشتباه نمود، اول ابوعبد الله محدّث بن عبد الرحمن مقاریضی متوفی در سنه ۴۱۱ (نمره ۴۲ از تراجم کتاب حاضر، و شیراز نامه ۱۰۱- ۱۰۲)، دوم همین شخص ما نحن فیه یعنی ابوعلی حسین بن عبد الله مقاریضی معاصر شیخ کبیر، سوم ابوشجاع محدّث بن سعدان مقاریضی صاحب ترجمه حاض و متوفی در سنه ۵۰۹ (همین نمره ۴۴ از تراجم، و شیراز نامه ص ۱۱۳، و اسباب سمعانی استطراداً در تحت عنوان «ما یثی» ورق ۵۰۰ الف)، ۴- این دو بیت از ابوعلی بصیر فضل بن حمفر از شعراء قرن سوم و متوفی در حدود ۲۵۱ است، رجوع شود به مجسم الشعراء مرزبانی ص ۳۱۴، و مروج الذهب مسعودی در خلافت مستعین (در حاشیه تاریخ ابن الأثیر ۹ : ۱۷۸)، و خاصّ النخاصّ نعلالی ص ۱۰۰، و ایجاز اعجاز هو طبع جوائب ص ۶۰، و معجم الأدباء یاقوت ۱ : ۱۵۴.



## ۴۵- الشيخ ابو بكر احمد بن محمد بن سلمة

كان مصاحباً للشيخ ابي الأزهر<sup>۲</sup> قد صحب ابا عبد الله المقارضي<sup>۳</sup> والشيخ الكبير ابا عبد الله<sup>۴</sup>، عاش مائة سنة و جاور في رباط المقارضي سبعين سنة، توفي سنة سبع و اربعين و اربعمائة رحمة الله عليهم<sup>۵</sup>.

## ۴۶- الشيخ ابو عبدالله الحسين بن احمد المعروف بالبيطار<sup>۶</sup>

سافر<sup>۷</sup> الحجاز والعراق وكتب الحديث والفقه وجمع فنون العلم والآداب والزهد ومعاني القرآن وعلم التفسير وعلم الصوفية<sup>۸</sup> وعلم الطب وروى وصنف في علم القراءة للقراء السبعة وتفقه لداود<sup>۹</sup> ولما ولي بشر بن الحسين<sup>۱۰</sup> القضاء

- 
- ۱- کذا فی ب ق ، م : ابو معتمد ، ۲- ظاهر آ بلکه بنحو قطع و یقین مراد ابو الأ زهر عبد الواحد ابن محمد بن حیّان بیضاوی متوفی در حدود سنه چهار صد است که در انساب سماعی در عنوان «البيضاوی» ترجمه مختصری ازو مذکور است و عین عبارت سماعی ار قرار ذیل است : «البيضاوی» . . . هذه النسبة الى بيضاء وهي بلدة من بلاد فارس والمنتسب اليها جماعة كثيرة منهم ابو الأ زهر عبد الواحد ابن محمد بن حیّان الأ صطخری البيضاوی المتوفی صاحب الرّباط بالبيضاء وبالمايين [ ظ : بمايين ] و كان ممن یرحل اليه من الآفاق ومات في حدود سنه اربعمائة<sup>۱۱</sup> ، ودر مجمع البلدان در عنوان «بيضاء» نیز اشاره باو کرده است ، ۳- رجوع شود بنمره ۴۲ از تراجم کتاب حاضر ،
  - ۴- رجوع شود بنمره ۱ از تراجم ، ق «الكبير» را ندارد ، ۵- شرح احوال صاحب این ترجمه در شیرازنامه ص ۱۰۹-۱۱۰ نیز مذکور است ،
  - ۶- شرح حال این شخص در شیرازنامه ص ۹۷ نیز مذکور است ، ولسی در آنجا نام پدر او «محمد» مرقوم است بجای «احمد» ، ۷- رجوع شود بص ۵۰ حاشیه ۷ ،
  - ۸- م : التصوّف ، ۹- یعنی ابو سلیمان داود بن علی بن خلف اصفهانی متوفی در بغداد در سنه ۲۷۰ از مشاهیر فقهاء قرن سوم و مؤسس طریقه داودیه (یا ظاهریه) از مذاهب مشهوره اهل سنت و جماعت بر حسب اختلاف ایشان در فروع که عبارتند از شافعیه و حنفتیه و مالکیه و حناباه و ظاهریه (یا داودیه) ، و این فرقه اخیر را از آن سبب ظاهریه گویند که ایشان فقط بطواهر آبات و اخبار عمل نمایند و رأی و قیاس و تأویل را بکلی منکر باشند تقریباً نظیر اخباریین<sup>۱۲</sup> شیعه در مقابل « مجتهدین » ایشان ، و از مشاهیر این فرقه یکی ابو بکر محمد بن داود اصفهانی پسر اوسدیمان داود مذکور و صاحب « کتاب الزّهرة » معروف است در ادب که این او آخر در بیروت [ بهمه حاشیه ۹ و ۱۰ در صفحه بعد ]

## وفرت الروادیه<sup>۱</sup> ترک مذهب داود و تفقه للشافعی ، تأدب بابیه ابی العباس احمد

[بقیة حاشیه ۹ و ۱۰ از صفحه قبل]

بطیم رسیده ، و دیگر رویم عارف مشهور ، و ابن حزم ظاهری صاحب کتاب ملل و نحل مشهور ، و ابوحیان نحوی معروف معاصر این هشام صاحب مغنی (رجوع شود بکتاب الفهرست ۲۱۶-۲۱۹ ، و تاریخ بغداد ۵ : ۲۵۶-۲۶۳ و ۸ : ۳۶۹-۳۷۵ ، و طبقات الفقهاء شیخ ابواسحق شیرازی ۲۶ ، ۱۴۸-۱۵۲ ، و انساب سمانی در نسبت «الدّودی» و «الظاهری» ، و ملل و نحل شهرستانی ۴۷، ۹۹، و ابن خلکان ۱ : ۱۹۳-۱۹۴ ، ۲ : ۵۲-۵۳ ، و طبقات الحقاظ ۲ : ۱۳۶-۱۳۷ ، و سبکی ۲ : ۴۲-۴۵ ، و لسان المیزان ۲ : ۴۲۲-۴۲۴ ، و روضات الجنّات (۲۷۶) ،

۱۰ - یعنی قاضی ابوسعید بشر بن الحسین از مشاهیر ائمه داودیه (= ظاهریه) که در سنه ۳۶۹ از جانب عضدالدوله دیلمی بسمت قاضی القضاة فارس و عراق و جمیع متصرفات دیگر پادشاه مزبور منصوب گردید و وی که در آن تاریخ سردی بقابت مسن و در فارس مقیم بود همچنان در فارس مانده و از جانب خود چهار قاضی (که اسامی ایشان در تجارب الامم در حوادث سنه ۳۶۹ مسطور است) برای چهار ارباع بغداد و نواحی سواد تعیین نمود و تا وفات عضدالدوله در سنه ۳۷۲ در همان شغل باقی بود و در آن تاریخ از آن عمل منفصل گردید و در سنه ۳۸۰ وفات یافت (رجوع شود بتجارب الامم ج ۲ : ۳۹۹-۴۰۱ ، و طبقات الفقهاء شیخ ابواسحق شیرازی ص ۱۰۱ ، ۱۵۰ ، ۱۵۱ مکرراً [که بلفظ کنیه او در آنجا «ابوسعید» و نام پدر او «حسن» چاپ شده] ، و منتظم ابن الجوزی ج ۷ ص ۹۸ ، و تلبیس ابلیس همو ص ۳۶۲-۳۶۳ که حکایت بسیار ممتعی راجع بدو نقل کرده ، و ابن الاثیر در حوادث سنه ۳۶۹ ، و آثار البلاد ص ۱۴۱ ، و تاریخ الاسلام ذهبی بنقل طابع تجارب الامم در حاشیه ص ۳۹۹ ازین کتاب اخیر) ، - غنی نماناد که آنچه مؤلف در متن گفته که ابو عبدالله بیطار و قتیبه بشر بن الحسین بقضاء فارس منصوب شد مذهب داودی را ترک نموده بمذهب شافعی در آمد قطعاً راجع بانتصاب قاضی مزور در سال ۳۶۹ که در فوق بدان اشاره شد نمیتواند باشد چه ابو عبدالله بیطار بتصریح مؤلف در آخر همین ترجمه در سال ۳۶۳ یعنی شش سال قبل از تاریخ مزبور (۳۶۹) وفات یافته بوده و پیش در زمره اَحیاء نبوده است ، پس بدون شبهه این انتصاب قاضی مذکور بقضاء فارس که در حیات ابو عبدالله بیطار روی داده بوده عبارت بوده از یک انتصاب دیگری سر قاضی مذکور را بقضاء همان ناحیه ولی مقدم بر تاریخ ۳۶۳ ، منتهی چون این انتصاب واقعه جزئی محلی و فقط راجع بفارس بوده مورّخین بزرگ عراق از قبیل مسکویه و ابوشجاع و زیر و ابن الجوزی و ابن الاثیر و غیرهم که فقط تواریخ ایشان فعلاً بدست است ذکری از آن نکرده اند ،

۱ - کلمه اوّل در هر سه نسخه همین نحو است یعنی «فَت» بصیغه مفرد غایب مؤنث از فرار ؛ و کلمه دوم چنین است در بقی یعنی «باء مهمله و واو و الف و دال مهمله و باء سمیت و تاء تأنیث» ، م : «الروادیه» . (بهمان ضبط ولی بدل مهمله بجای واو) ، - بدون هیچ شبهه بقریئه صریح سابق و لاحق عبارت این کلمه فاسد بی معنی نصحیف «الدّودیّه» ، باید باشد ، ولی بعد از این اصلاح نیز باز مقصود از عبارت درست روشن نیست زیرا که مؤلف میگوید : «ابو عبدالله بیطار صاحب ترجمه ابتدا بمذهب داود ظاهری تفقه نمود و چون بشر بن الحسین بقضاء فارس منصوب شد و داودیه فرار گردند و مذهب داودی را ترک نموده بمذهب شافعی در آمد» ، و ازین عبارت واضحاً چنان استنباط میشود که مؤلف خیال میکرد که قاضی بشر بن الحسین از مخالفین مذهب داود و از دشمنان اصحاب (بقیه در صفحه بعد)

واخذ عنه فنون العلم وكان ابو العباس احمد شيرازي الأصل قد سافر وكتب وتأدب ولقى سادة الناس وكان عارفاً بالفقه والنحو والطب انفق ماله على الصوفية و استدان ديوناً كثيرة (ورق ۳۳ب) فرغب اليه احد من الأغنياء ان يتعلم منه الأدب فداخله طمع في قضاء ديونه وكان ذلك الرجل يُرمى بالرّفص فهجره الصوفية لذلك ولا موه فخرج استحياء الى الأهواز و توفي بها ، ثم ان الشيخ ابا عبدالله الحسين تأدب بالشيخ الكبير ابي عبدالله ، قال الديلمي<sup>۱</sup> في مشيخته ما رأيت في سفرى ولا حضرى اكمل ادباً من ابي عبدالله الحسين في الخلاً ولا في الملأ و سمعت ابا حيان<sup>۲</sup> يقول حضرت مع ابي عبدالله الحسين بجامع الأهواز فسأله ابو احمد الجصاص<sup>۳</sup> مسألة في البر فتكلم بنحو عشرين ورقة فتحيرت و ما علمت ان احداً يتكلم في البر بمثله كثرةً وجودةً ، وكان يتكلم على الناس في حياة الشيخ

[بقية از نسخه قيل]

آن طريقه بوده که بمجرد اینکه وی بقضاء فارس منصوب شد داودیان فرار کرده اند و ابو عبدالله بيطار نیز از ترس يا محض تقرب بوى طريقه داود را ترك نموده بمذهب شافعى در آمده است ، و حال آنکه بتصريح عموم مؤرخين از قبيل شيخ ابواسحق شيرازى صاحب طبقات الفقهاء (که بکلى قريب العصر باقضى مزبور و هر دو از اهل يك شهريه نى شيرازى بوده اند) و ابن الجوزى در تلبيس ابليس و قزوینى در آثار البلاد و ذهبى در تاريخ الاسلام قاضى بشر بن الحسين مذکور چنانکه در حاشيه قبل نیز بدان اشاره کردیم از شهر مشاهير فقهاء داوديه و از اجله ائمه آن طایفه بوده است ، پس واضح است که مؤلف از احوال قاضى مزبور درست اطلاعى نداشته و او را که يکى از رؤسا مشار اليهم بالبنان داوديه بوده يکى از مخالفين و اعداء آن طایفه فرض مى کرده است ؛ و عجب آنست که در ترجمه کتاب حاضر بفارسى بقلم پسر مؤلف عيسى بن جنيد مثل اينکه مترجم گوياد ، «تفت اين اشتباه واضح پدرش شده بوده و ميخواسته آنرا بنوعى اصلاح نمايد جمله متن را چنين ترجمه کرده : « و در اول حال [ابو عبدالله بيطار] بمذهب داود بود و چون بشر بن الحسين از فضاء معزول شد ترك مذهب داود نمود و بمذهب شافعى فقيه شد » ، يعنى اولاً عبارت « و لى القضاء » را که بمعنى « بقضاء منصوب شد » ميباشد به « از فضاء معزول شد » ترجمه کرده ، و انيا جمله « و فریت له اوديه » را چون بهيچوجه اصلاح پذير نبوده صاف و ساده در ترجمه حذف کرده است ، -

۱ - رجوع شود به ص ۴ حاشيه ۱ ، ۲ - يعنى بدون شك ابو حيان توحيدى ، رجوع شود به ص ۷۲ از تراجم کتاب حاضر . ۳ - معلوم ما نشد اين شخص کيست و ترجمه حالى از و بدست نياوردیم ،

و يجلس ليالى لا ينس ولا يتناهب<sup>۱</sup> ولا يعلم بالتعب حتى يقال له الصلوة يرحمك الله، قال الديلمى جرى بينه وبين بعض شيوخ شيراز شئ فغضب الرجل وواجهه بكلام خشن فقال الشيخ الم تر الى ربك كيف مدّ الظلّ ولو شاء لجعله ساكناً فسكت الرجل، (ورق ۵۴) وقيل ان بعض الولاة مرض فدعاه الشيخ فشفى ببركة دعائه فلقبه الشيخ الكبير فقال له متى صرت بيطاراً فاشتهر به، وكان سبب مرضه أنه سمع قواً لا ينشد بيتاً في جمع من الفقراء فتواجد وكان عقيب مرض فنيكس في العلة وتوفى منها ليلة السابع والعشرين من رمضان سنة ثلاث<sup>۲</sup> وستين وثلاثمائة ودفن في خاتماه المشهور به، وروى الثقات ان من زار قبره ثلاثة سبوت متواليه في كل اسبوع ثم ثلاثه سبوت متفرقة قضيت حاجته قالوا وجرب ذلك مراراً فكان كذلك رحمة الله عليهم.

۴۷- الشيخ زين الدين ابو سعد صالح بن مؤيد الكازرونى<sup>۳</sup> [البيطار]

نسب الى البيطار لأنه اقام في تلك الراوية، كان من المتمولين بكازرون؛ رأى في عنفوان شبابه ان الشيخ اباعبدالله الحسين<sup>۴</sup> دعاه الى نفسه ونصحه فلما

۱ - تصحيح قياسى، هر سه نسخه: يتناوب، ۲ - چنین است در م ق، ب: سنة وستين و ثلثمائة (بدون « ثلاث » ولى با و او عاطفه بعد از سنة)، ۳ - چنین است این عنوان در ق ب، م « ابوسعید » را ندارد - کلمه « البيطار » را که مابین دو قلب علاوه کرده ایم در هیچیک از سه نسخه ندارد ولى بدون هیچ شبهه از قلم ناسخ افتاده و وجود آن ضرورى است اولاً بقرینه عبارت خود مؤلف بلافاصله بعد از عنوان: «نسب الى البيطار لأنه اقام في تلك الراوية» که بدون علاوه کلمه « البيطار » در عنوان ابن عبارت بکلى بی معنی و لغو خواهد بود، و ثانياً بقرینه صریح عبارت شيراز نامه ص ۹۷ که در ختام ترجمه احوال ابوعبدالله بيطار سابق التاكر كويد بعين عبارت: «خادم مزار او شيخ سالک ابوسعید بن صالح [ظ: ابوسعید صالح] هو **وفى به بيطار** از کازرون بوده در کازرون شيخ حسين را بخواب دید او را دعوت فرمود از بندر [کسب] اجازت کرد و بشيراز آمد الخ»، ۴ - يعنى ابوعبدالله حسين بن احمد بيطار صاحب ترجمه قبل.

اصبح فص رؤياه على ابيه واستأذنه في زيارة الشيخ فأذن له فأنى شيراز و جاوړ  
 على رأس تربة الشيخ وعمر البقعة وكانت مشرفة على الخراب (ورق ۵۴ ب) وخدم  
 المصادر والوارد و احسن عبادة ربه حتى اتاه اليقين ، توفي سنة سبع و سبعين و  
 ستمائة<sup>۱</sup> ودفن في تلك البقعة رحمة الله عليهم .

۴۸ - مولانا نجم الدين محمود<sup>۲</sup> بن ابراهيم بن علي الكازروني<sup>۲</sup>  
 المعروف بالاصم

كان حاذقاً فارتأ محذناً فقيهاً ادبياً له حظ تام من العلوم الشرعية ل نرم مولانا  
 السعيد قوام الدين عبدالله<sup>۳</sup> و مولانا سعيد الدين محمد<sup>۴</sup> و الفقيه شمس الدين محمد<sup>۵</sup>  
 فأقن القواعد و احكم القوانين و جمع الكتب و صححها ثم انزوى في بيته عن الناس  
 لم يخرج إلا لاداء الجمعة و اقامة اوعظ و كان يذكر الناس في ونة الشيخ  
 حسين البيطار<sup>۶</sup> و في مسجد الصاحب الكبير جمال الدين محمد المعرف<sup>۷</sup> و بخاصة<sup>۸</sup>  
 و مدفنه في فضاء متصل بذلك المسجد دهن<sup>۹</sup> في سنة . . . . .

- 
- ۱ - حنين است درق و ترجمه كتاب حاضر بقلم سر مؤلف ص ۵۴ و شرار اراه در ۹۸ ، و ابر ۴
  - « سبع و سبعين و سبعمائة » ، و اين ظاهرأ غلط فاحش است چه اريخ وفات صاحب ۱۳ > كه  
 ملاحظه شد در شبراز نامه بيز بطبق متن حاضر است يعنى ۶۷۷ و شرار اد ، در حدود سنة ۷۴۵  
 تأليف شده پس ممكن بيست كه از وفات كسى كه در ۷۷۷ روى داده صحبتي<sup>۱۰</sup> ناختمه - ۴ ص ۹ دن  
 د. آن رود ، - ب - سبع و ستمائة ، ۲ - از ستاره تا ايضا در ۱۰ ، ص ۱۰ ، ا ت .
  - ۳ - متوفى در سنة ۷۷۲ ، رجوع شود بنمرة ۳۳ از ابراهيم كتاب حاضر ،
  - ۴ - متوفى در سنة ۷۵۸ ، رجوع شود بنمرة يارده از ابراهيم ، ۵ - ۹ ، ص ۱۰ ، س ۱۱۰ ،  
 رجوع شود بنمرة ۶۲ از تراجم ، ۶ - رجوع شود بنمرة ۴۶ از ابراهيم ،
  - ۷ - شرح حالى از اين شخص ، و استقيم دست بياوريم ،
  - ۸ - حنين است در بق ، طاهرا دفن صحيف « توفى است ، م اصل ۴۲ ، ص ۱۰ ،
  - ۹ - در هر سه سجه حاي ناريج سفيد است ، ولى از ناريج و فة ت س ، م اصل ۴۲ ، ص ۵۴۰  
 در حواشى ۳ و ۴ و ۵ بدانها اشاره كردم يعنى سنوا ۷۷۲ و ۷۵۹ و ۷۷۰ و اصح ميشود كه وفات  
 خود وى بطن بسیار نزديك يقين در اواخر قرن هشتم بود . - ۱۰ -

## ۴۹ - الخواجه احمد بن محمد المعروف بخاصة

كان من خاصة الله واهل قربه داوم على الصوم والتلاوة واعتكاف المسجد وانتهاج سبل البر الى ان توفي وكان ررقه من الصباغ الموروثة التي آتاه الله تعالى ينفق منه على سائر اهل العلم والصلاح (ورق ۵۵) واهل البيوتات القديمة يتفقدهم واحداً واحداً ويصلهم بانعامه واکرامه ولا يخلو صحبتته ابداً عن عالم فقيه او صوفى اديب وكانت له اوراد خاصة منها ان لا يتكلم فى يوم الخميس والجمعة بكلام البشر \* فاذا كان له مهم قرأ من القرآن شيئاً يفهم منه ما اراد مثل آتنا غداءنا و بابنى اركب معنا وأتوا البيوت من ابوابها<sup>۲</sup>، توفي<sup>۳</sup> ودفن فى فضاء المسجد .

## ۵۰ - الشيخ ابو الحسن على بن عبدالله الرومى

كان رجلاً عارفاً مآذوناً من الله فى الخدمة قد زار بيت الله الحرام حافياً حاسراً وكان لا بدّخر شيئاً لمدّ يجتمع عليه الفقراء الصادقون ، ومدفنه فى سكة الباغ قرب مزار الشيخ حسين<sup>۴</sup> رحمة الله عليهم .

۱ - چنين است در هر سه نسخه ، ۲ - ار ستاره تا اينجا از م ساقط است ، ۳ - چنين است در ب ق ، در ترجمه كتاب بقلم پسر مؤلف ص ۵۵ بيز تاريخ وفات مذکور نيست ، ۴ م ، وفى فى سنة . . . وسبعمائه ، - ( نسخه م ب واسطه كثرت اغلاط و تحريفات و نواقص و زوائد و احتمالاتى كه با هر دو نسخه قديمى نر و مصحح ترب ق و بيز با ترجمه كتاب حاضر بقلم پسر خود مؤلف دارد عالياً چندان معجل اعتماد نيست ولى ما جمع اين نواقص و زوايد و اختلافاتى را كه نسخه مذكوره با سه مأخذ ديگر دارد هميشه وبدون استثنا در حواشى متعرض شده ايم ) ، ۴ - م - الرازى (بجای «الرومى» ) ، ۵ - يعنى شيخ ابو عبدالله حسين بيطار (نمره ۴۶ از تراجم) ،

## ۵۱ - الشيخ الزاهد العالم العارف عفيف الدين يعقوب

من اولاد الزاهد الكبير ابي القاسم \* بن شعيب بن بلويه المكراني الفسوي،  
 كان من سلاطين مكران<sup>۲</sup> انتقل من فسا الى شيراز \* باشارة صدرت عن والده  
 الزاهد الكبير ابي القاسم قدس الله سره<sup>۳</sup> فسكن بجوار الشيخ ابي عبد الله القفصي<sup>۴</sup>  
 وبني خاتماها (ورق ۵۵۵) يخدم فيه الصادر والوارد، توفي في سنة .....  
 ودفن هناك .

## ۵۲ - الشيخ ابو العلاء الحضرمي<sup>۶</sup>

المشهور بالقفصي<sup>۷</sup> من اكابر المتقدمين \* واما جد الممتين له شأن عظيم و

- ۱ - كلمات « العالم العارف عفيف الدين » از م ساقط است ، ق بجای العارف . البار ،
- ۲ - از ستاره تا اینجا از م ساقط است ، - « بلويه » بعینه بهمین نحو مرقوم است در ب ق و ترجمه  
 کتاب بقلم پسر مؤلف یعنی بیاہ موخده ولام وواو ویاہ مثناة تحانیہ ودر آخرها ، - مکران تصحیح  
 قیاسی است ، در ب ق هردو «المکران» با الف ولام ، ۳ - م بجای - مة از ستاره دوم ا  
 اینجا ، باشارة صدرت من الغیب ، ۴ - چنین است در ق م (م فنجة بزر روی قاف دارد) ،  
 ب : القضي ، ۵ - چنین است در ب ق و ترجمه کتاب حاضر بقلم پسر وؤاف یعنی بدون تریح  
 وفات ، م : فی سنة . . . وستمائة ، (رجوع شود بحاشیه ۳ از صفحه گذشته در خصوص سغفام) ،
- ۶ - تصحیح قیاسی ، ب ق ، الحضرمی (بغض وضا د معجزتین) ، م : الحضرمی (بخد رحمه وصاد  
 مهمله) ، - از اینکه در نسخه ق در آخر این ترجمه افزوده : وقد ینسب الی العلاء الحضرمی . که  
 بدون شک مراد علاء بن عبد الله بن عباد حضرمی صحابی معروف موقوف در سنه ۱۴۱ هجری  
 است که در عهد حضرت رسول و ابوبکر و عمر والی بحرین بود ودر سنه ۱۰۰ هجری قمری  
 لشکر کشی نمود قطع حاصل میشود که صواب در این کلام « الحضرمی » جاء معه ، وصاد رحمه  
 است یعنی منسوب بحضرموت بلاد معروف ینم چه ابن الأثیر در اسد الغابہ تصحیح کرده : - بحرین  
 در نسبت بدر این صحابی منسوب بحضرموت است (برای اطلاع از سوانح اسماء العلاء بن احمد می  
 صحابی رجوع شود بمعجم البلدان در عنوان بحرین و فارس ، و اسد الغابہ ابن الاثیر ج ۴ ص ۸۰-۸۱ ،  
 و کامل همو در حوادث سنوات ۶ و ۸ و ۱۱ و ۱۲ هجری) ،
- ۷ - چنین است در ق (که القفصی بدون بجای فاه نمی توان خواند) ، ب : القفصی ، م : ابن صه ،  
 را ندارد ،

برهان قويم يقال أنه ادرك صحبة الشيخ الكبير ابي عبدالله<sup>۱</sup>، وقد ينسب الى  
العلاء الحضرمي<sup>۲</sup>.

### ۵۳ - الشيخ شمس الدين محمد الصادق

كان في بدء الأمر أمياً فتح عليه ابواب المعارف يتكلم بكلام يطابق معاني  
القرآن والحديث استحسنة العلماء الصادقون فلقبوه بالصادق يستنبط المعاني  
الغريبة من كل كلام يعرضون<sup>۳</sup> عليه و كل رمز يلقون<sup>۴</sup> اليه قد سافر ولازم الشيخ  
امين الدين الكازروني<sup>۵</sup> مدة ولبس منه الخرقه ثم رجع و بنى خانقاهاً و نصب  
منبراً يصعد و يتكلم و يسمع بعده و يتواجد و كان ذابكاً و ذوق و كان يحيي  
الليالي و يذکر جهاراً في الأسواق و يطعم الفقراء و المساكين و لما حان وفاته قيل  
له يا شيخ اين ندفك فقال شد و اجبلاً في رجلي ثم جرّوني الى فضاء يا كلني  
الكلاب فقالوا ما ذاك يا شيخ نحن نريد ان نرورك قال فان ايتم الا ان تجعلوني  
(ورق ۵۶) شبكة لعيديكم فضعونني في صفة عند الطريق و افتحوا باباً اليه ثم  
علقوا<sup>۶</sup> قنديل من الطاق و اخرجوا<sup>۷</sup> زنبيلاً من الرواق يحصل مرادكم هنالك ففعلوا  
لمصلحتهم كذلك، وله اشعار متينة في النصائح و الشوقيات، توفي في سنة سبع  
و ثلاثين و سبعمائة رحمة الله عليهم .

۱ - از سناره با اينجا از ب ساقط است ۲ - جمله « وقد ينسب الى العلاء الحضرمي »

فقط در ق موجود است و در ب م ندارد، و كلمة « الحضرمي » در ق باز بقاء و ضد مجعنين  
مريوم است، م در آخر اين برجه افزوده، « توفي في سنة . . . و اربعمائة »، ولي در ق ب  
و ترجمه كتاب حاضر بقلم پسر مؤلف از اين علاوه ابرى نبست (رجوع شود بملاحظه ما در خصوص  
سجده م بص ۱۰۷ حاشية ۳)، ۳ - كذا في التسخ، و الظاهر: « يعرضونه » و « يلقونه »،

۴ - رجوع شود بص ۶۲ حاشية ۱ - ۵ - م: علقوا فيه، ۶ - م: اخرجوا منه،



## ۵۴ - الشيخ فخر الدين احمد بن محمد الصادق<sup>۱</sup>

خلفه الصدق كان شيخاً كبيراً ذا ادب ووقه ووجد وعرفان وايتار وسخاوة وشفقة ورأفة من رآه نظرة علم انه من رجال الله في الأرض كان نور المعرفة يلمع على وجهه خدم في خاتقاه سنين كثيرة وكان متروياً باركاً للتسكّلف لا يخرج الا لصلوة الجمعة ثم استأذن لأقامة الجمعة في بقعته<sup>۱</sup> وله اشعار ملبحة في النقر والتصوّف وربما يبني البناء بنفسه وكان فيه ماهرراً حتى قيل ان اكثر الجدران والتقف في تلك البقعة قد صنعها بنفسه، وكان لنافيه ارادة ومعه صحبة ومصادفة وعقد مجالس في بقعته باشارته، (ورق ۶ هب) توفى في سنة . . . .<sup>۲</sup> وستين وسبعمائة ودفن خلف تربة ابيه رحمة الله عليهم .

## ۵۵ - مولانا شمس الدين محمد بن احمد الحكيم الكيشي<sup>۳</sup>

كان عالماً عارفاً صوفياً قد مارس العلوم ودرس الفروع والأصول وصنّف

- 
- ۱ - بتصريح مؤلف صاحب ابن عنوان بسر صاحب ترجمة قبل است ،
  - ۲ - كذا في ق ب يعني بياض بجای آحاد ، در م جای آحاد وعشرات هر دو سفید است ،
  - ۳ - چنین است در ق ب (بکاف و یاء مشتاة تحناتیه و شین معجمه و در آخر یاء سبت) ، ب : الكيشی (بدون یاء حرف دوم) ، - کیشی منسوب است به « کیش » که جزیرداست معروف از جزایر خلیج فارس و آنرا « قیس » بکاف و سین نیز نوشته اند ، - شرح احوال صاحب ترجمه را مستقیماً بفر کتاب حاضر در هیچ مأخذ دیگری جز در فارسنامه ناصری در ضمن وصف جزیرة کیش ج ۲ ص ۳۱۷ نیافتیم ، ولی بعضی اطلاعات و معلومات متفرقة راجع بسوانح احوال او و تألیفات او و اشعار او از مأخذ مختلفه جمع کرده ایم که بواسطه ضیق مقام درج آنها در حواشی ذیل صفحات ممکن شد و ان شاء الله تعالی تمام آنها در حواشی آخر کتاب نقل خواهد شد ، و اینجا فقط این نکته را تذکر می‌شویم که تقریباً در جمیع مأخذ مذکوره کلمه « کیشی » در نسبت صاحب ترجمه درج شده و واضحاً بهمان ضبط مذکور در فوق یعنی بکاف و یاء حطی و شین معجمه مسطور است و فقط در یکی دو سه مأخذ به « کیشی » بیاه موخده بجای یاء حطی یا به « کیشی » بخذف یاء مابین کاف و شین تصحیف شده است و آن هر دو اشتباه واضح و غلط فاحش است ،

فی المعقول والمقول و كان مولانا قطب الدین محمود بن مسعود بن مصحح شیرازی من جملة تلامذته و ذكره فی شرح الكلّیات<sup>۲</sup>، ثم حجّ بیت الله الحرام و لازم الشیخ جبرئیل الكردي<sup>۳</sup> بیغداد مدة و اشتغل بالخلوة و الرياضة بأمره، و من مصنفاته كتاب الهادی فی النحو صنّفه بأخصر عبارة و اوفر معنى، وله قصائد كثيرة تنبئ عن غرارة فضله و علو همته و وفور علمه و حکمته منها:

۱ - كلمات «محمود بن مسعود بن» فقط در حاشیه ق بخطی العاقی افزوده شده و وجود آن لازم است، ب م: قطب الدین مصحح شیرازی، - مقصود عالم مشهور قرن هفتم قطب الدین شیرازی صاحب درة التاج و شرح کلیات قانون ابن سینا و تألیفات عدیده دیگر است که شهرت عالمگیر او ما را از هر گونه توضیحی درباره او مستثنی ساخته است، وی در ماه صفر سنه ۶۳۴ در شیراز متولد شده و در رمضان ۷۱۰ در تبریز وفات یافته است، - رجوع شود اولاً بمقدمه شرح کلیات قانون ابن سینا از خود قطب الدین مذکور که حاروی شرح مفصل مبسوطی است از شارح بقلم خود او راجع بسوانح احوال و تنقلات و تحصیلات و تألیفات خود ( تلخیصی ازین مقدمه بانضمام فوائد و معلومات کثیره دیگر راجع شرح احوال صاحب ترجمه در مقدمه درة التاج او که درین سنین اواخر باهتمام فاضل معاصر آقای سید محمد مشکوة در طهران بطبع رسیده مندرج است)، و ثانیاً بجامع التواریخ در مواضع منفرقه در سلطنت تکودار و ارغون، و حوادث الجامعة ۴۲۴-۴۲۵، و تاریخ ابوالفداء، ۶۵، و سنکی ۱۶، ۲۴۸، و درر الکامنه ۴، ۳۳۹-۳۴۱، و بغیة الوعاة ۳۸۹-۳۹۰، و حبیب السیر جزوا از جلد ۳ ص ۶۷، و فوائد البهیة ۱۲۶-۱۲۷، و روضات الجنات ص ۵۳۳-۵۳۴، ۶۱۰، ۷۵۳-۷۵۴، و فارسنامه ناصری ۲: ۱۳۹-۱۴۰)، ۲ - یعنی شرح کلیات قانون ابن سینا از قطب الدین شیرازی که در حاشیه قبل بدان اشاره شد، ۳ - شرح حالی ازین شخص در هیچ جا نیافتیم ولی یاقعی در حوادث سنه ششصد و هفتاد و شش که سال وفات یحیی بن شرف نوای قبیة معروف شافعی است در ضمن تعداد رواة از وی یکی همین شیخ جبرئیل کردی را شمرده است و نصّه (ج ۴ ص ۱۸۴)، و روی عنه [ای عن النوای] جماعة من ائمة الفقهاء و الحقاظ منهم الا امام علاء السدین العطار . . . . . و منهم الشیخ المبارك الناسک جبرئیل الكردي و علیه سمعت الأربعین»، و از همین فقرة ذکر یاقعی او را معلوم میشود اولاً که این شیخ جبرئیل کردی بتحو قدر متیقن در سنه ۶۷۶ که سال وفات نوای مزبور است در حیات بوده و بعلاوه مردی بالغ مبلغ رجال بوده چنانکه مقتضای صلاحیت راوی بودن اوست از نوای، و ثانیاً اینکه چون یاقعی بتصریح خود او اربعین را [یعنی اربعین نوای را] بر این شیخ جبرئیل کردی سماع نموده بوده و چون تولد یاقعی در حدود سنه ۶۹۸ بوده است پس سماع وی اربعین را بر شیخ جبرئیل مزبور اگر باقل تقدیرات این سماع را در سن پانزده سالگی یاقعی هم فرض کنیم نتیجه ضروری آن این میشود که شیخ جبرئیل مذکور در حدود سنه ۷۱۰ کمابیش بتحو قدر متیقن در حیات بوده است، پس عصر تقریبی شیخ جبرئیل کردی بدست آمد،

وَأَدَارِكُ رَحْمَةَ الْعَزْمِ فِي طَلَبِ الْمَجْدِ      وَأَكْشِفُ عَنْ سَاقِ التُّشْمْرِ وَالْحَمْدِ  
 فَأَمَّا بَفَاعِ الْعِزِّ وَاللَّهُ رَافِعُ      وَإِنَّمَا حَضِيضُ الْهَلْكِ فِي مَعْرِضِ الْعَمْدِ  
 وَأَمَّا سُكُونُ النَّفْسِ فِي نَيْلِ كِنْسُوَّةِ      وَقَسْوَةِ بَالٍ فَهُوَ مَطْرَحُ عِنْدِي  
 إِلَّا أَيُّهَا الْمَلَايِكَةُ فِي رَفْضِ نِعْمَةٍ      تَزُولُ وَأَبْقَى أَوْهٍ<sup>۳</sup> بَاقِيَةٌ بَعْدِي  
 إِلَيْكَ فَإِنِّي لَسْتُ مِمَّنْ يَغْرُهُ      حَلَاوَةٌ سَمِّ دُسٍّ لِلنَّعْمِيِّ فِي الشَّهِيدِ (ورق ۵۷)  
 أَوْجُهُ شَطْرَ الْعِزِّ كَمَا لَحَرَ هِمَّتِي      وَأَنْتَبِي عِنَانَ الطَّبِيعِ عَنْ كُورَةٍ<sup>۴</sup> الْوَعْدِ  
 يَعِزُّ عَلَيَّ مِثْلِي إِقَامَةُ بَلَدَةٍ      يَطْوُلُ عَلَيَّ مَوْلَاهُ فِيهَا يَدُ الْعَبْدِ  
 فَمَا مِثْلِي إِلَّا حَمَامٌ أَصْلُهُ      دَجَى اللَّيْلِ حَتَّى بَاتَ فِي مَوْطِنِ الْقِرْدِ  
 فَلَا حَ لَهْ لَهُ بَرَقَ أَرَاهُ ضَجِيعَهُ      وَذَكَرَ مَأْوَاهُ فَشَمَّرَ لِلْعَوْدِ  
 فَيَا حَبِذَا نَجْدُ وَطَيْبُ لَسِيمِهَا      وَيَا حَبِذَا نَادَى الْأَحْمَةِ فِي نَجْدِ  
 فَلَا لَقِيَتْ عَيْنِي الْجَمَى لَوْ الْآقِنِي<sup>۵</sup>      دِيَارُ سِوَى نَجْدٍ وَخِلُّ سِوَى دَعْدِ  
 فَيَا نَفْسُ جِدِّي لِأَحْرَمَتِ فَأَنْهَاهَا      إِذَا أَشْتَدَّ جِدُّ الْمَرْءِ سُوعِدَ بِالْحَجْدِ

- ۱ - كذا في م ، ب ق ؛ سكوت ، ۲ - لَحَيْتُ فَلَانًا لَمَتْنَا والفاعل الأحمى (معيار اللغة) ، و در  
 اینجا الأحمى بتشديد ياء وفتح آن باید خواند باضافه لاحى بياہ متکلم یعنی ای ملامت کننده من ،  
 ۳ - أَوْهٍ بفتح الف وسكون واو وبعد از آن هاء مكسوره مخفف «أَوْهِي» است یعنی آو عاطفه  
 باهی ضمير غائب مؤنث ، قال فی لسان العرب : «وربما حذف من هو الواو فى ضرورة الشعر  
 وكذلك الباء من هي ويقال ماؤه قاله وماؤه قائلة يريدون ما هو وما هي واشد دار سلسلى  
 رذو من هواكا [ای اذهی من هواكا] فحذف ياء هي» (لسان ج ۲۰ ص ۳۶۶-۳۶۸ باختصار) ،  
 ۴ - كذا في النسخ الثلاث ، ۵ - يقال ما آلقنى ای ما حبسنی وفلان ما يلبق شيئاً من سخائه  
 ای ما يمسكه وما يلقه بلد ای ما يمسكه و قال الأصمعي للرشيد ما آلقنى ارض حتى اتيتك يا  
 امير المؤمنين (لسان العرب) ،  
 ۶ - كذا في النسخ الثلاث ، و صواب ظاهرا «فأته» است ،

توفى في سنة . . . . .<sup>۱</sup> وستمائة ودفن في داره بمحلة ذلك رحمة الله عليهم .

## ۵۶ - الشاه منذرين السلطان

قيل انه كان من ابناء الملوك قد تاب الى الله تعالى وترك الملك وزهد في الدنيا وسكن شيراز لثلا يعرفوه وكان قبره خافياً مدةً مديدة ثم ظهر فبنوا عليه بناء قيل قد يجاب عند قبره الدعاء ومن حلف عند تربته بالكذب يفضح<sup>۲</sup> او يتلى وجرب ذلك ومن اوفد فيه سراجاً يفتح عليه من حيث لا يحتسب رحمة الله عليهم<sup>۳</sup> (ورق ۵۷ ب).

## ۵۷ - السيدة ام عبدالله الحسنية المشهورة بدختران<sup>۴</sup>

سمعت جدى رحمة الله عليه انها كانت سيده فاضلة من اولاد فاطمة<sup>۵</sup> وكان قبرها منقرداً هناك في فضاء وسيع ثم اتفق من قضاء الله ان امرأة رجمت على حكم الشرع فتابت توبة لوتابها صاحب مكس لقبل منه فدفنت عندها، وكانت قميصةً صالحة غريبة تآوى الى قبرها فجعلت عليها<sup>۶</sup> حظيرة تخدم فيها الفقراء الصالحين في الله فلما حانت وفاتها اوصت بأن تدفن بجذبها فصار مزاراً وشاهدوا

۱ - درهرسه نسخه جاى آحاد وعشرات سفيد است ، - تاريخ صحيح وفات شمس الدين كيشى در سنه ششصد ونود و چهاراست (رجوع شود بحوادث الجامة من ۲۰۸ و ۴۸۹ كه تصريح كرده كه در شيراز وفات پافت، ولى درهر دو موضع كيشى به « كيشى » بياى موخده تصحيح شده و در موضع دزوم « شمس الدين الكيشى » در اثر تعريف نساخ « شمس ال الكيشى » نوشته شده است ) ،

۲ - كذا فى ب ق ، م ، يفتضح ، ۳ - رجوع شود نيز بشيراز نامه من ۱۰۹ ، و فارسنامه ناصرى ۲ ، ۱۰۷ ، و آثار المعجم من ۴۶۴ ) ، ۴ - كذا فى ب ق ، م ، الحسينيه ،

۵ - چنين است درهرسه نسخه ، - در حاشيه ق در مقابل ابن عنوان بغطى الحاقى نوشته ، ييبى دختران ، و در حاشيه م ، مقبره بيبى دختران ، ۶ - كذا فى ب ق ، م ، من اولاد الحسين عليه السلام ، ۷ - كذا فى النسخ الثلاث ، والظاهر ، عليهما ،

عليها انواراً ثم ان الخاتون قتلغ بك<sup>۱</sup> بنت عليهن قبة رفيعة ومدرسة ائيسة، ويقال انه مكان يجاب فيه الدعاء وموضعه قرب درب البيضاء من دروب البلد عند السور رحمة الله عليهم<sup>۲</sup>.

۵۸- الشيخ ابو محمد الحسن<sup>۳</sup> بن الحسين بن عمر<sup>۴</sup> بن خشنام<sup>۵</sup> الخبزي<sup>۶</sup>

كان عالماً متورعاً مشاركاً اليه في الزهد والمعرفة وله تصانيف رائقة في علوم

۱- چنين است درب ق، م، قتلغ ملك، در ترجمه فارسی كتاب بتوسط پسر مؤلف ص ۵۷ عبارت متن چنين ترجمه شده، «پس حضرت خاتون قتلغ بيك چنگيزي اين گنبد را بر مزار ايشان ساخت ومدرسه بنا كرد»، - بظن غالب بلکه بنحو قطع و يقين مراد از اين «خاتون قتلغ بك» زن عمده امير مبارز الدين محمد بن مظفر مؤسس سلسله ملوك آل مظفر در فارس و مادر سه پسر او جلال الدين شاه شجاع و قطب الدين محمود و عماد الدين احمد است كه مورخين از او به «قتلغ خان مخدومشاه» يا «خان قتلغ مخدومشاه» يا فقط «قتلغ خان» يا «خان قتلغ» بدون علاوه مخدومشاه تعبير کرده اند، اين زن دختر سلطان قطب الدين شاه جهان بن سلطان جلال الدين سيورغتمش از سلاطين قراختاي کرمان است، در سنه ۷۲۹ امير مبارز الدين او را در حاله نكاح در آورد و در حدود سنه ۷۸۵ خاتون مذکور وفات نمود (تاريخ آل مظفر از محمود گيتي ملحق بتاريخ گزيده ص ۷۲۴)، و چون خاتون مزبور بتصريح محمود گيتي ص ۶۶۷ از طرف مادر از طوايف اوغان و جرمائي كه در نواحی کرمان سكنی داشته اند بوده و چون دو طايفه مذکور بتصريح مكرر سبط العلي للحضرة العلياً در تاريخ قراختائيان کرمان و تصريح مكرر محمود گيتي سابق الذکر از طوايف مغول بوده اند پس خاتون مزبور نیز بالطبع از طرف مادر مغول محسوب ميشده است، وبدون شبهه بهمين مناسبت بوده كه پسر مؤلف كتاب حاضر از او چنانكه گفتيم به «حضرت خاتون قتلغ بيك چنگيزي» تعبير کرده و لابد در ذهن او چنگيزي مرادف مغول بوده است، و عجب است كه هم مادر شاه شجاع (يعني خاتون قتلغ بيك محل گفتگوي ما) از طرف مادر مغول بوده وهم زن عمده خود شاه شجاع ومادر سه پسر او اوس وشبلی وجهانگير نیز از طوايف اوغان مذکور در فوق و بالتبجيح او نیز مغول بوده است، - و مخفی نماناد كه در آن اعصار كلمه «بيك» مانند كلمه «خان» هردو بر زن نیز اطلاق ميشده است مثل ساتي بيك دختر اولجايتو و زن امير جوان و مانند همين قتلغ بيك (يا قتلغ خان) محل گفتگوي ما، ۲- رجوع شود نیز بفارسنامه ناصري ۲: ۱۶۵، و آثار المعجم ۴۵۷، ۳- م، ابو محمد بن الحسن، ۴- در شيراز نامه ص ۱۰۹ نام جد صاحب ترجمه را بجای عمر «علي» نگاشته، ۵- كدافي ب ق، م، حناب، شيرازنامه، هشام، ۶- كلمه «الخبزي» فقط در ق وشيرازنامه موجود است و در ب م ندارد، و خبري منسوب است به «خبر» بفتح خاء معجمه وسكون باء موخده وسپس راه مهمله كه تلفظ مستحدث آن خُبر است (بقيه در صفحه بعد)

الدین منها کتاب عیون التفسیر و [کان] یذکر الناس فی الجاهع العتیق سنین (ورق ۵۸) توفی فی سنة ستّ وعشرین واربعمائة\* وهو غیر الخبری الموصوف بغریب الوقت والنمت<sup>۱</sup>، ثم قام اخوه مقامه وهو ابوبکر بن الحسین، ثم ابنه ابو القاسم بن الحسن وکان حاکماً متولياً لأمر الغزاة، ثم ابنه الآخر ابوسعید<sup>۲</sup> بن الحسن وکان ذا منصب عال فی ذاک العهد رحمة الله علیهم اجمعین .

### ۵۹ - الشيخ ابو عبد الرحمن عبد الله بن جعفر الاررقانی<sup>۳</sup>

(بقيه از صفحه قبل)

بفاه بجای باء موحدّه و آن بلوکی است معروف در هجده فرسخی جنوب شرقی شیراز ، - در انساب سمعانی در نسبت «الخبری» ( ورق ۱۸۸ الف) پس از تعداد جماعتی از منسوبین بخبر گوید « واما ابومحمد الحسن بن الحسین بن علی الشیرازی قبیل له الخبری و عرف به ولم يك خبرياً واما اشهر به لصحبه ابا العباس الفضل بن یحیی بن ابراهیم الخبری » ، و بدون شك مراد ازین شخص همین صاحب ترجمه متن حاضر است منتهی نام جدّ او بروایت سمعانی و نیز یاقوت در معجم البلدان در عنوان «خبر» و شیراز نامه ص ۱۰۹ چنانکه گذشت « علی » بوده است بجای «عمر» کتاب حاضر ، و قطعاً روایت سمعانی بعثت تعدّد مأخذ اصحّ است .

۱- چنین است این جمله از ستاره تا اینجا در هر سه نسخه ۲- کذا فی م و شیراز نامه ، ب ق ، ابوسعید ، ۳- چنین است در ب م بتقدیم زاء معجمه بر اء مهمله ، ولی در ق بتقدیم مهمله بر معجمه ، و ظاهراً املائی ازل اصحّ است چه در انساب سمعانی بر حسب ترتیب ذکرى در فصل الف بعدها الزاء المعجمه در نسبت «الأزرکانی» (ورق ۲۸ ب) بعد از عنوان الأزرق و الأزرقی و قبل از عنوان «الأزری» شرح حال مختصری از صاحب ترجمه ذکر کرده و نصّه : «الأزرکانی» ابو [عبد الرحمن] عبدالله بن جعفر الأزرکانی ذکره ابو عبدالله محمد بن [عبد] العزیز الشیرازی الحافظ فی تاریخ فارس و قال یروی عن شاذان و الزیاد آبادی روی عنه جماعة من اهل شیراز ابوبکر بن اسحق و ابوعبدالله بن خفیف و ابو بکر العلاف و احمد بن جعفر الصوفی و احمد بن عبدان العاقظ، توفی لسمع لیل خلت من ذی الحجة سنة احدى عشرة وثلثمائة ، و همچنین است تقریباً در معجم البلدان در عنوان «ارزکان» ولی در آنجا کلمه ارزکان بتقدیم مهمله بر معجمه ضبط شده و تاریخ و قات صاحب ترجمه نیز در سنة ۳۱۴ مذکور است ، - و اینکه مؤلف در آخر این ترجمه گوید که عوام رباط صاحب ترجمه را که در آنجا دفن شده «زیرکان» گویند نیز قرینه دیگری است بر اینکه حرف اول این کلمه بعد از الف زاء معجمه بوده است ، - و صاحب فارستانامه ناصری ۲ ، ۱۹۱ نیز بضبط قلم صریحاً این کلمه را در نسبت صاحب ترجمه «ازرقان» بتقدیم معجمه بر مهمله نگاشته ولی او این «ازرقان» موطن صاحب ترجمه را با «زرقان» قریه معروف واقع در پنج فرسخی شمال شرقی شیراز یکی دانسته است ، و این ظاهراً سهو واضح است از او چه تقریباً صریح شیراز نامه است [بقيه در صفحه بعد]

روی عن یعقوب بن سفیان<sup>۱</sup> وروی عنه الشیخ الکبیر ابو عبدالله محمد بن خفیف قدس الله روحه وحمل عنه احادیث کثیره نزل شیراز فی طرف من اطرافها فصاریبرکنه معموراً وسمیت به القرية ونسبت الیه ، عن الشیخ الکبیر ابی عبدالله قال رأیته فی لیلۃ شدیدة البرد یمشی فقلت فی نفسی الی ابن یمشی فی مثل هذا الوقت فکأنه اطلع علی سرّی فقال یا بنی الی ابن یمشی المذنبون فی هذا الوقت فعلمت انه یرید الوضوء للتهجد فآثر ذلك الکلام فی قلبی فما نسیته مدّة عمری ، وروی عن الشیخ ابی بکر العلاف<sup>۲</sup> انه قال مارأیت اورع منه قال وسألته يوماً ان ینخرج الی قراءات ابی حاتم السجستانی فقال ترکتها لأنّی لم ارها من سلاح الآخرة (ورق ۵۸ ب) ثم قبض علی لجینته وتمثل بهذا البيت :

(بینه از صفحه قبل)

(ص ۱۰۱) که از رکان در قدیم نام محله بوده در حومه شیراز بیرون دروازه شهر وبکلی متصل بشیراز که بعدها از برکت اقامت او در آنجا و سپس مدفون شدن وی در همانجا قریه معمور ومشهور شده بوده است ، وعلاوه برین مؤلف کتاب حاضر صاحب نرج را چنانکه ملاحظه میشود در جزو مدفونین در حود شیراز در مقبره باهلیه شمرده است واین چه ربطی دارد باقریه زرکان واقع در پنج فرسخی شیراز ، ۱- یعنی ابویوسف یعقوب بن سفیان بن جوان فسوی حافظ امام اهل حدیث بفارس ، در سنه ۲۷۷ در فسا وفات یافت ( رجوع شود بانساب سمانی در نسبت «فسوی» ، ومعجم البلدان در «فسا» که حکایت بسیار ممتعی در خصوص او و یعقوب بن لیث صفار نقل کرده ، و طبقات الحفاظ ۲ : ۱۴۵ - ۱۴۶ ، و طبقات القراء ۲ : ۳۹۰ ، و خلاصه تذهب الکمال ۳۷۵ ) ،

۲ - چنانکه ملاحظه میشود بتصریح مؤلف ونیز بتصریح سمانی در انساب ( رجوع بعاشیه قبل ) ابوبکر علاف بلا واسطه از صاحب ترجمه متوقی در سنه ۳۱۱ یا ۳۱۴ یا ۳۴۰ روایت احادیث کرده پس بنوع قطع و یقین وبدون هیچ شک وشبهه ابوبکر علاف از رجال قرن چهارم بوده است ، و بنا برین پس تاریخ ۴۸۰ و اندکه مؤلف در سابق درس ۸۰ برای وفات او ذکر کرده (و همچنین تاریخ ۴۸۰ مذکور در شیراز نامه ص ۱۱۲ برای همان واقعه) هر دو بکلی غلط فاحش است از نساختن یا سهو القلم یکی از دو مؤلف مزبور است که یکی از دیگری بدون تحقیق نقل کرده ، و صواب در آن بدون شبهه سنه ۴۸۰ باید باشد بجای ۴۸۰ ، و در نتیجه اشکالی که ما در ص ۸۰ حاشیه ۴ در خصوص معاصر بودن ابوبکر علاف با شیخ کبیر وارد آوردم حال که واضح شد آن تاریخ غلط محض بوده خود بخود رفع میشود ،

إِذَا مَاتَ بَعْضُكَ فَأَبِكْ بَعْضًا  
فَأَنَّ الْبَعْضَ مِنْ بَعْضٍ قَرِيبٌ  
توفى سنة اربعين وثلثمائة<sup>۱</sup> ودفن فى رباطه المعروف والعامّة تقول زيركان<sup>۲</sup>  
رحمة الله عليهم .

۶۰ - الشيخ قوة الدين ابو سعد على بن عبد الملك بن على<sup>۳</sup>

كان واحداً فى المكاشفات<sup>۴</sup> سافر مدة مديدة ورأى بلداناً بعيدة و صحب  
المشايخ الكبار واستفاد منه الصلحاء الأبرار توفى سنة ثمانين وخمسائة و دفن  
بجوار الشيخ دوکى<sup>۵</sup> رحمة الله عليهم .

۶۱ - الشيخ جمال الدين محمد بن ابى بكر بن محمد المقرئ الكسائى<sup>۶</sup>

نسب اليه لأنه [كان] يقرأ القرآن بقراءة الكسائى<sup>۷</sup> وكان مستحضراً<sup>۸</sup>  
فيها ، كان من علماء المشايخ بشيراز تلمذ للقاضى امام الدين البيضاوى<sup>۹</sup> و درس  
الكتب وله تصانيف فائقة منها كتاب نور الهدى فى شرح مصابيح الدجى ، و  
كتاب النجم فى الاصول ، و سبر<sup>۱۰</sup> القرايح فى الاحاجى<sup>۱۱</sup> ، وغيرها من الكتب ، و

۱ - رجوع شود بمس ۱۱۵ حاشية ۳ در خصوص تاريخ وفات صاحب تر ۶۰ که بروایت سماعى سنة ۳۱۱

بوده و بروایت ياقوت سنة ۳۱۴ ، ۲ - م کلمات « والعامّة تقول زيركان » را ندارد ،

۳ - م کلمات « بن على » را ندارد ، ۴ - م اينجا افزوده ، « صادقاً فى المعاملات جمع بين على  
الظاهر والباطن وانتشر ذلك عنه فى الموارد والمواطن » ، ۵ - چنين است در هر سه نسخه  
(بدال مهمله و او و كاف و در آخر ياء حطى) ، با فحص بليغ اطلاقى از احوال اين شخص بدست  
نياورديم ، م بعد از اسم او افزوده ، « وهو من قدماء الرجال و فضلاء الأبدال » ،

۶ - چنين است عنوان در ب ق ، م ، الشيخ كمال الدين محمد المقرئ الكسائى ،

۷ - اين شخص پدر ناصر الدين عبدالله بيضاوى معروف صاحب تفسير و نظام التواريخ است ،  
رجوع شود بنمرة ۲۱۲ از تراجم كتاب حاضر ، ۸ - كذا فى ب ق بسين مهمله و باء موحدّة  
وراء مهمله ، م ، سير (بياه مثناة تحتائيه) و آن تصحيف است ، - و ستر بموحدّه بمعنى اندازه گرفتن  
و آزمودن است عموماً و اندازه گرفتن غورجراحت بميلی که در آن فرو برد خصوصاً ، و آن  
ميل را سبار گویند ، - ۹ - م در اينجا افزوده ، « و شرح القصيدة العميدية » ،



كان يعظ الناس و يدعوهم الى الله تعالى سنين و مرقدہ خلف درب كازرون في رباط له ، (ورق ۵۹) وفي شهرته بهذه النسبة الشائعة في الألسنة<sup>۱</sup> اقوال اصدقها واحقها ما سمعت من مولانا و شيخنا صدر الملة و الدين ابي الخطاب<sup>۲</sup> انه كان كتب مرة في محضر اسمه و نسبه و نسبتہ ففانت منه احدى سنات السن من الكسائي فصحفه العامة و نسبه اليه رحمة الله عليهم<sup>۳</sup> .

## ۶۲- الشيخ الفقيه شمس الدين محمد بن نجم الدين محمود الكازروني

العالم العامل الفقيه المتورع الكامل التبيه جمع بين العلم والعمل سنين و درس و حدث و اُفتى المسامين و كان يصوم الدهر و يحيى الليالي و حُبب اليه الخلوة و العزلة و كان طويل القنوت و الخشوع كثير الطمأنينة و الخضوع في القيام و التعمود و السجود و الركوع قل من يصبر على الصلوة معه و كان اهل جماعته اقلاء محصورين يخرج من زاويته بعد الظهر فيصلّي في المسجد فيجلس<sup>۴</sup> الى العصر ثم

۱ - كذا في ب ق ، م كلمات « الشائفة في الألسنة » را ندارد ، - درست معلوم نشد مقصود مؤلف ازین نسبت شایع بر السنه که نام آنرا سهواً یا عمدأ نبرده چه بوده ، و گویا بقرینه بیانی که بعد ازین از وجه تسمیه آن میکنند آن نسبت ظاهراً « کیانی » بوده بکاف عربی یا فارسی مکسوره و یاء مثناة تحتانیه و یاء فارسی و الف و همزه و در آخر یاء نسبت منسوب به « کییا » یا کییا که بمعنی نوعی طعام است که روده باریک گوسفند را پاک کرده در جوف آن گوشت قیمه و برنج و مصالح پر کرده در روغن پزند ، و در اشعار بسحق اطعمه این کلمه بسیار مکرراً آمده (غیاث اللغات و مؤید الفضلاء و برهان قاطع در لغت « گدک ») ،

۲ - رجوع شود بشرة صد و هفتاد از تراجم کتاب حاضر ، ۳ - در شیراز نامه ص ۱۳۷ شرح حال کسی بعنوان « جمال الدین محمد بن الامام المقرئ الامام بالمسجد البغدادي » (کذا) مسطور است که بقرینه لقب جمال الدین و نام محمد و نعت « مقرئ » و از اینکه گوید در رباطی قریب بدروازه کازرون مدفون است بظن غالب باید عین همین صاحب ترجمه متن حاضر باشد ولی بدبختانه نام پدر او در نسخه مطبوعه شیراز نامه از قلم افتاده است ، و وفات این شخص را در شیراز نامه در سنه ۶۷۴ نگاهشته که با عصر صاحب ترجمه حاضر که از تلامذه امام الدین عمر بیضاوی متوفی در سنه ۶۷۳ یا ۶۷۵ بوده نیز کاملاً وفق میدهد ، ۴ - چنین است عنوان در ب ق ، م ، الفقيه شمس الدين محمد الكازروني ، -

۵ - چنین است در هر سه نسخه ، و مناسب سیاق « و مجلس » است ،

الی غروب الشمس یقرأ علیه الحدیث والتفسیر والفقه وکان یفطر بأذنی طعام  
وانتفع بیرکته خلق کثیر من العلماء والفضلاء وکنت ممن یحضر حلقة درسه و  
املائه وینتفع ببحثه وافتائه ، توفي فی سنة سبعین<sup>۱</sup> و سبعمائة و دفن خلف درب  
کازرون (ورق ۵۹ ب) قرب مسجد الجنائز رحمة الله علیهم .

۶۳ - مولانا روح الدین ابوالمکارم محمد بن ابی بکر البلدی<sup>۲</sup>

من عیون اهل الفضل و مشاهیر اولی العدل کان متصفاً باوصاف شریفة  
و اخلاق لطیفة قد خدم العلماء الکبار و حصل الأساید العالیة و رأى الأساتذة  
المشهورین و درس فی الجامع العتیق سنین ، وله تصانیف کثیرة ماشهرها لأمرماً ،  
توفي فی ربيع الآخر سنة سبع وثمانین و سبعمائة و دفن خلف درب کازرون فی  
حظیره<sup>۳</sup> رحمة الله علیه ، و رأیته فی المنام بعد وفاته بأیام فقال للعلماء درجات وای  
درجات ایس بینهم و بین الأنبیاء الأدرجة و احدة ، فقلت اخبرنی عن العلماء الذین  
هم الیوم فی قید الحیوة ایهم اقرب الی الله تعالی فقال اقربهم الی الله تعالی فی هذا  
العهد مولانا زین الدین ابوبکر الطایبازی<sup>۴</sup> ، فلما انتبعت نجسست عنه ولم یکن

۱ - چنین است در م ، ب ق ، فی سنة ... و سبعمائة ، در ترجمه کتاب حاضر : « متوفی شد در سنة  
هفتصد و چیزی از هجرت » ، - تاریخ وفات ۷۷۰ چون فقط در یک نسخه است باید بقید احتیاط  
تلقى شود ، ۲ - چنین است عنوان درب ق و نیز در نفعات ص ۵۷۹ اسطر ادا در ضمن شرح احوال  
شیخ زین الدین ابوبکر تایبادی ، م ، مولانا روح الدین ابوالمکارم محمد الكازرونی (کذا) ،  
۳ - تصحیح قیاسی بقربته عبارت ترجمه کتاب حاضر بقلم پسر مؤلف ص ۵۹ : « او را دفن کردند  
در حظیره خود پس دروازه کازرون » ، هر سه نسخه : فی حظیره ،  
۴ - کذا فی ب ق (بدال معجزة) ، م بادل مهمله ، - در حاشیه ق بخطی الحاقی در مابل این  
کلمه نوشته ، « اسمہ المبارک یوافق اسم الحضرة [کذا] المرشد الکامل المکمل الشیخ زین الدین  
ابی بکر الخوافی قدس سره و لکنه اقدم منه فی الزمان » انتهى ، و مقصود این محسسی این است که نام  
و لقب شیخ زین الدین ابوبکر تایبادی مذکور در متن با نام و لقب سمی و هموطن او (چه تایباد نیز  
بقیه در صفحه بعد

لی به علم قبل ذلك فأخبرنی من شاهده بخراسان انه عالم عامل كامل مکمل قد بلغ من زهده وورعه وحاله مالم يبلغه اهل هذا الزمان<sup>۱</sup>، (ورق ۶۰) ولئن ساعدنی العمر لأکتحل<sup>۲</sup> عینی بتراب قدمه واحشو صدفة اذنی من فوائد حکمه ،

فَهُمْ وَ أَمْثَالُهُمْ أَعْيَانُ مِلَّتِنَا أَلْبَيْضَاءُ مِنْ عَرَبٍ عَرَبَاءَ أَوْ عَجَمٍ  
 فِي كُلِّ عَصْرِ لَنَأْفِيَهُمْ شُمُوسُ هُدًى إِذَا عَرَا<sup>۳</sup> الْجَدْبُ يُسَدِّقِي أَلْعِيَابِهِمْ  
 وَإِنْ طَرَا<sup>۴</sup> حَدِيثُ عُدُنَائِهِمْ وَإِذَا حَلُّوا قُبُورَهُمْ عُدْنَا بِتَرَبِهِمْ  
 نُصْفِيهِمْ مَا حَيِينَا وَدُهُمْ وَإِذَا مِتْنَا نَمُوتُ عَلَى إِخْلَاصِ حَيِّهِمْ

رحمة الله عليهم .

بقیه از صفحه قبل

از محال خواب است) شیخ زین الدین ابوبکر خوافی عیناً یکی است ولی عصر تایبادی اندکی بر عصر خوافی مقدم است چه تایبادی در سنه ۷۹۱ وفات یافته و خوافی در سنه ۸۳۸ یعنی ۴۹ سال بعد از وفات تایبادی است. برای شرح احوال شیخ زین الدین ابوبکر تایبادی رجوع شود به جمل فصیح خوافی در حوادث سنه ۷۸۲ و ۷۹۱، و نفعات الأُنس ۵۷۶-۵۷۹، و تذکره دولتشاه سمرقندی ص ۲۶۹، و ظفرنامه شرف الدین علی یزدی ج ۱ ص ۳۱۱-۳۱۲، و حبیب السیر جزو ۲ از جلد ۳ ص ۳۷ در ضمن شرح احوال حافظ، و نزمستقلاً در جزو ۳ از جلد ۳ ص ۸۷، و مجالس المؤمنین در مجلس ششم ص ۲۶۰-۲۶۱، و ریاض العارفين ۸۲، و طرائق الحقائق ۳۰۴، ۲ و «تاریخ قرن هشتم» آقای دکتر غنی ص ۴۰۱ بنقل از جغرافیای تاریخی حافظ ابرو، و تایباده که در معجم البلدان تایباده نوشته و در متن حاضر طایباده بطاه مهمله و اکنون در عصر ما عوام ایران آنرا «طیبات» بهمان لفظ جمع طیبه (یعنی مانند «طیبات» سعدی) تلفظ میکنند نام قصبه مرکزی بلوک «بائین ولایت باخرز» است که برحسب تقسیمات دولتی امروزه خراسان جزو ولایت «باخرز و خواف» محسوب است و بکلی نزدیک سرحد افغانستان ولی در خاک ایران واقع است، و برای شرح احوال شیخ زین الدین ابوبکر خوافی رجوع شود بنفعات ۵۶۹-۵۷۲، و ضوء الألامع سخاوی ج ۱ ص ۲۶۰-۲۶۲، (که ولادت او را در اوایل سنه ۷۵۷ و وفات او را در روز دو شنبه غمره شوال سنه ۸۳۸ ضبط کرده)، و حبیب السیر جزو ۳ از ج ۳ ص ۱۴۶-۱۴۷، و سقیة الأولیاء ۱۷۸، و ریاض العارفين ۸۲، و طرائق الحقائق ۲۸۰۳،

۱- جامی در نفعات در شرح احوال شیخ زین الدین ابوبکر تایبادی سابق الذکر ابن حکایت رؤیای مؤلف را تا اینجا باسم درسم از کتاب حاضر نقل کرده است، ۲- چنین است در هر سه نسخه، و اقرب بیاس «لاکتحلن» است بانون تأکید، و واضح است که لاکتحل در عبارت متن بفتح لام اول و ضم لام ثانی است، ۳- تصحیح قیاسی، هر سه نسخه، عری و طری،

## ۶۴ - الشیخ ناصر الدین عمر بن محمد بن عمر بن احمد الکبیر<sup>۱</sup>

العالم العامل العارف الكامل المرشد المکمل قدرأی المشایخ الکبار  
و ادرك اصحاب المسانید من العلماء الأبرار، كان یتأسی بطریقه الشیخ  
نجم الدین ابی الجناب الخیوقی الخوارزمی<sup>۲</sup> و سافر<sup>۳</sup> اکثر بلاد المعجم  
ولقی الشیخ المرشد سیف الدین مطهر<sup>۴</sup> البخارزی بکرمات و لبس عنه

- ۱ - چنین است این کلمه در هر سه نسخه یعنی «الکبیر» با الف، و اقرب بقیاس «الکبری» است بصورت یاه و این لقب بدون شک مأخوذ است از لقب شیخ نجم الدین کبری عارف مشهور که صاحب ترجمه چنانکه مؤلف بلافاصله بعد خواهد گفت از بیروان طریقه او بوده است.
  - ۲ - یعنی شیخ نجم الدین کبری (رجوع شود به ص ۶۸ حاشیه ۴)، ۳ - رجوع شود به ص ۵۰ حاشیه ۷، ۴ - کذا فی ق (یعنی مطهر بطاء مهمله)، ب م، ۵ - مطهر (بطاء معجمه) -
- علی التحقیق معلوم نشد مراد ازین «شیخ مرشد سیف الدین مطهر بخارزی» که در کرمان بصاحب ترجمه خرقه پوشانیده بوده کیست. خود شیخ سیف الدین بخارزی معروف نام و نسب و جمعی از احوال او از قرار ذیل است: سیف الدین ابوالمعالی سعید بن مطهر بن سعید بخارزی حنفی مشهور بشیخ العالم در ۹ شعبان سال یانصد و هشتاد و شش در بخارز متولد شد و پس از تحصیل فقه و حدیث و قرأت در نزد مشایخ علماء آن عصر مانند شمس الائمة کردری و جمال الدین احمد محبوبی بخاری و رشید الدین یوسف فیدی و شهاب الدین عمر سهروردی بالأخره بخوارزم بخدمت شیخ نجم الدین کبری رسید و دست در دامن ارادت او زد و بدستور او بخلوت و ریاضت اشتغال جست و سپس شیخ نجم الدین کبری او را از بهر تعلیم و ارشاد خلق ببخارا روانه گردانید و او در آنجا توطن اختیار نمود و همواره اوقات خود را بافااضه علم و تربیت مستعدین میگذرانید تا بالأخره در همانجا در ۲ ذی القعدة سال ششصد و پنجاه و نه وفات یافت و در فتاحباد از فرای حومه بخارا مدفون شد و مرقد او که با امرامیر تیمور گورکان در سال ۷۸۸ بقعه و بارگاهی عالی بر آن ساخته اند هنوز در آنجا زیارتگاه عمومی است، شیخ مزبور معاصر منکوقاآن و هولاکوخان بوده و از قرار تقریر تاریخ جهانگشای جوینی که در حیات خود شیخ (در حدود سنه ۶۵۸) تألیف شده سرقویتی بیکی مادر دو پادشاه مزبور هزار بالش نقره (هر بالشی یانصد مثقال است) برای او ببخارا فرستاد تا در تحت نظر او مدرسه در آن شهر بنا نمودند و چندین ده خریده بر آن وقف کردند و مدرسان و طلاب علم در آن بنشانند، شیخ سیف الدین را سه پسر بوده است: بزرگتر جلال الدین محمد که در ۱۶ جمادی الاولی سنه ۶۶۱ در چند فرسخی بخارا کشته شد، و میانه برهان الدین احمد که در مراجعت از حج در سنه ۶۵۸ بکرمان آمده در آنجا در کنف حمایت عصمه الدین قتلغ ترکان خاتون از ملوک قراختای کرمان (۶۵۵-۶۸۱) سکنی اختیار نمود و در سنه ۶۹۶ وفات یافت، پسر این برهان الدین احمد ابوالمفاخر یحیی در سنه ۷۱۲ از کرمان ببخارا آمد و ترتیب سفره و خرقه و (بقعه دو صفحه بعد)

## الخرقة<sup>۱</sup> ثم لبس عن الشيخ ظهير الدين عبدالرحمن<sup>۲</sup> و جلس بأذنه فكان يرشد

بقيه ازصفحه نبل

حجرات فقرا بر سر تربت شیخ سیف الدین ارنهاد و در سنه ۷۳۶ وفات یافت و در همان فتحاباد مدفون شد ، و ابن ابوالمفاخر یحیی هموست که ابن بطوطه در شهور سنه ۷۳۳ یا ۷۳۴ که ببخارا رسیده بوده در همین فتحاباد او را ملاقات کرده و شرح مثنوی از پذیرائی و ضیافتی که او از وی نموده در سفرنامه خود نگاشته است ، و پسر سوم شیخ سیف الدین باخرزی مظهر الدین مطهر است که از سوانح احوال او چندان اطلاعی نداریم ، - پس چنانکه ملاحظه میشود تا آنجا که از کتب تواریخ اطلاعاتی راجع بخاندان شیخ سیف الدین باخرزی بدست میآید کسی بنام و نشان « شیخ سیف الدین مطهر باخرزی » درین خاندان معروف نیست ، مگر آنکه فرض کنیم که مراد خود شیخ سیف الدین سعید بن مطهر باخرزی کبیر سابق الذکر مؤسس این عائله باشد و کلمه « ابن » قبل از « مطهر » از قلم ناسخ سهواً افتاده باشد ، ولی در اینصورت در بدو امر این اشکال بنظر میآید که شیخ سیف الدین باخرزی چنانکه گذشت در سنه ۶۵۹ وفات یافته و صاحب ترجمه ناصر الدین احمد کبری گرچه تاریخ وفات او معلوم نیست ولی با مؤلف کتاب حاضر بتصریح خود این اخیر معاصر بوده و مؤلف کتاب حاضر را از خارج میدانیم که بنحو قطع و یقین تا ۷۹۱ در حیات بوده پس چگونه معاصر او خرقه از دست کسی پوشیده بوده که در ۶۵۹ یعنی قریب صد و سی سال قبل از ۷۹۱ وفات یافته بوده ؟ ولی اگر بخاطر بیابوریم که خرقه تبرک را مشایخ گاه در سن هفت سالگی و گاه نیز حتی در سن یک سالگی مرید باومی پوشانیده اند ! ( رجوع شود بیهجه الاسرار شطنوفی در شرح احوال شیخ عبدالقادر گیلانی بنقل دائرة المعارف اسلام از آن ج ۲ ص ۶۴۸ ) این استبعاد بکلی رفع میشود ، - و احتمال قوی نیز می رود بقرینه اینکه شخص مذکور در متن در کرمان خرقه بصاحب ترجمه پوشانیده بوده که مراد از آن شخص پسر میانین شیخ سیف الدین باخرزی شیخ برهان الدین احمد سابق الذکر متوفی در سنه ۶۹۶ باشد که چهل سال اخیر عمر خود را چنانکه گذشت در کرمان گذرانیده بوده و عصر او نیز کاملاً با عصر صاحب ترجمه وفق میدهد منتهی مؤلف چون شاید اطلاع درستی از احوال این خاندان نداشته مابین پدر و پسر خلط کرده و اسم یکی را بردیگری اطلاق نموده است ، ( برای مزید اطلاع از احوال شیخ سیف الدین باخرزی و خاندان او رجوع شود بآنچه ذیل ، تاریخ جهانگشای جوینی ۳ : ۹ ، جامع التواریخ طبع طهران ج ۲ ص ۱۷۲ ، سمط العلی للحضرة العلیا در تاریخ قراختائین کرمان ورق ۹۳ ب ، تاریخ کرزیده ۷۹۱ ، یاقمی ۱۰۴ : ۱۵۱ [ که « مطهر » اسم پدر شیخ سیف الدین باخرزی را به « مظهر » تصحیف نموده و حبیب السیر و طرائق الحقائق نیز درین اشتباه متابعت او را کرده اند ] ، ابن بطوطه ۱ : ۲۳۸ ، جواهر المصیبه ۱ : ۲۴۹ ، ۳۳۷ ، ۵۶۲ ، ۸۲ ، ۱۳۶ ، ۲۳۳ ، ۲۸۵ ، ۳۶۷ ، ۳۷۴ ، مزارات بخارا تألیف احمد بن محمود معروف بمعین الفقرا در حدود ۸۱۴ هجری نسخه مدرسه سپهسالار طهران ورق ۲۰ ، مجمل فصیح خواری در حوادث سنوآت ۵۷۶ ، ۶۶۶ ، ۶۸۰ ، ۶۸۰ ، ۶۶۰ ، ۶۹۳ - ۴۹۶ ، حبیب السیر جزو ۱ ، ۳ : ۳۶ ، مجالس المؤمنین ۴۳۸ در اواخر مجلس دهم استطراداً ، ریاض العارفين ۸۴ ، مجمع الفصحاء ۱ : ۲۴۲ ، طرائق الحقائق ۲ : ۱۵۲ ، ( ۳۲۶ : ۳ )

۱ - کلمه « الخرقه » را در ق ب ندارد . ۲ - متوفی در سنه ۷۱۶ ، رجوع شود بمره ۲۳۹ از تراجم کتائب حاضر .

السالكين ويربّي المریدین ووعظ الناس بالجامع العتيق بمدة سنين وله استحضر تام في حقائق التفسير ونكات دقيقة (ورق ۶۰ ب) في علم التذكير، ولما عزم الشيخ برهان الدين الصاغر جى<sup>۱</sup> على الرحيل بعد ما تلقى الملوك قدومه بالتبجيل قال انى قد حاولت النظر وجولت الفكر فلم ار فى شيراز من يقوم هذا المقام ويستحق لأبلاغ الكلام وارشاد الأنام سوى هذا الأمام فوهب له المنبر والسّرير واحال عليه وظيفة التذكير، وروى عنه كرامات كثيرة وقد استفدت من انفاسه المباركة ما افاض الله على<sup>۲</sup> من انواره، وسمعت الشيخ الحاج عماد الدين الأمشاطي<sup>۳</sup> قال كنت فى عنقوان شبابى امياً لا اكتب ولا اقرأ فسألت الشيخ ان يفتح الله على باب الكتابة والعام فقال اشتغل بخلوة يحصل فيه مرادك قلت الأمر اليك فقال اجلس فى المسجد تحت المنبر ولا تعمد فيما<sup>۴</sup> اشير اليك فجلست بأمره اصوم النهار ويرسلنى وقت الافطار بطعام حتى مضت على ذلك عشرة أيام فجاى نى يوماً وقال راقب لياتك هذه فسيتم مقصودك على قدر هممتك فراقت (ورق ۶۹) تلك الليلة فرأيت انواراً قدملأت المسجد وسمعت جلبة شديدة فنظرت الى كتابة كانت على المنبر فقرأتها ثم دُرّت على جميع كتابات المسجد فقرأت كلها فلما اصبحت جاى نى الشيخ وقال قد اعطاك الله منك فاخرج فمن ذلك الوقت صرت قارئاً وكاتباً، توفى فى سنة .....<sup>۵</sup> و سبعمائة و دفن فى بقمته الشريفة .

۱ - م : الصاغر جى - رجوع شود براى شرح احوال او بحواشى آخر كتاب . ۲ - م : عليه ،  
 ۳ - اطلامى از احوال ابن شخص بدست نياورديم ، ۴ - كذا فى التسخ الثالث ، والظاهر ،  
 ۵ - « هنا » ، - جاى آحاد و عشرات در هر سه نسخه سفيد است .

## ۶۵ - الشيخ كاوس بن عبدالله<sup>۱</sup>

يقال أنه من الشهداء ومزاره مبارك ولم أطلع على خبر منه سوى هذا، ومر قد  
بمحلّة فضاء<sup>۲</sup> القاضي على شفير الحضرة رحمة الله عليهم .

## ۶۶ - الشيخ قطب الدين ابو محمد عبدالله بن علي بن الحسين المكي المشهور فيما بين الناس بشيخ الاسلام<sup>۳</sup>

اعترف بفضلته مشايخ المعهد و علماء الزّمان قد سافر ولقى المشايخ الكبار وقد  
صحّب الشيخ ابا النّجيب السهروردي<sup>۴</sup> والشيخ عبدالقادر الجبلي<sup>۵</sup> ببغداد

۱ - چنین است عنوان درق ، ب ، الشيخ كاوس بن عبدالله بن عبدالله ، م ، الشيخ كاوس (نقطه) ،

۲ - چنین است درق م (یعنی فضاء بقاء) ، ب ، فضاء (بقاف) ، ۳ - چنین است

عنوان درق ب ، م ، الشيخ قطب الدين عبدالله المكي المشهور بشيخ الاسلام ،

۴ - متوفی درسنه ۵۶۳ ، رجوع شود بص ۷۵ حاشیه ۳ ، ۵ - یعنی شیخ محیی الدین ابو محمد عبدالقادر بن  
ابی صالح موسی (یا محمد) جنگی دوست جیلانی حنبلی از شهر مشایخ عرفای قرن ششم و زعیم فرقه  
قادریه از فرق متصوفه که در جمیع اطراف بلاد اسلام سنی نشین منتشراند ، در روز شنبه هشتم  
ربیع الثانی سال ۵۶۱ در بغداد وفات یافت و مزار او در آنجا زیارتگاه عمومی است ، - شرح  
احوال هیچیک از مشایخ متقدمین و متأخرین باین درجه مشعون و مالمال از افسانه‌های بسیار عجیب  
غریب خرافه‌مانند که مطالب تاریخی بکلی در ضمن آنها مستهملک است نیست ، اتباع و اعقاب شیخ بمد  
از عصر خود او دعاوی بسیار عریض و طویل و کرامات و خوارق عادات فوق‌العاده عجیب بدو نسبت  
داده‌اند که از هیچیک از صلحاء و مشایخ طریقت و بلکه از انبیاء اولوالعزم امثال آنها بلکه عشر  
مشار آنها مأثور نیست ، ولی از قرار معلوم در حیات خود شیخ نه خود او چنین دعاوی نموده بوده  
و نه هیچیک از مورّخین معاصر او (مانند ابن الجوزی و یاقوت و ابن الأثیر مثلاً) امثال این امور را  
از او نقل کرده‌اند ، در بسیاری از کتب رجال و تواریخ مؤخر از عصر خود شیخ نسب نامه  
از او تا حسن مثنی بن حسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام دیده میشود (رجوع شود از جمله  
بتاریخ یاقعی و نجوم الزّاهره و سفینه الألباء) ، ولی علماء انساب در صحّت این نسب تردید دارند ، صاحب  
عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب که از معتبرین علماء انساب است در ضمن شرح احوال عبدالله  
ابن محمد الوارد بن یحیی بن محمد بن داود بن موسی الثانی بن عبدالله بن موسی الجون بن عبدالله  
المحض بن الحسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب گوید ، « و قد نسبوا الی عبدالله المذكور  
الشیخ الجلیل محیی الدین عبدالقادر الجیلانی فقالوا هو عبد القادر بن محمد جنگی دوست بن عبدالله  
المذکور ، ولم یدع الشیخ عبد القادر هذه النسب ولا احد من اولاده وانما ابتداء بها ولد ولده  
[ بهایه در صفحه پند ]

## وسیدی احمد الکبیر<sup>۱</sup> بالطائح و ابا السعود<sup>۲</sup> بالعراق و ابا مدین<sup>۳</sup> و ابن معبد<sup>۴</sup>

[ پیچہ از صفحہ قبل ]

ابو صالح نصر بن ابی بکر بن عبد القادر ولم یتم علیها یتیمه ولا عرفها له احد ، علی ان عبد الله بن محمد بن یحییٰ رجل حجازی لم ینخرج عن العیجاز و هذا الاسم اعنی چنکی دوست اعجمی صریح كما تراه ومع ذلك كله فلا طریق الی اثبات هذا النسب الا بالیتیمه الصریحه العادله و قد اعجزت القاضی ابا صالح و اقترن بها عدم موافقه جدّه الشیخ عبد القادر و اولاده له والله سبحانه اعلم ، ( برای مزید اطلاع از ترجمه احوال شیخ عبد القادر گیلانی رجوع شود بآنچه ذیل ، منتظم ابن الجوزی ۲۱۹، ۱۰ و ابن الاثیر ۱۲۱، ۱۱ هر دو در حوادث سنه ۵۶۱ ، معجم البلدان ۶۳۱، ۱ در عنوان « بشتیر » که نام مسقط الرأس صاحب ترجمه بوده در گیلان ، مختصر تاریخ الخلفاء منسوب باین انجب بغدادی ۱۰۱ - ۱۰۳ ، فوات الوفيات در حرف عین ، یافعی ۲۴۶، ۳ - ۲۶۶ ، عمده الطالب ۱۰۸ - ۱۰۹ مصححاً از روی روایات الجنات ، نجوم الزاهره در حوادث سنه ۵۶۱ ، نفعات ۵۸۶ - ۵۹۰ ، حبیب السیر جزو ۴ ، ۲ ، ۷۲ ، شعرائی ۱۰۸ ، ۱ - ۱۱۴ ، سفینه الاولیاء ۴۳ - ۶۱ ، روایات الجنات ۴۴۱ - ۴۴۳ ، طرائق العقائق ۲ ، ۱۶۲ ، مختصر طبقات العنابله از جبل السطی ۳۴ - ۳۶ ، دائره المعارف اسلام در دو عنوان « عبد القادر » و « قادریه » بقلم سر کلیوت که یکی از بهترین مأخذ اطلاعات راجع بصاحب ترجمه و طریقه قادریه است و مأخذ عیدیه دیگری نیز از شرقی و غربی در آنجا بدست داده شده ، رجوع شود نیز بکتاب بهجه الاسرار و معدن الانوار نور الدین علی شطونفی متوفی در سنه ۷۱۳ که تمام کتاب حاوی ۲۳۸ صفحه از اول تا آخر در شرح احوال و مناقب شیخ عبد القادر گیلانی است ) ،

۱ - یعنی ابوالعباس احمد بن علی بن احمد معروف باین الرفاعی از اشهر مشاهیر صلحاء و مشایخ قرن ششم ، وی در قریه ام عبیده ( بفتح عین مهمله و کسر باء موحده و سکون یاء مثله تعناتیه و فتح دال مهمله و در آخر تا تأنیث ) از قرای بطایح که ناحیه ایست باتلافی دارای عده از قری و قصبات در وسط آب مابین واسط و بصره اقامت داشت و در همانجا در ۲۲ جمادی الاولی سنه ۵۲۸ وفات یافت و در همان موضع مدفون شد ، و چون اولاد ذکوری از وی باقی نمانده بود ریاست آن ناحیه پس از وی بخواهر زادگان او علی بن عثمان و عبدالرحیم بن عثمان و اولاد ایشان منتقل شد و مدتها در دست ایشان باقی بود ، صاحب ترجمه با شیخ عبد القادر گیلانی سابق الذکر معاصر بود و هر دو در عراق متوطن و هر دو نیز بفایت مشهور بودند لکن مشرب و مسلک صاحب ترجمه بگلی غیر مشرب و مسلک شیخ عبد القادر بود و هیچیک از آن دهاوی بسیار عریض و طویل که چنانکه گذشت معمولاً بشیخ عبد القادر نسبت میدهند مثل اینکه گفته « قدم من برگردن هر ولی خداست » و صدها امثال آن بوجه من الوجوه از صاحب ترجمه منقول نیست بلکه برعکس صفت بارزه سیدی احمد رفاعی نهایت درجه تواضع و ذل و انکسار و تحقیر نفس و لاین کلام و سلامت باطن و قناعت و اقصى درجه سادگی بوده است و جمیع اقوال و افعال و حرکات و سکنتات منقوله از وی حاکی از همین احوال است ( رجوع شود مخصوصاً بشعرائی ۱ : ۱۲۱ - ۱۲۵ ) ، - فرقه معروف رفاعیه یا بطایحیه از فقرا منسوب بصاحب ترجمه میباشد و مابین این فرقه و فرقه « قادریه » اتباع شیخ عبد القادر گیلانی از قدیم الایام الی یومنا هذا همواره رقابت شدید موجود بوده و هست ، و عجب است که [ پیچہ در صفحہ بعد ]



## بالبصرة، ثم أقام بشيرازو تقدم الأقران بالعلم والزهد، توفي سنة اثنتين وستين

[بقيه از صفحه قبل]

- بينه بهمان نحو که برای شيخ عبد القادر كيلاني روی داده بود - مدتها پس از عصر سيدي احمد رفايي نیز نسب نامه برای او تا امام موسی کاظم عليه السلام در کتب متأخرين مانند نجات و سفينة الأولياء جملاً و طرائق الحقائق مفصلاً دیده میشود که در کتب مورخين معاصر يا قریب العصر يا او مانند ابن الأثير و ابن خلکان و ياقعی و سنکی و حتی در شعرانی که بسیار مؤخر از عصر اوست مطلقاً و اصلاً از آن مقوله ذکری و اثری نیست ، و صاحب عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب پس از نقل این قول و سوق نسب او از قول قائمدين بآن تا محمد بن الحسين العرضی بن احمد الأكبر بن موسی بن ابراهيم المرتضى بن موسی کاظم م گوید ( ص ۱۸۹ ) ، « ولم يذكر احد من علماء النسب للحسين [ العرضی ] ولداً اسمه معتد و حکي لى الشيخ التقي تاج الدين [ بن معتد ] ان سيدي احمد الرفاعي لم يدع هذا النسب و إنما ادعاه اولاد اولاده والله اعلم » ، ( مآخذ ، ابن الأثير در حوادث سنة ۵۷۸ . مختصر تاريخ الخلفاء منسوب بآبن انجب بغدادی طبع مصر ص ۱۱۸ بيعد ، جامع المختصر همان مؤلف طبع بغداد ۲۵۴ - ۲۵۴ ، ابن خلکان ۵۷۰ ، سيكي ۴ ، ۴۰ ، ياقعی ۳ ، ۴۰۹ - ۴۱۲ ، عمدة الطالب ۱۸۹ ، مجمل فصیح خوانی در حوادث سنوات ۵۷۵ ، ۵۸۱ ، ۵۹۳ ، ۷۱۰ ، نجوم الزاهرة ۶ ، ۹۲ ، نجات ۶۱۸ - ۶۲۰ ، شعرانی ۱ ، ۱۲۱ - ۱۲۵ ، سفينة الأولياء ۱۷۳ - ۱۷۴ ، تاج العروس در ع بد و رف ع ، طرائق الحقائق ۲ ، ۱۵۶ - ۱۵۷ ، دائرة المعارف اسلام ۳ ، ۱۲۳۶ - ۱۲۳۷ بقلم مرگليوث که مآخذ عديدة ديکری نیز در آنجا بدست داده است ، رجوع شود نیز بمؤلفات ابوالهدي محمد بن حسن و ادنى الصيادى الغالى الرفاعي تقيب الأشراف حلب متوفى در سنة ۱۳۲۷ از مشاهير رفاقيه معاصرین که بسيارى از آن مؤلفات در شرح احوال و مناقب و حکم و فوائد صاحب ترجمه است و اسامی آنها در معجم المطبوعات المرييه ص ۳۵۳ - ۳۵۶ مذکور است ) ،

۲ - هو ابوالسعود بن الشبل ( او الشبلى ) البغدادي از مشاهير اصحاب شيخ عبد القادر كيلاني ، تاريخ وفات او را در جائي نيافتم جز در طرائق الحقائق که بنقل از خزينة الأصفياء وفات او را در سنة يانصد و هفتاد و نه نگاشته و ماده تاريخ آنرا نیز «عاشق حق» (= ۵۷۹ ) ضبط کرده است ، قبر او از قرار تقرير نجات و طرائق الحقائق در بغداد نزديک قبر احمد بن حنبل است ، شيخ مجيب الدين بن عربی در تضاعيف فتوحات مکيه و فصوص الحکم بسیار مکرر نام او را برده و حکاياتی و فوائدی از او نقل کرده که اغلب آنها را جامی در نجات و صاحب طرائق الحقائق در کتب خود ذکر کرده اند ( رجوع شود بنفحات ۶۱۰ - ۶۱۲ ، و سفينة الأولياء ۶۶ ، و طرائق الحقائق ۲ ، ۲۷۴ - ۲۷۶ ) ، - تقييه ، در طبقات شعرانی شرح حال صاحب ترجمه مذکور نيست و لى در ج ۱ ص ۱۴۰ - ۱۴۳ ترجمه احوال يکى از مشايخ مصر موسوم بابو السعود بن ابى العشائر با ذين متوفى در سنة ۶۴۴ و مدفون در دامنه کوه مقطم در مصر مذکور است که هيچ ادنى ربطى با ابو السعود ما نحن فيه ندارد و بکلى کسى ديگر است ، اشتباه نشود . -

۳ - هو ابو مدّين ( بفتح ميم و سکون دال مهمله و فتح ياه مثناة تحتانية و در آخر نون ) سعيب ابن الحسن يا ابن الحسين الأنصارى المغربى الأندلسى از مشاهير مشايخ عرفای مغرب در قرن [بقيه دو صفحه بعد]

ششم ، وی در قطنیانه که قریه بوده درحوالی اشبیلیه ( اندلس ) متولد شده و در سنه یانصد و نود یا یانصد ونود و چهار در یلسان از شهرهای ایالت وهران در قرب الجزائر در حدود سن هشتاد سالگی وفات یافته و در گورستان عبّاد ( بضم عین مهمله و تشدید باء موخّده و الف و در آخر دال مهمله ) واقع در یکی دوفرسخی تلمسان دفن شده و مزار او هنوز در آنجا زیارتگاه عمومی است و ملوک مغرب از موخّدین و بتی مرین و غیرهم ابنیه بسیارعالی مجلل که بسیاری از آنها هنوز باقی است بر قبر او بنا نهاده اند ، - ابو مدین از مشایخ عارف مشهور محیی الدین بن عربی بوده و این اخیر در تضاعیف فتوحات مکیه و قصوص الحکم بسیار مکرّر حکایاتی و احوالی و فوایدی فوق العاده ممتح از روایت کرده است که اغلب آنها را جامی درنفحات و شعرانی در طبقات و صاحب طرائق الحقائق از روی دو مأخذ مزبور نقل کرده اند ، یاقعی در ج ۳ ص ۴۶۹ از جمله اصحاب او یکی « ابو محمّد عبدالله الفارسی » نامی را اسم می برد که بدون شك مراد همین قطب الدّین ابو محمّد عبدالله بن علی صاحب ترجمه متن حاضر باید باشد ( برای مزید اطلاع از احوال ابو مقدّس رجوع شود بمآخذ ذیل : تاریخ یاقعی ۳ : ۴۶۹ - ۴۷۱ ، ابن بطوطه ۲ : ۱۷۸ ، نفحات ۶۱۲ - ۶۱۵ ، شعرانی ۱ : ۱۳۳ - ۱۳۵ ، سفینه الأولیاء ۶۷ ، طرائق الحقائق ۲ : ۲۷۶ - ۲۷۹ ، اعلام زرکلی ۲ : ۴۱۳ ، دائرة المعارف اسلام ج ۱ ص ۱۰۰ - ۱۰۱ بقلم بل که حاوی بهترین ترجمه حالی است که تاکنون کسی از ابو مدین جمع کرده است و فهرست مفصلی از مأخذ حدیده دیگر نیز از شرقی و غربی در آنجا بدست میدهد ) .

۴ - چنین است در ق م و نیز در ترجمه کتاب حاضر بتوسط پسر مؤلف ص ۶۱ ( یعنی ابن معبد با میم و عین مهمله و باء موخّده و دال مهمله ) ، ب : ابن مصد ( کدا ) ، - بافحص بلیغ هیچگونه اطلاعی از شخصی باین نام و نشان یعنی « ابن معبد » که مناسب مقام باشد یعنی از رجال قرن ششم و سادگان بصره باشد بدست نیاوردیم ، و ما احتمال قوی میدهیم که این عبارت بکلی محرف باشد بتقریر ذیل ، از مطابق بودن مندرجات این ترجمه حال در متن حاضر تقریباً حرفاً بحرف با مندرجات شیراز نامه ظنّ قریب یقین بلکه قطع یقین حاصل میشود که مأخذ مؤلف در این ترجمه حال یا خود شیراز نامه بوده یا اصل مشترکی که کتاب حاضر و شیراز نامه هر دو از آن نقل کرده اند ، عین عبارت شیراز نامه ص ۱۱۶ از قرار ذیل است : « و در عصر او [ یعنی در عصر صاحب ترجمه ] از مشایخ اطراف سلطان العارفين سيدي احمد كبير [ رفاعی ] قدس سره در هعبديه و شيخ ضياء الدين ابو نجيب سهروردی و عبدالقادر چلی در بغداد بخدمت او مواخاتی داشتند و غایبانه یا یکدیگر محبتی می نمودند » انتهى ، پرواضح است که « معبدیه » در عبارت مذکور بنحو قطع و یقین و بدون ادنی شك و شبهه تحریف « ام » عبیده است که چنانکه در حاشیه ۱ از ص ۱۲۵ گذشت محل اقامت دائمی سیدی احمد رفاعی بوده است ، و لابد ناسخی جاهل در ابتدا « ام » عبیده را متصل یکدیگر « امعبیده » نوشته بوده و سپس « امعبیده » بتوسط ناسخ جاهل دیگری « معبدیه » شده ، و بالأخره « معبدیه » در کمال سهولت به « ابن معبد » تحریف شده ، و چون قریه ام عبیده چنانکه گذشت نزدیک بصره بوده و این تعیین موضع آن نیز ظاهراً در اصل نسخه منقول عنها موجود بوده لهذا مؤلف کتاب حاضر با احتمال بسیار قوی بواسطه غلط بودن نسخه مأخذ خود توهم کرده که ابن معبد نام یکی از مشایخ عرفا بوده که در بصره اقامت داشته ، هذا ما يظهر لنا والله اعلم بحقیقه الحال -

و خمسمائة<sup>۱</sup>، (ورق ۶۱ ب) و ابناه للشيخ حسام الدين محمد و الشيخ شهاب الدين روزبهان كانا من كبار شيوخ العصر<sup>۲</sup> رحمة الله عليهم .

۶۷ - الامير ركن الدين عبدالله بن احمد الواعظ سبط الامير

اصيل الدين عبدالله العلوي المحمدي<sup>۳</sup>

كان سيّداً شريفاً فاتناً لله حنيفاً يذكر العباد ويحبّ بدمه العزلة والانفراد قد قام بأمر نفسه خوفاً على الدين فانتفع به جماعات من الصالحين، رأته في مجمع مشهود سيماه في وجهه من اثر السجود، توفي سنة خمس وخمسين وسبعمائة و دفن في بقعته التي اتخذها بسكّة سخطويه رحمة الله عليهم .

۶۸ - الامير سيف الدين يوسف بن عبدالله الواعظ

ولده الرشيد وخلفه الصالح قام مقام الأبرار و ارشد الخلق الى العزيز الغفار و قام بوظائف البشارة و الأنداز و عظ الناس سنين سنة في الجامع العتيق و المسمودي وغيرهما و كان موقفاً من عند الله منظوراً بنظر عناية الله ذا وجد و ذوق و بكاء في اثناء الموعظة اورثت<sup>۴</sup> تأثيرات في القلوب و درغبات و رهبات في النفوس وله

۱ - جنين است در ب ق و ترجمه فارسي كتاب حاضر من ۶۱ و شبرازنامه من ۱۱۶ ، م ، اثنتين و خمسين و ستمائة ، و آن ظاهر اغلط فاحش است چنانكه از تاريخ وفيات معاصرین سابق الذكر صاحب ترجمه يعنى شيخ عبدالقادر گيلاني سنة ۵۶۱ ، و سيدي احمد رفاعي سنة ۵۷۸ ، و ابوالشعود سنة ۵۷۹ ، و ابو مدين سنة ۵۹۰ يا ۵۹۴ و اوضح ميشود ، - ۲ - شرح احوال صاحب ترجمه با دويسرش حسام الدين معتمد و شهاب الدين روزبهان هر سه در شبرازنامه من ۱۱۵ - ۱۱۶ نیز مذکور است ، -

۳ - «سبط» در اينجا بمعنى «دخترزاده» يعنى نواده دختری است ، و ترجمه احوال امير اصيل الدين عبدالله علوي محمدي در اواسط نوبت سادسه در تحت نمرة ۲۲۹ از تراجم كتاب حاضر مذکور است ، - كلمه «المعتمدي» در م موجود نيست ،

۴ - كذا في ب ق ، م ، اثرت ،

خلوات و مجاهدات و دعوات مستجابات (ورق ۶۲) قد ظهر نوره علی کثیر من المسلمین فانتهجوا بیرکته مسالك الیقین، توفی سنة ثلاث وستین<sup>۱</sup> و سبعمائة و دفن خلف تربة والده رحمة الله علیهم<sup>۲</sup>.

## ۶۹ - الشيخ زين الدين محمد بن ابی بكر الكسائی<sup>۳</sup>

كان واعظاً عالماً موقراً مجدّأفی امور الدین يأمر بالمعروف وينهى عن المنکر يذكر الناس فی الجامع البغدادی و یؤمّ الناس به و یخطب قد قرأ علی الشیخ صدر الدین ابی المعالی المظفر<sup>۴</sup> جمیع مصنفاته فزوجه بنتاً له لمارآه لها اهلاً و اجازله رواية سائر مروياته و مجازاته وله مجموعات ورسالات توفی فی سنة...<sup>۵</sup> و سبعمائة و دفن فی خاتقاه فی سكة سختهویه رحمة الله علیهم.

- 
- ۱ - جای آحاد و عشرات در م سفید است ، و متن مطابق ب ق است ، ۲ - در ترجمه کتاب حاضر بفارسی بقلم پسر مؤلف ص ۶۲ در اینجا پس از ختم این فصل عبارت ذیل را علاوه دارد: « مؤلف کتاب میگوید در آن بقعه از فرزندان عالم او بسیاری دفن کرده اند ، مترجم کتاب عفا الله عنه میگوید پسر عالم او امیر جلال الدین را دیدم و وعظ او شنیدم در مسجد عتیق و چند نوبت در راهها دیدم که هر مریدی که باوی بودند از پیش او معرفتند گویا بر طریقه ست ، و پسر رشید او امیر اسمعیل و امیر مظفر الدین نیز از واعظان خوش نفس بودند و در آن بقعه آسوده اند ،
  - ۳ - چنین است عنوان در ب ولی در بن نسخه کسائی ممکن است « الکبائی » نیز خوانده شود ، ق ، الشیخ زین الدین بن محمد بن ابی بكر الكسائی ، م ، الشیخ زین الدین علی بن محمد الكسائی ، پس بطبق دو نسخه ق م « محمد » نام پدر صاحب ترجمه خواهد بود و بطبق نسخه ب نام خود او ، بنا بر این ( چون نام پدر این محدث « ابو بكر کسائی » است ) محتمل است که صاحب ترجمه پسر صاحب ترجمه نمرة ۶۱ « شیخ جمال الدین محمد بن ابی بكر بن محمد مقری کسائی » باشد بنا بر ق م ، یا برادر او بنا بر ب ، ۴ - رجوع شود بنمرة ۱۳۵ از تراجم کتاب حاضر ،
  - ۵ - جای آحاد و عشرات این تاریخ در هر سه نسخه سفید است ، ولی در ترجمه کتاب حاضر بفارسی بقلم پسر مؤلف ص ۶۲ تاریخ وفات صاحب ترجمه « سال هفتصد و دوازده » مرقوم است ،

## ۷۰ - الشيخ يوسف الجويمي<sup>۱</sup>

كان سالکاً ذا بصيرة و عرفان و ذوق دائم و وجد عند السماع مطملاً على دقائق السلوك عارفاً بواقعات القوم له خلوات كثيرة ابتدأها من غرة عمره فدام<sup>۲</sup> على ذلك او زاده<sup>۳</sup> الى منتهى امره ما شرع في شئ من الشطح و ما تقوه بما يخالف ظاهر الشرع و شوهده منه انواع كثيرة من الكرامات (ورق ۶۴ ب) روت<sup>۴</sup> عنه العدول الثقات ، كنت الفاه احياناً و افرح بمشاهدته زماناً و استجتم<sup>۵</sup> بسماع ذكره عن محن الأيام و استكشف منه اخبار مشايخه الكرام ، و من اعيان شيوخه الشيخ فخر الدين احمد المشهور ببازار<sup>۶</sup> الفائق بصفاء وقته و سمو حاله و كثرة مكاشفاته على ابناء جلدته في زمانه ، توفي في سنة ...<sup>۶</sup> و سبعمائة و دفن بالبقعة<sup>۷</sup> العامرة بسكة سختويه رحمة الله عليهم .

## ۷۱ - الشيخ زيدان بن عثمان<sup>۱</sup>

قيل انه من اولاد امير المؤمنين<sup>۱</sup> عثمان بن عفان صهر رسول الله صلى الله

- 
- ۱ - رجوع شود برای شرح ابن نسبت سابق ص ۱۰۰ حاشیه ۱ ،
  - ۲ - م ، فداوم ، ۳ - کلمات « او زاده » فقط درب موجود است ،
  - ۴ - کذا فی النسخ الثلاث ، و الظاهر : روتها ، ۵ - چنین است این کلمه (یعنی بعینه مانند کلمه بازار بعلاوله و اوی در آخر آن) در هر سه نسخه و نیز در ترجمه فارسی کتاب بقلم پسر مؤلف ص ۶۳ - شرح احوال این شخص را درجائی نتوانستیم بدست بیاوریم ،
  - ۶ - جای آحاد و عشرات در هر سه نسخه سفید است و در ترجمه فارسی این کتاب نیز « هفتصد و چیزی » مرقوم است ، ولی در فارسنامه ناصری ج ۲ ص ۱۸۲ بنقل از کتاب مزارات شیراز که لابد همین کتاب حاضر با ترجمه فارسی آن باید باشد تاریخ وفات صاحب ترجمه در سنه « هفتصد و هشتاد و اند » نگاشته ، پس یا در نسخه حاضره اینجا سقطی هست یا در نسخه صاحب فارسنامه کلمه « هشتاد » زیادی و سهو ناسخ است ، ۷ - م ، بیقعه ۸ - در م این ترجمه حال قبل از ترجمه سابق مرقوم است ، - شرح احوال این شخص در شیراز نامه ص ۱۸۵ نیز مسطور است ولی در آنجا اشتهاً بجای زيدان « زندان » باره مهمله و نون چاپ شده ، ۹ - کلمه « امیرالمؤمنین » فقط در ق موحود است ،

عليه وسلم ولم أطلع على صحّة خبره وتتبع كتاب المعارف لابن قتيبه وغيره فما وجدت في اولاد عثمان من يسمّى زيداً ولا زيدان، ويقال الألف والنون فيه للتثنيه لاللاحاق لأنّ ضجيعه في قبره يسمّى زيداً ايضاً فهما زيدان، وهو مزار مبارك رفعه واعلاه الصّاحب الكثير الخير الجزيل النّوال فخر الدّين محمّد<sup>۱</sup> السّلماني من اولاد سلمان الفارسي<sup>۲</sup> رضی الله عنه ومدفنه هناك رحمة الله عليهم<sup>۳</sup>.

---

۱ - در هر سه نسخه نام این شخص : محمّد « مسطور است بهمان نحو که چاپ کرده ایم ، ولی در شیراز نامه ص ۱۵۸ نام او « عبدالرحیم » مرقوم است ، - بافحس بلیغ هیچگونه اطلاعی در خصوص این شخص نتوانستیم بدست بیاوریم ،

۲ - کلمات « من اولاد سلمان الفارسی » را در ب ندارد ،

۳ - در اینجا پس از ختم این شرح حال در ترجمه فارسی این کتاب بقلم پسر مؤلف عیسی بن جنید ص ۶۳ ترجمه حال شخص ذیل را که در هیچیک از سه نسخه عربی موجود نیست علاوه دارد ، « شیخ زین الدین علی کلاه » از مشایخ صاحب وقت خود بود و بسیار لطف و بخشش با مردم داشت و میگویند تسخیر جتیان کرده و تمکن احوال در اقوال و افعال هر چه تمامتر دانست و جماعتی از اکابر که بحضور پر نور او رسیده اند از [ او ] غرایب حکایات و عجایب مقالات نقل میکنند ، و شیخ حاجی ابراهیم خنجی و سیخ عقیف الدین کازرونی و مولانا کمال الدین از مریدان وی بودند و مرقد شریف او در همسایه شیخ ریدان است رحمة الله علیه « انتهى » - شرح حال شیخ حاجی ابراهیم خنجی مذکور در ترجمه فارسی کتاب حاضر ص ۶۷ بلافاصله بعد از ترجمه احوال نمرة ۷۸ مسطور است ، و در ریاض العارفین ص ۱۰۹ نیز ترجمه حالی ازین شیخ زین الدین علی کلاه بعنوان « علی شیرازی » مذکور است با بعضی زواید که مانند غالب مسطورات آن کتاب باید با نهایت احتیاط تاقتی شود ، در فارسنامه ناصری ۲ : ۱۴۹ نیز فقط يك سطر ترجمه حال او را نگاشته است ،

## النوبة الثالثة

### لمقبرة سلم وما يقتفيها

٧٢ - الشيخ<sup>١</sup> سلم بن عبدالله الصوفي الشيرازي (ورق ٦٣)

من اكابر القدماء واعيان مشايخ الصوفية بفارس كان ذا قدم راسخ في المعرفة، روى الديلمي<sup>٢</sup> باسناده عن الشيخ الكبير عن زكريا بن سلم عن سلم انه قال كان يجالسنى شيخ يصلى معى كثيراً فقال لي يوماً تريد ان ترى الخضر قلت اى والله قال فقم ولا تخبر احداً فقممت وخرجنا من المسجد وجاوزنا العمران ولم يكن اذ ذاك<sup>٣</sup> سور ولا درب فجاوزنا الصحراء وقطعنا الجبل الذى بحذاء الوادى فأشرفنا على صحراء واسع نزه<sup>٤</sup> واذا بقبة منصوبة فقال لى لا تكلم<sup>٥</sup> البتة بشئ فدخلنا القبة فاذا شيخ جالس من احسن ما يكون وابهاه فسلمنا عليه فرد علينا ثم قال من هذا الذى معك قال هو رجل صالح فقال ايدخل السلطان قال لا قال فوالده كان يداخلهم قال نعم قال ورث عنه شيئاً قال نعم فالتفت فلم اره ولا الخيمة فلبثنا عشرة ايام ثم رجعنا رحمة الله عليهم .

١ - م افزوده ، ابو زكريا ، ٢ - رجوع شود بص ٤ حاشية ١ ، ٣ - چنين است در

هرسه نسخه ، و شايد اصل عبارت اين نحو بوده : «ولم يكن اذ ذاك [هناك] سور الخ» ،

٤ - چنين است درهرسه نسخه ، و صواب ظاهراً «واسعة نزهة» است چه صحراء مؤنث است ،

٥ - چنين است در هرسه نسخه ، و الصواب : لا تتكلم ،

۷۳ - الشيخ مؤمل بن محمد الجصاص<sup>۲</sup>

من كبار شیوخ شیراز سافر<sup>۳</sup> الحجاز والعراق وكان حسن اللسان في  
(ورق ۶۳ ب) علم التوحيد و علوم المعارف مع انه امسى لا يكتب ولكنه  
كان افهم اهل عصره ، و حمل<sup>۴</sup> اجوبة علي بن سهل<sup>۵</sup> عن مسائله التي ارسلها

- ۱ - م افزوده ، ابو محمد ، ۲ - شرح احوال ابن شخص در نفعات  
الانس جامی ص ۲۷۲ - ۲۷۴ نیز مذکور است و محتویات آن در بسیاری از مطالب عیناً با کتاب  
حاضر یکی است ولی نفعات بسیار مفصل تر است بطوریکه واضح میشود که نفعات از کتاب حاضر  
نفل نکرده بلکه هر دو از مأخذ مشترک قدیمتری اقتباس کرده اند ، و آن مأخذ مشترک بمقیده ما  
چنانکه از بعضی قرائن مستفاد میشود عبارت بوده از ترجمه طبقات الصوفیه ابو عبدالرحمن ستمی  
نیشابوری متوفی در سنه ۴۱۲ که خواجه عبدالله انصاری معروف در قرن پنجم آنرا از عربی  
بفارسی قدیم هر وی ترجمه کرده بوده و بعدها جامی در اواخر قرن نهم آنرا بفارسی معمول عصر  
خود در آورده و بعضی زواید و اضافات نیز بر آن افزوده و نفعات الانس معروف را از آن  
ساخته است ( ازین ترجمه خواجه عبدالله انصاری . فعلاً يك نسخه در کتابخانه نوری عثمانیه در  
استانبول و يك نسخه دیگر ظاهراً در کلکته موجود است ) ، - نام صاحب ترجمه یعنی مؤمل  
جصاص در انساب سمعانی در نسبت « شیرازی » ( ورق ۳۴۴ الف ) استطراداً در ضمن ترجمه احوال  
شیخ کبیر محمد بن خفیف نیز آمده است ، - ۳ - رجوع شود بص ۵۰ حاشیه ۷ ،  
۴ - چنین است ( یعنی حمل بجاه مهمله ) در ق ب ، م اصل جمله را ندارد ، - بقرینه فقرة معادله  
این عبارت در دو مأخذ ذیل یکی در ترجمه فارسی این کتاب بقلم پسر مؤلف ، « و علي بن سهل  
خند مسئله از وی پرسید جواب داد » ، و دیگر در نفعات ، « وی جواب داد از مسائلی که علی  
ابن سهل اصفهانی بشیراز فرستاده بود » شکی باقی نمی ماند که « حمل » تصحیف « عدل » است  
بعین بجای حاه یعنی صاحب ترجمه جواب مسائلی را که علی بن سهل از شیرازیان پرسیده بود ترتیب  
داد و ساخت یعنی جواب آنها را داد ، - ۵ - یعنی ابوالحسن علی بن سهل بن محمد بن الأ زهر  
الاصفهانی از اجله عرفاه اواخر قرن سوم و از اقران جنید ، وی از اصحاب محمد بن یوسف  
البقاء جد مادری ابونعیم صاحب حلیه الاولیاء است و ابن محمد بن یوسف بقاء نیز از مشاهیر عرفاه  
قرن سوم بوده و شرح احوال او در حلیه الاولیاء و نفعات مسطور است ، - صاحب ترجمه بتصریح  
ابونعیم در تاریخ اصفهان طبع لیدن ج ۲ ص ۱۴ و ابن الجوزی در تاریخ منتظم ۶ : ۱۰۵ و ابن  
تفری بردی در نجوم الزاهرة ۳ : ۱۹۷ - ۱۹۸ ، در سنه سیصد و هفت هجری وفات یافت ، ولی  
تاریخ گزیده وفات او را در حدود سنه ۲۸۰ نگاشته و آن سهواً واضح است ، قبر علی بن سهل هنوز  
در اصفهان زیارتگاه عمومی است و واقع است در شمال شهر در خیابان دروازه طوقچی نزدیک  
قبر صاحب بن عبّاد ، - ( برای سزبد اطلاع راجع بصاحب ترجمه و اقوال و فوائد منقوله از  
رجوع شود علاوه بر ماخذ مذکور در فوق ب ماخذ ذیل : کتاب اللمع ابو نصر ساج طوسی  
ص ۱۶۰ ، ۲۳۸ ، حلیه الاولیاء ابونعیم اصفهانی ۱۰ : ۴۰۴ - ۴۰۶ ، رساله قشیری ۲۳ ،  
بقیه دو صفحه بعد



[الی شیراز]،<sup>۱</sup> قال الشيخ عبدالرحيم الأصبخري<sup>۲</sup> قال لي يوماً قم بنا الى الصحراء فخرجنا الى باب منذر فكنت اقرأ وهو يسمع فلما فرغنا اتينا المسجد والخطيب يخطب فقال لو فاتتني الصلوة لخرقته اى ذلك الكتاب<sup>۳</sup> ولعلمت انه زور وباطل، وكان قوته من كسبه فاذا صلى الصبح جلس فى الجامع عند باب المصاحف يدرس القرآن لا يكلمه احد حتى تطلع الشمس فاذا طلعت قام فصلى الضحى ثم انصرف، قال ابو سعيد<sup>۴</sup> جلست يوماً حتى فرغ من صلوته ثم مشيت خلفه حتى بلغنا باب داره وقد اجتمع نحو ثلثمائة رجل فكلمهم كلهم وقضى حاجاتهم و فرق فتيانه عليهم كل ذلك في مقدار ساعة ثم قال لغلمانه خذوا الأبرار<sup>۵</sup> واذهبوا الى

پایه از صفحه قبل

کشف المحجوب ۱۸۹، ۴۵۸، ۴۵۹، تذکرة الأولياء ۲، ۱۱۰-۱۱۱، ابن بطوطه ۱: ۱۲۵، تاریخ گزیده ۷۷۲ نزهة القلوب ۵۱، نفعات ۱۱۵-۱۱۶، شعرانی ۱: ۸۰، روضات الجنات ۴۸۱-۴۸۲، طرائق الحقائق ۱۷۹-۱۸۰، رجوع توود نیز بجواشی آخر کتاب )،

۱ - بقرینه فقرة معاده این جمله در نفعات : « جواب داد از مسائلی که علی بن سهل اصفهانی بشیراز فرستاده بود » این دو کلمه که بین دو قلاب علاوه کرده ایم از متن حاضر افتاده و بدون آن عبارت ابتر است . ۲ - رجوع شود شماره ۶ از تراجم کتاب حاضر ، - جمله « عن مسائله اثنی ارسنها الی شیراز قال الشيخ عبدالرحيم » تماماً از ب ساقط است ، ۳ - یعنی کتابی را که عبدالرحيم اصبخري میخوانده و او گوش میداده ، بقرینه ترجمه فارسی این کتاب : « کفت اگر نماز من فوت میشد البته این کتاب را میسوختم و میدانستم که همه باطل و گناه است که میخواندی » ،

۴ - ندانستیم مراد ازین ابوسعید کیست ، ۵ - « ابرار » در اینجا چنانکه فقرة معاده این عبارت در نفعات : « و غلامان را گفت که دست افزار را بفلان جای برید که من بشما مبرسم » بر آن دلالت میکند مرادف « افزار » است یعنی آلات و ادوات بییشه و ران عموماً مانند تیشه و تبر و چکش واره و ماله و امثال ذلك ( برهان قاطع و غیره ) ، و سیاق کلام نیز بدون شك مقتضی همین معنی است زیرا که صاحب ترجمه جصاص یعنی گنج کار یا گنج بز بوده و بشاگردان خود میگفته که اسباب کار مرا از تیشه و ماله و غیره بریید بفلان جا تا من خود بیایم ، ولی چیزی که مانع تعجب است اینست که کلمه « ابرار » باین معنی که فارسی صرف است آنها فارسی عامیانه یا محلی ( و اکنون هم در ایران در زبان عوام عیناً بهمین صورت مستعمل است ) و انتہی است در « افزار » که فارسی فصیح و در فرهنگها ضبط است مؤلف کتاب چنانکه ملاحظه میشود آنرا در طبعی عبارت عربی استعمال کرده و بدون شك خیال میکرده که عربی است ،

الموضع الفلانی حتی الحق بکم فما رأیت اوفر عقلاً منه فتحیرت فيه فالتفت الی  
وقال یا بنی رأیتنی بالغداة فی المسجد قلت نعم قال انا فی هذا الوقت (ورق ۶۴)  
مع هذا الخلق اذ کبر لله منی فی ذلك الوقت ، قال ومتی کان یعمل لا ینزید علی ردّ  
السّلام ولا ینکلم احداً و یقول انسی اجیر ولولا ان ردّ السّلام فرض ما اجبته ،  
توفی فی سنة اثنتین وعشرین وثلثمائة \* ومحل قبره متصل بداخل مسجد الجنّاة<sup>۱</sup>  
رحمة الله علیهم .

### ۷۴ - الشیخ ابو السائب<sup>۲</sup>

من اولیاء الله المقربین قیل ان اباه کان تاجراً کثیر المال وکان له ابناء  
احدهما ینسب ابا السائب هذا فلما توفی التاجر قسم ابناه المال بینهما نصفین وکان  
فیما ورثاه<sup>۳</sup> شعرة من آثار رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال الأخ الاکبر قد قسمنا  
جميع ماترکه و الدنا قسمین وقد بقیت هذه الشعرة فتعال تقسمها بیننا فقال ابو السائب  
کیف تقسمها قال نأتی بالمقرض فنقسمها نصفین علی السویة فقال لا والله لشعر  
رسول الله صلی الله علیه وسلم اعزّ واجلّ واشرف من ان یقرض بالمقرض ولکنی  
آخذها فقال اخوه اترضی ان تأخذها بقسطک من المیراث وتترک معی ما سواها  
(ورق ۶۴ ب) فقال نعم وکرامة فأخذ اخوه جميع الأموال واخذ هو تلك الشعرة

۱ - بجای جمله از ستاره تا اینجا م چنین دارد ، وقبره فی قبلی مسجد الجنّاة والآن متصل بداخل  
المسجد ، ۲ - شرح احوال صاحب ترجمه در شیراز نامه ص ۱۵۵ نیز مذکور است و در آنجا  
اورا چنین عنوان کرده « ابو السائب بن اسحق الشامی » ، وگوید اواز سادات شام بود و در اوائل  
عهد عضد الدوله [۳۳۸-۳۷۲] بشیراز آمد ، و مرحوم فرصت شیرازی در آثار المعجم ص ۴۶۳-  
۴۶۴ نیز شرح حال مختصری از او که خلاصه شیراز نامه است ذکر کرده ولی وفات اورا در آنجا در سنه  
سیصد و چهل و شش نگاشته ، و ما هیچ ندانستیم از روی چه ماخذی مرحوم فرصت این تاریخ  
وفات را نقل کرده است ، ۳ - چنین است در م ، ب ق ، فیما ورثهما (ظ = ورثهما) ، -

فوضعه في جيبه وكانت معه مدة عمره يشمها ويقبلها ويصلي على النبي صلى الله عليه وسلم ثم ما لبثا مدة حتى فنى مال الكبير واما مال الصغير فلما حان وقت ارتحاله عن الدنيا اوصى اولاده واقاربه وقال مالي وسيلة الى الله تعالى سوى هذه الشعرة الكريمة فاذا مت فاعسلوني وبخروني وعطروني ثم ضعوا هذه الشعرة في عيني اليمنى لعل الله يرحمني ببركتها، فلما توفي فعلوا ذلك فرأى بعض الصالحين في منامه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال له قل للناس من كانت له حاجة الى الله تعالى فليأت قبر ابي السائب فجعل الناس يقصدون زيارته ومن وصل الى هناك راكباً ينزل ويمشي راجلاً اعزاً و اكراماً لشعر رسول الله صلى الله عليه وسلم، ومزاره مشهور بين المقبرة رحمة الله عليهم .

۷۵ - الشيخ ابوالمبارك عبدالعزيز بن محمد بن منصور بن

ابراهيم الادمي<sup>۱</sup>

كان وحيد العصر ومقتدى الزمان يخطب بجامع شيراز ويؤم الناس بها (ورق ۶۵) في عهد الأتابك زنگي بن مودود<sup>۲</sup> وله اسانيد عالية يقال أنه قدوة الحفاظ في عهده وروى عنه خلق كثير من العلماء الربانيين ومقاماته مشهورة وخبر تلميذه بند وفاته وقراءته عليه في القبر قد مضى<sup>۳</sup> من قبل<sup>۴</sup> توفي في سنة تسع و

۱ - چنین است عنوان در ب ق ، م : الشيخ ابوالمبارك [كذا] عبدالعزيز بن محمد ، شيرازنامه ۱۱۴ : ابوالمبارك عبد العزيز بن محمد بن منصور بن ابراهيم (بدون نسبت «الادمي» ) ، معجم البلدان استطراداً در عنوان «السین» (یعنی قریه معروف سین در شمال اصفهان) ج ۳ ص ۲۲۳ : ابوالمبارك عبدالعزيز بن محمد بن منصور الادمي الشيرازي ،

۲ - دؤمین پادشاه از سلسله ملوک سلغریان فارس (سنه ۵۵۸-۵۷۱) ،

۳ - رجوع شود بسابق ص ۲۳ ، ولی مؤلف در آنجا حکایتی را که در اینجا بدان اشاره میکند نسبت به «ابواسحق آدمي» داده است نه به «ابوالمبارك آدمي» که کتبه صاحب ترجمه حاضر است (بنامه در صفحه بعد)

خسین و خمسمائة<sup>۱</sup> و قبره فيما بين مسجدى الجنائز فى المقبرة<sup>۲</sup> رحمة الله عليهم .

## ۷۶- الشيخ ابوطاهر محمد بن ابى نصر الشيرازى<sup>۳</sup>

من زهاد البلدة وعباد المهدي فاق اهل زمانه بالفضل والتقوى وكان فى المعارف آية توفى فى سنة ثلاث وخمسين وخمسمائة ودفن بأعلى طرفى<sup>۴</sup> المقبرة .

## ۷۷- الشيخ احمد بن يحيى كنيته ابو العباس<sup>۵</sup>

قد لقي افاضل الناس وكتب عن الجنيد<sup>۶</sup> و ابى محمد رويم<sup>۷</sup> ولقى سهل بن

(بقية از صفحه قبل)

و در صحت اين كنيه ابدأ جاى ترديد نيست چه علاوه بره مؤلف كتاب حاضر صاحب معجم البلدان و شيرازنامه و طبقات القراءه نيز هم بدون استثناء كنيه او را « ابوالمبارك » ضبط كرده اند ، پس يا « ابواسحق » در ص ۲۳ اشتماء است از مؤلف كتاب بجاي « ابوالمبارك » ( و بنا برين حاشيه<sup>۲</sup> در آن صفحه لغو و بى مورد خواهد بود ) ، و با آنكه شايد اصلاً آن شخص مذكور در ص ۲۳ و صاحب آن واقعه بعد از مرگ بكلى غير صاحب ترجمه ما نحن فيه است و مؤلف بواسطه اشتراك هر دو در نسبت « الأدمى » ما بين آن دو خلط كرده و دو شخص متمايز را يكى فرض نموده است ،

۱ - اين تاريخ وفات عيناً مطابق است با شيرازنامه ص ۱۱۴ ، - در طبقات القراءه شمس الدين محمد جزرى نيز شرح حال مختصرى از صاحب ترجمه مسطور است كه عين عبارت او از قراى ذيل است ( ج ۱ ، ۳۹۶-۳۹۷ ) : « عبدالعزيز بن محمد بن منصور بن ابراهيم بن مراد بن ابوالمبارك الشيرازى شيخ فارس متصدد حافظ قرأ بالروايات على عبدالله بن احمد الخرقى وسليمان بن ابراهيم بن محمد وعبدالله بن علي بن عبدالله الطامدى ومحمد بن محمد بن عبدالرحمن المدينى ، قرأ عليه هبة الله بن يحيى الشيرازى ، بقى الى حدود الأربعين وخمسمائة » انتهى ، ۲ - كذا فى ب ق ، م بجاي جمله « وقبره » تا اينجا ، « وقبره قبالة مسجد الجنائز بين المقبرة » ،

۳ - شرح حال ابن شخص در شيرازنامه ص ۱۱۵ نيز مذكور است و در جميع جزئيات با متن حاضر عيناً يكى است ، - ۴ - كذا فى ب ق ، م ، طرف ، ۵ - شرح احوال ابن شخص در نفعات ص ۱۶۱-۱۶۲ نيز مذكور است و استطراداً نيز نام او در شيرازنامه ۹۴ و همين كتاب حاضر ص ۳۹-۴۰ آمده ، - تاريخ محقق وفات او بدست نيامد ولى چون وى بتصريح مؤلف اولين شيخي است كه شيخ كبير محمد بن خفيف متوفى در ۳۷۱ با اوصعبت داشته و چون شيخ كبير عمر بسيار طولبلى نموده بوده ؛ باقلى اقوال نود و پنج سال و باكثر آنها صد و بيست و شش سال ؛ ( رجوع شود بص ۴ حاشيه ۱ ) پس فاصله و جريباً على ظواهر الامور بايستى وفات صاحب ترجمه در او ايل يا على الاكثر در اواسط مائه رابعه روى داده باشد ، ۶ - رجوع شود بص ۴۳ حاشيه ۳ ، ۷ - تصحيح قباسى قطعى ، ق ب ، ابى محمد و رويم ، م ؛ ابى محمد بن رويم ، ترجمه فارسى كتاب حاضر ۶۶ ؛ ابو محمد رويم ، و همين اخير صواب است و ابو محمد كنيه خود رويم است ، رجوع شود بص ۴۳ حاشيه ۴ ، و فقره ۴ ، مادله عبارت متن در نفعات چنين است : « جنيد و رويم و سهل عبدالله را دريافته بود » ،

عبدالله التستري<sup>۱</sup>، روى الديلمى عن الشيخ الكبير ابى عبدالله انه قال ما رأيت واجداً<sup>۲</sup> متحققاً فى وجده على السمرمدية مثل احمد بن يحيى وهو أول شيخ صحبه ابو عبدالله قال وكان يبيت<sup>۳</sup> فى صحن المسجد الجامع يجمع طيلسانه ويجعله تحت رأسه ويستلقى على قفاه ويأخذ الحصى (ورق ۶۵ ب) ويكسره بأسنانه ويرميه الى ان يؤذن للصبح ثم يقوم ويصلى بطهارة العشاء وحكاياته فى السيرة<sup>۴</sup> كثيرة، قيل مرقدہ فى هذه المقبرة ولم اطلع عليها بعد رحمة الله عليهم.

## ۷۸ - الشيخ بهاء الدين كرساف بن عمر المعروف فى شيراز بشلکو\*

كان فى بدء الأمر شاباً راعياً لأغنام بعض الرؤساء يرمى الغنم بالنهار ويؤويها بالليل الى الدار وكانت لذلك الرئيس ابنة جميلة قد ترعرعت وراحت فعشمته لشبابه وحسنه وادبه وامانته فى معاملته فوجدت عن اهله<sup>۱</sup> غفلة فى بعض الليالي فانتهزت تلك الفرصة وات اليه وكان الشيخ نائماً فأرادت مضاجعته وهمت به لتعاقه فاستيقظ رأى امرأة ذات حسن وجمال ندعوه الى نفسها فاتقى الله ونهى نفسه عن هواها فصاح عليها وقال لها ان لا تتركينى بحالى وتذهبي، ايقظت اباك واهلك فخافت الابنة وذهبت فورد فى تلك الحالة على قلبه واراد من عوالم الغيوب حتى غاب عن حسه فلما افاق (ورق ۶۶) ترك الاكتساب وتوجه الى الله

۱ - رجوع شود بس ۵۱ حاشية ۱، ۲ - كذا فى م بالجيم، ق : واحداً . ب : واحد (هر دو بجا هممله)،  
۳ - كذا فى م، ق ب ب يلبث، ۴ - بطن غالب بقرينه اينكه راوى اين ترجمه حال بتصريح مؤلف ديلى است مراد از «سیره» بايد كتاب «سیره شيخ كبير» تأليف همان ابو الحسن على ديلى باشد که سابق درس ۴۵ مؤلف بدان اشاره نمود، رجوع شود نيز بس ۴ حاشية ۱، ۵ - چنين است عنوان در ق ب (در ق ب ضبط قلم ساكو بفتح شين وسكون لام حرکات گذارده شده)، م : الشيخ بهاء الدين كرساف بن محمد المشهور بشلکو، ۶ - كذا فى النسخ، والظاهر : اهله،

تمالی بالکلیة وفتحت علیه<sup>۱</sup> الفتوحات فكان يزوره العلماء الربانيون، وسمعت مولانا قوام الدين عبدالله<sup>۲</sup> قال سمعت والدي ان احداً من الناس اذا اراد زيارته فان اراد الشيخ لقاءه وجد الباب مفتوحاً وان لم يرد لقاءه وجد الباب منغلقاً<sup>۳</sup>، وسافر ابنه مرة الى بلد واقطع خبره أياماً فأرجف في الناس انه مات فكانت والدته تبكي عليه فقال الشيخ انه حي وقدر أيته يسوق اغناماً له وسيأتي قريباً ان شاء الله تعالى ومالبث ان جاء ومعه الأغنام<sup>۴</sup>، توفي في ستة ثمان وثمانين وستمائة<sup>۵</sup> وقبره خلف محراب مسجد الجنائز<sup>۶</sup> بين المقبرة رحمة الله عليهم<sup>۷</sup>.

۷۹- الشيخ سعد الدين أبو حامد محمود بن محمد الصالحاني الاديب<sup>۱</sup>  
سافر<sup>۲</sup> الحجاز وادرك مشايخ ذلك العهد وصحب في العراق ابا موسى المديني<sup>۳</sup>

- ۱ - م افزوده ، ابواب ، ۲ - رجوع شود بنمرة ۳۳ از تراجم كتاب ،
- ۳ - م ، مغلقاً ، ۴ - تمام جمله از « و سافر ابنه » در چهار سطريش تا اینجا از م ساقط است ،
- ۵ - كذا في ب ق ، در م جای آحاد وعشرات سفید است ،
- ۶ - در ترجمه فارسی كتاب بعد از « مسجد جنازه » افزوده ، نزدیک خواجه ابراهيم خنجی ،
- ۷ - در اینجا پس از ختام شرح احوال شيخ بهاء الدين شلكو در ترجمه فارسی كتاب حاضر بقلم پسر مؤلف ص ۶۷ ترجمه احوال ذیل را كه در هیچيك از نسخ سه گانه عربی كتاب حاضر كه در تصدیف ماست موجود نیست علاوه دارد ، « شيخ ابراهيم خنجی ، محدثی عالم و با وقار و در تصحيح كتب حديث و تعظيم و درس قرآن مجید بود و روز ناسب در مسجد عتيق اعتكاف داشت و صلحا ميرفتند و از خيرات و بركات وی بخشي ميگرفتند و طلبه بسيار صباح [ و ] پيشين و پسین قرائت و حديث و قصائد وغير آن بر وی ميخواندند و كتب بی شمار بنظر مبارك او درست ميساختند و بیشتر عمر او صرف قرائت و حديث و درس بود و صحيح كتب و مقابله می نمود و مشايخ و موالی و سادات بر وی متردد می بودند و اخذ فوايد از او داشتند »
- ۸ - چنين است عنوان در ب ، م ، الشيخ سعد الدين محمود بن محمد الصالحاني ، شيراز نامه ص ۱۲۴ ، سعد الدين محمود بن محمد بن الحسين يعرف بادي صالحاني ، - صالحان بتصريح سماعي و ياقوت و شيرازنامه نام محلّه بوده از محلات اصفهان و جمع كثيری از علما و فضلا از آن محلّه بر خاسته اند كه همه مشهورند بنسبت « صالحاني » و اسامي عده كثيری از ایشان در انساب سماعي و معجم البلدان مذکور است ، و در شيرازنامه در ضمن شرح احوال صاحب ترجمه ذكر عده از اولاد و اعقاب او نیز آمده ، - صاحب ترجمه مانحن فيه ظاهراً بلکه تقريباً بنحو قطع و يقين پدر صاحب ترجمه نود ميباشد (رجوع شود بحواشي آن نمره) ، ۹ - رجوع شود بس ۵۰ حاشیه ۷ ،
- ۱۰ - متوفی در سنه ۵۸۱ . رجوع شود بسطر اول از نمره ۸۱ از تراجم كتاب حاضر ، -

ومن فی طبقته ثم سكن شیراز واسمع الحدیث وصنف الکتب فی کل فن وروی عنه خلق کثیر وعاش سبعین سنة ما تأدی احد منه قط وکان صاحب فراسة (ورق ۶۶ ب) توفي فی ربيع الأول سنة اثنی عشرة وستمائة وقبره عند قبر ابی السائب رحمة الله علیهم .

## ۸۰- الشیخ شهاب الدین ابوبکر محمد بن احمد المصالحی الیضاوی<sup>۲</sup>

کان عالماً محققاً سالکاً متبحراً دائم الذكر والفکر حصل العلوم الدینیة وتفقّه بمذهب الإمام ابی حنیفة<sup>۳</sup> و رأى شیوخاً کثیرة وجمع خصلاً اثیرة سافر الی

- ۱ - م « ربيع الأول » را ندارد ، ۲ - چنین است عنوان در ب ق ، م « ابوبکر » و « الیضاوی » را ندارد ، در شیرازنامه شرح احوال این شخص مذکور نیست ولی شرح احوال پسر اوشیخ نجم الدین عبدالرحمن آتی الذکر را بادویسر این اخیر (نمره ۸۲ و ۳۱ از تراجم کتاب حاضر) درص ۱۲۰-۱۲۱ ذکر کرده است و عنوان این ترجمه حال چنین است : « الشیخ امام المذهبین نجم الدین عبد الرحمن بن ابی بکر المعروف بابن الصالح الیضاوی » ، وبدون هیچ شبهه « المصالح » تعریف المصالح یا مصالح است ، پس تقریباً یقین می یابند که « مصالحی » نسبت بیکی از اجداد صاحب ترجمه بوده است نه بموضعی یا قبیلۀ یا چیزی از بن قبیل ، در نسخه قدیم وادبع نسخه کتاب حاضر است بضبط قلم روی هم مصالحی ضمه گذارده که معلوم میشود ( اگر اعتماد باین نسخه نمائیم ) که حرف ازل این کلمه مضموم است ، - تفسیه ، مؤلف کتاب حاضر تراجم احوال هشت نفر از اعضاء این خاندان معروف بمصالحی را متفرقه در تضاویف کتاب ذکر کرده است که فهرست اجمالی اسامی ایشان با نمرات تراجم احوال ایشان بر ای اینک همه در یک جا جمع باشد از قرار ذیل است : اول صاحب ترجمه حاضر شیخ شهاب الدین ابوبکر محمد بن احمد المصالحی الیضاوی متوفی در سنه ۵۸۸ ه (نمره ۸۰ از تراجم) ، دوم پسر اوشیخ نجم الدین ابو محمد عبدالرحمن بن محمد ابن احمد متوفی در ۵۶۵ یا ۶۱۳ (نمره ۸۱) ، سوم پسر ابن اخیر شیخ دواق الدین [محمد] بن نجم الدین عبدالرحمن متوفی در ۶۳۶ (نمره ۸۲) ، چهارم پسر دیگر اوشیخ شهاب الدین ابوبکر محمد بن نجم الدین عبدالرحمن متوفی در ۶۴۹ (نمره ۲۳۱) ، پنجم پسر ابن اخیر شیخ رکن الدین عبدالله بن شهاب الدین محمد متوفی در ۶۷۴ (نمره ۲۳۲) ، ششم پسر ابن اخیر شیخ شمس الدین عبدالصمد بن رکن الدین عبدالله متوفی در ۷۲۸ (نمره ۲۳۳) ، هفتم پسر ابن اخیر شیخ نجم الدین احمد بن شمس الدین عبدالصمد متوفی در ۷۴۴ (نمره ۲۳۴) ، هشتم پسر ابن اخیر شیخ عبدالرحیم بن نجم الدین احمد متوفی در هفتم و چیزی (نمره ۲۳۵) ،
- ۳ - از « و تفقّه » در همین سطر تا اینجا در م موجود نیست ،

خراسان و ماوراء النهر ثم رجع الى شيراز و سافر الى مصر و الشام و جاور بمكة الشريفة مدة ثم رجع ، قال الفقيه<sup>۱</sup> و كان ملجأً للصدّيقين و مؤثلاً لأرباب الحق و اليقين و له مشيخة ذكر فيها مسموعاته و مقرّواته ، و من جملة شيوخه الشيخ الحافظ ابو المبارك الأدمي<sup>۲</sup> و تلمذه<sup>۳</sup> كثير من العلماء ، و لما دنا اجله جهّز لنفسه و رتب ما يحتاج اليه من الكفن و الحنوط و حفر القبر في قرب ابى السائب و توفي في رمضان سنة ثمان و اربعين و خمسمائة<sup>۴</sup> رحمة الله عليهم .

## ۸۱ - الشيخ نجم الدين ابو محمد عبد الرحمن بن محمد بن احمد المصالحى الديرىضاوى<sup>۵</sup>

شيخ جليل عظيم الشأن روى عن ابى موسى المدينى<sup>۱</sup> و اقرانه و تلمذه جمع

- ۱ - يعنى فقيه صائىن الدين حسين بن معتمد بن سلمان متوفى در سنه ۶۶۴ كه صاحب تاليفى بوده موسوم به « تاريخ مشايخ فارس » ( رجوع شود بنمره ۱۲۲ ، از تراجم كتاب حاضر ) .
- ۲ - متوفى در سنه ۵۵۹ ( رجوع شود بنمره ۷۵ از تراجم ) ، ۳ - كذا فى النسخ الثلاث هنا و ايضا فى السطر الأخير من هذه الصفحة و الظاهر « تلمذه له » على فملى او « تلمذ عنده » على نقل ( انظر معيار اللغة فى لمد و تلمذ ) ، ۴ - كذا فى ق ( باصلاح جديد ) ، ب م ، ستماثة ( بجای خمسمائة ) . - از اينكه يكى از اساتيد صاحب ترجمه ابوالمبارك آدمى است كه چنانكه گذشت در ۵۵۹ وفات يافته و نيز از اينكه پسر آتى الذگر او نجم الدين عبد الرحمن چنانكه خواهد آمد در ۵۶۵ متوفى شده تقريباً قطع حاصل ميشود كه فقط نسخه ق كه وفات او را در سنه ۵۴۸ ضبط کرده بايد صحيح باشد و الا اگر وفات او بطبق ب م در سنه ۶۴۸ بوده لازم است اين خواهد شد كه وى ۸۹ سال بعد از وفات استاد خود و ۸۳ سال بعد از وفات پسر خود در حيات بوده است و هريك از اين دو فرض بتهائى عاده بنائيت مستبعد است تاچه رسد باجتماع آنها معاً در مورد شخص واحد ،
- ۵ - چنين است عنوان در ق ب ، م « ابو محمد » و « المصالحى » را ندارد ، براى عنوان شيراز نامه رجوع شود بص سابق حاشيه ۲ ، ۵ - يعنى ابو موسى محمد بن عمر بن احمد المدينى الأصفهاني الحافظ از مشاهير علما و محدثين قرن ششم ، در سنه ۵۸۱ در سن هشتاد سالگى در اصفهان وفات يافت ، و مدينى در نسبت او منسوب است بمدينه اصفهان نه بمدينه حضرت رسول يا غير آن ، صاحب ترجمه را تاليفات عديده است كه اسامى اغلب آنها در طبقات السافيه سبكى مذکور است ، و از جمله تاليفات او ذيلى است بر كتاب معرفة الصحابه ابو نعيم اصفهاني صاحب حليه الأولياء و از غرايب مطالبى كه درين كتاب آورده قره ذيل است ( بنقل سبكى بته دو صفحه بعد )



کثیر منهم الشیخ (ورق ۶۷) صفی الدین محمد<sup>۱</sup> الکرمانی روی عنه فی الكنز الخفی  
وله کرامات و مقامات و توفی ستة خمس و ستین و خمسمائة<sup>۲</sup> و قبره عند قبر والده  
رحمة الله علیهم .

(بقیه از صفحه قبل)

۹۱۰۴ و ابن حجر در لسان المیزان ۳ : ۱۰-۱۱) : صاحب ترجمه از مکی بن احمد بردهی و او از اسحق بن  
ابراهیم طوسی که یانصد و هفت ساله بوده روایت کرده که او در هند در شهر تنوخ [ظ : قنوج ]  
سرباتک پادشاه هند را که نهصد و بیست و پنج ساله بوده ملاقات کرده و سرباتک بوی گفته که  
حضرت رسول در حیات خود نامه بوی نوشته بوده و آنرا مصحوب ده نفر از صحابه که از جمله  
ایشان عمرو عاص و ابو موسی اشعری و صهیب و اسامة و حذیفه بوده اند بنزد وی فرستاده و او را  
دعوت باسلام نموده و وی نامه حضرت رسول را بوسیده و اسلام آورده است و سرباتک مذکور  
در سنه ۳۳۶ وفات یافته است ، سبکی پس از نقل این حکایت گوید که ابن الاثیر بر ابو موسی  
مدینی در شمردن این شخص از جمله صحابه طعن زده است و سپس سبکی گوید و در حقیقت از مثل  
ابو موسی کسی ایراد امثال این روایات جای بسی طعن و انکار است ، و ابن حجر گوید که ذمی  
در تجرید اسما الصحابه گفته که این مطلب کذب صریح است ، راقم بطور گوید این روایت  
نمونه کامل امیاری است از ساده لوحی و زود باوری و سلامت باطن بسیاری از حفاظ مشهور  
که فقط « مخزن » حدیث بوده اند و صدها هزار حدیث با اسانید آنها و اسامی رواة آنها و طرق  
مختلفه آنها و بعضی حتی تا یک میلیون حدیث ( حاجی خلیفه در عنوان « جمع الجوامع » )  
در حفظ داشته اند ولی در مقابل از هر گونه قضاوتی و انتقادی و موازنه قضا با با ترازوی عقل و عادت  
و منطقی و قیاس هزارها فرسنگ دور بوده اند ، ( برای مزید اطلاع از شرح احوال صاحب ترجمه  
رجوع شود بمآخذ ذیل ) ابن خلکان ۲ : ۶۱۰ ، سبکی ۴ : ۹۰-۹۲ ، ابوالقداء و یاقعی و نجوم  
الزاهرة هر سه در حوادث سنه ۵۸۱ ، طبقات القراء ۲ : ۲۱۵ ، اعلام زر کلی ۹۵۸ ، الکنز  
والألقاب مرحوم حاج شیخ عباس قتی در « المدینی » ) ،

۱ - چنین است در هر سه نسخه ، و این بنحو قطع و یقین غلط فاحش است از نسخ یا از خود  
مؤلف چه اسم صفی الدین کرمانی صاحب الکنز الخفی من اختیارات الصفی که در متن بدان  
اشاره کرده بتصریح خود مؤلف در شرح احوال او در نمرة ۲۷۴ و نیز بتصریح صاحب شیراز نامه  
در ص ۱۲۱ « عثمان » بوده است نه « محمد » ، ۲ - چنین است در ب ق ، م ، خمس و ستین  
و ستسمائة ، شیراز نامه ص ۱۲۰ : ثلاث عشرة و ستسمائة ، - تاریخ مذکور در شیراز نامه از تاریخ هر سه نسخه  
شدلاً زار اقر - بصواب بنظر میآید و در هر صورت تاریخ نسخه م یعنی سنه ۶۶۵ تقریباً بنحو قطع و یقین  
غلط باید باشد چه لازمه آن این خواهد بود که وفات صاحب ترجمه صد و هفده سال بعد از وفات  
پدرش شهاب الدین ابوبکر مصالحوی مذکور بلافاصله قبل متوفی در سنه ۵۴۷ باشد و این بغایت  
مستبعد است عاده ،

## ۸۲ - الشيخ موفق الدين<sup>۱</sup>

سافر<sup>۲</sup> الحجاز والعراق وسمع الحديث وحصل العلم وادرك صحبة الكبار في صحبة الشيخ ابي الحسن كرويه<sup>۳</sup> ثم جاور في المسجد العتيق يقرأ كل يوم ختمة ويدرّس العلم في اكثر اوقاته، قال الفقيه<sup>۴</sup> ما رأيت ارق قلباً واراأف على عباد الله منه ما رأيت مدّة عمره أنه غضب على احد او تعرّض لفضول و كنت ارى منه كرامات كثيرة و هو يقول لا تظهر حالي لأحد و ما اظهرتها الا بعد وفاته، توفي في شوال سنة ست و ثلاثين و ستمائة و دفن عند ابيه و جدّه بباب سلم رحمة الله عليهم.

## ۸۳ - الشيخ احمد بن عبدالله المعروف بشهره<sup>۶</sup>

شهرته بالتعقّف عن الأمراء والسلاطين والتلطّف مع الفقراء والمساكين قد ادرك صحبة الشيخ روزبهان البقالي<sup>۷</sup> في بدايته ثم صار مصاحباً للشيخ نجيب

- ۱ - چنین است عنوان در هر سه نسخه ، - بشهادت صریح شیراز نامه ص ۱۲۰ و نیز بقرینه اینکه مؤلف در آخر این ترجمه گوید : « و دفن عند ابيه و جدّه بباب سلم ، با ملاحظه عادت معهود او بایراد این نوع تعبیر در موارد ذکر ابناء بلافاصله بعد از تراجم آباء این شخص یسر صاحب ترجمه قبل است ، نام این شیخ موفق الدین بتصریح شیراز نامه ص ۱۲۰ و ۱۲۱ عمده است ،
- ۲ - رجوع شود بص ۵۰ حاشیه ۷ ، ۳ - رجوع شود بنمره ۹۱ از تراجم کتاب حاضر ،
- ۴ - رجوع شود بص ۱۴۱ حاشیه ۱ ، ۵ - چنین است این تاریخ وفات در هر سه نسخه شد الأزار و نیز در ترجمه کتاب حاضر بتوسط یسر مؤلف ص ۶۸ ، و نیز در شیراز نامه ص ۱۲۱ بدون هیچ اختلافی مابین این مأخذ ، ۶ - چنین است عنوان در هر سه نسخه ، در ترجمه کتاب حاضر و در « تحفة اهل العرفان فی ذکر الشيخ روزبهان » نسخه کتابخانه آقای حاجی حسین آقا ملک ورق ۸۶ الف ، شیخ احمد شهره ( فقط ) ، در شیراز نامه ذکر می از صاحب ترجمه نیافتیم - در م این ترجمه حال بعد از ترجمه خواجه سمد الدین یحیی صالحانی (نمره ۹۰) مسطور است ،
- ۷ - رجوع شود بنمره ۱۲۱ از تراجم کتاب حاضر ،

الدین علو بن بُزْغَشْ<sup>۱</sup> فی نهایته، ولما شاع صیت ورعه وتقواه رغب الأتابك سعد<sup>۲</sup> بن زنگی فی ان یراه (ورق ۶۷ ب) فاستأذن الشیخ نجیب الدین فی ذلك فقال له الشیخ ان الأتابك یرید ان یلقاك فخاف الشیخ احمد ان یأتیه الأتابك فی خیوله ورجاله فیکون مشوشاً لوقتہ وحالہ فمضى بنفسه الی باب الأتابك و قال اخبروه ان فلاناً قد أتى بابك فقام الأتابك اكراماً له واستقبله ثم ادخله داره فأنزله فنكس<sup>۳</sup> الشیخ طویلاً [و] لم ینبس بكلمة فقال الأتابك عظنا یا شیخ بموعظة فرفع رأسه ثم أسرح طرفه فرأى شقاً من فوق طاق الصفة فقال آوه یا اتابك و دارك فی الدنيا ایضاً خراب فعند ذلك بكى الأتابك والأصحاب ثم احضر كيساً فيه دراهم كثيرة وقال انفقها على اولادك فقال ان لي ابنا و بنتین فاما الابن فرجل فاسق تارك للصلاة لا یرید ان اعاونه على ائمه وعدوانه واما الابنتان فقد زوجت كلاً منهما رجلاً صالحاً كسوباً يكفى امرها قال اقسما بین جيرانك وقرءاء مجلسك<sup>۴</sup> قال انى لا التزمها<sup>۵</sup> فأنت وذاك قال فما رأيتك فيها قال (ورق ۶۸) ارى ان تردھا على من اخذتها منه فیکون اطیب للقلب وارضى عند الرب ثم قام وخرج، روى انه اجتمع مع الصوفية فی سماع لهم فتواجدوا وقاموا فبیناهم فی الرقص والدُّوق اذ دخلت عليهم بقرة فجعلت تدور مع اولئك الجموع ذارفة من عینیه انهار الدموع والشیخ أخذ بقرنیها مصغی الیها یخاطبها مترحماً علیها: وانت فماذا اصابك من البین حتى ارسلت الدموع من العینین<sup>۶</sup>

۱ - رجوع شود بنمرة ۲۳۸ از تراجم ، ۲ - پنجمین پادشاه از سلسله ملوک سلفریان فارس (سنه ۵۹۱-۶۲۳) ، ۳ - كذا فی ب ق ، والظاهر : فنكس رأسه ، م : فسكت ، ۴ - م : محلتك ، ۵ - كذا فی م ، ب : لا التزمهما ، ۶ - م افزوده ، ويقول ،

قُلْتُ أَعْتَدَارًا عِنْدَ ذَاكَ وَ إِنِّي لِنَفْسِي فِيمَا قَدِمْتُ لَلْأَمْرِ  
 كَذِبْتُ وَ بَيْتِ اللَّهِ لَوْ كُنْتُ صَادِقًا لَمَاسَبَقْتَنِي بِالْبَكَاءِ الْبَهَائِمِ  
 توفي سنة ثلاث [و] عشرين وستمائة رحمة الله عليهم .

۸۴ - الاستاذ فخر الدين ابو محمد احمد بن محمود<sup>۲</sup>

كان استاذاً ماهراً في القراءات العشر عن الأئمة المشهورين و عُرف بالعشرة  
 لذلك و قدروى و صنّف و اقرأ و اسمع و كتب المطوّلات للأئمة و من تلامذته  
 خاق كثير قد اهدوا بهديه قد لقيت بعضهم ، توفي سنة اثنتين و ثلاثين و سبعمائة  
 و مرقدّه عن يمين مسجد الجنّازة (ورق ۶۸ ب) قرب الجصاص<sup>۳</sup> و على قبره مكتوب:  
 سَأُوذِعُ الْقِرَاءَ بَعْدَكَ وَ الْوَرَى إِذْ حَانَ مِنْكَ الْبَيْتُ وَ التَّوْذِيْعُ  
 وَ لَأَسْفِكَنَّ لَكَ الدِّمَاءَ تَأْسَفًا لَوْ كَانَتْ دَجَلَةٌ لِي عَلَيكَ دُمُوعُ

- ۱ - چنین است در م ، در ترجمه کتاب حاضر بفارسی : در سال شصده و چیزی از هجرت ، ق ب ؛  
 سنة . . . و سبعمائة . - « سبعمائة » در دو نسخه ق ب بنحو قطع و یقین غلط فاحش است بجای  
 « ستائة » بطبق ترجمه فارسی این کتاب چه صاحب ترجمه بتصریح مؤلف با اتابک سعد بن زنگی  
 معاصر و از مشایخ مشهور عصر او بوده و اتابک میخواست بملقات او رود و او از خوف تشویش  
 اوقات خود پیشدستی کرده و خود بملقات اتابک رفته و او را وعظ و نصیحت نموده و اتابک  
 گریسته الخ ، پس معلوم میشود که : معاصر بودن او با سعد زنگی از قبیل معاصر بودن طفل با پیر مسن  
 نبوده است ، و چون وفات سعد زنگی در سنه ۶۲۳ بوده پس محال عادی است که صاحب ترجمه  
 که قبل از ۶۲۳ از مشایخ عصر محسوب میشده تا بعد از هفتصد باز در حیات باقی بوده باشد ،
- ۲ - چنین است عنوان در ق ب ، م کنیه « ابو محمد » را ندارد و این ترجمه را بعد از ترجمه  
 نمرة ۸۲ دارد ، - شرح احوال این شخص را در شیراز نامه نیافتیم ولی در طبقات القراء جزری ج ۱  
 ص ۱۳۸ ترجمه حال مختصری از او مسطور است از قرار ذیل : « احمد بن محمود الشیرازی المنعوت  
 بالفخر المعروف بالعشرة مرقی ناقل قرأ علی اصحاب الداعی و اظنه تلا علی العزّ الفارونی و اقرأ  
 بالعشرة مدة بشیراز حتی صار يعرف بها مات فی الثامن عشر من [ ذی ] القعدة سنة اثنتين و ثلاثين  
 و سبعمائة بشیراز و قبره مشهور » انتهى ، ۳ - مقصود مؤتمل بن محمد جصاص سابق الذکر است  
 (نمرة ۷۴ از تراجم) که قبر او نیز مانند قبر صاحب ترجمه در نزدیکی مسجد الجنّازة واقع بوده است ،
- ۴ - کذا فی ق ، ب ؛ رجلة . م این دو بیت را اصلاً ندارد ،

## ۸۵ - الاستاذ بهاء الدين محمد بن علي الخوارزمي<sup>۱</sup>

سبطه<sup>۲</sup>، كان شيخاً فارساً معززاً مكرماً بين الناس رأته في الختمات يحال عليه الدعاء ويُقرئ المسلمين في الجامع العتيق ونفع الله به الجُم الغفير، توفي في سنة... وخمسين وسبعمائة<sup>۳</sup> وتربته عند تربة جدّه رحمة الله عليهم.

## ۸۶ - مولانا علاء الدين محمد بن سعد الدين محمود الفارسي<sup>۴</sup>

العالم الفاضل الكامل الجامع قضى بين الخلق سنين ودرس في الجامع العتيق مدّةً وصنّف في تفسير كلام الله كتاباً كبيراً جامعاً لأقوال المفسرين سمّاه المختار من كتب الاخيار<sup>۵</sup> وكان حسن المحاوره لطيف البيان له نكات و مسائل وجوابات قد مارس الفنون واقى الأساندة الكبار وله نظم مدين ونثر بايع ومنشآت محبّرة وسجلانه تشهد بها كنت اشرف بصحبته كثيراً ومما عندي من مؤانده و فرائده (ورق ۶۹):

بُنِي كُنْتُ ابْنَ حَمْسٍ حِينَ مَاتَ أَبِي      مُضِيْعاً غَيْرَ ذِي مَالٍ وَلَا حَسَبِ  
قَالَ اللَّهُ عَلَّمَنِي وَاللَّهُ أَدْبَنِي      وَ نِلْتُ مَا نِيلْتَهُ بِالْعِلْمِ وَالْأَدَبِ

۱ - چنین است عنوان در ق ب ، ولی در ب ما بین بهاء لدین و محمد کلمه « ابن » علاوه دارد ، در م « الخوارزمی » را ندارد و درین نسخه اخیر این ترجمه در ذیل ترجمه قبل ذکر شده نه مستقلاً و مجزاً ، - شرح احوال صاحب ترجمه را در شیراز نامه نیافتیم ،

۲ - کلمه « سبط » در اینجا بقرینه اسم پدر صاحب ترجمه و بقرینه اینکه مؤلف در آخر ترجمه گوید ،  
د و تربته عند تربة جدّه » بمعنی نواده است نه بمعنی پسر و ظاهراً نواده دختری مقصود است ،

۳ - جای آحاد در ب ق سفید است ، م اصل تاریخ وفات را هیچ ندارد ،

۴ - چنین است عنوان در ب ق ، م ، الفاری ( بجای « فارسی » ) ، - شرح حال این شخص را در شیراز نامه نیافتیم ، -

۵ - چنین است در هر سه نسخه یعنی « الاخيار » بباء مثناة تحتانیه ،

توفی فی سنة .... وسبعائة<sup>۱</sup> ودفن بعوالی المقبرة رحمة الله عليهم .

## ۸۷ - الشيخ مجد الدين محمد السر دانی<sup>۲</sup>

كان رجلاً منزويًا تاركًا للفضول معرضًا عن زينة الدنيا ولذاتها اتخذ خانقاهًا  
يصلّي فيها الجمعة ويخدم الصادر والوارد وكان قوته من زرع حلال لا يتجاوز<sup>۳</sup>  
عنه وكان مريدًا لمولانا نور الدين محمد الخراساني<sup>۴</sup> العالم المتقى يقتدى به  
في الأكثر . روى أنه كان يوماً عند مولانا نور الدين فأتاه بعض حكام البلد  
لزيارته فعبس مولانا نور الدين واتبض قال مالي ولهم يأنون فيشوشون عليّ وقتي  
وليس لي معهم انس ولا اليهم حاجة فقال الشيخ مجد الدين ان كثيرا من الناس  
يتمنون ان يزورهم الملوك ليقضوا بهم حاجات الضعفاء فقال لملك تريدها فقال  
نعم كيف اتعمد الكذب فقال قد احدثها عليك (ورق ۶۹ ب) فكان في آخر عمره  
يزوره السلاطين والملوك والامراء فينصحبهم ويأمرهم وينهاهم ويعاون المسلمين  
توفى في سنة .... وسبعائة<sup>۵</sup> ودفن بعوالی هذه المقبرة رحمة الله عليهم .



- ۱ - جای آحاد و عشرات در هر سه نسخه بیاض است ، ۲ - چنین است عنوان در هر سه نسخه ،  
ولی در ب نون السودانی نقطه ندارد و در ترجمه فارسی کتاب در همین کلمه بجای بون همزه دارد ،
- ۳ - تصحیح قیاسی ، م : لایجاز ، ب ق : لانجاز (کذا) ،
- ۴ - متوفی در سنه ۷۴۲ ، رجوع شود بنمره ۲۷ از تراجم کتاب حاضر ، -
- ۵ - جای آحاد و عشرات در هر سه نسخه سفید است ،

## ۸۸- الشيخ حسين بن عبدالله المنقي<sup>۱</sup> الشيرازي

كان ممن رفع<sup>۲</sup> حنفة الشيخ شهاب الدين<sup>۳</sup> السهروردی فی طریق الحجاز قد لازمه مدة فاعطاه المقرض والأجازة فأخفاهما<sup>۴</sup> عن الناس وما اشتغل بأرشاد المريدين وما رأى نفسه اهلاً لذلك بل راقب وقته وحاله وآثر الخمول على الشهرة والقبول ولما توفي وجدوا المقرض والأجازة قد وضعهما<sup>۵</sup> بين جذوع من سقف بيته ، روى أنه اصابه فاقة<sup>۶</sup> شديدة في بعض أيام الشتاء فلزم داره<sup>۷</sup> هو وزوجته وكانا يصومان ويفطران بالماء القراح ثلاثة أيام فجاءتهما امرأة من جيرانهما فسألت زوجته عن حالهما فلما علمت ما بهما من الفاقة جاءتهما<sup>۸</sup> بمكيال ذرة وقيل اهالة فقامت الزوجة بترتيبها ودقها وطبخها (ورق ۷۰) وجلس الشيخ يوقد القدر ببارية كانت تحته حتى فنيت البارية كلها وبقي علي الأرض فلما نضجت اخذ المعرفة ليدوقها فانفلق القدر من فعره و اراق الطبخ و انطفأت النار فقام الشيخ الي الوجد و يقول لك الحمد يارب لولم تحبني ما ابتليتني فقامت الزوجة الي نعلها تضرب به على رأسه و تقول مالك و الرقص في هذه الحالة قال الشيخ وقعت

۱ - چنین است در ب و نیز در حاشیه ق ( یعنی « المنقی بانون ) ، و المنقی بشدید قاف و کسر آن بمعنی گندم پاک کن است یعنی کسی که شغلش پاک کردن گندم باشد بتصریح سمعانی درین نسبت ولی در غیر مورد صاحب ترجمه که بالطبع بواسطه تأخر عصر او ممکن نیست در انساب سمعانی مذکور باشد ، م : النقی ( بدون میم در اول ) ، ق در متن ، الحنفی ، در ترجمه فارسی کتاب : متقی ( با تاء مشناة تحتانیه بعد از میم ) - شرح حال این شخص در شیراز نامه مذکور نسبت ، ۲ - م : یرفع ، ۳ - شهاب الدین را فقط در م دارد ، ۴ - تصحیح قیاسی ، ب ق ، فاخفاها ، م ، و اخفاها ، ۵ - تصحیح قیاسی ب ق ، وضوحاً ، م این کلمه را ندارد ، ۶ - تصحیح قیاسی ، ق ، افاقة ، ب ، اصابة ، م ، ضیق ، ۷ - تصحیح قیاسی ، نسخ ، فلزم فی داره ، ۸ - تصحیح قیاسی ، نسخ ، جاءت بهما ،

لی فی ذلک الوقت مکاشفات و رزقت بکمل کفش کشفاً، توفی فی سنة . . . .  
و ستمائة<sup>۱</sup> و مرقدہ علی شفیر الحفرة من الجانب القبلی رحمة الله علیہم .

## ۸۹ - السيد نصرۃ الدین علی بن جعفر الحسنی<sup>۲</sup> لزیدی

صاحبته و كان سیداً شریفاً عالی النسب مشفقاً علی الخلق متواضعاً بذولاً  
قد ترك التناخر بالنسب و التکائر بالنسب اعطى ید الأرادة للشیخ الکامل  
المکمل امین الدین الکا زرونی<sup>۳</sup> و لازمه مدّة طويلة و اتخذ فی آخر عمره زاویة  
عند سور البلد و اعتزل فیها عن الناس و كان یعبد الخالق و یفید الخلائق و یطالع  
کلمات المشایخ (ورق ۷۰) و یتأسی بطر بقتهم الی ان توفاه الله تعالی فی سنة . . . .  
و سبعمائة<sup>۴</sup> و دفن بها رحمة الله علیہم .

## ۹۰ - الخواجه سعد الدین یحیی بن محمد بن محمود الصالحانی<sup>۵</sup>

من اکابر الأئمة و عظماء المشایخ کان له قبول عظیم عند الخواصّ و الموام

- ۱ - جای آحاد و عشرات در هر سه نسخه سفید است ، ۲ جنین است در ب ق ، م ، بن الحسن (بجای « الحسنی » ) ، و در این نسخه یعنی م این ترجمه قبل از ترجمه سابق یعنی شیخ حسین بن عبد الله منقی مسطور است ، - در شیراز نامه شرح حال این شخص را نیافتم ،
- ۳ - رجوع شود بشیراز نامه ص ۱۴۶ - ۱۴۷ ، و نیز بسابق ص ۶۲ از کتاب حاضر حاشیه ۱ ،
- ۴ - جای آحاد و عشرات در هر سه نسخه سفید است ،
- ۵ - جنین است عنوان در ب ق ، م : الخواجه سعد الدین یحیی الصالحانی ، در شیراز نامه ص ۱۲۴ در ضمن شرح احوال سعد الدین محمود بن محمد صالحانی ( یعنی صاحب ترجمه نمره ۷۹ از کتاب حاضر ) اسامی سه نفر از اولاد او را نیز برده است و عین عبارات او از قرار ذیل است : « اولاد نامدار او : افضل الدین محمد بن محمود و یحیی بن محمود و عماد الدین حسین بن محمود ، اما یحیی از کبار ائمه و مشایخ عهد بوده او را وجد و حالات فریبی دست داده و در شهر شیراز مقامی رفیع و عظیم بگرفت ، نزد یک خانۀ پدر مسجیدی بزرگ بنا فرمود که این زمان بمسجد یحیی اشهار دارد و چنان رفعتی و اشتهاری یافت که محسود ائمه و اعظام شیراز گشت و در سنه ثلاث و عشرين و ستمائة وفات یافت و در جوار مسجد بمقبره<sup>۶</sup> که پدر و برادرانش مدفونند مدفون است » انتهى ، از اتحاد اسم (پته در صفحه بعد)



بنی بجنب داره مسجد ارفیعا و اسعا من راه عرف علوه مهته توفی فی سنة ثلاث و عشرين و ستمائة و موضع قبره متصل بالمسجد الذى بناه رحمة الله عليهم .

## ۹۱ - الشيخ ابو الحسن على بن عبدالله المعروف بكر دويه<sup>۱</sup>

كان ذا علم و تقوى انزوى في بيته بشيراز ستين سنة ما خرج الا لاداء الجمعات و المهمات التي لا بد منها على الدرّة و كان سبب انزوائه انه قصد بعض الملوك يوماً لشفاعة فلما رجع كان طريقه على مسجد الشيخ زين الدين مظفر بن روزبهان الربيعي<sup>۲</sup> و كان بينهما قرابة فدخل ليزور الشيخ فلما سلم عليه قال يا ابا الحسن تفوح منك رائحة الدنيا فمن اين تجي قال يا شيخ دخلت على هؤلاء لشفاعة بعض اصدقائي فقال له يا ابا الحسن لا تدخل عليهم ولا تفاتحهم ولا تركز اليهم فتمسك النار ثم قال تريدان نزول عنك هذه الرائحة (ورق ۷۱) قال نعم قال ادخل هذه الخاوة و اعتكف ثلاثه ايام و تدارك احوالك فنادب ان الشيخ ابو الحسن بقوله فاعتكف في تلك الخلوّة ثلاثة ايام ثم رجع الى زاويته و انزوى عن الناس ، و كان قبل ذلك قد سافر<sup>۳</sup> خراسان و الحجاز و العراق و قرأ و حدث ، ادرك صحبة

[يقه از صفحه قبل ]

و نسبت و تاريخ وفات ( = يحيى صالحاني متوفى در سنه ۶۲۳ ) ما بين اين شخص مذکور در بيرار نامه و صاحب ترجمه متن حاضر عيناً و از اينكه هر دو مسجدى رفيع در شيراز بجنب خانه خود بنا كرده بوده اند و در آنجا مدفون شده شكلى باقى نماند كه اين دو شخص مذکور در شيراز نامه و كتاب حاضر بعينه يكى ميباشند و صاحب ترجمه مانعن فيه ( يعنى نمره ۹۰ ) پسر صاحب ترجمه سابق الذكر ( نمره ۷۹ ) شيخ سعد الدين محمود بن محمد صالحاني است منتهى مؤلف كتاب حاضر سهوا نام بدر وجد او را مقدم و مؤخر ذكر کرده يعنى بجای « يحيى بن محمود بن محمد » او را « يحيى بن محمد بن محمود » عنوان کرده است ،

۱ - حنين است در هرسه نسخه ، شرح احوال اين شخص در صفحات ص ۲۹۰ - ۲۹۱ نيز ميذکور است ولى در شيراز نامه ترجمه حالي از ومذکور نيست ، ۲ - رجوع شود بنمره ۱۶۲ از تراجم كتاب حاضر ، ۳ - رجوع شود بص ۵۰ حاشيه ۷ ،

الفوت الألهی<sup>۱</sup> وکان یکتب القرآن وما خرج من الدنیا حتّی کتب مائة مصحف جامع سوى ما کتب من الأجزاء والتفسیر والحديث والفقہ والأدبیات وکان یصحبه الخضر احياناً ، وقيل كان سبب وفاته أنه دخل رجل علیه فقال ههنا رجل یقول ان نفسی مثل نفس عیسی علیه السلام لأنّه کان یحیی الموتی وها انا حیى الناس من الغفلة فتأوه الشیخ وقال یاربّ عمرتني حتّی ادركت زماناً اسمع فيه امثال هذه الکلمات الهی لا اريد الحیاة بعد ذافیحصر بطنه وتوفی فی آخر محرم<sup>۲</sup> سنة ستّ وستمائة ودفن فی آخر المقبرة وحظيرته مشهورة معروفه ورحمة الله علیهم .

## ۹۲ - الشیخ ابو القاسم السروستانی<sup>۳</sup>

(ورق ۷۱ ب) العالم الفقیه الربّانی درس الناس بشیراز مدّة سنین و [کان] لا یترک احداً یخدمه بل یخدم نفسه و یسکن مدرسة خربة لا یسکن فیها غیره و كانت معیشته من طاحونة و قفت علی ملک المدرسة و متی احتاج الی شیء ذهب بنفسه الی تالک الطاحونة و حمل الدقیق - فی رأسه رجاء به ما تزوج قط و لا اشتغل بأمر الدنیا یتردّد الیه الطّیبة و اهل العلم و اذا استعازوا منه کتابراً استجیبی ان

۱ - مقصود بدون شك شیخ عبد القادر گیلانی سابق الذکر (ص ۱۲۴ - ۱۲۵) است که یکی از القاب عبیده اودرزبان معتقدین او غوث (مطلق) و غوث الله و غوث صمدانی و غوث اعظم و غوث الثقلین و غوث فاق بوده است ، و سایر القاب او نیز که با همین طنطنه و همیه است ازین قبیل است : مشاهد الله (بضمّ میم) و امر الله و نور الله و امان الله و فضل الله و قبة الله و سیف الله و قرمان الله و برهان الله و باز الله و باز اشهب الخ ، ۲ - باضافه « محرم » به « سنة » و الّا میبایستی « المحرم » با الف و لام بگوید چه نام این ماه در عری همیشه با الف و لام است ، ۳ - چنین است عنوان در هر سه نسخه ، در شیراز نامه ص ۱۴۲ عنوان این شخص چنین است : الشیخ الامام ابو القاسم عبد الرحیم بن محمد السروستانی ، - و سروستان نام بلوکی است مشهور در فارس بمسافت پانزده فرسخ در طرف مشرق مایل بجنوب شیراز ( فارسنامه ناصری ۲ : ۲۲۱ - ۲۲۲ ، و آثار المعجم ۸۱ - ۸۲ ، رجوع شود نیز فارسنامه ابن البخی و معجم البلدان و نزهة القلوب ) ،

یسترده حتی یا توه به و كان صاحب ذوق و خلوة و اشتغال بهممه<sup>۱</sup> و ربما یدخل  
السلطان علیه وهو مستلق على ظهره فلا يقوم له ولا يحتشمه بل یرد علیه السلام كما  
هو ویقول له بالله اذهب ولا تصدّ عنی فربما یغمز السلطان رجلیه وهو یتول بالله  
ارحنی عنک ، وعاش مائة سنة تامّة فلما دنا وقته قال الهی قد سئمت الحیاة الی  
متی اشتاق الی لقاءک اما ان تقبضنی الیک ثم مدرّجہ ومات ، توفي فی سنة  
... وستمائة<sup>۲</sup> ودفن فی حظيرة الشيخ ابی الحسن<sup>۳</sup> رحمة الله علیهم (ورق ۷۲) .

### ۹۳ - الشيخ محمد بن عبد العزيز بن اسماعيل الاسكندر۴

الامام المتبحر المفتی كان كبير الشأن فی التصوّف والفقه والحديث والتفسیر  
وغيرها من اقسام العلوم وهو مّمن بسط العلم بین اهل شیراز وكان  
فائقاً فی كل العلوم ویختم القرآن كل يوم ولا یشتغل بمحادثة الناس الا بما لا بدّ  
منه ولم یکن فی بیته کتاب ولا جزء ولا ورق بل كان مستحضراً حافظاً لما قرأه

---

۱ - کذا فی ۲ ، ق : بهمه ، ب : بهمة ، ۲ - جای آحاد وعشرات در هر سه نسخه سفید است ،  
و در ترجمه فارسی کتاب ص ۷۳ نیز تاریخ وفات او « ششصد و چیزی » مرقوم است ، وای در  
شیراز نامه ص ۱۴۲ وفات او را در سنه عشرين و ستمائة ضبط کرده ، و این تاریخ ( بر فرض  
صحّت نسخه مطبوعه شیراز نامه ) منافات دارد با آنچه خود مؤلف کتاب مذکور در ترجمه حال او  
گفته که اتابک ابوبکر [بن سعد بن زنگی] از معتقدان جدی او بوده و بنزد او تردد می نموده است چه  
جلوس اتابک ابوبکر در سنه ۶۲۳ بوده است مگر آنکه مقصود زمان و لیعهدی اتابک سزبور بوده باشد ،  
۳ - کذا فی ق ب ، م : ابی الحسین ( غلط ) ، - مقصود شیخ ابوالحسن کردویه مذکور بلافاصله  
قبل است بقرینه صریح ترجمه فارسی کتاب ۷۳ : « واورا در حظیره کردویه دفن کردند » ، و نیز  
صریح شیراز نامه ۱۴۲ : « در دقبره سلم بحظیره شیح شیوخ حسن [ظ : ابوالحسن] کردو مدفون  
است » ، ۴ - چنین است عنوان در ب ق ، م بجای عنوان متن دارد : الشيخ عبد العزيز  
الأقلمیدی ( کذا ) ،

وكتبه ، و صنف شرح الخلاصة<sup>۱</sup> . في الفقه للأمام الغزالي و مهما ختم احد من  
 بلامذته درسه يقرأ سورة او اكثر قبل ان يفتتح الآخر فسأله احد يوماً عن  
 ذلك فقال لا ينبغي للعبد أن يضيع ودائع السيد فالعمر و دبعة من الله عندنا يجب  
 علينا محافظته و لينظر احدكم الى محل درسه ولا يشتغل بما لا يعنيه فاعتذروا اليه ،  
 و دخل عليه بعض العلماء يوماً فجعل يحكى عن السلطان و ما جرى بينهما فقال ارتجالاً له :  
 أَرَزَّتْ بِكُمْ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ أَرْبَعَةٌ تَرَكْنَ أَعْرَاضَكُمْ نَهَبَ الْمَلَامَاتِ  
 نُصْحُ الْمُلُوكِ وَأَحْكَامُ النُّجُومِ وَعِلْمُ الْكِيمِيَاءِ وَ تَعْمِيرُ الْمَنَامَاتِ  
 (ورق ۷۳ ب) و كان مستجاب الدعوة ما دعا لأحد قط إلا استجاب الله تعالى دعاءه  
 و مع ذلك يلتمس الدعاء من المساكين ، توفي في جمادى الأولى سنة عشر و ستمائة  
 و دفن في حظيرة الشيخ ابي الحسن<sup>۲</sup> رحمة الله عليهم .

#### ۹۴ - الشيخ ابو اسحق ابراهيم بن داود<sup>۳</sup>

من اصحاب ابي الحسن<sup>۴</sup> كان صديقاً محققاً عالماً حكيماً ذا قراءة و تفسير  
 و حديث و فقه انزوى في بيته ثلاثين سنة ما خرج الا لاداء الجمعة او صلوة ميت<sup>۵</sup>  
 و ما نكلم الا بالحق و لا سُمع منه الا الصواب و كان طيب الألحان من استمع الى  
 قراءته أغمى عليه ما تزوج سنين ثم رأى ان قالوا له عملت السن كلها الا التكاك  
 فحان في المنام انه يتزوج فتزوج في الكبر و رزقه الله الولد ، ثم ان الأثر الكلما

۱ - يعنى كتاب خلاصة الوسائل الى علم المسائل در فقه تأليف غزالي (سبكي ۴ : ۱۱۶ ،  
 و حاجي خليفه در باب خاء ) ، - ۲ - م : ابو الحسين ( غلط ) ، مقصود همان شيخ ابو الحسن  
 كردويه سابق الذكر است (نمرة ۹۱ از تراجم ) ، - ۳ - م « بن داود » را ندارد ،  
 ۴ - م : ابي الحسين ( غلط ) ، رجوع شود بجاشبه ۲ ، - ۵ - م : الجنائز ،

دخلوا شیرازی فی زمن ابن خوارزمشاه<sup>۱</sup> عذّبوه بأنواع العذاب حتّی مات وکان  
يقول عند موته: عشقت نه گران خریدم ای دوست بجان توفّی فی  
ربیع الأول سنة احدى وعشرين وستمائة ودفن قبالة الشيخ ابی الحسن<sup>۲</sup>  
رحمة الله علیهم (ورق ۷۳).

## ۹۵- الشيخ حسن بن عبدالله المعروف بتنککي<sup>۳</sup>

کان من عرفاء الصوفيّة تأدّب بالشيخ نجيب الدين<sup>۴</sup> وقرانه وکان له فی

۱ - چنین است در ب ، و همین صواب است لا غیر ، ق : خوارزمشاه ( بدون « ابن » ) ، م : محمد  
خوارزمشاه ( با «ون» « ابن » ) ، - مقصود از « ابن خوارزمشاه » سلطان غیاث الدین بن محمد خوارزمشاه  
است که بتصریح ابن الأثیر در اواخر سنه ۶۴۰ بقتله بفارس هجوم آورد و اتابک سعد بن زنگی  
چون تاب مقاومت با او را در خود ندید بقلعه اصطخر پناهنده شد و غیاث الدین در اوایل ۶۲۱  
بشیراز ورود نمود و اشکریان وحشی او در آن شهر از قتل و اسر و غارت و تخریب بلاد و تعذیب  
عباد هیچ فروگذار نکردند و از جماعه مقتولین در زیر شکنجه ایشان بتصریح مؤلف کتاب حاضر  
همین شیخ ابواسحق ابراهیم بن داود صاحب ترجمه بوده است که در ربیع الأول ۶۲۱ بهلاکت  
رسید ، و پس از مدّتی در جریان همین سال ۶۲۱ غیاث الدین از فارس بطرف خوزستان وری  
حرکت کرد و طولی نکشید که سلطان جلال الدین منکبرنی برادر سلطان غیاث الدین که بتارکی  
از هندوستان بایران مراجعت کرده بود در عور ارفارس در شهر همین سال ۶۲۱ بلادی را که سلطان  
غیاث الدین از اتابک سعد گرفته بود باو مسترد ساخت و با او مصالحه نموده از فارس بطرف اصفهان  
حرکت نمود ( رجوع شود باین الأثیر در حوادث سنه ۶۲۱ و ۶۲۲ و تاریخ جهانگشای جوینی  
ج ۲ ، ۱۵۰ و ۲۰۲ ) - جوینی تاریخ حمله غیاث الدین را بفارس در سنه ۶۱۹ نگاشته ولی صواب  
بدون شبیه قول ابن الأثیر است که این واقعه را چنانکه کفینم در سنه ۶۲۰ ضبط کرده و سابق  
عبارت نسوی در « سیره جلال الدین منکبرنی » نیز دالّ بر همین است . ۲ - م : ابی الحسین  
( غلط ) ، - رجوع شود بحاشیه ۲ از ص گذشته ، ۳ - چنین است این کلامه صریحاً  
واضحاً در هر سه نسخه یعنی بقاء مائة فوقانیه و نون و دوکاف متوالی و در آخر یاه نسبت ، و ون  
بتصریح مؤلف صاحب ترجمه حاضرانوا بوده است پس تنککي بدون شبیه منسوب است به « تنک »  
بضمّ تین و بوزن خنک ( و بعضی نیز بفتح اول و بوزن سبک ضبط کرده اند ) که بمعنی مطاق هر چیز  
نازک و رقیق وضعیف است عموماً و نان نازک رقیق خصوصاً که بعربی رُفاق گویند بضمّ راه مهمله  
و نیز صلاتق جمع صلیفه و بفارسی امروزه اواش و اباش گویند ( رجوع شود بدامی فی الأسامی  
( بقیه حاشیه ۴۰۲ در صفحه بعد )

حانوته زاویه يرسل حجاباً عليه. فاذا وجد نهزة<sup>۱</sup> دخلها وصلّى نوافل وربّما قلّ خبزه في الدكان وكثر البياح فيخرج ويزن لهم ويبارك الله تعالى فيه حتى يرضيهم، ولما دفن حضر الشيخ نجيب الدين ختمته فلما اخذ المصحف عرض له استغراق غاب عن المجاس حتى فرغ الحضر كلهم وانتظروا الشيخ<sup>۲</sup> طويلاً حتى افاق فلما رجع الى الزاوية جاس فقال ان عادة اهل هذه الطريقة ان احداً منهم اذا جاءه فيض من الله العظيم جعل لكل واحد من اصحابه نصيباً وانى لما اخذت المصحف تذكّرت ماروى في قوت القلوب<sup>۳</sup> ان من رجال الله من يفتح عليه في قراءة حرف من كتابه مائة الف وستون الف معنى من لطائف اسراره وقد كشف الله عليّ في ذلك مائة الف وستين الفاً فذاك الذي اشغلتني فتمالوا كيف يكون ذلك ايها الشيخ (ورق ۷۳ب) فقال كمن يفتح النّياز الى السماء يبرى الكواكب كلّها بنظرة واحدة قال وهذا من بركة صاحبنا الشيخ حسن، توفي في سنة... وستمائة<sup>۴</sup>.

(بقية حاشيه ۳ و ۴ از صفحه قبل)

در باب صنّاع در فصل نان ولوازم آن ، ومنتهى الأرب در رقق و صل ق ، و برهان قاطع و بهار عجم و انجمن آرای اصرى هرسه در اواش) ، - در ترجمه كتاب حاضر ص ۷۴ بجای تنککی « سنککی » (بسیں بجای تاه حرف اول) جاب شده و آن بدون شك تصحيف نسخ متأخر است که چون معنى تنککی را نفهمیده اند آنرا باین کلامه که عبارت است از خباز نوعی دیگر از نان مشهور بسنکک تحریف کرده اند، و سنکک بانی است معروف که بر روی سنگ سرخ کرده باخگر یزند ،

۴ - یعنی شیخ نجیب الدین علی بن یزغش (رجوع شود بنمره ۲۳۸ از تراجم) ،

۱ - م : فرصه ، ۲ - ق : للشیخ ، ۳ - قوت بضمّ قاف و سکون واو و در آخر تاه مبسوطه است و قوت القلوب نام کتابی است معروف در آداب و دقایق تصوّف تألیف ابوطالب محمد بن علی بن عطیه حارثی و اعظم گئی متوفی در سنه ۳۸۶ ، و کتاب مزبور در مصر در سنه ۱۳۵۱ در ۴ جزء در دو مجلد بطبع رسیده است (رجوع شود بتاریخ بغداد ج ۳ ص ۸۹ ، و ابن الاثیر و یافعی و نجوم الزاهرة هرسه در حوادث سنه ۳۸۶ ، و لسان المیزان ج ۵ ص ۳۰۰ ، و سفینه الأولیاء ۱۵۸ ، و کشف الظنون در باب قاف) ، ۴ - جای آحاد و عشرات این تاریخ در هرسه نسخه سفید

بقیه در صفحه بعد

## ۹۶ - الشيخ جمال الدين حسين بن محمد الفسوى<sup>۱</sup>

كان من ابناء الدنيا جذبه جذبه من جذبات الرب فترك الأشغال ولسزم سلوك طريق الرجال حتى نال ببركته مانال وبنى خانهاً يخدم فيه الصادر والوارد و يجمع الحفاظ لدرس القرآن والصلحاء للصلوة والذكر فينفق عليهم، توفي في سنة ثمان واربعين وستمائة ودفن بخانقاهه التي استحدثها بمحلة الدباغين بدر بسلم، ثم دفن في جواره ابنه العارف الباذل محمد بن الحسين ووفاته كانت في سنة احدى عشرة وسبعمائة<sup>۲</sup>، وقلّة زواره<sup>۳</sup> حكاية ذكّرت

بقية از صفحه قبل

است، وچون وفات شيخ نجيب الدين علي بن بزّش چنانكه در ترجمه اوخواهد آمد در سنه ۶۷۸ بوده پس وفات صاحب ترجمه كه بتصريح مؤلف در حيات شيخ نجيب الدين مزبور روى داده بوده بالضرورة قبل از تاريخ مذکور بوده است.

۱ - م كلمات « بن محمد » را ندارد ، ۲ - اين دو تاريخ وفات پدر و پسر يعنى سنه ۶۴۸ و ۷۱۱ در هر سه نسخه بعينه بهمين نحو است بدون اختلاف ، - در شيرازنامه ص ۱۳۸ شرح حال دونفر يكي پدر و ديگر پسر مذکور است كه در اسم و نسب و لقب و تاريخ و نيات بعينها و طابق النعل بالنعل با صاحب ترجمه و پسرش يكي ميباشند ولى در شيرازنامه اين پدر و پسر را جزو مدفونين در محله در خفيف شمرده و در كتاب حاضر چنانكه در متن ملاحظه ميشود جزو مدفونين دروازه سلم ، وبعلاوه در شيرازنامه گويد كه اين پدر و پسر معروف بوده اند به « سرده » و كتاب حاضر از اين فقره ساكت است ، فقره دوم هيچ اهميتى ندارد چه ممكن است مؤلف كتاب حاضر از ذكر لقب « سرده » براى صاحب ترجمه غفلت يا مسامحه کرده باشد ، ولى اختلاف اؤل يعنى اختلاف در محل دفن اين دو نفر عجيب بنظر ميايد زيرا دو مؤلف مزبور هر دو از اهالى شيراز و هر دو با يكديگر معاصر و هر دو فاضل و مورخ بوده اند معذلك يكي مدفن اين پدر و پسر را در محله در خفيف كه در شمال شرقى شيراز واقع بوده نگاشته و ديگرى در دروازه سلم كه در جنوبى غربى همان شهر بوده است ، پس يا بايد فرض كرد كه يكي از دو مؤلف مزبور را با يكي از سناخ آنها را در محل دفن اين دو نفر خلطى والتباسى دست داده ، يا اينكه اين دو شخص مذکور در كتاب حاضر و در شيرازنامه با وجود اتحاد كامل در نام و نسب و لقب و تاريخ وفات و با همه استبعادى كه اين فقره دارد معذلك باهم متعاير و اشخاص مختلف بوده اند و اين اتحادات بقية حاشيه ۲ و ۳ در صفحه بعد

## فی السیرة الکبریٰ لمشایخنا<sup>۱</sup> وهی ان سبعة من رجال الله الشیخ شمس الدین عمر التُّرکی<sup>۲</sup> والفقیه ارشد الدین النیرینزی<sup>۳</sup> والشیخ زین الدین مظفر الربعی<sup>۴</sup>

بعیه حاشیه ۲ و ۳ از صحنه قبل

۴۵۵ از قبیل توارد و تصادف بوده است ، - و این نکته را نیز ناگفته نگذریم که سابق در کتاب حاضر در تحت نمره ۳۹ شرح حال کسی مذکور شد با اسم «جمال الدین محمد بن حسین بن محمد معروف بسرده» و مدفون در روضه کبیریه یعنی در محله در خفیف ، از ملاحظه تشابه کامل مابین نام و نسب و لقب این شخص با نام و نسب و لقب این دو شخص محل بحث فعلی ما بظن بسیار قوی میتوان گفت که صاحب ترجمه نمره ۳۹ باید یکی از افراد خاندان این پدر و پسر صاحب ترجمه حاضر باشد ، ۳- ضمیر «زواره» چنانکه از حکایت بعد واضح میشود راجع است بخود صاحب ترجمه جمال الدین حسین نه پسرش چنانکه ظاهر عبارت در وهله اول موهم آنست ،

۱ - مؤلف در کتاب حاضر مکرر از کتابی با اسم «السیرة الکبری» یا «السیرة الکبری لمشایخنا» که واضح است موضوع آن کتاب تراجم مشایخ فارس بوده فصولی نقل کرده است و ظاهراً هیچ جا اسم مؤلف آنرا نبرده است ولی بظن قوی بلکه بنحوظ و یقین باید این کتاب از تألیفات فقیه صائن الدین حسین بن محمد بن سلمان متوفی در سنه ۶۶۴ (نمره ۱۲۲ از تراجم) باشد که یکی از مأخذ عمده مؤلف است در این کتاب و غالباً از او بعنوان «قال الفقیه» ولی بدین تسمیه کتابی مخصوص از او فقراتی نقل میکنند زیرا که جمیع مطالبی که از «سیرة الکبری» در کتاب حاضر نقل شده همه راجع است بسوانح احوال اشخاصی که مابین ۶۰۰ و ۷۰۰ میزیسته اند پس بدیهی است که سیرة الکبری تألیف ابوالحسن دیلمی از رجال قرن چهارم و معاصر شیخ کبیر یا ابوشجاع مقارن متوفی در سنه ۵۰۹ که هر دو نیز از مأخذ مؤلف کتاب حاضرند نمیتواند باشد ، و مأخذ عمده مؤلف که خود در دیباچه و غیر آن بدانها اشاره کرده تألیفات همین سه شخص مذکور است بعلاوه شیرازنامه ، و چون در شیرازنامه اثری از فقرات منقوله از «سیرة الکبری» یافت نمیشود پس تقریباً شکی باقی نمی ماند که مؤلف سیرة الکبری چنانکه گفتیم همان فقیه صائن الدین حسین مذکور باید باشد ، و شاید نیز بلکه با احتمال بسیار قوی این کتاب همان «تاریخ مشایخ فارس» باشد که مؤلف در ترجمه فقیه مذکور (ورق ۸۲) در جزو مصنفات او شمرده ، - و یکمرتبه نیز مؤلف در ورق ۸۸ ب از کتابی با اسم «السیرة الصغری» توأم با السیرة الکبری باین عبارت ، «وله کرامات . . . . .» تشتمل علیها السیرة الکبری والصغری» فقراتی نقل کرده که باز راجع است بکسی که در اواسط قرن هفتم میزیسته ، و این کتاب نیز ظاهراً تألیف همان فقیه صائن الدین مذکور باید باشد ،

۲ - متوفی در سنه ۶۰۲ ، رجوع شود بنمره ۲۷۷ از تراجم کتاب حاضر ،

۳ - متوفی در سنه ۶۰۴ ، رجوع شود بنمره ۲۵۷ ، ۴ - متوفی در سنه ۶۰۳ ، رجوع شود بنمره ۱۶۲ ،



والشيخ روزبهان ابا محمد بن ابي نصر البقلى<sup>۱</sup> والشيخ ابا الحسن كردويه<sup>۲</sup> و مولانا شهاب الدين محمد العمرى<sup>۳</sup> والشيخ جمال الدين الفسوى صاحبوا<sup>۴</sup> (ورق ۷۴) في طريق يمشون [فيه] فرأوا ميتاً على الطريق فسألوا عن شأنه فقالوا خير غريب فقال المشايخ تعالوا نجهزه و ندفنه حسبة فقال الشيخ شمس الدين عمر على كفته وقال الشيخ ابو الحسن على حفره وقال الشيخ شهاب الدين على غسله وقال الشيخ روزبهان على ان انادى الناس لصلونه وقال الشيخ زين الدين مظفر على ان احمله حتى ندفنه وقال الفقيه ارشد الدين على ان اصلى عليه والقنه وبقى الشيخ جمال الدين ولم يتل شيئاً ، ففعل كل منهم ما وعد فلما فرغوا عن دفن الميت قال الشيخ شمس الدين عمر وكان اعلامهم قد كشف الله على في هذه الامامة فيكم اموراً اما انت يا فقيهه فسيصير اماه ائمة الناس و خطا بآبهم اليك بصاوتك عليه و تلقينك له ، و اما انت يا روزبهان فسيجعل الله لك صيتاً يباغ الآفاق بندائك عليه ، و اما انت يا شهاب الدين فسيرزقك الله اولاداً طاهرين مطهرين بتبرك بهم الناس ، و اما انت يا مظفر فيرفع الله منزلتك و منزلة اولادك الى يوم القيامة ، (ورق ۷۴ ب) و اما انت يا ابا الحسن<sup>۵</sup> فيجعل الله مزارك مرجعاً للصالحين ، و اما

۱ - تصحيح قياسى قطعى ، ق : الشيخ روزبهان ابي محمد بن ابا نصر (كذا) البقلى ، ب : الشيخ روزبهان ابا نصر البقلى ، م : الشيخ روزبهان البقلى ، - مقصود شيخ روزبهان بقلى كبير متوفى در سنه ۶۰۶ است ، رجوع شود بنمره ۱۷۱ ، ۲ - م : ابا الحسين (غلط) ، ب : كلمات «والشيخ ابا الحسن كردويه» را ندارد ، مقصود شيخ ابو الحسن كردويه سابق الذكر (نمره ۹۱) متوفى در سنه ۶۰۶ است ، ۳ - در شيرازنامه و كتاب حاضر شرح احوال ابن شخص يعنى شهاب الدين محمد العمرى مذکور نيست و با فحص بليغ در هيچ مأخذ ديكرى نيز هيچگونه اطلاعى راجع بشخصى با اين نام و نشان نتوانستيم بدست بياوريم ، ۴ - كذا فى النسخ الثلاث ، و اقرب بقياس «اصطحبوا» يا «تصاحبوا» است چه صاحب از باب مفاعله متعدى بنفس است و بدون مفعول به استعمال نميشود ، ۵ - م : ابو الحسين (غلط) ، رجوع شود بحاشيه ۲ ، ۶ - م : ابا الحسين (غلط) ، رجوع شود بحاشيه ۲ ،

انت يا جمال الدين فقد تخلفت عن الموافقة و ما رغبت فيه فما يرغب احد في زيارتك الا نادراً ، فكان كما قال الشيخ رحمة الله عليهم .

## ۹۷ - الشيخ ابو عبدالله المشتهم - بيا بويى<sup>۱</sup>

يقال انه الذى قال امسيت كدياً واصبحت عربياً<sup>۲</sup> وقصته ان بعض الأكراد اتى بعض المدارس فرأى الطلبة يتذاكرون العلم و يتدارسون فسألهم عن شئ فضحكوا منه<sup>۳</sup> فقال انى اريدان اتعلم شيئاً مما انتم فيه فقالوا ان اردت ان تصير عالماً فمد بسبب الى سماء بيتك اللبابة [واشدد درجلك به وثيقاً] وقل ما استطعت كزبرة عصفرة<sup>۴</sup> فانه سيفتح عليك ابواب العلم ارادوا بذلك الاستهانة والاستهزاء

۱ - چنین است این کلمه در م (یعنی «بایوی» بیا، موحد، الف و باز با، موحد و و او و دویا، مائة تحتاییه) ، ب ق نیز بهمین ضبط است ولی حرف ماقبل آخر بدون نقطه است ، در ترجمه کتاب حاضر بفارسی ص ۷۶ حرف ماقبل آخر همزه است، و در نفعات ص ۳۶۲ - ۳۶۳ که شرح احوال صاحب ترجمه در آنجا نیز مذکور است این کلمه «بایونی» بانون قبل از یاء اخیر مرقوم است ، و این شرح حال عیناً با کتاب حاضر مطابق است جز اینکه تاریخ وفات صاحب ترجمه را در آنجا ندارد ، ۲ - در خصوص قائل این عبارت بسیار مشهور و صاحب این قصه احوال مختلفه دیگر نیز روایت شده ، و تفصیل آن در حواشی آخر کتاب ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد ، ۳ - م ؛ علیه ، ۴ - جمله بین دو قلاب از روی فقره معادله این عبارت در نفعات ص ۳۶۳ : «اگر میخواهی که دانشمند شوی امشب ریسمانی از سقف خانه خود بیاویز و پای خود را محکم آفتجا ببند و جندانکه نوانی بگوی کزرة عصفرة» علاوه شد که برای تکمیل معنی وجود آن لازم است ، و از عبارت بعد در متن : «فذهب الرجل و شد فی رجليه حبلاً واحکمه فی سقف البيت» نیز واضح میشود که جمله مزبوره در اصل منقول عنه مؤلف بوده و بعدها از قلم افتاده ، ۵ - کزبرة بضم کاف و سکون زاء معجمه و ضم با موحد و فتح راء مهمله و در آخر تاء تأنیت بمعنی کشنیز است که از بقول معروف خوردنی است ، و عصفر بضم عین مهمله و سکون صاد مهمله و ضم فاء و در آخر راء مهمله گیاهی است که آنرا بفارسی کافشه و کازیره و کاجیره و گل رنگ باضافه گل برنگ گویند و با گل آن جامه رنگ کنند و بجای زعفران نیز در طعام بکار برند و تخم آنرا بربی فرطم و بقرانسه کرتیم Cathame و گل آنرا اخیض گویند و آن گیاه در ایران و در باغهای اطراف طهران فراوان است ، - عصفر در عربی بدون تاء تأنیت در آخر است ولی در حکایت متن محض موازنه با کزبرة ثانی بر آن افزوده اند ،

به فذهب الرجل وشد في رجله حبلاً قد احكمه في سقف البيت فجعل يقول بحسن  
النية وصدق اليقين ما لقنوه تهكماً به فلم ينزل جميع ليلته ساهراً يقظان يكررها<sup>١</sup>  
عن وفور رغبة وكمال عزيمة الى وقت السحر ففتح الله على قلبه باب العلم المذني  
الالهى (ورق ٧٥) وشرح صدره بأنوار القدس فصار عالماً ولياً فاصبح محدثاً  
بنعمة الله تعالى يجيب عن كل غامض ويغلب كل معارض فكانت قضيته آية بيّنة  
اظهرها الله تعالى تنبيهاً للناس وذلك فضل الله يؤتيه من يشاء، حانت<sup>٢</sup> وفاته في  
سنة اربع وسبعين و ثلاثمائة رحمة الله عليهم .

١ - م : يكررها ، ٢ - كذا في النسخ اعنى «حانت» بالحاء المهملة من حان يحبب اي قُرِبَ ،

## النوبة الرابعة

### لمقبرة أم كلثوم وشيروه وما يجتذيتها

٩٨ - السيدة ام كلثوم بنت السيد اسحق الكوكبي

وهو ابن محمد<sup>٢</sup> بن زيد بن الحسن بن علي المر تضي رضوان الله عليهم دخلت  
شيرا بعد قتل اعمامها وقصد بنى العباس لاستئصالهم فاقامت بها متنكرة واشتغلت

١ - شرح احوال اين ام كلثوم در شيرازنامه ص ١٥١-١٥٢ نیز مسطور است ، لكن در عمدة الطالب في انساب آل ابي طالب كه از كتب معتبرة انساب است در ضمن تعداد اولاد اسحق كو كبي ص ٧٣ دختری بنام ام كلثوم برای او ذكر نكرده است ، ولی چون در كتب انساب غالباً اسامی دختران را (مگر مشاهير ایشان را) مرسوم نبوده ذكر نمایند لهذا از عدم ذكر اين ام كلثوم در ضمن اولاد اسحق كو كبي بهیچوجه نمیتوان استنباط نمود كه او دختری باین اسم نداشته است ، ٢ - چنین است در هر سه نسخه ق ب م ، و همچنین است نیز در ترجمه فارسی كتاب حاضر بقلم پسر مؤلف عیسی بن جنید ، ولی این فقره یعنی اینکه اسحق كو كبی پسر محمد بن زيد بن حسن بن علی بن ابي طالب بوده طاهرا بل قطعاً سهو واضح است چه اسحق كو كبی بتصريح عمدة الطالب پسر حسن بن زيد بن حسن بن علی بن ابي طالب است و زيد مذکور اصلاً پسر محمد نام نداشته سهل است بغير حسن مزبور مطابق اولاد ذكور دیگری از زيد باقی نمانده بوده و نسل زيد منحصر از همین حسن منشعب شده بوده است (عمدة الطالب ص ٤٨) ، و چون كنیة این حسن پدر اسحق كو كبی ابو محمد بوده است لهذا احتمال بسیار قوی می رود كه اصل عبارت متن چنین بوده : « وهو ابن [ ابي ] محمد [ الحسن ] بن زيد بن الحسن بن علي المر تضي » و سپس در نتیجه سهو نتایج سهو و « ابي » و « الحسن » از قلم افتاده است ، - و این اسحق كو كبی چون اعور بوده و نقطه سفیدی مانند ستاره در چشم داشته لهذا به « كو كبی » مشهور شده بوده است ، و وی معاصر هرون الرشید و از اعوان و جواسیس خلیفه مزبور بوده بر ضد بنی اعمام خود از آل ابي طالب و جماعت کثیری از علویان بسعایت و تمامی او نزد هرون الرشید بقتل رسیده اند و بالأخره خود او نیز مورد سخط رشید واقع شده در حبس او افتاد و در همان حبس هلاک شد (عمدة الطالب ص ٤٩) ،

بعبادة الله تعالى وقيل لما اطلعوا على حالها قصد [ها] بعض اعدائهم من دمشق فأرادوا اخذها فهربت منهم فسقطت في بئر هناك وتوقيت، ولم اطلع على تاريخ وفاتها، وفي جوارها من السادات والأقبياء من لا يَحْصُونَ، وقيل ان الشيخ احمد ابن الحسين<sup>۱</sup> كان يحفظها ويخدمها ويفتخر بمجاورتها<sup>۲</sup> رحمة الله عليهم.

## ۹۹ - الشيخ احمد بن الحسين يكنى ابا بكر الزاهد

(ورق ۷۵ ب) احد عبّاد شيراز يذکر عنه آیات کثیرة وجرى بينه وبين الشيخ الكبير ابي عبدالله<sup>۳</sup> ابّحاث في الورع وروى أنّ الشيخ الكبير رأى يوماً غصناً من الكرم على طريقه فتملكه وعرسه وكان يسقيه من فضل وضوئه حتى اثمر ثمّ بعث الى الشيخ احمد بقطف عنب من ذلك فلم يأكله احمد وقال كيف آكله ولا ادري من اين اصل ذلك الكرم، وكان قوته من نسج كان يعمل بيديه<sup>۴</sup> ويُعلم موضع كلّ وصل من السدى واللحمة بعلامة حمراء ليظهر على المشتري عيبه، و حضر يوماً عند قاض لاداء شهادة تحملها وقدلّف على عمامته خيوطاً فأراد القاضي ان يمتحنه فقال ما هذا الذي وضعت، على رأسك فرفع الشيخ عمامته ونظر اليها وقال عمامة

---

۱ - يعنى صاحب ترجمه نمره ۹۹ كه چنانكه بلافاصله بعد مذکور خواهد شد در سنه ۳۶۷ وفات یافته است، ولى چون اسحق كوكبى پدر اين امّ كلثوم چنانكه در صفحه گذشته مذکور شد معاصر هرون الرشيد (۱۷۰-۱۹۳) بوده و در حبس او هلاك شده پس عاده بسيار مستبعد بلكه محال بنظر ميبايد كه دختر او امّ كلثوم معاصر با كسى بوده كه در سنه ۳۶۷ وفات یافته، و همچنين بسيار مستبعد است بعين همین دليل آنچه در شيرازنامه گفته كه اين امّ كلثوم در عهد سلطنت عماد الدوله ديلمى (۳۲۰-۳۳۸) بشيراز آمده بود است، ۲ - بمجاورتها باجمع از روى ترجمه فارسى اين كتاب ص ۷۷ تصحيح شد، ولى اين كلمه در هر سه نسخه عربى «بمجاورتها» با حاء مهمله مسطور است، ۳ - «ابى عبدالله» فقط در م است، ۴ - و باين مناسبت است بدون شك كه در شيرازنامه ص ۱۰۴ او را «الشيخ الزاهد . . . احمد بن الحسين النّسّاج» عنوان نموده است،

لقت عليها خيوط ثم تغافل عنه القاضي زماناً ثم أقبل عليه وقال ما هذا الذي على رأسك فرفع الشيخ عمامته مرة أخرى فقال مثل ذلك فردد القاضي مراراً وفي كل مرة يرفع الشيخ عمامته ثم يجيبه فاعتذر اليه القاضي ، ومن كلماته العالية من استولى على الكتل اخذ عن الكتل ومن هم بالكتل قطع عن الكتل ، وكان يسكن في زاوية لها جذوع دقيقة منكسرة فكلما انشق (ورق ۷۶) جذع منها وضع تحتها قصبه فيسدّها ببركة يده ولما حان وفاته وصّى ان يخرج الناس كلهم قبل جنازته فلما توفّي واخرجت الجنازة بعدهم انهدم البيت فعملوا امراده ثم عمروها والآن [هي] عامرة بالصالحين يجتمع فيها اهل التلاوة والذكر والصلوة ، توفّي في سنة سبع وستين وثلاثمائة<sup>۱</sup> ومزاره مشهور رحمة الله عليهم .

### ۱۰۰ - الشيخ حسين بن احمد بن حسين

ولده الزاهد العابد اطيب الناس بكاء واحسنهم وجداً اذا تواجد ابكى العيون واذا صاح ملاً القلوب ذوقاً قال الديلمى ما رأيت احداً صاح من الوجد في مجلس الشيخ الكبير فرضيه غيره وكان له كل يوم الف ركعة ورداً يصليها دفن في جوار والده رحمة الله عليهم .

### ۱۰۱ - الشيخ عبد الرحمن بن محمد بن سعد<sup>۲</sup> الاملدي

كان من زهاد عصره وعباد زمانه قد اخذ من علوم الظاهر بنصيب وافر

۱ - چنین است در ق م ، ب ، سبع وسبعين و الثمائة ، شيرازنامه ص ۱۰۴ ، اربعين وثلثمائة ،

در ترجمه فارسی این کتاب ص ۷۷ : سال ششصد [ = سبصد ] وشصت وسوم از هجرت ،

۲ - چنین است در ب ق ، م كلمات ابن محمد بن سعد ، راندارد ، شيرازنامه ص ۱۱۵ : سعيد

(بجای سعد) ،

ثم اشتغل بالغرلة والخلوة وفتح الله عليه الأبواب توفى في سنة سبع وستين وخمسمائة  
ودفن بجوار الشيخ احمد بن الحسين<sup>۱</sup> رحمة الله عليهم .

## ۱۰۲ - الشيخ ابو سعيد الساجي

(ورق ۷۶ب) كان من اكبر اصحاب الشيخ ابى الحسن كردويه قال الفقيه  
كان عالماً عابداً ربانياً محققاً صاحب كشف و اشارة وحسن خلق و علم و تواضع  
وذوق رافقته ثلاثين سنة يدعو الناس الى الله تعالى بالمساهلة والمرحمة<sup>۲</sup> ولا يظهر  
احواله لأحد ما رأيت في العالم مثله، ولما دنا<sup>۳</sup> وفاة الشيخ ابى الحسن دعاه ووصاه  
و قال تزوج بزوجتى بعد موتى فقبل وصيته ولما انتضى<sup>۴</sup> عدتها نكحها وكان له  
زوجة اخرى وله اولاد منها فرأى الشيخ في منامه و قال لانخد فان رسول الله  
صلى الله عليه وسلم قال الرزق اشد طلباً للمرء من اجله وفتح الله عليهم ابواب الرزق  
والبركة ، توفى في ذى الحجة سنة اربع وثلاثين وستمائة ودفن خلف مشهد  
ام كلثوم رحمة الله عليهم .

## ۱۰۳ - مولانا جمال الدين حسين بن ابى بكر البوشكاني<sup>۶</sup>

العالم الزاهد اعرض عن الدنيا واقبل على المولى فحج بيت الله الحرام  
ولقى المشايخ العظام و نال من بركات علماء مصر والشام ما لم يضبطه الأقلام

۱ - يعنى صاحب ترجمة نمره ۹۹ ، ۲ - چنين است در ب ، م ، والمواساة ، ق اين كلمه را ندارد ،

۳ - كذا فى التسخ الثلاث بالتذكير ، ۴ - كذا فى التسخ الثلاث بالتذكير ،

۵ - كذا فى ب ق ، م ، حسن ، ۶ - بوشكان وبشكان نام قرأى متعدده است در بلوكات

مختلفه فارس؛ بوشكان از قرأى بلوك كازرون است ، وبشكان از قرأى بلوك دشتى و نیز از قرأى  
بلوك بيضاء است (فارسنامه ناصرى ، رجوع شود بفهرست آخر آن) ومعلوم نيست صاحب ترجمه  
يكدام يك از آنها منسوب است ،

و سكن في جوار الشيخ احمد<sup>۱</sup> (ورق ۷۷) وكان سبب ذلك انه جاء يوماً لزيارة الشيخ احمد فلما وقف حذاء قبره قال يا عجباً ان الشيخ يقول لي كن عندنا ولا تفرق عنا فأقام هناك الى ان توفي في شوال سنة خمس وخمسين و سبعمائة و دفن قبالة بابه رحمة الله عليهم .

۱۰۴ - الست عزيزة بنت القاضي شمس الدين محمد بن ابى بكر<sup>۲</sup>

كانت صالحة قوامه تعلم اولاد المسلمين حسبة لها اثار في الله واصطبار لله قيل يرى على قبرها النور في الليالي ومرقدها قبالة باب الشيخ احمد رحمة الله عليهم

۱۰۵ - الفقيه نجم الدين محمود<sup>۳</sup>

كان معلماً للقرآن نساخاً للمصاحف رؤفاً بالخلایق يقال انه كتب قريب الف مصحف جامع<sup>۴</sup> وغير جامع وهي في ايدي الناس [وكان] يؤم مسجداً في

---

۱ - يعنى صاحب ترجمه نمره ۹۹ - از اينجا تا آخر اين ترجمه حال بطبق م است ، و در ب ق ترتيب عبارات قدرى مقدم ومؤخر نوشته شده است ولى زيادت و نقصانى ندارد ،

۲ - كذا فى م ، ق ب ، ولا تفرق متا ، - صواب « لا تفرقنا » است چه فارق مفارقة متعدي بنفس است و گویا اينجا بثوهم معنى « لا تبعد عنا » است ، ۳ - كلمات « بن ابى بكر » را در م ندارد فقط در ق ب و ترجمه فارسى كتاب حاضر ص ۷۹ موجود است ،

۴ - يعنى صاحب ترجمه نمره ۹۹ ، ۵ - اين فقيه نجم الدين محمود غير فقيه نجم الدين محمود پدر قوام الدين عبدالله استاد مشهور حافظ است كه سابق در ضمن شرح حال اين اخير ( ص ۸۵ س ۱ حاشيه ۱ ) نام او مذکور شد و در همانجا نيز ما اشاره بتقاير اين دوشخص نموديم و دلايل آنرا نيز ذكر كرديم ، رجوع بدانجا شود ، ۶ - مصحف معلوم است كه بمعنى قرآن كريم است ولى كلمه « جامع و غير جامع » را در صفت آن درست ندانستيم مقصود از آن جيست و در كتب متداوله لغت نيز جيزى در اين باب نيافتيم ، فقط در لسان العرب در ماده ص ح ف گويد : « والمصحف والمصحف الجامع للمصحف المكتوبة بين الدفتين كانه اصحيف قال الأزهري وانما يقبه در صفحه بعد



حمله و یحرض علی الخیر و الصلوة اخذ عنه القرآن خلائی و انا منهم، توفی فی سنة بضع و خمسين و سبعمائة و دفن عند بقعة الشیخ احمد بن الحسین<sup>۱</sup> رحمۃ اللہ علیہم.

## ۱۰۶- الشیخ قوام الدین محمد بن الحسین المعروف بنعیم<sup>۲</sup>

و هو اسم اخیه الأكبر کان من مشایخ الصوفیہ و علماء الدین قد سافر<sup>۳</sup> الحجاز و العراق (ورق ۷۷ب) و غیرهما و رأى المشایخ و الأساتذة و خدمهم فی هذا الطریق وله خلوات طاهرة<sup>۴</sup> و مصنفات نافعة فی التصوف و الطب و غیرهما منها کتاب صفحات الالواح لشفحات الالرواح و رأیت خوارق العادات منه کثیرا

بقیه از صفحه قبل

سمى المصحف مصحفاً لأنه أُصِحِفَ اى جُعِلَ جامعاً للمصحف المكتوبة بين الدفتين، ودر کتاب سامی فی الأسامی در باب ثالث فی کتب اللہ المنزلة و ما یناسیها گوید: « الجامع و المصحف و الکراسة معروفات الجوامع و المصاحف و الکراریس ج»، و چنانکه ملاحظه میشود این مأخذ اخبار هیچگونه توضیحی در خصوص مفهوم کلمه جامع نداده است و بهمان معروفیت آن در عهد خود او اکتفا کرده است، ولی احتمال قوی می‌رود چنانکه از سیاق عبارت مذکور لسان العرب نیز ظاهراً برمیآید که مراد مؤلف کتاب حاضر از « مصحف جامع » قرآن متعارفی باشد یعنی قرآنی تام<sup>۵</sup> و کامل که در بین الدفتین یک جلد موجود باشد، و مراد او از « مصحف غیر جامع » بالنتیجه «سی یاره» خواهد بود یعنی قرآنی که آنرا در سی جزء علیحده مستقل تجزیه و تجلید کنند و معمولاً در مجالس فاتحه و ختم اموات بهر یک از واردین مجلس یکی از آن اجزاء را توزیع نمایند برای آنکه آن شخص تازه وارد آنرا برای ترویج روح میت قرائت نماید، و این نوع قرآن را بهمن مناسبت تجزیه آن بسی جزء چنانکه گفتیم «سی یاره» گویند (رجوع شود بفرهنگ چراغ هدایت در تحت همین عنوان)، و در عربی این نوع قرآن را رتبه گویند بفتح راء مهمله و سکون باه و موخده، و ربه دراصل بمعنی صندوق مرثعی است که چیزی در آن ذخیره نهند و چون این نوع قرآن را همیشه در صندوق محفوظ میدارند لهذا خود آنرا نیز از باب تسمیه حال با اسم محل ربه گفته‌اند (رجوع شود بتاج العروس و قاموس دزی و فهرست مصاحف کتابخانه ملی مصر)، و اکنون در ایران برای تسریع عمل و تسهیل کار خوانندگان در مجالس ختم قرآن را اغاب بشصت یا بصد و بیست قسمت مستقل تقسیم و تجاید می نمایند و معذک آنرا استصحاباً الاسم السابق «سی یاره» مینامند، ۱- یعنی صاحب ترجمه<sup>۶</sup> نمره ۹۹، ۲- چنین است در ب، ق، م، بالنعیم، ۳- رجوع شود بس ۵۰ حاشیه ۷، ۴- چنین است در هر سه نسخه باطاه مهمله (؟)،

توفی فی سنة . . . وسبعمائة<sup>۱</sup> ودفن بأخر المقبرة عند السور، ومما كتب لى بخطه

إِنَّ لِلَّهِ عِبَادًا فُطِنًا<sup>۲</sup>      طَلَقُوا الدُّنْيَا وَخَافُوا الْفِتْنَةَ

نَظَرُوا فِيهَا فَلَمَّا عَلِمُوا      أَنَّهَا لَيْسَتْ لِحَيٍّ وَطَلْنَا

جَعَلُوهَا لُجَّةً وَاتَّخَذُوا      صَالِحَ الْأَعْمَالِ فِيهَا سُفْنًا

رحمة الله عليهم .

### ۱۰۷ - الشيخ حسن الديلمي الفسوى

كان مصاحباً للشيخ روزبهان البقلی<sup>۳</sup> والشيخ زين الدين مظفر العمری<sup>۴</sup> حين قدما شیراز فسكن بها معهما وكان له قدم في التصوف ومعرفة باشارات القوم يأتيه الصلحاء والعباد في زاويته المباركة ويستأنسون بصحبته المتبركة .

### ۱۰۸ - الشيخ ابوبكر<sup>۵</sup> ابن حسن

كان من رجال الله الصالحين يقرأ كتاب الله و يقرئ ويؤم المسلمين في مسجده<sup>۶</sup> و يحضر مجالس العلماء والمشايع و اذا رجع كان له دار<sup>۷</sup> يجتمع فيها اهل

۱ - جای آحاد وعشرات در ق ب سفیداست ، م : فی سنة فلان وسبعمائة ، ۲ - فطن بضمتین

جمع فطین است، بروزن کتیب بمعنی دانا وزیرک وتبیز خاطر (تاج العروس ومصباح) ،

۳ - یعنی صاحب ترجمه نمره ۱۷۱ ، ۴ - یعنی صاحب ترجمه نمره ۱۶۲ ، در م بجای

العمری : القرشی ، ۵ - تصحیح قیاسی مظنون ، ب ق ، باشاره ، م : باحوال ،

۶ - کذا فی ب ق ، م : ابو محمد ، - این شخص بقرینه عبارات مؤلف در آخر ترجمه « ودفن

عند ابيه » با علم بعادت مؤلف که غالباً این نوع تعبیر را در مورد تراجم ابناء بلافاصله بعد از تراجم

آباء می نماید بدون شبهه بسر صاحب ترجمه قبل است ، ۷ - ق ب : فی مسجد ،

۸ - کذا فی م ، ب : ناده ، ق : مجلس ما (کذا) ،

العلم (ورق ۷۸) والأدب يقتبسون<sup>۱</sup> من ناره ويستضيئون من انواره توفى في سنة . . . وستمائة<sup>۲</sup> ودفن عندي .

### ۱۰۹ - مولانا سراج الدين بن الشيخ ابي بكر<sup>۳</sup>

كان عالماً فاضلاً اديباً عافلاً كتب الكتب الكثيرة وحصل النسخ الغزيرة<sup>۴</sup> وظهرت عليه الحالات الشريفة ثم رُشِّح لتعليم السلطان جمال الدين ابي اسحق فعملت رتبته وكثرت بركته وفوضت اليه شيخوخة المدرسة الخاتونية وكان عليها سنين يزوره الملوك والسلاطين ويقصده القضاة والأئمة والصوفية ويتوسل اليه ارباب الحاجات وكان له من علوم التوحيد والعرفان<sup>۵</sup> نصيب شامل، توفى في سنة احدى وخمسين وسبعمائة رحمة الله عليه<sup>۶</sup>.

### ۱۱۰ - الفقيه نور الدين الخفري<sup>۷</sup>

الحافظ الورع الناسك المتخشع الصابر في الله كان يعلم القرآن و يرشد الناس قد تأسى بطريقة الكبار واقتبس منهم الآثار فلاح عليه الأنوار، توفى في سنة . . . وسبعمائة<sup>۸</sup> ودفن في عوالي المقبرة .

۱ - ب : يقبسون ، ۲ - جای آحاد وعشرات در هر سه نسخه سفید است ،

۳ - چنین است عنوان در ق ، ب « ابن » را ندارد ، م بجای این عنوان چنین دارد : الشيخ « نورالدين الحموی » که بدون شك تصحيف عنوان بعدی است ، - این صاحب ترجمه ظاهر ايسر صاحب ترجمه بلافاصله قبل است ، ۴ - تصحيح قیاسی ، نسخ : « العزیزة » با تنقیط

کامل یا ناقص ، رجوع شود بص ۶۷ س ۶۹ ص ۶۹ س ۲ ، ۵ - کذا فی ب ، م : المعرفة ، ق ندارد ، ۶ - جمله از « توفی » تا اینجا از ق ب ساقط است فقط در م موجود است ،

۷ - خفري منسوب است بخفري بفتح خاء معجمه وسكون فاء ودر آخر راه مهمله كه همان خبر سابق الذكر است که در ص ۱۱۴ حاشیه ۶ شرح آن گذشت ، - م بجای عنوان حاضر چنین دارد : « مولانا سراج الدين حسن » یعنی سهواً عنوان ترجمه قبل را بجای عنوان حاضر نوشته است چنانکه عنوان ترجمه حاضر را نیز سهواً بجای عنوان ترجمه قبل نوشته بود وما اشاره بدان کردیم؛

۸ - جای آحاد وعشرات در هر سه نسخه سفید است ،

## ۱۱۱ - وولده الحاج قوام الدين حيدر<sup>۱</sup>

كان صوفيًّا عارفًا جاور بيت الله سنين كثيرة (ورق ۷۸ب) وسافر الى الشام فرأى الشيوخ العظام والعلماء الأعلام وكتب و حفظ و صنّف وله وجد و ذوق و حسن خلق مع كلّ احد توفّي في سنة تسعين<sup>۲</sup> و سبعمائة رحمة الله عليهم .

## ۱۱۲ - الشيخ شهر دار بن حسين بن عبدالله الديلمي<sup>۳</sup>

ذو المقامات العلية والحالات الجلية تأدب بوالده ثم بالشيخ سعد الدين محمد العمري<sup>۴</sup> سافر<sup>۵</sup> نواحي العجم وله بجيلان و اطرافها مريدون معتقدون ينوون له النذور ويستمدون منه الهمة فيجدون اثرها سريعاً ، توفّي في ذى الحجة سنة خمسين و ستمائة و دفن في رباطه العامرة<sup>۶</sup> رحمة الله عليهم .

## ۱۱۳ - الشيخ جمال الدين حسين بن عبدالكريم الراغري<sup>۷</sup>

كان من عباد الله الصالحين له اورد كثيرة من صلوة و صيام و تهليل و تسبيح و صدقة و اطعام تأسّى بهدى الزاهد ابي القاسم الفسوي<sup>۸</sup> و سكن شيراز و اتخذ

---

۱ - نام این شخص بنحو عنوان فقط در ق مرقوم است ولی در م ب در اثناء ترجمه احوال شخص سابق که پدر اوست مسطور است نه بطور عنوان ، ۲ - کذا فی م ، در ق ب جای کلمه « تسعين » سفید است ، ۳ - م : الشيخ شهر دار بن الحسن الديلمي ، - و شاید همین اقرب بصواب باشد و این حسن ديلمي همان صاحب ترجمه نمره ۱۰۲ سابق الذکر باشد ، ۴ - یعنی صاحب ترجمه نمره ۱۶۳ ، - در م بجای العمري : القرشي ، ( رجوع شود نیز بحاشیه ۴ از ص ۱۶۷ ) ، ۵ - رجوع شود بص ۵۰ حاشیه ۷ ، ۶ - کذا فی النسخ بتأنيث صفة الرباط بتوهم معنی « الزاوية » بلاشك ، ۷ - چنین است عنوان در ب ق ، ولی ب « الراغدي » دارد با دال بجای راء ، م : الشيخ جمال الدين حسين الواعظ ، - با فحص بدين معلوم ما نشد الراغري منسوب بجيست ، ۸ - بدون شبهه مراد « زاهد كبير ابوالقاسم بن شعيب بن بلويه مكراني فسوي » باید باشد که در ضمن ترجمه نمره ۵۱ ( ص ۱۰۸ س ۲ و ۴ ) دو مرتبه نام او استطراداً آمده است ، رجوع بدانجا شود ،

رباطاً<sup>۱</sup> بجوار السيد عز الدين احمد<sup>۲</sup> يخدم الصادر والوارد وكانت السادة يأتونه  
ويأتيهم ويعطونه مما عندهم ويعطيهم ومدفنه في تلك الرباط<sup>۳</sup> رحمة الله عليهم  
(ورق ۷۹).

### ۱۱۴ - الشيخ روح الدين عبد العزيز بن حسين الراغري<sup>۴</sup>

الشيخ العارف الصادق كان سديد القول كثير الشفقة جزيل الفضل ذابذل  
عظيم وايتار تام مقبولاً عند الخواص والعوام معظماً فيما بينهم توفي سنة . . .  
وسبعمائة<sup>۵</sup> ودفن عند والده<sup>۶</sup> رحمة الله عليهم .

### ۱۱۵ - الشيخ عبد الرحيم بن حسين

اخوه<sup>۷</sup>، كان من الفقراء الصادقين الذين ابتلوا في الله بأصناف المحن قد  
لقيته وكان له نفس مؤثر وهمة عالية وسيماءه تشهد على صحته حاله مع الله توفي  
في سنة . . . وسبعمائة<sup>۸</sup> ودفن عندهما رحمة الله عليهم .

### ۱۱۶ - السيد عز الدين احمد بن جعفر الحسيني الموسوي

كان من كبار السادات والنقباء كان ذاجاه رفيع \* ومنصب عال رؤفاً

---

۱- م : خانقاهاً ، ۲ - يعنى سيد عز الدين احمد بن جعفر الحسيني الموسوي صاحب ترجمه  
نمرة ۱۱۶ ، - در ترجمه كتاب حاضر بقلم پسر مؤلف عيسى بن جنيد بجای عبارت معادلۀ متن  
چنين دارد (ص ۸۱) : « رخانقاهي بساخت درهمساينگي سادات طويل » ، ولايد (برفرض صحّت  
نسخه ترجمه) سادات طويل نام خاندان اين سيد عز الدين احمد بن جعفر بوده است ،  
۳ - کذا في ب ق بتأنيث اسم اشاره بر رباط بتوهم معنى زاوية ، ( رجوع شود بص ۱۶۹ ح ۶ )  
م : في خانقاهه ، ۴ - چنين است عنوان در ب ق ، م : الشيخ روح الدين عبد العزيز ( فقط ) -  
صاحب ترجمه حاضر پسر صاحب ترجمه قبل است ، ۵ - جای آحاد وعشرات در هر سه نسخه  
سفید است ، ۶ - کذا في ب ق ، م بجای جمله « ودفن عند والده » چنين دارد : « ودفن في  
خانقاهه المبنية في محلة الجصاصين » ، ۷ - کلمه « اخوه » فقط در م موجود است ودر ب ق  
ندارد ولی وجود آن لازم است . ۸ - جای آحاد وعشرات در هر سه نسخه سفید است ،

بالخلائق رحيمًا بالمساكين اخذ من الفضل والشرف ما لا يدركه اكثر من الناس وكان يحيى الياىلى بطاعة الله ثم يقوم بأمر المسلمين يشهد الجنائز ويمود المرضى ويفك الأسير ويقضى ذا الدين ويصل الرحم ويحمل الكل<sup>٢</sup> وكان جمعًا للأخلاق النبوية والأوصاف المرتضوية سكن بمحلة البصاين وابتنى مدرسة اسكن فيها عيون الفضلاء وعين للتدريس بها (ورق ٧٩ب) فحول العلماء ووقف عليها كتبًا نفيسة كثيرة وضياعًا عامرة كبيرة<sup>٣</sup>، توفي في سنة ثلاث عشرة وسبعمائة ودفن فى قبته الرفيعة رحمة الله عليهم.

### ١١٧ - السيد تاج الدين جعفر بن احمد ولده

ذوالقدر الجليل والشرف الأصيل والخلق الجميل والعطاء الجزيل كان مربيًا لسائر اهل العلم والأدب مشفقًا على خلق الله جامعًا للفضائل العلمية والعملية معظماً لأوامر رسول الله صلى الله عليه وسلم محيياً لما آثره المرضية ما بخل بقدمه وكرمه على عدو وصديق وما انقطع انعامه وكرامه عن بعيد وقريب له مواظبة على درس كتاب الله تعالى ومطالعة علوم الدين ومراعاة لقلوب اعيان السادة ووجوه القوم وان كانوا دونه يفتقر اكابر العلماء والملوك الى تربيته ولا يتمشى قضايا المملكة اكثرها الا بمشورته ولا ينتظم عقد المحافل الا بحضوره ينهى اليه كليات الأمور ويقضى لديه مهمات الجمهور والله تعالى دفع (ورق ٨٠) بلاء الأعداء عن

١- ازستاره تا اينجا از ب ساقط است ، ٢- الكل [بالفتح] العيال والثقل والكل اليتيم وفي حديث خديجة انك لتحمل الكل هو بالفتح النقل من كل ما يتكلف والكل العيال (لسان العرب باختصار) ، ٣- در نسخه ق در حاشية اين موضع بخطى غير خط كاتب اصلى عبارت ذيل مرقوم است : «ولبس الخرقه عن الشيخ نجيب الدين على وفي قبته الرفيعة كتب اسناد الخرقه» ، وبدون شك مراد شيخ نجيب الدين على بن بزغش عارف مشهور متوفى در سنة ٦٧٨ است (صاحب ترجمه نمره ٢٣٨) ، ٤- ب ق : لأمر ،

هذه الخطة بيمن رعايته و رفع خطّة السوء عنها بحسن كفايته فبدل الحرب سلماً  
والطعن والضرب راقّة و حلماً ، وكثيراً ما كنت اتشرف بتبديل انامله وانشوف<sup>١</sup>  
الى نيل فواضله اصلى به الجمعات واطخب له فى الواقعات فيصغى الى موعظتى  
وكلامى وبحث على تربيتى واکرامى واول ما دخل بيتى يوم الاجتماع لتطهيرى<sup>٢</sup>  
تمثل بقول جدّه<sup>٣</sup> رضى الله عنه :

تَنْزَهُ عَن مَّصَادِقَةِ ٤ أَلِلِّثَامِ	وَأَلِيمٌ بِالْكَرَامِ بَنَى الْكَرَامِ
وَلَا تَكُ وَائِقًا بِالذَّهْرِ يَوْمًا	فَإِنَّ الذَّهْرَ مُنْخَلُّ النِّظَامِ ٥
وَتَقِ بِاللَّهِ رَبِّكَ ذِي الْمَعَالِي	وَذِي الْأَلَاءِ وَالنِّعَمِ الْجِسَامِ
وَكُنْ لِلْعِلْمِ ذَا طَلَبٍ وَبَحْثٍ	وَنَاقِشٍ فِي الْحَلَالِ وَفِي الْحَرَامِ
وَ بِالْعُورَاءِ لَا تَنْطِقُ وَلَكِنْ	بِمَا يَرْضَى الْأُلَّهُ مِنَ الْكَلَامِ ٦

فحفظت البيت الأول من انشاده ثم ظفرت بما بقى من خطّ بعض اولاده ، وله  
مجموعات شريفة واختيارات لطيفة منها كتاب جوامع اللطائف من مختارات  
الطوائف (ورق ٨٥ب) و كتاب فزهة القلوب وغيرهما ، توفى فى سنة . . .  
وخمسين وسبعمائة<sup>٧</sup> ودفن بحظيرته المقدسة على يمين المدرسة رحمة الله عليهم .

١ - كذا فى ق ، ب م ، انشوق ، ٢ - تطهير يعنى ختان ، « وطهر فلان ولده اذا قام  
بسنة ختانه » (اسان العرب) ٣ - يعنى حضرت اميرجه اشعارمتن ازديوان منسوب بأن حضرت  
است ، ٤ - ديوان ، مجالسة ؛ ٥ - ديوان ؛ منجل النظام ،

٦ - مجموع اين ابيات دردديوان منسوب بحضرت امير هشت بيت است وسه . - ديگر آن ازقرار  
ذيل است (ديوان ، طبع مصر سنة ١٣١٦ ص ٨٧) ؛

ولا تحسد على المعروف قوماً  
و ان خان الصديق فلا تخنه  
وكن منهم تنل ردّ السلام  
و دم بالحفظ منه والتمام  
ولا تحمل على الأخوان ضغنا  
وخذ بالصفح تجح من الأتام  
٧ - كذا فى ق ب (يعنى جاى آحاد سقيد است) ، م ؛ توفى فى سنة خمسين وسبعمائة ،

## ۱۱۸ - السيد نصره الدين علي بن احمد<sup>۱</sup>

كان سيِّداً زاهداً مجتهداً عابداً اختار الانزواء والخلوة مع ما كان فيه من النعمة والثروة [وكان] يصلِّي كلَّ يوم وليلة الف ركعة نافلة توافقه على ذلك زوجته السكاملة الفاضلة وينفقان اموالهما في سبيل الله تعالى وقيل لم يخرج مدَّة عمره الى الصحراء وما رأى الثمار على الأشجار وسأل<sup>۲</sup> يوماً عن شجرة التين والبطيخ فقال ينبغي ان يكون شجرة البطيخ عالية كبيرة وشجرة التين نازلة صغيرة فقيل له يا سيِّدنا الأمر بالعكس فتواجد من ذلك وقام ومشى خطوات ثم قال سبحان من يرفع الصغير ويضع الكبير<sup>۳</sup>، توفي سنة... وسبعمائة<sup>۴</sup> رحمة الله عليهم.

## ۱۱۹ - السيد مغيث الدين<sup>۵</sup> عبدالعزیز بن جعفر<sup>۶</sup> بن احمد

كان عالماً فاضلاً محظوظاً من فنون الأدبيات وبه مارس اقسام الحكمة<sup>۷</sup> والرياضيات يحاضر اهل البلد بوجه طليق ويكتب احاسن الكتب بخط انيق وله الكرم التام (ورق ۸۱) والأنعام الشامل العام<sup>۸</sup> ومما عندي بخطه:

إِنَّ الْخِيَارَ مِنَ اللَّبْرِيةِ هَاشِمٌ وَبَدُوْميةِ<sup>۹</sup> أَرْدَلُ الْأَشْرَارِ

۱ - ابن شخص بظن غالب برادر صاحب ترجمه سابق است، ۲ - كذا في ب، م؛ فسأل، ق؛ فسئل، ۳ - م اینجا عبارت ذیل را اضافه دارد: «وما رئی خارج البلد حتی فارق الدنيا»، ۴ - كذا في م (یعنی جای آحاد و عشرات سفید است)، ب؛ توفي سنة... (یعنی جای تمام تاریخ سفید است)، ق اصل جمله «توقی الخ» را هیچ ندارد، ۵ - كذا في ب ق، م، معین الدین، ۶ - كلمات «عبدالعزیز بن جعفر» فقط در م موجود است، در ق؛ جای آن كلمات سفید است، ب ندارد بدون بیاض، - بر فرض صحت نسخه م ابن شخص بظن غالب پسر صاحب ترجمه نمرة ۱۱۷ و برادر زاده صاحب ترجمه نمرة ۱۱۸ خواهد بود،

۷ - كذا في م، ق ب؛ الحكم، ۸ - چنین است در م در جمیع مواضع چهار گانه ابن ایبات وهو الصواب لا غیر، ب ق در هر چهار موضع: «بنوحنیفة» دارد بجای «بنو امیه»، - و بدون بقیه در صحنه بعد



قَبَدُوا أَمِيَّةَ عُوْدُهُمْ مِنْ جِرْوَعٍ      وَ لِهَاشِمٍ فِي الْمَجْدِ عُوْدٌ نَقْصَارٍ  
 أَمَا الدَّعَاةُ إِلَى الْجِنَانِ فَهَاشِمٌ      وَ بَدُو أَمِيَّةٍ مِنْ دُعَاةِ النَّارِ  
 وَ بِهَاشِمٍ زَكَّتِ الْبِلَادُ وَ أَعْشَبَتْ      وَ بَدُو أَمِيَّةٍ كَالسَّرَابِ الْجَارِي

توفی فی سنه . . . و سبعمائه<sup>۱</sup> و دفن فی الحظیره .

## ۱۲۰ - السيد جلال الدين محمد بن محمد المشهور بالطویل<sup>۲</sup>

كان سيداً جليلاً عارفاً عابداً نبيلاً استطاع علي محيّداه انوار رسول الله صلّي الله

بنيه از صنفه قبل

شبهه صواب همان بنوامیه است بطبق م نه بنوحنیفه بطبق ق ب چه ادنی مناسبتی در معادله بین بنی هاشم و بنی حنیفه تصور نمیتوان کرد و هیچگونه رقابتی و دشمنی و عداوتی مابین این دو طایفه در هیچ زمانی از ازمه در کتب تواریخ و اخبار عرب و غیرها شنیده نشده تا محملی برای مدح مفرط این شاعر در این ابیات از یکی و قدح مفرط او از دیگری بتوان بدست آورد ، ولی برعکس عداوت بسیار شدید بین بنی هاشم و بنی امیه از زمان قدیم هم در جاهلیت و هم در اسلام از قضایای بسیار مشهور تاریخ است و جمیع کتب تواریخ و سیر و اخبار و روایات مشحون از نتایج این کینه و دشمنی قدیم بین این دو خاندان است و جنگهای صقین و واقعه فجیع کربلا و مقتل زید بن علی بن الحسین در کوفه و پسرش یحیی بن زید در جوزجانان و قتل جماعتی کثیر از خاندان عباسی بدست خلفاء بنی امیه و سپس قتل عام<sup>۳</sup> اغلب رؤساء بنی امیه بدست خلفاء بنی عباس پس از ارتقاء ایشان بخلافت و نبش قبور خلفاء بنی امیه بدست عباسیان و سوزاندن استخوانهای ایشان و غیره و غیره همه از مشهورات وقایع تاریخی و نمونه از نتایج این دشمنی خاموش نشدنی بین این دو طایفه بوده است در قرون اولیه اسلام ، - و بدون هیچ شك و شبهه چنانکه گفتیم قائل اصلی این ابیات همه جا « بنوامیه » گفته بوده در قبال « بنوهاشم » ولی بعدها ظاهراً یکی از متصنّفین نواصب که هوای امویان در اعماق قلب او متمکن بوده در یکی از نسخ این کتاب که منقول عنه ب ق بوده بنوامیه .

را همه جا به « بنوحنیفه » تبدیل کرده بخصوص که ابیات مانحن فیه بدون شبهه بمشاکله این بیت معروف :

ان الخیار من القبائل واحد      و بنو حنیفه کألهم اخیار

سروده شده یعنی کلمه « بنوحنیفه » قبلاً در مقابل چشم آن تحریف کننده حاضر و آماده بوده برای تبدیل « بنوامیه » بآن ،

۱ - چنین است در م ، در ب ق جای تمام تاریخ بکلی سفید است ،

۲ - چنین است عنوان در ب ق ، م « بن محمد » را ندارد ، - در خسوس « سادات طویل » رجوع شود بص ۱۷۰ حاشیه ۲ ،

عليه وسلم يعتقد الفقراء ويجالس الصالحاء يتصدق بطيب النفس من خالص امواله ويحذر السلطان وتهدد اشغاله صارقاً عمره في تلاوة القرآن وتحري مرضاة الرحمن وله الجاه المؤتمل والرتبة الرفيعة والعز العالي ومرض مرة فرأى رب العزة جل جلاله في منامه فلما استيقظ كان كأن لم يكن به مرض قط [وكان] يحرض اولاده الكرام على تعلم العلم ودرس الكلام وكثيراً ما ينشد لهم (ورق ۸۱ ب):

تَعَلَّمْ قَوْمَ الْخَطِّ يَا دَا التَّأْدِيبِ      فَمَا الْخَطُّ إِلَّا زِينَةُ الْمَتَأْدِيبِ  
فَإِنْ كُنَّمْتَ ذَا مَالٍ فَحَظُّكَ زِينَةٌ      وَإِنْ كُنَّمْتَ مَخْتَجاً فَأَنْفُضْ مَكْسَبِ

توفى في سنة اربع وخمسين وسبعمائة<sup>۱</sup> ودفن بداره المباركة رحمة الله عليهم.

## ۱۲۱ - السيد مجد الدين جعفر بن محمد<sup>۲</sup>

كان عالماً وجيهاً محدثاً مستحضرراً لسائر الأدبيات مستجعماً للفضائل والكمالات له اوراد كثيرة من الختمات والصلوات والتسبيح والدعوات يدرس في المدرسة النجيبية يجتو<sup>۳</sup> بين يديه جمع كثير من اهل الفضل وكنت اقرأ عليه كتاب الشهاب في الحكم والاداب<sup>۴</sup> ومما انشدني ترغيباً عليه :

۱ - كذا في م ، ب ق ؛ في سنة . . . وسبعمائة ، ۲ - چنین است عنوان در م ، ب ؛ السيد مجد الدين بن محمد ، ق ؛ السيد مجد الدين . . . بن محمد ، - این شخص بقرینه عبارت مؤلف در آخر ترجمه « ودفن عند والده » با علم بعادت مؤلف بذکر این نوع تعبیر در تراجم ابنه مذکور بلافاصله بعد از تراجم آباء تقریباً بنحو قطع ویقین پسر صاحب ترجمه قبل است ، ۳ - كذا في م ، ب ق با تنقیط ناقص ، - جَنَّا [يَجْتُو] از باب نصر بزانو نشست (منتهی الأرب) ، ۴ - كتاب الشهاب في الحكم والاداب کتابی است بسیار مشهور محتوی بر هزار حدیث از احادیث نبوی در حکم و امثال و آداب تألیف قاضی ابوعبدالله محمد بن سلامه بن جعفر بن علی بن حکمون مصری قضاعی شافعی از قضاة مصر در عهد فاطمیین ومتوفی در سنه ۴۵۴ ، ، بسیاری از علماء از خاصه وعامه شروح عدیده بر این کتاب نگاشته اند از جمله شیخ ابوالفتوح رازی مؤلف تفسیر جیه در صفحه بعد

إِنَّ الشَّهَابَ شَهَابٌ يُسْتَضَاءُ بِهِ      فِي الْعِلْمِ وَالْحِلْمِ وَالْأَدَابِ وَالْحِكْمِ  
سَقَى الْقَضَاعِيَّ غَيْثٌ كُلَّمَا بَقِيَتْ      هَذِي الْمَصَابِيحُ فِي الْأَوْرَاقِ وَالْكَلِمِ  
توفى في سنة ثمان وخمسين وسبعمائة<sup>۱</sup> ودفن عند والده رحمة الله عليهم .

## ۱۲۲ - الفقيه صائِن الدين حسين بن محمد بن سلمان<sup>۲</sup>

احد الشيوخ الأكبر والقدي<sup>۳</sup> الأعظم يقال له مفتي الجنّ والأنس قد  
سافر<sup>۴</sup> الحجاز اربعين مرّة ولاقى في الله مصابرة شديدة وله رياضات كثيرة حتى  
أن مؤمنى الجنّ احبّوه في الله وقالوا ما رأينا رجلاً اقوى منك وكانوا يأتونه  
(ورق ۸۳) في خلواته ويسألونه عن مشكلات في الدين ، تأدب بطريقتة الشيخ  
شهاب الدين السهروردي<sup>۵</sup> ولبس الخرقة عنه وصدّفت ودرس سنين وكان فقيهما

بقية از صفحه قبل

معروف وشرح او موسوم است بروح الأجاب وروح الألباب في شرح الشهاب ، وقضاعي مزبور را  
تأليف مهم ديگرى بوده راجع بخط مصر موسوم بالمختار فى ذكر الخطط والآثار  
كه يكى از مآخذ عمدة ياقوت است در معجم البلدان ومقرى در خطط مشهور خود كه تقريباً  
صفحة ازين كتاب اخير از ذكر آن خالى نيست (رجوع شود بانساب سمانى در نسبت «قضاعي» ،  
واين الأثير وابوالفداء ودول الاسلام ذمى ويافى هر چهار در حوادث سنه ۴۵۴ ، وابن خلّكان ۲ ،  
۳۶ ، و سبكي ۳ - ۶۲ - ۶۳ ، و ديباجه خطط مقرى ۱ : ۶ ، و حاجى خليفه در عناوين  
«شهاب الأخبار» و «خطط مصر» ، وروضات الجنّات ص ۶۵ و ۷۱۸ ، ومستدرک الوسائل  
مرحوم حاج ميرزا حسين نورى ۳ : ۳۶۷ - ۳۶۸ ، و خانمة الطبع راقم اين سطور محمد بن عبدالوهاب  
قزوينى بر جلد پنجم از تفسير ابوالفتوح رازى طبع طهران سنه ۱۳۱۵ شمسى ص ۶۲۳ و ۶۲۸) ،  
۱ - كذا فى م ، ب ق ، فى سنة . . . خمسين وسبعمائة ، ۲ - كذا فى ب ق ، م ، محمد بن  
حسين بن سلمان (غلط فاحش) ، شيراز نامه ص ۱۲۹ : الحسين بن محمد بن سليمان (= سلمان) ، -  
اين فقيه صائِن الدين حسين چنانكه در متن مذکور است صاحب تأليفى بوده در تراجم احوال مشايخ  
فارس موسوم به تاريخ مشايخ فارس كه يكى از مآخذ عمده مؤلف كتاب حاضر است و هر جا كه  
مؤلف در اين كتاب «قال الفقيه» ميگويد مراد او هدين صاحب ترجمه حاضر است ،  
۳ - قدوة مثلثة ييشوا فدى بكسر ودر آخر الف مقصورة مكتوب بصورت ياء جمع قدوة بكسر  
است (منتهى الأرب ولسان العرب) ، ۴ - رجوع شود بص ۵۰ حاشيه ۲ ،  
۵ - رجوع شود بص ۶۹ حاشيه ۵ ، و ص ۷۵ حاشيه ۳ ،

شافعیاً بارعاً ورعاً لا یأخذ من اموال السلاطین و ان الحوّا کثیراً و کان یوصی اولاده بالاجتناب عن بابهم و یقول من شرب قطرة عن مائهم لا بد ان یحترق شفتاه ولو بعد حین، و كانت معیشتہ من زرع ورثه عن آباءه و اراد بعض الحکّام ان یمتنحنه فی قبول عطیّاتہم فأمر ان یلقى بأکیاس ذهب الی سطحه فی ظلّمة اللیل فلما رآها الشیخ قال انا لله لاحول و لا قوّة الا بالله ان عدوّاً قصدنی فسمعه الجیران و جاؤه سربعاً فأمرهم بأنقائها الی الطریق، وله مصنّفات منها تاریخ مشایخ فارس کتبتها علی طریقة الدیلمی<sup>۳</sup> و المقاریضی<sup>۴</sup>، قال المؤلّف و نقلت فی هذا الکتاب کثیراً منها، وله اشعار بلیغة منها:

أمرٌ علی المقابرِ کُلِّ یومٍ      و لا أدری بآی الأرضِ قبری  
و أفرحُ کُلّما ازدادُ مالی      و لا أبکی علی نقصانِ عمری

(ورق ۸۲ب) توفي في سنة اربع و ستين و ستمائة<sup>۵</sup> و دفن بغاتماه المعروف في محلة الجصاصين رحمة الله عليهم .

### ۱۲۳ - الفقيه سعد الدين محمد بن الحسين<sup>۶</sup>

ولده الفاضل العالم كان فقيهاً كاملاً مبالغاً في الورع لا يكل امرطامه ولباسه و طهوره الی احد و كان یخرج الی الصحراء و یزرع بنفسه و یحصد و كانت له مسحة یعملها بیده ، قيل اراد بعض الأکابرین يوماً ان یرفعها فلم یستطع فتمال

۱ - م لا بد و ان یحترق ، ۲ - ب ق ؛ فی زرع ، ۳ - رجوع شود بص ۴ حاشیه ۱ ،

۴ - رجوع شود بص ۴ حاشیه ۲ و نیز بنمرة ۴۴ از تراجم کتاب حاضر ، ۵ - کذا فی ق ب ،

م ؛ فی سنة . . . و ستمائة ، ۶ - چنین است عنوان در ب ق ، م ؛ الشیخ سعد الدین حسن بن

الحسین ، - ابن شخص بتصریح مؤلف بسر صاحب ترجمة قبل است ،

ياشيخ هذه تحمل بقوة ربانية ونحن عاجزون عنها، ورزقه الله اولاداً صار كلهم علماء ربانيين، توفي في سنة ثمان وثمانين وستمائة<sup>۱</sup> ودفن خلف تربة والده رحمة الله عليهم .

### ۱۲۴ - الشيخ ضياء الدين محمد السلماني<sup>۲</sup>

لقبته وكان شيخاً فاضلاً بهي المنظر طليق الوجه حلوا كلام حسن المحاورة يذكر الناس ويكتب الحديث ويدرس كتاب عوارف المعارف وله اجازات عالية، ومما قرأت بخطه :

مَرَرْتُ عَلَى الْأَحْبَةِ حَيْثُ صَفَّتُ      قُبُورَهُمْ كَأَفْرَاسِي الرَّهَانِ  
فَلَمَّا أَن بَكَيْتُ وَفَاضَ دَمْعِي      رَأَتْ عَيْنَايَ بَيْنَهُمْ مَكَانِي  
(ورق ۸۳) توفي في سنة خمس واربعين وسبعمائة<sup>۳</sup> رحمة الله عليهم .

### ۱۲۵ - مولانا معين الدين هبة الله بن الحسين بن محمد السلماني<sup>۴</sup>

العالم النبيه العظيم الشان القويم البرهان قد لقبته وكان يدرس في المدارس ويفتي في المجالس يزدهم لديه الفضلاء وبرجع اليه الكملاء<sup>۵</sup> وله تصانيف فائقة ورسائل رائقة منها شرح المقدمة البرهانية<sup>۶</sup> في الخلاف في ومما غرق في وصف من صنف له :

۱ - كذا في ق ب ، در م جای آحاد وعشرات سفید است ، ۲ - صاحب ابن ترجمه وصاحب ترجمه بعد بظن غالب بل بدون شبهه بقرینه نسبت «سلمانی» و قول مؤلف در آخر ترجمه بعد رودفن عند آباءه رحمه الله عليهم» هر دو از اعقاب شماره ۱۲۲ باید باشند ، ۳ - کذا فی ق ب ، در م جای آحاد وعشرات سفید است ، ۴ - رجوع شود بحاشیه ۲ ، ۵ - کذا فی ق ب ، م ، العلماء ، «کملاء» در جمع «کامل» در هیچیک از کتب لغت متداوله بنظر نرسید ، ۶ - مقدمه برهانیه نام کتابی است در علم خلاف یعنی جدل تألیف ابوالفضایل محمد بن محمد بن محمد نسفی معروف برهان نسفی متوفی در سنه ۶۸۷ یا ۶۸۶ یا ۶۸۴ (الجواهر المضئیه ۲ : ۱۲۷ ، و کشف الظنون ۲ : ۵۰۳ ، والفوائد الیهیه ص ۱۹۴) ،

كَأَنَّمَا الدُّهْرُ تَأَجُّجٌ وَهُوَ دُرُّهُ      وَالْمَلِكُ وَالْمَدْلُ كَفٌّ وَهُوَ خَاتِمُهُ  
وَالْبَرْقُ وَالْبَحْرُ وَالْأَقْلَامُ أَجْمَعُهَا      وَالْخَلْقُ وَالْفَلَكَ الدَّوَارَ خَادِمُهُ

توفی فی سنة ثمان وخمسين وسبعمائة<sup>۱</sup> ودفن عند آباءه رحمة الله عليهم ، و فی تلك البقعة بن العلماء والأولياء والعبادات الصالحات خلق كثير لا يحصون :

### ۱۲۶ - منهم ابنة الشيخ شهاب الدين السهروردي

جاء بها الأنراك بعد وقعة بغداد فأقنذها الفقيه<sup>۲</sup> من ايديهم فأقامت هناك حتى توفيت ودفنت عند زوجة الشيخ<sup>۳</sup> وبناته رحمة الله عليهم .

### ۱۲۷ - الشيخ ابراهيم الكرجي<sup>۴</sup>

من قدماء المشايخ (ورق ۸۴ب) واجلاء العباد وكبار الصوفية قيل كان وجد العصر في الترهده والمعرفة و يقال انه من الشهداء وفي شهادته اقوال او ثقها انه التجأ اليه جماعة من كبار السادة وقصد<sup>۵</sup>م بعض الظلمة ليقتلهم فلم يدل عليهم وفداهم

۱ - كذا في ب ق ، م ؛ في سنة خمسين وسبعمائة ، ۲ - مراد از «فقيه» بدون شك فقيه صائين الدين حسين سابق الذكر (نمرة ۱۲۲ از تراجم) است ومؤلف هر جا در تضاعيف اين كتاب «قال الفقيه» ميگويد مراد اوهمين شخص است كه كتاب او موسوم به «تاريخ مشايخ فارس» چنانكه سابق گفتيم يكى از مآخذ عمده مؤلف بوده است ، و مراد از «وقعة بغداد» فتح آن شهر است بدست مغول در سنه ۶۵۶ كه اين فقره نيز با عصر صائين الدين حسين مذكور متوفى در سنه ۶۶۴ كاملاً موافق است ، و اين نكته را نيز ناگفته نگذاريم كه شيخ شهاب الدين سهروردي چنانكه مؤلف در شرح احوال فقيه صائين الدين مزبور گفت (ص ۱۷۶) شيخ خرقه اين اخير بوده است ولايسد بهمين مناسبت است كه فقيه مذكور دختر شيخ خود را از دست انراك رهاينده و نگاهدارى نموده است ، ۳ - مراد از «شيخ» نيز بدون شبهه همان فقيه صائين الدين حسين مذكور است ، ۴ - چنين است در هر سه نسخه يعنى «الكرجي» با حجب ، و در م فتحة نيز روى كاف گذارده ، - شرح حال بسيار مختصر اين شخص در دو سطر در شبرازنامه ص ۱۴۹ نيز مسطور است ولى بدون نسبت «كرجي» ،

بنفسه النفیسة منافسةً فیهم قتل و دفن فی رباطه و علی قبره مکتوب أنه استشهد فی سنة احدى و ثلاثمائة و الحلف عنده سر بع التأثیر و قد جربوه کثیراً رحمة الله علیهم.

## ۱۲۸ - الشیخ سالبه بن ابراهیم بن ملک الممنوع<sup>۲</sup>

كان شیخاً عظیم الشأن رفیع الحال نأدب بالشیخ ابی مسلم الفسوی<sup>۳</sup> ولقی

۱ - کلمه « سالبه » که در اسامی بسیاری از اهالی فارس در قرون وسطی دیده میشود از اعلام عربی بصیغه اسم فاعل مؤنث از « سلب » چنانکه در بادی امر ممکن است توهم رود نیست چه علاوه بر آنکه چنین علمی با این هیئت و صورت مطلقاً و اصلاً در هیچیک از کتب تواریخ و رجال و معاجم عربی یافت نمیشود در يك نسخه بسیار نفیس مصحح مضبوطی از نفعات الانس جامی متعلق بآقای عباس اقبال آشتیانی که تاریخ کتابت آن در سنه ۱۰۲۵-۱۰۲۶ است این کلمه در سه مورد مختلف در تضاعیف آن نسخه صریحاً (سال به) در دو کلمه نوشته شده و در یکی ازین سه مورد نیز بضبط قلم کاتب زیرباه (به) کسره گذارده بطوریکه ازین طرز کتابت واضح میشود که این کلمه از اعلام مرگبه فارسی بوده است مرگب از « سال + به » باهاء مفوظه از جنس روز به و روز بهان و بهروز ، یعنی کسی که هر سال او از سال گذشته او بهتر است (باجتر خواهد بود تفاؤلاً) ، و آن سه مورد مذکور یکی در شرح احوال همین صاحب ترجمه متن حاضر سالبه بن ابراهیم است (شماره ۴۷ از تراجم نفعات) ، دوم در شرح احوال عمران ثلثی (شماره ۴۸ از تراجم نفعات) بمناسبت اینکه وی معاصر بوده است با شیخ الشیوخ ابوالحسین احمد بن سالبه بیضاوی (رجوع شود بص ۴۵ از کتاب حاضر، متن وحاشیه ۶) ، سوم در شرح احوال شیخ روزبهان بقلی (شماره ۳۲۰ از تراجم نفعات) بمناسبت اینکه شیخ خرقة او یکی از احفاد شیخ الشیوخ احمد بن سالبه مذکور بوده است ، - حال که معنی این کلمه وهویت آن معلوم شد پس قطعاً نوشتن آن متفصلاً بصورت (سال به) بطریق نسخه مذکوره نفعات برای دفع التباس آن بسالبه اسم فاعل عربی بعقیده ماہراتب بهتر و نزدیکتر بقیاس است تا نوشتن آن متصلاً بصورت (سالبه) ، ولی ما نظر باینکه در هر سه نسخه شدلاً زار که بدست ماست این کلمه همه جا (سالبه) متصلاً نوشته شده از خود هیچ تعرفی در املاي این کلمه نکرده آنرا عیناً بطریق همان نسخ چاپ نمودیم ، ۲ - چنین است بعینه این کلمه در ق یعنی الممنوع (با دو میم و نون قبل از عین مهمله) ، ب : الممتع (بتاء مثناة فوقانیه بجای نون) ، در ترجمه فارسی این کتاب ص ۸۶ این کلمه را ندارد ، م و نفعات ( که شرح احوال صاحب ترجمه حاضر در آنجا نیز مسطور است ص ۳۱۴ - ۳۱۵ ) این هر سه کلمه اخبار را یعنی « بن ملک الممنوع را هیچ ندارند ، ۳ - بظن غالب مراد ابو مسلم فارس بن غالب الفارسی از مشایخ متصوفه فارس و از معاصرین ابو عبد الرحمن سلمی متوفی در سنه ۴۱۳ و شیخ ابوسعید ابوالعبیر متوفی در سنه ۴۴۰ و علی بن عثمان هجویری صاحب کشف المحجوب متوفی در حدود سنه ۴۷۰ باید باشد و عصر ۴۴۰ و علی بن عثمان هجویری صاحب کشف المحجوب متوفی در حدود سنه ۴۷۰ باید باشد و عصر

بیمه در صفحه بعد

الشیخ ابا الحسن علی بن خواجه الکرمانی<sup>۱</sup> و صحب الشیخ ابا عبد الله محمد بن عا<sup>۲</sup> و اتخذ بباب کوار<sup>۳</sup> خاتقها<sup>۴</sup> خدم فیها ثلاثین سنة یطعم فیها الصادروالوارد و جاوز عنده کثیر من العلماء و الصالحین و کان له فتوة و نشاط ، مات سنة ثلاث و سبعین و اربعمائه<sup>۵</sup> و دفن فی خاتقاه رحمة الله علیهم .

### ۱۲۹ - الشیخ عبد الله بن عبد الرحمن

کان خادم الشیخ سالبه و لما احتضر الشیخ (ورق ۸۴) ارساه لترتیب الکفن و غیره فذهب و اشترى کفین و جهز لمیتین فاما رجع و رأى الشیخ قد فارق الدنیا جمل یقول الله الله ثم عانق الشیخ و قال الله ثم توفى و دفن بجنب الشیخ رحمة الله علیهم .

بقیه از صفحه قبل

او خاتقها ملاحظه مشود باعصر صاحب ترجمه حاضر یعنی سالبه بن اراهم متوفی در سنه ۴۷۳ کمالاً و فوق میدهد (رحوت شود باس ارا التوحید جاب طهران ص ۱۰۴ ، و کشف المحجوب ص ۲۰۷ ، ۲۱۵ ، ۴۱۰ ، ۴۵۰ ، ۴۰۱ ، ۵۳۲) ،

- ۱ - طاهر آمران خواجه علی بن حسن (یا حسین) کرمانی سیرگانی از مشایخ متصوفه کرمان و از مریدان شیخ عمو متوفی در سنه ۴۴ باید باشد (رجوع شود بکشف المحجوب ص ۲۱۵ ، و اسرار التوحید ص ۲۸۸ س ۱-۲ ، و صفحات ۹۷-۲۹۱) ،
- ۲ - ظاهر آ مراد «شیخ المشایخ عالم» ابو عبد الله عمه بن علی داستانى مدفون در بسطام از معاصرین شیخ ابوالحسن خرقانی و ابو سعید اولخیر و مترقی در ماه رجب سنه ۴۱۷ باید باشد (رجوع شود بکشف المحجوب ص ۲۰۵ ، و اسرار التوحید ص ۳۹ ، و زمه القلوب ص ۲۷۹-۲۸۰ که حکایت بسیار منتهی از درختی که بر سر قبر او در بسطام بوده است نقل میکند ، و صفحات ۳۳۸-۳۳۹ ، و سفینه الأولاء ص ۱۶۰) ،
- ۳ - کوار نام بلوکی است در فارس واقع بمسافت ده فرسخ تقریباً در جنوب شیراز ، و دروازه کوار در شیراز که ختاه صاحب ترجمه در نزدیکی آن واقع بوده لابد دروازه بوده که راه کوار از آنجا منشعب میشده است ،
- ۴ - خند است در هر به نسخه بنامت ضمیر خاتقاه ، بنوهم معنی «زاویه» یا «صومعه» ظاهر ،
- ۵ - چنین است در ب ق و صفحات ، م . ثلاث و اربعین و اربعمائه



## ۱۳۰- الشیخ ابراهیم بن شیرویه

مزاره من المزارات العتیقة ولم افق علی سیرته بالحقیقة و یروی عنه کرامات کثیرة و یرى علیه امارات غزیرة<sup>۲</sup> و وفاته فیما ینیف<sup>۳</sup> علی اربعین و اربعمائة فیما اظن و مرقدہ فی المقبرة المنسوبة الیه<sup>۴</sup> و لزبارة قبره اثر عظیم فی قضاء الحاجات و نجح المهمات رحمة الله علیهم .

۱- کذا فی ق م ، ب : ابراهیم شیرویه ، ترجمه فارسی این کتاب ص ۸۶ : شیخ شیرویه (بدون کلمه ابراهیم) ، - طرز تعبیر نسخه ب یعنی ابراهیم شیرویه بجای ابراهیم بن شیرویه مطابق رسم قدیم زبان فارسی است در اضافه نام پسر بنام پدر یا جد بدون توسط کلمه «ابن» یا «پسر» یا «پور» و نحو ذلك که در قرون وسطی بسیار معمول بوده است مانند رستم زال و سام زریمان و عمرو عاص و سعد وقاص و ابراهیم ادهم و صاحب عباد و محمود سبکتکین و ابو سعید ابوالخیر و ناصر خسرو و مسعود سعد سلمان و ابوعلی سینا و بسیاری دیگر غیر اینها (رجوع شود بجواشی نگارنده این سطور بر لباب الالباب عوفی ج ۱ ص ۲۹۵) ، ۲- تصحیح قیاسی ، ب ق با تخط فاسد ، م این کلمه را ندارد ، ۳- تصحیح قیاسی ، ب ق : نیف ، م : و وفاته فی سنة اربعین و اربعمائة ، - ینیف بضم یاء تحتانیة مضارع اناف علی الشیء ینیف است بمعنی افزون گردیدن برجیزی ، یعنی وفات صاحب ترجمه در سنه ۴۴۰ و چیزی افزون بر آنست ، ۴- یعنی گورستان منسوب بصاحب ترجمه ابراهیم بن شیرویه که معروف بوده است به «گورستان شیرویه» بدون کلمه «ابراهیم» ، و خود مؤلف نیز ازین گورستان همه جا به «مقبره شیرویه» یا «مشهد شیرویه» تعبیر کرده است از جمله درس ۳۷ و ۶۱ و ۸۳ ، و در ترجمه فارسی این کتاب نیز همه جا از جمله درس ۸ ، ۸۶ ، ۸۷ از آن به «خاکستان شیرویه» تعبیر شده ، و این طرز تعبیر از قبیل اطلاق نام پدر است بر پسر که آن نیز یکی از رسوم قدیم زبان فارسی بوده است در بعضی اسامی کثیرالذوران براسنہ مانند منصور حلاج بجای حسین بن منصور حلاج ، و حسن میمنندی وزیر معروف سلطان محمود غزنوی بجای احمد بن حسن میمنندی ، و تاریخ جریر طبری بجای محمد بن جریر طبری ، و ادهم بجای ابراهیم بن ادهم : آهی بسحر زسینتہ خناری ❀ از ناله بوسعید و ادهم خوشتر (منسوب بختام) ، و سبکتکین بجای محمود بن سبکتکین سعدی گوید : ایکه نصیحتم کنی کز پی او دگر مروی در نظر سبکتکین عیب ایازمیکنی ، و امثال ذلك ، (رجوع شود بمقدمه راقم سطور بر تاریخ جهانگشای جوینی ج ۲ ص و) ،

### ۱۳۱ - الشيخ عبدالله المشهور بدوست خدا

اشتهر بهذه النسبة وتواتر اى ولي الله وهو من الصلحاء المتقدمين يقال انه كان من اصحاب الشيخ احمد بن الحسين<sup>۱</sup> ولزيارته اثر عظيم ظاهر فيما جرب ومرقده بين مقبرة شيرويه فى حظيرة منها رحمة الله عليهم .

### ۱۳۲ - الشيخ زين الدين طاهر بن المظفر بن محمد العمرى العدوى الربعى<sup>۲</sup>

العالم الكبير العارف الشهير قد جمع بين العلم والعبادة وسلك سبيل الدرس والأفادة (ورق ۸۴ب) نصح الناس سنين وذكرهم حسبة لله وله مجموعات فى التفسير والحديث والفقه والتصوف والتاريخ واجازات عالية من والده<sup>۳</sup>، وروى كتاب

---

۱ - يعنى صاحب ترجمة نمره ۹۹ از تراجم كتاب حاضر ،  
۲ - م « العمرى ، را ندارد ، العدوى » فقط در حاشیه ق مرقوم است ، « الربعى » فقط در م موجود است ، - صاحب ترجمه از خانواده مشهورى بوده است در شیراز كه بسيارى از فضلا وعلما ووعاظ ازايشان برخاسته اند ، ومؤلف كتاب حاضر معين الدين جنيد نیز خود ازين خاندان بوده است ودر كتاب حاضر شرح احوال ينيست ودونفر از اعضاء اين خاندان را متفرقه در ابواب مختلفه كتاب ذكر نموده است ، اين خاندان خود را از اولاد خليفه ثانى عمر بن الخطاب ميدانسته اند وپاين جهت در نسبت خود عناوين «عمرى عدوى ربعى قرشى» اغلب مى افزوده اند ، ودر ترجمه فارسى اين كتاب بقلم پسر مؤلف عيسى بن جنيد نسبت «باغونوى» را نیز غالباً براسامى ايشان افزوده است ، اما **عمرى** چنانكه گفته ام منسوب است بعمر بن الخطاب ، واما **عدوى** بفتح عين ودال مهملتين وسپس واو منسوب است بقبيله بنى عدى بن كعب بن لؤى كه شعبه بوده است از قريش و عمر ازين شعبه بوده است ، واز همين جا وجه نسبت **قرشى** نیز واضح ميشود ، واما **ربعى** بفتح راء مهمله وفتح باء موخده وسپس عين مهمله منسوب است بريعه نامى كه بقول مؤلف كتاب (ورق ۸۷) از اسباط عمر بن الخطاب بوده است ، واما **باغونوى** مذوب است به «باغونو» كه نام يكي از مجلات قديم شیراز بوده واز عهد كريمخان زند ببعده جزومحده بالاكفت شیراز شده است (فارسنامه ناصرى ۴۶، ۲) وجون بسيارى از افراد اين خاندان در آن محله مسكن داشته اند لهذا **باغونوى** مشهور شده بوده اند ، ۳ - رجوع شود بنمره ۱۳۰ از تراجم ،

جامع الأصول<sup>۱</sup> عن قطب الدین محمود بن [مسعود بن] مصلح شیرازی<sup>۲</sup> بقراءته  
تعاماً علی الشیخ صدر الدین القونوی<sup>۳</sup> عن شرف الدین الہذبانی<sup>۴</sup> عن المصنّف،

۱ - یعنی جامع الأصول لا حدیث الرسول تألیف مجد الدین ابوالسعادات مبارک بن محمد معروف  
بابن الاثیر جزری متوفی در سنه ۶۰۶ (برادر ابن الاثیر مورخ مشهور) که جامع احادیث صحاح  
سته اهل سنت و جماعت است (ابن خاکن ۲: ۱۲، و سُبکی ۵: ۱۵۳-۱۵۴، و کشف الظنون  
در باب جیم) ، ۲ - رجوع شود بسابق ص ۱۱۱ حاشیه ۱ - جامی در نفحات در ترجمه  
احوال شیخ صدر الدین قونوی گوید (۶۴۵) ، و مولانا قطب السیدین علامه شیرازی در حدیث  
شاگرد وی است کتاب جامع الأصول را بخط خود نوشته است و بروی خواننده و بآن افتخار  
میکرده ، و ابن حجر در درر الکامنه ۴: ۳۴۰ در شرح احوال قطب الدین شیرازی گوید: و حدثت  
بجامع الأصول عن الصدر القونوی عن [شرف الدین] یعقوب الہذبانی عن المصنّف ، و عین ابن  
عبارت در بغیة الوعاة ۳۸۹-۳۹۰ ، و مفتاح السعاده ۱: ۱۶۴ ، و روضات الجنات ۳۳ هرسه  
در ترجمه قطب الدین شیرازی تکرار شده است ، ۳ - یعنی شیخ صدر الدین محمد بن اسحاق  
قونوی از مشاهیر فضلا و عرفاء قرن هفتم و متوفی در سنه ۶۷۳ ، وی از خواص مریدان شیخ  
محبی الدین بن عربی عارف مشهور و پسر زوجه این اخیر بوده باین معنی که شیخ محبی الدین بن  
عربی پس از مهاجرت از بلاد مغرب بروم و ورود بقونیه مادر شیخ صدر الدین قونوی را پس از  
وفات پدرش در حاله نکاح خود در آورد و لهذا صاحب ترجمه در خدمت و صحبت او تربیت یافت،  
صاحب ترجمه را تألیفات عدیده است که بعضی از آنها در ایران و بعضی دیگر در هندوستان بطبع  
رسیده است (برای ترجمه احوال وی رجوع شود بآنخذ ذیل: سُبکی ۵: ۱۹، نفحات ۶۴۵-  
۶۴۸، حبیب السیر جزو ۱ از جلد ۳: ۶۶، شعرانی ۱: ۱۷۷، مفتاح السعاده ۱: ۴۵۱-۴۵۲،  
و ۲: ۲۱۱-۲۱۲، مجالس المؤمنین ۲۷۱، سفینه الاولیاء ۶۸، کشف الظنون در عنوان فکوک  
و نصوص [بانون در اوّل] ، طرائق الحقائق ۲: ۱۵۹-۱۶۰، معجم المطبوعات العربیة ۱۵۳۲) ،  
۴ - یعنی امیر شرف الدین یعقوب بن محمد بن حسن هذبانی از فضلا امرای اکراد از قبیله هذبانی  
که شعبه بزرگی بوده است از اکراد روادی ، و صلاح الدین ایوبی معروف و خاندان او نیز  
همه چنانکه معلوم است از همین قبیله هذبانی بوده اند ، شرح احوال امیر مذکور را در شدات  
الذهب در حوادث سنه ۶۴۵ مختصر چنین نگاشته است: «وقیها توفی شرف الدین الامیر الکبیر  
یعقوب بن محمد بن حسن الہذبانی الأربلی روی عن یحیی الثقفی و طائفة و ولی شد دواوین الشام  
و کان ذاعلم و ادب ، توفی فی ربيع الأول بمصر: ، و یاقوت باوی معاصر بوده و در معجم البلدان  
بمناسبت بعضی اصطلاحات جغرافی که شفاها از او شنیده بوده یکی دو مرتبه نام او را برده است،  
در عنوان اذرح» گوید: «حدثني الأمير شرف الدين يعقوب بن [محمد بن] الحسن الهذباني  
قبيل من الأكراد ينزلون في نواحي الموصل قال رأيت اذرح والجراب غير مرة و بينهما ميل واحد  
الح: و در عنوان «بوقه» گوید: «وبوقه من قرى الصعيد عن الأمير شرف الدين يعقوب الهذباني  
اخبرني به من لفظه» ، - (در خصوص اکراد هذبانی رجوع شود باین الاثیر در حوادث سنه ۴۳۰،  
و این خلکان در شرح احوال صلاح الدین ایوبی «یوسف» [که در چاپ مصر بغلط الہذبانیہ  
چاپ شده] و رجوع شود نیز بخصو صا بدائرة المعارف اسلام در عنوان «کرد» ج ۲ ص ۱۲۰۰-۱۲۰۴  
بملم دوست فاضل ما آفای و لادیمیر مینورسکی مستشرق روسی مشهور) ،

وقد سافر كثيراً في طلب العلم و صحبة المشايخ و صنف كتاباً في فضيلة العلم و شرف العلماء سماه تحفة الخلفاء الى حضرة الخلفاء ، ثم سافر في آخر عمره الى الجزائر فترلو بعض المنازل فقام في جوف الليل يتهجّد و كانت ليلة مقمرة فاستيقظ بعض اهل القافلة من نوميه فرآه ينحني و ينتصب فظنّ انه لصّ يقصدهم فرماه بسهم و وقع في جبهته المباركة فهوى الى السجود و اخرج بيده السهم و وضعه علي سجّادته و سلّم الروح فأتوا بجنازته و دفن خلف درب فسا في سنة . . . و سبعمائة<sup>۲</sup> ، و سمعت جدّي ان القائل حبسوه فرأيت والدي<sup>۳</sup> في المنام يقول

۱ - مراد از «الجزائر» که مکرّر در این کتاب استعمال شده بقریهٔ مقام و سیاق عبارات پیش و پس بدون شبهه جزائر خلیج فارس است بخصوص کیش و هرموز که در طیّ قرون گذشته هر کدام بنوبت خود بسیار آباد و پرجمعیت و مرکز سیاسی و تجارتي و کشتی رانی خلیج فارس و بندرگاه معتبر کشتیهای چین و هند و بصره و بغداد و غیره بوده اند و قرنهای از یک نوع استقلال یا شبه استقلال بهر مند بوده و پادشاهان مقتدر توانای باثروتی داشته اند ؛ جزیرهٔ کیش در قرون پنجم و ششم و هفتم و جزیرهٔ هرموز از حدود هفتصد هجری الی حدود ۹۱۳ که برتقالیها بر آن جزیره دست یافتند، و پادشاهان آنجا را پادشاه جزائر و پادشاه بحر مینامیده اند ، حافظ گوید :

یایهٔ نظم بلند است و جهانگیر بگو تا کند پادشاه بحر دهان پر گهرم

و در همین کتاب حاضر ورق ۱۰۹ در ترجمهٔ احوال شیخ عقیف الدین اسرائیل بن عبدالسلام خنجی (نمرهٔ ۱۶۸ از تراجم) گوید : «ثمّ رفع الله قدره و برّ في حصول المرام امره حثی ولی قضاء الجزائر وما والاها ورتب سلطان البحر محمداً للحجاج فاخرجها ارتفاعاً باهل الفاقة و الاحتياج فخرج عن عهدها بحسن كفايته ورجع معززاً مكرّماً الى ولايته . . . ثمّ ارسنه سلطان البحر الى شيراز لرسالة انفذها اليه الخ » - و در این عصری که محلّ گفتگوی شدّ الاّزار است در هر دو مورد مذکور چون صحبت از وقایع مابین سنهٔ هفتصد و هشتصد است مراد از «الجزائر» بدون شك جزیرهٔ هرموز است با سایر جزائر تابعهٔ آن که همه جزو قلمرو پادشاه هرموز بوده است (رجوع شود بقارس نامهٔ ابن البلیخی و فارس نامهٔ ناصری و دائرة المعارف اسلام در عناوین «قبس» [«کیش»] و «هرموز») - ۲ - جای آحاد و عشرات در هر سه نسخه سفید است ، - م : ستمائة (بجای سبعمائة) ، ۳ - ازین عبارت بالصّراحه برمیآید که مقتول یعنی شیخ زین الدین طاهر بن المظنّ بن محمد صاحب ترجمهٔ جدّ اعلاّی مؤآف - و بعبارت دیگر بدر جت او - بوده است ، و حال آنکه خود مؤآف در نمرهٔ ۱۴۳ از تراجم کتاب نام و نسب پدر خود را چنین عنوان کرده است : «نجم الدین ابوالفتح

(ورق ۸۵) اعفوا عن الخاطي فقد عفوت عنه قال فلما انتبتهت امرت باطلاقه ،  
ومما عندى بخطه الشريف :

زُرَّ وَالِدَيْكَ وَ قُسِمَ عَلَيَّ قَبْرَيْهِمَا	فَكَأَنِّي بِكَ قَدْ حَضَرْتُ لَدَيْهِمَا
لَوْ كُنْتَ حَيْثُ هُمَا وَكَانَا فِي الْبَقَا	زَارَاكَ حَبْوًا لَا عَلَيَّ قَدَمَيْهِمَا
مَا كَانَ ذَنْبُهُمَا إِلَيْكَ وَ طَالَمَا	مَنْحَاكَ مَخَضَ الْوُدِّ مِنْ نَفْسَيْهِمَا
كَانَا إِذَا مَا أَبْصَرَا بِكَ عِلَّةَ	بَكْيَا عَلَيْكَ وَ شَقَّ ذَاكَ عَلَيْهِمَا
كَانَا إِذَا سَمِعَا آيِنَكَ أَسْبَلَا	دَمْعَيْهِمَا آسَفَا عَلَيَّ خَدَيْهِمَا
وَ تَمَنَّى لَوْ صَادَقَا بِكَ رَاحَةَ	بِجَمِيعِ مَا يَحْوِيهِ مَلِكُ يَدَيْهِمَا
فَلْتَلَحَّظْهُمَا غَدًا أَوْ بَعْدَهُ	حَتْمًا كَمَا لَحِقَا هُمَا أَبُوَيْهِمَا
وَ لَتَقَدَّمَنَّ عَلَيَّ فَمَالِكَ مِثْلَ مَا	قَدِمَا هُمَا أَيْضًا عَلَيَّ فِعْلَيْهِمَا
بُشْرَاكَ لَوْ قَدِمْتَ فِعْلًا صَالِحًا	وَ قَصَيْتَ بَعْضَ الْحَقِّ مِنْ أَمْرَيْهِمَا
وَ قَرَأْتَ مِنْ آيِ الْكِتَابِ بِقَدْرَمَا	تَسْطِيحُهُ وَ بَعَثْتَ ذَاكَ إِلَيْهِمَا
فَأَحْفَظْ حُفِظْتَ وَ صِدِّي وَأَعْمَلْ بِهَا	فَعَسَى تَنَالُ الْفَوْزَ مِنْ بَرِّهِمَا

رحمة الله عليهم .

بقیه از صفحه قبل

محمود بن محمد بن اسمعيل المظفر والد جامع هذا الكتاب ، وجنانكه ملاحظه ميشود از مؤلف تامظفر  
ابداً ظاهر نامی موجود نيست و حوون از خارج ميدانيم هم از كتاب حاضر و هم از شيرازنامه كه  
اين مظفر بن محمد هفت پسر داشته ؛ طاهر واسعد ومسعود ومنصور واسمعيل و عبدالوهاب و عمر  
كه تراحم همگی آنان در اين كتاب هر يك بجای خود مذکور است پس واضح است كه صاحب  
ترجمه حاضر طاهر بن المظفر بدر حد مؤلف نبوده بلكه **عم جلد مؤلف** بوده است ، و كويا  
مؤلف را در اينجا بواسطه بعد زمان سهوي و تخليطی دست داده و برادر جده اعلاي خود را يعنى  
زين الدين طاهر را با خود حد اعلاي خود يعنى اسمعيل بن المظفر بايكديگر اشتباه نموده است ، و بجای  
اينكه بگويد < فرأيت عبي في المنام > گفته < فرأيت والدى في المنام > .

۱ - كذا في النسخ الثلاث ، ولعل الصواب ؛ لك ،

### ۱۳۳ - الشيخ ناصر الدين ابواسحق<sup>۱</sup> عبدالرحيم بن طاهر

(ورق ۸۵ب) ولده العالم الرباني الكامل السبحاني امام ائمة العلماء واستاذ نحارير الحكماء، صاحب المقامات العلية والكرامات الجليلة، العظيم الهمة الذي لم يعبأ بجاه الدنيا وسعادتها الرفيع القدر الذي لم يرغب في سفاسف الدنيا الدنية وزيادتها، الموفن<sup>۲</sup> المتقن الذي لم يترك ساعة من عمره مهملاً ولم يكن في حالتي الشدة والرخاء عن امره معطلاً، قد احكم اساس الدين المتين بالعلوم الشرعية أولاً ثم توجه نحو العقليات فشرع فيها مطوّلاً، كنت في خدمته ليلاً ونهاراً و اراقب احواله سرّاً وجهاراً، واحضر مجلس درسه كلما درس و أقدم<sup>۳</sup> بين يديه حيثما جلس، وكان في درسه الأفاضل والفحول الجامعون بين المتمول والمعقول، يبتدئ الدرس بالأسحار ثم بعد صلوة الصبح الى ان يرتفع النهار، ثم يذهب الى صومعته المبنية في محلة السراجين لبعض المحصلة الراجين، فيمضي الأوقات بالدرس (ورق ۸۶) الى الغروب ثم يبتدئ بدرس جماعة اخرى حين يرجع الى بيته ويؤوب، وكان جميع كتبه بخطه الأنادراً وكانت له نسخة من الحاوي<sup>۴</sup> قد قرأها وحشاها ففادت منه في كبره فكتب نسخة اخرى عن حفظه من غيره راجعة الى كتاب وهذا من المعجب العجيب وكان محباً للمساكين مجتنباً عن السلاطين كثير الذكر دائم الفكر راضياً بما قضى الله عليه لا يبالي بعدم المال ولا يتغير باختلال الأحوال يروي الشرعيات

۱ - م د ابواسحق « را ندارد » ۲ - م د الموفق ، ۳ - ق د اقوم ،

۴ - درست معلوم نیست که مراد «الحاوی الصغیر» نجم الدین عبدالغفار قزوینی است یا «الحاوی الکبیر» ماوردی که هر دو از کتب مهمه فقه شافعی است ولی بظن غالب مراد اول است (رجوع شود بص ۷۱ حاشیه ۴) .

اکثرها عن والده قراءةً ویروی اجازةً عن جدّه لأبيه<sup>۱</sup> الشیخ صدرالدین المظفر<sup>۲</sup>  
وعن جدّه لأمه الفقیه سعدالدین محمد بن حسین بن [محمد بن] سلمان<sup>۳</sup>، وكان  
قد حصل علی مولانا قطب الدین الفالّی<sup>۴</sup> وقرانه وتأدّب به جمع كثير من العلماء  
المشاهیر، وله تصانیف ورسالات واشعار منها کتاب المنظومة فی المنطق، وكان  
یحدث علی اعتقاد الحق وملازمة السنّة والجماعة والاتیقاد لأمر الشریعة والطاعة  
ویقول فی کلّ حادثة ظهرت ان المنجمین قد زعموا ان هذا من تأثیر (ورق ۸۶ب)  
کذا وكذا ولكن اهل التّسبیح والتّقديس لا یبالون بالتّریع والتّسدیس، ولما  
حان له انقضاء الزمن المحسوب وآن اقبال الأجل المکتوب [كان] یسأل فی  
لیلة من لیالیه<sup>۵</sup> هل ظهر<sup>۶</sup> الصّبح فتقول<sup>۷</sup> لا حتّى انباج الصّباح فتقال هل طلع  
الصّبح قلنا بلی فقال الآن آن<sup>۸</sup> ثم تنفس الصّعداء ولحق السعداء وكان یوم  
عید الفطر من سنة ست وخمسين وسبع مائة ودفن عند والده فی حظیرته المبارنة،  
ومن نتائج خاطره العاطر :

اِذَا كُنْتُمْ مِنْ شِيرَازٍ فِي رَأْسِ<sup>۱۰</sup> فَرَسِجٍ شَمَمْتِ نَسِيمَ الْجُودِ مِنْ بَابِ دَارِهِمْ  
فَوَاهَا لَمَنْ أَضْحَى جِوَارَ حَرِيهِمْ<sup>۱۱</sup> وَطُوبَى لِمَنْ أَسَى قَرِيْبًا جِدًا بِهِمْ<sup>۱۲</sup>

- ۱ - م : لأبيه ، را ندارد ، ۲ - رجوع شود بنمرة ۱۳۵ از تراجم كتاب حاضر ،  
۳ - رجوع شود بنمرة ۱۲۳ از تراجم ، مؤلف در متن مساهلة نام جـ ازل یعنی محمدر اكه ما بين  
دو قلاب درج کرده ایم از بن رنداخنه ، و این فقره یعنی حذف اسمی معنی آباء و نسبت دادن  
شخص بجـ اعلى امری است بسیار معمول مانند ابو علی سینا یعنی ابو علی حسین بن عبدالله بن  
سینا و ابن بابویه یعنی محمد بن علی بن حسین بن بابویه معروف بشیخ صدوق ، و نظائر ذلك  
اکثر من ان تحصی ، ۴ - رجوع شود بنمرة ۲۹۹ از تراجم ،  
۵ - م : اشعار منیحة ۶ - م : التیالی ، ۷ - م : طلع ، ۸ - م : فقال ،  
۹ - ب : الآن الآن ، ۱۰ - م : آنف ، ۱۱ - م : حریم جوارهم ، - ولا بد عبارت  
بتقدیر «فی» است یعنی «فی جوار حریمهم» ، ۱۲ - م : دیارهم ،

رحمة الله عليهم .

### ۱۳۴ - الشيخ بهرام بن منصور الفسوی<sup>۱</sup>

كان من رجال الله له حال و عرفان و جذبات من الحق تأسى بطريقة الشيخ سعد الدين محمد بن المظفر<sup>۲</sup> [وكان] يلازمه حيناً طويلاً واجتمع جماعة من المشايخ والصوفية يوماً عند تربة الشيخ ابراهيم بن شيرويه<sup>۳</sup> يتحايون بروح الله تعالى فقال له الشيخ سعد الدين محمد يا بهرام (ورق ۸۷) احضر طعاماً يأكله هؤلاء فمضى واتى بطبق رطب جنبي فلما فرغوا عن اكله دار الطبق بنفسه دوراناً ثم سكن فقال له الشيخ يا بهرام ان الله تعالى سيدير<sup>۴</sup> لك امرأ يكون فيه روتك ثم يسكن وذلك لأنك لم تجئ مع الرطب جوزاً او دهناً تم به ضيافتهم ، ثم انه ابنتى خانقاهها يجتمع فيها الصالحاء والعباد فى كل اسبوع يوماً اوليلة فيقرؤن القرآن ثم يسمعون<sup>۵</sup> ويتواجدون ثم بعد ذلك تبدد سلك ذلك الانتظام كما اخبر عنه الشيخ ذوالألهام ، توفى فى سنة خمس واربعين وستمائة ودفن فى خانقاهه بمحلة خلف القنيطرة رحمة الله عليهم .

۱ - م «الفسوى» را ندارد ، ۲ - رجوع شود بنمرة ۱۶۳ از تراجم كتاب حاضر .  
 ۳ - رجوع شود بنمرة ۱۳۰ از تراجم كتاب ، ۴ - چنین است در هر سه نسخه با ياه مثناة تعناتيه قبل از حرف اخير يعنى با - افعال از دوران بمناسبت رمز دوران طبق وسبس سكون آن ،  
 ۵ - كذا فى ب ق بتأنيت الضمير ، رجوع شود بس ۱۸۱ حاشية ۴ ، ۶ - م : يسمعون ،



## ۱۳۵ - الشيخ صدر الدين ابو المعالي المظفر بن محمد بن المظفر بن روزبهان بن طاهر العمري العدوي<sup>۱</sup>

ينتهي نسبه الى ربيعة من اسباط امير المؤمنين، عمر وذلك صحيح ثابت لاشك فيه و آباؤه كلهم معروفون في الرجال ليس فيهم مجهول ولا منكر<sup>۲</sup> كان من كبار المشايخ واعاظم الأولياء لم يكن له في عهده وزمانه نظير في العلم والفتوى والزهد والتقوى (ورق ۸۷ ب) تأدب أولآبآيه الشيخ سعد الدين محمد<sup>۳</sup> ثم بعده بعنه مولانا شمس الدين ابي المفاخر<sup>۴</sup> و حصل عليه طرفاً من المعقول ولما اراد الله به الخير كوشف برؤيا فأعرض عن ذلك واشتغل بالحديث والفقہ و ادرك كثيراً من المشايخ الكبار منهم الشيخ شهاب الدين فضل الله التوربشتي<sup>۵</sup> والشيخ شمس الدين

- ۱ - كلمات « بن طاهر العدوي » را در م ندارد ، برای تفسیر این دو نسبت رجوع شود بص ۱۸۳ حاشیه ۲ ، - شرح احوال صاحب ترجمه در شیراز نامه ص ۱۳۲ - ۱۳۴ مفضلاً مسطور است ، ۲ - تمام این جمله از 'ینتهی نسبه' در ابتدای این ترجمه تا اینجا از م ساقط است
- ۳ - رجوع شود بنمرة ۱۶۳ از تراجم ، ۴ - رجوع شود بنمرة ۱۶۴ از تراجم ،
- ۵ - یعنی شیخ شهاب‌الدین فضل‌الله توربشتی یا توران‌بشتی از فقهاء شافعیه و محدثین معروف قرن هفتم ، وی بتصریح مجمل فصیح خوافی ابتدا ساکن شیراز بوده است و سپس در عهد سلطنت قتلغ ترکان خاتون ( ۶۵۵ - ۶۸۱ ) از ملوک قراخانیان کرمان باستدعاء ملکه مزبور بکرمان آمد و در آنجا سکنی گزید و در همان شهر در سنه ۶۶۱ ششصد و شصت و یک وفات یافت ، و تا اواخر قرن هشتم نام بعضی از اولاد و احفاد صاحب ترجمه که غالباً از علما و فضلا بوده‌اند احياناً در ضمن وقایع تاریخی کرمان و فارس دیده میشود ، شرح احوال صاحب ترجمه را جز در طبقات سبکی و از روی آن در مفتاح السعادة طاشکبری زاده در جای دیگر نیاقتم ، ولی ما یاره اصطلاحات متفرقه راجع باو و اولاد او در بعضی از کتب تواریخ مختلفه بدست آورده‌ایم که بواسطه ضیق مقام درج آنها در اینجا میسر نگردید لهذا تمام آنها را ان شاء الله تعالی در حواشی آخر کتاب درج خواهیم نمود ، - و کلمه **توربشتی** در نسبت صاحب ترجمه بهمین املا که ما در متن چاپ کرده‌ایم مطابق نسخه ق است ( یعنی بتاه مثناة فوقانیه و او و راه مهمله و سپس باه موخده و شین معجه و تنه مثناة فوقانیه و در آخر یاه نسبت ) ، م : **التوربشتی** ( با فتحه روی راه و بیاه هلیه در منحه بعد

محمد بن الصفی<sup>۱</sup> و مولانا صفی الدین ابو الخیر السیرافی<sup>۲</sup> و القاضی مجد الدین اسمعیل بن نیکروز الفالی<sup>۳</sup> و القاضی جمال الدین المصری<sup>۴</sup> و مولانا امام الدین البیضاوی<sup>۵</sup> و استجاز من شیوخ الأطراف و راسلهم و ارسلوه اجازات عالیة و لم یسافر قط و كانت احواله تقتضی ذلك و فتح الله علیه ابواب السعادات و یسر له اسباب الزیادات و المرادات و تأسی بطریقه خلائی لا یحصون و كان یدکر فی مسجد جدّه<sup>۶</sup> بیاغ نو و لم یجاوز ذلك و كان الأتابک ابوبکر<sup>۷</sup> مریداً له و معتقداً

بینه از صفحه قبل

فارسی بجای موئده) ، ب ، التوریشی ، شیراز نامه ۵۸ ، قوره بشتی ، تاریخ آل مظفر از محمود گیتی مطبوع در آخر گزیده ، تورایشی ، درسط العلی و مجمل فصیح خوانی که بسیار مکرر نام صاحب ترجمه درین دو آمده همه جا در هر دو کتاب مزبور مطرداً و بدون استثنا این کلمه «تورانبشتی» یا «تورانبشتی» مرقوم است بز یادتی الف و نونی در آخر «تور» ، و «بشتی» گاه با باء موئده و گاه با باء فارسی ، با فحص شدید در کتب مسالک و ممالک و کتب جغرافیای جدید ذکری از این قریه یا قصبه توربشت یا قوربشت یا قوران بشت نیافتیم ، ولی بقریه تصریح سبکی ۱۴۶۰ : ۵ و فصیح خوانی در حوادث سنه ۶۵۶ که صاحب ترجمه اهل شیراز یاساکن شیراز بوده و سپس از آنجا بکرمان آمده و در آنجا اقامت گزیده ظاهراً چنان استنباط میشود که مسقط الرأس او توربشت یا توران بشت مزبور بایستی یا در فارس یا در یکی از نواحی مجاوره آن ولایت واقع باشد ، و در حقیقت بر حسب تحقیقی که بخواهش نگارنده برادر من احمد عبدالوهابی مقیم کرمان و ناظر مالی لشکر هفت آن ناحیه از اهالی مطلع آن نواحی بعمل آورده هنوز قریه باسم قوران بشت ( یا بتلفظ اهالی محل : قورون بشت ) در ۲ کیلومتری جنوب غربی یزد و ۱۰ الی ۱۰ کیلومتری شمال نفت در دامنه شیرکوه موجود است و این قریه در کنار معدن سنگ مرمر واقع است و اهالی آنجا قریب سیصد الی چهارصد نفر میباشد و اغلب سنگ تراشانند ، پس از تعیین موضع این قریه رجوع کردیم بنقشه بسیار متقن دقیقی که اشتال (A.F. STAHL) آلمانی رئیس بستخانه ایران در سنه ۱۸۹۶ میلادی رسم نموده و در شهر گوتا (آلمان) بطبع رسانیده و دیدیم که نام این قریه باملائی قورون بشت Turunpuscht (یعنی بطبق تلفظ محلی) صریحاً واضحاً در آن نقشه در همان موقعیتی که در فوق شرح دادیم مرقوم است ،

- ۱ - رجوع شود بنمره ۲۷۵ از تراجم کتاب حاضر ، ۲ - رجوع شود بنمره ۲۹۸ از تراجم ،
- ۳ - رجوع شود بنمره ۲۹۱ از تراجم ، م الفالی راندارد ، ۴ - رجوع شود بنمره ۲۵۰ از تراجم ،
- ۵ - رجوع شود بنمره ۲۱۲ از تراجم ، ۶ - «جده» را در م ب ندارد
- ۷ - یعنی اتابک ابوبکر بن سعد بن زنگی (۶۲۳-۶۵۸) از ملوک سلغری فارس و ممدوح معروف سعدی ،

فی شأنه یسألہ ان یذکر فی المسجد الجامع (ورق ۸۸) فی نوبۃ ابيه وجدہ فیقول  
 انی انست بصحبة جماعة لا یجاوزون هذا المسجد و ان كان المكان ضیقاً فالقلب  
 فسیح ، و تروّج بابنة من اولاد شیخ الشیوخ البیضاوی<sup>۱</sup> و رزقه الله تعالیٰ منها  
 اولاداً کلّهم بلغوا مبلغ الرجال و صاروا من العلماء و الأبدال ، و صنّف فی علوم الدین  
 کتباً کثیرة منها کتاب التلوّیح فی شرح المصاییح<sup>۲</sup> ، و غرر النکات فی شرح  
 المقامات<sup>۳</sup> ، و کتاب منتخب الغرر فی التقاط الدرر ، و کتاب حلیة الأفاضل و زینة  
 المحافل ، و منتقد الاخبار و معتقد الاخیار فی شرح احادیث النبی المختار ،  
 و کتاب غایة الایجاز فی بیان الحقیقة و المجاز ، و کتاب مسائل الخلاف المستخرجة  
 من کتب الاشراف ، و کتاب تحفه الکرام فی مجی الامام<sup>۴</sup> ، و کتاب توضیح السبیل  
 فی النجرح و التعدیل ، و کتاب مناهج السنة ، و کتاب المرموزات العشرین ،  
 و کتاب منهاج المریدین فی سلوک طریقہ الممتقین ، و کتاب تبصیر الملوک

- ۱ - یعنی شیخ الشیوخ ابوالحسن احمد بن محمد بن جعفر بیضاوی معروف باین سالیہ متوفی در سنہ ۴۱۵ - ، رجوع شود بص ۵۴ حاشیة ۶ و بحواشی آخر کتاب ان شاء الله تعالیٰ ،
- ۲ - یعنی کتاب مصابیح السنة تألیف حسین بن مسعود الفراء البغوی ملقب بمحبی السنة متوفی در سنہ ۵۱۰ یا ۵۱۶ هـ که از کتب معروفه حدیث است در نزد اهل سنت و جماعت و مشتمل است بر قریب چهار هزار و یانصد حدیث منتخب از کتب معتبره نزد آن جماعت از قبیل صحیح بخاری و صحیح مسلم و غیرهما ( رجوع شود باین خلکان در «حسن» ، و سبکی ۴ : ۲۱۴ - ۲۱۵ ، و کشف الظنون در عنوان « مصابیح السنة » ، ۳ - رجوع شود بکشف الظنون در عنوان « غرر المعانی و النکات فی شرح المقامات » ، و نیز در ذیل « مقامات ، حریری بمنوان غرر المعانی » ( فقط ) ،
- ۴ - کذا فی ق ، ب : فی مجی الامام ، م ندارد ، - باحتمال بسیار هوی این کتاب بمن همان کتابی است که در پنج سطر بعد باسم فرّهة الکرام فی محن الايام خواهد آمد و در آنجا فقط در م نام آن کتاب آمده و در ق ب موجود نیست ، مثل اینکه در مورد ما نحن فیه فقط در ب ق نام این کتاب آمده و در م موجود نیست ، و ظاهراً یکی از این دو صورت تحریر و تکرار دیگری باید باشد و گویا اصح صورت ثانی است ۵ - تصحیح فیاسی بقرینة سجع با التحذیر ، ق : تبصر ، م : نبصرة ، ب : بص ،

والسلاطين في التحذير عن اعوان الشياطين، (ورق ۸۸ ب) وكتاب منتهى المطالب في معرفة امير المؤمنين علي بن ابي طالب، وكتاب زبدة التوحيد، وكتاب ثمرة الحرقه<sup>۱</sup> في شجرة الحرقه، وكتاب تحفة الاحرار<sup>۲</sup>، وكتاب نزهة الكرام في محن الايام<sup>۳</sup>، وكتاب تذكرة المحدثين و تبصرة المحدثين<sup>۴</sup>، وكتاب الاربعين عن الشيوخ الاربعين، وكتاب انيس القلوب، وكتاب عقد الجواهر، وغيرها مما يعسر تعدادها،<sup>۵</sup> وقيل بلغت مصنفاته اربعة وستين كتاباً عربياً وفارسياً، ورسالاته و اشعاره في كلب باب<sup>۶</sup> جمعها في كتاب سماه مؤنس الاحباب، وله كرامات جليلة ومقامات رفيعة عليّة تشمل عليها السيرة الكبرى والصغرى<sup>۷</sup> منها ان الشيخ ابابكر الزاهد<sup>۸</sup> قال خرجت يوماً الى مجلس الشيخ فرأيت احد جيراني وكان لم يحضر صلوة العشاء في المسجد فأخذت اعانته واقول لم لاتصلّي العشاء ومن ترك العشاء فعذابه كذا وكذا وهو يُعذرنى وانا اخاطبه واعانته حتى دخلنا مجلس الشيخ (ورق ۸۹) فأقبل عليّ في اثناء الكلمات وقال تعاتب الجيران علي ترك صلوة العشاء وتترك العشاء اول الليل وتقول اصلّيها في السحر ثم تتركها في السحر ولا تصلّي قال وكان هذا سرّاً بيني وبين الله قد وقع ذلك ونسيتَه فلما سمعت ذلك عن الشيخ قمت في المجلس وقضيت العشاء وعلمت انّ له اشراً فاعلى احوال اصحابه بأذن الله

۱ - كذا في ق بجاء مهمله مضمومه بضبط قلم ، ب : الغرقه ( بجاء معجمه ) م نام ابن كتاب را ندارد ، ۲ - م : الأبرار ، ب : الاجراء ( كذا ) ،

۳ - نام ابن كتاب فقط در م موجود است ودر ق ب ندارد ( رجوع شود بحاشیه ۴ از صفحه گذشته ) ؛

۴ - چنین است در ب م ( در م بافتحه روى دال المحدثين دوّم براى آنكه بتخفيف بصيغه اسم مفعول از باب افعال خوانده شود بمعنی متأخرين و تازه كاران ) ، ق نام ابن كتاب را ندارد ،

۵ - كذا في التسخ ، والاطهر : تعداده ،

۶ - م افزوده . : تزيد على آلاف ، ۷ - رجوع شود بص ۱۵۷ حاشیه ۱ ،

۸ - معلوم ما نشد ابن شيخ ابوبكر زاهد كه بوده است ،

تعالى، وروى بعض الثقات قال ان عيالي سألو اعني<sup>١</sup> طبخاً لم اقدر عليه فقلت امضى الى زيارة الشيخ واستمد منه لعل الله يفتح علي بشيء قال فلما رآني ادخل يده تحت سجّادته واخرج دراهم وقال يا عبد الله\* لا تجاس فأنا اطفالك ينتظرونك خذ هذه الدراهم واشتر<sup>٢</sup> كذا وكذا وامض بها اليهم فتعجبت وقبّلت يده الكريمة واخذت تلك الدراهم واشترت ما قال الشيخ كما سألوه عني<sup>٣</sup> فوالله ما زادت عليه<sup>٤</sup> حبة ولا نقصت منه فجدت الى زوجتي واولادي واديت معهم الفضة فحمدوا الله ودعوا للشيخ، وروى الحاج ابو بكر<sup>٥</sup> قال انقطعت عن القافلة مرّة (ورق ٨٩ ب) وقد غربت الشمس واطلم الليل وضمفت عن المشى فأيست من نفسي وكدت ان اشرف على الموت فسمعت صوت الشيخ بلاشك يقول يا ابابكر خذ عن يمينك واسرع فستجد القافلة فوجدت في نفسي قوة عظيمة واخذت عن يمين الطريق واسرعت فرأيت نيران القافلة وقد نزلوا فانضممت الى اصحابي وقالوا كيف جئت فقلت ماجئت بنفسي ولكن جاء بي همّة الشيخ، وروى عن بعض الحاج قال نظرت الى عرفات وكثرة اهلها فقلت ياليت شيخنا كان حاضر هناك فوضع احد يده على منكبي فالتفت فاذا الشيخ هو فقال وانا ايضاً ههنا ثم لم اراه فلما رجعت الى شيراز وقبّلت يد الشيخ اردت ان اجد عليه تلك الحكاية فقال قبل ان اقول ما كل ما يبصر يقال ولا كل ما يسمع يروى فنهمت مراد الشيخ ولم اتكلم به الى ان توفي

١ - كذا في النسخ الثلاث ، والصواب ظاهراً : « سألوني طبخاً » ، قال في اللسان « سألته الشيء »

١ - تعطيته ايّاه قال الله تعالى ولا يسألكم اموالكم و سألته عن الشيء استخبرته ،

٢ - از ستاره تا اینجا از ق ساقط است ٣ - كذا في النسخ ، والصواب ظاهراً « سألوني »

او «سألوني ايّاه» ، ٤ - تصحيح قياسي ، در هر سه نسخه : ما زاد ،

٥ - معلوم ما نشد اين حاج ابو بكر كيست ،

الشیخ، وكان یطعم من فتوحات الفقراء وکسر الزبیل<sup>۱</sup> لا یرض حاجة الی احد ولا یقبل هدیة ظالم (ورق ۹۰)، وارسل الیه شمس الدین محمد صاحب الدیوان<sup>۲</sup> ثمانية عشر الف درهم فلم یهم عن مجلسه ذاك حتی فرّق کلّها علی الأصدقاء والفقراء ثم قام وقال لا یحسن ان یقول الأهل جاؤه بالفتوح ولم نأكل منه شیئاً یافلان ایت فلاناً فاستمطر من کذا واشتر لحمًا وسمناً وعسلًا حتی یطعموها ولا یشتنعوا علینا، وكان یجلس بعد صلوة الصبح للدرس وقضاء حوائج الناس وشرح الکتب وجواب الفتاوی الی الظهر ثم یدخل الی اهله ویسألهم عن حالهم ثم یرجع لصلوة الظهر فیجلس الی العشاء الآخرة فأن كان عنده مسافر او صديق یجلس عنده بعض اللیل والأدخول البیت واشتغل بوظائف لیلته لم یفعل<sup>۳</sup> اکثر اللیل عن صلوة وتلاوة وكتابة ومطالعة الی السحر، ولما كان آخر عمره ترك اللحم سنین لمعنی عرض له فمرض وداواه الأطباء باللحم فلم یأكله حتی غلبت المضرة ولما كان وقت وفاته جمع اولاده وكان عددهم ینزید علی سبعین من ولد وحافد ذکر وانثی (ورق ۹۰ب) فقرأ علیهم ولقد وصینا الذین أو ثوا الکتاب من قبلكم وإیاکم ان اتقوا الله ثم حسب الدیون وکتبها ووضعها عند سادته وقال لا تنتموا لها فان الله تنالی یؤدیها قبل سبعة ایام وكان كذلك، توفي فی رمضان سنة ثمان

۱ - چنین است در هر سه نسخه بدون او عاطفة كما یمکن ان یتوهم ، ۲ یعنی شمس الدین محمد بن محمد جوینی وزیر معروف هولاکو و اباقا و سلطان احمد تکودار و برادر علاء الدین عطاء لیک جوینی صاحب تاریخ جهانگشای جوینی ، در سنه ۶۸۳ بفرمان ارغون کشته شد (رجوع شود بمقدمه راقم این سطور بر جلد اول تاریخ مزبور در تضاویف تمام آن و مخصوصاً ص س - سب) ،

۳ - چنین است در هر سه نسخه ، نه « لا یفعل » كما یمکن ان یتوهم ؛

و ثمانین و ستمائة<sup>۱</sup> و دفن بر براطه الشریف، و مما انشده لنفسه:

دَرَانِي أَسِرَّ سَيْرًا سَرِيحًا فَأَنْبِي  
رَأَيْتُ ضِيَاءَ فِي حِلَالِ ظَلَامِ  
أَرْضِي بَعِيشٍ فِي مَقَامِ مَذَلِي  
فَوَاللَّهِ لَا أَرْضِي بِطُولِ مَقَامِ  
أَسْكُنُ فِي مَهْمَاءٍ<sup>۲</sup> قَفْرٍ إِفَامَةٌ  
وَدَارِي طِبَاقُ السَّبْعِ وَهِيَ أَمَامِي  
وَقَدْ دُوبْتُ غَبْنًا وَاشْتِيَا فَا وَكُرْبَةً  
لِفُرْقَةٍ<sup>۳</sup> أَحْبَابٍ وَفَرَطٍ غَرَامِ  
سَأَجْهَدُ فِي سَيْرِي وَتَحْصِيلِ بُعْيَتِي  
وَأَسْعَى لِإِنْجَاحِي<sup>۴</sup> وَنَيْلِ مَرَامِي  
فَأَنْ فُزْتُ بِالْإِنْجَاحِ طُوبَى وَإِنْ أُمْتُ  
فَكَمْ حَسْرَاتٍ فِي نَفْسِ كِرَامِ  
رحمة الله عليهم .

### ۱۳۶ - الشيخ سعد الدين ابو اليمن اسعد بن المظفر<sup>۵</sup>

اسن اولاده الكرام كان عالماً بارعاً متورعاً واعظاً حسن البيان يذكر في

۱ - چنین است در هر سه نسخه ، - در شیراز نامه ص ۱۳۳ وفات صاحب ترجمه در سنه ششصد و هشتاد و یک ضبط شده (بر فرض صحّت نسخه مطبوعه) ، ۲ - چنین است در هر سه نسخه ، - در کتب لغت مطلقاً ما چنین کلمه نیافتیم و گمان میکنیم که متن تحریف هیتاء یا هیتاء یا قومه<sup>۱</sup> باشد که هر سه بمعنی بیابان بی آب و گیاه و دشت بی نشان بی راه است که بدون شک مناسب مقام همین معنی است ، ۳ - تصحیح قیاسی ، و فی التسخیر ، بفرقه ، ۴ - تصحیح قیاسی بقرینه معادله با بیت بعد : فَأَنْ فُزْتُ بِالْإِنْجَاحِ طُوبَى وَإِنْ أُمْتُ الْخُ ، و نیز بقرینه عطف « و نیل مرامی » که عیناً مرادف با انجاح است بر آن در همین مصراع حاضر قال فی اللسان « التَّجِیحُ وَالتَّجَاحُ الظَّفَرُ بِالشَّيْءِ وَفَسَدُ التَّجِیحِ الرَّجُلُ صَارَ ذَانِجِحٌ فَهُوَ مُتَّجِحٌ » ، م - لانجائی ، ب - لانجایی ، ق ، لانجای ، ۵ - م « ابو اليمن » را ندارد ،

و بجای المظفر > ابی المظفر دارد ، - صاحب ترجمه یکی از هفت پسر شیخ صدرالدین ابوالمعالی مظفر صاحب ترجمه قبل است و تراجم جمیع این هفت پسر در کتاب حاضر هر یک بجای خود مثبت است ، و کنیه صاحب ترجمه ابوالیمن بدون شبهه بهم<sup>۱</sup> یاء و سکون میم است بمعنی میمنت و سعادت بمناسبت اسم او که اسعد و لقب او که سعد الدین است چنانکه کنیه برادرش جلال الدین مسعود سابق الذکر (نمره ۳۵ از تراجم کتاب حاضر) ابوالیمان<sup>۲</sup> بوده است بمناسبت اسم او مسعود ، و در تاج العروس ۹ : ۳۷۲ گوید : المکنی بابی الیمن کثیرون ،

مسجدی الجامع العتیق و الجدید و کذا فی مسجد البغدادی (ورق ۹۱) و کان من الأدب بمکان وله محفوظات کثیرة سمعت جدی انه حفظ او قاراً من العلم و کان یدرسها و بنی داراً جدیداً له فلما تم و اراد النّجار ان ینصب کنیسته<sup>۳</sup> دق احدی الخشبّات بزجر عذیف فانکسر منه جذع و وقع بعض السّفف علی بعض و کان الشّیخ یتوصّأ لیخرج الی ووظیفه التّدکیر فانهدم الدّار و توفی شهیداً تحته فی سنة سبعین و ستّمائة ، و کان الشّیخ قد رأى قبل ذلك فی منامه ان قیل له ان هذا شابّ شهید أنزل فی جوار الحقّ فدفن فی البقعة الشّریفة ، و ممّا قال الشّیخ<sup>۴</sup> فی فراقه :

أَخِلَّائِي	أَعْيُونِي
وَأَصْحَابِي	أَعْيُونِي
أَيَا سُؤْلِي	وَمَا مَوْلِي
فَقَلْبِي	قَلْبُ مَلُوبٍ
فَقَمَدُ	هَاجِرٍ مَحْبُوبِي
وَفِي الْحَالَاتِ	مَرُغُوبِي

۱- کذا فی ب ، ق «الجامع» را ندارد ، م بجای تمام جمله از - یندگر « تا » البغدادی « دارد ؛ یندگر فی المسجد الجامع و البغدادی ،

۲ - کذا فی التّسخ بالتّدکیر ، - در کلمه « جدید » در صفت مؤنث تذکیر و تأنیث هر دو جائز است یقال ملحقه جدید و جدیدة و ملاءة جدید ( لسان العرب ) ، ۳ - کذا فی النّسخ ، - معلوم ما نشد که مراد مؤلف از « کنیسه » در اینجا چه بوده ، معنی معروف آن که کلیسا باشد بدیهی است که اینجا مقصود نیست ، و معنی دیگر کنیسه که چیزی است شبیه هودج که بر محمل با جهاز شتر چند چوبی در جنب یکدیگر نصب کنند و پوششی بر آن افکنند تا مسافر در سایه آن بیاساید و خود را از انظار محجوب سازد نیز اینجا هیچ مناسبتی ندارد ، از سیاق کلام بخصوص بقرینه عبارت مؤلف در چند سطر بعد ، و کان الشّیخ یتوصّأ لیخرج الی ووظیفه التّدکیر - منل این گویا برمیآید که مراد از کنیسه اینجا متوصّأ - بوده است یعنی طهارتخانه و آبخانه و جائی که در آنجا وضو سازند و اغلب متوصّأ را کنایه از مستراح نیز استعمال میکرده اند ( لسان العرب و سامی فی الأسامی و اقرب الموارد همه در وضأ ) ، و گویا سابق جای وضو و طهارت و قضای حاجت همه در زیر یک سقف و یک محوطه واقع بوده و در هر منزلی که می ساخته اند بنائی نیز مخصوص مجموع این اعمال تهیه میکرده اند که متوصّأ عبارت از همان بوده است ،

۴ - مراد از « شّیخ » در اینجا پدر صاحب ترجمه شیخ صدرالدین ابوالمعالی مذکور بلافاصله قبل است ، و همچنین است ظاهراً در سطر قبل : « و کان الشّیخ قد رأى فی منامه الخ ، »



فَشَانِي شَانُ مَغْلُوبٍ <sup>۱</sup>	تَأْمَلُ حَالِي وَانظُرْ
فَصَبْرِي صَبْرُ أَيُّوبَ	وَ فَكِّرْ فِي بَلِيَّاتِي
وَ حُزْنِي حُزْنُ يَعْقُوبَ	وَ عَيْنِي عَيْنُ دَاوُدَ
فَحَقًّا أَنْتَ مَطْلُوبِي <sup>۲</sup>	فَأَنْ تُنْعِمَ وَإِنْ تَحْرِمَ

رحمة الله عليهم.

### ۱۳۷ - الشيخ الحاج ركن الدين ابو محمد منصور بن المظفر<sup>۳</sup>

المشتهر في بلاد فارس<sup>۴</sup> براست گوی (ورق ۹۱ب) اخوه النجيب وقرنه العجيب<sup>۵</sup> اسوة الرجال وقدوة الأبدال وولّى الله الكريم المتعال قد جمع بين العلم والخلق المرضي وسلك في الله السبيل السوي متمسكاً بكتاب الله تعالى وسنة النبي، تأدب أولاً بوالده العالم الرباني يروي مصنفاته وروايه عنه ثم بالشيخ يوسف السروستاني<sup>۶</sup> اخذ الخلوة ولبس الخرقة عنه ثم خرج لحج بيت الله وطلب العلم فلقى مشايخ الحجاز وعلماءها وسكن البصرة مدة وكان والده يشاق اليه ويكتب

۱ - ق بجای این سه کلمه چنین دارد: «فحقاً انت مطلوبی» که تکرار این همین کلمات است در

آخر بیت اخیر، ۲ - سه بیت اخیر ازین آیات از ق ساقط است،

۳ - این شخص نیز یکی از هفت پسر شیخ صدر الدین ابوالعالی مظفر سابق الذکر (صاحب ترجمه ۱۳۵) و برادر صاحب ترجمه بلافاصله قبل شیخ سعد الدین اسعد بن المظفر است، وبتصریح صاحب شیرازنامه وی خال مؤلف مزبور بوده است وشرح احوال او درآن کتاب ص ۱۴۳-۱۴۴ نیز مسطوراست و در عنوان آنجا کلمه «ابن» قبل از مظفر از قلم افتاده است،

۴ - کلمه «فارس» در ق زده شده و بخطی الحاقی زیر آن نوشته شده: «الفرس»

۵ - کلمات «اخوه النجيب وقرنه العجيب» فقط در م موجود است،

۶ - بظن قوی این شیخ يوسف سروستاني همان کسی است که در فارسنامه ناصری ۲: ۲۲۱ در ضمن وصف عمارتی قدیمی واقع در قصبه سروستان اشاره اجمالی باو کرده گوید: «وچندین لوح قبرازسنگ بدرازی دو ذرع شاه وچارک وپهنای سه چارک بیشتر [درآن عمارت واقع است] وبرلوح قبری نوشته اند تو فی الشیخ یوسف بن یعقوب السروستانی سنة انتین وثمانین وثمانمة» -

رسائل مشوّقة ومما ارسل اليه في كتاب له :

يَا قَرَّةَ الْعَيْنِ يَا سُوْلِي وَيَا أَمَلِي يَا مَنْ يُرَغَّبُ فِي قَطْعِ الْمَحَبَّاتِ  
لَوْ كُنْتُ تَحْفَظُ قَلْبَ الْوَالِدَيْنِ رَضِيًّا لَنَلَيْتَ فِي كُلِّ يَوْمٍ عَشْرَ حَبَّاتٍ  
مَا فَاتَ فِي كُلِّ لَحْظٍ مِنْكَ يَا وَكَيْدِي لَمَا تَنَالُ دَهَارِيْرًا وَحَبَّاتٍ  
أَمَا تَنَحَّافُ مِنَ الرَّحْمَنِ فِي تَلْفِي فَمَا تَقُولُ غَدًا فِي دَفْعِ حُجَّاتِي<sup>۱</sup>

ثمّ رجع الى شيراز في حياة والده واشتغل بالرياضات الشديدة وجاهد نفسه  
بجاهدات عظيمة وله خلوات في جبال شيراز و مغارات يتعبّد فيها (ورق ۹۲) ثمّ  
سافر بعد وفاة والده مرّة اخرى الى كرمان و سيرجان و نواحى البحر و الجزائر<sup>۲</sup>  
الى عدن و اليمن و قرأ على الملك العادل العالم شمس الدين ابى منصور يوسف  
ابن عمر بن على بن رسول<sup>۳</sup> سلطان اليمن كتاب الأربعين العوالى من تصنيفه<sup>۴</sup>

۱ - كذا فى ب ، ق م ، حجات ، ۲ - رجوع شود بص ۱۸۵ حاشية ۱ ،

۳ - كذا فى ب ق وهو الصواب لا غير ، م : يوسف بن علي بن عمر بن رسول ( غلط فاحش ) ، -  
مقصود ملك المظفر شمس الدين يوسف بن الملك المنصور عمر بن علي بن رسول سومين پادشاه  
يمن است از سلسله رسوليان از طوايف تر كمان كه ابتدا نواب ايوبيان مهر و شام بودند و بعدها  
كه مستقل گرديدند خود را از اغقاب ملوك بنى غسان شام از عرب متنصره قبل از اسلام شمردند ،  
صاحب ترجمه از سنه ۶۴۸-۶۹۴ قريب جهل و هفت سال سلطنت نمود و از قرار ذكر مورخين  
وى پادشاهى بسيار عالم و فاضل و هنر پرور بوده است ( رجوع شود بابو الفدا ۳ : ۱۹۴ ، ۱ : ۴ ، ۳۴ ،  
و يافعى ۵ : ۲۲۷-۲۲۲ ، ۲ : الكمنه ۲ : ۹۹-۱۰۰ استطرادا در ترجمه پسر او ملك مؤيد  
داود ، و شذرات الذهب ۵ : ۴۲۷ ، و تاج العروس ۱ : ۳۵ ، - بقعود اللؤلؤيه خزرجى كه از تواريخ  
مهمه اين سلسله ملوك است از يكى از معاصرين ايشان و بتوسط اوقاف كيب جاب شده است نتوانستم  
در طهران دسترسى پيدا كنم ) ، ۴ - يافعى ۴ : ۲۶۶ نيز باين تأليف پادشاه مزبور

تصريح کرده و عين عبارت او اينست : « و له [ اى للملك المظفر يوسف بن عمر بن علي بن رسول ]  
اربعون حديثاً منتقاة عوالى رويناها عن شيخنا رضى الدين الطبرى بحق روايته لها عن الامام  
محب الدين الطبرى بروايته لها عن الملك المظفر المذكور » ،

ثمّ زار بيت الله ورجع و ارشد الناس و تزوج بابنة الأمير اصيل الدين عبد الله العلوي المحمدي<sup>۱</sup>، وله تحرير على حاوی الفتاوى<sup>۲</sup> قد جعله كتاباً مفرداً سماه العلق و لعمرى انه علق نفيس لمن ادخره و درّ ثمين لمن اشتراه وهو اول من نشر كتب الأمام النوى<sup>۳</sup> بشيراز و انتى بما فى الروضة<sup>۴</sup> و كان يذكر الناس فى الجامع العتيق و مسجد والده و يهدد الحكّام تهديدات شديدة و يعظهم مواعظ عنيفة و يزجرهم بزواج بليغة فيها بون منه و يمثلون او امره و لا ياتفت الى اموالهم و لا يرغب فى احوالهم و عمر حتى بلغ اربعاً و ثمانين سنة و انحنى ظهره و كان فى اثناء الموعظة اذا عراه الوجد استوى قائماً (ورق ۹۳ ب) كالشّاب المترعرع و له كرامات كثيرة شاع بعضها بين الناس و ضاع بعضها حين الباس<sup>۵</sup> قد جمعها والدى فى كتاب كبير، توفى فى صفر سنة ثلاث و ثلاثين و سبعمائة<sup>۶</sup> و دفن عند قدم والده

---

۱ - رجوع شود بنمرة ۲۲۹ از تراجم كتاب حاضر ، ۲ - ندانستيم مراد مؤلف از «حاوی الفتاوى» چه كتابى بوده ، ولى با احتمال قوى مراد كتاب معروف «الحاوى الصغير» تأليف نجم الدين عبد الغفار قزوینى متوفى در سنة ۶۶۵ یا ۶۶۸ در فقه شافعيه که سابق درس ۷۱ حاشیه ه ذکرى از آن گذشت باید باشد (رجوع شود بسبکى ۱۱۸۰۵ ، و يافعى ۴ : ۱۶۷ - ۱۶۹ ، و شذرات الذهب ۵ : ۳۲۷ ، و كشف الظنون در عنوان «الحاوى الصغير» ) ،

۳ - يعنى محبى الدين ابو زكريا يحيى بن شرف نوى یا نوای يعنى از اهالى نوا از قرای حوران شام از فقهاء معروف شافعيه و متوفى در سنة ۶۷۶ ، ( رجوع شود بطبقات الحفاظ ذهبى ۴ : ۲۵۰ - ۲۵۴ ، و سبکى ۱۶۵۰ - ۱۶۸ ، و يافعى ۴ : ۱۸۲ - ۱۸۶ ، و شذرات الذهب ۵ : ۳۵۴ - ۳۵۶ ) ،

۴ - كتاب الروضة از تألیفات مشهور نوى مذکور در حاشیه قبل است در فروع شافعيه و اختصارى است از كتاب «العزیز على كتاب الوجيز» که شرحى است از رافعى قزوینى بر وجيز غزالی در فقه شافعى (رجوع شود بعلاوة ماخذ مذکوره در حاشیه قبل بکشف الظنون در عنوان «الروضة» و «الوجيز» ) ،

۵ - باس ( باس ) بمعنى شدت جنک و ترس و عذاب است و گویا مفصود اينست که قسمتى از يادداشتهاى راجع باين کرامات در حوادث و فتنى که در شيراز روى داده بوده تلف شده است ،

۶ - رجوع شود نیز برای شرح احوال صاحب ترجمه بشيرازنامه ص ۱۴۳-۱۴۴ ، و مجمل فصیح (بقية در صفحه بعد )

رحمة الله عليهم .

## ۱۳۸ الشيخ ظهير الدين ابو الفضائل اسمعيل بن المظفر

كان عالماً بارعاً ذا جاه رفيع ومنصب عال يسطر السجادة في كل محفل مشهود يذکر الناس في بقعة ابيه ويواظب على العبادة وكان طريقه التعظيم لأمر الله والشفقة على خلق الله \* وهو أول من وضع يد الرد على جبين الروافض حين ارادوا الخروج في فتنة السلطان محمد<sup>۱</sup> وقال لاطاعة لمخلوق في معصية الله<sup>۲</sup> وله روايات كثيرة واسانيد عالية رواها العلماء الأتبات وصنّف كتاباً في الحديث سمّاه فضائل الصلوات ومما ادرج فيه من شعر حسان بن ثابت رضی الله عنه :

إِذَا مَا مَشَى زَيْنُ الْأَنَامِ مُحَمَّدٌ      عَلَاهُ وَقَارٌ فِي سَكِينَةِ رَاكِبٍ  
فَصَلُّوا عَلَيَّ هَذَا النَّبِيِّ وَسَلِّمُوا (ورق ۹۳)      تَحِيَّةَ مُشْتَاقٍ إِلَيْهِ وَرَاغِبٍ  
وَصَلُّوا عَلَيْهِ كُلَّ وَقْتٍ وَسَاعَةٍ      وَطَرَفَةِ عَيْنٍ أَوْ إِشَارَةِ حَاجِبٍ

بقيه از صفحه قبل

خوافی در حوادث سال ۷۳۳، و تاریخ گزیده ص ۷۹۳ بعنوان «شیخ حاجی رکن الدین شیرازی»، و نزهة القلوب ص ۱۱۶ که در ضمن تعداد مزارات متبرکه که شیراز نام او را بصورت «حاجی رکن الدین رازگو» (= راست گو) ذکر کرده است ،

۱ - مراد سلطان اولجایتو محمد خدا بنده پسر ارغون خان بن ابا قحان بن هولاکو (۷۰۳-۷۱۶) است ، و مراد از «فتنه» او انتقال او از طریقه حنفی بمذهب تشیع است در سنه ۷۰۹ هجری بتفصیلی که در کتب تواریخ مسطور است و فرمان دادن او که در تمام ممالک ایران زمین نام خلفاء ثلاثه را از خطبه و سکه بیندازند و بر نام حضرت امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین اقتضار نمایند ، این فرمان در تمام بلاد قلمرو اولجایتو بموقع اجرا گذارده شد جز در قزوین و شیراز و اصفهان و بغداد که پاره از مردم سر از اطاعت این حکم باز زدند و بعضی فتنه ها و خلافتها روی داد (رجوع شود بمجمع التواریخ حافظ ابرو منقول در حواشی «ذیل جامع التواریخ» تألیف همان مؤلف ص ۴۸-۵۳ ، و سفرنامه ابن بطوطه ۱۲۸۰-۱۲۹۰ ، و مجمل فصیح خوافی در حوادث سنه ۷۰۹ ، و تاریخ مغول تألیف آقای عباس اقبال آشتیانی ص ۳۱۳-۳۱۸ ،

۲ - از ستاره تا اینجا از م ساقط است ،

وَصَلُّوا عَلَيْهِ تَرْبُحُوا الْفَوْزَ فِي غَدٍ      وَتَلَقُّوا لَدَى الْجَبَّارِ حُسْنَ الْعَوَاقِبِ  
 فَذَلِكَ أَصْطَفَاهُ اللَّهُ مِنْ بَيْنِ خَلْقِهِ      وَأَعْطَاهُ فَضْلاً تَابِتاً فِي الْمَنَاصِبِ  
 فَحُبُّ رَسُولِ اللَّهِ فَرَضٌ مُؤَكَّدٌ      وَحَقُّ رَسُولِ اللَّهِ ضَرْبَةٌ لَازِبٌ<sup>۱</sup>  
 توفی فی سنه ثلاثین و سبعمائة و دفن عند اخوته و ابيه رحمة الله عليهم .

### ۱۳۹ - الشيخ ضياء الدين ابو الوقت<sup>۲</sup> عبد الوهاب بن المظفر

كان شيخاً عظيم الشأن بليغ الحال<sup>۳</sup> طيب الكلام بهي المنظر حسن الموافقة  
 مصلحاً بين العباد جمع بين عتلي المعاش والمعاد قد سافر الحجاز<sup>۴</sup> و اطراف  
 آذر بيجان<sup>۵</sup> و رأى شيوخاً كثيرة و اعطاه الله من الأموال الحلال ما ينفق في سبيله  
 على عباده و لم يحتج الى الاستعانة باهل الدنيا و ابنتى خاتماً بجوار المسجد الجامع  
 العتيق و وقف عليه الضياع الكثيرة و انتفع به خلأئق لا يحصون و كان يذكّر فيها<sup>۶</sup>  
 و في مسجد والده و كذا في الجامع العتيق و السقري<sup>۷</sup> (ورق ۹۳ب) في كل اسبوع و  
 آثار خيراته في البلدة كثيرة و معالم حسناته بين الخلق باقية و اطفأ الله نواثر الفتن عند

۱ - این ابیات بانیه را که مؤلف بحمان بن ثابت نسبت داده است در هیچیک از سه نسخه از دیوان شاعر مزبور که در طهران توانستیم بدست بیاوریم نیافتیم ، و آن سه نسخه یکی نسخه خطی کتابخانه ملی طهران است بروایت ابوسعید سگری با شرح بعضی لغات مشکله دیوان و تاریخ کتابت این نسخه سنه ۱۱۷۱ است ، دهم نسخه چاپ مصر سنه ۱۳۳۱ ، با فحوص بلیغ در این هردو نسخه اصلاً و ابداً ابیات مذکور در فوق را نیافتیم ، سوم باز نسخه چاپ مصر سنه ۱۳۴۷ متعلق بفاضل دانشمند آقای احمد بهمنیار مذکوره که خود ایشان بخواشش راقم سطور آنرا تتبع کرده بمن نوشتند که اثری از ابیات مزبور در آن یافت نمیشود ، علاوه بر اینها خود سستی این اشعار و ضعف بل رکاکت آنها و نیز آثار جدت و تأخر که بروجانات آنها در کمال وضوح لایح است همه قرائن واضحه است براینکه این ابیات از شاعر فحل مفلق قدیمی میمانند حسنان نمیتواند باشد ، ۲ - این کنیه را در م ندارد ، ۳ - کذا فی ب م (؟) ، ۴ - بمع الحال ، ۵ - رجوع شود بص ۵۰ حاشیه ۷ ، ۶ - م - م : آذر بيجان ، ۷ - کذا فی التسخ بتأنيث الضمير ، انظر ص ۱۸۱ ح ۴ و ص ۱۸۹ ح ۵ ،

هجوم المساكر يمين قدمه وعمّ القريب والبعيد وظائف احسانه ورواتب كرمه،  
وقد اقتبست من انوار لحظه الشريف واستأنست بآثار لطفه المنيف وشرفت<sup>۱</sup>  
بألباس<sup>۲</sup> خرقته المباركة واسماع<sup>۳</sup> انفاسه المتبرّكة وهيبته النورانية ممثلة في عيني  
وعبارته الروحانية مثبتة في قلبي<sup>۴</sup> ومما عندي من مکتوباته :

لِي حَيْبُ سَاكِنٍ وَسَطِ الْحَشَا      لَوْ يَشَا يَمْشِي عَايَ عَيْنِي<sup>۵</sup> مَشَى  
رُوحُهُ رُوحِي وَرُوحِي رُوحُهُ      إِنْ يَشَا شِئْتُ وَإِنْ شِئْتُ يَشَا<sup>۶</sup>

توفى في سنة ثلاث واربعين وسبعمائة<sup>۷</sup> ودفن عند والده واخوته رحمة الله عليهم.

۱۴۰ - الشيخ بهاء الدين ابوالمبارك محمد بن اسعد بن المظفر<sup>۹</sup>

كان شيخاً عالماً عارفاً منقطعاً الى الله تعالى زاهداً في الدنيا تاركاً للتكليف

۱ - م : تشرّفت ، ۲ - چنین است در هر سه نسخه ، ۳ - کذا فی ب ق ، م کلمات

«واسماع انفاسه المتبرّكة» را ندارد ، ۴ - م : سمعی ، ۵ - ق ب : قلبی ، - ابن

بیت چنانکه در حاشیه ق نیز یکی از قراء بدان اشاره کرده با تغییر بسیار جزئی عین بیت جلال الدین

رومی است در مطلع غزلی از دیوان او معروف بدیوان شمس تبریز از اینقرار : لی حبيب حبه

یشوی الحشا لوبشا یمشی علی عینی مشا\* روز آن باشد که روزیم او بود ایخوشا آنروز

وآنروزی خوشا\* الا بیات ، ۶ - مصراع اول این بیت نیز از غزلی است که در نسخ

متداوله دیوان شمس تبریز مثبت است ولی بنحو قطع و یقین از مولوی رومی نیست بلکه از یکی

از قدماست که اقلّاً سیصد سال قبل از مولوی میزیسته است زیرا که سه بیت ازین غزل در

کتاب اللمع ابونصر سراج طوسی متوفی در سنه ۳۷۸ (چاپ لیدن ص ۲۵۲) مسطور است و یک

بیت آن در کشف المحجوب هجویری متوفی در حدود سنه ۴۷۰ ، (چاپ ژوکوفسکی ص ۵۳۴) ،

وتمام آن غزل بنحوی که در نسخ معمولی دیوان شمس تبریز مدرج است اینست : یا صغیر السن

یا رطب البدن یا قریب العهد من شرب اللبن\* هاشمی الوجه ترکی القفا دیلمی الشعر

رومی الذقن\* روحه روحی وروحو روحه من رأی روحین عاشا فی بدن\* صح عند الناس ائی

عاشق غیر ان لم يعرفوا عشقی لمن\* اقطعوا شملی وان شتمتم صلوا کل شی منکم عندی

حسن\* ذاب ممّا فی فؤادی بدنی و فؤادی ذاب ممّا فی البدن\* ازین شش بیت چنانکه گفتیم

بیت چهارم و پنجم و ششم آن در کتاب اللمع و بیت چهارم آن در کتاب کشف المحجوب نیز

مسطور است ، ۷ - کذا فی ق ب ، م : سنة اربعین وسبعمائة ،

۸ - م «ابوالمبارک» را ندارد ، و بجای اسعد «سعد» دارد ،

له اوراد كثيرة ونوافل جزيلة حافظاً جيداً لا يفتر عن تلاوة القرآن في مشيه وسكونه و تردده في حاجاته (ورق ۹۴) ماهراً في القراءات السبع قد قرأ كتاب الشاطبي<sup>۱</sup> وجامع الأصول<sup>۲</sup> على الشيخ علي الديواني الواسطي<sup>۳</sup> وكان يذكر في البقعة الشريفة لأبيه وجدّه وكذا في مسجد السرو بعد صلاة الجمعة هناك وله نفس مروّح ولسان شاف وسمعت الثقات أنّ الشيخ العارف عمر بن المبارز<sup>۴</sup> كان يقول أنّ الشيخ بهاء الدين من جملة اولياء الله تعالى في هذا الزمان وكان بينهما مراسلات ويروي عنه كرامات وآيات وكثيراً ما كان ينشد:

تَقْيِيْلَ كَفِّكَ أَشْتَهِي      أَمَلٌ إِلَيْهِ أَنْتَهِي  
دُنْيَايَ لَذَّةُ سَاعَةٍ      وَعَلَى الْحَقِيْقَةِ أَنْتَ هِي  
لَوْ نَزَلْتُ ذَلِكَ لَمْ أَبْلُ      بِالرُّوحِ مِئِي أَنْ تَهِي

توقی فی سنه اربعین و سبعمائة<sup>۵</sup> ودفن فی البقعة المباركة رحمة الله عليهم .

- ۱ - مقصود بدون شك قصیده بسیار معروف شاطبی (ابو محمد قاسم بن فیره اندلسی شاطبی متوفی در سنه ۵۹۰) موسوم بحرز الهماني است در قراءات سبع مشتمل بر هزار و صد و هفتاد و سه بیت که از زمان مؤلف تاکنون اساس عمده فن قراءات است و علما و فضلا در طول این مدت شروح عدیده بر این قصیده نگاشته اند (رجوع شود باین خلیکان ۱: ۴۶۱-۴۶۲، و سُبُکی ۴: ۲۹۷-۲۹۸، و کشف الظنون در «حرز الهماني»)، ۲ - رجوع شود بص ۱۸۴ حاشیه ۱،
- ۳ - مقصود ابو الحسن علی بن ابی محمد بن ابی سعد بن عبدالله واسطی معروف بديواني است از مشاهیر قراء عصر خود، در سنه ۶۶۳ متولد شد و بدمشق و خلیل و تبریز و شیراز و اصفهان در طلب علم رحلت نمود و در سنه ۷۴۳ در واسط وفات یافت، وی بیک واسطه از مشایخ شمس الدین محمد جزری مؤلف طبقات القراء مشهور است (رجوع شود بدرر الکامنه ۳: ۱۰۴-۱۰۵، و طبقات القراء جزری طبع مصر ج ۱ ص ۵۸۰)، ۴ - درمظانی که بدان دسترس داشتیم اطلاعی از احوال این شخص نتوانستیم بدست آوریم، ۵ - چنین است تاریخ وفات این شخص در هر سه نسخه، برای مقایسه با ما بعد باید این تاریخ را بخاطر داشت، و ما نانیاً در حواشی نمره ۱۴۳ از تراجم باین فقره اشاره خواهیم نمود،

## ۱۴۱ - الشيخ شمس الدين ابو المؤيد عمر ابن المظفر

كان شيخاً فاضلاً متديناً<sup>۲</sup> ذا ورع يقوم بحق الله تعالى و يعطى حقوق عباده و ينصح المسلمين يذكّر في رباط الشيخ ابراهيم الكرجي<sup>۳</sup> و غيرها<sup>۴</sup> وله اوراد في العبادات (ورق ۹۴ب) و اجتهاد في الطّاعات و يروى عنه في ذلك حكايات توفى في سنة... و سبعمائة<sup>۵</sup> و دفن عندهم رحمة الله عليهم.

## ۱۴۲ - الحاج امام الدين ابو المظفر<sup>۶</sup> حسن بن

محمد بن اسعد بن<sup>۷</sup> المظفر

كان في مبدأ حاله احف فرأى رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم في المنام و مسح يده الكريمة على رجليه و رال عنه الحنّف و استنقام و قد سافر<sup>۸</sup> الحجاز و غيره و رأى المشايخ و استفاد منهم كان يذكّر في الجامع العتيق و غيره سنين كثيرة وله عبارة رائقة و اداء حسن مع ذوق و شوق و بكاء و وجد و ممّا كان ينشد<sup>۹</sup>:

هَيْدُنُونَ لَيْدُنُونَ آيسَارُ دَوُوْ يُسْرِ<sup>۱۰</sup> سَوَّاسُ مَكْرُمَةٍ اَبْنَاءِ اَيْسَارِ

- 
- ۱ - م «ابوالمؤيد عمر» را ندارد ، ۲ - کذا في ق ، ب : مدينا (۴) ، م اين کلمه را ندارد ،
  - ۳ - رجوع شود بثمره ۱۲۷ از تراجم کتاب حاضر ۴ - کذا في ب ق ، - تأنيث ضمير راجع برباط بتوهم ارادة معنى «زاوية» يا «بقعة» است ، رجوع شود بص ۱۶۹ و ۱۷۰ و ۲۰۶ ،
  - ۴ - م : و غيره ، ۵ - کذا في م (يعنى جاي آحاد وعشرات در آن سفيد است) ، در ق ب جاي تمام ارقام سفيد است ، و در ترجمه کتاب حاضر بقلم بسر مؤلف ص ۹۴ : «ششصد چيزى از هجرت» ، ۶ - کتبه «ابوالمظفر فقط در ب موجود است ،
  - ۷ - کلمات «اسعد بن» در م موجود نيست ، ۸ - رجوع شود بص ۵۰ حاشه ۷ ،
  - ۹ - اين ابیات از جمله شش بيتى است از عرندس کلابى از شعراء حماسه در مدح بنى عمرو غنويين (رجوع شود بشرح حماسه ابوتام از خطيب تيريزى طبع بلاق ج ۴ ص ۷۱-۷۲ در باب الأضياف والمديح) ، ۱۰ - در هر سه نسخه شد الأزار : بُؤ يسر ، - من حاضر بطبق يکى از دو روايت حماسه که نزديکتر بمن شد الأزار بود تصحيح شد ، و روايت ديگر حماسه دَوُوْ كَرَم « است ،



لَا يَنْطِقُونَ عَنِ الْفَحْشَاءِ إِنْ نَطَقُوا      وَلَا يَمَارُونَ إِنْ مَارُوا بِإِكْتِنَارٍ  
مَنْ تَلَقَّ مِنْهُمْ تَقَلَّ لَا قَيْدَ سَيْدِهِمْ      مِثْلَ النُّجُومِ الَّتِي يَسْرِي بِهَا السَّارِي  
توفى في سنة ست<sup>۱</sup> واربعمين وسبعمائة ودفن خلف تربة والده رحمة الله عليهم .

۱۴۳ - الشيخ نجم الدين ابو الفتح<sup>۲</sup> محمود بن محمد بن  
اسعد بن المظفر

والد جامع هذا الكتاب كان صوفياً عارفاً عالماً جامعاً لأقسام الفنون  
(ورق ۹۵) لا يخلو ساعة من ليله ونهاره عن صلوة او قراءة او كتابة او مقابلة  
نسخة قد حصل العلوم على مولانا شهاب الدين الزنجاني<sup>۳</sup> و مولانا نور الدين  
الخراساني<sup>۴</sup> وتأسی بطريقة والده وعمه معرضاً عن الدنيا واهلها ما مشى الى باب  
حاكم قط وما استعان في حاجة بمخلوق وهو الذي نصب لواء الفقر بين العشيرة  
صورة ومعنى واكتفى بالطعام الجشب واللباس الخشن من متاع الدنيا يحيى  
الليالي بتلاوة القرآن والصلوة وكثيراً ما كان يختم جميع القرآن في ركعتين وربما  
يقرأ في كل ركعة سورة حتى يختمه في مائة وثلاث عشرة ركعة جمعاً بين الفضيلتين،  
وكان يذكر الناس في مسجده وفي الرباط الصيائية<sup>۵</sup> وكذا في المسجد الجامع

۱ - كلمه « ست » فقط در م موجود است ، و در ب ق جای رقم آحاد سفید است ،

۲ - م « ابو الفتح » را ندارد ، ۳ - ندانستیم مراد ازین شهاب الدین زنجانی کیست و بسیار  
مستبعد است که عالم معروف بغداد شهاب الدین ابوالمناقب محمود بن احمد زنجانی متوفی در سنه  
۶۵۶ اندکی پس از فتح بغداد بدست مغول که در جامع التواریخ و ذیل جهانگشای جوینی از  
ازخواجه نصیر و سبکی نام او آمده مراد باشد چه وفات صاحب ترجمه چنانکه خواهد آمد در سنه  
۷۴۰ بوده یعنی ۸۴ سال بعد از وفات شهاب الدین زنجانی مذکور و این مقدار فاصله بین وفات  
استاد و تلمیذ فوق العاده مستبعد است عاده ، ۴ - رجوع شود بنمره ۲۷ از تراجم کتاب حاضر ،  
۵ - تأیید صفت « رباط » لابد بتوهم اراده معنی « زاویه » یا « بقعه » است ( رجوع شود بص ۱۶۹ و  
۱۷۰ و ۲۰۵ ) ، ۶ - در م « المسجد » را ندارد ،

العتیق حیناً وله خطب بلیغة و توحیدات و تحمیدات غریبة ، و مهارته فی حفظ القرآن و ضبط وجوه القراءات و بیان المتشابهات مما اشتھر بین اهله و اقر الأساتذة بفضلہ (ورق ۹۵ ب) ، و لما دنا اجله طاف علی جمیع اخوانه و احبائه فی الله فودعهم و اخبرهم بانہ راحل ثم رجع الی بیته و مرض و کتب تاریخ وفاته بخطه علی ظهر کتاب و هو باق عندی ، و مما کتب علی بعض الأجزاء :

أُولَئِكَ إِخْوَانُ الصَّفَاءِ رُزِقْتُهُمْ      وَ مَا الْكَفِّ إِلَّا اصْبِعْ ثُمَّ اصْبِعْ  
لَعَمْرِي إِنِّي بِالْخَلِيلِ الَّذِي لَهُ      عَلَيَّ دَلَالٌ وَاجِبٌ لَمْفَجُعْ  
وَ إِنِّي بِالْمَوْلَى الَّذِي لَيْسَ نَافِعِي      وَ لَا ضَائِرِي فَقْدَانُهُ لَمْتَمَعْ<sup>۱</sup>

توفی فی رمضان سنة اربعین و سبعمائة<sup>۲</sup> و دفن عند آبائه رحمة الله عليهم .

۱ - این سه بیت از جمله پنج بیتی است از براء بن ربیع فقعی از شعراء حماسه که ابوتمام آنها را در باب مرثی از کتاب مذکور آورده است ، و قبلها :

أَبَدَ بَنِي أَبِي الدِّينِ تَتَابَعُوا      أُرْجَى الحَيَاةِ ام مِّن المَوْتِ أَجْرَعُ  
ثَمَانِيَةٌ كَانُوا ذُوَابَةَ قَوْمِهِمْ      بِهِم كُنْتُ أُعْطِي مَا أَسَاءُ وَ أَمْنَعُ

اولئك اخوان الصفاء الأبيات ، و از روی همان مأخذ تصحیح شد و نسخ شد الأزار همه کمابیش درین مورد مفلوط اند ( رجوع شود بشرح خطیب تبریزی بر حماسه ج ۲ ص ۱۶۷ - ۱۶۸ ) ،  
۲ - چنین است تاریخ وفات صاحب ترجمه در هر سه نسخه ، - در نمره ۱۴۰ از تراجم که متضمن شرح احوال پدر صاحب ترجمه بهاء الدین ابو المبارک محمد بن اسعد بن المظفر است گذشت که وفات او نیز در سنه ۷۴۰ بوده است ، و این فقره یعنی بودن وفات پدری و پسری هر دو در یک سال گرچه فی حد نفسه هیچ استعجابی ندارد ولی شکی نیست که از وقایع نادره است و از امور بسیار معمولی عادی کثیر الوقوع نیست و چون صاحب ترجمه مانحن فیه پدر خود مؤلف کتاب حاضر است و بهاء الدین ابو المبارک مزبور نیز جدّ بلا فصل خود اوست پس اگر فی الواقع پدر او وجدّ او هر دو در یک سال وفات یافته بوده اند با احتمال بسیار قوی لا اقلّ اشاره ولو در نهایت اجمال درین کتاب خود که موضوع آن تراجم رجال و وفیات آنهاست بدین فقره مبرکد ، پس این سکوت مؤلف از ادنی اشاره باین مطلب ظنّین بنظر میآید و بطّن بسیار قوی کاشف از اینست که یکی ازین دو تاریخ « هفتصد و چهل » در مورد وفات پدر یا پسر با احتمال قوی غلط و تحریف نسخ باید باشد ولی کدام یک معلوم نیست ،

## ١٤٤ - الشيخ ركن الدين يحيى بن منصور بن المظفر

كان واعظاً حسن الصوت فصيح اللسان عالى الكلام ذاقدر شامخ وعزّ  
 باذخ واطعام وافر وانعام متكاثراً لا يدخر شيئاً لغد ولا يغاف دون الله من احد  
 لا يبالى بوجود الدنيا وعدمها ولا يكثرث بعمالها وخدمها وعظ الناس سنين فى  
 الجامع العتيق والسقري ومواقع آباءه وولاه السلطان<sup>١</sup> الشيخ جمال الدين  
 ابواسحق<sup>٢</sup> خطابة الجامع العتيق فأدى حقها بحسن ادائه (ورق ٩٦) يسلك مع  
 الأقارب سبيل الأنصاف والاعتراف ومع الأجانب طريق الألفاف والأعطاف  
 ما قدم شيراز احد من المشايخ والعلماء والوعاظ والفقراء إلا انزله فأكرمه واعزّ  
 مقدمه واغتنمه ، وكان له طبع وقاد وذهن قويه والحان طيبة وعلم بالأصوات  
 والأيقاعات ، وحفظت منه حين ينشد :

هَلِ الْوَجْدُ إِلَّا فِي اقْتِرَابِ تَوَاكِي	أَيَا ظَنِيَّةِ الْوَادِي جُعِلْتُ فِدَاكِ
وَجَدْتُ بَرُوجِي فِي الْهَوَى لِرِضَاكِ	بَخَلْتِ بَطِينِي كَانَ يَطْرُقُ فِي الدَّجِي
وَ أَنَّ فُؤَادِي لَا يُحِبُّ سِوَاكِ	أَلَمْ تَعْلَمِي أَنِّي بِحُجِّكَ مُغْرَمٌ
سَقَى اللَّهُ قَلْبِي وَاللَّوِي وَسَقَاكِ	مَقَامِكِ فِي قَلْبِي وَ دَارِكِ بِاللَّوِي
لَعَلِّي فِي وَادِي الْأَرَاكِ آرَاكِ	أَمْرٌ عَلَيَّ وَادِي الْأَرَاكِ تَعْمَلَا

توفى فى سنة تسع وستين وسبعمائة<sup>٣</sup> ودفن عند والده رحمة الله عليهم .

وفى ذلك المزار الشريف من الأولياء والعلماء والعباد والزهاد والصالحات

١ - كلمة «السلطان» فقط در م موجود است ، ٢ - جمال الدين شيخ ابواسحق ،

٣ - چنین است در ق ب ، در م جای آحاد و عشرات سفید است ،

القائتات خلق كثير ،

### ١٤٥ - منهم الست العابدة فيروزة بنت المظفر ٢

(ورق ٩٦ب) كانت عالمة محدثة لها اجازات عالية ورويت عنها كرامات كثيرة ولها كتاب في الحديث سمّتها كتاب الاربعين رواية الصالحات عن الصالحين، ومما اوردت فيه من المواعظ ٣ :

تَرَوُدُ مِنَ الدُّنْيَا فَأَنْتَ رَاحِلٌ      وَ بَادِرٌ فَإِنَّ الْمَوْتَ لَا شَكَّ نَازِلٌ  
نَعِيمُكَ فِي الدُّنْيَا غُرُورٌ وَ حَسْرَةٌ      وَ عَيْشُكَ فِي الدُّنْيَا حُمَالٌ وَ بَاطِلٌ  
أَلَا إِنَّمَا الدُّنْيَا كَمَنْزِلِ رَاحِلٍ      أَرَا حٌ عَيْشِيًّا وَ هُوَ فِي الصُّبْحِ رَاحِلٌ

ارتحلت، من الدنيا في سنة اربعين وسبعمائة ودفنت في البقعة رحمة الله عليهم .

### ١٤٦ - الشيخ تاج الدين مؤيد بن عمر بن المظفر

كان شيخاً كريماً ذا سمع صالح وهدى مرضى وطريقة حسنة دائم الوضوء والذكر كثير الصلوة والصدقة رؤفاً بالمسلمين مشفقاً على الفقراء والمساكين ما اتاه سائل او زائر الا اطعمه او كساه او اعطاه شيئاً من الدينار والدرهم قد سافر في مبدأ

١ - در م در اينجا بعد از كلمه « كثير » عبارت ذيل را علاوه دارد كه بنظر الحاقى وبكى بى مناسبت با ماقبل وما بعد مآيد ، « كلهم رأوا رسول الله صلى الله عليه وسلم فى المنام وهذا من مواهب الله تعالى فى شأن اولاد الشيخ صدرالدين مظفر ما منهم الا نال هذه المنية ولو فى جميع عمره مرة » ، -  
٢ - اين عنوان فقط درق است، در ب م نيز عين كلمات اين عنوان موجود است ولى در وسط عبارات ترجمه قبل نوشته شده به بطريق عنوان ،  
٣ - اين ابيات از جمله چهار بيتى است از ديوان منسوب بحضرت امير المؤمنين على بن ابي طالب عليه السلام ( چاپ مصر ص ٧٢ ) ،  
٤ - چنين است در هر سه نسخه شد الا زار ، ديوان ، اناخ ، - « آراح الرجل واستراح اذا رجعت اليه نفسه بعد الأعباء وآراح إذا نزل عن بعيره ليريحه ويخفف عنه (لسان العرب) ،

امره الى بغداد وزار مشايخها من الأحياء والأموات ثم رجع الى شيراز واتخذ صومعة يتعبد فيها حتى توفي (ورق ۹۷) ودفن بها في سنة اثنتين وثمانين وسبعمائة رحمة الله عليهم .

### ۱۴۷ - الشيخ مرشد الدين عبدالرحمن بن مؤيد

ولده العالم الفاضل الأديب الكامل كان حياً حليماً متواضعاً كريماً عارفاً بأقسام الفنون قد حصل الأدبيات على خاله مولانا معين الدين السلماي<sup>۲</sup> وقرأ الحديث على مولانا سعيد الدين محمد البلياني<sup>۳</sup> ومولانا شمس الدين محمد الزرندي<sup>۴</sup> وغيرهما وكتب الكتب الكثيرة وجمع الخصائل الأثيرة لم يضيع عمره بمطاة وبطالة ولم يعل قط الى هوى و ضلالة ونفع الله به جمماً غفيراً وجمعاً كثيراً، ولما مرض للموت لم يتكلم الا بقول لا اله الا الله حتى مات عليه، ومما كتب لي :

آيَا رَبِّي قَدْ أَعْطَيْتَنِي فَوْقَ مُنْيَتِي      قَتَمَهُ مَوْلَايَ بِتَمَجِيلِ رَاحَتِي  
تَرَانِي قَعِيْرًا لَيْسَ لِي عَنكَ غُذِيَّةٌ      وَ أَنْتَ غِيَاثُ الطَّالِبِينَ وَ غَايَتِي  
وَ زَادِي قَلِيْلٌ مَا أَرَاهُ مُبْلِغِي      أَللِّزَادِ أَبِكِي أَمْ لِي طَوْلِ مَسَافَتِي  
توفي في سنة احدى وتسعين وسبعمائة ودفن عند ابيه رحمة الله عليهم (ورق ۹۷ب).

### ۱۴۸ - الشيخ مبارك بن عبدالعدني

ويقال له العماني وبين عدن و عمان مسافة بعيدة قد سافر البلاد<sup>۲</sup> ثم سكن

۱ - حبي بر وزن غني صاحب شرم و حيا ( كتب لقت ) ۲ - رجوع شود بنمرة ۱۲۵ از

تراجم كتاب حاضر ، ۳ - رجوع شود بنمرة ۱۱ از تراجم ، ۴ - رجوع شود بنمرة ۲۸۵

از تراجم ، ۵ - ق م : مولائي ،

۶ - م « بن عبد » را ندارد ۷ - رجوع شود بص ۵۰ حاشيه ۷ ،

شیراز فی متعبده له واعتمده خلق كثير و مرفده فی زاویته التي اتخذها فی محلة شط القناة عند السوق رحمة الله عليه .

### ۱۴۹ - الشيخ جلال الدين الطيار

كان شيخاً عارفاً ذابصيرة رأيته مشتغلاً بتلاوة القرآن اكثر اوفاته وكانت له ختمات في كل اسبوع يجتمع لديه الفقراء واهل الأرادة فيكلمهم على قدر عقولهم وقيل أن الجن كانوا يأتيونه احياناً فيكلمونه من وراء الحجاب و يقضون بعض حاجاته ، ورووا عنه خوارق العادات كثيراً و انزوى مرة في خلوته اربعين يوماً فلما اتمها خرج ليلية وذهب فجاؤه ولم يجدوه فقالوا قد طار فغلب عليه ذلك توفي في سنة . . . وسبعماية<sup>۱</sup> ودفن في صومعته بجانب المسجد رحمة الله عليهم .

### ۱۵۰ - الشيخ روح الدين<sup>۲</sup>

ولده كان عالماً صالحاً قد اخذ من العلم بنصيب وافروصنف كتاباً في الكلام (ورق ۹۸) وشرح المصباح<sup>۳</sup> للقاضي ناصر الدين شرحاً وافياً استجاده الأذكياء توفي في سنة . . . وسبعماية<sup>۴</sup> ودفن بجانب والده رحمة الله تعالى عليهم اجمعين .

۱ - جای آحاد وعشرات درهرسه نسخه سفید است ، ۲ - م افزوده ؛ محمد ،

۳ - کذا فی ق ب ، م ؛ المصایح ، - م غلط فاحش است چه مقصود در اینجا شرحی است که صاحب ترجمه متن حاضر شیخ روح الدین بن شیخ جلال الدین طیار بر کتاب مصباح قاضی ناصر الدین عبدالله بن عمر بیضاوی مشهور نگاشته است ، نه شرحی که خود بیضاوی مزبور بر مصایح السنه بغوی نوشته چه این کتاب اخیر متن آن از بغوی است و شرح آن از بیضاوی پس چه چیز آن از صاحب ترجمه میتواند باشد ، (رجوع شود برای مآخذ شرح احوال بیضاوی بص ۷۷ حاشیه ۲ ، بلاوة مفتاح السعادة ۱ : ۴۳۶ ، و شذرات الذهب ۵ : ۳۹۳ - ۳۹۴) ، ۴ - جای آحاد

وعشرات در هر سه نسخه سفید است ،

## ۱۵۱ - الفقيه مشرف الدين

من الوزراء العلماء الذين جمع الله لهم بين مراتب الآخرة والأولى ينفق امواله في الخيرات ويمضي اوقاته بالطاعات وله استحضار تام في فقه الشافعي حتى ان العلماء البنزل يستكشفون عنه<sup>۱</sup> المشكلات وياتون لديه المعضلات وقيل كان في بداية امره معلماً للأتابك سعد بن ابي بكر فلما تصاعد امره سأل ان يحضر<sup>۲</sup> مجلس درسه جميع العلماء فصدر الحكم بذلك وكانوا يأتونه بارعاً وكرهاً، ومن جملة خيراته المدرسة الرفيعة التي وقف عليها من نفائس الأملاك وكرائم الأغلاق ما يؤدى الى الحيرة ويؤد اولى الخبرة،

فَقُلْتُ سَقَى اللهُ أَرْوَاحَهُمْ      كَمَا نَبَى إِلَى شَنَصِيهِمْ نَاطِرُ

فَمَا مَاتَ مَنْ خَيْرُهُ وَاصِلٌ      وَلَا غَابَ مَنْ ذِكْرُهُ حَاضِرٌ<sup>۳</sup>

توفى في سنة... وستمائة<sup>۴</sup>.

## ۱۵۲ - القاضي زين الدين علي بن رزبهان بن محمد الخنجي

قدوة ارباب العلم (ورق ۹۸ب) والتقوى واسوة اصحاب الدرس والفتوى قد جمع بين المشروع والمعقول وصنف في الفروع والأصول ومن مصنفاته كتاب **المعتبر في شرح المختصر لابن الحاجب**، و**كتاب النهاية في شرح الغاية**، و

۱ - به عليه ، ۲ - كذا في م ، ق ب : يحضره ،

۳ - ابن دو بيت را در م ندارد ، ۴ - چنین است در م یعنی جای

آحاد و عشرات در آن سفید است ، در ق ب جای اصل تاریخ بکلی سفید است ،

۵ - « بن محمد » را در م ندارد ،

شرح المنهاج للقاضي ناصر الدين<sup>۱</sup>، وكتاب الشكوك على الكافية في النحو، وكتاب القواعد في النحو، و اجوبة ايرادات على كتاب المحصول للأمام<sup>۲</sup>، توفي في صفر سنة سبع وسبعمائة ودفن بقبته العالية في مدرسته الساميه رحمة الله عليهم.

۱۵۳ - مولانا مجد الدين اسمعيل بن علي الخنجي<sup>۳</sup>

ولده<sup>۴</sup> العالم الفاضل الوحيد الكامل المشار اليه في حل المشكلات والمدار عليه في كشف المعضلات حكم بين الخلق بالعدل والشفقة كأن الله تعالى من اللطف المحض خلقه ودرس فنون العلوم وآسس احاسن<sup>۵</sup> الرسوم واحيي معاهد ابيه في تربية اهل الأدب<sup>۶</sup> و ذويه و تصنيف الكتب الدينية و تحقيق المسائل اليقينية، و من مصنفاته المقتصر في شرح المختصر، و الرسالة المنظومة فيما يحل ويحرم، (ورق ۹۹) و الرسالة في معنى القول، و الفكوك في رفع الشكوك، و عمدة السائل في دفع الصائل، و لما اتمها وشاعت النسخ في تبريز و توقرت دواعي الطلبة على كتابتها و قراءتها طالب السيد برهان الدين العبري<sup>۷</sup> نسخة منها فطاعها

۱ - يعني بيضاوي صاحب تفسير مشهور (رجوع شود بص ۷۷ حاشیه ۲) .

۲ یعنی کتاب المحصول تألیف امام فخر رازی در اصول فقه ، - مخفی نماناد که اوام فخر را دو تألیف است که اسامی آنها چون بسیار نزدیک بیکدیگر است ممکن است برای بعضی اسباب اشتباه شود ، یکی محصل در علم کلام ، و دیگری محصول در اصول فقه که همین کتاب محل گفتگوی ماست ، و در کشف الظنون چاپ معمولی اسلامبول (یعنی چاپ قدیم آن در سنه ۱۳۱۱) ج ۲ ص ۳۹۳ نام این کتاب اخیر یعنی محصول «محصل فی اصول الفقه» چاپ شده است باید ملتفت این اشتباه بود ، ولی در چاپ جدید همان کتاب در همان شهر در سنه ۱۹۴۳ میلادی این غلط تصحیح شده است ،

۳ - این شخص بتصریح مؤلف پسر صاحب ترجمه قبل است ، ۴ -- این کلمه فقط در م

موجود است ، ۵ - م : مجاسن ، ۶ - م : الفضل ،

۷ -- یعنی سید برهان الدین عبیدالله بن محمد هاشمی حسینی فرغانی (نسخه بدل : فریالی) معروف بعربی بکسر عین مهمله و سکون باه موحد و در آخر راه مهمله که ابن قانی شبهه گوید معلوم نیست بقیه در صفحه بعد



وتدبرها تدبراً بليغاً فلما رأى أنه اصاب في الجواب وقابل تعريضاته وتصريحاته<sup>۱</sup> مثلاً بمثل تعجب منه وقال كَلِّمِ الدَّيْمِ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ يَجِيبُ عَنْ خَصْمِهِ وَيَذَبُّ عَنْهُ بَعْلَهُ فَسَوَاءٌ حَيَاهُ وَمَمَاتُهُ وَغَيْبَتُهُ وَمَلَأَاتُهُ ، ويليق بهذا الموضوع قول الشاعر :

إِنَّا أَنَا سَابِقُونَ إِلَى الْعَلِيِّ      قَدْ صَدَقْتَ أَفْعَالُنَا أَقْوَانَا  
وَشَهَادَةُ الْأَعْدَاءِ بِالْفَضْلِ الَّذِي      اللَّهُ فَضَّلَنَا بِهِ أَقْوَى لَنَا

بقیه از صفحه قبل

نسبت به چیست ، وی از مشاهیر علماء قرن هشتم هجری است ، مصنفات قضای بیضاوی را مانند منهاج و طوابع و غایة القصوی ومصباح شرح نمود و ابتدا در سلطنته ساکن بود و سپس تبریز منتقل شد و بقضاء آن شهر منصوب گردید ، ابن حجر در درر الکلمة گوید وی در نزد سلاطین عصر مقبول القول و مطلع و مشهور آفاق و در جمیع فنون مشارالیه بالبنان بود و ملجأ ضعفا و بسیار با تواضع و انصاف بود گویند وی ابتدا حنفی بود و سپس طریقه شافعی اختیار نمود ، و ذمیه در مشبه گوید : «السید العبری عالم کبیر فی وقتنا و تصانیفه سائرة» وی در ماه رمضان یاذی الحججه سنه هفتصد و چهل و سه در تبریز وفات یافت ، انتهی کلام ابن حجر ، و حافظ ابرو در تاریخ خود در ترجمه احوال اولجایتو محمد خدا بنده گوید ( بنقل صاحب مجالس المؤمنین از او ) : « سلطان سعید از غایت محبت دین اسلام و دوستی محمد رسول الله صلعم و اهل بیت او دائماً با علما در مناظره و مباحثه میبود و اهل علم را رونقی تمام پیدا شد و چنان علم دوست بود که بفرمود تا مدرسه سیاره از خیمهای کرباس بساختند و دائماً با اردو میگردانیدند و در آنجا مدرسان تعیین فرمود چون شیخ جمال الدین بن المطهر [علامه حلی] و مولانا نظام الدین عبدالملک و مولانا بدر الدین شوشتری و سید برهان الدین عبری و قرب صدطالب علم در آنجا اثبات کردند و ترتیب ماکول و ملبوس و اولاغ و دیگر مایحتاج ایشان مهیا فرمود تا دائم در بندگی حضرت میباشند » ، و این این فصل از تاریخ حافظ ابرو در حواشی ذیل جامع التواریخ رشید الدین فضل الله تألیف همان حافظ ابرو بتوسط طابع آن در ذیل ص ۴۸-۵۳ نقل شده است ( رجوع شود بمآخذ ذیل ؛ تاریخ گزیده ص ۸۰۵ ، حواشی ذیل جامع التواریخ ص ۴۸-۵۳ ، درر الکلمة ۲ : ۴۳۳-۴۳۴ ، مجالس المؤمنین جات طهران ص ۳۸۷-۳۸۹ ، کشف الظنون در عناوین طوابع الأنوار ، غایة القصوی فی فروع الشافعیه ، مصباح الأرواح ، منهاج الوصول ، [ در بعضی از این موارد حاجی خلیفه در اسم و نسب صاحب ترجمه عبادت خود خاط و تحریف نموده است ] ، و شذرات الذهب ج ۶ ص ۱۳۹ ) ، ۱ - از اینجا معلوم میشود که عمده السائل فی دفع الصائل تألیف صاحب ترجمه متن اسمعیل بن علی خنچی کتابی بوده در رد اعتراضاتی که سید برهان الدین عبری مزبور بر یکی از تألیفات پدر او ( نمره ۱۵۲ از تراجم ) وارد آورده بوده است ،

توفی فی احدی جمادی سنة اربع و اربعین و سبعمائة و مدفنه عند والده رحمة الله عليهم.

## ۱۵۴ - الاتابك سعد بن زنگی بن مودود

السلطان العادل الکریم الشجاع کان صریحاً للعلماء معتقداً للصالحاء تاركاً للبس الجمال والأبهة ملك شیراز و اصفهان و کرمان و غیرها فحصنها بتعمیر السور و رعاية العدل و بقى فی السلطنة و العدالة و الملك تسعاً و عشرين سنة و حکم بین الخلق بنية صادقة و عزیمة خالصة و استوزر مولانا عمید الدین ابانصر الأبرزی<sup>۲</sup> و کان علامة

۱ - چنین است در ب و حاشیه ق ، در متن ق ، فی جمادی الآخر [ق] ، م تاریخ ماه را ندارد ،  
۲ - ب : الاورزی ، ق : الاوزی (کدا) ، م : الافززی ، - متن حاضر یعنی الأبرزی ( بالف و باء موخده و زاء معجمه و راء مهمله بر وزن اکبر و در آخریاء نسبت ) از روی ق در اثناء نمره ۲۵۷ از تراجم و وصاف ص ۱۵۰ تصحیح شد ، - فارسنامه ناصری ج ۱ ، ۳۲ ، ۳۳ و ج ۲ ، ۱۷۹ ، ۳۳۳ در شرح احوال صاحب ترجمه این کلمه را مطرداً **افزوری** با فاء بجای باء موخده نگاشته است و در ۲ : ۱۷۷ گوید « **افزور** بلوکی است از گرمسیرات فارس واقع در مسافت سی و پنج فرسخ در جنوب شیراز و محدود است از جانب مشرق ببلوک جویم و از شمال ببلوک قیروکارزین و از مغرب بمجال اربعه و از جنوب ببلوک خنج ، و وجه تسمیه این بلوک بافزور آنست که افزور مخفف افزراست که عبارت باشد از آلات پیشه و ران عموماً یا جولاهگان خصوصاً و شاید این آلات را درین بلوک می ساخته اند » انتهی ، راقم سطور گوید این وجه تسمیه درست باشد یا مصنوعی معلوم نیست ولی در هر صورت میرساند که تلفظ امروزی نام این بلوک **افزور** است با فاء و زاء معجمه و سپس راء مهمله ، و در آثار المعجم ص ۴۱۵ ح نیز صریحاً این کلمه را بهمین نحو ضبط کرده است - ولی تلفظ قدیم این کلمه بطبق عموم کتب مسالك و ممالک ( از قبیل ابن خرداذبه ص ۴۴ ، و ابن الفقیه ۲۰۱ ، و مقدسی ۴۴۷ ، و ابن حوقل چاپ جدید ۲۶۷ ، و فارس نامه ابن البلیخی چاپ اروپا ۱۳۵ ، ۱۵۲ ، و نزهة القلوب ۱۱۸ ، ۲۱۷ ، و وصاف ۱۵۰ ، و همین کتاب حاضر نسخه ق ) **افزور** بوده است بیاء موخده بجای فاء ، و صاحب قاموس که مسقط الرأس او بتصریح خود او قریه کارزین بوده [ « کارزین بلد بفارس و به و ایدت - قاموس » ] و کارزین هم چنانکه گفتیم بکلی متصل ببلوک ایزراست پس وی بالطبع بهتر از همه کس از ضبط اسم این قصبه باخبر بوده است در قاموس در ماده ب زر گوید : « و **ابزر** کاحمد بلد بفارس » - تا اینجا صحبت در خصوص ضبط کلمه ایزر و تعیین موضع آن بود ، اما نام و نسبت صاحب ترجمه و جمعی از احوال او از قرار ذیل است ، هو عمید الدین ابونصر اسعد بن نصر بن جهشیار بن ابی شجاع بن حسین بن فرخان انصاری فالسی ایزری وزیر اتابک سعد بن زنگی ( ۵۹۴ - ۶۲۳ ) و صاحب قصبه معروف بینه در صفحه بعد

عصره فی فنون العلم ، و من جمله خیراته<sup>۱</sup> المسجد الجامع الجدید الذی لم یر مثله فسحة و نراهة و لما تم<sup>۲</sup> ذاک سأل مولانا سراج الدین ابا العزْمُکرم بن العلاء<sup>۳</sup> ان یخطب به فأجاب ذلک و لما قام للخطبة فی الجمعة الأولى قام الأتابک مواظقة له فلم یجلس حتی نزل مولانا عن المنبر ، و کان یدنه و بین ولده الأتابک ابی بکر و حشدة قد حبسه بسببها فلما اشتد مرضه اطلقه من الحبس\* و وصاه بالعدل و الرحمة

بنیه از صفحہ قبل

اشکنوائیه ، وی از فضلا مشهور عصر خود بوده و با امام فخر رازی معاصر و مابین ایشان مکاتباتی راجع ببعضی از مسائل علمیّه مبادله شده بوده و راقم این سطور عکسی ازین مکاتبات از روی نسخه متعلق بکتابخانه مرحوم دکتر میرزا حسین خان طایب مرحوم ظل السلطان که پس از وفات او در لندن در سنه ۱۹۳۷ میلادی حراج کردند بتوسط آقای مجتبی مینوی بدست آورد ولی فعلاً بدان دست رسی ندارم ، پس از وفات سعد بن زنگی در ۱۲ ذی القعدة سنه ۶۲۳ و جلوس پسرش اتابک ابوبکر بن سعد بن زنگی بواسطه سابقه و حشمتی که این اخیر از صاحب ترجمه در دل داشت در غره ذی الحجّه سنه مذکور او را توقیف نموده و با پسرش تاج الدین محمد بقلعه اشکنوان از قلاع معروفه فارس ( فارسنامه ناصری ۲ : ۳۳۲ ، و آثار العجم ۲۲۲-۲۲۵ ) فرستاده و در همانجا در جادی الا ولی یا جمادی الآخرة سنه ۱۶۲۴ او را بقتل آوردند و پسرش تاج الدین محمد را مستخلص کرده بزیر فرستادند ، و او بتفصیلی که در وصف مذکور است قصیده حبسیه اشکنوائیه را که پدرش در حبس قلعه گفته بود و باو املا کرده از حفظ برای ابن خال ناظم امام صفی الدین مسعود سیرافی املا نمود و این اخیر ایات قصیده را که در ترتیب آن اختلالی روی داده بود حسب الامکان مرتب گردانید و سپس پسر صفی الدین مزبور قطب الدین محمد سیرافی شرح فاضلانّه که هنوز نسخ متعدده از آن موجود است بر آن قصیده تعلیق نمود و بدینطریق این قصیده مابین فضلاء آفاق منتشر گردید ، متن این قصیده در آخر معلقات سبع چاپ طهران سنه ۱۲۷۲ و نیز در اروپا در سنه ۱۸۹۳ میلادی در مجله « سامی » باهتمام کلمنت هوارت مستشرق فرانسوی بطبع رسیده است ،

۱ - ضمیر « خیراته » راجع است بسعد زنگی ، بیضاوی در نظام التواریخ گوید ( ص ۸۸ ) : « و از آثار اتابک مسجد جامع جدید شیراز است که عمارتی از آن و وسیع تر در شیراز نیست » ، و در شیراز نامه گوید ( ص ۵۳ ) : « از آثار و مبرّات و حسنات اتابک سعد بن زنگی در خطه شیراز یکی جامع جدید شیراز است که بمسجدنواشتهار دارد نه در شیراز که در اکناف فارس و عراق و اغلب اقالیم هیچ پادشاهی بزرگتر و با فسحت تر از آن مسجد ساخته » ،

۲ - رجوع شود بنمره ۳۰۳ از تراجم کتاب حاضر ،

ثم توفى في سنة ۰۰۰ وستمانه<sup>۱</sup> ودفن في الرباط<sup>۲</sup> المعروف بأبش<sup>۳</sup> وهي بنت الأتابك سعد بن ابي بكر وكانت ملكة رحيمة حكمت بين الناس بالعدل والذصفة بنت ذاك الرباط ودفنت فيه<sup>۴</sup> رحمة الله عليهم.

- ۱- تاریخ محقق وفات سعد بن زنگی بماء و روز که هیچیک از مورخین بدان دقت تعیین نکرده اند بروایت قطب الدین محمد سیرافسی شارح قصیده اشکنوانیه سابق الذکر که پدرش معاصر با سعد زنگی بوده شب چهارشنبه دوازدهم ذی القعدة سنه ششصد و بیست و سه بوده است درقلعه بهاتزاد (مقدمه شرح قصیده مذکوره نسخه کتابخانه مشهد مورخه سنه ۷۳۴) ، - برای اطلاع از اقوال سایر مورخین درین موضوع رجوع شود بر سאלه «مدوحن سعدی» تألیف راقم این سطور ص ۶ - ۷ ، ۲ - از ستاره تا اینجا از ب ساقط است ،
- ۳- این روایت مؤلف که سعد بن زنگی در رباط ابش مدفون شده عیناً مطابق است با روایت و صاف ص ۱۵۵ «اورا [سعد زنگی را] در رباط ابش دفن کردند» ، و نیز شیراز نامه ص ۵۴ : « [و] سعد زنگی [ در شهر سنه ثلاث و عشرين و ستمانه بجوار حق یبوست وهم در شیراز بر رباط ابش مدفون است و این رباط از جمله مشهورات بقاع شیراز است» ، و چون مؤلف در متن تصریح کرده که این رباط را ابش خاتون بنت سعد بن ابي بكر [بن سعد بن زنگی] بنا نهاده پس واضح است که مقصود سه مؤلف مزبور از اینکه سعد زنگی را در رباط ابش دفن نمودند بالبداهة این خواهد بود که سعد زنگی را در محلی دفن کردند که بعدها بمدت بسیار دیدی پس از وفات او ابش خاتون - متولد در حدود ۶۳۰ و متوفی در سنه ۶۸۵ - در آن محل رباطی بنا نهاد و از آن بعد باسم او مشهور به «رباط ابش» شد ، - ۴ - چنانکه ملاحظه میشود مؤلف تصریح کرده که ابش خاتون در رباط ابش که خود آنرا بنا نهاده بوده دفن شده است ، ولی رشید الدین در جامع التواریخ (طبع بلوشه ج ۲ ص ۵۵۷) گوید که ابش خاتون را در مدرسه حاضیه شیراز که مادرش [ترکان خاتون] باسم پسرش اتابک عضد الدین محمد ساخته بود دفن کردند ، و بدون شك روایت صاحب شد الأزار که خود از اهالی شیراز و موضوع کتاب او مخصوصاً تاریخ مزارات شیراز و مدفونین در شیراز است بر قول رشید الدین که شخصی خارجی و از جزئیات وقایع شیراز بالطبع چندان اطلاعی نداشته مقدم است ، و نباید توهم نمود که شاید رباط ابش و مدرسه عضدیه هر دو یکی و دو اسم يك مستای واحد بوده اند زیرا که و صاف در ضمن تعداد موقوفات و خیرات جاریه خاندان سفریان (ص ۶۲۴) صریحاً و واضحاً نام هر دو موضع مزبور را یعنی هم رباط ابش را و هم مدرسه عضدیه را در عرص هم و بکلی مستقل از یکدیگر برده است از اینقرار : رباط سنقری ، رباط ابش ، مسجد جامع نو ، رباط شهر الله ، دارالشفاء مظفری ، رباط خائر (کذا - ؟) ، رباط سربند ، سقایه جامع عتیق ، خان دو در ، رباط عدتی ، مدرسه عضدی ، - و همچنین مؤلف کتاب حاضر بقیه در صفحه بعد

## ۱۵۵ - الاتابك ابوبكر بن سعد

ذکره الفقيه<sup>۱</sup> فی مشیخه وائنی علیه کثیراً کان سلطاناً عادلاً دائم الوضوء  
والذکر (ورق ۱۰۰) لم یشر بقط قدر رفع الله صلته وایده من عنده وخلق علیه من  
انوار السعادة والولاية والكرامة ما لا یدرکه<sup>۲</sup> احد من سلاطین عهده فرقه الخلائق  
وآمن الطرائق وقهر الظالمین ونصر المظلومین وشید مبانی السنّة النبویّة وجدد  
معاهد الملة المصطفویّة<sup>۳</sup> مبالغاً فی توفیر العلماء والعباد وتعظیم الصالحاء والزهاد ما  
رد قول فقیر قط فی کذل ما اشار الیه و یقول ان اعتمادی علی ربی لا علی الجنود  
والخزائن وان جنودی هم الصالحاء والفقراء، یصرف الخزائن فی عمارات المساجد  
والأربطة والمدارس والقناطر<sup>۴</sup> وملك ثلاثین<sup>۵</sup> سنة شاع صیت معدلته فی الأقالیم

یعنی شدّ الأزار نیز نام هر دو بناه مزبوراً علی حده در دو فصل مختلف راجع بمزارات دو محلّه مختلف  
شیراز برده است : **رباط ایش** را چنانکه ملاحظه شد در همین فصل حاضر یعنی در «نوبت رابعه»  
که در ذکر مزارات مقبره ام کلثوم و شیرویه و نواحی آن است و تصریح کرده که آنرا ایش  
خاتون ساخته و خود او و سعد زنگی و ابوبکر بن سعد در آن مدفون اند ، و **مدرسه عضدیّه** را  
در فصل بعد یعنی در «نوبت خامسه» در ذکر مزارات با غنویه (یعنی واقع در محله باغ نو  
از محلات قدیم شیراز که از عهد کریمخان زند بیحد جزو محله بالا کفت شیراز شده) و تصریح نموده  
که این مدرسه را اثر کان خاتون زوجه اتابک سعد بن ابی بکر ساخته و شوهرش سعد و پسرش اتابک  
[عضدالدین] محمد بن سعد در آنجا مدفون اند ،

۱ - چنانکه مکرّر در حواشی این کتاب بدان اشاره کرده ایم هر جا که مؤلف در تضاعیف کتاب  
حاضر قال الفقیه، میگوید مراد او فقیه صائین الدین حسین بن محمد بن سلمان (نمره ۱۲۲ از  
تراجم) است که او را تألیفی بوده در تراجم مشایخ فارس که گاه نیز (مثل همین جا) مؤلف از آن  
به مشیخه الفقیه تعبیر میکند . ۲ - کذا فی م ، ب ق : ما لا یدرکه ، والظاهر : ما لم یدرکه ،  
۳ - کذا فی م ، ب ق : المصطفیّه ، ۴ - تصحیح قیاسی قطعی ، هر سه نسخه : القناطیر ، دارد  
(ولی ق بدون تنقیطیاء) ، جمع قنطره بمعنی پل بزرگ که مقصود در اینجا همان است قنطراست  
بدون یا - (أقرب الموارد) ، وقناطیر بیا - جمع قنطراست بمعنی مقدار معین عظیمی از زر یا سیم  
که تفصیل آن در کتب لغت مشروح است قال الله تعالی والقناطیر المنقنطرة من الذهب والفضة ،  
بقیه حاشیه ۴ و ۵ در صفحه بعد

واكتشافها فتوجه الى مملكته الخلائق من اطرافها حتى از دحمت بهم الأسواق والطرق وضافت الأماكن والمساکن على فظان البلد فأمر ببناء عمارات من طرف القبلة وجعلوا فيها مساجد وحمّامات، وكان اذا صلى الجمعة اذن لكل محتاج ان يعرض عليه مهمّة<sup>۱</sup> فيسمع بنفسه (ورق ۱۰۰ ب) ويحكم على ما يرضاه<sup>۲</sup> ويقضى حاجات الناس كلّهم، وكان اذا ارسل عاملاً الى ناحية وصّاه بالعدل والشفقة والرأفة على الرعيّة ويقول انى لاخذ بأذيالكم يوم القيمة، قال شيخنا صدرالدين المظفر<sup>۳</sup> زرته يوماً لمصلحة فقال فى اثناء كلامه ستخرب هذه العمارات كلّها بحيث لا تجسر المازّة ان تمرّ بها، بالدليل خوف المتأصصة، قال فما مرّ على هذا الكلام اشهر حتى ظهر صدق قوله وشاهدت ما قال من الخراب واليباب وانشد هدى منازل أقوام عهدتهم<sup>۴</sup> في خفص عيش نفيس ماله خطر<sup>۵</sup> صاحت بهم نائبات الدهر فانقلبوا الى القبور فلا عين ولا أثر توفى في سنة... وستمائة<sup>۶</sup> ودفن بالرباط المذكور<sup>۷</sup> عند ابيه رحمة الله عليهم.

بقية از صفحه قبل

وبديهى است که مراد در متن اين لفظ واين معنى نيست،

۵ - سهو يامساهله از مؤلف - مدت سلطنت اتابك ابوبكرين سعدبن زنگى بتصريح رشيدالدين فضل الله در جامع التواريخ در قسمت سلغريان على التحقيق سى و چهار سال وشش ماه و يازده روز بوده است،

۱ - م : حاجته ، ۲ - م : يرضاه الله تعالى ، ۳ - رجوع شود بنمره ۱۳۵ از تراجم ، ۴ - ق ب : يمرّها ، ۵ - م : من خوف ،

۶ - از روى سراج الملوك طرطوشى ص ۴۶ که اين دوبيت در آنجا مذکور است تصحيح شد ، - هر سه نسخه شد الا زار : وطيب مالها وتر(?) ، ۷ - جاي آحاد وعشرات در هر سه نسخه سفيد است ، - تاريخ وفات اتابك ابوبكر سعدبن زنگى بتصريح رشيد الدين در جامع التواريخ در قسمت سلغريان در پنجم ماه جمادى الآخرة سنة ششصد و پنجاه و هشت بوده است ، و در متن جايي و صاف «تسع و خمسين و ستمائة» مرقوم است ولى در بسيارى از نسخ خطى كتاب مزبور «ثمان» دارد بجاي «تسع» على ماهو الصواب ، ۸ - يعنى رباط ايش مذکور در ص ۲۱۷ ،

## ۱۵۶ - الامیر تاج الدین ابوالمکارم علی<sup>۱</sup>

كان عالماً عاملاً مذكراً فاضلاً يعظ المسلمين في الأطراف ويوردهم موارد الرحمة<sup>۲</sup> والأطاف، ويقراً مصنفات ابيه على كرام بنيه ومن يتردد اليه ويحصل عليه<sup>۳</sup> من كل فاضل نبيه، له شفقة على كل بر وفاجر (ورق ۱۰۱) ورحمة تشمل الأكابر والأصاغر، وله في الشرع مؤلفات وفي المكارم آيات بينات، توفي في سنة اثنتي عشرة وسبعمائة ودفن برباطه الشريف رحمة الله عليهم.

## ۱۵۷ - السيد روح الدين

ولده المرتضى العالم العامل المحسن الفاضل قد عامل الله تعالى بالصدق في الأقوال والأعمال والنيات والأحوال وجانب أهل الأهواء والبدع والضلال، تأسى بطريقة آبائه الكرام واجداده العظام فقطع عن التكلفات وطم نفسه عن المشتبهات<sup>۴</sup> ولازم أوراده<sup>۵</sup> من درس العلوم وتلاوة القرآن ونصح العباد وقد استنشقت من نفسه القدسية<sup>۶</sup> روائح الأخلاص وما خرج من الدنيا حتى نال الولاية، ورأيت في المنام ليلة وفاته ما دل على صحته حاله والاندراج في زمرة اولياء الله

۱ - چنین است عنوان در ق ب، م : الامیر تاج الدین العلوی . ۲ - کذا فی ب ق ، م : الرحمة،

۳ - « حصل علی فلان » را از باب تعقیل مؤلف در این کتاب غالباً بمعنی « درس خواند نزد فلان یا » تحصیل کرد نزد فلان « استعمال میکنند قیاساً بر « قرأ علی فلان » و « سمع علیه » و « احضر علیه » مصطلح در کتب رجال (رجوع شود بص ۱۸۸ س ۳ ، و ص ۱۹۰ س ۷) ،

۴ - کذا فی ب م ، ق : المشتبهات ،

۵ - کسدا فی النسخ ، - « اوراد » را مؤلف بمعنی غریبی استعمال کرده است ، گویا بمعنی « اعمال حسنه » و « افعال ممدوحه » ، ونحو ذلك ، ۶ - کذا فی ب ق ، م : القدسی ، وروی

فاء «نفسه» نیز واضحاً فتحه کذا کرده تا معلوم شود که مقصود او نفس بفتح تین است نه نفس بسکون فاء و در نتیجه وجه تذکیر نعت آن یعنی «القدسی» نیز واضح شود ،

وعزمت ان آتیه فابشره بذلك فنعى الی خبره قبل وصولی الیه وكانت لیلة الخمیس  
من سنة<sup>۱</sup> . . . وسبعمائة<sup>۲</sup>، ومما انشدنی يوماً لبعضهم

فُلٌ لِلْمَقِيمِ بِنَعْرِ دَارِ اِقَامَةٍ      حَانَ الرَّجِيلُ فَوَدَّعَ الْأَحْبَابَا  
(ورق ۱۰۱ ب)      إِنَّ الدِّينَ لَقَيْتَهُمْ وَصَحِبْتَهُمْ      صَارُوا جَمِيعًا فِي الْقُبُورِ تَرَا بَا  
\* دفن عند ابيه رحمة الله عليهم<sup>۳</sup>.

---

۱ - کلمات «الخمیس من سنة» فقط درم موجود است ،  
۲ - جای آحاد و عشرات در هر سه نسخه سفید است ،  
۳ - جمله از ستاره تا اینجا فقط در م موجود است ،



## النوبة الخامسة

### للمقبرة الباغنوية ونواحيها

١٥٨ - الشيخ منذر بن قيس<sup>١</sup>

من اكابر المتقدمين ويقال انه من الصحابة ولم يصحح والظاهر انه تابعي من الفزاة المجاهدين الذين اتوا هذه الديار في عهد ابي العلاء الحضرمي<sup>٢</sup> رضي الله عنه وقيل لما التحم القتال وجرحه المجوس شهد انوار الشهادة فرمى سهماً عن قوسه وقال لأصحابه حيثما يقع السهم فادفونني فيها فوقع السهم في هذا الموضع وكان فضاء واسعاً لم يكن فيه اثر عمارة فدفن هناك، وفي آخر المقبرة على شفير الحفرة قبور كثير من الشهداء الذين استشهدوا معه فرضي الله عنهم<sup>٣</sup>.

---

١ - در م عنوان اين ترجمه را با عنوان ترجمه بعد بايكديگر عوض کرده است ولى فقط دو عنوان را نه اصل دو ترجمه را که بجای خود است . ٢ - چنین است در هر سه نسخه يعنى ، ابوالعلاء حضرمي ، و ظاهراً مؤلف خلط کرده است ما بين ابوالعلاء حضرمي سابق الذكر ( نمره ٥٢ از تراجم ) باعلاء حضرمي صحابي ، زیرا ازاينکه گويد « صاحب ترجمه منذر بن قيس ظاهراً تابعي بوده و در عهد ابوالعلاء حضرمي در جمله فزاة و مجاهدين بفارس آمده و در جنگ با مجوس کشته شده » با ملاحظه اينکه > تابعي « کسی را گویند که عهد یکی از صحابه را درک کرده باشد هیچ شکي باقی نمی ماند که مقصود مؤلف از ابوالعلاء حضرمي علاء حضرمي است که از معارف صحابه بوده و در عهد حضرت رسول و ابوبکر و عمر والی بحرین بود و در سنه هفده هجری از آنجا بفارس لشکر کشی نمود ، نه ابوالعلاء حضرمي سابق الذکر که بتصريح مؤلف ( ص ١٠٩ ) معاصر شيخ کبير متوفی در سنه ٣٧١ بوده و بنا برین محال است که تابعي بتواند باشد ، - ٣ - شرح حال بسیار مختصری از صاحب ترجمه در شیراز نامه ص ١٥٩ س ١-٣ نیز مسطور است ،

## ۱۵۹ - الشيخ ابو زرعة عبد الوهاب بن محمد بن ايوب الاربديلي<sup>۱</sup>

العالم الزاهد سافر البلاد<sup>۲</sup> و عمر و رحل الى الشيخ الكبير ابي عبد الله محمد بن خفيف<sup>۳</sup> مع ابيه و صاحباه في طريق الحجاز ثم فارقه في مدينة رسول الله صلى الله عليه وسلم لضعفهما، و كان يتكلم على الناس يوم الجمعة (ورق ۱۰۴) في جامع شيراز و كذا غيرها من الايام في زاويته و روى كتاب السنن لابي مسلم الكشي<sup>۴</sup> وله اكرامات ظاهرة و آيات باهرة، و جرى بينه و بين الشيخ الكبير معنى

- ۱ - زرعة بضم زاي معجمه و سکون راه مهمله است ، - م کلمات ، بن ايوب را ندارد ،
- ۲ - رجوع شود بص ۵۰ حاشیه ۷ ، ۳ - رجوع شود بنمرة يك از تراجم كتاب حاضر ،
- ۴ - تصحيح قياسي قطعي از روى ماخذ آتیه ، - ق م : الكشي (ولى ق بدون تنقيط ياء) ، ب : الكشير (كذا) ، - مقصود محدث بسيار معروف قرن سوم ابو مسلم ابراهيم بن عبد الله بن مسلم بن معز بن كاش بصرى معروف بكشي و كشي (بفتح كاف و شين معجمه مشدده باجيم مشدده) متوفى در هفتم محرم سنة ۲۹۲ در بغداد و مدفون در بصره است که مؤلف كتاب مشهورى بوده در احاديث معروف بسنن ابي مسلم الكشي که گویا فعلاً از میان رفته است ، خطيب در تاريخ بغداد گوید که دريکي از مجالس که او در بغداد املای حديث مى نمود عده حضار را که همه اربتاده و بدست هريك دواتى بود که هر چه او ميگفت مى نوشتند شماره کردند چهل و اند هزار نفر بودند بغير نظارگان ، و در مجالس املای او هفت نفر مستملى (يعنى كسى که سخن استاد را تلقى کرده و سپس آنرا با آواز بلند مکرر ميکرده تا بگوش ساير كسانى که دورتر اند برسد) بوده اند که هريك از آنها بمستملى ديگر که از دورتر بوده سخن صاحب ترجمه را ميرسانيده است . ابن الجوزى در منتظم از يکى از تلامذه صاحب ترجمه نقل ميکند که وقتيکه ما از قرائت كتاب السنن بر ابو مسلم فارغ شديم وى شکرانه آنرا [که بچنين توفيق عظيمى موفق شده] مبهمانى مجللى که صددينار زرسرخ در وجه آن خرج نموده بود بما تلامذه داد ، بخترى شاعر معروف را در حق صاحب ترجمه مدياح غراست که نمونه از آنها را خطيب در تاريخ بغداد بدست داده است ، - در خصوص وجه شهرت او بکشي يا کشي ما بين مورخين اختلاف است ، سمعاني گوید کشي منسوب است بجد اعلاى او (کش) که درسوق نسب او ملاحظه شد ، و بعضى ديگر گفته اند کشي معرب کشي است چه او وقتى خانه در بصره ميساخته و دائماً ميگفته گچ گچ [بياوريد] ، و باقوت در معجم البلدان از ابو موسى حافظ نقل کرده که کجي منسوب است بقرية درخوزستان موسوم به ذير کچ ، - (برای مزيد اطلاع از ترجمه احوال ابو مسلم کشي رجوع شود بماخذ ذيل : مروج الذهب مسعودى در حاشيه ابن الاثير ۱۰ : ۱۱۲ در فصل خلافت مکتفى ، کتاب الفهرست ابن التميم ص ۳۷ ، ۳۲ ، ۲۳ ، بقيه در صفحه پند

وهو ماروی انّ الشیخ الكبير عزم علی سفر فأتاه لیودّعه فأحضر ابوزرعة لهما مطبوخاً قد تغیر فعاغه الشیخ الكبير ولم يأكل فلما خرج الی البرغلطوا فی طریقهم فجاجوا اربعة ایام لا یجدون طعاماً فقال لأصحابه اطلبوا ما نتصیده فراءوا کلباً فاحتالوا فی صیده فذبحوه علی مذهب الأمام مالک<sup>۱</sup> واقتسموه فیما بینهم وجعلوا رأسه نصیب الشیخ فأكل کلهم<sup>۲</sup> وبقى الشیخ متفکراً فی اكله حتی مضی اللیل فلما کان السحر تکلم رأس الکلب بأذن الله فقال هذا جزء من لم يأكل اللحم المتغیر من سفرة ابی زرعة فقام الشیخ وایقظ اصحابه وقال تعالوا بنا نمضی<sup>۳</sup> الی ابی زرعة فنستحل منه فرجع الی شیراز واستعذر الیه ثم خرج<sup>۴</sup>، وقیل انه خرج فی آخر عمره علی الصوفیة ووقع فیهم ولعله کان وقع فی بعضهم والله اعلم<sup>۵</sup> (ورق ۱۰۲ب)، توفی فی سنة خمس عشرة واربعمائة<sup>۶</sup> ودفن فی رباطه المبنیة<sup>۷</sup> حذاء<sup>۸</sup> منذر بن قیس

بقیه از صفحه ۲۱۷

۲۳۵، تاریخ بغداد ۶: ۱۲۰-۱۲۴، انساب سمعانی در نسبت الکجی و الکشی ورق ۷۵ب، منتظم ابن الجوزی و ابن الأثیر در حوادث سنه ۲۹۲، معجم البلدان در عنوان «کج» و «کش»، طبقات الحفاظ ذهبی ۲: ۱۷۶-۱۷۷، دول الاسلام همو و تاریخ یاقمی و نجوم الزاهرة و شذرات الذهب هر چهار در حوادث سنه ۲۹۲، و تاج العروس در ک ج ج و ک ش ش، و اعلام زرکلی ص ۱۵، - کشف الظنون در باب سین فقط عنوان «سنن ابی مسلم الکشی» را نکاشته بدون هیچ علاوه دیگری مطلقاً و اصلاً، و در هر دو چاپ قدیم و جدید استانبول کلمه «الکشی» تصحیف شده در اول به «الکیتی» و در دوم به «الکتبی».

۱- م: للاضطرار (بجای علی «مذهب الامام مالک»)، ۲- کذا فی النسخ، و الاظهر: «فاکلوا کلهم»، ۳- کذا فی النسخ، و الظاهر «نمض» و فی التنزیل فقل تعالوا ندع ابنا و ابنا و ابنا، کم، قل تعالوا ائمل ما حرم ربکم علیکم، ۴- این حکایت را با اختلاف جزئی شیخ عطّار نیز در تذکرة الأولیاء ۲: ۱۲۶-۱۲۷ در ترجمه شیخ کبیر محمد بن خفیف ذکر کرده ولی بدون اینکه اسمی از شیخ ابوزرعة اردبیلی صاحب ترجمه ببرد بلکه از او فقط بلفظ «درویشی» تعبیر کرده،

۵- جمله «وقیل انه خرج» تا اینجا از م ساقط است، ۶- در انساب سمعانی ۲۴ب روز و ماه این واقعه را نیز معین کرده گوید وفات او در روز یکشنبه پنجم سنه خمس عشرة و اربعمائة بود، ۷- باز مثالی از تأنیث صفت «رباط» بتوهم معنی «زایوة» یا «صومعة» و نحو آن، (رجوع شود بص ۱۶۹ س ۹، ص ۱۷۰ س ۲، ص ۲۰۵ س ۳، ص ۲۰۶ س ۱۴)،

۸- م: بعداً.

## ۱۶۰ - الشيخ جعفر الحذاء<sup>۲</sup>

يكنى ابا محمد ويقال له نهر الفتوة من كبار مشايخ فارس صاحب الجنيد ومن في طبقة و كان من المعرفة بمحل قيل انه كان يحذو النعال في مسجد باغ نو ، وكان الشبلي يذكر مناقبه ويقول بفضله روى عنه انه قال ما حملني على شيراز<sup>۳</sup> الا جعفر الحذاء فهو استاذ الالء و لباء ، و روى عن بندار بن الحسين<sup>۴</sup> انه قال ما رأيت

۱ - شرح احوال صاحب ترجمه در مآخذ ذيل نیز مسطور است : انساب سماعی ورق ۲۴ ب ، شيراز نامه ص ۱۰۳ - ۱۰۴ ، نجات ۳۶۱ - ۳۶۲ ، فارسنامه ناصری ۲ : ۱۵۷ ، آثار العجم ۴۶۳ ، طرائق الحقائق ۲ : ۲۲۱ - ۲۲۲ ، دانشمندان آذربايجان ۲۳ - ۲۴ که اين خبر همه جابجای ابو زرعه سهواً « ابو زرعه » با ذال معجمه نگاشته .

۲ - حذاء بفتح حاء مهمله و تشديد ذال معجمه و الف و در آخر همزه بروزن سقاء بمعنى كفشگر و كفش دوز است و حذاء بكسر حاء و تخفيف ذال بمعنى كفش و نعلين است ،

۳ - كذا في النسخ الثالث ، و في شيراز نامه ص ۹۷ : « ما حملني الى شيراز » ، و لعله اقرب الى الصواب ،

۴ - مقصود ابو الحسين بندار بن الحسين بن محمد بن المهلب شيرازی است از مشاهير متصوفة قرن چهارم ، وی خادم شيخ ابو الحسن اشعري مشهور مؤسس مذهب اشاعره بوده است و باشيخ كبير نیز معاصر و بتول صاحب نجات استاد وی بوده و ما بين ایشان در بعضی مسائل مفاوضات و معارضاتی روى داده است ، ابن عساکر در تبیین کذب المقتري روايت کند که پدر بندار او را از بهر تجارت بغداد فرستاد و وی قریب چهل هزار دينار مال التجاره همراه داشت گذار او در آن شهر بمجلس شبلي افتاد و کلام او در وی تأثیر کرد شبلي او را امر نمود تا از اموال خود بیرون آید بندار شش برده زر بنزد شبلي برد شبلي در آيينه که پیوسته در آن نظر کردی نگریست و گفت آيينه گوید که هنوز چیزی باقیست و آيينه در حقیقت قلب خود او بود ، بندار گفت آيينه راست میگويد و باز قسمتی از اموال خود را ايشار نمود ، و همچنان هر بار که بنزد شبلي رفتی شبلي در آيينه نگرستی و گفتی آيينه گوید هنوز چیزی باقی است و او گفتی آيينه راست میگويد تا آنکه بالأخره بندار را از آن همه اموال هيچ نماند و همه را در راه خدا ايشار نمود ، آن بار چون بنزد شبلي رفت شبلي در آيينه نظر کرده گفت آيينه گوید که بيش هيچ باقی نمانده بندار گفت آيينه راست میگويد و ملازمت شبلي اختيار نمود ، - بندار در ارجان سکنی داشت و هم در آن شهر در سال ۳۵۳ وفات يافت و همانجا مدفون شد ، - ارجان قصبه قديم کوه گيلويه بوده است و هنوز اطلال آن در نيم فرسخی جنوب بهبهان باقی است ، - ( برای مزيد اطلاع از احوال بندار شيرازی و فوايد منقوله بديه در صفحه بد

رجالاً اتمّ حالاً من جعفر و كان عندي فوق الشبلي ، و روى الدلمي عنه بأسناده قال جعفر انى اجد بروية<sup>۱</sup> الفقر مالو قدرت طيرانا لطرت ، و سأل عنه<sup>۲</sup> الشيخ ابو عبد الله بن خفيف يوماً فقال هل عاينت او شاهدت فقال لو عاينت لترندقت ولو شاهدت لتجبرت ولكن حيرة فى تيه و تيه فى حيرة ، و كان يقول ليس بعارف من لم يعرف الناس من بعد ولم يعلم ما فى بواطنهم ، قال بندار دخل (ورق ۱۰۳) رجل على جعفر الحداء عند موته و كان الرجل متحلياً بلباس الصوف و اظهار الزهد فنظر اليه و قال من هذا فقيل فلان فقال خربت بواطنهم فزينا ظواهرهم ، توفي سنة احدى و اربعين و ثمانمائة و دفن فى المقبرة المنسوبة اليه رحمة الله عليهم<sup>۳</sup> .

### ۱۶۱ - الفقيه ابو بكر بن على بن ابى بكر التركى

شيخ زمانه و مقتدى اوانه<sup>۴</sup> فقيه الأولياء و قدوة الحجاج الأتقياء كان فقيهاً متديناً بارعاً يرجع اليه فى مشكلات الدين و يعتمد عليه فى ملتمات الشرع المبين<sup>۶</sup>

بقية از صفحه قبل

از رجوع شود بمآخذ ذيل : كتاب التمع ص ۲۶۹ ، ۲۷۳ ، ۲۷۸ ، حلية الأولياء ۱۰ : ۳۸۴ - ۳۸۵ [ كه بملط نام پدر او در آنجا حسن چاپ شده بجای حسين ] ، رساله قشبرى ۲۹ ، تبیین كذب المقترى ۱۷۹ - ۱۸۱ ، معجم البلدان ۳ : ۲۵۶<sup>۲</sup> ، در عنوان « الشبليہ » [ كه ياقوت وجه تسميه غريبي در خصوص نسبت « شبلى » كه بندار شفاهاً از خود شبلى شنیده بوده در آنجا نقل کرده ] ، تاريخ گريده ۷۸۲ ، سبكي ۲ : ۱۹۰ - ۱۹۱ ، نجوم الزاهرة در حوادث سنة ۳۵۳ ، نفحات ۲۵۲ - ۲۵۳ ، شعرانى ۱ : ۱۰۳ - ۱۰۴ ، سفينة الأولياء ۱۵۲ ، طرائق الحقائق ( ۲۱۶ : ۲ ) -

- ۱ - كذا فى ب ق (؟) ، م : انى اجد بر كة الفقر (؟) ، ۲ - كذا فى التسخ ، و الظاهر : سألہ ،
- ۳ - شرح احوال جعفر حداء در شيراز نامه ۹۶ - ۹۷ ، و نفحات ۲۶۶ - ۲۶۷ ، و سفينة الأولياء ۱۴۸ - ۱۴۹ ، و طرائق الحقائق ۲ : ۲۱۷ نیز مسطور است ، و سابق درس ۴۰ در شرح احوال شيخ كبير نيز ذكرى ازو استطراداً گذشت ،
- ۴ - چنين است عنوان در ق ، ولى كلمات « بن ابى بكر » در حاشيه است بخطى الحاقى ظاهراً ، ب : الفقيه ابو بكر بن ابى بكر التركى ،
- ۵ : الفقيه ابو بكر التركى ، ۵ - اين چهار كلمه فقط در ق موجود است ،
- ۶ - كذا فى ب م ، ق : المتين ،

توفی فی رمضان سنة ثلاث وثمانین وستمائة ودفن حذاء الشیخ جعفر رحمة الله علیهم.

## ۱۶۲ - الشیخ زین الدین مظفر بن روزبهان بن طاهر الربعی<sup>۱</sup>

من اولاد امیر المؤمنین عمر<sup>۲</sup> فسوی<sup>۳</sup> المولد قرشی الأصل ربّانی الخلق نبوی السیرة جمع بین العلم والعمل وازاح<sup>۴</sup> عن قلبه العلل یتقال له سیاح الآفاق قد سافر<sup>۵</sup> الحجاز والشام والعراق والهند وروی عن الشیخ موسی المدینی<sup>۶</sup> وابی المبارک الأدمی<sup>۷</sup> واتی شیراز بعد وفاة والده الشیخ روزبهان وكان ابوه یلقب سلطان العارفين (ورق ۱۰۳ ب) وهو<sup>۸</sup> الذي ارسله الأتابک زنگی<sup>۹</sup> الى الخلیفة ببغداد لأمور عرضته فنصح الخلیفة وقل له ما انت اكبر من سلیمان ولا هو اصغر. من هدهد حين قال له اذكر وقوفك بین یدی الله وهدده بآیات واحادیث وحکایات بکی منها الخلیفة وعفا عن ذلك، وكان له<sup>۱۰</sup> مناشیر و احكام من امیر المؤمنین عمر بن عبد العزیز وعضد الدولة وغيرهما فترك کلها وارتحل<sup>۱۱</sup>، ولما دخل شیراز سكن بجوار\* الشیخ عروة بن الأسود<sup>۱۲</sup> یدرس فی مسجد باغ نو و یذکر الناس فی رباط<sup>۱۳</sup>

۱ - م کلمات « بن طاهر الربعی » را ندارد، ۲ - رجوع شود بص ۱۹۰ س ۳،

۳ - کذافی م، ب ق، فارسی، ۴ - کذافی م، ق ب، اراح (یراه مهمله)،

۵ - رجوع شود بص ۵۰ ح ۷، ۶ - کذافی ق، ب م، المدنی، - رجوع شود بص ۱۴۱ حاشیه ۶ (که سهواً ۵ چاپ شده)،

۷ - رجوع شود بنمره ۷۵ از تراجم . م کلمات « وابی المبارک الأدمی » را ندارد،

۸ - ضمیر «هو» ظاهرآ بیدر صاحب ترجمه روزبهان راجع است چنانکه صریح ترجمه فارسی کتاب است ص ۱۴۰ نه بخود او، ۹ - اتابک مظفرالدین زنگی بن مودود دومین پادشاه از سلسله اتابکان سلغری فارس (حدود ۵۵۸ - ۵۷۱)، ۱۰ - ظاهرآ از اینجا بیعت تا آخر این ترجمه باز راجع بسوانح احوال خود صاحب ترجمه است نه بدرش روزبهان،

۱۱ - یعنی من فسا الى شیراز (انظر الترجمة الفارسیة ص ۱۰۴ قبل السطر الأخير بواحد)،

۱۲ - رجوع شود بنمره ۲۴۱ از تراجم، ۱۳ - از ستاره تا اینجا از ب ساقط است،

الشیخ ابی زرعة الأردبیلی<sup>۱</sup> ثم عقد مجلس التذکیر فی الجامع العتیق و یحضر<sup>۲</sup> الفقیه ارشد الدین النیریزی<sup>۳</sup> مجلسه کل نوبه، و کان یقصدہ الملوک فلم یکن یعظمهم ولا یمدحهم ولا یخاطبهم بما یخاطب به امثالهم بل یقول یا ترکمان افعل کذا ولا تفعل کذا<sup>۴</sup> و كانت معیشتہ من معزین عربیین<sup>۵</sup> ورثہماعن والده و کان یکنی طعامه ولباسه واما اهله وبنوه فیرزفہم اللہ من حیث لا یحتسبون وکان یقول من اعتمد علی غیر اللہ حُرِمَ عن خیر اللہ، و من کلماتہ العالیة من نظر الی الدنیا فهو اعمی و من نظر الی العقبی فهو اعشى (ورق ۱۰۴) و من نظر الی المولی فهو علی سمت الهدی، و منها لا تلتفت الی غیر مولاک فمنہ مبدؤک و الیه متہاک و لیس لک رب سواہ و لہ عبید سواک، و روى فی السیرة الکبری<sup>۶</sup> ان الخضر [کان] یصحبہ و سأله رجل ان یریه الخضر فأراه فلم یعرفه فشکا منه الخضر و قال تدل علی من لا یعرفنی فاعتذر الیه و لم یدل بعد ذلك علیه، و اتاه الأتابک تکلہ<sup>۷</sup> یوماً

۱ - رجوع شود بنمرة ۱۵۹ از تراجم ، ۲ - کذا فی النسخ و الاظهر ؛ و کان یحضر ، -

۳ - رجوع شود بنمرة ۲۵۷ از تراجم ، ۴ - م در اینجا بدون هیچ مناسبتی با ما قبل و با بعد افزوده ؛ « و من مصنفاته شجرة الخرقه و ثمرة الخرقه » ، ق ب این عبارت را ندارند ، - سابق درس ۱۹۳ سطر ۳ کتابی باسم « ثمرة الخرقه فی شجرة الخرقه که قطعاً مراد همین کتاب است که دو فقره سجع نام آن بینش و پس شده است در جزو مؤلفات شیخ صدرالدین ابوالمعالی مظفر (صاحب ترجمه نمره ۱۳۵) که نواده صاحب ترجمه حاضر شیخ زین الدین مظفر است مذکور است و در آنجا متعرض شدیم که فقط در دو نسخه ق ب نام آن کتاب مذکور است و در ذکری از آن نیست ، و در مورد مانحن فیه برعکس فقط در م نام این کتاب آمده و در ق ب ابتدا اسمی از آن نیست ، و بطن بسیار قوی فقط روایت ق ب صواب است و اشتراک این هر دو نفر در نام مظفر باعث تولید این اشتباه برای ناسخ م شده و ما بین جد و نواده خلط کرده است ،

۵ - کذا فی ق م (؟) ، ب ، غریب (؟) ، ۶ - رجوع شود بص ۱۵۷ ح شبه ۱ ،

۷ - یعنی اتابک مظفر الدین تکله بن زنگی بن مودود سومین پادشاه از سلسله سغریان فارس (حدود ۵۷۱-۵۹۱) ،

فقال عظمى فنظر الشيخ الى حمل مملو من الحنطة فقال له حمل هذا الى السطح فأشار الأتابك الى غلمانه ان يحملوا فقال الشيخ لا الا ان تحمله بنفسك فقام الأتابك لحمله فلم يستطع فقال يا شيخ انا عاجز عن حمله فقال أنك لا تستطيع حمل حمل في الدنيا فكيف تستطيع حمل مظالم هؤلاء الخلائق يوم القيمة فبكى ، وروى انه قال ادركت ليلة من ليالى مكة المسجد خالياً عن الطائفين<sup>١</sup> وكان قد بلغنى فى اثران من ادرك الكعبة كذلك نال ما سألت<sup>٢</sup> فسألت الله ان لا يُبلى اولادى عن العلماء والأولياء الى يوم القيمة (ورق ١٠٤ ب) نسَمعت هانفاً يقول اعطيناك ما سألت ولك الكرامة ، وروى انه قال يوماً على المنبر فى حال وجده وذوقه اقول ام لا ثلاث مرات ثم نزل ولم يقل شيئاً و نرك الوعظ سنة ثم رجعت الى رسمه فقال احد الحاضرين يا شيخ اخبرنا بأمرك فقال كان ذلك الوقت فى فمى كلام ورأيت روح سبعين صديقاً قد بلغت الحلقوم فلو تكلمت بذلك الكلام لفارقت تلك الأرواح كلها اجسادها فقيل لى فى السر انظروا اسرارنا فتقتل احرارنا فلذلك سكنت ونزلت<sup>٣</sup> ثم اعتكفت ثلاث اربعينات حتى قيل لى تكلمت فرجعت الى امر الوظيفة ، وقال يوماً فى آخر عمره وكان اوائل شهر رمضان احضر واغداً مجلس ولدى محمد فلما رجعت الى البيت مرض فلما اصبح واجتمع العريدون للميعاد قال اذهبوا مع محمد الى التذكير فذهب الشيخ سعد الدين وكان قبل ذلك لم يصعد المنبر فوعظ الناس ببيان شاف تواجد منه العرفاء والصلحاء فلما رجعوا سألهم عن ذلك (ورق ١٠٥) فلما اخبروه قال الحمد لله انى سألت الله تعالى ان يجعل تربية عباده وارشاد أمة نبيه

١ - جنين است در ب ق ، م ، ادركت ليلة من الليالى مكة خالياً عن الطائفين ،

٢ - كذا فى م ، ق ب ، نال ما ينال ، ٣ - كذا فى ق ، ب م ، تركت ،



فی محمد و اولاده فأعطانی ذلك ، توفی فی رمضان سنة ثلاث و ستمائة و دفن فی مقبرة باغ نو خلف مندر بن قیس<sup>۱</sup> رحمة الله علیهم .

## ۱۶۳ - الشيخ سعد الدین محمد بن المظفر بن روزبهان

كان عالماً عابداً ورعاً بلغ فی التقوی و العلم فی زمانه مبلغاً لم يبلغه احد من اقرانه ، اخذ الطریق عن والده و عن الشيخ شمس الدین عمر التركي<sup>۲</sup> و عن الخطیب محمود بن الحسن بن احمد الكازرونی<sup>۳</sup> و هو عن الشيخ المرشد ابی اسحق<sup>۴</sup> ، قيل ان هذا الخطیب بلغ مائتي سنة و قدم شیراز و حدثت و تابعه خلق كثير و للشيخ سعد الدین الأديب الصالحانی<sup>۵</sup> كتاب سماه زبدة الاحقاف<sup>۶</sup> ذكر فيه ان الشيخ ابا اسحق دعاه بطول العمر فاستجاب الله دعاءه ، و سافر الشيخ سعد الدین محمد اثنتي عشرة سنة و جال البلاد و دخل ارض هند و صحب الشيخ ساهول بن مهاديو بن جكديو اليتورى المعروف برتن<sup>۷</sup> و روى عنه احاديث ، و روى فی السيرة

۱ - رجوع شود بنمرة ۱۵۸ از تراجم ، ۲ - رجوع شود بنمرة ۲۷۷ از تراجم ،  
۳ - چنین است نام و نسب این شخص در هر سه نسخه ، با فحص بلیغ اطلاعی از احوال جنب کسی با این نام و نشان نتوانستم بدست بیاورم ، ۴ - یعنی شیخ ابواسحق ابراهیم بن شهریار کازرونی معروف بشیخ مرشد ( رجوع شود بص ۴۹ حاشیه ۶ ) ، ۵ - رجوع شود بنمرة ۷۹ از تراجم ،  
۶ - چنین است در هر سه نسخه ( ۵ ) ، - زبدة الاحقاف بهیچوجه معنی محصلی ندارد و محتمل است با احتمال قوی که تصحیف زبدة الاحقاف باشد ، ۷ - چنین است در ق ( ولی بدون نقطه یاء دیو دوّم )  
ب : الشيخ ساهوك بن مهاديو بن جكديو اليتورى المعروف برتن ، م : الشيخ ساهول المعروف برتن ( فقط ) ، - بعضی نسخه بدلهای بسیار نزدیک باسامی اینجا را ابن حجر در لسان المیزان ج ۲ ص ۴۵۰ - ۴۵۵ در شرح احوال صاحب ترجمه نیز بدست داده از قرار ذیل : « خواجه رتن بن ساهوك بن جكندريق الهندى البترندى ، ( ص ۴۵۰ ) ، و رتن بن مهاديو بن ساهوك ، ( ص ۴۵۴ ) ، و خواجه رتن بن ساهون بن جكندريق الهندى البترندى ( ص ۴۵۵ ) ، - و برای اختلاقات دیگر در نام و نسب این شخص رجوع شود بسایر ماخذ آتی ، - مقصود آن شخص هندی کذاب متعاب معروف بابو الرضا رتن است که بعد از حدود ششصد هجری در هند ظاهر شد و ادعا کرد که ششصد ( بقیه در صفحه بعد )

الکبری<sup>۱</sup> ان بعض ملوکها حبس بعض العلماء (ورق ۱۰۵ب) فاستجاروا الی الشیخ فی ذاک فکتب کتاباً الی الملك ولم یجسر احد ان یبلغه الی الملك لغضبه و مهابته فوضعه علی السجادة و دخل فی الصلوة فهبت ریح و احتملته و القته فی حجر الملك

بقیه از صفحه قبل

سال قبل از آن تاریخ سفری بهجواز نموده بوده و بخدمت حضرت رسول رسیده و بدست آنحضرت اسلام آورده و در عروسی حضرت فاطمه با حضرت امیر نیز حاضر بوده و سپس بوطن خود هندوستان معاودت کرده و در آنجا باختلاف اقوال در یکی از سنوات ۵۹۶ ، ۶۰۸ ، ۶۱۲ ، ۶۳۲ ، ۷۰۰ ، ۷۰۹ وفات یافته و قبرش هنوز در موضعی موسوم به « حاجی رتن » واقع در سه میلی بهاتیندا BHATINDA (که شهری است در شمال هند در ایالت پنجاب واقع درسی درجه و سیزده دقیقه عرض شمالی و هفتاد و پنج درجه طول شرقی در محل تقاطع چندین شعبه مهم راه آهن و نام آن در عموم نقشه های اروپائی هندوستان مثبت است ) هنوز زیارتگاه عوام مسلمین و هندو است (ذیل دائره المعارف اسلام) ، اخبار و حکایات و افسانه های راجع باین شخص و احادیثی که بزعم خود شفاهاً از حضرت رسول شنیده بوده و اکاذیب و خرافاتی که مردم ساده لوح یا متقلب در اطراف او منتشر میکرده اند در تمام قرن هفتم هجری در غالب بلاد اسلامی موضوع صحبت عموم ناس بوده است و اغلب علما و نقادین بطلان دعاوی او و تقلبی بودن «روایات» او را باوضوح هر چه تمامتر بمردم ثابت نمودند ولی معذک بعضی ساده لوحان گول حتی مابین محدثین و حفاظ پیدا شدند که دعاوی او را تصدیق کرده و احادیث مرویه او را با آب تاب تمام باسم « رتنیات » جمع کرده اند ( برای مزید اطلاع از احوال و اخبار راجع باین شخص رجوع شود بمآخذ ذیل : میزان الاعتدال ذمی ج ۱ ص ۳۳۶ ، و قوای الوفیات چاپ بولاق ج ۱ ص ۲۰۶ - ۲۰۸ ، و قاموس در «رتن» ، و لسان المیزان ابن حجر عسقلانی ۲ : ۴۵۰ - ۴۵۵ ، و اصابه فی تمییز الصحابه همو چاپ کلکنه ج ۱ ص ۱۰۸۷ ، و در الرکامنه همو ۲ : ۴۳۸ - ۴۳۹ [استطرداد] ، و تفحات ۱ : ۵۰۱ - ۵۰۲ در ترجمه رضی الدین علی لالای غزنوی (که رتن را دیده بود و او شانه [ بزعم خود ] از شانه های حضرت رسول را بوی هدیه داده بوده و این شانه بعدها بدست شیخ رکن الدین علاه الدوله سمنانی رسیده و او آن شانه را در کاغذی پیچیده و بخط خود بر آن کاغذ نوشته : « این شانه از شانه های حضرت رسول است که از دست صحابی آنحضرت باین ضعیف رسیده است » ، و تذکره دولت شاه سمرقندی ص ۲۲۲ که گوید : « ابوالرضا بابا رتن هندی صحبت مبارک حضرت رسول را در یافتن بوده و بعضی گویند از حواریان حضرت عیسی بوده و عمر او را یک هزار و چهار صد سال میگویند » ، و مجالس المؤمنین ، ص ۲۹۵ - ۲۹۶ در ترجمه رضی الدین لالای مذکور ، و تاج العروس در «رتن» ، و ریاض العارفین ۲۹ ، و ذیل دائره المعارف اسلام ص ۱۹۷ - ۱۹۸ بقلم محدث شفیع از فضلاء هندوستان مؤسس بر مقاله بسیار مهم مرحوم هورویتز HOROVITZ مستشرق مشهور آلمانی است که در جلد دوم «مجله انجمن تاریخی پنجاب» ص ۹۷ بیعد بعنوان «بابا رتن پیر بهاتیندا» منتشر کرده و کامل ترین و جامع ترین فصلی است که تا کنون در خصوص این شخص مرموز کسی جمع کرده است ،

فلما قرأ امر باطلاق ذلك العالم فجاء الى الشيخ فشكره ثم مدحه بقصيدة طويلة منها هذه الأبيات:

وَبَعْدَ فَرَاغِ النَّمْقِ قَدْ هَبَّتِ الصَّبَا      وَ قَدْ سَلَبَتْ مِنْهُ الصَّحِيفَةَ فِي الْقَوْرِ  
 أَطَارَتْ بِأَمْرِ اللَّهِ فِي الْجَوِّ قِطْعُهُ<sup>١</sup>      فَ دَارَتْ كَدَوْرِ الْمَتْجُنُونِ مِنَ الدَّوْرِ  
 وَ قَدْ أَخَذَتْ نَكْبَاهُ<sup>٢</sup> أَيْضًا مِنَ الصَّبَا      وَأَوْصَلَتْ الْمَكْتُوبَ عِنْدَ الَّذِي يَدْرِي<sup>٣</sup>  
 إِذَا<sup>٤</sup> قَرَأَ السُّلْطَانُ عُنْوَانَ حَطِّهِ      فَحَرَّ إِلَى آرْضٍ وَبَاسٍ عَلَى السُّطْرِ  
 وَ قَدْ ذَهَبَ<sup>٥</sup> السُّلْطَانُ بِالْمَالِ دُونَهُ      وَ مَا مَالَ بَالَ الشَّيْخِ بِالْمَالِ وَالدَّرَّ<sup>٦</sup>  
 وَ أَرْسَلَ سُلْطَانُ الْجَزِيرَةِ<sup>٧</sup> عِنْدَهُ      حِصَانًا<sup>٨</sup> عَيْدِيمَ الْمِثْلِ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ  
 ثم رجع الى شيراز \* بكرامة واعتزاز<sup>٩</sup>، وهو اول من اطلع على تلبیس المرود  
 النذل، الذميمة المتسمى بمحمود بن الفضل<sup>١٠</sup>، الذي استتبع جهلاً من اطراف

١ - ق بدون نقطة ، ب م : قطة ، - القِطُّ بكسر القاف و الطاء المشددة الصنث بالجائزة و القِطُّ الصحيقة المكتوبة (لسان) ، ٢ - نكباء بفتح نون بادی است که ما بین دو مهبط صبا و شمال وزد یا هر بادی که ما بین دو مهبط دو بادی دیگر وزد ، و نكباء بدون الف و لام در بیت حاضر نکره است یعنی يك باد نكبايي یا یکی از انواع بادهای نكباء : ٣ - کذا فی ب م ، ق : یسری ، ٤ - تقریباً بنحو قطع و یقین اذا باید خواند با تدوین که صورت غالبه کتابت اِذْنٌ است یعنی «آنوقت» و «آنگاه» و «در آن هنگام» ، و بعضی آنرا اِذْنٌ بانون بویسند و آن نادر است (معنی اللیب در اوایل باب اول و ساقیه در فصل رسم الخط) ، نه اذای شرطیه که در اینجا بهیچوجه مناسب و درست نیست ، ٥ - تاسه ییوسه یوسا بفتح باه در مصدر یعنی بوسید اورامع باست (منتهی الارب ولسان) ، ٦ - کذا فی ب ق ، م ، نهب ، ٧ - یعنی سلطان اموال نزد شیخ سعدالدین فرستاد ولی خاطر شیخ نه مال نه بدر التفاتی نکرد ، ٨ - مراد از جریره در اینجا بدون شبهه یکی از جزایر هندوستان است که صحیح از هندوستان و یکی از پادشاهان آن سر زمین است ، ٩ - حصان بکسر حاء اسب نر و نجیب که تخم آن عزیز دارند (منتهی الارب) ، ١٠ - ق : اعزاز

١١ - در هیچ موضعی ما اطلاعی از سرح احوال این محمود بن الفضل نتوانستیم بدست بیاوریم - ز در مجمل فصیح خوافی که در دو موضع از کتاب خود اشاره اجمالی ببعضی از سوانح احوال او کرده : اول در حوادث سنه ٦١٥ از فرار ذیل : سنه احدى و ستین و خمسمائة ، ولادت محمود بن فضل الأبرقوهی المشهور يوم الجمعة عاشر محرّم و او با مصروفه اشتلاطی نام داشت و با ایشان بقیه در صفحه بعد

ابر قوه و قومشه ، و ترکهم<sup>۱</sup> ضللاً فی مهامه الکفر و البدعة الموحشة (ورق ۱۰۶)، فرد الله کیدهم فی نجرهم<sup>۲</sup>، و قلب لهم ظهر المِجَن<sup>۳</sup> عند خداعهم و مکرهم ، حین قام الشیخ بمعاداته، و ردّ ما کان یدّعیه فی هدیاناته و طاماته ، فَأَتَى به دار المملکة حافياً حاسراً، و القی فی غمار<sup>۴</sup> المهلکة<sup>۵</sup> خائباً حاسراً، ثم أقاموه فی لیلة شدیدة البرد، عریاناً مشدود الوفاق علی حجر صلد، حتّی انتقل من ذاک البرد الی حرّ النار، و اندفع عن المسلمین ذاک العار و الشنار، ثم طرحوا ذاک الرّجس النّجس فی مستحم<sup>۶</sup> عند الجامع منکوساً، و ضلّ<sup>۷</sup> عن الخبیث<sup>۸</sup> من کان مأمّله منحوساً، و ظهرت انوار الشیخ الولی علی الأقطار، یمین متابعة سنّة النّبی المختار، صلوات الله علیه فی اللیل و النهار<sup>۹</sup>، و کان یدرس فی المدرسة الأنابکیة و المتکوبرزیة و یدکر الناس فی الجامع العتیق و الجامع السّقری و کان طریقہ الأیثار و عدم الادّخار، روى أنه جاءه يوماً اثنا عشر جریباً من الحنطة فأحضر الخبّاز لیاخذہ بالثمن فأراد الخبّاز ان یکسر سعره لیاخذہ بمراده فقال الشیخ اذهب انت حتّی

[بقیه ازصفحه قبل ]

سخنان کفر گفت و قصد او کردند و بجای خود خواهد آمد ، و در حوادث سنه ۶۰۹ از قرار ذیل : « سنه تسع و ستائنه ، وفات محمود بن الفضل المشهور بالابرقوهی فی الثالث عشر من شوال گویند او سخنی گفت در حق حضرت رسالت علیه السلام که طعن بود او را حکم قتل کردند او از اصفهان بگریخت و چون بگمش رسب برد - ازین فقره دوّم بمجمل فصیح خوافی واضح میشود که مؤلف مزبور درست از خانمه فجعبع بسیار وحشیانه حیات این مسکین بدست این شیخ عالم عابد و روح صوفی هیچ اطلاعی نداشته و از دور چیزی مبهم شنیده بوده و نقل کرده است ،

۱ - تصحیح قیاسی ، - ب : نراهم ، ق نیز بهمین نحو ولی بی نقطه ،

۲ - تصحیح قیاسی ، - ب ق : بجرهم (بیا- موحده) ، ۳ - تصحیح قیاسی ، - ب ق : المجن (بجاء مهمله) ،

۴ - تصحیح قیاسی ، - ب ق : عمار ، ۵ - کذا فی ق ، ب : المملکة ،

۶ - کذا فی ق ، ب : صلّ ؛ ۷ - کذا فی ق ، ب : الخبیث ، ۸ - از ستاره در اواخر

ص قبل تا اینجا اماما از نسخه م ساقط است ،

نظر فی امرنا (ورق ۱۰۶ ب) فلما غاب الخباز امر الشيخ الخادم ان أحضر الفقراء  
والمساكين فلما حضر وافرقتها كلها عليهم حتى لم يبق شيء فلما كان الغد جاء  
الخباز ليأخذه فقال الشيخ قد اخذوه بثمان جزيل فقال ومن اجترأ على ذلك ونحن  
نعين سعر البلد وذاك بأمرنا فقال الشيخ اخذ ذلك من بضائع لمن يشاء فعلم الخباز  
وندم، وروى أنه كان ربما عمم<sup>۱</sup> بعمامة من اربع وعشرين ذراعاً وكان يقطع منها  
للفقراء حتى يرجع الى بيته وقد بقي قدر اربعة اذرع<sup>۲</sup>، ولما بنى الأمير فخر الدين<sup>۳</sup>  
وزير الأتابك مسجده الجامع الحج عليه في خطابته وتذكيره فقبل وكان يخاطب

---

۱- كذا في ب ق، م؛ ربما كان يعمم، والظاهر؛ يتعمم او تعمم، ۲- كذا في التسخ، - ذراع  
مؤثث است و گاه مذکر نیز استعمال میشود پس تعبیر « اربعة » بنا بر این لغت اخیر است و تعبیر  
« اربع » در سطر قبل بنا بر لغت مشهور،

۳- مقصود امیر فخرالدین ابوبکر بن ابونصر حوایجی وزیر مشهور اتابک ابوبکر بن سعد بن زنگی  
است، وی در ابتدا در جزو حوایجیان مطبخ اتابکی بود پس از چندی از آن پایه بدرجه طشت  
داری و از آن وظیفه نیز بمرتبه خزانه داری ارتقا یافت و محل اعتماد و اعتقاد اتابکی شد و متدرجاً  
از فرط کفایت و شهامت از منصبی بمنصبی و از مرتبه بمرتبه پای فراتر می نهاد تا بانندک زمانی بمرتبه  
امارت و وزارت اتابکی نایل آمد و شخص اول مملکت گردید، وی در علوهت وجود و سخا  
و نیکخواهی مردم و تربیت ائمه و افاضل و دستگیری یتیمی و ارامل و تشدید ابنیه خیریه و رقیبات  
جاریه و اوقاف و رباطات و سقایات و حتامات و سایر وجوه بر در زمان خود ضرب المثل بوده و صاحب  
تاریخ و صاف شرح بعضی از اینگونه اعمال نافع این وزیر نیک فطرت خیر را در ۱۰۷۰ خود مخد  
داشته از جمله در جلد دوم که در حدود سنه ۶۹۹ با تمام رسیده گوید: از اسخاس  
خیر [ او ] آنچه امروز معمور و مزین است و مراسم درس و تلقین و وعظ و تذکیر در آن معین و  
اخیر املاک که در سلک و فقیه کشیده هنوز زیادت از سی هزار دینار رایج در سالی از فاع آنست  
با وجود تغلب و تعدی بیگانگان و فساد تصرف فرزندان، صاحب ترجمه د عهد سلطنت اتابک  
محمد بن سعد بن ابی بکر و کفالت مادرش ترکان خاتون یعنی مابین سنوات ششصد و پنجاه و هشت  
و ششصد و شصت و یک با شارت ترکان خاتون بقتل رسید، سعدی در دیباجه گلستان در فصلی که  
ابتدای آن چنین است: « دیگر عروس فکر من از بی جمالی سر بر نیارد الخ نام او را بانهایت  
تبجیل و تعظیم برده است، ( برای مزید اطلاع از احوال او رجوع شود بنظام<sup>۱</sup> واریخ ص ۸۹،  
ووصاف ص ۱۶۰ - ۱۶۱، ۱۸۱ - ۱۸۲، و تاریخ کریده ص ۵۰۷، و شیراز نامه ص ۵۹ و ۶۰،  
و رساله<sup>۲</sup> مدوحن سعدی - تألیف راقم سطور ص ۳۵ - ۳۷ )،

و یذکر به ، و مُنِعَ القَطْرَ عن النَّاسِ مَرَّةً فَأَمْرُوهُ ان یَدْعُو فِدْعَا بِحَضُورِ السَّیِّدِ القَاضِی شَرَفِ الدِّینِ مُحَمَّدٍ<sup>۱</sup> و الفقیه ارشد الدین<sup>۲</sup> فاستجاب الله دعاءه و لم یرجعوا الی البیوت حتّی مُطِرُوا<sup>۳</sup> فی الطّریق ، و لَمَّا مَرَضَ وَ وصى ولده ان لا یبالی بفوات الدنیا و امر اهله بالتوکل و كانت له بنات (ورق ۱۰۷) فزوّج کل بنت مریداً له و کان یقسم<sup>۴</sup> الکتب و السجّادة و کل ما کان فی بیته علی عواده حتّی وصى بثوبه الّذی کان علیه لفقیر کان یخدمه ، وله تصانیف و خطب و اشعار منها :

كُنْ كَيْفَمَا شِئْتَ مِنْ صِدٍِّ وَاِعْرَاضٍ      اِنِّی بِمَا اَنْتَ لِی رَاضٍ بِه رَاضٍ  
 لَوْ كَانَ غَيْرُكَ حَخْمِی كُنْتُ مُنْتَصِفًا      كَيْفَ اَنْتِصَانِی وَاَنْتَ الْخَصْمُ وَاَلْقَاضِی  
 توفی لیلۃ عید الأضحی من سنة اربع و ثلاثین و ستمائة<sup>۵</sup> و دفن قبالة وجه ابيه  
 رحمة الله تعالى عليهم .

۱۶۴ - مولانا شمس الدین ابوالمفاخر عمر بن المظفر بن

روزبهان بن طاهر<sup>۶</sup>

كان استاذ العلماء المتبحرين في عهده اخذ العلم عن القاضي سراج الدين  
 ابي العزّ مُكْرَمِ بن العلاء<sup>۷</sup> و كان معاصراً للأمام فخر الدين محمد الرازی بمدحه  
 و ينشر كتبه و هو يشني عليه ايضاً و يرأسله و روى عن الشيخ ابي الفتوح العجلي<sup>۸</sup>

۱ - رجوع شود بنمرة ۲۱۰ از تراجم ، ۲ - رجوع شود بنمرة ۲۵۱ از تراجم ،  
 ۳ - م : امطروا ، ۴ - كذا فی ب ق ، م : قسم ، ۵ - این تاریخ وفات عیناً مطابق است  
 باشیراز نامه ص ۱۳۴ س ۹ ، ۶ - چنین است عنوان در ب ق و لى ق كنیة ابوالمفاخر ، را  
 ندارد ، م : مولانا شمس الدین عمر بن المظفر ( فقط ) ، ۷ - كذا فی م ، ق ب : مكرم بن  
 ابي العلاء . - رجوع شود بنمرة ۳۰۳ از تراجم ،  
 ۸ - یعنی ابو الفتوح منتجب الدین محمود بن خلف بن احمد بن محمد العجلی الأصفهانی  
 از مشاهیر فقها و عاظم وزهاد شافعیه ، درسنة ششمه هجرى در اصفهان وفات یافت و در همانجا  
 بقیه در صفحه بعد

ومن فی طبتمه وروی عن الشیخ شهاب الدین السهروردی و قد لقیه حین توجه الی الحجاز و قدم بغداد و قرأ علیه بعض العوارف و حدث و روی و تکلم و جمع بین المعقول و المقول و الفروع و الأصول (ورق ۱۰۷ ب) و کان الغالب علیه ذلك، قیل صنف و هو ابن ثمانی عشرة سنة تصنیفاً استحسنه الفحول و ظهر علیه آثار القبول، وله تصانیف كثيرة فی العربية و الفقه و النجوم و الطب و الحساب و غیر ذلك فمنها \* کتاب الاربعین، المسمى بدار السلام فی مدار الاسلام<sup>۱</sup>، و کتاب المحصل فی شرح المفصل، و کتاب الهدایة، کتاب التبیان، و کتاب الفرائض، و زبدة الادراك فی هیة الافلاك، و کتاب المدخل فی النجوم، و تلخیص الیمان فی تخلص الابدان، و کتاب منهاج الاریب فی الاحتیاج الی الطیب، و له مقطعات بلیغة فی ضوابط العلوم و تسهیل قوانینها و اقسامها علی الحفظ، و مع ذلك کله کان فی العبادة غايةً و فی الفراسة آية و کثیراً ما سمعت مولانا السعید قوام الدین عبد الله<sup>۲</sup> یقول لولا

(بقیة از صفحه قبل)

مدفون شد، صاحب روضات الجنات که خود از اهالی اصفهان است در جلد اول از کتاب منبوره که در سنه ۱۲۷۱ هجری قمری با تمام رسیده گوید که قبر او هنوز الان در دارالسنن اصفهان مشهور است، ولی فعلاً در زمان ما که متجاوز از نود سال از آن تاریخ میگذرد برای رافق این سطور با وجود سؤال از چند نفر از اهالی محل معلوم نشد که آیا هنوز قبر وی در آن شهر باقی است یا آنکه در نتیجه این همه تغییرات و تبدیلاتی که در این طول مدت بخصوص در این بیست سی ساله اخیر در قبور اکابر سلف در جمیع نقاط ایران بدست عمال جهال عوام کلاً تمام بعمل آمده قبر وی نیز در جزو سایر آثار مطموسه بزرگان ایران از میان رفته است، - عجللی در نسبت صاحب ترجمه بکسر عین مهمله و سکون جیم و در آخر لام قبل از یاء نسبت منسوب است بعجل بن نجیم که قبیله مشهوری است از عرب از ننی ربیعة القرس (رجوع شود برای اطلاع از شرح احوال صاحب ترجمه باین خلکان ج ۱ ص ۷۱ - ۷۲، و سبکی ۵۰ : ۵۰، و روضات الجنات ج ۱ ص ۱۰۱) -

۱ - از ستاره تا اینجا از م ساقط است، ۲ - رجوع شود بنمره ۳۳ از تراجم کتاب حاضر،

شمس الدین عمر و شرف الدین الزکی<sup>۱</sup> تخرجا فی شیراز لم یکن لشیراز ناموس ،  
ومن جملة اشعاره (ورق ۱۰۸) :

هَبَطْتُ مِنَ الْعَلْيَاءِ وَهَنَا إِلَى هُنَا      وَصِرْتُ ذَهُولًا عَنْ مَكَانِي أَرْمَنَا  
وَإِقْفِي فِي مَهَبِي ذَا سِبَاعَهُ      وَآحَكَمَ مَعْنَاهَا مَعَاهِدُ أَنْسِنَا  
فَرَّبِي نَاجَانِي عَلَى حِينِ غَفَلَةٍ      بِأَنْ قَدْ قَصَى اللَّهُ التَّفَرُّقَ بَيْنَنَا  
فَطَرْتُ عَلَى أَسْمِ اللَّهِ فِي الْجَوِّ طَيْرَةً      فَحَزْتُ عَلَى رَأْسِ السَّمَائِ كَيْنِ مَوْطِنَا  
وَ عِشْتُ زَمَانًا آدَحَمِي قَوَادِمِي      وَ قَدَرَا أَنْ سَاقَرْتُ فِي الْعِلْوِ مَوْهِنَا  
فَ حِثْتُ مَحَلًّا يَقْصُرُ أَلْوَهُمْ دُونَهُ      وَيَرْجِعُ فَهَمُّ الْعَقْلِ حَيْرَانَ مِنْ هُنَا  
قَصِرْتُ لِإِخْوَانِ الصَّفَاءِ مُقَارِنًا      خَيْرًا<sup>۲</sup> بِأَسْرَارِ الْحَقَائِقِ كُلِّنَا  
وَمَهْمَا دُعِينَا نَحْوَ شُعْلِ طِبَاعِنَا      فَمَا كَانَ دَعْوَانَا سِوَى رَبِّ نَجِّنَا

توفی فی ربیع الآخر سنة اثنتین و ثلاثین و ستمائة<sup>۳</sup> و هو ابن ثلاث و سبعین سنة

۱- کذا فی ق ، م ؛ زکی- یعنی شرف الدین عمر بن بهرام الزکی البوشکانی متوفی در سنة ۶۷۷ یا ۶۸۰ بکی از اساتید عالم مشهور قطب الدین شیرازی که این اخیر کلمات قانون ابوعلی سینارا نزد او درس خوانده و نام او را نیز در مقدمه شرح کلمات مزبور برده است (رجوع شود بنمرة ۲۱۴ از تراجم کتاب حاضر، و نیز بشیرازنامه ص ۱۳۷-۱۳۸ و مقدمه جلد اول درة التاج قطب الدین مزبور طبع طهران ص ح - خ) ، ۲- تصحیح قیاسی قطعی ، - هر سه نسخه «الی» دارند بجای «من» ، ۳- کذا فی ب ، ق ، لی ، - م این بیت را اصلاً ندارد ،

۴ - کذا بعینه بلفظ سباع جمع سُبُع فی ق ب (؟) ولكنه غیر مشکول و لعلمه تصحیف «طباعه» ، انظر البيت الاخير، «ومهما دُعِينَا نَحْوَ شُعْلِ طِبَاعِنَا الخ» ، والصمیر المجرور فی سباعه (اوطباعه) راجع الى المهبط فی المصراع الأول والمهبط هنا اسم مكان بلا شك لا مصدر ميمي ،

۵ - الظاهر ان الصمیر المجرور یعنی «معناها» راجع الى (الموافقة) المفهومة من «واقفني» ،

۶ - تصحیح قیاسی مظلون قریب یقین ، م : فحذت ، ب : تخذت ، ق : بحدت ، -

۷- کذا فی م ، ق ب ؛ خیر ، ۸ - در شیرازنامه ص ۱۳۴ س ۱۱ تاریخ وفات صاحب ترجمه سنة «اثنتین و ستین و ستمائة» مرقوم است ، وبدون شبهه «ستین» تحریف ناسخ یا تابع است بجای ثلثین ،



ودفن حذاء وجه اخيه<sup>۱</sup> خلف تربة امه<sup>۲</sup>، وسمعت بعض الثقات ان البناء لما حضروا جدار<sup>۳</sup> الحظيرة هبت رائحة طيبة من قبر حتى كاد ان يغشى عليهم فسألوا عن ذلك فقيل هذا قبر والده مولانا شمس الدين وكانت عالمة فارثة زاهدة تسمى سيرين<sup>۴</sup> على سمت<sup>۵</sup> ابن سيرين و مرقدتها تحت الجدار القبلي (ورق ۱۰۸ ب) عن يعين المحراب رحمة الله عليهم.

### ۱۶۵ - الشيخ شهاب الدين محمد بن الشيخ روزبهان البقلي<sup>۶</sup>

كان دائم الصمت لا يتكلم الا بالضرورة يخدم الفقراء ويعظ الناس عشرين سنة قال الفقيه حسين بن محمد بن سلمان<sup>۷</sup> ما رأيت اورع منه وكان صابراً في بلاء الله يدرس القرآن والعلم وكان مدرّساً محققاً وقرأ طول الليل و يشغل بعيوب نفسه عن عيوب الناس وسافر<sup>۸</sup> نواحى العجم والعراق وكان له رباط بفسا، توفي قبل ابيه بستة اشهر<sup>۹</sup> ودفن في مقبرة منذرين قيس حذاء رباط ابي زرعة رحمة الله عليهم .

۱ - يعنى شيخ سعد الدين محمد بن المظفر صاحب ترجمه مذکور بلافاصله قبل از ترجمه حاضر ،

۲ - م : ابيه ؛ ۳ - كذا فى م ، ق : لجدار ، ب : الجدار ،

۴ - كذا فى ق ب بسين مهمله ، م : سيرين (بشين معجمه) ،

۵ - كذا فى ب ، ق ، وعلى سمت ، م كلمات «على سمت ابن سيرين را ندارد» - يكى از معانى سمت وجه كلام وهيئت و منظر است و هو يسمت ستمته اى ينحو نحوه (اسان العرب) ، بس بدون شبهه مقصود مؤلف ازين عبارت اينست كه نام اين زن «سيرين» بوده بصورت همان كلمه در نام «ابن سيرين» محدث و معبر معروف يعنى بسين مهمله نه بشين معجمه طرز معمول در اسنّه ايرانيان ،

۶ - كلمه «البقلي» رافقط در ق دارد ، ۷ - رجوع شود بنمره ۱۲۲ از تراجم كتاب حاضر ،

۸ - رجوع شود بص ۵۰ حاشيه ۷ - در مجمل فصيح خوافى در حوادث سنه ۶۰۵ گويد : «سنه خمس وستمائة ، وفاة الشيخ الامام شهاب الدين محمد بن الشيخ روزبهان و از دنيا سخن نميگفت مگر در جيزى كه نفع مرده در آن بودى در رباطى كه در بلده فسا داست بخده ت فقرا مشغول بود و در سراز بيست سال پوعظ و بصيحت خلق مشتغل ،

## ۱۶۶- الشيخ ابو بكر بن محمد بن روزبهان

كان مشتاقاً مستغرقاً صائماً النهار قائم الليل مدة عشرين سنة ما غضب على احد جميع عمره قال الفقيه لبس خرقة الشيخ شهاب الدين السهروردي عن يدي بإشارة الشيخ حين انفذها له، توفي سنة احدى واربعين وستمائة ودفن عند والده رحمة الله عليهم .

## ۱۶۷- الشيخ محمد بن الخليل الشيرازي (ورق ۱۰۹)

احد الشيوخ الكبار سافر وكتب وروى وحمل عنه الرجال وروى عنه الشيخ الكبير في مشيخته قال جعفر الحداء<sup>۱</sup> محمد بن خليل من الصديقين وكان استاذه توفي في سنة تسع وعشرين وثلثمائة ومدفنه بين المقبرة رحمة الله عليهم<sup>۲</sup> .

## ۱۶۸- الشيخ عفيف الدين اسرئيل بن عبد السلام الخنجي<sup>۳</sup>

كان قاضياً فاضلاً حصل من الأدبيات ما يكفيه ، وروى الحديث من اهله وذويه ، ثم رفع الله قدره ، ويسر في حصول المرام امره ، حتى ولي قضاء

---

۱ - رجوع شود بنمرة ۱۶۰ از تراجم کتاب حاضر ، ۲ - در شیراز نامه ص ۹۴ سطر ۱۷ استطراداً فقط نامی از صاحب ترجمه برده شده بدون هیچ توضیحی دیگر ،  
۳ - این ترجمه حال کاملاً فقط در ب موجود است و از م تماماً ساقط است ، و در ق نیز فقط دو سطر ابتدای آن تا « حتی ولی [قضاء الجزائر] » موجود است آنهم در حاشیه بخطی دیگر نه در متن ، و مابقی این فصل بکلی از آن نسخه نیز ساقط است و بجای آن فقط این عبارت مکتوب است : « نقلوا جسده الشريف الى خنج فهدا الفصل متروك » که مقصود کاتب این عبارت (که شاید خود مؤلف کتاب حاضر بوده) ظاهراً اینست که چون جسد صاحب ترجمه را بعدها و شاید نیز مدتها بعد از آنکه ترجمه فعلی را مؤلف نگاشته بوده از شیراز بوطن اصلی او خنج نقل کرده اند پس باید این ترجمه ازین کتاب که موضوع آن فقط مدفونین در شیراز است حذف شود و لهذا این فصل را از نسخ متأخره این کتاب ساقط کرده اند ،

الجزائر<sup>۱</sup> وما والاها، فرعى بحسن<sup>۲</sup> السياسة ماتولآها، ورتب<sup>۳</sup> سلطان البحر عملاً للحجاج، فأخرجها ارتفاقاً بأهل الفاقة والاحتياج، فخرج عن عهدها بحسن كفايته<sup>۴</sup>، ورجع معززاً مكرمًا الى ولايته<sup>۵</sup>، فتصاعد امره وترقى، ودق رقاب اعدائه دقاً<sup>۶</sup>، وكان يُسمع البخاري من سدته الشريفة، ويورد عليها الذكات والمباحث اللطيفة، ثم ارسله سلطان البحر الى شيراز لرسالة انفذها اليه، فحان اجله هناك وخان الزمان عليه<sup>۷</sup>، توفي في سنة... وسبعين وسبعمائة<sup>۸</sup> ودفن بين المقبرة ومما عندي من مکتوباته الأنيقة (ورق ۱۰۹) ب:

يَا مَنْ تَقَاعَدَ عَن مَكَارِمِ خُلُقِهِ      لَيْسَ التَّفَاخُرُ بِالْعُلُومِ النَّوَخِرَةِ  
مَنْ لَمْ يُهَيِّبْ عِلْمُهُ آخْلَاقَهُ      لَمْ يَنْتَفِعْ بِعُلُومِهِ بِالْآخِرَةِ

### ۱۶۹ - الشيخ ابو عبد الله الخدش

كان امير المجاهدين في سبيل الله لقب بالخدش لأنه كان يخدش الكفار بأسلحته في المعارك، وتزعم العامة أنه من الصحابة والتابعين والصحيح أنه من قدماء المشايخ والصادقين ولم اطلع على تاريخه ونسبه الى الآن رحمة الله عليهم.

- ۱ - رجوع شود بص ۱۸۵ حاشية ۱، ۲ - تصحيح قياسي، ب يعني فقط نسخة كه اين ترجمه را دارد: الحسن، ۳ - تصحيح قياسي، وفي الأصل روتب (كدنا)،
- ۴ - رجوع شود بص، ۱۸۵ حاشية ۱، ۵ - تصحيح قياسي، وفي الأصل: ولاية،
- ۶ - تصحيح قياسي، وفي الأصل: كفاية، ۸۷ - تصحيح قياسي بدال همله، وفي الأصل: رقب رقاب اعدائه رقاباً براء مهمله، وآن غلط است جه مقصود اینجا شکستن گردنهای دشمنان، است نه بنده کردن رقاب آنها چنانکه ظاهراً ناسخ توهم کرده زیرا که رقب از مجرد باين معنی نيامده است بلکه در اين صورت بايستی بگويد استرق استرقاقاً لاغير،
- ۹ - كندا في الاصل، - خان « متعدي بنفس است و متعدي بعلي در كتب ائمت نظر نرسيد و اینجا بدون شك متضمن معنی حمل باسطة ياصال يانحوذلك است يعنى حقل الزمان عليه ياصطاعابه ياصال عليه، -

۱۲ - مولانا صدرالدین ابو الخطاب محمد بن محمود بن

### محمد شیرازی الاصل

الشافعی المذهب استاذ القراء فی زمانه و مرجع اهل الحاجات فی او انه قد سافر<sup>۲</sup> الحجاز والعراق والشام وصحب العلماء الاعلام منهم الشیخ برهان الدین الجعبری<sup>۳</sup> تنزيل الخلیل<sup>۴</sup> صلوات الله علیه لازمه حیناً طویلاً و قرأ علیه القراءات السبع و جمع الجمع<sup>۵</sup> و القصیدتین الرائیة واللامیة<sup>۶</sup> للأمام الشاطبی وکتبا اخر

۱ - چین است عنوان در ق ، ب ، بن محمود « را ندارد ، م ، بن محمد « را ندارد ، - در طبقات القراء شرح حالی از صاحب ترجمه مسطور است که برای توضیح بعضی مواضع متن حاضر عین آن ذیلاً نقل میشود : « محمد بن محمود بن محمد ابو الخطاب شیرازی المعروف بصدرالدین الفاری کان شیخ شیراز فی زمانه مع الدین و الخیر والمعرفة ، رحل الی الشام و قرأ علی الشیخ برهان الدین الجعبری بمدينة الخلیل علیه السلام و محمد بن عمر بن ابی بکر الرقاعی و ابراهیم ان مسعود الأربلی و علی بن ابی محمد الدیوانی للشیعة جمعاً الی آخر سورة الزمر و عرضاً للشاطبیة فی رمضان سنة ثلاث و عشرين و سبعمائة ، و رجع فأقام ببلده شیراز و انتفع الناس به و قرأ علیه بها جماعة منهم ولده منصور و عبدالرحمن بن محمد بن علی الأصهبانی ، و کان شیخ القراءت فی زماننا ببلاد فارس ، توفی فی رمضان سنة ست و سبعین و سبعمائة بشیراز » (طبقات القراء جزری ج ۲ ص ۲۶۰-۲۶۱) ، ۲ - رجوع شود بص ۵۰ حاشیه ۷ ،

۳ - یعنی شیخ برهان الدین ابراهیم بن عمر بن ابراهیم بن خلیل جعبری (منسوب بجعبر بر وزن جعفر که قلعه بوده بر ساحل جب فرات قریب صدوسی کیلومتر در جنوب شرقی حلب و بنجاه کیلومتر در مغرب رقه و اکنون خراب است و اطلال با شکوه آن هنوز باقی است) از اشهر مشاهیر قراء عصر خود و صاحب مؤلفات عدیده در فن قراءت از جمله شرح دوقصیده لامیه و رائیة شاطبی ، وی ابتدا در حوالی دمشق ساکن بود و سپس قریب جهل سال آخر عمر خود را در بلد الخلیل توطن گردید و در همانجا در سنه ۷۳۲ در سن هشتاد و اند سالگی وفات یافت (رجوع شود بسبکی ۶ : ۸۲ ، و درر الکلمة ۱ : ۵۰-۵۱ ، و طبقات القراء جزری ۱ : ۲۱ ، و بنیة الوعة ۱۸۴ ، و مفتاح السعادة ۱ ، ۳۹۱-۳۹۲ ، و شذرات الذهب ۶ : ۹۷-۹۸ ، و معجم المطبوعات ۶۹۹) ، ۴ - خلیل یا بلد الخلیل شهر تاریخی معروفی است در جنوب فلسطین و نام قدیم آن حبرون بوده و اکنون نیز ارویائیان آنرا هبرون نامند و چون بنا بر مشهور قبر حضرت ابراهیم خلیل در آنجاست باسم بلد الخلیل مشهور شده است (معجم البلدان) ، ۵ - کذا فی التسخنات (۹) ، ۶ - فصیده لامیه شاطبی معروف بجزر الایمانی و نیز بشاطبیة در فن قراءت دارای ۱۱۷۳ بیت است و مطلع آن اینست : بدأت بسم الله فی النظم اولاً ثم تبارک رحمانا رحیما ومولانا و قصیده رائیة او معروف به عقیلة اتراب القوائد دارای سیصد بیت است و مطلع آن اینست ، الحمد لله موصولاً كما امرنا مبارکاتنا یستنزل الدررا

وصحب الشيخ زين الدين علياً الديوانى الواسطى<sup>۱</sup> وقرأ عليه مصنفاته كلها  
 (ورق ۱۱۰) وصحب الشيخ محب الدين جعفر الموصلى<sup>۲</sup> وقرأ عليه وكان قد قرأ  
 على الفقيه شمس الدين الرقاعى<sup>۳</sup> فى مبدأ حاله ، ثم بنى بقعة مباركة اقام فيها  
 و جلس للناس من الصباح الى الرواح يقصده القراء و اهل الصلاح يقرؤن عليه  
 القراءات و يعرضون عليه المشكلات ، وكان استحضاره فى القرآن بحيث يعد من  
 كل سورة جميع وقوفها وما آتها ومداتها وخلافاتها ، وكان ذا بكاء وذوق و عرفان  
 و وجد خائفاً خاشعاً مكرماً للفقراء معظماً للصالحاء مهيباً للظلمة رحيماً بالضعفاء  
 لازمته سنين فلم ارمه شيئاً يغض عليه كان يصل الرحم و يعطى الحقوق و يعين  
 المظلوم و يغيث المهوف قد جاوز ألوفاً من قرأ عليه القرآن و اخذ عنه القراءات  
 و اتصلت بركاته آفاق الدنيا<sup>۴</sup> فجزاه الله عن دينه احسن الجزاء توفى فى سنة . . .

- ۱ - رجوع شود بص ۲۰۴ حاشیه ۳ ، ۲ - رجوع شود بنمره ۲۶۲ از تراجم و نثر بص  
 ۸۵ حاشیه ۳ ، ۳ - چنین است یعنی الرقاعى بقاف در ب م و نیز در طبقات القراء جزرى  
 در هر جائى که ذکر او آمده بدون استثناء ، ق : الرقاعى (بفا بجای فاف) ، - جزرى در طبقات  
 مذکور ج ۲ ص ۲۱۶ ترجمه مختصرى از اونگاشته از قرار ذیل : محمد بن عمر بن ابى بكر  
 الرقاعى الشيرازى المقرئ اخذ القراءة عرضاً عن الحسين بن بلويه الضيرى ، قرأ عليه [ صدر  
 الدين ابوالخطاب ] محمد بن محمود بن محمد الشيرازى « ، و در ج ۱ : ۲۳۹ و ج ۲ : ۲۶۰  
 از کتاب مزبور نیز ذکر او استطراداً آمده است ، ۴ - ماآت القرآن يعنى اسامى مختلفه  
 كلمه (ما) که در قرآن آمده و بعضى از مفسرين را در اين موضوع ناآشناى است ، رجوع  
 شود بجزرى ج ۱ ص ۲۰۴ و كشف الظنون در عنوان ماآت القرآن ، و بهرست ۱۹ بخانه  
 ملى مصر (کتابخانه خديوى سابق) ج ۱ ص ۲۰۲-۲۰۳ ، و ما عين عبارت فهرست مزبور را  
 در وصف اين نسخه محض روشن کردن معنى ماآت القرآن ، ذيلاً بدست مدهم :  
 « ماآت القرآن » تأليف الشيخ ابى الفرج احمد بن على المقرئ الهمدانى من عام۱۰ القرن  
 الرابع اذله الحمد لله الذى جعل الحمد فاتحة خطابه ، نكلم فى هذه الرساله على ان افظ (ما)  
 الوارد فى القرآن على عشرة اوجه : موصولة و استفهامه و تعجيبه و ظرفيه و سرطيه و مصدرية  
 و تخييريه و اخباريه و نفيه و كفايه ، انتهى ، ۵ - كذا فى م ، ب ق : مهيباً ،  
 ۶ - كذا فى م ، ب ق : مئين ، ۷ - كذا فى التسخ الملات ،

وسبعمائة<sup>۱</sup> ودفن فی بقعته العاصرة، ومن نفائس انفاسه العزیزة (ورق ۱۱۰ ب):

حِزَانَةُ صَدْرِي مَعَزُوتٌ لِلْجَوَاهِرِ<sup>۲</sup> وَ مَوْرِدُ آيَاتٍ لِأَهْلِ الْبَصَائِرِ  
فَمَا نَظَرِي إِلَّا إِلَى اللَّهِ وَحَدَهُ<sup>۳</sup> وَ لَسْتُ أَبَالِي بِأَخْتِلَافِ السُّدُورِ

۱۷۱ - الشيخ ابو محمد روزبهان بن ابی نصر البقلی

الفسوی ثم الشیرازی<sup>۴</sup>

ساطان العرفاء وبرهان العلماء وقدوة العشاق واسوة الأبدال قدسافر<sup>۵</sup> فی

بدء حاله العراق وكرمان والحجاز والشام وسمع البخاری علی الحافظ السلفی<sup>۶</sup>

بشعر الأُسكندریة مع الشيخ ابی النجیب<sup>۷</sup> السهروردي والشيخ ابی عبد الله

۱ - جای آحاد وعشرات در در سه نسخه سفید است ، - درطبقات القراء جزری ۲ : ۲۶۱ که عین عبارت آنرا سابق در حاشیه ۱ از صفحه ۲۴۱ نقل کردیم تاریخ وفات صاحب ترجمه را در ماه رمضان سنه ست<sup>۸</sup> وسبعین وسبعمائة نگاشته است ، رجوع بدانجا شود ؛

۲ - م : لجواهر ، ۳ - چنین است عنوان درق ، ب «الفسوی ثم الشیرازی» را ندارد ، م . الشیرازی» را ندارد ، ۴ - رجوع شود بص ۵۰ حاشیه ۷ ، ۵ - یعنی صدرالدین ابوطاهر احمد بن محمد بن احمد بن محمد بن ابراهیم سلفه اصفهانی سلفی از مشاهیر محدثین و فقهاء شافیه ، در حدود سنه ۴۷۸ در اصفهان متولد شد و در طلب علم در آفاق مسافرت نمود و در سنه ۵۱۱ با اسکندریه وارد شد و در آنجا رحل اقامت افکند و علی بن سلار ملقب بعاذل والی اسکندریه که بعدها وزیر الظافر بامر الله از خلفاء فاطمیین مصر گردید برای او در اسکندریه مدرسه ساخت و تدریس آن را بوی مفوض نمود و شهرت او در آنجا بغایت رسید و از اقطار بعیده مردم برای تحصیل علم بخدمت او شد رحال مینمودند ، و بالأخره در سنه ۵۷۶ در همانجا در حدود سن صد سالگی وفات یافت ، و سلفی بکسر سین مهمله و فتح لام منسوب است بجدت اعلاى او ابراهیم ملقب به سلفه معرب ( سه لبه ) یعنی دارای سه اب زیرا که یکی از لبان او شکافی بزرگ داشته که مانند دولب می نموده بغیر لب درست او ( رجوع شود بانساب سماعی ورق ۳۰۲ الف ، و معجم البلدان در فهرست اعلام آن ، وابن خلکان در باب الف ج ۱ : ۳۱-۳۳ ، وطبقات الحفاظ ۴ : ۹۰-۹۵ ، و سبکی ۴ : ۴۳-۴۸ ، و شذرات الذهب ۴ : ۲۵۵ ) ،

۶ - رجوع شود بص ۷۵ حاشیه ۳ ، - در هر سه نسخه اینجا : « ابونجیب > [ بدون ال ] ، و آن سهو نسآخ است ، رجوع شود بمآخذنی که در حاشیه صفحه مذ کوره نام برده ایم ،

الخبري<sup>۱</sup> ثم لبس الخرقه عن الشيخ سراج الدين محمود بن خليفة<sup>۲</sup> وقرأ على الفقيه ارشد الدين النيريزي<sup>۳</sup> وغيره واشتغل بالرياضات الشديدة والمجاهدات البليغة في اطراف شيراز و جبالها، قال الفقيه حسين<sup>۴</sup> وقد ادركه كان صاحب ذوق واستغراق ووجد دائم لا تسكن روعته ولا ترقأ دمعته ولا يطمئن فسى وقت من الأوقات ولا يسلو ساعة من الحنين والزفرات يتأوه كل ليلة بالبكاء والعويل و يتفوه عن كل شأن جليل. وله كلام لا يدركها فهم اكثر المستمعين ابتدرت منه في سورة الوجد منها ما قال (ورق ۱۱۱):

آنچه ندیدست دو چشم زمان  
و آنچه بنشیند [ه] دو گوش زمین  
در گُل مارنگ نمودست آن  
خیز و بیا در گُل ما آن بین

و صنف فی کُل نوع من التفسیر والتأویل والحديث والفقه والاعتقاد والتصوّف، ففي التفسیر والتأویل كتاب لطائف البيان في تفسير القرآن، وكتاب عرائس البيان في حقائق القرآن<sup>۵</sup>، وفي شرح الأحاديث كتاب مكنون الحايث، وكتاب حقائق الاخبار، وفي الفقه كتاب الموشح في المذاهب الاربعة و ترحيح قول الشافعي بالدليل، وفي الأصول كتاب العقائد، وكتاب الارشاد، و كتاب

- 
- ۱ - بافحص بليغ معلوم ما نشد اين شيخ ابو عبدالله خبري كيست و نام و نسب او چه بوده .
  - ۲ - رجوع شود بنمرة ۲۱۵ از تراجم ، ۳ - رجوع شود بنمرة ۲۵۷ از تراجم ،
  - ۴ - رجوع شود بنمرة ۱۲۲ از تراجم ، و نیز بص ۴ حاشیة ۳، و س ۱۵۷ حاسه ۱۰۱ -
  - ۵ - نسخ متعدد ازین کتاب یا از اجزائی از آن یا از اختصاراتی و انتخاباتی از آن در بعضی کتابخانه های عمومی موجود است از جمله در کتابخانه های مصر و در کتابخانه آستان قدس رضوی در مشهد ، و قسمتی نیز ازین تفسیر از اوایل سورة انعام "آخر قرآن در حاشیه صفحات ۲۴۲ - ۳۸۳ از کتاب صفوة الصفاى ابن البرآز در مناقب شيخ صفي الدين اردبیلی در س ۱۳۲۹ هجری قمری در بمبئی چاپ سنگی شده است بطبع رسیده است ،

المناهج، و فی التّصوّف کتاب مشرب الارواح، و کتاب منطق الاسرار، و کتاب شرح الطّواسین<sup>۱</sup>، للشیخ المشار الیه و القطب المدار علیہ قدّس اسرارنا بسرّه العزیز شرحان للطّواسین و احد بالعربی و آخر بالفارسی علیہ سلام الله<sup>۲</sup>، و کتاب لوامع التوحید، و کتاب مسالك التوحید، و کتاب كشف الاسرار و مکاشفات الانوار، و کتاب شرح الحجب والاستار فی مقامات اهل الانوار، و کتاب سیر الارواح، و کتاب العرفان فی خلق الانسان، و رسالة الانس فی روح القدس، (ورق ۱۱۱ ب) و کتاب غلطات السالکین، و کتاب سلوة العاشقین، و کتاب تحفة المحبین، و کتاب عبهر العاشقین<sup>۳</sup>، و کتاب سلوة القلوب، و دیوان المعارف<sup>۴</sup> مشتمة<sup>۵</sup> علی اشارات رائفة و رموز و اسرار لا یطلع علیها الاغیار، و وعظ الناس

۱ - در اینجا در هر سه نسخه «طواسین» دارد بدون ال، ولی در ب در سطر بعد علی ما هو الصواب «الطّواسین»، رجوع شود بتاج العروس ج ۸ ص ۲۶۳ که در جمع طاسین از فواتح سور الطّواسین، و الطّواسیم نقل کرده و بیستی شعر نیز برای الطّواسین استشهدانموده است، -  
۲ - جمله از رقم ۲ یعنی از «الشیخ المشار الیه» تا اینجا فقط در ب موجود است، در ق در چند سطر بعد عین همین جمله مرقوم است ولی روی آن خط ترقین زده شده است، در م این جمله را اصلاح ندارد، - این شرح فارسی روزبهان بقلی بر کتاب «الطّواسین» منسوب ب حسین بن منصور حلاج در سنه ۱۹۱۳ میلادی بتوسط آقای لوثی ماسینیون مستشرق فرانسوی در پاریس بطبع رسیده است و عین عبارت روزبهان بقلی در ابتدای این شرح از قرار ذیل است: «متفرقات کلام حسین بن منصور را قدّس الله روحه شرح دادیم، طواسینش را بزبان شطّاحان بغرایب نکت عبارت کنیم ان شاء الله زیرا که آن از فصیلات [؟] رسومی بس عجایب است و علومی بس غرایب وقتنا الله اشرحها و ایدنا لکشفها للمسترشدین الصادقین بتمه وجوده»، -

۳ - يك نسخه خطی از این کتاب عبهر العاشقین که بزبان فارسی است در کتابخانه آقای دکتر قاسم غنی موجود است، - ۴ - در کتاب «تحفة العرفان» آتی الذکر کتب ذیل را نیز از جمله مؤلفات شیخ روزبهان بقای شمرده است: کتاب تحفة المحبین، کتاب صفوة مشارب العشق، کتاب نهج السالکین، کتاب مقایس السماع، رسالة القدس، - از این رساله اخیر نسخه کاملی در کتابخانه فاضل دانشمند آقای سعید نفیسی در ضمن مجموعه بزرگی از رساله صوفیه که تاریخ کتابت آن سنه ۱۰۲۴ است موجود است، و این رساله در آن مجموعه دارای نود صفحه است بقطع خشتی، - ۵ - کذا فی النسخ الثلاث بالتذکیر،



خمسین سنة فی الجامع العتیق و غیره<sup>۱</sup>، و اول ما قدم شیراز ذهب لیذکر و سمع  
امراة تنصح ابنتها و تقول یا بُنْیة لا تُظْهري حسنک لأحد فیتذلل فقال الشیخ  
ایتها المرأة ان الحسن لا یرضی بالانفراد الا ان یقرن<sup>۲</sup> به العشق لانهما عهدا  
فی الأزل ان لا یفارقا<sup>۳</sup> فصاح الأصحاب و تواجدوا<sup>۴</sup> و مات منهم جماعة، وله  
اصحاب بنوا حی العالم فدا عترفوا بحسن طریقته و اغترفوا من بحار حقیقته و خلع الله  
ملابس الولايات<sup>۵</sup> علیه لیتوسل الخلق به الیه، روى عن الشیخ ابی الحسن  
کردوبه<sup>۶</sup> انه قال جمعنا و الشیخ دعوة لبعض الصوفیة و کنت اذ ذاک لم اعرف کمال  
الشیخ کما ینبغی فقلت فی نفسی انا ارفع منزلة منه فی العلم و الحال فأطلع علی سرى  
(ورق ۱۱۲) فقال یا ابا الحسن انف<sup>۷</sup> عنک هذا الخاطر فأنه لیس الیوم احد یقابل  
روزبهان و انه اوحد<sup>۸</sup> عهده فی الزمان<sup>۹</sup>، و الی هذا یشیر حیث یقول فی قصیده له:

درین زمانه منم قائد صراط الله      ز حد خاور تا آستانه اقصی  
روندگان معارف مرا کجا بینند      که هست منزل جانم بماورای ورا

و کان صاحب سماع ثم رجع فی آخر عمره فقیل له فی ذلک فقال انی اسمع  
الآن من ربی عزّ و جلّ فأستعرض ممّا سمعت من غیره، قال الفقیه ای اغوص فی  
بحار اسرار القرآن فاسمع ما فیہ من صفات العظمة و الکبریاء و جلوته علمینا بصفات  
الجلال و الجمال، و بنی رباطاً بباب الخدّاش یرشد<sup>۱۰</sup> المریدین و یطعم الصادقین

۱ - اینجا در نسخه ق جمله که در حاشیه ۲ از صفحه گذشته بدان اشاره شد مرقوم است ولی روی تمام  
آن جمله خط ترقین زده شده است، ۲ - م: یقترن، ۳ - کذا فی النسخ الدلات،  
و الظاهر ان لا یتفارقا، ۴ - کذا فی م، ب ق: و تواجد، ۵ - م: الولایة،  
۶ - رجوع شود بنمره ۹۱ از تراجم، ۷ - م: آبن، ۸ - م: واحد، ۹ - کذا  
فی ق م، ب: اغیان [؟ = العیان]،  
۱۰ - کذا فی النسخ، - و لعل اصل العبارة کان هکذا: « یرشد [فیہ] المریدین الخ ».

والواردين، وبدا به في آخر عمره نوع الفالج<sup>۱</sup> فما اثر فيه بتغيير حال بل زاد شوقه وبكاؤه وقاسى في الله ما قاسى، روى في السيرة ان بعض المريدين لما رأى الشيخ مبتلى بذلك رحل الى مصر فاستدعى من خزائن سلاطينها قدرًا من دهن البلسان الخالص (ورق ۱۱۲ب) ليداوى الشيخ به فلما اتاه قال الشيخ جزاك الله عن نيتك اخرج الى باب الخانقاه فهناك كلب اجرب وقد اضطجع فامسح عليه بهذا الدهن واعلم ان داء روزبهان لا يبرأ بشيء من ادهان الدنيا وانها قيد من قيود العشق جعله الله على رجل روزبهان حتى يلقاه، و حكايات احواله و معاملاته و كراماته كثيرة، توفي في منتصف محرّم سنة<sup>۳</sup> ست و ستمائة<sup>۴</sup> و صلى عليه السيد القاضي شرف الدين<sup>۵</sup> ولقنه الشيخ ابو الحسن كردويه<sup>۶</sup> و دفن بجنب رباطه القديم ثم ضمّ اليه الجديد رحمة الله عليهم<sup>۷</sup>.

۱ - كذا في ق ، ب : فايح ، م فلج ، ۲ - كذا في التسخ الملات بتأنيث الضمير الرجوع الى «دا» بتوهم معنى «آلة» ظاهرًا ، ۳ - كذا في ق (اي باضافة محرّم الى سنة) ، م : محرّم لسنة ، ب : محرّم الحرام سنة (وكلاهما فاسدان لان المحرّم اسماً للشهر المعروف معرف بال دائماً في حال عدم الأضافة) ،

۴ - تولد شيخ در شهر فسا بوده است در سنه اثننتين وعشرين و خمسمائة و عمرش در وقت وفات هشتاد و چهار سال بوده و اصل شيخ از قبيله ديباله است (تحفة العرفان في ذكر سيد الأقطاب روزبهان ، ورق ۱۰) ، ۵ - رجوع شود بنمرة ۲۱۰ از تراجم ، ۶ - رجوع شود بنمرة ۹۱ از تراجم ، ۷ - برای مزيد اطلاع از سوانح احوال شيخ روزبهان بقلى صاحب ترجمه رجوع شود بماخذ ذيل : تاريخ كزیده ص ۷۹۳ (بسيار مختصر) ، شيرازنامه ۱۱۶-۱۱۷ ، مجمل فصيح خواني در حوادث سنه ۶۰۶ ، نفعات الأئمة ۲۸۸-۲۹۰ كه حكايت ممتعي از فتوحات مكّية ابن العربي در خصوص او نقل کرده ، حبيب السیر در خلافت ناصر عباسي جزو ۳ از جلد ۲ ص ۷۶ ، سفينة الأولياء ص ۱۷۶ ، كشف الظنون در «عرائس البيان» ۲ : ۱۱۰ ، و «الأزوار في كشف الأسرار» ۱ : ۱۶۸ ، رياض العارفين ۷۹ ، مجمع الفصحاء ۱ : ۲۳۵-۲۳۶ ، فارسنامه ناصري ۲ : ۱۴۷ ، ۱۴۷ ، آثار المعجم ۴۱-۴۲ ، طرائق الحقائق ۲ : ۲۸۶-۲۸۷ ، (در اين سه مأخذ اخبر در خصوص قبر او فعلاً در شيراز مطالب مفيدى مذکور است) ، و از همه مأخذ مذكوره مهمّ تر و مفصّل تر كتابى است موسوم به «تحفة بقيه در صفحه بعد

## ۱۷۲ - الشيخ فخر الدين احمد بن روزبهان

ولده الأصغر كان متفنتاً متبحراً في العلوم قد جمع بين الفضائل الموروثة والمكتسبة وقيل حفظ في أيام شبابه تمام المصابيح<sup>۱</sup> وتمام الوجيز<sup>۲</sup> وله ابیات كثيرة قد نظمها في معنى الوجيز و تصانيف و اشعار عربية ، و كان للشيخ مزید اهتمام بشأنه و يقول انا مكنتي به في السموات و روى عن الشيخ روزبهان انه قال (ورق ۱۱۳) عرج بي في بعض المسكاشفات الى الملاء الاعلى فسمعت الملائكة يقول بعضهم لبعض طرّ قوا لأبي احمد ، توفي في سنة . . . وستمائة<sup>۳</sup> و دفن بجنب والده ، و قد سبق ذكر اخيه الأكبر الشيخ شهاب الدين شمس رحمة الله عليهم .

## ۱۷۳ - الشيخ صدر الدين روزبهان بن احمد الثاني<sup>۴</sup>

كان واعظاً مليحاً صبيحاً فصيح اللسان عذب البيان ذا جاه رفيع و مجد ائيل يعظمه الملوك و السلاطين يذكر في الجامع العتيق و السنقرى و كان له منصب

[بقية از صفحه قبل]

العرفان في ذكر سيد الأقطاب روزبهان» تأليف نواده بسر صاحب ترجمه شيخ شرف الدين ابراهيم بن شيخ صدر الدين روزبهان ناني بن شيخ فخر الدين احمد بن شيخ روزبهان بهلى كبير ترجمه احوال او عن قريب در متن خواهد آمد در شرح احوال جد خود شيخ روزبهان بهلى و مناقب او و فوائد منقوله از و ساير اضلاعات راجع باو ، و كتاب مزبور در حدود سنه هفتمصد هجرى تأليف شده است ، و ما نانيا از اين كتاب قدرى مفصل تر صحبت خواهم نمود ، -

۱ - رجوع شود بص ۱۹۲ حاسيه ۲ ، ۲ - الوجيز كتاب بسيار معروفى است از غزالي در فقه شافعيه و بواسطه كثرت نداول آن فقهاء شافعيه بر آن شروح عديده نگاشته اند و صاحب كشف الظنون از قول يكى از علماء روايت كند كه گفته من هفتادسرح بر وجيز ديده ام ، و نيز گويد گفته اند كه اگر غزالي بيقمبر بودى معجزه او را همين جز بس بودى ( رجوع شود بسبكي ۴ : ۱۱۶ ، و كشف الظنون در باب او ) ، ۳ - كذا في ، ، يعنى جاى آحاد و عشرات در آن سفيد است ، ق ب اصلا اين تاريخ وفات را ندارند ، - ۴ - م كلمه « الثاني » راندارد ، - « الثاني صفت روزبهان » است نه صفت احمد استباه نشود ،

الوعظ في المجال العظيمة وروى عنه كرامات كثيرة منها انه دعا للاستسقاء مرة فقال في آخر دعائه وعزتك لا انزل عن المنبر حتى تبلني بالمطر فعجب الناس من ذلك وابر الله قسمه هناك فما رجع الى المجل حتى نزل عليه المطر وابتل، توفي في سنة خمس وثمانين وستمائة<sup>۱</sup> ودفن في قدم ابيه وجدته<sup>۲</sup>، ومما انشده:

سَقَى اللهُ اقْوَامًا خَلَوْا بِحَبِيبِهِمْ      وَفَازُوا بِرِضْوَانِ وَعَيْشٍ مُخَلَّدٍ  
رِجَالٌ نَسُوا دُنْيَاهُمْ وَتَزَوَّدُوا      ثِقَاةً وَتَقْوَى اللهِ خَيْرُ التَّزَوُّدِ  
رِجَالٌ قَدَّوْا عَنْهُمْ فَأَبْقَوْا وَاحْضَرُوا      مَشَاهِدَ قُدْسِ الْوَاحِدِ الْمَتَّوِّجِدِ<sup>۳</sup>

رحمة الله عليهم (ورق ۱۱۳ ب).

#### ۱۷۴ - الشيخ شرف الدين ابراهيم بن روزبهان الثاني

كان واعظاً عالمًا فصيح اللسان يذكر في مواضع آدبه ويملا المسامع بانهاء الخبر وانبائه وله رسالات مليحة وتراكيب فصيحة منها الموهبة الربانية والمكرمة السبحانية، ومن كلامه: سبحان من بيده مفاتيح القلوب، ومن جعلها خزائن اسرار الغيوب، فسأوتها علامة الخذلان، ورقنها آية من آيات الرحمن، طلوع

۱ - كذا في م، در ب ق جای رقم آحاد وعشرات سفید است، - تاریخ مذکور در متن یعنی سنه ۶۸۵ عینا مطابق است با آنچه پسر خود صاحب ترجمه حاضر شیخ شرف الدین ابراهیم بن شیخ صدرالدین روزبهان انی در کتاب تحفة العرفان فی ذکر سید الاقطاب روزبهان، در آخر ترجمه احوال پدرش گفته و عین عبارت او اینست: (ورق ۱۱۶ ب) و عمر عزیزش بهشتاد رسید و در شب بیست و هفتم ماه رمضان سنه خمس و ثمانین و ستمائة بجوار حق بیوست،

۲ - کذا فی م، ب: ودفن عند جدّه، ق: ودفن عند (کذا)،

۳ - ب ق: المتواحد (غلط)، - این ابیات در دیباجه تحفة العرفان سابق الذكر ورق ۴ الف نیز مذکور است بدون تسمیه فآل و ما بین بیت دوم و سوم بیت ذیل را علاوه دارد:

د حال سروا نحو العلی بهمومهم و اجسامهم فی الارض تسمى وتفتدی

۴ - م کلمات بن روزبهان المانی، را ندارد،

۵ - م: عنده، - از سباق کلاه واضح است که مراد او از « تراکیب » کتب و مؤلفات است،

فجر العناية موجب الهداية، و سطوع نيران الغضب مقتضى الغواية، طاعة بلا حضور كسراج بلانور، سلوا من فضل الله روح الروح، فعنده مفاتيح الفتوح، وادعوه فاننا مجيب، ولا تبعدوا عنه فانه قريب<sup>۱</sup>، وهو الذي اخرج سيرة الشيخ روزبهان قدس الله سره وزيينها<sup>۲</sup> بالعبارات الرائقة والأشارات اللائمة واستشهد عليها بسواهد من الآيات ونظائر الحكايات وسمّاها تحفة اهل العرفان في ذكر الشيخ روزبهان<sup>۳</sup> وختم كل باب منها بقصيدة مردّفة باسم الشيخ، ومما اورد فيها

- ۱ - جمله از راده ۵ در صفحه قبل تا اینجا از م ساقط است
- ۲ - م: رتبهها ، ۳ - چنانکه مکرر بدان اشاره کرده ایم يك نسخه از این کتاب تألیف صاحب ترجمه حاضر شیخ شرف الدین ابراهیم بن شیخ الاسلام صدر الدین روزبهان ثانی بن شیخ فخر الدین احمد بن شیخ روزبهان بقلی کبیر در کتابخانه آقای حاج حسین آقا ملک در طهران موجود است و مباشر کتابخانه مزبور آقای احمد سهیلی با اجازه مالک محترم آن این نسخه را با بیانت وسعت صدری که نظیر آن در زمان ما کمتر دیده شده است قریب دو سال ونیم است در اختیار راقه سعور گذارده اند ، موقوف را مقتنم دانسته تشکرات صمیمی قلبی خود را از هر دو آقایان معزز الیهما در اینجا اظهار میدارم ، - نام این کتاب در خود این نسخه مکرر از جمله در اوراق ۹ و ۲۳ **تحفة العرفان فی ذکر سید الاقطاب روزبهان** مرقوم است در صورتیکه در سائر الأزار چنانکه مشاهده میشود نام آنرا تحفة اهل العرفان فی ذکر الشیخ روزبهان نکاسه است، و ما در حواشی کتاب حاضر مکرر مطالبی ازین کتاب نقل کرده ایم ، این کتاب بفارسی است و مشتمل است بر مقدمه و هفت باب و خاتمه از قرار ذیل : **مقدمه** ورق ۱ ، **باب اول** در ذکر اواد و منشأ شیخ : ورق ۱۰ ، **باب دوم** در ذکر اکابر و مشایخ که معاصر او بوده اند : ورق ۱۶ ، **باب سوم** در ذکر حکایات و کرامات که از او ظاهر شد : ورق ۲۹ ، **باب چهارم** در فوائد شیخ از تفسیر و حدیث بلسان اهل حقایق و شرح ده کلمه شطح از مشایخ : ورق ۹۱ ب ، **باب پنجم** در فوائد متفرقه : ورق ۴۶ ، **باب ششم** در ذکر اولاد و اسباط سبب و شصتری از فضایل پدر مؤلف شیخ الاسلام صدر الدین روزبهان ثانی : ورق ۱۱۱ ب ، **باب هفتم** در ذکر وفات شیخ و کراماتی که بعد از وی در سرتربت وی یافته اند : ورق ۱۱۶ ب ، **خاتمه** ورق ۱۲۳ ، - مجموع اوراق این نسخه ۱۲۳ ورق است بقطع وزیری کوجک ۱۸ در ۱۲ سانتی متر که از آنجمده ۱۰۱ ورق آن عبارت است از خود تحفة العرفان ، و ۲۲ ورق آن قسمتی از رساله القدس شیخ روزبهان بقلی است که سهوا در تجلید در اثناء تحفة العرفان جابجا کججا نموده شده است ، و ترتیب اوراق این نسخه در صحافی بهم خورده و بغایت پریشان و درهم برهم و مقدمه مؤخر شده است .  
تیغه در صفحه مد

من شعره<sup>۱</sup>: (ورق ۱۱۴):

إِذَا أَلَمَّرَ لَمْ يُبْصِرْ حَيْدَامَ حَبِيبِهِ      تَسَلَّى بِأَصْوَاتِ الْحَمَامِ الْمَغْرِدِ  
 يَفْوَحُ نَسِيمَ الْقُرْبِ مِنْ نُورِ قَبْرِهِ      لِكَلِّ مَرِيدٍ صَادِقِ الْقَلْبِ مُسْنِدِ<sup>۲</sup>  
 فَلَا تَحْسَبُوا شِعْرِي جَمَالًا لِجَالِهِ      وَلَكِنَّهُ زَيْنُ لِقْرَعِي وَمَحْتَدِي

رحمة الله عليهم .

### ۱۷۵ - الشيخ صدر الدين روزبهان الثالث<sup>۳</sup>

قد لقيته وكان يذكر في المحافل العظيمة والواقعات الجارية مثل وفاة النبي

صلّى الله عليه وسلم وتعزية أمير المؤمنين حسين رضي الله عنه ووفيات العلماء والسلاطين

والقضاة قد سمع الأحاديث على الشيخ سراج الدين القزويني<sup>۴</sup> المحدث بجامع

بقية از صفحه قبل

و خطب نسخه خط نسخ خواناست ولسی اغلاط زیاد دارد و تاریخ کتابت آن هشتم ربه‌ضمان سنه هزار و یازده است ، و بعضی فصول متفرقه کتاب کلاً یا بعضاً ناقص است یعنی در صحافی افتاده است نه اینکه ناسخ ننوشته باشد ، - تاریخ تألیف اصل کتاب در حدود سنه هفتصد هجری است زیرا که مؤلف در ورق ۹ گوید که بعد از نود و چهار سال از وفات شیخ روزبهان بقلی بخواهدش و استدعای جمعی از اکابر شیراز شروع در جمع و تألیف این کتاب نموده ، و چون وفات شیخ روزبهان بتصریح خود مؤلف تحفة العرفان و نیز بتصریح عموم ماخذ دیگر در ماه حرم سنه ششصد و شش بوده است پس نود و چهار سال بعد از وفات او درست سنه هفتصد هجری خواهد بود ،

۱- این سه بیت را صاحب ترجمه در تحفة العرفان ورق ۹ ب ذکر کرده ولی هیچ نگفته که از خود اوست و ظاهر سیاق او مثل آنست که آنها را مثل اغلب ابیات دیگر آن کتاب فقط بعنوان تمثیل ایراد نموده ، ۲ - کذا فی النسخ الثالث (۹) ، تحفة العرفان : مصعد (۹) ،

۳ - چنین است عنوان در ق ، م : الشيخ صدرالدين روزبهان (فقط) ، ب : الشيخ صدرالدين ابن روزبهان الثالث ، و قبل از < روزبهان > نیز بیاضی دارد ، - تقریباً بنحو قطع و یقین نسخه ب غلط است و صدرالدين خود روزبهان ثالث است نه پسر او ، و بظن غالب نزدیک یقین صاحب ترجمه پسر صاحب ترجمه بلافاصله قبل است و نسب او بنا برین چنین خواهد بود : شیخ صدرالدين روزبهان ثالث بن شیخ شرف الدين ابراهيم بن شیخ صدرالدين روزبهان ثانی بن شیخ فخرالدين احمد بن شیخ روزبهان بقلی کبیر ، ۴ - یعنی سراج الدين عمر بن علي بن عمر قزوينی محدث مشهور عراق در قرن هشتم . ترجمه احوال او در درر الکامنه ابن حجر عسقلانی بقیه در صفحه بعد

بغداد وروی عن كثير من المشايخ الثقات وكان له مروءة و اشارة و هبة و اسطبار  
و سمعته يندد على المنبر في عزاء بعض مشايخنا:

هَوَّاهُ الْمَصَابِيحُ وَالْأُحْصُونَ <sup>۱</sup>	وَآسَفًا مِنْ فِرَاقِ قَوْمِ
وَالْأَخْبَارِ وَالْأَمْنِ وَالشُّكُونِ <sup>۲</sup>	وَالْغَيْثِ وَالْمَزْنِ وَالرَّوَاسِي
حَتَّى تَهْتَفَ بِهَا أَمَانُونَ <sup>۳</sup>	لَمْ يَتَغَيَّرْ لَنَا اللَّيَالِي
وَكَثُرَ مَعَهُ الْفُؤَادُونَ <sup>۴</sup>	فَكُلُّ نَارٍ لَنَا قُلُوبٌ

\* وقد أنشد هذه الأبيات في عزاء الشيخ أبي التماسه الجابري رحمه الله عليه .

بقية از صفحه قبل

- ج ۳ ص ۱۸۰ مسطور است از قرار ذیل :  
 العراق سراج الدین ولد سنة ۶۸۳ و خلی بالله جل جلاله  
 عبدالمحسن الدوابی و التجم احمد بن غزال و جمع  
 و صنف التصانیف و عمل الفهرست اجاد فیه و  
 محمد الدین محمد بن یعقوب الشیرازی صاحب المصنوع  
 الحقاظ از سیوطی ص ۳۵۸ ، و اعلا زراهی ص ۲۰  
 ۱ - کذا فی ق م ؛ ب : الغصون ۲ - : : :  
 ۳ - جمله استاره تا اینجا فقط در موهود است و در  
 بکلی صحیح است : در تاریخ بغداد خطیب بغدادی ج ۱ ص ۲۴۰  
 حکایت ذیل را روایت کرده است : اخیرا اسد بن  
 سمعت ابا محمد الحریری [ طه الجبیری ] قال :  
 مات الجنید و دفناه و رجعنا من حازمه  
 یا ابا محمد اُرانی ارجع الی ملک الحریر و  
 وا اسفی من فراق توہ  
 والعدن والمزن والراسی  
 ام تغیر ان التباسی  
 فکل جمر لنا قلوب
- در کتاب سراج القلوب طر زوشی حاد ص ۱۳۵  
 فقط بجملة « وانشدنی بعض الأدباء بدون تسمیة

## ۱۷۶ - الشيخ عز الدين مسعود بن ابراهيم بن روزبهان<sup>۱</sup> [الثاني]

كان شيخاً صوفياً حليماً ذاكسكينة<sup>۲</sup> حسن المحاوره كثير المسافره له مزيد عقل ورجحان في الأمور (ورق ۱۱۴ ب) عارفاً بالرسوم والعادات ذا دربه وتجربه في الوقعات قد عمر البقعة الشريفة و اضاف اليها زيادات وكان يذكّر يوهى امرس<sup>۳</sup> وعاشوراء<sup>۴</sup> ودعا مرتين للاستسقاء فوافقه السلاطين والعلماء، وكثيراً ما كنت اجلس في الختمات\* الى جنبه، مستأنساً بمحاورته<sup>۵</sup> وقربه، فيقول انا لله قد خلت الديار، واستعلى الأشرار، ولم يبق<sup>۶</sup> الأبرار والأحرار، فأتعجب من كلامه اذ ذلك، وافول في نفسي اما يرى كثرة العلماء والفضلاء هناك، فما حال كثيراً على الجول، حتى فهمت معنى ذلك القول، شعر:

وَإِنِّي مَتَى أَحْضَرْتُ يَوْمًا بِمَجْلِسٍ      وَكُنْتُ صَغِيرًا جَالَسْتَنِي الْأَكْبَارُ  
فَكَيْفَ إِذَا مَاتَ الْأَكْبَارُ كُلُّهُمْ      وَهَذَا أَنَا كَهْلُ كَابَرْتَنِي الْأَصَاغُرُ  
فَيَا لَيْتَنِي لَوْ مِتُّ<sup>۷</sup> قَبْلَ كِرَائِهِمْ      وَلَمْ يَتَرَفَّعْ بِاللِّثَامِ الْمَنَابِرُ  
توقى في سنة... وسبع مائة<sup>۸</sup> و دفن بالرباط العالى، وفيه من الجوانب والأطراف كثير من العلماء والمشايخ والأشراف رحمة الله عليهم.

۱ - م : الشيخ عز الدين مسعود بن حسن بن ابراهيم ،

۲ - م افزوده : و وفار ، ۳ - كذا في ق م (؟) ، ب : العرفه ، - اگر نسخه ب محرف نباشد و مقصود روز عرفه يعنى نهم ذى الحجه باشد در آنهورت بايد « عرفه » بدون الف و لاء بكويد چه اين كلمه بدون الف و لام عام است و با ال استعمال نميشود ، - ۴ - كذا في ب م ،

ق : و العاشوراء ، - نقل في تاج العروس عن شيخه ان المعروف تجرد عاشوراء من ال ،

۵ - حنين است در ب م بجاء همله ، ق اصل جمله را ندارد ،

۶ - از ستاره تا اينجا از ق ساقط است ، ۷ - كذا في م ، ق ب : ان مت ،

۸ - جى آحاد وعشرات در هر سه نسخه سقيده است ،



## ۱۷۷ - الشيخ على السراج<sup>۱</sup>

العارف المحقق كان خال اولاد الشيخ روزبهان ذا حال رفيع و شأن عظيم (ورق ۱۱۵) ولما مرض الشيخ روزبهان آخر عمره دخل عليه الشيخ على مع الشيخ ابى الحسن المعروف بكر دويه<sup>۲</sup> فاقبل الشيخ روزبهان<sup>۳</sup> عليهما وقال تعالينا نخرج من قيد هذه الحياة الفانية الجسمانية لنبقى بالحياة الأبدية الروحانية فأجاب كل منهما بالقبول فقال الشيخ انا اتقدم وانت يا على بعد مضي شهر وانت يا ابا الحسن بعد خمسة عشر يوماً، فتواعدوا وتوفى الشيخ من الغد والآخران بعد مضي ما وعد، ووفاته في منتصف صفر من السنة رحمة الله عليهم.

## ۱۷۸ - الشيخ مؤيد الدين

كان في بدء الأمر شطاراً ينهب انعمائهم في الليالي والأسحار فلما اراد الله تعالى ان يقبله بلطفه قضى له ان خرج ليلة في طاب شىء واختفى في ظلمة الليل ليمر به احد فينتهب منه فيبينما هو يترقب اذا قبل الشيخ شمس الدين محمد بن الصفى فدنامنه لينتهب عمامته فقال الشيخ يا مؤيد ومعنا ايضاً، ولم يكن قبل ذلك بينهما معرفة، فعلم الشيخ مؤيد الدين انه عرفه بالهام الله فجاء ووقع في قدميه (ورق ۱۱۵ ب) وفتح الله عليه باب التوبة فتاب على يديه ثم اختار السلوك والرياضة وتدارك ما فاتته واحظه الله بعين العناية والرحمة حتى صار من اولياء الله تعالى وكان

۱ - چنين است عنوان در ق ب ، م : الشيخ ابو على ،

۲ - رجوع شود بنمرة ۹۱ از تراجم ، ۳ - كلمة «روزبهان» را فقط در ب دارد ،

۴ - كذا فى م ، ب ق : اليهما ، ۵ - تصحيح قياسى قطعى ، در هـ سه نسخه : تعالا ،

۶ - متوفى در سنة ۶۴۲ ، رجوع شود بنمرة ۲۷۵ از تراجم ،

النَّاسُ يَتَّبِرُ كُونَ بِأَنْفَاسِهِ، ثُمَّ أَنَّ الْمَلِكَةَ تَرَكَانُ بِنْتَ الْأَتَابِكِ سَعْدَ بِنْتِ لَهُ رِبَاطًا  
وَسَقَايَةَ يَتَوَضَّأُ فِيهَا وَكَانَ مِنَ السَّقَايَةِ إِلَى الرَّبَّاطِ مَعْرَبًا بَطْنِ تَحْتَ الْأَرْضِ، رَوَى أَنَّهُ

۱ - چنین است در هر سه نسخه ، - مراد مؤلف از « اتابک سعد » ظاهراً سعد بن زنگی است نه نواده او سعد بن ابوبکر بن سعد بن زنگی چه این اخیر بتصریح عموم مورخین دو دختر بیش نداشته یکی ابش خاتون معروف آخرین ملوک سلفریسه فارس و دیگر سلیم خاتون زوجه اتابک محمد شاه بن سلغور شاه بن سعد بن زنگی ، در صورتیکه سعد بن زنگی دختران متعدد داشته که نه عدد آنها و نه اسامی همگی آنها هیچکدام معلوم نیست ؛ از جمله دختری با اسم ملکه خاتون که زوجه سلطان جلال الدین منکبرنی آخرین خوارزمشاهیان بوده است ( نظام التواریخ قاضی بیضاوی چاپ حیدرآباد ص ۷۷ ، ووصاف ص ۱۵۴ ، و شیرازنامه ص ۵۲ که نام او اینجا «ملک خاتون» چاپ شده ، و سیره جلال الدین منکبرنی تألیف منشی او محمد بن احمد نسوی چاپ پاریس ص ۹۶ ، و تاریخ جهانگشای جوینی ۲ : ۱۵۰ - ۱۵۱ ، در این دو مأخذ اخیر نام این دختر ذکر نشده ) ، و دختر دیگری نیز ازو پس از وفات دختر اول باز در حباله نکاح همان سلطان یعنی جلال الدین منکبرنی درآمده بوده در حدود سنه ۶۲۵ ( نسوی ص ۱۶۷ ، ولی باز نام این دختر را ذکر نمیکنند ) ، و باز دختر دیگری ازو در سنه ۶۴۱ م. آنها بعد از وفات پدرش در عقد مزاجت سلطان رکن الدین خواجه جوق پسر براق حاجب و سومین پادشاه از سلسله قراختائیان کرمان درآمده بوده ( سمطالعلی للحضرة العلیا در تاریخ قراختائیان کرمان نسخه موزة بریطانیة ورق ۷۷ ب ) ، و این ملکه ترکان دختر اتابک سعد که مؤلف کتاب حاضر ذکر کرده ممکن است که دختر دیگری از آن سعد زنگی بوده بکلی غیر آن سه دختر مذکور ولی محتمل است نیز با احتمال بسیار قوی که وی همان زوجه دم سابق الذکر جلال الدین منکبرنی باشد که بتصریح بیضاوی در نظام التواریخ ( چاپ حیدرآباد ص ۸۲ ) پس از قتل شوهرش بدست اکراد درحوالی میافارقین در نیمه شوال سال ۶۲۸ وی بشام افتاد و برادرش اتابک ابوبکر بن سعد بن زنگی کس فرستاده او را بشیراز باز آوردند ، و نسوی نیز در ص ۲۴۳ - ۲۴۴ اشاره بهمین زن که فوق العاده طرف توجه شوهرش بوده و در آخرین دقیقه که سلطان مزبور از مقابل لشکر مغول که در نیمه شب درحوالی ( آمد ) باو شبیخون زده بودند فرار میکرد سفارش اکید او را با مرء خود نموده بوده است که او را بجای سالم برسانند ، و اگرچه بیضاوی نام این دختر را **ملکه خاتون** نگاشته ولی چون کلمه ترکان بفتح تا - مثناة فوقانیه که اینقدر در اسامی و القاب زنان پادشاهان ترک شایع است در اصطلاح اترک خاقانیه ماوراء النهر نیز بمعنی ملکه و عیناً مرادف همین کلمه است ( دیوان لغات الترک محمود کاشغری ج ۱ ص ۳۱۴ و ۳۶۸ ، و ج ۲ ص ۱۶۵ ) لهذا هیچ مستبعد نیست که **قرکان** نام یا لقب ترکی این دختر بوده و **ملکه خاتون** نام اسلامی او چه اغلب ملوک و شاهزادگان اترک مسلمان دو نام داشته اند یکی نام اسلامی و یکی نام مادرزادی ترکی مثل چغری بک داود ، و طغرل بک محمد ، و الب ارسلان محمد ، و سلطان سنجر احمد و ارسلان خاتون خدیجه دختر چغری بک داود مذکور وزن خلیفه قائم بامر الله ، و غیرهم ،

مضى الى السقاية في ليلة مظلمة فخرجت من الجدار يد فيها شمعة مضيئة فوقف  
وقال بعزة الله وقدرته ما امضى حتى تغيبها عني فغابت الشمعة ثم مر وقال لا ينبغي  
ان يغرنى الشيطان وانا اعلم من نفسي ما اعلم ، وكان معاصراً لشيخنا و سيدنا  
صدر الدين المظفر<sup>١</sup> وجاءت يوماً الملكة تركان الى الشيخ صدر الدين في ايام  
الصيف فرأته لابساً ثوباً رقيقاً لطيفاً وقد تعمم بعمامة نفيسة ثمينة جالسا على فراش  
نظيف بيده مروحة خفيفة وعنده عطر وعنبر<sup>٢</sup> قد ملأ البيت طيباً ، ثم مشت الى  
زيارة الشيخ ، ووجد الدين فرأته جالسا على جلد غنم قد قلبه ولبس صوفاً غليظاً  
(ورق ١١٦) وقد تعمم بشملة غليظة في شدة الحر ، فتفكرت في اختلاف حالي  
الشيخين وقالت في نفسها ان كان هذا نهج الحق فما ذاك وان كان غيره فما هذا  
فعرف الشيخ<sup>٣</sup> بالفراصة وقال يا هذه ان احوال رجال الله مختلفة وان الطريق اليه  
بعدد الأنفاس ان للشيخ صدر الدين حالاً تقتضى ذلك وان لى حالاً تقتضى هذا  
وكلتا الحالين صحيحة فاعتقدي الخير ولا تتعرضي<sup>٤</sup> فهلكي ، وكرامانه كثيرة  
ومدفنه في رباطه عند باب مسجد نارك<sup>٥</sup> رحمة الله عليهم .

## ١٧٩ - الاتابك سنقر<sup>٦</sup> بن هو دود

اول الملوك السلغرية<sup>٧</sup> كان ملكاً رحيماً عادلاً بين البرايا مشفقاً على جميع الرعايا  
قد ولي امور شيراز واطرانها ثلاث عشرة سنة فبسط العدل ونشر الخير واهم الشعث

١ - منوآد درسته ٦٢٧ ومتوفى در ٦٨١ يا ٦٨٨ ، رجوع شود بپذیره ١٣٥ از ترجمه اب حاضر ،

٢ - م : صبير ، ٣ - كذا في التسج بدون ذكر - مفعول اعرف اي فعرف ما خضر بياناً ،

٤ - كذا في التسج الملان ، - ولعل الاطهر : ولا تعترضني ، ٥ - حنين است در هر سه نسخه

يعنى « اارك بنون و الف و راه مهماء و در آخر كاف . ٦ - كذا في ب ، م : سنقر ،

ق : سنقر ، ٧ - كذا في ب م ، ق : السنغرية ،

## واستوزر الصّاحب تاج الدین<sup>۱</sup> وکان قبل ذلك وزيراً للسلطان مسعود بن محمود<sup>۲</sup>

۱ - مقصود ابو الفتح تاج الدین بن دارست شیرازی است از مشاهیر عمّال ووزراء سلجوقیان ، وی چندین نوبت بوزارت سلطان مسعود بن محمد بن ملکشاه (۵۲۶-۵۴۷ه) نایل آمد و در سنه ۵۲۶ در جنگی که مابین سلطان سنجر و سلطان مسعود مزبور در حوالی دینور روی داد و سنجر غالب گردید از جمله کسانی که بدست سپاهیان سنجر اسیر شدند یکی همین تاج الدین بن دارست بود که در آنوقت وزیر مسعود بود (تاریخ سلجوقیه عمادکاتب ص ۱۵۹ ، و زبدة التواریخ ص ۱۰۱) ، و پس از آن در عهد حکومت امیر بوزابه بر فارس یعنی مابین سنوات ۵۳۲-۵۴۲ه بوزارت امیر مزبور ارتقاء جست ولی علی التحقیق معلوم نیست در چه سالی ، در سنه ۵۴۰ه که سه نفر از اکابر امراء مسعود یعنی امیر بوزابه مزبور و عبدالرحمن بن طغایرک و عباس والی ری با یکدیگر عقد اتفاقی بسته و امور دولت را منحصر در دست گرفتند و بر سلطان مسعود کاملاً مسلط گردیدند سلطان را مجبور نمودند که وزارت خود را بصاحب ترجمه تفویض نماید (عمادکاتب ص ۲۱۴ ، و ابن الأثیر ۱۱ : ۴۰ ، و زبدة التواریخ ۱۱۸) ، و عمادکاتب که بصاحب ترجمه معاصر بوده در این موقع در تاریخ سلجوقیه در حق وی چنین نویسد : « ذکر وزیر تاج الدین ابن دارست الفارسی : قال کان ابن دارست وزیر بوزابه صاحب فارس فرتبه فی وزارة السلطان [مسعود] لیصدر الامور علی مراده و یورد علی وفق ابراده و کان هذا الوزير رفیع القدر و سیمع الصدر محباً للخیر مبغضاً للشر فمافعل امرای یتم علیه و لااحمال حالاً یتوجه لأجلها اللائمة علیه ، و نوابه امین الدین ابوالحسن الکاظمی ذوالدین المتین و الحلم الرزین و الاستتار باعمال البر و الاشتهار بأفعال الخیر » - در سنه ۵۴۱ه که امیر عباس والی ری مذکور در فوق بتدبیر سلطان مسعود در بغداد کشته شد سپاهیان عباس در کوجه های بغداد بنای شورش گذاردند و عوام او باش یقصد غارت سرای تاج الدین وزیر مزبور هجوم آوردند سلطان در حال جماعتی سواران فرستاد تا خانه او را از نهب و تاراج محفوظ داشتند ، و اندکی پس از این واقعه بخواش خود صاحب ترجمه سلطان او را از وزارت خود منفصل نموده با اعزاز و اکرام تمام بفارس نزد محمود قدیمی خود بوزابه باز فرستاد و بنا او قرار گذارد که در فارس از بدل مساعی خود در استمالت بوزابه و جلب رضای او نسبت بسطان و کف شر او بقدر امکان کوتاهی نماید - (عمادکاتب ۲۱۷-۲۱۸ ، و ابن الأثیر ۱۱ : ۴۴) ، در سنه ۵۴۹ه سلطان محمد بن محمود بن محمد بن ملکشاه (۵۴۷-۵۵۴ه) او را از فارس باصفهان طلبید تا وزارت خود را بدو دهد و او باصفهان آمد و مدتی نیز در آنجا توقف نمود ولی بالأخره سلطان از آن خیال منصرف گردید و وزارت خود را بشمس الدین ابوالنجیب در گزینی داد (عمادکاتب ص ۲۴۵) ، و از این ققره اخیر معلوم میشود که صاحب ترجمه بنحو قدر متیقن تا حدود ۵۵۰ در حیات بوده است و از این بعد معلوم نشد چه مقدار دیگر زیسته است ، - و از کتاب حاضر چنانکه در متن ملاحظه میشود صریحاً بر مآید که تاج الدین صاحب ترجمه بوزارت اتابک سمنقرین مودود اولین پادشاه از سلسله سلغریان فارس (۵۴۳-۵۵۸ه) نیز نایل آمده بوده است - و در شیرازنامه ص ۱۴۷-۱۴۸ گوید که وی بوزارت ملکشاه بن محمود [بن محمد بن ملکشاه سلجوقی] در شیراز نیز منتصب شده بوده است ولی چون در این فصول قترت مابین دیالمه و سلغریان شیرازنامه بقیه در صفحه بعد

[صح: مسعود بن محمد]، ومن جملة خيراته المسجد الجامع الشريف والمنارة الرفيعة والأسواق الأربعة التي وقفها عليه والمشارع والتقنات التي اجراها بعوالي شيراز، (ورق ۱۱۶ب) وقيل انه كان يأتي المسجد في الليالي ويقوم فيه الى السحر فَيَقُمُ<sup>۱</sup> العُصُوف بنفسه وينفض الغبار عن منبر الخطيب بلحيته تواضعاً وتخشعاً لله تعالى، وكان يأمر في ليالي رمضان ان يَمَلُّوا الدنان من اشربة القند فيضعونها على ابواب المسجد ليفطر بها الناس وكان الناس لا يشربونه ويقولون ان في مياه آبارنا لمدوحة عن اشربة الملوك فنعم السلطان ونعمت الرعيّة وما انسب ههنا ما قيل من قبل:

مَاتَ الْكِرَامُ وَمَرُّوا وَانْقَضُوا وَمَضُوا      وَمَاتَ فِي إِثْرِهِمْ تِلْكَ الْكِرَامَاتُ  
وَخَلْفُونِي فِي قَوْمٍ ذَوِي سَفَهٍ      لَوْ أَبْصَرُوا طَيْفَ ضَيْفٍ فِي الْكِرَى مَا تَوَأ<sup>۲</sup>

بقیه از صفحه قبل

مطبوع مشحون از افلاط و اوهام و اشتباهات تاریخی است این سخن او نیز بانتهای احتیاط باید تلقی شود، - و درختم این نکته را نیز ناگفته نگذاریم که صاحب ترجمه بتصریح عمادکاتب ص ۲۱ خواهرزاده تاج الملک ابوالقنیم مرزبان بن خسرو فیروز معروف بابن دارست وزیر ترکان خاتون زوجه ملک شاه وریب بزرگ نظام الملک طوسی که بنا بر مشهور قتل نظام الملک باغواى او بوده میباشد و بهمین علت بود که غلامان نظام الملک چنانکه در کتب تواریخ مشروحاً مذکور است بانتمام خون مخدوم خود ناگهان بر سر او ریخته اعضاى او را از هم قطعه قطعه کردند (عمادکاتب ۶۱-۶۳، ۲۱۵، و عموم کتب تواریخ در شرح احوال نظام الملک)، ۲- [حاشیه ص قبا] چنین است در هر سه نسخه، و آن غلط فاحش ناشی از تحریف نسّاح یا اشتباه خود مؤلف است و صواب چنانکه ما بین دو قلاب در متن تصحیح کرده ایم **مسعود بن محمد** است چه باتفاق مورخین تاج الدین مزبور وزیر سلطان مسعود بن محمد بن ملک شاه بوده است، و بعلاوه ما بین سلاطین سلجوقیه پادشاهی موسوم بمسعود بن محمود اصلاً وجود نداشته تا فرض کنیم که شاید تاج الدین مذکور وزیر او نیز بوده است،

۱ - قَمَّ الْبَيْتَ قَمًّا بِالْفَتْحِ از باب نصر روفت خانه را (منتهی الأرب)،

۲ - این دو بیت را احمد بن عبدالرزاق مقدسی نیز در کتاب الظرائف واللطائف که ملّوق است از دو کتاب تعالی یکی بهمین اسم الظرائف واللطائف و دیگر البواقیت فی البواقیت در باب پنجاه وهفتم در مدح جود ذکر کرده است بدون تسمیه قائل آنها،

رحمة الله عليهم .

### ۱۸۰ - الامير محمد بن عبدالله الطوسي<sup>۱</sup>

كان رجلاً فاضلاً شريفاً مراعيًا لهو ذاللة فيل كان الشيخ روزبهان يمتنذه  
ويزوره ويقول بصدق حاله واستقامة افعاله وعانى قبره لوح كتب عليه أنه كان  
اوحده زمانه وافرد اوانه<sup>۲</sup> وفات منه تاريخ الوفاة رحمة الله عليهم .

### ۱۸۱ - الفقيه جمال الدين حسين المعبر<sup>۳</sup>

كان حافظاً لكتاب الله تعالى مع ذهاب بصره ماهرأ فيه ذا حظ من الفقه  
وغيره (ورق ۱۱۷) وكان في تأويل الرؤيا آية ، روى عنه أنه قال كنت في بدء  
امرى افسراً القرآن فى روضة السيد<sup>۴</sup> الأمير احمد بن موسى<sup>۵</sup> فتزوجت ببعض  
جاراتي فحملت منى فلما حانت<sup>۶</sup> ولادتها قالت أنه لا بد من ترتيب اشياء للولد  
فتجبرت فى امرى و مضيت الى تلك الروضة و قرأت سوراً من القرآن فغلبتني  
عيناي فرأيت رجلاً حسن الوجه وعلمت أنه السيد فقالت ايها الامام ابن الامام  
تعلم ما بي من الضر والفقر وما عرض لي من المهم فقال لانتم و اذهب الى ذلك  
البيت و اشار الى بيت هناك فأن فيه يوسف الصديق عليه السلام فزره فسيفتح الله  
عليك ببركته فمضيت الى البيت فرأيت رجلاً شاباً جميلاً تلوح عليه الأنوار  
بحيث تكلم عنه الأبصار فدنوت وسلمت عليه فأجابني و اكرمنى فقلت يانبي الله

۱ - م « الطوسي » را ندارد . ۲ - كذا فى ب ق ، م ؛ واحد زمانه وفريد اوانه ،

۳ - م « حسن » دارد بجای حسين و « المعبر » را ندارد ، ۴ - م افزوده ؛ الشهيد ،

۵ - كذا فى ق ب ، م بعد از موسى افزوده ؛ الكاظم عليه و على آباءه الكرام افضل التحيّة و  
السلام ، - رجوع شود بنمرة ۲۰۸ از تراجم كتاب حاضر ، ۶ - م ؛ حان ، ب ؛ جائت ،

افدنی مما افادک الله فقال افتح فمک ففتحت فمی فبنزق فیه فابتلعت وقد فتح الله علیّ  
علم التّعبیر ووجدت تعبیر الرؤیا کلّها کأنّها نقشت علی قلبی، ثمّ أنّه رحمه الله سکن  
زاویه یُقَرّئ المسلمین (ورق ۱۱۷ ب) والنّاس یقصّون علیه رؤیاهم فیببرها بما  
یتحیرون فی امره والحکایات فیها<sup>۱</sup> کثیرة، توفّی فی سنة... وسبعائة<sup>۲</sup> ودفن  
فی زاویته فی السّکة المعروفة بسنّبک<sup>۳</sup> رحمة الله علیهم.

### ۱۸۲ - السید حسین بن موسی بن جعفر الصادق؛

له مزار متبرک فی المحلّة المشهورة بباغ قتانغ<sup>۴</sup> قيل ان قتلغ هذا کان امیراً  
علی اهل شیراز برهه من الدّهر وله هناك بستان کثیرة الأشجار، غزیرة الأنهار<sup>۵</sup>،  
یوجد فیها<sup>۶</sup> من کُل الثّمار، بینها ربوة متنزّهة ذات قرار و معین، اشرف علیها  
ناطور متدین امین، فکان یری فی لیالی الجمعات، انواراً تسطع من تلك الربوة  
علی الجهات، فیتعجب منها ویستکشف عنها ثمّ أنّهی ذاک الخبر الی امیره، یری  
الرأی بحسن ندیبره، فجاء الأمير وتجسّس هناك، فلم یجد من ینخبره عن ذاک،  
فأمر ان یدعّثر<sup>۷</sup> التّل<sup>۸</sup>، ویدعّث<sup>۹</sup> عن ذاک المحلّ، فکشفوا عن شخص مهیب،

۱- م: فی شأنه ( بجای « فیها » ) ، ۲ - جای آحاد و عشرات درهرسه نسخه سفید است ،

۳ - چنین است در ب م بسین مهمله ( مضمومه در م بضبط قلم ) و نون و باء موحدة و در آخر  
کاف ، ق جمله از و دفن « تا اینجا را ندارد ، ۴ - چنین است عنوان در ب ق ، م ،

السید علاه الدین حسین بن موسی الکاطم ، درحاشیة ق م نیز در قابل عنوان بخطی الحافی نوشته اند:  
[ بقعة - م ] سید علاه الدین حسین ، - بدیهی است که لقب « علاه الدین » درحق صاحب ترجمه از  
مستحدثات ازمنه بسیار متأخر از عصر خود اوست جهابتدا- ظهور اینگونه القاب مضافه به الدین  
در اواخر قرن چهارم بوده است ، - ۵ - م . بیاب قتلغ ،

۶ - کذا فی النسخ الثلاث بنائیت صفات البسنان وضمیره بتوهم ارادة الحدیقة ظاهر ا ،

۷ - کذا فی ب ق ، م : یبعثوا ، ۸ - م : یبعثوا ،

ذی وجه منیر وجسد طریّ رطیب ، فی احدی یدیہ مصحف ، و فی الأخری  
سيف مُرَهَف ، فعرفوه بعلامات اظاهرة ، و امارات بینة باهرة (ورق ۱۱۸) ،  
فأمر ببناء قبة علیها ، تكلّ الأیصار متى نظرت إليها ، ثم خربت القبة وانهارت ،  
وارتحلت القافلة وسارت ،

وَإِنَّ قُصَارَى مَسْكَنِ الْحَيِّ حُقْرَةٌ      سَيَنْزِلُهَا مُسْتَنْزِلًا عَنِ قَبَابِهِ  
فَطُوبَى لِعَبِيدِ سَاءَهُ قُبْحُ فِعْلِهِ      وَآبَدَى التَّلَافِي قَبْلَ إِغْلَاقِ بَابِهِ  
رحمة الله تعالى عليهم اجمعين ٢ .

۱۸۲ - الشيخ مقدم الدين محمد بن ابی القاسم المعروف بالزاهد

كان وحيد دهره في الزهد والمعارف والكرامات وله مكاشفات عجيبة  
منها ما روى انه قال جاء تنى جماعة من الملائكة فقلت من اى الملائكة انتم قالوا  
نحن من القابضين للأرواح فقلت اريد ان انظر الى بعض من تقبضون روحه فجاءوا  
بى الى غنى كان له تعلقات كثيرة فى الدنيا فقبضوا روحه بأسوأ حال وقالوا انا  
ضربنا على قلبه سبعين سيفاً حتى فرقنا بين روحه وجسده ، ثم جاؤا بى الى فقير  
مضطجع على قطعة بارية قد وضع تحت رأسه لينه فقالوا نحن رسل ربك جنناك  
لقبض روحك فقال مرحبا بكم واطالما انتظر تكلم (ورق ۱۱۸ ب) فما كان الا  
كلمح البصر حتى نوفي فقالوا انه كان كسراج نفخنا عليه فانطفأ ، و مثل ذلك

۱ - ق : من علامات ، ۲ - شرح حال بسيار مختصرى ازين حسين بن موسى بن جعفر الصادق  
صاحب ترجمه در شيراز نامه ص ۱۵۱ نیز مسطور است ، - و مخفى نما ناد كه اين صاحب ترجمه  
مانحن فيه باصاحب ترجمه نمره ۲۰۸ (احمد بن موسى بن جعفر) و صاحب ترجمه نمره ۲۰۹ (محمد بن  
موسى بن جعفر) هر سه باهم برادر ميباشند ، ۳ - كذا فى ق م و شيراز نامه ص ۱۳۷ استطراداً ،  
ب : مقدر الدين (كذا) ، ۴ - "كان" را در ب ق ندارد .



مسطور فی السکتب عن غیره و لیس ببدع<sup>۱</sup> من اولیاء اللہ تعالیٰ، توفی فی سنه احدی و خمسن و ستمائة<sup>۲</sup> و دفن فی رباطه رحمة اللہ علیهم .

## ۱۸۴ - الشیخ نجم الدین محمود بن محمد بن ابی القاسم المعروف بسر دوز<sup>۳</sup>

ولده العالم العامل كان بارعاً متورعاً يذكر الناس في رباطه وكان له قبول في القلوب و وقع في الخواطر بنى بناء رفيعاً و نصب فيه منبراً شريفاً و كان صاحب معاملات معنوية و روى عن مولانا السعيد مجد الدين [ظ : ركن الدين] يحيى بن اسمعيل<sup>۴</sup> رحمة اللہ تعالیٰ عليه انه قال شاهدت منه ثلاث كرامات<sup>۵</sup> ظاهرة في يوم واحد منها اني عزمت زيارته مرة فقلت في نفسي ليت الشيخ نزل عن منظرته حتى الفاه في صحن الرباط و لم احتج الى الصعود على تلك السلالم و كان الشيخ

---

۱ - م : بديع ، ۲ - در شیراز نامه ص ۱۳۷ وفات او را در سنه ششصد و نجاه و چهار نگاشته و عنوان او را « مقدم الدين محمد بن محمود المؤدب » ، ۳ - چنین است عنوان در ب ق بسین و راه مهملتين و دال مهمله و واو و زا - معجمه ، (در ق بضبط قام بضه سین و سکون را - مهملتين) ، م کلمات د بن محمد بن ابی القاسم « را ندارد ، ۴ - بظن غالب بلکه تقريباً بنحو قطع و يقين مراد قاضي ركن الدين يحيى بن اسمعيل بن نيكروز فالي سیرافي است از مشاهير قضاة فالي شیراز و متوفی در سنه هفتصد و هفت ، وی ممدوح سعدي و معاصر با صاحب تاريخ و صاف بوده و مکرر ذکر او در این کتاب اخبر آمده و عصر او کامل با عصر صاحب ترجمه متن یعنی نجم الدين محمود معروف بسر دوز متوفی در ۶۹۷ موافق است منتهی مؤلف در لقب او اشتباه کرده و لقب يسدرش قاضي مجد الدين اسمعيل بن نيكروز متوفی در سنه ۶۶۶ را بالقب بسرش قاضي مجد الدين اسمعيل بن يحيى متوفی در سنه ۷۰۶ را سهواً بر خود او اطلاق کرده است ، - شرح احوال این قاضي ركن الدين يحيى بن اسمعيل در کتاب حاضر در تحت نمرة ۲۹۲ ، و از آن يسدرش قاضي مجد الدين اسمعيل بن نيكروز در تحت نمرة ۲۹۱ ، و از آن يسدرش قاضي مجد الدين اسمعيل بن يحيى در تحت نمرة ۲۹۳ مسطور است (رجوع سود نیز بر سالة د ممدوحين سعدي « تالیف راقم این سطور محمد بن عبد الوهاب يزوينی ، طبع طهران سنه ۱۳۱۷ شمسی ص ۵۳ - ۵۶ ) ، ۵ - در نسخ حاضره فقط یکی از آن سه کرامت مذکور است و از آندوی دیگر انری نیست ،

في درسه فقال لتلامذته قوموا ننزل فانّ بعض الأعزّة يريدان يلقانا في الصحن فلما وصلت الى الرباط و دخلت رأيتّه نازلاً الى الصحن ، توفى في سنة سبع و تسعين و ستمائة<sup>۱</sup> (ورق ۱۱۹).

### ۱۸۵ - وولده الشيخ صدر الدين محمد<sup>۲</sup>

كان رجلاً فاضلاً حج بيت الله الحرام و يدعو الناس الى شرائع الإسلام وله اشعار مليحة كان ينشدها على المنبر ، و وقعت له حادثة غريبة ابتلى فيها ببليّة عظيمة فقتل بسببها ، سمعت أمّ و الدتي تقول رأيتّه<sup>۳</sup> في المنام بعد ما قُتل كأنّ كتاباً في يده فقلت من اين اصابك ما أُصبت به فقال اياكم و اللقمة فانّها نصنع مانصنع ، و كانت بعد ذلك حاذرة من الشبهات في المطعم و الملبس ، \* قتل في سنة . . . و سبعمائة<sup>۴</sup> رحمة الله عليهم اجمعين .

### ۱۸۶ - الشيخ ابو بكر بن عمر بن محمد المعروف ببركر<sup>۵</sup>

كان زاهداً متورعاً متوكّلاً متبتلاً يراقب الله في احواله و يعامل بالصدق في اقواله و افعاله و رأيت بخط بعض المشايخ أنّه ادرك صحبة الشيخ ابي الحسن عليّ الكوازي<sup>۶</sup> المعروف بيه<sup>۷</sup> ، و لعلمه كان معمرّاً فأزّ و فاة الشيخ عليّ على

---

۱ - چنین است در هر سه نسخه ، - در شیراز نامه ص ۱۳۷ وفات او را در سنه ششصد و نود و شش نگاشته است ، ۲ - این کلمات بنحو عنوان فقط در م مرقوم است ، در ق ب نیز عین همین کلمات موجود است ولی نه بنحو عنوان بلکه در جزو سطور دیگر در تضاعیف ترجمه پدرش نجم الدین محمود مذکور بلافاصله قبل ، ۳ - تصحیح قیاسی . در هر سه نسخه ؛ رأیتها ، ۴ - از ستاره تا اینجا فقط در م موجود است ۵ - چنین است عنوان در ق ب ، م ؛ الشيخ فخر الدین ابو بکر المعروف ببرکر ، - کلمه آخر در هر سه نسخه بدو باء موّحده که اولین آنها باء جازه است و راء مهمله و کاف و باز راء مهمله مرقوم است ، ۶ - هیچ اطلاعی در خصوص [بعیه حاشیه ۶ و او در صفحه بعد]

ما ذکره المقاریضی کانت فی نیف وعشرین واربعمائة و ذکر انه لقی الشیخ السکبیر اباعبدالله و وفاه الشیخ ابی بکر کانت فی سنة اربعین و خمسائة علی ما ذکره شیخنا الذهبی<sup>۱</sup> (ورق ۱۱۹ ب) ، و قیل ان الشیخ روزبهان البقلی [کان] یجلس الیه فی بداياته<sup>۲</sup> فیعرض علیه بعض کلماته و یقرأ عنده شیئاً من مصنفانه ، و کان

بقیه از صفحه ۲۶۵

این شیخ ابوالحسن کواری نتوانستیم بدست بیاوریم ، ۷ - چنین است در ق م یعنی بدو باه موحد که اولین آنها باه جاره است و سپس هاه هوز (در م در زیر باه دو م کسره کذا شده) ، در ب این کلمه بدون نقطه است ، - پس چنانکه ملاحظه میشود لقب این شخص ( به ) بوده است که قیاساً یا معنی خوب و نیکو یا خوبتر و نیکوتر مقصود بوده یا شاید مناسبتی با ( به ) میوه معروف داشته از حیث رنگ یا بو یا غیر آن نظیر سیبویه که از سیب مأخوذ بوده باتفاق مورخین ، ۱ - کلمه « ذهبی » در اصطلاح مؤلف این کتاب ترجمه « زرکوب » است که اقب عزالدین مودود از مشایخ عرفای قرن هفتم وجدّ اعلای معین الدین احمد مؤلف شیرازنامه بوده و بعد از او لقب خانوادگی اعقاب او از جمله خود مؤلف شیرازنامه شده بوده است ، و گویا تعبیر « ذهبی » را مؤلف در کتاب حاضر فقط در مورد افراد همین خانواده استعمال کرده است لاجری مثلاً در ص ۴ از صاحب شیرازنامه به مولانا معین الدین احمد الذهبی « تعبیر کرده ، و در ورق ۱۳۸ از پدر او چنین ، « و نقل عن الشیخ شهاب الدین الذهبی ، « و عنوان ترجمه نمره ۲۲۱ که مخصوص شرح احوال عزالدین مودود مذکور است اینست : الشیخ عزالدین ، مودود بن محمد ابن محمود الذهبی المشهور بزرکوب ، « و گمان نمیکنم مؤلف هیچوقت از ذهبی مشهور (محمد بن احمد بن عثمان بن قایماز دمشقی) صاحب طبقات الحقاظ و غیره چیزی درین کتاب نقل کرده باشد ، - و اما در مورد مسأله نحن فیه در متن درست معلوم نیست مقصود او از ذهبی که بوده ، از تعبیر شیخنا الذهبی « چنان متبادر بندهن میشود که مقصود او صاحب شیرازنامه بوده چه این اخیر بنصریح مؤلف از مشایخ اجازه او بوده و در شرح احوال او ( ورق ۱۳۷ ) کویده آه : له اجازات و اسانید و تصانیف و رسالات و اجازنی بجمیعها « ولی در نسخ معموله شیرازنامه از خطی و چابی کویا اصلا و ابتدا هیچ نابی از شیخ ابوبکر معروف بر کرده نشده ، پس یا باید فرض کرد که در نسخ معموله شیرازنامه در اینجا سقطی دارد یا آنکه مؤلف شیرازنامه این فقره را در یکی دیگر از تصانیف خود ذکر کرده یا آنکه مراد از ذهبی بکائی کسی دیگر بوده است ، ۲ - چنین است در م ، ق بجای جمله از یجلس ، تا اینجا ، شکلی به اناه ، ب : ابا خاله ( کذا ) ، در ترجمه فارسی این کتاب ص ۱۱۸ ترجمه این جمله چنین شده است : میکویند شیخ روزبهان در بدایت حال خود بعضی کلمات بروی عرض میکرد و چیزی بر وی میخواند ،

من الحقائق<sup>١</sup> والمعارف بمكان عال، ودفن في رباطه المبني بدرب الخدش  
في التاريخ المذكور رحمة الله عليهم.

## ١٨٧ - مولانا امام الدين حسن بن نصره الدين<sup>٢</sup> على

الأمام العالم الخاشع، البرّ الكريم المتواضع، قد لقيته<sup>٣</sup> ولم يخل قط في السرّ  
والجهار، عن ورد وعبادة<sup>٤</sup> في ليل ونهار، كان ذا وجد وذوق، واستغراق وشوق،  
وكان في بدء حاله يذكر الناس ويلى امر القضاء وكذلك ابوه وجدّه كانا من  
العلماء القضاة، والأئمة الهداة، واولى الأسانيد والمسانيد من<sup>٥</sup> الأئبات الرواة،  
ولما باشر قلبه نور الأيمان، وأشرب<sup>٦</sup> حبّ العرفان<sup>٧</sup>، انزوى في بيته لطاعة ربّه،  
يحفظ عن المشائل جوامع سمعه وقلبه، يتصدده المشايخ والعلماء، ويجتمع لديه  
الصلحاء والفقراء، وكان له ميعاد في كلّ اسبوع يرد<sup>٨</sup> عليه الذّاكرون، ويتوجه  
اليه المحبّون في الله الزّائرون، فيستمعون الى كلام الله، ويقرعون باب الملكوت  
(ورق ١٣٠) بايدي الرّغبت والرّهوت في ذكر لا الله الا الله، والآن يرعون<sup>٩</sup>  
ذاك الرّسم، ويسعون في ابقاء ذلك الاسم، وهو ابق في اولاده الكرام، لازالت

١ - م : المصوّف ، ٢ - كلمة « نصره الدين » فقط در م موجود است ،

٣ - جمله « قد لقيته ، فقط در م موجود است ، ٤ - كذا في م ، ب ق : ورد عبادة ( بدون  
واو: اطفة ) ، ٥ - ق : في م اصل جمله را ندارد ، ٦ - كذا في ب ، ق : اشرب الله ،

م اصل جمله را ندارد ، ٧ - ب : الفرقان ، م اصل جمله را ندارد ،

٨ - تصحيح قباسي ، - م ، ب : يردد ، ق : يرد ، م : يزدحم ، ٩ - م : يراعون ،

عروتهم<sup>١</sup> مصونة عن الانفصام، ناولنى مرّة كتاب التنبية<sup>٢</sup> لالفقيه ابى السليث  
وانشدنى عند ذلك:

هَذَا الَّذِي لَمْ أَزَلْ أَطْوِي وَأَنْشُرُهُ      حَتَّى بَلَغْتُ بِهِ مَا كُنْتُ أَبْغِيهِ  
فَدُمُّ<sup>٣</sup> عَلَيْهِ وَجَانِبٍ مَنْ يُخَالِفُهُ      فَأَلْعَلُّمُ أَنْفَسُ شَيْءٍ أَنْتَ تَعْنِيهِ

اتاه الوعد فى سنة . . . وسبعمائة<sup>٤</sup> ودفن بجوار الشيخ ابى بكر<sup>٥</sup> رحمة الله عليهم .

١٨٨ - الشيخ افضل الدين ابوطالب هبة الله بن يحيى بن

محمد المعروف بابن الهراس<sup>٦</sup>

يلقب بعماد القراء وشمس الأئمة والعلماء شيرازى الأصل كان عالماً بارعاً  
ماهراً فى علوم القرآن له تصانيف فى علم القراءات<sup>٧</sup> منها كتاب البهجة، وكتاب  
البستان وغيرهما فيما سواها، وكان له رباط يتعبد فيه و يُقرئ الناس فى الجامع  
العتيق ومرقدته فى صحن رباطه بمحلة باغ نو خلف المدرسة النصيرية والآن  
قبره على شفير حفرة قد اشرفت على الخراب رحمة الله عليهم<sup>٨</sup>.

١ - كذا فى م، ب : عدوته (= عروته)، ق : عروبه (= عروته)، ٢ - يعنى كتاب معروف  
تنبية الغافلين ابواليث سمرقندى كه بسيار مكرّر در مصر و هندوستان بوضع رسيدته است و صاحب  
معجم المطبوعات هفده طبع از آن برشده است، ٣ - تصحيح قياسى، هر سه نسخه : قدّم  
(بقاف)، - قال فى الأساس دام على الأمر وداوم عليه [واظب عليه]، ٤ - جاي آحاد  
وعشرات در م سقيده است، در ق ب جاي اصل تاريخ سقيده است،

٥ - يعنى ظاهراً ابوبكر بن عمر بن محمد معروف ببيكر صاحب ترجمه مذكور بلافاصله قبل، -  
٦ - چنين است عنوان درق ب، م : الشيخ افضل الدين ابوطالب بابن الهراس (كذا)،

٧ - م : القراءة، ٨ - شرح احوال اين شخص در طبقات القراء جزرى ج ٢ ص ٣٥٣ دومرتبه  
مكرراً در همان صفحه بانك اختلافى بين ترجمتين مذكور است ومامحض مزيد فاينده هر دو ترجمه را  
ذيلاً نقل ميكنيم : ترجمه اول : «هبة الله بن يحيى بن محمد بن يحيى ابوطالب الشيرازى المعروف  
بابن الهراس مقرئ حاذق له كتاب البهجة فى القراءات السبع قرأ على عبدالعزیز بن محمد بن مرداس  
| بعينه در صفحه بعد |

## ۱۸۹ - الشيخ عز الدين اسمعيل بن احمد المعروف

بخوانسالار<sup>۱</sup> (ورق ۱۲۰ ب)

كان صوفياً حسن المشاهدة طيب المحاورة من اولاد الصالحين وكان ابوه وجدّه عابدين طائعين لهما بقعة في بعض المنازل من طريق اصبهان يخدمان الصادروالوارد، وولده الشيخ تاج الدين احمد سافر الى تبريز والسلطانية وغيرهما واعتقده السلاطين والماوك و تتابعت عليه الفتوحات والندور وكان يدور في السماع دوراناً عجيباً يتحرك القلوب لاهترازه ويقوم الصدور لموافقته<sup>۲</sup> واعزازه، فلما رجع الى شيراز بنى خاتماً يخدم فيه الصوفية وعين راتبة السماع في كل الجمعات وكان على ذلك حتى توفي في سنة . . . وسبعمائة<sup>۳</sup> ودفن عند والده في خاتمه رحمة الله عليهم .

## ۱۹۰ - الشيخ محمد بن ابى الفوارس بن على المشتهر بعمويه البقال؛

كان صالحاً ورعاً قد حج بيت الله لا يأكل الا من كسب يده يسكن بقعته

[ بقية اوصفه قبل ]

الشيرازى و سبط الخياط و ابى الكرم الشهرزورى و عمر بن ظفر مات بعد الستين و خمسمائة فيما احسب والله اعلم ، - ترجمه دوم : « هبة الله بن يحيى بن محمد بن يحيى الحاجى ابوطالب الشيرازى المعروف بالهراس استاذ مرمى مؤلف اخذ القراءات عرضاً عن عبدالعزیز بن محمد بن منصور الشيرازى [نمرة ۷۵ من تراجم الكتاب الحاضر] بفارس ، وبيفداد عن ابى محمد سبط الخياط و ابى الكرم الشهرزورى و عمر بن ظفر المغازلى ، قرأ عليه ابنه يحيى و نصر بن محمود بن نصر الثوبندجاني و محمد بن ابى الحسن بن روزه ، و ألف كتاب البهجة فى القراءات السبع و تصدّر ببلده و بقى الى حدود الثمانين و خمسمائة ، -

- ۱ - چنين است عنوان در ب (ولى كاهه « المعروف » را سهوا انداخته) ، ق م : الشيخ عز الدين المعروف بخوانسالار ، ۲ - م : بموافقته ، ۳ - جاى آحاد و عشرات در م سفید است ، در ق ب جاى اصل تاريخ سفید است ، ۴ - چنين است عنوان در ق ، م : الشيخ محمد بن ابى الفوارس ( فقط ) ، در ب تمام اين عنوان را جز كلمة « الشيخ » را در اول و البقال را در آخر تعدداً محو کرده اند ، ۵ - م افزوده : الحرام ،

ويزوره الفقراء والعباد وكان الأنايك ابو بكر<sup>۱</sup> معتنياً في شأنه معتقداً له ورأوا منه<sup>۲</sup> كرامات، توفي في سنة سبع وستين وستمائة<sup>۳</sup> (ورق ۱۲۱) ومرفده بمحلة باغ نو بين السوق والمبرة رحمة الله عليهم.

### ۱۹۱ - الشيخ فخر الدين احمد بن محمد بن المظفر<sup>۴</sup>

كان شيخاً عالماً<sup>۵</sup> موثقاً بسيط الباع رفيع الشأن<sup>۶</sup> نسيح الحال فقيهاً محدثاً قد تأسى بطريفة عمه الشيخ الحاج ركن الدين منصور<sup>۷</sup> ما مشى الي ابواب الحكام ولم يأخذ من اموالهم الحرام وكان معتكفاً اكثر اوقانه في المسجد<sup>۸</sup> يصلّي الصلوات الخمس بخشوع تام<sup>۹</sup> وطمانينة بليغة قد ذكر الناس خمسين سنة كما ينبغي و[كان] يختم المجلس بذكر لا اله الا الله وربما يعرفه الوجد فيسرى ذلك الى جميع الحاضرين، حاضرته كثيراً في مجالسه وخلواته وكان له نفس مؤثر وانداز نافع وبيان طيب، توفي في سنة . . . وسبعماية<sup>۱۰</sup> ودفن في صحن داره التي يسكن فيها بجوار المسجد رحمة الله عليهم.

### ۱۹۲ - الشيخ ابراهيم بن علي البوريائي<sup>۱</sup>

كان شيخاً صالحاً كسواً محبباً للفقراء والمساكين روى عنه خوارق العادات

- 
- ۱ - كلمة ابو بكر فقط در م موجود است ، ۲ - تصحيح قياسي ، ب : او را و منه (كذا) ، ق :
  - و را و منه (كذا) ، م : روى عنه ، ترجمة فارسي كتاب ص ۱۲۰ : و از وی كرامات ديده ايد ،
  - ۳ - كذا في م ، ق : سبع وسبعين وستمائة ، ۴ - اين شخص يسر شمس الدين ابوال مؤيد عمر بن المظفر است (نمرة ۱۴۱ از تراجم) ، و بتصريح مؤلف حاج ركن الدين منصور معروف به : راست گو « (نمرة ۱۳۷) عم اوست ، ۵ - اين كلمه فقط در ق موجود است ،
  - ۶ - كلمة منصور فقط در م موجود است ، - رجوع شود بحاشية ۷ ،
  - ۷ - م : في مسجد باغ نو ، ۸ - جای آحاد و عشرات در هر سه نسخه سفند است ،
  - ۹ - : البوريائي ، ق : البوريائي ،

كثيراً \* تأدب بالشيخ الحاج ركن الدين بن المظفر<sup>۱</sup> قد لقيته و اعتقدت فيه  
(ورق ۱۲۱ ب) و سمعت منه ما ظهر صدقه بعد سنين ابنتى خاتقاهما بمحلة ايمن آباد  
و دفن فيها رحمة الله عليهم .

### ۱۹۳ - الشيخ احمد بن عبد الله المعروف بمما<sup>۲</sup>

احد الزهاد و العباد المتأهين للمعاد تأدب بالشيخ زين الدين المظفر<sup>۳</sup>  
فى صغره ثم تأسى بطريقة الشيخ سعد الدين محمد بن المظفر<sup>۴</sup> فى كبره فأخذ عنه  
الأدب و لازمه مدة مديدة ثم قعد فى زاويته و اعرض عن اهل الدنيا و شاعت  
كراماته<sup>۵</sup> و زهده بين الناس و اراد الأتابك سعد بن زنگى<sup>۶</sup> ان يراه و اناه مراراً  
فلم يأذن له و جاءه يوماً متنكراً فخرج الشيخ عن زاويته فسأله الأتابك عن حال  
الشيخ فقال الآن خرج فرجع الأتابك فأخبر أنه هو فقال قد رأيت به و لا ازاحمه بعد ،  
اتاه اليقين فى سنة ثلاث و ثمانين و ستمائة و دفن بأخر مقبرة منذر بن قيس عند  
درب الباغ الجديد<sup>۷</sup> رحمة الله عليهم اجمعين<sup>۸</sup> .

---

۱ - كذا فى ق ، - رجوع شود بنمرة ۱۳۲ از تراجم ، ب بجای جمله ازستاره تا اينجا چنين دارد ، > و كان مریداً للشيخ الحاج ركن الشريعة والدي [كذا - ؟] راست گوليس الخرقه عنه ، م اصل ابن جمله را ندارد ، ۲ - چنين است درهرسه نسخه بيا جاره و دو ميم و در آخر الف ، ۳ - رجوع شود بنمرة ۱۶۲ از تراجم ، ۴ - رجوع شود بنمرة ۱۶۳ از تراجم ، ۵ - كذا فى م ، ق ب ، كرامته ، ۶ - چنين است درهرسه نسخه ، - سعد بن زنگى درسنه ۶۲۳ وفات يافته و صاحب ترجمه درسنه ۶۸۳ يعنى درست شصت سال بعد از وفات سعد زنگى ، پس صاحب ترجمه درحيات سعد زنگى يعنى دراوقاتی كه پادشاه مزبور چندين مرتبه بقصد زيارت او مى رفته و او درهيچ بار اذن دخول باو نميدهد چه سنى قاعده بايستی داشته بوده ؟ اين حكايه باين ملاحظه مستبعد بنظر ميبايد عادة ، پس محتمل است كه اتابك موضوع اين حكايه بجای سعد زنگى پسرش ابوبكر يا نواده اش سعد بن ابوبكر بوده و در نقل تعريف شده ، ۷ - م : باغ نو ، ۸ - در ترجمه فارسى اين كتاب بقلم پسر مؤلف عيسى بن جنيد اين دو ترجمه اخير يعنى دونمرة ۱۹۲ و ۱۹۳ را اصلاً ندارد و بجای آن ترجمه شخصى موسوم به شيخ طب الدين محمد را دارد كه در هيچيك از نسخ لانه عربى اثرى از آن نيست -



## ۱۹۴ - الحاج علی العصار<sup>۱</sup>

كان من رجال أهول الرجال وسافة اهل هذه الرفافة تأدب بالشيخ  
 ظهير الدين عبدالرحمن<sup>۳</sup> وادرك كثيراً من المشايخ (ورق ۱۳۳) يتردد إليه الفقهاء  
 في دار عمله، فيأكلون من زيته وعسله، رأته في سوق البقر<sup>۴</sup> والقوم جلوس  
 حوله، يتكلم بالمعرفة وهم يستمعون قوله، وكان له بذل وإيثار ومروعة عند الاجتماع،  
 وبكاء وذوق ووجد في السماع، وكان مولانا قوام الدين عبدالله<sup>۵</sup> يزوره أحياناً  
 لاعتماد في شأنه، ووداد ثابت بينهما في عهد الشيخ وزمانه، ولولا ذلك لطويت  
 ذكره، وحضرنا عند مولانا السعيد غدوة<sup>۶</sup> الدرس بعد ما توفى فوجدناه فرحاً مسروراً  
 يشرق وجهه لمعاناً ونوراً فقال رأيت الحاج علياً في منامي ينشد هذه الأبيات  
 لابن الفارض ويكرر [ها] متواجداً:

وَفَارِقَ ضَلَالِ الْفَرَقِ فَأَلْجَمُ<sup>۶</sup> مَنِيحٌ هُدَى فِرْقَةٍ بِالْإِتِّجَادِ تَحَدَّتْ  
 وَصَرَخَ بِاطِّلاقِ الْجَمَالِ وَلَا تَقُلْ بِتَقْيِيدِهِ رَوْماً لَزُخْرُفِ زِينَةٍ  
 فَكُلِّ مَلِيحٍ حُسْنُهُ مِنْ جَمَالِهَا مُعَارُ لَهُ بَلْ حُسْنُ كُلِّ مَلِيحَةٍ  
 بِهَا قَيْسُ لُبِّي هَامَ بَلْ كُلُّ عَاشِقٍ كَمَجْنُونٍ لَيْلَى أَوْ كَثِيرٍ عَزَّة<sup>۸</sup>

- ۱ - م: الحاج علی بن العصار، ۲ - رجال بضم را، و تشدید جیم جنانکه در ق ب بضبط  
 قلم مرقوم است جمع راجل است بمعنی پیاده، یعنی وی از بیاد کان این سردان یعنی از فروع و  
 طبقه عوام و کارگران طایفه صوتیه بود نه از مشایخ و رؤسا- ایشان، ۳ - رجوع شود بنمره  
 ۲۳۹ از تراجم. ۴ - کذا فی م، ب ق: يسوق البقر (= بموق البقر)،  
 ۵ - رجوع شود بنمره ۳۳ از تراجم، ۶ - کذا فی م و دیوان ابن الفارض، ب ق: والجمع،  
 ۷ - کذا فی النسخ الثلاث، دیوان، ملاً، ۸ - این چهار بیت از تائیه کبرای ابن الفارض  
 موسوم بنظم السلوک است (دیوان ابن الفارض طبع بیروت سنه ۱۹۱۰ میلادی ص ۸۵)، -

عزّی قومه به<sup>۱</sup> فی سنة ستّ و خمسين و سبعمائة (ورق ۱۲۲ب) و دفن حذاء حظيرة  
الشيخ احمد<sup>۲</sup> رحمة الله عليهم .

### ۱۹۵ - الشيخ غازي بن عبد الله

يقال انه من الغزاة والمجاهدين<sup>۳</sup> جاء فارس لقتال المجوس والمشرکين  
فاستشهد في عهد عمر بن عبد العزيز و مرقدہ في رباطه المشهور بالثلثاء<sup>۴</sup> خلف  
درب الباغ الجديد رحمة الله عليهم .

### ۱۹۶ - الشيخ شمس الدين عمر المشهدی

كان واعظاً فصيحاً جهورى الصوت قدم شيراز في عهد القاضى السعيد  
رکن الدين يحيى<sup>۵</sup> و استتبع خلقاً كثيراً من الخواصّ و العوامّ ثم ظهر رجل يزعم  
انه المهديّ الموعود في آخر الزمان و صار بسببه متهماً فقتل مع من قُتل و دفن  
في وسط المقبرة في جوار الشيخ غازي<sup>۶</sup> رحمة الله عليهم .

### ۱۹۷ - الشيخ علي الشهيد<sup>۷</sup>

.....

---

۱ - م بجای این سه کلمه: توقی ،  
صاحب ترجمه مذکور بلافاصله قبل ،  
۲ - یعنی ظاهر آ شیخ احمد بن عبد الله معروف بما  
۳ - م افزوده : فی سبیل الله ،  
۴ - « در باغچه که مشهور است بسه شنبه نزد باغ میدان » (ترجمه فارسی کتاب س ۱۲۱) ،  
۵ - مستوفی در سنه ۷۰۷ ، رجوع شود بنمرة ۲۹۲ از تراجم ، ۶ - یعنی صاحب ترجمه  
مذکور بلافاصله قبل ، ۷ - این عنوان در اینجا در ق و در حاشیة ب مسطور است بدون  
خود ترجمه حال و در ق بعد از عنوان بقدر يك سطر بیاض است ، - ولی در ترجمه فارسی کتاب  
حاضر از پسر مؤلف عیسی بن جنید ترجمه مختصر ذیل را دارد: « **شیخ علی شهید** معاصر شیخ  
دولت بود و در گردا گرد او صلحا و سادات و مجذوبان و عبّاد و ابدال مدفونند و مرقد او در پس دروازه  
دولت است » ، - و مقصود او از شیخ دولت صاحب ترجمه آتی الذکر نمره ۲۰۰ است ،

## ۱۹۸ - الشيخ اويس بن عبدالله الخنجي

كان من عبّاد الرجال واجواد الأبدال ما سمعت في زماننا هذا من بلغ في الطّي مرتبته كان يطوي اثنين و اربعين يوماً لا يأكل ولا يشرب ولا ينام بحيث يحتاج الى وضوء آخر ، قد تأدّب بطريقة والده وهو قد تأدّب بطريقة الشيخ الحاج عبد السلام الخنجي<sup>۲</sup> (ورق ۱۲۳) والشيخ فخر الدين احمد المشتهر بيازارو<sup>۳</sup> ، ورياضانه مشهورة ودخل في الأربعينات من صباه حتى نال مناه ، لم يشرع في شطح وطامات ، ولم يتعدّ سنة رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ في جميع الحالات ، وسألته يوماً هل يباغ عدد اربعينائك خمسين فقال قد جاوزت ذلك ، وكان له في السماع وجد وصياح وحرکات غير منضبطة تشهد على اضطرابه ، توفي في شعبان سنة تسعين وسبعمائة ودفن في خاتقاه خلف درب دولت رحمة الله عليهم .

## ۱۹۹ - الاتابك سعد بن ابى بكر بن سعد بن زنگي

كان ملكاً شاباً جميلاً حسن السيرة صافى السريرة محباً لاهل الفضل مريباً لهم قد انتسب اليه الشيخ مشرف الدين مصلح السعدي<sup>۴</sup> و مدحه بمدائح وزين

---

۱ - م : لا يحتاج ، - مآل هردو يعنى يحتاج ولا يحتاج يكى است ، بنا بر ق ب معنى عبارت اين خواهد بود كه نميخوايد تا محتاج بوضو ديگرى باشد ، و بنا بر م : نميخوايد و بنا بر آن محتاج بوضو ديگرى نبود .  
۲ - اطلاعى از احوال اين عبد السلام خنجي در جائي نتوانستيم بدست بياوريم ، محتمل است كه وي پدر عفيف الدين اسراييل بن عبد السلام خنجي سابق الذكر صاحب ترجمه نمره ۱۶۸ باشد ،  
۳ - از احوال اين شخص نيز معلوماتي نتوانستيم بدست بياوريم ، سابق در اثناء ترجمه نمره ۷۰ استطراداً ذكرى ازو گذشت ،  
۴ - السعدي را فقط در م دارد .

باسمه الکتب ، ولما توفي ابوه الأتابك ابوبكر كان هو عند مالك التمرک لمصلحة  
اهل شیراز قبله خبر وفاة والده عند رجوعه فی الطريق وكان مريضاً فبقي بعده  
ایاماً ثم توفي بأرض العراق فی جمادی الآخرة سنة ثمان وخمسين وستمائة فأرسلت  
ترکان خاتون<sup>۲</sup> قال الفقيه<sup>۳</sup> وكانت صالحة معتقدة<sup>۴</sup> حتى اتوا به ودفنته فی شیراز

- ۱ - مقصود از « ملك الترك » هولاکو است چه در آن اعصار یعنی در عهد سلطنت مغول و ازمنه  
مقاربه آن عامه ناس که معمولاً اطلاع چندانی از اوضاع و احوال امم مختلفه ندارند تصور واضحی  
از اقوام مغول نداشته اند و آنها را شعبه از طوایف اترک فرض میکرده اند ، - و اما رفتن اتابک  
سعد بن ابوبکر بدربار هولاکو که مؤلف بدان اشاره میکند در سنه ۶۵۸ بود برای اظهار مراسم  
تهنیت از جانب پدرش اتابک ابوبکر بمناسبت فتح ولایت لرستان بدست لشکر مغول و در آن  
موقع اتابک ابوبکر او را باتحف و هدایای بسیار باسم نوا باردوی هولاکو فرستاد ، در اثناء  
مراجعت ازین سفر اتابک سعد را در عرض راه مرضی صعب روی نمود و پدرش نیز در شیراز بیمار  
شد و پدر و پسر از بیماری یکدیگر خبر نداشتند ، و چون اتابک سعد بمرحله طبرش [ = تفرش ]  
رسید بتب ربع مبتلی بود مستسقی نیز شد و رعاف پدید آمد و همانجا پس از دوازده روز ازوفات  
پدر که خطبه و سگه بنام او مزین گشته بود در روز یکشنبه هفدهم جمادی الآخرة سنه ششصد و  
پنجاه و هشت در گذشت ، و زوجه او ترکان خاتون کس فرستاد و تابوت او را بشیراز آورد و در  
آنجا دفن نمود و بارگاهی رفیع بر آن بساخت و سپس در جنب آن مدرسه بنا نمود و بنام پسرش  
اتابک عضدالدین محمد آنرا مدرسه عضدیّه نام نهاد ( رجوع شود بجامع التواریخ قسمت سلغریان  
که هنوز طبع نشده ، و قسمت او کتای قبا آن بعد طبع بلوشه ص ۵۵۴ - ۵۵۷ ، و قسمت  
هولاکو طبع کاترمر ص ۳۲۲ ، و وصاف ص ۱۸۱ ، و «مدوحین سعدی» ص ۱۶ - ۱۷ ) ،  
۲ - ترکان خاتون زوجه اتابک سعد بن ابوبکر بن سعد بن زنگی دختر اتابک یزد قطب الدین محمود  
شاه و مادرش یاقوت ترکان دختر براق حاجب مؤسس سلسله قراخانیان کرمان بود ، ترکان  
خاتون را از اتابک سعد سه فرزند آمد ، یک پسر اتابک عضدالدین محمد که عنقریب اشاره باحوال  
او خواهد شد ، و دو دختر یکی بزرگتر موسوم بسلمغ خاتون که در حباله محمد شاه بن سلغور  
شاه بن سعد بن زنگی در آمد ، و دیگر خردتر موسوم بابش خاتون که آخرین سلغریان فارس و زوجه  
منکو تیمور بن هولاکو بود ، ترکان خاتون پس ازوفات شوهر نخستین خود اتابک سعد در حباله  
نکاح اتابک سلجوق شاه بن سلغور شاه بن سعد بن زنگی برادر محمد شاه مذکور در آمد ، ولی پس  
از اندک زمانی شوهرش شبی در یابان مستی او را بدست غلامی زنگی بقتل آورد در او اخر ۶۶۱  
یا اوایل ۶۶۲ ( رجوع شود بهمان مأخذ مذکور در حاشیه ۱ و «مدوحین سعدی» ص ۲۳ - ۲۸ ) ،  
۳ - یعنی فقیه صائین الدین حسین بن محمد بن سلمان صاحب « تاریخ مشایخ فارس » ( رجوع شود  
بنمره ۱۲۲ از تراجم ، و ص ۴ و ۴۹ ) ، ۴ - م : معتبده ،

(ورق ۱۲۳ب) و بنت علیه فبة رقیعة و جمعت عندها مدرسة سمّتها العصدیة \* ثم

دفن ابنه محمد بن سعد فی جنبه<sup>۲</sup> و انشد لسان الحال عنهم:

جَلَّ رَبِّي وَ عَزَّ مَنْ لَا يَمُوتُ      قَدْ تَبَقَّنتُ أَنَّنِي سَامُوتُ  
لَيْسَ مُلْكُ يُزَيْلُهُ أَلَمُوتُ مُلْكًا      إِنَّمَا أَلْمَلِكُ مُلْكٌ مَنْ لَا يَمُوتُ

رحمة الله عليهم .

### ۲۰۰ - الشيخ دولت<sup>۳</sup> بن ابراهيم بن مالك الاشتهر

يقال انه جاء فارس لقتال المجوس المتحصنين بقلعة فهندروا فحاصروهم مدة

۱ - یعنی اتابک عضدالدین محمد بن سعد بن ابی بکر بن سعد بن زنگی ، وی در وقت وفات پدر دو اوزده ساله بود ، بصوابدید امرا او را در اواخر جمادی الآخرة سنه ۶۵۸ بخت نشانیدند و مادرش زکان خاتون حاکمه و مدبره امور مملکت گردید ، ولی ایام سلطنت او چندان امتدادی نیافته بس از دو سال و هفت ماه سلطنت بسبب سقوطه از بام قصر در گذشت در اوایل سنه ۶۶۱ و در مدرسه عضدیة شیراز مدفون شد ، ۲ - کذا فی ق ب . در م بجای جمله از ستاره تا اینجا چنین دارد : « تم دفن فی جنبه اخوه محمد بن ابی بکر » ، و این غلط فاحش است چه اتابک محمد باجماع مورخین و نیز بطبق ق ب پسر اتابک سعد بود نه برادر او ، -

۳ - م : او پس ( بجای « دولت » ) ، ۴ - کذا فی م ، ب ق : مالک بن اشتر ( کذا ) ، ۵ - چنین است این کلمه صریحاً و اضحاً در هر سه نسخه یعنی **فهندرو** بقاء و هاء و نون و دال و راء مهملتین ، - و نیز در تاریخ ملوک آل مظفر فارس از محمود کیتی که در اواخر تاریخ کزیده چاپ عکسی اوقاف گیب مندرج است در صفحات ۶۶۳ ، ۴۷۴ ، ۶۸۶ ، ۶۸۸ ، ۸۹۵ هفت مرتبه نام این قلعه بعینه بهمین املا مکتوب است ، و علاوه در اغلب این موارد تمام حروف این کلمه بطرز ذیل حرکات گذارده شده است : بفتح فاء و فتح هاء و سکون نون و ففتح دال و نیمه و در آخر راء مهمله بر وزن قلندر ، و ما نیز متن حاضر را از روی همین نسخه حرکات گذاریم ، - در تاریخ ابن الأثیر چاپ مصر سنه ۱۳۰۳ ج ۹ ص ۱۹۸ در وقایع سال ۴۴۳ در تحت عنوان ذکر ملک الملک الرحیم اصطخر و شیراز « سه مرتبه نام این قلعه **بهندرو** چاپ شده بعین همان املائی مذکور و لسی بیاه موحده بجای فاء ، و ازین املائی ابن الأثیر بضمیمه املائی شد الا زار و تاریخ محمود کیتی واضح میشود که اصل نام این قلعه در زبان فارسی **بهندرو** بوده است باین فارسی در اول که بعدها در تحت نفوذ زبان عربی این بیه فارسی گاه بقاء تبدیل شده مثل همین موارد سابق الذکر شد الا زار و تاریخ محمود کیتی ، و گاه بیاء عربی مانند سه مورد مذکور در ابن الأثیر و نیز مساند تلفظ امروزی خود امسالی محل یعنی شیراز که این قلعه را اکنون **قلعه بندر** { بقیه در صفحه بعد }

## مَدِيدَةٌ وَحَارِبُهُمْ مَحَارِبَةٌ شَدِيدَةٌ ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدَّرَ لَهُ الشَّهَادَةَ وَخَتَمَ لَهُ بِالسَّعَادَةِ

[بقیه از صفحه قبل]

مینامند بپاء موحدّه و نون و دال و راء مهملتین بهمان افظ بندر معروف یعنی شهر واقع بر لب دریا و محلّ توقف کشتیها و حمل و نقل بضایع و مسافرین ، و این تلفظ امروزى اهالی نزدیکترین صور این کلمه است باملای اصلی آن یعنی **پهندر** با یا فارسی که بایک تدرّج طبعی منظمی از یکطرف در فارسی **پهندر = بندر = بندر شده** است ، و از طرف دیگر در عربی از **پهندر = فهندر** و **پهندر** بعمل آمده است ، - این صورت اخیر یعنی **مهندر** با میم در اوّل املای کتاب احسن التّاسیم فی معرفة الأقالیم ابو عبد الله محمد بن احمد مقدّسی بشاری است از مؤلّغین نیمه دوم قرن چهارم هجری که خود نیز بشخصه مدتی در شیراز بوده است ، مؤلف مزبور در ضمن تعداد هشت دروازه که شیراز در آن عصر داشته از قبیل دروازه سلّم و دروازه اصطخر و دروازه گوار یکی نیز دروازه **پهندر** را می شمرد که لابد بواسطه محاذات آن دروازه با این قلعه واقع در شرق شیراز باین اسم معروف شده بوده است ، و دخویه مستشرق مشهور هلاندى ناشر کتاب مزبور در حاشیه این موضع ص ۴۳۰ گوید : « این کلمه یعنی **مهندر** نام همان قلعه ایست که امروزه **فهندر** نامیده میشود (اوزلی) در سفرنامه خود ج ۲ ص ۲۹ بعد وصف آنرا نموده است » - و این نکته را نیز نا گفته نگذریم که بواسطه تشابه خطی عجیبی که ما بین **فهندر** مانحن فیه و **قهنندز** با قاف و زاء معجمه ( معرّب « کهن دز » که در قرون وسطی بر مطلق هر قلعه مستحکمی که در وسط بعضی شهرهای بزرگ ایران واقع بوده اطلاق میشده مانند **قهنندز** مرو و **قهنندز** نیشابور و **قهنندز** های بلخ و بخارا و سمرقند و غیره ) موجود است در بعضی از نسخ کلمه اوّل بکلمه ثانى تصحیف شده از جمله در شیراز نامه مطرداً در صفحات ۲۶ - ۲۸ ، پس باید جدّاً ملنفت این نکته بود و این اشتباه را تکرار نکرد ، - مؤلف فارسنامه ناصری نام این قلعه را غالباً در کتاب خود از جمله در ج ۲ ص ۳۳۳ **پهن** بیاء فارسی و زاء معجمه در آخر و تجزیه آن در کتابت بدو کلمه نگاشته است ، و بدون شك چون در ذهن او رسوخ کرده بوده که جزء اخیر این کلمه ( دز ) است بمعنی قلعه لهذا ابتناءً بر این عقیده خیالی برخلاف املای عموم ماخذ معتبره دیگر و برخلاف تلفظ خود اهالی محل که همه این کلمه را چنانکه گفتیم **پهندر** برآه مهمله بلفظ بندر بمعنی شهر ساحلی تلفظ میکنند او آنرا با زاء معجمه و انفصال در کتابت نگاشته و این املاى ساختگی را باین کلمه داده است ، - در فارسنامه ابن البلیغی نیز چون یکی از ماخذ عمده دو ناشر آن کتاب مرحومین لسترنج و نیکولسن در تصحیح متن آن بتصریح خودشان همین فارسنامه ناصری بوده است لهذا آنها نیز کلمه **پهندر** را در نام این قلعه که دومرتبه در آن کتاب ذکر آن آمده (ص ۱۳۳ و ۱۶۶) بدون شك استناداً بفارسنامه ناصری آنرا به **پهنندز** بازاء معجمه تصحیح کرده اند با وجود اینکه در نسخه موزه بریطانیّه که اقدم نسخه است بنام ابن البلیغی است و نسخه دیگر یعنی نسخه پاریس فقط سوادى از آنست این کلمه صریحاً **پهندر** با راء مهمله مکتوب است ( رجوع شود بص ۱۶۶ حاشیه ۳ از ابن البلیغی ) .

فدفن فی محلّه المعروف به<sup>۱</sup> وقیل کان قبره خافیاً ما اطلعوا علیه حیناً حتی رآه احد من الناس یرید عماره فی تلك الأرض فاطلع علی حفیر فنظر فیه فرأی رجلاً جسیماً وسیماً طویلاً مدفوناً مع اساحته وثیابه وفی یده خاتم نقش علیه اسمه ونسبه فعملوا ذلك وجعلوا تربته مزاراً، ولزیارة تربته اثر ظاهر قد جربوها والحاف

[ بقیه از صفحه قبل ]

تا اینجا صحبت از املائی نام این قلعه بود اما موقعیت آن چون مرحوم فرصت شیرازی در کتاب « آثار عجم » از همه کس بهتر وصف مشیح مفیدی ازین قلعه نموده ما بنقل خلاصه مسطورات وی ذیلاً اکتفا میکنیم ، در ص ۴۱۶ - ۴۱۸ از کتاب مزبور متن و حاشیه گوید ، « قلعه بندر » قلعه ایست در سمت شرقی شیراز بمسافت کمتر از میلی و باغ دلکشا در پایه آن قلعه واقع شده و آن قلعه را فهندز نیز گویند بضم فاف و کسر دال و آن معرب کهن دز است بمعنی قلعه کهن و این اسم عام است برای هر قلعه کهنه چنانکه در بلاد دیگر هم قلعه هائی هست که آنها را فهندز مینامند ، و قلعه مذکوره را فهندز بفتح فاء نیز نوشته اند ، بهر صورت مانع الجمع نخواهد بود که هم فهندز باشد موماً وهم فهندز خصوصاً اما در این اوقات بقلعه بندر اشتهار دارد و بندر جائی را گویند که محل صدور و ورود تجار باشد و بیشتر لب دریا را گویند و معروف است که قلعه بندر وقتی اطراف آن تا بمسافتی آب بوده که بکشتی عبور می نموده اند ولی حقیقت آن معلوم فقیر نشده [ این وجه تسمیه قلعه بندر بکلی عامیانه وواهی است و منشأ آن جهل بنام اصلی قدیمی این قلعه است که چنانکه سابق گفتیم پهندر بوده و سپس بکثرت استعمال پهندر = بندر = بندر شده است - ناشر ] و آن کوهی است طبیعی ارتفاع چندانی ندارد و یکطرف آن دامنه دار است و منتهی بصحرا میشود و اطراف دیگرش اتصال بکوه دیگر دارد ولی جوانب آنرا از سنگ و گچ برج و بارو ساخته بوده اند که از یورش دشمن مصون ماند ، اکنون از آن سدها جز آثاری باقی نیست و بر سر آن کوه که وسط قلعه باشد جاهی است بسیار عمیق مربعاً حفر شده که چهارده ذرع دور دهن آنست و عمق آنرا قریب یکصد ذرع یافتیم و آب ندارد و اگر چه الحال بی آبست ولی معلوم است که آب داشته زیرا که اطراف آن جاه آثار حوض و منبع که از صاروج و آجر ساخته بوده اند میباشد ، و سوان فاحشه مقدره واجب الفتل را در آن برده می افکنند ، و دو چاه دیگر در آن قلعه هست ولی قطر آنها کمتر است از چاه مذکور ، انتهی ، - و مرحوم سیر پرسی سایکس انگلیسی درسفرنامه خود موسوم به « ده هزار میل در ایران » ( ترجمه فارسی ج ۲ ص ۱۶۲ ) در خصوص این قلعه گوید : « آثار قلعه بزرگی نیز موسوم بقلعه بندر در این شهر [ یعنی شیراز ] دیده میشود که دارای دو چاه عمیق سنک آهکی است و تا این اواخر هر زنی را که درحین ارتکاب زنا دستگیر میکردند در یکی از آنها می افکنند ، این قلعه محققاً قبل از ظهور اسلام بنا شده زیرا حجار بیهای آن تقریباً نظیر حجار بیهای

مرو دشت است ، -

۱ - کنایه فی ق ب ، م : فی المحلّه المعروفه به ،

عنده عظیم رحمة الله عليهم .

## ۲۰۱ - الفقيه نجم الدين محمود بن الیاس

الطبيب المقبول الرواية الفقيه الكثير<sup>۱</sup> الدراية من علماء الزمان وفضلاء الأعيان (ورق ۱۲۴) كان ماهراً ففى علمى الأبدان والأديان قد مارس اقسام العلوم واخذ من<sup>۲</sup> سائر الفنون ولكن غلب عليه الطب فاشتهر به ، قيل مهما جلس للتداوى قدم الأُسْبُقِ فالأُسْبُقِ وراعى جوانب<sup>۳</sup> الفقراء ومتى كتب الدواء لفقير وعلم أنه لا يقدر على تحصيل ذلك اصحبه احداً يشتري له من ماله ويسلم اليه ، وله مصنّفات معتبرة جامعة منها كتاب الحاوى فى علم التداوى<sup>۴</sup> ، وشرح الفصول لبقرات ، والرشيديّة ، وكتاب التشریح ، وكتاب الاغذية والاشربة ، والرسالة الثلجيه<sup>۵</sup> ، وكتاب اسرار النكاح وفى ديباجته اوراق فى العشق تدلّ على أنه كان محظوظاً من العشق الألهى المخلص عن المرديات النفسانية ومما اورد فيه :

تَرَدُّدُ أَنْفَاسِ الْمُحِبِّ دَلَالِيْلٌ عَلَى كُنْهِ مَا أَخْفَاهُ مِنْ أَلَمِ الْحُبِّ  
إِذَا خَطَرَاتُ الْحُبِّ أَحْمَرْنَ قَلْبَهُ تَنَفَّسَ حَتَّى ظَلَّ مُنْصَدِعَ الْقَلْبِ

- ۱ - ب : الكبير (ببء مؤخّده) ، ۲ - م : وخدم (بجای «واخذ من» ) ، ۳ - م : جانب ، ۴ - م : الحاوى فى الطب ، - رجوع شود بكشف الظنون در تحت همدین عنوان « الحاوى فى علم التداوى » ، صاحب فارسنامه ناصرى ۲ : ۱۴۱ ازین کتاب به « حاوى صغير » تعبیر نموده و از « حاوى » معروف محدثین ز كرتیای رازى به «حاوى كبير» ، واین باید اصطلاحی مخصوص باشد والا معروف در عموم كتب طبقات اطباء وفهارس كتب وغيره نام کتاب رازى « حاوى » مطلق است بدون هیچ قیدى و صفتى و نام کتاب حاضر بهمان نحو که در متن مسطور است « الحاوى فى علم التداوى » است نه «حاوى صغير» ، - از کتاب الحاوى فى علم التداوى نسخ متعدده موجود است از جمله نسخه در موزه بریطانيه درلندن ، و نسخه دیگری در گوتا (آلمان) که تاریخ کتابت آن سنه ۷۳۷ است ، و نسخه دیگری در کتابخانه لیدن (هالاند) ، و نسخه دیگری در کتابخانه آستان قدس رضوى در مشهد که مؤلف فهرست آن کتابخانه ج ۳ ص ۲۵۳ سهو بسیار عظیمی نموده و آنرا بجمّدين ز كرتیای رازى نسبت داده است ، ۵ - كذا فى ب بثناء مثلثه وجم ، م : « البلخيّه » ببء مؤخّده و خاء معجمه ، ۶ - كذا فى م ، ق ب : القلب (كذا) ،



مال الی العالم العلوی فی سنة . . . وستمائة<sup>۱</sup> ودفن فی بقعته رحمة الله علیهم .

۲۰۲ - مولانا جلال الدین احمد بن یوسف بن الیاس<sup>۲</sup>

الطیب الفاضل الأدیب الكامل کان محبباً الی القلوب (ورق ۱۳۴ ب) مقرباً لیدی الملوک ینفق ماله علی الصوفیة ویجمعهم علی الطعام ویطیب وقتهم بسماع الکلام وله دیوان جمع فیہ اشعاره من العربیات و الفارسیات ، و ملعماته فی غایة اللطافة ، \* ولما قضی عن نظم کتابه الأرب ، وشاع ذکره فی الشعراء وذهب ، کتب کل من اولی الفطنة والأدب نسخة منه بحل الذهب<sup>۳</sup> ، ورزقه الله اولاداً موسومین بالکمال من افاضل الرجال ، ومن جملة ما بقی علی ذکری من شعره :

أَأَنْتِ طَيِّبٌ فِي الْحَقِيقَةِ أَمْ أَنَا      تَحَيَّرْتُ حَتَّى لَسْتُ أَدْرِي مُعَيَّنًا  
تَحَيَّا لِكَ فِي عَيْنِي إِذَا كُنْتُ نَائِمًا      وَفِي الْقَلْبِ عِنْدَ الْإِنْتِبَاهِ تَوَطَّنَا  
فَتَحْسُدُ عَيْنِي الْقَلْبَ عِنْدَ أَنْتِبَاهِهَا      وَ يَغِيْطُ قَلْبِي الْعَيْنَ حِينَ تَوَسَّنَا

۱ - کذا فی م ، در ق ب جای اصل تاریخ وفات سفید است ، در فارسنامه ناصری ۲ : ۱۴۱ وفات اورا « در حدود سال ششصد ونود واند » نکاشته است ندانستیم از روی چه مأخذی ، و در هر صورت چنانکه ریو نیز در فهرست نسخ عربی موزه بریتانیه ص ۴۸ گوید تاریخ کتابت « الحاوی فی علم التداوی » نسخه کوتا که چنانکه گفتیم سنه ۷۳۷ است دلیل قاطعی است که عصر تألیف مؤخر ازین تاریخ نبوده است ، پس از این فقره مضافاً بتاریخ وفات برادرزاده صاحب ترجمه جلال الدین احمد بن یوسف بن الیاس آتی الذکر بلافاصله بعد که در سنه ۷۴۴ بوده عصر تقریبی مؤلف بدست میآید ، ۲ - م بعد از الیاس افزوده ، الحکیم ، -

۳ - م بجای جمله از ستاره تا اینجا چنین دارد : « ولما فرغ من نظم کتابه المنوی کتب کل من احبائه نسخة منه بحل الذهب » ، ۴ - تذکیر فعل « توسن » را که فاعلش ضمیر راجع به عین است میتوان حمل بر ضرورت شعر از باب « ولا ارض اقبل اقبالها » نمود ، ولی این بیت عیب دیگری دارد و آن اینست که قائل آن توسن را چنانکه از سیاق واضح است بمعنی خوابیدن استعمال کرده و حال آنکه توسن بمعنی آمدن کسی است نزد کسی در وقت خواب وی ، و بمعنی خوابیدن در کتب لغت متداوله بنظر نرسید ، قال فی اللسان « توسن فلان فلانا اذا اتاه عند النوم و قبل جاهه حين اختلط به الوسن » ،

فَوَادِي نِيرَانٍ وَ عَيْنِي لُجَّةٌ      وَقَدْ آخَذَتْ قَلْبِي وَ عَيْنِي مَسْكَنَا  
 لَيْلِنَ أَلْفِ الْأَيَّامِ بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ      فَلَا أَشْتَكِي أَلْيَنَ أَلْدِي كَانَ بَيْنَنَا  
 ومن اشعاره الفارسیّة ۱ :

شد روز جوانی جبرالله عزاک      آمد شب پیری انعم الله مساک  
 ای دهر هر آنکه دل بهر تونهاد      اینست جزاش احسن الله جزاک  
 (ورق ۱۳۵) توفی فی سنة اربع واربعین و سبعمائة<sup>۲</sup> و دفن فی رباطه<sup>۳</sup> فی جوار عمه  
 رحمة الله عليهم<sup>۴</sup> .

۱ - این سه کلمه فقط در م موجود است ، ۲ - کذا فی م ، در ب ق جای آحاد و عشرات سفید است ، در فارسنامه ناصری ۲ : ۱۳۴ نیز وفات او را بطبق م در سال هفتصد و چهل و چهار ضبط نموده است شاید از روی همین نسخه م ،

۳ - م ؛ فی بقعته ، ۴ - کلمات از رازده ۳ تا اینجا فقط در م موجود است ، - بمناسبت اینکه در کتاب حاضر ترجمه احوال دونفر ازین خاندان بنی الیاس که همه از اطباء مشهور شیراز بوده اند یعنی نمره ۲۰۱ و ۲۰۲ مذکور است گوئیم که یکی دیگر از افراد همین خاندان که ظاهراً نواده صاحب ترجمه حاضر ( نمره ۲۰۲ ) است مؤلف کتابی است معروف در طب بزبان فارسی موسوم به **کفایه مجاهدیه** و نسخ متعدده از آن در کتابخانه های ایران و اروپا موجود است ، و مؤلف آن خود را **منصور بن محمد بن احمد بن یوسف بن الیاس** مینامد ( فهرست نسخ فارسی موزه بریتانیه از ریو ص ، ۴۷۰ ) ، و در فهرست کتابخانه مجلس لقب « فقیه » را نیز برای او افزوده ، و مؤلف این کتاب را بنام پادشاهی موسوم به **مجاهد السلطنة والدين سلطان زين العابدين** تألیف نموده است ( همان موضع از فهرست ریو ) ، حال گوئیم از نام جد و آباء جد مؤلف کفایه مجاهدیه که بعینه و بدون کم و زیاد همان نام و نسب صاحب ترجمه حاضر ( نمره ۲۰۲ ) است ، و نیز از لقب « فقیه » که بعینه همین لقب یا نعت را صاحب شد الا زار برای صاحب ترجمه نمره ۲۰۱ که عم صاحب ترجمه نمره ۲۰۲ است ذکر کرده ، و بالأخره از اینکه صاحب کفایه مجاهدیه نیز مانند دو صاحب ترجمه ۲۰۱ و ۲۰۲ هر سه از اطباء میباشند ظن بسیار قوی بلکه تقریباً قطع و یقین حاصل میشود که صاحب کفایه مجاهدیه منصور بن محمد بن احمد بن یوسف بن الیاس نواده صاحب ترجمه حاضر احمد بن یوسف بن الیاس باید باشد ، و نیز از نام و لقب مخدوم صاحب کفایه مجاهدیه « مجاهد الدین سلطان زین العابدين » تقریباً شك [ بقیه در صفحه بعد ]

### ۲۰۳ - الشيخ عز الدين الاصبهاني<sup>۱</sup>

كان حافظاً للقرآن ذاتجويد حسن وخشية وبكاء وتضرع ودعاء قد صحب المشايخ الكبار وادرك كثيراً من العلماء الأبرار ثم لزم زاويته و اشتغل بتلاوة كتاب الله تعالى وتعليم اولاد المسلمين يقوم حين يبقى نصف الليل او ثلثه فيدرس لكتاب<sup>۲</sup> الله وعمى في آخر عمره مدة<sup>۳</sup> ثم ابصر حتى كتب مصحفاً آخر بيده ثم عمى<sup>۴</sup> واسن حتى جاوز التسعين<sup>۵</sup> توفي في سنة... وتسعين وسبعمائة<sup>۶</sup> ودفن في زاويته على رأس سكة السجانيين<sup>۷</sup> رحمة الله عليهم.

### ۲۰۴ - الشيخ عز الدين ابو طاهر الابو سعيدي<sup>۱</sup>

من اولاد الشيخ ابى سعيد بن ابى الخير الميهني كان صوفياً حسن السميت لطيف المحاور له نظم فائق وكلام رائق يقوم للنصيحة بين المسلمين ويتكلم بالغلظة مع الملوك والسلاطين وكان ذا تواجد واستغراق وامثال

بقية از صفحه بیل

وشبهه نمی ماند که این مخدوم هیچکس دیگر نمیتواند باشد جز «سلطان مجاهد الدین زین العابدین بن شاه شجاع بن امیر مبارز الدین محمد بن مظفر از ملوک آل مظفر فارس (۷۸۶ - ۷۹۳)» و با همه این فراین واضحه ریو و اینه مخدوم صاحب کفایه مجاهدیه را یکی از ملوک کشمیر شاهي خان، نام (۸۲۶ - ۸۷۷) که بعد از جلوس خود را به «سلطان زین العابدین» موسوم نمود فرض کرده اند و حال آنکه اصلاً و ابداً در تاریخ فرشته در شرح احوال این سلطان لقب «مجاهد الدین» برای او ذکر نکرده است، و علاوه بر قرینه نام خود کتاب یعنی کفایه مجاهدیه صریح نسخه موزه بریتانیه است چنانکه مذکور داشتیم که لقب مخدوم صاحب کفایه مجاهدیه «مجاهد الدین» بوده است،

۱ - در م بعد از «عزالدین» افزوده: «یوسف»، ۲ - کذا فی ق م (۹)، ب: الكتاب (غ)، ۳ - م: مرة، ۴ - ب: عمر، ۵ - کذا فی ب م، ق: السبعین،

۶ - جای آحاد در ب ق سفید است، م: فی سنة تسعين وسبعمائة، ۷ - کذا فی ق، ب: السجابين (؟)، م: السجابين، ترجمه فارسی کتاب کوچه زندان (= زندان؟)،

۸ - تصحیح قیاسی قطعی، هر سه نسخه: الا بی سعیدی،

غریبه<sup>۱</sup> سارت ذکرها<sup>۲</sup> فی الآفاق و مرقدہ بزایوۃ الشیخ عز الدین<sup>۳</sup> لمصافاة<sup>۴</sup>  
کانت بینہما رحمۃ اللہ علیہم .

## ۲۰۵ - السمت زاهدة خاتون

کانت صالحه متمعدة مخلصه فی النية (ورق ۱۲۵ ب) تزوجها<sup>۱</sup> الأتابک بزایه  
ولما غلب السلطان الب ارسلان علی<sup>۲</sup> فارس\* و انتزعها من السلجوقية و لاها  
الأتابک بزایه و کان علیها حتی غلبت السلغریة فی سنة ثلاث و اربعین و خمسمائة<sup>۸</sup>

۱ - م ، عربیة ، ۲ - م : ساز ذکره ، ۳ - یعنی صاحب ترجمه ، مذکور بلافاصله  
قبل بظن قالب ، ۴ - م : لمصادقة ،

۵ - در نسخه م در حاشیه در مقابل این عنوان بخطی الحاقی غیر خط کاتب اصل نسخه نوشته اند : « بقعه  
و مزار خاتون مشهور بخاتون قیامت » ، ۶ - تصحیح قیاسی ، - ب ق : تزوجه (کذا) ، م  
بتصحیح الحاقی : تزوجت (بالأتابک) ، ۷ - ب ق « علی » را ندارند ،

۸ - جمله از ستاره تا اینجا در هر سه نسخه بعینه بهمین نحو است بی هیچ اختلافی و تفاوتی ، و  
در ترجمه فارسی این کتاب نیز فقره معادله این جمله عیناً ترجمه تحت الفظی همین عبارت است  
بدون هیچ کم و زیادی ، بنابراین پس معلوم میشود که هیچ تعریف و تصریحی از نسخ در این جمله  
روی نداده است و هر چه در متن مسطور است از قلم خود مؤلف جاری شده بوده است ، و معذک  
در همین جمله کوتاه دوسطری سه غلط تاریخی بسیار بزرگ فاحش و واضح روی داده است که شخص  
از ملاحظه آنها غرق دریای حیرت و تعجب میگردد که چگونه ممکن است شخص فاضل ادیب عالمی  
که تألیفی باین نفیسی از تراجم مشاهیر رجال شهر خود بیادگار گذارده تا این درجه از تاریخ وقایع  
مشهوره دنیا و سرگذشت طبقات مختلفه ملوک و سلاطین و روابط صلحی و جنگی ایشان بایکدیگر  
و سایر تحولات و تبدلات عظیمه اوضاع عالم بی اطلاع و باین اندازه تهیدست باشد که اینگونه باطلیل  
پریشان مضحک را که مثل عامیانه معروف «خسن و خسین هر سه دختران معاویه» در جنب آن بسیار  
حقیر و ناچیز است در هم بافته و در بطون دنا تر مخلد نماید، باری آن اشتباهات از قرار ذیل است : **اولاً**  
مؤلف گوید «و قتیکه سلطان الب ارسلان بر فارس غلبه کرد و آن ولایت را از دست سلجوقیان انتزاع  
نمود الخ» ، و حال آنکه خود سلطان الب ارسلان از شهر مشاهیر سلاطین سلجوقیه و دومین پادشاه  
بزرگ آن سلسله بود پس چگونه يك پادشاه سلجوقیه فارس را از دست سلجوقیان انتزاع نموده  
بوده است ؟ بدیهی است که مؤلف در ذهن خود مابین سلجوقیه و دیالمه خلط کرده و میخواسته  
شاید «دیالمه» بگوید «سلجوقیه» گفته ، یا شاید نمیدانسته که سلطان الب ارسلان خود یکی از  
مشاهیر سلجوقیه بوده است و خیال نمیکرده که سلجوقیه قبل از دیالمه بوده اند و الب ارسلان از  
بنیه در صفحه بدم

ثم قُتل بزابه بأصبهان فارسلت الخاتون زاهدة جماعة حتى جمعوا عظامه فأثوا بها شيراز فدفنتها و بنت عليها قبة رفيعة و مدرسة و سبعة انفتت فيها الذخائر و وقفت عليها ما كان لها من ارض و عقار و جعلت توليتها لأمام حنفي ثم عرض لها فكر في قضيتها<sup>۱</sup> فعزلتهم<sup>۲</sup> و جعلتها للشافعية<sup>۳</sup> ، و كانت موثقة للخيرات و زيارتها مما يتبرك بها رحمة الله عليهم<sup>۳</sup>.

بقية از صفحه قبل

دو میها بوده، و ثانیاً مؤلف گوید که «سلطان الب ارسلان بعد از آنکه فارس را از سلجوقیه [صح] از دیالیه [انتزاع نمود حکومت آنجا را با تائب بزابه داد]، و حال آنکه فتح فارس بدست الب ارسلان و انتزاع آن از دیالیه در سنه ۴۵۹ روی داده و ابتدای حکومت اتابک بزابه بر فارس از جانب سلطان مسعود بن محمد بن ملکشاه بن الب ارسلان (نه از جانب الب ارسلان) در سنه ۵۳۲ بوده یعنی هفتاد و سه سال بعد از فتح فارس بدست الب ارسلان، و اتابک بزابه در آن تاریخ یعنی در موقع فتح فارس بدست سلطان الب ارسلان شاید هنوز متولد هم نشده بوده است<sup>۱</sup> و ثالثاً مؤلف گوید که اتابک بزابه از آنگاه که الب ارسلان فارس را از سلجوقیه [= از دیالیه] انتزاع نمود و حکومت آنجا را باو سپرد تا وقت خروج سلغریان در سنه ۵۴۳ وی همچنان در حکومت فارس باقی بود، و حال آنکه فتح فارس بدست الب ارسلان چنانکه گفتیم در سنه ۴۵۹ بوده و خروج سلغریان چنانکه مؤلف و دیگران همه گفته اند در سنه ۵۴۳، و مابین این دو تاریخ هشتاد و چهار سال فاصله است در صورتیکه حکومت بزابه بر فارس باجماع مورخین فقط ده سال بوده است لاغیر و ابتداء آن از سنه ۵۳۲ بوده است از جانب سلطان مسعود بن محمد بن ملکشاه بن الب ارسلان و انتهاء آن در سنه ۵۴۲ که در این سال اتابک بزابه در جنگی که مابین او و سلطان مسعود مذکور روی داد بدست همان سلطان در موضعی مابین اصفهان و همدان موسوم قرا تکین کشته شد، -

۱- ق: قضیه، ۲- کذا فی ب ق، م: فعزلته، ۳- رجوع شود نیز برای ترجمه زاهده خاتون بشیر از نامه ص ۴۵-۴۶، و فارسنامه ناصری ۲: ۱۵۵-۱، در ترجمه فارسی کتاب حاضر بتوسط پسر مؤلف عیسی بن جنید در اینجا بعد از ترجمه زاهده خاتون ترجمه ذیل را علاوه دارد و این علاوه کویا از خود مؤلف کتاب حاضر بوده که بعدها در بعضی نسخ متأخره الحاق کرده بوده نه از مترجم چه او همیشه چیزهایی را که از خود علاوه کرده این عبارت را قبل از آن افزوده: مترجم گوید «و اینجا چنین عبارتی ندارد، باری ترجمه مزبور اینست از روی نسخه خطی مرحوم شعاع الملک شیرازی (متن چاپی در اینجا مغلوط است): «و در همسایه او [یعنی در همسایگی قبر زاهده خاتون] خاتون کردو چین از مجانب فقراء و مخلصه صاحب خیر بود و تربیت علما و فضلا بجا میآورد و آثار خیرات او تا امروز باقی است که بسیار مردم از فیض عام او بهره میبرند و خاص و عام بخشش از او میبایند از طلبه و حفاظ و غیر ایشان از عباد و زهاد میبامد [ظ: میاومه] صنوف خیرات او مهبشتابند [ظ: میستانند] و مدفن او در همسایه بی بی زاهده خاتون است انتهی، -

بقیه در صفحه بعد

## ۲۰۶ - الامام ظهير الدين ابو عبدالله الخطيب<sup>۱</sup>

### امام المسجد الفخری

وخطيبه و كان من خطباء المسجد الجامع العتيق ايضاً له مقامات و آيات وكرامات يقال له امام الأبدال ، روى عنه أنه قال صليت المغرب ليلة في محراب الجامع العتيق فلما سلمت عن يميني فقدت المنبر والأسطوانات كلها ورأيت عند حظيرة الأولياء سبعة رجال لهم سيماء الأبدال (ورق ۱۴۶) فعلمت أنهم من جملة اولياء الله ثم سلمت عن يساري فنظرت الى المنبر فرأيتها موضوعة<sup>۲</sup> والأسطوانات

بقية از صفحه قبل

راقم سطور گوید مقصود شاهزاده کردوچین خاتون از شاهزادگان معروف مغول است که مادرش ابش خاتون سابق الذکر دختر اتابک سعد بن ابوبکر بن سعد بن زنگی بود و پدرش منکو تیمور بن هولاکو بن تولی بن چنگیزخان ، وی ابتدا در حدود سنه ۶۸۳ در حبالة سلطان جلال الدین سیورغتمش ششمین پادشاه سلسله قراختائیان کرمان درآمد و پس از قتل شوهرش در سنه ۶۹۳ چندین شوهر دیگر کرد که آخرین آنها امیرچوپان معروف بود ، وی زنی بسیار خیر و نیک فطرت بود و در شیراز ابنیه خیریه بسیار مهتی طرح افکند از جمله مدرسه مجلی موسوم بمدرسه شاهی بنا نمود و موقوفات بسیار بنفس بر آنها وقف کرد ، صاحب تاریخ و صاف که معاصر این خاتون بوده در کتابمزبور ص ۶۲۳-۶۲۷ وصف بسیار مبسوط مفصل دقیقی ازین مدرسه و سایر ابنیه خیریه و صدقات داره و رقبات جاریه و موقوفات مخدده این شاهزاده خاتون میکنند که بسیار ممتنع است ، شاهزاده کوردوچین بتصریح صاحب مجمل فصیح خوانسی در سنه هفتصد و سی و هشت در شهر سلطانیته وفات یافت و نعش او را از آنجا بشیراز برده در آنجا در مدرسه که خود ساخته بود دفن کردند ( برای مزید اطلاع از سوانح احوال شاهزاده کردوچین رجوع شود بسط الملئ للمحضرة العلیا تألیف ناصر الدین منشی، کرمانی در تاریخ قراختائیان کرمان نسخه عکسی کتابخانه مائی طهران ورق ۱۰۸ بیعد ، و جاسم التواریخ رشیدالدین فضل الله وزیر در قسمت هولاکو در فصل راجع باولاد و اعتاب او و نیز در اواخر فصل راجع بتاریخ قویبلائی قآن ص ۵۵۶ و ۵۵۷ از طبع بلوشه ، و تاریخ و صاف ص ۲۲۳ ، ۲۹۱ ، ۲۹۴ م ، ۲۹۵ ، ۶۲۳-۶۲۷ ، و تاریخ گزیده ص ۵۳۲ ، ۵۳۳ ، ۵۳۵ ، و ذیل جامع التواریخ از حافظ ابرو ص ۱۳۱ ، ۱۳۲ ، ۱۳۴ ، و تاریخ آل مظفر از محمود گیتی یا کتبی ص ۶۲۵ ، و روضة الصفا و حبیب السیر در فصل قراختائیان کرمان ) ،

۱ - کلمه «الخطیب» را فقط در م دارد ، ۲ - چنین است در هر سه نسخه بتأنیث ضمیر منبر ،

و صواب «فرأیتها موضوعاً» است ، -

بحالها فحالت بینی و بینهم فقلت فی نفسی لیت شعری أنهم ممن اقتدوا بی فی الصلوة ام لا وتمنیت ان لو كان لی معهم صحبة فبت اللیلة فی تلك الفكرة فلما اصبحتُ جاءنی فقیر فقال ان جماعة من الفقراء فی المسجد ینتظر ونک فمشیت معه الیهم فلما رأیتهم عرفتهم فسلمت علیهم وکان بین ایدیهم خمیصة فیها کسرات الخبز ولقاطات الطعام مما یا خذه الفقراء من الأبواب فقالوا یا مولانا تقدم وکل معنا من هذا فجلست الیهم وواکلتهم<sup>۱</sup> فقالوا یا مولانا انا کنا قد اقتدینا بک البارحة فی الصلوة فطب نفساً ثم اذوالی فی الرجوع فتمت عنهم وبقال حصار بعد ذلك فطباً، وقبره خلف الجدار القبلی من المسجد علی جانب الطریق یرى علیه النور فی اللیالی رحمة الله علیهم .

## ۲۰۷ - الامیر یعقوب بن اللیث<sup>۲</sup>

اول الملوك الصفاریة من شیراز<sup>۳</sup> كان فی بداية حاله سفاراً ولكن متكبراً

۱ - آكل الرجل [ من باب المفاعلة ] واکله اكل معه والاخيرة على البدل وهى فنیلة والهمز فی آكله اكثر واجود ( لسان العرب ) : ۲- چنین است عنوان در هر سه نسخه ، وای در م در تحت این عنوان ترجمه مخلوط و درهم برهمی از یعقوب بن اللیث و برادرش عمرو بن اللیث ذکر کرده که از ابتدا تا انتها سراسر مشحون است از اغلاط و اوهام و اشتباهات تاریخی بسیار عجیب فاحش ، مثل اینکه سلطنت یعقوب (۲۵۳-۲۶۵) را بعد از سلطنت عمرو (۲۶۵-۲۸۷) فرض کرده و یعقوب را دومین صفاریان پنداشته ، و خلافت مناز (۲۵۲-۲۵۵) را بعد از خلافت معتمد (۲۵۶-۲۷۹) دانسته ، و تولیت معتمد عمرو لیث را بولایات ماوراء النهر در سنه ۱۹۹ نگاشته و حال آنکه معتمد در آن تاریخ متولد هم نشده بوده چه ولادت او در سنه ۲۴۲ یعنی چهل و سه سال بعد از تاریخ مذکور بوده ، و مثل اینکه کوید یعقوب بغداد را تسخیر نمود و حال آنکه اصلاً و ابتدا چنین چیزی واقع نشده و هیچکس چنین مطلب باطلی روایت نکرده - باری چون این فصل مندرج در نسخه م تار و پودش همه از هذیانهای برهانش و زارهای ما یخوایانی بافته شده بود و در درج آن هیچ فایده مطلقاً و اصلاً جز اغراء بجهل و اضلال قراء و تجرید اندب متصور نبود و علاوه بر همه اینها معلوم نبود که این فصل را اصلاً که نوشته و در این کتاب گنجینه بوده است چه آنچه موافک کتاب حاضر درین خصوص نگاشته قطعاً همانست که در نسخه نین ب ق دیده در نسخه بعد

جباراً قال لعمه يوماً (ورق ۱۳۶ ب) اني اتفكر في امرى ولا يليق بحالى ان  
 اصرف عمرى في هذا العمل الدون وانى اريدان احصل شرفاً وصيتاً وذكر آفى الدنيا  
 فتوجه الى خراسان واعطاه الله مناه حتى غلب تلك الديار ودانت له الملوك بالقهر  
 والاختيار<sup>۱</sup> وكان ذلك في ايام المعتمد على الله<sup>۲</sup> [صح: المعتر بالله] ثم استولى  
 على كرمان وفارس في ايام المعتر بالله [صح: المعتمد على الله] وصاله من جيحون  
 السى الرى و من بغداد الى سجستان ، ولما مرض بالأهواز فاعبى الأطباء دواؤه  
 ارسل الى سهل بن عبدالله التستري فحبل اليه في العماريات<sup>۳</sup> فلما حضره التمس  
 منه الدعاء فرفع سهل يديه وقال اللهم اريته ذل المعصية فأره عز الطاعة ففرج عنه  
 في ساعته و اثر ذلك الكلام في قلبه فنشر الخير وبسط العدل وقيل رجع الى شيراز

بقية از صفحه قبل

مندرج است و ما آنرا در متن بطبع رسانیده ایم لهذا باین ملاحظات ما در این ترجمه حال از ذکر  
 اختلاف قراءات نسخه م بگلی صرف نظر کردیم ، ۳ - صریح است که مؤلف یعقوب لیث  
 را از اهالی شيراز می دانسته و حال آنکه باجماع مورخین کلیه خاندان صفاریان از اهالی سیستان  
 بوده اند از شهر قرنین ( رجوع شود بمعجم البلدان در تحت همین کلمه ) ، -

۱ - کذافی ق ب ( بخاء معجمه و تاء مثناة فوقانیه ) ، م : الأخبار ( بجم و باء موخده ) ،

۲ - مؤلف باز اینجا دچار خبط و اشتباه شده و بجای المعتر بالله المعتمد على الله نگاشته و برعکس  
 در سطر بعد بجای المعتمد على الله المعتر بالله نوشته است ، و پرواضح است که خیال میکرده عصر  
 معتمد قبل از عصر معتر بوده است و حال آنکه حقیقت امر بخط مستقیم برعکس است و ترتیب  
 خلفاء معاصر یعقوب از قرار ذیل است : **المعتر بالله** ( ۲۵۲-۲۵۵ ) ، - **المهتدی بالله** ( ۲۵۵  
 ۲۵۶ ) ، - **المعتمد على الله** ( ۲۵۶-۲۷۹ ) ، - ولی ما برسم خود متن را دست نزدیک و آنچه  
 صواب بود علاوه بر حاشیه در خود متن نیز بین دو قلاب درج کردیم تا خواننده در همان نظره اولی  
 صواب را از خطا بفوریت تشخیص دهد ،

۳ - العمارية [بفتح العين المهملة و تشدید الیاء] هودج بجلس فيه « محیط المحيط واقرب الموارد » ،  
 و این نوع هودج را هم اکنون در ایران عمارى گویند ( رجوع شود بیرهان قاطع در « عمار »  
 و غیاث اللغات در « عمارى » ) ، -



فتوفی بها، و ذکر فی التواریخ آنه مات بجنید یسا بور<sup>۱</sup> فی سته خمس و ستین و مائتین<sup>۲</sup> و هو الصحیح، و ینسب الیه اشعار بلیغه<sup>۳</sup> منها (ورق ۱۴۷):

سَلَامٌ عَلٰی اَهْلِ الْقُبُورِ الدَّوَارِسِ      كَأَنَّهُمْ لَمْ يَجْلِسُوا فِي الْمَجَالِسِ  
وَلَمْ يَشْرَبُوا مِنْ بَارِدِ الْمَاءِ شَرِبَةً      وَلَمْ يَأْكُلُوا مِنْ كُلِّ رَطْبٍ وَ يَابَسِ  
سَلَامٌ عَلٰی الدُّنْيَا وَ طَيْبِ نَعِيمِهَا      كَأَنَّ لَمْ يَكُنْ يَعْقُوبُ فِيهَا يَجَالِسِ<sup>۴</sup>

و بجزاء الحذاء<sup>۵</sup> قبر اشتهر آنه ذاك و لعله واحد من قومه رحمة الله عليهم .

۱ - تصحیح قطعی از روی عموم مآخذ دیگر ، - ق : جنید نسا بور ، ب : جنید نسا بور ، -  
باجماع مورخین یعقوب بن اللبث در جنید یسا بور (که شهر مشهوری بوده است در خوزستان و اکنون  
نیز خرابه های آن اندکی در جنوب شرقی دزفول مشهود است و در نقشه های معتبر نیز جای آن  
نشان داده شده است ) وفات نموده است و در این باب اصلا و ابتدا اختلافی بین ایشان نیست ،  
۲ - خلاقی ما بین مورخین نیست که یعقوب در ماه شوال سال دویست و شصت و پنجم وفات یافته  
است ، فقط روز آنرا بعضی چهاردهم و بعضی نوزدهم و بعضی بیستم ماه مذکور ضبط کرده اند ،  
۳ - این فقره که یعقوب لیث اشعار عربی گفته باشد ظاهرا باید بکلی بی اصل و افسانه باشد چه  
بتصحیح تاریخ سیستان که در خصوص تاریخ صفاریان قطعاً از مآخذ بسیار قدیمی معاصر یا قریب العصر  
با آن طبقه استفاده نموده بوده یعقوب اصلا و ابتدا زبان عربی نمیدانسته و نمی فهمیده است ، رجوع  
شود بدو حکایت راجع باین مطلب در کتاب مزبور چاب آقای ملک الشعرای بهار ص ۲۰۹ و ۲۲۰ -  
۲۲۱ ، و معذلک مسعودی در مروج الذهب که فقط قریب هفتاد سال بعد از یعقوب تألیف شده  
در فصل خلافت المعتمد علی الله سه بیت بر همین وزن و قافیه اشعار متن کتاب حاضر باو نسبت داده  
که عین آنها در حاشیه بعد مذکور خواهد شد ، و لابد این ابیات از زبان او و باسان حال او گفته  
شده بوده است نه آنکه شخص خود او گفته باشد چه ظاهرا شکی در صحت قول صاحب تاریخ سیستان  
و دو حکایت مزبور نمیتوان نمود ، ۴ - بیت اخیر این ابیات را ابن خلکان در شرح احوال  
یعقوب لیث ۲ : ۴۸۲ نقل کرده ولی نسبت بیعقوب نداده بلکه گوید : « قال ابو الوفاء الهارسی  
رأیت علی قبر یعقوب بن اللبث صحیفه و قد کتبوا علیها :

ملکة خراساناً و اکناف فارس      و ما کنت من ملکه العراق بآیس  
سلام علی الدنيا و طیب نعيمها      اذا لم یکن یعقوب فیها بجالس

و مسعودی نیز در مروج الذهب در خلافت المعتمد علی الله سه بیت بهمین وزن و قافیه بیعقوب نسبت  
داده و عین عبارت او اینست : « و یقال ان یعقوب بن اللبث قال فی سفرته هذه ابیاتا فی مسیره و انه  
خرج منکرأ علی المعتمد و من نعه من الموالی اضاعتهم الدین و اهما هم امر صاحب الزنج قتال :  
خراسان احویها و اعمال فارس      و ما انا من ملکه العراق بآیس  
اذا ما امور الدین ضاعت و اُخملت      و رت فصار ت کار سوم التوارس  
خرجت بعون الله یمناً و نصرة      و صاحب ریات الهندی غیر حارس

۵ - یعنی جعفر حدّاء ، رجوع شود بسابق بنمره ۱۶۰ از تراجم ،

## النوبة السادسة

### للجامع العتيق وما في حو اليه

#### المسجد الجامع العتيق

لا ريب أنّ افضل الأماكن لأجابة الدعاء في كلّ بلد مسجده الجامع عند المنبر وهذا مسجد قديم بناه من بناه بأخلاص نية من مال حلال بلا شبهة قال القاضي ناصر الدين البيضاوي<sup>١</sup> في تاريخه المسمى بنظام التواريخ<sup>٢</sup> أنّه من بناء عمرو بن الليث، وروى أنّه لما أسسه امران يُطلب له الجذوع وتهيأ لذلك فقبل [له] أنّ امرأة صالحة من سر وستان لها جذوع كثيرة في بساتين<sup>٣</sup> لها قد حصلها من اصل حلال فأرسل اليها وذهبوا ليشتروها فقالت اقطعوها ثمّ قوّموها فلما اقطعوها قالت انقلوها ثمّ ننظر في الثمن فلما نقلوها وقد تمت الجدران والأسطوانات<sup>٤</sup> والطيقان قالت سقّفوا بها ثمّ نحسب<sup>٥</sup> القيمة<sup>٦</sup> فلما عملت الجذوع (ورق ١٢٧ ب) و تمت السقّف<sup>٨</sup> قالت لا حاجة لي الي الثمن انسى جعلتها في سبيل الله، فرفعوا

---

١ - رجوع شود براي بعضی مآخذ ترجمه احوال قاضی ناصرالدين بیضاوی بص ٧٧ حاشیه ٢ ،  
٢ - این فقره در نظام التواریخ در اوایل فصل راجع بصقاریان در شرح سلطنت عمرو بن الليث  
مذکور است (چاپ حیدرآباد دکن ص ٥٦) ، و این عبارت او ایست : و از آثار وی ( یعنی  
عمرو بن الليث ) مسجد جامع شیراز مانده است « انتهى » ، ٣ - م : بستان ،  
٤ - م بجای ثمّ قوّموها : لننظر فی امرکم ، ب جمله « ثمّ قوّموها فلما قطعوها » را ندارد ،  
٥ - ق ، و الأسطوانات ، ٦ - تصحیح قیاسی بقریئه معادله با « ننظر فی الثمن » بصیغه  
متکلم مع الغیر در سطر سابق ، - ق : بحسب ( بدون نقطه حرف اول ) ، ب م ، بحسب ،  
٧ - م : الثمن ، ٨ - کذا فی ق ب ، م : السقوف ، - بنا بر ق ب بقریئه تأنیث فعل تمت « السقّف »  
باید خواند بضم سین و قاف بر وزن کتب که جمع سقوف است مانند سقوف ، -

امرها الى عمرو بن الليث فغضب وقال تَقَبَّلْ ثَمْنَهَا وَالْأَتْلَعُونَهَا<sup>۱</sup> من مكانها ، فجاءت الصالحة وقالت ايها الأمير لمن بنيت هذا البيت قال لله عز وجل<sup>۲</sup> ورجاء لثوابه وطلباً لمرضاته<sup>۳</sup> قالت فأنا ايضاً رجوت ثواب الله وطلبت رضاه ففرق الأمير لها وخلاها ، وقيل ان استاذه البناء كان من اولياء الله ولما اراد ان يضع اساس المحراب اعترض عليه بعض القوم في تمام المحاذاة فجذب ذلك الرجل اليه واره الكعبة مسامته لها ، ولما ولي الأنابك<sup>۴</sup> امر بحلقتين من فضة وارسل بهما<sup>۵</sup> الى مكة الشريفة وسأل شرفاءها<sup>۶</sup> أن يأتوه بحلقتين<sup>۷</sup> فجعلهما في مصراعى الباب المشهور بهما وقيل هما حلقتا الكعبة بعينهما ولا شك أنه قد اصابهما بركات ايدى اولياء الله كثيراً ، وفي هذا المسجد دار المصاحف فيها الجوامع<sup>۸</sup> والأجزاء بخطوط الصحابة (ورق ۱۲۸) والتابعين كثيراً وفيه مصاحف بخط امير المؤمنين عسى والحسين وعلى بن الحسين وجعفر<sup>۹</sup> وغيرهم وكان فيها مصحف بخط<sup>۱۰</sup> امير المؤمنين عسى وعلية اتردمه ففقد في أيام فتنه ولم يُطْلَع عليه ، ولا يخلو المسجد ابداً عن اولياء الله والدعاء فيه مرجو الأجابة .

- 
- ۱- كذا في م ، ب ق : تَقَلَعُوا بِهَا (ق بدون نقطة الحرف الأَوَّل) ، والأظهر : تَقَلَعُوا او فاقنوها ،
  - ۲- هذه الواو موجودة في النسخ الثلاث ، ولعل الأظهر اسقاطها ، ۳ - ب ق : امرضاه ،
  - ۴ - چنین است در هر سه نسخه بدون تعیین نام اتابك ،
  - ۵ - تصحيح قياسي ، - در هر سه نسخه : بها ، ۶ - كلمة شرفاءها ، در م موجود نیست ،
  - ۷ - م اینجا افزوده : « من باب المسجد الحرام ففضى الله مراده و اتوه بها تين الجنة تين » ،
  - ۸ - رجوع شود بص ۱۵۱ س ۶۵ و ۶۵ س ۱۰ ، ۹ - م افزوده : الصادق عليه الصلوة والسلام ،
  - ۱۰ - كلمة « بخط » در ق موجود نیست ،

## ۲۰۸ - السيد الامير احمد بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي المرتضى رضوان الله تعالى عليهم اجمعين<sup>۱</sup>

قدم شیراز فتوئی بها فی ایام المأمون\* بعد وفاة اخیه علی الرضا بطوس<sup>۲</sup> و كان اجودهم<sup>۳</sup> و ارا فہم نفساً قد اعتق الف رقبة من العبيد و الأماء فی سبیل الله تعالى و قيل استشهد ولم یوقف علی قبره حتی ظهر فی عهد الأ مير مقرب الدین مسعود بن بدر<sup>۴</sup> فبنی علیه بناءً ، و قيل و جد فی قبره كما هو صحیحاً طری اللون

- 
- ۱ - چنین است عنوان در ق ب ، م ، « السيد الأ مير احمد بن الامام موسى الكاظم » - در حاشیه م در مقابل عنوان بخطی الحاقی نوشته اند : « بقمة مزار مشهور بشاه چراغ » -
- ۲ - کذافی ق ب ، م بجای کلمات از ستاره تا اینجا دارد : بعد وفاة والده علیه السلام بیستاد ،
- ۳ - کذافی ق ، م افزوده ، جواد ، ب افزوده ، جواد ، - معلوم نشد ضایر « اجودهم » و
- « ارا فہم » بجه کسان راجع است ، ۴ - یعنی امیر مقرب الدین ابوالمفاخر مسعود ابن بدر یکی از دو وزیر اتابک ابوبکر بن سعد بن زنگی و یکی از دو رکن دولت او ، و وزیر دیگر امیر فخر الدین ابوبکر بن ابونصر حوایجی ممدوح سعدی است که در ص ۲۳۴ حاشیه ۳ مجملی از شرح احوال او گذشت ، ترجمه مستقلى از این امیر مقرب الدین مسعود بن بدر درجائی نیافتم فقط در بعضی از کتب تواریخ اشاراتی بسوانح احوال او آمده که خلاصه آنها ذیلاً نگاشته میگردد ، از جمله در نظام التواریخ قاضی بیضاوی در فصل راجع بسطنت اتابک ابوبکر مذکور ( ص ۸۹ از جاب طهران ) گوید : « [ اتابک ابوبکر ] دو امیر داشت که قطب مملکت و مدار سلطنت [ او ] بودند : مقرب الدین ابوالمفاخر مسعود و فخر الدولة والدین ابوبکر ، مآثر و معامد ایشان و مشاهیر موقوفات و خیرات که در فارس از ایشان صادر شده ایشانرا شارحی تمام است ، و این امیر مقرب الدین مردی معتبد بود و هرگز در پی قصد کسی نمیرفت و هر وقت که بر اعدای دست یافتی جرم ایشانرا بغفو و اغماض مبدل کردی لاجرم در مضایقی که خلاصی از آن مستحیل می نمود بفضل یزدانی رهائی یافت و هر کس که در قمع او کوشید آخر الامر بفضیح ترین وجهی مقهور و مخذول شد » انتهى ، - و در شیراز نامه در فصل راجع بوزراء همان اتابک ابوبکر مزبور گوید ( ص ۵۹ ) : « ذکر وزراء نامدار اتابک ابوبکر ، هر چند اعبان مملکت و نوآب و عمال بارگاہ سلطنت او بی شمار بودند اما اعتماد و استظهار بامیر اعظم سعید مقرب الدین ابوالمفاخر مسعود و امیر فخر الدین ابوبکر داشت و در کلیتات و جزئیات امور رجوع برای ایشان میفرمود ، و امیر مقرب الدین مسعود عظیم معتقد مشایخ و ائمه و صلحا بود و در بازار بزرگ مدرسه عالی بقیه در صفحه بعد

لم يتغير و عليه فاضة اسابغة وفي يده خاتم نقش عليه « العترة لله احمد بن موسى »  
فصرفه به ، ثم بنى عليه الأتابك ابوبكر بناء ارفع منه ، ثم أتت الخاتون ناشى<sup>۲</sup>

بقیه از صفحه قبل

بنا کرد و بمدرسه مقرّب اشتهار دارد ، و محاذی مدرسه رباطی سلطنة متصل بمسجد عتیق شیراز ، و درجوار رباط دارالحدیثی و دارالشفائی [بنا] کرده و سقاویه ساءله قبلی مسجد جدید که بملؤ و فسحت آن در شیراز نیست و وقف بسیار بر آن وضع و تعیین فرموده این زمان مدرسه و سقاویه در حال عمارت است و خلایق جهان از آن خیر متمتع و با بهره اند « تاریخ وفات او سنه خمس و ستین و ستمائة است » انتهى ، - در اواخر سنه ۶۶۱ که فتنه عظیم اتابک سلجوقشاه بن سلغور شاه بن سعد بن زنگی در شیراز روی داد و سلجوقشاه تمامت شهنکاران مغول هقیم شیراز را با زن و فرزند و خدم و حشم بر تیغ گذرانید و خانه های ایشان را آتش زد و بچهره استماع این اخبار موحد مولاکو فرمان داد تا لشکری جرّار از مغول و مسلمان و اشکرهاهی اصفهان و ارستان ویزد و کرمان بسر کردگی امیرالتاجو برای فرونشاندن آتش آن فتنه بفرستد ، شیراز حرکت کنند و سلجوقشاه از آوازه و وصول آن لشکر خزانه که بود برگرفت و بالمشکر حاضر بطرف سواحل دریای فارس بیرون رفت و جهازات مهیا داشت تا اگر از مقاومت عاجز آید بر دریا زند و خود را بطرفی اندازد ، چون التاجو با آن لشکر عظیم بنزدیکیهای شیراز رسید امیر مقرّب الدین مسعود صاحب ترجمه با سادات و قضاة و ولایة و اکابر و مشاهیر و اعیان مشیر از فوجی با اعلام و مصاحف و برخی با مطربان و آلات لهو و ساز و آواز مراسم استقبال بپوش آوردند و بشراعت وانکسار پیش آمدند و از طوفان قهر آن لشکر و حشرایشان بچودی اسیران بنهادند امیر التاجو ایشانرا استمالت کرد و آن حشر پر شور و شررا که برای قتل و غارت آستین برزده و دامن در چیده بودند از تعرض منع کرد و در تعاقب سلجوقشاه عازم سواحل شد ، و بقیه حکایت سلجوقشاه و کشته شدن او و تمامت لشکریان او و انقراض دولت سلغریان و استقرار حکومت مغول در فارس بغایت مشهور و در عموم کتب تواریخ آن عصر مسطور است مقصود ما در اینجا فقط اشاره باین فقره است که امیر مقرّب الدین مسعود در آن موقع بسیار خطرناک که بیم نفل امانی شیراز و نهب و تاراج و تخریب تمام آن شهر میرفت شیراز را از آسیب لشکر خونخوار مغول تنگناک داشت و شیرازیان بدین واسطه عظیم معتقد او شدند ، و این وقایع بأصح روایات در اواخر سنه ۶۶۱ الی اوایل سنه ۶۶۲ روی داده است (رجوع شود بجامع التواریخ و تاریخ و صاغ و تاریخ کزیده و شیراز نامه و روضة الصفا و حبیب السیر و «مدو حین سعدی» و غیرها همه در قسمت سلغریان در تاریخ سلجوقشاه مذکور) ،

- ۱ - درع مفاضة و فاضة زره فراخ ، و همچنین است درع سافنة یعنی زره فراخ دراز (کتب لغت) ،
- ۲ - مقصود ناشی خاتون مادرشاه شیخ ابواسحق معروف است ، صاحب شیراز نامه که معاصر این خاتون و پسرش شیخ ابو اسحق مزبور بوده راجع باین قبه که ناشی خاتون بر سر روضة منسوب باحمد بن موسی الکاظم (مشهور در عصر ما بشاه چراغ) بنا نهاده بوده فهرستی مفصّل تر از کتابت بقیه در صفحه بعد

## وكانت خيرة ذات تسبيح وصلاة بنت عليه قبة رفيعة (ورق ۱۲۸ ب) و بنت بحبها

بینه از صفحه نبل

حاضر سخن رانده گرچه نام صریح این خاتون را چون در حیات بوده تأدباً نبرده است ، و عین عبارت او از قرار ذیل است ، پس از شرح چگونگی پیدا شدن قبر احمد بن موسی بهمان کیفیتی که مؤلف کتاب حاضر بیان کرده گوید (ص ۱۵۰-۱۵۱) ، « و بدین منوال مشهد مبارک اشتهار یافته تا در این وقت بتاریخ سنه اربع و اربعین و سبعمائة حضرت علیه بلیس عهد و زمان ناشرة المعدلة و الاحسان مؤسسه مبانی الخیرات مهتد قواعد الحسنات از فواضل صدقات مقبوله بر سر روضه مقدسه او قبه عالی بر آورده که در رفعت با چرخ جنبری برابری میکند و چه جای آنست که اگر باقته عرش و سطح کرسی همسری کند روا باشد ، و مدرسه رفیع بآن ملاصق کرده و جماعتی از صلحا و عباده و متصرفه و گروهی از ائمه و علماء عظام هریکی علی قدر حالهم و مراتبهم در آن بقعه شریفه مقرر فرموده و اکنون در مجموع مواضع و مشاهد بدین رونق مزاری معتبر و معمور کسی نشان نداده ، امیدوارم که اثر قبول خیر بموقع ایام دولت فرزند نامدار او شهنشاه اسلام فرمان فرمای هفت اقلیم اسکندر ثانی بانی مبانی جهانبانی ظل الله علی الاطلاق جمال الدنيا و الدین شیخ ابواسحق خلد الله ملکه برسد ان شاء الله وحده العزیز » انتهى ، - و ابن بطوطه سیاح معروف که دو مرتبه بشیراز ورود نموده بوده مرتبه اول در سنه ۷۲۷ و مرتبه دوم در سنه ۷۴۸ در حیات همین خاتون و سلطنت پسرش شاه شیخ ابواسحق وصف مثنوی از این مشهد و از کیفیت پذیرائی خاتون مزبور در آنجا مینماید که محض مزید فائده عین عبارت او را ذیلاً نقل میکنیم : در ج ۱ ص ۱۳۳ از چاپ مصر در تحت عنوان « ذکر بعض المشاهد بشیراز » گوید : « فمنها مشهد احمد بن موسی - اخی علی الرضا بن موسی - بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسن بن علی بن ابی طالب رضی الله تعالی عنهم وهو مشهد معظم عند اهل شیراز یتبرکون به و یتوسلون الی الله بفضلہ ، و بنت علیہ **طاش خاتون** ام السلطان اسی اسحق مدرسه کبیره و زاویه فیها الطعام للوارد و الصادر و القراء بقرؤن علی الترتبه دائماً و من عادة الخاتون انھا تأتي الی هذا المشهد فی کسل لیلۃ اثنتین و یجتمع فی تلك اللیلۃ القضاة و الفقهاء و الشرفاء فاذا حضر القوم بالمشهد المبارک ختموا القرآن قراءۃ فی المصاحف و قرأ القراء بالأصوات الحسنه و اتی بالطعام و الفواکه و الحلواء فاذا اکل القوم و عظ الواعظ و یكون ذلك کله من بعد صلاوة الظهر الی العشی و الخاتون فی غرفه مطلة علی المسجد لها شبک ثم تضرب الطبول و الأنفار و البوقات علی باب الثرۃ کما یفعل عند ابواب الملوک » انتهى ، وهم اکنون در موزه معارف شیراز قرآن سی یاره موجود است که بخط ثلث بسیار خوش بقلم خطاطی موسوم بپیر بحی جمالی صوفی در سنه ۷۴۶ در شیراز در عهد سلطنت شاه شیخ ابواسحق کتابت شده و همین تاشی خاتون مادر شیخ ابواسحق مزبور آنرا بر همین مزار منسوب باحمد بن موسی کاظم وقف کرده بوده است ، صورت این وقف نامه در ص ۷۷ از جلد اول از « تاریخ عصر حافظ » تألیف آقای دکتر قاسم غنی چاپ شده است ، رجوع شود بدانجا ، - و با همه این فضایل و مناقب و اعمال بر این خاتون وقتی متهم شد باینکه مابین او و وزیر پسرش شاه شیخ بینه در صفحه پند

مدرسه عالیة وجعلت مرقدها بجواره في سنة خمسين وسبعائة ارحمة الله عليهم .

### ۲۰۹ - السيد محمد بن موسى

يقال انه اخوه وهو من ارباب مبارک متبرک يسكن فيه السادة الأختيار والصلحاء الأبرار يعقد عليه الذنور وفيه لرجال الغيب<sup>۲</sup> حضور وحبور وتاريخه يعلم من تاريخ اخيه من يتبعه ويتبعه رحمة الله عليهم .

### ۲۱۰ - القاضي شرف الدين محمد بن اسحق الحسيني<sup>۳</sup>

ذوالقدر الرفيع والنسب الصحيح والمجد العالي والعز الباذخ ولى قضاء شيراز سنين وكان مشاراً اليه فى العلم والتقوى قد جمع الله له رتب الدنيا والآخرة ورزقه الله من الحلال اموالاً كثيرة وضياعاً وعقاراً ينفق منه ويعرف نعم الله تعالى عليه وكان الملوك يهابونه ويحسدونه وواجسوا منه خيفة مرة ما رأوا به من الجاه والجلالة وكثرة الأتباع فحبسوه وكان جدنا الشيخ زين الدين مظفر<sup>۴</sup> بن روزبهان

بقية از صفحه قبل

ابواسحق امير على بن امير غياث الدين يزدي روابط غير مشروع برقرار است و چون شيخ ابواسحق از قرار تقرير « تاريخ جديد يزد » (تأليف احمد بن حسين بن علي كاتب يزدي در حدود سنة ۸۶۲) شخصاً ایشان را درخانه خلوتى كه هردو در آنجا اجتماع نموده بودند باز يافت اينجا درهمان جا وزير مزبور را بقتل آورد و اين واقعه درشهور سنة ۷۴۶ اتفاق افتاد (رجوع شود بتاريخ مذکور جاپ يزد سنة ۱۳۱۷ شمسى س ۱۰۲ - ۱۰۳) ،

۱ - اين تاريخ سنة ۷۵۰ ظاهرآ تاريخ بناء مرقدى است كه تاشى خانون برآى خود در جنب مشهد منسوب باحمد بن موسى ساخته بوده ولى تاريخ بناء اصل قبّه مشهد مزبور بتوسط تاشى خاتون ظاهرآ بطبق شيرازنامه كه درحاشية قبل عين عبارت آنرا نقل نموديم در سنة ۷۴۴ بوده است .

۲ - ب : الرجال [ ظه : للرجال ] الصالحين ۳ - عنوان درم چنين است : السيد القاضى شرف الدين (فقط) ، - ترجمه احوال ابن قاضى شرف الدين محمد بن اسحق حسيني در شيه از ناهه ۱۰۴ نيز ممتطور است ، ۴ - رجوع شود بنمرة ۱۶۲ از تراجم كتاب حاشه ، -

مَنْ يَحِبُّهُ فِي اللَّهِ فَمَشَى إِلَى بَابِ الْأَتَابِكِ سَعِدَ وَجَعَلَ يَقُولُ النَّارُ النَّارُ فَحِيلَ مَا بَالَ .  
 الشَّيْخُ (ورق ١٢٩) قَالَ حَبِسْتُمْ وَلِدْرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَنْتِي أَخَافُ  
 أَنْ تَأْخُذَكُمْ نَارُ اللَّهِ فَنَدِمَ الْأَتَابِكُ وَاحْرَبَ بِأُطْلَافِهِ ، وَلَمَّا تَوَفَّى الشَّيْخُ زَيْنَ الدِّينِ  
 مَشَى الْقَاضِي تَحْتَ جَنَازَتِهِ وَانْتَبَهَ عَلَيْهِ وَقَالَ خَطْوَةٌ بِخَطْوَةٍ وَكَلِمَةٌ بِكَلِمَةٍ ،  
 وَرَوَى أَنَّ الشَّيْخَ رُوِزْبَهَانَ الْبَقْلِيَّ<sup>١</sup> كَانَ نَائِمًا يَوْمًا الْقَيْلُولَةَ وَاتَى  
 الْقَاضِي لِرُؤْيَيْتِهِ فَلَمَّا عَلِمَ أَنَّ الشَّيْخَ فَائِلٌ رَجَعَ قَلِيلًا فَانْتَبَهَ الشَّيْخُ مِنْ مَنَامِهِ وَتَبِعَهُ حَافِيًا  
 حَتَّى ادْرَكَهُ فَقَالَ رَأَيْتَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هَذِهِ السَّاعَةَ فِي مَنَامِي فَقَالَ  
 قُمْ فَإِنَّ وَلَدِي مُحَمَّدًا يُرِيدَانِ يَلْقَاكَ ، وَرَوَى أَنَّهُ قَامَ يَوْمًا مِنْ مَجْلِسِهِ وَخَرَجَ مُسْرِعًا  
 إِلَى السُّوقِ فَتَعَجَّبُوا مِنْهُ وَاسْرَعُوا فِي آثَرِهِ فَوَقَفَ عَلَى دُكَّانٍ وَضَعَ فِيهِ أَجَانَةَ رَائِبًا<sup>٢</sup>  
 فَمَدَّ يَدَيْهِ إِلَى الْأَجَانَةِ \* فَأَرَأَيْتَ كَلِمَةً فَرَأَوْا فِي فِعْرِ الْأَجَانَةِ حَيَّةٌ مَيْتَةٌ فَقَالَ لِصَاحِبِهِ  
 اغْسِلِ الْأَجَانَةَ<sup>٣</sup> وَلَا تَدْعُ رَأْسَهَا فِي اللَّيَالِي مَكْشُوفًا بَعْدَ ، وَكَرَامَاتِهِ كَثِيرَةٌ تَوَفَّى  
 فِي سَنَةِ . . . وَسِتْمِائَةَ<sup>٤</sup> وَدُفِنَ بِدَارِهِ الْمَشْهُورَةِ رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ .

## ٢١١ - السيد عز الدين اسحق بن محمد

ولده العالم العابد الطائع لأمر الله ولى قضاء شیراز في عهده وبعده فتنقى  
 عن عهده ذلك ببركات<sup>١</sup> العلم والتقوى (ورق ١٢٩ب) وكمال الحدس والذكاء وله

١ - كلمة «البقلي» فقط درم موجود است ،

٢ - إجانة بكسر هـ وتشديد جيم بمعنى تقار است ورائب بمعنى ماست است (سامي في الأسامي) ،

٣ - از ستاره تا اینجا از ب ساقط است ، ٤ - جای آحاد و عشرات در هر سه نسخه سفید

است ، - در شیراز نامه ص ١٥٤ وفات صاحب ترجمه را در سنه ششصد و جهل و یک نگاشته است ،

٥ - م : القاضي ( بجای «السيد» ) ، ٦ - م : ببركة ،



اسانید فی الحدیث رواها کثیر من العلماء منهم الشیخ صدر الدین المظفر<sup>۱</sup> والقاضی جمال الدین المصری<sup>۲</sup> وکان یقضى بین الخلق بنیابته<sup>۳</sup> مدة مديدة، وله خصائل ائيرة و خلائق مرضیة و مرقدہ بجنب والده<sup>۴</sup> رحمة الله علیهم .

۲۱۲ - القاضی امام الدین ابوالقاسم عمر بن محمد بن

علی البضاوی<sup>۵</sup>

مقتدی عصره و اوحد دهره کان اماماً متبحراً جمع بین العلم و التّوی و تقدّم القضاء بشیر از سنین و درس و اسمع و حدّث و روی و من شیوخه شمس الدین عبدالرحیم<sup>۶</sup> بن عبدالرحمن السروستانی و هو یروی مصنفات محیی السنّة<sup>۷</sup> عن مقاتل بن فرکوه الدیلمی<sup>۸</sup> عنه و له کتاب ذکر فیہ شیوخه و مقرّواته علیهم ، و من

---

۱ - رجوع شود بنمره ۱۳۵ از تراجم ، ۲ - رجوع شود بنمره ۲۴۰ از تراجم ،  
۳ - ضمیر «کان» راجع است بقاضی جمال الدین مصری و ضمیر «بنیابته» بصاحب ترجمه ، مؤلف در شرح احوال ابن قاضی جمال الدین مصری ورق ۱۴۸ ب گوید : «ولی امور شرعیات المسلمین بنیابته السید القاضی عز الدین اسحق بن القاضی شرف الدین محمد الحسینی فتقضى عن عهدتها و اذی حق امانتها» ، ۴ - ابن شخص پدر قاضی ناصر الدین عبدالله بضاوی صاحب تفسیر معروف و نظام التواریخ و غیره است و ترجمه احوال او در شیراز نامه ص ۱۳۶ نیز مذکور است ،  
۵ - رجوع شود بنمره ۹۲ از تراجم کتاب که در آنجا مؤلف او را فقط در تحت عنوان الشیخ ابوالقاسم السروستانی اسم برده است بدون ذکر نام و نسب و لقب او مثل اینجا ، رجوع شود نیز بشیراز نامه ص ۱۳۴ و ۱۴۲ ، ۶ - یعنی ابو محمد حسین بن مسعود فراء بغوی ملقب بمحیی السنّة از مشاهیر علما - شافعیه و متوفی در سنه ۵۱۰ یا ۵۱۶ صاحب شرح السنّة و مصابیح السنّة و جمع بین الصحیحین هر سه در حدیث و تهذیب در فقه و معالم التنزیل در تفسیر (رجوع شود بص ۱۹۲ حاشیه ۲) ،  
۷ - چنین است نام و نسب این شخص در اینجا در ق م ، ب ؛ مقابل (بباء موحدہ بجای تاء مثناة فوقائیه و بتشدید راء فرکوه بضبط قلم) ، - ولی بعد ازین در ورق ۱۵۲ ب که باز مجدداً نام همین شخص آنجا آمده هر سه نسخه در آنجا متفقاً نام و نسب او را چنین دارند : **عماد الدین ابو مقاتل مناور بن فرکوه الدیلمی** (مقاتل در هر سه نسخه با تاء مثناة فوقائیه و بعلاوة بقیه در صفحه بعد

جماعة تلامذته بشيراز الشيخ صدر الدين المظفر<sup>۱</sup> و مولانا نور الدين عبدالقادر<sup>۲</sup>  
وغيرهما من الأكابر، توفي في ربيع الأول سنة خمس و سبعين و ستمائة<sup>۳</sup> و دفن  
بالصفاة الجنوبية من المدرسة المقربية<sup>۴</sup> بالسوق الكبير رحمة الله عليهم.

بقیه از صفحه قبل

کلمه « ابو » قبل از آن ، - و مناور بمیم و نون و الف و واو وراء مهمله و در م روی و او آن  
فتحه گذارده ، - و فر کوه بفاء وراء مهمله و کاف و واو و هاء ، و در م روی راء فر کوه تشدیدى  
گذارده) ، و بدون شك صواب در نام و نسب این شخص همین املاء اخیر است یعنی املاء ورق  
۱۵۲ ب ، و بدون شبهه کلمات « ابو » و « مناور » در نتیجه سهو نسخ یا سهو خود مؤلف در موضع مانحن  
فيه از بین افتاده است بدلیل آنکه **اولاً** در شیراز نامه که دومرتبه نامی از همین شخص در آنجا نیز برده  
شده (ص ۱۲۵ و ۱۲۹) در هر دو مورد کلمه ازل ابو المقابل [ صح : ابو مقاتل ] مرقوم است نه  
مقاتل تنها که از آن واضح میشود که این کلمه یعنی مقاتل نام صاحب ترجمه نبوده است بلکه جزء کنیه او  
بوده ، و **ثانیاً** نام و نسب او دره موضع دوم در شیراز نامه « عمادالدین ابی المقابل [ صح : ابی مقاتل ]  
مناور فر کوه دیلمی » مرقوم است یعنی بعینه بطبق شد الأزار در ورق ۱۵۲ ب منتهی بحذف  
کلمه « ابن » بعد از مناور سهواً من النسخ ، و **ثالثاً** در کتاب التدریس فی اخبار قزوین تألیف  
رافعی ( نسخه عکسی اسکندریه ص ۴۹۵ ) که آنجا نیز ذکر این شخص استطراداً آمده نام او  
باینصورت مرقوم است : « مناور بن فر کوه دیلمی الیزدی » بدون ذکر کنیه او ابو مقاتل  
و لقب او عمادالدین و بعلاوة هائی بعد از راء فر کوه ، و عین عبارت رافعی از قرار ذیل است :  
« السادس والثلاثون المنور بن امیران بن الحارث الهاشمی ابو الکریم الفارسی یروی شرح السنة  
والمصایح للشیخ الحسین البغوی عن مناور بن فر کوه دیلمی الیزدی عنه » ، - و در هر سه مأخذ  
مذکور یعنی شد الأزار و شیراز نامه و تدریس در جمیع مواردی که اسمی از او برده شده فقط بمناسبت  
این بوده است که او راوی تصانیف بغوی بوده است بلاواسطه از او ، پس از مجموع این  
اطلاعات مخته ری که از مأخذ سه گانه فوق بدست آورده ایم واضح میشود که این عمادالدین  
ابو مقاتل مناور بن فر کوه ( یا فر کوه ) دیلمی یزدی از علماء شافعیه او آخر قرن پنجم و اوایل  
قرن ششم بوده است چه شیخ او بغوی مذکور چنانکه در فوق گفته شد در سنه ۵۱۰ یا ۵۱۶  
وفات یافته پس خود او نیز بالطبع در همان حدودی که گفتیم میزیسته است ، و دیگر آنکه وی از  
تلامذه مجبى السنه بغوی و از رواة بلاواسطه تصانیف او بوده است و جماعتی از علماء ایران مانند  
ارشاد الدین نیریزی و امام الدین عمر بیضاوی و ققیه صائغ الدین حسین صاحب « تاریخ مشایخ فارس »  
و ابو الکریم منور بن امیر انبه هاشمی فارسی تصانیف بغوی مزبور را همه از او فرا گرفته اند ، -

۱ - رجوع شود بنمره ۱۳۵ از تراجم ، ۲ - رجوع شود بنمره ۲۶۷ از تراجم ،

۳ - شیراز نامه ص ۱۳۶ وفات او را در سنه ۶۷۳ نگاشته ،

۴ - یعنی مدسه که امیر مقرب الدین ابوالفاخر سعود بن بدر وزیر اتابک ابوبکر بن سعد بن زنگی  
در شیراز بنا کرده بوده است ( رجوع شود بشیراز نامه ص ۵۹ ، و بص ۲۸۹ حاشیه ۴ از کتاب حاضر ) . -

## ۲۱۳ - الشیخ بانجیر ابن عبدالله الخوزی

كان في بدء الأمر تاجراً أميناً متديناً (ورق ۱۳۰) لم يكن له بضاعة كثيرة لكن كان ذا يمن وبركة وذكروا له قصةً عجيبة سمعتها عن كثير من الرجال وهي أنه سافر مرة إلى بعض البحار في جمع من التجار فلما توسطوا البحر وقفت السفينة كأنها أخذتها جماعة فقال أهل السفينة من انتم فقالوا نحن قوم من الجن جننا كم لطلب الزيت فهل فيكم من كان معه زيت فأشاروا إلى بانجیر<sup>۲</sup> وقالوا إنه

۱ - چنین است این کلمه صریحاً و واضحاً درق ( یعنی بانجیر بیا مؤنثه و الف و نون و جیم و یاء مشاة تجانیه و در آخر راه مهمله ) ، ب م : « فنجیر » بهمان ضبط مذکور ولی حرف اول بی نقصه و بحذف الف ، در نسخه م بعلاوه برسم بسیاری از نسخا ایرانی نقاط جیم و یاء بعد از آنرا باهم مرکب کرده و سه نقطه مجتمعه زیر جیم گذارده و در نتیجه همین مساهله این کلمه به « بیخبر » [ = بی خبر ، یعنی بی اطلاع و بی آگاهی ] تصحیف شده و در حاشیه م یکی از قراء بخطی الحاقی جدید در مقابل این عنوان نوشته : « مرار مشهور بشیخ بیخبر » ، و درجاب سقیم ترجمه فارسی کتاب حاضر بقلم پسر مؤلف که در سنه ۱۳۲۰ شمسی در شیراز بطبع رسیده نیز در شرح احوال صاحب ترجمه ص ۱۲ همین تصحیف پیروی شده و نام او را « شیخ بیخبر » چاپ کرده اند ؛ - در شیراز نامه ص ۱۳۸ نام صاحب ترجمه استطراداً بمناسبت مدرسه و رباطی که در شیراز بنا کرده بوده و مؤلف کتاب حاضر نیز بدان اشاره کرده دومرتبه برده شده است و اتفاقاً در هر دو مرتبه مصون از تصحیف و با املا صحیح درست چاپ شده ؛ در ترجمه احوال شرف الدین بن بهرام زکی (صاحب ترجمه آبی الذکر بلافاصله بعد) گوید : « وقبر مبارکش در مدرسه بنجیر خوزی بصفه جنوب افتاده و امام عالم اسوة الأفاضل المتورعین اصیل الدین ابو عبدالله جعفر بن امام نصیر الدین محمد معروف بصاحب لوح که از اکابر زمان و مشاهیر فضلاء عصر بود و از جمله تلامذه آن بزرگ هم درجوار او بر رباط بنجیر مدفون است » - ، این کلمه چنانکه در حواشی آخر کتاب ان شاء الله مشروحاً بیان خواهیم کرد از اعلام دیالمه است از جنس و شمگیر و گور گیر و شیر گیر و مرکب است از عنصر اول « بان » یا « بن » بمعنی غیر معلوم و از « گیر » صفت فاعلی از فعل گرفتن بمعنی گیرنده ، و در کتب تواریخ و رجال باسامی بسیاری از اشخاص مشاهیر که اغلب از دیالمه بوده اند بره بخوریم که همه بسوم بهمین اسم بوده اند بصورمختلفه بانجیر و بنجیر و بنگیر با کاف [ فارسی ] بجای جیم و در تاریخ السلاجوقیه عماد کاتب اصفهانی و کتاب التودین رافعی و معجم الیلدان یاقوت و معجم الأدباء ه ان مؤلف و تاریخ ابن الأثیر و وصاف بسیار مکرراً اسامی ایشان آمده است و ان شاء الله در حواشی او اخر کتاب عین عبارات آنها نقل خواهد شد ،

۲ - چنین است درق صریحاً و واضحاً ، ب م : فنجیر ۶

صاحب زيت فقالوا اذلوه الينا فاذلوه اليهم ولم يكن لهم بد من ادلائه واصحبوه  
 زيته واثابه فرفعه العجن وذهبوا به الى جزيرة بين البحار وكان فيها رجال من العجن  
 فقالوا له بع زيتك منا فقال انا والزيت في ايديكم فقالوا انقابل الزيت بالدر ووزناً بوزن  
 وكيلاً بكيل فقال انتم اعلم فوزنو ازيتته واعطوه في ازائها الدر الثمين فقال لو كنت اعلم  
 ان للزيت عندكم هذا القدر لا اشتريت في بلدي زيتاً كثيراً فقالوا لو كنا نعلم انك  
 تقول هذا لما آتيناك الينا ثم قال سيدهم اخرجوه من بينكم فرعوه واتوا به الى  
 ساحل البحر وكان معه من تلك الدرر (ورق ۱۳۰ ب) فلما رجع الى وطنه ابنتى من  
 ذلك المال مدرسة واشترى عقاراً وضياعاً كثيرة ووقفها عليها وتاريخ ذلك سنة  
 اثنتين وسبعين وخمسمائة، وقيل<sup>۱</sup> كان له غلامان ذكيان قد ادبهما فحرضنهما على  
 تحصيل العلوم فصارا من العلماء الأعلام وجعل الله في نسلهما القضاة والحكام ،  
 الْعِلْمُ بَلَّغَ قَوْمًا دِرْوَةَ الشَّرَفِ فَصَاحِبُ الْعِلْمِ مَحْفُوظٌ مِنَ الْحَرْفِ<sup>۲</sup>  
 يَا صَاحِبَ الْعِلْمِ مَهْلًا لَا تُدْنِسْهُ يَا لِمُؤَبِقَاتٍ فَمَا لِلْعِلْمِ مِنْ خَلْفِ

### ۲۱۴ - مولانا شرف الدين عمر بن الزكى البوشكانى<sup>۳</sup>

استاذ العلماء ومرجع الفضلاء وملجأ الأكابر في عهده وجامع اقسام العلوم  
 من المعقول والمعلوم<sup>۴</sup> لم يترك فنّاً من الفنون الا درسه ولا علماً من العلوم  
 الا مارسه وكان مع ذلك احد العباد المرتاضين يصلّى كل يوم ولياة صلوات كثيرة

۱- كلمة « قيل » درم موجود نيست ، ۲- بضم حاء وفتح راء جمع قباسى حُرْفَةٌ بضم وسكون  
 است بمعنى بدبختى وحرمان ، «والحُرْفَةُ بالضم الحرمان وهو اسم من قولك رجل محارف بفتح الراء  
 اى منقوص الحظ لا ينهوا له مال» ( لسان العرب ) ، ۳ - جنين است عنوان در هر سه نسخه ،  
 ولى م ذكى» دارد بدون ال ، ۴ - درق در متن « المنقول » ، و در حاشيه : المعلوم ،

و یجتهد فی امر وضوئہ و طہاراتہ<sup>۱</sup> اجتہاداً بلیغاً ولم یخط فسط خطوة الا فی رضاء<sup>۲</sup> اللہ تعالیٰ ولم یتکلم بکلمة ہجر مدّة عمره وکانت لہ سدّة یجلس علیہا متی درس تعظیماً لمکانة العلم وکان اکابر العلماء یتلمذونہ<sup>۳</sup> منهم \* الشیخ ظہیر الدین عبدالرحمن بن علی بن بُزْغَش و<sup>۴</sup> مولانا قطب الدین محمود بن مصلح الشیرازی<sup>۵</sup> (ورق ۱۳۱) قرأ علیہ الکلیات واثنی علیہ فی دیباجة شرحہ لذلك الکتاب فقال هو علامة وقته و شیخ الککل فی الککل<sup>۶</sup> ، والقاضی ناصر الدین عبداللہ<sup>۷</sup> بن عمر البیضاوی قد تأدب بہ و تخرّج لیدیہ وکان عین تلامذتہ و یقال انّ اصول تصانیف القاضی کلتها كانت فی اجزاء مسودّاته قد تصرّف فیہا القاضی وقلها الی البیاض، وله کرامات کثیرة وعبارات بلیغة توقی فی سنة ثمانین وستمائة<sup>۸</sup> ودفن فی الصّفة

۱ - م : طہارته ،

۲- کذا فی ق م ممدودا ، ب : رضا (مقصورا) ، وکلاهما صحیحان قال فی اللسان . ورضیت عنک

رضی مقصورة مصدر محض والاسم الرضاء ممدود عن الاخش « ،

۳ - کذا فی النسخ الثلاث ، والصواب یقلّدون له او یأتّون عنہ (انظر معیار اللغة فی ل م ذ) ،

۴ - از ستاره تا اینجا فقط در ق موجود است ، ۵ - رجوع شود بص ۱۱۱ حاشیة ۱ ، و

برماخذ آنجا علاوه شود : تاریخ گریده ۸۰۹ ، و مفتاح السعاده ۱ : ۱۶۴ ،

۶ - عین عبارت قطب الدین شیرازی در دیباجة شرح کلیات قانون ابن سینا کہ مؤلف ابن دوسه

کلمہ را از آنجا اقتباس نموده از قرار ذیل است : « فسرعت فی کلیات القانون عند عمی سلطان

الحکماء مقتدی الفضلاء کمال الدین ابی الخیر بن المصلح الکازرونی ، ثم علی الامام المحقق و

الحبر المدقق شمس المآة والدین محمد بن احمد الحکیم الکیشی ، ثم علی علامة وقته وهو شیخ

الککل فی الککل شرف الدین [بن] زکی [کذا بدون ال] البوشکانی فأنتهم کانوا مشهورین بتدریس

هذا الکتاب وتمیز قشره عن اللباب معتین بحلّ مشکلاته وکشف معضلاته سقی اللہ ثراهم وجعل الجنة

مشواهم » ( نقل از نسخه خطی آقای آقا مرتضی نجم آبادی ) ،

۷ - چنین است در ق بتصحیح الحاقی روی متن اصلی ، ب م و اصل ق : محمّد (غلط فاحش) ،

۸ - کذا فی م ، در ب ق جای « ثمانین » سفید است ، در شیرازنامه ص ۱۳۷-۱۳۸ شرح حال

مختصری از صاحب ترجمہ بعنوان شرف الدین بن بهرام زکی مذکور است و وفات اورا در آنجا در

سنة ۶۷۷ نکاشته ، و درس ۲۳۷ از کتاب حاضر نیز نام او استطراداً آمده است ،

الجنوبية من تلك المدرسة<sup>۱</sup> وراثه القاضي ناصر الدين بقصيدة طويلة وكانت مكتوبة على مرقدہ فمحاها يد الأنام وبذل الصندوق بعروذ الأيام، وفي تلك البقعة الشريفة كثير من العلماء والعباد والقانتين والقانتات رحمة الله عليهم اجمعين .

## ۲۱۵ - الشيخ سراج الدين محمود بن خليفة بن عبد السلام بن احمد بن سالبه<sup>۲</sup>

قدوة ارباب العرفان واسوة اصحاب البيان كان واحداً مشاركاً اليه في كشف الحقائق ونكات التوحيد وكان له مجالس في زاويته يتكلم على الكرسي بلسان شاف وبيان كاف وله تصانيف معتبرة في التصوف وغيره ولبس عنه خلق كثير، وشجرة خرقته من الشيخ المرشد ابي اسحق<sup>۳</sup> قريية (ورق ۱۳۱ب) و اكثر

---

۱ - یعنی در مدرسه که بانجیر بن عبدالله خوزی مذکور بلافاصله قبل ازین ترجمه در شیراز بنا کرده بود، در شیرازنامه ص ۱۳۸ در شرح احوال صاحب ترجمه حاضر گوید: « و قبر مبارکش در مدرسه بنجیر خوزی بصفت جنوب افتاده »،

۲ - چنین است عنوان در ق ب، م، فقط تا « خلیفه » دارد و این کلمه را نیز « الخلیفه » نوشته با ال، - این شخص از اعقاب شیخ الشیوخ ابوالحسین احمد بن محمد بن جعفر بیضاوی معروف بابن سالبه است که در ص ۵۴ حاشیه ۶ اشاره اجمالی باو شد، و در خصوص تحقیق در اصل کلمه « سالبه » رجوع شود بص ۱۸۰ حاشیه ۱، - شرح احوال چند تن از اعضاء این خاندان بنی سالبه را ان شاء الله تعالی در حواشی آخر کتاب ذکر خواهیم نمود،

۳ - کلمه « ابي اسحق » فقط در م موجود است، - مراد شیخ ابواسحق ابراهیم بن شهریار کازرونی معروف بشیخ مرشد متوفی در سنه ۴۲۶ است، رجوع شود بص ۴۹ حاشیه ۶، - سلسله خرقه صاحب ترجمه تا شیخ مرشد که مؤلف بدان اشاره میکنند در مجمل فصیح خوانی در حوادث سنه ۶۰۶ در ضمن ذکر سلسله خرقه شیخ روزبهان بقلی مذکور است از قرار ذیل: « و او [یعنی شیخ روزبهان بقلی] مرید شیخ سراج الدین محمود بن خلیفه بود و خرقه تصوف از دست او پوشیده و او از دست شیخ احمد بن عبدالکریم و او از دست خطیب ابوالقاسم محمود بن احمد الکاژرونی و او از دست شیخ مرشد ابواسحق ابراهیم بن شهریار الکاژرونی »، و از اینجا سلسله خرقه را تا حضرت رسول [بزعم ایشان] امتداد داده که چون محل حاجت ما نبود ذکر نکردیم، و در کتاب تحفة العرفان فی ذکر سید الاقطاب روزبهان ورق ۱۳ نیز همین سلسله خرقه را با اندک اختلافی با مجمل فصیح خوانی ذکر کرده است، -

متبعی<sup>۱</sup> هذه الشجرة ينتهون اليه منهم الشيخ روزبهان البقلی رحمة الله عليه وغيره ، توفي في سنة اثنتين و ستين وخمسمائة و دفن في بقمته بسكة البرامكة رحمة الله عليهم .

## ۲۱۶ - السيد بهاء الدين حيدر بن السيد عربشاه الحسيني<sup>۲</sup>

كان من زهاد السادة و عباد البلدة له رواية في الحديث و التفسير و غيره و قد صنف في التصوف تصنيفين احدهما كتاب المصباح لاهل الصلاح ، و الآخر المفتاح لاولى النجاح سلك فيهما طريقة الامام الغزالي رحمة الله عليه ، تأدب بخاله السيد اصيل الدين عبدالله<sup>۳</sup> و روى كتاب المفاتيح و جميع تصانيفه عنه و كان يذكر الناس اخلاصاً و حسة لا يخالطه رياء و لا سمعة تاركاً للتكلف غير مهبال بأقبال الدنيا و ادبارها ، و مما نقلت من خطه الشريف :

عَدُوكَ مِنْ صَدِيقِكَ مُسْتَفَادٌ      فَلَا تَسْتَكْثِرَنَّ مِنَ الصِّحَابِ  
فَإِنَّ الدَّاءَ أَكْثَرَ مَا تَرَاهُ      يَكُونُ مِنَ الطَّعَامِ أَوِ الشَّرَابِ<sup>۴</sup>

۱ - كذا في النسخ ، و لعل الأقرب الى الصواب « متبعي » من باب الافتعال ،  
۲ - چنین است عنوان در هر سه نسخه ، ولی م « الحسنی » دارد بجای « الحسینی » ، و آن غلط  
فاحش است چه این خاندان از بنی امام خاندان سید علیخان معروف شارح صدیقه و صاحب  
انوار الربیع و سلافة العصر و سلوة الغریب است ، و این خاندان بتصریح خود سید علیخان مذکور  
در سلوة الغریب و در شرح صحیفه سجادیه ( بنقله و تألف فارسنامه ناصری که خود از اعقاب همین سید  
علیخان است ج ۲ ص ۸۰ ) از اعقاب زید بن علی بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام است .  
۳ - رجوع شود بنمرة ۲۲۹ از تراجم ، و مراد بکتاب المفاتیح کتاب « مفاتیح الهدی » است  
از تألیفات همین سید اصیل الدین عبدالله که چنانکه مؤلف در ترجمه او گفته در احکام و حدیث است ،  
۴ - این دوبیت را ثمالی در کتاب خاص الخاص بابن الرومی شاعر معروف نسبت داده است  
( رجوع شود بکتاب مزبور طبع مصر سنة ۱۳۲۶ ص ۱۰۳ ) ،

توفی فی سنة . . . و سبعمائة<sup>۱</sup> و دفن فی بقعته الشریفة بسکة البرامکة  
رحمة الله علیهم .

## ۲۱۷ - الامیر تاج الدین محمد بن حیدر

ولده الفاضل الحسیب و نجله الكامل الأرب كان (ورق ۱۳۲) مشاراً الیه  
فی طریقة التذکیر عارفاً بمقتضیات المقام و انتقالات الکلام و اجتلاب قلوب  
الخواصّ و العوامّ ذا منصب عال و جاه شامخ حلوا الکلام فسیح<sup>۲</sup> البیان حافظاً  
لکتاب الله تعالی راویاً لأحدیث رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یخلو فی ساعات  
اللّیل و النهار عن تلاوة و ذکر و تسبیح و صلوة و استغفار و عظ الناس ستین سنة  
بالشفقة و الرأفة و اللطف و التواضع مع الصغیر و الکبیر و الغنیّ و الفقیر و کان مجلسه  
ابداً غاصّاً بالخواصّ ینزوره العلماء و الملوک و السلاطین و یرسلون الیه الهدایا  
الجزیلة و هو لم یتذخر قط درهماً ولا دیناراً و ما اشتری ضیاعاً ولا عقاراً و کان  
دیدنه البذل و السخاوة ما حرم احداً و ان کان خسیساً عن انعامه ، و ما یخل علی  
شیء و ان کان نفیساً مدّة ایامه ، و نلت من بركة حضوره و انفاسه خیراً کثیراً  
و ممّا عندی بخطه الشریف :

۱ - جای آحاد و عشرات در ب م سفید است ، و در ق جای اصل تاریخ بشماه سفید است ، در شیراز نامه ص ۶ ۵ ۱ در ضمن شرح احوال علی بن عربشاه بن امیر انبه چند صاحب ترجمه استطراداً ذکرى از خود صاحب ترجمه نیز نموده بعبارت ذیل : « و از طرف دیگر مرتضی سعید مغفور بهاء الدین حیدر بن عربشاه بن علی بن عربشاه [بن امیر انبه] که بکمال زیادت علم و علو مرتبت و سمو منقبت از امثال و اقربان قصب السبق ر بوده بود ، و چنانکه ازین عبارت واضح میشود این بهاء الدین حیدر در وقت تألیف کتاب شیراز نامه از جمله گذشتگان بوده است و چون تألیف کتاب مزبور در حدود ۷۴۵ است پس معلوم میشود که تاریخ وفات صاحب ترجمه قبل از حدود سنه مزبوره بوده است »

۲ - کذا فی النسخ الثلاث بالسین ای واسع و الفسحة السعة ،



إِذَا أَرْتَعَلَ الْكِرَامُ إِلَيْكَ يَوْمًا      لِيَلْتَمِسُوكَ حَالًا بَعْدَ حَالٍ  
فَأَنَّ جِمَالَنَا حُطَّتْ لِتَرْصِي      بِحِلْمِكَ<sup>۱</sup> عَنِ حُلُولٍ وَأَرْتَعَالَ  
أَنْحَنَّا<sup>۲</sup> فِي فِنَائِكَ يَا إِلَهِي      إِلَيْكَ مَعْرُضِينَ بِلَا أَعْتِلَالٍ<sup>۳</sup>  
وَشِئْنَا كَيْفَ شِئْتَ فَلَا تَكِلْنَا      إِلَى تَدْبِيرِنَا يَا ذَا أَلْمَعَالِي

(ورق ۱۴۲ب) توفی فی سنة اربع و ستین و سبعمائة<sup>۴</sup> و دفن بجنب ابيه رحمة الله تعالى عليهم .

### ۲۱۸ - الا مير جلال الدين يحيى بن محمد بن حيدر الحسيني

خلفه الذى قام مقامه وناب منابه فذكر الناس وكشف الالتباس وكان عالماً فاضلاً مطّلاً على التواريخ ماهراً فى اللغات مستحضراً لل نوادر والأمثال قرأ الحديث على الشيخ شمس الدين الزرندي<sup>۱</sup> وغيره وروى عنه مصنّفاته كلّها وله مؤلّفات جليّة ورسالات جميلة منها كتاب الاعجوبة ، وكتاب دلائل الحجى<sup>۲</sup> ، ورسالة الشيخ والشاب ، الى غير ذلك فى كلّ باب ، وكان راسخاً فى دعوى الحقّ ، ناظراً اليه فى الرئق والفتق ، يذكّر الناس فى بقعته الوسيعة ، ويطأ رقاب المتمرّدين من غلاة<sup>۳</sup> الشيعة ، يشني على جميع الصحابة والتابعين ، ويفد<sup>۴</sup> اليه الصدور والأكابر

۱ - چنين است در هر سه نسخه ، و من شكى ندارم كه بجهلك « تصحيحف » بحكمك « است با كاف ، و ضمير مؤنث « لترضى » در مصراع اول راجع است بجمال و فعل رضى در اینجا بمعنی قناعت کردن بچيزى و اكتفا کردن بچيزى يابكسى است و متضمن معنى استغناء است يعنى « ان جمالنا حطت بفنائك لتفنع اولتكتفى بحكمك مستغنيةً بذلك عن الحلول والارتحال » ،  
۲ - كذا فى م ، ب ؛ انحنأ ، ق ؛ انحنأ ، ۳ - كذا فى ب ، ق م ؛ اعتدال ،  
۴ - چنين است تاريخ وفات صاحب ترجمه در ب ، در ق م جاى آحاد و عشرات سفيد است ،  
۵ - چنين است عنوان در م ، ب ق كلمات بعد از « محمد » را ندارند ، ق « يحيى » را نيز ندارد ،  
۶ - رجوع شود بنمرة ۲۸۵ از تراجم ، ۷ - الحجى بكسر حاء مهمله وفتح جيم و در آخر الف بمقصورة مكتوبه بصورت ياء بمعنى عقل و زير كى و فطانات است ( كتب لغت ) ،  
۸ - كذا فى ق ، ب ؛ علاه ، م ؛ طريق ، ۹ - م ؛ يقدم ،

راهبين وطائعين، ومما اورد في رسالة الشيخ والشاب (ورق ۱۳۳):

إِنَّ الْأُمُورَ إِذَا الْأَحْدَاثُ دَبَّرَهَا      دُونَ الشُّيُوخِ تَرَى فِي نَظْمِهَا الْفَحْلَلَا  
 إِنَّ الشُّبَابَ لَهُمْ فِي الْأَمْرِ بَادِرَةٌ      وَلِلشُّيُوخِ آنَاةٌ تَدْفَعُ الزَّلَلَا  
 \* ومما كتب لي بخطه:

تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فِي كُلِّ مَا      تُرَجِّهِ تُدْرِكُ جَمِيعَ الْبُغْيِ ۲  
 فَلَوْ أَنَّ خَشْفًا تَقَوَّى بِهِ      لَأَوْفَى عَلَى الْأَسَدِ يَوْمَ الْوَعْيِ ۳

توفى في سنة . . . وسبعمائة<sup>۴</sup> ودفن عند والده وجده رحمة الله عليهم.

### ۲۱۹ - الشيخ ابو عبد الله احمد بن علي المقرئ الحريصي<sup>۵</sup>

كان زاهدا ورعا حسن المشاهدة نظيف الجملة دخل شيراز واقام بها بعد  
 ما سافر الحجاز<sup>۶</sup> وسمع ابا عبد الرحمن السلمى<sup>۷</sup> و ابا طاهر الزيات آبادي<sup>۸</sup> وغيرهما  
 وروى واقرا توفى في صفر سنة سبع و ستين و اربعمائة<sup>۹</sup> و دفن برباطه المبنى

۱ - كذا في م ، ب ق ؛ بعضها ، ۲ - البقي بضم باء موثده وفتح عين معجمه ودر آخر الف مقصوره بصورت باء جمع قياسي ثبته است بالضم بمعنى حاجت و مطلوب و مقصود يقال لى فى بنى فلان بغية اى حاجة ، .. ۳ - از ستاره تا اينجا فقط در ق موجود است ،

۴ - جاي آحاد و عشرات در هر سه نسخه سفيد است ، ولي چون پدر صاحب ترجمه تاج الدين محمد بن حيدر چنانكه در ترجمه بلافاصله قبل گذشت در سنه ۷۶۴ وفات يافته و چون مؤلف تصريح کرده كه صاحب ترجمه حاضر نايب مناب و جانشين پدر گرديد پس واضح است كه وفات وى بنحو قدر متيقن بعد از تاريخ مزبور يعنى بعد از ۷۶۴ بوده است ،

۵ - چنين است عنوان در هر سه نسخه ، و حريصي بجاه و راء مهملتين و ياء مشناة تحتانيه و صاد مهمله ودر آخرياء نسبت است ، - شرح احوال اين شخص در شيراز نامه ص ۱۱۱-۱۱۲ نيز مذکور است ، - در م اين ترجمه بعد از ترجمه نمره ۲۲۰ مسطور است ،

۶ - رجوع شود بص ۵۰ حاشيه ۷ ، ۷ - رجوع شود بص ۴۱ حاشيه ۲ ،

۸ - اطلاعى در خصوص اين شخص نتوانستيم بدست آوريم ، و زياد آباد نام دو قريبه است در فارس ؛ يكي در بلوك ارسنجان و ديگر در بلوك بيضاء (رجوع شود بفارسنامه نامرى ج ۲ ص ۱۷۴ و ۱۸۴) ، ۹ - در شيراز نامه ص ۱۱۲ وفات او را در سنه « اربع و اربعمائة » نگاشته و بدون شك عقد عشرات تاريخ از قلم ناسخ افتاده است ،

بمحلّه ذك<sup>۱</sup> ارحمة الله عليهم .

## ۲۲۰- الشيخ تاج الدين احمد بن محمود بن محمد النعماني المعروف بحر<sup>۲</sup>،

كان اماماً بارعاً في الحديث والتفسير حافظاً لكتاب الله ضابطاً للقراآت السبع<sup>۳</sup> ناصحاً لعباد الله فامعاً للبدعة و والده وجدّه ايضاً كانا من العلماء ينتهي نسبه الى الأمام ابي حنيفة رضي الله عنه ، روى ابن القناد<sup>۴</sup> في سيرته أنّ جدّه الأمام شمس الدين محمداً النعماني<sup>۵</sup> كان يدرّس في مدرسة السلطان محمد شاه<sup>۶</sup> ببلدة الرّي<sup>۷</sup> مدةً مديدة فلما توفي السلطان واختلف الناس رجع الى بغداد وانّ

- ۱ - چنین است در ق م بدال مهمله وزاء معجمه وكاف ، ب : درك ( بدال مهمله ) ،
- ۲ - چنین است عنوان در ق ب . م كامة « النعماني » را ندارد ، كامة اخير بجا- مهمله مضمومه وراه مشدده است ، م : بالحر ( با الف ولام ) ،
- ۳ - تصحيح قياسي قطعي ۰ - در هر سه نسخه : السبعة ،
- ۴ - چنین است واضحا در ب در سطر اخير ورق ۱۳۴ الف ( بقاف ونون والف ودال مهمله ) ، و در اینجا ابن القناد ، ق : ابن القناد ، م : ابن القناد ،
- ۵ - در هيچ مأخذ ديگري اطلاعي از احوال اين شخص نتوانستيم بدست بياوريم ،
- ۶ - ندانستيم مقصود از اين سلطان محمد شاه که بوده ، محتمل است ( اگر في الواقع اين نادر شاه وجود خارجي داشته و مخترع مخيئه ابن القناد نبوده ) که مراد سلطان محمد بن ملكشاه سلجوقي ( ۴۹۸ - ۵۱۱ ) يا نواده او محمد بن محمود بن محمد بن ملكشاه ( ۵۴۷ - ۵۵۴ ) بوده است ، - و در هر صورت جون ابن القناد مؤلف سيرة صاحب ترجمة حاضر که اين فصل تماماً منقول از آن سيره است هيچ تاريخي و توضيحي و تعييني از زمان و مکان و ساير خصوصيات وقايع اشخاص اين حکايات بدست نميدهد لهذا بالطبع جنندان اطمینان و سکون قلبي بصحّت مندرجات اين شرح- حال افسانه مانند برای انسان حاصل نميشود و در نتیجه اغلب حکايات او را در اين فصل با نهايت احتياط بايد تلقی نمود ،
- ۷ - تصحيح قياسي قطعي ، - در هر سه نسخه « ري » بدون الف ولام دارد و آن در عربي غلط است چه نام اين شهر در طي عبارات عربي همشه با الف و لام استعمال ميشود . و اين بيت جامي در سلسله الذهب در ضمن حکاياتي فکاهی از قول عربي که زبان فارسي نميدانسه و در شهر ري سرگردان ميرفته و ميگفته ؛  
ايتها الساکنون بلدة ري  
هل رأيتم بمثل هذا شي ،  
بدون بـت ضرورت شعر است ،

ابنه الأمام نجم الدین محموداً<sup>۱</sup> قدم اصبهان لرسالة يؤدّیها من قبل الخليفة<sup>۲</sup> (ورق ۱۳۳ ب) فلما رآه الملك دولتشاه<sup>۳</sup> استأنس بلطائف محاوراته ثم تبرک برواتب عباداته فسأله ان یقیم عنده فواعده على العود الیه فلمّا رجع الی بغداد استجاز الخليفة فی ذاك فأعطاها قیاده واولاه مراده فانتقل مع اهله الی اصبهان ووالی الملك علیه رواتب الأحسان، ثمّ انه كان يتضرّع الی الله تعالی ان یرزقه ولدًا صالحًا روى عنه انه قال بت ليلة من الیالی بالدعاء والبكاء رافعاً یدئی الی السماء اقول ربّ هب لی من لدنك ذریة عتیبة انك سمیع الدعاء فهتف هاتف عند السحر بعد مقاساة السهر قد كشفنا عنك ضرراً واعطبتناك ولدًا حرّاً فلما اصبحت جاءتنی البشارة بولادة ولد و وافی غلام من حریم انملك عند طلوع الشمس ببراءة و تشریف و منشور لتدريس اصبهان فعلمت انه ولد مبارك فسميته احمد و لقبته حرّاً، قال وكان لوالدته غلام قد ابق منهم مدّة فرجع ومعه اقمشة كثيرة و غلمان و جوار فسئل عن شأنه فقال رأیت فی المنام \* كأز سلطاناً قاهرّاً اشخصنی الیه فاحضرنی لدهیه (ورق ۱۳۴) فأمر بضرب رقبتی فبکیت و تشققت و فلت ما ذنبی فقال انت الذی ابقیت عن مولاك فعاهدت الله تعالی فی المنام<sup>۴</sup> ان ارجع الیکم قال فاعتتمته والذته شکرّاً لموهبة الله اياها لذلک<sup>۵</sup> الولد، ثمّ انّ الشیخ تاج الدین لما ترعرع

۱ - از احوال ابن شخص نیز در هجج با اطلاعی بدست ناوردیم ، ۲ - کدام خلیفه ؟ - از اینکه نه در اینجا و نه در سه سطر بعد هجج اسم ابن خلیفه را میبرد حدس اینکه ابن حکانات بکافی اختراعی و قصبه سرائی است و اشخاص آن همه خنالی بیشر قوت میگیرد ،  
 ۳ - هیچ ندانستیم که ابن ملک دولتشاه که اگر فی الواقع وجود خارجی داشته قاعده لابد از رجال اواخر قرن ششم بوده و زعم ابن القناد مؤلف ابن سبّره در اصفهان سلطنت با حکومت میکرده که بوده است ، ۴ - از ستاره تا اینجا از ق ساقط است ،  
 ۵ - تصحیح قباسی ، - نسخ ؛ بذاک ،

تعلم القرآن فحفظه في أقل مدة ثم اقبل على الحديث والتفسير حتى برع فيهما  
 وحفظ اثني عشر الف حديث من الصحاح والحسان وثلاثة آلاف من الموضوعات  
 ومن مشايخه الأمام ابو الفتوح العجلي<sup>١</sup> والشيخ شهاب الدين السهروردي<sup>٢</sup> ومن  
 في طبقتهما، وله كتاب في الحديث سماه سبعة ابحر من مؤلفات الحر، ثم صار  
 اليه خطابة اصبهان وتذكير المحافل وكان يقرأ كل يوم سُبُعاً من القرآن العظيم  
 وكل ليلة سُبُعاً منه ويقضى صلوة يوم وليلة في كل سحر، ولما انتقل الى شيراز  
 وتلقوه<sup>٣</sup> بالأكرام والأعزاز كان يذكر الناس\* في الجامع العتيق كل سبت وفي  
 الجامع السقري كل جمعة وفي الجامع الجديد أيام رمضان ويسلك طريق السلف  
 الصالح في [لبس] ثياب البذلة وحمل السلعة واشتغال المهنة<sup>٤</sup> (ورق ١٣٤ب)، قال  
 ابن القناد<sup>٥</sup> كنت عند الشيخ نجيب الدين علي بن بزغش<sup>٦</sup> اقرأ عليه الحديث  
 فبلغت يوماً حديث معاذ<sup>٧</sup> رضى الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم ان الله تعالى  
 يحب الأتقياء الأخفياء الذين اذا غابوا لم يفتقدوا<sup>٨</sup> واذا حضروا لم يعرفوا اولئك  
 مصابيح الهدى، فجرى في معنى الحديث ذكر اولياء الرجال من<sup>٩</sup> الأوتاد والنقباء

١ - متوفى درسنه ششصد هجرى ، رجوع شود بص ٢٣٥ حاشیه ٨ ، ٢ - متوفى درسنه  
 ٦٣٢ ، رجوع شود بص ٦٩ حاشیه ٥ ، وبراى ماخذ شرح احوال او رجوع شود به «ممدوحين  
 سمدى» ص ٦٦-٦٨ ، ٣ - م : تلقاه اهله ، ٤ - از ستاره تا اینجا از ق افتاده است ،  
 ٥ - تصحيح قياسى قطعى ، هر سه نسخه ، الثياب ، « البذلة والبذلة من الثياب مما يابس ويثمن  
 ولا يصاب » (لسان) ، « وخرج علينا في مآذله و ثياب بذائمه ( اساس البلاغة ) ، پس چنانكه ملاحظه  
 ميشود بذلة صفت نيست تا بتوان الثياب البذلة گفت بلكه اسم است بمعنى جامه مستعمل هر روزه  
 و در نتيجه بايد ثياب البذلة گفت باضافه ثياب بذلة مانند ثياب الخدمة و ثياب المهنة و ثياب الحرب  
 ونحو ذلك ، ٦ - كذا فى النسخ ، ولعل الصواب « الاشتغال بالمهنة » ، ٧ - كذا فى ب ،  
 ق : ابن القناد ، م : ابن القناد ، ٨ - متوفى در سنه ٦٧٨ ، رجوع شود بسمه ٢٣٨ از  
 تراجم ، ق : يرغس ، ٩ - كذا فى ب ق : م افزوده : بن جبل ،  
 ١٠ - كذا فى ب م ، ق : لم يفتقدوا ، ١١ - ق : و ( بجای « من » ) ،

والأبدال قفلت فی نفسي یالیتنی عرفت احداً منهم واین اولئك فی هذا الزمان  
فمضیت الی بیته متفکراً و امسیت لیلتی متحسراً فلما فرغت من<sup>۱</sup> الأوراد  
قضیت<sup>۲</sup> صلوة یوم و لیله و کان ذلك دأبی منذ سنین ثم نمت فرأیت فی منامی  
کأنی عزمت الی<sup>۳</sup> زیارة الشیخ الکبیر ابی عبد الله محمد بن خفیف<sup>۴</sup> و اذا علی الباب  
غلام ترکی<sup>۵</sup> حسن الوجه فقصدت الدخول فمعنی و قال الیوم نوبه الأبدال  
والأوتاد فکأن الشیخ سمع صوته فقال ایذن له فدخلت فرأیته مستنداً الی  
المحراب فسلمت علیه و اردت ان أقبل یدیه فقال اجلس هناك ، فجاء الغلام و قال  
ان شهاب الدین السهروردی<sup>۶</sup> یستأذن فقال ایذن له (ورق ۱۳۵) فدخل و سلم  
و جلس<sup>۷</sup> \* ثم جاء و قال ان صدر الدین الأشنهی<sup>۸</sup> یستأذن فقال ایذن له فدخل

- ۱ - کذا فی م ، ق ب ، عن ، ۲ - کذا فی م ، ق ب ، و قضیت ،  
۳ - کذا فی النسخ الثلاث ، - تعدی عزم بالی بجای علی در کتب لغت متداوله نیامده ولی در قاموس  
دزی باشواهد آن از ابن بطوطه و غیره مذکور است ،  
۴ - تصحیح قیاسی قطعی از روی ترجمه حال خود او مکرراً و مطرداً در نمره اول از تراجم - اینجا  
در هر سه نسخه ، الخفیف ، - م افزوده قدس الله روحه ، ۵ - کذا فی ب ق ، م ، زکی ،  
۶ - رجوع شود بص ۳۰۶ حاشیه ۱۲ - ۷ - از این ستاره تا « و جلس » در سطر اول از س  
بعد از ق ساقط است ، - و نیز از همین ستاره تا « و جلس » در سطر ۲ از س بعد از ب ساقط است ،  
۸ - جز در و صاف و شیراز نامه ذکر ی از این شخص در هیچیک از ماخذ دیگر که اینجا در طهران  
بدان دسترسی دارم نیافتم ، و خلاصه عبارت و صاف راجع باو با حذف حشو و زوائد از قرار ذیل  
است (ص ۱۰۸-۱۰۹) ، در شرح سلطنت اتابک ابوبکر بن سعد بن زنگی (۶۲۳-۶۵۸) گوید :  
« اتابک باران انعام و اصلطناع برزقاد و عیاد و صلحا و متصوفه فایض داشتی و جانب ایشان را بر ائمه  
و علما و افاضل مرجح دانستی و چون بداعیه حسن اعتقاد خریدار متاع زهد و تقشف بود متسلسان  
و متزهدان خود را در زی<sup>۳</sup> زهادت جلوه گری میکردند و با بادی و انعامات او محظوظ میشدند و ارباب  
بلاهت و اصحاب نفوس سازجرا گفتی اولیاء خدای تعالی اند و نفوس منکی دارند و از شایبه شوذه  
و احتیال خالی ، و علی ضد هذا الحال از خداوندان ذکاء و فطنت و اهل نطق و فضیلت مستشع بودی  
و ایشانرا بجزیه و فضول نسبت دادی لاجرم چند افراد از ائمه نامدار و علماء بزرگوار را بواسطه  
نسبت علم حکمت از عاج کرد و قهرأ و جبرأ از شیراز اخراج ، از آن جمله **امام صدر الدین  
محمود الأشنهی الواعظ** بود که استحضار و استبصار او در انتماء بکنی علوم عقلی و نقلی  
بقیه در صفحه بعد

وسلم و جلس ، ثم جاء فقال ان صدر الدين روزبهان<sup>۱</sup> يستأذن فقال ايذن له فدخل  
 وسلم و جلس ، ثم جاء فقال ان تاج الدين الحرّ يستأذن فقال ايذن له فدخل  
 وسلم و جلس ، ثم جاء فقال شهاب الدين البيضاوي<sup>۲</sup> ، ثم نجيب الدين [بن]  
 بزغش<sup>۳</sup> ، ثم اصيل الدين عبدالله<sup>۴</sup> ، كلهم يستأذنون فيدخلون فيسلمون ويجلسون ،  
 فرأيت سبعة انفس<sup>۵</sup> قد لبس كلهم<sup>۶</sup> البيض ، والعمامة والقلنسوة والرّداء كلهم

بعيه از صحنه قبل

چون بیاض نهار از اقامت بیئت استغنا داشت ودر شیوه و عظ خود را ابن القری [صح ، ابن القرینه]  
 عهد بل قریع دهر می انگاشت جماعت فضلا که در مجلس تذکیر او حاضر شده اند تقریر کردند  
 که کلیات و جزویات علوم را تا حدی مستحضر بود که اگر سائلی از عویصات و مشکلات قسمی از  
 اقسام علوم اصول و فروع و الهیات و طبیعیات و هندسه و هیئت و حساب و طبّ و تفسیر و وجوه قراآت  
 و احادیث و ادبیات از لغت و معانی و بیان و نحو و صرف و عروض سؤال کردی علی الارتجال جواب  
 مسئله را بر وجهی ایراد نمودی که موجب دهشت اولی الألباب گشتی ، سالی در میان حاج بموضع  
 عرفات و عطف میگفت و شیخ حقانی شهاب الدین عمر السهروردی در زمان آخر عمر بود و چشم  
 ظاهر پوشیده شده او را در محقه نشانده بمجلس او حاضر آوردند سخنان او را نیک پسندیده  
 فرمود و تحسینها فرود ، و این دو بیته او راست بر حسب حال خود و اتابک :

از صحبت تو کنون فراق اولیتر بر در که تو زرق و نفاق اولیتر

چون یرده راستی مخالف کردی مارا پس ازین راه عراق اولیتر

انتهی ، و در شیراز نامه ص ۵۷ نیز خلاصه بسیار مختصر همان مسطورات و صاف را نقل کرده  
 بدون ذکر مأخذ ، و **اشنهی** در نسبت صاحب ترجمه بضم همزه و سکون شین معجمه و ضمّ نون  
 و سپس هاء قبل از یاء نسبت منسوب است باشنه شهر معروف آذربایجان نزدیک اورمیه که آنرا  
 اشنو و اشنویه نیز نوشته اند (رجوع شود بانساب سمانی و معجم البلدان) ،

۱ - یعنی صدرالدین روزبهان ثانی متوفی در سنه ۶۸۵ نواده شیخ روزبهان بقلی کبیر ، - رجوع  
 شود بنمره ۱۷۳ از تراجم ، ۲ - متوفی در سنه ۶۴۹ ، - رجوع شود بنمره ۲۳۱ از تراجم ،

۳ - متوفی در سنه ۶۷۸ ، - رجوع شود بنمره ۲۳۸ از تراجم ،

۴ - متوفی در سنه ۶۸۵ یعنی در همان سال وفات روزبهان ثانی سابق الذکر ، - رجوع شود  
 بنمره ۲۲۹ از تراجم ؛ ۵ - « العرب تقول رأیت نفساً واحده فتؤنث و كذلك رأیت نفسین

فاذا قالوا رأیت ثلاثة انفس و اربعة انفس ذكروا و كذلك جميع العدد ، (لسان العرب) ،

۶ - کذا فی النسخ ، و الأحسن : « قد لبسوا کلهم » فأن لفظه کل المضافة الی الضمیر لا تستعمل غالباً  
 الا تأکید او مرفوعة بالابتداء کما تقرّر فی کتب النحو ،

بیض و مع کل واحد منهم رقعة بیاض یضعها عند الشیخ وهو یرفها وینظر فیها ثم ینکتب فیها شیئاً ، ثم رفعوا رفاعهم وخرجوا فسمعت قول المؤذن قد قامت الصلوة وانتبهت من النوم فلما غدوت آتیت الشیخ نجیب الدین ولم یبق من اولئك السبعة الا هو والامیر اصیل الدین<sup>۱</sup> فاخبرته عن منامی فقال یا احمد هذا من جملة اسرار الله لا ینبغی لك ان تفشیه ، فعاهدت ان لا اظهر هذه القصة فی حیونهما فما تكلمت بها حتی توفیا<sup>۲</sup> ، وبقی الشیخ تاج الدین ثمانیاً وثمانین سنة ولما توفی القاضی امام الدین البیضاوی<sup>۳</sup> وعظ الناس یوم ختمته ثم قال فی آخر المجلس یا اخوانی اغتنموا نصیحتی وصیحتی (ورق ۱۳۵ب) فانما بقائی فیکم وقیامی بینکم الی یوم الخمیس ثم بسکی بکاء شدیداً وانشد ابیاتاً وهی هذه :

ذُنُوبِي مِثْلُ اَعْدَادِ الرِّمَالِ	فَهَبْ لِي تَوْبَةً يَا ذَا الْجَلَالِ
شَبَابِي كَالسَّرَابِ بَدَا وَوَلِي	وَشَيْبِي قَدْ تَأَذَّنَ بِارْتِحَالِي <sup>۴</sup>
اِلَى مَنْ يَرْجِعُ الْمَمْلُوكُ اِلَّا	اِلَى مَوْلَاهُ يَا مَوْلَى الْمَوَالِي

۱ - ابن القناد راوی ابن حکایت میگوید که در آن موقع که من ابن خواب را دیدم وصبح برای نجیب الدین بن بزغش آنرا حکایت کردم از آن هفت نفر که آنها را در خواب دیده بودم فقط امیر اصیل الدین عبدالله و خود نجیب الدین بن بزغش در حیات بودند و سایرین همه وفات یافته بوده اند ، حال گوئیم وفات اصیل الدین عبدالله و صدر الدین روزبهان ثانی هر دو چنانکه مؤلف در شرح احوال آنها تصریح کرده در سال ۶۸۵ بوده و وفات شیخ نجیب الدین علی<sup>۵</sup> بن بزغش در سال ۶۷۸ یعنی هفت سال قبل از وفات روزبهان ثانی و اصیل الدین عبدالله ، پس چگونه ممکن است که نجیب الدین بن بزغش مذکور بعد از وفات آن هر دو باز در حیات بوده و ابن القناد با او در خصوص این خواب صحبت کرده بوده است ! این هم باز یک تناقض تاریخی دیگر که صحت محکیات ابن ابن القناد افسانه سرا را بسکلی متزلزل میسازد ،

۲ - معلوم میشود اسم ابن القناد احمد بوده است چه اوست که این خواب را دیده بوده یا ساخته بوده و تفصیل آنرا اکنون حکایت میکند ،  
 ۳ - ضمیر تشبیه در « توفیا » و « حیونهما » راجع است باصیل الدین عبدالله و نجیب الدین علی بن بزغش ،  
 ۴ - تصحیح قیاسی ، - در هر سه نسخه ، ثمانی ،  
 ۵ - متوفی در سنه ۶۷۵ ، رجوع شود بنمره ۲۱۲ از تراجم ، ۶ - کذا فی م ، ق ب ، بارتحال ،



فلما كان غداة الخميس اخذته حمى ورعدة حتى اُئِن للمصر فدعا بوضوءه و توضأ  
وصلى وسلم ودعائهم سلم روحه<sup>۱</sup>، روى النسأل انه رأى على كفته خرم عصفور  
قال فأخذ بيدي ووضعها عليه حتى غسلته رحمة الله عليهم .

## ۲۲۱ - الشيخ عز الدين مودود بن محمد بن محمود الذهبى

### المشتهر بزرکوب<sup>۲</sup>،

كان عارفاً بالله مأذوناً منه فى خدمة المسافرين و تربية المجاورين، وقيل  
كان جدّه معين الدين محمود من اهل اصبهان سافر الى البطائح و صحب سيدي  
احمد الكبير<sup>۳</sup> و كان سيدي احمد يحبّه فقال يوماً فى بعض محاوراته كأنى ارى من صلب  
اخى معين الدين ولدأ صالحاً يتبع<sup>۴</sup> اثرى و يكون خليفتى فى العجم و كان كما قال،  
ثم ان الشيخ روزبهان البقلى تكلمه و ارشده و امره بالتتروج (ورق ۱۳۶) و كان  
مصاحباً له ثلاثين سنة ثم سافر الحجاز<sup>۵</sup> و صحب الشيخ اوحد الدين الكرمانى<sup>۶</sup>

---

۱ - چنانکه ملاحظه ميشود وفات صاحب ترجمه حاضر يعنى شيخ تاج الدين احمد بن محمود بن محمد نماني معروف بجزء فقط چند روزى بعد از وفات امام الدين عمر بيضاوى پدر قاضى بيضاوى معروف صاحب نظام التواريخ و تفسير مشهور روى داده بوده است ، و چون وفات قاضى امام الدين مذکور بتصريح مؤلف در ترجمه او (ص ۲۹۵) در ربيع الأول سنه ۶۲۵ بوده پس وفات صاحب ترجمه نیز بالضرورة در همان سال وقوع يافته بوده است ، و چون باز بتصريح مؤلف در چند سطر قبل سن او در وقت وفات هشتاد و هشت سال بوده پس بالنتيجه تولد او در حدود سنه ۵۸۲ بوده است ، ۲ - چنين است عنوان در ب ق ، م « ابن » اول را ندارد ، صاحب ترجمه عز الدين مودود معروف بزرکوب جد پدر معين الدين احمد بن ابى الخير مؤلف شيراز نامه است و شرح احوال او در کتاب مزبور ص ۱۱۷ - ۱۲۰ مذکور است ، رجوع شود نيز بص ۵۸ - ۵۹ از همان کتاب ، و در کتاب « تحفه العرفان فى ذکر سيد الاقطاب روزبهان » ورق ۲۶ نيز حکايتى راجع باو و شيخ روزبهان بقلى مسطور است ، ۳ - رجوع شود بسابق ص ۱۲۵ حاشيه ۱ ، ۴ - م ، يتتبع ، ۵ - رجوع شود بص ۵۰ حاشيه ۷ ، ۶ - يعنى شيخ اوحد الدين حامد بن ابى الفخر کرمانى از مشاهير عرفا و مشايخ اواخر قرن ششم و او ايل قرن هفتم و متوفى بقيه در صفحه بعد

## والشیخ رکن الدین السجاسی<sup>۱</sup> ثم لقی الشیخ شهاب الدین السهروردی بعد مراجع

بقیه از صفحه قبل

در سنه ۶۳۵ ، وی از مریدان شیخ رکن الدین سجاسی آتی الذکر بلافاصله بعد بوده و بصحبت شیخ محیی الدین بن العربی معروف تیز رسیده و این اخیر نام او را مکرر در مؤلفات خود برده و از او حکایاتی نقل کرده است ، از جمله در باب هشتم از فتوحات مکیه حکایتی که خود او شفاهاً از شیخ اوحد الدین استماع نموده بوده روایت کرده و عین متن عربی آن حکایت در طرایق الحقایق ۲ : ۲۸۱ و ترجمه فارسی آن در نفعات الانس ص ۶۸۵ در ترجمه اوحد الدین منقول است ، و همچنین در نفعات در ترجمه خواجه یوسف همدانی (ص ۴۲۸ - ۴۲۹) حکایتی از یکی از مؤلفات محیی الدین بن العربی نقل کرده که محیی الدین آن حکایت را در سنه ۶۰۲ در منزل خود در شهر قونیه از اوحد الدین شنیده بوده است ، در کتاب آثار البلاد تألیف زکریا بن محمد بن محمود قزوینی متوفی در سنه ۶۸۲ شرح حال مختصری از صاحب ترجمه مذکور است از فراد ذیل بعین عبارت ( در ذیل « کرمان » ص ۱۶۴ - ۱۶۵ ) : « و یتنسب الی کرمان الشیخ ابو حامد احمد [ کذا ] الکرمانی الملقب باوحد الدین کان شیخاً مبارکاً صاحب کرامات و له تلامذة و کان صاحب خلوة یغیر عن المغیبات وله اشعار بالعجبة فی الطریقة و کان صاحب ادب معتقداً فیہ و بقی عنده مئة ثم تأدی منه وفارقه و هو یقول :

با دل گفتم خدمت شاهی کم گیر  
چون سر نهاده کلاهی کم گیر  
دل گفت مرا ازین سخن کمتر گو  
گر دی و دهی و خانقاهی کم گیر

مات سنه خمس و ثلاثین و سمانه بغداد» انتهى ، و مراد از « صاحب ادب » بدون هیچ شبهه مظفر الدین کو کبوری است که از سنه ۵۸۶ - ۶۳۰ حکمران ادب و شهر زور بوده است ( ابن خلکان ۲ : ۹۰ ) ، و کلمه « نهاده » در بیت اول تصحیح قیاسی مظنون است و در اصل متن چایی « نهاده » مرقوم است که وزن با آن فاسد است ، و « کردی » در مصراع اخیر بضم کاف است و اگرچه خاندان کو کبوری مزبور ترکمان بوده اند ولی ظاهراً شیخ اوحد الدین او را بمناسبت آنکه اکثریت سکنه ادب و آن نواحی کرد میباشند کرد خوانده است ، در کتاب الحوادث الجامعه ابن الفوطی متوفی در سنه ۷۲۳ در حوادث سنه ۶۳۲ گوید (ص ۷۳) ، « و فیها رتب الأوحد الکرمانی الصوفی شیخاً للصوفیة بریاط المرزبانیه و خلع علیه و اعطی بقله و نفذ معه خادم الی هناك و هو شیخ حسن السمّت متکلم بالسان اهل الحقیقة و از باب الطریقة قدم بغداد و نزل بجامع ابن المطلب و کان الناس یقصونه و یحضرون عنده من الفقراء و الصوفیة فاشهر فرکه » انتهى ، ( برای مزید اطلاع از شرح احوال صاحب ترجمه رجوع شود بمآخذ آتی : فتوحات مکیه باب هشتم بنقل نفعات و طرایق الحقایق از آن ، آثار البلاد ۱۶۴ - ۱۶۵ ، حوادث الجامعه ۷۳ ، تاریخ گزیده ۷۸۸ ، مجمل فصحیح خوانی در حوادث سنه ۶۳۵ ، نفعات الانس ۴۲۸ - ۴۲۹ ، ۶۸۹ - ۶۸۶ ، حبیب السیر جزو ۱ از جلد ۳ ص ۶۷ ، هفت اقلیم در ذیل کرمان ، سفینه الاولیاء ۱۷۹ ، ریاض العارفین ۳۷ - ۳۸ ، خزینه الأصفیاء ۲ : ۲۶۵ - ۲۶۶ ، مجمع الفصحاء ۱ : ۸۹ ، طرایق الحقایق ۲ : ۲۸۱ - ۲۸۲ ) -

۱ - ق : السجاسی ، م : السنجاسی ، ب : السیجاسی ، شیرازنامه ۱۱۹ ، سنجانی ، - همه این صور مصحّف و معرّف است و صواب در این کلمه در مورد ما نحن فیه که از روی مأخذ آتی تصحیح و بقیه در صفحه بعد

## وقیل ان الشیخ شهاب الدین اتاه فی منزله ببغداد اگر اما لقدومه ثم رجع الی

بقیه از صفحه تبیل

شده **سجاسی** است ( بسین مهمله و جیم و الف و باز سین مهمله و در آخر یاء نسبت منسوب بسجاس که قصبه ایست از عمال زنجان و واقع است در حدود شش فرسخی جنوب مایل بشرق زنجان و چهار فرسخی مغرب سلطانیه و یک فرسخی شمال سهرورد ، و کوه سجاس بواسطه اینکه قبر ارغون خان بن اباقا بن هولاکو در آن کوه بوده در تاریخ شهرتی دارد ) - مقصود شیخ ابوالغنائیم رکن الدین سجاسی از مشایخ عرفای قرن هفتم است که جمعی از اکابر مشایخ آن عصر مانند شیخ ابوالمودین کرمانی و شمس تبریزی معروف و شیخ شهاب الدین محمود اهری و غیرهم از مریدان و تربیت شدگان وی بوده اند ولی از خود او چون گویا مانند بسیاری از صوفیّه بگمنامی و ناشناسی و فرار از شهرت میکوشیده اطلاع چندانی بدست نیست و تاریخ وفات وی نیز معلوم نه فقط در تذکره ها در ضمن تراجم بعضی مریدان او جستجو شده بعضی معلومات مختصری راجع بدو دیده میشود که ما حتی الامکان آنچه از آنها توانسته ایم از مآخذ مختلفه جمع نموده و بمقتضای مالایدرک کله لایترک کله ذیلاً خلاصه آنها را مینگاریم ، مرحوم حاج زین العابدین شیروانی در کتاب بستان السیاحه در ذیل عنوان «سجاس» گوید ( چاپ دوم ص ۳۰۷ ) ، «سجاس قریه ایست مسرت اساس در قدیم الایام شهر کوچکی بوده و در قدرت مغول خراب شده و از مضافات آذربایجان است و بقولی از مضافات عراق است **شیخ رکن الدین** از مشایخ سلسله شیخ صفی الدین اردبیلی از آنجا بوده » انتهى ، و همان مؤلف در همان کتاب ص ۶۵ و ۳۴۷ و در کتاب دیگر خود موسوم بر ریاض السیاحه ص ۱۳۵-۱۳۶ و نیز ابن البزازی مؤلف کتاب صفوة الصفا ص ۵۰ و مرحوم حاجی نایب الصدر در طرائق الحقائق ۲ : ۱۳۸-۱۳۹ و ۱۴۴ سلسله مشایخ شیخ صفی الدین اردبیلی را چنین ضبط کرده اند : « شیخ صفی الدین اسحق اردبیلی ، از شیخ تاج الدین ابراهیم گیلانی معروف بشیخ زاهد ، از سید جمال الدین تبریزی ، از شیخ شهاب الدین محمود اهری تبریزی ، از **شیخ ابوالغنائیم رکن الدین سجاسی** ، از شیخ قطب الدین اهری ، از ابوالنجیب عبدالقاهر سهروردی ، از احمد غزالی طوسی . . . الخ . ] و از اینجا بیعد سلسله سند احمد غزالی مشهور و در اغلب کتب مسطور است و حاجتی بنقل آن نیست ) - در بالا گفته شد که عده از مشاهیر عرفای قرن هفتم مرید و تربیت شده شیخ رکن الدین سجاسی صاحب ترجمه بوده اند ، یکی ازین مریدان که نام او در ضمن سلسله مشایخ صفی الدین اردبیلی نیز ملاحظه شد شیخ شهاب الدین محمود اهری تبریزی است ترجمه احوال او در کتاب « دانشمندان آذربایجان » ص ۲۰۹-۲۱۰ از قرار ذیل مسطور است : « **شیخ شهاب الدین محمود اهری** از مشایخ کبار آذربایجان و از ازدات کیشان **رکن الدین سجاسی** است در مدرسه سرخاب تبریز سه چله ریاضت کشیده و بعد از آن در **سجاس** خدمت شیخ رکن الدین رفته و منظور نظر وی شده است پس از عقد نکاح دختری خدیجه از طرف آن بزرگوار [ یعنی از طرف شیخ رکن الدین سجاسی ] بقصبه اهر رفته و تا آخر عمر به هدایت و ارشاد مردم مشغول شده بدرجه قطب نایل گردیده و در همان قصبه مرد ، مرقد ری زیارتگاه است ، انتهى ، رجوع شود نیز صفوة الصفا ص ۵۱ و ۳۱۴ که دو حکایت راجع باین شهاب الدین اهری و مرقد او در اهر ذکر کرده است ، - و دو نفر

بقیه دو صفحه بعد

## شیراز و اتخاذ الزاویه و اطعم الفقراء و المساکین و تزوج بابنة الشيخ و زوهران

بقیه از صفحه قبل

دیگر از کبار مریدان شیخ رکن الدین سجاسی صاحب ترجمه چنانکه در فوق نیز اشاره بدان کردیم این دو عارف مشهور ذیل بوده اند ، یکی **شیخ اوحد الدین کرمانی** متوفی در سنه ۶۳۵ که در حاشیه قبل اشاره اجمالی باحوال او نمودیم ، و دیگر شمس الدین محمد بن عمی بن ملکداد تبریزی معروف به **شمس تبریز** مدوح مشهور مولانا جلال الدین رومی و مقتول بروایت صاحب نفعات در سنه ۶۴۵ ( ولی بروایت معتبر تر شمس تبریز در سنه مذکور از ما بین مردم بکنی مفقود الاثر گردید چنانکه دیگر هیچکس از نشانانی نداده اینک کشته شد ) ، باری علاوه بر تصریح عموم تذکره های شمرا و عرفا مکرراً و مفضلاً باینکه دو شیخ مذکور یعنی اوحد الدین کرمانی و شمس تبریزی هر دو از مریدان شیخ رکن الدین سجاسی بوده اند یک سند بسیار معتبر قدیمتری از همه این تذکره ها برای اثبات این مطلب بدست هست و آن عبارت است از ترجمه احوال شیخ تاج الدین علی بن عبدالله بن حسین اردبیلی تبریزی شافعی متوفی در سنه ۷۴۶ بقلم خود او که در کتاب منتخب المختار که ذیل تاریخ بغداد ابن التجار است تألیف ابن رافع حورانی مصری متوفی در سنه ۷۷۴ مندرج است ، تاج الدین مزبور در این ترجمه احوال خود از جمله گوید ( ص ۱۴۷-۱۴۸ از طبع بغداد ) : « والبسنى خرقة التصوف ولقننى الذكر الشيخ الامام السالك الربانى تاج الدين ابراهيم المشهور بالبلاد بالشيخ الزاهد [ یعنی به شیخ الزاهد الکیلانی المشهور شیخ خرقة الشيخ صفی الدین الاردبیلی ] عن شمس الدين محمد التبریزی عن رکن الدین السجاسی [ صح : السجاسی ] عن قطب الدين الأبهري عن ابی النجيب السهروردی عن احمد الغزالی اخي محمد الغزالی . . . . ( الی آخر السلسله ) ، قال وادركت الشيخ کمال الدین احمد بن عربشاه الأوحدي باردبيل دعا لى ولقننى الذكر عن الشيخ اوحد الدين الكرمانى عن رکن الدین السجاسی ( = السجاسی ) بسنده » انتهى ، - رجوع شود نیز برای همین فقره بخصوصاً یعنی نسبت ارادت شیخ اوحد الدین کرمانی و شمس تبریزی بشیخ رکن الدین سجاسی بمآخذ ذیل ، نفعات الانس ۵۳۶ ، ۶۸۵ ، تذکره دولت شاه ۱۹۴ ، هفت اقلیم در ذیل تبریز . روضه اظهار حشری ۱۲۳ ، سفینه الأوباء ۱۷۹ ، ریاض العارفين ۳۸ ، خزینة الأصفیاء ج ۲ ، ۲۶۵ ، ۲۶۸ ، مجمع الفصحاء ۱ ، ۸۹ ، ۲۸۶ ، طرائق الحقائق ۲ ، ۱۴۲ ، ۲۸۶ ، - **دیگر** از کسانی که شیخ رکن الدین سجاسی شیخ خرقة و پیر تربیت اوست **شیخ اصیل الدین محمد شیرازی** از مشایخ صوفیه اواخر قرن ششم متوفی در سنه ۶۱۸ است ، صاحب شیراز نامه ص ۱۴۰ - ۱۴۱ و جامی در نفعات ۲۹۱-۲۹۲ هر دو در شرح احوال شیخ اوحد الدین عبدالله بلبانی کازرونی متوفی در سنه ۶۸۳ یا ۶۷۶ سلسله خرقة او را چنین روایت کرده اند که وی خرقة از پدر خود امام الدین مسعود متوفی در سنه ۶۵۵ دارد و وی از شیخ اصیل الدین محمد شیرازی مذکور مدفون در بلبانی کازرون و وی از **شیخ رکن الدین ابو الغنایم سجاسی** و وی از شیخ قطب الدین ابو الرشید ابهری و وی از شیخ ابو النجیب سهروردی . . . . ( الی آخر السلسله ) ، بقیه در صفحه بعد

## الثانی او عاش تسعین سنه تم توفی فی سنه ثلاث وستین وستمائة ودفن فی زاویته

بقیه از صفحه قبل

در نفعات نسخه خطی بسیار مصحح مضبوط آقاسی عباس اقبال مورخه ۱۰۲۵ و محشی بعواشی عبدالغفور لاری از تلامذه جامی کلمه « سنجاسی » ( که در هر دو نسخه چاپ هند نفعات که در تصرف راقم سلطور است در این مورد بملط « سنجاسی » بعلاوه نونی بهند از سین چاپ شده ) در نسخه خطی مشارالیه در کمال وضوح علی ما هو الصواب بسین و جیم مهمله و الف و باز سین و در آخر یاه نسبت مرقوم است . -

**تنبیه مهم** ، این شیخ ابوالغنائم رکن الدین سنجاسی مانحن فیه را که از سلسله سهروردیه و شیخ خرقه اوحدالدین کرمانی و شمس تبریزی و شهاب الدین محمود اهری و اصیل الدین محمد شیرازی بوده است نیاید با سنی او و معاصر او شیخ رکن الدین محمود سنجانی ( بسین مهمله و نون و جیم و الف و باز نون و در آخر یاه نسبت منسوب بسنجان یکی از قرای مشهور خواف خراسان عرب سنگان که هنوز موجود و بهمین صورت فارسی آن یعنی سنگان خوانده و نوشته میشود ) ملقب بشاه سنجان اشتباه نمود و یکی را بجای دیگری گرفت ، این شیخ رکن الدین محمود سنجانی نیز از کبار مشایخ عرفای قرن ششم بوده است از سلسله چشتیه هرات و از خواص مریدان خواجه مودود چشتی و در سنه ۵۹۲ یا ۵۹۳ یا ۵۹۹ در سنجان وفات یافته و در همانجا مدفون است و شرح احوال او در غالب کتب تراجم صوفیه و تذکره های شعرا که اسامی آنها بعد از این مذکور خواهد شد مسطور است ، و عصر او ظاهراً اندکی مقدم بر عصر شیخ رکن الدین سنجاسی مانحن فیه بوده باین معنی که وفات رکن الدین شاه سنجان قبل از وفات رکن الدین سنجاسی روی داده بوده است چه وفات شاه سنجان چنانکه گفتیم در سنه ۵۹۳ یا ۵۹۷ و بقولی ضعیف در ۵۹۹ بوده و سال وفات رکن الدین سنجاسی گرچه معلوم نیست ولی وی بنحو قدر متیقن در سنه ۶۰۶ یعنی بعد اقل نه سال یا سیزده سال بعد از وفات شاه سنجان هنوز در حیات بوده است بدلیل اینکه صاحب شیراز نامه ص ۱۱۹ تصریح کرده که بعد از وفات شیخ روزبهان بقلی عز الدین مودود زرکوب برای اولین مرتبه بسفر حجاز رفت و در آن سفر او را بخدمت شیخ الشیوخ اوحدالدین کرمانی و شیخ رکن الدین سنجاسی [ نسخه چاپی : سنجانی ] مراققت و مواخاتی عظیم دست داد و چون وفات شیخ روزبهان بقلی بدون خلاف در مصر ۶۰۶ بوده پس بالضرورة شیخ رکن الدین سنجاسی در این سنه هنوز در قید حیات بوده است ، ولی ازین تاریخ بعد هیچ معلوم نیست چه مقدار زیسته است ، ( بر این ترجمه احوال این شیخ رکن الدین ملقب بشاه سنجان رجوع شود بماخذ ذیل ، تاریخ گزیده ۷۹۳ ، نزهة القلوب ۱۵۱ ، مجمل فصیح خوافی در حوادث سنه ۵۹۳ ، نفعات الانس استطراداً در ضمن ترجمه خواجه مودود چشتی ۳۷۴ ، حبیب السیر جزو ۳ از جلد ۲ ص ۷۵ ، هفت اقلیم در ذیل خواف ، سفینه الاولیاء ۹۱ - ۹۲ ، آتشکده در ذیل خواف ، ریاض العارفین ۹۷ ، خزینه الأصفیاء ۱ ، ۲۵۲ ، طرائق الحقائق ۲ : ۶۲ ) -

۱ - رجوع شود بنمره ۱۷۳ از تراجم کتاب حاضر ، - ۲ - در شیراز نامه ص ۱۲۰ گوید سن عز الدین مودود بعد ویک سال رسید ، و چون ولادت او را در ص ۱۱۸ در سنه اثنتین وستین بقیه در صفحه بعد

المبنية بجوار المشهد الحريصي<sup>۱</sup>، وللقيه صائغ الدين حسين بن محمد بن سلمان<sup>۲</sup>  
مرثية انشدها في فراقه وختم بها مشيخته منها هذه الأبيات:

سَمِئْتُ مِنَ الْحَيَوةِ عَلَى أَنْفِرَادِي	عَنِ الشَّيْخِ الَّذِي فِيهِ أَسْتِنَادِي
وَمَا لِي بَعْدَ فُقْدَانِ الْحَبِيبِ <sup>۳</sup>	سِوَى ذُوبِ الْجَوَانِحِ وَالْفُؤَادِ
قِيَالَيْتَ الْمُنُونِ أَتَى وَإِنِّي	رَجَوْتُ الْإِلْتِقَاءَ مَعَ الْمُرَادِ
نَأَى مِنْ كَنَانِ لِي كَهْفًا مَنِيعًا	فَصِرْتُ بِإِلَّا مَلَادٍ وَأَعْتِمَادِ
أَذُوبٌ بِفَقْدِهِ مُدَدَ اللَّيَالِي	وَلَا يَسْلُو الْفُؤَادَ إِلَى الْعَمَادِ
وَكَيفَ سُكُونٌ قَلْبِي بَعْدَ فَقْدِي	مُصَاحِبَةِ السَّيْنِ عَلَى الْوِدَادِ
وَبِمَدَى إِيَّاسِنَا مِنْ <sup>۴</sup> أَنْ نَرَاهُ	إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَالْتِمَادِ

رحمة الله عليهم (ورق ۱۳۶ ب).

بعينه از صفحه قبل

و خمسمائة ضبط کرده و وفات او را نیز بعینه مانند کتاب حاضر در سنه ثلاث وستین و شمانه پس این میشود درست صد و یک سال عمر او بروایت مؤلف شیرازنامه ، و چون صاحب ترجمه جد پدر صاحب شیرازنامه بوده پس بمقتضای اهل البیت ادری بما فی البیت بدون شك قول او در این خصوص مقدم است بر قول مؤلف کتاب حاضر ، -

۱ - یعنی مزار ابو عبدالله احمد بن علی مقرئ حریصی سابق الذکر (نمره ۲۱۹ از تراجم کتاب حاضر) ، ۲ - رجوع شود بنمره ۱۲۲ از تراجم ،

۳ - چنانکه ملاحظه میشود قائل این ابیات برای اقامه وزن حرف اطلاق بر آخر «الحبيب» افزوده و حال آنکه الحاق حروف اطلاق در آخر مصاریع اول در صورتیکه کلمه اخیر اسم محلی بآل یا فعل باشد جز هر ابیات مصرعه جایز نیست و از عیوب بزرگ شعری محسوب میشود مانند این بیت ابوواسع ،  
اقلنی قد ندمت من الذنوب و بالأقرار عدت من الجحود

و بیت مصرع بیتی است که هر دو مصراع آن مقفی باشد یعنی آخرین جزء صدر بیت و عجز آن دارای یک وزن و یک روی و یک اعراب باشند چنانکه در مطالع قصاید معمول است مانند قول مثنوی الحُب مامنُ الکلام الألسنا و الذَّ شکوی عاشق ما اعلنا و گاه نیز در غیر مطالع شاعر تصریح نماید مانند قول امری القیس در اثنا معلقه خود ؛

افاطم مهلاً بعض هذا التدلل وان كنت قد ازمعت صر می فاجلی

۴ - تصحیح قیاسی قطعی ، - هر سه نسخه ، عن ،

۲۲۴ - الشيخ عز الدين محمود بن الشيخ شهاب الدين

أبي الخير بن أبي الفضل<sup>۱</sup>

العالم الرباني الواجد<sup>۲</sup> الصمداني تأسى بطريقة القوم في البذل والأبشار  
والترك وعدم الأذخار والمؤاساة مع الصغار والكبار ذكّر الناس سنين ونصح  
لله المسلمين وجلس كلّ أيامه لقضاء الحوائج وقام جلّ ليليه لأداء النوافل وكان  
يؤاكل كلّ مسكين ويجالس كلّ مستكين لم يشتغل قط بزينة الدنيا ولم ينحرف  
عن الطريقة المثلى واختار لنفسه الفقر ولبس لبوس<sup>۳</sup> الرضا والصبر كنت احضر  
محاسنه وخالواته والتقط من درر الفاظه ومنشأته وله كلمات عالية واشعار فائقة تشهد  
على صحته حاله واستقامة افعاله ، توفى في سنة . . . وسبعائة<sup>۴</sup> و دفن في بقعته  
العامة ، ومما انشدنيه لبعضهم :

يَا طَوِيلَ الرُّقَادِ وَالْعَفَلَاتِ      كَثْرَةُ النُّومِ تُورِثُ الحَسْرَاتِ  
إِنَّ فِي القَبْرِ إِنْ نَزَلْتَ بِهِ      لِرُقَادًا يَطْوُلُ بَعْدَ مَمَاتِ  
وَمِهَادًا مُمَهَّدًا لَكَ فِيهِ      بِذُنُوبٍ عَمِلْتَ أَوْ حَسَنَاتِ  
أَئِمَّتِ البَيَّاتِ مِنْ مَلِكِ العَمَوِ      تِ وَكَمْ مَاتَ آمِنًا بِبَيَّاتِ

رحمة الله عليهم (ورق ۱۳۷) .

۱ - كلمات بن أبي الفضل را سازد . - این شخص بتصريح مؤلف در نمره بعد برادر معین الدین

احمد بن ابی الخیر مؤلف شیراز نامه است ،

۲ - کذا فی ب (بالجیم) ، ق : الواحد (بالحاء المهله) ، م : العارف ،

۳ - م : لباس ، ۴ - جای آحاد وعشرات در هر سه نسخه سفید است ،

## ۲۲۳ - مولانا معین‌الدین احمد بن ابی‌الخیر<sup>۱</sup>

اخوه العالم الفاضل المتفطن السکامل کان یدرس فی المدرسة المسعودیة و یدکر فی المسجد البغدادی وله منصب و عظم فی المحافل قد اخذ الطریقه من آباءه الکرام و عن الشیخ صدر الدین عبد اللطیف<sup>۲</sup> بن کھف الدین اسمعیل بن عمر القصری و عن الشیخ قطب الدین النامقی الجامی<sup>۳</sup> و لبس الخرقه عن الشیخ فخر الدین ابن اخت سیدی احمد الکبیر<sup>۴</sup> و عن خاله الشیخ الحاج رکن الدین

۱ - این شخصی خود مؤلف شیرازنامه و برادر صاحب ترجمه بلافاصله قبل است ، و نام و نسب کامل او (از روی مقایسه مجموع مواضعی که در شیرازنامه بنام خود و نام آباء و اجداد خود اشارتی کرده بایکدیگر و نیز با مواضعی در کتاب حاضر که در آن اشاره ببعضی از افراد این خاندان زرکوب شده) از قرار ذیل است : ابوالعباس معین الدین احمد بن شهاب الدین ابی‌الخیر حمزه بن ابی‌الفضل حسن (ظ) بن عزالدین مودود ذهبی مشهور بزركوب بن ابی‌الفضل محمد بن معین الدین محمود اصفهانی شیرازی ، -

۲ - با فحص بلیغ ما نتوانستیم هیچگونه اطلاعی درخصوص این شخص بدست بیآوریم ، و کھف الدین اسمعیل بن عمر قصری پدر وی قطعاً غیر اسمعیل قصری شیخ خرقه نجم الدین کبری است که ترجمه احوال او در نفحات و غیره مسطور است زیرا که تاریخ وفات این اسمعیل قصری شیخ خرقه نجم الدین کبری درسنة ۵۸۹ بوده (خزینة الاصفیاء ج ۲ ص ۱۳) در صورتیکه تاریخ وفات صاحب ترجمه معین الدین احمد بن ابی‌الخیر<sup>۳</sup> از پسر کھف الدین اسمعیل بن عمر قصری مذکور در متن اخذ طریقت نموده بوده سنة ۷۸۹ است یعنی بفاصله دو بیست سال بعد از وفات اسمعیل قصری شیخ خرقه نجم الدین کبری ، پس تقریباً از محالات عادی است که صاحب ترجمه با کسی بتواند معاصر باشد که پدر آنکس دو بیست سال قبل از وفات وی وفات یافته بوده است ، - ۳ - از نسبت « نامقی جامی » واضح است که این شخص از اعیان شیخ الاسلام احمد بن ابی‌الحسین نامقی جامی معروف ملقب بزنده پیل متوفی درسنة ۵۳۶ بوده است ، ولی ما نتوانستیم مابین سلسله مشایخ جام از اعیان شیخ الاسلام مزبور که مسند ریاست و خانقاه و نفوذ و تمکن ایشان در ناحیه جام از عهد خود شیخ جام تا اواخر قرن نهم باقی بوده و اسامی بسیاری از آنان در بعضی از کتب تواریخ مانند مجمل فصیح خوافی و حبیب السیر مذکور است کسی را بیابیم که ملقب بقطب الدین و عصر او نیز با عصر صاحب ترجمه حاضر وفق دهد ، - ۴ - برای اطلاع از مأخذ ترجمه احوال سیدی احمد کبیر یعنی سیدی احمد رفاعی رجوع شود بسابق ص ۱۲۵-۱۲۶ حاشیه ۱ ، ولی بواسطه فقدان وسائل در طهران و عدم دسترسی بکتاب فرقه رفاعیه تحصیل معلوماتی بقیه در صنفه بند



منصور<sup>۱</sup> بن مظفر وله اجازات و اسانید و تصانیف و رسالات و اجازنی بجمیعها<sup>۲</sup>  
 و من اشعاره :

النَّاسُ هَلَكِي وَ أَهْلُ الْفَضْلِ نَعَّاشُ طُوبَى لِمَنْ فِي دُرَى أَهْلِ النَّهْيِ عَاشُوا  
 مَنْ عَاشَ فِي كَنَفِ الْجُهَّالِ مُبْتَسِمًا فَيَا لَهُ مِنْ عَوِيلٍ بَعْدَ مَا طَاشُوا  
 توفی فی ذی الحجّة سنه تسع و ثمانین و سبعمائة<sup>۳</sup> و دفن فی بقعته الشریفه خلف  
 تربه اخیه و اییه ، و فی تلك البقعه جمع کثیر من العلماء الربّانیین و العرفاء الصادقین  
 و الصالحات<sup>۴</sup> العابدات و الذاکرین لله کثیرا و الذاکرات منهم السّت الکریمه<sup>۵</sup>  
 سبط<sup>۶</sup> الحافظ الجلیل قوام السنّه اسمعیل<sup>۷</sup> (ورق ۱۳۷ب) تزوّجها \* الشیخ

بعیه از صفحه قبل

راجع بترجمه احوال ابن شیخ فخرالدین برای مامکن نشد ، لکن این نکته را یاد آور مرشوم  
 که شیخ فخرالدین مزبور که مؤلف گوید خواهر زاده سیدی احمد رفاعی بوده بدون هیچ شک  
 و شبهه مقصود او خواهرزاده بلاواسطه او نبوده چه وفات سیدی احمد رفاعی چنانکه سابق گذشت در  
 سنه ۵۷۸ بوده است و وفات صاحب ترجمه حاضر معین الدین احمد درسنه ۷۸۹ ، و ما بین این دو  
 تاریخ دو بیست و یازده سال فاصله است پس بدیهی است که مراد مؤلف آنست که شیخ فخرالدین  
 مزبور یکی از اعیان خواهرزادگان سیدی احمد رفاعی بوده است زیرا چنانکه درس ۱۲۵ اشاره  
 بدان کردیم چون از سیدی احمدی مزبور اولاد ذکور بی بعد از او باقی نمانده بود ریاست فرقه  
 رفاعیه بعد از او بدست خواهرزادگان او علی بن عثمان و عبدالرحیم بن عثمان و اولاد ایشان  
 منتقل شد ، -

- ۱ - رجوع شود بنمره ۱۳۷ از تراجم ، ۲ - ق : اجازلی بجمیعها ، م : اجازلی جمیعها ،
- ۳ - این تاریخ وفات در هر سه نسخه چنین است بدون اختلاف ، و همچنین است نیز بعینه در  
 ترجمه فارسی کتاب حاضر بقلم پسر مؤلف ص ۱۹ ، ۴ - م بجای و الصالحات : « و الصالحه  
 المتقین و العابدین » ، ۵ - ترجمه کتاب حاضر ص ۱۹ : کریمه خاتون ۶ - سبط بمعنی  
 فرزند فرزند است عموماً و بمعنی فرزند دختر یعنی نواده دختری استعمال میشود خصوصاً ،
- ۷ - یعنی حافظ کبیر ابوالقاسم اسمعیل بن محمد بن الفضل بن علی قرشی طلحی اصبهانی ملقب  
 بقوام السنّه متوفی در سنه ۵۳۵ ( رجوع شود علاوه بر مآخذ مذکوره در ص ۱۶ حاشیه ۱  
 بطبقات الحفاظ ذهبی ۴ : ۷۵-۷۰ ، و شذرات الذهب ۴ : ۱۰۵ - ۱۰۶ ، و اعلام زرکلی ۱۱۲ ،  
 و سابق ص ۱۶ حاشیه ۱ که آنجا فراموش کرده بودیم لقب قوام السنّه را بر اسم او بیفزائیم ) ،

شهاب الدین ابن الشیخ<sup>۱</sup> وھی امّ جدتی لأبی رحمة الله علیهم .

۲۲۴ - الامیر عزالدین اسحق بن ضیاءالدین<sup>۲</sup> علی بن

عربشاه الحسینی

من جملة السادة الكبار والعباد الأبرار كان دائم الذكر مكثر التلاوة تاركاً للتكلف صابراً على البلاء شاكراً لله في سائر الأحوال<sup>۳</sup> يذكر الناس وينصح المسلمين، ويدعو في المحافل بعد ختم القرآن و صنف كتاباً في التصوف سماه مصباح الدجى، وكان شيخنا صدر الملة والدين المظفر<sup>۴</sup> يقول ان السيد عز الدين ممن جمع بين الزهد والعلم وله اسناد في الحديث وكانت بينهما مصادفة ومواقفة و تحاب في الله وباللّٰه، توفي في سنة سبع عشرة و سبعمائة<sup>۵</sup> و دفن ببقعته العامرة رحمة الله عليهم .

۱ - كذا في ب ق ، م بجای جمله از ستاره تا اینجا چنین دارد : تزوجها بعض اولاد الشيخ وهو الشيخ شهاب الدين ، - بظن غالب بلكه بنحو قطع ويقين مراد از « شيخ » مطابق در اینجا شيخ روزبهان بقلى معروف متوفى در سنة ۶۰۶ است ومراد از « شيخ شهاب الدين ابن الشيخ » يسر او شيخ شهاب الدين محمّد سابق الذكر (نمره ۱۶۵ از تراجم) متوفى در سنه ۶۰۵ است پيش از وفات پدر ،  
 ۲ - كلمة « ضياء الدين » فقط در م موجود است ، وكلمة الحسینی بطبق ب م است كه صواب فقط همان است لا غير ، ق : الحسنی (غلط فاحش) ، - نسب این عز الدين اسحق بن علی بن عربشاه به شائزده واسطه يزيد بن علی بن ابی طالب عليهم السلام می پیوندد ، و نسب سيد علی خان معروف صاحب انوار الربيع وسلافة العصر وسلوة الغریب و شارح صديقه نیز بدوازه واسطه بهمين عز الدين اسحق صاحب ترجمه متصل ميگردد ، و نسب مؤلف فارسنامه ناصری حاجی میرزا حسن حسینی شيرازی نیز به واسطه سيد علی خان مذکور می پیوندد ، و سوق نسب تمام این سلسله از صاحب فارسنامه تاسيد علی خان و از او ناصحاب ترجمه حاضر عز الدين اسحق و از او تا زيد بن علی بن الحسين با تراجم غالب مشاهير افراد این سلسله كاملاً در فارسنامه ناصری ج ۲ ص ۸۰ - ۹۰ مسطور است ، رجوع بدانجا شود ، ۳ - م : في الآلاه ،

۴ - رجوع شود بنمره ۱۳۵ از تراجم ، ۵ - چنین است در ب م و نیز در فارسنامه ناصری

۲ : ۸۲ ، ق : في سنة ستمائة (غلط فاحش) ، و همچنین است نیز یعنی مثل ق در ترجمه فارسی

کتاب حاضر ص ۱۹ ،

## ۲۲۵ - الامیر روح الدین بن اسحق<sup>۱</sup> [بن علی بن عربشاه]

كان واعظاً عالماً جامعاً لأقوال المفسرين ناشراً لأحاديث سيد المرسلين له من الزهد قسم وافر ومن المعرفة نصيب كامل وله كتاب في الترس<sup>۲</sup> و تعالقات كثيرة ومجموعات وامالي<sup>۳</sup> انتفع بها البعيد والقريب والمخالف والموالي<sup>۴</sup> \* توفي في صفر سنة اربع وثلاثين وسبعمائة<sup>۵</sup> ودفن عند والده رحمة الله عليهم (ورق ۱۳۸).

## ۲۲۶ - الامير صدر الدين محمد بن اسحق بن علي بن عربشاه<sup>۶</sup>

\* اخوه الفاضل كان من وجوه السادات و اكابر القوم متواضعاً رحيماً<sup>۷</sup> مشفقاً كريماً متخلقاً كثير التصدق<sup>۸</sup> والتمهد<sup>۹</sup> لولائه واحبائه له - م يضمن قط بشهود جنازة ولا عيادة مريض ولا اعانة مضطرب طيب المحاورة كثير الفكاهة يعطى بشر

۱ - چنين است عنوان در ب ق ، م : الامير روح الدين محمد ، - ابن شخص بقرينه اسم يدر او اسحق وبقرينه عبارت « ودفن عند والده » در آخر ترجمه او بدون هيچ توضيحي ديگر كه بمادت مؤلف اين نوع عبارت را در تراجم ابناء مذكور بلافاصله بعد از تراجم آباء ذكر ميكند بدون هيچ شك وشبهه يسر صاحب ترجمه بلافاصله قبل است وبهمين جهت ما كلمات « بن علي بن عربشاه » را با آنكه از قبيل توضيح واضحات است باز محض مزيد صراحت بين دو قلاب در متن علاوه كرديم ، -

۲ - كلمات « كتاب الترسل و » در م موجود نيست ،

۳ - الاما لي بتشديد اللام جمع الاملاء مصدر ا ملى عليه الكتاب قال له فكذب عنه (انظر ذيل اقرب الموارد ص ۱۹۵ ولا تغتر بقول صاحب محيط المحيط انها جمع ائليتة كأ حاجي و ائجيتة فانه خطأ محض لم يقل به احد من علماء اللغة) ، ۴ - م : والمؤلف والمخالف ،

۵ - ابن تاريخ وفات از ستاره تا اينجا فقط درم موجود است ، در ق ب جاي تاريخ وفات بكلي سفيد است ، - ترجمه احوال اين شخص را نه در شيراز نامه و نه در فارسنامه ناصري يافتيم ،

۶ - كلمات « بن علي بن عربشاه » فقط در م موجود است آنهاهم بخط الحاقى و در ب ق موجود نيست ، ولى بودنش با اينكه توضيح واضحات است محض مزيد روشنى مقصود و دفع هر گونه اجمال و ابهامى بمراتب بهتر از نبودن آنست ، -

۷ - متن مطابق ب ق است ، م بجاي جمله از ستاره دوم تا اينجا چنين دارد : « المرآضى المجيبى الاماء الفاضل الكامل كان من اعيان النقباء و وجوه السادات و اكابر القوم متصلياً فى الدين المتين مهذباً المرء والمعتدين ، ۸ - كذا فى م ، ب : التفتة ، : التفتة ،

وجهه و معروفه کُلُّ احد و كان في أيام شبابه قد سافر<sup>۱</sup> العراق واذربيجان<sup>۲</sup> و لقي كبار السادة و المشايخ ، و من جملة آثاره المدرسة<sup>۳</sup> العالية على مرقد آبائه ، توفى في سنة اربع و ستين و سبعمائة<sup>۴</sup> و دفن عندهم<sup>۵</sup> رحمة الله عليهم .

۲۲۷ - الامير شرف الدين ابراهيم بن صدر الدين

محمد بن اسحق بن علي بن عربشاه<sup>۶</sup>

كان سيِّداً فاضلاً حسن الكلام كامل العقل ذا جاه رفيع و منصب عالٍ له قدم في الفقه و التصوف قد سافر مع والده و رأى المشايخ و قرأ عليهم منهم الشيخ صدر الدين ابو المجمع<sup>۷</sup> قرأ عليه مشارق الأنوار<sup>۸</sup> و الشيخ علاء الدولة السمناني<sup>۹</sup>

- ۱ - رجوع شود بس ۵۰ حاشیه ۷ ، ۲ - کذا فی م ، ب ق ، آذربایجان ،  
 ۳ - م ، البقیة ، ۴ - کذا فی ب ، م ، سبع و ستین و سبعمائة ، ق ، فی سنة سبعمائة ( کذا ) ،  
 ۵ - م « و دفن عندهم » را ندارد ، ۶ - چنین است عنوان در م ، ولی از « بن صدر الدين محمد » تا آخر عنوان بغط العاقی است ، - رجوع شود بس گذشته حاشیه ۶ ، ب ق ، الامير شرف الدين ابراهيم بن محمد ، - ۷ - مقصود شيخ صدر الدين ابو المجمع ابراهيم بن سعد الدين محمد بن المؤيد بن ابی بکر بن محمد بن حمويه جوينی پسر شيخ سعد الدين حموی معروف است که ترجمه احوال او در نفحات الأنس وغيره مذکور است ، صاحب ترجمه در سنة ۶۴۴ در آمل طبرستان متولد شد و نزد اکثر علماء عصر خود تلمذ نمود و در طلب علم و حديث براق و شام و حجاز و تبریز و قزوین و حله و کربلا و نجف و بيت المقدس مسافرت کرد و گویند نزد بیشتر از هزار شيخ اسماع احاديث نموده ، در سنة ۶۷۱ یکی از دختران علاء الدين عطا تليک جوينی برادر شمس الدين جوينی وزير هولاکو و اباقا را در حباله نکاح در آورد بصدق پنج هزار دينار زرسرخ ، و در اوایل شعبان سنة ۶۹۴ غازان خان بن ارغون خان بن هولاکو بمساعدت و تعريض امير نوروز بدست وی اسلام آورد و بتبعية او تمام امرا و لشکریان مغول قريب صد هزار نفر تقلد دين اسلام نمودند ، صاحب ترجمه در سال هفتصد و بيست و دو وفات یافت و در بحرآباد ازقراي جوين مدفون شد ، - بحر آباها که مسقط الرأس اين خاندان آل حمويه بوده است و به در صلحه آمد

به «بن لفظ بحر» بمعنی دریا بملأوه «آباد» درعموم کتب فارسی ازقبیل نزهة القلوب ومجمل فصیح خوایی درحوادث سنه ۶۶۹ و ۷۲۲ وتذکره دولتشاه ونفحات الانس (این اخیردرشرح احوال پدر صاحب ترجمه شیخ سعدالدین حموی) مسطوراست ، ولی یاقوت درمعجم البلدان نام این قریه را «بختیر آباد» بصیغه تصغیربحر ضبط کرده است ، و حموی یه جده اعلاى این خاندان بفتح حاء مهمله ومیم مشدده مضمومه وواو ساکنه ویاه مثناة تحتانیه ودر آخرهاء است ، (برای مزید اطلاع ازاحوال صاحب ترجمه رجوع شود بآنخذ ذیل ، جامع التواریخ رشیدالدین فضل الله درقسمت راجع بسطنت غازان طبع لیدن سنه ۱۹۴۰ میلادی ص ۸۹ ، طبقات الحقاظ ذهبی ۴ : ۲۸۸ ، درالکامنه ۱ : ۹۷ - ۶۸ ، مجمل فصیح خوایی درحوادث سنه ۶۶۴ و ۷۲۲ ، تذکره دولتشاه سمرقندی ص ۲۱۴ ، روضات الجنات ص ۵۰ - ۵۱ ، مقدمه جلد اول جهانگشای جوینی بقلم راقم این سطور محمد بن عبدالوهاب قزوینی ص سب - سد) -

۸- مشارق الانوار کتابی است درحدیث مشتمل بر دوهزار و دوست و چهل و شش حدیث ازاحادیث صحاح تألیف رضی اللہین حسن بن محمد صفانی نعوی لغوی فقیه محدث متوفی درسنه ۶۵۰ (رجوع شود بکشف الظنون درباب میم ، و برای ترجمه احوال خود صفانی رجوع شود بآنخذ ذیل ، معجم الأدب معاصر اویاقوت ۲۱۷۳-۲۱۸ ، حوادث الجامعه ۲۶۲-۲۶۴ ، فوات الوفيات ۱ : ۱۷۰ ، جواهر المصیبه ۱ : ۲۰۱-۲۰۲ ، بغية الوعاة ۲۲۷ ، شذرات الذهب ۵ : ۲۵۰ ، روضات الجنات ۲۲۳) - ۹ - یعنی شیخ رکن الدین ابوالکرام احمد بن محمد بن احمد سمنانی بیابانکی ملقب بعلاء الدوله از مشاهیر مشایخ متصوفه اواخر قرن هفتم و اوایل هشتم ، وی پسر ملک شرف الدین سمنانی است که از اوایل ذی الحجه سنه ۶۹۴ الی اوایل ذی القعدة ۶۹۵ بمنصب وزارت غازان خان منصوب بود (تاریخ مبارک غازانی ص ۹۶ و ۱۰۵ ، و تاریخ گزیده ص ۷۹۳ - ۷۹۴) ، صاحب ترجمه درسنه ۶۵۹ متولد گردید ودر اوایل جوانی درعهد ارغون خان درخدمت دیوانی بسر می برد ، و درسنه ۶۸۳ که وی در آنوقت ۲۴ ساله بود درموقع جنگ ارغون خان با علیناق سردار معروف سلطان احمد تکودار وی درجزو اردوی ارغون خان حاضر بوده است (ذیل فهرست نسخ فارسی موزه بریطانیه از ریو بنقل از کتاب العروه صاحب ترجمه) ، ولی بزودی درسنه ۶۸۵ از مشاغل دولتی تائب گشته بطلب علم وسماع حدیث وسلوک طریقت وخدمت مشایخ روی آورد نابالآخره خود اذن ارشاد یافت وبتربیت مریدان و تسلیک طالبان مشغول گشت ، درشهر ۷۲۷ در موقعی که امیر جوپان سردار معروف مغول باسلطان ابوسعید مخالفت ورزید و از خراسان بالشکری عظیم بقصد جنگ با سلطان مزبور بطرف سلطانیه حرکت کردچون بسمنان رسید از شیخ علاء الدوله التماس نمود که از جانب او بخدمت سلطان ابوسعید رود و مابین او و سلطان واسطه عقد صلح گردد ، شیخ بدان سفارت تن در داد ولی وساطت او مقبول نیفتاد وعاقبت امیر جوپان بتفصیلی که در کتب تواریخ مسطور است سر درس آن کار نهاد ، - شیخ علاء الدوله مردی بسیار با ثروت و متمول و در عین حال بسیار خیر و نیکوکار بوده وجمیع عایدات هنگفت املاک خود را صرف اعمال بر واقعات خیر و دستگیری فقرا و صوفیه می نموده ، جامی درنفحات بدیه درصفحه بعد

و غیرهما و نال من المراتب ما لم ينله احد في<sup>۱</sup> عشرته و عظ الناس خمسين سنة في المدرسة الرضویة و الجامع العتیق<sup>۲</sup> و غیر ذلك و كان ذا اخلاق نبویة و اوصاف مرتضویة و كلمات مستطابة و دعوات مستجابة (ورق ۱۳۸ ب) خرجنا معه مرة للاستسقاء فأمّ الناس وهم بالدعاء و اقبل علينا<sup>۳</sup> في ذلك الولا و قال يا اخوان الصفاء و يا خلائف الوفاء دعوا الظلم و الجفاء و اقتدوا بسيرة المصطفى فانها حقيقة بالافتداء و الافتقاء و ذروا الدنيا علي قفا<sup>۴</sup> فانكم منها على شفا فوالله فدا اثر ذلك في قلوب الجمع و اسال عن عيونهم ينابيع الدمع ، ثم مديديه و ارسل عينيه فساعدناه بالدعاء و الاستغفار و البكاء و الاعتذار و ما برحنا الى الدار حتى جاءتنا الأمطار ، توفي في \* يوم الخميس الثاني و العشرين من صفر \* سنة ثمان و ثمانين و سبعمائة<sup>۵</sup> و دفن في بقعته العامرة ، و حفظت يوماً من لفظه ينشد على المنبر :

[ بهیه از صفحہ قبل ]

گوید وی بمقدار بانصد هزار دینار املاک بر صوفیه وقف نموده بود ، و ویرا تألیفات بسیار بوده که عمدتاً از آنها هنوز باقی است ، ابن حجر در درر الکامنة گوید از قرار مذکور تألیفات او از سیصد متجاوز بوده است ، صاحب ترجمه در ماه رجب سنة ۷۳۶ در صوفی آباد سمنان وفات یافت و در همانجا مدفون شد و هنوز مزار او در آن قریه باقی است ، **صوفی آباد** مذکور واقع است در بیست کیلو متری جنوب مایل بنرب سمنان ، و **بیابانک** که مسقط الرأس شیخ مزبور بوده واقع است در نه کیلو متری جنوب غربی صوفی آباد ( برای مزید اطلاع از احوال صاحب ترجمه رجوع شود بمآخذ ذیل : تاریخ گزیده که مؤلف آن معاصر او بوده ص ۷۹۳ - ۷۹۴ ، منتخب المختار ابن رافع ۱۶۲ ، ذیل جامع التواریخ از حافظ ابرو ۱۲۹ - ۱۳۰ ، درر الکامنة ۱ ، ۲۵۰ - ۲۵۱ ، تذکرة دولنشاہ ۲۵۱ - ۲۵۳ ، حبیب السیر جزو اول از جلد ۳ : ۱۲۵ ، مجالس المؤمنین ۲۹۶ - ۲۹۷ ، سفینه الأولیاء ۱۰۷ ، ریاض العارفين ۱۰۸ ، مجمع الفصحا ۱ ، ۳۴۰ ، طرائق الحقائق ۲ : ۲۹۲ ) -

- ۱ - م : م ، ۲ - م افزوده ، و روضة الشيخ الكبير ، ۳ - ب ق : ایبا ،
- ۴ - م : فی قفا ، ۵ - از ستاره تا اینجا فقط در م موجود است ،
- ۶ - کذا فی م ، ق : سنة ثمانین و سبعمائة ،

رَزَمَنْ هَوَيْتَ وَإِنْ شَطَطَتْ بِكَ الدَّارُ وَحَالَ مِنْ دُونِهِ حُجْبٌ وَاسْتَارُ  
لَا تَتْرُكَنَّ عَلَيَّ بَعْدَ زِيَارَتِهِ إِنَّ الْمُحِبَّ لِمَنْ يَهْوَاهُ زَوَّارُ  
رحمة الله عليهم اجمعين .

### ۲۲۸ - الشيخ ابو سعد محمد بن الهيثم<sup>۱</sup>

من اولياء الله الصديقين له مزار مشهور يعرف بعلم دار في محلة القتادين<sup>۲</sup>  
بدشتك وكان امير الغزاة في سبيل الله ، و نقل عن الشيخ شهاب الدين الذهبي<sup>۳</sup>  
انه قال مزار محمد بن الهيثم لا يخلو ابداً عن اولياء الله (ورق ۱۳۹) ومن لم يراع  
حرمة ذلك المزار حرم عن البركات وابتلي بالعاهات ، ومن جملة اشعاره ما رأيت  
بخط الشيخ زين الدين طاهر<sup>۴</sup> :

۱ - چنین است عنوان در ب ق ، م ، الشيخ ابو الهيثم ( فقط ) ، ۲ - چنین است این کلمه  
صریحاً در دو نسخه ق م ( یقاف و تاء مثناة فوقانیة [ مشدده در م ] و الف و دال مهمله ) ،  
ب ، القتادین ، بهین ضبط ولی حرف دوّم نون بجای تاء ، و بدون هیچ شبهه فقط ق م در  
اینجا صحیح است یعنی قتادین با تاء مثناة فوقانیة مشدده که بمعنی پالان کران و پالان سازان است  
و صبغة تقریباً قیاسی جِرف و صناعات است که معمولاً آنها را بر وزن قتال صبغة مبالغه میسازند مانند  
حداد و نجار و بقال و قصاب و امثال ذلك زیرا که در شیراز نامه ص ۱۵۸ در شرح احوال همین  
صاحب ترجمه در عین فقرة معادله عبارت کتاب حاضر « له مزار مشهور يعرف بعلمدار فی  
محلة القتادین بدشتك » چنین دارد ، « و مزار او بمحلات پالانگران دشتك  
بعلمدار رسول مشهور است » - و مخفی نماناد که کلمه قتاد مزبور بوزن صبغة مبالغه اشتقاق  
قیاسی خود ایرانیان است از قند بنجرتین بمعنی چوب پالان ( منتهی الأرب ) ، و در کتب لغت متداوله  
عربی اصلاً بنظر نرسید ، ۳ - مراد از این شخص بدون هیچ شک و شبهه شیخ شهاب الدین ابو الخیر  
حمزة زرکوب پدر صاحب شیراز نامه است بقربنة عبارت معادله همین فقرة در شیراز نامه ۱۵۸ ،  
و این ضعیف از پدر خود شیخ الاسلام شهاب الدین حمزة زرکوب قندس سره شنیدم . . . که اولیاء  
و ابدال در شیراز از روضه شیخ محمد بن الهیثم غایب نمیگردند [ نسخه خطی جدید الابنایع  
کتابخانه آئی طهران مورخه سنه ۸۳۳ هـ - در متن جایی غلطاً ، غایب گردیدند ] باید که در آن  
مزار مبارک با دُوب قدم نهند که مقام ارباب حضور است ، و کلمه « ذهبي » چنانکه مکرر در حواشی  
این کتاب گفته ایم در اصلاح مؤلف کتاب حاضر تعریب « زرکوب » است ،  
۴ - رجوع شود بنمرة ۱۳۲ از تراجم کتاب حاضر ،

يَا غَافِلًا نَائِمًا قُمْ فَأَذْكُرِ اللَّاهَا وَكُنْ مُنِيبًا لَدَى الْأَسْحَارِ أَوَْاهَا  
 أَكْثِرَ دُعَاكَ وَأَتْلُ اللَّهَ فِي مَهَلٍ وَالِدْمَعُ مُنْسَكِبٌ يَاسِينَ أَوْطَاهَا<sup>۱</sup>

۲۲۹ - الامير اصيل الدين عبدالله بن علي بن ابى المحاسن بن

سعد بن مهدي العلوي المحمدي<sup>۲</sup>

كان اماماً فاضلاً بارعاً متورعاً قد جمع الحديث وسمع وروى، سمع كتاب

البخارى على الشيخ علاء الدين الخجندی<sup>۳</sup> بسماعه عن ابى الوقت<sup>۴</sup>، وسمع بعض

۱ - ب این بیت را ندارد ، « یاسین او طاهما » مفعول به « اتل » است ولی ترکیب نحوی « الله » در مصراع ازل معلوم نشد چیست (؟) ، ۲ - چنین است عنوان در ب ق ، م ، الامیر اصیل الدین عبدالله العلوی (فقط) . - درمجمعل فصیح خوافی در حوادث سنه ۶۹۰ نوشته : « سنه تسعین و ستمائة ، وفات امیر عبدالله شیرازی از فرزندان امام محمد حنفیه مدفوناً بشیراز » ، و این شخص بدون هیچ شک و شبهه همین صاحب ترجمه کتاب حاضر است با پنج سال تفاوت بین تاریخ وفات او در آنجا و در کتاب حاضر ، و بنا بر این مقصود از نسبت « محمدی » در عنوان صاحب ترجمه واضح میشود یعنی از اعقاب محمد بن الحنفیه یکی از پسران مشهور حضرت امیر المؤمنین ، و چون مادر محمد مذکور خوله بنت جعفر بن قیس از قبیله بنی حنیفه بوده اهنا محمد مزبور بمحمد بن الحنفیه (و در فارسی محنت حنفیه باضافه نام او بنام مادرش « حذف کاهه » ابن « برسم زبان فارسی ) مشهور شده بوده است و در حقیقت چنانکه از عمده الطالب در فصل راجع باعقاب محمد بن الحنفیه ص ۳۱۹ - ۳۲۳ واضح میشود این شعبه از اولاد حضرت امیر المؤمنین از پسرش محمد حنفیه معروف به محمدیه بوده اند و در عنوان غالب ایشان نسبت محمدی علاوه میشده است بعینه مانند نسبت حسنی و حسینی ، که در عنوان اولاد دیگر حضرت امیر از امام حسن یا امام حسین علیهما السلام معمولاً الحاق میشود ، - شرح احوال صاحب ترجمه در شیراز نامه ص ۱۵۶ نیز مذکور است ، ۳ - یعنی علاء الدین ابوسعید ثابت بن احمد بن محمد بن ابی بکر الخجندی متوفی در سنه ۶۳۷ ، ذهبی در طبقات الحناط : ۴ ، ۲۰۱ گوید : و قبها [ ای فی سنه ۶۳۷ ] توفی بالامه علاء الدین ابوسعید ثابت بن احمد بن محمد الخجندی الأصبهانی عن تسع و ثمانین سنه ، حضر الصحیح علی ابی الوقت و به خم حدیثه ، و در شدرات الذهب : ۵ ، ۱۸۳ در جزو و فیات همان سنه گوید : « و قبها [ بوفی ] الصدر علاء الدین ابوسعید ثابت بن [ احمد بن ] محمد بن ابی بکر الخجندی . . . ثم الأصبهانی سمع الصحیح حضوراً فی الرابعة من ابی الوقت و بقى الى هذا الوقت بشیراز » ، رجوع شود نیز بنجوم الزاهرة در حوادث همان سال ۶۳۷ ، -

۴ - یعنی ابو الوقت عبدالاول بن عیسی بن شعیب بن ابراهیم بن اسحق السجری الهردی الصوفی الزاهد ، متولد در سنه ۴۵۸ و متوفی ببغداد در سنه ۵۵۳ در سن نو و پنج سالگی ، شهرت بقیه در صفحه بعد



## صحيح مسلم على الشيخ عبد الرحمن بن عبد اللطيف بن اسمعيل بن [ابى]

پتیه از صفحه قبل

ابن ابو الوقت سجزی مابین معدّین عصر خود و قرون بلافاصله بعد مخصوصاً بواسطه این بوده که در روایت صحیح بخاری در اواخر عمر او کسی بعلو اسناد او یعنی بکمی وسایط مابین او و بخاری نبوده است چه مابین او و بخاری متوفی در سنه ۲۵۶ فقط سه واسطه بوده است که اسامی آنها در ابن خلکان در شرح احوال صاحب ترجمه مذکور است ، و علو اسناد چنانکه معلوم است از مزایای بسیار مطلوبه محدث بوده است و رواة حدیث همواره با نهایت حرص و ولع سعی داشته اند که حدیث را از کسی روایت کنند که سلسله رواة بین او و مروی عنه اصلی یعنی حضرت رسول یا یکی از صحابه یا تابعین یا یکی از ائمه مشهور حدیث هر چه ممکن است کوتاه تر و عدد وسایط کمتر باشد (برای مزید اطلاع از احوال صاحب ترجمه ابو الوقت سجزی رجوع شود بآنچه ذیل ، انساب سماعی معاصر او در نسبت «سجستانی» ورق ۲۹۱ ب ، منتظم ابن الجوزی ۱۰ ، ۱۸۲ ، و ابن الاثیر ۱۱ : ۹۰ هر دو در حوادث سنه ۵۵۳ ، ابن خلکان ۱ : ۳۴۱ ، طبقات الحفاظ ۱۰۶ ، ۴ ، دول الاسلام و یاقمی و نجوم الزاهرة و شذرات الذهب هر چهار در حوادث سنه ۵۵۳) ، و سجزی در نسبت صاحب ترجمه بسین مهمله مکسوره و جیم وزا معجمه مرّب سگری است یعنی سیستانی ۱ - با فحص بلیغ اطلاعی از احوال خود این شخص یعنی عبد الرحمن بن عبد اللطیف بن سعد النیسابوری در جامی نتوانستیم بدست بیاوریم ولی از احوال پدر او عبد اللطیف وجد او اسمعیل بعضی اطلاعات از مآخذ متفرقه بدست آورده ایم که خلاصه آنها را ذیلاً می نگاریم : جدّ صاحب ترجمه شیخ صدرالدین ابوالبرکات اسمعیل بن ابی سعد احمد بن محمد بن دوست نیشابوری الأصل بغدادی المسکن شیخ الشیوخ بغداد بوده است و در سنه ۵۴۱ در سن ۲۶ سالگی در بغداد وفات یافته و در همانجا مدفون شده است ، ابن الاثیر در حوادث سال ۵۴۱ گوید : « و فیها توفی شیخ الشیوخ صدر الدین اسمعیل بن ابی سعد الصوفی مات ببغداد و دفن بظاهر رباط الزوزنی بباب البصرة و مولده سنه اربع و ستین و اربعمائة و قام فی منصبه ولده عبدالرحیم » ، و در مجمل فصیح خواری نیز در حوادث همان سال گوید : « وفات شیخ صدرالدین شیخ الشیوخ بغداد اسمعیل [بن] ابوسعید الصوفی دفن بظاهر رباط الزوزنی بباب البصرة و پسر او شیخ صدرالدین عبدالرحیم قایم مقام او شیخ الشیوخ بغداد شد » ، و در تاریخ یاقمی و نجوم الزاهرة و شذرات الذهب هر سه در حوادث همان سال ۵۴۱ چنین نگاشته اند (عبارات این هر سه مآخذ را بایکدیگر تلفیق نموده ایم) ، « و فیها توفی ابو البرکات اسمعیل بن الشیخ ابی سعد احمد بن محمد بن دوست النیسابوری ثم البغدادی الصوفی شیخ الشیوخ فی جمادی الآخرة وله ست و سبعون سنه روی عن ابی القاسم بن البسری و طائفة و كان مهیباً جلیلاً و قوراً مصوناً » ، و در منتظم ابن الجوزی ج ۱۰ ص ۱۲۱ گوید : « اسمعیل بن احمد بن محمود [ کذا - ظ : محمد ] بن دوست ابو البرکات بن ابی سعد الصوفی ولد سنه خمس و ستین و سمع الحدیث من ابی القاسم الأنماطی و ابی نصر الزینبی و طراد و ابی محمد التیمی و غیرهم و حدّث و توفی فی جمادی الأولى و عمل له عرس کما تقول الصوفیة فی پتیه در صفحه بعد

## سعد النیسابوری عن الفاطمی<sup>۲</sup> عن الفراوی<sup>۳</sup>، وسمع جامع الدارمی<sup>۴</sup> عنه<sup>۱</sup>

بقیه از صفحه قبل

عاشر جمادی الآخرة و اجتمع مشایخ الربط و ارباب الدولة و العلماء فافتروا علی ما قیل علی الماکول والمشروب والحلوی ثلثمائة دينار» انتهى ، - واما پسر او عبد اللطیف (که پدر عبد الرحمن مذکور در متن حاضر باشد) در جلد نهم از جامع المختصر علی بن انجب بغدادی متوفی در سنه ۶۷۴ که باهتمام دوست فاضل ما آقای مصطفی جواد بغدادی اطال الله بقاءه در سنه ۱۳۵۳ در بغداد بطبع رسیده است ص ۳۷ در جمله وقیات سنه ۵۹۶ گوید : «شیخ الشیوخ ابوالحسن عبد اللطیف بن شیخ الشیوخ ابی البرکات اسمعیل بن احمد بن محمد النیسابوری الأصل البغدادی المولد والدار من بیت معروف بالتحرف والتقدم استمع الحدیث فی صغره من جماعة وقد روی شیئا، تولى رباط ولده مشیخةً ونظر آ فی اوقافه بعد وفاة اخیه صدرالدین عبدالرحیم وخرج حاجباً فحج وعُدل من مكة الى مصر وصار منها الى الشام فتوفی بدمشق فی رابع عشر ذی الحجة من سنة ست وتسعين المذکورة ودفن فی مقابر الصوفیة هناك وكان مولده فی ذی القعدة من سنة ثلاث عشرة و خمسمائة » انتهى ، رجوع شود نیز بنجوم الزاهرة ۶ : ۱۵۹ و شذرات الذهب ۴ : ۳۲۷ ،

۱ - این کلمه در هر سه نسخه «سعد» تنها بدون «ابی» مرقوم است و آن سهونساخ یا اشتباه خود مؤلف است و صواب چنانکه در عموم ماخذ مذکور ملاحظه شد « ابی سعد » است ،

۲ - از احوال این شخص هیچ اطلاعی نتوانستیم بدست بیآوریم ،

۳ - یعنی ابو عبد الله محمد بن الفضل بن احمد بن محمد الفراوی الأصل النیسابوری المولد والمسکن از اکابر علما و محدثین شافعیه و از تلامذه ابواسحق شیرازی و امام الحرمین جوینی و قشیری معروف صاحب رساله مشهور در تصوف و غیرهم ، و از جمله تلامذه او سمعانی صاحب انساب و ابن عساکر صاحب تاریخ دمشق و ابن سبکینه و مؤید طوسی بوده اند ، وی در عصر خود متفرد بوده در روایت صحیح مسلم و علو اسناد ( نظیر ابوالوقت سجزی سابق الذکر راجع بصحیح بخاری ) ، توأد وی در حدود ۴۴۱ بوده بنیشابور و در ۵۳۰ در همان شهر وفات یافت درسش نود سالگی و در همانجا مدفون شد ، گویند وی در مدت عمر خود بیش از هزار مجلس امله حدیث نموده بوده است و بهمین مناسبت در حق او میگفته اند : « الفراوی الف راوی » ، - و فراوی منسوب است بقراوه بفتح یا بضمه ، فاء باختلاف اقوال و راه مهمله و الف و واو و تاء مربوطه و آن شهر کی بوده است از اعمال نسا بین دهستان و خوارزم ( و ای مزید اطلاع از ترجمه احوال فراوی رجوع شود بماخذ ذیل ، تبیین کذب المفتری از ابن عساکر دمشقی معاصر او و از تلامذه او ص ۳۲۲-۳۲۵ ، منتظم ابن الجوزی ۱۰ : ۶۵ - ۶۶ ، معجم البلدان ۳ : ۸۶۶ ، ابن الأثیر ۱۱ : ۱۸ ، ابن خلیکان ۲ : ۶۲-۶۳ ، دول الاسلام ۲ : ۳۷ ، یاقعی ۳ : ۲۵۸-۲۵۹ ، سنکی ۴ : ۹۲-۹۴ ، شذرات الذهب ۴ : ۹۶ ) ، ۴ - یعنی ابو محمد عبد الله بن عبد الرحمن بن الفضل بن بهرام السمرقندی التمیمی الدارمی متوفی در سمرقند در سنه ۲۵۵ صاحب جامع الفصیح در حدیث معروف بسنن دارمی و مسند دارمی که یکی از صحاح سبعة اهل سنت و جماعت است ، کتاب مزبور در سنه ۱۲۹۳ در کانیور ( هندوستان ) بطبع رسیده است ، - رجوع شود بکشف الظنون در « مسند الدارمی »

عن ابی الوقت<sup>۱</sup>، وسمع سنن الترمذی<sup>۲</sup> عنه<sup>۳</sup> عن ابی حفص عمر الدینوری<sup>۴</sup>،  
 ومن جملة مشایخه الشیخ شهاب الدین فضل الله التوربشتی<sup>۵</sup>، والشیخ شمس الدین  
 محمد<sup>۱</sup> بن الصفی الکرمانی، والشیخ «عین الدین ابو ذر الکتکی»<sup>۶</sup>، وله منتخبات  
 من کل جامع من السنن واحداً بعد واحد ورسالات كثيرة في مهمات الدین  
 وصنف کتاباً سماه مفاتیح الهدی وهو کتاب شامل للأحكام والحديث، ولم

بقیه از صفحه قبل

و معجم المطبوعات العربية در «الدارمی»، و برای ترجمه دارمی بآخذ ذیل: تاریخ بغداد ۱۰، ۲۹-۳۲، انساب سمعانی ورق ۲۱۸، طبقات الحقاظ ۲، ۱۰۵-۱۰۶، ابن الاثیر ودول الاسلام  
 و یاقعی و نجوم الزاهرة و شذرات الذهب هرینج در حوادث سنه ۲۵۵، و دائرة المعارف اسلام  
 در «دارمی»، ۵ - ضمیر «عنه» ظاهرأ بل قطعاً راجع است بعبد الرحمن بن عبد اللطیف بن  
 اسمعیل مذکور در سطر سابق.

- ۱ - کذا فی ب ق، م: «ومن ابی الوقت» بملوأة و او عاطفة، و آن غلط فاحش است چه صاحب  
 ترجمه متوفی در ۶۸۵ مجال است که عصر ابوالوقت متوفی در ۱۰۵۳ درک کرده باشد.
- ۲ - یعنی ابو عیسی محمد بن عیسی بن سوره بن موسی بن الضحاک الترمذی محدث معروف قرن  
 سوم متوفی در سنه ۲۲۹ صاحب سنن مشهور باسم او «سنن ترمذی» در حدیث که سؤمین کتاب  
 از صحاح سته یا سبعة اهل سنت و جماعات است (رجوع شود باین خلکان ۲، ۵۹، و طبقات الحقاظ  
 ۲، ۱۸۷-۱۸۹، و كشف الظنون ۱، ۳۷۵ در عنوان «جامع الصحیح»، و غیر ذلك از ماخذ)،  
 ۳ - ضمیر «عنه» باز راجع است بدون شك بهمان عبدالرحمن مذکور در حاشیه ۵ از صفحه گذشته.
- ۴ - یعنی ابو حفص عمر بن کرم بن ابی الحسن دینوری بغدادی محدث معروف عصر خود و متوفی  
 در سنه ششصد و بیست و نه، ذهبی در طبقات الحقاظ ج ۴ ص ۱۹۹ در جزو اشخاص متوفی در سنه  
 ۶۲۹ گوید: «[و فیها توفی] مُسیند الوقت ابو حفص عمر بن کرم بن ابی الحسن [ظ: ابی الحسن]  
 الدینوری البغدادی العنبلی الحماوی وله تسعون سنة»، و تقریباً عین همین عبارت را در نجوم الزاهرة  
 ۶، ۲۷۹ تکرار کرده است، و در شذرات الذهب ج ۵ ص ۱۳۲ نیز در جزو وفیات همان سال  
 گوید: «[و فیها] توفی عمر بن کرم بن ابی الحسن ابو حفص الدینوری ثم البغدادی الحماوی ولد سنة  
 تسع و ثلاثین و خمسائة و سمع من جده لأمته عبد الوهاب الصابونی و نصر العکبری و ابی الوقت و  
 اجاز له الکر وخی و عمر بن احمد الصقار الفقیه و طائفة انفراد عن ابی الوقت باجزاء و کان صالحاً توفی  
 فی رجب» انتهى، و نیز نام او استطراداً در بسیاری از صفحات منتخب المغنار ابن رافع آمده است.  
 ۵ - کذا فی ب، م ق، التوربشتی (بیاه فارسی، - در ق نقطه تاه را ندارد). رجوع شود بص  
 ۱۹۰ هاشیه ۵، ۶ - رجوع شود بنمرة ۲۷۵ از تراجم کتاب حاضر.
- ۷ - کذا فی ب ق بناء مثله، م: الکتکی (بناء مثناة فوقانیه) رجوع شود بنمرة ۹ از تراجم -

یسافر قطّ المارای مصلحته فی الأقامة (ورق ۱۳۹ ب) وكان یذکر الناس فی الجامع العتیق حسبة لله تعالی بعبارة قریبة من الأفهام مفیدة للخواصّ والعوام بمیمة عن التّصغیر<sup>۲</sup> والتّشدّق والرّطانة والتّفهّق<sup>۳</sup> لا ینظر الی قلّة الناس وکثرتهم ولا یبالی بأعراضهم ورغبتهم بل ینبغ احادیث رسول الله صلی الله علیه وسلّم الی کلّ طالب صائم<sup>۴</sup> ویجاهد فی سبیل الله ولا یخاف لومة لائم، ولما فشافی شیراز کتب اهل الاعتزال شدّ الرّحال وعزم علی الارتحال<sup>۵</sup> وقال انا لا اسکن بلدة ینفשו فیها کلمات المعتزلة وخز عبلات المبطلة فبلغ خبره الی الأتابک<sup>۶</sup> فمنعه عن ذاک وامر الناس بمدارسة کتب اهل السنّة ومجانبة الضلال والبدعة، وله کرامات کثیرة وتآدب به خلق کثیر توقی فی سنة خمس وثمانین وستّمائة<sup>۷</sup> رحمة الله علیهم.

### ۲۳۰ - الامیر ناصر الدین یحیی بن عبدالله العلوی

ولده العالم الفاضل الجامع بین المقول والمقول ولی قضاء شیراز بالنیابة

- ۱ - کلمة «قطّ» در ب ق موجود نیست ، ۲ - کذا فی ق ، م ب ، التّصغیر ،
- ۳ - کذا فی ب ، ق ، المعهق (بدون نقاط سه حرف اول) ، م ، التهنیق ، - «تتهیق فی الکلام و تهیق ی توسع فیه و تنطع قال الفرزدق ،
- تفهیق بالعراق ابو المثنی و علم قوه اکل الغبیس» (لسان العرب) ،
- ۴ - کذا فی ب ق ، م ، هائم ، - صائم در اینجا بمعنی تشبه است و مهموز العین است از صائم و ربطی بصوم اجوف بمعنی روزه گرفتن ندارد قال فی القاموس فی ص ا م ، « وصائم کتیم اکثر من شرب الماء والصائم العطشان ، ، ۵ - ب ، « وعزم الارتحال ، وهو صحیح ایضاً یقال عزم الأمر - وعلیه عزّماً آهنگک بود و دل بهاد و کوشش کرد (منهی الأرب) ،
- ۶ - کدام اتابک؟ صاحب ترجمه که در سنه ۶۸۵ وفات یافته با تمام اتابکان فارس از اتابک ابوبکر بن سعد بن زنگی تا آخرین ایشان ایش خاتون معاصر بوده ، ولی ظاهراً مقصود همان اتابک ابوبکر بوده چه اوست چنانکه در ص ۳۰۷ حاشیه ۸ طرفی از آن گذشت که خود را مصحّب و متشدّد در امور دینی قلم میداده ، ۷ - چنین است در م و نیز در شیراز نامه ص ۱۵۶ ، در ق ب جای آحاد و عشرات این تاریخ خالی است ،

مدته فنشر العدل والرفافة وسد على الخلق ابواب الظلم والآفة ، وصنّف في الفقه وغيره كتباً جمّة وانتفع بعلمه وخلقه كبار الأئمة ، وسمعت مولانا قوام الدین عبد الله كثيراً ما يذكر فضله وذكاءه (ورق ۱۴۰) وینشر<sup>۱</sup> بین الطلبة مدحه وثناءه توقی فی سنة ۱۰۰۰ و سبعائة<sup>۲</sup> و دفن عند<sup>۳</sup> والده رحمة الله عليهم .

## ۲۳۱ - الشيخ شهاب الدين ابوبكر محمد بن عبدالرحمن المصالحى البضاوى<sup>۱</sup>

وهو سبط<sup>۲</sup> المصالحى الذى مرّ ذكره كان شيخاً رفيع الشأن فسيح الحال له اسناد في الحديث روى عنه جمع كثير من الأئمة والأعيان بنى خاتماًها

- ۱ - م ، و يكثر ،  
 ۲ - جاي آحاد وعشرات  
 ۳ - م ، بجنب ، ۴ - چنین است عنوان در ق ب ، م ،  
 ۵ - مراد از « سبط » در اینجا نواده پسرى است نه نواده دخترى که معمولاً ازین کلمه اراده ميشود ، و مراد از مصالحى که مؤلف گوید ذکر او گذشته است جدّ صاحب ترجمه يعنى پدر پدر او شيخ شهاب الدين محمد بن احمد مصالحى بضاوى است که شرح احوال او در ص ۱۴۰ - ۱۴۱ در تحت نمرة ۸۰ از تراجم گذشت و همچنين شرح احوال پسر اين اخير نجم الدين عبدالرحمن (نمرة ۸۱ از تراجم) که پدر صاحب ترجمه حاضر باشد و نیز شرح احوال شيخ موفّق الدين [محمد] بن عبدالرحمن (نمرة ۸۲) که برادر صاحب ترجمه حاضر باشد هر دو در ص ۱۴۱ - ۱۴۳ گذشت ، و بعلاوه ما فهرست کاملی از اسامی هشت نفر از اعضاء اين خاندان مصالحى بضاوى که مؤلف تراجم آنها را متفرّقه در تضاعيف کتاب حاضر ذکر کرده برای اينکه اسامی همه آنها و وجه قرابت آنها با يكديگر همه در يكجا جمع باشد درس ۱۴۰ حاشية ۲ بدست داده ايم ، رجوع بدانجا شود ، و در آن فهرست صاحب ترجمه حاضر عدد چهارم است از اعضاء اين خاندان ، ۶ - در اینجا در م جمله طويل ذيل را علاوه دارد ، « عالمًا محققًا سالکا متبحراً حصل العلوم الدينيّة و رأى شيوخاً كثيرة و جمع خصلاً اثيرة سافر الى خراسان وما وراء النهر و رجح الى شيراز ثم سافر الى مصر و الشام و جاور مكة مدة ثم رجع ، قال الفقيه و كان ملجأ الصديقيين و موئل ارباب الحق واليقين ، ولما دنا اجله جهّز لنفسه ورتّب ما يحتاج اليه من الكفن و الحنوط وغيره و حفر القبر فى بيته و توقى ، و يقول الفقيه [ظ ، الفقيه] فى مراثيه :  
 بلية در صفحه پند

بجوار المسجد الجامع العتيق فأرشد الناس الى الطريق وذكرهم بأيام الله وكتب  
على بابه عظة له ولغيره :

يَا أَيُّهَا الْعَالِمُ الْمَرِيضُ سِيرَتُهُ      أَنْبَشِرُ فَأَنْتَ بِغَيْرِ الْمَاءِ رَبَانُ  
وَيَا أَخَا الْجَهْلِ لَوْ أَصْبَحْتَ فِي لُجْجِ      فَأَنْتَ مَا بَيْنَهَا لِأَشْكَ ظَمَانُ  
لَا تَحْسَبَنَّ سُرُورًا دَائِمًا أَبَدًا      مِنْ سَرِّهِ زَمَنٌ سَاءَتْهُ آزْمَانُ<sup>۲</sup>  
توفي في سنة تسع<sup>۳</sup> وأربعين وستمائة ودفن بها<sup>۴</sup> رحمة الله عليهم .

بقيه از سنة قبل

نشئت شملی یا حبیبی و مولی  
بفقدان من قد كان للذین ناصرأ  
ادور بلا حس و اذرف دمعتی  
الاهل اری فی التوم مجمع ذکره  
لبشفتنی منّا علی من البسکا  
سقی تربة (کذا) ضمت اماماً مکرمأ

له اسناد في الحديث الخ ، وچون نه در دو نسخه معتبر ق ب ونه در ترجمه فارسی کتاب حاضر  
بتوسط پسر مؤلف اثری از این جمله و از این اشعارست ضعیف رکیک قبیحه صائغ الدین حسین که  
تخصص مخصوصی درسودن اشعار فوق العاده سفیغ رکیک مقلوط دارد نیست لهذا محتمل است  
باحتمال بسیار قوی که این جمله بکلی العاقی باشد ،

۱ - از اینجا تا آخر سه بیت نوتیه در م موجود نیست ، ۲ - این سه بیت از قصیده نوتیه  
مشهور ابوالفتح بستی است که مطلع آن اینست ،

زیادة المرء فی دنياه نقصان      وربحه غیر محض الخیر خسران

وتمام این قصیده که معروف است بعنوان الحکم در حیاة العیون دمیری درعنوان «تعبان» چاپ  
ایران ص ۱۲۵-۱۲۶ ، وکشکول شیخ بهائی چاپ ایران ص ۱۷۵-۱۷۶ ، و نزهة المجلس  
عباس بن علی بن نورالدین مکی حسینی ج ۲ ص ۲۳۹-۲۴۰ ، و بعضی ابیات متفرقه آن درتتمه  
صوان الحکمة ابوالحسن بیهقی ص ۳۶-۳۷ و طبقات الشافعیة سبکی ج ۴ ص ۵ مذکور است ،

۳ - کذا فی ب ق ، م ، ثمان ، ۴ - ضمیر مؤنث «بها» راجع است به « خانقاه »  
در هفت سطر قبل ، واین کلمه یعنی « خانقاه » رامتأخرین نویسندگان عرب مانند مقریزی در  
خطط واین حجر در دررالکامنة و ابن تتری بردی در نجوم الزاهرة و سخاوی در ضوء الاعم و صاحب  
تاج العروس درخ ن ق مؤنث استعمال میکنند یعنی ضمائر راجعه بآن وصفات آن و افعال مسنده  
بآنرا مؤنث می آورند ظاهراً بتوهم معنی « بقعة » یا « زاویة » یا بتوهم اینکه هاء آخر آن تاء تأنیث  
است ، و مؤلف کتاب حاضر نیز غالباً به دائماً این کلمه را مؤنث استعمال میکنند ( رجوع شود بصفحات  
۱۸۱، ۱۷۲ مکرر ، ۱۸۹ و ۲۰۲ ص ۳۴۳ س ۱ از کتاب حاضر) ،

## ۲۳۲ - الشيخ ركن الدين عبد الله<sup>۱</sup>

خلقه الصدق فام مقامه بالحق وكان عالماً عارفاً يذکر الناس في الجامع الجديد بلفظ فصيح وبيان طيب له تأثير تام في النفوس و وقع عظيم في القلوب يحضر مجلسه آلاف رجال<sup>۲</sup> من الصالحين توفي سنة اربع وسبعين وستمائة ودفن عند والده<sup>۳</sup> رحمة الله عليهم .

## ۲۳۳ - الشيخ شمس الدين<sup>۴</sup> عبد الصمد

ابنه العارف العاشق (ورق ۱۴۰ ب) قد تأسى بطريقة آبائه و وعظ الناس سنين في مجامعهم و نوبانهم و نال مقامات رفيعة و حالات معنوية و يقال كان في جبينه نور متى اظهر [ه]<sup>۵</sup> غشى<sup>۶</sup> على كثير من الحاضرين ، توفي في سنة ثمان وعشرين وسبعمائة ودفن بخاتمه بجنب والده رحمة الله عليهم .

## ۲۳۴ - الشيخ نجم الدين احمد<sup>۷</sup> بن عبد الصمد

كان شيخاً عارفاً موثقاً يذکر الناس بالهيئة ويمشي بالوقار والسكينة و يقال كان في سبأته اليمنى نور يظهره احياناً فيراه اكثر الحاضرين عياناً وله في الشطحيات<sup>۸</sup> كلمات جليلة ومع المشايخ معارضات طويلا توفي في سنة اربع و

۱ - رجوع شود بص ۱۴۰ حاشية ۲ عدد پنجم از اعضاء ابن خاندان مصالحي بياوي ،

۲ - کذا في النسخ الثلاث ، والصواب «رجل» بالافراد ،

۳ - ودفن عنده ، ۴ - م «شمس الدين» را ندارد ، رجوع شود بص ۱۴۰ حاشية ۲ عدد

ششم از اعضاء ابن خاندان ، ۵ - کذا في ب ق ، م ، ظهر ، ۶ - کذا في ب ، ق ، عشي ،

م ، اعشى ، ۷ - م «احمد» را ندارد ، اين شخص پسر صاحب ترجمه مذکور بلافاصله

قبل است ، رجوع شود بص ۱۴۰ حاشية ۲ عدد هفتم از اعضاء ابن خاندان ،

۸ - م ، الشطح

اربعین و سبعمائة و دفن عندهم قدم و الدمه بغاقتاه الشریف<sup>۱</sup> رحمة الله عليهم .

### ۲۳۵ - الشيخ عبد الرحيم بن احمد<sup>۲</sup>

كان صوفيًا واعظًا بهي المنظر زكّي المخبر ذا اخلاق ملكية و آداب نبوية ملك زمام العقل و النقل و سلك سبيل الأيثار و البذل شهدت مجلسه الغاص و كان مزدهمًا بالأذكياء و الخواص فشهدت انوار المعرفة لائحة من سيماه و براهين الصّدق و اوضحه في دعواه توفي في سنة . . . و سبعمائة<sup>۳</sup> رحمة الله عليهم (ورق ۱۴۱).

### ۲۳۶ - القاضي برهان الدين محمود بن شجاع الحنفي<sup>۴</sup>

امام المذهب النعماني و مظهر اللطف الرباني<sup>۵</sup> كان فاضيا عادلا فاضلا متخلقا باخلاق نبوية و اوصاف روحانية متواضعا في نفسه حمولا عن ابناء جنسه تولّى احكام الخلق سنين فاحتاط في امور الدين و اظهر الشفقة على جميع المسلمين حتى توفاه رب العالمين في سنة اثنتين و ثمانين و سبعمائة ، و في تلك البقعة جمع كثير من المشايخ و الصالحين رحمة الله عليهم اجمعين .

---

۱ - «بغاقتاه الشریف» فقط در م موجود است ، ملاحظه شود نذکیر صفت «خانقاه» و رجوع شود بجاشیه ۴ از ص ۳۳۱ ، ۲ - این شخص پسر صاحب رجبه مذکور بلافاصله قبل است ، رجوع شود بص ۱۴۰ حاشیه ۲ ، عدد هشتم از اعضاء این خاندان ،  
۳ - جای آحاد و عشرات در هر سه نسخه بیاض است ، ۴ - چنین است عنوان در ق ب ،  
۵ - القاضي برهان الدین النعمانی (فقط) ، ۵ - از اول این سطر تا اینجا در م نیست ، -



## ۲۳۷ - الشاه الكرمانی<sup>۱</sup>

يقال أنه اخو الشاه شجاع الكرمانی<sup>۲</sup> ولم اقف على تاريخه ونسبه ولا ريب  
أنه من الصالحين ومزاره في سكة المعرفین<sup>۳</sup> قرب الجامع وفي حدائه مقبرة جمع  
من السادة وفيها شعرة من شعور رسول الله صلى الله عليه وسلم وبارك .

## ۲۳۸ - الشيخ نجيب الدين على بن بزغش

المالم العارف المحقق المحقق منبع الحقائق والمعارف ومجمع الشواهد  
واللطائف كان ابوه من امناء التجار والأغنياء الكبار قدم شیراز من الشام فتوطن

---

۱ - چنین است عنوان درهرسه نسخه ، نام ونسب کامل صاحب ترجمه **ابوالفوارس شاه بن شجاع کرمانی است** ، وی از مشاهیر صوفیة قرن سوم بوده وبصحت بسیاری از مشایخ مانند ابوتراب نخشی و ابو عبید بسری و ابو حفص حداد رسیده بوده واستاد ابوعثمان حیری است و گویند وی از ابناء ملوک بوده است ، وفات او بعد از دو بیست وهفتاد یا قبل از سیصد هجری بوده است باختلاف اقوال ، قشیری در « رساله » در ترجمه او گوید : « ومنهم ابوالفوارس شاه بن شجاع الكرمانی كان من اولاد الملوك صحب ابا تراب النخشی و ابا عبید البسری و اولئك الطبقة و كان احد الفتیان كبير الشأن مات قبل الثلاثمائة . . . » وبهمین نحو است بعینه تعبیر حلیة الاولیاء و كشف المحجوب و طبقات شعرانی از صاحب ترجمه یعنی شاه بن شجاع نه شاه شجاع ، بطوری که واضح میشود که نام خود او شاه بوده است ونام پدرش شجاع ، ولی بعضی دیگر از ماخذ فارسی مانند تذكرة الاولیاء و نفحات او را « شاه شجاع کرمانی » عنوان کرده اند بحذف « ابن » بین شاه وشجاع برسم زبان فارسی و اضافه نام پسر بنام پدر مثل رستم زال و عمر سعد و محمود سبکتکین وامثال ذلك (برای مزید اطلاع از شرح احوال صاحب ترجمه رجوع شود ب ماخذ ذیل ، حلیة الاولیاء ج ۱۰ ص ۲۳۷-۲۳۸ ، رساله قشیری ۲۲ ، كشف المحجوب ۵۸ ، ۵۱ ، ۱۶۷-۱۶۸ ، ۱۷۴ ، تذكرة الاولیاء ۱۰۱ ، ۳۱۲-۳۱۵ ، نفحات الانس ۹۴-۹۶ ، طبقات شعرانی ۷۷ ، ۱ سفينة الاولیاء ۱۳۱-۱۳۲ ، خزينة الاصفیاء ۲ ، ۱۵۸-۱۶۰ ) .

۲ - از حاشیه قبل واضح شد که این سخن بکلی باطل و بی اساس است وشجاع ( نه شاه شجاع ) نام پدر صاحب ترجمه بوده است نه نام برادر او و شاه نام خود او ،

۳ - کذا فی النسخ الثلاث ،

وتزوج\* بابنة القاضي شرف الدين محمد الحسنی الحسينی<sup>۱</sup> وسكن، ورأى ليلة  
 فى منامه (ورق ۱۴۱ ب) ان امير المؤمنين علياً رضی الله عنه وكرم وجهه جاءه بطعام  
 فواكله<sup>۲</sup> وبشره بأن الله سيرزقه ولدًا نجيبًا صالحًا فقضاه الله وقدره ذلك فسماه  
 باسمه ولقبه بذلك، ولم ينزل الشيخ من مبدأ حاله يحسب الفقراء ويجالسهم وكان  
 ابوه يريه بأنواع التّنعمات ويكسيه<sup>۳</sup> الأثواب الفاخرة وهو يلقبها ويكتسي بالعباء<sup>۴</sup>  
 والصوف ويترك الملاذ ويقول انى لا البس ثياب النساء ولا آكل طعام المترفين  
 ولى اسوة بالرجال حتى اشتدت به داعية الطلب وكان يخلو فى بيت منفصل  
 عن اهله ورأى ليلة فى منامه ان شيخاً خرج من روضة الشيخ الكبير وتبعه ستة  
 اشياخ آخرهم يشون على سمت واحد ونهيج مستقيم فلما رآه تبسم فى وجهه ثم  
 اخذ بيده ووضعها فى يد الشيخ الأخير من اولئك الأشياخ وقال هذه وديعة  
 من الله عندك، فلما استيقظ قص رؤياه على والده فقال هذه رؤيا لا يعبرها الا

۱ - از ستاره تا اینجا فقط در نسخه ق است آنهم در هامش بخطی ظاهراً الحاقی ولی قدیمی -  
 ترجمه ابن قاضی شرف الدین محمد بن اسحاق در تحت نمرة ۲۱۰ از تراجم گذشت ولی در آنجا  
 در نسبت او فقط «حسینی» مرقوم بود و اینجا «حسنی» هم علاوه شده است ، و در حقیقت چنانکه  
 صریح عمدة الطالب ص ۱۵۹ و شیرازنامه ص ۱۵۳-۱۵۴ است ابن قاضی شرف الدین محمد بن  
 اسحاق از سادات حسنی بوده است از اعقاب حسن منقّی، و عنوان «حسینی» در نسبت او و خاندان او  
 بمناسبت اینست که ایشان از اولاد حسین بن زید الا سود بن ابراهیم بن محمد بن القاسم الرّسی بن ابراهیم  
 طباطبای بن اسمعیل الدیباج بن ابراهیم الغمر بن الحسن المثنی بن الحسن بن علی بن ابی طالب  
 علیهم السلام میباشند ، و نسبت قاضی مذکور تا حسین بن زید الا سود مزبور از روی عمدة الطالب  
 و شیرازنامه از قرار ذیل است : القاضی شرف الدین محمد بن اسحاق بن جعفر بن الحسين بن محمد  
 ابن زید بن الحسين بن زید الا سود ، - ۲ - رجوع شود بص ۲۸۴ حاشیه ۱ ،  
 ۳- «اكتناه» نوباً «اكتناه» [من باب الأفعال] بمعنى كساه «مجبط المحيط واقرّب الموارد» ، ولی  
 در سایر کتب لغت معشّره مانند صحاح و اساس البلاغة و لسان العرب و قاموس و تاج العروس باب  
 أفعال ازین مادّه بنظر نرسید ، ۴ - م و یلبس العباء ، - ۵ - م الرّویا ،

الشیخ ابراهیم<sup>۱</sup> و كان هو من مجانین القلاء (ورق ۱۴۲) فأرسل اليه من يسأله عنها  
 قال هذه رؤيا علي بن بزغش الشيخ الأول هو الشيخ الكبير ابو عبد الله والأشياخ  
 الأخر من اخذوا<sup>۲</sup> طريقته والشيخ الأخير هو ينبغي ان يكون حياً قد احوال  
 اليه عليه فليطلب ذلك الشيخ يبلغ مقصده ، فاستأذن اياه و سافر<sup>۳</sup> الى الحجاز ،  
 فلما وصل الى الشيخ شهاب الدين السهروردي عرفته بالصورة التي رأيتها  
 في المنام وكان الشيخ مطمئناً علي حالي فجزى علي لسانه المبارك باذن الله مضمون  
 ما رأته و ذكر لي سلسلة اسناده الي الشيخ الكبير وكان هو السابع فعلمت انه  
 هو الذي أرشدت اليه فلازمته سنين ولبست الخرقه عنه وسمعت عليه<sup>۴</sup> مصنفاته  
 وغيرها من الكتب ، ولما رجعت بأذن الشيخ تزوج وابتنى الخاتمه و ارشد الخلق  
 الي الله و انتفع به طوائف المسلمين واشتهرت كراماته بين الناس وله رسالات فائقة  
 وكلمات رائقة يستنشق منها نفس الشيخ شهاب الدين ، قال الشيخ نجيب الدين  
 جرى بيني وبين الشيخ جمال الدين الأيدجي<sup>۵</sup> مناظرة فقال لي كيف ترى حالي

- ۱ - شرح احوال بسیار ممتع فريبي از اين شيخ ابراهيم كه شخصي مجذوب و مجنون گونه بوده  
 و معاصر بوده با شيخ نجيب الدين علي بن بزغش صاحب ترجمه حاضر در نفعات الانس ص ۵۰۱ -  
 ۵۰۳ اندكي بعد از ترجمه احوال خود شيخ نجيب الدين مزبور در نعت عنوان «شيخ ابراهيم  
 مجذوب» بنقل از قول همان شيخ نجيب الدين مسطور است رجوع بدانجا شود ،
- ۲ - م ، اخذ ، ۳ - كذا في م ، ب ق ، وصل ، ۴ - م ، منه ،
- ۵ - بدون شبهه مقصود شيخ جمال الدين لوري (يعني لر) است كه شرح حال او در نفعات ص ۵۰۳ -  
 ۵۰۴ از قول هين شيخ نجيب الدين علي بن بزغش صاحب ترجمه حاضر منقول است و هر دو  
 با هم معاصر بوده اند و آنجا نيز شيخ نجيب الدين در فتاوي كه براي نجات او از قتل نوشته بوده  
 او را «مجنوب مقلوب» خوانده است چنانكه اينجا نيز او را «مجنوب ابتر» ميخواند ، - و ايدجي  
 منسوب است با ايندج كه نام قديم باني تخت لر بزرگ يعني بختياري و كوه گيلويه فعلي بوده است  
 و بعدها جمال امير معروف شده و هنوز هم در زبان عامه ناس بهمين اسم معروف است ولي در دفاتر  
 دولتي نام آنرا بصورت اينده املاي فارسي ايندج مي نويسند و آن واقع است در نوزده فرسخي  
 مشرق مايل بجنوب شوشتر و قصبه مركزي بختياري حاليه است ،

وحوالك (ورق ۱۴۳ ب) قلت ازی كآنا فی مسجدین انا فی مسجد قد امتلا ككاه<sup>۱</sup>  
 منی بعیت التصق اطرافي بجدرانه<sup>۲</sup> الأربعة وانت كذلك فقال لي اصبت  
 فی الرویة و احسنت فی البیان نقل الآن ایتا ارفع منزلة قلت انا لآنك وقت  
 فی مسجد له سقف و انا فی مسجد مكشوف فلنا اجد طریقاً للی الترقی و انت  
 لا تجد ، فانتقطع و علم آني غلبته و كان كذلك قد بقي هو فی حاله ما جاوز عنها و كان<sup>۳</sup>  
 مجذوباً ابتر و ارتقيت مصاعده ، توفي فی شعبان سنة ثمان و سبعین و ستمائة<sup>۴</sup> و رثاه  
 القاضي السید محبتي العمانی بقصيدة منها هذه<sup>۵</sup> :

مَضَى شَيْخُنَا شَيْخَ الشُّيُوعِ بِأَسْرِهِمْ      وَ قَدْ كَانَ فِي الْإِسْلَامِ قُطْبًا مُعْتَمَدًا  
 نَجِيبٌ لِدِينِ اللَّهِ أَفْضَلُ عَصْرِهِ      وَ أَعْلَمُهُمْ مَا عَاشَ فِيهِمْ وَأَعْيَمًا  
 فَإِنْ تَعَلَّمُوا يَا قَوْمٌ مَنْ مَاتَ مِنْكُمْ      لَأَجْرِيْتُمْ مِنْ كُلِّ آعَيْنِكُمْ دَمًا<sup>۶</sup>  
 وَهَا أَنَا بَاقٍ لَأَرَى الْعَيْشَ بَعْدَهُ      هَنِيئًا وَلَا هَدَى الْحَيَاةَ مُنْعَمًا<sup>۸</sup>  
 وَ أُنْسِدُ هَذَا الْبَيْتَ فِي كُلِّ لِحْفَةٍ      جَزَى اللَّهُ خَيْرًا مَنْ بِهِ حَرَكُ الْقَمَا<sup>۹</sup>

۱ - ب ق : كلها (كذا) ، ۲ - تصحيح قياسي ، - هر سه نسخه : بجدرانها (كذا) ،  
 ۳ - م : فصار ، ۴ - جنين است تاريخ وفات صاحب ترجمه در م و نیز در جميع ما أخذ آتیه  
 بدون خلاف ، ب : ثمان و سبع و سبعمائه (كذا) ، ق : شعبان و سبعین و سبعمائه ، (كذا) ، - (برای  
 مزید اطلاع از شرح احوال شیخ نجیب الدین بن یزقش رجوع شود بمآخذ ذیل ، و صاف ، ۱۹۳ ،  
 شیراز نامه ۱۳۱-۱۳۲ ، مجمل فصیح خوانی در حوادث سنه ۶۷۸ = نجات الانس ۵۴۶-۵۴۸ که  
 تقریباً ترجمه تحت اللفظی عن همین مسطورات شد الا زار است بدون ذکر ماخذ ، سفینه الاولیاء  
 ۱۱۴ ، خزینه الاصفیاء ۲۷۰۲-۲۸) ، - ۵ - اطلاعی از احوال این شخص نتوانستیم بدست بیاریم -  
 ۶ - این ابیات بغایت سست و رکیک و بعلوه ملعون است ،  
 ۷ - کذا بادخال لام در جواب ان ، و نمیتوان این لام را لام جواب قسم مقدری فرض نمود چه در  
 صورت تقدیر قسم قبل از حرف شرط فعل جمله شرطیه و جواباً باید بصیغه ماضی باشد لفظاً یا معنی  
 مثل ان اتیتنی (یا) ان لم تأتنی لا ضربنک ، ۸ - کذا بتدکیر «منعماً» واقع بر «حیاء» (۱) ،  
 ۹ - کذا فی ق ، ب : انما ، م : کشف الغما ، - مرجع ضمیر «به» کلمه البیت است در مصراع اول ،

«فَمَا كَانَ قَيْسٌ هَلِكُهُ هَلِكٌ وَاحِدٌ وَلَكِنَّهُ بَنِيَانُ قَوْمٍ تَهْدَمَانِ»

### ۲۳۹ - الشيخ ظهير الدين عبدالرحمن بن علي

(ورق ۱۴۴) خلفه الصدق وخليفته بالحق من قد تولّى الله رعايته فرّباه في حجر العناية ولما حملت والدته به ارسل الشيخ شهاب الدين رفعة من خرقة المباركة له فلما ولد البسوها فكانت أول خرقة لبسها في الدنيا وفتح الله عليه ابواب المعارف وخصه بفنون العوارف وخدم والده احسن خدمة ولازمه بطيب القلب ووفور الرغبة حتى نال ببركته مانال وحاز اصناف الكرامة<sup>۱</sup> والأفضال ولما حج بيت الله الحرام في حياة والده رأى ليلة عرفة في المنام كأنه دخل روضة النبي عليه الصلوة والسلام فسلم على الروضة الشريفة النبوية فهتف به هاتف من وراء الحجرة وعليك السلام يا ابا النجاشي<sup>۲</sup> فأطلع والده على تلك الحال فشكر الله تعالى واخبر اهله عن تلك الرؤيا وبشّرهم أنه حصل المراد وكنّاه سيّد العباد، ثم

۱ - اين بيت اخير كه قائل اشعار متن آنرا تضمين نموده از جمله آيات سه گانه مشهورى است از عبده بن الطيب ( بلفظ طيب معنى معروف مفرد اطباء ) تميمى شاعر مخضرم معروف كه در حدود سنه ۲۵۰ وفات يافته در مرتبه قيس بن عاصم منقرى و كويند بهترين مرثيه ايست كه عرب گفته و آيات مشار اليها اينهاست :

عليك سلام الله قيس بن عاصم -	و رحمته ماشاء ان يترحمنا
تحية من اوليته منك نعمة	اذا زار عن سخط بلادك سلما
فما كان قيس هللكه هلك واحد	ولكنه بنيان قوم تهدما

(رجوع شود بحماسة ابوتمام در باب مرانسی ج ۱ ص ۳۲۸ ، وكتاب الشعر والشعراء ابن قتيبة ۲۸۰ ، واغانى ۱۲ : ۱۵۴ ، ۱۸ : ۱۶۳) - ۲ - كذا فى النسخ ، والصواب : البسوه ايها ، ۳ - ق : الاكرام ، ۴ - كذا فى جميع النسخ ،

آنه درس وحدت و صنف و روی و اسمع ، و من تصانیفه کتاب ترجمه العوارف<sup>۱</sup> و فيها تحقیقات صدرت عن الكشوف والألهامات ، و تأسى به خلق كثير ، و روی عنه و لبس عنه جم غفیر ، و صعد المقامات الرفیعة (ورق ۱۴۳ ب) و اشتهر عنه الكرامات الأثيرة ، و كان كثيراً ما ينشد من شعر شيخه السهروردي :

وَقَدْ كُنْتُ لَا أَرْضَى مِنَ الْوَصْلِ بِالرِّضَا وَ آخُذُ مَا فَوْقَ الرِّضَا مُتَّبِعًا  
فَلَمَّا تَفَرَّقْنَا وَ شَطَّ مَا لَنَا قَنِعْتُ بِطَيْفٍ مِنْكَ يَا تَبِي مُسْلِمًا<sup>۲</sup>  
توفی فی رمضان سنة ست عشرة و سبعمائة<sup>۳</sup> و دفن بجنب والده ، و فی تلك البقعة من الصالحین خلق كثير ، رحمة الله عليهم .

۲۴۰ - الشيخ صدر الدين جنید بن فضل الله بن عبد الرحمن<sup>۴</sup>

شيخ الأسلام فی عهده و قدوة الأنام فی عصره كان مرشداً كاملاً مكتملاً

- ۱ - یعنی کتاب مشهور عوارف المعارف تألیف شیخ شهاب الدین عمر سهروردی ،
- ۲ - این دو بیت در نفعات الأنس ص ۵۴۸ نیز در شرح احوال صاحب ترجمه مانعن فی مذکور است ،
- ۳ - چنین است تاریخ وفات صاحب ترجمه در هر سه نسخه و نیز در نفعات ، ولی در شیرازنامه خطی مورخه سنه ۸۳۴ وفات او در سنه هفتصد و چهارده مرقوم است و در چاپ طهران ص ۱۴۴ در سنه ۷۲۴ ، و این اخیر قطعاً سهوناسخ است ، ۴ - جمله « و فی تلك البقعة » تا اینجا در م موجود نیست ،
- ۵ - رجوع کنید نیز برای شرح احوال صاحب ترجمه بمآخذ ذیل : شیرازنامه ص ۱۴۴ ، ( مؤلف شیرازنامه از تلامذه صاحب ترجمه بوده و بعضی از کتاب عوارف المعارف را نزد او خوانده و از او اجازه حاصل کرده بوده ) ، نفعات الأنس ۵۴۸ ، که تقریباً ترجمه تحت اللفظی متن شد الأزار است ، سفینه الأولیاء ۱۱۴ ، خزینة الأصفیاء ۲ ، ۴۲ ، ۶ - چنین است عنوان در هر سه نسخه ، - بقرینه اینک نام جد صاحب ترجمه عبدالرحمن است و شرح احوال او نیز بلافاصله بعد از شرح احوال شیخ ظهیر الدین عبدالرحمن و پدرش شیخ نجیب الدین علی بن بزغش ذکر شده و در آخر این ترجمه نیز مؤلف گوید « و دفن عند آبائه واجداده » که معمولاً اینگونه عبارت را در موردی ذکر میکنند که تراجم آباء و اجداد صاحب ترجمه مفروض بلافاصله قبل گذشته باشد از مجموع این قرآن چنان استنباط میشود که صاحب ترجمه حاضر شیخ صدر الدین جنید بن فضل الله بن عبدالرحمن تقریباً بنحو قطع و یقین نواده شیخ ظهیر الدین عبدالرحمن بن شیخ نجیب الدین علی بن بزغش باید باشد ،

فاضلاً جامعاً بین علم الظاهر و علم للباطن و افتخاراً علی رموز القوم و اشارت اولی  
العرفان و دقائق الطریقه و نکات اسرار الحقیقه ، قد لازم الشیخ جبریل<sup>۲</sup> ببغداد  
مدتة مدیده و جلس فی الخلوة بنأمره و کاشفه الله باحوال شریفة و زار الکعبة  
المعظمة و جاور حذاءها و سافر الی بلاد الشام و لقی علماءها و سمع و قرأ الکتب  
المعتبرة کثیراً ، و من جملة شیوخه مُسیند الشام الشیخ جمال الدین ایراهیم بن ابی  
البرکات الحنبلی البعلبکی<sup>۳</sup> و الشیخ صلاح الدین خلیل بن کیکلندی<sup>۴</sup> العلامی

۱ - ب ق ، جمع ، - ۲ - کذا فی ر ق ، ب م : جبریل ، - مراد بدون شک شیخ جبریل  
کردی مذکور در ص ۱۱۱ س ۳ و حاشیه ۳ است که آنجا چون هنوز بترجمه حالی ازو در هیچ  
مأخذی برنخورده بودیم مختصری راجع باو استنباطاً از تاریخ یافعی نگاشتیم ، ولی بعدها کتاب  
**منتخب المختار** (که منتخباتی است بتوسط تقی الدین فاسی از کتاب **المختار المذیل به علی**  
**تاریخ ابن الذبجار** تألیف معتمد بن رافع سلامی که چنانکه اسم آن حاکی است ذیلی است  
بر تاریخ بغداد تألیف ابن النجار) بدست ما افتاد و در آن کتاب در ص ۴۷ از طبع بغداد ترجمه  
مختصری ازین شیخ جبریل کردی مسطور است که بعین عبارت ذیلاً نقل میشود : « **جبریل**  
**الکردی** ، جبریل بن عمر بن یوسف الکردی ابو الامانة المکی ذکر لی انه کان یصطح علی  
الشیخ محیی الدین الثوری الا حادین الأربعین الی له و کان دخل بغداد بعد اخذها بسبع سنین  
وله بمکة ثلاث و خسون سنة ، توفي سنة ۷۲۳ [= ثلاث و عشرين و سبعمائة ] »

۳ - یعنی جمال الدین ایراهیم بن ابی البرکات بن ابی الفضل البعلبکی الحنبلی المعروف بابن  
القرشبة از فقهاء معروف شام و یکی از اکابر صوفیه قادریه ، وی در سنه ۶۴۸ متولد شد و در  
رجب سنه ۷۴۰ درس نود و دو سالگی در دمشق وفات یافت (رجوع شود بدرر الکامنه ۲۰۰۱ ،  
و دول الاسلام ۲ : ۱۹۰ ، و شذرات الذهب ۶ : ۱۲۴ - ۱۲۵ ، در این مأخذ اخیر لقب او  
بجای جمال الدین ، نجم الدین ، مرقوم است و نام پدر او نیز بجای ابو البرکات « برکات » ) ،

۴ - چنین است این کلمه در م و نیز در عموم مأخذ آتیه یعنی بدو کاف که بن آنها یاه مشناه  
تحنانیه ایست و سپس لام و دال مهمله و در آخر باز یاه مشناه تحنانه ، ب ق : « کیکلندی »  
بتقدیم لام بر کاف دوّم و آن تحریف نسّاح است ، - مقصود شیخ صلاح الدین ابو سعید خلیل بن  
کیکلندی بن عبدالله العلامی دمشقی الشافعی است از مشاهیر علماء سام در قرن هشتم ، وی در  
سنه ۶۹۴ در دمشق متولد شد و در سوّم محرّم سنه ۷۶۱ در بیت المقدس وفات یافت و اورا  
تالیفات بسیاری است که اسامی آنها در مأخذ آتیه مسطور است ( رجوع شود بذیل طبقات  
الحفاظ از ابوالمحسن حسینی ص ۴۳-۴۷ ، و از سیوطی ص ۳۶۰ - ۳۶۱ ، و طبقات سنکی  
۱۰۴ : ۶ - ۱۰۵ ، و درر الکامنه ۲ : ۹۰ - ۹۲ ، و شذرات الذهب ۶ : ۱۹۰ - ۱۹۱ ) -

(ورق ۱۴۴) والشیخ علاء الدین علی بن ایوب المقدسی<sup>۱</sup> والشیخة المعمرة زینب<sup>۲</sup> بنت احمد بن عبد الرحیم المقدسیة، وسمعتہ بقول قرأت موطلاً الامام مالک رحمة الله علیه فی سنة مجالس وسمعت الجامع الصحیح للبخاری فی ثلاثة عشر يوماً، وسمع واسمع وقرأ وقرأ وصنّف الكتب ودرسها، ومن تصانیفه نقاوة الاخبار من الثقله الاخبار فی شرح احادیث النبی المختار، وكتاب ذیل المعارف فی ترجمة العوارف، وكان اسن شیوخ شیراز و اقدمهم و افضلهم فی عهدنا هذا قد تشبّت بأهداب آدابه الأبعدون والأذنون وتمسک بأذیال الحوالة، خلائق لا یحصون، توفی فی سنة احدى و تسعين و سبعمائة<sup>۳</sup> و دفن عند آبائه و اجداده<sup>۴</sup> رحمة الله علیهم.

## ۲۴۱ - الشیخ عروة بن عوف، المعروف بالاسود

انه من كبار القدماء ويقال انه من التابعين ولم اف على تاريخه، ولزيارته اثر عظیم وقد وجدته رحمة الله علیهم.

۱ - یعنی علاء الدین ابوالحسن علی بن ایوب بن منصور بن الزبیر (او؛ وزیر، كما فی الشذرات المقدسی الشافعی از معاریف فقها و محدثین شام در قرن هشتم، در حدود سنة ۶۶۶ متولد شد و در رمضان ۷۴۸ در بیت المقدس وفات یافت) (رجوع شود بدرر انکامته ۳ : ۳۰-۳۱، و شذرات الذهب ۶ : ۱۵۳) - ۲ - یعنی زینب بنت احمد بن عبد الرحیم بن عبد الواحد بن احمد مقدسیه (یعنی از اهالی بیت المقدس) معروفه ببنّت الکمال محدثه بسیار معروف شام که در عمر طویل خود هر گز شوهر اختیار نکرد و طلاب حدیث از اقطار بلاد برای سماع حدیث همواره در مجلس او ازدحام می نمودند، در سنة ۶۴۶ متولد شد و در جمادی الأولى سنة ۷۴۰ در سن ۹۴ و چهار سالگی وفات یافت (رجوع شود بدول الاسلام و تاریخ یافعی هر دو در حوادث سنة ۷۴۰، و درر انکامته ۲ : ۱۱۷ - ۱۱۸، و شذرات الذهب ۶ : ۱۲۶) ،

۳ - چنین است تاریخ وفات صاحب ترجمه در هرسه نسخه،

۴ - در م اینجا جمله ذیل را علاوه دارد: وفي تلك البقعة من الصالحين والصالحات خلق كثير، -

۵ - کذا فی ب ق یعنی عوف با فاء، م : عون (بانون) ،



## ۲۴۲ - الملك جمال الدين ابراهيم الطيبي<sup>۱</sup>

ملك امور شيراز من قبيل<sup>۲</sup> السلاطين بأردوية<sup>۳</sup> مدة سنين فعدل بين الناس  
واخذ على ايدي الظلمة و أسس قواعد الخير<sup>۴</sup> ورحم الضعفاء (ورق ۱۴۴ب)  
والمساكين يسمع بنفسه و يحكم بلامداهنة و كان يحيى نصف الليالى بالتلاوة  
و النوافل فاذا صلى الصبح اشتغل بالأذكار و الدعوات فاذا طلعت الشمس آذَنَ  
بفتح الباب و دخول الناس عليه ، و روى أن القاضي ناصر الدين البيضاوي<sup>۵</sup> قصده  
يوماً لبعض اشغاله حين تقلّده لأعماله فأراد ان يلقاه بخلوة فصلى الصبح فى أول  
الوقت ثم ركب الى بابه و استأذن عليه<sup>۶</sup> فقيل له اجلس فجلس و انتظر حتى  
طلعت الشمس فأذن له فلما دخل اكرمه و حياه ثم قال يا مولانا صلّيت الصبح قال  
نعم و كيف لا اصلى فقال يا مولانا اذا صلّيت فاتبعها بأذكار و دعوات و فرغ قلبك  
أول النهار من افكار المخلوق<sup>۷</sup> و اشتغل بالخالق<sup>۸</sup> حتى اذا قضيت ما وجب عليك  
من عبادة الخالق توصل الى الأسباب بأذنه و امره و الأفاضل شوشت و قنتك و قوت  
عليك بعض اورادك ثم أتيت باب مخلوق مثلك لا جرم لم يفتح عليك و لم يؤذن

۱ - رجوع شود بحاشیه ۱ از ص ۳۴۵ - ۲ - قیل بکسر قاف و فتح باء موحدہ است یعنی  
از جانب ، و از طرف ، و یسر مؤلف عیسی بن جنید ابن کلمہ را بفتح قاف و سکون موحدہ خوانده  
و این عبارت را چنین ترجمہ کرده : «حاکم شیراز بود پیش از سلاطین اردویہ» و آن سهو واضح  
مضحکی است ، ۳ - اردویہ ہیئت عربی کلمہ ترکی « اردو » است بمعنی لشکر گاہ و خیمہ گاہ  
لشکر و اقامتگاہ مخصوص قبیله از قبایل اتراک یا مغول و نحو ذلك ، و در عهد مغول مخصوصاً  
بمعنی اقامتگاہ یادشاه با لشکر و دربار و اتساعاً بمعنی پای تخت استعمال میشده است ،

۴ - م : الدین ، ۵ - رجوع شود بص ۷۷ حاشیه ۲ ، ۶ - م : للدخول عليه ،

۷ - المخلوقین ، ۸ - م : بخدمۃ الخالق ،

لك<sup>۱</sup>، قال القاضي فعلت ان ذاك الكلام من الحق (ورق ۱۴۵)، وروى ان فرساً له عتيقاً ثميناً<sup>۲</sup> اخذته علة فجاهه السائس واخبره عن ذلك فحلّ تكته ثم اخرجها عن حُجْرته<sup>۳</sup> وقال اللهم ان كنت تعلم انى قد شددتها على رضاك فلم افتحها الا فيما احللت هب لهذا الفرس شفاءً ثم قال اذهب واربطها عليه فلما ربطها عليه سُفِيَ باذن الله تعالى وتلك التكة باقية في اولاده يستشفون بها للمراكب فيجدون اثرها سريعاً، وقصة غناه وتموله بلا كلفة تعب من الغرائب التي يقضى منها العجب، وله حكايات في السخاء<sup>۴</sup> تُغَيِّرُ في وجوه البرامكة، توفي في سنة . . . وستمانه<sup>۵</sup> ورثاه الشيخ صدر الدين ابو المعالي<sup>۶</sup> بقصيدة منها:

۱ - كذا في التسخ الثالث ، - والظاهر « لا يفتح عليك ولا يؤذن لك » لأن كلمة لاجرم تستعمل غالباً في معنى القسم ولذلك يجب عنها باللام كما يجب بها عن القسم تقول لاجرم لا آيتك ولاجرم لا فعلن كذا ولاجرم لقد احسنت ولايجوز نفي المضارع بلم ولن في جواب القسم بل يتعين نفيه بلا او ما اوران ( انظر لسان العرب في جرم و شرح الرضى على الكافية في مبحث او القسم ) ،  
 ۲ - م : سميناً ( ۱ ) ، ۳ - تصحيح قياسي ، وحجزة بالضم وزاء معجمه بمعنى ازار بستنگاه ازميان ونيقة شلوار است ، ( منتهى الأرب ) ق ب : حجرته ( براه مهمله ) ، م كلمات « ثم اخرجها من حجرتي » را ندارد ، ۴ - ب ق : السخاوة ،

۵ - چنین است در هر سه نسخه، و جای آحاد و عشرات نیز در هر سه نسخه سفید است، و بهر حال کلمه « ستمانه » غلط فاحش است چه وفات ملک اسلام جمال الدین ابراهیم باجماع مورّخین از قبیل معاصر و همشهری او صاحب تاریخ و صّاف ص ۵۰۷ ، و شیرازنامه ص ۳۷ ، و درر الکامنّه ابن حجر عسقلانی ج ۱ ص ۶۰ ، و مجمل فصیح خوانی در حوادث سنه ۷۰۶ ، و شذرات الذهب ج ۶ ص ۱۳ ، و فازرنامه ناصری ج ۱ ص ۴۸ در سال ۷۰۶ هفتصد و شش هجری بوده است و فقط در ماه و روز آن اندک اختلافی بین ایشان هست : بقول صاحب و صّاف که ضاهرا اصح روایات است وفات او در شب یکشنبه بیست و یکم جمادی الاولى سنه مذکور بوده ، و بقول مجمل فصیح خوانی در ۲۱ ربیع الثاني ، و بقول شیرازنامه در ماه ربیع الاول بدون تعیین روز آن ، - و این غلط یعنی « ستمانه » بجای « سبعمانه » ظاهراً از خود مؤلف است نه از نسخا چه واضح است که مؤلف از تاریخ وفات ملک اسلام اطلاعی صحیح نداشته و آن واقعه را قبل از سنه ۶۸۸ که سال وفات شیخ صدر الدین ابو المعالی است میدانسته ، ۶ - یعنی شیخ صدر الدین ابو المعالی مظفر بن محمد عمری از اجداد مؤلف کتاب که شرح احوال او در تحت نمره ۱۳۵ سابق گذشت ، - و این فقره یعنی اینکه ایات ذیل از شیخ صدر الدین ابو المعالی منبور باشد در مرثیه ملک اسلام جمال الدین ابراهیم طیبی بقیه در صفحه ۲۵

فَمَا لَيْتَمَلَمَ الْكَ فِي قَا الْأَمَانِ  
 قَتَرَا الْكُوْعَةَ مِنْ أَلِيمِ الْخِرَاقِ  
 رَجَوْتُ الثَّلَاكِي بَعْمَا الْفُسَيْنِ  
 قَيَا حَبْدًا يَوْمَنَا بِنَالِ الْوَأَقِ  
 وَيَا حَبْدًا وَصَلْنَا بِاللَّوِي  
 زَمَانٌ تَقْضَى وَ عَهْدٌ مَقْضَى  
 سَبَقَى اللَّهُ قَبْرًا بِأَرْضِ الْعَلَا  
 غَرِيْبًا كَثِيْبًا قَفْصَى نَجْبَةٍ  
 سَأَلْتُ إِلَهِي إِكْرَامَهُ  
 عَسَى أَنْ يُدَارِكَهُ رَبُّهُ  
 وَلَمْ أَلْقِ أَيَّامَ هِجْرَانِهِ  
 وَ وَاهِدْنَا حَرَّ نِيرَانِهِ  
 وَ دَعَفْتُ مَوَارَةَ فَقْدَانِهِ  
 وَيَا حَبْدًا أَهْلَ أَوْطَانِهِ  
 وَيَا حَبْدًا اقْرُبْ سُكَّانِهِ  
 وَقَدْ كُنْتُ أَخْلَصَ خُلَّانِهِ  
 سِجَالٌ سَحَابٍ بِتَهْتَانِهِ  
 فَكُورًا ذَكُورًا لِبُلْدَانِهِ  
 يَنْزِلُ وَ رَوْحٌ وَ رِيحَانِهِ  
 وَ يَعْفُو عَنْهُ بِخَفَرَانِهِ

(ورق ۱۴۵ب) قیل لزیارتہ اثر عظیم فی نیل المال والجاه سمعتها عن کثیر من العلماء

بعیه از صفحه تبیل

از محالات و ممتنات است چه وفات شیخ صدرالدین بتصریح خود مؤلف درس ۱۹۵ - ۱۹۶ در  
 رمضان سنه ۶۸۸ بوده است (و بروایت صاحب شیراز نامه ص ۱۳۳ در سنه ۶۸۱) و وفات جمال الدین  
 ابراهیم طیبی باجماع مورخین چنانکه در حاشیه قبل گفتیم در سنه ۷۰۶ هجری بوده است پس  
 چگونه ممکن است شیخ صدرالدین مرثیه کسی را گفته باشد که هجده یا بیست و پنج سال بعد از  
 او وفات یافته است، بنابراین بدیهی است که یا این اشعار از کسی دیگر است غیر شیخ صدرالدین  
 ابوالعالی مذکور یا از اوست در مرثیه کسی دیگر غیر ملک اسلام جمال الدین طیبی، و چنانکه  
 مشاهده میشود در تمام این ابیات ده گانه مطلقاً و اصلاً ادنی اشاره با اسم یا لقب یا نسبت آنکسی  
 که این اشعار در مرثیه او گفته شده موجود نیست نه جمال الدین طیبی و نه غیر او، -

- ۱ - این بیت با دو بیت بعد فقط در م موجود است و در ق ب اثری از آنها نیست ،
- ۲ - کذا فی ق ب بالعين المهملة (ه) م ، الفلا (بالفاء مكان العين) ،

۳ - تصحیح قیاسی، - م : ان تدارک ، ق ب : ان یندارک ، و وزن بطبق ابن دو نسخه اخیر  
 بکلی فاسد است ، - دَارَکَ یا تَدَارَکَ از باب نفاعل در معنی مراد در اینجا یعنی رسیدن کسی  
 بچیزی یا بکسی و کسی را دستگیری کردن و رفع احتیاجات کسی را نمودن تقریباً مترادف است  
 يقال دَارَکَ مُدَارَکَةً اِذَا لَحِقَهُ وَ تَدَارَكَ اللهُ بِرَحْمَتِهِ اِی لَحِقَهُ (معیار اللغة و محیط المحيط ،  
 رجوع شود نیز بقاموس دُرّی) ، -

رحمة الله عليهم<sup>۱</sup>

### ۲۴۳ - الملك شمس الدين محمد بن ابراهيم<sup>۲</sup>

كان والياً عالمًا عادلًا صارفًا عمره بالعدل بين الخلق ثم بمدرسة العلوم الشرعية وله سؤالات غريبة واشكالات عجيبة وله ديوان منظوم مشتمل على قصائد غر ومقطعات تزرى على الدرّ وجرى بين مولانا السعيد مجد الدين اسمعيل بن ابراهيم<sup>۳</sup> [ط: اسمعيل ابى ابراهيم] وبينه مشاعرات لطيفة و مسامرات شريفة قد جمعها المولى السعيد فى كتاب، ومن اشعاره:

أَوْقِفُوا الرَّكْبَ نَسْأَلِ الْأَنْخَبَارَا      وَ نُحْيِي الرُّسُومَ وَالْآتَارَا

۱ - برای مزید اطلاع از شرح احوال ملك اسلام جمال الدين ابراهيم طيبى و اولاد او كه قريب سى و پنج سال از اواخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم حكومت برّ و بحر فارس با آنها بوده است رجوع شود بحواشى او اواخر كتاب ان شاء الله تعالى ،

۲- چنین است عنوان در ق ب ، م > بن ابراهيم < را ندارد ، - اين ملك شمس الدين محمد پسر ملك اسلام جمال الدين ابراهيم طبيى صاحب ترجمه بلافاصله مذکور قبل است و ملقب است بملك اعلم ، ۳ - كذا فى ب ق ( يعنى اسمعيل بن ابراهيم ) ، م كلمات < بن ابراهيم > را ندارد ، - با فحص بليغ هيچ اطلاعى در خصوص كسى با اين نام و لقب يعنى مجد الدين اسمعيل بن ابراهيم كه با صاحب ترجمه حاضر نيز معاصر باشد در هيچ جا نيافتيم ، و من هيچ شك و شبهه ندارم كه بن ابراهيم > در دو نسخه ب ق تصحيح < ابى ابراهيم > است و مراد بنحو قطع و يقين قاضى مجد الدين ابو ابراهيم اسمعيل بن قاضى ركن الدين يحيى بن قاضى مجد الدين اسمعيل بن نيكروز فالى سيرافى متولد در سنه ۶۷۰ و متوفى در سال ۷۵۶ است، مشاراليه از اشهر مشاهير قضاة فالى شيراز و معاصر شاه شيخ ابواسحق بوده است و حافظ در قطعه معروف خود، بعهد سلطنت شاه شيخ ابواسحق الح اشاره باو کرده آنجا كه گفته :

دگر مرتى اسلام شيخ مجد الدين      كه قاضى به ازو آسمان ندارد ياد

و شرح احوال او در همين كتاب حاضر در تحت نمرة ۲۹۳ و نيز در طبقات سبكى ۸۳۰-۸۴۰ ، و ابن بطوطه ۱ : ۱۲۷-۱۳۰ . و شيرازنامه ۱۲۸ - ۱۲۹ مذکور است ، و در صفات ۳۶۰ و تاريخ آل مظفر از محمود گيتى ۶۳۰ و مجمل فصيح خوانى در حوادث سنه ۶۷۰ و ۷۵۵ ذكرى از او آمده است ، و در شيرازنامه و سبكى هر دو تصريح کرده اند كه كنيه او ابو ابراهيم بوده است ، - ۴ - م : نجى ، ق بدون نقطه ، ب : يحيى ،

كَيْفَ لَا نَسْأَلُ الرُّكَّائِبَ عَمَّنْ  
 يَا خَلِيلِي عَرَجَابِي حَتَّى  
 وَارْحَمًا مُدْتَفًا حَلِيفَ شُجُونِ  
 كُلِّ نَحْلٍ حَسِبْتُهُ لِي وَفِيًّا  
 أَقِفْ لِدَهْرٍ إِنَّهُ غَيْرُ وَافٍ<sup>۱</sup>  
 كَانَ عِشْرِينَ حِجَّةً لِي جَارًا  
 نَسْأَلُ الْحَى وَالْحَمَى وَالِدِيَّارَا  
 لَمْ يَزِدْ بِإِنْفِرَاقِي إِلَّا إِدْكَارَا  
 نَحَانَ عَهْدِي وَحَالَ عَنَّهُ وَدَارَا  
 عَهْدَ كِسْرَى وَكَيْقَبَادَ وَدَارَا  
 توفى في سنة ...<sup>۲</sup> ودفن بجنب والده الكريم رحمة الله عليهم .

### ۲۴۴ - السيد مجد الدين محمد بن عماد الدين محمود النقيب<sup>۳</sup>

كان سيّد سادات شیراز في زمانه (ورق ۱۴۶) و ملجأ ذوی الحاجات في  
 اوانه يهابه الملوك والسلاطين و يحتف به اكابر المسلمين قد احكم امور العامة  
 و اصلح احوالهم و رفق بالجموع و رتب اشغالهم له اوراد كثيرة من تلاوة و صلوة  
 و ذكر و تسبيح ما احدث قط في يوم و لا ليلة الا توفصاً بعده و كان مبارك القدم  
 ميمون النقيبة<sup>۴</sup> قيل رأى في مبدأ امره رؤيا كان يستحي ان يسأل [عن] تعبيرها<sup>۵</sup>  
 فذهب الى الفقيه جمال الدين حسين المعبر<sup>۶</sup> فسأل عن شأنه فلم يقدر السيد ان  
 يحكيها فعلم بالفراسة فقال انك رأيت كذا و كذا قال نعم قال فاجعل لى نذراً لا بين  
 لك تأويلها فقال جعلت على الف دينار فقال ان الله تعالى يفتح عليك ابواب النعمة

۱ - استعمال مشهور درين كلمه « و فى بالعهد » است ولى گاه نيز و فى متعدى بنفس در قريب  
 باين معنى آمده است يقال و فى نذرته و و فى و عده و و فى ما عليه و و فى ذنباً ( اقرب الموارد و  
 دزى ) ، ۲ - تاريخ وفات صاحب ترجمه بتصريح مجمل فصيح خوافي سنه هفتصد و سى و چهار  
 بوده است و گوید بقولى ديگر در سنه هفتصد و سى و پنج بوده ، -

۳ - جنين است عنوان در ق ب ، ولى ب كلمه « محمود » را ندارد ، م : السيد مجد الدين  
 حسن النقيب ، ۴ - م : اللقية ، ۵ - م و متن ب : امرها ( درهامش ب : تعبيرها ، مانند ق ) ،

۶ - رجوع شود بنمره ۱۸۱ از تراجم كتاب حاضر ،

الكثيرة ببركة امرأة من اهل بيتك فمالبت ان جاء الشيخ جمال الدين الطيبي<sup>۱</sup> فتزوج ابنته وفتح الله عليه من ذلك ابواب المسرة، توفي في سنة...<sup>۲</sup> وستائة ودفن في بقعته خلف دار السيادة رحمة الله عليهم.

## ۲۴۵ - الشيخ امين الدين عطاء الله بن محمد بن خداداد الخوزي الجعفري<sup>۳</sup>

كان قدوة الحفاظ صدوقاً ذافهم ديناً ذا كراماً ملازماً للمسجد والمحراب (ورق ۱۴۶ ب) بكاءً من خشية الله تعالى، ومن شيوخه الأمام ابو الفتوح العجلي<sup>۴</sup> والشيخ رضی الدین الطالقانی<sup>۵</sup> مدرس النظامية ببغداد والأمام الناصر لدين الله<sup>۶</sup>

۱ - یعنی ملک اسلام طیبی سابق الذکر صاحب ترجمه نمره ۲۴۲ ، ۲ - جای آحاد وعشرات در هر سه نسخه سفید است ، ۳ - چنین است عنوان در ق ب ، م : الشيخ امين الدين عطاء الله الخوزي الجعفري (فقط) ، الخوزي بخاء وزاء معجمتين است بطبق ب م ، ق ، الخوزي (براه مهمله) ، ۴ - متوفى در سنه شصده هجری ، رجوع شود بص ۲۳۵ حاشیه ۸ ، ۳ - یعنی رضی الدین ابو الخیر احمد بن اسمعیل بن یوسف بن محمد بن العباس القزوينی الطالقانی الفقیه الواعظ الشافعی متولد در ۵۱۲ و متوفی در ۱۳ محرم ۹۰ در سن ۷۸ سالگی ، وی مدتی قبل از سنه ۵۸۰ مدرس مدرسه نظامیه بوده است در بغداد و در این سال بقزوين مراجعت نمود و تا آخر عمر در همانجا بود و در همانجا نیز وفات نمود ، صاحب ترجمه سنی بسیار متعصب عنود گرانجانی بوده است و مانند غزالی لمن یزید را جایز نمیدانسته و او را « امام مجتهد » میدانسته است (۱) و در آزار و ایداء شیعه تا آنجا که از دست او بر میآمده هیچ کوتاهی نمیکرده است ، در نجوم الزاهره ۶ : ۱۳۴ در حوادث سنه ۵۹۰ گوید : « فیها توفي احمد بن اسمعیل ابن یوسف الشیخ الامام ابو الخیر القزوينی الشافعی کان اماماً عالماً بالتفسیر والفقہ وکان متعبداً یتختم القرآن فی کل یوم و لیله و مولده بقزوين فی سنة اثنتی عشرة وخمسائة و قدم بغداد و وعظ و مال الی الأشعری فوقت الفتن و جلس یوم عاشوراء فی النظامية فقیل له العن یزید بن معاویة فقال ذاك امام مجتهد فجاءه الرجم حتی کاد یقتل و سقط عن المنبر فأدخل الی بیت فی النظامية و اخذت فتاوی الفقهاء بتعزیره فقال بعضهم یضرب عشرين سوطاً قیل له من این لك هذا فقال عن عمر بن عبد العزيز بقیه در صفحه بعد

امیر المؤمنین، و قد اثبت له ببخطه رواية جميع ما اثبتته في مشيخته بوسائط ما جمعه،  
رحمة الله عليهم.

## ۲۴۶ - الخواجه امين الدين ابو الحسن بن ابى النخیر بنجیر الکازرونی<sup>۱</sup>

استوزره الأتابک مظفر الدین تکله بن زنگی<sup>۲</sup> وکان وزیراً عالماً عادلاً

بقیه از صفحه قبل

سمع قائلاً يقول امير المؤمنين يزيد بن معاوية فضر به عشرين سوياً ثم خلى التزويني بعد ذلك و  
أخرج من بغداد الى قزوين « انتهى » - ذكرنا بن محمد بن محمود قزويني صاحب آثار البلاد در  
ص ۲۶۹ از کتاب مزبور در تحت عنوان « طالقان » در شرح احوال همین رضی الله عنہ طالقانی  
گوید ، و حکى ان الشيخ كثيراً ما كان يتعرض للشعبة وكان على باب داره شجرة عظيمة ملتفة  
الأغصان فأذا في بعض الأيام رأوا رجلاً على تلك الشجرة فإذا هومن محللة الشعبة قالوا ان هذا جاء  
لتعرض الشيخ فهرب الرجل وقال الشيخ لست اقيم قزوين بعد هذا وخرج من المدينة وخرج بخروجه  
كل اهل المدينة والملك ايضا فقال لست اعود الا بشرط ان تأخذ مكواة عليها اسم ابى بكر وعمر  
وتكوى بها جباه جمع من اعيان الشيعة الذين اعين عليهم فقبل منه ذلك و فعل فكان اولئك يأتون  
والعمائم الى اعينهم حتى لا يرى الناس الكى » انتهى ( برای مزید اطلاع از احوال این شخص  
رجوع شود نیز بمآخذ ذیل : تدوین رافعی در مسمین باحد ، معجم البلدان ۳ : ۴۹۲ ، آثار البلاد  
قزوينی ۲۶۹-۲۷۰ ، طبقات الحفاظ ذهبی استطراداً ۴ : ۱۴۴ ، يافعی ۳ : ۴۶۶ ، سُبکی ۴ :  
۳۵-۳۷ ، نجوم الزاهرة ۶ : ۱۳۴ و ۱۳۶ ، شذرات الذهب ۳۰۰-۳۰۱ ) ، -

۶ - مدت خلافت او از سنه ۵۷۵ - ۶۲۲ بود ، -

۱- چنین است عنوان در ق ب ، م ( ابی النخیر ، را ندارد ، - ضبط کلمه بنجیر چنانکه درص ۲۹۶  
حاشیه ۱ مشروحاً گذشت بیاه موحد و نون و جیم و یاء مثناة تحتانیه و در آخر راه مهمله است ،  
و در مورد ما نحن فيه این کلمه در م بدون نقطه حرف اول و سوم مرقوم است ، و در ق ب  
بدون هیچ نقطه ، و این اسم چنانکه در همان موضع ذکر کردیم از اعلام دیالمه است ، - شرح  
احوال مستقلى از صاحب ترجمه با فحوص بلیغ در هیچ مأخذی دیگر جز همین کتاب حاضر بنظر  
نرسید ، فقط بعضی اشارات مختصری راجع باو در بعضی کتب مختلفه تواریخ مشاهده شد که تکمیلآ  
للفائدة عين آنها را ذیلاً ذکر میکنیم ؛ قدیمترین مأخذی که ذکرى از صاحب ترجمه  
کرده ظاهراً تاریخ سلجوقیه عمادکاتب اصفهانی است که در حدود سنه ۵۷۹ تألیف شده است ،  
در کتاب مزبور در شرح احوال وزیر سلطان مسعود بن محمد بن ملکشاه سلجوقى تاج الدین  
بقیه در صفحه بعد

این دارست که صاحب ترجمه حاضر نایب و پیشکار او بوده است گوید بعین عبارت (چاپ لیدن ص ۲۱۴)؛  
 ذکرو زارة تاج المدين بن دارست ، كان ابن دارست وزير بوزابه صاحب فارس مرتبة [بوزابه] فی وزارة  
 السلطان لیصدر الامور علی مراده و یورد علی وفق ایزاده و فائبه امین الدین ابو الحسن  
 الكازرونی ذوالدین الامین و الحکم الرزین و الاستهتار باعمال البر و الاشتهار  
 بافعال الخیر « انتهى باختصار، وقاضی بیضاوی در نظام التواریخ در فصل سلطنت تکه بن زنگی  
 گوید « وخواجه امین الدین کازرونی که حاتم وقت و صاحب کرامات بود وزیر او بود و از آثار او  
 قریب مسجد جامع عتیق شیراز مدرسه و رباطی ساخته است » انتهى « و تقریباً همین همین عبارت را  
 رشیدالدین در جامع التواریخ قسمت سلغریان در سلطنت همان پادشاه تکرار کرده است ، - و در  
 شیرازنامه خطی متعلق بکتابخانه مرحوم شماع شیرازی مورخه سنه ۸۳۳۰ در فصل سلطنت همان  
 پادشاه گوید : « ذکر سلطنت اتابک تکه بن زنگی ، چون اتابک زنگی از دار فنا بدار بقا وحلت کرد  
 چکر گوشه او اتابک تکه وارث تاج و تخت گشت و امین الدین کازرونی [را] که وزیری کامل رای  
 رفیع همت عالی قدر صاحب شہامت بود بمنصب وزارت اختصاص داد و در مملکت فارس صاحب  
 حل و عقد گردانید و قریب مسجد عتیق شیراز مدرسه بساخت و رباطی معتبر بنا فرمود و این زمان  
 بمدرسه امینی اشتهار دارد و هنوز در حال عمارت است و امین الدین در صفة شمالی مدرسه مدفون  
 است وفات او در تاریخ سنه سبع و ستین و خسمائتہ بود » انتهى ، نسخه مطبوعه شیرازنامه تاریخ وفات  
 او را ندارد و مسطورات سایر کتب تواریخ متأخره از قبیل روضة الصفا و حبیب السیر و ل  
 التواریخ راجع بصاحب ترجمه همه عین یا خلاصه همین سه مأخذ اخیر است بدون هیچ شی زائدی،  
 ۲ - جلوس اتابک تکه بن زنگی بروایت اکثر مورخین مانند جامع التواریخ و وصاف و شیرازنامه  
 و روضة الصفا و حبیب السیر و لب التواریخ و نیز استنباطاً از تاریخ سلجوقیه کرمان تالیف محمد بن  
 ابراهیم (که مؤسس است بر تاریخ بدائع الأزمان فی وقائع کرمان تألیف افضل الدین ابو حامد  
 احمد بن حامد کرمانی معاصر زنگی و پسرش تکه ) در شهور سال پانصد و هفتاد و یک  
 بوده است و وفات او در سنه پانصد و نود و یک ، و فقط در مجمل فصیح خوافی جلوس او را در سنه  
 ۵۵۷ ضبط کرده که بدون شبهه سهو و واضح است از مؤلف مزبور و اینگونه اشتباهات فاحش  
 در کتاب او فوق العاده فراوان است ، و همچنین در تاریخ گزیده چاپ عکسی ص ۵۰۵ تاریخ وفات  
 زنگی پدر تکه و در نتیجه جلوس خود تکه در سنه ستین [و خسمائتہ] مرقوم است و آن نیز بدون  
 هیچ شبهه سهو ناسخ « و ستین » بتعریف سبعین است ، و همچنین در کامل ابن الاثیر با وجود اینکه  
 مؤلف مزبور خود معاصر زنگی و دو پسرش تکه و سعد بوده معدک گویا بواسطه بعد مسافت و  
 قلت روابط ما بین مقر او جزیره ابن عمرو و موصل و بین مملکت فارس در خصوص تاریخ جلوس و  
 وفات این سلسله ملوک اشتباهات بسیار فاحشی او را دست داده است از جمله آنکه در حوادث  
 سنه ۵۵۴ و ۵۵۵ از د کلا [= تکه] صاحب فارس « صحبتی میکند و حال آنکه جلوس تکه  
 چنانکه مکرر گفته ایم در ۵۷۱ یعنی هفده سال بعد از تاریخ مزبور بوده است ، و نیز در حوادث  
 سنه ۵۵۶ از « زنگی بن د کلا صاحب بلاد فارس » ذکر می کند یعنی خیال میکرد که زنگی  
 پسر تکه است و حال آنکه زنگی پدر تکه بوده است نه پسر او ، - و نیز در حوادث سنوات ۶۰۷ ،  
 ۶۱۴ ، ۶۲۱ ، ۶۲۲ همه جا مطرداً و مکرراً از سعد بن زنگی به « سعد بن د کلا » تعبیر نموده  
 است یعنی خیال میکرد که سعد پسر تکه بوده و حال آنکه برادر او بوده است ، -



متورعاً مرتباً لأولى العلم معتنياً في شأن الصالحاء كانت خيراته كثيرة و حسناته  
جزيلة وانعاماته متواصلة وكراماته شاملة قدمده القاضي اوحداً الدين ابو البدر<sup>۱</sup> بن  
الربيع جند قضاة فارس الفالين<sup>۲</sup> رحمة الله عليهم بمدائح كثيرة وهو ممن لا يتلو  
تلو الشعراء في المبالغة والأطراء و يُرضى<sup>۳</sup> نفسه بالدون والأزراء، منها هذه:

أَبَا الْحَسَنِ الْكَرِيمِ أَخَا الْمَعَالِي      هَتُونِ الْكَفِّ مَرَضِي السَّجَايَا  
تَعَوَّدَ بَسْطَةَ كَفَاهُ حَتَّى      يَرَى قَبْضَ الْأَكْفِ مِنَ الْعَطَايَا  
فَمَا سُحِبْتُ تَدْوُمٌ بِلَا أَنْقِضَاهُ      هَوَاطِلَ فِي الْغَدَايَا وَالْعَشَايَا  
بِأَمَطَرٍ وَإِبْلًا وَأَسْحَ غَيْشًا      مِنْ أَنْمِلِهِ إِذَا مَطَرَتْ عَطَايَا  
لَقَدْ وَصَّيْتُهُ سَيِّمَتُهُ بِذَلِ الْغَائِبِ فَهَوْرَاعٍ لِلْوَصَايَا (ورق ۱۴۷)

يَهْدُ<sup>۷</sup> مَبَانِي الْأَمْوَالِ هَدًّا      وَ يَبْنِي لِلْعَمَلَى آبِدًا بَمَايَا

- ۱ - چنین است نام و نسب این شخص در هر سه نسخه ، و ما نتوانستیم در هیچ مأخذی اطلاعی از شرح احوال او بدست بیاوریم ، و مقصود از قضاة فارس فالین ظاهراً بلکه بنحو قطع و یقین بقرینه نام «الربیع» باید خاندان قاضی مجدالدین اسمعیل بن نیکروز بن فضل الله بن الربیع صاحب ترجمه<sup>نمره ۲۹۱</sup> و اولاد و احفاد او باشد که تراجم احوال بسیاری از ایشان بعد از این در تحت نمرات ۲۹۲-۲۹۶ مذکور خواهد شد ، و بتصریح صاحب شیراز نامه تا زمان اوی یعنی تا اواسط قرن هشتم قریب صد و پنجاه سال بوده که منصب شرعیات و قضاء مملکت فارس تعلق بآن خاندان داشته است ، و ظاهراً « اوحداً اللّٰهین<sup>۱</sup> ابو البدر » مذکور در متن باید لقب و کنیه همان فضل الله بن الربیع جند قاضی مجدالدین اسمعیل مزبور باشد ، ۲ - این کلمه را در م ق ندارد ،
- ۳ - بُرَضِي عطف است بر یتلو نه بر لا یتلو یعنی « لا یرضی نفسه بالدون و الأزراء » ،
- ۴ - تصحیح قیاسی ، ق م ، « یدوم » بیاه مثناة تحتانیه ، ب بدون نقطه ،
- ۵ - بفتح نون من و حذف همزة آنمله که همزة قطع است تخفیفاً پس از نقل حرکت آن بماقبل ، کلمه أَهْمَل بدون تاء تأنیث در آخر که قائل این ابیات چنانکه ملاحظه میشود استعمال کرده و ظاهراً بقرینه تأنیث « مطرت » معنی انامل یعنی جمعی از آن اراده نموده در هیچیک از کتب لغت متداوله بنظر نرسید نه مفرداً و نه جمعاً و ظاهراً سهو واضح است از ، آنمله با تاء تأنیث بمعنی سرانگشت است و جمع آن فقط انامل و آنملات است نه آنمل و اصلاً و ابداً از باب شجر و شجرة و تمر و نمره مآ یفرق بینه و بین واحده بالتاء نیست ، ۶ - این بیت را در ق ندارد ، ۷ - ب ق ، « تهد » بقاء مثناة فوقانیه ،

كثِيرُ الْإِرْتِقَاءِ إِلَى الْمَعَالِي قَلِيلُ الْإِشْتِكَاءِ لَدَى الرَّزَايَا  
توفی فی سنة ثمان و اربعین و خمسمائة<sup>۱</sup> و دفن بمدرسته العامرة الّتی بناها بجوار  
الجامع العتیق و سمعت المعتبرین من العلماء و المشایخ أنّ من زار قبره فی حاجة  
قضیت باذن الله تعالی و زرت قبره فوجدت الخبر حقاً رحمة الله علیهم .

۲۴۷ - و لانا عماد الدین احمد<sup>۲</sup> الدوانی

الشیخ الناسک السّالک المتخشع المتوزع من العبّاد السّالکین و رجال الله  
الصّالحین کان طیب الرّیاء<sup>۳</sup> کثیر الرّویا قدرأی رسول الله صلّی الله علیه و سلّم  
مرّات کثیرة وله مجاهدات و ریاضات ثمّ ذوقیات و کشفیات فدلقیته لائحاً علیه  
انوار الطّاعة مودعاً فی سیماء آثار المعرفة ، توفی فی سنة . . . و سبعمائة<sup>۴</sup>  
رحمة الله علیهم .

---

۱ - چنین است در هر سه نسخه بدون اختلاف ، این تاریخ وفات ظاهرأ غلط واضح است چه  
بتصریح عموم مورّخین که عین عبارت آنها را در حواشی صفحه ۳۴۹ نقل کردیم و نیز بتصریح  
خود مؤلّف در اوّل این فصل خواجه امین الدین کلزونی صاحب ترجمه حاضر وزیر اتابک تکه  
بوده است و جلوس تکه چنانکه در همان موضع گذشت بروایت اکثریت تامّة مورّخین در سنه ۵۷۱ ه  
بوده پس چگونه وزیر او در سنه ۵۴۸ ه یعنی بیست و سه سال قبل از جلوس مخدوم خود وفات نموده  
است ؛ و همچنین نیز روایت شیرازنامه نسخه خطّی مرحوم شعاع شیرازی که وفات صاحب ترجمه را  
چنانکه گذشت در سنه ۵۶۷ ضبط کرده آن نیز منافات صریح دارد با وزارت او برای اتابک  
تکه که جلوس او در سنه ۵۷۱ بوده است ، بنا بر این تقریباً بنحو قطع و یقین این هردو تاریخ  
وفات برای صاحب ترجمه غلط صرف و اشتباه محض باید باشد و وفات او باید در یکی از سنوات  
سلطنت تکه یعنی مابین ۵۷۱ - ۵۹۱ ه روی داده باشد بدون هیچ شک و شبهه ،

۲ - م بجای احمد ؛ محمود ، ۳ - ریّاً بفتح راه مهمله و تشدید یا مثناة فوقانیه و در آخر الف  
مقصوره بمعنی بوی خوش است ، «و یقال للمرأة أنّها لطیبة الرّیّا اذا كانت تحطّرة الجرم و ریّا کل  
شی طیب رائحته و منه قوله ؛ نسیم الصّبا جائت بریّا القرنفل ، و قوله ؛

الایا حبّذا نقحات نجد و ریّاً روضه غبّ القطار »

( لسان العرب فی روی و ع در ) ، ۴ - کذا فی م ، ق ب ؛ انوار ،

۵ - جای آحاد و عشرات در هر سه نسخه سفید است ،

## ۳۴۸- الخواجة امام الدين داود بن محمد بن روزبهان الفريدي<sup>۱</sup>

من اشیاء المملكة و عظام البلدة له قدم زاسخ فی المعرفة و قدر شامخ فی الولاية سمع الحديث و اسند و روی وله طبقات فی سماع الأحادیث (ورق ۱۴۷ ب) و تلقن<sup>۲</sup> الذکر و طريقة الأرشاد و الدعوة عن الشیخ نجم الدین ابی الجناب<sup>۳</sup> و الشیخ تاج الدین الأشنهی<sup>۴</sup> و غیرهما و لبس الخرقه عن والده<sup>۵</sup> و هو لبسها عن الشیخ

۱ - در ق ب بجای امام الدین «عز الدین» دارد ، م ؛ الشیخ امام الدین داود (قط) ، - ظاهرأ بل بدون شبهه لقب صاحب ترجمه امام الدین بوده است بطبق م و نیز بتصریح شیرازنامه ص ۱۳۴ ، نه عز الدین ، و عز الدین بتصریح خود مؤلف کتاب حاضر در شرح احوال پدر صاحب ترجمه در تحت نمرة ۲۶۵ و نیز بتصریح مکرر شیرازنامه ص ۱۲۲ و ۱۳۴ لقب پدر صاحب ترجمه بوده است که سهواً من النسخ در موضع حاضر در ق ب بر خود صاحب ترجمه اطلاق شده است ،

۲ - کذا فی ق ، م ب ؛ و تلقین ، ۳ - رجوع شود بص ۶۸ حاشیه ۴ ،

۴ - اطلاع درست روشنی از احوال این شخص درجائی بدست نیاوردیم ولی گمان میکنیم بظن بسیار قوی که این شیخ تاج الدین اشنهی باید پدر شیخ صدر الدین محمود اشنهی سابق الذکر در ص ۳۰۷ حاشیه ۸ باشد که بنقل از و صاف سنه از احوال او را در آنجا ذکر نمودیم ، در کتاب «تحفة العرفان فی ذکر سید الاقطاب روزبهان» در فصل مشایخی که معاصر با شیخ روزبهان بقلی [ متوفی در سنه ۶۰۶ ] بوده اند ولی با او ملاقات نکرده بوده اند حکایتی منتم راجع بیکي از ایشان موسوم بشیخ الاسلام تاج الدین محمود اشنهی نقل میکنند بروایت از پسر او شیخ صدر الدین محمد اشنهی که بواسطه طول حکایت از نقل آن صرف نظر گردید ، این شیخ تاج الدین محمود اشنهی مذکور در تحفة العرفان با احتمال بسیار قوی بمناسبت اتعاد لقب و نسبت و توافق عصر باید همین شیخ تاج الدین اشنهی مذکور در متن حاضر ما باشد و پسرش شیخ صدر الدین محمد اشنهی نیز بظن بسیار قوی باید همان شیخ صدر الدین محمود اشنهی مذکور سابقاً در ص ۳۰۷ حاشیه ۸ باشد بنقل از و صاف ، منتهی در و صاف نام او را محمود نگاشته و در تحفة العرفان محمد و لابد یکی ازین دو تعریف دیگری باید باشد ، - در مجمل فصیح خوانفی در حوادث سنه ۶۴۶ در ترجمه احوال شیخ سیف الدین باخرزی متوفی در سنه ۶۵۹ گوید که «وی خرقه تبرک از دست شیخ تاج الدین محمود بن حداد الأشنهی پوشیده است» که باز بواسطه توافق عصر و لقب و نسبت با ظاهر وجوه باید این شیخ تاج الدین محمود اشنهی مذکور در مجمل فصیح خوانفی همین شیخ تاج الدین اشنهی مذکور در متن حاضر باشد ، ۵ - م ؛ ایبه ، - یعنی شیخ عز الدین محمد بن فرید الدین روزبهان متوفی در سنه ۶۲۹ که شرح احوال او در تحت نمرة ۲۶۹ خواهد آمد و در شیرازنامه ۱۲۲-۱۲۳ نیز ترجمه احوال او مذکور است ،

شهاب الدین السهروردی و تلك الخرفة باقية في ايدي اولاده الآن، وكراماته كثيرة شائعة في السن الناس توفي في سنة . . . ١ ودفن في بقعته بسوق الأساكفة رحمة الله عليهم .

## ٢٤٩ - الشيخ فريد الدين عبدالودود بن داود

العالم العابد الخاشع المتواضع المشفق على خلق الله المتخلق بأخلاق الله وعظ الناس ستين سنة في الجامع السنقری<sup>٢</sup> وغيره وكان له مناصب عالية ومراتب شائعة<sup>٣</sup> يعظمه الملوك ويهابه القضاة ويقدمه المشايخ ويتوسل اليه الأكابر قد جمع بين خلوة الباطن وجلوة الظاهر وحلاوة الكلام وجزالة المعنى والجواب المرتجل عند سؤال كل سائل في كل معنى لا يبالي بمن حضر او غاب ولا بمن مدح او عاب مفضلاً امره الى الله محتسباً ما عنده في سبيل الله له الفراسة الصادقة والولاية الظاهرة والكرامات البالغة قد حضرت (ورق ١٤٨) مجلسه الشريف مراراً كثيرة \* وكان خالي من جهة ابي<sup>٦</sup> فأجاسني على بعض درجات منبره العالي بمحضر من المشايخ والموالي وقال أنه دريتيم من اصداق الأشراف وخلف كريم لأولئك الأسلاف يريد ان يشتغل بوظائف آباءه في ابلاغ كلام الله وخبر انبيائه فسادعوه بالدعاء والهمة واستمدوا له من صلحاء الأمة فنلت من ميامن تربيته وهويته ما

١ - در ب ق جای تاریخ سفید است ، - م ، في سنة . . . و سبعائة ؛ - در شیرازنامه حایبی ص ١٣٥ و همچنين در نسخه خطی کتاب مزبور مورخه ٨٣٣ تاریخ وفات صاحب ترجمه را سنة احدی و سبعین و ستمائة نگاشته و ظاهراً بقرینه اینسکه شیخ او در ارشاد شیخ نجم الدین کبری متوفی در سنة ٦١٨ بوده همین باید صواب باشد ،

٢ - این شخص بسر صاحب ترجمه بلافاصله قبل یعنی امام الدین داود است ،

٣ - ق ، السنقری ؛ ٤ - م ؛ سامیه ، ٥ - کذا فی النسخ ، والصواب ؛ بمن ،

٦ - این پنج کلمه را از ستاره تا اینجا در م ندارد ،

ارجو برکتہ فی الدارين ، توفی فی سنۃ . . . و سبعمائة<sup>۱</sup> \* و دفن فی بقرته عند ابيه  
و ما کتب لی بخطه :

بِالْحَدِيثِ يَعْلَمُونَ الْقَتَى وَ الْاَلَا  
فَلَيْسَ يُعْنَى اَبٌ وَ جَدٌ  
وَ لَيْسَ يُجَدَى عَلَيْكَ كَدٌ  
اِنْ كَانَ يُكْدَى عَلَيْكَ جَدٌ

رحمة الله عليهم .

## ۲۵۰ - القاضی جمال الدین ابوبکر بن یوسف المصری<sup>۲</sup>

مفتی زمانه و وحید او انه ولی امور شرعیات المسلمین بنیابة السید القاضی

۱ - جای آحاد و عشرات در هر سه نسخه خالی است ، - در شیراز نامه ص ۱۳۵ و همچنین در نسخه  
خطی همان کتاب مورخه ۸۲۳ در اواخر شرح حال پدر صاحب ترجمه امام الدین داود گوید ،  
« خلف نامدارش شیخ الاسلام افصح المتکلمین فرید الملة و الدین عبدالودود خلیفه عهد  
و قایم مقام آن ائمه کبار و اسلاف بزرگوار است و اکنون مقتدای قوم و شیخ الاسلام شیراز است  
متع الله المسلمین بطول حیاته » انتهى ، و چون تألیف شیراز نامه در حدود سنه ۷۴۵ بوده پس  
واضح است که صاحب ترجمه حاضر بنحو قدر متیقن تا حدود سنه مزبور در حیات بوده است ، -  
تقیبیه ، از این ستاره یعنی از کلمه « و دفن » تا کلمه « الفزاریه » در سطر ۸ از ص ۳۶۲ از  
نسخه ق ساقط است ، و این سقط سهوناسخ نیست بلکه دو ورق تمام از اوراق ق در صحافی از  
بین افتاده است ، -

۲ - چنین است عنوان در ب م ، - شرح احوال مستغنی از صاحب ترجمه جز در همین کتاب حاضر  
و جز در شیراز نامه در هیچ جای دیگر نیافتم و فقط بعضی اشارات مختصری راجع باو در نظام  
التواریخ قاضی بیضاوی و وصاف و معجیل فصیح خوافی بنظر رسید که تکمیلآ للمفائده عین عبارت  
آنها ذیلآ مذکور خواهد شد و بغیر این چند مأخذ مذکور در هیچیک از کتب تواریخ و رجال  
جه عربی و چه فارسی مطلقا و اصلا از او ذکری و نشانی نیافتم ، - در نظام التواریخ چاپ ایران  
ص ۸۹ در فصل سلطنت اتابک ابوبکر بن سعد بن زنگی گوید ، « و قضاء ممالک فارس در عهد  
اتابک ابوبکر بقاضی سعید جمال الدین ابی بکر مصری رحمه الله علیه و اولاد قاضی القضاء اعظم ولی<sup>۳</sup>  
شهید امام الدین ابوالقاسم عمر بن محمد [یعنی پدر خود قاضی عبد الله بیضاوی صاحب نظام التواریخ ،  
رجوع شود بنمره ۲۱۲ از تراجم کتاب حاضر] مفوض بود » ، در تاریخ و صاف ص ۱۵۸ در فصل  
سلطنت همان اتابک ابوبکر گوید ، « و در عهد او قاضی علامه جمال الدین ابوبکر المصری  
رحمة الله علیه که جامع ادبی النفس و الذمیر و ناصب رأیتی العقل و الثقل بود در زین خرقه بشیراز  
بقعه در صحنه بعد

عزالدین اسحق<sup>۱</sup> بن القاضی شرف الدین محمد الحسینی<sup>۲</sup> ففصی عن عهدها  
 وادی حق امانتها وراقب الله سرّاً وجاهاراً وداوم علی تحرّی مرضاته<sup>۳</sup> لیلاً ونهاراً،  
 \* و قیل لما قدم شیراز بقی مدّة خامل الذکر خاوی الوفاض<sup>۴</sup> حتی ضاق به ذرعاً  
 (ورق ۱۴۸ب) فصنع قمیصاً [من القراطاس]<sup>۵</sup> تمّ لبسها<sup>۶</sup> يوماً و مشی الی مدرسه

بقیه از صفحه قبل

آمد و اورا منصب قاضی القضاتی داد و آیات اجتهاد آن امام یگانه و مقتدای زمانه در تشریح طبقه  
 متعلّمان و تشریح انواع علوم و تشهیر درس و فتوی و اعلان زهد و تقوی بروق صحیفه آفتاب جهان  
 کرد مسطور است و بعضی اهل عصر راست از قصیده در مدح او :

بضاعتی التزجاة مولای فاقیلن      فانت عزیز المصّر بل واحد العصر  
 و اوف لنا کلیل العنایة مفضیلاً      یزّد لک ربّی بسطة الجاه والقدر

انتهی باختصار ، در شیرازنامه ص ۵۶ - ۱۲۶ - ۱۲۷ دو مرتبه ترجمه مختصری از احوال او  
 مذکور است که هیچ چیز زائدی بر مسطورات و صّاف ندارد جز این قره : ، از تصانیف او  
 که در اقطار جهان اشتهار یافته یکی شرح مقامات حریری و یکی شرح مصابیح است ، در  
 مجمل فصیح خوانسی در حوادث سنه ششصد و پنجاه و سه گوید : وفات قاضی القضاة شیراز  
 جمال الدین المصری واسمه ابوبکر بن یوسف بن ابی نعیم المصری نشر العلوم و صوّف فیها کتباً  
 و تخلّق بأخلاق الألباء و الاصفیاء توفی فی الثانی عشر من شهر شوال و دفن بشیراز انتهى .

۱ - شرح احوال این قاضی عزالدین اسحق حسینی سابق درص ۲۹۳-۲۹۴ در تحت نمرة ۲۱۱  
 از تراجم گذشت و در آنجا مؤلف گفت : ، وله اسابید فی الحدیث رواها کثیر من العلماء منهم القاضی  
 جمال الدین المصری و کان یقضی بین الخلق بنیابته .

۲ - ترجمه احوال این قاضی شرف الدین بیز سابق در ص ۲۹۲-۲۹۳ در تحت نمرة ۲۱۰ از  
 تراجم گذشت و در آنجا نیز مثل اینجا در نسبت او حسینی مرقوم است ولی در ص ۳۳۵ سطر  
 اوّل در نسبت همین شخص « الحسنی الحسینی » هر دو با هم دیده میشود و در حاشیه ۱ از همان  
 صفحه بیان کردیم که اصل این خاندان همه از سادات حسینی اند از اولاد حسن منّی و لسی نسبت  
 حسینی ، نیز گاه بر عنوان آنها افزوده میشود زیرا که ایشان از اولاد حسین بن زین العابدین  
 که یکی از اعقاب حسن منّی است میباشند (برای تفصیل بیشتر رجوع شود بموضع مذکور) ،

۳ - تصحیح قیاسی ، ب م : مرضاه ، - قرصی با الف مقصوره باین معنی یعنی رضا و مرضاة  
 و خشنودی در کتب لغت متداوله بنظر نرسید ، ۴ - از این سناره تا کلمه « الا شغال » در سطر  
 یازدهم از صفحه بعد فقط در نسخه ب موجود است و در دو نسخه دیگر ندارد ،

۵ - این دو کلمه که بین دو قلاب درج کرده ایم بنحو قطع و یقین اینجا از قلم ناسخ افتاده است  
 ملاحظه شود در دو سطر بعد ، ، از رأی رجال قد لبس القراطاس و چهار سطر بعد : ان المظلوم  
 اذا لبس من النمر لبس القراطاس و نادى فی الناس ، ۶ - وجه تأیث ضمیر راجع بقمیص

بقیه در صفحه بعد

المولیٰ الصاحب عمید الدین ابی نصر<sup>۱</sup> وکان مولانا مهما فرغ عن درسه جلس علی دکتة فی الدهلیز لرفع حاجات الناس فینما هو فی قضاء مهمات الخلق اذ رأى رجلاً قد لبس القرطاس داخلاً فی خمار<sup>۲</sup> الناس فعجب منه و ادناه الیه و سألہ عن حاله فقال هكذا الرسم فی بلاد مصر ان المظلوم اذا ایس من النصر<sup>۳</sup> لبس القرطاس و نادى فی الناس و انا رجل عالم قصدت<sup>۴</sup> بلدکم لأصلاح الحال و نیل الجاه و المال فما تفقدتمونی حالاً ولا انلتمونی منلاً حتی ذهبت الأتواب و ضاعت الکتب و ضاقت علی الأرض بما رحبت :

قَبِيئَةٌ بَيْنَ عَرِيَمَتَيْنِ كَيْلَاهُمَا      اَمْضَى وَ اَرْهَفُ مِنْ شَبَابِ سِنَانِ  
هَمْ يُشَوِّقُنِي اِلَى نَيْلِ الْعُلَى      وَ سَرَى<sup>۵</sup> تُفَرِّقُنِي عَنِ الْاَوْطَانِ

فاعتذر الیه الصاحب و جاء به الی الأتابک و اجری علیہ قصته<sup>۶</sup> ثم فوض الیه الأعمال و رتب له الأشغال، و من مصنفاة كتاب المحصل فی شرح المفصل، و کتاب المناهج و غیره، وله روايات عالیة و اسانید رفیعة<sup>۷</sup> و کمالات فائقة و حالات رائقة،

بقیه از صفحه قبل

آنست که قبص گاه مؤثناً نیز استعمال میشود ، در منتهی الارب گوید ، « قبص کامیر پیرهن و قد یؤثت » -

۱ - یعنی عمید الدین ابونصر اسعد بن نصر ابزری (افزری) وزیر معروف اتابک سعد بن زنگی مقتول در احدى الجمادین سنه ۶۲۴ ، رجوع شود برای شرح احوال او بنحو اجمال بص ۲۱۵ حاشیه ۲ ، و مجدداً در حواشی آخر کتاب ان شاء الله تعالی ترجمه احوال او بنحو تفصیل درج خواهد شد ، ۲ - « دخلت فی عمار الناس و قمار هم یضم » و یفتح و ختارهم و ختارهم ای فی زحمتهم و کثرتهم ، (لسان العرب) ، ۳ - تصحیح قیاسی ، - ب : عن الضر ،

۴ - تصحیح قیاسی ، - ب قضیت ، ۵ - تصحیح قیاسی مظنون ، ب : بری ، - سری غالباً مؤث استعمال میشود و بهمین علت است تأنیث فعل « تفرقنی » ولی گاه نیز مذکر استعمال میشود ،

۶ - تصحیح قیاسی ، - ب : قضیه ، - ۷ - م : سامیه ،

و من جمله شیوخه الأمام مُسنِد خراسان (ورق ۱۴۹) رضی الدین ابو الحسن الطوسی<sup>۱</sup> و الطوسی<sup>۱</sup> و الأمام قطب الدین المصری<sup>۲</sup> و غیرهما من الأكابر، و من خیراته المدرسة الشریفة المؤسّسة علی التقوی التي مرقدہ هناك، توفی فی شوال سنة ثلاث و خمسين و ستمائة و رثاه الفقیه صائِن الدین حسین بن محمد بن سلمان<sup>۳</sup> بأبیات منها هذه :

۱ - هو رضی الدین ابو الحسن المؤید بن محمد بن علی بن الحسن الطوسی الأصل النیسابوری الدار از مشاهیر محدثین و مقررین او اخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم ، تولد وی در سنة ۵۲۴ بوده و در بیستم شوال سنة ششصد و هفده در نیشابور وفات یافت در سن ۸۰۰ نود و دو سالگی و در همانجا مدفون شد (برای اطلاع از شرح احوال وی رجوع شود بمآخذ ذیل ، ابن خلکان ۲ ، ۲۷۰ - ۲۷۱ ، تاریخ ابوالفدا ۳ ، ۱۲۵ ، دول الاسلام ۲ ، ۹۱ ، یاقی ۴ ، ۳۹ ، نجوم الزهراء ۶ ، ۲۵۱ ، شذرات الذهب ۸۰۵ هر چهار در حوادث سنة ۶۱۷ ، طبقات القراء جزری ۲ ، ۳۶ و ۳۲۵ دو ترجمه مکرر) ، - نام صاحب ترجمه در جمیع مآخذ مذکور در فوق « المؤید » با ال مرقوم است و در نسخ متن حاضر « مؤید » بدون ال ، از روی مآخذ فوق تصحیح شد ، - ۲ - یعنی قطب الدین ابو الحارث ابراهیم بن علی بن محمد السلمی المغربی الحکیم المعروف بالقطب المصری ، اصل وی از بلاد مترب بوده و از آنجا بمصر آمده و مدتی در آنجا اقامت گزیده و سپس از آنجا بخراسان و هرات مهاجرت کرده و نزد امام فخر رازی مدتهای مدید تلمذ نموده تا از اجل تلامذة او گردیده و در بلاد خراسان شهرت عظیم یافته و بالاخره در سنة ششصد و هجده در نیشابور در فتنه خروج مغول بدست آن طایفه مابین هزارها کشتگان دیگر بقتل رسیده است ، از جمله تألیفات وی شرح کلیات قانون ابن سیناست ، ابن ابی اصیبعه گوید وی در این کتاب [ابوسهل] مسیحی و امام فخر رازی را بر ابن سینا ترجیح میدهد و گوید عبارات مسیحی واضح تر و روشن تر است از عبارات ابن سینا و غرض ابن سینا در کتب خود تعقید کلام و تکلف در فصاحت تعبیر است بدون هیچ فائده ( برای مزید اطلاع از شرح احوال قطب مصری رجوع شود بمآخذ ذیل ، طبقات الاطباء ابن ابی اصیبعه ۲ ، ۳۰ ، تلخیص معجم الألقاب ابن الفوطی نسخه عکسی کتابخانه ظاهریة دمشق در فصل القاب مبدوءة بقاف ، طبقات سبکی ۵ ، ۴۸ ، کشف الظنون ۲ ، ۲۱۶ در عنوان « قانون فی الطب » ، در مختصر الدول ابن العبری ص ۴۴۵ نیز استطراداً ذکرى از او شده است) ، -

۳ - یعنی صاحب ترجمه نمره ۱۲۲ از کتاب حاضر ، - چنانکه در حواشی ص ۳۳۱ گفتیم این شخص با آنکه عربیتش بسیار ضعیف و ذوقش از آن نیز ضعیف تر است اصرار عجیبی دارد در ساختن اشعار بسیار سفیف رکبک ملجون ، -



لَقَدْ فَاقَ أَرْبَابَ الْعُلُومِ بِسِيرَةٍ      تَقَصَّرَ عَنْهَا كُلُّ قَاضٍ ۲ وَفَاتِحٍ ۳  
 وَصَنَّفَ أَنْوَاعَ الْعُلُومِ مُنَافِحاً ۴  
 وَعِلْمٍ وَحِلْمٍ وَأَضْطَبَّارٍ عَلَى الْأَدْيَى ۵  
 عَلَيْهِ سَلَامُ اللَّهِ حَيًّا وَمَيِّتًا ۶  
 رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ.

۲۵۱ - القاضی ابوطاهر محمد بن عبدالله بن الحسین بن

عبدالله الفزاری ۱۰

قاضی قضاة فارس كان صاحب علم و ورع و زهد و حلم و فتوة قد سافر ۱  
 الحجاز و العراق یرى القوم المشار اليهم من غير اشهار و لا اظهار ۲ و تكلم في سائر

- ۱ - کذا فی م ، ب ؛ بقصر ، - ۲ - کذا فی م ، ب ؛ قاص (بصاد مهمله) ،
- ۳ - کذا فی ب م ، - هیچ معلوم نشد مقصود این فقیه ازین دو کلمه و از تعادل بین آنها چه بوده است و چه میخواست بگوید ، - ۴ - المناقحة المدافعة وفي الحديث ان جبريل مع حسان ما نافع عني اي دافع . (لسان العرب) ، - ۵ - خب بفتح خاء و تشدید باء مرد فریبنده و گریز (منتهی الأرب) ،
- ۶ تصحیح قیاسی مطنون ، جائع بهمه بعد از الف اسم فاعل است از جاح یجوح بوحاً یعنی میل کرد از راه راست (منتهی الأرب) ، - م ؛ جانج (با نون بعد از الف) ،
- ۷ - کذا فی الأصل (؟) ، و لعل الصواب « ترهیب » تفعیل قیاسی « من رهب ،
- ۸ - ترتیب آیات در نسخ بهمین نحو است ولی ظاهراً جای اصلی این بیت قبل از بیت سابق بوده است بقریئة عطف و علم و حلم الخ بر « سیرة » در بیت اول .
- ۹ - کذا فی ب م (؟) ، ۱۰ - چنین است عنوان در ب ، م ؛ القاضی ابوطاهر محمد بن عبدالله الفزاری ، - شرح احوال این شخص در شیراز نامه چایی ص ۱۰۷ - ۱۰۸ نیز مذکور است ولی در شیراز نامه خطی مورخه ۸۳۳ این ترجمه حال موجود نیست ، و در غیر دو مأخذ مذکور هیچ جا ترجمه مستقلاً از او نیافتم ولی استطراداً در بعضی مواضع از جمله در تبصرة العوام ص ۱۸ از طبع آقای اقبال و نیز در شیراز نامه چایی و خطی هر دو در ضمن ترجمه احوال ابوبکر احمد بن محمد بن سلمه (ص ۱۰۹ چایی) ذکر می شود ، - ابن البلخی در فارسنامه ص ۱۱۷ - ۱۱۹ نسبت نامه این خاندان فزاریان قضاة فارس را از عهد خلیفه راضی بالله تا عصر خود یعنی تا تاریخ تألیف فارسنامه که در حدود ۵۰۰ - ۵۱۰ بوده مفصلاً ذکر کرده است ولی اصلاً و ابداً از صاحب ترجمه حاضر یعنی ابوطاهر محمد بن عبدالله بن الحسین فزاری اسمی نبرده است ،
- ۱۱ - رجوع شود بص ۵۰ حاشیه ۷ ، ۱۲ - مقصود ازین جمله درست معلوم نشد ،

العلوم و عرض الأئمة في مجلسه المذاهب المختلفة وكان هو الذّاقدها، ولي القضاء في صباه و حكم بين الخلق خمسين سنة ما قام خصمان من مجلسه إلا بالرضا و هذا مما عجز عنه السلف، ما خالفه احد من سائر الطبقات [وكان] مقبولاً عند الخاصّ و العام<sup>۱</sup> و الولاة و السلاطين (ورق ۱۴۹ ب)، سمع الحديث و روى، ما كان يخلو وقتاً من مطالعة سير المشايخ المتقدّمين مثل الشيخ الكبير ابى عبدالله محمد بن خفيف، قال المقاريضى<sup>۲</sup> سمعت القاضي عالى<sup>۳</sup> بكرمان يقول سمعت الأمام [ابا]

۱ - م : الخواصّ و العوام" ، ۲ - بدون شك مراد از بن مقاريضى ابوشجاع محمد بن سعدان مقاريضى متوفى در سنه ۵۰۹ است که صاحب تألیفی بوده معروف «بمشيخة مقاريضى» در تراجم احوال مشايخ فارس و این کتاب یکی از مآخذ عمده مؤلف کتاب حاضر بوده است (رجوع شود بشرة ۴۴ از تراجم کتاب) ، ۳ - تقريباً بنحو قطع و يقين مراد از بن قاضى عالى ابوالعلاء عالى بن ابى القاسم على بن ابى منصور محمد بن عبدالجبار سمعاني پسر عم<sup>۳</sup> پدر ابوسعد سمعاني معروف مؤلف کتاب انساب است که او يعنى قاضى على مزبور و پدر او و این شعبه از خاندان سمعانيان در کرمان توطن داشته اند ، و تفصيل این اجمال از قراری که خود سمعاني در انساب ورق ۳۰۷-۳۰۸ شرح داده از قرار ذیل است : ابو منصور محمد بن عبدالجبار متوفى در حدود ۴۴۰ جدّ اعلاى سمعاني صاحب انساب دو پسر داشته یکی که بزرگتر بوده موسوم بوده با بوالقاسم على بن محمد بن عبدالجبار (پدر این قاضى عالى مانحن فيه) و وى از مرو محلّ اصلى اقامت خاندان سمعانيان بكرمان مهاجرت نموده و در آنجا توطن اختيار کرده بوده و با وزير آنجا وصلت نموده و او را اولاد متعدّد پديد آمده بوده اند ، و پسر دوّم که کوچکتر بوده موسوم بوده با بوالمظفر منصور بن محمد بن عبدالجبار متوفى در سنه ۴۸۹ و وى جدّ ادناى سمعاني صاحب انساب يعنى پدر پدر اوست ، و چون این ابوالمظفر منصور در سنه ۴۶۲ از طريقه حنفى که تا آنوقت مذهب عمومى این خاندان بوده بطريقه شافعى انتقال جست برادرش ابوالقاسم على مذکور از این عمل او بقايت رنجيد . [ از کرمان] باو نوشت که از مذهب پدرمان دست برداشتی و از آن امراض نمودی ، ابوالمظفر در جواب نوشت که از مذهب پدرم دست برنداشتم بلکه از مذهب قدریّه دست برداشتم چه اهل مرو در اصول عقاید خود بر رأی اهل قدر . تمایل شده اند و سپس کتابی در بیست جزو در ردّ بر قدریّه تألیف نموده آنرا بكرمان نزد برادرش ابوالقاسم على مزبور فرستاد ، برادرش پس از مطالعه کتاب ازو بکلى راضی و خوشدل گردید و پسر خود ابوالعلاء عالى بن على السمعاني صاحب ترجمه مانحن فيه را از کرمان برای آموختن فقه و حدیث بمر و نزد برادرش ابوالمظفر فرستاد ، ابوالعلاء عالى مدّتی مدید نزد عم<sup>۳</sup> خود مانده ازو علم فقه فرا گرفت و حدیث را نیز بر یکی از محدّثین معروف آنجا محمد بن موسى صفار سماع نمود و سپس از مرو بكرمان مراجعت کرد بقیه در صفحه بعد

المظفر<sup>۱</sup> السمعانی یقول کل ما اردت من الله تعالی رزقته الا واحداً انتقلت الی مذهب الشافعی ولبست المرقة وسافرت<sup>۲</sup> الحجاز وتمیت ان القی قاضی فضاة فارس لما یبلغنی من محاسنه و مناقبه فلم أرزق بعد ، توفي سنة اثنتین و تسعین و اربعمائه<sup>۳</sup> و دفن بقبته العالیة<sup>۴</sup> فی مدرسته العامرة<sup>۵</sup> الّتی بناها بصدق النیة رحمة الله علیهم .

بقیه از صفحه قبل

و پس از وفات پدرش جمیع مشاغل و وظایفی که این اخیر در کرمان داشت از مدرسه و غیره باو مفوض گردید و او را در کرمان اولاد متمتد پدید آمدند و سمعانی در انساب گوید تا این زمان (یعنی تا حدود ۵۵۰ هـ که تاریخ تألیف انساب است) او را در کرمان و نواحی آن اولاد فضلاء علماء باقی میباشند ، تاریخ وفات این ابوالعلاء عالی را سمعانی در انساب بدست نداده است ولی چون انتقال عم<sup>۶</sup> و استاد او ابوالمظفر مذکور از مذهب حنفی بمذهب شافعی چنانکه در فوق مذکور شد در سنه ۴۶۲ بوده و تلمذ خود او در نزد ابوالمظفر بمرو و سپس مراجعت او بکرمان همه این امور مدتها بعد از تاریخ مزبور یعنی ۴۶۲ روی داده بوده پس واضح است که ابوالعلاء عالی صاحب ترجمه در نیمه دوم قرن پنجم میزیسته و با احتمال قوی مدتی از نیمه اول قرن ششم را نیز درک کرده بوده است ، -

۱ - تصحیح قیاسی قطعی ، - ب م : المظفر ، - چون در خاندان سمعانیان که جمیع افراد معروف آنها را سمعانی صاحب انساب در صفحات ۳۰۷ ب تا ۳۰۹ الف از کتاب مزبور در تحت عنوان السمعانی جمع کرده است هیچ کسی بنام مظفر موجود نیست و بعلاوه سمعانی چنانکه در حاشیه قبل بتفصیل گذشت تصریح کرده که **ابوالمظفر سمعانی** از مذهب حنفی بمذهب شافعی انتقال نمود و عین همین مطلب را مؤلف کتاب حاضر **بمظفر سمعانی** نسبت داده از قول خود او پس بدیهی است که المظفر ، در متن حاضر سهو نسّاح است بجای « ابا المظفر » ،  
۲ - رجوع شود بص ۵۰ حاشیه ۷ ،

۳ - چنین است این تاریخ وفات در ب م و نیز در شیراز نامه چلیبی ص ۱۰۸ ، -

۴ - ب : العلیة ، - ۵ - یعنی مدرسه فزاریه معروف شیراز که در کتب تواریخ و رجال ذکر آن بسیار آمده است ، - در خصوص بانی این مدرسه مابین کتاب حاضر یعنی شد الا زار و شیراز نامه و مصنف اختلاف عظیمی موجود است از اینقرار ، **مؤلف کتاب حاضر** چنانکه در متن ملاحظه میشود بانی مدرسه فزاریه شیراز را همین صاحب ترجمه مانحن فیه یعنی قاضی ابوطاهر محمد بن عبدالله بن الحسن بن عبدالله فزاری متوفی در سنه ۴۹۲ میدانند ، و این قول اقرب بحقیقت و موافق ترین آنها با عرف و عادت بنظر میآید چه صاحب ترجمه پنجاه سال تمام بوظیفه قاضی القضاتی فارس اشتغال داشته و در همان شهر شیراز وفات یافته و در همانجا نیز بقول مؤلف در مدرسه که خود بنا کرده بوده مدفون شده و سال وفات او و همچنین سایر سوانح احوال او نیز معین و مضبوط بتیّه در صفحه بعد

## ۲۵۲ - القاضی بهاء الدین ابوالمحاسن عثمان بن علی<sup>۱</sup>

مفتی المذاهب الأربعة وفتیه من تحت سبعة اربعة البحر الخضم والطود

[بقية ازصفحة قبل]

است ، در شیراز قائم چاهی ص ۳۵ بنام این مدرسه را قاضی [ابو] معتمد عبدالله بن احمد بن سلمان (یا سلیمان) فزاری که معاصر خلیفه راضی بالله (۳۲۲-۳۲۹) و عضدالدوله دیلمی (۳۳۸-۳۷۲) بوده نسبت میدهد ، ولی ازین مطلب در شیرازنامه خطی مورخه ۸۳۳ اثری نیست ، و همچنین در فارسنامه ابن البلخی که در حدود ۵۰۰-۵۱۰ تألیف شده با وجود اینکه مفصلاً درص ۱۱۷-۱۱۹ شرح احوال قاضی مزبور را بدست میدهد اصلاً وابتداً بوجه من الوجوه ذکر می‌کند و می‌گوید بانی مدرسه در شیراز بوده چه فزاری و چه غیر آن نمی‌کند ، این سکوت ابن البلخی از اشاره باین فقره و موجود نبودن این مطلب در شیرازنامه خطی و در هیچ مأخذی دیگر تا آنجا که ما اطلاع داریم با ملاحظه کثرت اغلاط و تحریفات و زواید و نواقص این طبع سقیم شیرازنامه بالطبع از اعتماد باین چاپ کتاب مزبور بکلی می‌کاهد ، - در تاریخ و صافی ص ۲۸۵-۲۸۶ بانی مدرسه فزاریه شیراز را «قاضی کرمان ابومحمد فزاری» که معاصر قاورد اولین پادشاه از سلسله سلاجقه کرمان (۴۴۰-۴۶۵) بوده میدانند و عین عبارت او اینست : «و در آن عهد [یعنی در عهد قاورد] قاضی کرمان ابومحمد فزاری بود که در نفس شیراز مدرسه بنا کرده و ضیاع و عقار بسیار بر آنجا وقف » انتهى ، از تعبیر مبهم و صاف از این قاضی کرمان فقط بلفظ «ابومحمد فزاری» بدون هیچ توضیحی دیگر و بدون هیچ ذکر نام و نسب او مثل این میماند که مؤلف مزبور از هویت این قاضی گویا هیچ اطلاع درستی نداشته و بهمین مناسبت نیز چندان اطمینانی بصحت نقل او نمیتوان کرد ، -

۱ - چنین است در ب ، م : القاضی بهاء الدین ابوالمحاسن (فقط) ، - شرح احوال صاحب ترجمه علاوه بر کتاب حاضر در درر الکامنه ۲ : ۴۴۳ نیز مسطور است از قرار ذیل : عثمان بن علی بن ابی بکر بن علی الجبلجیوی [صح : الجبلجیوی = کوه گیلوی] بهاء الدین قاضی شیراز سمع من عزالدین بن جماعة وهو من اقرانه وكان مولده قبل السبعمائه وثققة علی لسان الدین نوح بن محمد السممانی و الخطیب شمس الدین المظفر بن محمد [صح : محمد بن مظفر] الخطیبی الخلیجی و سرح الحاوی والشامل الصغیر وكان اماماً محققاً مات سنة ۷۸۲ ذکره ابن الجزری فی مشیخة الجنید ، انتهى ، [توضیح راجع بفقره منقول در فوق از درر الکامنه : لسان الدین نوح بن محمد سممانی همان صاحب ترجمه نمره ۲۷۰ از کتاب حاضر است ، - و شمس الدین محمد بن مظفر خطیبی همانست که در اواسط همین ترجمه حاضر شد الا زار باز ذکرش خواهد آمد ، و نام او در همه مأخذ آتی و حتی در خود درر الکامنه در غیر موضع حاضر ، محمد بن مظفر ، مرقوم است و همین درست است نه بقیه در صفحه بعد

الأشم الذي لا يُدرَك شأوه ولا يتهى غايته ، ولى قضاء فارس وحواليها مدّة ستين فحكّم بالحق بين المسلمين يهاب منه الملوك وبنجاب<sup>۱</sup> عن امره<sup>۲</sup> الشكوك وكان له في كلّ ساعة ليلاً ونهاراً ورتدّ يقوم به سرّاً وجهاراً ، يدرّس بالمدرسة المضديّة فاذا رجع اشتغل بتصنيف الكتب الدينيّة وفي اثناء ذلك يفصل الخصومات (ورق ۱۵۰) و يجب عن الواقعات و يحلّ المشكلات والمعضلات ولا يرضن بشهود الجنائر و عيادة المرضى و تفقد احوال الأصدقاء و تعهد التلامذة والخدام في الشدّة والرّخاء وكان له مع كلّ واحد من المتردّدة عليه و<sup>۳</sup> المحصّلة لديه نظر خاصّ و مجلس خاصّ ، سمعته يقول قدمت الفزاريّة بشيراز و كنت في

بعيه از صنفه قبل

« مظفر بن محمد » که در فقرة منقول در فوق از همان کتاب غلطاً چاپ شده است [ ، - در تاریخ آل مظفر از محمود گیتی که در اواخر تاریخ گزیده چاپ عکسی اوقاف گیب چاپ شده نیز ذکرى از این قاضى بهاء الدين كوه گیلوئى شده است ، مؤلف مزبور در ضمن حوادث سنه ۷۶۷ پس از فتح شیراز بتوسط شاه شجاع از دست برادرش شاه محمود گوید (ص ۷۰۲-۷۰۳) : « و نوبت دیگر سریر سلطنت فارس بذات شریف شاه شجاع مزین گشت و بنفس مبارک متوجّه مجلس علماء کرام و فضلاء انام شد و بدرس مولانا قوام الدين [عبدالله بن] فقیه نجوم حاضر میشد ... و مستند قضارا بمکانت شافعی الزمان سلطان الفقهاء فی الدوران مولانا بهاء الدين عثمان كوه گیلوئى تزین فرمود . انتهى ، - از کتاب « جنراقیبای تاریخی » جافظ ابرو صریحاً برمیآید که پس از گرفتاری امیر مبارز الدین محمد بن مظفر بدست پسرانش شاه شجاع و شاه محمود در سنه ۷۵۹ یا ۷۶۰ و کور کردن ایشان اورا و مجبوس کردن ویرا در قلعه طبرک اصفهان و سپس در قلعه سفید فارس واسطه مذاکرات صلح مابین شاه شجاع و پدر مجبوسش در این قلعه اخیر همین قاضی بهاء الدين عثمان كوه گیلوئى صاحب ترجمه حاضر بوده است ، -

۱ - انجابت السحابة منكشف گردید و كذلك انجابت الظلمة (منتهی الأرب) ، -

۲ - م : عنه ، ۳ - ب این واو عاطفه را ندارد ، - ۴ - اینجاست انتهای جمله بزرگ ساقطه از ق و ابتدای آن از کلمه « و دفن » است در سطر اول از ص ۳۵۴ ، - و مراد از « الفزاریه » مدرسه فزاریه معروف شیراز است که شرحی از آن در حاشیه ۵ از ص ۳۶۰ گذشت ، -

سنّ ثمانی عشره سنة فلازمت مولانا لسان الدین<sup>۱</sup> حتی اخذت الفقه عنه ثم سافرت  
الی تبریز و لازمت مولانا علاء الدین الطاوسی<sup>۲</sup> و مولانا فخر الدین الجاربردی<sup>۳</sup>  
و مولانا شرف الدین الطیبی<sup>۴</sup> و مولانا شمس الدین الخطیبی<sup>۵</sup> ثم دارت بی الأدوار

۱ - بتصریح ابن حجر در درر الکامنة ۴۴۳:۲ که عین عبارت او را در حاشیه ۱ از صفحه گذشته نقل کردیم مقصود از این شخص لسان الدین نوح بن محمد سنمانی است که ترجمه احوال او در همین کتاب حاضر در تحت نمرة ۲۷۰ خواهد آمد ، -

۲ - بافحص بلیغ نتوانستیم اطلاعی در خصوص این شخص بدست بیاوریم ،

۳ - یعنی فخر الدین احمد بن الحسن بن یوسف جاربردی ساکن تبریز و متوفی در همان شهر در سنه ۷۴۶ شارح معروف شافیه ابن العاحب در علم صرف که بعد از شرح رضی بر همان متن یکی از بهترین شروح رساله مزبور است و مکرر در ایران و استانبول بطبع رسیده است ، جاربردی صاحب ترجمه یکی از تلامذه فاضی ناصر الدین بیضاوی صاحب تفسیر معروف بوده و او را و پسر او ابراهیم بن احمد جاربردی را با قاضی عضد الدین عبدالرحمن ایچی معروف معارضاتی و مناقضاتی است طولانی که متن آنها در طبقات الشافعیه سبکی ج ۶ ص ۱۰۸-۱۲۳ در ترجمه قاضی عضد مزبور مسطور است ، ( برای مزید اطلاع از احوال صاحب ترجمه رجوع شود بمآخذ ذیل : تلخیص معجم الألقاب ابن الفوطی در القاب مبدوة بقاء : فخر الدین ، یافعی ۴ : ۳۰۷ ، سبکی ۱۶۹:۵ ، بشیه الوعاة ۱۳۱ ، مفتاح السعادة ۱۱۸:۱-۱۱۹ ، حبیب السیر جزوا ۱ از جلد ۳ ص ۱۳۱-۱۳۲ ، شذرات الذهب ۶ : ۱۴۸ ، روضات الجنات ۹۲ ) ، - با وسایل محدوده موجوده در طهران بافحص شدید ما نتوانستیم معلوم کنیم که « جاربردی » نسبت بکجا و بجیست ، در تلخیص معجم الألقاب ابن الفوطی این کلمه « جاربرتی » بقاء مشتاة فوقانیه قبل از یاء نسبت بجای دال مرقوم است و از این املا و این هیئت کلمه شاید بتوان احتمال داد که جاربرت یا جاربرد نام یکی از قری یا قصبات ارمنستان و آسیای صغیر بوده ( یا هنوز هم هست؟ ) و کلمه کلمه ارمنی باشد نظیر خرتبرت و یابرت ، - در کشف الظنون چاپ استامبول سنه ۱۳۱۱ قمری ج ۲ ص ۴۴ در عنوان « الشافیه فی التصریف » این کلمه مکرراً و مطرداً چارپردی با جیم فارسی و با فارسی چاپ شده است ، و شاید این املا نزدیکتر باصل تلفظ این کلمه بوده است ، -

۴ - یعنی شرف الدین الحسن بن محمد بن عبدالله الطیبی شارح الکشاف المتوفی فی سنه ۷۴۳ ، انظر بشیه الوعاة ۲۲۸ ، و شذرات الذهب ۶ : ۱۳۷-۱۳۸ ، و کشف الظنون فی عنوان « الکشاف

۲ : ۳۱۱-۳۱۲ ) ، - ۵ - « هو محمد بن مظفر شمس الدین الخطیبی المعروف بابن الخلیجالی

نسبة الی قرية بنو اخی السلطانية کان اماماً فی العلوم العقلیه و النقلیه و صنف التصانیف المشهوره بقیه در صفحه بعد

و اختلقت بی الأحوال و الأطوار حتی بلغت المنی و اخترت السكنی، و وقته الله تعالى للخیرات و حج بیت الله تعالى ثلاث مرّات وله مصنّفات عالیة منها بیان الفتاوی فی شرح الحاوی، و شرح الشامل الصغیر لابن المفسر<sup>۱</sup>، و شرح المنظومة فی الفرائض و الرسالة البانیة فی الاجتهاد، و ایجاز المختصر لابن الحاجب، و شرع فی شرح ینایع الاحکام و مضی علی ذلك اعوام فما آل ذلك الأمر الی الأتمام (ورق ۱۵۰ ب) وله اسانید عالیة جمعها فی مشیخته قد ناولینها و اجازلی بجمعها، و سمعته قبل وفاته بشهر ینشد:

وَ كُنْتُ وَحِيدَ الدَّهْرِ إِذْ أَنَا يَافِعٌ      وَقَدْ عَمَرْتُ<sup>۲</sup> بِالْفَاضِلِينَ الْمَحَافِلُ  
فَكَيْفَ وَقَدْ شَابَ<sup>۳</sup> الزَّمَانُ شَيْبَتِي      وَلَمْ يَبْقَ مِنْ تِلْكَ الْأَفْضِلِ فَافِئِلُ

بقیه از صفحه قبل

کشرح المصاییح و شرح المختصر و شرح المفتاح و شرح التلخیص و له تصنیف فی المنطق ذکره الشیخ جمال الدین [الأسنوی] فی الطبقات و مات سنة ۷۴۵ تقریباً « ( الدرر الكامنة ۴ : ۲۶۰ ، انظر ایضاً بغیة الوعاة ۱۰۶ ، و شذرات الذهب ۶ : ۱۴۴-۱۴۵ ) » -

۱ - درطبقات القراء جزری ۱ : ۴۵۲ ترجمه احوال کسی معروف بابن المفسر مذکور است که از تاریخ وفات معاصرین او واضح است که وی از رجال قرن سوم بوده است و نصّه : « عبدالله بن محمد بن عبدالله بن النّاصح ابو احمد الدمشقی الشافعی المعروف بابن المفسر نزیل مصر شیخ مشهور فقیه روی الحروف عن احمد بن انس عن هشام [بن عمار المتوفی سنة ۲۴۵ ، انظر ج ۲ : ۳۵۶ ] و روی عنه الحروف عمر بن حفص الأمام [ المتوفی فی حدود ۲۴۰ ، انظر ج ۱ : ۵۹۱ ] و ابو الطیب بن غلبون و ابنه ابو الحسن » انتهى، و چنانکه ملاحظه میشود جزری کتابی باسم الشامل الصغیر باو نسبت نداده است ، و برای ما معلوم نشد مراد از ابن المفسر مذکور در متن همین شخص است یا غیر او .

۲ - بصیغه معلوم ، یا غیرت بصیغه مجهول ، هر دو صحیح است چه فعل عَمَرَ هم متعدیاً بمعنی آباد کردن وهم لازماً بمعنی آباد شدن و آباد بودن استعمال شده است مثل البيت المعمور و خزانه عاصره ، -

۳ - کنذا فی النسخ الثلاث ، و آن ظاهراً غلط است چه شاب بمعنی سپید شدن موی و پیر شدن لازم است و هیچوقت متعدیاً استعمال نشده ، و در معنی سپید کردن موی و پیر گردانیدن یا باید بقیه در صفحه بعد

توفی فی سنة [اثنین و ثمانین<sup>۱</sup>] و سبعمائة و دفن بمدرسته المبارکة الّتی استحدثها  
بسوق الصّغارین رحمة الله علیهم .

بقیه از صنعة تبل

«آشاب» گفت از باب افعال چنانکه صلطان عبیدی گفته :

أَسَابَ الصَّغِيرَ وَ أَفْنَى الْكَبِيرَ ————— رَكَرُ الْغَدَاةِ وَ مَرَّ الْمَشِي

یا شیب از باب تفعل چنانکه در حدیث نبوی است که «شیتنی سورة هود» .

۱- جای آحاد و عشرات این تاریخ در هر سه نسخه سفید است ، ولی بتصریح ابن حجر در درر الکامنة

۳ ، ۴۴۳ که عین عبارت او را در حاشیه ۱ از ص ۳۶۱ نقل کردیم و نیز بتصریح حافظ در قطعه

معروف خود :

امام سنت و شیخ جماعت

بر اهل فضل و ارباب براءت

قدم در نه اگر هست استطاعت

برون آرزو حرف «قرب طاعت»

بهاء الحق والدین طاب ثنواه

چو میرفت از جهان این بیت میگفت

بطاعت قرب ایزد میتوان یافت

بدین دستور تاریخ و فئاتش

۷۸۲

تاریخ وفات او سنه هفتصد و هشتاد و دو بوده است و از روی همین دو مأخذ ما بیاض را بین

دو قلاب در متن تکمیل کردیم ، -



## النوبة السابعة

### لمقابر المصلّي وما يقرب اليه

۲۵۲ - السيد الامام علي بن حمزة بن موسى بن جعفر بن

محمد بن علي بن الحسين بن علي المرتضى رضوان الله

عليهم اجمعين<sup>۱</sup>

روى انه لما قتل ابراهيم ومحمد ابنا زيد بن الحسن<sup>۲</sup> وهم بنو العباس

باستئصال العلوية في البلاد\* اتى السيد علي بن حمزة بن موسى<sup>۳</sup> في نفر من اقاربه

۱ - چنین است عنوان در ب ق ، ولی در ق بجای موسی ؛ «موسی رضا» (کذا) ، م : الأ میرالسید علی بن حمزة بن الامام موسی الکاظم (فقط) ، و در حاشیه بخط الحاقی : بقعه شاه امیر علی حمزه ، - شرح احوال صاحب ترجمه در شیراز نامه ص ۱۵۲ - ۱۵۳ مسطور است و همچنین نیز در عمدة الطالب ص ۲۰۳ در ضمن تعداد اولاد حمزة بن موسی الکاظم ، و عین عبارت این مأخذ اخیر از قرار ذیل است ؛ «والعقب من حمزة بن موسی الکاظم ویکنی ابا القاسم و هو لائمه ولد وکان کوفیا و عقبه کثیر ببلاد المعجم من رجلین القاسم و حمزة و کان له علی بن حمزة مضمی دارجاً و هو المدفون بشیراز از خارج باب اصطخر له مشهد یزار » انتهى ، -

۲ - چنین است در هر سه نسخه ، و این باز یکی از آن اشتباهات بزرگه مؤلف و یکی از اغلاط فاحش تاریخی اوست که در این کتاب امثال آن بسیار از سر زده است ، باجماع مورّخین و علماء انساب بدون هیچ خلاقی بن ایشان محدّد ملقب بنفس زکیه و برادرش ابراهیم که هر دو در سال صد و چهل و پنج هجری یکی بعد از دیگری بر منصور خلیفه عباسی خروج کردند و هر دو در همان سال کشته شدند پسران عبدالله بن الحسن المثنی بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیهم السّلام بوده اند نه پسران زید بن الحسن علی بن ابی طالب و این واقعه از اشهر وقایع خلافت منصور است و از هر گونه توضیحی و اطالۀ کلامی مستغنی است ، -

۳ - از ستاره تا اینجا چنین است در م ، ب ق : فاتی السید حمزة (کذا) ، -

فی ستة عشرین و مائتین<sup>۱</sup> الی شیراز متشکرین فأقاموا فی کھف من جبالها وھی المغارة الّتی أخذها ابن یاکوبه<sup>۲</sup> بعدھم لانزوائه و خلوته و كانوا یجمعون الحطب فی ایام ثم یدیعونه فی یوم علی درب اصطخر فیتعیشون به و انفذت<sup>۳</sup> العباسیة فی آثارھم جواسیس لاستطلاع اخبارھم ولما قدر الله<sup>۴</sup> تعالیٰ له الشهادة هبط یوماً من الجبل و علی ظهره المبارک حزمة حطب (ورق ۱۵۱) فامتدّین بعض اعوان الظلمة الیہ فعرّفه و انھی خبره الی خصیّ کان مأذوناً من قبلھم فركب الخصیّ فی فرسانه حتّی وقف علی رأسه و کان له شامة علی جبینہ فلما رآه الخصیّ فوی ظنّہ فقال له ما اسمک فقال علی قال ابن من قال حمزة قال ابن من قال موسی فتزل الظالم عن فرسه و ضرب عنقه و مرّ فبلغنا فیما یقال أنّ السید قام و اخذ رأسه بیده و مضی الی موضع تربته الطیبة فسقط علی جنبه و بقی ایاماً یسمعون منه لا اله الا الله ثم دفنوه و قیل ارسلوا رأسه الی دمشق و دفنت جثته هناك ، ثم أنّ الملك عضد الدولة لما ولی امور هذه الأطراف و کان موالیاً لأهل بیت رسول الله صلی الله علیه و سلم بنی علی تربته حظيرة ثم زوج ابنته<sup>۵</sup> من السید الشریف زید المعروف بالأسود<sup>۶</sup>

- 
- ۱ - کذا فی ق (ولی بدون نقاط)، وھین طرز املا در این کلمه صواب است لا فیر ، رجوع شود بشرح رضی بر شافیه در فصل خط و لسان العرب ج ۲۰ ص ۳ ، ب م ، مائین ، -
  - ۲ - رجوع شود ب نمره ۲۶۱ از تراجم کتاب حاضر ، ۳ - تصحیح قیاسی ، م : انفذت ، ب ق : انفرت ، ۴ - کذا فی النسخ الثلاث ، و الأظهر ، و لتا کان قدر الله ، ۵ - کذا فی النسخ و الأظهر ، فامتدّت ، ۶ - کذا فی م ، ب ق : بابتہ ، -
  - ۷ - نسب ابن زید الأ سود کہ از اعقاب حسن منّی است تا حسن بن علی بن ابی طالب علیہم السلام در ص ۳۳۵ گذشت ، رجوع شود بشیراز نامه ص ۱۵۳ و عمدة الطالب ص ۱۵۸ ، ابن ماخذ اخیر پس از سواق نسب او گوید : « استدعاہ عضد الدولة بن بویه من بیت المقدس و کان قد انقطع به و زوجہ باخته فلما توفیت زوجہ بابنتہ شاهان دخت و ولده عدد کثیر بشیراز لھم و جاعة و ریاسة منهم نقباء شیراز و قضاتها ، ، -

من اولاد الحسن بن علی برید اکتساب الشرف بذلك و لما توفي زيد دفن في عتبة تلك الحظيرة و دفنت ابنة عضد الدولة قبالة ثم دفنت في جواره اكابر السادة و الأشراف من جميع الجوانب و الأطراف و هو مزار متبرك (ورق ۱۵۱ ب) يرجی فيه انزال الرحمة و اجابة الدعاء رحمة الله عليهم .

### ۲۵۴ - الشيخ معاذ

هو من المشايخ المتقدمين و مزاره متبرك لقضاء الحوائج و العامة تزعم انه من اصحاب رسول الله صلى الله عليه و سلم و لا شك في ان معاذ بن جبل رضی الله عنه توفي بالشام من الطاعون<sup>۱</sup> في عهد عمر رضی الله عنه و لعل هذا الشيخ تابعي لم اطلع علي تاريخه و نسبه رحمة الله عليهم .

### ۲۵۵ - الست ام محمد و الدة الشيخ الكبير

كانت من العابدات القانتات \* سافرت<sup>۲</sup> الحجاز مع ابنه من طريق البحر<sup>۳</sup> و لها مكاشفات و مشاهدات روى ان الشيخ قام ليلة من رمضان في العشر الأخير ليدرك قدرها فجعل يصلى على سطح الدار و كانت والدته في البيت متوجهة الى الله تعالى فكوشفت بأنوار القدر فنادته يا محمد يا ولدي ههنا ما تطلبه فتزل الشيخ عن السطح فرآها في تلك الأنوار فوقع في قدمها حتى اخذ منها بنصيب ،

۱ - یعنی طاعون معروف بطاعون عمواس که در سنه هجده هجرى در عهد عمر درشام ظاهر شد و جمع کنیری اذاصحاب پیغمبر در آن طاعون در گذشتند و از جمله ایشان معاذ بن جبل بود (اسد الغابة ۳۷۶: ۴ - ۳۷۸ ، و ابن الأثير در حوادث سنه ۱۸ ج ۲: ۲۱۶) ، -

۲ - رجوع شود بص ۵۰ حاشیه ۷ ، ۳ - از ستاره تا اینجا در م موجود نیست ،

و كان الشيخ بعد ذلك يقول الآن عرفت قدر الوالدة، \*<sup>۱</sup> و عن الشيخ قال لما فرغت عن كتابة الحديث عن ابن سعدان<sup>۲</sup> و رجعت من فسا السی شیراز كانت

۱ - از این ستاره تا کلمات « نصیبی فأكلت » در ۷ سطر بعد در م موجود نیست ،  
۲ - کذا فی ب ، ق ؛ عن ابی سعدان ، - ترجمه احوال این ابن سعدان را در جاتی بدست نیاوردیم همین قدر از سیاق عبارت متن چنانکه ملاحظه میشود واضح است که وی از محدثین بوده و در فسا اقامت داشته و شیخ کبیر ابو عبد الله بن خفیف در آن شهر از وی کتابت حدیث نموده بوده است ، و در حقیقت چنانکه صریحاً از دو فقره حکایتی که جامی در نفعات در شرح احوال ابو محمد حقائق و هشام بن عبدان از قول همین شیخ کبیر نقل کرده معلوم میشود این ابن سعدان از محدثین معروف عصر خود بوده در فارس و با شیخ کبیر معاصر بوده و مردم در مشکلات خود راجع بروایت حدیث باو مراجعه میکردند و ما تکمیلآ للفائدة خلاصه آن دو حکایت را ذیلاً نقل میکنیم ،  
**حکایت اول** در ترجمه ابو محمد حقائق است ( و حقائق در شیراز نامه خصی موزخه ۸۳۳ همه جا مضر را و مکرراً بجا مهمله و دو قاف مکتوب است و این کلمه باین املا و تشدید قاف در لغت بمعنی حقه گر و حقه ساز است و حقه بضم قاف ظرفی است از جوب و جز آن که در وی مروارید و جواهر و معاجین و غیر آن نگاه دارند ، و چنانکه از سیاق عبارت شیراز نامه در حق او : « اگر از دریا سالم بدر آید بس حقه های جواهر از برای شما با خود بیاورد ، استنباط میشود ظاهراً صواب در این کلمه همین املا و همین معنی یعنی حقه ساز مقصود بوده است ، ولی در نفعات این کلمه جا خفاف بجا معجمه و دو قاف چاپ شده است بمعنی موزه فروش و آن ظاهراً تصحیف است ) ، باری خلاصه آن حکایت از قرار ذیل است : شیخ کبیر گفته است که ابو محمد حقائق با مشایخ شیراز یکجا نشسته بودند سخن در مشاهده میرفت هر کس بقدر حال خویش سخنی گفتند ابو محمد حقائق گفت حقیقت مشاهده آنست که حجاب منکشف شود و ویرا [یعنی خدای تعالی را] عیان بینی ، و برا گفتند تو اینرا از کجا میگوئی و این ترا چون معلوم شده است ، گفت در بادیه تبوک بودم و فافه و مشقت بسیار بمن رسیده در مناجات بودم ناگاه حجاب منکشف شد و ویرا دیدم بر عرش خود نشسته سجده کردم و گفتم مولای ما هذا مکانی و موضعی منك ، چون قوم این سخن شنیدند همه خاموش شدند مؤمل برصاص دست ویرا گرفت و بخانه **ابن سعدان** محفلت در آمدند و سلام گفتند ابن سعدان تعظیم و ترحیب ایشان کرد مؤمل گفت ایها الشیخ زید ان تروی لنا الحدیث المروی عن الابی صلعم انه قال ان للشیطان عرشاً بین السماء والأرض اذا اراد بعید فتنة کشف له عنهُ ، **ابن سعدان** گفت حدیثی فلان عن فلان و اسند ان الابی صلعم قال ان للشیطان عرشاً بین السماء والأرض اذا اراد بعید فتنة کشف له عنهُ ، چون ابو محمد این حدیث بشنید گفت یکبار دیگر اعاده کن اعاده کرد گریبان شد و برخاست و بیرون رفت و چند روز ویرا ندیدیم بعد از آن آمد گفتم در ایام غیبت کجا بودی گفت نماز هائسی را که از آن وقت گزارده بودم فضا میکردم زیرا که شیطان را پرستیده بودم و چاره نبود جز آنکه بهمان موضع که او را دیده ام و سجده کرده ام باز کردم و ویرا لعنت کنم ، انتهى ( نفعات چاپ کلکته ص ۲۷۵-۲۷۷ ) ، و عین همین حکایت با اندک اختلافی بقیه در صفحه ۲۵

## لوالدتی دعوتی حضور فیہا المشایخ والصحوفیة (ورق ۱۵۴) فلما جلسوا علی الطعام قال ابو الحسن بن ہند<sup>۱</sup> ضعوا من هذا الطعام نصیباً لأبسی عبد اللہ فقالوا ابن

بقیہ از صنفہ لیل

در عبارت در شیرازنامہ خطی مورخہ ۸۳۳ در ضمن ترجمہ مؤمل جصاص مذکور است ، ولی در شیرازنامہ چاپی تمام فصل مذکور بکلی ساقط است ،

و حکایت دوم در ترجمہ هشام بن عبدان است از قرار ذیل : « شیخ ابو عبد اللہ خفیف گوید کہ وقتی هشام را دہشتی و حیرتی برسد کہ یکسال از نماز باز ایستاد و مردم اورا تکفیر میکردند و قصہ وی بمشایخ مسجد جامع [ شیراز - ظ ] رسید روزی ہمہ بر وی درآمدند و ابن سعدان محدث با ایشان بود گفت مرا میشناسی گفت آری تو ابن سعدانی گفت چرا نماز نمیکزاری هشام گفت مرا عارضی چند روی می نماید و مانع میشود از نماز ، گفت مثل چہ ، خاموش گشت و ہیچ جواب نداد ، از شیخ ابو عبد اللہ خفیف پرسیدند کہ سبب چہ بود کہ هشام نماز نمیکرد گفت پیوستہ مطالعہ غیب میکرد امور غیبی بروی غالب آمد در مقام حیرت افتاد و از اعمال ظاہری باز ماند ، روزی مشایخ مسجد جامع جمع شدند و هشام را حاضر کردند کہ شنیدہ ایم تو بشاہدہ قائلی و ہر کہ بدین قائل است ویرا توبہ می باید داد یا ادب می باید کرد ، هشام گفت مرا تلقین توبہ کنید تلقین کردند توبہ کرد روز دیگر بامداد آمد و در برابر مشایخ بایستاد و گفت گواہ باشید کہ من از توبہ<sup>۲</sup> دیروز توبہ کردم ، مشایخ برخاستند و پای وی بگرفتند و می کشیدند تا از مسجدش بیرون کردند « انتہی ( نفحات ص ۲۶۸ - ۲۶۹ ) ، - قنیبہ ، ابن ابن سعدان محدث ظاہراً غیر ابن ابی سعدان ( ابو بکر احمد بن محمد بن ابی سعدان ) بغدادی است کہ از اجلہ مشایخ صوفیہ و از اصحاب جنید و ابو الحسن نوری بودہ و او نیز باشیخ کبیر معاصر<sup>۳</sup> بودہ و این اخیر در بغداد با وی مصاحبت و معاشرت داشته و ترجمہ احوال او در حلیۃ الاولیاء ۱۰ : ۳۷۷ ، و نفحات ۲۰۷ ، ۲۰۸ ، و شعرانی ۱ : ۱۰۰ ، و طرائق الحقائق ۲ : ۲۱۵ - ۲۱۶ مذکور است ( در شعرانی نام جد این شخص « سعدان » مرقوم است بجای ابی سعدان ) ، -

۱ - چنین است در بقی و نیز در شیرازنامہ خطی مورخہ ۸۳۳ یعنی « ابو الحسن » ، ولسی در عموم مآخذ دیگر مانند حلیۃ اولیاء ۱۰ : ۳۶۲ - ۳۶۳ و نفحات الانس ۲۴۵ و شعرانی ۱ : ۹۷ کتبہ او « ابو الحسن » مصغراً مسطور است ، و همچنین نام او در عموم مآخذ مذکورہ علی بن ہند القرشی الفارسی مرقوم است ولی در شیرازنامہ خطی مزبور « عبد اللہ بن احمد بن عبد اللہ بن عون القرشی یعرف بابن ہند » ، و این روایت اخیر ظاہراً سہو و تغلیط است از مؤلف شیرازنامہ ، و صاحب ترجمہ یعنی علی بن ہند قرشی فارسی از کبار مشایخ فارس است و با جنید و عمرو بن عثمان مکی صحبت داشته و باشیخ کبیر نیز معاصر بودہ و جامی در نفحات در شرح احوال او عین ہمین حکایت متن کتاب حاضر را راجع بحضور وی باجماعتی در دعوتی در شیراز و حاضر نبودن شیخ کبیر و گفتن صاحب ترجمہ کہ نصیب اورا کنار گذارید الخ نقل کردہ است ، و در شیرازنامہ گوید کہ اکنون مدفن و مزار مبارکش در قصبہ فسات ، و در کتاب اللمع تألیف ابو نصر سراج ص ۲۳۰ فصلی از فوائد منقولہ از او را ذکر کردہ است ( تمام فقرات راجع بصاحب ترجمہ کہ از شیرازنامہ نقل کردہ ایم از شیرازنامہ خطی مورخہ ۸۳۳ منقول است و از چاپ طهران بکلی ساقط است ) ، -

موصوف هذا فقال على كل حال<sup>۱</sup> ضعوا له شيئاً فيبناهم في ذلك اذ دخلت انا  
فقلت السلام عليكم فتواجد ابو الحسن وقام عن مجلسه وجعل يدور ويقول ما كذب  
قلبي قط ثم احضروا لى نصيبى فأكلت ، نوّيت قبل الشيخ بسنين و دفنت عند  
القنطرة العليا بدرب اصطخر فى حظيرتها<sup>۲</sup> رحمة الله عليهم .

### ۲۵۶ - الشيخ ركن الدين عبد الله بن عثمان القزوينى<sup>۳</sup>

كان سالكا ذا بصيرة و آداب ملكية و اخلاق سبوحية له جذبات من  
الحضرة القدوسية و مكاشفات من انوار الربوبية اخذ الطريقة عن الشيخ قطب  
الدين مبارك الكمينى<sup>۴</sup> و كان ينتهج بطريقته<sup>۵</sup> يخدم الفقراء و المساكين على  
الدوام حسبة لله تعالى و كان بينه و بين الشيخ سعد الدين محمد<sup>۶</sup> مؤاخاة فى الله

۱ - جمله « ضعوا من هذا الطعام در سطر سابق تا اينجا از ب ساقط است ،

۲ - ب : حظيرتهما ، -

۳ - م كلمات « بن عثمان را ندارد ، ۴ - حنين است اين نسبت در هر سه نسخه يعنى كمينى بكاف و ميم و ياء مثناة تجزئيه و در آخر نون قبل از ياء نسبت ، و كمينين بضبط مزبور نام بلوك معروفى است از سردسرات فارس ما بين شمال و مشرق شيراز بمسافت هفده فرسخ از آن شهر ( نزهة القلوب ص ۱۲۴ ، ۱۳۶ ، ۱۸۸ ، و فارسنامه ناصرى ۲ : ۲۶۰ ، و آثار العجم ص ۲۲۷ و ۲۴۶ ) ، و اسم قديم اين بلوك كهمهر بوده است بضم كاف عربى و كسر ميم و سكون هاء و در آخر راء مهمله و گویند كهمهر در اصل كوه مهر بوده است ( آثار العجم ص ۲۴۶ ) ، و در حقيقت در اين ناحيه كوهى است كه آنرا كوه رحمت مى نامند كه تقريبا ترجمه تحت اللفظى كوه مهر = كهمهر است ، - شرح احوال اين شيخ قطب الدين مبارك كمينى در شيراز نامه ص ۱۲۳ مسطور است ، و در ص ۱۱۷ و ص ۱۳۰ در شرح احوال همين ركن الدين عبد الله بن عثمان قزوينى مانحن فيه نيز باز اسطرادا نام شيخ قطب الدين مبارك مزبور را برده است و در هر سه مورد دائما و مكرراً در نسبت او بجای كمينى ، كهمرى نگاشته است ، و بعبارة اخرى صاحب شيراز نامه در نسبت او نام قديم اين ناحيه را استعمال کرده و صاحب شد الا زار نام مسندت آنرا ، - وفات شيخ قطب الدين مبارك در سنه ششم و هفت بوده است و قبرش در كهمر (= كمين ) است و زيارتگاه مردم آنجاست و صاحب آثار العجم ص ۲۴۶ گوید فقير آنرا دیده ام ، -

۵ - ق : بطريقه ، ۶ - يعنى شيخ سعد الدين محمد بن مظفر بن روزبهان عترى عدوى جد اعلاى مؤلف كتاب حاضر ، رجوع شود بتمره ۱۶۴ از تراجم كتاب حاضر ، ص ۲۳۰ - ۲۳۵ ،

و مصافاة له ، بني خاتقاها على طريق المصلی و اطعم فيها<sup>۱</sup> مدّة سنين و كان له اشراف على احوال الأضياف و دخل اجنبی<sup>۲</sup> فی زى المسلمين عليه فعرفه بالفراسة فأسلم على يديه ، \* و قيل أنّ الأتابك سعداً ارسل الى بعض مشايخ البلد بأكياس ذهب ثم استردّها منهم يريد امتحانهم بذلك فردّها بعضهم بانتام (ورق ۱۵۲ ب) و بعضهم مع نقصان فلما ذهبوا اليه انزلهم ثم ذبح خيولهم و اتخذها طعاماً للفقراء فلما فرغوا عن الأكل اخبرهم بذلك ثم شدّدهم<sup>۳</sup> و هدّدهم فرجعوا عنه نادمين خائبين<sup>۴</sup> ، توفي في سنة ثمان و خمسين و ستمائة<sup>۵</sup> و دفن في خاتقاه رحمة الله عليهم .

۲۵۷ - الفقيه ارشد الدين ابو الحسن علي بن محمد بن

علي النيريزي<sup>۶</sup>

العالم المحقق الوحيد جامع العلوم الشرعيّة كان امام المسجد الجامع العتيق و خطيبه ، افتى الناس سبعين سنة و وعظهم بأبغ المواظ ، ذا اخلاق حميدة و اوصاف مرضيّة مشفقاً على الخلائق كلّمهم قد سافر<sup>۷</sup> الحجاز و العراق و ادرك

۱ - ضمير مؤنث راجع است بغنائاه ، رجوع شود بص ۳۳۱ حاشية ۴ ، - ۲ - م : ارمني ،

۳ - كذا في النسخ ، ولعل الأظهر : شدّد عليهم ،

۴ - از ستاره در پنج سطر قبل تا اینجا در م موجود نیست ، ۵ - در شیراز نامه ص ۱۳۱ نیز عينا همین تاريخ و وفات را برای صاحب ترجمه ذکر کرده است ،

۶ - چنین است عنوان در ق ب ، م : الفقيه ارشد الدين محمد بن علي النيريزي ، - كلمه اخير يعنى نيريزي در هر سه نسخه متن و همچنين در شیراز نامه ص ۱۲۵ بنون و ياء مثناة تحتانية و راء مهملة و باز ياء مناة تحتانية و در آخر زاء ، معجمه قبل از ياء نسبت مكتوب است و آن منسوب است به نيريز شهر معروف فارس ، و اين كلمه باسانی به تيريزي منسوب به تيريز شهر مشهور آذربايجان مشتبه ميشود چنانکه در تحفة العرفان و شیراز نامه خطی مورخه ۸۳۳ نسبت صاحب ترجمه بهمين املاي فاسد نوشته شده و آن سهونساخ است ، - شرح احوال صاحب ترجمه در شیراز نامه ص ۱۲۵-۱۲۶ و مجمل فصیح خوافي در حوادث سنه ۶۰۴ ، و فارسنامه ناصري ج ۲ ص ۳۰۶ نیز مسطور است ، ۷ - رجوع شود بص ۵۰ حاشية ۷ ،

کباراً من المشايخ منهم الشيخ الكبير توران<sup>۱</sup> والزاهد ابو منصور<sup>۲</sup> والشيخ العالم ابو الوفاء<sup>۳</sup> ومن العلماء عماد الدين ابو مقاتل مناور بن فرّ کوه الديلمي<sup>۴</sup>، ومن تلامذته

۱ - از احوال این شیخ توران کبیر در هیچ جا اطلاعی نتوانستیم بدست بیاوریم، فقط از سیاق متن حاضر و نیز از آنچه مؤلف سابقا در ص ۷۵ در ترجمه شیخ توران بن عبدالله الترمذی گفت که « و هو غیر الشیخ توران الکبیر الذی صحب ابا النجیب السهروردی » معلوم میشود که این شیخ توران کبیر از بزرگان مشایخ صوفیه اواسط قرن ششم بوده و با شیخ ابو النجیب عبدالقاهر بن عبدالله سهروردی (ص ۷۵ حاشیه ۳) متوفی در سنه ۵۶۴ صحبت داشته و صاحب ترجمه متن یعنی شیخ ارشد الدین نیری نیز عصر او را دریافته بوده است و زیاده بر این چیزی از احوال او معلوم نشده.

۲ - از احوال این شخص نیز چون مؤلف بنام و نسب او هیچ اشاره نکرده است نتوانستیم اطلاعی بدست آوریم، ۳ - علی التحقیق معلوم نشد مراد از این شیخ ابو الوفاء که بوده است ولی محتمل است با احتمال قوی که مراد شیخ ابو الوفاء احمد بن ابراهیم فیروز آبادی ساکن بغداد از مشایخ متصوفه و محدثین اواخر قرن پنجم و اوایل قرن ششم و متوفی در سنه ۵۲۸ باشد، ترجمه احوال او در تاریخ منتظم ابن الجوزی و نجوم الزاهرة ابن تفری بردی هر دو در حوادث سنه مذکور مسطور است و خلاصه عبارت مأخذ ازل از قرار ذیل است: (ج ۱۰ ص ۳۶-۳۷) ذکر من توفی فی هذه السنه [ای سنه ۵۲۸] من الأكابر، احمد بن ابراهیم ابو الوفاء الفیروز آبادی، و فیروز آباد احد بلاد فارس سمع الحدیث من ابی طاهر الباقلاوی و ابی الحسن الهکاری و خدم المشایخ المتصوفین و سكن رباط الزوزنی المقابل لجامع المنصور و كانت اخلاقه لطيفة و كلامه مستحلی کان یحفظ من سیر الصالحین و اخبارهم و اشعارهم الكثير و كان علی طرائقهم فی سماع الغناء و الرقص و غیر ذلك، توفی لیلۃ الانین حادی عشر صفر هذه السنه و صلی علیه من الغد بجامع المنصور خلق کثیر منهم ارباب الدوله و قاضی القضاة و دفن علی باب الرباط و عمل فی يوم السبت ثالث عشر [ذ: سادس عشر] صفر دعوة عظيمة أنفق فیها مال بین جامع المنصور و الرباط علی عادة الصوفية إذا مات لهم میت فاجتمع فیها من المتصوفة و الجند و العوام خلق کثیر انتهى، - قنیه، ممکن نیست که مراد از ابو الوفاء مذکور در متن شیخ ابو الوفاء عارف مشهور گردد که بروایتی قائل عبارت مشهور - امسیت کردیاً و اصبحت عربیاً اوست باشد چه وفات این ابو الوفاء کرد بتصریح صاحب قلائد الجواهر فی مناقب الشیخ عبدالقاهر ص ۸۲ در سنه یا نصد و یک بوده و وفات صاحب ترجمه متن ارشد الدین نیری در سنه شصت و چهار، بس از محالات عادی است که ارشد الدین بالغناً رشیداً چنانکه مقتضای تفسیر مؤلف « و ادرك کباراً من المشایخ منهم الشیخ العالم ابو الوفاء » است عصر او را درک کرده باشد، -

۴ - چنین است نام و نسب این شخص در سه نسخه، در سیر از نامه خطی مورخه ۸۳۳ روی میم و روی او و مناور فتنه گذارده و در م نیز روی او و مناور فتنه و روی راه فرّ کوه تشدید گنارده، و این دو نام چنانکه از نسبت « الدیلمی » استنباط میشود بدون شبهه از اعلام دیلمیه باید باشد، - در ص ۲۹۴ حاشیه ۷ جمعی از شرح احوال او گذشت و اینجا علاوه میکنیم که در طبقات الشافعیة سبکی ج ۴ ص ۳۰۰ - بقیه در صفحه بعد



القاضی سراج الدین مکرم بن العلاء<sup>۱</sup> و مولانا عمید الدین الأبرزی الفالی<sup>۲</sup>  
والشیخ روزبهان البقلی<sup>۳</sup> \* والشیخ زین الدین مظفر بن روزبهان بن طاهر  
العمری<sup>۴</sup>، فکتب الأحادیث وروی وسمع وسمع وحدث واملی و صنف کتاب

[بعینه ازصفحه قبل]

نیز ترجمه مختصری از این شخص مذکور است از قرار ذیل: « مناویر بن فزکوه [صح: فزکوه] ابومقاتل الدیلمی النردی [صح: الیزدی] یلقب عماد الدین ذکر ابوحامد محمود الترمکی ائّه کان فقیهاً و ادیباً شاعراً و ائّه من ازهد اهل عصره و اعلمهم تفقه علی البغوی و هو من کبار تلامذته مات سنه ست و اربعین و خمسمائة « انتهى ، -

۱- ب ق: ابی العلاء ، م کلمات « بن العلاء » را ندارد ، - در تضاعیف کتاب حاضر هشت یا نه مرتبه نام این شخص یعنی قاضی سراج الدین مکرم بن العلاء آمده است و در همه این موارد بدون استثناء نام پدر صاحب ترجمه در نسخه م العلاء تنها بدون « ابو » مرقوم است مگر در مورد حاضر که اصلاً نام پدر او در آن نسخه مسطور نیست ، - و در ق ب نام این شخص سه مرتبه بصورت ابوالعلاء ، مکتوب است بزبانتی « ابو » (نمرات ۱۶۴ ، ۲۵۷ ، ۲۷۸) ، و پنج مرتبه دیگر « العلاء » تنها مانند م (نمرات ۱۵۴ ، ۲۱۶ ، ۲۶۷ ، ۳۰۳ ، ۳۰۴) ، - و در ترجمه احوال خود قاضی سراج الدین مکرم بن العلاء مستقلاً (نمره ۳۰۳) و ترجمه برادر زاده اش ابومسلم بن علی بن العلاء (نمره ۳۰۴) هر سه نسخه بدون اختلاف نام شخص مذکور را « العلاء » نگاشته اند بدون « ابو » ، و بشرح ایضاً در مجمل فصیح خواری در حوادث سنه ۶۲۱ و در طبقات القراء جزری ، ج ۲ ص ۳۳۷ که استطراداً ذکر می شود از قاضی سراج الدین مزبور در آنجا میان آمده در هر دو مأخذ مذکور نام پدر وی العلاء مرقوم است بدون « ابو » ، ولی در شبرازنامه ص ۱۲۷ در ترجمه قاضی مشارالیه نام پدر او مانند ب ق در سه مورد سابق الذکر ابوالعلاء مسطور است ، - پس چنانکه ملاحظه میشود در اکثریت عظیمه موارد و مأخذ نام این شخص محل بحث ما العلاء مرقوم است و فقط در دو سه مورد معدود « ابوالعلاء » ، بنا بر این میتوان گفت که بظن بسیار قوی نام این شخص العلاء بوده است نه ابوالعلاء و ابوالعلاء ظاهراً - هو نسّاح است که من حیث لایشعر بواسطه کثرت تداول نام ابوالعلاء و ندرت وجود نام العلاء سهواً از قلم ایشان جاری شده است ، -

۲- کذا فی قی بتقدیم ازاء المعجزة علی الراء المهملة ، ب : « الأبرزی » بتقدیم المهملة علی المعجزة ، م : « الأفرزی » ، بالفاء مکان الیاء الموحدة ؛ بتقدیم المهملة علی المعجزة ، - رجوع شود برای شرح احوال این شخص بنحو اجمال و ضابط نسبت او بص ۲۱۵ حاشیه ۲ ، و ان شاء الله تعالی شرح احوال مفصل او در حواشی آخر کتاب مذکور خواهد شد ، -

۳- رجوع شود بنمره ۱۷۱ از تراجم ،

۴- رجوع شود بنمره ۱۶۲ از تراجم ، - از ستاره تا اینجادر م موجود نیست ، -

مجمع البحرين (ورق ۱۵۳) فی التفسیر والتأویل عشر مجلدات، \* و کتاب تنویر المصاییح فی شرح المصاییح فی الحدیث<sup>۱</sup>، و کذا صنّف فی الخطب والأمثال والأدبیات کتباً کثیرة منها کتاب باکورة الطلب لاهل الادب، و کان صاحب فراسة و ذوق و بکاء و شوق وله اشعار بلیغة قالها فی وجده منها هذه :

نَدْمًا مِی عَلُّونِی وَ انظُرُوا      مَا لِقَلْبِی طُولَ آیَامِی یَثْنُ<sup>۲</sup>  
قَد تَصَدَّی لِی بِنَجْدٍ شَادِنُ      طَرْفُهُ اَزَّعَجَ قَلْبِی الْمُظْمَئِنُ  
سَلَبَ الْعَقْلَ وَ وَلِی قَائِلًا      اَفْتَاکُمْ مُسْتَهَامُ قُلْتُ اِنْ  
اِنْ تَصِلَ اَحِیًا<sup>۳</sup> وَ اِنْ تَصْرِمَ اُمْتُ      قَالَ لَا وَّصَلَ وَ اِنْ مِیتَ وَ اِنْ<sup>۴</sup>

روی ان الشیخ شمس الدین عمر التّرکی<sup>۵</sup> اتاه فی مرضه فلما رآه الفقیه ان قال الشیخ یا فقیه انک دعوت الخلق الی الله سنین و تأسیت بسنن سید المرسلین فما هذا<sup>۶</sup> التّأوه و الاثین فقال لی ثلاثة افکار حملتني علی ذلك افکر فی کتبی کیف

۱ - از ستاره در سطر قبل تا اینجا فقط در ب موجود است ، -

۲ - هکذا ینبغی ان تکتب هذه الكلمة و هکذا هی مکتوبة فی لسان العرب فی ان مکرراً (ج ۱۶ : ۱۶۸ ، ۱۶۹ ، ۱۷۰) علی ما هو مقتضی رسم کتابة الهمزة ، انظر شرح الرضی علی الشافیه فی باب الخطء ، -  
و فی النسخ الثلاث ، یان ، - ۳ - هکذا مکتوبة هذه الكلمة فی لسان العرب فی ح ی مکرراً (ج ۱۸ : ۲۳۰ - ۲۳۳) علی ما هو مقتضی کتابة الألف الرابعة الواقعة بعد الیاء فی غیر الأعلام نحو یحیی ، انظر شرح الرضی علی الشافیه فی فصل الخطء ، - و فی النسخ الثلاث : احيی ، -

۴ - م : فان ، - ۵ - رجوع شود بنمرة ۲۷۷ از تراجم ، در این ترجمه احوال مؤلف وفات شمس الدین عمر ترکی را در سنه ۶۰۲ ضبط کرده است بطبق هرسه نسخه ، و در ترجمه حاضر وفات ارشد الدین نیریزی را در سنه ۶۰۴ ، پس چگونه کسی که در ۶۰۲ وفات یافته ببالین مرگ کسی که در ۶۰۴ وفات یافته حاضر شده است ؟ ۱ - بنا برین یایکی ازین دو تاریخ وفات غلط است یا حکایت متن افسانه واهی بی اساسی است و یا اینکه این حکایت راجع بدو شخص دیگری است ، -  
۶ - ب ق : هذه (کذا) ، -

تفرّق وفي زوجتي ما تصير حالها وفي اولادى كيف يمشون ، فقال الشيخ أما الكتب وان تداولتها الأيدي فستقع لا محالة في يد عالم ينتفع بها واما الزوجة (ورق ۱۵۳ب) فانها كانت مركباً لك في حياتك و يُركب الله عليها من يشاء واما الأولاد فان كانوا اتقياء فينصرهم الله تعالى والأفلا هماً هم الله<sup>۱</sup> ، فقال الفقيه خلصتني خلصك الله فقال هل بقي شيء من الفكر قال لا قال فتوجه الى الله وانتظر رسل ربك فقال الآن امضى بقلب فارغ ثم تشهد وقبض روحه في شعبان سنة اربع وستمائة<sup>۲</sup> ودفن في رباطه بقرب المصلّى رحمة الله عليهم .

### ۲۵۸ - الشيخ محمد بن علي بن محمد بن علي<sup>۳</sup>

خلفه الصدق حصل العلوم و وعظ الناس سنين و سافر<sup>۴</sup> العراق والحجاز مراراً كثيرة وكان بكاءً قال الفقيه حسين<sup>۵</sup> ما رئي باك<sup>۶</sup> مثله في عهده و كانت له خلوات مقدّسة ، ولما دنا اجله جالس في الخلوة لأربعين موسى عليه السلام فقال في آخر اربعينه الهى ارجوان تُفطّر صومى بلكيال<sup>۷</sup> وتخرجنى من وحشة الدنيا الى انس العقبى فاستجاب الله تعالى دعاءه وتوفى في آخر يوم عرفة والجمعة من سنة ستّ عشرة وستّمائة ودفن بجنب والده رحمة الله عليهم .

۱ - ب و الافلا ، -

۲ - جنين است نیز تاریخ وفات صاحب ترجمه در شیراز نامه ص ۱۲۶ و درجمل فصیح خوانی در حوادث همین سال ۶۰۴ ، و در این دو مأخذ تاریخ روز وفات او را نیز معین کرده اند که عبارت باشد از روز چهارشنبه بیست و سوم شعبان ، - ۳ - جنین است عنوان درق وهو الصواب لا غیر

جه این شخص بتصریح مؤلف بسر صاحب ترجمه قبل است ، ب : الشيخ محمد بن علی بن علی ،

م : الشيخ محمد بن محمد بن علی ، و هر دو غلط فاحش است ، ۴ - رجوع شود بص ۵۰

حاشیه ۷ ، ۵ - رجوع شود بنمرة ۱۲۲ از تراجم کتاب ، ۶ - کذا فی ق ب ، م ،

باکياً ، -

## ۲۵۹ - الشيخ رستم بن عبدالله الخراساني

كان من المتصوفة المجاورة ببغدة الشيخ الكبير ابي عبدالله (ورق ۱۵۴) ذا وجد وذوق عظيم في السماع يتعبده الله تعالى ويخدم الفقراء ولا يأكل من سفرة الرباط بل يخرج كل ليلة اوليا الى السوق فيدور الى بعض الدكاكين مديحاً يديه في الخرقه لا يقبل الا الطعام فمن اعطاه شيئاً فتح فاه حتى يضعه في فمه فاذا رزقه الله تعالى ما يسد به الرمق ويسكن الجوعه رجع الى خاوته واقبل على عبادة ربه وكان لا يستكف عن الأجابه في كل خدمة امره بها. سمعت ممن اثق به ان اهل الرباط ارادوا ان يكنسوا بحرى الحمام الذي كان في جوار البغدة فتكلموا فيها وقالوا لا بد من اجرة و دواب تتقل حشها فقال الشيخ رستم على ذلك ثم دخل اتون الحمام فملاً ذبله من الرماد فجاء به و ذره على الحش و هكذا الى ان استولى الرماد على الحش ثم اخذ يماً لذبله من ذلك الحش<sup>۲</sup> وبتل حتى فرغ عنه بنفسه ولم يستعن في ذلك باحد فتعجب الناس من جده في الخدمة وعن بعضهم قال ربما رأيت عند الشيخ رستم في الليالي ضوءاً ونوراً من بعيد فلما قربت منه ما رأيت اثار سراج ولا فتية ، واقام في آخر عمره على طريق جعفر اباد (ورق ۱۵۴ ب) بأوى اليه المساكين وصار ذلك الموضع معموراً بركته وجاوره الناس تبركاً به و عمنح الأمير پير حسين<sup>۳</sup> بأشارته غديراً كبيراً يشرب منه الساباة ويصل

۱ - م ؛ يعبد الله ، ۲ - اين كلمه را در ب ق ندارد ،

۳ - مفصود امير پير حسين بن امير محمود بن امير چوبان معروف است که از ارباب يا اواسط سنه

۷۴۰ از جانب پسر عمش امير شيخ حسن کوچک پسر تيمور تاش بن امير چوبان معروف که در تبريز مقيم

هفته در صفحه بعد

إليه الثواب في العاجلة والآجلة، توفي في سنة إحدى وأربعين وسبعمائة ودفن في حظيرته رحمة الله عليهم .

۲۶۰ - مولانا صدرالدين محمد بن حسن الجوهري

العالم البارع المتورع كان جامعاً لأقسام العلوم يدرس كل فن من المقولات والمعقولات، تأدب أولاً بمولانا نجم الدين الفقيه<sup>۲</sup> ثم بمولانا عضد الدين

بقية از صفحه قبل

بود بحکومت شیراز منصوب شد و در ۲۸ شعبان بحدود شیراز رسید و امیرمسعود شاه برادرشیرخ ابواسحق که در آن اوان حاکم شیراز بود از مقابل او منهزم شده بلرستان رفت و او بشیراز داخل شد و مدت بیست و نه روز در آنجا حکومت کرد و در ۲۸ رمضان امیرشمس الدین محمد برادر دیگر شیخ ابواسحق را بهانه بقتل آورد لهذا شیرازیان پیرحسین شوریدند و لشکر او هزیمت گرفت و خود باچند سوارمعدود از شیراز فرار نمود و بار دیگر امیرمسعود شاه بسرمملکت آمد و دیگر بار پیرحسین لشکری جمع کرد و سال دیگر یعنی سنه ۷۴۱ مجدداً بشیراز آمد و امیرمسعود شاه دیگر بار کناره گرفت و بطرف ارستان بیرون رفت و پیرحسین در ۲۶ ربیع الثانی بدرشیراز نزول نمود شیرازیان درمقابل پیرحسین مقاومت سخت نمودند و مدت پنجاه روز میان لشکر پیرحسین و شیرازیان محاربات متواتر و متوالی روی میداد تا بالأخره بن فریقین درشانزدهم جمادی الآخرة اتفاق صلح افتاد و پیرحسین درحکومت شیراز مستقر گردید و مدت یکسال و هشت ماه در آنجا حکومت کرد و در اوایل محرم سنه ۷۴۳ چون آوازه وصول پسرعش ملك اشرف ابن تیمورتاش بن امیرچوپان را از تبریز درمصاحبت شاه شیخ ابواسحق بطرف اصفهان شنید از شیراز بایست هزار نفر بقصد مقاتله با ملك اشرف بدانصوب شتافت و چون بدو منزلی اصفهان رسید ناگه درشب یکشنبه سلاح صفر قسمت عمدۀ لشکر او بملك اشرف پیوستند پیرحسین بيمناک شده بتبریز نزد پسر عت خود امیر شیخ حسن کوچک رفت امیر شیخ حسن او را برگرفت و او را بخیر کرد که بزهر یا نیخ هر کدام که او اختیار کند او را هلاک کنند او زهر اختیار کرد و بدان هلاک شد در ربیع رشیدی درشهور سنه ۷۴۳ ( برای مزید اطلاع از سوانح احوال پیرحسین مذکور رجوع شود بشیراز نامه ۷۷-۸۰ ، و ذیل جامع التواریخ از حافظ ابرو ( فهرست اعلام ) ، و مجمل فصیح خوانی و روضه الصفا و حبیب السیر و فارسنامه ناصری در حوادث سنوات ۷۴۰-۷۴۳ ) -

۱- کذبانی ق ب بدون الف و لام ، م کلمات «بن حسن» را ندارد ، ۲- ظاهر آمد «مولانا نجم الدین محمود فقیه» پدرو قوام الدین عبدالله عالم معروف شیراز و استاد حافظ باشد که نام او استطراداً در ص ۸۵ س ۱ در ضمن ترجمه احوال پسرش قوام الدین عبدالله مذکور برده شده است ، نه > فقیه نجم بقیه در صفحه بعد

عبدالرحمن الأيجی<sup>۱</sup> و مولانا نصیر الدین الحلّی<sup>۲</sup> حین قدم شیراز فنزل فی المدرسة العضدیة<sup>۳</sup> و سافر الی تبریز و لازم مولانا فخر الدین الجار بردی<sup>۴</sup> و مولانا شرف الدین الطیبی<sup>۵</sup> و سمعت ان اباه کان من امناء التجار و لوی<sup>۶</sup> الأموال الکثیرة و كانت امه كذلك ذات ثروة و مکنة فصر فيها<sup>۷</sup> کلمها علی طلب العلم و انتساخ الکتب و تهبئة اسباب الدرس و الأملاء حتی بلغ متهی همته و قصوی أمنیته و کان یدرس فی المدرسة الحسن کیائیة<sup>۸</sup> و کذا فی القوامیة بخلجان<sup>۹</sup> (ورق ۱۵۵) حتی اجتمع بها

و قیة از صفحه قبل

الدین محمود معلّم قرآن و کاتب مصاحف (نمره ۱۰۵ از تراجم) و نه ، فقیه نجم الدین محمود بن الیاس از اطباء معروف شیراز (نمره ۲۰۱ از تراجم) ، بقریته آنکه مؤلف درهر دوجا یعنی هم درس ۸۵ و هم در مورد مانحن فیه برا و نعت «مولانا» که در آن اعصار از القاب مخصوصه و ممیزة طبقة علماء و فضلا بوده و گویا اصل کلمه «ملا» ی قرون اخره است اطلاق کرده و درهر دوجا گفته که فلان و فلان نزد او ادبیات تحصیل نمودند که از آن معلوم میشود که وی متبحر در فنون ادب بوده ، در صورتیکه در حق آن دو «نجم الدین فقیه» دیگر نه این نعت «مولانا» و نه این خصوصیت متبحر در ادبیات هیچکدام را ذکر نکرده است ، - ۱ - رجوع شود بص ۶۷ حاشیه ۳ ،

۲ - اطلاعی از احوال این شخص نتوانستیم بدست بیاوریم ، ق : نصر الدین ، -

۳ - رجوع شود بص ۲۷۳ سطر ۱۳ از حاشیه و نیز بص ۲۷۴ سطر ۱ ،

۴ - رجوع شود بص ۳۶۳ حاشیه ۳ ، -

۵ - رجوع شود بص ۳۶۳ حاشیه ۴ ، - ۶ - م : صاحب ،

۷ - ب ق : فصر فهما ، - ۸ - حسن کیا یکی از سادات قزوین بوده که در شبراز سکنی اختیار نموده بوده و در همانجا وفات یافته و در جنب قبر شیخ ابوبکر علاف بدروازه اصطخر مدفون شده (نمره ۲۹ از تراجم و شیراز نامه ص ۱۱۲ ، و فارسنامه ناصری ۲ : ۱۵۶) ، و مدرسه حسن کیایه لابد مدرسه بوده که یکی از معتقدین او بر سر بقعه او بنا نهاده بوده و با احتمال قوی همان بنائی بوده که حاجی قوام الدین معروف وزیر شیخ ابواسحق و ممدوح حافظ بر سر مزار او ساخته بوده و در شیراز نامه ص ۱۱۲ و وصف آنرا نموده است ، -

۹ - کذا فی ب (؟) بخاه معیجه و لام و جیم و الف و بون ، م ق : بخلجان ( بهمان املاء ولی بدون نقطه جیم ) ، و در ترجمه کتاب بفارسی بقلم عیسی بن جنید ص ۱۳۱ عبارت معاداة متن چنین است : « و چنان شد که درس در حسن کیا و در مدرسه قوامیه که در قلجان بود میگفت (قلجان بهمان ضبط مزبور در ب ولی بقاف در ازل بجای خاه معمه ) ، - از سیاق عبارت متن و ترجمه چنان مستفاد میشود که خلیجان یا قلجان ظاهرا نام موضعی یا محله در شیراز یا در حومه آن بوده ولی با فحص بلیغ در فارسنامه ابن البلخی و فارسنامه ناصری و آثار المعجم و غیرها بچنین نامی بر نخوریم ، -

افاضل الطلبة لم يشغل قط بتكلف وزينة ولم ينحرف عن جادة السنة المبينة لا يجيز احداً يعينه في امروضائه وصلوته بل ينترح الماء بنفسه للوضوء وكثيراً ما يخرج بنفسه لشيء يحتاج الى بيعه وشرائه خاشعاً خاضعاً متواضعاً برّاً كريماً باذلاً رحيماً مواظباً على درس كتاب الله تعالى لم يخل ساعات ايامه ونهاره عن كتابة او قراءة او صلوة او تحرير حاشية او حل اشكال، وله مصنّفات في كل فن وشروح وتعليقات كثيرة ما نقلها الى البياض فتفرقت اجزاء مسوداتها بعده اذ لم يكن في قومه رجل يعرف قدرها، ومما حفظت من لفظه:

هِيَ الْأَرَاكَةُ وَالْبَيْدَاءُ وَالطَّلُلُ  
مُجْدِرَاتٌ بِأَنَّ الْقَوْمَ قَدَ رَحَلُوا  
سَارُوا وَقَدْ بَعَدَتْ عَنَّا مَنَازِلُهُمْ  
وَلَمْ يَطِيبْ بَعْدَهُمْ سَهْلٌ وَلَا جَبَلٌ  
فَبَيْنَمَا نَحْنُ فِي لَهْوٍ وَفِي طَرَبٍ  
بَدَا سَحَابٌ فِرَاقٍ صَوْبُهُ هَظَلٌ  
قَالَ دَمْعٌ مِنْهُمْ لُ وَالْقَلْبُ مُشْتَبِلٌ  
وَالْوَجْدُ مُتَّصِلٌ وَالصَّبْرُ مُرْتَجِلٌ

توفى في سنة . . . وسبعين و سبعمائة<sup>١</sup> و دفن بجوار الشيخ رستم<sup>٢</sup> رحمة الله عليهم (ورق ١٥٥ب).

٢٦١ - الشيخ ابو عبدالله محمد بن عبدالله المعروف بياكويه<sup>٣</sup>

كان متبحراً في العلوم مستجمعاً لاختصائل الحميدة قد لقي الشيخ الكبير

١ - جاي رقم آحاد در هرسه نسخه سفيد است ، ٢ - بعني صاحب ترجمه نوره ٢٥٩ -  
٣ - ابن عنوان ملحق است از مجموع سه نسخه سد الأزار پس از تصحيح غلط ق ب از روى ساير  
مأخذ قديمه معتبره ، عنوان م حنين است ؛ الشيخ ابو عبدالله محمد المعروف بياكويه ، و عنوان  
ق ؛ الشيخ ابو عبدالله على بن محمد بن عبدالله المعروف بياكويه (عنوان ابن دوسنجه آخر غلط  
فاحش است چنانكه بعدها بيان حواهم نمود) ، عنوان شيرازنامه ص ١٠٣ ؛ ابو عبدالله محمد بن  
عبدالله بن عبدالله المعروف بياكويه ، در تاريخ بغداد از خطيب بغدادى اسطرادا در ترجمه  
احوال حسين بن منصور حلاج ح ٨ ص ١١٢ ، ١٢٠ ، ٢٢٩ ، و در رساله قشبرى اسطرادا  
فوق العاده مكرر در تصايف كتاب ، و در لسان الميزان ح ٥ ص ٢٣٠-٢٣٢ در هرسه مأخذ  
بعينه در صفحه بعد

مزبور از صاحب ترجمه چنین اسم برده اند : ابو عبدالله محمد بن عبدالله بن عبدالله بن باکویه (یا باکو) الصوفی الشیرازی ، - در انساب سماعی دو مرتبه ترجمه او مذکور است یکی در نسبت « الباکویی » بعنوان : ابو عبدالله محمد بن باکویه الشیرازی الباکویی ، و دیگر در نسبت « الشیرازی » بعنوان : ابو عبدالله محمد بن عبدالله بن باکویه الشیرازی ، - و در معجم البلدان یاقوت در « ارجان » : محمد بن عبدالله بن باکویه الشیرازی ، - و در تدوین رافعی در باب موسومین بمحمد و در قاموس در ب و ک و در تاح العروس در ب و ک و ب ک ی در هر سه مأخذ مزبور محمد بن عبدالله بن احمد بن باکویه الشیرازی الصوفی ، - پس چنانکه ملاحظه میشود در جمیع این مأخذ معتبره موثوق بها که مؤلفین بعضی از آنها مانند تاریخ بغداد و رساله قشیری معاصر صاحب ترجمه بوده اند همه با اتفاق و بدون هیچ خلاقی بین ایشان نام او را « محمد بن عبدالله » نگاشته اند نه « علی بن محمد بن عبدالله » مانند ق ب از نسخ شد الا زار ، پس اصلاً و ابداً جای شکی باقی نمی ماند که متن این دو نسخه در مورد ما نحن فيه غلط فاحش و اضحی میباشد و هیچ اهمیتی بدان نباید داد ، - در تفحات الانس جامی نیز ( بدون هیچ شک و بنوع شد الا زار از روی یکی از دو نسخه ق ب یا از یکی از نسخ « فامیل » این دو نسخه ) نام صاحب ترجمه غلطاً « علی بن محمد » نگاشته شده است ، و سپس از روی تفحات سایر تذکره های فارسی متأخر مانند سفینه الاولیا و ریاض العارفین و خزینه الاصفیاء و فارسنامه ناصری و آثار العجم و طرائق الحقایق همه کور کورانه و بدون هیچ مراجعه و مقایسه با سایر مأخذ قدیمه معتبره نام صاحب ترجمه را « علی » نگاشته اند و بعضی از آنها بعنوان تردید نقل قول « محمد » را نیز نهوده اند ، -

و از سوق نسب صاحب ترجمه در جمیع مأخذ معتبره مذکور در فوق بنحو قطع و یقین واضح شد که باکویه یا باملای فارسی آن باکو نام جد اعلای صاحب ترجمه بوده است و شهرت او در عموم مأخذ عربی به « ابن باکویه » نیز همین مناسبت است ، ولی در زبان فارسی بعدها بکثرت استعمال کلمه « ابن » از اول این کینه حذف شده و به « باکویه » تنها چنانکه صریح شد الا زار و شیراز نامه است مشهور سده بوده است ، و سپس همین کلمه « باکویه » یا نسبت صاحب ترجمه « باکویی » از همان ازمینه قدیمه در زبان عوام شراز به بابا کوهی تحریف شده بوده چنانکه سعدی در بوسان گوید :

ندانم که بابای کوهی چه گفت      بمردی که ناموس را شب نخفت

بخصوص که بعبر « کوهی » مناسبت بسیار ناهتمامی با وضع زندگی صاحب ترجمه (که س از مراجعت از سفرهای دور و دراز خود در اقطار عالم بالاخره بشراز مراجعت کرده و درغاری در همین کوه شمالی شبراز که مزار او آنجا واقع است منزل گرفته و تا آخر عمر در همانجا بسر برده و در همانجا نیز وفات یافته و مدفون شده ) داشته است ، - و در ختام این نکته را ناگفته نگذاریم که مؤلف اسرار التوحید فسی مقامات الشیخ ابی سعید در خصوص کلمه باکو در نسب صاحب ترجمه که بتصریح سماعی در عنوان « الباکویی » و بتصریح عموم مأخذ دیسگر



ابا عبدالله محمد بن خفیف<sup>۱</sup> فی ایام شبابه<sup>۲</sup> ثم سافر ولقی الشیخ اباسعید بن ابی الخیر المیهنی<sup>۳</sup> بنیسا بور و جاور عنده ولقی الشیخ ابالمعباس النہاوندی<sup>۴</sup>

بقیه از صفحه نعل

که عین عبارات آنها را در خصوص سوق نسب وی در بالا ذکر کردیم نام جدّ اعلای صاحب ترجمه است سهو بسیار عجیبی کرده و آنرا نام همین شهر معروف واقع بر ساحل دریای خزر فرض کرده است ، در ص ۱۷۰ از آن چاپ طهران گوید ، « الحکایة در آن وقت که شیخ ما [ ابوسعید ابوالخیر ] قدس سره بنشاور شد شیخ بوعبدالله باکو در خانقاه شیخ ابو عبدالرحمن سلمی بود و پیر آن خانقاه بعد از شیخ ابو عبدالرحمن او بود و این باکو دهبی باشد در ولایت شروان و این بوعبدالله باکو بهر گاهی سخنی گفتم با شیخ ما بر وجه اعتراض و از شیخ ما در طریقت سؤالات کردی و شیخ جواب بگفتمی یک روز پیش شیخ آمد و گفت السخ » ، - برای مزید اطلاع از احوال صاحب ترجمه رجوع شود بحواشی آخر کتاب که در آنجا ما عین عبارات جمیع مآخذ مذکورہ فوق را راجع بشرح احوال صاحب ترجمه مفصلاً مبسوطاً نقل خواهیم کرد ان شاء الله تعالی ، - ۱ - رجوع شود بمرهٔ یک از تراجم کتاب حاضر ، -

۲ - یعنی در ایام شباب خود او یعنی ابن باکویه ،

۳ - یعنی شیخ ابوسعید فضل الله بن ابی الخیر احمد بن محمد المیهنی از اشهر مشایخ متصوفهٔ اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم که شهرت عالمگیر او مارا از هر گونه توضیحی و اطالہ کلامی در بارهٔ او مستثنی ساخته است ، تولد او در غرهٔ محترم سنهٔ سیصد و پنجاه و هفت بوده در فصبهٔ میهنه و وفات او نیز در همان قصبه بوده است در روز پنجشنبه چهارم شعبان سنهٔ چهار صد و چهل در سن هشتاد و سه سالگی ، - و میهنه بفتح میم و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح هاء و نون و در آخر هاء که اکنون میهنه بدون یاء نویسند یکی از قرای معتبر ناحیهٔ خاوران یا خابران سابق بوده است سابقین سرخس و ایبورد و موقعیت فعلی آن در خاک روسیه است در ترکمنستان بکلی نزدیک سرحد ایران قریب سیزده فرسخ در مغرب مایل بشمال سرخس و قریب یازده فرسخ در شمال شرقی مشهد و قریب سه فرسخ در مشرق مایل بشمال قریهٔ قره تیکان ، برای میهنه یا میهنه رجوع شود اولاً بنقشهٔ مقابل ص ۳۳۰ از کتاب « اراضی خلافت شرقیه » تألیف لسترنج مستشرق معروف انگلیسی ، و ثانیاً بنقشهٔ بزرگ ایران از آقای میرزا عبدالرزاق خان بغایری چاپ سنهٔ ۱۳۱۶ قمری ، و نقشهٔ خراسان مقابل ص ۱۸۰ از ج ۲ جغرافی آقای مسعود کیهان ، و نقشهٔ مرز ایران و شوروی در مقابل ص ۱۴ از کتاب « مرزهای ایران » تألیف آقای مهندس محمدعلی مخبر چاپ ۱۳۲۴ شمسی ، و نقشهٔ مبسوط تمام ایران از همان مؤلف چاپ همان سال ، - و برای مزید اطلاع از سوانح احوال خود صاحب ترجمه رجوع شود اولاً بدو کتاب بسیار مهم نفیسی که بتوسط دونفر از احفاد وی در شرح احوال او تألیف شده ، یکی موسوم به « حالات و

بقیه در صفحهٔ بعد

بها و جرى بينهما فى الطريقة نكات و ابحاث فاعترف ابو العباس بفضله و سبقه  
 و كمال حاله فكانا مصاحبين مدة ثم رجع الى شيراز و اقام بمغارة من الجبال الصبوية<sup>۱</sup>  
 و كان يتردد اليه المشايخ و العلماء و الفقراء يكلمهم و يطعمهم بالله و فى الله ، توفى

بقية از صفحه نبل

سخنان شيخ ابوسعید فضل الله بن ابى الخیر المیهنی « تألیف کمال الدین بن (؟) جمال الدین ابو رّوح  
 لطف الله بن ابی سعید بن ابی طاهر بن ابی سعید بن ابی سعید بن ابی الخیر که ظاهراً در نیمه اول قرن ششم تألیف  
 شده ، و دیگری « اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید » تألیف محمد بن المنزور بن ابی  
 سعید بن ابی طاهر بن ابی سعید بن ابی الخیر در حدود سنه ۵۷۰-۵۸۰ ، و هر دو کتاب در سنه  
 ۱۸۹۹ میلادی بتوسط مستشرق مشهور روسی ژوکوفسکی در پترزبورگ بطبع رسیده است ، و  
 اسرار التوحید مجدداً در سنه ۱۳۱۳ شمسی باهتمام فاضل دانشمند آقای احمد بهمنیار در طهران  
 نیز بطبع رسیده است ، و ثانیاً بماخذ ذیل : ملل و نحل ابن حزم ظاهری معاصر صاحب ترجمه  
 ج ۴ ص ۱۸۸ ، انساب سمعانی در عنوان « المیهنی » ص ۶۲ ، کشف المحجوب ( فهرست  
 اعلام ) ، تذکره الأولیاء ۲ : ۳۲۲ - ۳۳۷ ، آثار البلاد ۲۴۱-۲۴۲ ، تاریخ گزیده ۷۸۴ ،  
 نزهة القلوب ۱۵۸ ، طبقات سبکی ۴ : ۱۰ ، نجوم الزاهرة ۵ : ۴۶ ، نفحات الأنس ۳۳۹  
 ۳۴۷ ، و عموم تذکره های متأخر ازین مأخذ اخیر مانند حبیب السیر و هفت اقلیم و سفینه الأولیاء  
 و آتشکده و ریاض العارفین و خزینه الأصفیاء و مجمع الفصحاء همه شرح احوال صاحب ترجمه را  
 از نفحات اقتباس نموده اند بدون هیچ شیء زائدی ، رجوع شود نیز بطرائق الحقائق ۲ : ۲۵۰ ،  
 و دائرة المعارف اسلام ۱ : ۱۰۶-۱۰۷ ) -

۴ - یعنی ابو العباس احمد بن محمد بن الفضل النهاوندی از مشایخ متصوفه قرن چهارم ، وی از  
 مریدان جعفر بن نصیر خاندی متوفی در سنه ۳۴۸ از مشاهیر اصحاب جنید بوده است ( نفحات ۲۵ ) ،  
 و وی خود پیر اخی فرج زنجانی متوفی در ۴۵۷ ( نفحات ۱۶۶ ) و شیخ عمو متوفی در سنه ۴۴۱  
 بوده ( نفحات ۱۶۴ ، ۳۹۱ ) ، و با شیخ ابو عبد الله بن باکویه صاحب ترجمه متن متوفی در سنه  
 ۴۲۰ و اند یا ۴۴۲ صحبت داشته ( متن حاضر و شیراز نامه ص ۱۰۳ ) ، پس عصر وی تقریباً  
 معلوم شد که از رجال نیمه دوم قرن چهارم بوده است ، و صاحب سفینه الأولیاء و بتبع او خزینه  
 الأصفیاء وفات او را در سنه سیصد و هفتاد نگاشته اند ندانستم از روی چه مأخذی ( رجوع شود  
 برای شرح احوال وی بماخذ ذیل : تذکره الأولیاء ۲ : ۳۱۹-۳۲۲ ، نفحات الأنس ۱۶۴ -  
 ۱۶۶ ، سفینه الأولیاء ۱۱۱-۱۱۲ ، خزینه الأصفیاء ۲ : ۵-۶ ، طرائق الحقائق استطراداً  
 ۲ : ۱۳۸ ، ۱۹۶ م ، ۲۲۹ ، ۲۳۱ ) -  
 ۱ - یعنی شمالی ، رجوع شود بص ۷۷ حاشیه ۴ -

فی سنة اثنین و اربعین و اربعمائه<sup>۱</sup> و ذفن هناك رحمة الله عليهم .

۱ - چنین است در هر سه نسخه، ولی در شیراز نامه ص ۱۰۳ : سنه ۴۴۲ یا ۴۴۳ بنجو تردید - عوم تذکره هنی متأخر از قبیل نهدات و سفینه الاولیاء و ریاض العارفین و خزینة الاصفیاء و فارسنامه ناصری و آثار المعجم وطرائق الحقائق همه نیز بتبع شد الا زار همین تاریخ را یعنی سنه ۴۴۲ را برای وفات صاحب ترجمه ذکر کرده اند ، ولی سمعانی در انساب در عنوان **الباکوی** تاریخ وفات او را ، بعد سنه عشرين و اربعمائه « نگاشته و در عنوان **الشیرازی** : « سنة تیف و عشرين و اربعمائه » ، که مال هردو این میشود که وفات وی مابین سنوات ۴۲۰ - ۴۳۰ روی داده بوده است ، و این روایت سمعانی به مراتب نزدیک تر به صواب بنظر میآید تا روایت شد الا زار زیرا بتصریح قشیری مؤلف « رساله » که معاصر صاحب ترجمه بوده و نیز بروایت ابن حجر در لسان المیزان ج ۵ ص ۲۳۰ لز عبدالغافر صاحب سیاق در تاریخ نیشابور که پدر و برادران او با ابن باکویه معاصر و بر وی سماع نموده بوده اند صاحب ترجمه عصر متنبی را در کک کرده بوده و او را در شیراز دیده بوده است و متنبی بیستی از آن خود برای او انشاد نموده بوده ، عین عبارت قشیری از قرار ذیل است ، در باب الجود والسخاء ص ۱۱۵ گوید : « وقیل اضاف عبدالله بن عامر بن کریز رجلا فأحسن قرأه فلما اراد الرجل ان یرتجل عنه لم یئنه غلمانه فقبل له فسی ذلك فقال عبدالله انهم لا یبعنون من یرتجل عتا ، انشد [ ابو ] عبدالله بن باکویه قال انشدنی المتنبی فی معناه :  
 اذا ترحلت عن قوم و قد قدروا  
 ان لا تفارقهم فالرحلون هم  
 حال گوئیم که ورود متنبی بشیراز بقصد مدح عضدالدوله بتصریح ابن خلکان در ترجمه پادشاه مزبور در ماه جمادی الاولی سال سیصد و پنجاه و چهار بوده است یعنی در همان سال آخر عمر متنبی که بس از مرخصی از حضور عضدالدوله در شعبان همان سال و مراجعت او از شیراز در اثناء راه مابین بغداد و کوفه در ۲۴ یا ۲۵ یا ۲۸ رمضان همان سال ۳۵۴ بدست دزدان عرب بقتل رسید ( ابن خلکان در ترجمه متنبی ) ، غرض از این تطویل آنست که ملاقات ابن باکویه با متنبی در شیراز بالضرورة دیرتر از سنه ۳۵۴ نمیتواند باشد ، حال اگر سن ابن باکویه را در وقت ملاقات با متنبی در شیراز درسنة ۳۵۴ باقل تقدیرات برای آنکه لیاقت حضور در مجلس متنبی و انشاد این اخیر اشعار خود را برای وی داشته باشد در حدود بیست سالگی هم فرض کنیم در آنصورت بنا بر روایت کتاب حاضر که وفات ویرا در سنه ۴۴۲ ضبط کرده سن او در وقت وفات قریب صد و هشت سال خواهد بود ، و بلوغ باین سن عالی خسار از معتاد از اندر نوادر است و در نتیجه بسیار مستبعد خواهد بود که هیچیک از مؤلفین مآخذ عدیده که اسامی آنها را در حاشیه ۳ از ص ۳۸۰ بر شمردیم ( و در حواشی او اخر کتاب هم ان شاء الله تعالی عین عبارت آنها را نقل خواهیم کرد ) در ترجمه احوال او متعرض ذکر يك چنین امر بسیار نادر غریبی در زندگی او نشده اند ، در صورتیکه بنا بر روایت سمعانی که وفات او را مابین سنوات ۴۲۰ - ۴۳۰ ضبط کرده سن او در وقت وفات مابین ۸۴ و ۹۶ سال خواهد بود و این امری است بکلی عادی و طبیعی و جای هیچ استبعادی در آن نیست ، -

## ۲۶۲ - الشيخ محب الدين ابو موسى جعفر بن مكى بن جعفر الموصلى<sup>۱</sup>

بقية الأولياء و استاذ القراء و زين العرفاء و شرف الفقراء ، كان في علم القراءة آية بيّنة قد اقرأ و درس و صنّف الكتب في علم القرآن<sup>۲</sup> منها الكتاب الكامل الفريد الذي لم يصنّف في المتأخرين كتاب اجمع منه ، و اول ماجاء شيراز كان في لباس لا يعرفه اهل الظاهر و كان يحضر مجالس المشايخ و العلماء متسكراً لا يتكلم بشيء البتة (ورق ۱۵۶) كما أنه عامي جاهل حتى حضر مجالس الشيخ نجيب الدين علي<sup>۳</sup> فجاء رجل الى الشيخ و سأل عن مشكل في القرآن فقال هذا السؤال لا يجيب عنه الا ذلك الرجل الجالس في آخر الحلقة فعلم الشيخ محب الدين أنه عرفه بالفراصة فجاء و قبل يده و ظهر امره في شيراز و عرفوا فضله و زاروه الأکابر و العلماء و تلمذه<sup>۴</sup> خلائق لا يحصون و كان من الحقائق بمكان رفيع سمعت مولانا السعيد قوام الدين عبدالله<sup>۵</sup> يقول لما تزوجت بابنته جرى يوماً على لساني من

- 
- ۱ - چنین است عنوان در ب ق ، م : الشيخ محب الدين ابو موسى جعفر الموصلى ( فقط ) ، - در طبقات القراء جزرى ج ۱ ص ۱۹۸ شرح احوال مختصرى از صاحب ترجمه مسطور است که عين عبارت آن از قرار ذيل است : « جعفر بن مکى بن جعفر بن محب الدين ابو موسى الموصلى شيخ شيراز و نزيلها امام فاضل کامل صالح وقت له على شرح الشاطبية و افرود السبعة ايضاً قرأ على عبدالله بن ابراهيم الجزرى قرأ عليه محمود بن محمد السمرقندى و الأمام قوام الدين عبدالله بن الفقيه نجم و جماعة كان بعد السبعمائة و توفى خامس عشر ربيع الآخرة سنة ثلاث عشرة و سبعمائة بمدينة شيراز و دفن بظاهرها كذا وجدت على قبره » انتهى ، ۲ - كذا فى ق ب ، م : القراءه ، ۳ - يعنى شيخ نجيب الدين علي بن بزغش از مشاهير مشايخ متصوفه در شيراز در قرن هفتم ، رجوع شود بنمرة ۱۳۸ از تراجم كتاب حاضر ، - ۴ - كذا فى النسخ الثلاث ، و الأظهر تلمذ له على وزن دحرج او تلمذ عنده من باب التقليل (انظر معيار اللغة فى لمد و تلمذ) ، - ۵ - يعنى قوام الدين عبدالله بن نجم الدين محمود (= فقيه نجم) شيرازى متوفى در سنة ۷۷۲ و استاد مشهور حافظ که شرح احوال او در تحت نمرة ۳۳ از تراجم گذشت ، -

کلام الفلاسفة شیءٌ مخالف لا اعتقاد الحق<sup>۱</sup> و علمت أنّ من يعتمد ذلك يكون كافراً  
فندمت عن<sup>۲</sup> ذلك فقلت لو الدی قم بنا الی الشیخ نسأله عن هذا الأمر و كان قبل  
دخولی بها فلما سلمنا و جلسنا اقبل الی قبل ان اکلمه فقل یا عبد الله تجدّد النکاح  
فقلت و الله ما جئت الّا لذلك فجددت النکاح و كان لهولانا السّعيد منها اولاد ،  
توفی فی ربيع الآخر سنة احدى عشرة و سبعمائة<sup>۳</sup> و دفن فی رباط الصّاحب  
المرحوم فخر الیدین المشتهر بفخر آور<sup>۴</sup> و كان صاحباً کـریماً معتقداً للصّالحاء  
(ورق ۱۵۶ ب) مریباً للعلماء له خیرات کثیرة و مبرّات اثیرة رحمة الله علیهم .

۱ - مخالف للحق ، ۲ - کذا فی النسخ الثلاث ، وهو غلط واضح والصواب « علی ذاک »  
فانّ ندم یتعسّی بعلى و لم یسمع قطّ تعذیه بمن و لم ینقله احد من مؤلفی کتب اللغة ، و مجی  
عن بمعنی علی نحو و من ینخل فانما ینخل عن نفسه و لاه ابن عمک لانفضلت فی حسب عتی سماعی  
لا یفاس دلیه لاسیما فی سعة النثر ، ۳ - کذا فی النسخ الثلاث ، - ولی جزری در طبقات القراء  
۱ : ۱۹۸ جنابک در ص سابق حاشیه ۱ گذشت وفات او را در ۱۵ ربيع الآخر سنه ثلاث عشرة  
و سبعمائة ضبط کرده است ، ۴ - ما نتوانستیم بنحو قطع و یقین معلوم کنیم که این صاحب  
فخر الیدین مشتهر بفخر آور که بوده است ، ولی بقرینه اینکه لقب وی فخر الیدین بوده است و نیز  
بقرینه تعمیر مؤلف از او صاحب که در قرون وسطی این لقب از نعوت خاصه و زرا بوده  
و دیگر بقرینه اینکه بتصریح مؤلف وی رباطی در شیراز ساخته بوده و بتصریح شیرازنامه ص  
۱۴۵ مسجدی نیز در آنجا بنا نهاده بوده و بالأخره بقرینه اینکه مؤلف در حق او گوید « کان  
صاحباً کریماً معتقداً للصّالحاء مریباً للعلماء له خیرات کثیرة و مبرّات اثیرة » از مجموع این قراین  
معلوم میشود اولاً که این شخص وزیر بوده است و ثانیاً اینکه وی مردی خیر و نیکخواه و صاحب  
خیرات و مبرّات و بانی رباط و مسجد بوده و در تربیت علما و فضلاً میکوشیده ، حال گوئیم این نعوت  
و اوصاف بهترین کسی که میتواند منطبق باشد بلاشک بامیر ابوبکر فخر الیدین ابوبکر بن ابونصر  
حوایجی وزیر معروف اتابک ابوبکر بن سعد بن زنگی است که مردی بغایت نیک فطرت و سخی و خیر  
و جوانمرد بوده و در تشبیه ابنیه خیره و رباطات و سفایات و حدّامات و مساجد و اوقاف داره و رقیبات  
جاریه و صدقات باقیه و دستگیری ایتم و ارامل و تربیت ائمه و افاضل و بذل اموال و وفور انعام و  
امثال این خلال پسندیده فی الواقع عزیز مصر مروّت و کسریم عرصه فتوت بوده است و صاحب  
وصاف در فصل راجع بسلطنت اتابک ابوبکر مذکور وصف بسیار مؤثری از این شخص مفلور  
بر اعمال خیر نموده که انسان از خواندن آن بی اختیار بر روان این وزیر عظیم الظنیر و سایر  
اینگونه جوانمردان رحمت میفرستد ( رجوع شود بص ۱۶۰ - ۱۶۱ از کتاب زبور که خلاصه  
بسیار مختصری از آنرا ما نیز سابق در ص ۲۳۴ حاشیه ۳ از کتاب حاضر نقل نموده ایم ) .

## ٢٦٣ - الشيخ ابو عبدالله محمد بن ابى يزيد الزنجاني<sup>٢</sup>

كان عالماً محققاً صاحب اخلاق حميدة نشأ في صحبة كبار العلماء واهتدى  
بمحنة خيار الأصفياء توفي في سنة سبع واربعين وستمائة ودفن خلف مشهد السادات  
بمقرب المصلى قال الفقيه<sup>٣</sup> حضر جنازته المتبركة جميع اهل البلد من الأخيار  
والأشرار رحمة الله عليهم .

## ٢٦٤ - الشيخ خطير الرازي

كان صديقاً محققاً جامعاً سكن شيراز خمسين سنة يصوم النهار ويصلى الليل  
ويتعهد الفقراء ويتوّد الى الغرباء وينفق على الأراذل واليتامى ويجهز الأموات  
ويزوج الأيتام ويعين كل ذي حاجة في امره ، قال الفقيه<sup>٣</sup> نقب السارق الى بيت  
له فيه حنطة ولم يكن عند النقب شئ من الحنطة وقد ضاق النقب عن دخول  
السارق فأطاع الشيخ عليه فجعل يملأ ذياه من الحنطة وياتى بها ويفرغها في النقب  
ليأخذ السارق وقال لو لم يكن محتاجاً لما انى في سواد الليل الى مثل هذا الموضع ،  
توفي في رمضان سنة ثمان واربعين وستمائة (ورق ١٥٧) ودفن على طريق اصطخر  
بجنب المصلى رحمة الله عليهم .

١ - كذا في ق م ، ب : ابو عبدالله ، ٢ - م كلمة « الزنجاني » را ندارد ، -

٣ - يعنى فقيه صائين الدين حسين بن محمد بن سلمان صاحب كتاب تاريخ مشايخ فارس ، رجوع  
شود بص ٤ حاشية ٣ ، وبنمرة ١٢٢ از تراجم كتاب حاضر ، -

٤ - تصحيح قياسى ، م : و يأتيا ، ق ب : فيأتيا ،

## ۲۶۵ - مولانا سعدالدین احمد الفارسی<sup>۱</sup>

العالم العامل المبجل البارع الكامل المفضل كان جامعاً بين المشروع والمعقول فائقاً في الفروع والأصول وقد صنّف فيهما تصانيف عدّة وله من الفوائد نظماً ونثراً ما لا يدرك احد حدّه وكان مولانا السعيد مجدّد الدین اسماعیل<sup>۲</sup> يكرمه اكراما عظيماً و يشاوره فيما يريدّه تبيحاً و تعظيماً يدرّس في القفصه<sup>۳</sup> العامرة بين<sup>۴</sup> الجامع العتيق و يجيب بحسن البيان عن كلّ غامض و دقيق متبجحاً

۱ - م؛ مولانا سعدالدین محمود القاری ، ۲ - چنانکه مکرّر در حواشی این کتاب اشاره کرده ایم مابین خاندان قضاة فالی شیراز که قریب صدوپنجاه سال در قرن هفتم و هشتم قضاء ممالک فارس ابا عن جدّ باقر اذ آن خاندان مفوض بوده در نقر بوده اند که هر دو موسوم بودند اند بمجدّد الدین اسمعیل ، یکی مجدّد الدین اسمعیل بن نیکروز متوفی در سنه ۶۶۶ (نمره ۲۹۱ از تراجم) ، و دیگر نواده او مجدّد الدین اسمعیل بن رکن الدین یحیی بن مجدّد الدین اسمعیل مذکور متوفی در سنه ۷۵۶ (نمره ۲۹۳) ، و در مورد ما نحن فیه چون مؤلف تاریخ وفات صاحب ترجمه حاضر را ذکر نکرده هریک از آن دو محتمل است مراد باشد ولی بظنّ غالب مراد دوّمی است چه مؤلف در تضعیف این کتاب در مورد صحبت از ثانی اغلب از او به «مولانا السعيد» تعبیر کرده است و در مورد اوّلی این کار را نکرده است ، -

۳ - چنین است در هر سه نسخه بقیاف و فاء و صاد مهمله و در م فتنه نیز روی فاء گذارده است ، و از سیاق کلام ظاهراً چنان برمیآید که مراد از قفصه در اینجا اطاقی یا حجره بوده است که بجای دیوار از هر چهار طرف محاط بوده بچوبها یا یلهای فلزی مشبک بنجوی که کسی از بیرون باندرون آن نمیتوانسته داخل شود ولی از خارج و داخل همه چیز آن مرئی و مکشوف بوده است نظیر ضریح بعضی امامزاده ها و وجه تسمیه آن بقفصه نیز قطعاً همین مشبک بودن دیواره های آن بوده است مانند قفس طبور ، - ۴ - یعنی واقع در وسط جامع عتیق ، ولی استعمال کلمه «بین» باین طرز که مؤلف در اینجا استعمال کرده ظاهراً غلط فاحش باید باشد چه مضاف الیه «بین» باید چیزی باشد که مفهوم آن بیش از یکی باشد یعنی مثلاً تشبیه یا جمع یا اسم جمع یا اسماء اعداد از دو بیابا یا اسماء متعاطفه بر یکدیگر مانند امر بین الامرین و اختفی بین الأشجار و قام بین القوم خطیبیا و دخلت بین الجماعة و قسما بین الاثنين و عرفه بین مائة رجل و جلس بین زید و عمرو ، و اگر ضمیر مفرد باشد حتماً باید کلمه «بین» مکرّر شود مثل بینی و بین الله و بینی و بینک ، ولی باین وضع که مؤلف آنرا در اینجا استعمال کرده چنانکه گفتیم بدون شك باید غلط واضح باشد چه هرگز نمیتوان گفت صلیت بین البیت بمعنی فی وسط البیت و نظائر آن (رجوع شود به مصباح المنیر و تاج العروس و محیط المحيط و اقرب الموارد در بی ن) ، -

بما آناه الله من فضله لا يقنط احداً بوفره ونبله<sup>۱</sup>، سمعت مولانا السعيد قوام الدين  
 عبدالله<sup>۲</sup> انهما كانا في بعض حظائر المصلی<sup>۱</sup> في يوم من الأيام ينتظران جنازة  
 بعض الحكماء قال فجاء بعض القضاة الجائرة الخارجين عن الدائرة المتعلّبين على  
 اهل العلم بمجرد الجاه والمال العاملين لدنيا الغافلين عن المال فأقبل في كوكبة  
 تامة وجلبة<sup>۴</sup> عامة قد ارسَل طرته الى ركبته يمشي الوكلاء والمُخضِرُونَ<sup>۵</sup> بين  
 يديه (ورق ۱۵۷ ب) حتى اذا فرش<sup>۶</sup> مصلاه العريض الطويل جاس<sup>۷</sup> كأنه يوحى  
 اليه الأنجيل والمعريف يطريه بمدايح ليست فيه واهل الدنيا يترقبون<sup>۸</sup> حسن  
 تلقته وتلقيه<sup>۹</sup>، قال وكان مولانا سعاد الدين جالساً بقربى ومُلصِقاً جنبه بجنبى فقال  
 لى لمارأى تلك الحال وشاهد فيهم امارات تصوّر المحال يا اخى كيف ترى  
 هذه العمامة الكبيرة والسجادة البسيطة والدراعة الواسعة واللحية العريضة الطويلة  
 والبغلة الواقعة وراء الحظيرة وهذه النّواب والخدام والتّجملات والگلام، اترضى  
 ان تُعطى هذه كملها ويُنزع عنك العلوم<sup>۹</sup> التي تعلّمتها فقلت لا والله لا ارضى ان  
 ابدل بمسئلة واحدة مما علّمت اضعاف اضعاف هذه، قال فتصبر ونسلم<sup>۱۰</sup> فان

۱ - كذا في ق ب بالفاء ، م : بقره (بالقاف) ، - وفر بفتح واو و سکون فاء بمعنى توانگری و

ثروت و تمول است ، و نبل بضم نون و سکون موخده بمعنى نجابت و بزرگی و عطية است ،

۲ - یعنی صاحب ترجمه نمره ۳۳ ، - ۳ - یعنی گورستان معروف مصلی که حافظ نیز در  
 آن گورستان مدفون است : چو در خاک مصلی یافت منزل الخ .

۴ - جلبه بجیم و لام مفتوحین بمعنی غوغا و اختلاط آوازاها و فریاد هاست ،

۵ - مُخضِر بضم میم و کسر ضاد معجمه بمعنی رسول تاضی است که اصحاب دعاوی را نزد قاضی احضار  
 می نماید و بعبارة اخرى « فرآش عدلیه » (محبط المحيط ودزی) ، ۶ - م : بسط ،

۷ - م : و جلس ، - ۸ - م : ينتظرون ، ۹ - تصحيح قیاسی ، - هر سه نسخه : العلم ،

۱۰ - کذا فی ب ، م : فتصبر و تسلّم ، ق : فتصبر و نسلم ،



ما أُعْطِينَا خَيْرَ مِمَّا أُعْطِيَ هَؤُلَاءِ فَتَجَبَّتْ مِنْ حَسَنِ كَلَامِهِ وَعُلُوِّ هِمَّتِهِ وَفَتَحَ اللَّهُ عَلَيَّ مِنْ ذَلِكَ أَبْوَابَ الْمَعَارِفِ وَالسَّرُورِ ، وَفَدَتْ تَشَرُّفْتُ بِتَقْبِيلِ يَدَيْهِ وَاقْرَرْتُ عَيْنِي بِالنَّظَرِ إِلَيْهِ وَحَضَرْتُ مَعَ جَدِّي يَوْمَ دَفَنِهِ عَلِيَّ شَفِيرِ قَبْرِهِ وَفَدْتُ اجْتَمَعَ الْفَضَاءُ (ورق ۱۵۸) وَالْحُكَّامَ وَالْمَشَائِخَ وَالسَّادَةَ الْعِظَامَ وَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى تِلْكَ الْجُمُوعِ يَذْرَفُونَ عَلَيْهِ الدَّمُوعُ وَيَتَذَكَّرُونَ عِلْمَهُ الشَّامِلَ وَيَتَذَكَّرُونَ فَضْلَهُ الْكَامِلَ وَالْيَوْمَ لَا أَرَى أَحَدًا مِنْ أَوْلِيكَ الْأَقْوَامِ بَلْ كَلَّمَهُمْ رَهَائِنُ اجْدَاثِ وَرِجَامٍ ۳ :

يَا عَرَصَةَ الْوَادِي عَالِيكَ سَلَامٌ	مَا نَاحَ مِنْ فَوْقِ الْغُصُونِ سَحَامٌ
آيْنَ الَّذِينَ عَهْدْتُهُمْ فِي سَادَةٍ ۴	غُرِّ ۵ وَآيْنَ أَوْلِيكَ الْأَقْوَامِ ۶
أَخْنَى عَلَيْهِمْ صَرْفٌ ذَهْرٍ جَائِرٍ	لَمْ يَبْقِ فِيهِمْ بَهْجَةٌ تُسْتَامُ ۶
حَيَّاكَ يَا آتَرَ الدِّيَارِ سَحَائِبُ	وَ سَقَاكَ فِي إِتْسْرِ الْغَمَامِ غَمَامٌ

رحمة الله عليهم .

- ۱ - ب ق : شرفت ، - از اینجا بعد باز مؤلف است که سخن میگوید نه قوام الدین عبد الله ،
- ۲ - تصحیح قیاسی ، - ق ب : فالیوم ، م : فلم ارالیوم احداً ،
- ۳ - الرِّجْمَةُ [ بفتح الراء و ضمها و سکون الجیم ] القبر و الجمع رجام [ بالكسر ] والرَّجَامُ حجارة ضخام ربما جمعت علی القبر لیستم (لسان العرب) ،
- ۴ - کذا فی النسخ ، ولعل الأظهر : مِنْ سَادَةٍ ،
- ۵ - کذا فی ب ق ، ولعل الأظهر : غُرٌّ ، - م : غُرَّوَا ( کذا ! ) ،
- ۶ - این مصراع تقریباً بعین الفاظ مأخوذ است از مصراع دوّم بیت ذیل که مطلع قصیده مشهوری است از ابو نواس :

يَا دَارًا مَا فَحَلَّتْ بِكَ الْإِيَّامُ      لَمْ يَبْقِ فِيكَ بَشَاةٌ تُسْتَامُ  
( رجوع شود به طبقات الشعراء ابن المعتز ص ۹۶ ) ، -

## ۲۶۶ - مولانا روح‌الدین ابوطاهر بن ابی‌المعالی<sup>۱</sup>

القاضی الکریم العادل العالم الرّحیم الباذل الذی لا یحکم الآ بالحقّ ولا یضنّ بعلمه علی الخلق یحیی الّیالی بالتلاوة والأذکار و یتولّی قضاء المسامین بالنهار لم یداهن فی حدّ من حدود الأسلام ولم یلمح لغرض<sup>۲</sup> فی حکم من الأحکام لم یسبّمه احد بالسّلام علیه و ان جهد ولم یفت عن حدسه ظلامه احد و ان جهد یبالغ فی اکرام<sup>۳</sup> رسول الله و عترته و سمّی سائر ابنائه الکررام محمّداً بهجّته (ورق ۱۵۸) یجالس الصّوفیة و الفقراء و یتزل المسافرین من اهل العلم فیحسن لهم القرى ، قد شرح کتاب الغایة القصوی<sup>۴</sup> بنية منبعثة عن الأخلص و التقوی شرحاً و ائیاً جامعاً لم یترک غامضاً لمن تدبّره و لم یذر مشکلاً لمن تعمّقه ، وله فصائد عربیة بلیغة و مقطعات فارسیة متینة<sup>۵</sup> لم یحضرنی [منها] الآن الا بیتان فدان<sup>۶</sup> لَقَفْتُهُمَا عن فُلُقٍ فیهِ<sup>۷</sup> حین ینشدهما علی بذیه وهما :

- ۱ - چنین است عنوان در ب ق ، م : «مولانا روح‌الدین بن ابوالمعالی معبد البنجیری العلوی» ، دوکامه اخیر بخط الحاقی در بالای سطر افزوده شده و روی کلمه «ابن» نیز خط ترقین کشیده شده ، عنوان ترجمه فارسی کتاب : قاضی روح‌الدین ابوالمعالی علوی بیخبری (کذا) .
- ۲ - ب : ولم یلمح الغرض (کذا) ، ۳ - م : تعظیم ،
- ۴ - الغایة القصوی نام کتب متعدده است و اینجا ظاهراً مراد غایة القصوی در فقه شافعیه تألیف قاضی ناصرالدین عبدالله بن عمر بیضاوی مشهور صاحب تفسیر معروف انوارالتنزیل و نظام التواریخ است (رجوع شود بکشف الظنون) ، ۵ - م : عمیقه ، ۶ - کذا فی م بقاء و ذال معجمه ، ب ق : قدان ، - قدّ بفتح فاء و تشدید ذال معجمه بمعنی تنها و یگانه و فرد است و بیتان فدّان یعنی دو بیت بدون سوّمی . ۷ - بلام و قاف مکسوره و فساء ساکنه . تکلم وحده ماضی است از لقف از باب علم بمعنی ربودن و گرفتن چیزی بشتاب و سبکی و منه قوله تهالی فاذا هی تلقف ما یأفکون ، یعنی ربودم آندو بیت را سرعت از دهان او وقتی که برای پسرانش آنهارا میخواند ، و فُلُقٍ بفتح فاء و سکون لام بمعنی شکاف دهان است یقل کأمنی من فلق فیهِ ای شقه ، و «فیهِ» هیئت حال جرّی فوه و فاه و فیهِ است از اسماء سته ، یعنی دهان او ،

اقبال چو مرغیست درین کاخ فراح  
 گستاخ پریده هر دم از شاخ بشاخ  
 در کاخ باقبال چه پایسی دلشاد

کین<sup>۱</sup> هر دو چو قلب شد چه اقبال و چه کاخ<sup>۲</sup>

یرید انّ الأقبال اذا قُلب کان لابقاء و لفظة کاخ الذی هو القصر اذا قُلب کان  
 [خاک] بمعنی<sup>۳</sup> التراب، و ممّا کتب لبعض افرابائی:

أَلْقَلْبُ يَشْهَدُنِي وَ لَيْسَ بِكَادِبٍ      أَنِّي أَشْتَرَيْتُ وَصَالَهُ بِالرُّوحِ  
 لَكِنَّهُ بِهَوَاهُ مَجْرُوحٌ وَ لَا      يُقْفِي لَنَا بِالشَّاهِدِ الْمَجْرُوحِ

قضى نجبه فى لياة الرغائب<sup>۴</sup> من سنة ثلاث و خمسين<sup>۵</sup> و سبعمائة و دفن بحظيرته  
 المباركة رحمة الله عليهم (ورق ۱۵۹).

## ۲۶۷ - مولانا نورالدين عبدالقادر المعروف بحكيم<sup>۶</sup>

استاذ العلماء المحققين كان وحيداً فى الفقه والعربية و غيرهما وله مشايخ  
 كبار و ائمة معتبرون منهم الشيخ شهاب الدين عمر السهروردى<sup>۷</sup> و القاضى  
 سراج الدين مكرم بن العلاء<sup>۸</sup> و القاضى مجدالدين اسمعيل بن نيكروز<sup>۹</sup> و الشيخ

۱ - این کلمه در هر سه نسخه بهمین نحو مکتوب است و همچنين در غالب نسخ قديمه فارسى ديگر نيز غير کتاب حاضر بنحو عموم این کلمه را که اکثرون معمولاً کاین (= که این) مى نویسند سابق «کین» مى نوشته اند ، ۲ کذا فى ق ، ب : چه اقبال چه کاخ ، م : نه اقبال و نه کاخ ، ۳ - ب ق : معنی ، ۴ - ایلة الرغائب شب اولین جمعه ماه رجب است بشرط آنکه پنجشنبه اش نیز در رجب باشد ( نزهة القلوب طبع بمبئی ص ۳۳ و شرح بیست باب ملا مظفر گنابادى ص ۱۲۴ ) ، ۵ - کذا فى ق ب ، م : سبعین ( بجای خمسين ) ، ۶ - کذا فى ق ب ، م : بالحکیم ( بالف و لام ) ، ۷ - رجوع شود بص ۶۹ حاشیه ۵ و ص ۷۵ حاشیه ۳ ، ۸ - کذا فى النسخ الثلاث ، - رجوع شود بص ۳۷۴ حاشیه ۱ و پنمره ۳۰۳ از تراجم ، ۹ - رجوع شود بنمره ۲۹۱ از تراجم ،

شمس الدین عمر القرشی<sup>۱</sup> و الشیخ شمس الدین عمر التركي<sup>۲</sup> و الشیخ نجیب الدین علی بن بزغش<sup>۳</sup> و الفقیه صائِن الدین حسین بن محمد بن سلمان<sup>۴</sup> و درس و افاد و نشر العلم و صحح النسخ سنین و نسخه‌تہ فی<sup>۵</sup> الکشاف اصل النسخ الشیرازیة و تلمذہ<sup>۶</sup> خلق کثیر من العلماء الأعلام منهم مولانا العلامة قطب الدین محمد الفالی<sup>۷</sup> و غیرہ و کان ذا نفس زکی<sup>۸</sup> و خلق مرضی و ورع کامل و جود شامل و وجدت بخط مولانا قوام الدین عبداللہ<sup>۹</sup> و کتب اَنه نقله من خطه :

لِمَا خُلِقُوا لِمَا غَفَلُوا وَ نَامُوا	أَمَّا وَاللَّهِ لَوْ عَلِمَ الْأَنَامُ
عُيُونُ قُلُوبِهِمْ سَامُوا وَ هَامُوا <sup>۱۰</sup>	لَقَدْ خُلِقُوا لِمَا لَوْ أَبْصَرَتْهُ
وَ تَوَبَّيْحُ وَ أَهْوَالُ عِظَامُ	حَيَاةٍ ثُمَّ قَبْرٌ ثُمَّ حَشْرٌ
وَ صَلَّوْا مِنْ مَخَافَتِهِ وَ صَامُوا	لِيَوْمِ الْحَشْرِ قَدْ عَمِلْتَ رِجَالٌ
كَأَهْلِ الْكَهْفِ آيْقَاطُ نِيَامُ	وَ نَحْنُ إِذَا أَمِرْنَا أَوْ نُهَيْدُنَا

۱ - یعنی شمس الدین ابوالمفاخر عمر بن المظفر بن روزبهان بن طاهر عمری زبئی عدوی قرشی یکی از معارف خاندان مؤلف کتاب حاضر که ترجمه احوال او در تحت نمره ۱۶۴ گذشت ، و این خاندان چون نسب خود را بمر بن الخطاب میرسانند لهذا غالباً بر اسماء خود یکی از نسبتهای مذکور را یاهمگی آنها را می افزایند ، برای بیان وجه مناسبت این نسبتها با خاندان ایشان رجوع شود بص ۱۸۴ حاشیه ۲ و برای «قرشی» بخصوصه بص ۲۲۷ س ۳ ، - کلمات « و الشیخ شمس الدین عمر القرشی » در م موجود نیست ،

۲ - رجوع شود بنمره ۲۷۷ از تراجم و نیز بص ۱۵۷ ، ۱۵۸ ، ۳۷۵ -

۳ - رجوع شود بنمره ۲۳۱ از تراجم ، - کلمات « و الشیخ نجیب الدین علی بن بزغش » فقط در هامش ق موجود است ، ۴ - نمره ۱۲۲ از تراجم ، ۵ - کذا فی النسخ ، و لعل الأظهر « من » مکان « فی » ، ۶ - رجوع شود بص ۱۴۱ مکرر ، ۲۹۸ ، ۳۸۵ ، ۷ - نمره ۲۹۹ از تراجم ، ۸ - کذا فی ق ب بتذکیر الوصف ، م : ذانفس زکیه و اخلاق مرضیه ، - «نفس» گرچه غالباً مؤث استعمال میشود ولی تذکیر آن نیز جایز است (رجوع شود بلسان العرب در ن ف س)

۹ - نمره ۳۳ از تراجم ، ۱۰ - سامت الراعیة و العنم رعت حیث شاءت نفهی سائمة و السوم سرعة المر و السائم الذاهب علی وجهه حیث شاء ، - و هامت الناقة ذهبت علی وجهه لرعی و الهبام جنون یاخذ البعیر حتی یهلك و الهائم المتحیر (لسان العرب) ،

(ورق ۱۵۹ ب) توفی فی رمضان<sup>۱</sup> سنة ثمان<sup>۲</sup> و تسعين و ستمائة و دفن بحظيرته  
رحمة الله عليهم .

### ۲۶۸ - الشيخ روزبهان المعروف بفريد<sup>۳</sup>

قال الفقيه<sup>۴</sup> كان عديم المثل في وقته بأخلاقه الحميدة و اوقاته الشريفة دائم  
انفكر في آلاء الله<sup>۵</sup> لا يتردد الآلى الروضة الكبرى لأفادة الناس و الى الجامع  
العتيق ايضاً للتذكير و نشر الحديث و التفسير و عظم بشيراز اربعين سنة و ما قبل من  
جندى شيئاً و لا اشرف نفسه على طمع و له كلام حسن و ذكر جميل بين الأنام  
يضرب به المثل في صدق الكلام و كان عالماً بقرآآت القرآن و غيرها من العلوم  
الدنيّة يفيدها و يدرسها من غير توقّع و كان صاحب كرامة و فراسة و ذوق  
و بهجة ، توفى في سنة ثمان عشرة و ستمائة و دفن بحظيرته رحمة الله عليهم .

### ۲۶۹ - الشيخ عز الدين محمد<sup>۶</sup> بن روزبهان

العالم الصديق كان من اصحاب الشيخ حجة الدين الأبهري<sup>۷</sup> حصل العوام

---

۱ - م اين كلمه را ندارد ، ۲ - م : تسع ، ۳ - چنين است عنوان در ب ق ، م :  
الشيخ روزبهان فريد ، شرح احوال اين شخص در شيراز نامه ص ۱۲۲ بعنوان « فريد الدين  
روزبهان الفسوى » نیز مسطور است ، و شرح احوال پسر صاحب ترجمه شيخ عز الدين محمد بن  
روزبهان بلافاصله بعد درهين صفحه در تحت نمرة ۲۶۹ خواهد آمد ، و شرح احوال نواده  
صاحب ترجمه امام الدين داود بن عز الدين محمد بن روزبهان در تحت نمرة ۲۴۸  
و شرح احوال پسر اين اخير شيخ فريد الدين عبد اللودود بن داود بن محمد بن  
روزبهان در تحت نمرة ۲۴۹ سابق گذشت ، ۴ - رجوع شود بص ۳۸۷ حاشية ۳ ،  
۵ - كذا في ب م ، ق : في لاله الا الله ،

۶ - چنين است عنوان در هر سه نسخه ، - اين شخص بتصريح شيراز نامه ص ۱۲۲-۱۲۳ و نیز  
بقرينة نام پدر و سياق معهود عبارت مؤلف كتاب حاضر « و دفن عندايه » كه اين گونه تعبير را  
هميشه در مورد تراجم ابناء مذکور بلافاصله بعد از تراجم آباء ذكر ميكند پسر صاحب ترجمه  
بلافاصله قبل است ، ۷ - يعنى حجة الدين ابوطالب عبد المحسن بن ابى العميد شافعى ابهرى  
بقية در صفحه بعد .

بشیرازو وعظ فيها عشرين سنة وسافر<sup>۱</sup> الحجاز وادرك صحبة الشيخ شهاب الدين  
السهروردي ولبس عنه الخرقة (ورق ۱۶۰) وهى باقية فى ابدى اولاده ، قال  
الفيهي<sup>۲</sup> حسين ، ارايت احسن لهجة ولاين كلاماً منه ، ما شرع قط فى الترهات  
بل لزم الأحاديث والآيات وكان كثير البكاء عظيم السخاء جزيل العطاء جميل الوفاء  
بنى رباطاً بجنب بيته يطعم فيه الفقراء والمسافرين توفى فى ذى القعدة سنة تسع  
وعشرين وستمائة<sup>۳</sup> ودفن عند ابيه رحمة الله عليهم .

## ۲۷۰ - مولانا لسان الدين نوح بن محمد الطوسى اصلاً السمنانى مولداً

الفقيه العالم المحقق النبى الفاضل المدقق فاق اهل عهده بدراسة انقه

بقية از صفحه قبل

از فقها و مشايخ صوفيه اواخر قرن ششم و اوایل هفتم و متوفى در سنه ۶۲۴ ، ترجمه احوال  
وى در طبقات سبكي ج ۵ ص ۱۳۲ و شذرات الذهب ج ۵ ص ۱۱۴-۱۱۵ مذکور است و عين عبارات  
مأخذ اول راجع بوى از قرار ذيل است : « عبدالمحسن بن ابى العميد بن خالد بن عبدالغفار بن  
اسماعيل الشيخ حجة الدين ابوطالب الخفيفى الأبهري الصوفى ولد فى رجب سنة ست و خمسين  
و خمسمائة و تفقه بهمدان على ابى القاسم بن حيدر الفزوينى و علق التعليقه عن فخرالدين النوقانى  
و سمع باصبهان من ابى موسى المدينى و غيره و ببغداد من ابى الفتح بن شاتيل و غيره و بهمدان  
و دمشق و مصر و مكه و غيرها من البلاد و كان كثير الأسفار و الحج ذاصلاً و تهجد و صيام و  
عبادة عارفاً بكلام المشايخ و احوال القوم و حج و جاور و توفى فى صفر سنة اربع و عشرين و  
ستمائة انتهى ، و در شذرات الذهب نيز خلاصه همين فصل را ذكر کرده بدون شى زائدى ولى  
بعضى اختلافات قراآت با سبكي دارد از قرار ذيل : بجای نسبت صاحب ترجمه « الخفيفى »  
باخاممجمه و دو فاء آنجا « الحقيقى » باء مهمله و دو قاف دارد ، و بجای « النوقانى » بادون  
« البوقانى » بياء موحده در اول ، و بجای ابى موسى المدينى آنجا « الترك » دارد (كذا؟) ، در  
شيراز نامه ص ۱۳۶ در ترجمه احوال قاضى امام الدين عمر بىضاوى پدر قاضى بىضاوى معروف  
صاحب تفسير مشهور و نظام التواريخ گویند که « خرقه تصوف از شيخ حجة الدين ابهرى سنده » ، -

۱ - رجوع شود بص ۵۰ حاشیه ۷ ، ۲ - رجوع شود بص ۳۸۷ حاشیه ۴ ،

۳ - م : ست و عشرين و ستائة ، - ۴ - م کلمات « اصلاً السمنانى مولداً » را ندارد ، - در ب  
قبل از نوح کلمه « ابن » علاوه دارد ،

و بیانه و امتاز من بنی جلدته بقاء لفظه و ذلاقة لسانه قد قرأ الحاوی علی مولانا جلال الدین محمد<sup>۱</sup> ابن المصنف<sup>۲</sup> و كان مستحضراً جامعاً لایسبته<sup>۳</sup> احد قبله و لایلقه احد بعده و كان فی المعرفة و الکرامه آیه توفی فی سنة . . . و سبعائة<sup>۴</sup> و دفن بحظیره رحمة الله علیهم .

۲۷۱ - وولانا اختیار الدین لقمان بن نوح السمنانی<sup>۵</sup>

ولده<sup>۱</sup> العالم الكامل ، النبیہ الفاضل ، المالك لأزمة البیان و الفتیا التارك لتكلیفات اهل الدنیا تفقه علی والده و اخذ من العلوم الثقلیة و العقلیة بنصیب و افر

۱ - یعنی جلال الدین محمد بن نجم الدین عبدالغفار قزوینی متوفی در سنه هفتصد و نه ، پدرش نجم الدین عبدالغفار صاحب کتاب معروف « الحاوی الصغیر » است در فقه شافعی که در ص ۷۱ حاشیه ۵ نیز اشاره بدان کردیم (برای شرح احوال صاحب ترجمه رجوع شود بطبقات سبکی ج ۵ ص ۲۴۱ ، و درر الکامنه ابن حجر ج ۴ ص ۱۹) ،

۲ - کذا فی ق م ، ب : ابوالمصنف (غلط فاحش) ،

۳ - کذا فی النسخ ، و لعل الاظهر : لم یسبته ،

۴ - جای آحاد و عشرات در هر سه نسخه سفید است ، و عدد مئات در ب م « ستمانه » است ولی در ق « سبعائة » یعنی بهمان نحو که در متن چاپ کرده ایم ، و ظاهراً همین نسخه ق اقرب بصواب باشد چه یکی از تلامذه صاحب ترجمه چنانکه در ص ۳۶۱ و ۳۶۳ گذشت قاضی بهاء الدین عثمان بن علی<sup>۲</sup> کوه کیلویه متوفی در سنه هفتصد و هشتاد و دو بوده است پس اگر فرض کنیم که صاحب ترجمه با کثرت تقدیرات در آخرین سالی که بکلمه « ستمانه » شروع میشده یعنی در سال ششصد و نود و نه وفات یافته بوده لازمه ضروری آن این میشود که قاضی بهاء الدین مزبور بعد اقل صد سال عمر کرده باشد چه بتصریح خود قاضی بهاء الدین مذکور (ص ۳۶۲ سطر اخیر) ابتداء تلمذ وی نزد صاحب ترجمه در سن هجده سالگی او بوده است ، و اینگونه عمرهای طویل صد ساله را که عاده بسیار نادر الوقوع است غالباً مؤلفین در شرح احوال کسانی که باین سنها رسیده اند متعرض ذکر آن میشوند و حال آنکه اصلاً و ابداً نه در کتاب حاضر و نه در درر الکامنه ذکرى ازین مقوله نشده است ،

۵ - م کلمه « السمنانی » را ندارد ؛ ۶ - این کلمه فقط در م موجود است ،

وسافر<sup>۱</sup> البلدان (ورق ۱۶۰ ب) ثم رجع وكان يدرس في المدرسة الفزارية<sup>۲</sup> يقرأ عليه أكثر الكتب الأدبية والعلوم المتداولة وصارت إليه فتاوى البلد كلها وله رسالات فائقة وقصائد رائقة ولطائف يمجز البيان عنها ورقائق<sup>۳</sup> يتطر ماء الملاحاة منها وكان على السفهاء والجهال أشد من سيف قاطع يبتكتهم في المباحث ويستكتهم في المجامع وله ديوان يزيد على الوف<sup>۴</sup> كأنها على آذان إبكار المعاني شنوف، ومن جملة منظوماته:

إِنِّي إِذَا افْتَحَرْتُ الْجَهْلُ بِجَاهِهِ      وَبِمَا حَوَى مِنْ مَالِهِ وَمَنَالِهِ  
فَتَفَاخُرِي بَيْنَ الْفَحْلَائِقِ كُلِّهِمْ      بِوَلَاءِ خَيْرِ الْأَنْبِيَاءِ وَآلِهِ  
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تُوْفِي فِي سَنَةِ... وَسَبْعِمِائَةٍ<sup>۵</sup> وَدَفِنَ فِي الْحَظِيرَةِ<sup>۶</sup> عِنْدَ أَبِيهِ<sup>۷</sup>  
رَحْمَةً اللَّهُ عَلَيْهِمْ.

۲۷۲ - الشيخ ابو سعد احمد بن سهل بن ابراهيم

النهر آبادی الاصبهانی<sup>۸</sup>

كان عالماً حافظاً متقناً<sup>۹</sup> قهيبها صاحب انفاص طاهرة وكرامات ظاهرة جمع الأخبار النبوية والآثار المصطفوية وادرك الأئمة في الفنون وافاد الناس في البلاد

۱ - رجوع شود بص ۵۰ حاشیه ۷ ، ۲ - م بجای الفزاریه ، القوامیه ، - راجع بمدرسه فزاریه شیراز رجوع شود بص ۳۶۰ حاشیه ۵ الی ص ۳۶۱ ، ۳ - کذا فی ق ب براء ، مهمله ، م ، دقائقی ( بدال مهمله ) ، ۴ - م ، الالوف ، ۵ - جای آحاد و عشرات در ب م سفید است ، ق اصل تاریخ وفات را هیچ ندارد ، ۶ - ب کلمات ( فی الحظیره ) را ندارد ، ۷ - کذا فی م ، ب ، عند عمه ، ق هیچیک از این دو کلمه را ندارد ، ۸ - چنین است عنوان در ق ب ، ولی ب دو کلمه . بن سهل را ندارد ، م : الشيخ ابو سعد احمد بن سهل الاصبهانی ، - نهر آباد که صاحب ترجمه بدان منسوب است بقرینه نسبت ، الاصبهانی . ظاهراً باید نام موضعی از توابع اصفهان باشد ولی در کتب جغرافیای قدیم و جدید در مجال اصفهان بچنین نامی برنخوردیم ، - ۹ - م متقی ،



و شیوخه بین الحفاظ مشهوره و سیرته فی الناس مذکوره قال الفقیه<sup>۱</sup> قدم علينا بشیر از فقر حنا بلفائه و عجبنا من اتقانه فی کُلّ العلوم (ورق ۱۶۱) و توفی فی شعبان سنة احدى و اربعین و ستمائة<sup>۲</sup> و دفن فی حظيرة الشيخ علی السکوبانی<sup>۳</sup> و وعظت الناس فيه<sup>۴</sup> بأبيات منها:

تَفَكَّرْ فِي السَّوْرَى فِيمَا عَلَيْهِمْ  
يُرْجَى النَّاسُ يَوْمًا بَعْدَ يَوْمٍ  
و فِي نَقْلِ النَّبِيِّ لِنَادِيلٍ  
و كَمْ مِنْ بَارِعٍ حَازَ الْمَعَالِي

من الخُسرانِ وَ الهَمِّ النَّقَالِ<sup>۵</sup>  
و لَا يُحْصُونَ يَوْمَ الْأَنْتِقَالِ<sup>۶</sup>  
بِأَنَّ الْخُلْدَ مِنْ بَابِ الْمُحَالِ  
مِنَ الْأَخْيَارِ وَ الْغُرِّ النَّبَالِ

۱ - یعنی فقیه صائین الدین حسین متوفی در سنه ۶۶۴ که مکرر نام او در این کتاب رده شده ، رجوع شود بص ۴ و نمرة ۱۲۲ از تراجم کتاب حاضر ،

۲ - چنین است این تاریخ وفات در هر سه نسخه ،

۳ - کذا فی ق ب صریحاً و اضحاً بکاف و واو و باء موحدہ و الف و نون و در آخر یاء نسبت ، م : الکرمانی ، - در اواخر نرة آتیه ۲۷۳ باز اسم این شخص مجدداً برده شده است و در آوجا نیز بعینه مثل همین جا در ب ق «الکوبانی» دارد و در م «الکرمانی» ، - بافحص بلیغ نتوانستیم اطلاعی در باب این شخص بدست بیاوریم ، و کوبان نام مواضع متعدده است که نمیدانیم این شیخ علی کوبانی یکدام یک از آنها منسوب است ، از جمله قریه بزرگی بوده است از محال اصفهان از ناحیه خان لنگان، و نیز نام قریه بوده است از توابع مرو و این قریه اخیر را جو بان باجیم بجای کاف نیز میگفته اند ( انسباب سمعی در «جوبان» و معجم البلدان در کوبان و جوبان ) ، -

۴ - قائل این کلام و این اشعار همان فقیه صائین الدین حسین مذکور در دو سطر قبل است بعبارت « قال الفقیه » نه مؤلف کتاب حاضر چه مؤلف که تا سنه ۷۹۱ در حیات بوده محال است که سال وفات صاحب ترجمه را که سنه ۶۴۱ بوده درک کرده باشد ،

۵ - م : العقال (کذا) ، ۶ - کذا فی النسخ بالراء المهملة ، و لعل الأظهر « یرجى » بالزاء المعجزة ، ۷ - بهتر آنست که « الأنتقال » بقطع همزه وصل ثانی خوانده شود بر ای ضرورت

شعر تا این رکن بر وزن مقامیلین یعنی مَقَامِلُنْ معصوب باشد که در بحر وافر مستحسن است ، نه بحدف همزه وصل تا بر وزن مقاملین معقول باشد چه ز-اف عقل در بحر وافر قبیح است ،

۸ - کذا فی م ، ب ق ، علی نقل

تَقَضَىٰ عُمُرُهُ وَمَضَىٰ سَرِيرَةً  
 كَشَيْخِ الْعَصْرِ أَحْمَدَ<sup>۲</sup> بْنِ سَهْلٍ  
 وَزَارَ مَجَالِسَ الْعُلَمَاءِ دَائِبًا  
 مَسَانِيدُ الْحَدِيثِ وَمَا يَلِيهَا  
 تَفَاسِيرُ الْكَلَامِ وَكُلُّ عِلْمٍ  
 آنَا اللَّهُ حُجَّتَهُ وَصَفَىٰ<sup>۴</sup>  
 إِلَىٰ ظِلِّ الْإِذَى مَوْلَى التَّمَوَالِي<sup>۱</sup>  
 بِهِ افْتَحَرَ الرِّوَاةُ كَدَى الْمَقَالِ  
 وَأَظْهَرَ عِلْمَهُ وَرَوَى التَّمَوَالِي  
 لِمَحْضَرِهِ كَمَا مَثَالِ السَّلَالِي  
 مَرَاتِعُ<sup>۳</sup> قَلْبِهِ كُفْلُ اللَّيَالِي  
 تَبَاشِيرَ الْفُؤَادِ عَلَى التَّمَوَالِي  
 رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِم .

### ۲۷۳ - الشیخ شهاب الدین ابو نجیح . احمد بن محمد الکرمانی

حَصَّلَ الْعُلُومَ بِشِيرَازِ ثُمَّ عَزَمَ إِلَى الْحِجَازِ وَتَوَطَّنَ فِي النِّظَامِيَّةِ بِمَدِينَةِ السَّلَامِ  
 وَصَادَفَ صَحْبَةَ الشَّيْخِ شَهَابِ الدِّينِ السَّهْرُورِدِيِّ وَالشَّيْخِ حُجَّةِ الدِّينِ الْأَبْهَرِيِّ<sup>۱</sup>  
 قَالَ الْعَمِيقِيُّ<sup>۲</sup> وَكُنْتُ رَفِيقَهُ فَلَمَّا رَجَعُ إِلَى بِلَادِ الْعَجْمِ أَتَى النَّاسَ عَشْرِينَ سَنَةً وَ  
 تَوَلَّى الْقَضَاءَ بِبَلَدَةِ يَزْدَ (وَرَقَ ۱۶۱ ب) ثُمَّ رَجَعَ إِلَى شِيرَازِ يَدْرُسُ وَيَفْتِي فِي الْمَدْرَسَةِ  
 الْكِرْمَانِشَاهِيَّةِ وَانْفَقَ الْأَمْوَالَ الْكَثِيرَةَ الْمُوَرَّثَةَ عَلَى الْفُقَرَاءِ وَمَا رَأَيْتُ مِنَ الْعُلَمَاءِ  
 أَكْثَرَ تَوَاضَعًا مِنْهُ وَلَا أَقَلَّ كَلَامًا مِنْهُ وَكَانَ دَائِمًا مُشْتَغَلًا بِالْأَذْكَارِ وَقِرَاءَةِ الْقُرْآنِ

۱ - کذا فی النسخ ۱۱ - ابن اشعار از همان جنس اشعار سخیف رکیک ملحون ابن فقیه سادہ لوح  
 است کہ مؤلف بسیاری از آنها را در تضاعیف کتاب حاضر بمناسباتی ایراد نموده است و ما نیز  
 مکرر اظهار نظر خود را درین خصوص نموده ایم از جمله در ص ۳۳۱ ، ۳۳۷ ، ۳۵۷ ، -  
 ۲ - ق : احمدنا ، ۳ - ب ق : مرابع ، - در ق این بیت بعد از بیت لاحق مسطوراست ،  
 ۴ - کذا فی النسخ ( ؟ ) ، - ۵ - م : کنیة « ابونجیح » را ندارد ،  
 ۶ - رجوع شود بص ۳۹۴ حاشیة ۷ ،  
 ۸ - رجوع شود بص قبل حاشیة ۱ -

توفی فی ربیع الآخر سنة ثلاث وثمانین وستمائة وقبره حذاء قبر الأمام فريد<sup>۱</sup>  
والشیخ علی الکوبانی<sup>۲</sup> رحمة الله علیهم .

۲۷۴ - الشیخ صفی الدین ابو محمد عثمان بن عبد الله بن

الحسن<sup>۳</sup> الکرمانی

العالم المتورع الجامع المتبحر سافر<sup>۴</sup> الحجاز والعراق مراراً وصاحب الشیخ  
شهاب الدین عمر السهروروی وکان من اقرانه ولله مسموعات عالیة وروایات  
رفیعة وصنّف فی الأحادیث والتصوّف والکلام والأدبیات وغير ذلك کتباً کثیرة  
منها الکتاب المسمی بالکنز الخفی من اختیارات الصفی ، روى عنه أئمة الهدی  
وسمع منه الشیوخ القدی<sup>۵</sup> ، قال جدنا الشیخ صدر الدین المظفر<sup>۶</sup> مارأیت احداً  
اتقی ولا اورع منه وکلما رأیته فکأنما رأیت احداً من اصحاب رسول الله صلی الله  
علیه وسلم و قال الفقیه صائِن الدین حسین<sup>۷</sup> مارأیت ارفق (ورق ۱۶۲) و ارحم  
علی الخلائق ولا احسن خلقاً منه . عاش مائة و اربع سنین فی طاعة الله وطاعة رسوله  
وخطب فی الجامع السمرقنی \* بشیر از خمسين سنة يتحرى فيه رضا الله تعالى وكان

---

۱ - چنین است در هر سه نسخه بدون ال ، - یعنی امام فريد الدین روزبهان فسوی ( نمره ۲۶۸  
از تراجم ) ، ۲ - کذا فی ق ب صریحاً و اضحاً بکاف و واو و باء موحدہ و الف و نون و در آخر  
یاء نسبت و در ق روى کاف ضمه نیز گذارده ، م ، الکرمانی ، - رجوع شود بص ۳۹۸ حاشیه ۳ ، -  
۳ - م کلمات « بن الحسن » را ندارد ، - شرح احوال ابن شخص در شیراز نامه ص ۱۲۱ نیز مسطور  
است ، - ۴ - رجوع شود بص ۵۰ حاشیه ۷ ، ۵ - القدوة بالضم و بالکسر مانسنت  
به و اقتدیت به يقال فلان قدوة يقتدى به و القدی بالکسر و الالف المقصورة المکتوبة بصورة الياء  
جمع قدوة بالکسر ( ملخص از لسان العرب و تاج العروس ) ، - ۶ - رجوع شود بنمره ۱۳۵  
از تراجم ، ۷ - رجوع شود بص ۳۹۸ حاشیه ۱ ،

صاحب کشف و فراسة<sup>۱</sup> قال و كنت يوم جمعة معه في الجامع و اولاده و تلامذته  
حاضرون في خدمته فقال الوداع الوداع فنحن نرحل ثم اقبل علي من بينهم فقال تعال  
او دعك فانك لا تقدر علي زيارتي بعد اليوم فودعته و قدر الله تعالى ان حدث لي  
مانع بعد ذلك فما استطعت زيارته حتى لقي الله تعالى ، قال الشيخ صدر الدين  
المظفر انشدني في سنة احدى و اربعين و ستمائة<sup>۲</sup> و ما سمعت بعد ذلك عنه<sup>۳</sup> :

فَقَدْتُ لِـدَاتِي قَمًا مِنْهُمْ      سِوَايَ عَلَي الْأَرْضِ مِنْ غَابِرٍ<sup>۴</sup>  
إِذَا بَلَغَ الْغُصْنُ أَقْصَى الْمَدْيِ      فَلَا بُدَّ لِلْغُصْنِ مِنْ كَسَائِرِ  
كَأَنِّي مِنْ بَعْدِ هَذَا الْكَلَامِ      صَرِيحٌ عَلَي رَاحَةِ الْقَابِرِ

رحمة الله عليهم .

## ۲۷۵ - الشيخ شمس الدين محمد بن الصفي °

خلفه الصدق كان عالماً محققاً مكاشفاً ما رثي الأمستغرقاً في بحار عظمة الله

- ۱ - از ستاره در سطر قبل تا اینجا در م موجود نیست ، ۲ - چنین است این تاریخ در هر سه نسخه ،  
اینجا چنانکه ملاحظه میشود مؤلف بر وایت از جلد اعلاي خود شیخ صدرالدين مظفر تصریح کرده  
که صاحب ترجمه شیخ صفي الدين عثمان کرمانی در سنه ۶۴۱ هـ بیت مذکور در متن را برای او  
انشاد نموده بوده است که لازمه بدیهی آن این میشود که صاحب ترجمه تاسنه مذکور در حیات  
بوده است و حال آنکه در شیراز نامه هم در نسخه چاپی ص ۱۲۱ و هم در خطی مورخه ۸۳۳  
صریحاً و اضحاً وفات او را در سنه ششصد و سی و دو ضبط کرده است ، پس بدیهی است که یکی  
از این دو تاریخ لابد غلط راوی یا سهو و اشتباه ناسخ است ، - ۳ - م افزوده : شیباً ،  
۴ - تصحیح قیاسی ، ب ق : غابر ( بعین مهمله ) ، م : نابر ، - غابر بقیع بمعنی باقی  
است یعنی کسی که بعد از گذشتن اقران و دوستان خود باقی مانده باشد قس بن ساعده ایادی گوید :

لما رأيت موارداً	للموت ليس لها مصاير
و رأيت قومي نحوها	تمضي الأكاير والأصاير
لا يرجع الماضي ولا	يبقى من الباقين غابر
ابقنت اني لا تحسا	لـة حيث صار القوم صائر

و گاه نیز بمعنی « ماضی » و گذشته نیز آمده است چه آن از لغات اضداد است ، -

- ۵ - چنین است عنوان در ب ق ، م ، الشيخ شمس الدين الصفي ( فقط ) ، - شرح احوال این  
شخص در شیراز نامه ص ۱۲۱-۱۲۲ نیز مسطور است ، -

نعالي و ما فرغ اغلب اوقاته الى ماسواه قد سافر<sup>١</sup> الحجاز والعراق مراراً  
 (ورق ١٦٢ب) و ادرك تالوث انوار بقية المشايخ شهاب الدين عمر وعم الخلائق  
 بخلقه و<sup>٢</sup> وفائه و احسانه و سئل كم مرة رأيت النبي صلى الله عليه و سلم قال  
 لا احصى عددها و ما رأيت<sup>٣</sup> الا امرني باتباع السنة و الجماعة و سئل في آخر عمره  
 كم مرة رأيت الرب تبارك و تعالى فقال رأيت<sup>٤</sup> عشرة مرات و هذه المرة الأخيرة  
 منها، توفي في صفر سنة اثنتين<sup>٥</sup> و اربعين و ستمائة<sup>٦</sup> و دفن حيا و وجهه ابيه و دفن  
 كثير من الأولياء و العلماء و العباد في جوابه من اقاربه و اجابه رحمة الله عليهم  
 اجمعين .

## ٢٧٦ - الشيخ او عبدالله عمر بن ابي النجيب الشيرازي<sup>٥</sup>

العالم الصادق الفقير المفسر المحدث<sup>٦</sup> ، قال الفقيه<sup>٧</sup> كان اسن شيوخ و قته  
 و افضلهم و اورعهم ما رأيت مثله في طرح التكلف و خدمة الخلق بنفسه مع  
 ضعفه و كبر سنه كان يتروح الماء لساكني<sup>٨</sup> رباط ابيه بشيراز و يشتري لهم من  
 السوق ما يحتاجون اليه ، و له روايات عن مناور بن فرّكوه الديلمي<sup>٩</sup> و عن تاج  
 القراء نصر بن حمزة الكرماني<sup>١٠</sup> و غيرهما من المعتمدين و كنت<sup>١١</sup> اسمع منه

١ - رجوع شود بص ٥٠ حاشية ٧ ، ٢ - كذا في م ، ب ق اين و او عاطفه را ندارد ،

٣ - تصحيح قياسي ، هر سه نسخه ، انبن ، ٤ - در هر سه نسخه شد الأزار و نیز در شيراز نامه

هم چايي ص ١٢٢ و هم خطي مورخه ٨٣٣ اين تاريخ وفات بعينه چنين است بدون اختلاف ، -

٥ - جنين است عنوان در ق ، ب كلمه « ابي » را ندارد ، م « الشيرازي » را ندارد ،

٦ - رجوع شود بص ٤ و بنمره ١٢٢ از تراجم ، ٧ - م : مساكين ، ٨ - رجوع شود

بص ٢٩٤ حاشية ٧ و ص ٣٧٣ حاشية ٤ ، - ٩ - مقصود بدون هيچ شك و شبهه بقرينه

لقب : تاج القراء ، و بقرينه نام پدرش « حمزه » ، و نسبت او « الكرماني » ابوالقاسم محمود بن

بقیه در صفحه بعد

کتاب المصابیح<sup>۱</sup> فی دارالقاضی (ورق ۱۶۳) مع جماعة من القضاة والأئمة وکنت قائده الى المجلس لأنه عمی فی آخر عمره فلما ختمنا<sup>۲</sup> الكتاب قال يا بنی کنت ارجو حیانی لأختم هذا الكتاب مرة أخرى فالآن لا اريد الحياة وارجو ان أمسى اللیلة فی صحبة ابيک وكان ابي قد توفي فی تلك الأيام ثم طفق يقول :  
سَمِئْتُ تَكَلِّيفَ الْحَيَاةِ وَمَنْ يَعِشْ تَمَانِينَ حَوْلًا لَا آبَا لَكَ يَسَامُ<sup>۳</sup>

بقیه از صفحه قبل

حمزة بن نصر الکرمانی معروف بتاج القراء است که مؤلف در اینجا در نام و نسب او خلط غریبی کرده و نام جد او را بر خود اونهاده ، ولی در ارایل ترجمه ۲۷۸ که باز مجدداً نامی از او برده نام و نسب او را در آنجا بکلی درست و بطبق واقع « الأمام برهان الدین محمود بن حمزة بن نصر الکرمانی » ذکر کرده است ، شرح احوال این شخص که از مشاهیر قراء عصر خود بوده در معجم الأدباء یاقوت و طبقات القراء جزری و طبقات النجاة سیوطی مذکور است ، عین عبارت معجم الأدباء ج ۷ ص ۱۴۶ از قرار ذیل است : « محمود بن حمزة بن نصر الکرمانی النحوی ، هوتاج القراء واحد العلماء الفقهاء الثبلاء صاحب التصانيف والفضل كان عجباً فی دقة الفهم وحسن الاستنباط لم يفارق وطنه ولا رحل وكان فی حدود الخمسمائة و توفي بعدها صنف لباب التفسیر ، والأیجاز فی النحو اختصره من الأیضاح للفارسی ، النظامی فی النحو اختصره من اللمع لابن جنی ، الأفادة فی النحو ، العنوان فيه ایضاً ، وله فی موانع الصرف :

معرفة و تأیث و نعت و نون قبلها الف و جمع  
وعجمة ثم ترکیب و عدل و وزن الفعل و الأسیاب تسع

انتهی ، - و سیوطی نیز در طبقات النجاة ص ۴۸۷ عین همین فصل را باسم و رسم از همان مؤلف یعنی یاقوت نقل کرده است ، و جزری در طبقات القراء ج ۲ ص ۲۹۱ در ترجمه او گوید :  
« محمود بن حمزة بن نصر ابو القاسم الکرمانی المعروف بتاج القراء مؤلف کتاب خط المصاحف ، و کتاب الهدایة فی شرح غایة ابن مهران ، و کتاب لباب التفسیر ، و کتاب البرهان فی معانی متشابه القرآن ، امام کبیر محقق ثقة کبیر المجل لا اعلم علی من قرأ ولكن قرأ علیه ابو عبد الله نصر بن علی بن ابی مریم فیما احسب ، کان فی حدود الخمسمائة و توفي بعدها والله اعلم . انتهى ، ۱۰ - متکلم فقیه صابن الدین حسین مذکور است نه مؤلف چنانکه ممکن است توهّم رود چه مؤلف که تا سنه ۲۹۱ در حیات بوده ممکن نیست عصر صاحب ترجمه را که در ۶۱۰ وفات یافته درک کرده باشد ،

۱ - رجوع شود بص ۱۹۲ حاشیه ۴ - ۲ - ب ق : ختمت ، ۳ - آبا در آبالک بدون تنوین است ، رجوع شود بمغنی ابن هشام در مبحث لام مقحمة از اقسام لام جارة ، - و این بیت از معلّقه معروف زهیر بن ابی سلتی است که مطلعش اینست :

فدخل البيت وتوضأ وتشهد ومات في شهر سنة عشر وستمائة رحمة الله عليهم .

### ۲۷۷ - الشيخ شمس الدين ابو عبد الله عمر بن ابراهيم التركي<sup>۱</sup>

نشأ ببغداد وبني رباطاً بواسطة وحصل العلوم وافاد الناس وصنّف في كلّ فنّ وسافر الى الحجاز والشام مراراً ووعظ الناس ستّين سنة وكان صاحب ذوق ووجد من غير تكلف وتصلّف وكان له من اموال الدنيا نصيب وافر قد اخذه بحقّه ووضعه في حقّه ولبس الخرقه من يد الشيخ ابي القاسم<sup>۲</sup> سبط الشيخ ابي

[ بقیه از صفحه قبل ]

أَمِنْ أَوْ فِي دِمْنَةٍ لَمْ تَكَلِّمْ      بِحَوْمَانَةِ الدَّرَاجِ فَالْتَلِّمْ

و از روی همان قصیده در مجموعه معلقات سبع تصحیح شد ، در هر سه نسخه شد الا زار بجای « تکالیف الحیاة » در مصراع ازل « من ایام الحیاة » دارد ،

۱ - جنین است عنوان در ق ب ، م : الشيخ شمس الدين عمر التركي ( فقط ) ،

۲ - کذا فی م ، و همین صواب است لافیر ، ق ب : ابو الفتح ، و آن غلط فاحش است چنانکه .  
بعدها بیان خواهیم کرد ، و « سبط » در اینجا بمعنی مطلق نوا ده است خواه پسری و خواه دختری نه نوا ده دختری فقط که استعمال مشهور این کلمه است ، و مراد بدون شک ابو القاسم طاهر بن سعید بن ابی سعید فضل الله بن ابی الخیر معروف است که شمه از ترجمه جد او ابو سعید ابو الخیر در ص ۳۸۲ حاشیه ۳ گذشت ، و خود صاحب ترجمه یعنی ابو القاسم طاهر بن سعید شیخ رباط بسطامی بوده است ببغداد و در همان شهر در روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول سنه ۵۴۲ هـ مذکور است از قرار ودو وفات یافت و در قبرستانی که قبر جنید در آن واقع است مدفون شد ، ترجمه احوال مختصری از او در منتظم ابن الجوزی که معاصر او بوده در جزو و فیات سنه ۵۴۲ هـ مذکور است از قرار ذیل ( ج ۱۰ ص ۱۲۸ ) : « طاهر بن سعید بن ابی سعید بن ابی الخیر المیهنی [ متن چایی : المیهنی ] ابو القاسم شیخ رباط البسطامی و کان مقدماً فی الصوفیه رأیته ظاهر الوقار و السکون و الهیة و السمّت و توفی یوم الاثنين ثانی عشر ربیع الاول فجاءه و دفن فی مقبرة الجنید و قعدوا للمزاء به فنفذ الیهم من الدّیوان من اقامهم » انتهى - و در ابن الأثیر نیز در حوادث همان سال گوید : « و فیها فی ربیع الاول مات ابو القاسم طاهر بن سعید بن ابی سعید بن ابی الخیر المیهنی شیخ رباط البسطامی ببغداد » انتهى - و این ابو القاسم طاهر برادر بزرگتری نیز داشته موسوم بهمان اسم طاهر ولی مکنی بابوالفتح که در سنه ۵۴۲ هـ یا نصند و دو یعنی چهل سال قبل از وفات ابو القاسم طاهر مذکور وفات یافته بوده است و شرح احوال او در طبقات سبکی ج ۴ ص ۲۳۰ - ۲۳۱ مذکور  
پتیه در صفحه بند

سعید بن ابی الخیر ولبس عنه خلق کثیر فی الآفاق منهم الشیخ زبن الدین مظفر بن<sup>۱</sup>  
روزبهان بن طاهر وله کلمات فی الشطح فال فقیه<sup>۲</sup> ما رأیت (ورق ۱۶۳ ب)  
اصوب<sup>۳</sup> منه فی الطریقه ولا اصوب<sup>۴</sup> فی معنی الحقیقه ما اشار فی شیء<sup>۵</sup> الاظهر  
کما اشار ولا تعرض لأحد الانماع<sup>۶</sup> عند اجوبته اللطیفه وهار<sup>۷</sup>، وله کرامات  
ظاهرة وحجج باهرة وسطوة وغلبة واحتراق وجلبه تبعه فی واسط وبعداد الشام  
وفارس جماعات فنالت منه المیامن والبرکات، توفی فی جمادی الأولى سنة اثنتین  
وستمائة ودفن بحظیره ته فی المصلی وهی حظیره المشایخ والأئمة رحمة الله علیهم.

بقیه از صفحه قبل

است از قرار ذیل : > طاهر بن سعید بن فضل الله بن ابی الخیر ابو الفتح بن ابی طاهر بن ابی سعید  
المبهنی الصوفی من بیت التصوف والمشیخه کان ذا قدم راسخ فی التصوف وسافر الکثیر واتقی  
الشیوخ سمع جده فضل الله والأستاذ ابا القاسم القشیری و ابا الغنائم بن المأمون و ابا الحسین بن  
النقور و خلقاً سواهم روى عنه ابو الفتیان الرواسی و غیره توفی سنة ثنین وخمسائة انتهى  
موضع الحاجة منه - > حال که مجمل شرح احوال ابن دوسبط ابوسعید ابوالخیر و عصر آنها  
معلوم شد گوئیم که از ملاحظه تاریخ وفات ابن دونفر و تاریخ وفات صاحب ترجمه متن شمس الدین  
عمر ترکی واضح میشود که صاحب ترجمه متن متوفی در سنه ۶۰۲ ممکن نیست عصر ابوالفتح  
متوفی در ۵۰۲ را که درست صد سال قبل از وفات وی و وفات یافته بوده درک کرده باشد پس  
چگونه ممکن است که بطبق ق ب خرقة از دست او پوشیده باشد و بنا برین واضح است که دو  
نسخه ق ب غلط فاحش است و صواب در متن همان > ابوالقاسم > است بطبق نسخه م چه وفات  
ابن ابوالقاسم طاهر چنانکه گذشت در سنه ۵۴۲ یعنی فقط شصت سال قبل از وفات صاحب  
ترجمه بوده است پس صاحب ترجمه هر مقدار که بیش از شصت سال عمر کرده بوده (که امری بسیار  
عادی و کثیر الوقوع است) بهمان مقدار نیز عصر ابوالقاسم مذکور را درک کرده بوده است -

۱ - متوفی در سنه ۶۰۳ ، رجوع شود بنمره ۱۶۲ از تراجم -

۲ - رجوع شود بص ۴ و بنمره ۱۲۲ از تراجم ، ۳ - چنین است در هر سه نسخه بتکرار  
کلمه « اصوب » با این نزدیکی فاصله از یکدیگر ، و گمان میکنیم یکی ازین دو « اصوب »  
غلط و تحریف کلمه دیگری باشد که نتوانستیم حدس بزنیم چه بوده ، ۴ - م ، الی شیء ،  
۵ - انما ع السمن انما عا ذاب [ و صار مائماً ] ومنه > انما ع کما ینما ع الملح فی الماء > ( اقرب  
الموارد ) ، ۶ - هار البناء انهدم و هار البناء هدمه لازم متعاً ( اقرب الموارد ) ،



۲۷۸- الامام فخر الدين ابو عبدالله نصر بن علي بن محمد المعروف  
بابن ابى مريم الشيرازى

كان فريد الدهر و اوحدا<sup>۱</sup> العصر ملقباً بين العلماء بصدر الأسلام روى  
كتاب التيسير فى التفسير عن مصنفه الأمام برهان الدين محمود<sup>۲</sup> بن حمزة بن نصر  
الكرمانى و تلمذه<sup>۳</sup> اكابر العلماء و نحارير الفضلاء مثل القاضي مجد الدين اسمعيل<sup>۴</sup>  
ابن نيكروز و الناضى سراج الدين مكرم بن العلاء<sup>۵</sup> و غيرهما من الأعلام<sup>۶</sup> ، و من  
مصنّفاته العالية كتاب الكشف و البيان فى تفسير القرآن كتبها فى ثمانى مجلدات ،  
و كتاب الموضح فى علل القرآآت ، (ورق ۱۶۴) و كتاب المنتقى فى الشواذ ، و  
كتاب الارفاد فى شرح الارشاد ، و كتاب عيون التصريف ، و لما اتم كتاب  
الافصاح فى شرح الايضاح<sup>۷</sup> لابي على فانتسخه الأشراف و انتشر فى الأطراف  
مدحه الفاضل العلامة صدر الدين احمد بن محمد بن علي الغزنوى<sup>۸</sup> فقال :

أَوْضَحَ الْإِيضَاحَ فَخَرُّ الدِّينِ فِي  
شَرَحِهِ بَلْ حَلَّهُ مِنْ مُشْكِلِ

۱ - م ، وحيد ، ۲ - رجوع شود برای شرح احوال او بص ۴۰۲ حاشیه ۹ ،

۳ - كذا فى النسخ الثلاث ، رجوع شود بص ۳۸۵ حاشیه ۴ ،

۴ - رجوع شود بص ۲۹۱ از تراجم كتاب حاضر ، ۵ - كذا فى م ، ق ب : ابى العلاء ، -

رجوع شود بص ۳۷۴ حاشیه ۱ و نمره ۳۰۳ از تراجم ، ۶ - م : من العلماء ، -

۷ - ايضاح از كتب معروف نحو است تأليف ابو على فارسى حسن بن احمد فسوى از نحاة  
مشهور قرن چهارم و متوفى در سنه ۳۷۷ كه آنرا براى عضدالدوله ديلمى تأليف نموده بوده و  
عضدالدوله هميشه ميگفته من غلام ابو على فسوى هستم در نحو ، رجوع شود بابن خلکان در  
باب حاه و بكشف الظنون در عنوان « الأيضاح فى النحو » كه در آنجا از همين شرح صاحب  
ترجمه حاضر نصر بن على معروف بابن ابى مريم شيرازى نيز نام برده است ، -

۸ - نام و نسب و نسبت اين شخص در هر سه نسخه بهمين نحو است و ما نتوانستيم هيچگونه اطلاعى  
در خصوص او بدست آوريم ،

عَلَّلَ النَّحْوَ وَذَابِنَ سِحْرِهِ      أَنْ أَرَانَا صِحَّةً فِي الْعِلَلِ  
نَصَرَ الْعِلْمَ وَ أَعْلَى قَدْرَهُ      مَتَّعَ اللَّهُمَّ نَصْرَ بْنَ عَلِيٍّ

توفی فی سنة . . . . وستمائة<sup>۱</sup> ودفن فی تلك الحظيرة<sup>۲</sup> رحمة الله عليهم .

۱ - جای آحاد و عشرات در هر سه نسخه سفید است ، - کلام مؤلف صریح است در اینکه وفات صاحب ترجمه بعد از سنه ششصد بوده است ولی از عبارات یاقوت در معجم الأدباء در ترجمه احوال او که گوید « ابن ابی مریم بعد از سنه ۵۶۵ وفات یافته » ( و عین عبارت او بلافاصله بعد نقل خواهد شد ) مثل این برمیآید که وفات او بعقیده وی چندان دور از سنه مذکورہ یعنی ۵۶۵ روی نداده بوده و بنابراین ظاهراً قبل از ششصد بوده ولی چون از نیز تاریخ وفات او را علی التحقیق نمیدانسته نمیتوان امر منجزی ازین نوع تعبیر استنباط نمود ، حاجی خلیفه در کشف الظنون در باب تاء در عنوان « تفسیر ابن ابی مریم » وفات او را در خود همان سال مزبور یعنی ۵۶۵ ضبط کرده ولی بمتفردات حاجی خلیفه بواسطه کثرت اشتباهات او اعتماد چندانی نمیتوان کرد و با احتمال قوی او عبارت یاقوت را در معجم الأدباء که گوید « قرئ [شرح الايضاح] علیه سنة ۵۶۵ و توفی بعدها » را بد فهمیده بوده است و خیال کرده که سال ۵۶۵ سال وفات او بوده است ،

۲ - یعنی « حظيرة المشايخ » واقع در گورستان مصائی که در ترجمه بلافاصله مذکور قبل بدان اشاره کرده است ، - شرح احوال صاحب ترجمه در معجم الأدباء یاقوت و طبقات القراء جزری و طبقات النحاة سیوطی نیز مذکور است و عین عبارت معجم الأدباء ج ۷ ص ۲۱۰ از قرار ذیل است : « نصر بن علي بن محمد ابو عبد الله الشيرازي الفارسي الفسوي يعرف بابن ابی مریم النحوي خطيب شيراز و عالمها و اديبها والمرجوع اليه في الأمور الشرعية والمشكلات الادبية اخذ عن محمود بن حمزة الكرماني و صنف تفسير القرآن و شرح الأيضاح للفارسي قرئ عليه سنة ۵۶۵ و توفی بعدها » انتهى ، و عبارت سیوطی در طبقات النحاة ص ۴۰۳ نیز عین همین عبارت یاقوت است با اندکی اختصار و بنقل از هو ، و عین عبارت جزری در طبقات القراء ج ۲ ص ۳۳۷ از قرار ذیل است : « نصر بن علي بن محمد يعرف بابن ابی مریم فخر الدين ابو عبد الله الفارسي استاذ عارف وقت له على كتاب في القراءات الثمان سماه الموضح تدان علي تمكته في الفن جعله بأحرف مرموزة دالة على اسماء الرواة و ذكر ناسخه انه استملا من لفظه سنة اثنتين و ستين و خمسمائة ، و قرأ فيما احسب على تاج القراء محمود بن حمزة و روى القراءة عنه مكرّم بن العلاء بن نصر الفالي » انتهى ، - دو نسخه از كتاب موضح مذکور تأليف صاحب ترجمه در كتابخانه آستان قدس رضوی در مشهد موجود است (رجوع شود بفهرست كتابخانه مزبور تأليف آقاي او كتائي ج ۲ ص ۲۳۲ و ۲۳۳) ، -

٢٧٩ - الشيخ ابو الفضل بن المظفر ابى الخير النيريزى<sup>١</sup>

حجج مراداً بيت الله الحرام وسافر الى الحجاز والشام وادرك كبار المشايخ  
ثم نزل شيراز وكان يفتى ويدرس فى المدرسة الزاهدية وله اشارات فى الكلام  
ونلخص فى الفقه ، توفى فى رمضان سنة احدى وعشرين وستمائة ودفن قبالة  
المحراب فى حظيرة المشايخ<sup>٢</sup> رحمة الله عليهم .

٢٨٠ - الشيخ ابو مسلم<sup>٣</sup> عبد السلام بن احمد الكازرونى

كان استاذ الفقهاء والأدباء بشيراز ، قال الفقيه<sup>٤</sup> [كان] يدرس بالرباط  
الأمينى ومتى فرغ من الدرس خرج الى الصحراء وحده (ورق ١٦٤ ب) وكان دائم  
الشوق وله احوال واشعار منها ما قال :

يَا مَنْ يُوْجِدُهُ فَنَائِي      مَا بَالُ هَوَاكَ فِي النَّتَائِي  
هَجْرَانِكَ وَالْمَمَاتُ عِنْدِي      سِيَانٍ وَحُرْمَةِ الْوَفَاءِ  
قَدْ أَمْرَضَنِي وَلَسْتُ أَرْجُو      إِلَّا بِوَصَالِيهِ دَوَائِي

توفى فى ذى الحجة سنة ست وعشرين وستمائة ودفن بحظيرة المشايخ<sup>٥</sup> رحمة الله  
عليهم .

٢٨١ - الشيخ محمد بن احمد<sup>٦</sup> الفسوى

كان عالماً متبحراً يدرس العلم<sup>٧</sup> فى الجامع العتيق ثلاثين سنة ما يخرج الا

١ - چنین است عنوان در ق ، ب « المظفر » را ندارد ، م بعد از المظفر كلمه « ابن » علاوه  
دارد ، ٢ - رجوع شود بحاشیه ٢ از صفحه گذشته ، ٣ - م « ابو مسلم » را ندارد ،  
٤ - رجوع شود بص ٤ و بنمرة ١٢٢ از نراجم ، ٥ - رجوع شود بص قبل حاشیه ٢ ،  
٦ - کذا فى ق ب ، م : احمد بن محمد ، ٧ - م : العلوم ، -

لهم عظيم ولا يرغب في الاختلاط مع الناس فد ادرك صحبة المشايخ بالحجاز والشام والعراق وسمع الأحاديث وكان دائم الفكر والذكر وقراءة القرآن والاعتكاف، توفى في جمادى الآخرة سنة عشرين وستمائة ودفن بتلك الحظيرة رحمة الله عليهم .

### ٢٨٢ - الشيخ ابوبكر عبدالله بن احمد الاقليدى الخالدى<sup>٢</sup>

كان عالماً فقيهاً يمتاز الناس في روضة الشيخ الكبير ابى عبدالله ويتكلم في الزهد والوفاء والصدق والصفاء ما سمع كلامه احد الاثر في قلبه وله روايات من<sup>٣</sup> المشايخ، توفى في صفر سنة خمس عشرة وستمائة ودفن في الحظيرة المذكورة رحمة الله عليهم (ورق ١٦٥).

### ٢٨٣ - الشيخ ابو الفتوح<sup>٤</sup> عبد الواحد بن احمد

كان صاحب علوم دينية من كسبية ولدنية وكوشف باحوال وامور يمينية ما ذكر عنده النبى صلى الله عليه وسلم الا افسر جلدته وبكى شوقاً اليه وتعظيماً له صلى الله عليه وسلم، توفى في رجب سنة سبع عشرة وستمائة ودفن في الحظيرة عندهم رحمة الله عليهم .

### ٢٨٤ - الرجال السبعة<sup>٦</sup>

ما وقت على اسمائهم وانسابهم واخبارهم سوى ماروى ان رجلاً صالحاً كان

---

١ - م : جمادى الأولى ، ٢ - م ، الخالدى " را ندارد ، ٣ - مشهور در كتب لغت وحديث وغيرها تعنى « رواية » و مشتقات آن بمن است نه بين .  
٤ - كذا في ق م ، ب : ابو الفتوح ، ٥ - م ، رجب " را ندارد .  
٦ - در حاشية م بخطى جديد در مقابل اين عنوان حنين مرقوم است : وفى يومنا هذا مشهورة بمقبرة هفت تنان واقعه تحت جبل الرحمة صبوي [ شراز ] و مدينة شيراز قبليها ١٢٥٣ .

يغسل الموتى بدرب اصطخر ويقال أنه من الأولياء قال بينما انا في بيتي لياة من اللياالى وقد مضى ثلث الليل اذ قرع الباب احد فقلت من ذا فقال \* رجل نريد ان تغسله في هذا الوقت<sup>١</sup> فخرجت فرأيت شاباً صوفياً على وجهه اثر العبادة ونور الولاية فسلمت عليه وقلت ليس عندي من يرافضي على ذلك ولا بد من مدد فقال تعال انت فهناك من يساعدك في امرك فقلت امض باسم<sup>٢</sup> الله فمشى و مشيت خلفه حتى اتينا الى درب اصطخر فوضع يده على الباب فانفتح فخر جناهم شككت وقلت في نفسي امله لم يكن معلقاً (ورق ١٦٥ ب) فرجعت \* ووضعت يدي على الباب<sup>٣</sup> فوجدته معلقاً فتعجبت و مشيت معه حتى وصلنا الى محوطة<sup>٤</sup> عند المصلى وهي الآن مشهورة بصنديل فقال لي توقف ساعة فاذا سمعت صوتي اقول الله فادخل قال فوقنت ساعة فاذا هو يقول الله فدخلت فرأيت ذلك الشاب ميتاً متوجهاً الى القبلة وقد وضع خده الأيمن على نصف كنبته فتحيرت في امرى فاذا ستة نفر قد حضروا في الوقت معهم الكفن والحنوط فساعدوني على غسله حتى اتممت الأمر ثم لففته في الكفن فاحتملوه وخرجوا من المحوطة وما وقع لي ان اخرج معهم فتطهرت ولبست الثياب وخرجت \* ولم يكن ثم جدار ولا حائل بل كانت كلها فضاء فام اراثرهم فأقمت هناك<sup>٥</sup> و صليت وزدي وبت فلما كان الصباح رأيت

١ - بجای جمله از ستاره تا اینجا م چنین دارد ، ان رجلا متا يموت نريد ان تغسله فقلت في

هذا الوقت فقال نعم ، - ٢ - كذا في م ، ق ب ، بسم الله ، - حذف همزة وصل در كلمه

اسم ، در خط فقط در جمله بسم الله الرحمن الرحيم معمول است بعلت كذرت استعمال اين

جمله ، ولي در ساير مواضع وجوباً مانند ساير همزه هاى وصل بايد در خط نوشته شود مانند

اقرا باسم ربك الذى خلق و فسبح باسم ربك العظيم و باسم الله اصول و غير ذلك ، -

٣ - اين جمله را در م ندارد ، ٤ - كذا في م ، ب ق . محوط ، -

٥ - م بجای جمله از ستاره در سطر قبل تا اینجا فقط چنین دارد ، ولم يكن هناك حجب و عمارات ،

في هذا المحلّ قبراً جديداً رشّ عليه الماء طرياً فظننت أنه قبر ذاك الرجل، قيل ثمّ بعد مدّة رأوا عند ذاك قبراً جديداً آخر رشّ عليه الماء وهكذا الى ان بلغت سبعة قبور، يقال أنّهم هم الأوتاد السبعة<sup>۱</sup> الذين بهم الناس يمطرون (ورق ۱۶۶) ويحاطون<sup>۲</sup> ويدفع عنهم البلاء بسببهم رحمة الله عليهم.

۲۸۵ - مولانا شمس الدين محمد بن يوسف<sup>۳</sup> بن الحسن<sup>۴</sup>

الزرندي الانصاري<sup>۵</sup>

المحدث بحرم رسول الله<sup>۶</sup> صلى الله عليه وسلم ذوا الأسانيد العالية والروايات

۱ - در عموم ماخذی که از تقسیم طبقات اولیاء بقطب و غوث و اوتاد و ابرار و افراد و ابدال و نجباء و نقباء و اخبار الخ سخن رانده اند مانند کشف المحجوب هجویری و فتوحات مکیه ( بنقل طرائق الحقائق از آن ) و اصطلاحات صوفیه عبدالرزاق کاشی و تعریفات سید جرجانی و نفحات الأنس جامی و شرح دیوان منسوب بعصرت امیر از میبندی در اواخر فاتحه سادسه و طرائق الحقائق در اواخر جلد اول جميع این ماخذ بدون استثناء اوتاد را چهار نفر شمرده اند که در جهات اربعه عالم منزل دارند و تدبیر هر يك از آن جهات چهار گانه بایکی از ایشان است **فه هفت نفر** ، ۲ - کدا فی ق بقاء مهمله و باء موخده از حب ، م نقطه باء موخده را ندارد ، ب یجا بون ( بجیم و موخده ) ، ۳ - چنین است در م و دررالکامنه ۴ : ۲۹۵ ، ب ق کلمات « بن یوسف » را ندارند ۴ - چنین است در ب ق و دررالکامنه ، م : الحسنین ، ۵ - م « الانصاری » را ندارد ، - شرح احوال صاحب ترجمه در دررالکامنه ابن حجر عسقلانی ج ۴ ص ۲۹۵-۲۹۶ و در منتخب المختار تقي الدين فاسي مكي ( که مختصر تاریخ بغداد ابن رافع است موسوم بالمنتخب المختار المنبئیل به علی تاریخ ابن النجار که خود این تاریخ اخیر نیز ذیل تاریخ بغداد از خطیب بغدادی است ) ص ۲۱۰-۲۱۱ نیز مذکور است ، وعین عبارت دررالکامنه از قرار ذیل است : « محمد بن یوسف بن الحسن بن محمد بن محمود بن الحسن الزرندي المدني الحنفي شمس الدين اخو نور الدين علي قرأت في مشيخة الجنيد البلياني تخريخ الحافظ شمس الدين الجزري الدمشقي نزيل شيراز انه كان عالماً و ارح مولده سنة ۶۹۳ و وفاته بشيراز سنة بضع وخمسين وسبعمائة و ذكرا ته صنف دررالسمطين في مناقب السبطين و بغية المراتح جمع فيها اربعين حديثاً بأسانيدھا و شرحھا ، قال و خرج له البرزالي مشيخة عن مائة شيخ ، قلت مات البرزالي قبله بنيه در صنفه بمد

السّامية والمسموعات الوفرة المعتمدة والقراآت الثابتة المكرّرة قدم شيراز في سنة خمسين و سبعمائة فدرّس وافاد ونشر الحديث واسمع الكتب و انتفع به جماعات من العلماء والمشايخ والفضلاء وعمّ بركته سائر البلدة و نواحها فأجاز لهم و ارشدهم و رفق بالملوك والرعايا و نصّحهم وله تصانيف جليّة مبسّطة منها كتاب \* بغية المرتاح السى طاب الأرباح ، و مولود النّبى صلّى الله عليه وسلّم <sup>۱</sup> ، و كتاب نظم درر السّمطين في فضائل المصطفى والمرضى والبتول <sup>۲</sup> و السّبطين ، و كتاب معارج الوصول الى معرفة آل الرسول <sup>۳</sup> قرأها عليه و سمعها منه جمّ غفير من الأكابر والأعيان ، و كان مجمع اخلاق نبويّة و اوصاف ملكيّة توفى في سنة ... و سبعمائة <sup>۴</sup>

بقيه از صفحه بعد

بأكثر من ثلاثين سنة ، و رأس بعد ابيه بالمدينة و صنف كتباً عديدة و درس في الفقه والحديث ثمّ رحل الى شيراز فولى القضاء بها حتى مات سنة سبع او ثمان و اربعين [ و سبعمائة ] ذكره ابن فرحون ، انتهى ، - و شرح احوال بدر صاحب ترجمه ابوالمظفر عزّ الدين يوسف بن الحسن انصاري زرندي متوفى در سنه هفتصد و دوازده در همان كتاب يعنى درر الكامنة ج ۴ ص ۴۵۲ و شرح احوال برادر صاحب ترجمه ابو الحسن نورالدين عليّ بن عزّ الدين يوسف انصاري زرندي حنفي متوفى در سنه هفتصد و هفتاد و دو نیز در همان كتاب ج ۳ ص ۴۲ مذکور است ، و شرح احوال پسر اين شخص اخيرا بوالفتح مجتهد بن عليّ بن يوسف زرندي حنفي نیز در شذرات الذهب ج ۶ ش ۲۸۱-۲۸۲ مرقوم است طالب اطلاع بر تراجم آنها بايد بمآخذ مزبوره رجوع نمايد ، ۶ - يعنى مدينه طيبه ، -

۱ - از ستاره تا اینجا در ب موجود نيست ، - و بجای نام كتاب درم م چنین دارد : « كتاب الأعلام بسيرة النبي صلّى الله عليه وسلّم » ، ۲ - م « والبتول » را ندارد ، ۳ - م « معارج الوصول الى معرفة فضل آل الرسول » ، ۴ - جای آحاد و عشرات در ب ق سفید است ، م « سنة تسع و تسعين و سبعمائة » ، اين تاريخ نسخه م تقريباً بنحو قطع و يقين بايد غلط فاحش باشد چه بتصريح ابن حجر در درر الكامنة چنانكه گذشت بنقل از جزري وفات او در سنه هفتصد و يندجاه و اند بوده است و بنقل از ابن فرحون در سنه هفتصد و چهل و هفت يا هفتصد و چهل و هشت ، و آنكهی آخرين تاريخی که در كتاب حاضر يعنى شدّ الأزار ديده ميشود سنه هفتصد و نود و يک است که سه چهار مرتبه در تضاعيف اين كتاب مکرر شده است و هيچ جا در سراسر كتاب مؤخر تر بقيه در صفحه بعد

ودفن فی حظیره الصاحب البکیر جمال الدین غریبشاه ابن الحسن الذی کان من اعوان اهل الحق واعیان اولی الصدق قارئ کتاب الله تعالی راویاً لأحدیث رسول الله صلی الله علیه وسلم (ورق ۱۶۶ ب) مشفقاً علی الفقراء والمساکین معتقداً للعلماء والصالحین ما قدم شیراز عالم او حافظ او شریف الا احله دار الکرامه ووالی علیه نزله وانعامه وهو الذی اخرج المحمل الی الحجاز فحج بیرکته خلائق کثیره من شیراز ، ومما قرأت من خطه المنتور فی کتابه المذكور :

يَا صَاحِبِي لَا تَعْتَرِزْ بِتَنَمِيمٍ	فَالْعُمُرُ يَنْقَدُ وَالنَّعِيمُ يُزُولُ
وَإِذَا وَلِيَتْ أُمُورَ قَوْمٍ لَيْلَةً	فَاعْلَمْ بِأَنَّكَ بَعْدَهَا مَسْئُولٌ <sup>۲</sup>
وَإِذَا حَمَلْتَ إِلَى الْقُبُورِ حِنَازَةً	فَاعْلَمْ بِأَنَّكَ بَعْدَهَا مَحْمُولٌ
يَا صَاحِبَ الْقَبْرِ الْمُتَقَشِّ سَطْحَهُ	وَأَمَلُهُ <sup>۳</sup> مِنْ تَحْتِهِ مَعْلُولٌ

بقیه از صفحه قبل

از آن تاریخی دیده نشده، حال وجود این تاریخ ۷۹۹ که در نسخه جدید م مشاهده میشود مضافاً با مخالفت آن با صریح نقل ابن حجر از جزری وابن فرحون و عدم وجود آن در دو نسخه قدیم تر و معتبرتر دیگر بکلی از اعتماد بصحت و اصالت آن میکاهد ، و علاوه بر همه اینها بتصریح ابن حجر ولادت صاحب ترجمه در سنه ششصد و نود و سه بوده است و اگر وفات او بطبق م در سنه ۷۹۹ بوده لازمه آن این میشود که وی صد و شش سال عمر کرده باشد و بلوغ باین سن خارج از معتاد گریه ممکن است ولی بغایت قلیل الوقوع و از اندر نوادر و در نتیجه دواعی بر نقل آن متوفر است و بنابراین بسیار عجیب است که نه جزری و نه ابن فرحون و نه مؤلف کتاب حاضر هیچکدام متعرض ذکر این امر عجیب خارج از متعارف در حیات صاحب ترجمه نشده اند ، و من گمان میکنم که کلمه «تسعين» در نسخه م صاف و ساده تحریف نخستین است از ناسخ و بنا بر این تاریخ ۷۵۹ برای وفات صاحب ترجمه تقریباً درست مطابق با روایت جزری هفتصد و پنجاه و اند « خواهد شد ، -

۱ - چنین است واضحاً در ق (بعین معجمه وراه مهمله بهمان املاى «غریب» صفت از غربت بعلاوة کلمه « شاه » ) ، ب نقطه باء موخده را ندارد ، م ، عربشاه ( بعین و راه مهملتین و باء موخده و سپس شاه ) ، در ترجمه فارسی این کتاب ص ۱۴۲ : عربشاه ( یعنی مثل م ولی منفصلاً در کتابت ) - بافحص بلیغ اطلاعی در خصوص این شخص نتوانستیم بدست بیاوریم - ۲ - م این بیت را ندارد ، ب بجای مسؤل : ممدول ( یعنی ناسخ - سهواً این مصراع را بعینه مانند مصراع دوم بیت بعد نوشته است ) ، ۳ - م : قلعله ،



مَا يَنْفَعُنَّكَ اَنْ يَكُوْنَ مُنْقَشًا      وَ عَلَيْكَ مِنْ ثِقَلِ الْعَذَابِ كُجُوْلٌ

## ۲۸۶ - مولانا زین الدین عبد السلام النابینی<sup>۱</sup>

کیف یرتخصنی حقوق الصّحبة القدیمة ان امرّ به فلا ازوره و ان اجاوزه  
 فلا اذکره، کان<sup>۲</sup> عالماً، اصلاً و رعاً عاقلاً ذا کدّ شدید و خلق حمید صرف عمره  
 فی الاستفادة و الافادة و راعی جانبی العلم و العبادة فنوعاً بما آتاه الله من فضله  
 رحیماً بأقاربه و اهله صاحبته مدّة طویلة فی حلقی درس مولانا السعید (ورق ۱۶۷)  
 سعد الدین محمد القزوینی<sup>۳</sup> الحلال<sup>۴</sup> اقرأ انا و هو یسمع و یقرأ هو و انا اسمع قرأ  
 علیه کتاب الحاوی تمامه فی شهر واحد قراءه تیقن و امان و تیقظ و اتقان مستکشفاً  
 عن عویصانه منفصلاً عن اسرار مشکلاته و کذا فی مجلس مولانا السعید قوام الدین  
 ابی البقاء<sup>۵</sup> یقرأ الکشاف و انا اسمع و اقرأ المفتح<sup>۶</sup> و المفصل<sup>۷</sup> و هو یسمع، و ممّا  
 انشدنی يوماً لبعضهم:

۱ - چنین است عنوان درق، ب < عبد السلام > را ندارد، م « النابینی » را ندارد، « - کلمة  
 اخیر در ب: « النانی » بدون نقطه یاء، ق: « النانثی » بنون و الف و نون و همزه و سپس یاء  
 نسبت (کذا) ، - ۲ - ق ب: و کان، -

۳ - کذا فی ق م، ب: القزوی، - از احوال این شخص نتوانستیم اطلاعی بدست یابوریم،

۴ - کذا فی النسخ الثلاث بالحاء المهملة، و درق روی لام اوّل شدیدی نیز گذارده، بنابراین  
 حلال صیغه مبالغه خواهد بود بیکی از معانی آتیه ظاهراً: یا بمعنی کسی که درحلّ مسائیل معضله  
 مهارت مخصوصی داشته باشد چنانکه گویند فلانی حلال مشکلات است (قاموس دزی)، یا بمعنی  
 کسی که در حلّ حسابهای نجومی و زبج تخصص داشته باشد، در تاج العروس گوید: « [الحلال]  
 کشداد من یحلّ الزبج منهم الشیخ امین الدین الحلال قال الحافظ و قد رایه و کان شیخاً منخماً » -  
 یا بمعنی کسی که تارهای ابریشم را از بیله بیرون میکشد و بعبارة اخری کسی که بیله های ابریشم را  
 میریسد و آنها را بدل بتارها و رشته ها می نماید و اینچنین کس را حلال الغزل نیز گویند  
 (قاموس دزی و محیط محیط)، ۵ - رجوع شود بمره ۳۳ از تراجم،

۶ - ای مفتاح العلوم المسکّ کی ظاهراً، ۷ - ای الکتاب المعروف للزمخشری فی النحو ظاهراً.

وَمَا عَبَّرَ إِلَّا نَسَانُ عَنْ فَضْلِ نَفْسِهِ  
 وَإِنَّ أَحْسَنَ النَّقْصِ أَنْ يَرْفَعَ الْفَتَى  
 لَقَدْ زَادَنِي حُبًّا لِنَفْسِي أَنِّي  
 وَأَنِّي شَقِيٌّ بِاللَّئَامِ وَلَا تَرَى<sup>١</sup>  
 بِمِثْلِ اعْتِقَادِ الْفَضْلِ فِي كُلِّ فَائِضٍ  
 قَدَى النَّفْسِ عَنْهُ بِإِنْتِقَاصِ الْأَفَاضِلِ  
 بَغِيضٍ إِلَى كُلِّ أَمْرِيٍّ غَيْرِ طَائِلٍ  
 شَقِيًّا بِهِمْ إِلَّا كَرِيمَ الشَّمَائِلِ<sup>٢</sup>  
 فرحمة الله عليهم .

٢٨٧ - مولانا فخرالدين احمد بن محمد الشاشي<sup>٣</sup>

كان عالماً محققاً متبحراً صاحب طريقة و حتمينة يدرّس في الرباط العالی  
 للشيخ الكبير<sup>٤</sup> قد سافر<sup>٥</sup> الحجاز والعراق وادرك صحبة شيخ الشيوخ شهاب الدين  
 عمر السهروردي ولبس الخرقة عنه ولما رجع انزوى في بيته سبع عشرة سنة لم  
 يخرج الا للصلوة الجمعة حتى توفي في ربيع الآخر (ورق ١٦٧ب) سنة احدى  
 واربعين وستمائة ودفن بالمصلی رحمة الله عليهم .

١ - ابن كلمه از روی دیوان طرمّاح و حماسه و اغانی تصحیح شد ، در هر سه نسخه شد الا از اربجای  
 آن (لاری) دارد ، رجوع شود بجاشیه بعد ، - ٢ - این دوبیت اخیر از بن ابیات چهار گانه  
 از جمله ابیاتی است بسیار معروف از طرمّاح بن حکیم طائی شاعر مشهور قرن اول هجری از  
 فرقه خوارج و قائل دو بیت اول که معلوم نشد کیست آنها را بنحو تضمین در اشعار خود بکار  
 برده است ، و ابیات طرمّاح تا آنجا که من اطلاع دارم دوازده بیت است که تمام آنها در دیوان  
 شاعر مزبور که در سنه ١٩٢٨ میلادی باهتمام اوقاف گیب بانضمام دیوان طفیل غنوی در شهر لیدن  
 از بلاد هلند بطبع رسیده در ص ١٥٨ مسطور است ، و بعضی دیگر از آنها مشرفه در حماسه  
 ابوتّام ج ١ از شرح خطیب تبریزی بر آن ص ١٢٢-١٢٣ ، و کتاب الشعراء ابن قتیبه طبع  
 مصر ص ٢٢٩ ، و اغانی طبع بولاق ج ١٠ ص ١٥٨ ، و انوار الربیع ص ١٦٠ مذکور است ،  
 و بلافاصله بعد از دو بیت مذکور در فوق این دوبیت مشهور میآید :

اذا ما رأني قطع الطرف بينه      و بيني فعل العارف المتجاهل  
 ملأت عليه الأرض حتى كأنها      من الصبغ في عينه كة حابل

٣ - م نسبت « الشاشي » را ندارد ، ٤ - م افزوده : ابي عبدالله قدس سره ، ٥ - ص ٥٠ حاشیه ٧ ،

۲۸۸ - مولانا نظام الدین ابو عبدالله<sup>۱</sup> اسمعیل بن محمد بن

الحاکم البندهی<sup>۲</sup> الخراسانی

الأمام العلامة كان عالماً متبحراً مناظراً نزل في المدرسة الفخرية بشيراز  
و فوض إليه تدريس المدارس فلم يقبلها بل اختار صحبة الفقراء ، قال الشيخ  
صدرالدین مظفر<sup>۳</sup> ما رأيت اتقى منه وله شيوخ كثيرة منهم مُسند خراسان  
رضي الدين الطوسي<sup>۴</sup> و ابو العلاء الهمداني<sup>۵</sup> وغيرهما ، قال الفقيه<sup>۶</sup> ما رأيت فقيراً

۱ - م بجای « ابو عبدالله اسمعیل » دارد ؛ ابو اسمعیل ، ۲ - م کلمات « بن الحاکم البندهی » را ندارد ، - و کلمه اخیر در ب « البندمی » و در ق « اللبدهی » 'مرقوم است ، و « البندهی » تصحیح قیاسی قریب بقطعی است از خود ما و منسوب است به پنجده ( = پنج ده ) که ناحیه معروفی بوده است در خراسان از نواحی شهر مرو و الزود ( « بالا مرغاب » امروز ) و در نسبت بآن پنجدهی و پنجدهی و بندهی ( = پندهی = پنجدهی ) همه این صور استعمال شده است ( معجم البلدان ) ، و اکنون نیز نام قریه پنج ده در نقشه های مبسوط بر لب رود مرغاب در خاک روسیه بکلی نزدیک سرحد شمالی افغانستان اندکی در شمال غربی قصبه « بالا مرغاب » دیده میشود -  
۳ - کلمه « مظفر » فقط در م موجود است ، ۴ - رجوع شود بص ۳۵۷ حاشیه ۱ ،

۵ - یعنی ابو العلاء حسن بن احمد بن حسن بن احمد بن محمد بن سهل همدانی معروف بعطار از اشهر مشاهیر محدثین و حفاظ و مقررین قرن ششم و مقیم همدان که در عصر او از اقطار بلاد اسلامی طلاب علوم برای استفاده از محضر وی همدان شد رحال می نموده اند و چنانکه معلوم است همدان در آن عصر یکی از آبهات بلاد ایران و یکی از پای تختهای ملوک اواخر سلجوقیه و معدن علم و فضل و ادب و ثروت و خصب و نعمت بوده است ، صاحب ترجمه را در انواع علوم از حدیث و قرآت و ادب و رجال تصانیف عدیده است از جمله زادالمسافر در حدیث و قرآت در پنجاه مجلد ، و کتاب طبقات القراء موسوم بکتاب الانتصار فی معرفة قراء المدن و الأقطار ، و کتاب الغایة در قرآت عشر ، و کتاب الوقف و الابتداء ، و کتاب المآت ، و کتاب التجوید و غیر ذلك ، اسامی مؤلفات او و اسامی بسیاری از مشایخ او و تلامذه او در کتاب طبقات الحفاظ ذمبی و طبقات القراء جزری و سایر مآخنی که اسامی آنها بعد ازین مذکور خواهد شد مثبت است ، یاقوت در معجم الأقبیاء گوید خلیفه عباسی مقتفی لأمر الله ( ۵۳۰ - ۵۵۵ ) صاحب ترجمه را بحضور خود طلبید شیخ اجابت نمود و وقتیکه بحضور وی رفت ملازمان خلیفه بقیه در صفحه بعد

بقیه از صفحه قبل

اورا الزام نمودند که علی الرّسم چندین جای زمین را باید ببوسد او مطلقاً از این عمل امتناع نمود و گفت سجد جز برای خدای تعالی برای هیچ مخلوقی روا نیست و هرچه ایشان براصرار افزودند او بر انکار افزود تا بالاخره دست از او برداشتند و چون درمقابل خلیفه رسید خلیفه بیای خاست و اورا بنشانند و ساعتی با او بمفاوضه مشغول گشت و از وی طلب دعا نمود و سپس او را اجازه مراجعت داد و قبل از وقت برای او خلعت وصله حاضر کرده بودند او بکنی از قبول آن سرباز زد و بلافاصله از ترس فتنه دنیا و آفات آن از بغداد بیرون رفت ، و نیز گوید وقتی سلطان مجید [ بن محمود بن ملکشاه سلجوقی ] بقصد ملاقات او بمنزل وی رفت شیخ سلطان را موعظت نمود و پند داد و سلطان رو بروی او نشست با تمام حواس بسنخنان او گوش میداد و چون خواست مراجعت کند شیخ باو دستور داد که متابعت سنت را اول پای راست را پیش نهد و در عرض راه همیشه از طرف راست شارع حرکت نماید ، - و نیز گویند وقتیکه سلطان محمد مزبور با خلیفه مقتفی بنای مخالفت گذارد و بطرف بغداد حرکت نمود و آن شهر را در حصار گرفت شیخ ابوالعلاء در آن اوقات در همدان صحیح بخاری را بر عبد الاول [ ابوالوقت سجزی سابق الذکر ص ۳۲۵ ] قرائت می نمود و عموم اهالی شهر از امر او فقهها و علما و صوفیه و عوام نیز همه روزه برای سماع کتاب مزبور حاضر میشدند و وقتیکه اخبار محاصره بغداد منتشر شد شیخ بر منبر رفت و درحالتی که بر بالای منبر برپای ایستاده بود علی رؤس الاشهاد صریحاً فتوی داد که سلطان و جمیع سپاهیان و اتباع و اشیاع او از زمره خروج کنندگان بر خلیفه وقت و از جمعه مارقین از دین اند و سپس گفت اگر یکی از افراد لشکر امیر المؤمنین تیری بیکى از اتباع سلطان بیفکند و کسی از غیر آن دو گروه متخاصمین بیاید و آن تیر را از جراحت او بیرون کشد آن شخص نیز از زمره خارجین بر امام وقت و از اهل بقی محسوب میشود و چندین مرتبه این سخن را تکرار نمود ، - ولادت صاحب ترجمه در روز شنبه چهاردهم ذی الحجه سنه چهارصد و هشتاد و هشت بوده بهمدان ، و وفات وی در شب پنجشنبه نوزدهم جمادی الاولی سنه ناصد و شصت و نه بوده نیز در همان شهر همدان بتصریح صاحب تاریخ گزیده در سنه هشتاد و یک سالگی و بمحله درب شیر مدفون شد ، و صاحب شذرات الذهب وفات او را در بغداد نگاشته و آن سهواً واضح است از او ، - خاقانی در منظومه تحفة المراقین خود که عبارت است از سفرنامه حج او در حدود سنه ناصد و پنجاه و پنج و وصف منازل عرض راه و مذایح اکابر و علما و مشاهیر بلادی که از آن عبور نموده بوده ابیات ذیل را در فصل راجع بهمدان در مدح حافظ ابوالعلاء عطار صاحب ترجمه سروده است :

تلقین ده اصمعی و جاحظ  
از حافظ بوالعلاء تمامیست  
بو عمرو کعبه عشر خوانی

پیرایه شرع امام حافظ  
دین را ز درش بلند نامیست  
در مدرسه از پی بیانی

بقیه در صفحه بعد

الأستفراق بمشاهدته و صحبته مع وفور علمه و کمال رتبه . توفی فی ربیع الأول سنة اثنین و ستمائة<sup>۱</sup> و دفن بالمصلی وله مرثیه انشدها<sup>۲</sup> فیہ قال الشیخ صدر الدین

بقیه از صفحه قبل

جریل امین باسوح ایمان	بر حافظ حفظ کرده قرآن
بیش ز برای درس تنزیل	طفلی متلم است جبریل
این قصه بخلد باز گفتند	حوران ز سر نیاز گفتند
کاین حافظ کیست گفت رضوان	پیری است خزانه دار قرآن
بالای چنان مدار جاهش	شهر همدان قرار گاهش
هر جا که نه اوست حارس دین	مدرس بود مدارس دین

الی آخر الایات - برای مزید اطلاع از شرح احوال صاحب ترجمه رجوع شود بمآخذ ذیل ، منتظم ابن الجوزی معاصر او ج ۱۱ ص ۱۵۵ ، معجم الأدباء یا قوت ج ۳ ص ۲۶-۴۶ بیست صفحه تمام ، معجم البلدان همو ۴-۶۰۱-۶۰۲ که استطراداً اسمی از او برده و حکایت تمتعی از او نقل نموده ، ابن الاثیر ودول الاسلام ذهبی و تاریخ یاقعی و نجوم الزاهرة و شذرات الذهب هر پنج در حوادث سنه ۵۶۹ ، تاریخ گزیده ۷۸۷ ، نزهة القلوب ۷۱ ، طبقات الحفاظ ذهبی ۴ ، ۱۱۴-۱۱۸ (که اشتباه بسیار غریبی درخصوص اسم او در این طبع منحوس حیدرآباد روی داده و بجای حسن بن احمد نام او «محمد بن سهل» که نام جد سوم اوست چاپ شده است و نام او وآباء او تا این جا همه از بین افتاده است) ، طبقات القراء جزوی ۱: ۲۰۴-۲۰۶ ، طبقات النحاة سیوطی ۲۱۵ ، روضات الجنات ۲۲۲-۲۲۳ ، طرائق الحقائق ۲: ۲۶۲ با اغلاط کثیره در نام و کتبه و سال وفات او ، اعلام زرکلی ۲۲۲ -

۱ - چنین است این تاریخ وفات در هر سه نسخه شدالآزار ، و این منافات صریح دارد با حکایتی که در شیراز نامه ص ۱۳۰ در ضمن ترجمه احوال رکن الدین عبدالله بن عثمان قزوینی راجع بصاحب ترجمه حاضر یعنی ابو عبدالله اسمعیل [ بن ] حاکم خراسانی ذکر کرده که از آن بطریق نسخه چاپی شیراز نامه صریحاً معلوم میشود که وی تا سنه ششصد و بیست در حیات بوده ، ولی در نسخه خطی شیراز نامه مورخه ۸۳۳ بجای سنه ششصد و بیست سنه ششصد و یازده دارد ، پس علی ای حال بطریق شیراز نامه چه خطی و چه چاپی صاحب ترجمه حاضر درسنه ۶۱۱ یا در سنه ۶۲۰ در حیات بوده است پس چگونه ممکن است که درسنه ۶۰۲ وفات یافته باشد ، بنا بر این بدیهی است که با تاریخ کتاب حاضر یعنی شدالآزار غلط است و یا دو تاریخ شیراز نامه یعنی ۶۱۱ یا ۶۲۰ ، و من گمان میکنم بظن بسیار فوی که در عبارت متن حاضر مابین دو کلمه اثنین و ستمائة عقد عشرات از بین افتاده است بقیه در صفحه بعد

وله مصنفات فی هذا الشأن و مما انشدني لنفسه :

أَلَمْ تَرَنِي خَلَيْتُ نَفْسِي وَ شَأْنَهَا      وَلَا أَشْتَكِي الدُّنْيَا وَلَا حَدَثَانَهَا  
لَقَدْ نَعَوْفَتْنِي الْحَادِثَاتُ صُرُوفَهَا      وَلَوْ أَمْنْتَنِي مَا قَبِلْتُ أَمَانَهَا

رحمة الله عليهم .

### ۲۸۹ - الشيخ محمد بن احمد السمرقندی

كان عالماً محققاً من اصحاب الشيخ شهاب الدين عمر وله وقفات بعرفة  
و مجاورات في الحرمين ، قال الفقيه<sup>۱</sup> ما رأيت ارحم على الخلائق منه (ورق ۱۶۸)  
وما طعم خمسة عشر يوماً في مدينة النبي صلى الله عليه وسلم وما اظهر حاله  
لأحد تعففاً واستغناءً ، توفى في سنة ست و ثلاثين و ستمائة و دفن بالمصلی  
رحمة الله عليهم .

### ۲۹۰ - الشيخ ابو محمد ثابت بن [احمد بن] محمد بن

### ابی بكر الخجندی<sup>۲</sup>

آخر من روى عن ابى الوقت كتاب البخارى وقرأ عليه خلق كثير و تقع الله

بقية حواشی از صفحه ۴۱۹

زیرا که علاوه بر دو تاریخ مذکور در شیرازنامه مضمون حکایت مزبور در کمال وضوح صریح است  
که صاحب ترجمه تا عهد سلطنت اتابک ابوبکر بن سعد بن زنگی در حیات بوده است ، و جلوس  
اتابک ابوبکر در سنه ششصد و بیست و سه بوده پس اگر آن حکایت مذکور در شیرازنامه صحیح  
باشد (و هیچ دلیلی بر عدم صحت آن بدست نداریم) نتیجه ضروری آن این میشود که وفات صاحب  
ترجمه حاضر قبل از سنه ۶۲۳ هجری ممکن نیست روی داده باشد ،

۲ - ضمیر مجرور « له » و ضمیر فاعل « انشد » هر دو راجع است بقیه مذکور در دو سطر قبل  
( یعنی صاحب ترجمه نمره ۱۲۲ ) .

۱ - رجوع شود بص ۴ حاشیه ۳ و بنمره ۱۲۲ از تراجم ، -

۲ - این ترجمه بکلی از م ساقط است ، و عنوان متن مطابق است ، ب : الشيخ ابو محمد بن  
بقیه در صفحه بعد

به الجماء الغفیر روی عنه القاضی مجدالدین<sup>۱</sup> و غیره ، توفی سنة سبع و ثلاثین و ستمائة بشیراز و دفن فی مقابر المصلی رحمة الله علیهم اجمعین .

## ۲۹۱ - القاضی مجدالدین اسمعیل بن نیکروز بن

### فضل الله بن الربیع السیرافی<sup>۲</sup>

امام الاثمة و قدوة الأمة بحر لا یرى سوا حله<sup>۳</sup> و حبر لا یروی من یساجله فمناقبه لاتعدّ و فضائله لاتحصی و مآثره المرضیة و مساعیه المشکورة اربت علی اعداد الحصى قد استغرق عمره بالدّرس و الفتوی لیلاً و نهاراً و احکم امره بالزهد و التقوی سرّاً و جهاراً و لم یزل عظیم القدر رفیع الهمة نقی الجیب عن الأدناس حتی ولی شرعیات فارس کلّها فعدل بین المسلمین و عمت برکاته سائر بلاد المؤمنین و تأسی بسیر السلف فی ترک الزینة و التّکلف لم یحتشد

بیه از صفحه قبل

ابی بکر الخجندی ، - مقصود علاءالدین ابو سعید ثابت بن احمد بن محمد بن ابی و بکر خجندی اصفهانی است که اجمالی از ترجمه احوال او سابق در ص ۳۲۵ حاشیه ۳ بنقل از طبقات الحقاظ ذهبی و نجوم الزاهرة و شذرات الذهب گذشت ، و کتبه او چنانکه ملاحظه میشود بطبق هردو نسخه ق ب از کتاب حاضر « ابو محمد » است ولی در هر سه مأخذ مذکور در سطر قبل « ابو سعید » است و ظاهراً همین روایت اخیر اقرب بصواب باشد ، -

۱ - مقصود بدون شک قاضی مجدالدین اسمعیل بن نیکروز آتی الذکر بلافاصله بعد است نه نواده و سنی<sup>۴</sup> او مجدالدین اسمعیل بن یحیی بن اسمعیل مذکور (نمره ۲۹۳ از تراجم) چه این اخیر که در سنه ۷۵۶ وفات یافته عصر صاحب ترجمه حاضر یعنی علاءالدین خجندی متوفی در سنه ۶۳۷ را واضح است که بهیچوجه درک نکرده است ،  
۲ - چنین است عنوان در ق ب ، م ،  
« مولانا مجدالدین اسمعیل بن نیکروز عن [= بن] الفضل » ، و در حاشیه در مقابل این عنوان بخصی الحاقی علاوه کرده اند : « وقیل نیکروز بن زیاد بن بهار السیرافی » ،

۳ - م : ساحله ، ۴ - کذا فی م ، ب ق : رفیع القدر رفیع الهمة (بتکرار رفیع) ،

الجنود اذا ركب ولم يعقد البنود اذا غضب (ورق ۱۶۸ ب) قيل اقتنع<sup>۱</sup> بدرأعة و عمامة مدّة خمسين سنة لا يجاوزها و يقول لولا تعظيم الشرع و تزيين الأمر في نظر العوام ما لبستهما ، وكانت معيشته تأتيه من سيراف من ملكه<sup>۲</sup> الحلال لا يأكل من بيت المال ولا يتصرف في الأوقاف على كل حال ، تلمّذه<sup>۳</sup> اساتذة العلماء و افتخر به نحارير الفضلاء ففاق العلماء الأعلام و فضلاء الأسلام تقوى و ورعاً و نزاهة و ادباً و علوماً فشبّب للعلم خادماً و للعلیٰ مخدوماً ، و كان ممّا يتمثل به كثيراً<sup>۴</sup> :

وَلَمْ أَبْتَدِلْ فِي خِدْمَةِ الْعِلْمِ مُهَجَّبِي  
لِأَخْدِيمِ مَنْ لَاقَيْتُ لِكِنَّ لِأَخْدَمَا  
وَمَا كُنْتُ بَرِّقِ لَاحٍ لِي يَسْتَفْزِنِي  
وَلَا كُلُّ مَنْ فِي الْأَرْضِ أَرْضَاهُ مُنْعِمًا  
فاضت نفسه القدسيّة في رمضان سنة ست و ستين و ستمائة<sup>۵</sup> و دفن بحظيرته  
المباركة رحمة الله عليهم .

۱ - م : قنع ، ۲ - ب ق : ملك ، ۳ - رجوع شود بص ۲۸۵ حاشیه ۴ .

۴ - كذا في ق و هامش ب ، م و متن ب : علماً ، ۵ - م : للورى ،

۶ - در حاشیه ق در مقابل اين سطر كسى بخطى الحاقى نوشته : « شعر القاضى الجرجانى » ، و در حقيقت دويست مذكور در متن از جمله ابياتى است مشهور از قاضى ابوالحسن على بن عبدالعزيز جرجانى متوفى در سنه سيصد و نود و دو صاحب كتاب الوساطة بين المتنبى و خصومه ، و مصدع آن ابيات اينست :

يقولون لى فيك انقباض و اتما راوا رجلاً عن موقف الذلّ آجما

ياقوت در معجم الأدباء ۵ : ۲۵۰ و سبكي ۲ : ۳۰۹ در ترجمه احوال قاضى مذكور ده بيت از اين اشعار را كه معلوم نيست تمام ابيات همين مقدار است يا باز بقيه دارد نقل کرده اند ، و همچنين ثعالبي در نيمه الدهر چاپ جديد ۴ : ۲۲ و خاصّ الخاصّ ۱۴۸ و الايجاز و الايجاز ۹۰ ، و ابن الجوزى در منتظم ۷ : ۲۲۱ هر کدام نيز عدّه از اين ابيات را ذكر کرده اند ، دويست متن از روى معجم الأدباء تصحيح شده است و از نقل نسخه بدلهای مفلوط شد الاّ زار صرف نظر شد . -

۷ - چنين است اين تاريخ وفات بدون اختلاف در هر سه نسخه و نيز در شيراز نامه چاپى ص ۱۲۸ و خطى مورّخه ۸۳۳ ص ۷۷ ب -



۲۹۲ - مولانا رکن الدین یحییٰ بن اسمعیل<sup>۱</sup>

العالم الربّانی و العارف الحقّانی<sup>۲</sup> احیا<sup>۳</sup> مآثر الخلفاء و ایدارکان الشریعة  
 الغراء تصدی لأمر القضاء و الأمامة فی ابان طراوته فأدی حقّ الأسلام و الشریعة  
 بحسن ایالته و کفایتہ فشاع صیت عدله فی الأقطار ( ورق ۱۶۹ ) و اشرق انوار  
 علمه و عبادته علی طوائف الأخیار و الأشرار صرف جلّ اوقاته فی العلوم و العبادات  
 معرضاً عن سائر المشتبهات و اللذات مقررّاً للحقّ فی مرکزہ متحرّياً رضاً<sup>۴</sup> الله  
 تعالیٰ فیما ینبغی معطیاً ما ینبغی لمن ینبغی متوکلاً علی الله معتصماً بحبّه المتین<sup>۵</sup>،  
 وله کلمات قدسیة منها :

آلَا إِنَّ لِلرَّحْمَنِ جَلَّ جَلَالُهُ      تَخَفِيًّا مِنَ الْأَلْطَافِ فِي كُلِّ مَا يَقْضِي  
 وَ رَبِّ قَضَاءٍ كَانَ يَكْرَهُهُ الْفَتَى      إِذَا جَاءَ يَوْمًا جَاءَ بِالْقَدْرِ الْمَرِيضِي  
 أَقُولُ لِنَفْسِي لَا تَرْعِكِ مُلِمَّةٌ      فَلَا عُسْرَ إِلَّا بَعْدَهُ أَيْسَرُ الْخَفْضِ  
 توفی فی جمادی الأولى<sup>۶</sup> سنة سبع و سبعمائة<sup>۷</sup> و دفن عند والده رحمة الله علیهم .

۱ - ابن شخص یسر صاحب ترجمه مذکور بلافاصله قبل است ، و ابن قاضی رکن الدین یحییٰ معاصر  
 سعدی و صاحب و صّاف بوده و نام او مکرّر در و صّاف آمده است ، و سعدی را در مدح او  
 غزلی است در بدایع که مطلع آن اینست :

بسا نفس خردمندان که در بند هوا ماند      در آنصورت که عشق آید خردمندی کجا ماند  
 رجوع شود بر سالة « ممدوحین سعدی » تألیف راقم ابن سطور محمد بن عبدالوهاب قزوینی طبع  
 طهران سنة ۱۳۱۷ شمسی ص ۵۳-۵۶ ، ۲ - م الصمدانی ،

۳ - تصحیح قیاسی رسم الخطی ، - در هر سه نسخه این کلمه « احیی » مکتوب است ، رجوع  
 شود بص ۳۷۵ حاشیه ۳ ، - ۴ - کذا فی ق ، ب م : رضاه (ممدوداً) ، - « و رضیتُ عنک  
 رضی مقصورٌ مصدر محض و الاسم الرضاه ممدودٌ عن الاخفش » ( لسان العرب ) ، -

۵ - م « جادی الأولى » را ندارد ، و در شیرازنامه خطی و چاپی ، الرابع و العشرین من رمضان ،

۶ - چنین است تاریخ وفات صاحب ترجمه در هر سه نسخه شد الأزار و شیرازنامه خطی مورّخه  
 سنة ۸۳۳ ص ۷۷ و شیرازنامه خطی موزه بریتانیّه بعلامت « ضمیمه ۱۸۱۸۵ » ورق ۱۵۰ ب ، -  
 ولی در شیرازنامه چاپی کلمه « سبع از قلم افتاده است و آن غلط فاحش است ،

## ۲۹۳ - مولانا مجدالدين اسمعيل بن يحيى<sup>۱</sup>

قاضى فضاة الاسلام و سلطان العلماء الاعلام و قدوة صناديد النحارير و امام الأئمة المشاهير ذوالفضائل النفسية و الكمالات الأنسية و الآداب الفاخرة و العلوم القدسية و المعارف الألهية قد بلغ فى علو شأنه و رفعة مكانه و غزارة علمه و نباهة فضله و كمال تقواه و ورعه ما يحصر اللسان عن بيانه و لا يتفصي عن عهدة امكانه فأتى علم لم يدرسه و آتى فضل لم يحزه و آتى مرتبة لم ينلها و آتى منزلة لم يبلغها ، قد احيا<sup>۲</sup> معالم الملة الحنيفية<sup>۳</sup> و ساس بالانصاف الراعى و الرعية ( ورق ۱۶۹ ب ) لم يوجد من يساويه و لا من يدانيه فى الدرس و الفتوى و العلم و التقوى درس العلوم سنين و قضى بالحق فى العالمين و انصف المظلومين<sup>۴</sup> من الظالمين لم يخل قط عن الوضوء و الطهارة و لم يشرع فى قضاياه كّل يوم الا بعد الاستخارة صارفاً ساعات ليله و نهاره فى قضاء<sup>۵</sup> حوائج المسلمين و دراسة علوم الدين له فراسة كفراسة ايباس و ذكاء كآته يطالع احوال سائر الناس و انعام و افر يشمل الخواصّ و العوامّ و اكرام متواتر يسع اللثام فكيف بالكرام و له مقامات

۱ - ابن شخص پسر صاحب ترجمه بلافاصله قبل است و شرح احوال او در شيراز نامه ص ۱۲۷-۱۲۹ و سبكي ۸۳۰۶ - ۸۴ مسطور است و در هردو مأخذ كنيه او را ابو ابراهيم نكاشته اند ، و در سفرنامه ابن بطوطه ۱۲۷: ۱ - ۱۳۰ و وصاف ۳۶۰ و تاريخ آل مظفر از محمود گيتي ۶۳۰ و مجمل فصيح خواني در حوادث سنه ۶۷۰ و ۷۰۵ ذكرى از او آمده است ،

۲ - تصحيح قياسى ، - در مرسه نسخه : احبى ، - رجوع شود بص ۳۷۵ حاشيه ۳ و ص ۴۲۲ حاشيه ۳ ، - ۳ - كذا فى م ، در ق اين كلمه خوانا نيست ، ب : الحنفية ( و آن غلط است چه صاحب ترجمه از معاريف شافعيه بوده است و شرح احوال او مفضلاً در طبقات الشافعيه سبكي ۸۳۰۶ - ۸۴ مذکور است ) ، -

۴ - م : للمظلومين ، ۵ - كذا فى م ، ب ق : بقضاء ،

علیه و کرامات ظاهره جلیه حکایاتها مثبتة فی الدفاتر و روایاتها سائره فی السنة الأوائل والأواخر وله تصانیف معتبرة و رسائل محبّرة<sup>۱</sup> و مساعی مشکورة و مآثر مأثورة فمنها شرح المختصر فی الاصول لابن الحاجب، و منها الفقه الکبیر، و منها الزبدة فی التصوف، و منها کتاب الرکنیة، جلست مراراً بین یدیه و سمعت بعضها علیه و اول ما شرعت فی التذکیر ممتثلاً و صیة جدی الکبیر ذهب بی خالی الیه و عرض جلیه حالی علیه فأجازنی احسن اجازة و اختصنی بکرامة و عزازة و قال عليك بملازمة السنّة و قمع البدعة ( ورق ۱۷۰ ) ثمّ البسنی علی ذلك خلعة<sup>۲</sup>، و كان مؤیداً بتأیید ربّانی منظوراً بنظر لطف سبحانی یتفصی [به] عن عهدة کّل امر عظیم و یتتوی به عند کّل خطب جسیم و قصّة مجادلته اهل الضلالة و ثباته علی اوضح الدلالة و الجواب عن استفتائهم المدّلس و الردّ علی کتابهم الملبّس ثمّ حبسهم آیاه عند السباع الضاریة و الکلاب العاویة<sup>۳</sup> و السلامة عن اذی انیابهم و

۱ - کذا فی م بالحاء المهملة ، ب ق ، تحبّرة ( بالحاء المعجمة ) ،

۲ - از ستاره تا اینجا در م موجود نیست ،

۳ - اشاره است بافسانه راجع باین قاضی مجدالدین اسمعیل فالی که ابن بطوطه در سفرنامه خود ج ۱ ص ۱۲۸-۱۲۹ مفصلاً و سبکی درطبقات الشافعیه ج ۶ ص ۸۳ بنحو اجمال ذکر کرده اند ، و خلاصه آن اینست که سلطان اولجایتو محمد خدا بنده پس از آنکه در سال ۷۰۹ هفتصد و نه هجری مذهب شیعه را اختیار نمود بتمام ولایات خود احکام فرستاد که اسامی خلفاء ثلاثه را از خطبه بیفکنند و برنام حضرت امیرالمؤمنین و حسن و حسین علیهم السلام اقتصار نمایند و درسگه اسامی حضرت رسول و ائمه انا عشر را نقش نمایند و در اذان حی<sup>۴</sup> علی خیر العمل بیفزایند و غیرذلك از میزات و خصوصیات مذهب تشیع ، و در تمامت ایران زمین فرمان او اجرا شد مگر در شیراز و بغداد و قزوین که مردم احکام سلطانی را نپذیرفتند اولجایتو فرمان داد تا قضاة سه شهر سمرقند ، بوردو ، و قراباغ که بیلاق سلطان بود احضار نمایند و ازل کسی را که آوردند همین قاضی مجدالدین بود از شیراز سلطان فرمان داد که او را در میدان مخصوص حیوانات درنده بیفکنند ، و آن چنان بود که مقصرین مستوجب قتل را در میدان بسار و سیمی که برای این نوع کارها تهیه نموده بوده اند آزاد و بی غل و بند رها میکرده اند و سپس شیرها و سگهای درنده را که برای دریدن مقصرین تربیت یافته در صفحه بعد

تر حیب اهل الرحبة<sup>۳</sup> آیه و الجواب عن کتابهم مما شاع ذکرها مع الرکبان فی الآفاق و أثبت بیانها فی الصحائف والأوراق، و خطبه و رسالاته و قصائده و مقطعاته اربت علی الآلاف و توفرت علی تقطعا دواعی فضلاء الأطراف منها:

بقیه از صفحه قبل

کرده بوده‌اند زنجیر از گردن آنها برداشته آنها را نیز در آن میدان رها میکرده‌اند و آن حیوانات بالطبع بمقتضی جمله کرده و وی از ترس جان از مقابل آنها بهر طرف میگریخته و چون هیچ مغزی نداشته بالاخره درندگان او را گرفته و اعضاء او را از هم دریده گوشت او را میخورده‌اند و سلطان و حصار از این منظر فجیع تعریح میکرده‌اند، باری چون قاضی مجدالدین را در آن میدان افکنده‌اند شیرها و سگهای درنده او را بوئیده و دمه‌های خود را حرکت داده ولی بهیچوجه متعرض او نشده‌اند، سلطان ازین معنی بغایت متعجب شده و پای برهنه بجانب او دویده و بر قدمهای او افتاده و پایهای او را بوسیده و هر چه جامه بر تن داشته کنده و بوی خلعت داده و او را نزد زنهای خود برده و ایشان را فرموده تا همه او را تعظیم و تکریم نمایند و از او تبرک جویند و سپس او را با عطا بای و افزه و انعامات متکثره و اعزاز و اکرام تمام بصوب شیراز مراجعت داده و صد یاره ده از قرای ناحیه جکان فارس باو بخشیده‌است، انتهی کلام ابن بطوطه، - راقم سطور گوید بافحص مبلغ در جمیع کتب تواریخ متداوله مانند تاریخ و صاف و تاریخ گزیده که مؤلفین آن هر دو کتاب معاصر سلطان مزبور بوده‌اند و ذیل جامع التواریخ از حافظ ابرو و مجمل فصیح خوافی و تذکره دولتشاه و روضه الصفا و حبیب السیر مطلقا و اصلا ذکر و اثری ازین افسانه معمول واهی کذب صریح نیافتم و من اصلا و ابدأ شک ندارم که مریدهای این قاضی ثروت مند با نفوذ شیراز این افسانه را از روی عین همین گونه افسانه که در حق قداما عیسویان و قیاصره روم در قرون ازل مسیحیت مابین نصاری از قدیم الایام تا کنون معروف است و نیز از روی حکایت زینب کذا به و امام علی بن موسی الرضا علیه السلام که در روایات شیعه مشهور است ساخته‌اند و یک تقلید بی رنگ و بوئی که از هزارها فرسنگ آثار وضع و جعل صریح و قبیح بروجنات آن لایح است از روی دو حکایت مذکور برداشته‌اند، و هم اکنون در عصر ما کمتر کسی است که سینمای مبتنی بر قصه « کوو وادیس » را که جمیع جزئیات عین همین واقعه افکندن عیسویان را در عهد نرون قیصر روم در پیش سباع ضاربه و بوئیدن آنها ایشانرا و تعرض نرساندن بایشان الخ که در کمال دقت با حیل و تدابیر معروفه عکاسی جزئیات آنرا در روی صحنه بمردم نشان میدهند برای العین ندیده باشد، - و حکایت زینب کذا به و امام علی بن موسی الرضا علیه السلام نیز در کشف الغمه علی بن عیسی اربلی و از روی آن در جلد دوازدهم بحار الانوار مرحوم مجلسی که هر دو کتاب مزبور بطبع رسیده و در دسترس عموم ناس است مذکور است،

۳ - رحبة بفتح راه و سکون حاء مهملتین و باء موخده و در آخر تاء مربوطه به معنی زمین فراخ بسیار رو باندند گیاهست که در وی مردم بسیار فرود آیند ( منتهی الأرب )، و مقصود اینجا همان میدان وسیعی است که از قرار افسانه مذکور در فوق برای افکندن مقمّرین در آنجا در پیش حیوانات درنده مهیا کرده بوده‌اند،

عَلَى الْمَحَبَّةِ قَلْبُ الصَّبِّ قَدْ وَقَفَا      فَمَا حَدَا غَيْرَ مَنْ يَهْوَى وَمَنْ عَرَفَا  
كَيْفَ اضْطَبَّارِي وَصَرَفُ الدَّهْرِ صَرَفِي      عَنِ الْمُرَادِ وَصَفُو<sup>۲</sup> الْعَيْشِ قَدْ تَلَفَا  
سَلَمَى مُنَايَ وَ مَقْصُودِي وَمُعْتَصِمِي      إِنْ طَالَ هِجْرَانُهَا عَنِّي فَوَا آسَفَا  
كَمْ آكْتُمُ الْقَلْبَ عَنْ صَحْبِي وَيُظْهِرُهُ      دَمْعٌ يَدُلُّ عَلَى مَكْنُونِيهِ وَ كَفَا<sup>۳</sup>  
يَا حَبِذَا مَعَهْدُ الْأَحْبَابِ مُنْمَطَفَ الْوَادِي      أَلَيْدِي فِيهِ صَرَفُ الدَّهْرِ قَدْ عَطَفَا  
أَتَأَلْنِي مَا تَمْنَى الْقَلْبُ مِنْ آرَبِي      آزَالَ عَيْنِي مَا قَدْ شَفَّنِي وَ شَفَا  
توفى في رجب سنة ست وخمسين وسبعمائة<sup>۴</sup> و دفن عند والديه رحمة الله عليهم .

۲۹۴ - مولانا سراج الدين مكرم بن يحيى<sup>۵</sup>

(ورق ۱۷۰ ب) كان قاضياً صادقاً محققاً عظيم الهبة شديد الفسالة يتقاد

- 
- ۱ - کذا فی م ، ق ، حدی ، ب ، دری ، - «حدا الشی» یجدوه حدّ و أتبعه ولا افعله ما حدا اللیل النهار ای ماتبعه ( لسان العرب ) ، ۲ - کذا فی ق ب ، م ، صاف [ = صافی ] ، -
  - ۳ - کذا فی ق ب ، م ، و کفی ، - و کف البيت و کفا بالفتح چکید سقف خانه و و کفت السحابة بالمطر و و کفت العين بالدمع كذلك (منتهی الأرب) ،
  - ۴ - چنین است تاریخ وفات صاحب ترجمه در هر سه نسخه شدّالاً زار و نیز در طبقات سبکی ج ۶ ص ۸۳ ، در مجمل فصیح خوافی وفات او را در سنه ۷۵۵ ضبط کرده ولی روایت ۷۵۶ مثل متن حاضر را نیز نقل نموده است ، و تاریخ ولادت او را در سنه ششصد و هفتاد نگاشته بنا برین سنّ او در وقت وفات هشتاد و شش سال بوده نه نود و چهار چنانکه سبکی نقل کرده است ، و این قاضی مجدالدین یسری داشته موسوم بأفضل الدین احمد که در حیات پدر در سنّ ۲۲ سالگی در سنه ۷۴۷ وفات یافته است (سبکی و مجمل فصیح خوافی) ، - در شیرازنامه ص ۱۲۷-۱۲۸ در ترجمه احوال صاحب ترجمه یعنی قاضی مجدالدین اسمعیل تاریخ وفات او مذکور نیست زیرا که او در تاریخ تألیف شیرازنامه هنوز در حیات بوده است چنانکه سیاق عبارت کتاب مزبور و جعل دصائیبه آن در حق او از قبیل « اعلى الله فی الخافقین شانه واعز انصاره واعوانه صریح در این مطلب است ،
  - ۵ - این شخص برادر صاحب ترجمه بلافاصله قبل است ، - در م بضبط قلم روی راه مكرم تشدید می گذارده است ، رجوع شود بعنوان نمرة ۳۰۳ از تراجم کتاب حاضر و حاشیه متعلق بآن برای نظربهین ضبط درخصوص نام سمی صاحب ترجمه سراج الدین ابو العزّ مكرم بن العلاء ، -

له الحکام ويطيعه الملوك في الأحكام يدرس في المدرسة العميدية<sup>۱</sup> ويحكم بها وله انعامات كثيرة على سائر الطلبة واولى الاستحقاق وصيت وشهرة بين قضاة البلاد و علماء الآفاق توفي في سنة اثنتين وثلاثين وسبعمائة<sup>۲</sup> ودفن في حظيرته رحمة الله عليهم.

## ۲۹۵ - مولانا روح الدين اسحق بن يحيى<sup>۳</sup>

شرفني مراراً بحسن تفقده و يمن تمهده وساعدني الجّد السعيد عند تردده و تودده وكان ضامياً عاقلاً والياً عادلاً جمع بين الشرع والسياسة والطاعة والرياسة ذاهمة عالية ورحمة متواليه و غزوة سامية و نعمة دائمة ينفق على جميع الأقارب والأجانب و يتصدق على اولي الرغائب من كلّ دانٍ و عازب وله معرفة تامة و حذق عظيم في الحكمة المتزلية من اجراء القنوات و تأسيس العمارات و تشييد

---

۱ - مدرسه عميديه شيراز منسوب است بياني آن عميد الدين ابونصر اسعد افزرى وزير معروف اتابك سعد بن زنگى كه مجملی از ترجمه احوال او در ص ۲۱۵ حاشیه ۲ گذشت ، و در ص ۳۵۵ - ۳۵۶ در شرح احوال قاضى جمال الدين مصرى نیز مؤلف اشاره بهمين مدرسه او نموده و گفته ، « فصنع قيصاً [ من القرطاس ] و هشى الى مدرسه المولى الصاحب عميد الدين ابى نصر و كان مولانا مهما فرغ عن درسه جلس على دكة فى الدهليز لرفع حاجات الناس الخ » ، و در شيرازنامه خطى مورخه سنه ۸۳۳ ص ۳۳-۳۴ نیز در فصل تاريخ سلطنت اتابك سعد بن زنگى مذکور تصريح كرده كه عميدالدين مزبور مدرسه در شيراز در محله درب اصطخر [= دروازه اصفهان امروزي ] بنا كرده بوده و عين عبارت او اينست ، بعد از ذكر قصيده عميديه عميد الدين مزبور گويد ، « و همچنين از جمله مبررات مرضيه او مدرسه ايست كه بمدرسه عميد اشتهار دارد و در محله درب اصطخر بنا كرده و از جمله مدارس معتبره است در شيراز » انتهى ، و اين عبارت بتمامها از نسخه چاپى شيرازنامه افتاده است .

۲ - چنين است تاريخ وفات اين شخص در هر سه نسخه بدون اختلاف و همچنين در مجلد فصيح خوانى در حوادث همين سال ۷۳۲ هـ .

۳ - اين شخص برادر ديگر قاضى محمد الدين اسمعيل بن يحيى صاحب ترجمه نمره ۲۹۳ است .

المساجد والمدارس والقناطر والرباطات وأن آثاره تدل عليه، توفي في سنة ست وخمسين وسبعمائة<sup>۱</sup> ودفن عند أبيه و أخويه رحمة الله عليهم .

## ۲۹۶ - مولانا محب الدين محمد بن مكرم بن يحيى<sup>۲</sup>

القاضي المتدين العادل الباذل المشفق على خلق الله مارأيت في الفضاة بحسن خلقه و وفور شفقتة على خلقه ( ورق ۱۷۱ ) و جزالة جوده وسخارته و كمال عفته و طهارته و كان ممن يطعمون الطعام على حبه<sup>۳</sup> مواظباً على ايراد حسنة جزيلة من وظائف طاعات ربه، وصلت الى خدمته كثيراً و حصلت من بركانه اجراً كبيراً و مما نقلت من خطه الشريف :

اَشْتَرِ الْغِزْرَ بِمَا يَبِيعُ فَمَا الْغِزْرُ بِغَالٍ  
بِالْقِصَارِ الصَّغِيرِ اِنْ شِئْتِ اَوْ السُّمْرِ الطَّوَالِ  
لَيْسَ بِالْمَغْبُورِ شَرْعاً مَنْ شَرَى عِزّاً بِهَالِ  
وَالْقَتَى مَنْ جَعَلَ الْأَسْبَابَ الْمَعَالِي  
اِنَّمَا يُدَخِّرُ الْمَالُ لِحَاجَاتِ الرَّجَالِ

توفي في سنة . . . و سبعمائة<sup>۴</sup> و دفن في الصفة المقابلة لحظيرة ابيه و أخويه<sup>۵</sup> رحمة الله عليهم .

۱ - چنین است تاریخ وفات ابن شخص در هر سه نسخه بدون اختلاف و هم چنین در ترجمه فارسی کتاب حاضر بقلم پسر مؤلف عیسی بن جنید ص ۱۴۶ ، بنا بر این معلوم میشود که هردو برادر یعنی قاضی محمدالدین اسمعیل بن یحیی سابق الذکر ( نمره ۲۹۳ ) و صاحب ترجمه حاضر هردو در یکسال وفات یافته بوده اند ، ۲ - این شخص پسر صاحب ترجمه نمره ۲۹۴ یعنی سراج الدین مكرم بن یحیی است ، ۳ - م افزوده : مسکیناً و یتیماً و اسیراً ، ۴ - جای آحاد و عشرات در هر سه نسخه سفید است ، ۵ - کذا فی م یعنی بیاء مثناة تحتانیه بقیه در صفحه بعد

## ۲۹۷ - مولانا علاء الدین محمد بن اسحاق<sup>۱</sup>

القاضی الفقیه الفاضل العالم العاقل الكامل نال من العلوم بحظ وافر ومن الجاه والمال بنصیب متکثر<sup>۲</sup> قد تمسک بذیل مولانا و استاذنا العلامة قوام الدین ابی البقاء<sup>۳</sup>، وکان ذا طبع وقاد و ذهن نقاد فجدّ جدّه<sup>۴</sup> فی طلب المرام و طال و کدّه<sup>۵</sup> و کدّه<sup>۶</sup> فی تحقیق المسائل و الأحکام حتی بلغ رتبة یقصر عنها فضلاء الزمان و لم تبانها الأمثال و الأقران من شیوخ العشیره و الشبان مع ما یکثر له من موانع الاستحضار و التحقیق من الاشتغال بشرعیات المناصب و دینیات المراتب، و مما سمحت به فریخته<sup>۶</sup> ( ورق ۱۷۱ ب ) :

لِسَانُ الْمَعَالِي بِاعْتِلَائِكَ نَاطِقٌ      وَ مَا الْمَجْدُ إِلَّا بِاعْتِنَائِكَ وَائِقٌ  
وَ مَا الْجُودُ إِلَّا مَا عَلَيْكَ مَدَارُهُ      وَ مَا الثَّوْرُ إِلَّا مِنْ جَبِينِكَ شَارِقٌ

بقیه از صفحه نبل

قبل از هاء ضمیر ، ق ب نقطه یاه را ندارد ، - ضمیر مجرور در « اخویه » ظاهراً راجع است به « ایه » یعنی در حظیره پدرش سراج الدین مکرم بن یحیی و دو برادر پدرش مجد الدین اسمعیل بن یحیی و روح الدین اسحق بن یحیی ، نه دو برادر خود صاحب ترجمه که اصلاً ذکرى از آنها ( اگر فی الواقع دو برادری داشته ) در کتاب حاضر نشده نه قبل ازین و نه بعد ازین ،

۱ - در م این ترجمه بعد از ترجمه آتیّه نوشته شده ، - این شخص بظن بسیار قوی بلکه تقریباً بنحو

قطع و یقین پسر صاحب ترجمه شماره ۲۹۵ یعنی روح الدین اسحق بن یحیی است ، -

۲ - ق ب بجای « متکثر » : وافر کامل ، - ۳ - رجوع شود بنمره ۳۳ از تراجم کتاب حاضر ، -

۴ - قال فی اساس البلاغه « جَدَّ فی الأمر و أجدَّ [ اجتهد ] و من المجاز جَدَّ به الأمر و جدَّ جدّه ،

[ ای بفتح الجیم فی الفعل و بکسر ها و ضمّ الذال فی جدّه ] کما هو مشکول فی طبعة دارالکتب

المصریة [ ] ، - ۵ - یقال وَ کَدَّ فلانٌ امرأً یَکدُّه وَ کَدَّ [ بالفتح ] اذا مارسه وَ قَصَدَه وَ ما زال

ذَکَ وَ کَدَّی [ بالفتح ] ای مرادی و همتی و ما زال ذَکَ وَ کَدَّی بضمّ الواو ای فعلی و دأبسی و

قصدی ( لسان العرب ) [ ] ، - ۶ - م افزوده : العالیة ، -



توفی فی سنة . . . . و سبعمائة<sup>۱</sup> رحمة الله عليهم .

۲۹۸ - مولانا صفی الدین ابوالخیر مسعود بن محمد بن ابی الخیر<sup>۲</sup>

استاذ العلماء و مرجع الفضلاء و معدن الزهد و الکرامة و الولاية و ینبوع

۱ - چنین است این تاریخ وفات در م یعنی جای آحاد و عشرات آن سفید است ، و بهمین نحو بوده است نیز در ترجمه کتاب فارسی کتاب حاضر بقلم پسر مؤلف در نسخه که وی از روی آن ترجمه نموده بوده چه او این عبارت را اینطور ترجمه کرده ، « و متوفی شد در سال هفتصد و چیزی از هجرت » ، ولی در ق ب تاریخ وفات صاحب ترجمه « سنة ست و خمسين و سبعمائة » مرقوم است ، و ما گمان میکنیم که این تاریخ ق ب با احتمال قوی باید سهونسخ باشد چه اگر صاحب ترجمه در سنة ۷۰۶ وفات یافته بوده لازمه آن این میشود که صاحب ترجمه و پدرش روح الدین اسحق ( ترجمه شماره ۲۹۵ ) و عمش مجدالدین اسمعیل ( ترجمه شماره ۲۹۳ ) هر سه در یک سال وفات یافته بوده اند ، و این تصادف واضح است که فی نفسه هیچ استبدادی ندارد ولی عدم نعرض مؤلف بذکر این تصادف نسبتاً نادر یعنی وفات پدر و پسر و عم هر سه در یک سال آنهم سه نفری که مؤلف بتصریح خود او با هر سه آنها معاصر و معاشر و دوست بوده مضافاً بعدم وجود این تاریخ وفات نه در م و نه در ترجمه فارسی کتاب بقلم پسر خود مؤلف بی اختیار احتمال غلط بودن دو نسخه ق ب را در ذهن خواننده تولید و بلکه جدّاً تأیید می نماید ، و اگر فی الواقع این حدس ما صحیح باشد علت آن ظاهراً این خواهد بود که چون کاتب نسخه دو مرتبه مکرر قبل ازین ترجمه حاضر کلمات « سنة ست و خمسين و سبعمائة » را در تاریخ وفات دو نفر از اعضاء همین خانواده قضاة فالیین نوشته بوده ( یعنی هم در نمره ۲۹۳ و هم در نمره ۲۹۵ از تراجم ) لهذا این رقم در ذهن او من حیث لایشر منتقش و مرتکز شده بوده و باز در مرتبه سوم در این ترجمه حاضر عین این رقم از قلمش جاری شده بوده است ، و نظایر اینگونه اشتباهات من حیث لایشر ناسخ ناشی از تکرر متعدّد کلمه برحسب وی مکرر دیده شده است ،

۲ - چنین است این عنوان در ق ب ، م : مولانا صفی الدین ابوالخیر مسعود بن محمد بن علی ، - در عنوان این ترجمه در هر سه نسخه شد الا زار بظن بسیار قوی بلکه تقریباً بنحو قطع و یقین دو اشتباه بزرگ روی داده است یا از نسخ یا بظن غالب از خود مؤلف ، اشتباه اول عبارت است از اینکه نام پدر مسعود در هر سه نسخه « محمد » نوشته شده و حال آنکه در جمیع مآخذی که اسمی از صاحب ترجمه برده اند مانند شیرازنامه هم چاپی ص ۱۴۵ و هم خطی مورخه ۸۳۳ ص ۸۵ الف ، و مجمل فصیح خوانی در حوادث سنوات ۷۱۲ و ۷۵۱ ، و کشف الظنون در عنوان کشف ، ج ۲ ص ۴۱۴ س ۲ ، و از همه بالاتر در دیباچه شرح قصیده اشکوائیه عمیدالدین بقیه در صفحه بعد

الصِّفاء والتَّواضع والسَّخاوة حَقَّق<sup>۱</sup> ثمانین سنة فی الدرس والفتوی والبر والتقوی و ملابسة الأعمال والأشغال الجلیلة و افاضة النِّوال والألطف الجزیلة و كان وحیداً مشاراً الیه فی العریبة و سائر العلوم الدینیة ، و من مصنفاته العالیة کتاب تهذیب الکشای<sup>۲</sup> کتبها اخلاصاً و حسبةً و اماطةً للأذی عن طریق اهل السنّة ، و ممّا سمح به خاطره الشریف :

لَقَدْ غَرَّنَا خَفْضُ اللَّيَالِي وَ طَيْبُهَا      وَ لَمْ نَتَفَكَّرْ أَنْ ذَا الدَّهْرِ دَائِرُ  
فَعِشْنَا قَلِيلاً ثُمَّ فَرَّقَ بَيْنَنَا      « صُرُوفُ اللَّيَالِي وَ الْجُدُودُ الْعَوَائِرُ »<sup>۳</sup>

بینه از صفحه ذیل

اسعد افزری تألیف قطب الدین محمّد فالی سیرافی پسر همین صاحب ترجمه حاضر که ترجمه احوال او بلافاصله بعد مذکور خواهد شد در جمیع این مآخذ بدون استننا نام پدر مسعود را محمود نوشته اند نه محمّد ، و شکی نیست که بمقتضای اهل بیت ادری بمافی بیت پسر صاحب ترجمه که نواده محمود میشود از نام جدّ خود بهتر اطلاع داشته تا مؤلف شدّالآزار بخصوص که عموم مآخذ دیگر نیز چنانکه در فوق ذکر شد همه عیناً و کاملاً با قول او مطابق اند ، پس اصلاً و ابتداءً جای هیچ شکی باقی نماند که نام پدر صاحب ترجمه محمود بوده است نه محمّد ، اشتباه دوم شدّالآزار در دو نسخه ب ق ( در م این کتبه را ندارد ) آست که کتبه جدّ صاحب ترجمه را یعنی پدر محمود مذکور را ابوالخیر نوشته است و حال آنکه در جمیع مدارک مذکوره در فوق بلا استننا بعلاوة تاریخ و صاف ص ۱۵۶ همه کتبه او را **ابوالفتح** ضبط کرده اند نه ابوالخیر ، پس نتیجه مقدمات مذکوره این شد که نام و نسب صاحب ترجمه بطبق جمیع مآخذی که اسامی آنها در فوق مذکور شد از قرار ذیل است : **صفی الدین ابوالخیر مسعود بن محمود بن ابی الفتح الفالی السیرافی** ، - و مخفی نماناد که در و صاف ص ۱۵۶ نام پدر صاحب ترجمه را حذف کرده و اورا نسبت بجدّ داده هکذا : « صفی الدین ابوالخیر مسعود بن ابی الفتح السیرافی » از قبیل ابوعلی بن سینا و ابن مالک و ابن هشام و غیره ،

۱ - م ، ع ( بجای حقق ) ،

۲ - در شیرازنامه چاپی ص ۱۴۵ و خطی ورق ۸۵ نام این کتاب **تدقیح کشف** مسطور است ،

۳ - این مصراع که صاحب ترجمه بنوعی تضمین آنرا در آیات خود گنجانیده است از جمله آیاتی است بسیار مشهور در کتب ادب و تواریخ از عمرو بن العارث الجرمی یا مضاض بن عمرو الجرمی باختلاف اقوال رئیس قبیله جرم که سکنه اصلی مکه بوده اند و قبیله خزاعه آنها را از مکه بیرون کردند بجه در صفحه ۵۰۰

فَلَا تَغْتَرِزْ بِالذَّهْرِ إِنَّ نَعِيمَهَا إِلَى بُوسِهَا إِمَّا تَفَكَّرْتَ سَائِرُ  
وَلَا تَيَأْسَنْ مِنْ رَوْحِ رَبِّكَ صَاحِبِي إِذَا نَابَكَ الْأَحْزَانُ فَاللَّهُ قَادِرُ  
تَوْفِي فِي سَنَةِ ثَمَانٍ وَسَبْعِينَ وَسِتِّمِائَةٍ<sup>۱</sup> وَدَفِنَ بِحَظِيرَتِهِ الْعَالِيَةِ رَحْمَةً اللَّهُ عَلَيْهِمْ .

۲۹۹ - مولانا قطب‌الدین محمد بن ابی‌الخیر<sup>۲</sup>

ولده العالم الوحيد المشار اليه (ورق ۱۷۲) والجبر الفريد المدار عليه

بقیه از صفحه قبل

و خود بجای آنها صاحب مکه و آن نواحی شدند ، و مطلع آن ابیات اینست ،  
 کان لم یکن بین الحَجَّونِ الی الصَّفَا انیس و لم یسمر بِمَکة سامرُ  
 و لم یترَبَّع واسطاً فَجَنُوبُهُ الی المنتحنی من ذی الأراکة حاضرُ  
 بسی نخن کنا اهلها فأبادنا صروف اللیالی و الجود العوائرُ  
 رجوع شود برای بقیه این ابیات فائمه بمعجم البلدان در عنوان الحجون (بتقدیم حاء مهملة برجیم)  
 و نیز در عنوان مکه و واسط ، و بعلاوه در غالب کتب ادب و تواریخ و مسالک و ممالک در فصل  
 بناء مکه و غلبه خزاعه بر جرهم عدّه از این ابیات ذکر شده است ، -

۱- چنین است این تاریخ وفات در م ، ب ق ، توفی فی سنة ستین وستمائة ، ولی در ق بیاضی  
 قبل از ستین ، دارد ، در ترجمه فارسی کتاب بقلم پسر مؤلف ص ۱۴۷ ، « متوفی شد در سال  
 ششصد و شصت » ، - ظاهراً دو نسخه ب ق و ترجمه فارسی کتاب هر سه غلط فاحش است از  
 نسخ یا از خود مؤلف و تقریباً بنحو قطع و یقین صواب همان نسخه م است چه اولاً خود مؤلف  
 سابقاً در ص ۶۱ در ترجمه روح الدین عبدالرّقیب بن عبدالله بن الجنید در ضمن حکایتی تصریح  
 کرده است که وفات روح الدین عبدالرّقیب مذکور وصفی الدّین ابوالخیر فالی ( صاحب ترجمه  
 حاضر) و شیخ نجیب‌الدین علی بن بزغش هر سه در ماه شعبان سنه « ثمان و سبعین و ستمائة » روی  
 داده بوده است ، و ثانیاً در شیرازنامه هم نسخه چاپی ص ۱۴۶ و هم نسخه خطی مورّخه ۸۳۳  
 ص ۸۵ ب نیز صریحاً و اضحاً وفات صاحب ترجمه را در سنه « ثمان و سبعین و ستمائة » ضبط کرده  
 است یعنی بعینه بطبق م در مورد مانحن فیه و بطبق هر سه نسخه شد الأزار در ص ۶۱ گذشته ، -  
 ۲ - چنین است عنوان در هر سه نسخه شد الأزار ، این شخص بتصریح مؤلف پسر صاحب ترجمه  
 بلافاصله قبل است ، - و مخفی نماناد که در و صاف ص ۱۵۷ نام صاحب ترجمه « قطب‌الدین محمود »  
 چاپ شده است بجای « قطب‌الدین محمد » و آن غلط فاحش است چه در جمیع مآخذ دیگری که  
 ذکر از صاحب ترجمه کرده‌اند مانند همین کتاب حاضر در هر سه نسخه و شیرازنامه خطی مورّخه  
 بقیه در صحنه بعد

فاق العلماء فی کشف حقائق التّزئیل و بیان اسرار التّأویل و فآز بالقدر المعلمی و النّصیب الأوفر الأعلى من فروع المذهب و اصوله و تمهید قواعد ابوابه و فصوله و جمع من اقسام العلم و الفضل و الکمال ما لم یجمعه احد فی عهده و صرف عمره فی نشر العلوم و الآداب راسخاً فی اعلاء السنّة و السّکتاب شرع فی درس السّکتب و قد ناهز العشرین فأفاد حتّی جاوز السّتین و صنّف فی الدّین کتباً معتبرة قصر عنها البلغاء و عجز عنها الأذکیاء و تخرّج علیه العلماء الأفراد و تأدّب به فضلاء البلاد، و من مصنّفاته کتاب التّقریب فی التّفسیر، و توضیح الحاوی فی الفقه، و شرح التّوضیح له، و شرح اللباب، و شرح القصیة العمیدیة<sup>۱</sup>،

بقیه از صفحه قبل

۸۳۳ ص ۸۵ و چاپی در ۱۴۵ و تحفة العرفان فی ذکر سید الأقطاب روزبهان نسخه خطی کتابخانه ملک در طهران ورق ۱۱۹، و از همه بالاتر در مقدمه شرح قصیده اشکنوانیه تألیف خود همین صاحب ترجمه حاضر نسخه بسیار قدیمی کتابخانه مشهد و نیز نسخه کتابخانه مجلس در طهران، و مجمل فصیح خوافی در حوادث سنه ۷۱۲، و کشف الظنون در عنوان «کشف» و عنوان «لباب فی النحو» در جمیع مآخذ مذکور بدون استثنا نام صاحب ترجمه حاضر قطب الدّین محمد مسطور است نه قطب الدّین محمود، پس جای هیچ شک و شبهه باقی نمی ماند که نسخه مطبوعه و مصّاف در مورد ما نحن فیہ غلط فاحش است و باید «محمود» را در عبارات او به «محمد» تصحیح کرد، -

۱ - قصیده عمیدیه همان قصیده اشکنوانیه عمید الدّین اسعد ایزری است که در حواشی ص ۲۱۶ اشاره اجمالی بدان نمودیم و ان شاء الله باز در حواشی آخر کتاب راجع بهمان صفحه مفصلاً از آن بحث خواهیم کرد، و تسمیه آن بقصیده عمیدیه بهمان مناسبت لقب صاحب آن عمید الدّین است ولی بعدها این قصیده بقصیده اشکنوانیه مشهور شده است بمناسبت اینکه عمید الدّین اسعد مزبور این قصیده را در قلعه اشکنوان از قلاع فارس که وی در آنجا بحکم اتابک ابوبکر بن سعد بن زنگی محبوس بود و در همانجا نیز در احدی الجمادین سنه ۶۲۴ او را بقتل آوردند ساخته است، - قصیده مزبور در آخر معلقات سبع چاپ طهران (یا تبریز؟) در سنه ۱۲۷۲ قمری در صد و نه بیت بطبع رسیده است و نیز در اروپا در سنه ۱۸۹۳ میلادی در مجله سامی (= روو سیتیک) باهتمام مرحوم کلمنت هوارت مستشرق فرانسوی در صد و یازده بیت منتشر شده است، - و از این شرح قطب الدّین محمد فالی بر قصیده مزبوره یک نسخه کامل بسیار قدیمی که در ماه صفر سنه ۷۳۴ یعنی فقط سیزده سال بعد از وفات شارح کتابت شده در کتابخانه مشهد موجود است، و یک نسخه دیگر نیز که قریب یک ثلث از آخر آن افتاده است در کتابخانه مجلس شوری در طهران محفوظ است (رجوع شود بقهرست کتابخانه مشهد ج ۴ ص ۱۸۱، و فهرست کتب خطی کتابخانه مجلس تألیف اعتصامی ص ۲۳۸) -

و الاغراب<sup>۱</sup> فى الاعراب، و كان يقول غذيت بلبان العلم و حنكت بشمرة الفضل و اول طعام ذقته فى الدنيا كان من حاصل الدرس<sup>۲</sup> و الفتوى و ذلك ان ابى خرج يوم و لادنى لترتيب ما يحتاج اليه و لم يكن فى يده شىء فتحير فى امره و لا يدري اين يأخذ و باى سبب من الأسباب يتوصل فرأى خيمة من بعيد فتوجه اليها فاذا قافلة من التجار راجعة من جزائر البحار ( ورق ۱۷۳ ب ) و قد نزلت هناك فقصدهم فاستقبله تاجر فسلم و قال يا مولانا ان لى واقعة عجيبة فاسمعها ثم اشر علي فيها بما ترى من علمك فقلت<sup>۳</sup> و ما هى قال ان لى شريكاً و بينى و بينه جارية مشتركة قد اشتريناها من مال كان بيننا و قد ابتليت بحبها و ان شريكى لا يرضى ان تكون لى كمالاً و لا يبيعني نصيبه منها و انا لا اقدر على تركها، قال فقلت ان الامر سهل لو كانت تحبك قال هى تحببى قلت انا اسمع كلامها فأذنانى الى الخيمة فسألته هل تحببته<sup>۴</sup> فقالت هو احب الي من سمعى و بصرى قلت اتعاهدين ان لا تختارى عليه احداً قالت بلى فأخذت عليها العهد و الميثاق ثم قلت للرجل اعتمها فتتمتع الرجل و كره ذلك فقلت اعتمها ففيه ما يسرك و ان العتق يسرى الى جميعها ثم تتزوجها، فاعتمها و تزوجها فلم ينسب<sup>۵</sup> ان جاء شريكه فقال اين فلانة فقال كان من امرنا كذا و كذا فصرخ بالتشنيع و صرّح بالتسبيح<sup>۶</sup> فلم ينفعه ذلك ثم ان التاجر

۱ - چنین است در هر سه نسخه بغین معجمه ، و در ص ۸۵ س ۵ از کتاب حاضر چنانکه گذشت اسم این کتاب در ق ب بصورت « الأعراب » بعین مهمله مسطور است . - ۲ - م : العلم ، - ۳ - م : فقال ، ۴ - نصیح قیاسی ، - هر سه نسخه : یکون ، ۵ - کذا فی م و هو الصواب لایعیر ، ق ب : هل تحبها ، ۶ - کذا فی م ، ق ب : فلم تشب ، ۷ - کذا فی م ، یعنی تفعلیل از سبع بسین مهمله و باء موحدّه و عین مهمله ، ق : بالتشبیح ( بشین معجمه ) ، ب اصل جمله را ندارد ، - صواب بدون شبهه همان تسبیح بسین مهمله است بطبق بقیه در صفحه بعد

الأول جاءني بسفط كبير فيه سكر كثير وقرطاس<sup>۱</sup> فيه مائة دينار فاعتذر اليّ  
و دعالي ، قال مولانا فلما ولدت اطعموني من ذاك السكر ورتبوا اموري من  
ذالك المال ( ورق ۱۷۳ ) و تعليقاته و فوائده اكثر من ان يحيط<sup>۲</sup> بها التقرير  
او يحصرها الكتابة و التحرير ، و من منظوماته الفائقة المتيّنة ،

يَا قَوْمُ إِنِّي ضَعِيفٌ عَنْ زِيَارَتِكُمْ      بِحَقِّ مَا بَيْنَنَا مِنْ خَلَّةٍ زُورُوا  
مَنْ كَانَ يَتْرُكُ أُسْبُوعًا أَحِبَّتَهُ      بِإِلَّا التَّقَاءِ فَدَعَاؤِي حُبِّهِ زُورُ  
توفي في سنة . . . . و سبعمائة<sup>۳</sup> و دفن عند والده رحمة الله عليهم .

بقیه از صحنه قبل

نسخه م که تفهیل قیاسی است از سنه ۱۰۰۳ س ( و اگرچه باب تفهیل ازین ماده بمعنی مذکور در کتب لغت و معجم الأدباء ج ۶ ص ۵۰۳ س ) و اگرچه باب تفهیل ازین ماده بمعنی مذکور در کتب لغت نیامده ولی چون معنی غالب این باب برای تکثیر است و در مورد مانحن فیه نیز مراد همان معنی تکثیر است یعنی بسیار دشنام داد او را و عیب گرفت و طعن بر او زد لهذا مؤلف برای سجع با تشبیه باب تفهیل آنرا قیاساً استعمال کرده است . -

۱ - کذا فی م ، ق ب : قرطاساً ( که لابد بتوهم معنی اعطانی است در عامل معضوف علیه ای اعطانی سفطاً کبیراً . . . و قرطاساً الخ ) -

۲ - ب ق : یحوط ، ۳ - جای آحاد و عشرات در هر سه نسخه سفید است و رقم مثات در م « سبعمائة » است و در ق ب « ستمائة » ، و این دو نسخه اخیر قطعاً غلط فاحش است چه در شیرازنامه خطی مورخه ۸۳۳ ص ۸۵ و چاپی ص ۱۴۵ و فوات او را صریحاً و واضحاً در سنه احدی و عشرین و سبعمائة ضبط کرده است و چون صاحب شیرازنامه بتصریح خود از تلامذه صاحب ترجمه بوده و قسمتی از توضیح کشف تألیف او را بر خود او سماع نموده بوده و مفتاح العلوم [ سگاسکی ] را نیز نزد او خوانده بوده پس قول او در تعیین سال وفات اسناد خود البته حجّت است ، در کشف الظنون در عنوان لباب فی النحو - از تألیفات صاحب ترجمه گوید انه فی ربیع الأول سنة اثنتی عشرة و سبعمائة و این نیز خود قرینه صریحه ایست که وی تا بعد از هفتصد در حیات بوده است ، و در مجمل فصیح خوافی وفات او را در جزو حوادث سنه ۷۱۲ ذکر کرده است و ظاهرأ تقدیم و تأخیری اشتباهها در دو رقم اخر ۷۲۱ برای او دست داده بوده .

۳۰۰ - مولانا کمال الدین ابوالخیر بن ابی نصر بن ابی غسان<sup>۱</sup>

العبر البحر التحریر ذوالعلم الفاضل الغزیر ، جمع کمال الأعراق الی جمال الأخلاق ، و شرف الأرومة و الحدم<sup>۲</sup> الی شرف المنزلة و العلم و احیا<sup>۳</sup> رسوم الآباء فی تألیف السکتب فجدد آثارهم و اعلى منارهم و صنّف کتاب الزلال من<sup>۴</sup> نظم ائمة الرجال و لعمری انه العذب الزلال و الرحیق السلسال بل الصفیق<sup>۵</sup> الجریال<sup>۶</sup> قد هبّ علیها الشمال مشتملاً علی نظم کسک اللال و نشر کالسحر الحلال فأشعاره<sup>۷</sup> اصفی من ماء النعام اذا شیب به الشهد و اسجاعه اذکی من نفضات

۱ - چنین است عنوان در ب ق ولی در ب بجای غسان « غنان » با ثاء مثله مسطوراست ، م ؛ مولانا کمال الدین ابوالخیر بن ابی نصر بن احمد بن غسان ، - شرح احوال این شخص را درهیج مأخذی دیگر نیافتیم ولی در وصف ص ۲۰۸ ، ۳۶۰ ، ۳۶۱ مکرّر از شخصی موسوم بفخرالدین احمد بن ابی غسان از علماء بزرگ فارس که بتصریح خود او یعنی وصف در سال ششصد و نود و هشت وفات یافته بوده صحبت میکند که قاعده بایستی جد صاحب ترجمه حاضر باشد بطبق نسخه م که نام و نسب او را « ابوالخیر بن ابی نصر بن احمد بن [ابی] غسان » ذکر کرده ، ۲ - جذم بالكسر و یفتح اصل و بن هر چیز و اهل و قبیله اجذام و جنوم جمع (منتهی الأرب) ، ۳ - تصحیح قیاسی رسم الخطی ، - در هر سه نسخه این کلمه « احیی » مسطوراست ، رجوع شود بمص ۲۷۵ حاشیه ۳ و ص ۴۲۲ س ۲۰۲ - ۴ - م ؛ فی ،

۵ - درهیجک از کتب لغت متداوله صفیق بمعنی که مناسب مقام باشد یافت نشد و من شکلی ندارم که مؤلف « صفیق » را در اینجا بمعنی شرابی که با آب ممزوج کرده باشند یا شرابی که از ظرفی بظرفی دیگر نقل کرده باشند تا صاف گردد استعمال کرده است و آنرا بعات خود که بواسطه ضعف او در حریت غالباً اشتقاق قیاسی از خود میسازد فعل بمعنی مفعول قیاسی ساخته از صَقَّ الشرابَ یصِفُّ صَفْقاً از باب ضرب که بمعنی جا بجا کردن شراب است از خمی بخمی دیگر تا صاف گردد یا ممزوج کردن شراب بآب ، و بهمین معنی است نیز صَفَقَه تصفیقاً از باب تعفیل قال حسان بن ثابت :

یَسْقون من ورد البریص علیهم  
بَرَدی یصِفُّ بالرحیق السلسل

۶ - الجریال و الجریالة [ بکسر الجیم ] الخمر الشدید الحمره ( لسان العرب ) ، -

۷ - تصحیح قیاسی ، - در هر سه نسخه : « فاشعارها ، ، ملاحظه شود در جمله بلافاصله بعد : « و اسجاعه » بتذکیر ضمیر در هر سه نسخه ، -

النَّسِيم فاح على الخزامى والنَّد<sup>۱</sup> فلله دره فما اجل ترتيبه ، و ما اكمل تركيبه ،  
 تشهد البلاغة والفصاحة انه مالك اعنتهما ، و يُقَرُّ النظم و النشر انه راقم وشيها<sup>۲</sup>  
 و معلم ارديتهما ، كأن لسان الفضل نطق بلسانه ، او هزة المجد آملت على بنانه ،  
 او سراج الهداية اشعل من ضميره ( ورق ۱۷۳ ب ) او قطب الدراية دار<sup>۳</sup> مع  
 تدبيره ، فما من كلمة الا و سورة الشرف متلوة فيها ، و ما من فقرة الا و صورة  
 الشرف<sup>۴</sup> مجلوة في مبانيها ، قد اصاب شواكل المراد و طبَّق مَفْصِلَ السَّدَاد ،  
 و اخذ بَضِيع<sup>۵</sup> الكلام كيف شاء و اراد ، جَعَلَ الكتاب ذخيرة لأرباب الأدب ،  
 و ذريعة لهم الى التسلُّق بأعلى الرتب ، و عُمَدَةً للطلاب في محاضراتهم و محاوراتهم ،  
 و عُدَّةً لأولى الألباب في مراسلاتهم و مكاتباتهم ، يصدق لمستطليه فآل الأقبال ،  
 و يحقِّق لمستنطيه مواعد الآمال ، لمثل هذا فلْيَدِّخِرِ الأَسلافَ للأخلاف ،  
 و الأوائِلَ للأواخر و السِّبَاقُ لساقَةِ الرِّقَاقِ<sup>۶</sup> ، و من قصيدته الفريدة التي سمّاها

۱ - تصحيح قياسي مظنون ، ق ب ، السند ، م ، السند ، - نَدَّ بفتح نون و تشديد دال نوعي از بوی خوش که در آتش ریزند و بدان بخور کنند یا بمعنی عنبر است ( کتب لغت ) ، و احتمال قوی نیز میرود که این صور مختلفه متن تصحیف « رَنَد » باشد بفتح راء مهمله و سکون نون که نوعی از درخت خوش بوی بادیه است ، و شاید این معنی مناسب تر با مقام باشد بقریئه معادله با خزامی که هر دو از نباتات خوش بویند نه از بخورات ، قال ابن الدُمَينِيَّة :

أَنْ هتفت ورقاء في رونق الضحى      عسى قن غصن النبات من الرنند  
 بکیت کما بیکی الحزین صَبَابَةً      و ذُبَّتْ مِنَ الشوق المبرح والصدِّ

۲ - تصحیح قیاسی ، رجوع شود بص ۴۵۱ س ۱۰ - ق : و شیهما ، م : و شمتیها ، ب : و شمتیها ،  
 ۳ - مثل این میماند که مؤلف درست معنی قطب را نمیدانسته که نسبت دوران بآن داده است  
 و گویا آنرا با محیط اشتباه نموده است و الا بدیهی است که قطب دایره هجوقت حرکت نمیکند  
 و سکون لازمه اصل تعریف آنست ، ۴ - طَرَفَةٌ بضم طاء و سکون راء مهملتین شکفت و نادر  
 از هر چیزی طَرَف جمع ، ۵ - تنقیط قیاسی ، نسخ با تنقیط ناقص یا فاسد ، - الضبع بفتح  
 الضاد المعجمة و سکون الواوّهة وسط المضد بلحمه و قبل المضد کلهما و قبل الابط تقول اخذ بضبعه  
 و جذب بضبعه و اخذت بضبعه اذا نعشته و نزهت باسمه (لسان و اساس) ،

۶ - تنقیط این سه کلمه قیاسی است ، نسخ با تنقیط ناقص یا فاسد ، - سَبَاق بضم سین و تشدید  
 موخّده جمع سابق است یعنی پیش قدمان و پیش روان ، یعنی این کتاب را بیش روان قافله برای  
 کسانی که بر ساقه قافله می باشند یعنی متقدمین برای متاخرین باید ذخیره نمایند ،



مفتاح الآمال تفاؤلاً بالنجح في المال:

وَدُوْفُظْنَةٍ لَيْسَتْ تُعَالِجُ صَدْرَهُ  
أَخُو أَزْمَاتٍ لَا يُقَلِّقُ جَأَشَهُ  
لَهُ عَزَمَاتٌ قَاطِعَاتٌ كَأَنَّهَا  
وَأَنْوَارٌ رَأْيٍ فِي الْخُطُوبِ كَأَنَّهَا  
لَدَى اللَّبْسِ أَقْوَالُ الظُّنُونِ الْكَوَادِبُ  
صُرُوفُ اللَّيَالِي وَالْهُمُومُ الْعَوَازِبُ  
صُدُورُ رِمَاحٍ أُشْرِعَتْ أَوْ قَوَاصِبُ  
شُمُوسٍ أَنْارَتْ أَوْ نُجُومٌ تَوَاقِبُ  
ثم قال:

مَدَحُكَ بِالْقَوْلِ النَّحِي إِذَا عَمَدَا  
وَحَسْبِي فَخْرًا أَنَّنِي قَدْ جَلَوْتُهُ  
قَوِّفِرْ عَلَيَّ مَقْدَارِ كَفَيْكَ<sup>٢</sup> مَهْرَهَا  
زُلَالًا وَمَا فِيهِ قَدَدِي وَشَوَائِبُ  
عُرُوسًا وَأَنْتَ الْيَوْمَ مَوْلَايَ خَاطِبُ  
فَحَاءُ تَكْ بِكْرًا وَهِيَ حَسَنَاءُ كَاعِبُ  
( ورق ١٧٤ ) توفي في محرم سنة ثمان واربعمين وسبعمائة ودفن في حظيرته  
رحمة الله عليهم .

٣٠١ - مولانا عماد الدين عبدالكريم بن عبداللطيف بن

مذكور بن حامد بن اسحق الفغالي<sup>٣</sup>

العلامة الجليل القدوة، الفهامة النبيل الأسوة، فاق متأخري زمانه بالعلوم  
العربية والفقه وغيرهما إذا ادب ملكي وخلق مرضي وزهد كامل وورع بالغ

١ - م : القوارب ، - هموم عوازل يعني اندوهها أي كه بواسطة طول زمان و بعد عهد از نظر دور  
شده و فقط در بعضی احیان و احوال و خصوصا در شب بشخص هجوم می آورند ، قال النابغة :

و صدر اراح الليل عازباً هه  
تضاعف فيه الحزن من كل جانب

اراح ای رذ بقال اراح فلان علی فلان حقه ای رده عليه و اراح الراعي الابل والغنم ای ردها  
الی المراح ( اقرب الموارد ) ،

٢ - كذا في ق ب ، م : ككك ، ٣ - جنين است عنوان در ق ب ، م كلمات بن اسحق

الفغالي را ندارد ، -

قد حصل في غرة شبابه على بعض علماء عشيرته واصحابه ثم علي مولانا السعيد قوام الدين ابي البقاء<sup>١</sup> فأقن الأدبيات كلها عنده وجمع الأصول والفروع واحكمها ثم سافر الى بعض الأطراف وحج بيت الله الحرام ودخل بعض بلاد الشام وسمع الحديث وروى ولما انتهت اليه رياسة اهل العلم وفوض اليه تدريس المدارس المعتبرة والأموال العظام حسر عن ساعد الجهد وشمر عن ساق الجهد في اعلاء سنة رسول الله صلى الله عليه وسلم ونشر دينه المتين<sup>٢</sup> وإسماع احاديثه العالمية فصّح النسخ كلها وقابل امهات الكتب في الفنون واستنسخ المطبوعات والمختصرات<sup>٣</sup> كثيراً وصححها حسبة لله تعالى فوقفها على المسلمين وصنّف<sup>٤</sup> كتباً كثيرة منها حواشي الصحيحين وبعض الكتب السبعة<sup>٥</sup>، وحواشي الكشاف، ورسالة الدعوة والترغيب الى اجل ما يرغب اليه الاديب<sup>٦</sup>، (ورق ١٧٤ ب) ورسالة التسلية، ورسالة الجمعة، وتلخيص الاذكار، وتلخيص سلاح المؤمن، ومقدمة في الاعراب وغيرها، وكانت جل اوقاته بل كل ساعاته مصروفة بتهيئة اسباب سفر الآخرة لا يلتفت الي مال ولا الى جاه وعرضوا عليه القضاء مراراً فلم يقبلها، صاحبته في بعض الأسفار فراقته بالليل والنهار مع ما استمرت [بيننا] قواعد المحبة واستحكمت مرائر الألفة وتأخذت<sup>٧</sup> اسباب الاعتقاد والأخلاص في صحبة مولانا السعيد<sup>٨</sup> ومجلسه الفاص فكان رحمة الله عليه سره وعلايته مقاربتين

١ - رجوع شود بنمرة ٣٣ از تراجم ، ٢ - بناء مئنة فوقانيه در هر سه نسخه ،

٣ - از ستاره تا اینجا در ب موجود نیست » ٤ - ب : كبراً ، ٥ - برای بیان مقصود

از كتب سبعة رجوع شود بص ٥٨ حاشية ٣ - ٦ - ق ب : ادیب ( بدون ال ) ،

٧ - تأخذ الشيء [ من باب التفضل ] لزم بعضه بعضاً ( اقرب الموارد ٣ : ٥٤٠ ) ،

٨ - یعنی قوام الدین عبدالله مذکور در ص حاضر سطر ٢ ،

و فعله و قوله مُقَارِنَيْنِ لَا يَمِيلُ إِلَى تَكْلُفٍ وَ رِيَاءٍ وَ لَا يَزِيغُ عَنْ جَادَّتِهِ الْمُسْتَقِيمَةِ  
إِلَى بَدْعَةٍ وَ هُوَ يَبْكِي عَلَى نَفْسِهِ فِي اللَّيَالِي وَ يَنْظُمُ فِي الزَّهْدِ وَ الْمَوَاعِظِ آيَاتًا  
كَالآلَاءِ لِي، مِنْهَا مَا قَالَ فِي آخِرِ قَصِيدَةٍ:

عَبِيدُ الْكَرِيمِ الْمُسْتَكِينِ قَمَاءَةٌ	حَقِيرٌ ضَعِيفٌ ذُو نُصُورٍ بِكَرَّةٍ <sup>١</sup>
غَرِيبٌ حَيَاءٌ خَجَلَةٌ مِنْ دُنُوبِهِ	قَلْبَسٌ يُؤَدِّي شُكْرَ شَمَةِ نِعْمَةٍ
تَشْرَفَ قَدْرًا أَنْ <sup>٢</sup> يَبْدُو خَوْبِيدِمًا	لِخُدَامٍ خُدَامٍ لِأَنْصَارِ سُنَّةِ
فَيَارِقَةُ لِلْقَدْرِ إِنْ كَانَ تُرْبُهُ	يَدُوكُوهَا <sup>٣</sup> أَعْظَمَ وَأَنْبِلُ بِرِفْعَةٍ
فَيُذْرِكُ <sup>٤</sup> مِنْ أَقْدَامِهِمْ بَرَكَاتِهِمْ	فَيَذْخَرَهَا إِذْ ذَاكَ أَسْمَى ذَخِيرَةٍ
فَيَارِبِ أَصْلَحَ شَأْنُهُ وَ اخْتَمَنَ لَهُ	بِكَامِلِ إِيْمَانٍ وَ صَالِحِ تَوْبَةٍ

(ورق ١٧٥) اجاب الله دعاءه فمضى بالإيمان والتوبة والشهادة و ختم له الأمر  
بالخير والسعادة ان شاء الله في سنة . . . و سبعمائة<sup>٥</sup> و دفن ببعض حظائهم  
رحمة الله عليهم .

٣٠٢ - مولانا امام الدين عبدالرحمن بن عبداللطيف بن مذكور<sup>٦</sup>

اخوه كان من محققة علماء الدهر ومدققة فضلاء العصر قداى حجة الأسلام

وسافر الى الشام و حصل الأسانيد العالية و وقع له مسموعات شريفة فدرس في

١ - كذا في النسخ الثلاث ، ولم نفهم المقصود من هذا التعبير ، ٢ - «آن» مشكولة في م  
بفتح الهمزة ، ٣ - تأنيت ضمير راجع بترب بدون شك بمناسبة ارادة معنى «تربة» است بمعنى قبر ،  
٤ نصب فعل بمناسبة وقوع آنت بعد از شرط وجزاء كه مشابه وقوع آنت بعد از نفى وعلية  
حمل قوله تعالى ان يشأ يسكن الرّيح فيظللن رواكد على ظهره . . . و يعلمن الذين يجادلون في  
آياتنا مالهم من محيص على قراءة النصب في يعلم ( انظر شرح الرضى على الكافية في باب نواصب  
الفعل ) ، ٥ - جأ آحاد وعشرات درهرسه نسخه سفيد است ،

٦ - جئين است عنوان در ق ب ولى ب «ابن» قبل از «مذكور» را ندارد ، م «بن مذكور» را  
ندارد ، - ابن شخص بتصريح مؤلف برادر صاحب ترجمه قبل است ،

المدارس المعتمدة وكشف عن المسائل المعضلة واجتمع عليه اعيان الفضلاء واعوان  
 الملة الغراء وكان في الزهد والمعرفة في زمانه فائقاً وفي المواعظ والنصائح<sup>١</sup> على  
 اقرانه سابقاً، ومن تصانيفه كتاب مفتاح الامل في اصلاح الاعمال، ورسالة  
 التحفة الحسنية في الفوائد السنوية، وكتاب اضاعة الشمس في النهي عن اضاعة  
 الصلوات الخمس، و منظومة الكافية في النجوم<sup>٢</sup>، وله رسالات مرغوبة وقصائد  
 بليغة في مدح رسول الله صلى الله عليه وسلم والزهديات وغيرها، منها ما قال في  
 آخر قصيدة:

أَلَا يَا نَفْسُ قَدْ انْقَضَتْ ظَهْرِي بِأَوْزَارٍ وَأَجْرَامٍ ثِقَالٍ  
 عَكَفْتِ عَلَى اقْتِرَافِ الْحَوْبِ دَهْرًا أَقَمْتِ عَلَى مُتَابَعَةِ الْمُحَالِ  
 ضَمَمْتِ إِلَى الذُّنُوبِ الذَّنْبَ حَتَّى « تَكْسُرَتِ النَّصَالِ عَلَى النَّصَالِ »<sup>٣</sup>

(ورق ١٧٥ ب)

فَمِنْ سُكْرِ الْهَوَى نَفْسِي آفِيئِي وَخَافِي مِنْ مُقَاسَاةِ النَّكَالِ  
 وَ قُومِي وَ اَعْمَلِي فِي اللَّهِ حِدًّا وَجَهْدًا مَا اسْتَطَعْتِ بِأَمَلَالِ  
 فَأَيَّامُ الشَّبَابِ لَقَدْ تَوَلَّتْ وَضَيْفُ الْعُمْرِ آدَنَ بِارْتِحَالِ  
 دَنَا وَقْتُ الْغُرُوبِ بِلَا ارْتِيَابِ إِذَا بَلَغَ النَّهَارُ إِلَى الزُّوَالِ  
 إِلَهِي آتِنِي رُشْدًا وَعِلْمًا وَ نُورًا مِنْكَ فِي جَسَدِي وَ بَالِي

١ - ب ق ، النصيحة ، ٢ - درق بعد از این کلمه بمقدار دوسه کلمه بیاض است ،

٣ - م ، الذنب ، ٤ - این مصراع مأخوذ است از بیته از متنی که شاعر بنحو تضمین در اشعار خود گنجانیده است . و قبله :

فؤادی فی غشاء من نبالی  
 تكَسَّرَتِ النَّصَالِ عَلَى النَّصَالِ

رمانی الدهر بالارزاء حتی  
 فصرت اذا اصابتی سهام

٥ - م ، واعلمی لله ،

وَمَغْفِرَةً وَ مَرَحَمَةً وَ عَفْوَاً وَ أَصْلِحْ رَبِّ فِي الدَّارَيْنِ حَالِي  
توفی فی سنه... و سبعمائة<sup>۱</sup> و دفن فی حظیره رحمة الله تعالى علیهم .

۳۰۳ - القاضی سراج الدین ابو العز مکرّم<sup>۲</sup> بن

العلاء<sup>۳</sup> بن نصر بن سهل<sup>۴</sup>

استاذ العلماء و مرجع العرفاء و الأولیاء قدم شیراز لافادة الدین فتقلد القضاء  
سنین و نشر العلم و أدى حق العمل قال الفقیه<sup>۵</sup> هو شیخ الأئمة و الصّدیقین کان  
افضل اهل زمانه ما تکلف قط فی افعاله و لافی احواله لافی اللباس و لافی الحكم  
بین الناس مع ما کان له من کمال جاهه و نباهة قدره و وفور علمه و فضله و كانت

- 
- ۱ - جای آحاد و عشرات درهرسه نسخه سفید است ، ۲ - در نسخه م روی را ، مکرّم بضبط  
قلم تشدیدى گذارده است (و همین نسخه در عنوان صاحب ترجمه شماره ۲۹۴ سراج الدین مکرّم بن  
یحیی سمنی صاحب ترجمه حاضر نیز عیناً همین کار را کرده بود چنانکه در موقع خود بدان اشاره  
شد ) ، - سخاوی در کتاب ضوء اللامع لاهل القرن التاسع ج ۱ ص ۱۷۲ در شرح احوال یکی  
از احفاد صاحب ترجمه حاضر عزالدین ابراهیم بن سراج الدین مکرّم . توفی در سنه ۸۷۴ نسب  
او را چنین سوق داده : > ابراهیم بن مکرّم که محمد بن ابراهیم بن یحیی بن ابراهیم بن  
مکرّم العز بن السراج [ یعنی عزالدین بن سراج الدین ] الفالی الشیرازی ، از اینکه سخاوی  
نام پدر صاحب ترجمه خود سراج الدین مکرّم را بر وزن محمد ضبط کرده بظن غالب میتوان  
استنباط نمود که نام جدّ اعلاى او یعنی همین سراج الدین مکرّم صاحب ترجمه متن حاضر نیز  
باحتمال بسیار قوی بهمان ضبط بوده است نه بصیغه اسم مقعول از باب افعال ، بخصوص که لقب  
او نیز سراج الدین بوده است مانند لقب همین صاحب ترجمه مانحن فیہ و لقب صاحب ترجمه شماره ۲۹۴  
سابق الذکر که هر سه موسوم بوده اند بمکرّم و ملقب بسراج الدین ، -  
۳ - چنین است این کلمه درهرسه نسخه بدون اختلاف ، - رجوع شود بص ۳۷۴ حاشیه ۱ ، -  
۴ - چنین است عنوان در ق ، م ، بن سهل ، را ندارد ، ب ، نصر بن سهل ، را ندارد ،  
۵ - رجوع شود بشماره ۱۲۲ از تراجم کتاب حاضر ، -

جل أوقاته مستغرقة بالأفادة والدرس وكلما خلا مجلسه عن الملاء اشتغل بالذكر الجلي  
والأ كان دائم الذكر الخفي وكثيراً ما ينشد من شعره (ورق ١٧٦):

لَا تَحْسَبَنَّكَ فِي الْعَقَبِي بِمَنْجَاةٍ وَ لَسْتَ تَفْرُقُ بَيْنَ اللَّهِ وَاللَّاتِ  
إِنَّ الْأَوْلَى عِبَادُ اللَّاتِي فَحَسِّنْ لَهُمْ لَنْ يَخْلُصُوا أَبَدًا لَهُمْ وَلَا اللَّاتِي ٢  
وله تصانيف جليلة استفاد منه الأمم وخطب بليغة ملأ منها اقطار العالم و من  
اشعاره الفاتحة :

هِيَ الدَّارُ تَرْمِي أَهْلَهَا بِالْبَوَائِقِ وَ تَعْتَادُ غَدْرًا فِي عُهودِ الْمَوَائِقِ ٣  
فَمَنْظَرُهَا مَا شِئْتَ حُسْنًا وَ بِهِجَةً وَ مَخْبَرُهَا مُسْتَوْبِلٌ غَيْرُ رَائِقِ  
وَ إِنْ عَطَفْتَ فَالْعَطْفُ لَيْسَ بِصَادِقِ وَ مَنْ عَرَفَ الدُّنْيَا وَ وَشَكَ انْقِصَائِهَا  
وَ مَنْ يَبْتَغِي مِنْهَا خَلَاصًا فَمَا لَهُ وَ تَعَجَّلَ بِالْمَعْرُوفِ قَبْلَ الْعَوَائِقِ  
إِلَيْهِ سَبِيلٌ غَيْرُ قَطْعِ الْعَلَائِقِ وَ تَوَفَّى فِي سَنَةِ أَحَدِي وَ عَشْرِينَ وَ سِتِّمِائَةَ ٤ وَ دَفِنَ بِأَعَالِي الْمَصْلَى رَحِمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ .

١ - تصحيح قياسي مشكوك ، - ق بدون نقطة فاه ، ب : فحبرهم ، م نيز بهمين صورت ولي بدون هيج نقطه ، - وكثيرا ما ترد الفاحشة بمعنى الزنا ويسمى الزنا فاحشة وقال الله تعالى ألا يأتين بفاحشة مبينة » ( لسان العرب ) .

٢ - اي ولا اللاتي فحسّن لهم ، حذف الصلة بقرينة الصلة الأخرى المتقدمة في المصراع الأول ونظيره :

و عند الذئب واللات عدتك احنة عليك فلا يفركك كيد العوائد

اي الذي عادك (معنى اللبيب في فصل حذف الصلة من الباب الخامس) ، -

٣ - « والتوئيق [ كمجلس ] العهد كالميثاق ، الجمع من الأول موائق كمجلس ومجالس ومن الثاني موائق كميزان و موازين ( معيار اللغة ) ، ٤ - جنين استاين تاريخ وفات در هر سه نسخه بدون خلاف ، ونيز در شيرازنامه خطي مورخه ٨٣٣ ص ٧٧ و جايي ص ١٢٧ ، ونيز در مجمل فصيح خوافي در حوادث همين سال ونصه : « وفات شيخ الأئمة والصدّيقين القاضي الأمام العالم سراج الدين مكرّم بن العلاء وكان افضل زمانه ودفن في جوار المصلّى بشيراز » -

### ۳۰۴ - القاضی صدرالدین ابو مسلم بن علی بن العلاء<sup>۱</sup>

جمع العلوم الدینیة وافتی و سافر<sup>۲</sup> الحجاز مراراً و لقی الشیخ شهاب الدین عمر السهروردی و لبس الخرقه من یدہ و نشر العلوم بالتدریس و تولی نیابة القضاء و تصدی لتربیة العلماء و الصلحاء و کتم المکاره و صبر فی بلاء الله، فاجاه<sup>۳</sup> الحمام فی ربیع الآخر سنة ثلاث و ستین و ستمائة و دفن عند عمه السعید رحمة الله علیهم.

### ۳۰۵ - مولانا مظهر<sup>۴</sup> الدین ابو علی الحسن<sup>۵</sup> بن محمود

الزیدانی<sup>۶</sup>

### العالم المحقق المتقن<sup>۷</sup> المفتی لأحكام الدین المتین<sup>۸</sup> المفسر لکلام رب العالمین

۱ - این شخص بقرینه صریحه سیاق عبارت مؤلف در آخر ترجمه : « ودفن عند عمه السعید » مضافاً بقرینه اتحاد نام جد او با نام پدر صاحب ترجمه قبل برادر زاده صاحب ترجمه بلافاصله قبل است ، -  
۲ - رجوع شود بص ۵۰ حاشیه ۷ ، -  
۳ - چنین است در ق ( یعنی مرگ او را ناگهان و بنحو مفاجاة فرو گرفت ) ، بم : فجاءه ،  
۴ - چنین است این کلمه یعنی مظهرالدین با ظاء معجمه در نام این شخص در شیراز نامه هم خطی مورخه ۸۳۴ ورق ۷۷ ، وهم چاپی ص ۱۲۸ ، وهمچنین است نیز صریحاً در کشف الظنون در هر دو چاپ قدیم و جدید استامبول در عنوان « مصابیح السنه » بغوی که یکی از شراح آن همین صاحب ترجمه حاضر بوده است ( چاپ قدیم ج ۲ ص ۴۴۳ ، و چاپ جدید ج ۲ ص ۱۶۹۹ ) ، ولی در خود شد الأزار در هر سه نسخه این کلمه « مطهرالدین » بطاء مهمله مسطور است و ظاهراً تصحیف باید باشد چه تا آنجا که ما بخاطر داریم در کتب تواریخ و معاجم رجال همچو لقبی یعنی مطهرالدین بطاء مهمله گویا هیچ بنظر نرسیده است ( در فارسانامه ناصری ج ۲ ص ۲۵۰ نام یکی از وزراء عضدالدوله دیلمی را « مطهرالدین عبدالله کلزرونی » عنوان کرده است و آن غلط فاحش است چه نام وزیر مذکور بتصریح ابوعلی مسکویه در تجارب الأمم ج ۲ ص ۳۵۹ - ۳۶۱ و ابن الأثیر ج ۸ ص ۲۱۳ - ۲۱۴ هر دو در حوادث سنه ۳۶۴ بوالقاسم مطهر بن عبدالله بوده است نه مطهرالدین عبدالله که تصحیف قبیحی است از صاحب فارسانامه ناصری ) ، ولی لقب مظهرالدین با ظاء معجمه گسره نادر است لکن مسموع است و بغیر از [بقیه حاشیه ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ در صحنه بعد]

(ورق ۱۷۶ ب) الشّارح لأحاديث سيّد المرسلين درس الكتب و شرحها و صنّف في كلّ فنّ بأ كمل بيان و اوضح عبارة و افاد النّاس سنين مع أنّه كان اكمه ، تلمذ لمولانا امام الدين البيضاوي<sup>۱</sup> و كان له فائد يقوده الى حلقة درس مولانا قطب الدين<sup>۲</sup> فيكثر عليه السّؤال و لتصانيفه يمن و بركة تشهد على حسن نيّته و اخلاصه توفي في محرّم<sup>۳</sup> سنة اثنتين و ستين و ستمائة<sup>۴</sup> و دفن بأعلى مقابر المصلّي رحمة الله عليه .

### ۳۰۶ - الشيخ ابو الفتح النيريزي °

المام الفقيه المدرّس النّزاهد قدم شيراز فاعتمده الأتابك<sup>۱</sup> و فوّض اليه

بقية از صفحه ۴

مورد صاحب ترجمه حاضر نام يکي از پسران شيخ سيف الدين باخرزي معروف بتصريح مجمل فصيح خوافي در حوادث سنه ۶۴۶ ( نسخه آقاي نخجواني ) **مظهر الدين مطهر** بوده است ، و در ص ۱۲۲ س ۵ از کتاب حاضر نیز بدان اشاره شده است ،

۵ - چنين است در هر سه نسخه ، ولي در كشف الظنون در موضع مذکور در حاشيه ۲ نام او حسين مسطرر است ، - ۶ - چنين است واضعاً در ق بزاه معجمه و ياه مثناة تجتانيه و دال مهمله و الف و نون و سيس ياه نسبت ، و نیز چنين است در كشف الظنون در موضع مذکور در حاشيه ۲ در هر دو چاپ ، در شيراز نامه خطي مؤرخه ۸۳۳ اين كلمه بدون نقطه است ولي در شيراز نامه چاپي ص ۱۲۹ اين نسبت « رملاني » چاپ شده است و اين بدون شك تصحيف همان كلمه زيداني است ،

۷ - حرف دؤم اين كلمه در هر سه نسخه تاه مثناة فوقانيه است نه باه موخده كما يمكن ان يتوهم .

- ۱ - متوفي در سنه ۶۷۵ ، رجوع شود بشماره ۲۱۲ از تراجم ، -
- ۲ - تقريباً پنجو قطع و يقين مراد صاحب ترجمه شماره ۲۹۹ است ،
- ۳ - كذا بدون ال في النسخ باضافة المحرّم الى السنه ،
- ۴ - چنين است اين تاريخ وفات در هر سه نسخه ، ولي در كشف الظنون چاپ جديد استامبول ۲ : ۱۶۹۹ در تحت عنوان « مصابيح السنه : » تاريخ وفات او در سنه ۷۲۷ چاپ شده و ظاهرأ بايد غلط باشد بخصوص كه در چاپ قديم اصلا تاريخ وفات او مذکور نيست ، -

بقية در صفحه بعد



المدارس فلم يقبلها فبالغ معه حتى قبل مدرسة فدرّس فيها سنين كثيرة يقوم الليل و يصوم النهار ولم يتناول من اموالهم شيئاً ولم يأكل من افوات شيراز بل كان ينقل اليه الخبز من بلده لأفطاره ويقول لست ممن يترك الحلال الموروث ويفطر بطعام لا يُدرى من اين أخذ وفي أبي شيءٌ صريف ، وكان الشيخ ابو الحسن كرويه <sup>۱</sup> يتردد اليه في كل اسبوع مرة فيجري بينهما اسرار في المعرفة ، توفي في سنة اربع عشرة و ستمائة و دفن بأعلى المصلّى ، وقال الفقيه صائغ الدين حسين بن محمد بن سلمان <sup>۲</sup> في مرثيتهما ( ورق ۱۷۷ ) :

خَلِيلِي يَا أَبَى الدَّهْرُ أَنِّي آرَاكُمَا      سَقَى اللهُ أَيَّامَ الحِمَى وَ سَقَاكُمَا  
وَقَدْ كُنْتُ لَا أَرْضِي بِدُونِ لِقَائِكُم      فَهِيَ أَنَا رَاضٍ أَنْ أَرَى مَنْ رَاكُمَا  
قَدَيْتُكُمَا نَفْسِي <sup>۳</sup> رِضًا لَا تَكَلُفًا      فَطُوبَى لِنَفْسِي أَنْ تَكُونَ فِدَاكُمَا

رحمة الله عليه .

بقیه از صفحه قبل

- ۵ - چنین است این نسبت در ق واضعاً بنون و باء مثناة تحتانیه و نیز در شیرازنامه خطی ورق ۷۷ ، ولی در ورق ۷۱ بقاء مثناة فوقانیه و باء متوحده مرفوعه است ، ب م اصلاً این نسبت را ندارند .
- ۶ - معلوم نیست مراد کدام اتابک است ولی از ملاحظه تاریخ وفات صاحب ترجمه که در سنه ۶۱۴ بوده است باید بظن غالب مراد اتابک سعد بن زنگی ( ۵۹۱ - ۶۲۳ ) یا با احتمال ضعیف برادر او تکل بن زنگی ( ۵۷۱ - ۵۹۱ ) باشد ،
- ۱ - شماره ۹۱ از تراجم ، ۲ - شماره ۱۲۲ از تراجم ، ۳ - « نفسی » را باید منصوب بنزع خافض فرض کرد ای فدیتکما بنفسی چه فدای یقیدی هیچوقت دو مفعول بلا واسطه نمیگیرد بلکه فقط یک مفعول بلا واسطه و یک مفعول بواسطه میگردد یقال فدیته بمالی و بنفسی فالله تعالی و فدیناه بنذبح عظیم ( لسان باختصار ) ،

[ ترجمه آخري له بهامش نسخه ق ۱ ]

هو المولى الشيخ جمال الدين ابو الفتح محمد بن الطاهر<sup>۲</sup> النيريزي<sup>۳</sup> كان من تلامذة الحافظ ابي موسى المديني<sup>۴</sup> وروى كتاب لباب التفسير<sup>۵</sup> عن ابن ابي مريم<sup>۶</sup> عن مصنفه<sup>۷</sup>، وروى كتاب الموضح في علل القراءات عن مصنفه الشيخ الأمام فخر الدين ابي عبدالله الشهير بابن ابي مريم<sup>۸</sup>، وكان مدرّسا للمدرسة اللاابكيّة<sup>۹</sup> ونقل عنه ولده<sup>۱۰</sup> المولى الأمام فخر الدين احمد انه قال عند وفاته قل للفقهاء عليكم باعتقاد اهل السنّة والجماعة قهلت له اأمرنا باعتماد الشيخ الأشعري ام باعتقاد السلف قال باعتماد السلف الصالحين فإن الشيخ الأشعري كان معتزلياً فصار من اهل السنّة<sup>۱۱</sup> -

- 
- ۱ - اين ترجمه ثانوي فقط در ق موجود است آنهم درهامش در مقابل ترجمه اصلي وضبط الحاقی غيرخطّ کتاب اصل نسخه ، ۲ - کذا في الأصل بالألف واللام على خلاف الاستعمال المشهور لهذه الكلمة علماً ، ۳ - در اصل اين نسبت بدون هيچ نقطه مرقوم است ، رجوع شود بص ۴۴۵ حاشیه ۵ ، ۴ - رجوع شود بص ۱۴۱ حاشیه ۶ (که بملط درذيل صفحه در تحت رقم ۵ چاپ شده است) ، ۵ - تأليف محمود بن حمزة بن نصر کرمانی معروف بتاج القراء که بعد از ۵۰۰ هجری وفات یافته است ، رجوع شود برای شرح احوال او بمعجم الأدباء ۲ : ۱۴۶ ، و طبقات القراء ۲ : ۲۹۱ ، و طبقات النجاة سيوطی ۳۸۷ ، و بص ۴۰۲ حاشیه ۹ و ص ۴۰۶ س ۴ از کتاب حاضر ، نام اين کتاب در معجم الأدباء و طبقات النجاة بطبق متن حاضر لباب التفسير مرقوم است ولي در طبقات القراء و كشف الظنون در باب لام ج ۲ ص ۳۰۰ : لباب التفسير ، ۶ - رجوع شود بشماره ۲۷۸ از تراجم ، ۷ - يعنى تاج القراء مذکور در حاشیه ۵ ، ۸ - رجوع شود بحاشیه ۶ ، ۹ - کذا في الأصل ، و شاید اين کلمه تعريف «الأتابكيّة» باشد ، ۱۰ - ضماير مجرور «عنه» و «ولده» راجع است بصاحب ترجمه جمال الدين ابو الفتح محمد بن الطاهر النيريزي ،

### ۳۰۷- الشيخ صفی الدین محمود الخبیری<sup>۱</sup>

كان عالماً قتيهاً عمقاً كاملاً إذ احوال شريفة حميدة ما اطلع احد على اوراده و كوشف في آخر عمره بأحوال الآخرة فبكى كثيراً و ما طعم ولا ذاق حتى فارق الدنيا في جمادى الأولى من سنة ثمان<sup>۲</sup> و اربعين و ستمائة و مدفنه في جوار شيخه ابي الفتح<sup>۳</sup> رحمة الله عليهم .

### ۳۰۸- الشيخ زكي الدين الكازروني<sup>۴</sup>

كان زاهداً زكياً عالماً مرضياً ذا اخلاق ملكية و آداب نبوية بلغ مبلغ اهل الولاية و لاحت له اعلام العناية و كان مولانا قطب الدين محمد بن ابي الخير يعتقد اعتقاداً تاماً و يزوره مراراً في كل اسبوع تبجيلاً و احتراماً فاتبعه في ذلك ذريته و سرى<sup>۶</sup> ذلك الاعتقاد الي افاضل عشيرته و روى في سببه انه كان يقرأ سورة الأنعام في بعض الأسحار فلما اتى على ذكر الأنبياء صلوات الله عليهم رفع

۱ - ب نسبت الخبیری را ندارد ، الخبیری ظاهراً بسكون باء موحد است منسوب بخبری که تلفظ مستحدث آن خفر است و آن بلوکی است معروف در فارس در هجده فرسخی جنوب شرقی شیراز، رجوع شود بص ۱۱۴ حاشیه ۶ و ص ۱۶۸ حاشیه ۷ ، ۲ - کلمه « ثمان » را در ق ندارد ولی او عاطفه بعد از آن موجود است ، ۳ - « ابي الفتح فقط » در ق موجود است و مراد از آن بدون شبهه صاحب ترجمه بلافاصله قبل است ، ۴ - چنین است این کلمه در ق یعنی منسوب بکازرون معروف، و همچنین است در ترجمه فارسی کتاب ص ۱۵۳ ، ولی در ب، « کارزی » بکاف و الف و تقدیم راء مهمله بر زاء معجمه و یاء نسبت (کارزی بقول یاقوت در معجم البلدان در عنوان « کارزین » بتقدیم مهمله بر معجمه یکی از صور نسبت بهمین کلمه یعنی بکارزین است ، و کارزین بلوک معروفی است در فارس و قصه آن بلوک نیز که بهمین اسم موسوم است مسقط الرأس فیروز آبادی صاحب قاموس است بتصریح خود او در ماده ک رز ، رجوع شود نیز بکتاب حاضر ص ۱۰۰ ح و ه ۲۱ ح ) - ۵ - « کارری » بهمان املا ب ولی براء مهمله در آخر بجای زاء معجمه ، ۵ - شماره ۲۹۹ از تراجم کتاب حاضر ، ۶ - کذا فی ق ، ب م : سار ،

يديه وقال يارب بحق هؤلاء الذين ذكرتهم في كتابك ( ورق ١٧٧ ب ) وامرت  
 حبيبك محمداً باتباع هداهم وطريقهم<sup>١</sup> ارني ولياً من اوليائك فلما نام قيل له في  
 منامه اذهب الآن الى الجامع العتيق فاصعد منظر يحيى<sup>٢</sup> فان فيه احداً من  
 اولياء الله فانتهى وذهب سريعاً الى المسجد و صعد المنظر فاذا الشيخ زكى الدين  
 فقبل يده و فرح بما وجدته فجعل يتردد اليه و يجلس متواضعاً بين يديه و مدحه  
 مرةً بقصيدة مائة<sup>٣</sup> بيت فأنشدها عليه قائماً ثم احضر قرطاساً فيه مائة دينار  
 فوضعها عنده وقال هذه جائزة القصيدة ثم دعاه الى بيته فأركبه ومشى في ركابه  
 واقتضاه الموالي ، وكان مولانا السعيد مجد الدين<sup>٤</sup> يزوره ويعتمده وقدمدحه ايضاً  
 بأبيات ، وكان له اطعام عام وانعام تام ان نزل عليه ضيف واحد احضر طعام جماعة  
 وان نزل عليه مائة رجل جاء بطعام ثلاثمائة و اكثر حتى ان الحكام يتحيرون في  
 شأنه انه من اين ينفق وكان صاحب كرامات شائعة في الألسنة ومن جملة اشعاره :  
 در راه خدا جان ده و فرياد مكن      ورجان ندهی طريقه بنياد مكن  
 يادرره دين همچو زكي ره رو باش      يا خاهه درين محله آباد مكن  
 دفن في بعض حظائر الموالي في سنة . . . . و سبعمائة<sup>٥</sup> ( ورق ١٧٨ ) .

١ - ب م بجای این سه کلمه : باتباعهم ، ٢ - کذا في النسخ الثلاث ، ٣ - ب م : من مائة ،  
 ٤ - ظاهر آ بقرینه نعت : السعيد ، يعنى مرحوم باصطلاح امروزه مراد قاضى مجد الدين اسمعيل  
 دوّم صاحب ترجمه ٢٩٣ است نه قاضى مجد الدين اسمعيل اول صاحب ترجمه ٢٩١ (رجوع شود بص ٣٨٨  
 حاشیه ٢) ، ٥ - جای آحاد و عشرات دهرسه نسخه سفید است ،

### ۳۰۹ - مولانا شمس الدین محمد الاملی<sup>۱</sup>

من جہابذہ العلماء و اساتذہ الفضلاء کان جامعاً لافساق النقیات و العقلیات  
قدم شیراز فی عهد سلطنتہ الشیخ ابی اسحق فتلقی قدومه بأوفر احترام و رتب  
امورہ بأبلغ اہتمام و جعلہ مدرساً فی مدرسۃ ابیہ و احتف بہ کمال فاضل نبیہ و کان  
قبل ذلک مدرساً فی المدرسۃ الغازیۃ بتبرین و لہ مصنفات کثیرۃ متنناً و شرحاً  
و من جملتہا کتاب نفائس الفنون و عرائس العیون<sup>۲</sup> جمع فیہا من کل فن من الفروع  
والاصول و المنقول و المعقول رسالۃ جامعۃ شاملۃ لمقاصدہ حاویۃ لأصولہ و قواعدہ  
و قد نلت شرف مجالستہ و مکالمتہ مراراً کثیرۃ و کان مفتخراً بموالیہ اہل بیت  
رسول اللہ صلی اللہ علیہ و سلم معادياً لمن عاداہم و من اشعارہ المتکلفۃ<sup>۳</sup> :

إِلَى كَمْ أُرْجِي بِالتَّمَنِّي مُدَارِيًا      وَ كَمْ بَيْنَ قَلْبِي وَ الْأَمَانِي بِحَائِلِ  
إِلَى كَمْ أَرَى الْجُهَالَ أَرْبَابَ تَرَوِّةٍ      وَ أُرِي بِحَاجَاتِي وَ لَسْتُ بِنَائِلِ  
وَأَسْمَ أَرِي الْأَقَاقِيَ غَيْرِي بِفَائِقِ<sup>۴</sup>      وَ لَمْ أَرِي الْجِرْمَانِ مِثْلِي بِعَائِلِ<sup>۵</sup>

۱ - چنین است عنوان در م ، ق : مولانا شمس الدین الاملی ، ب : مولانا شمس الدین محمد الالہی ،  
۲ - چنین است در هر سه نسخه یعنی و عرائس العیون « با او عاطفہ ولی در کشف الظنون  
و خود متن چاپی نفائس الفنون کہ در سنہ ۱۳۰۹ قمری و باز مجدداً در ۱۳۱۷ قمری در طهران  
چاپ شدہ ، فی عرائس العیون » دارد ( با فی بجای او ) ، -

۳ - این ابیات باشش بیت دیگر بقیہ آن کہ مجموعاً یازدہ بیت میشود در مقدمہ نفائس الفنون ص ۳ از چاپ  
طهران مذکور است ، ۴ - کذا فی النسخ ، و واضح است کہ باء در این کلمہ بکلی بی مورد است  
و بایستی « من حائل » گفته باشد تا تمیز « کم » باشد ، - ۵ - کذا فی النسخ ، باز باء  
اینجا بکلی بی مورد است و لابد باید فرض کرد کہ زائده است در مفعول تانی اری از قبیل « تسقی  
الضجیع بیارد بسام ( رجوع شود بمعنی اللیب در باء زائده ) ، - ۶ - توجیہ باء « بعائل »  
بعینہ مثل توجیہ باء « بفائق » است در مصراع اول ، و عائل بمعنی فقیر و محتاج است : و العائل  
المفتقر و عال الرجل یمیل من باب ضرب افتقر فهو عائل » ( اقرب الموارد ) ، -

وَكَمْ مِنْ رِسَالَاتٍ رَقَمْتُ بِوَشِيهَا<sup>۱</sup>      وَلَمْ أَنْتَفِعْ يَوْمًا بِتِلْكَ الرِّسَائِلِ  
 آرَائِي فِي جِرْمَانٍ مَا كُنْتُ آرْتَجِي      أَوْ آخِرَ عُمَرَى مُلِحًا<sup>۲</sup> بِالْأَوَائِلِ  
 قَوَا آسَفًا مِنْ طَيْبِ عُمَرٍ صَرَفْتُهُ      بِجَمْعِ الْمَعَالِي وَاحْتِسَابِ الْفَضَائِلِ  
 فَهَا أَنَا مَسْئُولٌ لَدَى كُلِّ مُشْكِلٍ      وَلَا زِلْتُ مِنْ إِشْكَالٍ عُدْمِي بِسَائِلِ<sup>۳</sup>  
 (ورق ۱۷۸ ب) توفی فی سنه... وخصین و سبعمائة<sup>۴</sup> ودفن ببعض تلك الحظائر  
 رحمة الله عليهم.

### ۳۱۰ - مولانا شرف الدین ایوب<sup>۵</sup>

كان قاضياً عالمًا فاضلاً فقيهاً حنفياً المذهب ولأه السلطان مبارزالدين  
 محمد<sup>۶</sup> وغيره شرعيات المسلمين قضى بالنيابة سنين ودرس في الفرارية<sup>۷</sup> وغيرها  
 مدة مديدة فنشر العلم ونثر جواهر الكلم وراعى حقوق العباد ورتب زاد سفر المعاد  
 توفى في سنه... وستين وسبعمائة<sup>۸</sup> ودفن\* في المقابر الجنوبيه<sup>۹</sup>، ومما استفدت  
 من بر كاته:

- ۱ - باز باء «بوشیها» زائده است شنوذاً در مفعول به مثل لا یقرآن بالسور ، -
- ۲ - بكسر حاء بصیغه اسم فاعل و «اواخر عمری» مفعول آنست كه مقدم بر عامل خود است ،
- ۳ - باز باء زائده شنوذاً ، - و چنانكه ملاحظه میشود این شخص اصرار خصوصى داشته در ایراد
- بهاء زائده در غیر موارد مجاز (بضم میم) ، - ۴ - چنین است در ق یعنی جای آحاد بیاض  
 است و قبل از «خمسین» واو عاطفه ایست ، ب م : فی سنه خمسین و سبعمائة ( بدون بیاض  
 و بدون واو عاطفه ) ، - ۵ - کذا فی ب واضحاً ، ب م : «اول» بجای ایوب ( کذا - ؟ ) ،
- ۶ - «محمد» فقط در ق موجود است ، - مقصود امیر مبارزالدين محمد بن شرف الدین مظفر  
 مؤسس سلسله آل مظفر است از ملوک فارس (سنه ۷۱۸ - ۷۵۹ یا ۷۶۰) ، -
- ۷ - یعنی مدرسه فزاریه شیراز ، رجوع شود بص ۳۶۰ حاشیه ۵ ، ۸ - کذا فی ق یعنی  
 جای آحاد آن بیاض است باواو عاطفه قبل از عشرات ، ب م : فی سنه ستین و سبعمائة ( بدون  
 بیاض و بدون واو عاطفه ) ، ۹ - ب م : ببعض تلك الحظائر ،

إِذَا السِّرُّوَالْإِعْلَانُ فِي الْمُؤْمِنِ اسْتَوَى<sup>۱</sup>      فَقَدْ عَزَّ فِي الدَّارَيْنِ وَاسْتَوْجَبَ الشَّنَا  
 وَإِنْ خَالَفَ الْإِعْلَانُ سِرًّا فَمَا لَهُ      عَلَى سَعْيِهِ فَضْلٌ سِوَى الْكَيْدِ وَالْعَنَا  
 كَمَا خَالِصُ الدِّينَارِ فِي السُّوقِ نَافِقِي      وَمَعْشُوشُهُ الْمَرْدُودُ لَا يَفْتَضِي الْمُنَى<sup>۲</sup>  
 رحمة الله عليهم .

### ۳۱۱ - مولانا عمادالدين محمود<sup>۳</sup> القزويني

العالم الخاشع الكامل المتواضع قدلقي علماء الجهادة<sup>۴</sup> ولازم كبار الأساتذة  
 و اخذ اصناف العلوم و جمع اشتات الفنون ذا حظ تام من العبادات و الطاعات  
 و اوراد كثيرة في سائر الاوقات و له خط حسن رائق لا تمحوه يد الا دوار عن  
 صحائف الليل والنهار و مما نمة بيده (ورق ۱۷۹):

نَسِيمَ الصَّبَا<sup>۵</sup> إِنْ زُرْتِ أَرْضَ أَحَبَّتِي      بِسِقْطِ اللَّوَى حُوشِيَتْ طُرُقَ الْمَهَالِكِ  
 بِحَيْثُ قُلُوبُ الْعَاشِقِينَ تَزَا حَمَّتْ      فَضَاقَتْ عَلَى الْعَادِينَ نَهْجُ<sup>۶</sup> الْمَسَالِكِ

۱ - المقام يقتضى : استويا ، ۲ - كنا في ق (؟) ، ب م : المتا ، - تعبير كنك ريك نا  
 مفهومی است ، ۳ - ق جای « محمود » را سفید گذارده است ، ۴ - کدا فی النسخ ،  
 والصواب : جهابذة العلماء او العلماء الجهادة ، ۵ - صبا بمعنی باد معروف مؤنث است  
 (محیط المحيط واقرب الموارد) ، و نسیم « کسب تأنیت از مضاف الیه نموده و باین جهت است  
 که ضمائر خطاب بدان را در زرت و حوشیت و هنالك و فاطلیه همه را مؤنث آورده است چنانکه  
 شاعر دیگر نیز در این ابیات :

ایا جبلی تسمان بالله خلیا      نسیمة الصبا یخلص الی نسیها  
 اجد بردها او تشف منی صباية      علی کید لم یبق الا صمیها

ضمائر غایب راجع بدان را در نسیمها و بردها و تشف همه را مؤنث آورده است ،

۶ - نهج بفتح نون و سکون هاء بمعنی راه روشن و گشاده است و شاعر در اینجا فعل مسند بآنرا  
 یعنی ضاقت را بتوهم معنی « طریق » که هم مؤنث استعمال میشود و هم مذکر مؤنث آورده است ،

عَلَى شَاطِئِ الْوَادِي يُمَدَّرَجِ الْإِلْوَى      أَضَعْتُ فُؤَادِي فَاطْلُبِيهِ هُنَالِكَ  
توفي فی ستة خمس وثمانین و سبعمائة<sup>۱</sup> و دفن بطرف المصلی رحمة الله علیهم .

۳۱۲ - الشيخ قطب الدين محمد بن عبدالله بن

محمد الفسیر جانی الایجی<sup>۲</sup>

العالم العارف الكثير الخیر الدائم الذکر ذو القلب السليم والطريق المستقیم  
والصدر الواسع والبدن الخاشع كان محباً للفقراء محبباً فی الصلحاء له اعتقاد عظیم  
فی شأن المتصوفة ورغبة تامة فی مجالسة اهل المعرفة لم يتجاوز عن اقوال الفقهاء  
المجتهدین ولم يتعد عنها بأقوال الظاهرية المترهدين ❦ لم يدع فی البحث زمام  
التمالک والتحمل ولم يشب تقلید الشافعی بالتمالک والتحنبل<sup>۳</sup> و كان طریقته

۱ - چنین است ابن تاریخ وفات دهرسه نسخه بدون اختلاف ،

۲ - چنین است عنوان در ق ، م ، الشیخ قطب‌الدین محمد الفسیرجانی الایجی ، ب ، الشیخ قطب  
الدین محمد الفسیرجانی الایجی ، - نسبت الفسیرجانی در کمال وضوح در هر دو نسخه ق م بهمان املاء  
که ما چاپ کرده ایم مرقوم است یعنی بقاء و سین مهمله و یاء مثناة تحتانیه و راء مهمله و جیم و الف  
و نون و سپس یاء نسبت ، و از نسبت ایجی ، که بلافاصله بعد از فسیرجانی ، در عنوان متن ذکر شده  
و از سیاق حکایت آتی الذکر که در حاشیه ۱ ص ۴۵۵ بنقل از ترجمه فارسی کتاب حاضر بقلم پسر  
مؤلف در شرح احوال صاحب ترجمه ذکر خواهیم کرد میتوان استنباط نمود که فسیرجانی بطن  
بسیار قوی بلکه تقریباً بنحوظ قطع و یقین ناحیه یاقصبه بوده است از توابع ایج ، و ایج یا ایگک در  
قرون وسطی شهر معروفی بوده است از بلوک امروزی اصطهبانات فارس و مدت چندین قرن پای تخت  
ملوک شبانکاره بوده است و اکنون نیز باقی است و قریه ایست واقع بمسافت چهار فرسخ در جنوب  
شرقی قصبه اصطهبانات ، و قصبه اصطهبانات واقع است در بیست و هشت فرسخی جنوب شرقی شیراز  
(فارسنامه ناصری ج ۲ ص ۱۷۵ ، ۱۷۸ ، ۲۲۴) ، - در فارسنامه ابن البلخی و انساب سمعانی  
و معجم البلدان یاقوت و نزهة القلوب حمدالله مستوفی و شیرازنامه و تاریخ آل مظفر از محمود گیتی و  
فارسنامه ناصری و آنارجم و کتب و نقشه‌های جغرافیای جدید و اسامی دهات کشور طبع اداره  
کل آمار و بت احوال سنه ۱۳۲۳ شمسی و فهرست اسامی نقشه‌های ارکان حرب ایران طبع  
وزارت جنگ سنه ۱۳۲۱ شمسی اصلا و ابدا ذکر ای از فسیرجان بنظر نرسید و تقریباً قطعی است  
که دیگر امروز موضعی یا ناحیه باین اسم در خاک فارس وجود ندارد ، -

۳ - از ستاره تا اینجا در ق موجود نیست ، - و نمالک و تحنبل دو مصدر جعلی است بمعنی مالکی  
نقیه در صحنه بند



السکوت و ملازمة البيوت و ذکر الحی الذی لایموت قد حج مراراً یدت الله الحرام و سافر بحسن النية الى بعض بلاد الشام و نسخ الکتب الشامية للعلماء المتأخرین فأتی بها ونشرها بین المسلمین<sup>۱</sup> ، وله رسالات فی مهمات الدین و ضروریات الشرع المتین<sup>۲</sup> کتبها حسبه لله تعالی ، و سمعت بعض الصالحین من من شیراز و کان رفیقہ فی سفر الحجاز ان الشیخ غسل خمیصة<sup>۳</sup> له بماء زمزم تبرکاً فألقاها علی بعض الجدران فجاء بعض المتلصصة (ورق ۱۷۹ ب) فمدّها من وراء الجدار لیذهب بها فثقلت علیه فجعل الشیخ یرفعها بعضاً و یدلّیها الیه حتی ذهب بها و قال ان اموالنا و ارواحنا کلّنا فی سبیل الله ، اراح<sup>۴</sup> فی شهر شعبان سنة خمس وثمانین و سبعمائة<sup>۵</sup> و ممّا کتب لی بخطه الشریف و هو للأمام الیاقعی :

بقیه از صفحه قبل

شدن و حنبلی شدن که دو مذهب مشهور از مذاهب اربعه اهل سنت است ،

- ۱ - يك نسخه خطی از کتاب **قواعد الشریعة** تألیف عزالدین عبدالعزیز بن عبدالسلام سلمی شافعی متوفی در سنه ۶۶۰ از فقهاء معروف شام (رجوع شود بسبکی ج ۵ ص ۸۰ - ۱۰۷) بخط همین صاحب ترجمه متن حاضر در کتابخانه موزه بریطانیه بعلامت «شرقی ۳۰۹۶» موجود است که تاریخ کتابت آن ۲۵ رجب سنه ۷۵۶ است و عین امضای کاتب در آخر آن از قرار ذیل است: **محمد بن عبدالله بن محمد بن عبدالله الفیسی حافی** «کلمه اخیر بجاء مهمله مکتوب است ولی واضح است که حذف نقطه جیم از باب مساهله کاتب است (رجوع شود بذیل فهرست نسخ عربی کتابخانه مزبور ص ۱۵۱ - ۱۵۲ نمره ۲۳۴) ، ۲ - در هر سه نسخه حرف سوّم تا هشتاد فوقانیه است نه باه موّجده کما یمکن ان بتوهم ، ۳ - خمیصة کسفینه کلیم سیاه مربع هر دو سر علم خمائص جمع (منتهی الأرب) ، و الخمیصة کساء اسود مربع له علمان فان لم یکن معلماً فلیس بخمیصة (لسان العرب) ، ۴ - ق: بعضاً (بضاد معجمه) ، ۵ - اراح الرجل مات کانه استراح (لسان العرب) ، ۶ - چنین است تاریخ وفات صاحب ترجمه در هر سه نسخه ، ابن حجر در درر الکامنه ج ۳ ص ۴۸۲ شرح احوال دو نفر از علماء فارس را یکی پس از دیگری ذکر کرده که هر دو موسوم بوده اند بمحمد بن عبدالله ولی لقب یکی نورالدین بوده است و لقب دیگری قطب الدین و از سیاق عبارت او و از صریح عبارت ترجمه فارسی کتاب حاضر بقلم یسر بقیه در صفحه بعد



۳۱۳ - السلطان جلال الدين ابو الفوارس شاه شجاع بن

محمد بن المظفر بن منصور<sup>۱</sup>

كان سلطاناً عالمًا فاضلاً كاملاً صادق النية ✽ طاهر العقيدة سنيّ المذهب معترفًا بالجرائم متحرّجًا عن العائمه<sup>۲</sup> مفوضًا امره الى الله المتعال متوكلاً عليه في جميع الأحوال ملك بلاد فارس وكرمان واصبهان والأهواز والجبال والسواحل و اتقاد له ملوك الأطراف و دخل بلاد آذربيجان<sup>۳</sup> فأخذها عنوة و وضع فيها السرير و نال في سعة الملك و بسطة الاقتدار و احتشاد الجنود و امتداد الحكم و نفاذ الأمر ما لم يدركه احد من سلاطين عهده ملك نيّفًا و عشرين<sup>۴</sup> سنة و ربّى العلماء احسن تربية و اعتنى بشأنهم كلّ عناية فعمّر في عهده المدارس و غمر بفضله المجالس فأحيا معالم العربية احياءً جسيمًا<sup>۵</sup> و نال الكتب الأدبية في زمانه رونقاً عظيماً (ورق ۱۸۰) و كان يحضر مجالس العلماء بلا تجشم و يقضى حوائج الفقراء بلا تبرم لم يخل مجلسه قطّ عن عالم ادیب و فاضل اربب ✽ ليلاً و نهاراً و سفرأ و حضرأ<sup>۶</sup> و لم انس رواء طلعتة و بهاء جماله و ابهته و حسن تلقّته و اصغائه الى اثناء التذكير

۱ - « بن منصور » فقط در ق موجود است ، ۲ - از ستاره تا اینجا در ب موجود نیست ،  
۳ - ب م : آذربایجان ، ۴ - کذا فی ب م و هو الصواب لا غیر ، ق : تسعة و عشرين ، و این تاریخ غلط فاحش است هم لفظاً که بایستی « تسعاً » بگوید بجای « تسعة » و هم تاریخاً چه جلوس شاه شجاع باختلاف اقوال یا در شوال ۷۶۰ بوده است یا در شوال ۷۵۹ ، و وفات او باتفاق مورّخین ایران در شعبان ۷۸۶ روی داده بوده و بقول ابن حجر در درر الکامنة و صاحب شذرات الذهب در سنه ۷۸۷ ، پس مدت سلطنت او یا بیست و پنج سال و قریب ده ماه یا بیست و شش سال و همان کسر یا علی الأكثر بیست و هفت سال و همان کسر خواهد بود و بهیچ قولی و بهیچ حسابی ممکن نیست و نه سال باشد ، ۵ - تصحیح قیاسی رسم الخطی ، در هر سه نسخه : فاحی ، - رجوع شود بص ۳۷۵ حاشیه ۳ ، ۶ - کذا فی ق و هامش م ، ب و متن م : جساماً ، ۷ - این چهار کلمه فقط در ق موجود است ،

ومذاكرة<sup>۱</sup> ما یجرى من لطائف البیان ونکات التفسیر و انعاماته المتواترة التي [ كانت ] تأتینی بلا کلفة طلب و احساناته المتظاهرة التي [ كانت ] تتابنی بلا نصب<sup>۲</sup> و تعب، و للعلماء کتب كثيرة في اقسام العلوم قد و شحوها باسمه العالی فأخذوا علیها الجوائز و الخلع الفاخرة علی التوالی، و له سؤالات موجّهة و ایرادات مسلّمة و اجوبة شافية و ادلّة قویّة كافية و آثار خیراته تكون باقية الی اقصاء الدهور<sup>(\*)</sup> و انوار کرامته لا تنطفئ بمرور الأعوام و الشهور<sup>۳</sup>، و له رسالة عربية بلیغة فی فضیلة العلم و شرف العلماء<sup>۴</sup> قد شرحها الأفاضل و الأذکیاء، کوشف بموته قبل ذلك بأیام فأخذ یجهز نفسه عن محض الاستسلام و وصی بوصایا جامعة و سلّم لقضاء الله تعالی فی تلك الواقعة و امر ان یدفن فی جوار الشیخ قطب الدین محمد<sup>۵</sup> تبرکاً بصحبته و تصدیقاً لوعده بمصاحبته فدفن هناك<sup>۶</sup> فی شعبان

۱ - ب م ، ملاحظة . ۲ - ب م ؛ بلا مشقّه ، ۳ - از ستاره تا اینجا در ق موجود نیست ، ۴ - این رساله که بسیار مختصر و فقط قریب سه صفحه است در « تاریخ عصر حافظ » تألیف آقای دکتر قاسم غنی ص ۳۳۶ - ۳۳۹ از روی جنکی قدیمی متعلق بآقای حاج سید نصرالله تقوی مدظله چاپ شده است ، ۵ - یعنی شیخ قطب الدین محمد فسیرجانی صاحب ترجمه مذکور بلافاصله قبل ، - این عبارت مؤلف یعنی « و امر [ السلطان شاه شجاع ] ان یدفن فی جوار الشیخ قطب الدین تبرکاً بصحبته و تصدیقاً لوعده بمصاحبته فدفن هناك » بسیار مهمه . است زیرا که مؤلف کتاب حاضر که باشاه شجاع معاصر بوده و بتصریح خود او پادشاه مزبور بیای وعظ او حاضر میشده و انعامات متواتره و عطایای متکثره او همواره بدون طلب و تقاضائی از مؤلف بدو میرسیده و بنا برین وی بالطبع بخوبی از احوال شاه شجاع مستحضر بوده است تصریح کرده که شاه شجاع وصیت کرده بود که او را محض تبرک در جنب مزار شیخ قطب الدین محمد فسیرجانی [ در گورستان مصلی میانه شمال و مشرق شیراز ] دفن نمایند و در حیات خود نیز بشیخ مزبور وعده داده بود که پس از مرگ نیز در مصاحبت وی بسر خواهد برد ، و همچنین محمود گیتی که خود و پدران او اباعن جد<sup>۷</sup> از خدام آل مظفر بوده اند در تاریخ آل مظفر ص ۷۴۳ تصریح کرده که « شاه شجاع چون ازین وصایا بیرداخت روز یکشنبه ۲۲ شعبان سنه ۷۸۶ بقیه درمنجحه بعد

سنة ست وثمانین و سبعمائة ، و من دیوانه المنظوم المشتمل علی العربیات الغراء اللطيفة و الفارسیات الزهراء الطریفة<sup>۱</sup> هذان البیتان و قد امر بکتبتهما علی باب رباطه الّذی بناه لنفسه بمكة الشریفة :

بِابِ الصَّفَا بَيْتُ آلٍ بِه الصَّفَا  
لِمَنْ هُوَ أَصْفَى فِي الْوَدَادِ مِنَ الْقَطْرِ

بجمله از منحه لیل

رحلت کرد و بموجب وصیت در پای کوه چل مقام شیراز مدفون شد ، و همچنین صاحب جامع التواریخ حسنی که در ۸۵۵ تألیف شده گویند ( ص ۳۲۱ از تاریخ عصر حافظ ) : [ شاه شجاع ] پس از فراغت از وصیتها در ۲۲ شعبان ۷۸۶ رحلت کرد و همان شب بموجب وصیت او را در پای کوه چهل مقام دفن کردند ، پس چنانکه ملاحظه میشود این سه مورخ که دونفر از آنها معاصر با شاه شجاع و از بستگان او بوده اند و سوّمی بسیار قریب العصر با او بوده هر سه صریحاً و اضحاً گفته اند که شاه شجاع را بموجب وصیت خود او در حوالی شیراز دفن کردند ، و اصلاً و ابتداءً اشاره و ایماهی باینکه او وصیت کرده بوده که جسد او را بمدینه نقل کنند و در آنجا دفن نمایند نکرده اند ، پس بنابراین آنچه حافظ ابرو برای اولین بار ذکر کرده و سپس بتبع او صاحب روضة الصفا و حبیب السیر نیز اشاره بدان کرده اند که شاه شجاع وصیت کرده بود که جسد او را بمدینه انتقال دهند ظاهراً باید بی اساس باشد و شاید افسانه بوده که جانشینان آل مظفر در فارس یعنی اولاد و احفاد امیر تیمور مخدومین حافظ ابرو برای منصرف کردن مردم شیراز از زیارت قبر پادشاه محبوب خود و مشکوک ساختن مدفن فعلی او منشر کرده بوده اند ، -

۶ - در ترجمه فارسی کتاب حاضر بقلم پسر مؤلف در آخر شرح احوال شیخ قطب الدین محمد فسر جانی صاحب ترجمه بلافاصله قبل عبارت غریب ذیل را علاوه دارد ( ص ۱۵۶ ) : و اینکه شیخ نورالدین ایچی برادر شیخ قطب الدین مانع بود که شاه شجاع را در پهلوی برادرش دفن کنند در حاشیه کتاب نوشته بود و از اصل کتاب نیست و عمارت آنجا را زین العابدین بعد از وفات وی کرد انتهى ، و از عبارت مذکور دو مطلب استنباط میشود : یکی آنکه شیخ نورالدین محمد ایچی که شرح حال مختصری از او در ص ۴۵۴ حاشیه ۶ از درر الکامنه نقل کردیم بعد از وفات شاه شجاع مانع شده بوده که پادشاه مزبور را در جنب برادرش شیخ قطب الدین محمد مذکور دفن نمایند ولی بعدها یا برضات او یا شاید بدون رضایت او بر حسب وصیت شاه شجاع چنانکه گذشت او را در جنب شیخ قطب الدین دفن کرده اند ، دیگر آنکه سلطان زین العابدین ابن شاه شجاع پس از وفات پدر و دفن وی در جنب مزار شیخ قطب الدین محمد عمارتی بر سر قبر شاه شجاع بنا نهاده بوده که چون قبر وی ملاصق قبر شیخ قطب الدین بوده بالطبع عمارت مزبور بر سر هر دو مرقد ساخته شده بوده است ،

۱ - ب م : الظریفة ( بظاء معیجة ) ،

يُعِيدهُ الْأَعْدَارُ لِلْمَلِكِ وَالْمِدَى  
وَلَيْسَ بِصَبٍّ مَّنْ تَمَسَّكَ بِالْعُدْرِ  
رحمة الله عليهم.

۳۱۴ - مولانا بهاء الدین عبدالصمد بن عثمان البحر ابادی

### الاسفرايينی<sup>۱</sup>

من عَصَبَات<sup>۲</sup> الشَّيْخِ الْأَجَلِّ سَعْدِ الدِّينِ مُحَمَّدِ الْحَمَوِيِّ<sup>۳</sup> كان احد العلماء

۱ - چنین است عنوان درق ، ب م : مولانا بهاء الدین عبدالصمد البحر آبادی ، - برای بحر آباد که صاحب ترجمه و کلیت خانندان آل حمویه منسوب بدانجا هستند رجوع شود بص ۳۲۱ حاشیه ۷ ، - ۲ - عصبه محرکه پسران و خویشان نرینه از جانب پدر ( منتهی الأرب ) ، و مقصود اینجا ظاهراً مطلق اعقاب واحفاد ذکور است ، - ۳ - یعنی شیخ سعدالدین محمد بن المؤید بن ابی بکر عبدالله بن ابی الحسن علی بن محمد بن حمویه الجوینی معروف بحموی بهاء مهمله مفتوحه و میم مشدده مضمومه و واو ساکنه و یاء مثناة تحتانیة مکسوره و سپس یاء نسبت منسوب است بجد اعلای ایشان حمویه بشدید میم پروزن شویه ، - پسران حمویه ابو عبدالله محمد بن حمویه جوینی از کبار مشایخ طریقت بوده و در سنه بانصد و سی درنیشابور وفات یافت و در بحرآباد جوین مدفون شد ( منتظم ابن الجوزی و ابن الأثیر هر دو در حوادث همین سال ) ، و شیخ سعدالدین صاحب ترجمه از اشهر مشاهیر صوفیه عصر خود و از اجلة اصحاب شیخ نجم الدین کبری بوده است و در سال شصصد و پنجاه بروایت مشهور با ۶۴۹ ، یا ۶۵۸ ، یا ۶۶۵ وفات یافت و قبر وی نیز در بحرآباد جوین است ، این شیخ سعد الدین پدر شیخ صدر الدین ابوالجامع ابراهیم است که غازان خان پسر ارغون بن اباقاین هولاکوبین تولی بن چنگیز خان در سنه ۶۹۴ با قریب صد هزار نفر مغول بدست وی اسلام آوردند و مجملی از احوال او در ص ۳۲۱ حاشیه ۷ مذکور شد ( برای مزید اطلاع از ترجمه احوال شیخ سعد الدین حموی رجوع شود بماخذ ذیل : تاریخ گزیده ۷۹۰-۷۹۱ ، نزهة القلوب ۱۵۰ ، ۱۷۴ ، یاقعی ۴ : ۱۲۱ ، مجمل فصیح خوافی در حوادث سنه ۶۴۹ ، نفعات الأانس ۴۹۲ - ۴۹۴ ، تذکره دولتشاه سمرقندی ۲۲۲ ، هفت اقلیم در ذیل « جوین » ، مجالس المؤمنین ۲۷۴ - ۲۷۵ ، سفینه الأولیاء ۱۰۵ ، شذرات الذهب ۵ : ۲۵۱-۲۵۲ ، روضات الجنات استطراداً در اواخر ترجمه پسرش شیخ صدرالدین ابراهیم سابق الذکر ۵۱ ، ریاض العارفین ۸۳ ، مجمع الفصحاء ۱ : ۲۴۴ ، طرائق الحقائق ۲ : ۱۵۲-۱۵۳ ، مقدمه جلد اول جهانگشای جوینی از راقم ابن سطور محمد بن عبدالوهاب قزوینی ص سح ) -

الراسخين الجامعين بين علمي المعاش والمعاد الفائزين بقدر حي الرقيب والمعلمي من العلم والسداد صاحبه سنين في حلق درس الأساتذة الفحول نتسّم من رياض المضائل نسائم اللطف والتبول ونشيم بروق الآمال من وراء اطواد<sup>١</sup> الانزواء والخمول وكان مُجدّاً في ضبط قواعد العلوم سالكاً سبيل البرّ والأحسان ملاطفاً مع سائر الأحابب والأخوان يتكلّم بما يعجز البيان عن لطافتها وابتلي بملازمة السلطان فسلم ببركة العلم عن آفتها وولّى عظامهم الأمور من تدريس المدارس والتصدّر<sup>٢</sup> في المجالس واطفاء النواثر بين الأشراف وحمل الرسائل الي سلاطين الأطراف<sup>٣</sup> وله تصانيف عدّة و تحرير على الكتب لا يعرف احد حده ، منها كتاب مكارم الشريعة ، و شرح العقائد ( ورق ١٨٠ ب ) لمولانا عضدالدين عبدالرحمن<sup>٤</sup> ، والقوانين في المنطق وغيرها ، فانت أمنيته فانت منيته في سنة ست وثمانين وسبعمائة<sup>٥</sup> و دفن بسفح الجبل حذاء حظيرة السلطان<sup>٦</sup> رحمة الله عليهم .

١ - ب م ، طود ، ٢ - تصحيح قياسي ، درهرسه نسخه . التصدير ،

٣ - ب م ، و حمل رسائل السلاطين الي الأطراف ، ٤ - يعني قاضي عضد الدين ايجي معروف صاحب مواقف ، رجوع شود بص ٦٧ حاشية ٣ ، ٥ - كذا في ق ، ب م ، في سنة ..... و ثمانين و سبعمائة ، ٦ - مراد از سلطان بقرينه سفح الجبل و نیز بتصريح صاحب آثار عجم که عين عبارت او اندکی بعد نقل خواهد شد شاه شجاع است که بروایت اکثر مورّخين چنانکه گذشت مانند محمود گيتي ، مؤلفين جامع التواريخ حسني ، و روضة الصفا ٤ : ١٦٣ ، و حبيب السیر جزء ٢ از جلد ٣ ص ٣٧ ، و آثار عجم ص ٤٧٧-٤٧٨ بموجب وصيت خود او ويرا در پای کوه جهل مقام شبراز دفن کردند ، - در آثار عجم ص ٤٧٨ گوید : در بعض از کتب دیدهام نوشته اند بهاء الدين عبدالصمد نامی که از علماء راسخ بوده و تصنیفانی دارد از جمله کتاب مکارم الشريعة وقوانين در منطق و او نیز در سنه مذکوره [ ٧٨٦ ] وفات کرده برابر قبر شاه شجاع قريب بکوه دفن است ايمن فقير قطعه از سنگ او را يافتيم که در صحرا افتاده بود » - انهي ، -

## ٣١٥ - الشيخ مشرف الدين مصلح بن عبدالله

### السعدى الشيرازى<sup>١</sup>

كان من افاضل الصوفية المجاورين فى بقعة الشيخ الكبير ابى عبدالله<sup>٢</sup> رحمة الله عليه ذا حظ تام من العلوم ونصيب وافر من الآداب مرتاضاً مجاهدًا للنفس قد فتح الله تعالى عليه ابواب المعرفة من بداية امره فكان يتكلم فى الأحوال المختلفة والأوصاف المتفرقة واكثر اشعاره فى واقعات الطريق وآفات السالك ولكلامه ظاهر يحتضى به العوام وباطن يدركه اولو الفطن والأفهام موزون بميزان اهل الطريقة مكنونة فيه اسرار الحقيقة قد سافر<sup>٣</sup> البلاد وجال فى الأقاليم وحبب بيت الله تعالى مراراً ماشياً \* وطاف حواليه حاسراً حافياً<sup>٤</sup> ووقعت له وقائع \* ودخل بيت الأصنام بسومنات فكسر الصنم الأكبر بها<sup>٥</sup> ورأى الشيوخ الكبار وادرك اولياء الله كثيراً \* وصحب الشيخ شهاب الدين عمر السهروردى وكان معه فى السفينة<sup>٦</sup> وقيل كان يسقى الماء ببيت المقدس وبلاد الشام مدة مديدة حتى رأى الخضر عليه السلام فأرواه من زلال الأفضال والأنعام ولما رجع الى شيراز استقامت احواله واعماله وادرك من الكرامة ما لا يدركه امثاله ونال جاهاً رفيعاً وعزاً منيعاً واتخذ خاتماً يطعم فيه الفقراء والمساكين ويقصده طوائف المسلمين

١ - الشيرازى ، فقط در ق موجود است ، ٢ - شماره يك از تراجم كتاب حاضر ،

٣ - رجوع شود بص ٥٠ حاشیه ٧ ، ٤ - از سناره تا اينجا در ق موجود نيست ،

٥ - از ستاره دوّم تا اينجا فقط در ق موجود است ، ٦ - از ستاره سوّم تا اينجا نيز فقط

در ق موجود است ،



ینال رواتب احسانه الخواصّ والعوامّ و یصیب من سماط انعامه الطیر والوحش  
والأنعام، وجرى بينه وبين الأمير اصیل الدین عبداللہ<sup>۱</sup> شیء فرأى الأمير  
فی منامه أنّ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یعاتبه علی ذلك فلما انتبه جاء الی الشیخ  
فاعتذر الیه واسترضاه، وله کرامات جرت به الألسنة وملئت<sup>۲</sup> منها الأمکنة  
توفی فی سنة احدى وتسعين وستمائة<sup>۳</sup> و دفن فی صفة<sup>۴</sup> خاتقاه العالیة<sup>۵</sup>، ومن  
جملة ایاته السائرة الّتی الاحظ فیها حاله و کأنه ینطق بهاعن لسان<sup>۶</sup> عجزی  
و ابتهالی:

رہی نمی برم و چارہ نمی دانم بجز محبت مردان مستقیم احوال

۱ - رجوع شود بشماره ۲۲۹ از تراجم کتاب حاضر ،

۲ - تصحیح قیاسی ، - هر سه نسخه: ملأت ، و آن غلط رسم الخطی است چه ملأ از باب منع  
یمنع متعدی است بمعنی پر کردن ، و اگر بخواهند ازین مادّه بمعنی لازمی یعنی برشدن  
که فقط آن مناسب مقام است استعمال کنند باید در مورد ما نخن فيه یا « ملئت » بصیغه مجهول  
آورند یا « ملئت » بفتح میم و کسر لام از باب علم یعلم ، و در هر دو صورت باید این کلمه را بهیئت  
« ملئت » یعنی همزه را بصورت یاء نویسند چنانکه ما تصحیح کرده ایم نه « ملأت » بصورت  
الف ، - ۳ - چنین است این تاریخ وفات در هر سه نسخه بدون اختلاف ،

۴ - از این کلمه « صفة » تا آخر کتاب درم موجود نیست زیرا که ورق اخیر این نسخه افتاده است ،  
صفة بضم صاد مهمله و تشدید فاء بمعنی پیش دالان است ( منتهی الأرب ) و در لسان العرب  
گوید : « و صفة البیان شبه البهو الواسع الطویل السمک » انتهى ، ولی متأخرین کلمه صفة را  
غالباً بمعنی « سگو » یعنی تختگاه و بلندیی که بر دو طرف در خانه از بیرون و میان باغها و پای  
درختان بزرگ سایه دار برای نشستن بر آن سازند ( برهان ) و بعضی آنرا مصطبه و مسطبه  
گویند؛ در محیط المحيط گوید : « والصفة عند الموالدین مصطبه مرتقه ضیقه » ، و در متن حاضر  
معلوم نیست مؤلف این کلمه را در کدام يك ازین دو معنی استعمال کرده است ، -

۵ - رجوع شود بص ۳۳۱ حاشیه ۴ ، - ۶ - کلمه « لسان » را در ب ندارد .

مگر که صدر نشینان بارگاه قبول نظر کنند به بیچارگان صف نعال<sup>۱</sup>

فرحمة الله عليهم اجمعين وصلى على خير خلقه محمد

وآله اجمعين الطيبين

الطاهرين والحمد لله

رب العالمين.<sup>۲</sup>

پایان رسید طبع این کتاب در روز شنبه هفدهم رجب سنه هزار و سیصد و شصت و شش هجری قمری مطابق ۱۶ خرداد سنه ۱۳۲۶ هجری شمسی در مطبعة مجلس ، طهران .

- 
- ۱ - این دو بیت از یکی از قصاید معروف سعدی است در بند و موعظه که مطلع آن اینست :  
توانگری نه بمال است پیش اهل کمال      که مال تا لب گور است و بعد از آن اعمال  
من آنچه شرط بلاغت با تو میگویم      تو خواه از سخنه بند گیر و خواه ملال
- ۲ - جمله از . فرحمة الله      تا اینجا بطبق نسخه ق است ، در ب بجای آن چنین دارد :  
.. فرحمة الله عليهم اجمعين والحمد لله رب العالمين وصلى على سيدنا وشفيع ذنوبنا محمد وآله و  
عترته الطيبين الطاهرين وصحابته الاكرامين ونابعيهم باحسان الى يوم الدين والحمد لله رب العالمين  
اولاً و آخراً انتهى ، - تمام شد تصحيح و تحشيه اين كتاب بقلم كاتب اين سطور محمد بن  
عبد الوهاب بن عبد العلى قزوینی در روز جمعه سوم جمادى الآخرة سنه هزار و سیصد و شصت و شش  
هجری قمری مطابق چهارم اردی بهشت سنه هزار و سیصد و بیست و شش هجری شمسی در بلده طهران  
حفت بالأمن والأمان در منزل خود در كوچه جم خیابان حشمة الدوله از محلات شمال غربی طهران ، -



# حواشی و اضافات

بقلم محمد بن عبدالوهاب قزوینی

ص ۵ س ۱ - چنانکه از متن این صفحه و حاشیه رقم ۱ واضح میشود نام کتاب حاضر بطبق دو نسخه قدیمی ق ب شد الازار فی خط الاوزار عن زوار المزار بوده است و بطبق نسخه جدیدتر م فقط المزارات یا کتاب المزارات ، و بهمین جهت است که در کتب متأخرین مانند فارسنامه ناصری و آثار عجم و طرائق الحقائق و غیرها که مطالبی از این کتاب نقل کرده اند گاه آنرا باسم کتاب المزارات یا کتاب مزارات شراز نام برده اند و گاه باسم شد الازار ،

ص ۱۵ حاشیه ۴ - ابن الجلا ، در این حاشیه ما بتبع صاحب قاموس کلمه « الجلاء » نام بدر صاحب ترجمه را که بلام مشدده و الف ممدوده است ما بلام مشدده و الف مقصوره ضبط کرده ایم و عین عبارت صاحب تاج العروس را نیز درین خصوص نقل نموده ایم ، ولی بعدها در نتیجه تتبع بیشتری بر ما بنحو قطع و یقین محقق و واضح شد که ضبط صاحب قاموس بکلی غلط فاحش و اشتباه محض با بعبارة اصح طغیان قلم است از او و صواب در ضبط این کلمه « الجلاء » بحسب مفتوحه و لام مشدده و الف ممدوده است بصیغه مبالغه از جلا بجلو جلاء که بمعنی جلا دادن آینه و شمشر و زدودن زنگ آنها و صقل دادن آنهاست ، و جلاء بضبط مذکور چنانکه گفتیم صیغه مبالغه حرف و صنایع است از آن ماده بمعنی کسی که حرفه او جلا دادن شمشر و آینه و امتال آنهاست ، قال الزمخشری فی اساس البلاغة « وجلا الصیقل السیف والمرآة جلاء و مرآة مجلوة و سیفی عند الجلاء » [ باللام المنذدة و الالف الممدوده بضبط القلم ] ، و قال فی اقرب الموارد « والجلاء [ بالضبط المذكور بالقلم ] مبالغة

الجالى اى الذى يكشف الصداً ، و قال السمعاني فى الانساب (١) ورق ١٤٦ الف :  
 « الجلاء بفتح الجيم و تشديد اللام الف [ و فى آخرها الهمزة ] هذا اسم لمن يجلو  
 الاشياء الحديدية (٢) كالمرآة والسيف وغيرهما ، و اشتهر بهذه النسبة [ ابو ] عبدالله  
 احمد بن يحيى الجلاء البغدادي نزيل الشام كان ممن سكن الرملة صحب ذا النون  
 المصرى و ابا تراب النخشبى و اياه يحيى الجلاء و كان ابو عمرو بن نجيد يقول ان  
 فى الدين ثلاثة من ائمة الصوفية لا رابع لهم ابو عثمان [ الحيرى ] بنيسابور والجنيد  
 ببغداد و ابو عبدالله بن الجلاء بالشام و مات فى رجب سنة ست و ثلاثمائة ، - و ابوه  
 يحيى الجلاء صاحب بشر بن الحارث [ الحافى ] و حكى عنه و كان عبداً صالحاً و روى  
 عنه احمد بن مسروق قال الدقى (٣) قلت لابن الجلاء لم سمى ابوك الجلاء فقال ماجلا  
 ابى سيفاً قطاً و ما كان له صنعة كان يتكلم على الناس فيجلو القلوب فسمى الجلاء «  
 انتهى ، و قال ابو نصر السراج الطوسى فى كتاب اللمع ص ١٨١ : « سمعت الدقى (٤)  
 يقول قيل لابي عبدالله بن الجلاء رحمه الله تعالى لم سمى ابوك الجلاء فقال ما كان  
 بجلاء يجلو الحديد و لكن كان اذا تكلم على القلوب جلاها من صدأ الذنوب ، «  
 و قال ايضاً فى ص ٣٧٣ : « سئل ابن الجلاء لم سمى ابوك الجلاء فقال ما كان بجلاء الحديد  
 و لكن كان اذا تكلم على القلوب جلاها من صدأ الذنوب » انتهى ، و قال الخطيب  
 فى تاريخ بغداد ج ١٤ ص ٢٠٤ فى ترجمة يحيى الجلاء ابى صاحب الترجمة الحاضرة :  
 « بلغنى عن محمد بن مأمون البلخى قال سمعت ابا عبدالله الرازى يقول سمعت الرقى (٥)  
 يقول قلت لابن الجلاء لم سمى ابوك الجلاء فقال ماجلا ابى قطاً شيئاً و ما كان له صنعة  
 قطاً و كان يتكلم على الناس فيجلو القلوب فسمى الجلاء » انتهى ،

- ١ - ابن فصل منقول از انساب سمعاني چاپ عكسى اوقاف گيب با كتاب الاعم و حلية الأولياء و تاريخ بغداد مقابله شده و اغلاط و تصحيفات نسخه عكسى باستعانت دو مأخذ مزبور تصحيح گرديده است ، ٢ - تصحيح قياسى ، وفى الاصل: الحديدية،
- ٣ - كذا فى كتاب اللمع ص ١٨١ بالبدال المهملة ، وفى تاريخ بغداد ج ١٤ ص ٢٠٤ « الرقى ،  
 الرءء المهملة ، و فى الاصل اعنى الانساب المطبوعة «قطنى الدقنى» (كذا؟) ، -
- ٤ - انظر العاشية السابقة ، ٥ - انظر العاشية رقم ١ -

و قال ابن عساکر فی تاریخ دمشق ج ۲ ص ۱۱۲: « و قيل للجلاء [ صح: لابن الجلاء ] اکان ابوک یجلو المرابا و السیوف حتی سُمی الجلاء قال لا ولكن کان اذا تکلم علی قلوب المؤمنین جلاها و فی لفظ ماجلا ابی شیئاً قطّ و لکنه کان یعظ الناس فیقع الوعظ فی قلوبهم فسُمی جلاء القلوب » انتهى ،

وچنانکه ملاحظه میشود جمیع این نصوص متقدمه منقوله از ثقات لغویین و مورّخین مانند ابونصر سراج و زحشری و سمعانی و خطیب بغدادی و ابن عساکر در نهایت وضوح صریح است در اینکه جلاء بمعنی کسی بوده که شغل او و حرفه او جلا دادن اشیاء فلزی از قبیل شمشیر و آینه<sup>(۱)</sup> و امثال آن و زدودن زنگ آنها و صیقل زدن آنها بوده است منتهی در مورد لقب پدر صاحب ترجمه این کلمه بمعنی مجازی آن یعنی بمعنی جلا دهنده قلوب و زداینده زنگ گناه از دلها استعمال شده است ، و باین معنی یعنی جلا دهنده فلّزات از ماده جلا یجلو جلاء باستقراء کتب لغت هیچ صفتی نیامده است جز جلاء بر وزن فعال مشدده العین بصیغه مبالغه حرف و صنایع کما تقدّم عن اساس البلاغه و اقرب الموارد ، و از طرف دیگر از اوضح و اوضحات است که صیغه مبالغه بر وزن فعال از افعال ناقص بالضروره بالف مدوده است مانند بناء و سقاء و حداء و مشاء و شواء و و شاء و قراء و امثال ذلك و محال است که هر گز بالف مقصوره باشد یعنی مانند جلا بضبط صاحب قاموس چه در آنصورت وزن آن قتل خواهد بود بفتح فاء و فتح عین مشدده بر وزن بقم و این وزن اصلا و مطلقا در کلام عرب نیامده است نه در اسماء و نه در صفات و از اوزان مخصوصه کلمات اعجمیه است مانند بقم و شلم یا اسماء منقوله از فعل مانند شمر و بذر و عشر و خضمّ اعالما چنانکه در کتب نحو مشروحا بان شده است<sup>(۲)</sup> ، و نمیتوان فرض نمود که شاید جلا بالف مقصوره (یعنی آن نحو که صاحب قاموس ضبط نموده) بر وزن فعلی باشد مانند رضوی و سکرّی و دعوی نه بر وزن فعل مانند بقم و شمر الخ زیرا که در آنصورت واضح است که اشتقاق جلا یا جلی از ماده جل لمضاعف

۱ - یعنی آینه فلزی که در قدیم از آهن صیقل زده می ساخته اند ،

۲ - رجوع شود از جمله بشرح رضی بر کافیه در باب غیرمنصرف در مبحث وزن فعل ،

خواهد بود بمعنی جلالت و بزرگی نه از ماده جلا یجلو ناقص و این خلاف صریح جمیع نصوص متقدمه مورخین خواهد بود که همه آنها بلااستثنا چنانکه ملاحظه شد لقب جلاء را در مورد پدر صاحب ترجمه از جلا یجلو بمعنی صیقل زدن و جلا دادن تفسیر کرده اند نه از جلالت بمعنی بزرگی و عظمت قدر، مضافاً باینکه از ماده ج ل ل نیز در هیچیک از کتب لغت مطلقاً و اصلاً مشتقی بصورت جَلَّ یا جَلَّى بفتح جیم و الف مقصوره نیامده است بوجه من الوجوه،

و علاوه بر نصوص صریحه مؤلفین مذکور در فوق خود هیئت کتابت این کلمه یعنی جلاء بهمزه بعد از الف در اکثریت مآخذی که بنحوی از انحاء ذکر از صاحب ترجمه کرده اند مانند حلیه الاولیاء و رساله قشیری و تاریخ بغداد خطیب بغدادی و منتظم ابن الجوزی و تاریخ یافعی و روض الریاحین هم و نفعات الانس جامی و طبقات شعرانی و شذرات الذهب و روضات الجنات خوانساری<sup>(۱)</sup> که در جمیع این مآخذ مذکور بدون استثناء دائماً و مطرداً آنرا الجلاء بالف ممدوده<sup>(۲)</sup> نوشته اند قرینه صریحه

۱ - حواله بمجلد و صفحه هر یک ازین کتب بعد ازین در ضمن تعداد اسامی مآخذ راجع بشرح احوال صاحب ترجمه مذکور خواهد شد ، - ۲ - و اینکه در بعضی از مآخذ مانند تهذیب تاریخ دمشق از ابن عساکر کلمه الجلاء در لقب پدر صاحب ترجمه علی السواء گاه بالف ممدوده و گاه بالف مقصوره چاپ شده و در بعضی دیگر مانند انساب سمانی و کشف المحجوب و تذکره الاالیاء و سفینه الالیاء و خزینه الاصفیاء دائماً بالف مقصوره از آن باب است که رسم الخط بعضی از نسخ قدیمه چه عربی و چه فارسی آن بوده که الفات ممدوده را گاه احیاناً و گاه مطرداً ( بر حسب تفاوت نسخ و سلیقه نسخ ) بصورت الف مقصوره می نوشته اند باین معنی که علامت مخصوصه همزه را که معمولاً بعد از الف ممدوده می نویسند - یعنی چیزی مانند سرعین بی دائره (ع) که شارح رضی در شرح شافیه آنرا عین بتراه می نامد یعنی عین دم بریده - بکلی حذف میکرده اند مثلاً می نوشته اند ماورا النهر و ابوالعلاء المعری و جعفر الحداد بجای ماوراء النهر و ابوالعلاء المعری و جعفر الحداد بخصوص در طی عبارات فارسی که هم اکنون نیز در غیر مورد اضافه عموماً الفات ممدوده را بدون علامت همزه می نویسند مانند وزرا و فضلا و شعرا و حکما و سودا و صفرا و زهرا و عنذرا و چشم شها و گنبد خضرا و غزال رعنا الخ ، و لهذا در کتبی که از روی آن نوع نسخ چاپ شده است طابعین علی العمیاء متابعت همان نسخ را کرده اند یعنی بر حسب رسم الخط نسخ منقول عنها الفات ممدوده را یا علی السواء گاه ممدوده و گاه مقصوره در عین همان کتاب واحد چاپ کرده اند یا بطور کلی تمام الفات ممدوده را مطرداً بصورت الف مقصوره نگاشته اند ، -

قاطعه دیگری است بر اینکه الف الجلاء در لقب پدر صاحب ترجمه الف ممدوده است نه الف مقصوره ،

پس بناءً علی هذه المقدمات دیگر اصلا و ابدا جای ادنی شکی و تردیدی باقی نمی ماند که قول صاحب قاموس<sup>(۱)</sup> که کلمه الجلاء را در مورد لقب پدر صاحب ترجمه بلام مشدده و الف مقصوره ضبط کرده است بنحو قطع و یقین و حتم غلط فاحش و اشتباه واضح است از او یا بعبارة اصح<sup>(۲)</sup> (چون بغایت مستبعد است که مثل صاحب قاموس عالم متبحری مرتکب غلطی باین بزرگی و باین وضوح گردد) طغیان قلمی است که از او سرزده باین معنی که باحتمال بسیار قوی قصد داشته « بالف ممدوده » بنویسد از قلمش در رفته و « بالف مقصوره » نوشته است ، و اینگونه اشتباهات ناشی از طغیان قلم که برخلاف اراده شخص از قلم او جاری میشود چنانکه هر کس از خود ملاحظه کرده است بسیار فراوان دست میدهد ، بخصوص در مورد کلمات اضداد مانند مشرق و مغرب یا شمال و جنوب یا راست و چپ یا مثل مثال مورد بحث ما مقصور و ممدود که شخص گاه یکی از ضدین را من غیر اراده بجای ضد دیگر در کتابت یا در تکلم استعمال میکند چه علقه تضاد بین شیئن متضادین بهمان اندازه قوی است که علقه مماثلت بین متمائلین و بلکه بمراتب قوی تر بنحوی که هر وقت انسان تصور یکی از ضدین را می نماید در همان آن آن ضد دیگر در ذهن او متمثل میشود و علی هذا گاه میشود که در نتیجه اندک غفلتی آن ضد دیگر که بکلی خلاف مقصود شخص است بی اختیار از زبان او یا از قلم او جاری میشود ، و بهمین مناسبت است که این نوع اشتباهات را اگر در کتابت باشد « طغیان قلم » یا « سهو القلم » گویند و اگر در تکلم باشد « سهو اللسان » ، یعنی چون اینگونه اغلاط بر خلاف اراده شخص از قلم او یا از زبان او بیرون می جهد پس مثل اینست که قلم نویسنده یا زبان متکلم مرتکب آن خطا شده است نه دماغ او و شعور او ، و نیز بهمین علت است که

۱ - و همچنین قول دو شارح قاموس یعنی تاج العروس و منتهی الأرب ، ولی چون ضبط این دو مأخذ مجرد متابعت علی العمیاء قول صاحب قاموس است بدون هیچ تتبع و تحقیق شخصی از خودشان لهذا واضح است که اینها سندهای مستقلى محسوب میشوند و از ابطال قول صاحب قاموس بالطبع قول آنها نیز باطل میشود ،



در آداب کتابت توصیه شده است که نویسندگان پس از اتمام نوشته خود حتماً باید يك مراجعه دقیق ثانوی در آن بعمل آورد و بهمان فوران اول اکتفا نکنند تا ازین نوع خطبها و لغزشها مصون بماند، -

**فهرست مداما گ** - اسامی مؤلفاتی که متضمن شرح احوال ابن الجلاء صاحب ترجمه میباشند یا بنحوی از انحاء اسمی ازو برده اند یا فواید و لطایفی ازو نقل کرده اند تا آنجا که ما اطلاع داریم از قرار ذیل است: کتاب اللمع ابو نصر سراج طوسی (رجوع شود بفهرست اعلام آن)، - حلیة الاولیاء ابو نعیم اصبهانی ج ۱۰ ص ۳۱۴-۳۱۵، - رساله قشیری ص ۲۰ و بسیاری از مواضع دیگر در تضعیف آن کتاب، - تاریخ بغداد از خطیب بغدادی ج ۵ ص ۲۱۳-۲۱۵ (ترجمه خود ابن الجلاء)، و ج ۱۴ ص ۲۰۴-۲۰۵ (ترجمه پدر او یحیی الجلاء)، - کشف المحجوب هجویری چاپ ژو کوفسکی ص ۴۳ و ۱۶۹، - انساب سمعانی ورق ۱۴۶ الف، - تهذیب تاریخ دمشق از ابن عساکر بقلم عبدالقادر بن بدران ج ۲ ص ۱۱۱-۱۱۵، - منتظم ابن الجوزی ج ۶ ص ۱۴۸-۱۴۹، - تذکرة الاولیاء شیخ عطار ج ۲ ص ۶۳-۶۴، و نیز در بسیاری از مواضع دیگر آن کتاب در تضعیف هر دو جلد (رجوع بفهرست اعلام آن)، - دول الاسلام ذهبی در حوادث سنه ۳۰۶، - تاریخ یافعی ج ۲ ص ۲۴۹، - روض الریاحین همو ص ۱۳۷، - شد الازار (۱) ص ۱۵، - قاموس و تاج العروس و منتهی الارب هر سه در ماده ج ل و، - نجوم الزاهرة ابن تغری بردی ج ۳ ص ۱۹۴، - نفحات الانس ص ۱۲۳-۱۲۴، - طبقات شعرانی ج ۱ ص ۷۵، - سفینه الاولیاء دارا شکوه ص ۱۴۱، - شذرات الذهب ابن العماد حنبلی ج ۲ ص ۲۴۸-۲۴۹، - خزینة الاصفیاء تألیف غلام سرور لاهوری ج ۲ ص ۱۷۸، - روضات الجنات ص ۶۰ استطراداً در ضمن ترجمه احوال ابوعلی رودباری آتی الذکر بلافاصله بعد، ولی نام پدر او را سهواً محمد الجلاء نگاشته بجای یحیی الجلاء عموم مآخذ، -

ص ۱۹ س ۸-۹، **الشیخ ابوعلی الرودباری**، مقصود شیخ ابوعلی محمد بن

۱ - نسخه ب: ابن الجلاء (بالف ممدوده)، نسخه م: ابن الجلاء (بالف مقصوره) نسخه ق بدبختانه فعلاً دسترسی بدان ندارم و بصاحبش مسترد شده که اکنون در سفر است.

احمد بن القاسم رودبار است از مشاهیر مشایخ عرفاء اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم، معروف در اسم او همین است که ما ذکر کردیم یعنی محمد بن احمد و مطابق است با تاریخ بغداد خطیب بغدادی و انساب سمعانی و منتظم ابن الجوزی و معجم البلدان یاقوت و کامل ابن الاثیر و تاریخ گزیده، ولی در بعضی مآخذ دیگر از قبیل حلیه الاولیاء و رساله قشیری و آثار البلاد و فصحات الانس و طبقات شعرانی و روضات الجنات و ریاض العارفین و طرائق الحقایق نام او و پدر او را معکوساً احمد بن محمد و بعضی دیگر نیز حسن بن همام ذکر کرده اند، - و در نسبت او یعنی «رودباری» نیز خلاف است که بکدام رودبار منسوب است چه رودبار که در اصل لغت بمعنی ناحیه ایست که رودخانه های بسیار از آنجا بگذرد نام مواضع متعدده بوده و هست در ایران و غیر ایران که در کتب مسالك و ممالک قدیم و جغرافیای جدید اسامی بسیاری از آنها ذکر شده است، صاحب آثار البلاد او را از رودبار دیلم (یعنی ظاهر رودبار قزوین<sup>(۱)</sup>) نه رودبار گیلان دانسته است و صاحب بستان السیاحه از رودبار اصفهان و یاقوت در معجم البلدان بنقل از ابوموسی حافظ مدینی اصبهانی گوید: رودبار که ابو عبدالله احمد بن عطاء رودباری<sup>(۲)</sup> خواهرزاده ابوعلی رودباری [و بالطبع خود ابوعلی

۱ - رجوع شود بجوایشی جاد سوم جهانگشای جوینی ص ۴۳۴ بیعت -

۲ - ابو عبدالله احمد بن عطاء بن احمد بن محمد بن عطاء رودباری خواهرزاده ابوعلی محمد بن احمد بن القاسم رودباری مانند خال خود از مشاهیر مشایخ متصوفه عصر خود بود و او نیز در بغداد نشو و نما یافته و مدت طولی در آنجا ساکن بود و سپس بصور از بلاد ساحلی شام منتقل گردید و در آنجا اقامت اختیار نمود و در ذی الحجه سنه سیصد و شصت و نه باجماع مورخین (باستثنای ابو نعیم اصبهانی) در نواحی عکا وفات یافت و جسد او را بصور نقل نموده در آنجا دفن کردند، و ابو نعیم اصبهانی در حلیه الاولیاء وفات او را در سنه ۳۵۹ نگاشته و آن بتصریح ابن عساکر سهو فاحش است، - برای مزید اطلاع از ترجمه احوال وی رجوع شود بمآخذ ذیل، کتاب اللع ابو نعیم سراج طوسی معاصروی (فهرست اعلام آن)، حلیه الاولیاء، ۱۰، ۳۸۳-۳۸۴، رساله قشیری، ۳۰، تاریخ بغداد، ۴، ۳۳۶-۳۳۷، تاریخ دمشق از ابن عساکر، ۱، ۳۹۳-۳۹۶، منتظم ابن الجوزی، ۷، ۱۰۱، معجم البلدان، ۲، ۸۳۱، استخراد اسمی از او برده، ابن الاثیر در حوادث سنه ۳۶۹، آثار البلاد، ۲۵۰، تاریخ یافعی و نجوم الزاهره هر دو در حوادث سنه ۳۶۹، فصحات شعرانی، ۱، ۱۰۶، سفینه الاولیاء، ۱۵۴ [در این صفحه عنوان ابو عبدالله رودباری باید بجای عنوان قبل یعنی عنوان «شیخ ابو احمد» نوشته شود]، خزینه الأصفیاء، ۲، ۲۰۴، طرائق الحقائق، ۲، ۲۳۸-۲۳۹، -

رودباری نیز کما صرح به یاقوت [ بدانجا منسوب اند نام قریه از قرای بغداد بوده است ، و یاقوت این قول را بر سایر اقوال درین خصوص ترجیح میدهد و گوید عقیده خطیب بغدادی نیز همین است چه صریحاً گفته است هو بغدادی<sup>۱</sup> ، راقم سطور گوید صریح عبارت قشیری در رساله و سمعانی در انساب<sup>(۱)</sup> و جامی در نفحات و شعرانی در طبقات نیز همین است و هر چهار گفته اند که وی بغدادی بوده ولی در مصر اقامت گزیده بوده است ، و بدون شبهه همین قول صحیح باید باشد چه تصریحات این همه مؤلفین ثقه و معتبر بخصوص خطیب بغدادی که خود اهل بغداد بوده جای تردید درین خصوص برای کسی باقی نمیگذارد ، باری صاحب ترجمه از اجله اصحاب جنید بوده و در بغداد نشو و نما یافته ولی بالاخره در مصر اقامت گزیده بوده است ، و ویرا در تصوف تصانیف بوده است و با ابن الجلاء سابق الذکر و ابوالحسین نوری و طبقه ایشان از مشایخ صحبت داشته و حافظ حدیث و عالم و فقیه و ادیب بوده است و خود میگفته استاد من در تصوف جنید است و در فقه ابراهیم حربی و در نحو ابوالعباس احمد بن یحیی نعلب ، وفات صاحب ترجمه با شهر اقوال در سنه سیصد و بیست و دو بوده بمصر و بعضی در سنه ۳۲۱ یا ۳۲۳ نیز نوشته اند ، و در قرافه مصر نزدیک مزار ذوالنون مصری مدفون شده است ،

مداوئله: - برای مزید اطلاع از شرح احوال صاحب ترجمه رجوع شود بمآخذ

۱ - یاقوت در معجم البلدان در ذیل «رودبار» گوید که سمعانی در انساب گفته که ابوعلی رودباری از رودبار طابران طوس است ، راقم سطور گوید این فقره سهو واضح است از یاقوت چه سمعانی در انساب ( ورق ۲۶۱ ب سطر ۱۳ بآخر مانده ) صریحاً واضحاً گفته است که ابوعلی رودباری بغدادی است ولی در مصر اقامت گزیده بود ، و آنکس را که سمعانی گوید از رودبار طوس است ابوعلی حسین بن محمد رودباری طوسی محدث متوفی در سنه ۴۰۳ است نه صاحب ترجمه ولی چون سمعانی بلافاصله بعد از ترجمه این ابوعلی رودباری محدث بشرح احوال ابوعلی رودباری صوفی صاحب ترجمه پرداخته یاقوت بدون آنکه تمام ترجمه این اخیر را بخواند و صریحاً ببیند که سمعانی در حق او گفته که : « وهو بغدادی » و کان من ابناء الرؤساء و الوزراء و الکتبه لزم الجنید و صحبه و صار احداً الزمان و اقام بمصر و صار شیخ الصوفیه و رئیسهم بها ، فقط از ذکر ترجمه ابوعلی رودباری صوفی بعد از ترجمه ابوعلی رودباری محدث خیال کرده است که سمعانی ابوعلی رودباری صوفی را نیز در نسبتش عطف بر رودباری محدث نموده است ،

ذیل : کتاب اللّمع ابو نصر سراج طوسی (فهرست اعلام آن) ، - حلیة الاولیاء ۱۰ :  
۳۵۶ - ۳۵۷ ، - رسالۀ قشیری ۲۶ ، - تاریخ بغداد ۱ : ۳۲۹ - ۳۳۳ ، - انساب سمعانی  
ورق ۲۶۱ ب ، - منتظم ابن الجوزی ۶ : ۲۷۲ - ۲۷۳ ، - تذکرة الاولیاء ۲ : ۲۸۵ -  
۲۸۸ (که از صاحب ترجمه همه جا بلفظ « علی رودباری » تعبیر کرده بجای « ابوعلی  
رودباری » - رجوع شود بص ۴۸ شد الازار حاشیۀ ۳) ، - معجم البلدان ۲ : ۸۳۱  
در عنوان « رودبار » ، - ابن الاثیر در حوادث سنۀ ۳۲۲ ، - آثار البلاد ۲۵۰ ، -  
تاریخ گزیده ۷۷۸ ، - دول الاسلام ذهبی و تاریخ یافعی و نجوم الزّاهرة هر سه در  
حوادث سنۀ ۳۲۲ ، - نفحات الانس ۲۲۳ - ۲۲۶ ، - شعرانی ۱ : ۹۱ ، - سفینة الاولیاء  
۷۴ ، - شذرات الذهب در حوادث سنۀ ۳۲۲ ، - بستان السیاحة در ذیل « رودبار » ، -  
ریاض العارفین ۴۰ ، - خزینة الاصفیاء ۲ : ۳ ، - روضات الجنّات ۵۹ - ۶۰ ، - طرائق  
الحقائق ۲ : ۲۳۵ - ۲۳۸ ، -

ص ۱۹ س ۴ باآخرمانده ، **الشیخ نجم‌الدین الاصفهانی** ، مقصود شیخ نجم‌الدین  
عبدالله بن محمد بن محمد بن علی اصفهانی است از اکابر عرفای اواخر قرن هفتم  
و اوایل هشتم وی شاگرد شیخ ابوالعباس مرسی<sup>(۱)</sup> ، است و شیخ ابوالعباس مرسی

۱ - یعنی شیخ ابوالعباس احمد بن عمر مرسی انصاری اسکندری از مشاهیر مشایخ عرفای قرن  
هفتم و رئیس اصحاب شیخ ابوالحسن شاذلی آتی‌الذکر و خلیفه و جانشین وی ، اصل وی از شهر  
مرسیه Murcia است از بلاد جنوب شرقی شبه جزیره اسپانی بمسافت قریب پنجاه کیلومتر بدرباری  
مدیترانه ، ولی در دیار مصریّه و مخصوصاً در اسکندریّه مسکن گزیده بود و تا آخر عمر یعنی قریب  
سی و شش سال در آن شهر اقامت داشت و در سال شصده و هشتاد و شش در همانجا وفات یافت و قبر  
وی اکنون در اسکندریّه یکی از مشاهیر مزارات آن شهر است و واقع است در محوطۀ مسجد جامع  
بسیار مجلل مفخمی که مرحوم ملک فؤاد اوّل پادشاه مصر آن مسجد را که سابق نیز وجود داشته  
منهدم نمود و مجدداً در نهایت نفاست و شکوه و تزیین بنا نهاد و مقدار عظیمی از اراضی اطراف آنرا نیز  
بر آن افزود و مسجد را باندازۀ دو مقابل مساحت اصلی آن توسعه داد بنحویکه اکنون مساحت آن  
جامع ۲۵۰۰ متر مربع است ، و مرسی در نسبت او بضمّ میم است نسبت بمرسیه که چنانکه گفتیم  
از بلاد جنوب شرقی اندلس است ، (برای مزید اطلاع از شرح احوال صاحب ترجمه رجوع شود  
بنجوم الزّاهرة ج ۷ ص ۳۷۱-۳۷۲ متن و حاشیه ، و نفحات الانس ۶۶۴-۶۶۵ ، و حسن المعاصرة  
فی اخبار مصر و القاهرة تألیف سیوطی ج ۱ ص ۲۴۹ ، و طبقات شعرانی ج ۲ ص ۱۲-۱۸) -

شاگرد شیخ ابوالحسن شاذلی<sup>(۱)</sup> بود، تولد شیخ نجم الدین در سنه ۶۶۳ بود و پس از تحصیل فقه و اصول و تصوف بدیار مصر سفر نمود و بخدمت شیخ ابوالعباس مرسی مذکور رسید و ملازمت او اختیار نمود و تا آخر عمر او در مصاحبت وی میبود و بعد از وفات شیخ خود بمکه رفت و تا آخر عمر خود یعنی بیست و اند سال تمام در آنجا مجاورت اختیار نمود و در این مدت طویل با وجود قرب جوار هرگز زیارت قبر حضرت رسول بمدینه نرفت و بعضی از بزرگان در این باب بر او طعن زده اند، - یافعی گوید من در سفر اول حج خود [در سنه ۷۱۲ - ج ۴ : ۲۵۲] و در سفر حج دوم خود [در سنه ۷۱۸ - همان جلد و همان صفحه] او را درمکه دیدم منظری جمیل و لحيه طویل و هیبتی عظیم داشت ازو پرسیدند هرگز زن خواسته گفت هرگز زنی تزویج

۱ - یعنی ابوالحسن علی بن عبدالله بن عبدالجبار مغربی شاذلی از اشهر مشایخ عرفا و متصوفه در قرن هفتم هجری و مؤسس طریقه شاذلیه منتشر در مصر و شام و مغرب و یمن، اصل وی از بلاد مغرب بوده و در قریه غماره از قرای شمال افریقا نزدیک شهر معروف سبته واقع بر ساحل جنوبی مدیترانه محاذی جبل طارق که بر ساحل شمالی تنگه معروف بهمین اسم است در حدود سنه ۵۹۳ متولد شد، و پس از تکمیل علوم شرعی در قریه شاذله (بدال معجمه علی المشهور یا بدال مهمله بقول بعضی) از محال تونس بتبعه و ارشاد پرداخت و پس از آن با اسکندریه منتقل گردید و در آنجا توطن اختیار نمود و تا آخر عمر در همانجا ساکن بود و مکرر بحج رفت و در آخرین سفر خود بصوب مکه در صحرائی عیناب در صعید مصر در جانب غربی بحر احمر در موضع موسوم بعهیثرا وفات یافت در اواخر ذی القعدة سنه ششصد و پنجاه و شش باجماع عموم مأخذ عربی، ولی در نفعات وفات او را در سنه ۶۵۴ نگاشته است و ظاهراً اشتباه است، و در همانجا مدفون گردید و قبر او زیارتگاه عمومی است و یکی از سلاطین ممالیک مصر بر مزار او گنبدی عالی بنا نهاده است و این بطوطه در سال ۷۲۶ قبر او را در همان حیثرا زیارت کرده است و وصف مختصر جالبی از آن می نماید، - (برای مزید اطلاع از سوانح احوال او رجوع شود بمآخذ ذیل : دول الاسلام ۲ : ۱۲۳ ، یافعی ۴ : ۱۴۰ ، رحله ابن بطوطه چاپ مصر ۱۲ : ۱ و ۳۰ ، و چاپ پاریس ۱ : ۴۰ و ۱۰۹ ، قاموس فیروزآبادی در ماده شدل بدل مهمله ، نجوم الزاهرة ۶۸ : ۶۹ - نفعات ۶۵۹ : ۶۶۳ ، حسن المعاضرة ۱ : ۲۴۸ ، شعرانی ۲ : ۴۱۲ - ۱۲ ، سفینه الالیاء ۱۸۰ ، شذرات الذهب ۵ : ۲۷۹ - ۲۷۸ ، تاج العروس در شدل بدل مهمله (ترجمه بسیار مفید نسبت مفضلست) ، منتهی الأرب نیز در شدل بدل مهمله ، خزینة الاصفیاء ۲ : ۲۷۲ - ۲۷۳ ، دائرة المعارف اسلام ج ۱ ص ۲۵۶ - ۲۵۹ دو مقاله ؛ یکی تحت عنوان «شاذلی» ، و دیگر تحت عنوان «شاذلیه» ، این مقاله دزم بقلم مرحوم مرگلیوت مستشرق معروف است و بسیار مقاله مفید مهی است ، -

نکرده ام و هرگز طعامی هم نخورده ام که آنرا زنی پخته باشد، صاحب ترجمه در ماه جمادی الآخرة سنة هفتصد و بیست و يك درمگه وفات یافت و همانجا در نزدیکی مزار فضیل بن عیاض مدفون گردید، - (برای مزید اطلاع از شرح احوال وی رجوع شود بـمآخذ ذیل: تاریخ یافعی ۴: ۲۶۱-۲۶۵، - درر الکامنة ۲: ۳۰۲، - نفحات الانس ۶۶۹-۶۷۱، - سفينة الاولیاء ۱۸۳، - شذرات الذهب ۶: ۵۵، - خزينة الاصفیاء ۲: ۲۸۵، - طرائق الحقائق ۲: ۳۰۰-۳۰۱) ،

ص ۲۱ س اخیر از متن، **حشوا الجنة**، حشو در این تعبیر بهمان گونه که ما در حاشیه ذیل صفحه احتمال دادیم بمعنی طبقه عامه است از مردم در مقابل طبقه خاصه یعنی علماء و فقهاء و محدثین و ادباء و قراء و صوفیه و مرابطین، و از عبارات ذیل که در کتاب الفرق بین الفرق تألیف ابو منصور عبدالقاهر بغدادی چاپ مصر ص ۳۰۳ مسطور است چنان معلوم میشود که این تعبیر اصطلاحی از اصطلاحات صوفیه بوده است، در کتاب مزبور در فصل مخصوص بیان اصناف هشت گانه فرقه ناجیه [ بزعم او ] از اهل سنت و جماعت پس از تعداد هفت صنف اول از ایشان که در فوق اشاره بدان کردیم گوید: « والصنف الثامن منهم عامّة البلدان الّتی غلب فیها شعائر اهل السنّة دون عامّة البقاع الّتی ظهر فیها شعار اهل الاهواء الضالّة و انما اردنا بهذا الصنف من العامّة عامّة اعتقدوا تصویب علماء السنّة و الجماعة فی ابواب العدل و التّوحد و الوعد و الوعید و رجعوا الیهم فی معالم دینهم و قلّدوهم فی فروع الحلال و الحرام ولم یعتقدوا شیئاً من بدع الاهواء الضالّة و هؤلاء هم الذّین سمّتهم الصّوفیة **حشوا الجنة** فهؤلاء اصناف اهل السنّة و الجماعة و مجموعهم اصحاب الدّین القویم و الصّراط المستقیم »، ص ۲۳ س ۶، - ابو اسحق الادمی، رجوع شود بص ۱۳۶ حاشیه ۳،

ص ۲۵ س ۱ از حاشیه ۱، - فردوس الاخبار، نام کامل این کتاب **فردوس الاخبار بما نوره الخطاب الهمخرج علی کتاب الشهباب** است تألیف ابوشجاع شیرویه ابن شهر دار بن شیرویه بن فناخسرو همدانی دیلمی متوفی در سنه ۵۰۹، و يك نسخه از آن در کتابخانه ملی مصر موجود است (رجوع شود بفهرست کتابخانه مزبور طبع جدید ج ۱ ص ۱۳۵)،

ص ۴۶ حاشیه ۲، - برآخذ ترجمه احوال ابو عبدالله بن خفیف بعد از انساب سمعانی علاوه شود: « تبیین کذب المفتری از ابن عساکر ص ۱۹۰ - ۱۹۲ » ، و بر رقم صفحات سفرنامه ابن بطوطه علاوه شود: « ج ۲ ص ۱۳۷ » -

ص ۵۱ س اخیر از متن و حاشیه ۳، - **جاون** ، در این حاشیه گفتیم که بقرینه سیاق عبارات متن و نیز بقرینه ترجمه کتاب حاضر بقلم پسر مؤلف ص ۳۶ که در آنجا بجای **جاون** « هاون » مرقوم است احتمال می‌رود که این کلمه یعنی « جاون » لهجه محلی شیراز بوده بجای « هاون » و بعبارة آخری همان کلمه هاون است که در آن لهجه هاء او بجیم بدل شده است ، بعدها که از چند نفر از اهالی مطلع شیراز جدا جدا سؤال کردم که هاون را بلهجه شیرازی چه میگویند و همه بدون تأمل و بدون اختلاف گفتند جوغن ( بجیم مضموم و واو ساکن و قاف مفتوح و در آخر نون ) و سپس در فرهنگ نظام تألیف آقای سید محمد علی داعی الاسلام ج ۲ ص ۴۱۶ دیدم که صریحاً و اضحاً جوغن را بهمان ضبط ولی باغین بجای قاف به « هاون سنگی و چوبی بشکلم شیراز » تفسیر کرده اند ظنّ قریب بیقین برای من حاصل شد که **جاون** مذکور در متن شدالازار همان کلمه جوغن یا جوغن امروزی لهجه شیرازیان بوده است منتهی اینکه **جاون** ظاهراً تلفظ صحیح کتابتی این کلمه بوده و جوغن یا جوغن که هنوز مستعمل است هیئت محاوره و عامیانه آن ،

ص ۵۴ س ۴ ، **شیخ الشیوخ ابو الحسنین** ، - مقصود شیخ الشیوخ ابوالحسین احمد بن محمد بن جعفر بیضاوی معروف بابن سالبه ( سالیه ) است که یکی از اعظم مشایخ متصوفه فارس بوده در اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم و یکی از معاصرین شیخ مرشد ابواسحق ابراهیم بن شهریار کازرونی و ابوحنّان توحیدی و آن طبقه از رجال بوده است و مقرّوی در بیضاء فارس بوده و مدفن وی نیز همانجاست در نزدیکی تلّ بیضاء که حالیه قصبه بلوک بیضاء است و آثار قبر او هنوز آنجا باقی است ، - و سالبه که در سوق نسب او و اعقاب او دیده میشود ظاهراً نام یا لقب یکی از اجداد اعلای صاحب ترجمه بوده است ، و کلمه سالبه ( = سالیه ) کلمه فارسی است مرگب از سال و به

یعنی کسی که هر سال او از سال گذشته او بهتر است یا بهتر خواهد بود تفاوتاً<sup>(۱)</sup> از جنس روزبه و روزبهان و بهروز یعنی کسی که هر روز او از روز گذشته او بهتر است یا بهتر خواهد بود تفاوتاً (رجوع شوو بص ۱۸۰ حاشیه ۱ از کتاب حاضر) ،

چون در ضمن تتبع برای جمع اطلاعات در خصوص شرح احوال صاحب ترجمه بعضی معلومات دیگری نیز راجع بدوسه تن از اعقاب وی بدست آوردیم و از طرف دیگر چون در کتب تواریخ و رجال و طبقات بندرت ذکری از اعضاء این خاندان در میان آمده لهذا بی مناسبت ندانستیم که تکمیلًا لفائده مجموع اطلاعاتی را که در خصوص بعضی از افراد این خاندان بدست آورده‌ایم ذیلًا درج نمائیم :

۱ - همین صاحب ترجمه شیخ الشیوخ ابوالحسین احمد بن محمد بن جعفر بیضاوی معروف بابن سالبه متوفی در سنه ۴۱۵ که اشاره باحوال او در فوق نمودیم ، ترجمه بسیار مختصری از او در کشف المحجوب علی بن عثمان هجویری غزنوی متوفی در حدود ۴۷۰ که ظاهراً او اخر عصر صاحب ترجمه را درک کرده بوده مسطور است از قرار ذیل (ص ۲۱۵) : « باب فی ذکر رجال الصوفیة من المتأخرین علی الاختصار . . . . اما از اهل فارس شیخ الشیوخ ابوالحسین<sup>(۲)</sup> سالبه افصح اللسان بود اندر تصوف و اوضح الیاب اندر توحید و ویرا کلمات معروف است و شیخ ابوالفتح بن سالبه مر پدر را خلفی نیکو و امیدوار است » ، و در ص ۱۳۰ گوید : « شیخ ابوالحسین<sup>(۳)</sup> سالبه رحمه الله گفتی مرید را در حکم گریه بودن بهتر از آنچه اندر حکم خود از آنچه صحبت با غیر از برای خدای بود و صحبت با خود از برای پروردن هوا بود » ،

۱ - این نام سالبه در قرون وسطی در اسامی اهالی فارس مکرر دیده میشود از جمله سالبه بن ابراهیم ابن ملک متوفی در سنه ۴۷۳ و مدفون بشیراز که خانقاهی در آن شهر داشته (نمره ۱۲۸ از تراجم کتاب حاضر ص ۱۸۰-۱۸۱ ، و نفعات الانس ص ۳۱۴-۳۱۵) ، و دیگر ابو عبدالله محمد بن سالبه بن علی بن حمویه الشیرازی المقرئ از رجال قرن پنجم (طبقات القراء جزری ۲ : ۱۴۱) ،

۲ - در متن ابوالحسن چاپ شده است ولی در حاشیه بطور نسخه بدل : « ابوالحسین » که فقط همان صواب است لا غیر ،

۳ - در متن « ابوالحسن » چاپ شده است و صواب چنانکه گفتیم « ابوالحسین » است ،



و در شیراز نامه خطی (۱) مورخه سنه ۸۳۳ در ضمن تعداد معاصرین شیخ مرشد ابواسحق ابراهیم بن شهریار کازرونی گوید (ص ۶۶ الف): «ومنهم الشیخ الامام العالم کهف الاولیاء سند الابدال والاصفیاء ابوالحسین بن (۲) احمد بن سالبه يعرف بشیخ الشیوخ بیضاء از جمله کبار زهاد و مشایخ فارس بوده و در علوم تصوف و اسرار فقر نظیر نداشت چهار نوبت زیارت حج بیت الله دریافت از جمله تلامذه شیخ (۳) قدس سره بود خرقة تصوف از دست شیخ ابوالحسین سیروانی (۴) پوشیده، نقل است که شبی حضرت مصطفی علیه الصلوة والسلام [را] بخواب دید گفت بوسه برسینه من داد قال منذ ذلك الوقت اری من خلفی كما اری من قدّامی گفت از آن وقت ملکوت زمین و آسمان بر من پوشیده نماند، همچنین فرمود که باشیخ خود در طریق مسافرت اتفاق سفر شام افتاد در ساحل دریای شام آب شیرین باز گسیخت در ر کوه آب شیرین نماند ر کوه بربل دریا بردم و پر کردم چون بیاشامیدم آب شیرین بود این صورت باشیخ ابوالحسین (۵) باز گفتم فرمود که بدین صورت اعتماد مکن شاید که آب نیل در آن طرف دریا غالب شده باشد و زیر دست تو بر آمد، شیخ ابوالحسین (۶) در رمضان سنه خمس عشرة واربعمائة بجوار حق رسیده و در بیضاء بمزار معروف بتل بیضاء مدفون است « اتمهی » -

در فارسنامه ناصری ۲ : ۱۸۴ در ضمن قریه خفریان از قرای بلوک بیضاء گوید :

- ۱ - در شیراز نامه چاپی ص ۱۰۰ نیز شرح احوال صاحب ترجمه مسطور است ولی چون این چاپ شیراز نامه بسیار مغلوپ و علاوه بر آن باشیراز نامه خطی در ترتیب ابواب و فصول متفاوت است ما ترجیح دادیم که این ترجمه را از روی نسخه خطی نقل نمایم ،
- ۲ - کلمه « ابن بطن » غالب غلط و زبادی است ، ۳ - یعنی ظاهر آ شیخ مرشد ابواسحق ابراهیم بن شهریار کازرونی سابق الذکر ، ۴ - تصحیح قیاسی قطعی ، متن ابوالحسن ، - دو ابوالحسین سیروانی مابین صوفیه معروف بوده اند ، یکی ابوالحسین سیروانی کبیر (نفعات ص ۲۵۵) ، و دیگر ابوالحسین سیروانی صغیر شاگرد ابوالحسین سیروانی کبیر (نفعات ص ۳۰۶) ، و چون تاریخ وفات هیچکدام ظاهراً معلوم نیست نمیدانیم کدام یک ازین دو اینجا مقصود است ،
- ۵ - تصحیح قیاسی قطعی ، در نسخه : ابوالحسن ، - مقصود شیخ ابوالحسین سیروانی سابق الذکر است ،
- ۶ - تصحیح قیاسی قطعی ، وفي الاصل : ابوالحسن ، - مقصود شیخ الشیوخ ابوالحسین بیضاوی است ،

« خفریان فرسخی شمالی تل بیضاست و قبر عارف مشهور حسین بن (۱) احمد بیضاوی که از بزرگان مشایخ است در اینجاست و پادشاه زمان امیر عضدالدوله دیلمی (۲) او را گرامی میداشت و اغلب بخدمتش میرسد و طلب و عظ و نصیحت از وی میفرمود » ، در آثار عجم ص ۳۳۷ در ضمن وصف بلوک بیضاء و ذکر بعضی از معاریف آنجا گوید : « ابوالحسن سالبه بن احمد [ صح : ابوالحسین احمد بن سالبه ] معروف بشیخ الشیوخ جماعتی کثیره از معتقدین وی بوده اند و فاتهم در سنه چهارصد و پانزده هجری است در بیضاء مدفون است در دشته زمینی که بتل بیضا معروف است و فقیر قبر وی را دیدم » ،

۲ - پسر شیخ الشیوخ مذکور ابوالفتح عبدالسلام بن احمد بن محمد بن جعفر معروف نیز بابن سالبه و متوفی در سنه ۴۷۳ ، عین عبارت هجویری را در کشف المحجوب ص ۲۱۵ راجع بوی که در ترجمه پدرش در حق وی گفته : « و شیخ ابوالفتح بن سالبه مرید را خلفی نیکو و اومیدوار است » سابق نقل کردیم ، و از اینکه هجویری در همانجا پس از تعداد جماعتی از متأخرین مشایخ فارس گوید : « و ازین جمله من شیخ الشیوخ [ ابوالحسین ] و شیخ ابواسحق [ کازرونی ] را ندیدم » معلوم میشود که وی سایرین را که از جمله همین ابوالفتح بن سالبه مانحن فیه باشد دیده بوده است ، - ابن الجوزی در تاریخ منتظم ج ۸ ص ۳۲۸ در ضمن تعداد متوفاهای سنه ۴۷۳ گوید : « و عبدالسلام بن احمد بن محمد بن جعفر ابوالفتح الصوفی و يعرف بابن سالبه من اهل فارس سافر الکثیر و جال فی البلاد و سمع بها الحدیث و ورد بغداد فی سنه خمس و عشرين و اربعمائه فسمع بها من ابی القاسم بن بشران و ابی علی بن شاذان و بمصر من ابی عبدالله بن نظیف و باصبهان من ابی بکر بن ریذه ، سمع منه یحیی بن عبدالوهاب بن منده و توفی بیضاء فارس فی جمادی الاولی من هذه السنه [ ۴۷۳ ] ،

۱ - کلمه « ابن » ظنن غالب غلط و زیادی است ، - و چنانکه ملاحظه میشود مؤلف بجای ابوالحسین ، از او بحسین تعبیر کرده بخذف کلمه ابو از اول کتبه که در بعضی نواحی ایران معمول بوده ، رجوع شود برای نظایر آن بص ۴۸ حاشیه ۳ ، - ۲ - این فقره سهو فاحش است از مؤلف فارسنامه ناصری ، چه بتصریح شیراز نامه ص ۱۰۰ آن یادشاهی که معتقد او بوده و پیوسته بخدمتش میرسیده بهاءالدوله خسرو فیروز بن عضدالدوله بوده نه خود عضدالدوله ،

ابن الاثیر نیز در حوادث همان سال ۴۷۳ در حق او گوید: « و فیها توفی عبدالسلام بن احمد بن محمد بن جعفر ابو الفتح الصوفی من اهل فارس سافر الکثیر و سمع الحدیث بالعراق والشام و مصر و اصبهان و غیرها و کانت وفاته بفارس »<sup>(۱)</sup>

در شیرازنامه خطی مورخه سنه ۸۳۳ بلافاصله بعد از شرح حال پدرش شیخ الشیوخ احمد بن سالبه سابق الذکر شرح احوال همین صاحب ترجمه را از قرار ذیل نگاشته (۱): « و منهم الامام ابو الفتح عبدالسلام بن شیخ الشیوخ ابی الحسن بن (۲) احمد بن سالبه ، در فنون علوم سعی فرموده جامع میان علم و عمل گشته مدتی در صحبت شیخ مرشد (۳) قدس سره بسر برده در شهر سنه اثنین و سبعین واربعمائة (۴) وفات یافت و بجوار پدر بزرگوار در تل بیضا مدفون است ، نقل است از شیخ ابو الفتح عبدالسلام که او فرمود که روزی شیخ ابی الحسن بدر خود را دیدم او را وجد و استغراق روی نموده چوبکی بردست داشت و بر زمین میزد و این دو بیت انشا (۵) می فرمود و میگریست :

لها فی طرفها لحظات سحر  
و تسبی العالمین بمقلتیها  
تمیت بها و تحیی ما ترید  
کأن العالمین لها عبید «

۳ - شیخ الشیوخ سراج الدین محمود بن خلیفه بن عبدالسلام بن احمد بن محمد بن جعفر معروف بابن سالبه نواده عبدالسلام مذکور بلافاصله قبل ، وی شیخ خرقة شیخ روزبهان بقلی کبیر بوده و درس سنه ۵۶۲ در شیراز وفات یافته و در کوی برامکه در آن شهر مدفون شده است ، شرح احوال وی در شیرازنامه خطی و چاپی (۶)

۱ - این ترجمه احوال ابو الفتح عبدالسلام بن شیخ الشیوخ ابی الحسن بن سالبه بکلی و بتمامها از شیرازنامه چاپی ساقط است ، ۲ - کلمه « ابن » چنانکه مکرر در عین همین مورد مانع فیه گذشت بظن غالب زیادی و سهو نشاخ است ، ۳ - یعنی شیخ ابواسحق ابراهیم بن شهریار کازرونی که در جمیع کتب تواریخ و رجال همیشه بهمین لقب « شیخ مرشد » ازو تمیز کرده اند بنحوی که معلوم میشود « شیخ مرشد » لقب مخصوص او بوده است. ۴ - چنانکه ملاحظه میشود این تاریخ وفات با تاریخ وفاتی که ابن الجوزی و ابن الاثیر چنانکه گذشت برای صاحب ترجمه ذکر کرده اند یعنی سنه ۴۷۳ فقط یک سال اختلاف دارد. ۵ - کذا فی الأصل ، و شاید صواب در اینجا انشاد باشد ، ۶ - شیرازنامه خطی مورخه ۸۳۳ ورق ۶۹ الف ، و چاپی ص ۱۱۳ - ۱۱۴ ،

هر دو مذکور است از قرار ذیل :

« ومنهم الشيخ المحقق والفرد المدقق شيخ الشيوخ سراج الدين محمود بن شيخ الشيوخ خليفة بن عبد السلام بن شيخ الشيوخ احمد بن سالبه رحمه الله ، مقتدای جهان واسوه عرفا ومشايخ دوران بود دركشفت حقايق و نکات توحيد زبانی شافی و بیانی عجیب داشت ، صفدرارباب عرفان شيخ روزبهان قدس الله روحه باوجود رفعت مقامات و کمال حال خرقه طریقت از دست او پوشید بود و رحيق تحقيق از متبع تفرید و مکاشفات او نوشیده بود ، درعهد ولایت او ایالت وسلطنت شیراز بحضرت اتابك سنقور اختصاص داشت ، در تاریخ سنه اثنین و ستین وخمسائة بجوار حضرت حق پیوست ، خلف نامدار او شيخ الشيوخ قطب الدين احمد قايم مقام او گشت » - در شد الازار ص ۲۹۹ - ۳۰۰ نیز شرح احوال او مسطور است ( نمره ۲۱۵ از تراجم ) - و در فحات الانس ص ۲۸۸ در شرح احوال شيخ روزبهان بقلی نیز بمناسبت اینکه صاحب ترجمه شيخ خرقه وی بوده است اسم او برده شده است ،

۴ - شيخ الشيوخ قطب الدين احمد پسر شخص مذکور بلافاصله قبل که چنانکه در فوق ملاحظه شد صاحب شیراز نامه در ترجمه احوال پدرش اسمی از او برده است بدون هیچ توضیح دیگری ،

ص ۵۴ س ۸ ، « توفي في سنة اربع عشرة واربعمائة » ، چنین است تاریخ وفات ابوحيان توحیدی در هر سه نسخه شد الازار (ق ب م) ، ولی در شیراز نامه خطی قدیمی مورخه سنه ۸۳۳ ورق ۶۶ ب وفات ابوحيان را صریحاً و واضحاً در سنه احدی و اربعمائة نگاشته است با نسخه بدل الحاقی « اربع واربعمائة » ، و ظاهر آن تاریخ احدی و اربعمائة بسیار نزدیک بصواب باید باشد چه ذهبی در میزان الاعتدال ۳: ۳۵۵ در حق او گوید « بقى الى سنة اربعمائة » - و تاریخ ولادت او ظاهر آما بین سنوات ۳۱۰ - ۳۲۰ بوده چه وی در نامه که بیکی از دوستان خود نوشته و تاریخ آن رمضان سنه چهارصد است و عین آن نامه را یاقوت در معجم الادباء ۵ : ۳۸۶ - ۳۹۲ نقل کرده گوید : « وبعد فقد اصبحت هامة اليوم اوغد فأنى في عشر التسعين وهل لى بعد الكبرية والعجزامل في حياة لذينة

اورجاء لِحال جدیدة الخ ... « واین عبارت چنانکه ملاحظه میشود صریح است که وی در ماه رمضان سنه ۴۰۰ در دهه نود یعنی مابین هشتاد و نود سالگی بوده پس بالضرورة تولد او محصور میشود بین حدود ۳۱۰-۳۲۰ ، و ابو حیان توحیدی را تصانیف بسیار بوده است و با وجود اینکه بتصریح یا قوت وی کتابهای خود را در اواخر عمر سوزانیده بوده معذک یاقوت در معجم الادباء ۵ : ۳۸۰ بعد اسامی هفده عدد از تألیفات او را بتفصیل ذکر کرده است ، بعضی ازین کتب مانند کتاب المقاسبات و کتاب الصداقة والصدیق و کتاب الامتاع والمؤانسة بطبع رسیده است ، و بعضی دیگر مانند الاشارات الالهیة و ذم الوزیرین هنوز بحال نسخه خطی باقی است ( از اول خلاصه در برلین و از ثانی ظاهر آ تمام آن در استانبول ) ، و از بسیاری دیگر از مؤلفات او که از میان رفته مؤلفین مآخذی که اسامی آنها بعد ازین مذکور خواهد شد فصولی کما بیش مفصل در کتب خود نقل کرده اند ،

این نکته را نیز ناگفته نگذاریم که ابو حیان توحیدی با همه فضایل و مقام شامخ او در علم و ادب و نحو و لغت و تاریخ و فلسفه از وضعین معروف بوده و در جعل اخبار و احادیث و حکایات و درج آنها در تصانیف خود بعنوان اخبار و احادیث و حکایات واقعی تاریخی ید طولائی داشته است و بسیاری از علما مانند ابن الجوزی و یاقوت و ابن ابی الحدید و ذهبی و ابن حجر باین فقره تصریح کرده اند و مردم را از افتادن بدام مرویات و محکیات او شدیداً تحذیر نموده اند ، (۱) مثلاً حکایت طویل

۱ - سبکی در طبقات ج ۴ ص ۲-۳ از قول ذهبی چنین نقل میکند ، « قال الذهبی کان عدو الله خبیثاً سئياً الاعتقاد ثم نقل قول ابن فارس فی کتاب الفریدة والغریدة کان ابو حیان کذاباً باقلاً للذین والورع عن القذف والمجاهرة بالبهتان تعرض لامور جسام من القدرح فی الشریعة و القول بالتعطیل و لقد وقف الصاحب کافی الکفاة علی بعض ما کان یدخله و یخفیة من سوء الاعتقاد فطلبه لیقنله فهرب والتجأ الی اعدائه ونفق علیهم بزخرفة و افنکه ثم عنروا منه علی قبیح دخلته و سوء عقیدته و ما یبطنه من الالحاد و یرومه فی الاسلام من الفساد و ما یلصقه بأعلام الصعابه من القبايح فطلبه الوزیر المهلبی فاستتر منه و مات فی الاستتار ولم یؤثر منه الا مثلیة او غزویة و قال ابو الفرج ابن الجوزی فی تاریخہ زنادقة الاسلام ثلاثه ابن الرانندی و ابو حیان التوحیدی و ابو العلاء قال و اشد هم علی الاسلام ابو حیان لانه مجیح و لم یصرح به » -

پیغام فرستادن ابوبکر و عمر بحضرت امیر بتوسط ابو عبیده بن الجراح و جواب آن حضرت بدان پیغام که ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ۲: ۵۹۲ - ۵۹۷، و محیی الدین ابن العربی در محاضرة الابرار و مسامرة الاخیار ۲: ۱۰۲ - ۱۱۰، و قلقشندی در صبح الاعشی فی صناعة الانشا ۱: ۲۳۷-۲۴۷ از او ( ظاهرآ از کتاب البصائر او ) نقل کرده اند بکلی و سراپا مصنوعی است و آثار وضع بر وجنات آن حکایت برای هر کسی که ادنی انسی باوضاع و رسوم و مکالمات آن عصر داشته باشد در کمال وضوح آشکار و هوید است و ابن ابی الحدید نیز همین گونه حدس زده است و ذهبی در میزان الاعتدال گوید که خود ابوحنّیان اقرار کرده که وی عالمآ عامداً این حکایت را برای ردّ روافض جعل کرده بوده است، - و همچنین وصیت نامهٔ معمول عباس عمّ حضرت رسول در مرض موت خود خطاب بحضرت امیر که ابن ابی الحدید ۳: ۲۸۲ - ۲۸۳ آنرا از کتاب تقریظ الجاحظ او نقل کرده بدون هیچ شك بکلی ساختگی خود ابوحنّیان است و همان طرز و شیوهٔ خیالات و عبارات و انشاء خود اوست بعینها، - و كذلك فصلی که ابوحنّیان توحیدی بزعم خود از قول ثابت بن قرّه صابی راجع بعقیدهٔ ابن اخیر در حق عمر بن الخطاب و حسن بصری و جاحظ روایت نموده و آن فصل را یاقوت در معجم الادباء ۶: ۶۹ - ۷۱ باز از همان کتاب تقریظ الجاحظ او نقل کرده بدون هیچ شك جعل خود ابوحنّیان است که بدهان صابی گذارده است، - و بشرح ایضاً حکایت بسیار دلکش ممتّع ابن ثوابه و تصمیم او بتحصیل علم هندسه که یاقوت در معجم الادباء ۲: ۴۴ - ۵۱ از کتاب ثلب الوزیرین او نقل کرده بدون گفتگو چنانکه خود یاقوت نیز حدس زده بکلی مصنوعی و از مجعولات خود اوست برای سخریّه و استهزاء باین ثوابه و صاحب بن عبّاد، -

مدارك - برای مزید اطلاع از شرح احوال ابوحنّیان توحیدی یا فواید و فصولی که ازو در بعضی مؤلفات منقول است رجوع شود بمآخذ ذیل: ذیل تجارب الامم از ابوشجاع وزیر ص ۷۵ - ۷۷، - معجم الادباء ج ۱: ۱۵، ۱۲۴ - ۱۲۵، ۱۴۱، ۱۴۸ - ۱۴۹، ج ۲: ۸۹ - ۹۰، ۹۵، ۲۷۳ - ۳۰۴، ۳۱۷ - ۳۱۹، ج ۳: ۸۵ - ۱۲۵،

ج ۵: ۲۸۲، ۱۵۷ - ۲۸۳ - ۳۵۹ - ۳۶۸ - ۳۸۰ - ۴۰۷ (شرح احوال او) ، ج ۶ : ۶۹ -  
 ۷۳ ، ۱۵۰ ، ۲۸۲ ، ج ۷ : ۱۶۲ - ۱۶۳ ، - محاضرة الابرار و مسامرة الاخيار مع حبي  
 الدين بن العربي ۲ : ۱۰۲ - ۱۱۰ ، - شرح نهج البلاغة ابن ابى الحديد ج ۲ : ۳۷۴ ،  
 ۵۹۲ - ۵۹۷ ، ج ۳ : ۲۸۲ - ۲۸۳ ، ۴۳۱ ، - تفتی ۸۲ - ۸۸ ، ۲۸۳ ، - ابن خلکان  
 در شرح احوال ابوالفضل محمد بن العمید ج ۲ : ۱۷۰ - ۱۷۳ ، - مختصر الدول ۳۰۸ ،  
 - میزان الاعتدال ج ۳ : ۳۵۵ ، - طبقات الشافعية سبکی ج ۴ : ۲ - ۳ ، - شیراز نامه  
 چاپ طهران ۱۰۸ ، - صبح الاعشى ج ۱ : ۲۳۷ - ۲۴۷ ، - لسان المیزان ج ۶ : ۳۶۹ -  
 ۳۷۲ ، - بغية الوعاة ۳۴۸ - ۳۴۹ ، - روضات الجنات ص ۷۴۴ (که حاوی غلط بزرگی  
 است (۱) در خصوص تاریخ وفات صاحب ترجمه) ، - دائرة المعارف اسلام ج ۱ ص  
 ۹۰ - ۹۱ بقلم مرحوم مرگلیوٹ مستشرق معروف انگلیسی ، - مقدمه اخوان  
 الصفاء طبع جدید مصر باهتمام خير الدين زر کلی ، - الاعلام همان مؤلف ۶۸۹ - ۶۹۰ ، -  
 مقدمه مقابسات ابو حیان توحیدی طبع جدید مصر باهتمام حسن سندوبی ص ۱ - ۱۱۴ -  
 رساله « شرح حال ابوسليمان منطقی سجستانی » تألیف راقم این سطور محمد بن  
 عبدالوهاب قزوینی که در سنه ۱۳۱۳ شمسی در جزو « بیست مقاله » جلد دوم در  
 طهران باهتمام فاضل دانشمند آقای عباس اقبال بطبع رسیده است ، در این رساله  
 بمناسبت اینکه ابو حیان از اخص تلامذه ابوسليمان منطقی بوده شرح احوال مفصلي  
 از صاحب ترجمه مندرج است ،

ص ۹۱ س ۱۰ - ۱۱ ، سیدالدین محمد بن مسعود بلیانی - شرح احوال مختصری

از این شخص در درر الکامنه ابن حجر عسقلانی ج ۴ ص ۲۵۵ - ۲۵۶ نیز مذکور است از

۱ - زیرا که وی ابتدا بتبع سیوطی در بنية الوعاة تاریخ وفات او را در حدود سنه سیصد و هشتاد  
 نگاشته و سپس بنقل از یکی از « تواریخ معتبره شبراز » ( یعنی نسخه مفلوطنی از شیراز نامه  
 که چاپ طهران نیز از روی همان نسخه مفلوطنی بعمل آمده) وفات او را در سنه سیصد و شصت ضبط  
 کرده است و حال آنکه بتصریح خود ابو حیان در کتاب الصداقة والصدق وی در رجب سنه چهار  
 صد هنوز در حیات بوده و کتاب مزبور را در آن سنه تألیف نموده است ، و سابق نیز گفتیم که  
 تاریخ نامه که او یکی از دوستان خود نوشته بوده رمضان همان سنه چهارصد بوده است ،

قرار ذیل: « محمد بن مسعود بن محمد بن خواجه امام مسعود بن محمد بن علی بن احمد بن عمر بن اسمعیل بن الشیخ ابی علی دقاق البلیانی الکازرونی [سعیدالدین]، ذکره ابن الجزری فی مشیخة الجنید البلیانی (۱) قال کان سعیدالدین محدثاً فاضلاً سمع الكثير واجاز له المزی و بنت الکمال و جماعة و خرّج المسلسل و ألف المولد النبوی فأجاد و مات فی اوخر جمادی الآخرة سنة ثمان و خمسين و سبعمائة» انتهى - و این محمد بن مسعود بلیانی دو پسر داشته که هر دو موسوم بوده اند بمحمد و هر دو از علما و فضلا بوده اند؛ پسر بزرگتر ابوالمحامد عقیف الدین محمد بلیانی در ذی القعدة سنه ۸۰۱ یا ۸۰۲ در راه سفر حج در نجد وفات یافت در سن هفتاد و پنج سالگی و همانجا مدفون شد، و پسر کوچکتر ابو عبدالله نسیم الدین محمد بلیانی و او نیز اتفاقاً در راه حج در شوال سنه ۸۱۰ در لار وفات یافت در سن شصت و پنج سالگی، و شرح احوال این هر دو برادر در ضوء اللامع سخاوی ج ۱۰ ص ۲۱-۲۲ مشروحاً مذکور است رجوع بدانجا شود.

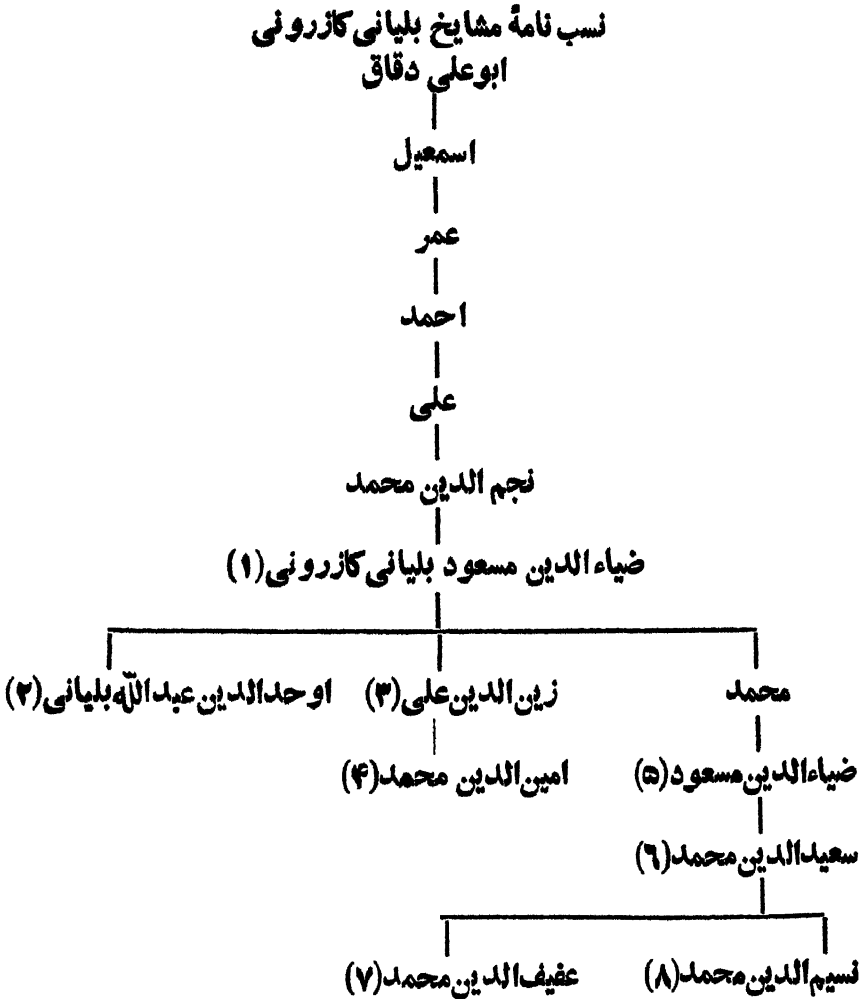
و بمناسبت ذکر یکی دوتن ازین مشایخ بلیانی (۲) کازرونی در شد الازار و حواشی آن بی مناسبت ندانستیم که فهرستی اجمالی از اسامی و شجره نسب عدّه ازین مشایخ تا شیخ ابوعلی دقاق تا آنجا که ما توانسته ایم از روی شیراز نامه و شد الازار و دررالکامنه و فحات الانس و ضوء اللامع و سفینه الاولیاء و ریاض العارفین و مجمع الفصحاء و فارسنامه ناصری و آثار عجم جمع آوری نمائیم با تاریخ و فیات متأخرین ایشان و حواله بمانندگی که تراجم احوال ایشان در آن مآخذ مسطور است ذیلاً بدست دهیم:

۱ - اینجا در دررالکامنه حدیث مطولّ مسلسلی در خصوص مصافحه دارد که چون ربطی بشرح

احوال صاحب ترجمه نداشت از درج آن صرف نظر شد،

۲ - بلیان قریه ایست از فرای کازرون در طرف جنوب آن بسافت یک فرسنگ تقریباً و چند خانه در آنجاست با بقعه کوچکی که مدفن شیخ اوحدالدین عبدالله بلیانی است (آثار عجم ص ۳۲۶)،





- ۱ - متوفی در سنه ۶۵۰ هـ - شرح احوال او در شیرازنامه باسم امام الدین مسعود ص ۱۴۰-۱۴۱ مسطور است ، و نام وی استطراداً در نفعات ص ۲۹۲ و ۲۹۶ برده شده است باسم ضیاء الدین مسعود ولی در موضع ازل جامی گوید که او را امام الدین مسعود نیز گفته اند ،
- ۲ - متوفی در سنه ۶۸۶ بروایت جامی در نفعات یا سنه ۶۸۳ بروایت صاحب شیرازنامه ، و در بلیان کازرون مدفون است ، - لقب این شخص در جمیع مآخذ آتیه باستثنای شیرازنامه «اوحد الدین» مسطور است ولی در شیرازنامه هم چایی وهم خطی مورخه ۸۳۳ : اصیل الدین ، لکن در ص ۱۴۷ در ترجمه برادرزاده اش شیخ امین الدین آنی الذکر در شیرازنامه هم خطی و هم چایی لقب او بطریق سایر مآخذ اوحد الدین نگاشته شده است ، - شرح احوال او در مآخذ ذیل مذکور است ، شیرازنامه ۱۴۰ هـ - نفعات ۲۹۱-۲۹۶ هـ - سفینه الایلیه ۱۸۰-۱۸۱ هـ - ریاض العارفین ۱۰۴ هـ - بقیه در صفحه بعد

ص ۸۰ - سطر اخیر از متن: «توفی فی سنة... و ثمانین و اربعمائة»: در هر سه نسخه شد الازار بدون اختلاف تاریخ وفات شیخ ابوبکر هبة الله بن الحسن العلاّف بهمین نحو مرقوم است یعنی ثمانین و اربعمائة با بیاضی در مرتبه آحاد یعنی سنه چهارصد و هشتاد و اند، و همچنین است نیز در شیراز نامه هم چاپی ص ۱۱۲ و هم خطی مورخه سنه ۸۳۳ ورق ۶۸ ب با این فرق که در شیراز نامه وفات او را درست در سنه ثمانین و اربعمائة نگاشته بدون بیاض در مرتبه آحاد، - و از طرف دیگر در ضمن ترجمه ابوبکر علاّف در هر دو مأخذ مزبور یعنی شیراز نامه (ولی خطی نه چاپی) و شد الازار هر دو مؤلف تصریح کرده اند که شیخ کبیر ابو عبد الله محمد بن خفیف (صاحب ترجمه شماره یک از کتاب حاضر) وصیت نموده بوده که بعد از وفات او شیخ ابوبکر علاّف باید براو نماز بگزارد و او نیز بموجب وصیت عمل نموده بعد از وفات او بروی نماز گزارد، عین عبارت شیراز نامه خطی<sup>(۱)</sup> در این خصوص از قرار ذیل است: «درسیره شیخ کبیر قدس سره مسطور است که شیخ ابوبکر علاّف از جمله معاصران شیخ بوده و شیخ قدس سره

بقیه از صفحه قبل

مجمع الفصحاء ۱، ۳۳۸، - فارسنامه ناصری ۲، ۲۴۹، - آثار عجم ۳۲۶، -  
 ۳ - در سنه ۶۹۳ وفات یافت و بکازرون مدفون شد، شرح احوال او در شیراز نامه ۱۴۱-۱۴۲،  
 و آثار عجم ۳۲۷ مسطور است، ۴ - این همان شیخ امین الدین است که حافظ در قطعه  
 مشهور خود در حق او گفته:

دگر بقیته ابدال شیخ امین الدین که یمن همت او کارهای بسته گشاد

و در سنه ۷۴۵ وفات یافت و در کازرون مدفون است، رجوع شود برای شرح احوال او بشیراز نامه  
 ۱۴۶-۱۴۷، و مجمل فصیح خوانی در حوادث سال مذکور، و ریاض العارفین ص ۳۳، و  
 مجمع الفصحاء ۱، ۶۷، و فارسنامه ناصری ۲، ۲۴۹، و آثار عجم ۳۲۷، و حواشی ذیل ص ۶۲  
 از همین کتاب حاضر یعنی شد الازار، و تاریخ عصر حافظ از آقای دکتر فنی ص ۱۰-۱۱، ۱۲۵-۱۲۶،  
 ۵ - لقب ضیاء الدین را برای این شخص فقط در ضوه اللامع ۱۰، ۲۱۰ دیدم که در سوق نسب  
 نواده او عقیف الدین آنی الذکر علاوه کرده است و در جای دیگر ندیده ام،  
 ۶ - صاحب ترجمه متن حاضر شد الازار ص ۶۱-۶۴ و متوفی در سنه ۷۵۸، شرح احوال او  
 علاوه بر متن حاضر در درر الکامته ۴، ۲۵۵-۲۵۶ نیز مسطور است،  
 ۷ - متوفی در سنه ۸۰۱ یا ۸۰۲، رجوع شود به ضوه اللامع ۱۰، ۲۱۰،  
 ۸ - متوفی در سنه ۸۱۰، رجوع شود به همان مأخذ ص ۲۲ -

۱ - ورق ۶۸ ب، ولی در شیراز نامه چاپی ص ۱۱۲ این فقره وصیت شیخ کبیر را اصلاً ندارد،

وصیت فرموده که شیخ ابوبکر علاّف می باید که برهن نماز گزارد ، بعد از آنکه شیخ وفات کرد بتاريخ ناک و عشرين رمضان سنه احدى و سبعين و ثلثمائة شيخ العارفين كهف المریدین ابوبکر علاّف برو نماز گزارد « انتهى » و عین عبارت شد الازار نیز از قرار ذیل است : (ص ۸۰) « وقيل ان الشيخ الكبير وصى اصحابه اذامات ان يصلى عليه الشيخ ابوبكر فلما مات الشيخ صلى عليه الشيخ ابوبكر و كان نقيب العلوية في ذلك الزمان ابا اسحق فلم يقتد به وصلى عليه نوبة اخرى » انتهى ،

پس از تمهید این مقدمه گوئیم که این تاریخ ۴۸۰ یا ۴۸۰ و اند که در شیراز نامه و در کتاب حاضر برای وفات شیخ ابوبکر علاّف مسطور است بنحو قطع و یقین و حتم و بدون هیچ تردید و تأملی غلط بسیار فاحش بزرگ و واضیحی است که از نسخ شیراز نامه بازنسخ مأخذی که شیراز نامه از آن نقل کرده سر زده است و مؤلف کتاب حاضر نیز علی العمیاء متابعت شیراز نامه را نموده و بکلی از محالات و ممتنعات عادی است که ابوبکر علاّف تا سنه ۴۸۰ در حیات بوده باشد زیرا که اولاً وفات شیخ کبیر با کثرت نزدیک با اتفاق مورخین در سنه ۳۷۱ بوده است (رجوع شود بص ۴۶ از کتاب حاضر متن و حاشیه ۱) ، پس اگر فرض کنیم که سن شیخ ابوبکر علاّف در وقتی که در ۲۳ رمضان سنه ۳۷۱ بر جنازه شیخ کبیر نماز می گزارده باقل تقدیرات ممکنه در امثال این موارد بیست سال هم بوده در آن صورت چگونه ممکن خواهد بود که وی باز تا سنه ۴۸۰ یعنی تا صد و نه سال دیگر در حیات بوده و در نتیجه صد و بیست و نه سال عمر کرده باشد ، و این فرض بیست سالگی برای ابوبکر علاّف برای مجرد تقریب بذهن است و الا چنانکه در دلیل دوم بیان خواهیم کرد ما از خارج بنحو قطع و یقین میدانیم که سن وی در سال وفات شیخ کبیر یعنی در سنه ۳۷۱ مبلغی از شصت هم متجاوز بوده است و در این صورت اگر او بطبق شیراز نامه و شد الازار در سنه ۴۸۰ یا ۴۸۰ و اند وفات یافته باشد بحد اقل صد و شصت و نه سال عمر کرده خواهد بود !!

**وثانیا** - سمعانی در انساب در نسبت « الازرکانی » بتقدیم زاء معجمه بر راء مهمله ص ۲۸ ب در شرح احوال عبدالله بن جعفر از زرکانی گوید : « ابو [عبدالرحمن] عبدالله بن جعفر الازرکانی ذکره ابو عبدالله محمد بن [عبد] العزیز الشیرازی الحافظ

فی تاریخ فارس و قال یروی عن شاذان و الزیاد آذانی روی عنه جماعة من اهل شیراز ابوبکر بن اسحق و ابو عبدالله بن خفیف و ابوبکر العلاّف و احمد بن جعفر الصوفی و احمد بن عبدان الحافظ ، توّفی لسبع لیل خلت من ذی الحجّة سنة احدى عشرة و ثلثمائة « انتهى (۱) ، پس چنانکه ملاحظه میشود ابوبکر علاّف بتصریح سمعی از کسی روایت میکند که در سنه ۳۱۱ وفات یافته بوده یعنی از عبدالله بن جعفر ازرقانی ، پس بالضرورة خود ابوبکر علاّف مدتی قبل از ۳۱۱ لابد متولد شده بوده و بنابراین اگر باز تا سنه ۴۸۰ یعنی تا ۱۶۹ سال دیگر در حیات بوده است عمر او متجاوز از ۱۶۹ سال خواهد بود !

**و ثالثاً** خود مؤلف کتاب حاضر در ص ۱۱۶ در ترجمه همین عبدالله بن جعفر ازرقانی ( که وی بصورت « ازرقانی » با قاف عنوان کرده ) و وفات او را برخلاف روایت سمعی در سنه ۳۴۰ نگاشته گوید: « و روی عن الشیخ ابی بکر العلاّف انه قال ما رأیت اورع منه قال و سألته یوماً ان ینخرج الیّ قرأت ابی حاتم السجستانی فقال ترکتها لانی لم ارها من سلاح الآخرة... توّفی فی سنة اربعین و ثلثمائة النخ » ، پس چنانکه مشاهده میشود ابوبکر علاّف بتصریح خود مؤلف شد الا زار با کسی معاصر و محشور بوده ( یعنی با ازرقانی مزبور ) که در سنه ۳۴۰ وفات یافته بوده پس اگر سنّ وی در سال وفات ازرقانی باقلّ تقدیرات در حدود بیست سالگی هم بوده و اگر قبول کنیم بطبق شیراز نامه و شد الا زار که وی در سنه ۴۸۰ یا ۴۸۰ و اند وفات نموده بوده لازمه ضروری این دو فقره این میشود که ابوبکر علاّف بایستی بحدّ اقل صد و شصت سال عمر کرده باشد !

از مجموع سه دلیل مذکور در فوق بحدّ بداهت واضح و آشکار شد که تاریخ ۴۸۰ برای وفات ابوبکر علاّف از محالات و ممتنعات و غلط صرف و اشتباه محض است و بهیچوجه من الوجوه قابل هیچگونه توجیه و تأویلی نیست و بنحو قطع و حتم و یقین تاریخ مزبور از روی حساب و مقایسه با سایر وقایع حیات ابوبکر علاّف و

۱ - تمام این فصل منقول از انساب سمعی سابق درس ۱۱۵ حاشیه ۳ نیز نقل شده بود و ای اینجا نیز برای اینکه رشته مطلب از هم نگسلد باز آنرا تکرار کردیم .

معاصرینش قریب صدسال مؤخرتر از عصری است که وفات ابوبکر علاّف در آن عصر ممکن است روی داده باشد، بنابراین قهراً این راه حلّ بذهن متبادر میشود که بظنّ بسیار قوی بلکه تقریباً بنحو قطع و یقین کلمه « اربعمائة » در تاریخ وفات ابوبکر علاّف که در شیرازنامه و شدالازار مرقوم است یعنی « نمانین و اربعمائة » صاف و ساده سهویکی از نسخا نسخ قدیمه شیرازنامه یا مأخذ منقول عنه شیرازنامه بوده است که بجای « ثلثمائة » اربعمائة از قلم او در رفته بوده است و بعدها علی العمیاء این غلط در سایر نسخ متأخره کتاب مزبور و از روی آن در کتاب حاضر یعنی شدالازار تکرار شده است، و بدین طریق جمیع اشکالات و تناقضات مذکور در فوق خود بخود حلّ میشود و دیگر هیچ جای اعتراضی و ایرادی در بین باقی نمی ماند، و یکی از قرائنی که مابرای صحّت این حدس خود گمان میکنیم بدست آورده ایم فقره ذیل است:

در معجم الادباء یا قوت ج ۷ ص ۲۴۰ ترجمه احوال کسی مذکور است بعنوان هبة الله بن الحسين ابو بكر بن العلاف الشيرازي که در سنه سیصد و هفتاد و هفت در شیراز در حدود سنّ نود سالگی وفات یافته است، این شخص مذکور در معجم الادباء که عین عبارت آن بلافاصله بعد نقل خواهد شد با ابوبکر علاف هبة الله بن الحسن که شرح احوال او در شیرازنامه ص ۱۱۲ و شدالازار ص ۸۰ مذکور است در جمیع مشخصات و ممیّزات (باستثناء نام پدر) یعنی در اسم هبة الله و کنیه ابوبکر و نسبت خود او یابدراو علاّف و در زمان و مکان که هر دو در حدود سنه ۳۸۰ در شیراز وفات یافته اند بکلی با هم متحدند، باقی میماند نام پدر که در معجم الادباء « حسین » مرقوم است و در شیرازنامه و شدالازار « حسن » و امر در آن نیز بسیار سهل است چه همه کس میدانند که این دو نام حسن و حسین بواسطه کمال تشابه خطّی با یکدیگر غالباً در کتب تواریخ و رجال بیکیدیگر تصحیف میشوند، بنابراین تقریباً بنحو قطع و یقین میتوان ادعا نمود که شخص مذکور در معجم الادباء از يك طرف و در شیرازنامه و شدالازار از طرف دیگر عیناً باهم یکی باید باشند، و اگر این حدس ما صحیح باشد (و تمام

امارات وقرائن مذکورہ در فوق مؤید صحت آنست) تفاوت بین دو تاریخ وفات یعنی سنہ ۳۷۷ مذکور در معجم الادباء و سنہ ۳۸۰ مذکور در شیراز نامہ و شد الازار بعد از اصلاح ۴۰۰ بہ ۳۰۰ فقط سه سال خواهد بود و این مقدار قلیل اختلاف در تاریخ سوانح احوال اشخاص از قبیل ولادت و وفات و مسافرت و مهاجرت و امثال ذلك امری است بغایت عادی و کثیر الوقوع و کتب تواریخ و رجال مشحون بدان است، عین عبارت معجم الادباء از قرار ذیل است (ج ۷ ص ۲۴۰ - ۲۴۱):

«هبة الله بن الحسين ابوبکر بن العلاف الشیرازی، کان من افراد الزمان فی عصره فی انواع العلوم نحوياً اماماً شاعراً فاضلاً بارعاً ورد خراسان و ماوراء النهر و سمع حماد بن مدرك و غيره و سمع منه الحافظ ابو عبدالله<sup>(۱)</sup> الحاكم و ذكره فی تاریخ نيسابور و اثنى عليه مات بشيراز سنة ۳۷۷ و قد تيف على التسعين و لم تبيض له شعرة و قال فی ذلك :

و يلبس لمتى حلك الغراب	والام و فيم يظلمني شبا بي
بدو البدر في خلل السحاب	و آمل شعرة بيضاء تسدو
كسذي ظمأ يعلل بالسراب	و ادعى الشيخ ممتلئاً شباباً
و يا خجلي هنالك من شبابي	فيا مللي هنالك من مشيبي

وعين این ترجمه احوال را تقریباً بدون هیچ تصرّفی سیوطی نیز در بغية الوعاة ص ۴۰۷ از معجم الادباء نقل کرده است بدون تصریح بمأخذ،

ص ۸۷ حاشیة ۱ - برای وصف بسیار مفصل مشروح دوات بمعنی قرون وسطی یعنی قلمدان و اجزاء آن از مرگب دان و قلم و قلمتراش و قطزن و غیرها و نیز برای وصف مشروح محبیره یعنی دوات بمعنی امروزی رجوع شود بکتاب صبح الاعشى فی صناعة الانشا تألیف ابوالعباس احمد قلقشندی طبع مصر ج ۲ ص ۴۳۰ - ۴۳۴، و ص ۴۵۵ - ۴۷۲،

۱ - در معجم الادباء چاپ اروپا اینجا ما بین ابو عبدالله و الحاكم کلمه « ابن » علاوه دارد و آن غلط فاحش است از نسخ یا از طابع چه « حاکم » لقب خود حافظ ابو عبدالله محمد بن عبد الله بوده است نه لقب پدر او، ولی بغية الوعاة سیوطی از این غلط مصون است -

ص ۱۱۰ : مولانا شمس الدین محمد بن احمد الحکیم الکیشی ، چنانکه در حواشی ذیل صفحات بیان نمودیم کیشی بکاف مکسوره و سکون یاء مثناة تحتانیة و شین معجمه و در آخر یاء نسبت منسوب است بجزیره کیش که از جزایر معروف خلیج فارس است ، شرح احوال ابن شمس الدین کیشی را مستقلاً جز در کتاب حاضر و جز در فارسنامه ناصری ج ۲ ص ۳۱۷ ( که او نیز قطعاً از روی همین کتاب حاضر برداشته بدون تسمیه مدرک ) در هیچ مأخذ دیگری نیافتیم ، ولی در بعضی مؤلفات دیگر که اسامی آنها بعد از بن مذکور خواهد شد متفرقه و استطراداً بعضی اطلاعات راجع بصاحب ترجمه و اساتید او و تلامذه او و تنقلات او و تاریخ وفات او بدست آوردیم که ذیلاً محض تکمیل فائده بترتیب زمانی بنقل آنها مبادرت مینمائیم :

۱- قطب الدین محمود بن مسعود شیرازی معروف بعلامه شیرازی متوفی در سنه ۷۱۰ هجری در شرح خود بر کلیات قانون ابن سینا در ضمن تعداد اساتید خود از جمله شمس الدین کیشی صاحب ترجمه را شمرده بعبارت ذیل : « فشرعت فی کلیات القانون عند عمی سلطان الحکماء و مقتدی الفضلاء کمال الدین ابی الخیر بن المصلح الکازروی ثم علی الامام المحقق و الحبر المدقق شمس الملة و الدین محمد بن احمد الحکیم الکیشی ثم علی علامه و قته و هو شیخ الککل فی الککل شرف الدین [ بن ] الزکی البوشکانی (۱) فانهم كانوا مشهورین بتدریس هذا الكتاب و تمیز قشره من اللباب و متعینین لحل مشکلاته و کشف معضلاته سقی الله ثراهم و جعل الجنة متواهم » ،

۲- علامه حلی جمال الدین حسن بن یوسف بن علی بن المطهر متوفی در ۲۱ محرم سنه ۷۲۶ در اجازه مطول خود مورخه ۲۵ شعبان سنه ۷۲۳ برای علاء الدین علی بن ابراهیم یکی از بنی زهره علویین حلبیین که عین آن اجازه را مرحوم مجلسی در جلد ۲۵ بحار الانوار ص ۲۱-۲۸ نقل کرده است در ضمن تعداد اساتید خود و مؤلفات آنها از جمله صاحب ترجمه را می شمرد بعبارت ذیل ( ص ۲۲ از جلد مذکور بحار الانوار ) : « و من ذلك جميع ما صنفه الشيخ المعظم شمس الدین محمد بن احمد

الکیشی (۱) فی العلوم العقلیة والنقلیة و ما قرأه و رواه و أُجیزُ له روايته عنی و عنه ، و هذا الشیخ کان من افضل علماء الشافعیة و کان من ا نصف الناس فی البحث کنت اقرأ علیه و أُردُّ علیه اعتراضات فی بعض الاوقات فیفکر ثم ینجیب تارة و تارة اخرى یقول حتّی نفکر فی هذا عاودنی هذا السّؤال فاعاوده يوماً و یومین و ثلاثة فتارة ینجیب و تارة یقول هذا عجزت عن جوابه « ،

۳ - در کتاب حوادث الجامعة تألیف ابن الفوطی متوفی در سنه ۷۲۳ در حوادث سال ششصد و شصت و پنچ گوید (ص ۳۵۸): « و فیها وصل شمس‌الدین محمد بن الکیشی (۲) الی بغداد و عین مدرساً بالمدرسة النظامیة و حضر درسه الحکام و العلماء فلم یزل علی ذلك الی ان خطر له التوجّه الی بهاء‌الدین (۳) بن الصاحب شمس‌الدین الجوینی فسار الیه « انتهى ، و باز ثانیاً در حوادث سنه ششصد و نود و چهار گوید (ص ۴۸۹): « و فیها توفی شمس‌الکیشی (۴) بها [ ای بشیراز ] « ، و چون این نسخه مطبوعه حوادث الجامعة بواسطه مغلوط بودن اصل نسخه یگانه آن خالی از اغلاط نیست شبهه نیست که « شمس‌الکیشی » مصحف « شمس‌الدین الکیشی » است ،

۱ - از روی سایر مآخذ تصحیح شد ، در متن بحار الانوار این کلمه « الکشی » بدون یاء مثناة تعناتیه چاپ شده است ، - و این نکته را نیز ناگفته نگذاریم که در مجالس المؤمنین قاضی نورالله شوشتری نیز در ترجمه احوال علامه حلی یکی از اساتید او را همین شمس‌الدین کیشی مانحن فیه شمرده ولی علاوه کرده که وی خواهرزاده قطب‌الدین علامه شیرازی بوده است ، و این فقره ظاهراً بل تقریباً بنحوقطع و یقین اشتباه محض و غلط واضح است چه اولاً هجیک از مآخذ یازده گانه که ذکرى از شمس‌الدین کیشی کرده اند و اسامی آنها متدرجاً مذکور خواهد شد ادنی اشاره باین مطلب نکرده اند ، و ثانیاً خود قطب‌الدین شیرازی نیز در مقدمه سابق الذکر خود بر شرح کلیات قانون ابن سینا کمترین اشاره و ایمائی باین فقره نکرده با وجود اینکه در مورد استاد دیگر خود کمال‌الدین ابوالخیر چنانکه ملاحظه شد تصریح کرده که وی عمّ او بوده است .

۲ و ۴ - تصحیح قیاسی است از روی سایر مآخذ ، و در اصل در هر دو موضع « الکبشی (بیاء موّحده) ، ۳ - یعنی بهاء‌الدین محمد یسر خواجه شمس‌الدین جوینی که در عهد اباقا حاکم اصفهان و معظم عراق عجم بود و در سنه ششصد و هفتاد و هشت درجات پدرش وفات یافت ( رجوع شود بوصّاف ص ۶۰-۶۶ ، و مقدمه جهانکشی جوینی ج ۱ ص ۱ ) - .



۴ - در کتاب تجارب السلف تألیف هندوشاه بن سنجر صاحبی کیرانی که در سال ۷۲۴ تألیف شده در شرح احوال حسین بن منصور حلاج گوید (ص ۲۰۰ از طبع آقای اقبال): « و این حال [ یعنی قتل حلاج ] در سنهٔ تسع و ثلثمائة بود و گور او بیغداد است بر جانب غربی نزدیک مشهد معروف کرخئی و مولانا السعید افضل المتأخرین شمس الحق والملة والدين محمد بن [ احمد ] الکیشی قدس الله روحه که از سر آمدان روزگار و از استادان این ضعیف [ بود ] رسالتی بیارسی ساخته است در شرح دعای [ حلاج ] :

اقتلونی یا ثقاتی  
فممانی فی حیاتی  
ان فی قتلی حیاتی  
و حیاتی فی ممانی

۵ - کمال الدین عبدالرزاق کاشی معروف متوفی در سنهٔ هفتصد و سی و شش (۱) در مکتوبی که بشیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی در خصوص دفاع از طریقهٔ قائلین بوحدت وجود نگاشته و جامی در نفحات الانس در ترجمهٔ احوال کمال الدین مذکور عین آن مکتوب را نقل کرده اشارهٔ اجمالی باحوال شمس الدین کیشی نموده از قرار ذیل ( نفحات چاپ کلکته ص ۵۶۲ ): « و بعد از آن بصحبت مولانا شمس الدین کیشی رسیدم چون از مولانا نورالدین شنیده بودم که درین عصر مثل او در طریق معرفت نیست و این رباعی سخن اوست :

هر نقش که بر تختهٔ هستی پیداست  
دریای کهن چو بسر زند موجی نو  
آن صورت آنکس است کان نقش آراست  
موجش خوانند و در حقیقت دریاست  
و همین معنی [ یعنی وحدت وجود ] در توحید بیان میکرد و میگفت که مرا بعد از چندین اربعین این معنی کشف شد و آنوقت در شیراز هیچ کس نبود که با او این معنی در میان توان نهاد و شیخ ضیاء الدین ابوالحسن را این معنی نبود و من از آن در حریت

بودم تا فصوص اینجا رسید<sup>(۱)</sup> چون مطالعه کردم آن معنی را باز یافتم و شکر کردم که این معنی طریق موجود است و بزرگان بآن رسیده اند و آنرا یافته اند ،

۶ - در کتاب مونس الاحرار فی دقایق الاشعار تألیف محمدبن بدر جاجرمی شاعر معروف که مجموعه‌ایست از منتخبات مفصل و مبسوط از اشعار قریب دوست نفر از شعراء فارسی زبان و در سنه ۷۴۱ تألیف شده و یک نسخه عکسی از آن که ظاهراً بخط خود مؤلف است در کتابخانه ملی طهران موجود است در ص ۳۶۷ - ۳۶۸ از کتاب مزبور دو غزل بشمس‌الدین کیشی نسبت داده یکی بمطلع :

ای باد صبحگاهی جانم همی فزائی  
و دوّم بمطلع :

گلش تا خطّ زنگاری بر آورد  
عقیقش سر بخو نخواری بر آورد

و چون این هر دو غزل را در مجله یادگار شماره دوّم از سال دوّم ص ۶۳ - ۶۴ در شرح احوال همین صاحب ترجمه بطبع رسانیده ایم از درج آن در اینجا صرف نظر نمودیم ،  
۷ - در جنگی خطی متعلق بکتابخانه مجلس در طهران مورخه جمادی الاولی سنه ۷۵۰ (فهرست اعتصامی شماره ۶۳۳) قطعه نفیس ذیل بصاحب ترجمه نسبت داده شده است (ورق ۲۵ الف) :

### » لملك الائمة والحکماء شمس‌الدین الکیشی طاب ثوابه

دی مرا گفت رفیقی که فلان در حق تو ناسزا گفت در این هفته بهر جا که نشست  
زجر آن ابله دون گر نکنی جایز نیست دفع آن سفله فریضه است بهر چاره که هست  
گفتم ای دوست بدینها دل خود خسته مدار که ز بیهوده دونان دل پر مایه نخست  
بگذار این همه را اگر بتکلف شنوی نکته بشنو و میدار بخاطر پیوست  
شهبوار دل من آنکه بتأیید خرد نوبت پنجم خود بر نهمین چرخ زدست  
نظم ازین سان و چو نثر سخن آغاز کند چرخ گوید به ازین نثر بتوان پیوست

۱ - یعنی تا فصوص الحکم محیی‌الدین بن عربی که همین کمال‌الدین عبدالرزاق کاشی شرحی بر آن نگاشته باینجا رسید یعنی بیاد ایران رسید از دمشق شام که ظاهراً در آنجا تألیف شده بوده ،

درسی از علم حقایق چو کند او املا      بر دش روح ملک تحفه صفت دست بدست  
 قلم فتوی شرعی چو بگیرد بینان      جان نعمان و محمد<sup>(۱)</sup> شود از یادش مست  
 کی کند گوشه خاطر سوی بهتان عوام      میشکی خرخر دسگ صفت دیو پرست  
 عامه دیوند بمعنی و بصورت مردم      جز بلا حول یقین از کفشان نتوان رست  
 جاهلان در حق یزدان پسر و زن گفتند      دختر و صورت گاو این همه در قرآن هست<sup>(۲)</sup>  
 انبیا را بکهانت<sup>(۳)</sup> همه نسبت کردند      مصطفی نیز ازیشان سلامت بنرست  
 حق تعالی چو زبانهای عوام از پی خود      و انبیا هیچ نبسته است زمن خواهد بست ؟  
 ۸ - بر حسب ترتیب زمانی همین کتاب حاضر یعنی شدالازار که در حدود سنه  
 ۷۹۱ تألیف شده و اولین مأخذی است ظاهراً که ترجمه مستقلاً از شمس الدین کیشی  
 منعقد ساخته است ،

۹ - در جنگی دیگر خطی متعلق بکتابخانه مجلس در طهران (فهرست اعتصامی  
 شماره ۶۱۱) که در سنه ۱۰۹۷ کتابت شده و حاوی ده رساله است از مؤلفین مختلف  
 در مواضع مختلفه حکمت و کلام ، از جمله رساله سوم آن تألیف خواجه نصیر الدین  
 طوسی است در تفسیر قول علماء « فی نفس الامر » ، و رساله چهارم آن موسوم بروضه  
 المناظره تألیف همین شمس الدین کیشی صاحب ترجمه است در شرح رساله مزبوره  
 خواجه نصیر الدین طوسی و آنرا بنام خواجه بهاء الدین محمد بن خواجه شمس الدین  
 محمد جوینی تألیف نموده است ،

۱ - نعمان یعنی ابوحنیفه و محمد یعنی شافعی ،

۲ - پسر و زن و دختر اشاره است بآیه شریفه فاستفتحهم الربک البنات ولهم البنون ، و آیه وقالوا  
 اتخذ الرحمن ولداً لقد جئتم شیاً اذ اتکاد السموات بتفطرن منه و نشق الأرض و تغر الجبال هتأ  
 آن دعوا للرحمن ولداً و ما ینبئ للرحمن ان یتخذ ولداً ، و آیه و جعلوا لله شرکاء الجن و خرخوا له  
 بنین و بنات بشیر علم سبحانه و تعالی عتاً یصفون ، و سایر آیات بهمین مضامین ، - و اما صورت  
 گاو اشاره است بآیه و اتخذ قوم موسی من بعده من حلیمهم عجلاً جسداً له خوار الم یروا انه  
 لا یکلمهم ولا یمدیهم سبیلاً ، و آیه فکذلک القی السامری فاخرج اہم عجلاله خوار فقالوا هذا  
 الہکم و آلہ موسی ، و نظایر این آیات ،

۳ - اشاره است بآیه شریفه و ما هو بقول شاعر قلیلاً ما تؤمنون ولا بقول کاهن قلیلاً ما تذکرون ،  
 و آیه فذکر فما انت بنعمة ربک بکاهن ولا مجنون ،

۱۰ - در جنگی دیگر خطی متعلق بکتابخانه آقای حاج حسین آقا ملک در طهران که حاوی عدّه از رسائل متفرّقه است و تاریخ کتابت آن معلوم نیست از جمله محتویات جنگ مزبور دو مکتوبی است که مابین شمس الدین کیشی که آنوقت در اصفهان بوده و مابین خواجه نصیرالدین طوسی مبادله شده است ، شمس الدین کیشی در مکتوب خود خواستار توضیحاتی درخصوص سه مسئله از مسائل منطق و حکمت از خواجه نصیرالدین طوسی شده بوده و خواجه نصیر نیز در مکتوب خود جواب هر سه سؤال او را مرقوم داشته است ، عنوان مکتوب شمس الدین کیشی اینست : « مکتوب کتبه مولانا شمس الدین الکیشی رحمه الله من اصفهان الی العلامة الطوسی ، و عنوان مکتوب جوابیه خواجه نصیر باو با عبارت ابتدای آن از قرار ذیل است ، « جواب هذه المسائل لنصیر الملة والدین طاب ثراه ، - تا ذکر مناقب و فضایل ذات شریف و نفس نفیس خداوند ملک الحکماء و العلماء سیّد الأکابر و الفضلاء قدوة المبرّزين والمحصّلین کاشف اسرار المتقدّمین و المتأخّرين شمس الملة والدین افضل و مفعرا یران ادام الله میامن اقباله و حصل جوامع مرّامه بمسامع دعا گوی مخلص او محمّد الطوسی رسیده است مرید صادق بل محبّ و عاشق شده است و شوق نیل سعادت خدمت روح افزا و طلعت دلگشای او ادام الله افضاله بحدی بوده که هیچ و هم بکنه آن نرسد و همیشه بر طلب فرصتی مؤدّی بنوعی اتصال بآن منبع فضل و افضال مواظبت می نموده تا کنون [که] بمقتضای عادت پسندیده خود در سبق خیرات و تقدیم در حسنات افتتاح کتاب<sup>۱</sup> فرموده که فاتحه سعادت و فاتح ابواب کراماتست از استفاده آن آثار حکم و از استفاضه آن نعم چندان ابتهاج و مسرت بدل و جان رسید که شرح آن مؤدّی بتطویل باشد خدای تعالی آن خصائل حمیده و خلال مرضیه پاینده دارد و دست صروف روزگار از آن شخص و حریم بزرگوار مصروف کناد بمنّه و لطفه ، و از اینجا خواجه نصیرالدین شروع میکند بجواب سؤالهای سه گانه شمس الدین کیشی ، -

۱۱ - در فارسنامه ناصری ج ۲ ص ۳۱۷ در فصل راجع بجزایر خلیج فارس از

۱ - کذافی الاصل ، و شاید کتاب تصحیف «گناب» باشد (؟) ،

جمله جزیره قیس (= کیش) رامی شمرد و در تحت این عنوان شرح مختصری از شمس الدین کیشی نگاشته که خلاصه عین همین فصل شدالازار است بدون تسمیه مأخذ و بدون هیچ مطلب تازه ولی سهو عظیمی در تاریخ وفات صاحب ترجمه نموده و بجای سنه ۶۹۴ چنانکه گذشت وفات او را در سنه ششصد و شصت نگاشته و حال آنکه علاوه بر تصریح صاحب حوادث الجامعه بتاریخ صحیح وفات او بتصریح همان مؤلف چنانکه گذشت وی در سال ۶۶۵ ببغداد آمد و بتدریس مدرسه نظامیه منصوب گردید و پس از چندی باصفهان بنزد بهاءالدین بن صاحب دیوان رفت پس واضح است سببکه وی مدت طولی بعد از ۶۶۰ که بقول صاحب فارسنامه ناصری تاریخ وفات اوست باز در حیات بوده است؛

ص ۱۴۱ - س ۲ باآخر از حواشی: راجع بشیخ برهان الدین احمد پسر میانه شیخ سیف الدین باخرزی بعد از کلمات «سکنی اختیار نمود» علاوه شود: «و در حدود سنه ۶۸۳ یا یکی دو سه سالی بعد در اوایل جلوس سلطان جلال الدین سیوغمش (۶۸۱-۶۹۱) از ملوک قراختائیان کرمان پادشاه مزبور شیخ برهان الدین احمد را بسمت شیخی رباط بنا کرده خویش در کرمان نصب فرمود» -

ص ۱۴۳ س ۲-۳، **الشیخ برهان الدین الصاغر جی**، صاغر جی منسوب است بصاغر ج بصاد مهمله و الف و فتح غین معجمه و سکون راه مهمله و در آخر جیم که قریه بزرگی بوده بسیار خوش هوا از قرای سفد سمرقند واقع در پنج فرسخی آن شهر و بسیاری از علما و فضلا از آنجا برخاسته اند و این قریه را صاغر ج باسین نیز نوبسند (رجوع شود بانساب سمعانی در نسبت صاغر جی ۳۴۷ ب، و صاغر جی ۲۸۵ ب)، ترجمه احوال این شیخ برهان الدین صاغر جی را در هیچ جا بدست نیاوردیم جز

۱ - فاضل مشهور آقای سعید نقیسی در شماره ۶ از سال پانزدهم مجله ارمنان، منطبعة طهران مورخه شهر یور ۱۳۱۲ شرح حال مبسوطی از صاحب ترجمه نگاشته و مابین ماخذ مذکوره در فوق از شماره های ۳ و ۴ و ۶ و ۷ و ۹ و ۱۰ استفاده کرده اند و بمابقی ماخذ مزبور کوبا دسترسی نداشته اند، و خود ما نیز در دو سال قبل تقریباً همین فصل حاضر را در سال دوم از مجله یادگار منطبعة طهران مورخه مهر ماه ۱۳۱۴ شمسی طبع نموده ایم؛

اشاره مختصری بوی استطراداً در همین کتاب حاضر در همین موضع ما نحن فیه و جز بعضی اطلاعات نفیس راجع بیاره از سوانح احوال او که در سفرنامه ابن بطوطه مندرج است با فحص بلیغ در هیچیک از کتب تواریخ و رجال و طبقات و غیره هیچ معلومات دیگری راجع بوی مطلقاً و اصلاً نتوانستیم بدست بیاوریم ، - آنچه در کتاب حاضر راجع بوی مذکور است همین است که شیخ برهان الدین صاغر جی که ملوک قدوم او را [ بفارس ] با تعظیم و تجلیل تلقی نمودند قبل از حرکت از شیراز صاحب ترجمه متن شیخ ناصرالدین عمر بن محمد بن عمر بن احمد الکبری را اجازه و عطا و تذکیر و ابلاغ کلام و ارشاد انام در آن بلد اعطا نمود و باو منبر و سریر موهبت فرمود ، و از اینجا واضح میشود که شیخ برهان الدین صاغر جی یکی از مشاهیر مشایخ قرن هشتم و یکی از کبار ائمه عصر خود بوده که بسایرین اجازه ارشاد و عطا و تذکیر میداده است ، ولی افسوس که مؤلف هیچ تاریخی ولو تقریبی برای این اجازه یا برای ورود شیخ برهان الدین صاغر جی بفارس یا خروج او از آن مملکت بدست نداده است ، و اما اطلاعات نفیسی که در تضاعیف سفرنامه ابن بطوطه متفرقه راجع بشیخ برهان الدین صاغر جی یافت میشود خلاصه آنها از قرار ذیل است ( این سفرنامه ابن بطوطه که ما از آن مطالب ذیل را نقل میکنیم عبارت از طبع مصر است در مطبعه ازهریه در سنه ۱۳۴۶-۱۳۴۷ دو جلد در یک مجلد ) :

درج ص ۴۴ در ضمن وصف احوال و افعال سلطان محمد شاه بن غیاث الدین

۱ - سلطان ابوالمجاهد محمد شاه بن غیاث الدین تفرقه معروف بجونه ( جونه نام او قبل از سلطنت او بود و بعد از ارتقاء بتخت سلطنت خود را بابوالمجاهد سلطان محمد مستی نمود ) که شیخ آذری در اشاره بدو گفته ،

من ترك هند و جیفه چپال گفته ام باد بروت جونه بیک جو نمیخرم

از سنه ۷۲۵-۷۵۲ در هندوستان سلطنت نمود، در بخشندگی وجود و سخای مفرط و در عین حال در قتل بافراط و خونریزیهای بیرحمانه ضرب المثل بوده است ، ابن بطوطه گوید که محمد شاه مذکور اسخی استغیاء جهان بود و مبالغ عظیم باور نکردنی بهر کس از علما و فضلا و محدثین و اشراف و هر کس که بقصد انتجاع از اطراف ممالک از ایران و بلاد عرب و ترکستان و شام و مصر بتزد او [تفه در صفاحه ۱۰۰]

تغلقشاه از سلاطین معروف دهلی و ذکر بخششهای فوق العاده مفرط او نسبت بعلمای و اشراف و سادات واعزه گوید: « برهان الدین صاغر جی یکی از ائمه و واعظ مشهور عصر خود بود و وی مردی بسیار بخشنده و سخی بود بنحوی که غالباً تمام مایملک خود را می بخشید و بسیاری از اوقات برای ادامه اینگونه اعمال خیریه مبالغ خطیر از مردم بوام میگرفت و همرا در راه خدا بر مردم ایثار مینمود، و چون آوازه بزرگی و فضل و مکرم او بسمع سلطان [محمد شاه] رسید مبلغ چهل هزار دینار [زر سرخ] برای وی فرستاد و از او درخواست نمود که بنزد او بهندوستان آید. شیخ برهان صاغر جی زرها را گرفت و قروض خود را از آن ادا نمود و سپس متوجه بلاد خطا [یعنی چین شمالی] گردید و از رفتن بنزد سلطان محمد شاه مضایقه نمود و گفت هر گز بنزد پادشاهی که علماء در حضور او اذن جلوس ندارند و ایستاده باید باشند نخواهم رفت » انتهى .

و چون جلوس محمد شاه مزبور در سنه ۷۲۵ بوده<sup>۱</sup> پس واضح است که این فتره یعنی فرستادن سلطان مزبور چهل هزار دینار را برای برهان الدین صاغر جی مقدم بر ۷۲۵ نمیتواند باشد، و از طرف دیگر چون ابن بطوطه برهان الدین صاغر جی ۱۰ چنانکه خواهد آمد در حدود سنه ۷۴۶ در یکن ملاقات کرده بوده پس واقعه مزبوره بدیهی است که مؤخر از تاریخ مزبور یعنی ۷۴۶ نیز نمیتواند باشد .

[ بقیه از صفحه قبل ]

می آمد می بخشید و سپس حکایات بسیار عجیب خارج از معناد درین خصوص که خود بر آری این دایره بوده نقل میکند و كذلك از سیاست شدید ظالمانه آن جبار قسی القاب و خونریزهای بافرمای او حکایاتی که موی بر اندام انسان راست میشود، - ابن بطوطه فریب نه سال از سنه ۷۳۴ الی صفر ۷۴۳ از جانب این سلطان بمنصب قضاء دارالملک دهلی منصوب شده بوده و بالاخره در ماه صفر سنه هفتصد و چهل و سه پادشاه مزبور ابن بطوطه را مأمور سفارتی از جانب خود بدربار پادشاه چین نموده و ابن بطوطه از هند بیرون آمده بچین و یکن رفته بوده است، -

۱ - این تاریخ جلوس سلطان محمد شاه بن تغلقشاه بطبق روایت تاریخ قدسه است که از مآخذ معتبره تواریخ سلاطین هند است و مطابق است نیز با روایت مورخین اروپائی از قبیل استانی ایب و او، در طبقات سلاطین اسلام « ص ۳۰۰، و دائرة المعارف اسلام ج ۳ ص ۷۰۶، و ای در تاریخ و مصاف ص ۶۵۰ جلوس او را باسم الف خان که لقب قبل از سلطنت سلطان مزبور بوده در ۷۲۴ کاشه و همچنین منبع او در مجمل فصیح خوانی، و آن - الهراستور است .

سپس ابن بطوطه در ج ۲ ص ۱۴۹ در ضمن شرح ملاقاتی که در حدود سنه ۷۴۵ با یکی از کبار اولیاء موسوم بشیخ جلال الدین تبریزی<sup>۱</sup> که ساکن غاری بوده در جبال کامرو<sup>۲</sup> [ یعنی آسام امروزی در سرحدات شمال شرقی هند در جنوب تبت ] نموده گوید: « این شیخ صاحب کرامات شهیره و مآثر عظیمه بود و اولین روزی که مابین من و او ملاقات دست داد دیدم که شیخ مزبور فرجیّه<sup>۳</sup> ( یعنی خرقه ) از مکرک<sup>(۴)</sup> برتن دارد، آن فرجیّه مرا بسیار خوش آمد و دردل خود آرزو کردم که کاش شیخ آنرا بمن دادی، در وقت وداع شیخ بگوشه غار رفت و فرجیّه را از تن

۱ - در اینجا یعنی در ص ۱۴۹ از ج ۲ ابن بطوطه نسبت این شیخ جلال الدین را در همه جایهای ابن بطوطه، تبریزی، نوشته اند ولی در ص ۱۶۷ نسبت او در همه جایها شیرازی مرقوم است و معلوم نشد کدام یک از این دو صورت تصحیف دیگری است، ۲ - این ناحیه کامرو که در نواحی شمالی جبال آسام و جنوب تبت واقع است امروزه در عموم نقشه های مرزی هند باهالی کامروپ KAMRUP مرقوم است، ( رجوع شود بکتاب، منتخبات از سفرنامه ابن بطوطه بانکابسی تألیف مستر گیب H. AR. GIBB مستشرق انگلیسی ص ۲۶۸ و ۳۶۶ حاشیه ۹ ) - مسز گیب مزبور از قول یول YULE محقق معروف انگلیسی و مترجم سفرنامه مار کوپولو منخصص در مذهب جغرافیای تاریخی چین و خطا و هند و خطا سیر مار کوپولو و ابن بطوطه نقل میکند که بدون هیچ شک و شبهه ناحیه که ابن بطوطه در جبال کامروپ شیخ جلال الدین مذکور را ملاقات نموده ناحیه سیاهت SYLHET امروزی است که شهر مرکزی آن نیز موسوم بهمین اسم و جزو ایالت آسام است و واقع است در چهار صد و شصت کیلومتری شمال شرقی کلکته و هنوز قبر شاه جلال (= شیخ جلال الدین مذکور) در آن شهر موجود و زیارتگاه عمومی و محل احترام و تجلیل عامه مسلمان اهالی است ( رجوع شود نیز باطلس بزرگ هاشت نقشه شماره ۴۶ BH و بعموم نقشه های مفصل هند و بقاوس جغرافی ویرین دوسن مارتن در تحت عنوان SAILHET )، -

۳ - کلمه که ما بخرقه ترجمه کرده ایم در اصل متن عربی « فرجیّه » است و فرجیّه بفتح فاء و فتح راه، مهمله و جیم مکسوره و یاء آخر حروف مشدّد و در آخر تاء تانیث نوعی جبه بوده است پشمن و وسبع و با آستینهای فراخ و بسیار دراز که از سرانگشتان میگذاشته ولی منتهی الیه آستینها مسدود بوده یعنی شکاف نداشته و دستها از آن بیرون نمی آمده ( ذیل قوامیس عرب از دزی )،

۴ - کلمه که ما بکرک ترجمه کرده ایم در اصل متن عربی « مرکز » است بکسر میم و سکون راه، مهمله و کسر عین مهمله و در آخر زاء معجّه مشدّه و آن عبارت است از یشم بسیار نرم که از مویهای ریزه بن یشم بز تهیه کنند و بفارسی کرک گویند بضم کاف عربی و سکون راه مهمله و در آخر نیز کاف ع ( ک ) - ا - ع - ب - در معر و فرهنگهای فارسی در کرک )،



بیرون آورد و آنرا بمن پوشانید و طاقیه<sup>۱</sup> خود را نیز بر سر من نهاد، فقراء (یعنی اصحاب شیخ مذکور) بمن گفتند که رسم شیخ این نبود که این نوع خرقه (فرجیه) پیوشد و فقط بمناسبت ورود تو آنرا پوشیده و بایشان گفته که این فرجیه را سیاح مغربی [یعنی ابن بطوطه] از من خواهد خواست و پادشاه کافری آنرا از او خواهد گرفت و بیرادر ما شیخ برهان الدین صافرجی که این فرجیه بقصد او تهیه شده خواهد رسانید، من بایشان گفتم بنقد برکت شیخ که این لباس تن خود را بر من پوشانید شامل احوال من گردید و من با این فرجیه بر هیچ سلطانی وارد نخواهم شد نه کافر و نه مسلمان و از خدمت شیخ مرخص شدم. پس از مدتی طوبل چنان اتفاق افتاد که من بمملکت چین سفر کردم و بشهر خنساء<sup>۲</sup> رسیدم و مابین من و همراهان من بعثت کثرت ازدحام مردم در شوارع تفرقه افتاد و آن فرجیه بر من بود، در یکی از معابر آن شهر وزیر آن مملکت بامو کب عظیمی عبور میکرد با ماه چشم او بر من افتاد مرا طلبید و دست مرا گرفت و از احوال من و رود من در آن شهر سؤالات نمود و همچنان با هم همراه بودیم تا بخانه سلطان | بعثت حاکم چ... جنو... که چنانکه در صفحه ۱۶۷ خواهد گفت شخصی بوده موسوم باه... قره... | رسیدیم خواستم از وجدای شوم مانع شد و مرا با خود بر سلطان داخل نمود، سلطان از احوال سلاطین اسلام از من سؤالاتی کرد و من بدان سؤالات جواب داده در آن... در حین

۱ - طاقیه [ظاهراً بنشدید یاه مثناة تحانیه] در اصطلاح مؤلفین ایرانی عبارت است از نوعی کلاه باند مخروطی الشکل [ظاهراً از نوع همین کلاه معمولی درویشان] که اکنون نیز مداول و در نزد مؤلفین عرب انواع و اشکال دیگر نیز داشته است که شرح آن در ذیل قوامیس عرب از دربی مذکور است، رجوع شود نیز بفرهنگهای فارسی در تحت طاقی .

۲ - یعنی بندر معروف هانگ چو HANG - TCHÉOU امروزه که واقع است در ساحل دریای چین بمسافت قریب دوست کیلومتر در جنوب شرقی سانکهای و سابق در عهد مار کوپو او و این بطوطه این شهر را کینگ شو KING SHEU می گفته اند و در سفرنامه مار کوپو او به ملای کینسی QUINSAY مرقوم است، و معمولاً در نزد مؤلفین اسلام با املاء خ... (یعنی بهمان اول و تلفظ خنساء ساعرة معروف عرب) می بوسته اند، و در جامع الواریج رشید الدین فصلنامه مذکور آمده است ۴۸۹ خینکسای مکبوست (رجوع شود دائرة المعارف اسلام ج ۱، ۸۶۴، ج ۱، ح ۲ .

چشم او برفرجه افتاد و او را از آن بسیار خوش آمد ، وزیر بمن گفت خرقه را از تن بیرون آر ، مرا مخالفت او در آن حال ممکن نبود فرجه را از تن بیرون آوردم و امیر آنرا گرفت و مرا ده خلعت با اسبی تمام یراق و مقداری نقدینه عطا فرمود و من از مفارقت فرجه بسیار رنجیده خاطر شدم ، در آنوقت مرا سخن شیخ جلال الدین بیاد آمد که گفته بود سلطان کافری آن فرجه را از او خواهد گرفت و ازین پیش گوئی بسیار در شکفت ماندم ، و در سال بعد <sup>۱</sup> که من بخان بالق [ یعنی پکن ] پای تخت چین سفر کردم و بزایه شیخ برهان الدین صاغر جی در آن شهر ورود نمودم دیدم مشغول خواندن است و همان فرجه بعینها بر تن اوست بسیار متعجب شدم و بادست خود آنرا زیر و روی کرده بدقت در آن نگرستم شیخ بمن گفت چرا با دست خود آنرا زیر و روی میکنی آیا آنرا میشناسی ، گفتم آری این فرجه را سلطان خنساء از من گرفته است ، شیخ برهان الدین گفت این فرجه را برادر من شیخ جلال الدین مخصوصاً بقصد من تهیه نموده بوده است و بمن نوشته که این فرجه بتوسط فلانی <sup>۲</sup> بدست تو خواهد رسید و سپس مکتوب شیخ جلال الدین را پیدا کرده بمن ارائه داد و من آنرا خواندم و از راست آمدن پیش گوئی وی در شکفت ماندم و تمام قصه را از ابتدا تا انتها برای شیخ برهان الدین نقل نمودم شیخ گفت شأن شیخ جلال الدین ازین گونه چیزها بالاتر است و او در عالم اکوان متصرف است و اکنون مدتی است که برحمت خدا واصل شده است <sup>۳</sup> « انتهى »

و باز درص ۱۶۶-۱۶۹ در ضمن وصف شهر خنساء سابق الذکر گوید : « این شهر بزرگترین شهری است در روی زمین که من هرگز ندیده ام و طول آن سه شبانه روز راه است که مسافر در اثناء آن همواره حرکت میکند و فرودمی آید ، و خنساء

۱ - یعنی در سال هفصد و چهل و شش هجری (ظ) ، -

۲ - علی ید فلان - یعنی ابن بطوطه یا امیر قرطای حکمران خنساء ، هر دو وجه محتمل است ،

۳ - چون ملاقات ابن بطوطه با شیخ جلال الدین مذکور چنانکه گذشت در حدود سنه ۷۴۵ بوده و ملاقات او با شیخ برهان الدین صاغر جی در حدود ۷۴۶ پس واضح است که وفات شیخ جلال الدین مزبور ما بین این دو تاریخ یعنی در حدود ۷۴۵-۷۵۶ روی داده بوده است ،

عبارت از شش شهر است که گرد هر يك از آنها دیواری کشیده شده و گسرد مجموع آنها نیز دیواری است که محیط بر همه آنهاست شهر اول مسکن پاسبانان و امیرایشان است و ما يك شب در آن ماندیم ، و شهر دوم مسکن یهود و نصاری و اترک آفتاب پرست است و درین شهر نیز ما يك شب ماندیم ، و روز سوم بشهر سوم داخل شدیم و این شهر مسکن مسلمین است و ما پانزده شب در این شهر ماندیم و هر شبی و هر روزی در دعوتی دیگر بودیم از مسلمین که با کمال تائق و تنوع در تهیة غذا به و اطعمه ما را میپذیرفتند و هر روز ما را بتماشای مواضع مختلفه شهر می بردند ، و سپس داخل شهر چهارم شدیم که دارالحکومه است و امیر کبیر قرطای در این شهر مسکن دارد ، و چون از دروازه این شهر داخل شدیم بعلت کثرت ازدحام در معابر مابین من و همراهانم تفرقه افتاد و از یکدیگر جدا ماندیم و وزیر مملکت مرا دید و مرا به همراه خود بنزد امیر کبیر قرطای برد و حکایت گرفتن او از من فرجیه را که ولی خدا شیخ جلال الدین شیرازی<sup>۱</sup> بمن عطا کرده بود سابقا نقل کرده ام<sup>۲</sup> ، و امیر قرطای که امیرالأمراء چین است ما را در خانه خود دعوت نمود و مهمانی بسیار مفصل مجللی که اکابر و اعیان شهر همه در آن حضور یافتند از ما بعمل آورد و این نوع دعوت را باصطلاح ایشان طوی گویند و طبّاخان مسلمان را آوردند تا برای ما ذبح و طبخ نمودند و این امیر باوجود مقام شامخ خود بماطعام میداد و گوشت را بدست خود می برد و ما اینچنین سه روز تمام در ضیافت او بسر بردیم و پسر خود را به همراه ما بخلیج فرستاد و ما سوار يك کشتی شدیم و پسر امر با مطربان و خوانندگان و اهل موسیقی سوار کشتی دیگر و این خوانندگان هم بچینی آواز میخواندند و هم ب عربی و هم بفارسی ، و پسر امیر مخصوصا بغناء فارسی دلبستگی عجیبی داشت ، خوانندگان آوازی بفارسی خواندند پسر امیر امر کرد تا آن آواز را چندین مرتبه بی دریغ تکرار کردند

۱ - در اینجا که ص ۱۶۷ از ج ۲ ابن بطوطه است در همه چاپهای سفرنامه نسبت این شیخ جلال الدین شیرازی ، مرقوم است و اسی درص ۱۴۹ تبریزی ، رجوع شود بص ۵۰۱ از همین کتاب حاشیه ۱ ، -

۲ - رجوع شود بص ۱۴۸-۱۵۰ از ج ۲ سفرنامه ابن بطوطه ، و بص ۵۸ از اوراق حاضره ، -

و بدین نحو من آنرا از دهان ایشان از کثرت تکرار از بر کردم و آن آواز وزن بسیار خوشی داشت و از بحر رجز بود و آن شعر اینست :

تا دل بمحنت دادیم      در بحر فکر افتادیم

جن (چون) در نماز استادیم      قوی بمحراب اندری (اندریم)<sup>۱</sup>

باری ما در این شهر چهارم سه شب در ضیافت امیر قرطای ماندیم و شب بعد را داخل شهرینجم شدیم که شهری بسیار بزرگ و مسکن عامه ناس و مرکز مصنوعات ظریفه و بازارهای مجلل است ، و یک شب در این شهر مانده روز بعد داخل شهر ششم شدیم که مسکن ملاحان و تعمیر کنندگان کشتی و نجاران و سپاهیان پیاده و سواره است و در این شهر یک شب در ضیافت حاکم آن ماندیم و این شهر بر ساحل نهر اعظم واقع است و امیر قرطای برای سفر ما از این شهر دستور داد تا یک کشتی با جمیع لوازم آن از زاد و توشه و غیره برای ما تهیه کردند و جمعی را از کسان خود نیز برای مهمانداری ما در مصاحبت ما فرستاد و ما از این شهر که آخرین نقطه از قلمرو خاک چین است حرکت کرده داخل بلاد خطا (بکسر خاء معجمه و طاء معمله ۲) شدیم و مملکت خطایکی از بهترین ممالک روی زمین است از حیث آبادی و معموری و در جمیع آن سرزمین جایی غیر آباد دیده نمی‌شود و قری و قصبات در هر دو طرف این نهر همه جامنتظوم و یکدیگر متصل است و ما هر شب در یکی از آن قری و قصبات بعنوان ضیافت منزل می‌کردیم و پس از

۱ - چون این بطوطه فارسی نمیدانسته یا بسیار کم میدانسته این بیت را ( که خیال می‌کرده دو بیت است ) بنایت محرف و منلوط چنانکه مشاهده میشود نقل کرده است و در همه چاپهای مصر و همچنین در چاپ پاریس بعینه بهمین نحو بی‌کم و زیاد با قوسها و بین القوسین ما چاپ شده است و ما بحمدالله موفق شدیم که اصل آنرا کشف کنیم ، این بیت از غزلی است از بدایع سعدنی بمطلع :  
آخر نگاهی باز کن وقتی که بر ما بگذری      یا کبر منعت میکند کز دوستان یاد آوری  
و بیت منظور که این بطوطه از دهان خوانندگان شنیده بوده اینست :

تا دل به هرت داده ام در بحر فکر افتاده‌ام      چون در نماز استاده ام گوئی بحراب اندری  
و چنانکه ملاحظه میشود این غزل همان طور که این بطوطه حس کرده بوده از بحر رجز منمن سالم است  
بروزن هشت مستغفلن ، -

۲ - این ضبط از خود این بطوطه است نه از ما ،

شصت و چهار روز مسافرت از خنساء بشهر خان بالق<sup>۱</sup> [= پکن] رسیدیم و خان بالق پای تخت قآن است و قآن پادشاه بزرگ ایشان است که چین و خطا هر دو جزو قلمرو اوست، و چون بخان بالق رسیدیم [در حدود سنه ۷۴۶ - ظ] در ده میلی آن برسم معمول آنجا لنگر انداختیم و خبر ما را بامراء بحری نوشتند و ایشان بما اجازه دادند که بلنگر گاه خان بالق داخل شویم و سپس از آنجا بخود شهر خان بالق داخل شدیم، و خان بالق یکی از بزرگترین شهرهای دنیاست و من بر شیخ برهان الدین صاغر جی ورود نمودم و در منزل او منزل کردم، و شیخ برهان الدین صاغر جی همان کسی است که پادشاه هند [سلطان محمد بن غیاث الدین تغلق شاه] چهل هزار دینار زرسرخ برای او فرستاد و از او خواهش نمود که بهندوستان بنزد او رود او دنانیر را گرفته و قروض خود را از آن ادا کرد و از رفتن بنزد وی سرباز زد و بچین رفت و قآن او را بر جمیع مسلمین مملکت خود ریاست داد و او را بصدر جهان ملقب نمود (ابن بطوطه ج ۲ ص ۱۶۶ - ۱۶۹ باختصار) ۱ -

و بعد درص ۱۷۰ - ۱۷۱ گوید: «و چون بیای تخت یعنی خان بالق رسیدیم دانستیم که قآن در آن شهر نیست و بطرف قراقرم و بیش بالغ برای جنگ باپسر عم خود که بر او یاغی شده بود حرکت کرده است و پس از چند روزی از ورود ما بخان بالق خبر مغلوب شدن قآن از پسر عمش و کشته شدن او بیای تخت رسید<sup>۲</sup>»

۱ - خان بالق یعنی شهر خان («خان» بمعنی مستعمل آن عصر در اصطلاح اترک و مغول یعنی پادشاه) و مراد از آن پکن بوده است چه در تمام عهد سلطنت مغول در چین پای تخت آن سلسله پکن بوده است. - رجوع شود بدائرة المعارف اسلام ج ۲ ص ۹۵۱ -

۲ - مترجم سفرنامه ابن بطوطه بانگلیسی مستر کب سابق الذکر در این مورد گوید که صحت این خبر بکلی مشکوک است زیرا پادشاهی از سلسله مغول که در وقت ورود ابن بطوطه بیکن یعنی در حدود ۷۴۶ هجری سلطنت میکرده است طوغون تیمور بوده است که بقول مورخین چینی از سنه ۱۳۳۳ تا ۱۳۷۱ میلادی [= ۷۲۳ - ۷۲۷ هجری] سلطنت نموده است، پس اگر قول مورخین چینی صحیح باشد طوغون تیمور بیست و پنج سال دیگر بعد از ورود ابن بطوطه بیکن و خروج او از آن شهر (در شهر ۷۴۶) باز زنده و باز پادشاه بوده است پس چگونه در حدود ۷۴۶ بتقریر ابن بطوطه در جنگ باپسر عمش کشته شده و نعش او را بیکن آورده بوده اند؟ مستر کب گوید فعنما تشریفات عجیبی

[بقیه در صفحه بعد]

و پس از قریب يك ماه دیگر نعش خود قاآن و نعشهای قریب صد نفر از مقتولین دیگر از بنی اعمام او و خواص او را بخان‌بالق آورده و با تشریفات بسیار عجیبی که ابن بطوطه مفصلاً شرح میدهد در دخه‌های معدّ برای همین کار قاآن و تمام مقتولین را دفن کردند « (ص ۱۷۰ - ۱۷۱ باختصار) » -

و سپس در ص ۱۷۱ گوید: « و چون خلاف بین رؤسا ظاهر گشت و مملکت مضطرب گردید و نوایرفتن در اطراف بلاد شعله ور شد شیخ برهان‌الدین [صاغرچی] و سایرین بمن نصیحت کردند که صلاح در آنست که قبل از آنکه فتنه متمکن شود و راهها و روابط بین بلاد منقطع گردد بچین [جنوبی] مراجعت نمایم و بنزد نماینده سلطان فاتح در خان‌بالق رفته و اسباب حرکت مرا فراهم آوردند، نماینده مزبور سه نفر از کسان خود را همراه من فرستاد و امر بمهمان‌داری من در همه جا در عرض راه داد و از همان راه که آمده بودیم در نهر بطرف خنساء مراجعت نمودیم<sup>۱</sup> و از آنجا بطرف

[بقیه از صفحه قبل]

که ابن بطوطه راجع بدفن قاآن چین بمقیده خود دیده بوده و مشروحاً وصف میکند راجع بیکی از امراء منول بوده است نه بغود پادشاه چین طوغون تیمور، - و نیز گوید اینکه ابن بطوطه کویده که اسم قاآن معاصر ورود او بچین «پاشای» بوده است بلاشک این کلمه تحریف کلمه فارسی پادشاه بوده است که ابن بطوطه از دهان ایرانیان مقیم چین [که اکثریت مسلمین چین را در آن عهد تشکیل میداده اند] شنیده بوده است نه اسم حقیقی پادشاه چین که چنانکه گفتیم طوغون تیمور بوده است (این بود حاصل تقریرات مسترگیب درس ۳۷۳ از کتاب مننخبات از سفرنامه ابن بطوطه در حواشی شماره ۳۲، ۳۴، ۳۵، و المهدة فی کل ذلک علیه) ، -

۱ - و چون مفارقت ابن بطوطه از شیخ برهان‌الدین صاغرچی و حرکت او از بکن بطرف خنساء و زیتون بقصد خروج از چین در اواخر سنه ۷۴۶ بوده است پس واضح است که شیخ برهان‌الدین صاغرچی بنحو قطع و یقین تا تاریخ مزبور در حیات بوده است و رئیس کل بلاد چین و ملقب بصدر جهان بوده است و از این تاریخ ببعد دیگر هیچ اطلاعی از احوال او بدست نیامد.

زیتون<sup>۱</sup> حرکت کردیم و چون باین شهر اخیر رسیدیم دیدیم که چندین کشتی بر جناح حرکت بطرف هند میباشند که از جمله آنها کشتی بود از ملک الظاهر پادشاه جاوه که بحریه آن همه مسلمان بودند من نیز همین کشتی را گرفته براه افتادم<sup>۲</sup> (ص ۱۷۱ باختصار)

ابن بطوطه از روز حرکت از زیتون پس از قریب چهار ماه بحر پیمائی در اواسط سنه ۷۴۷ بجزیره سومطرا رسیده است، و دو ماه تمام بتصریح خود در جزیره سومطرا اقامت نموده و سپس از سومطرا بطرف هندوستان حرکت کرده و پس از چهل روز سفر دریا در رمضان سنه مذکوره به بندر کولم<sup>۲</sup> در جنوب هندوستان رسیده و نماز عید فطرا در مسجد جامع آن شهر درك نموده و سپس از کولم بطرف قالیقوت<sup>۳</sup>

۱ - زیتون (همان لفظ میوه معروف) در نزد مؤلفین عرب و ایرانی در قرون وسطی نام شهر امروزی چانگک چئو TCHANG - TCHÉOU بوده است که بندری است در چین شرقی بر ساحل دریای چین در مقابل جزیره فورموز و تقریباً بخط مستقیم پانصد کیلومتر در مشرق مایل بشمال کانتون و جزو ایالت فوکین FO - KIEN امروزی است، و این بندر در عهد مغول اهمیت بس عظیم داشته است و از لحاظ تجارت خارجی چین و رفت و آمد کشتیهای بزرگ تجارتمی و مسافری مابین چین و هند و جنوب ایران و بلاد عرب یکی از مراکز عمده چین بوده است، و این بطوطه وقتی که از هند بچین آمده بوده اولین نقطه از خاک چین که وی در آنجا پیاده شده بوده همین شهر زیتون بوده است، و در مراجعت از چین بهند نیز باز از همین بندر زیتون کشتی گرفته بوده است، - در عهد مغول نام این شهر بتلفظ عامیانه چینیان تسوتونگک بوده است که با حذف کاف حرف اخیر تلفظ آن بسیار نزدیک بکلمه « زیتون » عربی شنیده میشده است، و در سفرنامه مارکوپولو نام این شهر باملائی سایتون CAYTON مرقوم است (رجوع شود بدائرة المعارف اسلام ج ۱ ص ۸۶۱ و ۸۶۵، و بحواشی بلوشه بر جامع التواریخ ص ۴۹۰ و نیز بص ۴۸ از ذیل همان حواشی، و بکتاب منتخبات از سفرنامه ابن بطوطه» بانگلیسی تألیف مستر گیپ ص ۳۶۹ حاشیه ۸، -

۲ - کولم بندری است در ساحل غربی شبه جزیره هندوستان بکلی نزدیک رأس مثلثی که شبه جزیره مذکور را تشکیل میدهد بر ساحل دریای عمان، و مؤلفین عرب آنرا بهین املائی کولم می نوشته اند و مارکوپولو در سفرنامه خود باملائی کویلوم Coilum نوشته، ولی اکنون در عموم نقشه ها و کتب جغرافی اروپائی نام این بندر را باملائی کیلون Quilon می نویسند،

۳ - قالیقوت Calicut بندر معروفی است در همان ساحل غربی شبه جزیره هندوستان در شمال بندر کولم سابق الذکر و بسافت بعدی در جنوب بمبئی و در ۱۹۰۱ میلادی ۷۷۰۰۰ نفر سکنه داشته که

[بقیه در صفحه بعد]

حرکت کرده و پس از اندکی اقامت در آن شهر یکسر برای ظفار کشتی گرفته و پس از بیست و هشت روز بحریمائی بتصریح خود در محرم سنه ۷۴۸ به بندرظفار<sup>۱</sup> مذکور در جنوب جزیره العرب ورود نموده و سپس بترتیب ذکری از ظفار بمسقط و هرموز ولار و شیراز و اصفهان و شوشتر و بصره و نجف و بغداد و شام و مصر رفته و از مصر از راه سعید بمگه مشرف شده و در ۲۲ شعبان ۷۴۹ بآنجا رسیده و از مگه باز بمصر مراجعت نموده و در صفر سنه ۷۵۰ از مصر بطرف وطن خود بلاد مغرب و فاس و طنجه مسقط الرأس خود حرکت کرده و در اواخر شعبان سنه مذکوره پس از بیست و پنج سال تمام غیبت از وطن خود بفاس رسیده است، و از اینجا بیعد دیگر چون سفرهای بعدی ابن بطوطه ادنی ربطی بموضوع صحبت ما که سفر او بچین و ملاقات او باشیخ برهان‌الدین صاغرچی بود ندارد لهذا رشته کلام را بهمین جا قطع کرده و طالب

## [بقیه از صفحه قبل]

چهل درصد آن مسلمان بوده‌اند و دارای چهل مسجد است و در قرون وسطی این شهر بندر معتبری بوده و یکی از مراکز مهم تجارت بحری هندوستان با خارج بوده است (رجوع شود بدایرة المعارف اسلام ج ۱ ص ۸۴۷ و قاموس جغرافیائی و یوین دوسن مارتن ج ۱ ص ۵۷۵ و بعموم نقشه های هندوستان) ، -

۱ - ظفار بفتح ظاء معجمه نام چندین موضع بوده است در جنوب جزیره العرب و ظفاری که اینجا مقصود است و ابن بطوطه هم در رفتن بهند هم در مراجعت از هند در آن نقطه پیاده شده بوده و وصف مشروحو در سفرنامه خود از آن کرده است نام بندری بوده است در قرون وسطی واقع در جنوب شرقی جزیره العرب بر ساحل دریای هند در مشرق ناحیه حضر موت و جزو ناحیه مهره بوده است که هم اکنون نیز این ناحیه بهمین نام مهره معروف است و در عموم نقشه های جدید نام و موقعیت آن واضحاً نشان داده شده است، و بتصریح یاقوت از ظفار تا مرابط پنج فرسخ مسافت بوده است و مرابط هنوز نیز بهمین نام موجود است و بندر کوچکی است واقع بر ساحل دریای هند و آن نیز جزو ناحیه مهره سابق الذکر است و دارای سیصد نفر سکنه است و در عموم نقشه های جدید اروپائی نام و موقعیت مرابط واضحاً تعیین شده است ولی از خود بندر ظفار اکنون اثری باقی نیست و موقعیت حقیقی آن که آیا در مشرق مرابط بوده یا در مغرب آن نیز معلوم نیست (رجوع شود بعلاوة معجم البلدان و مرصداً الاطلاع و تاج العروس بدایرة المعارف اسلام ج ۴ ص ۱۲۵۳-۱۲۵۶ [ظفار نمره ۴] ، و قاموس جغرافیائی و یوین دوسن مارتن ج ۷ ص ۴۹۲ ، و بعموم نقشه های جدید اروپائی جزیره العرب) ،



اطلاع از بقیه سوانح احوال ابن بطوطه را بخود سفرنامه او که مکرر در مصر و اروپا  
 بطبع رسیده حواله میدهیم -

ص ۱۴۴ س ۳ از حواشی ، علی بن سهل اصفهانی ، در کتاب تحفة العرفان  
 فی ذکر سید الاقطاب روزبهان تألیف شرف الدین ابراهیم نواده پسر شیخ روز بهان  
 بقلی حکایتی راجع بملاقات حسین بن منصور حلاج با علی بن سهل مسطور است که  
 چون در جای دیگر بنظر نرسیده ذیلاً محض تکمیل فائده بنقل آن می پردازیم  
 بعین عبارت (نسخه کتابخانه حاج حسین آقا ملک ورق ۴۴) : « شطح شیخ حسین بن  
 منصور [ حلاج ] قدس سره ، شیخ ابو عبدالله بن خفیف قدس الله روحه روایت کند که  
 حسین باصفهان رسید علی سهل صوفی در حلقه نشسته بود حسین منصور در برابرش  
 بنشست گفت ای بازاری سخن در معرفت میگوئی و من زنده ام و میان صحو و اصطلام<sup>۱</sup>  
 هفتصد درجه است و تو نشناخته و تو بوی آن نشنیده ، علی سهل گفت شهری که  
 مسلمانان در آنجا باشند نشاید که تو آنجا بگیاهی ، سخن بیارسی رفت حسین منصور  
 ندانست که او چه میگوید برپای خاست مردم در قفای او افتادند تا خانه او بینند و  
 بکشند شخصی بیامد و بحسین گفت بیرون روازین شهریش از آنکه ترا بکشند حسین  
 عزم راه کرد و بشیراز آمد چنان بود که بآذربایجان رفت ، بروایتی دیگر شنیده ام که  
 گفتند بیرون شو تا ترا نکشند یا در فلان موضع رو تا ترا نبینند گفت الاعتصام من الله  
 بغیر الله شك فی الله « انتهى » -

ص ۱۵۹ س ۴ ، امسیت کردیا واصبحت عربیاً ، پسر مؤلف عیسی بن جنید  
 در ترجمه کتاب حاضر ص ۷۶ بلافاصله بعد از عنوان صاحب ترجمه گوید : وی | یعنی  
 شیخ ابو عبدالله مشتهر بابویی ] . آنکس است که امسیت کردیا واصبحت عربیاً گفت  
 و همین حکایت نقل میکنند از چند کس « انتهى » و در حقیقت ابن قصه و این عبارت  
 مدتها قبل از تألیف کتاب حاضر در افواه مشهور بوده است و بیچندین نفر دیگر نیز  
 غیر از شیخ ابو عبدالله بابویی صاحب ترجمه متن نسبت داده شده است :

۱ - اصطلام هو اوله الغالب علی القلب و هو قریب من الهیجان ( اصطلاحات الصوفیة عبدالرزاق  
 کاشانی ) ،

از جمله مولانای روم دردباجه دفتر اول مثنوی تصریح کرده که قائل این جمله امسیت کردیاً و اصبحت عربیاً جدّاً اعلاى چلبى حسام الدین حسن بن محمد بن حسن ارموی الأصل معروف بابن اخى ترك<sup>۱</sup> بوده است و این چلبى حسام الدین حسن از خواص<sup>۲</sup> مریدان بسیار مقرب محبوب مولانا بوده و مولانا مثنوی را بخواص و تقاضای او بنظم آورده است و نام او بسیار مکرر در تضایف هر دفتر مثنوی آمده است، ولی مولوی اسم این جدّاً اعلاى چلبى حسام الدین مذکور را که بعقیده او قائل عبارت امسیت کردیاً و اصبحت عربیاً بوده هیچ نبرده است و عین عبارت او راجع باین موضوع در دباجه دفتر اول مثنوی از قرار ذیل است: « يقول العبد الضعیف المحتاج الى رحمة الله تعالى محمد بن محمد بن الحسين البلخي اجتهدت في تطويل المنظوم المثنوی المشتمل على الغرائب والتوارد و غرر المقالات و درر الدلالات و طريقة الزهاد و حديقة العباد قصيرة المباني كثيرة المعاني لاستدعاء سيدي و سندی و معتمدى و مكان الروح من جسدی و ذخيرة يومی و غدى و هو الشيخ قدوة العارفين امام الهدى و اليقين مغيث الوري امين القلوب و النهى و دبعة الله في خليفته و صفوته في بريته ابو الفضائل حسام الحق و الدين حسن بن محمد بن حسن المعروف بابن اخى ترك ابو يزيد الوقت جنيد الزمان الصديق ابن الصديق رضی الله عنه و عنهم الارموی الأصل المنتسب الى الشيخ المكرم بما قال<sup>۲</sup> امسیت کردیاً و اصبحت عربیاً قدس الله روحه فنعم الخلف و نعم السلف، له نسب القت الشمس عليه رداءها و حسب ارخت التجوم عليه اضواءها لم يزل فناؤهم قبلة الاقبال يتوجه اليها بنو الولاة و كعبة الآمال يطوف بها وفود العفاة ولا زال كذلك ماطلع نجم و نر شارق» انتهى،

۱ - برای اطلاع از ترجمه احوال ابن چلبى حسام الدين حسن بن محمد بن حسن معروف بابن اخى ترك متولد در سنه ششصد و بیست و دو و متوفى در دوازدهم یا بیست و دوم شعبان سنه ششصد و هشتاد و سه رجوع شود بنفحات الانس ۵۴۰-۵۴۲ و سفینه الاولیاء ۱۰۹ و نیز برساله نفیس « تحقیق احوال و زندگانی مولانا جلال الدین محمد مشهور ببولوی، تألیف دوست فاضل دانشمند ما آقای بدیع الزمان فروزان فرس ۱۱۱-۱۱۸ و ۱۸۴-۱۸۵ که از همه ماخذ دیگر این موضوع را مشروح تر نگاشته اند، -

۲ - یعنی پیری و شیخی که تکریم شده از جانب خداوند باینکه گفت امسیت کردیاً و اصبحت عربیاً، -

و چنانکه ملاحظه میشود مولوی تصریح کرده **اولاً** که قائل این قول یعنی امسیت کردیاً الخ از اجداد چلبی حسام الدین حسن معروف بابن اخی ترك بوده است منتهی مولوی نام این جدّ اعلاى حسام الدین چلبی را یا بواسطه فرط شهرت آن مابین عامّه یا بر عکس بعلمت اینکه شاید خود او یعنی مولوی هم علی الثّعین نام او را نمیدانسته نبوده است، و **ثانیاً** که این خاندان اُرمویّ الاصل یعنی از اهالی اُرمیه شهر معروف آذربایجان بوده اند، و **ثالثاً** آنکه این خاندان تا زمان او یعنی تا زمان مولوی باقی و در قونیه و آن نواحی باین سمت یعنی بسمت اینکه آنها از اولاد قائل امسیت کردیاً الخ بوده اند مابین مردم مشهور و معروف و محلّ توجه و ارادت اکابر و اشراف بوده اند، و **رابعاً** از خود این جمله امسیت کردیاً واصبحت عربیّاً بالصرّاحة برمیآید که قائل آن کرد بوده و بنابراین خاندان حسام الدین چلبی معروف بابن اخی ترك نیز بالصرّورة همه دراصل مُکرد باید بوده باشند. -

حال اگر این عبارت منقول از دیباچه دفتر اوّل مثنوی را مقایسه کنیم با این عبارت عبد الرشید بن صالح بن نوری با کوئی در کتات تلخیص الآثار فی عجائب الاقطار<sup>۱</sup> که در تحت عنوان « اُرمیه » گوید ( بنقل مرحوم محمد علی تربیت از

۱ - تلخیص الآثار قاموسی است جغرافیائی نظیر معجم البلدان یا قوت ولی بسیار مختصر تر از آن و نسخ آن نسبة نادر است و در کتابخانه ملی باریس دونسخه از آن موجود است و من مکرّر از آن اسفاده کرده ام ولی اکنون در طهران باجهد شدید نتوانستم بنسخه از آن دسترسی پیدا کنم، صاحبروضات الجنات و مرحوم محمد علی تربیت مؤلف دانشمندان آذربایجان هر دو در این فصولی از آن نقل کرده اند، تاریخ تألیف کتاب علی التحقیق معلوم نیست ولی مؤلف آن عبدالله رشید بن صالح بن نوری با کوئی در تحت عنوان باکویه، یعنی باکوشهر معروف معدن فقط بر ساحل دریای خزر که مستقط الرأس وی بوده تصریح کرده که پدر او صالح بن نوری در سنه هشتصد و شش و فوات باقه است ( فهرست نسخ عربی کتابخانه ملی باریس از بارن دوسلان ص ۳۹۳ )، و همچنین مرحوم بارناد مسشرق معروف روسی در دائرة المعارف اسلام در ذیل عنوان باکو مکرراً مطالبی از این کتاب راجع بقرن یازدهم میلادی نقل کرده و تصریح کرده است که مؤلف این کتاب از رجال قرن یازدهم میلادی ( نهم هجری ) بوده است، - بنابراین شهادت این هر دو مسشرق موقّعی جای شکی در صحت تاریخ هشتصد و شش برای وفات پدر مؤلف باقی نمیکندارد، ولی مرحوم تربیت در دانشمندان [بقیه در صفحه بعد]

آن کتاب در کتاب « دانشمندان آذربایجان » ص ۴۰۱ ( بعین عبارت : « وینسب الیها [ ای الی ارمیه ] الشیخ العارف الزاهد الحسین بن علی بن یزداننبار و هو القائل امسیت کردیاً واصبحت عربیاً توفی سنة ثلاث و ثلاثین و ثلاثمائة و دفن بها » انتهى ، وملاحظه کنیم که این دو روایت یعنی یکی روایت مولوی که قائل این عبارت جدّ اعلائی ابن اخی ترک بوده و دیگر روایت تلخیص الآثار که قائل این عبارت حسین بن علی یزداننبار بوده هر دو کاملاً باهم متفق اند در اینکه آن قائل مذکور ارموی<sup>۲</sup> بوده است و خود این عبارت امسیت کردیاً نیز واضح و صریح است که قائل مزبور<sup>۳</sup> کرد بوده است ظنّ نسبت قوی حاصل میشود که حسین بن علی بن یزداننبار ارموی در تلخیص الآثار با کوئی ( و نیز در سایر مآخذی که بعدها بدان اشاره خواهیم کرد ) عیناً همان جدّ اعلائی چلبی حسام الدین حسن معروف بابن اخی ترک بوده است تقریباً بدون شك و شبهه .

#### [ بقیه از صفحه قبل ]

آذربایجان » ص ۲۵۵ در عین همان مورد مذکور یعنی در ذیل عنوان « باکویه » بنقل از خود مؤلف وفات پدرش را در سنه هفتصد و شش نگاشته بجای هشتصد و شش ، و ظاهراً و بدون شك این تاریخ غلط مطبعی است و ۸۰۶ به ۷۰۶ مبدل شده چه مرحوم تربیت این تاریخ وفات را بارقام هندسی ( ۷۰۶ ) جاب کرده نه باعداد صریحه ،

۱ - این عبارت را صاحب روضات الجنات نیز در ص ۲۵۰ در ضمن ترجمه محمود بن ابی بکر ارموی صاحب کتاب مطالع در منطق از تلخیص الآثار نقل کرده است ولی با حذف چند کلمه و نسه ، ذکره [ ای محمود بن ابی بکر المذکور ] صاحب تلخیص الآثار فی ذیل ترجمه ارمیه من بلاد آذربایجان فقال ینسب الیها الشیخ العارف الزاهد حسین بن علی [ بن یزداننبار ] و هو القائل امسیت کردیاً واصبحت عربیاً توفی سنة ۳۳۳ [ و دفن بها ] ، انتهى ، -

۲ - این نکته را نیز ناگفته نگذاریم که علاوه بر تلخیص الآثار که واضحاً تصریح کرده که ابن یزداننبار از اهالی ارمیه بوده و بهمین مناسبت نیز او را در تحت عنوان « ارمیه » از کتاب خود ذکر کرده است و قبر او نیز بصریح هو در ارمیه بوده است جامی نیز در نفحات الانس او را **ابو بکر یزداننبار ارموی** عنوان کرده و بعد نام و نسب او را حسین بن علی [ یزداننبار ] نگاشته است ، ولی در رساله قشیری ص ۲۷ و طبقات شعرانی ج ۱ ص ۹۷ کلمه ارمیه در نتیجه سهو نساخ به « ارمینه » تصحیف شده است ، -

ترجمه احوال ابن ابوبکر حسین بن علی بن یزدانبار کرد ارموی علاوه بر تلخیص الآثار عبدالرشید با کوئی در بسیاری از کتب دیگر تراجم صوفیه مانند حلیه الاولیاء ابونعیم اصفهانی ج ۱۰ ص ۳۶۳ - ۳۶۴، و رساله قشیری ص ۲۷، و نفحات الانس جامی ص ۲۰۵ - ۲۰۶، و طبقات شعرانی ج ۱ ص ۹۷ - ۹۹، و طرائق الحقائق مرحوم حاجی نایب الصدر ج ۲ ص ۲۰۹ نیز مسطور است، وبعلاوه در تضاعیف کتاب اللمع ابونصر سراج گاه بعنوان ابن یزدانبار و گاه بعنوان الکردی الصوفی الارموی و گاه بعنوان الکردی الصوفی که بدون هیچ شبهه مراد ازین دو تعبیر اخیر نیز هموست و نیز در کتاب التعرف لمذهب اهل التصوف کلاباذی و همچنین متفرقه در تضاعیف رساله قشیری بعضی فوائد و لطائف از وی منقول است، ولی در هیچیک ازین مآخذ مذکور (باستثای تلخیص الآثار سابق الذکر) ادنی اشاره باینکه او عبارت امسیت کردیاً و اصبحت عربیاً نفوه نموده بوده است نشده، بنابراین چنین بنظر میرسد که انتساب عبارت مزبور بدو در صورتیکه واقعیت هم داشته بوده مدتها بعد از عصر خود او ظاهراً مابین مردم شایع شده بوده است نه در عصر او یا درازمنه متقاربه بعصر او و الا در یکی از مآخذ قدیمه مذکوره در فوق عادة اشاره بدان بایستی شده باشد، -

و ۵۱۵ - تاج العارفین از مشایخ اکراد عراق از قبیله برجس<sup>۱</sup>، اسم وی کاکیس<sup>۲</sup> بوده و در قریه قلمینیا<sup>۳</sup> از قرای مضافات بغداد ساکن بود و در همان قریه در بیستم ربیع الاول سنه یانصد و یک در سن متجاوز از هشتاد سالگی وفات یافت، تاج العارفین در ابتدای امر از قطاع اطریق بوده و سپس

۱ - کنذا فی بهجة الاسرار ص ۱۴۳ بیا موحده و راء مهمله و حیم و سین مهمله، - ولی در قلائد الجواهر ص ۸۱، نرجس، بنون بجای باء موحده، -

۲ - صاحب بهجة الاسرار ص ۱۴۳ و سفینه الاولیاء، ص ۱۷۰ بصریح کرده اند که اسم او کاکیس بوده است بدوکاف بینهما الالف و سپس باء منناة تختانیه و در آخر سین مهمله بصیط قلم در بهجة الاسرار و شین معحه در سفینه الاولیاء، ولی در قلائد الجواهر ص ۸۰-۸۱ نام او را محمد بن زید نگاشتاو نسب بامه ظاهر اعمولی برای او تا حضرت امام زین العابدین نقل کرده است،

۳ - بقاف و لام و میم و یاء منناة تختانیه و نون و باز یاء منناة تسما به و در آخر الف (بصیط قلم در بهجة الاسرار ۱۴۳ و قلائد الجواهر ۸۱) -

بتفصیلی که در کتاب بهجة الاسرار شطنوفی وقلائدالجواهر محمّد بن یحیی حنبلی حلبی مسطور است از آن عمل بدست شیخ محمّد شنبکی توبه نمود و بسلوک و ریاضت مشغول گردید و بالأخره یکی از مشاهیر مشایخ صوفیّه عراق گردید. صاحب بهجة الاسرار ص ۱۴۳ و قلائد الجواهر ص ۸۱ هر دو تصریح کرده اند که قائل عبارت « امسیت عجمیاً و اصبحت عربیاً » او بوده است <sup>۱</sup> ،

**و دیگر** ————— بحسب حکایتی که اکنون در افواه مردم ایران بسیار مشهور است ولی در هیچ جای موثوق بهی آنرا مدّون ندیده ام و فقط در دیباچه دیوان منسوب بیاباطاهر عربان همدانی که در سنه ۱۳۰۶ و ۱۳۱۱ شمسی دوبار در طهران بتوسط مرحوم وحید دستجردی بطبع رسیده دیدم که این حکایت را بیاباطاهر نسبت داده اند لکن در افواه مردم نام شخص موضوع این حکایت ابداً معین نیست بلکه آنرا یکی از افراد بدون تعیین نام و نسب و زمان و مکان وی نسبت میدهند و خلاصه آن حکایت از قرار ذیل است : گویند وقتی کردی در سرمای سخت زمستان داخل یکی از مدارس شد و از مشاهده دروس و مباحثات طلاب بایکدیگر بسیار متعجب و مجذوب شده از یکی از آنها پرسید که این جماعت چه کرده اند که باین پایه از علم و دانش رسیده اند که هر سؤالی را باین سرعت جواب میدهند، آن طالب علم بقصد سخریّه باو گفت اینها که می بینی باین درجه عالم و فاضل و دانشمند شده اند که هر سؤالی را باین سرعت جواب میدهند هر کدام نیمه شبی در سرمای سخت زمستان در حوضی که آب آن بکلی یخ بسته بوده یخ آنرا شکسته و در آن فرو رفته و غسل نموده اند و در نتیجه این عمل بهمه علوم دانا کرده اند، کرد ساده لوح نیز باور نموده شبی بسیار سرد بصدق یتّ این کار را انجام داد ناگهان ابواب علوم الدنی بر قلب ساده او گشوده گشت و عالم بعلوم اوّلین و آخرین گردید و گفت امسیت کردیاً و اصبحت عربیاً ،

۱ - برای مزید اطلاع از ترجمه احوال شیخ ابوالوفاء ناج العارفین رجوع شود بکتاب بهجة الاسرار و معدن الانوار شطنوفی ص ۱۴۲-۱۴۴ ، و طبقات شعرانی ج ۱ ص ۱۱۶ ، و قلائد الجواهر فی مناقب الشیخ عبدالقادر ص ۸۰-۸۱ ، و سفینه الاولیاء محمد دا را شکوه ص ۱۷۰-۱۷۱ :-

تتمه<sup>۱</sup>، قائل این جمله مشهور در آفاق هر کس که بوده از ابن یزدانیا یا ابو عبدالله بابویی<sup>۱</sup> یا تاج العارفین ابوالوفاء یا باباطاهر همدانی یا کسی دیگر غیر آنها قصد وی از نفوه بدین عبارت ظاهراً اظهار کرامتی یا خارق عادتی از قبیل این حکایاتی که در خصوص قائل این عبارت در افواه شایع است نبوده بلکه گونه‌ای این عبارت چنانکه از سیاق خود همین حکایات معلوم میشود چون در مبدأ حال یکی از افراد عادی عامه بدون هیچ گونه اهمیتی بوده و بعدها در اثر همت بلند و ریاضت و تهذیب نفس و تاسی بسیره صلحا بدرجات عالیه رسیده و یکی از مشایخ مشهور صوفیه شده بوده است بنابراین لابد وقتی از اوقات بعنوان تحدیث بنعمت باری تعالی و بنحو تمثیل و کنایه بدین جمله تکلم نموده بوده و مقصود او این بوده که من مردی کسرد یعنی مردی عامی و جاهل و نادان و خشن و عاری از هر فضیلتی بودم و بعدها در اثر تربیت مشایخ و سیر و سلوک و ریاضت مردی عربی یعنی جامع فضایل و آداب و سنن قومی که از نقطه نظر مسلمین اشرف و انجب و افضل اقوام روی زمین بوده اند شدم، تقریباً از جنس مضمون این ابیات مولوی<sup>۲</sup>:

گر ز نام و حرف خواهی بگذری	پاک کن خود را ز خود هان یکسری
همچو آهن ز آهنی بی رنگ شو	از ریاضت آینه بی زنگ شو
خویش را صافی کن از اوصاف خویش	تا بینی ذات پاک صاف خویش
بینی اندر دل علوم انبیا	بی کتاب و بی معید و اوستا
بی صحیحین و احادیث و رواه	بلکه اندر مشرب آب حیاه
سر <sup>۳</sup> امسیت لکردیآ بدان	راز اصبحت عرایباً بخوان
سر <sup>۳</sup> امسینا و اصبحنا ترا	می رساند جانب راه خدا

و سپس بعدها بمرور زمان مردم عوام بعبادت خود این عبارت را که مقصود از آن چنانکه گفتیم امری تمثیلی و کنایه رمزی بوده آنرا بمعنی مادّی تحت اللفظی

۱ - یعنی صاحب ترجمه متن حاضر شدالآزار ص ۱۵۹-۱۶۰، و نفعات الانس ۳۶۲-۳۶۳، ..

۲ - مثنوی جاب علاء الدوله ص ۹۰،

آن حمل کرده و از آن این حکایات عجیب و غریب متنوع را ساخته و باشخاص مختلف نسبت داده اند -

ص ۱۶۷ س ۲-۴ ، این سه بیت را بعینه بهمین نحو که در شدالآزار هست ابن خلکان ج ۲ ص ۵۳ در ضمن ترجمه احوال طرطوشی صاحب سراج الملوك ابوبکر محمد بن الولید القرشی الفهری الاندلسی الطرطوشی ذکر کرده باین عبارت « و كان [الطرطوشی] كثيراً ما يتشد ان لله عبداً فطنا الأبيات » ، و ازین تعبیر معلوم نمیشود که این ابیات از خود طرطوشی بوده یا از غیر او و او بعنوان تمثیل آنها را غالباً میخوانده و بلکه سیاق این نوع تعبیر اظهر در احتمال ثانی است تا در احتمال اول -

ص ۱۸۵ س ۷ ، فرأيت والدي في المنام ، نظر خواننده را باشتباهی که بظن قریب بیقین مؤلف را در اینجا دست داده و بجای اینکه بگوید « فرأيت عمي » گفته « فرأيت والدي » و ما آنرا در حاشیه ۳ از همین ص ۱۸۵ واضحاً بیان کرده ایم

جلب مینمائیم

ص ۲۰۱ حاشیه ۱ ، رجوع شود برای تتمه حکایت تشیع سلطان اولجایتو محمد خدا بنده پسر ارغون خان بن ابا قاقان بن هولاکوبن تولی بن چنگیز خان بص ۴۲۴ حاشیه ۳ -

ص ۲۱۵ س ۶ ، عمیدالدین ابونصر الاززری ، در حواشی ذیل همین صفحه ۲۱۵ ما ترجمه احوال مختصری از این شخص که وزیر اتابک سعدبن زنگی و صاحب قصیده مشهور اشکنوائیه است بنقل و تلخیص از و صاف که مشهور ترین مآخذ شرح احوال اوست ذکر کردیم و اکنون اینجا بنقل خلاصه چهار مآخذ دیگر که تاکنون تا آنجا که ما اطلاع داریم در هیچ جای دیگر چاپ نشده است و حاوی بعضی اطلاعات مفید تاریخی راجع بصاحب ترجمه است می پردازیم :

اول از آن مآخذ عبارت است از شرح قصیده اشکنوائیه بقلم قطب الدین محمد سبرافی فالی<sup>۱</sup> که نواده خال ناظم است و در سنه ۷۲۱ یا ۷۱۲ وفات یافته ، در مقدمه این کتاب شارح شرح جامعی از حبس و قتل صاحب ترجمه و کیفیت بنظم آوردن

۱ - رجوع شود برای ترجمه احوال او بشیرازنامه ص ۱۴۵ ، شدالآزار ص ۴۳۲ نمره ۲۹۹ از تراجم کتاب . ومجمل فصیح خوانی در حوادث سنه ۷۱۲ ، -



وی این قصیده را در حبس با بسیاری از مطالب تاریخی که در هیچ مأخذ دیگر بدست نمیتوان آورد ذکر کرده است، از این شرح يك نسخه بسیار قدیمی که در سنه ۷۳۴ کتابت شده در کتابخانه آستانه قدس رضوی<sup>۱</sup> در مشهد موجود است، و يك نسخه بی تاریخ دیگری نیز از آن که قریب ثلث آن از طرف آخر افتاده در کتابخانه مجلس در طهران، و ما ذیلاً خلاصه این مقدمه را بدون حذف چیزی از اصل مطالب ذیلاً از روی هردو نسخه مذکوره نقل خواهیم کرد، شارح در مقدمه کتاب بعد از تحمید و تصلیه گوید:

« اما بعد فان مولانا صاحب السعید المجتهد الشهد علامه زمانه و نادره اوانه الذی کان جنبه مربع الفضائل و مرتع الافاضل یفزع الی فوائده المتبحرون من کل صوب و ینحدر الی بابہ المحققون من کل اوب عمید الحق<sup>۲</sup> والذین اسعد بن نصر الفارسی الا نصاری سقی الله شواء و نصر حبیاه و رضی عنه و ارضاه کان فی زمن الملك المؤید المظفر الکامل مولی ملوک العالمین مظفر الدنیا والدین سعد بن زنگی انار الله برهانه و اسکنه جنانه و اعلى شانه وزیراً یدور رحی التدا بیر بصائب آرائه و تنتظم مصالح الجماهير فی سلك غنائمه و مضائیه یقوم بنافذ حکمه اقطار الممالک و یجلو بانوار عدله ظلام الظلم الحالك و یمتضد بتعزز مکانه اکناف فارس و ارجاؤها و یمتمد علی رفعة شانه ارباب - الفضائل و ابناؤها فلله در القائل :

ام السوزارة ام جمّة الولد      لکن بمثلک لم تحبل ولم تلد

فلما اتقل الی جوار الله الملك العادل<sup>۲</sup> انار الله برهانه فی قلعة بهاتزاد<sup>۳</sup>

۱ - رجوع شود ب فهرست کتابخانه مزبور تألیف آقای او کتائی نمره مسلسل ۱۸۱ و نمره خصوصی ۷۲، فاضل دانشمند آقای سید محمد تقی مدرس رضوی مد ظله العالی بغواش راقم سفور در مسافرتی که در سنه ۱۳۲۲ شمسی بشهد نمودند سوادى از تمام مقدمه این شرح را از روی همین نسخه برای اینجانب برداشتند، موقع را مفتنم دانسته از لطف ایشان کمال تشکر را اظهار میدارم، -

۲ - یعنی اتابک سعد بن زنگی

۳ - چنین مکتوب است بعینه نام این قلعه یعنی **بهاتزاد** بیا - موحده وهاء و الف و تاء مثناة فوقانیه و زا - معجبه و الف و در آخر دال مهمله در هردو نسخه شرح قصیده اشکونویه یعنی هم در نسخه مشهد و هم در نسخه کتابخانه مجلس در طهران، نام این قلعه را در هیچیک از کتب مسالک و معالک و جغرافیای

[ بقیه در صفحه بعد ]

لیله الاربعاء الثانية عشرة من ذى القعدة لسنة ثلاث وعشرين وستمائة جرى على صاحب السعيد ما شاع في العالمين خبره و كان ما كان مما لست اذكره وانتهى امد ولايته وسياسته وقص " قضاء الله جناح زعامته ورياسته فقبض عليه في يوم الاحد غرة ذى الحجة لسنة ثلاث وعشرين وستمائة وذُهب به الى قلعة اشكنوان من فارس بعد شهر مع ابنه صاحب السعيد تاج الدين محمد تغمده الله بغفرانه واستشهد وحده هناك قدس الله روحه في احدى الجماديين من سنة اربع وعشرين وستمائة؛ وكان رضى الله عنه انشا هذه القصيدة الغراء في القلعة ولم يكن عنده دواة ولا قلم بل املاها على ابنه تاج الدين [محمد] وكان يحفظها فلما أنزل رواها لمولاي والدي و امامي امام المسلمين حجة الله على بريته اجمعين مفسر التنزيل مقرئ التأويل استاذ اكابر المتبحرين صفى الحق والدين ابى الخير مسعود<sup>۱</sup> بن محمود بن ابى الفتح

[بقیه از صفحه قبل]

قديم وجدید از قبیل اصطخری و ابن حوقل و مقدسی و ابن الفقیه و ابن خرداذبه و فدامة بن جعفر و ابن رسته و ابن واضح یعقوبی و التنبیه و الاشراف مسعودی و فارسنامه ابن البلخی و معجم البلدان یا قوت و تقویم البلدان ابو الفداء و نزهة القلوب حمدالله مستوفی و فارسنامه ناصری و آثار عجم و نیردره چیگ از کتب و نقشه های جغرافی جدید نیافتیم ، ولی در ابن الاثیر در حوادث سنه چهار صد و پنجاه و نه نام قلعه را در فارس می برد باسم **بهنزاد** بیا موحده و هاء و نون و زاء معجبه و الف و دال مهمله که بدون شک و شبهه باید همین قلعه بهنزاد مانحن فيه باشد و لابد یکی ازین دو املاء باید تصحیف دیگری باشد و اظهر آنست که املاى ابن الاثیر تصحیف املاى شرح قصیده اشکنوانیه باشد نه برعکس چه این املاء اخیر در دو نسخه خطی که یکی از آنها بسیار قدیمی است مرقوم است در صورتیکه املاى ابن الاثیر فقط در یک مأخذ است و آن هم چاپی جدید، باری عین عبارت ابن الاثیر در ج ۱۰ ص ۱۸-۱۹ در حوادث سنه ۴۵۹ در حکایت فتح فارس بدست الب ارسلان از قرار ذیل است ، « ثم سار [الب ارسلان] منها [ای من کرمان] الى فارس فوصل الى اصطخر وفتح قلعتها و استنزل و اليها فحمل اليه الوالی هدايا عظيمة جليلة المقدار من جهلتها قدح فيروزج فيه منون [؟] من المسك مكتوب عليه اسم جيش الملك و اطاعه جميع حصون فارس و بقي قلعة يقال لها بهنزاد فسار نظام الملك اليها و حصرها تحت جبلها و اعطى كل من رمى بسهم و اصاب قبضة من الدنانير و من رمى حجراً ثوباً نفيساً ففتح القلعة في اليوم السادس عشر من نزوله و وصل السلطان [الب ارسلان] اليه بعد الفتح فعظم محل نظام الملك عنده فاعلى منزله و زاد في تحكيه " انتهى ، -

۱ - رجوع شود برای ترجمه احوال او بهمین کتاب حاضر ص ۴۳۰ شماره ۲۹۸ از تراجم و مخصوصاً بحاشیه ۲ از ص ۴۳۰ ، و شیراز نامه ص ۱۴۵ ،

السیرافى قدس الله روحه ووالى فتوحه ، وكان والدى بردالله مضجعه ابن خال الصاحب السعيد عميدالدين رضى الله عنهما فرتب ابياتها واغتنم نقلها واثباتها فانشرت وشاعت فى الآفاق و تناقلها فضلاء خراسان والعراق بل قد اخبرنى من اتق به من الأئمة الواردين من بلاد الشام ان هذه القصيدة يدرسها اكابرهم ويحفظها اصاغرهم و لعمرى انها عند تأمل الناقد البصير جديرة بانواع الاحترام والتوقير لما فيها من اللطائف الغزيرة والفوائد الكثيرة والنكت اللطيفة والرموز الشريفة فاقترح على جماعة من اكابر الرفقاء واجلة الاخلاء ان اشرح لهم هذه القصيدة شرحاً يكشف القناع عن مضمونها ويحسر اللثام عن مكنونها فاستخرت الله تعالى مستعيناً فى ذلك بهدايته متوكلاً على حسن عناية وهو حسبنا ونعم الوكيل ، قال رضى الله عنه :

مَنْ يُبْلِغُنَّ حَمَامَاتٍ يَبْطِحَاءُ      مُتَمَعَاتٍ بِسَلْسَالٍ وَخَضْرَاءِ

الحمام عند العرب ذوات الأطواق من نحو الفواخت والقمارى الخ « وازينجا شروع ميکنند بشرح قصيده تا آخر آن ، و در آخر نسخه مشهد کاتب نسخه عبارت ذيل را نکاشته : » تم شرح القصيدة بفضل الله وكرمه فى تاريخ يوم الجمعة السادس والعشرين من شهر صفر ختمه الله بالخير والظفر سنة اربع و ثلاثين وسبعمائة والحمد لله ومصلياً (كذا) كتبه بخطه العبد الضعيف الحقيقى على بن عبدالعزيز الشيرازى « -

واين فصل منقول از مقدمه شرح اشکناوتيه علاوه بر اطلاعات مهم راجع بخود ناظم تاريخ حقيقى وفات اتابك سعدبن زنگى را که در هيچيك از کتب تواريخ متداوله مطلقاً واصلاً وبدون استئنا وحتى و صاف که حاوى بهترين ومبسوط ترين تاريخ سلسله سلفريان فارس است بنحو تحقيق و صواب ذکر نکرده اند<sup>۱</sup> در اين مقدمه صريحاً

۱ - تاريخ گزيده واب التواريخ وجهان آرا وفات اتابك سعدبن زنگى را درسال ششصد و بيست و هشت نوشته اند و اين غلط بسيار فاحش بزرگى است وما نيز سابقاً در مقدمه المعجم فى معاير اشعار المعجم بمتابعت ايشان همين قول را نقل کرده بوديم و بعدها در نتیجه تتبع بيشترى ملتفت اين سهو فاحش آنها شديم ، و در جامع التواريخ و صاف و روضة الصفا و حبيب السير آن واقعه را در احدى الجمادين سنة ششصد و بيست و سه ضبط کرده اند ( رجوع شود بر رساله « ممدوحين سعدى تأليف راقم ابن سطور محمد بن عبدالوهاب قزوينى ص ۶-۷ ) ، >

واضحاً با تعیین روز و ماه و سال یعنی شب چهارشنبه دوازدهم ذی القعدة سنه ششصد و بیست و سه ضبط کرده است و علاوه بر این محلّ وفات پادشاه مزبور را که قلعه بهاتزاد سابق الذکر باشد نیز تعیین نموده است -

دوم از مآخذ کتاب **تلخیص مجمع الالقاب** است تألیف ابوالفضل عبدالرزاق بن احمد بغدادی معروف بابن الفوطی متوفی در سنه هفتصد و بیست و سه (مؤلف کتاب مشهور الحوادث الجامعة والتجارب النافعة فی المائة السابعة)؛ این کتاب قاموسی است در تراجم مشاهیر رجال ولی مرتّب بالقبای ایشان نه باسامی آنها؛ ازین کتاب تا آنجا که معلوم است فقط یک نسخه از جلد چهارم آن در کتابخانه ظاهریه دمشق موجود است. درباب عین از کتاب مزبور ترجمه احوال مختصری از صاحب ترجمه در تحت عنوان «عمیدالملک» مذکور است از قرار ذیل:

« **عمیدالملک** ۱ « ابوغانم ابوالمظفر ۲ اسعد بن نصر بن ابی غانم جهشیار بن ابی شجاع بن الحسین بن فرخان الانصاری الفالی (۳) وزیر فارس، و زرلمظفرالدین الاتابک ۴ بشیراز و نواحیها و نکهبه ۵ و اعتقله بقلعه اشکنوان بفارس و هو صاحب

- ۱ - کذافی الاصل، لکن در جمیع مآخذ دیگر که اسامی آنها در آخر این فصل مذکور خواهد شد لقب صاحب ترجمه «عمیدالدین» مرقوم است نه عمید الملک، ولی ممکن است که وی هردو لقب را داشته بوده یعنی لقب معمولیش عمیدالدین بوده و لقب دولتش عمیدالملک، و نظایر آن در تاریخ بسیار است، ۲ - کذا بینه فی الاصل بتعدد کنبه وبدون اتمام واو عاطفه بین آندو، - در عموم مآخذ دیگر کنبه او را «ابونصر» نگاشته اند نه ابوغانم ونه ابوالمظفر،
- ۳ - فال یکی از بلوکات معروف گرمسیرات فارس است و واقع است بکلی در جنوب شیراز نزدیک بغلیج فارس، و اکنون بلوک فال را «گله دار» گویند، و بلوک افزری یا ابزر که صاحب ترجمه معمولاً منسوب بدانجاست و در عموم مآخذ او را بعنوان عمیدالدین افزری یا ابزری نگاشته اند بکلی نزدیک ببلوک فال و در شمال شرقی این بلوک اخیر است، و ظاهرأ یا بواسطه قرب جوار این دو بلوک بیکدیگر و مشهور تر بودن بلوک فال یا باحتمال بسیار قوی بواسطه اینکه وسعت بلول فال در سابق بیش از وسعت بلوک گله دار حالیه بوده و شامل بلوک افزری نیز میشده این الفوطی نسبت صاحب ترجمه را بجای افزری یا ابزری « فالی » عنوان کرده است، ۴ - یعنی اتابک سعدبن زنگی،
- ۵ - ظاهر این عبارت موهوم اینست که همان اتابک شیراز که عمیدالملک وزیر او بوده او را محبوس و سپس مقتول نموده و حال آنکه باجماع مورخین آنکس که صاحب ترجمه وزیر او بوده اتابک سعدبن زنگی است و آنکس که او را محبوس و مقتول نموده چنانکه مکرراً گذشت پسر پادشاه مزبور اتابک ابوبکر بن سعدبن زنگی بوده است، -

القصيدۃ المعروفة الّتی اولها :

من یبلغن حمامات ببطحاء  
متمعت بسلسال و خضراء

وكان فی مبدأ تحصیله یسكن رباط دشت بقال فلما استدعی الی الوزارة كتب

علی باب الرباط :

علیک سلام الله یا خیر منزل  
رحلنا و خلّفناک غیر ذمیم

فلازلت معموراً ولازلت أهلاً  
وتزلک الرحمن کلّ کریم

و حبس العمید فی ذی القعدة<sup>۱</sup> سنة ثلاث و عشرين و ستمائة و استشهد

فی شهر ربیع الآخر<sup>۲</sup> سنة اربع و عشرين و ستمائة « -

سوم از مآخذ کتاب **حقیقة العرفان فی ذکر سید الاقطاب روزبهان** است

که وصف آنرا مکرّر در حواشی شدالازار کرده ایم و در حدود سنه هفتصد هجری

بقلم یکی از نوادگان شیخ روزبهان تألیف شده است ، در کتاب مزبور حکایت تمّش

ذیل را راجع بصاحب ترجمه و شیخ روزبهان بقلی ذکر کرده که بعین عبارت نقل میشود

(ورق ۲۳ ب از نسخه کتابخانه حاجی حسین آقا ملک) : « حکایت نقل است از

معتبران که امام الأئمه فخرالدین رازی رحمه الله علیه از صادر و وارد مستخبر احوال

شیخ روزبهان بودی رحمه الله علیه و گاه گاه گفتی که در خطّه فارس قلم زنی و قدم زنی

بغایت کمال هستند ، روزی از خدمتش سؤال کردند که مراد ازین قلم زن و قدم زن

کیست فرمود که قدم زن شیخ روزبهان و قلم زن خواجه عمید وزیر ، و وفات شیخ

[روزبهان] و از آن امام فخرالدین در سال ست و ستمائة بود . انتهى « -

**چهارم** از مآخذ مکتوبی است که خود صاحب ترجمه عمیدالدین اسعد از حبس

قلعه اشکنوان بدوستان خود از اکابر و اعیان دولت اتابک ابوبکر بن سعدبن زنگی

نگاشته است ، نسخه ازین مکتوب در جنگی خطی بسیار قدیمی بخط نسخ درشت

۲۰۱ - قطب الدین محمد فالی شارح قصیده اشکنوانه که نواده خالص صاحب ترجمه بوده و بنا برین بحکم

اهل البیت ادری بمافی البیت قطعاً بهتر از سوانح احوال صاحب ترجمه باخبر بوده است ص ۱۷۵ و ۱۷۶

تاریخ توقیف او را چنانکه گذشت در غرة ذی الحجّه ۶۲۳ و تاریخ قتل او را در احوال الحما دین ۶۲۴

صنط کرده است پس این هردو تاریخ که ابن الفوطی ذکر کرده مشکوک است .

متعلق باقای حسین باستانی راد مقیم طهران محفوظ است که ما با اجازه ایشان و با تشکر قلبی ازین رخصت ذیلاً درج مینمائیم ، این جنگک تاریخ کتابت ندارد ولی از وضع کاغذ و خط و املاهای قدیمی کلمات واضح است که قطعاً مؤخر از قرن هفتم نوشته شده است ، و آن مکتوب اینست :

« نسخه که وزیر عمیدالدین اسعد بن نصر الفارسی  
نوشته است از حبس قلعه اشکنوان

زندگانی اولیاء نعم صدور و اکابر عالم در تواتر نعمت و ترادف دولت درازباد و حق جل و علا در کُل احوال حافظ و معین ، معلوم رای اکابر و صدور باشد که الغریق یتعلق بکُل شیء و العاشق یطوف علی کُل حی کسی که در غرقاب هالک و گرداب قاتل افتاد مادام تا نیم جانی در مضیق قالب او هیجان می کند از غایت حب حیات در طلب خلاص و نجات دست و پای می زند و بهر وجه که ممکن گردد دست آویزی می جوید و اگر چه فلاحی و نجاتی روی نماید بر قدر استطاعت سباحتی<sup>۱</sup> می کند و هر شجره ثابت و راسخ که بر ساحل مشاهده می کند بمجاوده کلی خوشتن را بجانب آن می افکند تا باشد که باصول متین و فروع وثیق او تعلق سازد و بعد ما که در منصب می بود که و هو القاهر فوق عباده تا امروز که بدین صحیفه<sup>۲</sup> کی عبرت اوایل و او اخرست مبتلا<sup>۳</sup> گشت و بدین نکبت که تذکره و تنبیه عقلاء عالم است درماند و در قعر چاه ظلمانی زنده بگور شد و هر مرده را کفنی باشد و یالیت که درین گور ظلمانی کفنی بودی تا سرمایه این چاه نمناک ازین تن غمناک بازداشتی و شب و روز در قعر چاه از نور خورشید و ماه بی بهره می باشم نه روز از شب باز می دانم و نه شب از روز باز می شناسم گوئی سمع جذرا صم شدست که هرگز آوازی بوی نمی رسد گوئی بصیر مقله ا کمه شدست که هیچ لون را ادراک نمی کند هیچ نمی دانم تا این جان آهنین این قالب سنگین مرا چراوداع نمی کند هیچ معلوم نیست که این روزگار بدخو این

۱ - سباحت بپای موحده یعنی شناوری ،

۲ - کذافی الاصل (؟) ، - و محتمل است با احتمال قوی که تصحیف ، نتیجه ، مفرد فجایع باشد .

۳ - کذافی الاصل ، نه مبتلی ،

این عمر ستیزه روی را چه سبب در اقرض زوال نمی کشد  
 شعر  
 الاموت یباع فاشتریه  
 فهذا العیش ما لآخر فیه  
 الارحم المهیمن روح عبد  
 تصدق بالممات علی اخیه<sup>۱</sup>  
 در بیع و شرا عظیم بشتاقتمی  
 گر هیچ اجل را ببها یافتمی  
 از ترو خشک جهان وظیفه باامداد و شبانگاه یک تایی نان خشکست و از عین  
 جیحون راتبه شربت و طهارت یک کوزه آب  
 شعر  
 افیضوا علینا من الماء فیضا  
 فانا عطاش و اتم ورود<sup>۲</sup>  
 و اگر خادم مخلص شرح هر نکبتی و حکایت هر شدنی و محنتی گوید طبع مخدومان را  
 عزّ نهر هم ملال افزایش و چون امروز مخدومان و خداوندان در مسند مراد و متکاء اقبال  
 و انواع سعادت که همیشه چنین باد بمداوات رنجور و معالجت مهجور کمتر التفات  
 نمایند اما توقع ذاتی و عواطف جبلّی آنست که فرمان صاحب شریعت علیه التحیة و الصلوة  
 مرآت کلّ اوقات خود سازند که استماع کلام الملهوف صدقه و این قرین بلاه دهر  
 و هم نشین عناء<sup>۳</sup> عصر را بنیابتی دست گیرند، این خادم در بسیط کاینات مستغاث<sup>۴</sup> آلاهی

۱ - از جمله چهار بیته است از حسن بن محمد مهلبی وزیر معزالدوله دیلمی که ابن خلکان ج ۱ ص ۱۵۵ بوی نسبت داده است و بیت ثانی در آنجا اینگونه است ، الارحم المهیمن نفس حر تصدق بالوفاة علی اخیه ، ۲ - از جمله چهار بیته است از خلف بن احمد قیروانی شاعر که یاقوت در معجم الاذکار ج ۴ ص ۱۷۸ باونسبت داده و ابیات اینست :

هل الدهر یوما بلیلی یجود	و ایا منا بانوی ستعود
عهود تقصّت و عیش مضی	بنفسی ولله تلك المهود
الاقبل لسكان وادی الحمی	هنیثا لکم فی الجنان الحلود
افیضوا علینا من الماء فیضاً	فتجن عطاش و اتم ورود

۳ - از اینجا یعنی از کلمه "عصر" تا آخر این مکتوب چون سوادى که من خود از روی نسخه اصل آقای باستانی راد برداشته بودم مفقود شده بود و نسخه اصل دیگر دست رسی نداشتم لهذا این بقیه را از روی سوادى که از همین نامه یکی از دوستان آقای اقبال برداشته بود سواد برداشتم تا آنکه از روی اصل نسخه آقای باستانی راد ، و بنا بر این از اینجا بعد هر جا امدافی الاصل می‌آوریم مقصودم از « اصل » سواد مشارالیه است نه اصل نسخه قدیمی حنکاء ، این دیال را نباید از نظر دور داشت ، ۴ - کذا فی الاصل (؟) .

رحمت و عاطفت ربانی روزگار می گذاشت و در احداث ایام و اضغاث احلام روزی شب و شبی بروز می آورد و بحکم مساعده اتفاقات حسنه بر مراقی هم بنی آدم ترقی مینمود و بهر خلاصه امانی که امثال خادم را بود بامداد لطف ربانی می رسید و بمنصب و مرتبه که اهلیت آن داشت یا نداشت بخت موافقت می نمود و لله فی کل قوم یوم و در ظل دولت پادشاه روی زمین مخدوم ملوک و سلاطین عالم اعز الله انصاره و ضاعف اقتداره جمله اقبال بدست آورد و بانوار دولت او سنگ امیدم یاقوت احمر گشت و هر تخمی که بدست مراد در چمن سعادت پاشیدم شجره مفخر و معالی و معطر مراتب و مآثر گشت ، اما خادم دولت مست گشت و ظن برد که اعتدال هواء ربیعی از صرصر خزان ایمن شده ماند و باصبح اعمار را شب آجال در پیش نیست و یا مگر صاف لذات را درد بلیات در عقب نخواهد بود و خبر نداشت که ان الله یمهل و لایهمل و بی خبر ازین خبر که صاحب شرع علیه الصلوة و السلام فرمود اتقوا دعوة المظلوم فانها لاترد و گمان برد که این نکات و عید و کلمات تهدید که در مضمون مصحف مجیدست منسوخ و متروک گشته است و لاتحسبن الله غافلاً عما يعمل الظالمون و بهیچ وقت بردل و خاطر نمی گذشت که وسیع علم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون و پیراهن کاغذین شکل که بحیله خواجگی و تکلف بشری از عوارض مشتی درویش ساخته بود و در میان جماعتی او باش خود را در آن جلوه گری کرده و بدستاری که مقنعه بر آن فضل داشت مغرور مانده و می پنداشت که باران حوادث جهان و طوفان نوائب زمان را دفع تواند کرد یا تیری که مظلومان در وقت سحر بر کمان بیچارگی و تضرع نهند و بر هدف آه امن یجیب المضطر اذا دعاه اندازند بواسطه پیراهن دفع تواند نمود و البته این آیت نمی خواند که ان اخذ الیم شدید ، [مراعات] این کلمه شما مخدومان بسبب نگاه داشت جاه و صدقه دولت خداوند جهان واجب دانند [که] :

و اد زکوة الجاه و اعلم بانها      کمثل زکوة المال لابد واجب  
و بدین بیچارگی و ترضیع عمر و اطفال خرد و دین و دنیا که خسارت کرده است

۱ - کذا فی الاصل ، معلوم نیست که فعل « دانند » بصیغه جمع غایب چگونه فاعل آن ضمیر « شما » در سطر قبل بصیغه جمع مخاطب آمده است (؟) ،



مسهلتی فرمایند مادام که قدرت دارند فریاد رسی واجب شمرند حقوق صحبت و ممالحت از مواجب است و مجروحان را مرهم نهادن از لوازم درمانده شدم برنج دستم گیرید خلاصه آرزو از خدمت مخدومان و کریمان اقتراح کرده میشود که چوب در مضیق حبسم خواهند داشت و این بندبلا ازین پای مبتلا<sup>۱</sup> برنخواهند گرفت و بجرمی که نکرده‌ام حدی خواهند زد آنچه ملتمس است از انعام دریغ ندارند و این قصه که از غصه روزگار نوشته است برخوانند و برای نجات را شفاعتی طلبند تا<sup>۲</sup> بمستحفظ قلعه تقدیمی فرمایند تا خادم را ازین قعر چاه مظلوم که منزل شب و روز دایم است بموضعی دیگر نقل کنند بدان قدر موضعی که خشتی هم از زمین میسر گردد و آن قدر که وظیفه افطارس است یک تان دیگر درافزایند و کوزه آب که راتب طهارت و شربت است با دو کوزه فرمایند که یک کوزه خوردن و طهارت ساختن را متعذرست و این جماعت عیالکان و طفلکان که ستم زدگان اند بشفقت و رأفت خویش مخصوص گردانند و خطاب ربّانی که *فاما الیتیم فلا تقهر کار بندند* و چون کریمان رعایت حقوق یتیمان از فرایض روزگار و مواجب ایام سیادت شمرند و بجرم گناه کاران بی گناهان را از عاطفت و شفقت محروم نگردانند که روزگار مر کبی توسن است در زیر لجام هیچ رایض نرم نشود و دولت معشوقی بی وفاست روزی چند بیش با عاشقان آرام نگیرد و از روزگار آدم علیه السلام الی یومنا هذا هر که خیری کرد و احسانی نمود نقش آن از نخته ادوار لیل و نهار محو نگشت و هر که سنتی بدنهاد مساوی تبعات آن از خواطر و اوهام فراموش نشد قوله تعالی *من عمل صالحا فلنفسه و من اساء فعلیها* اینزد تعالی روزگار اولیاء نعم و دولت را از امثال این حال که خادم را افتاد مصون و محروم دارد *بمنه و سعة فضله* ، انتهى .

و در ختام این نکته را نیز ناگفته نگذریم که دو شاعر معروف رفیع الدین لنبانی اصفهانی و کمال الدین اسمعیل اصفهانی را در حق صاحب ترجمه مدایح غزّاست که در دو اوین آنان مثبت است .

۱ - کذا فی الاصل ، نه مبتلی ،

۲ - کذا فی الاصل بقاء مشناه فوقانیه ، و شاید صواب > یا < بشناه تعناتیه باشد ( ؟ ) ،

**فهرست مدارك** - راجع بترجمه احوال صاحب ترجمه : - نظام التواریخ قاضی بیضاوی چاپ طهران س ۸۸ و چاپ حیدرآباد دکن ص ۷۷ ، و صاف ص ۱۵۰-۱۵۱  
 ۱۵۶-۱۵۷ ، ۱۶۲ ، مقدمه شرح قصیده اشکنوائیه از قطب الدین محمد فالی نسخه کتابخانه مشهد و کتابخانه مجلس در طهران ، تحفة العرفان فی ذکر سید الأقطاب روزبهان نسخه کتابخانه حاج حسین آقای ملک در طهران ورق ۲۳ ، تلخیص مجمع الألقاب ابن الفوطی نسخه کتابخانه ظاهریه دمشق در باب عین در عنوان « عمیدالملک » ، شیرازنامه ص ۵۴-۵۷ ، ۱۴۵ ، شد الأزار در اثناء تراجم شماره ۶۱ ، ۱۵۴ ، ۲۵۰ ، ۲۵۷ ، ۲۹۹ ، روضة الصفاح ج ۴ ص ۱۷۴ ، دستورالوزراء ص ۲۳۷-۲۳۸ ، حبیب السیر جزو ۴ از جلد ۲ ص ۱۲۹ ، فارسنامه نصری ج ۱ ص ۳۲ ، ۳۳ ، م ، وج ۲ : ص ۱۷۹ ، ۳۳۲ ، آثار عجم ص ۲۲۳-۲۲۴ ، دائرة المعارف اسلام بقلم مرحوم کلمنت هوارت مستشرق فرانسوی ج ۱ ص ۶ و ۱۸۳ با اغلاط و اشتباهات بسیار ، -

ص ۲۴۰ س اخیر از متن ، **و لم اطلع علی تاریخه و نسبه** ، از کتاب تحفة العرفان (ورق ۱۱ الف) معلوم میشود که نام پدر ابن خدش منصور بوده است و نصّه : « [شیخ روزبهان بقلی] در شیراز بناء رباط مبارک فرمود در باب خدش بن منصور رضی الله عنه درسنه ستین و خمسمائة » انتهى ، -

ص ۲۵۳ حاشیه ۸ ، وفات ابن عزّ الدین مسعود را در مجمل فصیح خوافی در سنه هفتصد و پنجاه نگاشته و نصّه : « سنه خمسين و سبعمائة وفات امام عزّ الدین مسعود ابن [ابراهیم بن روزبهان الثانی بن احمد بن] شیخ روزبهان البقلی بشیراز » ، - و چنانکه ملاحظه میشود خوافی ابن عزّ الدین مسعود را که نواده نواده (بتکرار نواده) شیخ روزبهان بقلی است مستقیماً بجدّ اعلاّی او شیخ روزبهان بقلی مذکور نسبت داده بحذف اسامی سه پدر از بین ، و نسبت بجد چنانکه معلوم است در کتب تواریخ و رجال بسیار شایع است مانند ابن سینا و ابن هشام و ابن مالک و ابن حزم و ابن زولاق و غیرهم ، -

ص ۲۶۳ حاشیه ۶ ، **الشیخ ابوالحسن علی الكواری المعروف بیه** ، در این حاشیه ذیل صفحات ما نوشته ایم که هیچ اطلاعی در خصوص این شخص نتوانستیم بدست بیاوریم ، ولی بعدها وقتی که شیرازنامه خطّی مورّخه سنه ۸۳۳ متعلق بمرحوم

شعاع الملك شیرازی بدست ما افتاد معلوم شد که بسیاری از تراجم اشخاصی که در این نسخه خطی شیرازنامه موجود است از نسخه شیرازنامه چاپ طهران بکلی افتاده و مفقود است از جمله آنها یکی ترجمه احوال همین شیخ علی کواری است که در ص ۶۵ ب از نسخه خطی شیرازنامه مشارالیهها مسطور است از قرار ذیل :

« ومن الشیوخ الدین ادرکوا عصره [ای عصر الشیخ المرشد ابی اسحق ابراهیم ابن شهریار الکازرونی] الشیخ الأمام سند الزهاد و اسوة العباد ابوالحسن<sup>۱</sup> علی به الکواری بزرگوار جهان و شیخ و مقتدای زمان بود صحبت شیخ کبیر قدس سره دریافتی بود و در صحبت ابی احمد کبیر روزگاری بسر برده و در مسافرت حجاز بمشایخ آن عصر رسیده بود و بعد از مدتی چون مراجعت فرمود در ناحیه کواری بر براط فاروق اقامت کرد چهل سال در آن بقعه بطاعت و اوراد مشغول شد که در آن مدت بغیر از دونوبت از آن بقعه بدر نیامد و در شهور سنه ۹۹۹ و عشرين و اربعمائه وفات یافت و در همان رباط مدفون است » انتهى

ص ۲۶۴ س ۷ باخر ، الشیخ ابوبکر بن عمر بن محمد المعروف ببیر کر ، در حواشی ذیل این صفحه ۷ سطر باخر مانده مانوشته ایم که « در نسخ معموله شیرازنامه از خطی و چاپی گویا اصلا و ابدا هیچ نامی از ابوبکر معروف ببیر کر برده نشده » ولی بعدها چنانکه در حاشیه قبل گفتیم پس از آنکه نسخه خطی شیرازنامه مورخه ۸۳۳ را بدست آوردیم ترجمه احوال همین ابوبکر بر کر را نیز در آنجا یافتیم و این ترجمه نیز بتمامها از نسخه شیرازنامه چاپ طهران ساقط است و هی هذه :

« و منهم [ای من شیوخ الطبقة الثالثة] الشیخ الزاهد اسوة العباد سند المعرفاء الزهاد الشیخ ابوبکر بن عمر بن محمد يعرف ببیر کر<sup>۲</sup> فهرست شمایل و فضایل و دیباچه مناقب و مآثر بود حریم ضمیر منیرش آفتاب صفت مقرر انوار و مستودع اسرار آیات حق گشته بود و انفاص قدس آذارش سحاب آسا هشیم و حطام جهالت طالبان

۱ - کذا فی الاصل ، ولی در شدالازار ص ۲۶۳ ، ابوالحسن ، و اعلمه اضهر ،

۲ - کواری نام بلوکی است در فارس به مسافت ده فرسخ تقریبا در جنوب شیراز ، -

۳ - کذا بالغبن المعجزة ، ولی در شدالازار ص ۲۶۴ ، « بر کر » بکاف بجای غبن مرقوم است ،

را نضارت و نمو استعداد و استدراك بخشوده شيخ العارفين روزبهان قدس الله سره در مبادی حال بخدمتش متردد بودی و از تتائف<sup>۱</sup> انفاص و لطائف مفاهات آن یگانه استطراف می نمودی ، بتاریخ سنه اربعین و خمسمائة وفات یافته و در درب خدیش بمزار معروف بیرغر مدفون است ، اتمهی

ص ۲۶۶ س ۲-۳ ، این دوینت را با اندک اختلافی با اینجا ابواسحق شیرازی در طبقات الفقهاء ص ۱۰۱ و صاحب آثار البلاد در تحت عنوان « شیراز » ص ۱۴۱ بابو نصر بن ابی عبدالله الحنّاط از فقهاء شیراز معاصر عضدالدوله نسبت داده اند و خلاصه عبارت آن هر دو مؤلف ملقفاً از قرار ذیل است : « و ینسب الیها [ ای الی شیراز ] ابو نصر بن ابی عبدالله الحنّاط<sup>۲</sup> کان فقیها اصولیاً ادیباً مناظرأ شاعرأ مات بفید فی طریق مکة اخذ الفقه عن ابيه وله مصنّفات کثیرة فی الفقه و اصول الفقه وعنه اخذ فقهاء شیراز الفقه وهو الذی یقول فی کتاب المزنی<sup>۳</sup> رحمه الله تعالی :

هذا الذی لم ازل اطوی وانشره      حتی بلغت به ما کنت آمله<sup>۴</sup>  
فدمٌ علیه و جانبٌ من یخالفه      فالعلم انفس شیء انت حامله<sup>۵</sup>

ص ۲۸۴-۲۸۵ ، نظر خوانندگان را باغلاط و اوهام و اشتباهات بسیار عجیبی که مؤلف را در این دو صفحه روی داده است و ما در حواشی ذیل صفحات اجمالاً بآنها اشاره کرده ایم بنحو خصوصی جلب می نمائیم ، -

ص ۲۹۶ س ۱ ، الشیخ بانجیر بن عبدالله الخوزی ، کلمه بانجیر در نسخه قدیمی متقن مضبوط ق صریحاً و اضحاً بیاء موّحده و الف و جیم و یاء مثناة تحتانیّه و در آخر راء مهمله مرقوم است ، و بانجیر بهمان ضبط ولی بدون الف هیئت دیگری از همین کلمه است که در کتب تواریخ و رجال بیشتر باین هیئت اخیر برمیخوریم و

۱ - کذا فی الاصل ، تنفه بضم نون و سکون تاء جمع آن تنف کسر د بمعنی آنچه بانگشت از گیاه و جز آن برچینند می باشد و من العجاز اعطاه تنفه من الطعام ای شیئاً منه ( منتهی الأرب و اساس ) ولی تتائف که قیاساً جیح نتافه باید باشد بهمان معنی تنفه در کتب لغت بمعنی مجازی تنفه یافت نشد ،  
۲ - کذا فی طبقات الفقهاء یعنی < الحنّاط > بجاء مهمله و نون یعنی گندم فروش ، - ولی در آثار البلاد  
< الغیاط > بجاء معجمه و یاء مثناة تحتانیّه مرقوم است ، -

۳ - رجوع شود بکشف الظنول در عنوان « مختصر المزنی فی فروع الشافعیة » ،

در دو نسخه ب م نیز در مورد صاحب ترجمه مانحن فیه بهمین صورت مرقوم است منتهی با تنقیط ناقص (رجوع شود بحاشیه ۱ از ص ۲۹۶) و در همان حاشیه گفتیم که این کلمه تقریباً بنحو قطع و یقین از اعلام دیالمه است از جنس و شمکیر و کور گیر و شیر گیر که در قرون وسطی در دوره استیلای دیالمه و مدتها نیز بعد از آن در اقطار ایران این نوع اسامی دیلمی از قبیل همین کلمه بنجیر و بانجیر و بنکیر و مرداویج و اسفار و دیلمسفار و شیراسفار و پلسوار (= پیل سوار) و باکالیجار و شیرزیل و جستان و هسوفان و شرمزن و قرکوه و مناور و فیلسار و خواشاده و غیره و غیره بسیار شایع بوده است ولی در قرون متأخره اینگونه اعلام متدرجاً مهجور شده و بکلی از میان رفته است و امروز فقط در کتب تواریخ و رجال باینگونه اسامی برمیخوریم لاغیر، و مابین اینگونه اسامی بعضی از آنها که نادر الاستعمال تر و غیر مانوس تر از سایر اعلام از همان منشأ بوده و صورت ظاهری آن نیز مرکب از حروف متشابهه و مراکز متعدده بوده مثل همین کلمه بنجیر مثلاً تصحیفات بسیار عجیب و غریب در آنها راه یافته و تلفظ اصلی آنها برای اغلب اشخاص بکلی در پرده خفا مانده است، مثلاً در حاشیه نسخه م در مقابل عنوان صاحب ترجمه حاضر یعنی شیخ بنجیر خوزی بخطی الحاقی کسی نوشته: «مزار مشهور بشیخ بیخبر» (بباء موحده و یاء مثناة تحتانیه و خاء معجمه و باء موحده و در آخر راء مهمله!) و همچنین در چاپ سقیم ترجمه فارسی کتاب حاضر بقلم پسر مؤلف عیسی بن جنید ص ۱۲ نیز عین همین تصحیف روی داده و نام او را شیخ بیخبر بعین همان املائی مصحّف مذکور بلافاصله قبل چاپ کرده اند، و بشرح ایضاً در فارسنامه ناصری ج ۲ ص ۲۵۰ در شرح احوال خواجه امین الدّین ابوالحسن بن بنجیر کازرونی (نمره ۲۴۶ از تراجم کتاب حاضر) نام او را «خواجه امین الدّین ابوالحسن بن بیخبر کازرونی» عنوان کرده است بعین همان املائی مصحّف مذکور منتهی با انفصال در کتابت بین «بی» و «خبر»، و باز یکی دیدگر از موسومین بهمین اسم دیلمی بنجیر یعنی پدر (عزالدین بن بنجیر شاعر معاصر سلغریان) نام او در و صاف چنانکه خواهیم گفت به «پنجره» تصحیف شده است! - باری ذیلاً ما اسامی بعضی موسومین باین اسم عجیب مهجور را از روی بعضی مآخذ معتبره رجال با

کتب تواریخ که این کلمه در آن مأخذ اغلب صریحاً و اضحاً بضبط قلم و بدون هیچ تصحیف و تحریفی بهمان هیئت بنجیر با باء موّحده و نون و جیم و یاء مثناة تحتانیّه و راء مهمله یا بانجیر بزادتی الفی بعد از حرف اوّل مثل متن حاضر یا بنکیر با کاف بجای جیم نوشته شده نقل میکنیم تا خواننده اوّلاً از ضبط و املائی صحیح این کلمه اطمینان پیدا کند و ثانیاً معلوم اوشود که این اسم در قرون وسطی از اسامی نسبتاً متداول بوده است در ایران :

۱ - در کتاب التّدوین فی ذکر اخبار قزوین تألیف امام الدین محمّد بن عبدالکریم رافعی متوفی در سنه ۶۲۳ نسخه عکسی اسکندریّه در باب باء موّحده بین « بلال » و « بندار » گوید بعین عبارت ( ص ۲۵۷ ) : « الثّامن بنجیر <sup>۱</sup> بن رستم بن بنجیر <sup>۱</sup> الزّاهد القزوینی سمع الامام احمد بن اسمعیل یقول فیما املی سنه سبع و اربعین و خمسمائة انبأنا زاهر . . . . عن ابن عبّاس رضی الله عنه قال قال رسول الله رأیت ربی فی احسن صورۃ الخ » انتهى - از ترتیب ذکر این کلمه در کتاب تدوین که اسامی آن مرتّب بحروف معجم است در باب باء موّحده بین « بلال » از یک طرف و بین « بندار » از طرف دیگر واضح میشود اوّلاً که حرف اوّل آن باء موّحده است بالضرّوره و حرف دوّم آن نیز بالضرّوره نون است ( نه یاء مثناة تحتانیه و نه حرف دیگر از حروف مرکزدار مانند باء و تاء ) -

و باز در همان کتاب در باب میم در اوّل فصل محمّدین که اسامی آباء ایشان بیاء موّحده بعدها التّون شروع میشود قبل از کسانی که اسامی آباء ایشان « بندار » است ترجمه احوال دونفر ذیل را که اسم پدرشان بنجیر است ذکر کرده است بعین عبارت : « محمد بن بنجیر <sup>۲</sup> الهمدانی سمع بقزوین الصّوفی شیخ ابراهیم السّجادی سنه سبع و عشرين و خمسمائة جزءاً من حدیث ابی بکر النّقاش . . . عن عبد الله بن زعمه اخبره انه سمع رسول الله صلعم یقول فی خطبة فی ذکر النّاقة الّتی عقرها قوم صالح فقال اذا نبعت اشقاها لها رجل عزیز منیع فی رهطه مثل ابن زعمه ابوزعمه عمّ الزیر بن العوّام - محمد بن بنجیر <sup>۳</sup> بن الحسن الصّوفی القصیری شیخ بگاء خاشع تالی لکتاب الله یؤم

۱ - نقطه جیم را در هر دو موضع در نسخه اصل ندارد ، -

۲ - بدون هیچ نقطه . ۳ - بدون هیچ نقطه ،

فی بعض المساجد بقزوین سمع اکثر اسباب النزول للواحدی سنة احدى و سبعین و خمسمائة عن عطاء الله بن علی بروایتہ عن ابی نصر الأریغانی عن المصنّف « انتهى باختصار » کلمه بنجیر در هر دو عنوان بی نقطه است ولی از ترتیب ذکر آن در ابتداء فصل باء موّحده بعدها النون در اسماء آباء محمّدین واضح میشود که حرف اوّل آن باء موّحده است و حرف دوّم آن نون بالضرورة و حرف سوّم و چهارم آن نیز حلاً بر نظایر آن تقریباً بنحو قطع و یقین جیم و یاء مثناة تحتانیه است چه بغیر این دو حرف هیچ اسم دیگری که مبدؤ بباء موّحده و نون و جایش قبل از « بندار » باشد دیده و شنیده نشده است -

۲ - یاقوت در معجم البلدان ج ۱ ص ۷۸۱ در عنوان بیجانین گوید : « بیجانین بالفتح ثم السكون و جیم و الف و نون مفتوحة و یاء ساكنة و نون اخرى من قرى نهاوند منها ابو العلاء عیسی بن محمّد بن منصور الصوفی الهمدانی البیجانینی سكن بیجانین فنسب اليها و سمع الحديث من ابی ثابت بنجیر الصوفی الهمدانی ذكره فی التحجیر » انتهى ، درین فصل کلمه بنجیر صریحاً و اضحاً بعینه بهمان ضبط مذکور در فوق (یعنی بباء موّحده و نون و جیم و یاء مثناة تحتانیه و راء مهمله) چاپ شده است - مقصود یا قوت از تحجیر یکی از مؤلفات سمعانی است موسوم به التحجیر فی المعجم الكبير) (رجوع شود بشماره ۱۱ از فهرست مؤلفات او در دیباجة ناشر کتاب الأنساب او) ، و سمعانی همین مطلب را در کتاب الأنساب در تحت همان عنوان « البیجانینی » ورق ۹۸ الف تکرار کرده است از قرار ذیل :

« البیجانینی [ بالضبط المذكور المنقول عن معجم البلدان بعینه ] هذه التسمية الى بیجانین احدى قرى نهاوند منها ابو العلاء عیسی بن محمّد بن علی بن المنصور الصوفی البیجانینی هذا شیخ من اهل بروجرد و سكن بیجانین فنسب اليها و اتفق انی دخلت هذه القرية فی انصرافی من نهاوند الى بروجرد فرأينا شیخاً صوفياً ملیح الشیبة حسن الوجه خفیف الحركات نظیف النیاب فسألنا حضور داره او خاتقاه فاعتذرنا فاعدنا فی موضع و قدّم بین یدینا ما حضر و كان حلوا الكلام فسألته هل سمعت شیئاً من الحديث فقال بلی من شیخی ابی ثابت بنجیر<sup>۱</sup> بن منصور الصوفی الهمدانی فطالبتہ باسل یخرجه

لاسمعه فقال ما يحضرنى الساعة واملى علىّ حكاية عجيبة من حفظه بالا سناد انكرتها فى نفسى غاية الانكار غير انى كتبتها ثم وجدت الحكاية والاسناد واللفظ الذى املاه علىّ فى كتاب آداب الفقراء لابي محمد جعفر بن محمد بن الحسن الابهرى وهو [يعنى البيجاني - ظ] رواها عن بنجیر<sup>۱</sup> عنه [اي عن الابهرى - ظ] وفارقتة فى المحرم سنة ۵۳۲ ، انتهى ،

۳ - ايضاً ياقوت در كتاب ديگر خود معجم الأدياء ج ۵ ص ۴۳۸ در ضمن سلسله رواه حكايتى نام شخصى را برده بنام ابوثابت بنجیر از قرار ذيل : « قرأت بخطّ ابى سعد انبأنا ابونصر يحيى بن خلف الخلقاني انبأنا ابو ثابت بنجیر بن على ابنا ابونصر بن ماكولا السخ » ، كلمه بنجیر بعين همان ضبط مذکور در فوق (يعنى بيا مؤخده و نون و جيم و ياء مثناة تحتانيه و راء مهمله) مرقوم است صريحاً واضحاً ، -  
 ۴ - در مختصر تاريخ السلجوقيه عماد كاتب طبع ليدن ص ۵۶ در شرح احوال نظام الملك طوسى معروف گويد از قول خود او : « قال كنت فى مبتدأ امرى فى خدمة الأمير بيجير اسفهلار خراسان » ( با نسخه بدل بنجیر بهمان ضبط مذکور در فوق ولى بدون نقطه حرف اوّل ) ، و اين كلمه در همين حكايت در ابن الأثير هم چاپ اروپا و هم چاپ مصر در حوادث ۴۸۵ سه مرتبه آمده و هر سه مرتبه به « تاجر » اسم فاعل از تجارت تصحيف شده است ، و همچنين نيز در مختصر الدول ابن العبرى ص ۳۳۶ كه آنجا نيز نام اين امير به « تاجر » تصحيف شده است ، -

۵ - يکى از شعراء قرن ششم معاصر اتابك تكله بن زنگى (۵۷۱-۵۹۱) و اتابك سعد بن زنگى (۵۹۱-۶۲۳) از سلسله سلغربان فارس موسوم بوده است بعز الدين رشيد ابن بنجیر بن محمود بن احمد شيرازى و ترجمه احوال مختصرى از او در تلخيص مجمع الألقاب ابن الفوطى در باب عين مذکور است از قرار ذيل :

« عزّالدين ابو رشاد رشيد بن بنجیر<sup>۲</sup> بن محمود الشيرازى الأديب ، ذكروه

۱ - بدون نقطه سه حروف اوّل .

۲ - كلمه بنجیر بضبط قلم بعينه بهمان ضبط مذکور در فوق است ، وبعلاوه روى حرف اوّل آن يعنى باء مؤخده واضحاً ضمه گذارده شده است ،



لی الشیخ العالم عزالدین ابراهیم بن ابی علی الشیرازی قال کان ادیباً فصیحاً له دیوان موجود وهو بین الفضلاء معدود وانشدنی بالرصد<sup>۱</sup> سنة تسع و ستین [ وستمائة ] قال انشدنی عزالدین رشید لنفسه :

وافتك خسون یا مغرور فاعتنمن  
بالحق تعلمه و الخیر عمله  
عساک تحظى بلذات التعمیم غداً  
اولا فتنجو بها من لجة السقر<sup>۲</sup>

در تاریخ و صاف ص ۱۵۰ در فصل راجع بسלטنت تکه بن زنگی (۵۷۱ - ۵۹۱) چندین بیت از قصیده ازین شاعر در مدح او نقل کرده ولی اسم پدر او بنجیر در نتیجه جهل نسخ به « بنجره » تصحیف شده است<sup>۲</sup> ، عین عبارت او چنین است : « وعزالدین ابن بنجره [ صح : بنجیر ] را در مدایح آن پادشاه قصاید غراست این دو سه بیت از آن قصیده ثبت کرده شد :

هو الملك<sup>۳</sup> نال الفرقین دعائمه  
تفرّد فی الآفاق تكلّة شاهنا  
هو الملك<sup>۳</sup> عمّ الخافقین مكارمه  
فلامن یجاریه ولا من یقاومه

الابیات « ۱ - و باز در ص ۱۵۳ در ذکر وقایع عهد سعد بن زنگی گوید : « در شهر سنه ستمائة اتابك ازبك بن پهلوان باكلجه [ ظ : ككجه ] قاصد شیراز آمد و غارت شعواء و فتكك شنعاء فرمود ، عزالدین بنجره<sup>۴</sup> [ صح : بنجیر ] راست درین حال :  
الاهات السلاف ولا تشجّه  
فقد رجّ الأسی فی القلب رجّه  
الابیات الثمانية « ۱ -

۶ - همین بنجیر ( یا بانجیر ) بن عبدالله خوزی که ترجمه احوال وی در

۱ - یعنی رصدی که خواجه نصیرالدین طوسی در سنه ۶۵۷ بحکم هولاؤو در مراغه بناه بود و ابن الفوطی مؤلف کتاب تلخیص مجمع الالقب مدت ده سال کتابدار کتابخانه این رصد بوده است از باب خواجه نصیر ، ۲ - یعنی بهمان املائی پنجره معروف منتهی بیا عربی وبدون نقطه جیم ، - در نسخه خطی و جایی شیراز نامه هم در همین مورد نام پدر این شاعر بصور متفاوت عجیبی تصحیف شده است ، که فایده در نقل آنها نیست ،

۳ - ملك اول بضم میم است بمعنی پادشاهی و ملك دوم بفتح میم است بمعنی پادشاه ، -

۴ - یعنی عین همان تصحیف مذکور در چند سطر قبل ، -

شد الازار ص ۲۵۶ - ۲۵۷ مسطور است و این حاشیه مفصل برای توضیح ضبط و املائی اسم او تعلیق شده است ، این شخص چنانکه صریح شد الازار است در شیراز مدرسه بنانهاده بوده و ضیاع و عقار و املاک بسیاری بر آن وقف نموده بوده است ، نام این شخص و نام مدرسه او در شیراز نامه نیز ص ۱۳۸ در ترجمه شرف الدین بن بهرام زکی استطراداً دو مرتبه آمده و اتفاقاً با آنکه این چاپ شیراز نامه بسیار مغلوط است بحکم ان الکنزوب قد یصدق در هر دو مرتبه این کلمه در نهایت صراحت و وضوح بهمان ضبط صحیح مذکور در فوق (یعنی بیاء مو حده و نون و جیم و یاء مثناة تحتانیة و راء مهمله) چاپ شده است منتهی چون طابع گویا هیچوقت در عمر خود باین کلمه عجیب با این قیافه غریب مصادف نشده بوده در هر دو موضع بعد از این کلمه علامت استفهامی گذارده است و عین عبارت شیراز نامه از قرار ذیل است : « بتاریخ سنه سبع و سبعین و ستمائة [شرف الدین بن بهرام زکی] وفات یافته و قبر مبارکش در مدرسه بنجیر خونزی بصفه جنوب افتاده و امام عالم اصیل الدین ابو عبدالله جعفر بن نصیر الدین محمد معروف بصاحب لوح که از جمله تلامذه آن بزرگ بود هم در جوار او بر باط بنجیر مدفون است » .

۷ - یکی دیگر از موسومین باین اسم پدر خواجه امین الدین ابوالحسن کازرونی وزیر خیر عادل معروف اتابک نکه بن زنگی (۵۷۱-۵۹۱) است که ترجمه احوال او در کتاب حاضر ص ۳۴۸ - ۳۵۱ (شماره ۲۴۶ از تراجم) بعنوان « خواجه امین الدین ابوالحسن بن ابی الخیر بنجیر الکازرونی » مسطور است ، رجوع بدانجا شود ، ۸ - یکی از امراء او اخر عهد دیالمه که ذکر او در ابن الاثیر در تاریخ آل بویه مابین سنوات ۴۴۰-۴۵۰ بسیار مکرر آمده شخصی است موسوم بهزار اسب بن بنکیر ، این کلمه اخیر یعنی بنکیر با احتمال بسیار قوی هیئت دیگری از همان کلمه بنجیر است منتهی بجای جیم کاف ظاهراً فارسی است ، و ما ذیلاً چند جمله از موارد ذکر او را در ابن الاثیر نقل میکنیم تا فی الجمله وضعیت او و نقشی را که این شخص در او اخر دولت آل بویه بازی کرده بدست آید ، مؤلف مزبور در حوادث سنه ۴۴۳ گوید : « ثم ان الامیر ابا منصور صاحب فارس و هزار اسب بن بنکیر و منصور بن الحسین الأسدی و من معهما من الدیلم و الانراک ساروا من ارجان یطلبون تسترفسبهم [الملك] الرحیم

الیهما و حال بینهم و بینهما « -

و باز در حوادث همان سال گوید « فی هذه السنة سیر الملك الرحيم اخاه الامير اباسعد فی جيش السی بلاد فارس و كان سبب ذلك ان المقيم فی قلعة اصطنخر وهو ابونصر بن خسرو كان له اخوان قبض علیهما هزارسب بن بنکیر بامر الامیر ابی منصور فكتب الی الملك الرحيم ینذل له الطاعة و المساعدة و یطلب ان یرسیر الیه اخاه لیملكه بلاد فارس فسریر الیه اباسعد فی جيش « - و در حوادث سنه ۴۴۵ گوید : « فی هذه السنة فی جمادی الاولی استولی الملك الرحيم علی مدینة ارجان و اطاعه من كان بها من الجند و كان المقدم علیهم فولاذ بن خسرو الذیلمی و خاف هزارسب بن بنکیر من ذلك لانه كان مبایناً للملك الرحيم علی ما ذکرناه فارسل یتضرع و یتقرّب و یسأل التقدّم الی فولاذ باحسان مجاورته فاجیب الی ذلك « - و باز در حوادث همان سال ۴۴۵ گوید : فی هذه السنة وصل السلطان طغرلک الی اصبهان مریضاً و قوی الارجاج علیہ بالموت ثم عوفی و وصل الیه الامیر ابوعلی بن الملك ابی کالیجار الذی كان صاحب البصرة و وصل الیه ایضاً هزارسب بن بنکیر صاحب ایذج فانه كان قد خاف الملك الرحيم لما استولی علی البصرة و ارجان فاكرمهما طغرلک و احسن ضیافتهما و وعدهما الثمرة و المعونة « - انتهى موضع الحاجة من کلام ابن الأثیر ، و باز در غیر این موارد نیز ذکر می آید و آمده و لسی محض احتراز از تطویل از نقل آن صرف نظر نمودیم .

و در ختام این نکته را نا گفته نگذاریم که در فارسنامه ناسری ج ۲ ص ۲۵۷ در عنوان بلوک کربال واقع در مشرق شیراز بمسافت ده فرسخ یکی از قرای آن بلوک را بنجیر می شمرد بعین همان ضبط و املائی مذکور در فوق و بعلاوه ، بضبط قام ضمه نیز روی باء موخده گذارده (مانند مجمع الألقاب ابن الفوطی که چنانکه گذشت او نیز بضبط قلم ضمه روی باء بنجیر پدر عزالدین شاعر گذارده بود ) و شکی نیست که ظاهراً بنجیر در نام این قریه مانند بسیاری از قری و قصبات دیگر فارس و غیر فارس مأخوذ از نام اشخاصی است که مالک یا بانی آن قریه یا یکی از مشاهیر اهالی آنجا بوده اند و بعدها خود قریسه نیز باسم او معروف شده بوده است ، مثلاً بلغان نام

یکی از قرای همین بلوک است و بتصریح مؤلف نام این قریه مأخوذ از نام امیر بلغون یکی از امراء مغول بوده که این قریه از مآثر اوست ، و نیز قریه پالنگری که نام قصبه بلوک کام فیروز است و مأخوذ از نام یکی از امراء سلجوقیه است و نظایر این فقره فراوان است ، - مؤلف مزبور در همین فصل شرح بلوک کربال گوید که سلسله سادات بنجیری کربالی از سادات عالی درجات این بلوک است و در اینجا نیز واضحاً بضبط قلم ضمه روی باء موخده بنجیر گذارده است ، و از این دوسه مورد ضبط این کلمه بقلم در مجمع الألقاب و فارسنامه واضح میشود که تلفظ متعارفی این کلمه بضم حرف اول بوده است ، و هیئت بانجیر بالف که در عنوان صاحب ترجمه مانحن فیه در شدالآزار بطبق نسخه ق مرقوم است لابد هیئی دیگر از همین کلمه بوده که نادر الاستعمال تر از هیئت بنجیر بضم اول و بدون الف بوده است بقرینه آنکه در عین همان مورد در دو نسخه ب م این کلمه بصورت بنجیر بدون الف مکتوب است و همچنین در جمیع امثله که درین فصل از موسومین باین اسم از ماخذ مختلفه نقل کردیم همه آنها ( فقط باستثناء شدالآزار ) آن هم فقط در نسخه ق ( چنانکه ملاحظه شد بصورت بنجیر بدون الف نوشته شده است ، -

ص ۳۰۲ س ۱-۴ ، این چهار بیت را با اندک اختلافی با اینجا ابونصر سراج طوسی در کتاب اللمع ص ۲۴۶-۲۴۷ بذی التون مصری نسبت داده است از قرار ذیل :  
 « حکى عن يوسف بن الحسين أنه قال سمعت بعض الثقات يحكى عن ذى التون المصرى رحمه الله أنه قال :

إذا ارتحل الكرامُ إليك يوماً	ليلتمسوك حالاً بعد حالٍ
فإنَّ رحالنا حطَّتْ رضاءً	بحكمك عن حلولٍ وارتحالٍ

۱ - ولى در شماره شش ازین امثله يعنى امير بنجیر سه سالار خراسان و مخدوم خواجه نظام الملك طوسی که در این الاثیر ومختصر الدول ابن العبرى چنانکه گذشت بامير « تاجر » تصحيف شده است محتمل است قویاً که در ماخذ منقول عنه دو مؤلف مزبور نیز این کلمه بصورت « بانجیر » با الف مکتوب بوده است که نساخ بسى اطلاع آنرا بامير « تاجر » تصحيف کرده اند و الا بنجیر بدون الف ظاهرأ بعید است که به « تاجر » تصحيف شود . -

آنخنا فی فناء ک یا الهی      الیک مقوِّضین بلا اعتلال  
فَسَنَّا كَيْفَ شِئْتَ وَلَا تَكَلَّنَا      الی تدبیرنا یا ذا المعالی «

ص ۳۱۴ س ۸ از حواشی ، شیخ رکن الدین محمود سنجانى معروف به شاه

سنجان بسین مهمله و نون و جیم و الف و نون از مشاهیر عرفای قرن ششم و متوفی در سنه ۵۹۳ یا ۵۹۷ - شرح احوال مختصری از او در حواشی ذیل ص ۳۱۴ در تحت عنوان « تنبیه مهمم » ذکر کردیم و مدارك حاوی ترجمه احوال او را نیز در آنجا بدست دادیم ، چون مؤلفین اغلب تذکره های شعرا و طبقات صوفیه تصریح کرده اند که وی از اهالی قصبه سنجان من توابع خوفاً بوده و در همانجا مدفون شده و از طرف دیگر مزار شاه سنجان امروز در خراسان در نزدیکیهای تربت حیدریه ( نه در نزدیکیهای خوفاً ) مشهور و زیارتگاه عمومی است و من چون خود بآن صفحات سفر نکرده ام نمیدانستم این تناقض ظاهری را بر چه حمل کنم ، و بعلاوه چون اتفاقاً در نقشه های کنونی ایران هم در نزدیکیهای قصبه امروزی خوفاً قریه ایست موسوم بسنگان ( سنگان پائین ) و هم در نزدیکیهای تربت حیدریه نیز قریه دیگری است موسوم بهمان اسم سنگان ( سنگان بالا ) . این فقره پرده ابهام تصور مرا از مرقد شاه سنجان ضخیم تر کرده بود لهذا برای روشن کردن حقیقت امر بدوست فاضل و دانشمند خود آقای محمود قرخ رئیس دفتر و معاون اداری تولیت آستان رضوی مدّ ظلّه العالی متوسّل شدم و مکتوبی بایشان درین خصوص بمشهد مقدّس نوشتم و عقیده ایشان را در این باب استفسار نمودم ، ایشان نیز بفاضل دانشمند آقای عبدالحمید موای رئیس اداره املاک آستان قدس مدّ ظلّه العالی که از وضعیت قری و قصبات خراسان استحضار کامل دارند مراجعه فرمودند ، و آقای عبدالحمید مولوی لطف و مرحمت خود را از حدّ انتظار ما گذرانیده برای تحقیق این امر سفری بخرج خود مخصوص بآن حدود نمودند و نتیجه تحقیقات خود را بانضمام سه قطعه عکس از مرقد شاه سنجان برای اینجانب ارسال فرمودند که در ۲۳ بهمن ۱۳۲۵ شمسی بدست من رسید و ما نیز عین مکتوب ایشانرا با سه عکس مزبور تکمیلماً للفائده درج مینمائیم و ازین زحمتی که ایشان در راه کشف این مسئله بخود راه داده اند از صمیم قلب نهایت تشکر و امتنان خود را خدمت ایشان اظهار می نمائیم :

## مکتوب آقای عبدالحمید مولوی براقم این سطور راجع بمرقد شاه سنجان

« راجع بمقبره شاه محمود معروف بشاه سنجان توضیحات و اطلاعات ذیل را  
معروض میدارد :

در خراسان دو جا بنام سنگان مشهور است اول قریه سنگان که در نزدیکی  
قصبه رود حاکم نشین خواف واقع است ، دوم در تربت حیدریه بلوکی است باسم  
سنگان که مرکز آن بلوک نیز سنگان نامیده میشود و دهات بلوک سنگان تربت  
حیدریه وصل بدعوات خواف است و با احتمال قوی قبل از واقعه مغول وقتی که  
خواف آباد تر از حالا بوده تربت حیدریه و محال آن جزو خواف محسوب میشده<sup>۱</sup>  
و هر دو سنگان در یک بلوک واقع بوده و بشهادت اسناد و وقف نامه هائی که در آستان  
قدس رضوی مضبوط و در حدود چهار قرن پیش تنظیم شده محل وقوع محمدآباد و  
واحدآباد موقوفات آستان قدس در بلوک سنگان خواف تعیین گردیده در صورتیکه  
اکنون بلوک سنگان را قسمتی از دهات تربت حیدریه می شمارند و قبر شاه محمود

۱ - این حدس آقای مولوی یعنی اینکه تربت حیدریه در سابق جزو خواف محسوب میشده بقایب صائب  
ویکی قطعی و یقینی است ، صاحب مجمل فصیح خوافی که خودش اهل خواف و در نتیجه از وضعیت  
قری و قصبات آن نواحی بهتر از هر کس دیگر مطلع بوده در حوادث سنه ۹۳ هـ از کتاب مزبور  
گوید ، « سنه ثلاث و تسعین و خمسمائة ، وفات شیخ الاسلام قطب الأنام رکن الدین محمود سلطان  
سنجان که گویند بعضی اقطاب او را خواجة سنجان و شیخ سنجان و شاه سنجان و سلطان سنجان  
خوانده اند و استاد مردان نیز معاصر او بوده در سنجان زاوه خواف فی هذه السنه او قریباً من  
هذه السنه ، سلطان سنجان را رباعی بسیار است ، ، و چنانکه ملاحظه میشود فصیح خوافی وفات  
شاه سنجان را در سنجان زاوه خواف قید کرده نه در سنجان خواف مطلق مثل سایر تذکره ها برای  
اینکه معلوم کند که مقصودش سنگان تربت حیدریه است نه سنگان نزدیک قصبه خواف چه از خارج  
معلوم است که تربت حیدریه را سابق زاوه مینامیده اند و پس از آنکه شیخ قطب الدین حیدر از مشاهیر  
عرفاء اواخر قرن ششم و اوائل هفتم متوفی در سنه ۶۱۸ در آنجا مدفون شد بررور زمان آن شهر  
باسم تربت حیدریه مشهور گردید ، و معدنک فصیح خوافی زاوه را بخواف اضافه کرده و گفته « در سنجان  
زاوه خواف » که صریح است که زاوه و محال آن در آن عصر جزو خواف محسوب می شده است ، - ویکی  
از دلایل قطعی که تربت حیدریه کنونی همان زاوه متقدمین است این عبارت ابن بطوطه است در سفرنامه  
خود ج ۱ ص ۲۵۲ از طبع مصر : « ثم سافرتا منها [ ای من مدینه سرخس ] الی مدینه زاوه وهی  
مدینه الشیخ الصالح قطب الدین حیدر و الیه تنسب طائفة الحیدریه من الفقراء وهم الذین يجعلون  
حلق الحدید فی ابدیهم واعناقهم و آذانهم و يجعلونها ایضا فی ... حتی لا یتأتی لهم النکاح ، -

سنجانی در همین سنگان مرکز بلوک سنگان است و این سنگان در هفت فرسخی جنوب شرقی تربت حیدرآباد است و راهی که از آن از تربت بخواف میروند از وسط آنادی سنگان می گذرد. قبر شاه سنجان باقلعه و آنادی فعلی سنگان قریب پانصد متر فاصله دارد و از وضعیت محل و خرابه ها و آجرپاره ها و پستی و بلندی اراضی اطراف مزار شاه سنجان معلوم میشود که قبلاً قبرمذکور در وسط قلعه قدیم سنگان بوده و موقعی که آنادی سابق ازین رفته قلعه جدید سنگان را باقدری فاصله از قلعه قدیمی ساخته اند،

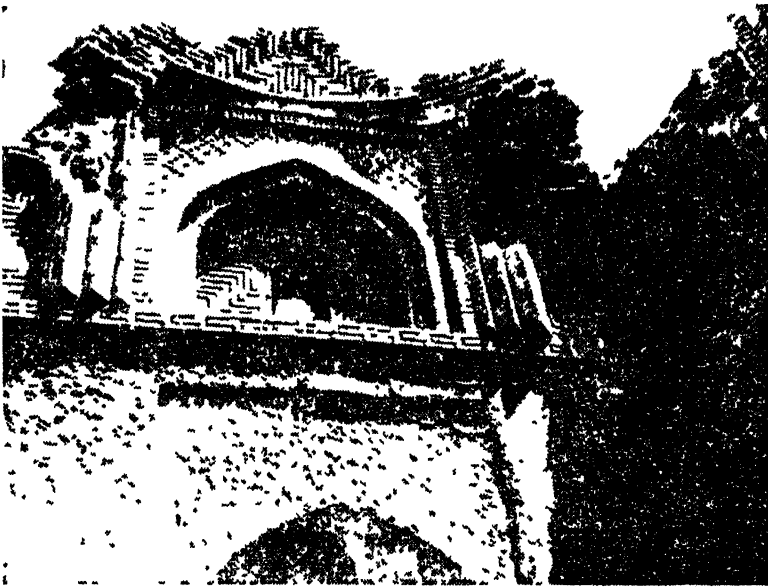
قبر شاه سنجان در سنگان و دهات اطراف آن مشهور و غالب اوقات مخصوصاً جمعه ها عده زیادی زیارت آنجا میروند و گاهی اهالی در آنجا اطعام می نمایند، آنچه از بناهای مقبره باقی مانده چهار دیواری است مربع بعرض و طول هفت ذرع و ارتفاع کنونی دیوارها قریب ده ذرع و سقف آن در سابق خراب گردیده و انوهی از آجر در روی قبر شاه سنجان که در وسط بقعه است از زمان خرابی تا کنون باقی مانده و باین جهت معلوم نیست سنگ مرقد شاه سنجان در زیر توده های آجر محفوظ مانده یا در سالهای گذشته از بین رفته است، اصل بنای بقعه را از چینه (گل رسیده) ساخته اند و سقف و نمای خارج مقبره آجری بوده و در داخل مقبره آثار رومالی کج سفید در دیوارها دیده میشود و کتیبه و تزئین دیگری ندارد،

در ضلع شمالی مقبره اطاقی مخروطی است که با درگاهی مقبره مربوط و مدخل مقبره از آنجا بوده است، در مشرق چهار دیوار خرابه هائی است که معروف به آشینخانه میباشد و متصل با شنزخانه بنای مسقفی بوده که عینا با سلوب مقبره ساخته شده و مشهور بمسجد است و در سالهای اخیر سقف این مسجد را مرده سنگان بزحمت خراب کرده و آنچه آجر درست سالم را آنجا بدست آمده در مسجد قریه فعلی سنگان آجر فرش نموده اند، عکسی از داخل مقبره از نقایای سقف و عکس دیگری از نمای جنوبی و عکس دیگری از تمام بنای مقبره و خرابه آشینخانه و مسجد از طرف شمال تهیه شده که بضمیمه تقدیم گردید.

در اطراف مقبره شاه سنجان بفواصلی سه قبر دیگر بنام استاد مردان<sup>۱</sup> و شیخ امامقلی و غیاث الدین مشهور است که قبر شیخ امامقلی دارای بقعه کوچک آجری است و دو قبر دیگر را باطاقی از خشت خام مسقف نموده‌اند<sup>۲</sup>

۱۴ بهمن ماه ۱۳۲۵

عبدالحمید مولوی



۱ - منظره عمومی مقبره شاه سنجان ، بنای طرف راست باقی مانده مقبره ، و بنای طرف چپ مسجد محروبه ، و فاصله بین آندو حیاط آشین‌خانه است که خراب گردیده است . و در اطراف مقبره بناهای دیگری بوده که توده های خرابه آن درعکس دیده میشود .

۱ - رجوع شود عبارت منقوله از محمل فصیح حواری در ذیل ص ۵۳۹ از همین کتاب ، و بر رجوع شود بنفحات الأُس ص ۳۶۸ در ترجمه احوال حواحه احمد چشتی که در ضمن آن گوید . استاد مردان رحمة الله علیه از قصه سنجان خواب از مردان حواحه است و سالها آب و صوی

ویرا مهیا میداشت و روری که او را براحتت وطن امر کردند بگردد گفت که من طاقت مفارقت شما کجا دارم خواجه کرم نمود و گفت هر وقت که ترا آرزوی دیدار ما باشد حجابهای حساسی و مسافهای مکانی مرتفع گردد و ما را از همانجا ببینی و همچنان بود و دائماً اسامی گفتم که من از سنجان حشت رامی بسم -





۲ - باقی ماندهٔ سقف مزار شاه سنجان که با آجر ساخته شده و محتصری از دور کنند سقف در آن دیده میشود .

۴

۳ - عکس دیوار جنوبی مقبرهٔ شاه سنجان که راه حواف از کنار آن می‌گذرد ، دروازهٔ طرف راست عکس مربوط به باب انباری است که از سابق در کنار راه بوده ، و خرابهٔ مسجد در آجر عکس دیده میشود و فاصلهٔ بین مسجد و مقبره محل " آشنزخانه و مضیف بوده است .

ص ۳۱۷، حاشیه ۲، شیخ صدرالدین عبداللطیف بن کھف الدین اسمعیل بن عمر القصری، در کتاب تجارب السلف طبع آقای عباس اقبال ص ۱۶۵ مؤلف نام کسی را برده است که بظن بسیار قوی تقریباً بنحو قطع و بقین باید همین شخص مذکور در شد الازار باشد که گوید بکی از اساتید معین الدین احمد بن ابی الخیر (صاحب شیراز نامه) بوده است و عین عبارت تجارب السلف اینست: «و مخدوم مولانا المعظم سلطان المحققین صدر الحق والملة والدین شیخ السوری علم الهدی عبداللطیف القصری مد الله ظلاله علی الاسلام والمسلمین در بعضی روایات چنین یافت که دعبل بن علی الخزاعی قصد عبدالله بن طاهر والی خراسان کرد...» الی آخر الحکایة، و اگر این حدس ما صحیح باشد معلوم میشود که این صدرالدین عبداللطیف قصری بنحو قدر متیقن تا حدود سنه ۷۲۴ که سال تألیف تجارب السلف است در حیات بوده است.

ص ۳۲۴ - س ۵ باخر مانده، از حواشی کلمات « نسخه خطی جدید الاتباع کتابخانه ملی طهران» باید حذف شود چه آن معامله با کتابخانه ملی سرنگرفت و آن نسخه خطی شیراز نامه مورخه سنه ۸۳۳ که سابقاً متعلق بمرحوم میرزا محمد حسین شعاع الملک شیرازی بود اکنون متعلق است بجناب آقای علی اصغر حکمت وزیر اسبق فرهنگ که فعلاً با کمال لطف وسعه صدر آنرا در اختیار کامل راقم این سطور گذارده اند -

ص ۳۳۴، در این صفحه در حواشی بعضی اغتشاشات روی داده است که باید حتماً بتفصیل ذیل تصحیح شود:

در سطر اول از حواشی قبل از کلمات « نام و نسب کامل» باید رآده ۲ حواشی افزوده شود چه از اینجا بعد این حاشیه راجع بشاه شجاع الکرمانی است نه بشاه الکرمانی. در همین سطر اول از حواشی کلمات « صاحب ترجمه» باید بکلمات « این شخص» تصحیح شود.

سطر سوم و دوم مانده باخر صفحه از حواشی، این دوسطر باید بکلی حذف شود با رقم ۲ در ابتدای آنها.

ص ۳۴۵ حاشیه ۱، ملک اسلام جمال الدین ابراهیم طیبی و خاندان او،

چون ترجمه احوالی که مؤلف کتاب حاضر از ملك جمال الدین ابراهیم طیبی نموده فقط مشتمل بر فضایل و مناقب او و عبادت و عدالت او و سایر اعمال و صفات حسنه اوست و از امور تاریخی حیات او و اولاد او که قریب سی و پنج سال حاکم و صاحب اختیار مطلق کل مملکت فارس و بعضی قسمتهای عراق عرب بوده اند بکلی خالی و عاری است لهذا ما مناسب دانستیم که تکمیلاً للفائده بعضی معلومات تاریخی راجع بدو و بخاندان او را که از کتب مختلفه تواریخ التقاط نموده ایم ذیلاً بعنوان ضمیمه و تکمله شرح احوال او درج نمائیم :

نام و نسب و القاب کامل صاحب ترجمه ملك اسلام جمال الدین ابراهیم بن محمد طیبی مشهور بابن السوا ملی است ، او و اولاد او چنانکه گفتیم قریب سی و پنج سال از سنه ششصد و نود و دو الی سنه هفتصد و بیست و پنج بتفاریق از جانب سلاطین مغول ایران کیخانو و بایندو و غازان و اولجایتو و ابوسعید حکمران جمیع اصقاع فارس بوده اند برآ و بحرأ یعنی هم در خشکی و هم در جزائر خلیج فارس و گاه نیز عراق عرب و واسط و بصره نیز علاوه قلمرو حکومت ایشان میشده است ، و طیبی بکسر طاء مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و سپس باء موّحده و در آخر یاء نسبت منسوب است بطیبی بر وزن سبب که شهرکی بوده است مابین واسط و خوزستان <sup>۱</sup> بمسافت

۱ - طیب واقع بوده بمسافت اندکی در جنوب شرقی ( قلعه بیات ) یا خرابه های شهر قدیم بیات که نام آن و موقعیت آن در نقشه بزرگ ایران از آقای سرتیب عبدالرزاق خان بغایری در نواحی جنوبی پشتکوه بکلی نزدیک سرحد ایران و عراق فعلی در شمال جبل حمرین مثبت است ، در همان نقشه اندکی در جنوب قلعه مزبور قریب دوازده فرسخ در شمال عماره از نواحی عراق فعلی و قریب بیست و دو فرسخ بخط مستقیم در مغرب دزفول و قریب پنج یا شش فرسخ در شمال شرقی امام علی الشرقی « در خاک عراق رودخانه دیده میشود باسم رود تیب (= طیب ) که شهرک طیب ( یا تیب ) در کنار آن رود یا بکلی در نزدیکیهای آن واقع بوده است در خاک عراق فعلی نه ظاهرأ در خاک ایران ، و وصف رود تیب در کتاب « مرزهای ایران » تألیف آقای مهندس محمد علی مخبر ص ۷۸ و ۱۲۲ و نیز در جلد دوم از « جغرافیای مفصل ایران » تألیف آقای مسعود کیهان ص ۳۹ در هر دو مأخذ مزبور در فصل سرحدات غربی ایران شده است و خود شهرک طیب که اکنون وجود ندارد در نقشه دوم (= نقشه عراق ) از کتاب « اراضی خلافت شرقیه » تألیف مرحوم استرنج مرسوم است و در ص ۶۴ از همان کتاب نیز وصف آن و موقعیت آن شده است و نیز در ص ۸۲ و ۲۴۱ و ۲۴۷ باز استطراداً ذکری از آن شده است ، - و اما رود تیب از رودخانه های سرحدی ایران و عراق است [ بقیه در ذیل صفحه بعد ]

هجده فرسخ از هريك از آن دو موضع (معجم البلدان) ، - وسواملی منسوب است بسوامل جمع سوملة بفتح سين مهمله كه بمعنی نوعی فنجان كوچك است و شاید یکی از اجداد صاحب ترجمه سازنده یا فروشنده این نوع فنجانهای كوچك بوده است .

اولین کسی كه از این خاندان شیوخ طیبی عرب یا مستعرب مشهور شد همین جمال الدین ابراهیم طیبی بوده است كه در سنه ششصد و نود و در از جانب كیخاتو بحكومت فارس منتصب و بلقب ملك اسلام ملقب گردید (وصاف ص ۲۶۸) ، و از آن پس تا سال هفتصد و شش گاه بشغل حكومت مشغول و گاه مستعفی بود تا آنكه در شب يكشنبه بیست و يكم جمادی الاولی سنه هفتصد و شش در شیراز وفات یافت و در همانجا مدفون شد (وصاف ص ۵۰۷) . ملك اسلام از مشاهیر متمولین عصر خود بوده است و نام او و صیت ثروت هنگفت باور نكردنی او ز املاك وسیع او و كشتیهای او كه همواره مابین ایران و هند و چین درآمد و شد بوده اند در شرق و غرب مشهور و برالسنه و افواه جمهور مذکور بوده است ، حافظ ابرو گوید او را صدكشتی بزرگ بود كه دائماً در دریاها درسفر بودند ، تفاصیل احوال صاحب ترجمه مشروحاً در تضاعیف و صاف مذکور است و ترجمه مختصری نیز از او در درالكامنة ج ۱ ص ۵۹-۶۰ مندرج است كه بعین عبارت ذیلاً نقل میشود : « ابراهیم بن محمد بن سعدی الطیبی السقار الشهير بابن السواملی والسوامل اوعیه من خزف كان جدّه من بلدة الطیب فانقل الى واسط ثم تحوّل ابنه محمد الى بغداد زمن الناصر فتعلّم جمال الدین [ ابراهیم ] ثقب اللؤلؤ و جمع دراهم و دخل فی تجارة الى الصّين فتوغل و تمول ثم تقبل بلاداً بالعراق فكان يترفق بالرعيّة و يؤدّي ما عليه و كان ينطوي على دين و كرم و برّ و اعتقاد في اهل الخير حتى أنّه كان يحمل للعزّالفاروئي في كلّ عام الف مثقال ثم ان التتار حطّوا عليه في اخذ امواله الى ان تضعض حاله و مات سنة ستّ و سبعمائة و له ستّ و سبعون سنة » انتهى ، - و در شنرات الذهب ج ۶ ص ۱۳ در حوادث همان سال ۷۰۶ ترجمه مختصری از صاحب ترجمه مذکور است از قرار ذیل : « وفيها [ای فی سنه ۷۰۶] مات رئيس التجار القدر جمال الدین ابراهیم بن محمد السواملی - و السوامل كالطّاسات - العراقي كان يثقب اللؤلؤ فصد الفی درهم ثم اتجر و سار الى الصّين فتمول و عظم و ضمن العراق من القان

ورفق بالرعيّة و صار له اولاد مثل الملوك ثمّ صودر واخذ منه اموال فخمة ومات فجاءة بشيراز عن ستّ و سبعين سنة ، انتهى ، -

ملك اسلام را اولاد متعدد بوده است و ما اسامی هشت تن از پسران او را که از کتب مختلفه تواریخ التفاضل ذکر می نمایم : یکی از آنها **ملك فخر الدین احمد بن ابراهیم** است که در سنه ششصد و نود و هفت از جانب غازان بسفارت در دربار تیمور قآن بن چیم کیم بن قویلی قآن بن تولی بن چنگیز خان ( ۶۹۴ - ۷۰۶ ) در چین مأمور گردید و با انواع تحف و نفایس هدایای ثمین که لایق چنان بارگاهی بود بدان صوب حرکت نمود و پس از طی مسافت و معاناة اخطار و مخافات بالأخره در نزدیکیهای خانبالغ (= پکن) باردوی تیمور قآن رسید ، تیمور قآن مقدم او را بغایت اعزاز تلقی نمود و بدست خود او را کاسه شراب داد که علامت نهایت اکرام و احترام بوده است در دربار مغول ، در مراجعت ازین سفر دور و دراز که قریب هفت سال طول کشید در نزدیکیهای معبر ( یعنی قسمت جنوبی ساحل شرقی شبه جزیره هندوستان که اکنون بنام ساحل کروماندل ۱ معروف است ) **ملك فخر الدین** را وفات در رسید در سنه هفتصد و چهار ، و او را در معبر در جنب مرقد عمش برادر **ملك اسلام اعظم مرزبان الہند تقی الدین عبدالرحمن بن محمد طیبی** که وزیر و مشیر و نایب پادشاه معبر بود و در دو سال قبل در سنه هفتصد و دو وفات یافته بود دفن نمودند ( و صاف ۳۰۲ - ۳۰۳ ، ۵۰۵ - ۵۰۷ ) ، -

پسر دیگر **ملك اسلام اعظم سراج الدین بن ابراهیم** است که در معبر در نزد عمش **تقی الدین عبدالرحمن مزبور** توطن اختیار نموده بود ، پس از وفات این اخیر پادشاه معبر قصد کرد که اموال و مخلفات **تقی الدین** را تصرف نماید ، **سراج الدین** مبلغ دوست هزار دینار زر بیادشاه مزبور تقدیم نمود تا از آن عزم منصرف شد و مناصب عمش را بر **سراج الدین** مقرر داشت ، در سنه هفتصد و پانزده که عساکر سلطان علاء الدین خلجی معروف پادشاه دهلی ولایت معبر را تسخیر نمودند نسبت باهالی آنجا از قتل نفوس و نهب اموال چیزی فروگذار نکردند از جمله جمیع اموال و املاک و ثروت گزاف **ملك سراج الدین** نیز در آن فتنه بیاد غارت رفت ، **ملك**

سراج الدین ازین تغابن بسم خود را هلاک نمود در حدود سنه هفتصد و پانزده، و بعد از فوت او پسرش **ملك نظام الدین بن ملك سراج الدین** بنزد سلطان علاءالدین خلجی مذکور رفته از سوء حال و نهب اموال خود بنزد او شکایت برد؛ سلطان بواسطه روابط دوستی که از قدیم الايام با جدش ملك اسلام جمال الدین داشت مقدم او را اعزاز نموده برده قسمتی از اموال او و تفویض مناصب سابق او بدو فرمان داد (وصاف ۵۰۵، ۶۴۶ - ۶۴۷) -

پسر دیگر ملك اسلام **ملك اعدل عز الدین عبدالعزیز** است که پس از فوت پدر در غالب مناصب وی جانشین او گردید و پس از سوانح عدیده که برای او روی داد بالأخره در آخر ذی القعدة هفتصد و بیست و پنج در تبریز بسعایت دمشق خواجه پسر امیر چوپان بفرمان سلطان ابوسعید بقتل رسید و جنازه او را بشیراز برده در جنب مرقد پدر دفن کردند و بموت او دولت خاندان شیوخ طیبی در فارس منقرض گردید (شیراز نامه ص ۷۵ و فارسنامه ناصری ۱: ۴۸) -

پسر دیگر ملك اسلام **ملك اعلم شمس الدین محمد** است که شرح احوال او در متن شد الازار بلافاصله بعد از شرح احوال پدرش مذکور است، او نیز در بعضی مشاغل پدر جانشین او گردیده بود و پس از فوت ملك عز الدین عبدالعزیز مذکور مدتی در اردو برای بدست آوردن مناصب از دست رفته آن خاندان تکاپوی نمود ولی هیچ مفید نیفتاد؛ وفات او در سنه هفتصد و سی و چهار یاسی و پنج بوده است (شیراز نامه ۷۳، ۷۵، و مجمل فصیح خوافی در حوادث سنه ۷۳۴) -

پسران دیگر ملك اسلام عبارتند از **ملك جلال الدین عبدالکریم** و **ملك قوام الدین عبدالله** و **ملك بدر الدین فضل الله** و **ملك رکن الدین محمود** که هر یکی باستقلال والی و متصرف رکنی از ارکان مملکت بودند چه از بر و چه از بحر تا بطرف واسط و بصره و کیش و هرموز (شیراز نامه ۷۵، و فارسنامه ۱: ۴۸) -

**جمال الدین ملك اسلام** دختری نیز داشته که زوجه **ملك عبدالسلام** بود و حکومت بعضی از بلاد فارس از اردو باو مفوض شده بود، پس از وفات ملك اسلام پسرش **ملك عز الدین عبدالعزیز** سابق الذکر عبدالسلام را بدست خواهر خود زهر

خورانید و او هلاک شد، و بعد از آن در حدود سنه هفتصد و سیزده یا اندکی بعد از آن زین الدین علی بن عبدالسلام را از اردو بحکومت فارس فرستادند و مدت دو سال حکومت فارس بعهده او بود (جغرافی تاریخی حافظ ابرو ص ۱۷۰).

مدارك، برای مزید اطلاع از سوانح احوال ملك اسلام جمال الدین ابراهیم بن محمد طیبی و خاندان او رجوع شود بمدارك ذیل: جامع التواریخ قسمت غازان طبع لیسن سنه ۱۹۴۰ میلادی ص ۱۰۶، سمط العلی للحضرة العلیا نسخه عكسی کتابخانه ملی طهران ورق ۹۰ ب و ۱۳۰ ب، حوادث الجامعة ۴۹۴، ۴۹۸، و صاف ۲۶۸، ۲۷۷، ۲۸۴، ۲۹۷، ۳۰۵، ۳۱۷، ۳۱۹، ۳۳۰، ۳۴۰، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۶۳، ۴۰۱، ۴۰۵، ۴۰۵-۵۰۸، ۴۶۶-۶۴۷، شیراز نامه ۷۳-۷۵، ابن بطوطه ۲: ۱۳۶، درز-الکامنه ۱: ۵۹-۶۰ و ۳: ۴۱۲، استطراداً، جغرافیای تاریخی حافظ ابرو ۱۶۹-۱۷۰، مجمل فصیح خوافی<sup>۱</sup> در حوادث سنوات ۷۰۶، ۷۲۵، ۷۳۴، سذرات الذهب ۶: ۱۳، فارسنامه ناصری ۱: ۴۳-۴۸، -

ص ۳۶۳ س ۲، فخر الدین الجار بردی، شارح معروف شافیه ابن الحاجب و متوفی در تبریز در سنه ۷۴۶، مآخذ ترجمه احوال این شخص را در حاشیه ۳ از همین صفحه ۳۶۳ بدست داده ایم، بر این مآخذ باید علاوه شود بعد از سبکی،<sup>۱</sup> درر الکامنه ج ۱ ص ۱۲۳-۱۲۴، -

۱- عین عبارت او در مورد دوّم یعنی سنه ۷۲۵ اینست، سنه خمس و عشرين و سبعمائة ... قال ملك فخر الدین حاكم شیراز در تبریز، فخر الدین درین عبارت نحو وضع و یقین تصحیف عزالدین است یعنی ملك اعدل عزالدین عبدالعزیز بن ملك اسلام جمال الدین ابراهیم طیبی که بتصریح شیراز نامه و فارسنامه در این سال ۷۲۵ چنانکه در فوق مذکور شد در تبریز بسعادت دمشق خواجه پسر امیر چویان بقتل رسید، و فخر الدین احمد سر دیگر ملك اسلام است که وفاتش چنانکه نیز در فوق مذکور داشتیم در سنه ۷۰۴ در نزدیکیهای مهب در هندوستان روی داد، و عبارت فصیح خوافی در مورد سوم یعنی سنه ۷۳۴ از قرار ذیل است: سنه اربع و ثمان و سبعمائة وفات ملك شمس الدین بن شیخ جمال الدین حاکم شیراز برادر ملك عزالدین [عبدالعزیز] الکیشی و قبل سنه خمس و ثلاثین و سبعمائة، و کیشی باین مناسبت گفته که این ملك عزالدین عبدالعزیز مدتها حاکم جزیره کش بوده است.

در خصوص نسبت « جاربردی » ما در همان حاشیه نوشته ایم که با فحص شدید توانستیم معلوم کنیم که جاربردی نسبت بکجا و بچيست ، ولی بعد ها یکی از دوستان جلب نظر ما را باین فقره نمود که ظاهراً نام قلعه جاربرد یکی دو مرتبه در کتاب معروف « سیره السلطان جلال الدین منکبرنی » تألیف محمد بن احمد نسوی منشی پادشاه مزبور برده شده است و از آنجا صریحاً معلوم میشود که قلعه جاربرد از مضافات اران بوده است یعنی ناحیه وسیع واقع در شمال رود ارس و شمال آذربایجان و محصور بین رود ارس از جنوب و رود کراز شمال که از دوره مغول ببعد قسمت شرقی آن ناحیه موسوم بقرا باغ گردید و از شهرهای مشهور آن ولایت گنجه و بردع و شمکور و نخجوان بوده است ، مؤلف مزبور در ص ۲۳۰ از کتاب مذکور گوید بعین عبارت : « ذکر حبس السلطان شرف الملك<sup>۱</sup> بقلعه جاربرد<sup>۲</sup> و قتله بعد شهر او اکثر ، کان السلطان لثما قارب قلعه جاربرد<sup>۳</sup> وهی من مضافات اران وقد عزم ان یحبس شرف الملك بهار کب الیها لینظر فی حالها و علم ان شرف الملك لا یتخلف عنه فلما صعد القلعة صعد معه شرف الملك واجتمع السلطان بوالیها و تقدم الیه سرّاً بانّه اذا نزل منع شرف الملك من النزول . . . [ ثم بعد حبسه با یتام ] وجه صحبة ابن

۱ - یعنی فخرالدین علی بن ابوالقاسم جندی ملقب بشرف الملك وزیر سلطان جلال الدین منکبرنی که در حدود سنه ششصد و هجده بوزارت او منتصب شد و در شهر او اوسط سنه ششصد و بیست و هشت پس از آنکه بر سلطان عاصی شده بود و در قلعه جبران (= گبران ) از قلاع اران تحصن جسته و سلطان او را بلطایف الحیل بدست آورده بحکم سلطان در قلعه جاربرد محل گفتگوی ما بقتل رسید و این واقعه فقط چند ماهی قبل از قتل خود سلطان جلال الدین بدست اکراد در حوالی میافارقین در نیمه شوال همان سال ۶۲۸ روی داد ،

۲ - چنین است بعینه در متن چاپی بجیم و الف و راه مهمله و یاه مشناه تحتانیه و یاه موحدّه و راه و دال مهملتین ( ولی مشهور در تلفظ این کلمه در نسبت جاربردی فاضل مشهور بدون یاه مشناه تحتانیه است ) و طابع خود اینگونه تصحیح کرده است و ظاهراً بکلی حق با او بوده است ، ولی در اصل نسخه خطی بتصریح طابع این کلمه جاریرد بجاء مهمله و تقدیم یاه موحدّه بر یاه مشناه تحتانیه مرقوم است ،

۳ - چنین است در متن چاپی یعنی بهمان املائی سطر قبل ، و از اینکه هیچ نمیکوید در اصل خطی چگونه بوده شاید بتوان استنباط کرد که در آنجا نیز بعینه بهمین نحو مرقوم بوده است ولی یقین نمیتوان کرد ،



الوالی خمسة من السلاحدارية فأهلكوه واهلكوا بهلاكه الكرم الخ ، انتهى -  
 وقبل ازین درس ۱۵۶ نیز باز ذکر ازین قلعه جاربرد آمده است منتهی آنجا  
 باتنقیط فاسد چاپ شده است ، عین عبارت او اینست : « ذکر فتح شرف الملك اذربيجان  
 وارآن والسطان بالعراق ، كان شرف الملك لما تخلف عن السلطان و اقام باذربيجان  
 صرف همته الى افتتاح القلاع العاصية فاستمال قلوب من بدزمار من المقدمين والأجناد  
 بالوعد والتقد الى ان اجابوه الى تسليمها و قبض على ناصر الدين محمّد و الزم تسليم  
 قلعة كهرام ، ثم نعى اليه سيف الدين قشغرا الاتابكي و كان والياً بكنجه من قبل  
 السلطان فنهض اليها و تسلّم من نائبه شمس الدين كرشاسف قلعتي هزل و جاربرد  
 من اعمال ارآن الخ ، انتهى باختصار ۲ ، -

ص ۴۸۰ س ۲ باخر مانده ، الشيخ ابو عبد الله محمد بن عبد الله المعروف  
 بباکویه ، در اواخر حاشیه ۳ ازین صفحه که تا ص ۳۸۲ دنباله اش تمتد است نوشته ایم  
 که در حواشی آخر کتاب ماعین عبارات جمیع مآخذ حاوی شرح احوال صاحب ترجمه  
 مشارالیه را نقل خواهیم کرد ، ولی حالا که باینجا رسیده و با دقت بیشتری بآن مآخذ  
 مراجعه میکنیم می بینیم که بسیاری ازین مآخذ مانند تفحات الانس جامی و سفینه الاولیاء  
 و ریاض العارفین و خزینة الأصفیاء و مجمع الفصحاء و فارسنامه ناصری و آثار عجم و طرائق  
 الحقائق مکررات صرف است و همه اینها عین یا خلاصه تفحات را تکرار کرده اند بدون  
 هیچ مطلب تازه مطلقاً و اصلاً لهذا بدیهی است که نقل عین عبارات ابن مآخذ که همه در  
 حکم يك مآخذ واحدند متضمن هیچ فائده جز اتلاف وقت نویسنده و خواننده و جز  
 عمل لغوی بیش نیست ، لهذا مصمم شدیم که فقط بنقل مآخذی که مستقل ازین دبگر  
 باشند اکتفا نمائیم ولی در آخر فصل بعادت خود فهرست عمومه مدارکی را که حاوی  
 شرح احوال صاحب ترجمه یا بنحوی از انحاء متضمن ذکر ازو باشند بدست دهم .  
 و مقدمه گوئیم که آنچه راجع باسم و نسب صاحب ترجمه است و اشتباه اغلب

۱ - چنین است باتنقیط فاسد در متن مطبوع ، و در اصل نسخه خطی بتصریح طابع : جاربرد -

۲ - نام صاحب ترجمه یعنی فخرالدین الجاربردی باز مجدداً در ص ۳۷۹ س ۱۲ از شدالآزار برده

شده است ، -

تذکره های متأخرین درین خصوص و آنچه راجع باختلاف در تاریخ وفات اوست و آنچه راجع بشهرت او بباکویه است که بدون هیچ شك تحریف عامیانه «باکویی» یا «باکویه» است و اشتباه عجیب صاحب اسرار التوحید در خصوص باکو نام جدّ اعلاّی صاحب ترجمه که خیال کرده مراد از آن شهر معروف باکو بر ساحل غربی بحر خزر است جمیع این مطالب را در حواشی ذیل صفحات ۳۸۰-۳۸۴ بنحویست و اشباع تحقیق کرده ایم و بیش محتاج باعاده آن مباحث در اینجا نیستیم، و اینک شروع میکنیم بنقل نصوص مختلفه راجع بشرح احوال صاحب ترجمه:

۱ - اوّلین مأخذی از ماخذ موجوده که از صاحب ترجمه ابو عبدالله محمد بن عبدالله بن عبیدالله باکویه اسمی برده است تا آنجا که مادر طهران بدان دست رسی داریم تاریخ بغداد است تألیف ابوبکر احمد بن علی بن ثابت معروف بخطیب بغدادی متوفی در سنه ۴۶۳، در کتاب مزبور ترجمه احوالی از او ظاهرأ مذکور نیست ولی در شرح احوال حسین بن منصور حلاج ج ۸ ص ۱۱۲-۱۲۹ بسیار مکرر حکایات بسیار ممتع مفیدی راجع بسوانح احوال حلاج که صاحب ترجمه بلا واسطه از پسر حلاج احمد بن حسین بن منصور یا از بعضی دیگر از معاصرین حلاج شنیده بوده خطیب بغدادی بیک واسطه از صاحب ترجمه حاضر ابن باکویه روایت میکند،

۲ - بعد از تاریخ بغداد در رساله معروف بوساأله قشیریّه تألیف ابوالقاسم عبدالکریم بن هوازن قشیری متوفی در سنه ۴۶۵ که با صاحب ترجمه معاصر و معاشر بوده فوق العاده مکرر و بلا واسطه از صاحب ترجمه روایت نموده و موضوع این روایات عموماً حکایات صوفیه و فواید و لطائف ایشان و سوانح احوال ایشان و امثال ذلك است و تقریباً میتوان گفت که کمتر صفحه ایست از کتاب مزبور که از عباراتی ازین قبیل سمعت الشیخ اباعبدالله بن باکویه الصوفی الشیرازی، یا سمعت محمد بن عبدالله بن عبیدالله الصوفی الشیرازی، یا اخبرنا ابو عبدالله بن عبد الله الشیرازی، یا اخبرنا ابو عبدالله الشیرازی، یا حدّثنا محمد بن عبدالله الشیرازی یا الصوفی، یا سمعت الشیخ اباعبدالله بن باکویه بقول و نظایر این عبارات خالی باشد، و اگر کسی جمیع رساله قشیریّه را من اولها الی آخرها استقراء کامل کند و جمیع مرویات و محکیّات و فواید و لطایفی را که

قشیری از ابن باکویه مستقیماً و بلاواسطه در سرتاسر کتاب روایت نموده در یکجا جمع نماید مجموعه بسیار نفیس ممتعی فراهم خواهد آورد و در ضمن قطعاً اطلاعات بسیاری از اوضاع و احوال خود ابن باکویه و مشایخ او و رواة او و تنقلات او در بلاد کثیره که در آنجاها سفر و سیاحت کرده بدست خواهد آورد -

۳ - انسب سمعانی، در این کتاب سمعانی در دوجا ذکری از صاحب ترجمه کرده است: یکی در عنوان « الباکویی » ورق ۶۲ الف از قرار ذیل: « الباکوی بفتح الباء المنقوطة بواحدة وضمّ الکاف و فی آخرها یاء ان منقوطة بان تین من تحتها هذه التّسبة الی باکو و هی احدى بلاد دربند خزران عند شروان والمشهور بالتّسبة البها . . . . و ابو عبدالله محمّد بن باکویه الشّیرازی الباکوی منسوب الی جدّه کان من الصّوّفیة العلماء المکثرین من الحدیث و جمع حکایات الصّوّفیة رأی ابا عبدالله بن خفیف الشّیرازی و جماعة روی عنه ابو سعد بن ابی صادق الجری<sup>۱</sup> و الاستاد الامام ابو [القاسم] القشیری و ابنه ابوسعید و ابوصالح احمد بن عبدالملک المؤذن و جماعة کثیره آخرهم ابوبکر عبدالغفار بن محمّد بن حسین الشّروی<sup>۲</sup> و توفی بعد سنة عشرين واربعمائة « انتهى » -

و ۵ - مگر در عنوان « الشّیرازی » ورق ۳۴۷ الف، و عین عبارت او از قرار ذیل است: « الشّیرازی بکسر الشین المعجمة و الیاء الساکنه آخر الحروف و الراء المفتوحة بعدها الالف و فی آخرها الراء هذه التّسبة الی شیراز و هی قسبة فرس و دارالملك بها خرج منها جماعة کثیره من اهل العلم و التّصوّف | ثمّ عدّ منهم جماعة الی ان قال [ و ابو عبدالله محمّد بن عبدالله بن باکویه الشّیرازی التّوفی ادرك ابن خفیف بشیراز ثمّ رحل و دخل اکثر بلاد الاسلام فی طلب الحکایات و جمع منها ما لم یجمعه غیره و روی الحدیث عن ابی عبدالله بن خفیف و غیره، روی عنه ابو القاسم القشیری

۱ - تصحیح قیاسی قطعی، دراصل بدون هیچ نقطه، ذهبی در منبه ص ۱۲۳ بویند و من حبره یسابور . . . ابوسعید علی بن عبدالله بن ابی صادق الجری روی عن ابن باکویه ،

۲ - کذافی الأصل بالشّین المعجمة و الیاء المثناة التّحتیة و الراء المهملة و الواو و فی آخره یاء التّسبة، انظر ترجمته فی اسباب السمعانی تحت نفس هذا العنوان ورق ۳۴۵ ب . -

و اولاده ابو سعد و ابوسعید و ابو منصور و ابوبکر احمد بن الحسین البیهقی و جماعة و آخر من روی عنه ابو سعد بن عبدالله الحیری<sup>۱</sup> ثم بعده ابوبکر عبدالغفار بن محمد الشیروی<sup>۲</sup> و ختم بموته حدیثه و توقی فی سنة ٢١٠ و عشرين و اربعمائه ، انتهى ،

۴ - اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید تألیف یکی از اعقاب ابوسعید

ابوالخیر موسوم بمحمد بن منور در حدود سنه ۵۷۰ - ۵۸۰ ، این کتاب سابقاً در سنه ۱۸۹۹ میلادی در پترزبورغ طبع رسیده است و سپس در سنه ۱۳۱۳ شمسی در طهران باهتمام فاضل دانشمند آقای احمد بهمنیار تجدید طبعی از آن بعمل آمده ، در این کتاب در دو موضع مختلف مجموعاً پنج حکایت راجع بروابط و مفاوضات بین ابن با کوبه صاحب ترجمه و ابوسعید ابوالخیر مندرج است : موضع اول در ص ۶۷ - ۶۹ است از چاپ طهران و حاوی سه حکایت است که عین آن سه حکایت را جامی در نفحات الانس بنقل از همین اسرار التوحید ولی بدون تسمیه مأخذ در شرح احوال ابن با کوبه گنجائده است ( نفحات طبع کلکته ص ۳۶۳ - ۳۶۵ ) ، و در این سه حکایت روایت نفحات با متن چاپی اسرار التوحید در بعضی جاها تفاوت فاحش دارد ولی همه جا روایت نفحات اقرب بصواب بنظر میآید ، و موضع دوم در ص ۱۷۰ - ۱۷۱ است و عبارت است فقط از دو حکایت ، و چون اسرار التوحید دو مرتبه چاپ شده است و نفحات چندین مرتبه و نسخ آن هر دو کتاب بسیار فراوان است لهذا در نقل محتویات این پنج حکایت در اینجا ضرورتی ندیدیم ،

۵ - تلخیص ابلیس که اسم دیگر آن نقد العلم والعلماء است تألیف ابوالفرج عبدالرحمن بن الجوزی حنبلی متوفی در سنه ۵۹۷ ، موضوع این کتاب چنانکه اسم آن حاکی است انتقاد از علم و علماء و تحذیر ایشان از وقوع در دامهای مکاید شیطان است . کتاب مزبور دارای سیزده باب است و در سنه ۱۳۴۰ در مصر در ۴۴۰ صفحه طبع رسیده است ، باب عاشر این کتاب که مهم ترین و مفید ترین و طویل ترین ابواب کتاب و شاغل ۲۳۴ صفحه از مجموع ۴۴۰ صفحه است ( از ص ۱۷۱ الی ص ۴۰۵ )

۱ - تصحیح قیاسی قطعی ، دراصل بدون نقطه ، - رجوع شود بحاشیه ۱ در صفحه قبل .

۲ - دراصل بدون یاء حرف دوّم - رجوع شود بحاشیه ۲ در صفحه قبل ،

تماماً و منحصرأ وقف انتقاد صوفیه و انتقاد عقاید و اعمال و اقوال و عادات و رسوم ایشان است، در این قسمت از کتاب مؤلف بسیار مکرراً صاحب ترجمه بچند واسطه روایاتی و حکایاتی راجع باحوال و اوضاع صوفیه نقل نموده است، و در اکثریت موارد از او بلفظ ابن باکویه و گاه نیز بلفظ ابو عبدالله بن باکویه یا ابو عبدالله شیرازی یا فقط شیرازی تعبیر می‌کند، و مجموع این روایات و حکایات که من بنحو اجمال شمرده و در پشت کتاب مزبور صفحات راجع بآنها را قید نموده‌ام (فقط در این قسمت از کتاب یعنی باب عاشر آن) متجاوز از چهل روایت است، - و اگر کسی خواسته باشد نمونه از روایات و حکایات راجع بصوفیه را که ابن باکویه تمام عمر خود را صرف فراهم آوردن و جمع و التقاط آنها از افواه رجال و مشایخ صوفیه در اکثر اقطار بلاد اسلام نموده است بدست آورد باید عجاله تمام رساله قشیریّه را چنانکه سابق نیز بدان اشاره کردیم و تمام فصل طویل راجع بترجمه بحسین بن منصور حلاج را در جلد هشتم تاریخ بغداد خطیب بغدادی را و سپس باب عاشر همین کتاب تقد العلم و العلماء ابن الجوزی را و بلکه تمام ابواب آن کتاب را نیز تتبع تام کامل نموده و جمیع روایاتی را که مؤلفین کتب ثلاثه مزبوره از صاحب ترجمه نقل نموده‌اند در یکجا جمع آورده و سپس ترجمه احوال او را که رافعی آتی الذکر در کتاب التّدوین ذکر نموده و حاوی بسکی دوسه روایت دیگر از اوست نیز بر آن علاوه نماید و بدین طریق نمونه بسیار ممتنع مفیدی از نوع روایات و قصص راجع بصوفیه که ابن باکویه در قسمت اعظم از عمر خود در سیاحتها و مسافرتهای دور و دراز خود در اغلب بلاد اسلامی با فعالیت خستگی ناپذیر خود جمع نموده بوده است فراهم آورده خواهد بود، -

۶- کتاب التّدوین فی ذکر اخبار قزوین تألیف امام الدین ابوالقاسم عبدالکریم ابن محمد بن عبدالکریم رافعی قزوینی متوفی در ذی القعدة سنه ۶۲۳، درس ۱۲۳ - ۱۲۴ از این کتاب نسخه عکسی کتابخانه ملی طهران از روی نسخه کتابخانه اسکندریه ترجمه احوالی از ابن باکویه مسطور است که ذبلاً بعین عبارت نقل میشود:

« محمد بن عبدالله بن احمد بن باکویه الشّیرازی ابو عبدالله الصّوفی و قد یسمی احمد شیخ معروف من الصّوفیة الجوّالین المکثرین من کلاء المشایخ

و حكاياتهم و سمع الحديث الكثير و ورد قزوين و سمع بها ، قرأت على أم العلاء عاتكة بنت الحافظ ابي العلاء العطار رحمهما الله انبانا عبد الأول عيسى بن شعيب انبانا ابو منصور عبدالوهاب بن احمد الثقفى الصوفى سنة سبعين واربعمائة انبانا ابو عبدالله محمد بن عبدالله بن احمد بن با كويه حدثنى ابو بكر احمد بن محمد بن اسحق الدينورى السنى<sup>٢</sup> بالرى<sup>٣</sup> اخبرنى ابو العباس بن قتيبه<sup>٤</sup> انبانا ابراهيم بن مزاحم بن يوسف بن سماك بن يحيى الكنانى<sup>٥</sup> انبانا ابي عن جدى يوسف انبانا عياض بن ابي قرصافة<sup>٦</sup> قال قال ابو قرصافة قال رسول الله يا عايشة لا تتكلمنى للضيف فتمليه و لكن اطعميه مما تأكلين ، و انبانا والدى رحمه الله و آخرون عن جامع السقاء انبانا الشيخ ابو على الفضل الفارمدى ثنا شيخ الطريقة الجوال فى الآفاق ابو عبدالله محمد بن عبدالله بن با كويه الشيرازى املاء انبانا ابو اسحق ابراهيم بن احمد القزوينى<sup>٧</sup> بها سمعت ابا بكر بن برد الأبهري قال دخلت على ابي بكر بن طاهر<sup>٨</sup> صاحب الجنيد و رأيت كواله وله ايام لم يتكلم ولم يتناول شيئاً فقلت له يا سيدى لو تفضلت و زودتنى بشئ اتقوى به فى هذه السفره فانشأ يقول :

ذكرتك لا ائى نسيك لمححة  
فكدت بلا موت اموت صباية  
ولما رأنى الوجد انك حاضرى  
فخطبت موجوداً بغير تكلم  
واسعف بنا فى الذكر ذكر لسان  
و هام اليك القلب بالطيران  
و انك موجود بكل مكان  
و شاهدت مشهوداً بغير عيان

٧ - معجم البلدان باقوت ج ١ ص ١٩٥ در عنوان ار جان در ضمن تعداد مشاهير

- ١ - كذا فى الأصل
- ٢ - بضم السين المهملة و كسر النون المشددة و فى آخره ياء النسبة كذا هو مضبوط بالقلم فى المشبه للذهبي ص ٢٧٨ من طبعة ليدن ،
- ٣ - تنقيط قياسى مشكوك ، و دراصل بدون هيج نقطه ،
- ٤ - تنقيط مشكوك . دراصل حرف دوّم نقطه ندارد ،
- ٥ - ابو قرصافة بكسر القاف و العباد المهملة جندره بن خيشنه الشامى صحابى له حديث و عنه يحيى بن حسان ( خلاصة تذهيب الكمال ص ٥٦ و ٤٠٤ ، و منتهى الأرب ) ،
- ٦ - تصحيح قياسى مظنون ، - دراصل ، القزوينى
- ٧ - حلية الأولياء ج ١٠ ص ٣٥١-٣٥٢ ، رساله قشبرى ٢٧ ، صفحات ٢٠٧ ،

آن شهر گوید: «وابوعبدالله محمد بن الحسن الأرجانی حدّث عن ابی خلیفه الفضل بن الحباب الجمحی<sup>۱</sup> حدّث عنه<sup>۲</sup> محمد بن عبدالله بن باکویه الشّیرازی،<sup>۳</sup>» -

۸ - سعدی فرماید در باب پنجم از بوستان:

ندانی که بابای کوهی چه گفت	بمردی که ناموس را شب نخفت
برو جان بابا در اخلاص پیچ	که توانی از خلق بر بست هیچ
کسانی که فعلت پسندیده اند	هنوز از تو نقش برون دیده اند
چه قدر آورد بنده حور دیس	که زیر قبا دارد اندام پیس
نشاید بدستان شدن در بهشت	که بازت رود چادر از روی زشت

۹ - تاریخ گزیده حمدالله مستوفی ص ۷۸۵: «شیخ بابا کوهی بشیراز گویند

برادر پیر حسین شروانان [شروانی<sup>۲</sup> - ظ] بود [و] مرید شیخ ابوعبدالله خفیف» .

۱۰ - کتاب المشبیه فی اسماء الرجال للذهبی ص ۲۲: «بالویه جماعة، وبکاف

[باکویه] محمد بن عبدالله بن احمد بن باکویه الشّیرازی الصّوفی روی عنه ابوبکر ابن خلف» .

۱۱ - شیرازنامه تألیف معین الدّین ابوالعبّاس احمد بن شهاب الدّین ابوالخیر بن

ابوالفضل بن عزّ الدّین مودود. ذهبی شیرازی مشهور بزرگوب متوفی در سنه ۷۸۹،

تألیف کتاب در حدود سنه ۷۴۵ بوده است در سلطنت شاه شیخ ابواسحق اینجو. شرح

احوال ابن باکویه در این کتاب چاپ طهران درص ۱۰۳ مسطور است ولی چون این

نسخه چاپی بغایت سقیم و مغلوط است و مخصوصاً در این فصل مورد احتیاج ما دارای

یک غلط تاریخی بسیار بزرگی است لهذا ما ترجمه ابن باکویه را ذیلاً از نسخه خطی

بسیار قدیمی این کتاب مورخه ۸۳۳ که مکرّر در حواشی کتاب حاضر از آن گفتگو

کرده ایم نقل میکنیم (ورق ۶۱ ب - ۶۲ الف):

۱ - متوفی در سنه ۳۰۵، - معجم الأندباء ج ۶ ص ۱۳۴،

۲ - ای عن محمد بن الحسن الأرجانی، -

۳ - شیخ پیر حسین شروانی، وفاتش در سنه سبع وستین و اربعمائه بود بعهد قائم خلیفه در شروان

بولایت ارمان مدفون است (تاریخ گزیده بلافاصله قبل از ترجمه بابا کوهی).

« و منهم [ ای من مشایخ الطبقة الاولى ] الشیخ الامام العالم صاحب الحالات الغریبة و المکاشفات العجیبة ابو عبدالله<sup>۱</sup> محمد بن عبدالله بن عبدالله معروف بباکویه در فنون علوم متبحر بود و بکلمات فضل متحلی و باستجماع خصال حمیده متخصص در ربعان شباب و عنفوان عمر<sup>۲</sup> بحضرت شیخ کبیر رسیده بود و از حضرت او روایت کرده که روزی شرح مسافری خود میفرمود؛ گفت در اوایل حال<sup>۲</sup> بشهر بصره بخدمت شیخ ابی الحسن اشعری رسیدم<sup>۳</sup> و در مجلس درس او بمشافهه بحث کرده و سخنان و تحقیقات من در موقع ارتضا و تحسین افتاد، و در نیشابور بصحبت ابوسعید بن ابی الخیر رسیده بود و باخدمتش اتفاق محاورات افتاده، و شیخ الوقت ابوالعباس نهاوندی را که از جمله خلفاء ابی عبدالله بن خفیف بوده بنهاوند دریافته و میان ایشان در طریقت نکتها رفته و مناقشها در صحبت باهم نموده اند آخر الامر بوفور فضل و کمال او اعتراف فرموده اند، و بعضی بر آنند که از معاصران شیخ کبیر قدس سره بوده و آخر عهد او [ را ] دریافته، بچند وقت طریق مسافرت اختیار فرموده بعد از مدتی با شیراز مراجعت کرده و در کوهی که صبوی شهر است اقامت کرده و هم در آنجا وفات یافت و مدفن او مزاری معتبر است و بیابا کوهی اشتهاار دارد، وفات کھف العارفین ابوسعید بن ابی الخیر بتاریخ سنه اربعین و اربعمائة بوده و وفات شیخ ابو عبدالله محمد باکویه بتاریخ سنه اثنتین و اربعین و اربعمائة واقع شده رحمهما الله والله اعلم بالصواب « انتهى .

۱۲ - کتاب حاضر یعنی **شبه الاثر** که نام صاحب ترجمه در دو نسخه ق ب از آن کتاب بفلط « علی بن محمد بن عبدالله » نوشته شده است بجای « محمد بن عبدالله

۱ - تصحیح قیاسی قطعی، دراصل ابو عبدالله،

۲ - از ستاره در سطر پیش تا اینجا از شیراز نامه چایی افتاده است و این غلط بسیار بزرگی است چه لازمه آن این خواهد بود که این باکویه با شیخ ابوالحسن اشعری معاصر بوده و در بصره با او مباحثات کرده باشد و این از حیث عصر و زمان از محالات عادی است چه وفات ابوالحسن اشعری در سنه ۴۲۴ بوده است ( تبیین کذب المقتری ص ۱۴۷ ) و وفات ابن باکویه باختلاف اقوال در سنه ۴۲۰ و اند بوده یا در سنه ۴۲۴ بنا بر این ابن باکویه بنحو قدر متیقن ۹۶ یا ۱۰۸ سال بعد از وفات اشعری هنوز در حیات بوده است پس درجه سنی اشعری را در بصره ملاقات کرده و با او مباحثات نموده بوده است ۱۲ ۳ - شیراز نامه چایی : رسیده



که در اغلب مآخذ مذکوره در فوق مرقوم است و صواب نیز همان است لا غیر ، و در نسخه م از نسخ شد الازار نیز چنانکه در موقع خود در ص ۳۸۰ متعرض شده ایم نام صاحب ترجمه علی ماهو الصواب « محمد » مرقوم است نه علی ، و سپس این غلط از یکی ازین دو نسخه ق ب شد الازار یا یکی از نسخ منقوله از آنها بعموم تذکره های فارسی متأخر از آن<sup>۱</sup> مانند نفحات الانس جامی و سفینه الاولیاء و ریاض العارفین و خزینة الاصفیاء و مجمع الفصحاء و فارسنامه ناصری و آثار عجم و طرائق الحقائق سرایت کرده و همه آنها یکی بعد از دیگری این غلط را تکرار کرده اند گرچه بعضی از آنها مانند ریاض العارفین و فارسنامه ناصری و آثار عجم قول صواب را که نام او « محمد » بوده نیز با تردید نقل کرده اند . و ظاهراً سایر تذکره ها غیر از نفحات همه بنقل از نفحات این غلط را مرتکب شده اند نه بنقل از شد الازار که نسخ آن همیشه نادر بوده و در محل دسترس همه کس نبوده است ، و ما از خارج میدانیم که جامی شد الازار را بدست داشته و شرح احوال بعضی از مشایخ فارس را تقریباً بعین عبارت منتهی بعد از ترجمه بفارسی از آن کتاب در نفحات نقل کرده است و اغلب بدون تسمیه مأخذ ولی گاه نیز نام مأخذ خود را برده است مثلاً در شرح احوال شیخ زین الدین ابوبکر تاببادی حکایتی راجع باو از « کتابی که شیخ عالم مفسر معین السدین جنید شیرازی در شرح مزارت شیراز تصنیف کرده » نقل نموده است<sup>۲</sup> .

۱۴ و ۱۳ ب - قاموس تألیف محمد بن یعقوب فیروز آبادی متوفی در سنه ۸۱۶

یا ۸۱۷ ، در ماده ب و ک گوید : « و با کویه د و محمد بن عبدالله بن احمد<sup>۳</sup> بن با کویه شیرازی » ، و در تاج العروس که شرح قاموس است تألیف سید محمد مرتضی بن محمد بن محمد بن عبدالرزاق حسینی بلکرامی زبیدی متوفی در سنه ۱۲۰۵ در ماده ب ک ی گوید : « و با کویه جد محمد بن عبدالله بن احمد<sup>۴</sup> شیرازی الصوفی روی عنه

۱ - باستثناء هفت اقلیم که اصلاً نام او را ذکر نکرده و از او فقط بلفظ شبح ابو عبدالله نا کویه تعبیر کرده است . ۲ - یعنی حکایتی که در ص ۱۱۹-۱۲۰ شد الازار مسطور است .

۳ - چنانکه از اینجا و از ما تقدم معلوم میشود در ندوین راضی و دره شته ذهبی و قاموس و شرح العروس نام حد ابن با کویه را « احمد » نوشته اند بجای « عبدالله » که در اکتب مأخذ مسطور است .

ابوبکر بن خلف و ابوالقاسم القشیری ، « ودر مادّة ب وک نیز تقریباً عین همین عبارت را تکرار کرده است ، -

۱۴ - لسان المیزان تألیف ابن حجر عسقلانی متوفی در سنه ۸۵۲ ، ج ۵ ص ۲۳۰ - ۲۳۱ عین عبارت او از قرار ذیل است: «محمد بن عبدالله بن عیبدالله بن باکویه الشیرازی الصوفی ، ذکره عبدالغافر فی السیاق فقال شیخ الصوقیة فی وقته العالم بطریقهم الجامع لحکایاتهم و سیرهم الی ان قال وسمع الحدیث وروی الآ ان الثقات توقّفوا فی سماعته و ذکروا ان خیر ما یروی عنه الحکایات ، ویحکی عنه انه ادرك المتنبی بشیراز<sup>۱</sup> وسمع منه جدی و اخوانی و ابی و الله اعلم بذاک ، مات سنة ثمان و ائمتین<sup>۲</sup> [ کذا ؟؟ ] واربعمائة وقع لنا جزء من حدیثه و قد حدّث عن محمد بن خفیف و ابی بکر القطعی و ابی احمد بن عدی و علی بن عبدالرحمن الکتانی و ابی بکر بن المقرئ و غیرهم ، روى عنه ابوالقاسم القشیری و اولاده و ابوبکر بن خالد و آخرون ، قال ابو عبدالله المؤذن نظرت فی اجزاء ابی عبدالله بن باکویه فلم ار علیها آثار السماع و ذکر نحو ما تقدّم عن عبدالغافر ، انتهى ، -

۱۵ - ففحات الانس که مابین سنوات ۸۸۱ - ۸۸۳ تألیف شده است ، آنچه جامی در این کتاب در خصوص شرح احوال ابن باکویه آورده عبارت است اولاً از عین فصل حاضر شد الازار منتهی بفارسی و ثانیاً سه حکایت راجع بابن باکویه و ابوسعید ابوالخیر منقول از اسرار التوحید که در ص ۵۵۳ سابقاً بدان اشاره کرده ایم رجوع بدانجا شود ، و چون ففحات الانس بسیار مکرر بطبع رسیده است و نسخ آن بغایت فراوان است لهذا از نقل ترجمه ابن باکویه از آن کتاب در این حواشی صرف نظر نمودیم هر که خواهد بخود آن مأخذ رجوع نماید .

۱۶ - هفت اقلیم تألیف امین احمد رازی در سنه ۱۰۰۲ هزار و دو ، مؤلف در تحت عنوان « شیراز » شرح احوال بسیار مختصری از صاحب ترجمه نگاشته از قرار ذیل بعین عبارت : « شیخ ابو عبدالله باکو ، در اکثری از علوم متبحر بوده و بعد از

۱ - انظر ص ۳۸۴ حاشیة رقم ۱ و ما نقلناه هناك عن رسالة القشیری فی هذا الموضوع .

۲ - کذا « یعنی فی الاصل وهو غلط واضح لم یهداتہ » .

سیاحت موفور بشیراز معاودت کرده در مغاره کوهی بطریق ازوا بسر می برده ، از خواجه عبدالله انصاری نقل است که ابو عبدالله سفر بسیار کرده و حکایات بسیار در ذکر داشته آنچه من از وی انتخاب کرده و نوشته ام سی هزار حکایت و سی هزار حدیث است ، انتهى ،

راقم سطور گوید صاحب هفت اقلیم بدون شك این مطلب را از تفحات الأُنس جامی نقل کرده که در ضمن ترجمه احوال شیخ ابو عبدالله طاقی سجستانی هروی از مشایخ خواجه عبدالله انصاری گوید (ص ۳۸۳ از چاپ کلکته) : « شیخ الاسلام [خواجه عبدالله انصاری] گفت که شیخ ابو عبدالله بن باکویه الثیرازی سفرهای نیکو کرده بود و مشایخ جهان همرا دیده بود و حکایات بسیار داشت از ایشان ، من خود ازو با انتخاب سی هزار حکایت نوشته ام و سی هزار حدیث ، شیخ الاسلام گفت که وی ملك بود بهانه تصوّف و از همه علوم با نصیب و وی مرا تعظیم می داشت که کس را نمیداشت هر گاه که من پیش وی در آدمی بریای خاستی و مشایخ نیشابور را چون ابن ابی النخیر و جزاو بریای نمی خاست و فراست عظیم داشت ، انتهى ، -

۱۷ - ۲۳ - عبارت است از هفت تذکره فارسی متأخر از هفت اقلیم یعنی سفینه - الاولیاء چاپ لکهنو ص ۱۶۳ ، و ریاض العارفين ص ۱۲۷ - ۱۲۸ ، و خزینة الأصفیاء ج ۲ ص ۲۲۹ - ۲۳۰ ، و مجمع الفصحاء ج ۱ ص ۴۸۷ - ۴۸۸ ، و فارسنامه ناصری ج ۲ در سه موضع : ص ۱۵۰ و ۱۵۵ و ۱۵۷ ، و آثار عجم ص ۴۸۴ ، و طرائق الحقائق ج ۲ ص ۲۲۲ ، که هر کدام کما بیش خلاصه مسطورات تفحات الأُنس را در شرح احوال صاحب ترجمه ذکر کرده اند و همه حاوی همان غلط سابق الذکر در باب اسم او میباشد یعنی اسم او را « علی » بجای « محمد » نگاشته اند گرچه بعضی روایت صحیح را نیز نقل کرده اند ، و بعلاوه بعضی از آنها مانند ریاض العارفين و بنقل از آن فارسنامه ناصری و طرائق الحقائق متضمن پاره افسانه های بکلی بی اصل بی اساس واهی میباشد که در هیچیک از ماخذ متقدمه سابق بر آنها مطلقاً و اصلاً بوجه من الوجوه اثری و نشانی -

۱ - چنین است در تفحات نسخه چاپ کلکته ص ۳۸۳ ، ولی در نسخه خطی آقای انبیا ص ۱۰۰ هزار حدیث « دارد -

از آنها دیده و شنیده نشده و معلوم نیست منشأ این اکاذیب و معمولات از کی و از کجا بوده است و لهذا از نقل عبارات آنها که جز اثراء بجهل و اضلال خواننده و تخلید کذب در بطون کتب متضمن هیچ فایده دیگر نیست بکلی صرف نظر کردیم .

### دیوان منسوب بیابا کوهی

و در ختام این فقره را ناگفته نگذریم که در سنه ۱۳۴۷ قمری در شیراز دیوانی منسوب بصاحب ترجمه باسم دیوان بابا کوهی بطبع رسیده است حاوی ۲۴۵ غزل از غزلهای عرفانی خشک بی روح بی ذوق بی حالات از جنس غزلهای شیرین مغربی ولی بمراتب از آن پائین تر و پست تر با تخلص « کوهی » و گاه نیز با تخلص « انسان » و ۲۰ رباعی و یکی دوسه قطعه و یک ترجیع بند که مجموعاً قریب دوهزار بیت میشود این دیوان در همان وهله اول و بمجرّد افکندن یک نظر سطحی و خواندن یک صفحه از آن کسی که کمترین انسی باشعار فارسی و تحولات آن در طی قرون متداوله داشته باشد بایمان مغلظه سو کند خواهد خورد که حتی یک مصراع از تمام آن دیوان از ابن باکویه صاحب ترجمه یعنی از کسی که معاصر فردوسی و عنصری و قرّخی و عسجدی و آن طبقه از شعرا بوده نیست :

زیرا که اولاً این اشعار از حیث اسلوب و انشاء و طرز تعبیر و تألیف کلمات و جل فوق العاده مستحدث و جدید است و بنحو قطع و یقین و حتم محال و ممنوع است که مقدم بر قرن نهم یا دهم باشد ، و چگونه میتواند این اشعار از یکی از اهالی قرن چهارم و پنجم باشد در صورتیکه قائل این اشعار صریحاً و اضحاً بسیاری از غزلهای حافظ یا منسوب بحافظ را بهمان وزن و قافیه یا بهمان وزن و ردیف ولی با هزار درجه تفاوت در فصاحت و بلاغت و حسن و ملاحظت استقبال نموده ، مثلاً این غزل حافظ را :

طالع اگر مدد کند دامنش آورم بکف	گر بکشم زهی طرب و ربکشد زهی شرف
از خم ابروی توام هیچ گشایشی نشد	وه که در این خیال کج عمر عزیز شد تلف
صوفی شهرین که چون لقمه شبهه میخورد	پاردمش دراز باد این حیوان خوش علف
بی خیرند زاهدان نقش بخوان ولا نقل	مست ریاست محتسب باده بده ولا تخف
حافظ اگر قدم زنی در ره خاندان بصدق	بدرقه رهت شود همت شحنة النجف

بعین همان وزن و همان قوافی استقبال نموده و گفته :

دوش بخواب دیده ام حضرت شحنة النجف  
گفت بدان تو نفس خود تا برسی بمن عرف  
شمع صفت بسوختی شب همه شب برای حق  
بهر چه کرده بگو عمر عزیز را تلف  
هست غذای روح تو ذکر خدا میان جان  
چون حیوان چه میدوی در پی خوردن علف  
ایمن اگر شود دلت از سکه نفس بدسیر  
لطف خدا بگو بدت پیش بیسا ولا تخف  
و نیز این غزل حافظ را در دو غزل از خود استقبال نموده و تمام قوافی غزل خواجه  
را چنانکه در ذیل مشاهده میشود عیناً بکار برده است :

#### حافظ گوید

ای صبا گر بگذری بر ساحل رود ارس  
بوسه زن بر خاک آن وادی\* و مشکین کن نفس  
منزل سلمی که بادش هر دم از ماصد سلام  
پر صدای ساربانان بینی و بانگ جرس  
عمل جانان بیوس آنکه بزاری عرضه دار  
کز فراق سوختم ای مهربان فریاد رس  
من که قول ناصحانرا خواندمی قول رباب  
کوشمالی دیدم از هجران که اینم پند بس  
عشرت شبگیر کن می نوش کاندر راه عشق  
شبروانرا آشنائیهاست با میر عسس  
عشقبازی کار بازی نیست ای دل سربساز  
دل بر غبت می سپارد جان بچشم مست یار  
طوطیان در شکرستان کامرانی میکنند  
ز آنکه گوی عشق نتوان زد بچوگان هوس  
نام حافظ گر بر آید بر زبان کلک دوست  
گر چه هشیاران ندادند اختیار خود بکس  
وز تحسرد دست بر سر میزند مسکین مگس  
از جناب حضرت شاهم بس است این ملتمس

#### کوهی گوید

تا شدم از آه دل در عشق او آتش نفس  
شد روان از دیده من بحر عثمان و ارس  
آمد از امکان و واجب کاروان سالار غیب  
نالۀ اشیا بود در کاروان بانگ جرس  
و چه سر است اینک در شهر دل مار و زو شب  
زلف او دزد آمد و چشم سیه کارش عسس  
کردم از دزد و عسس فریاد پیش خال او  
لعل او خندان شد و گفتا منم فریاد رس  
نیست جز ذات خدا پیدا و پنهان هیچ کس  
کوهیا بر چرخ چارم رفت چون عیسی بدم  
کل شیء هالك الا وجهه تفسیر چیست  
حق شناسان دو عالم را همه يك حرف بس  
دل که بگذشت از خیال شهوت و حرس و هوس  
یعنی (۱) جز او نیست باقی در دو عالم هیچکس

گفتمش چشم چو محرم نیست بر روی شما      کرد حلوائی لب لعلت چرا پرد مگس  
 فاذ کرونی گفت اول یاد کرد آخر ز ما      ینش ازین مارا از آن حضرت نباشد ملتمس  
 و همچنین این غزلهای حافظ یا منسوب بحافظ را که ذیلاً فقط بمطالع آنها و  
 مطالع غزلهای کوهی اشاره خواهد شد استقبال نموده است :

ای فروغ حسن ماه از روی رخشان شما      آبسروی خوبی از چاه زنخندان شما  
 (حافظ)

کوهی این غزل را فقط در وزن و ردیف « شما » استقبال نموده نه در قوافی :  
 سوختم پروانه سان از شمع رخسار شما      باز گشتم زنده از لعل شکر بار شما  
 (کوهی)

یوسف گمگشته باز آید بکنعان غم مخور      کلبه احزان شود روزی گلستان غم مخور  
 (حافظ)

ای دل دیوانه از اندوه جانان غم مخور      وصل خواهی دید زود از درد هجران غم مخور  
 (کوهی)

درد ما را نیست درمان الغیاب      هجر ما را نیست پایان الغیاب (حافظ)  
 درد جان داریم درمان الغیاب      داد خواهانیم سلطان الغیاب (کوهی)  
 بلبل بر گله کلی خوش رنگ در منقار داشت      واندران برگه و نوا خوش ناله های زار داشت  
 (حافظ)

جانم از صبح اجل چون دیده بردیدار داشت      تا ابد هم دل تمنای رخ دلدار داشت  
 (کوهی)

از رقیبت دلم نیافت خلاص      زانکه القاص لایحب القاص (منسوب بحافظ)  
 مگر سز از بلا مجوی خلاص      حق چو فرمود لات حین مناص (کوهی)  
 کرد عذار یار من تا بنوشت حسن خط      ماه ز حسن روی او راست فتاده در غلط  
 (منسوب بحافظ)

جمله توئی و من نیم نیست درین میان غلط      بر رخ تست دیده ام هر دو جهان چو خال و خط  
 (کوهی)

بامدادان که ز خلوت که کاخ ابداع      شمع خاور فکند بر همه اطراف شعاع  
(حافظ)

صبح چون شعله خورشید بر آورد شعاع      کشت روشن که جهانست رخت را اقطاع  
(کوهی)

و بغیر اینها غزلهای دیگری نیز از خواجه را استقبال نموده که محض احتراز از تطویل از اشاره بدانها صرف نظر نمودیم،

و ثانیاً اغلب اشعار این شاعر «کوهی» تخلص بی نهایت عامیانه و بسیار سست و رکیک و بازاری است و از جنس اشعار دراویش دوره گرد است که در بازارها و معابر معمولاً اینگونه اشعار صوفیانه یا مشتمل بر مناقب ائمه علیهم السلام را با آواز بلند میخوانند و کسبه و عابرین هر کدام چیزی بآنها میدهند، و خود قائل اشعار این دیوان نیز ظاهراً یکی از همین قبیل دراویش عامی امی بوده که بعضی اصطلاحات و تعبیرات عرفانی خشک عاری از هر جنبه شعری و ذوقی را طوطی وار توأم با بعضی از آیات و اخبار مربوطه (بزعم ایشان) بدان در حفظ داشته و در هر موقع بمناسبت یا بی مناسبت آن اصطلاحات را ملقّق بآن آیات و اخبار در ضمن اشعار عامیانه مشحون از اغلاط لغوی و نحوی و صرفی و عروضی و اغلب نیز نامفهوم تکرار میکرده است از قبیل این اشعار مثلاً:

قل هو الله احد وصف خداست      آه آه از شاهد بکتا می پرس  
بارسرفائی و جان سر نای اوست      همچونی بنواز و از سرنا می پرس  
و این اشعار:

حلقه حور بود فصل بهاران کینک      چتر درویش بود موسم باران کینک  
آدم از جنت فردوس چو بر خاک افتاد      موی شد بر بدن آدم گریبان کینک

الی آخر ایات هجده گانه با هجده ردیف «کینک»:

این اشعار با غلط املائی قبیح:

از اضافات کرده ایم اسقاط  
 در جهان ساختم بناف جوی  
 جامه روح را بسدوخت خدا  
 هر که او رفت در پی شیطان  
 بسکه بستی خیال خال و خطش  
 کوهیا بسی قلم شدی خطاط  
 که چنانکه ملاحظه میشود در بیت چهارم بجای خطوات بمعنی قدمها جمع خطوة بمعنی قدم خطوط استعمال کرده است با طاء مؤلفه مهمله و آنرا باخیاط و خطاط و قیراط قافیه بسته است!

**و ثالثاً** در هیچیک از مآخذ سابق الذکر که عین عبارت اغلب آنها را پیش ازین نقل کرده ایم چنانکه ملاحظه شد مطلقاً و اصلاً احدی از مؤلفین قبل از ریاض العارفين بهیچ وجه من الوجوه ادنی اشاره باینکه ابن باکویه در مدته العمر خود یک بیت شعر گفته بوده نکرده اند و اولین تذکره که عده از اشعار این دیوان را از شاعری کمنام متخلص بکوهی نقل کرده و آنها را بغلط بصاحب ترجمه محل گفتگوی ما یعنی ابن باکویه معروف بیاباکوهی نسبت داده تا آنجا که راقم سطور اطلاع دارد ریاض العارفين مرحوم رضا قلیخان هدایت است که در حدود ۱۲۶۰ یعنی در اواخر قرن سیزدهم تألیف شده است<sup>۳</sup> و از دو نسخه این دیوان که چاپ شیراز از روی آن بعمل آمده چنانکه در مقدمه آن چاپ مرقوم است یکی از آنها مورخ است بسنه ۱۱۶۹ و دیگری بسنه ۱۱۸۹، و یک نسخه دیگر ازین دیوان که اندکی از دو نسخه سابق قدیم تراس و تاریخ کتابتس در سنه ۱۰۸۸ یعنی در اواخر قرن یازدهم است در کتابخانه موزه بریطانیه موجود است<sup>۲</sup>.

پس چنانکه ملاحظه میشود عدم اشاره احدی از مؤلفین قبل از ریاض العارفين باینکه ابن باکویه هیچوقت در عمر خود شعری گفته و با شعر و شاعری سر و کاری

۱ - یعنی قیراط ، ۲ - یعنی جغرات که بترکی بمعنی ماست معروف است  
 ۳ - و سپس خود او در مجمل الفصحا ، ۴۸۷ نیز عین مندرجات ریاض العارفين را خلاصه کرده است، و بعد ها صاحبان فارسنامه ناصری ۲ : ۱۵۰ ، و آثار عجم ۴۸۴ ، و طرائق الحقائق ۲ : ۲۲۲ همه علی العمیاء بمنابیت مرحوم هدایت این غلط را در کتب خود تکرار کرده اند .  
 ۲ - رجوع شود بذیل فهرست نسخ فارسی موجوده در کتابخانه موزه بریطانیه تألیف ریوس ۱۷۸-۱۷۹،



داشته و نهایت جدت تاریخ کتابت سه نسخه موجوده از دیوان منسوب غلطاً بیابا کوهی که قدیمترین آنها در اواخر قرن یازدهم (سنه ۱۰۸۸) یعنی متجاوز از ششصد و پنجاه سال بعد از بابا کوهی کتابت شده، و صبهه فوق العاده جدید سبک و اسلوب این اشعار نسبت با اشعار شعراء قرن چهارم و پنجم، و اشتغال این دیوان چنانکه سابق مفضلاً در آن باب بحث کردیم بر عده کثیری از غزلهایی که شاعر در آنها صریحاً و اضحاً باستقبال غزلهای حافظ رفته و اشاره شاعر بکشف<sup>۱</sup> [ زمخشری ] و «خط تعلق»<sup>۲</sup> و علاوه بر همه اینها سخافت خارج از حد تصور غالب اشعار این دیوان، مجموع این قرائن و امارات جای کمترین شک و تردیدی برای احدی که مأنوس بشعر و ادبیات فارسی باشد باقی نمیگذارد که نسبت دادن این اشعار بیکی از فحول فضلاء و علماء و مشایخ تصوف اواسط قرن چهارم و اوایل قرن پنجم یعنی ابو عبدالله محمد بن عبدالله بن باکویه<sup>۳</sup> شیرازی از محالات و متنغات است، و واضح است که چیزی که باعث اشتباه بعضی از جهال ایرانیان گردیده و این دیوان را نسبت بیابا کوهی داده اند فقط اشتراک لفظی «کوهی» است که تخلص این شاعر مجهول گمنام از اهالی قرن نهم یا دهم بوده با بابا کوهی معروف که از اهالی قرن چهارم و پنجم بوده است، و «بابا کوهی» نیز چنانکه سابق گفتیم تحریف عامیانه «با کویی» است که نسبت صاحب ترجمه مانحن فیه بوده بجداً اعلای خود با کویه و بعدها در زمان عوام شیراز بمناسبت سکنی گزیدن وی در اواخر عمر بعد از مراجعت از سفرهای دور و دراز خود در کوه معروف شمالی شیراز و وفات وی و دفن وی در همان کوه کلمه با کوئی بیابا کوهی تحریف شده است. —

پایان رسید حواشی او آخر کتاب شدالازار بقلم عبد ضعیف محمد بن عبدالوهاب بن عبدالعلی قزوینی گلپزوری عفی عنه در چهارم جمادی الآخر سنه هزار و ساصد و شصت و هفت هجری قمری مطابق بیست و پنجم فروردین سنه هزار و سصد و بیست و هفت هجری شمسی در منزل خود در کوچه دانس خبابان فروردین از محلات شمال غربی طهران حامداً و مصلياً :-

۱ - زچشم او پیامزند خود علم نظر بازی که از هر غمزه شوخش دوصد کشف می آید ( این با کویه در سنه ۴۴۲ وفات یافته و زمخشری صاحب کشف در سنه ۶۷۴ متولد شده یعنی ۲۵ سال بعد از وفات این با کویه ) ،  
 ۲ - خط رخسار یار شد تعلق ،  
 تا دام شد بعشق دوست رقیب ،





# ۱ = فهرست اسامی اشخاص

ابراهيم بن محمد فزاري کوفی ( ابواسحق )

۱۹

ابراهيم بن مزاحم بن يوسف الکنانی، ۵۵۵

ابراهيم بن مسعود اربلی، ۲۴۱

ابراهيم بن مکرّم بن ابراهیم الفالی، ۴۴۲

ابراهيم حری، ۴۷۲

شیخ ابراهیم خنجی، ۱۳۹

ابراهيم (شیخ) زاهد گیلانی، ۳۱۳، ۳۱۲

ابراهيم السجادی، ۵۳۱

ابراهيم سلفه، ۲۴۳

ابراهيم الطیبی (جمال الدین ملک اسلام)

۳۴۷، ۳۴۵، ۳۴۴، ۳۴۳، ۳۴۲

۵۴۷، ۵۴۵، ۵۴۴، ۵۴۳

شیخ ابراهیم الکرّجی، ۲۰۰، ۱۷۹

ابراهيم گیلانی، ۳۱۳، ۳۱۲

ابراهيم مجذوب (شیخ)، ۳۳۶

ایش خاتون، ۳۲۹، ۲۸۳، ۲۷۳، ۲۵۵، ۲۱۷

ابن الأنباری، ۹۲

ابن ابی اصیبه، ۳۵۷

ابن ابی الحدید، ۵۳، ۵۵، ۵۴، ۴۸۳، ۴۸۲

ابن ابی الدنیا، ۳۱

ابن ابی سعدان (رجوع به احمد بن محمد بن

ابی سعدان)

ابن ابی مریم الشیرازی (رجوع به نصر بن

علی بن محمد)

ابن ابی ملیکه، ۹

ابن الأثیر، ۲۶، ۵۸، ۵۷، ۸۲، ۵۳، ۵۲، ۵۱، ۵۰، ۴۹، ۴۸، ۴۷، ۴۶، ۴۵، ۴۴، ۴۳، ۴۲، ۴۱، ۴۰، ۳۹، ۳۸، ۳۷، ۳۶، ۳۵، ۳۴، ۳۳، ۳۲، ۳۱، ۳۰، ۲۹، ۲۸، ۲۷، ۲۶، ۲۵، ۲۴، ۲۳، ۲۲، ۲۱، ۲۰، ۱۹، ۱۸، ۱۷، ۱۶، ۱۵، ۱۴، ۱۳، ۱۲، ۱۱، ۱۰، ۹، ۸، ۷، ۶، ۵، ۴، ۳، ۲، ۱

۲۹۶، ۲۷۴، ۱۵۴، ۱۴۲، ۱۲۶

۴۸۰، ۴۷۱، ۴۴۴، ۳۴۹، ۳۲۶

۵۳۷، ۵۳۶، ۵۳۵، ۵۳۳، ۵۱۹

## الف

آدم، ۵۲۶

آذری (شیخ)، ۴۹۹

ابا، ۹۳، ۳۲۱، ۱۹۵

ابراهيم (شیخ)، ۷۰

ابراهيم بن ابی البرکات الحنبلی (جمال الدین

ابن القرشبه)، ۳۴۰

ابراهيم بن ابی علی شیرازی، ۵۳۴

ابراهيم احمد جاربردی، ۳۶۳

ابراهيم بن احمد فزینی (ابواسحق)، ۵۵۵

ابراهيم بن داود (ابواسحق)، ۱۵۴، ۱۵۳

ابراهيم بن صدرالدین روزبهان الثانی،

۵۱۰، ۲۵۰، ۲۴۹، ۲۴۸

ابراهيم بن زید، ۳۶۶

ابراهيم بن شهریار کازرونی، ۹۹، ۵۰، ۴۹

، ۴۷۹، ۴۷۸، ۴۷۶، ۲۹۹، ۲۳۰

۵۲۸، ۴۸۰

ابراهيم بن شبرویه، ۱۸۹، ۱۸۲

ابراهيم بن عبدالله بن مسلم (ابومسلم الکشی)

۲۲۳

ابراهيم بن علی بن محمد السامی المغربي (قطب

الدین المصری)، ۳۵۷

ابراهيم بن علی البوریانی، ۲۶۸

ابراهيم بن عمر بن ابراهیم الجعبری، ۲۴۱

ابراهيم بن محمد بن ابی الشیوخ (ابواسحق

الأدمی)، ۴۷۵، ۱۳۶، ۲۳

ابراهيم بن محمد بن اسحق (شرف الدین)، ۳۳۱

ابراهيم بن سعد الدین محمد حمویة جونی

(ابوالمجامع)، ۴۵۹، ۳۲۱

ابن الأثير جزرى (محمد الدين ابوالسادات)،  
 ١٨٤  
 ابن ياكوبه (رجوع به محمد بن عبدالله)  
 ابن البراز، ٣١٢، ٢٤٤، ٤٧٤، ٤٢٥، ٤٢٤  
 ابن بطوطه، ٤٢٣، ٣٠٧، ٢٩١، ١٢٢، ٦٩، ٤٢٤، ٤٢٤، ٤٧٦، ٤٧٤، ٤٢٥، ٤٢٤  
 ٥٠٥، ٥٠٣، ٥٠٢، ٥٠١، ٥٠٠  
 ٥١٠، ٥٠٩، ٥٠٨، ٥٠٧، ٥٠٦  
 ٥٣٩  
 ابن البلخي، ٤٥٣، ٣٦٢، ٣٥٨، ٢٧٥  
 ٥١٩  
 ابنة الشيخ شهاب الدين السهروردى، ١٧٩  
 ابن تغرى بردى، ٣٧٣، ٣٣١، ١٣٣، ٢٦  
 ٤٧٠  
 ابن ثوابه، ٤٨٣  
 ابن الجزرى، ٤٨٥، ٤٥٥، ٣٦٦  
 ابن الجلاء (رجوع به احمد بن يحيى)  
 ابن جنى، ٤٠٣  
 ابن الجوزى، ١٠٣، ١٠٤، ٨٢، ٥٨، ٥٠  
 ٣٧٣، ٣٢٦، ٢٢٣، ١٣٣، ١٢٤  
 ٤٧٩، ٤٧١، ٤٧٠، ٤٦٨، ٤٢١  
 ٥٥٤، ٥٥٣، ٤٨٢، ٤٨٠  
 ابن الحاجب، ٥٤٨، ٤٢٤، ٣٦٣، ٢١٢  
 ابن حجر عسقلانى، ٢١٤، ١٨٤، ١٤٢، ٢٨  
 ٣٦٥، ٣٦٣، ٣٤٣، ٣٢٣، ٢٥١  
 ٤٥٤، ٤١٣، ٤١٢، ٤١١، ٣٨٤  
 ٥٥٩، ٤٨٤، ٤٨٢، ٤٥٦، ٤٥٥  
 ابن حزم ظاهرى، ١٠٣، ٥٨  
 ابن حوقل، ٥١٩  
 ابن خرداذبه، ٥١٩  
 ابن خلكان، ٥١٧، ٤٠٦، ٣٨٤، ٢٨٦، ١٢٦  
 ٥٢٤  
 ابن دارست (رجوع به مرزبان بن خسرو  
 ابن القناه (احمد) ٣٠٩، ٣٠٦، ٣٠٥، ٣٠٤

ابن دارست شيرازى (رجوع به تاج الدين)  
 ابن كزيبه، ٩٨  
 ابن الدمينة، ٤٣٧  
 ابن رافع حورانى مصرى، ٣٢٨، ٣١٣  
 ٤١١  
 ابن الراوندى، ٤٨٢  
 ابن رسته، ٥١٩  
 ابن الرفاعى (رجوع به احمد بن على بن احمد)  
 ابن الرومى، ٣٠٠  
 ابن سالبه (رجوع به احمد بن محمد بن جعفر  
 يبضاوى)  
 ابن سعدان محدث، ٣٧٠، ٣٦٩  
 ابن سكينه، ٣٢٧  
 ابن سمعون (رجوع به محمد بن احمد بن  
 اسمعيل و اعظ)  
 ابن السواملى (رجوع به ابراهيم الطبيى)  
 ابن سيرين، ٢٣٨  
 ابن سيناء (رجوع به ابو على سيناء)  
 ابن الصباغ المالكي، ٢٨  
 ابن عباس صحابى (عبدالله)، ٥٣١، ٢١٠، ٥٠  
 ابن العبرى، ٥٣٧، ٥٣٣  
 ابن عساکر، ٤٦٧، ٣٢٧، ٢٢٥، ٤٨٠، ٤٤٤، ٤٦٨  
 ٤٧٦، ٤٧١، ٤٧٠، ٤٦٨  
 ابن العماد حنبلى، ٤٧٠  
 ابن العميد، ٥٣  
 ابن فارس، ٤٨٢  
 ابن الفارض، ٢٧٠  
 ابن فرحون، ٤١٣، ٤١٢  
 ابن الفقيه، ٥١٩  
 ابن القوطى، ٥٢١، ٤٩٣، ٣٦٣، ٣١١  
 ٥٣٦، ٥٣٤، ٥٣٣، ٥٢٢  
 ابن قاضى شهبه، ٢١٣  
 ابن قتيبه دینورى، ٤١٥، ١٣١، ٩٩، ٩٧، ٢٨  
 ابن القرية، ٣٠٨  
 ابن القناه (احمد) ٣٠٩، ٣٠٦، ٣٠٥، ٣٠٤

ابوبکر بن ابونصر حوائجی، ۲۸۹، ۲۳۴  
 ابوبکر بن اسحق، ۴۸۹، ۱۱۰  
 ابوبکر بن برد الی پهری، ۵۵۵  
 ابوبکر بن ثابت (خطیب بغدادی) رجوع به  
 احمد بن علی بن ثابت  
 ابوبکر بن حسن (شیخ)، ۱۶۷  
 ابوبکر بن الحسین، ۱۱۵  
 ابوبکر بن خالد، ۵۵۹  
 ابوبکر بن خلف، ۵۵۹، ۵۵۶  
 ابوبکر بن رینه، ۴۷۹  
 ابوبکر بن سعد بن زنگی، ۲۱۶، ۱۹۱، ۱۵۲،  
 ۲۶۹، ۲۵۵، ۲۳۴، ۲۱۹، ۲۱۸  
 ۳۰۷، ۲۹۵، ۲۹۰، ۲۸۹، ۲۷۳  
 ۵۲۱، ۴۳۳، ۴۱۹، ۳۵۴، ۳۲۹  
 ۵۲۲  
 ابوبکر بن طاهر العافظ، ۲۴  
 ابوبکر بن طاهر صاحب الجنید، ۵۵۵  
 ابوبکر بن عبداللہ الفارسی، ۷۲  
 ابوبکر بن علی بن ابی بکر الترمذی، ۲۲۶  
 ابوبکر بن عمر بن محمد بر کر، ۲۶۲، ۲۶۳،  
 ۵۲۸، ۲۶۶  
 ابوبکر بن محمد کالنجار، ۸۱  
 ابوبکر بن محمد بن روزبهان، ۲۳۹  
 ابوبکر بن مصلح، ۹۳  
 ابوبکر بن المقرئ، ۵۵۹  
 ابوبکر بن یوسف المصری (جمال الدین)،  
 ۳۵۵، ۳۵۴  
 ابوبکر تیا بادی (طیباذی) زین الدین، ۱۱۹،  
 ۵۵۸، ۱۲۰  
 ابوبکر خوافی (زین الدین)، ۱۲۰، ۱۱۹،  
 ابوبکر زاهد (رجوع به احمد بن الحسین)  
 ابوبکر الزاهد، ۱۹۳  
 ابوبکر سمعانی، ۷۰  
 ابوبکر العلاف (هبة الله بن الحسن)، ۸۱، ۸۰،  
 ۳۷۹، ۱۱۶، ۱۱۵

ابن القیم الجوزیه، ۱۳  
 ابن ماجه، ۱۴، ۵  
 ابن مسعود (صحابی)، ۱۰، ۵  
 ابن معبد، ۱۲۷، ۱۲۵  
 ابن المفسر (رجوع به هبة الله بن محمد بن عبد الله)  
 ابن مهران، ۴۰۳  
 ابن النجار، ۴۱۲، ۳۴۰، ۳۴۱  
 ابن واضح یعقوبی، ۵۱۹  
 ابن هشام، ۱۰۳، ۹۷، ۴۰۳  
 ابن یزید انبار، ۵۱۶  
 ابواحمد بن هدی، ۵۵۹  
 ابواحمد الجصاص، ۱۰۴  
 ابواحمد الصغیر (رجوع به حسن بن  
 علی الشیرازی)  
 ابواحمد الکبیر (رجوع به فضل بن محمد)  
 شیخ ابوالاثر (رجوع به عبدالواحد بن  
 محمد بن حیان بیضاوی)  
 ابواسحق، ۴۸۸، ۸۰  
 ابواسحق الأدمی (رجوع به ابراهیم بن محمد بن  
 ابی الشیوخ)  
 ابواسحق اینجو (رجوع به شیخ ابواسحق)  
 ابواسحق شیرازی (شیخ)، ۱۰۴، ۳۲۷، ۲۹۰  
 ابواسحق الفزاری (رجوع به ابراهیم بن  
 محمد فزاری)  
 ابواسحق کازرونی (رجوع به ابراهیم بن  
 شهریار)  
 ابواسعد (امیر)، ۵۳۶  
 ابوالدین ریب (اوحد الدین)، ۳۵۰  
 ابوبکر (خلیفه)، ۸۰، ۷۵، ۸۰، ۲۲۲، ۴۸۳  
 ابوبکر (حاج)، ۱۹۴  
 ابوبکر الآجری (رجوع به محمد بن الحسین  
 الآجری)  
 ابوبکر الاستاذ، ۵۱  
 ابوبکر الاسمعیلی الجرجانی (رجوع به احمد بن  
 ابراهیم بن اسمعیل بن العباس)

ابو الخير بن ابي نصر بن ابي غسان، ٤٣٦٠  
 ابو الخير بن مصلح الكازروني، ٤٩٢، ٢٩٨، ٤٩٣  
 ابوداود، ١٤  
 ابوالدرداء، ٩٧  
 ابوالذبيح الحضرمي (رجوع به اسماعيل بن محمد بن اسمعيل حضرمي)  
 ابوذر صحابي، ٥٩  
 ابوذر الكنكي (رجوع به عبدالله بن الجنيد)  
 ابو زرعة اربيلي (رجوع به عبد الوهاب بن محمد بن ايوب)  
 ابوزيد اللقوي، ٦٦  
 ابوالسائب بن اسحق الشامي، ١٤٠، ١٣٥، ١٤١  
 ابوسعيد، ٥٣٣  
 ابوسعيد بن ابي صادق البحيري، ٥٥٣، ٥٥٢  
 ابوسعيد بن الحسن، ١١٥  
 ابوسعيد سمعاني، ٣٦٠، ٣٥٩  
 ابوالسعود بن ابي العشائر باذيني، ١٢٦  
 ابوالسعود بن الشبل البغدادي، ١٢٦، ١٢٥  
 ١٢٨  
 ابوسعيد، ١٣٤  
 ابوسعيد آخري بن ايلخان مغول، ٣٢٢، ٦٧، ٥٤٤  
 ٥٤٧، ٥٤٤  
 ابوسعيد ابو الخير، ٢٨٠، ١٨٠، ١٣٤، ٣٨٢، ٥٥٧، ٥٥٣، ٤٠٥، ٤٠٤  
 ٥٦٠، ٥٥٩  
 ابوسعيد الخراز (رجوع به احمد بن عيسى الخراز)  
 ابوسعيد ساوجي (شيخ)، ١٦٤  
 ابوسعيد سكري، ٢٠٢  
 ابوسعيد القشيري، ٥٥٣، ٥٥٣  
 ابوسليمان، حطفي سجستاني، ٥٤  
 ابوسهل مسيحي، ٣٥٧

ابوبكي قطيبي، ٥٥٩  
 ابوبكر النقاش، ٥٣١  
 ابوتراب نخشي، ٤٦٦، ٣٣٤، ١٦٠، ١٥٠  
 ابوتمام طائي، ٢٠٨، ٥٦٠  
 ابوحاتم السجستاني، ٤٨٩، ١١٦  
 ابوحامد كرماني (رجوع به احمد بن حامد)  
 ابوالحسن الأشعري، ٤٤٧، ٣٤٧، ٢٢٥، ٤٢٠، ٥٥٧  
 ابوالحسن بن ابي الخير بنجير (امين الدين كازروني)، ٥٣٠، ٣٥١، ٣٤٩، ٣٤٨، ٥٣٥  
 ٥٣٥  
 ابوالحسن بيهقي، ٣٣١  
 ابوالحسن خرقاني، ١٨١  
 ابوالحسن ديلملي (رجوع به علي -)  
 ابوالحسن شاذلي (رجوع به علي بن عبيد الله بن عبد الجبار)  
 ابوالحسن كردويه (رجوع به علي بن عبيد الله)  
 ابوالحسن الكواري (به)، ٥٢٧، ٢٦٤، ٢٦٣، ٥٢٨  
 ابوالحسن نوري، ٣٧٠  
 ابوالحسن الهكاري، ٣٧٣  
 ابوالحسين بن سمعون (رجوع به محمد بن احمد بن اسمعيل واعظ)  
 ابوالحسين بن القنور، ٤٠٥  
 ابوالحسين سيرواني صغير، ٤٧٨  
 ابوالحسين سيرواني كبير، ٤٧٨  
 ابوالحسين نوري (رجوع به احمد بن محمد نوري)  
 ابو حفص حداد، ٣٢٤  
 ابو حنيفة (امام)، ٤٩٦، ٣٠٤، ١٤٠  
 ابو حيان التوحيدى (علي بن محمد بن العباس)، ٤٨١، ٤٧٦، ١٠٤، ٥٥٥، ٤٠٣  
 ٤٨٤، ٤٨٣، ٤٨٢  
 ابو حيان نجوي، ١٠٣

- ابوشجاع ديلمى (رجوع به شيرويه بن شهر دار ديلمى)
- ابوشجاع مقاريضى (رجوع به محمد بن سعدان)
- ابوشجاع وزير، ۱۰۳، ۸۲
- ابوصالح، ۳۶
- ابوطاهر ابوسعدي، ۲۸۱، ۲۸۰
- ابوطاهر الباقلاوى، ۳۷۳
- ابوطاهر بن ابى المعالى، ۳۹۱، (روح الدين)
- ابوطاهر زياد آبادى، ۳۰۳
- ابوطلحه (صحابى)، ۶
- ابوالطيب بن الجنيده، ۵۳
- ابوالعباس احمد، ۱۰۴، ۱۰۳
- ابوالعباس اسمعيل (امير)، ۹۸
- ابوالعباس بن عطاء (رجوع به احمد بن محمد بن سهل بن عطاء الادمى)
- ابوالعباس بن قتيبة، ۵۵۵
- ابوالعباس ثعلب (رجوع به احمد بن يحيى)
- ابوالعباس كرجى (رجوع به احمد بن محمد بن يزيد)
- ابوالعباس الكرخى، ۴۴
- ابوالعباس مرسى (رجوع به احمد بن عمر)
- ابوالعباس نهاوندى (رجوع به احمد بن محمد بن الفضل)
- ابوعبدالرحمن السلمى (رجوع به محمد بن الحسين بن محمد بن موسى)
- ابوعبدالله (رجوع به شيخ كبير محمد بن خفيف)
- ابوعبدالله بابوشى، ۵۱۰، ۵۱۰، ۱۵۹
- ابوعبدالله بن باكويه (رجوع به محمد بن عبدالله باكويه)
- ابوعبدالله بن نظيف، ۴۷۹
- ابوعبدالله البيطار (رجوع به حسين بن احمد)
- ابوعبدالله خبرى، ۲۴۴، ۲۴۳
- ابوعبدالله الخداس (شيخ)، ۵۲۷، ۲۴۰
- ابوعبدالله الخطيب، ۲۸۴
- ابوعبدالله الرزى، ۴۶۶
- ابوعبدالله الشوا، ۳۹
- ابوعبدالله طاقى سجستانى، ۵۶۰
- ابوعبدالله علم دار، ۷۲
- ابوعبدالله القرطبى (رجوع به محمد بن احمد بن ابى بكر بن فرج)
- ابوعبدالله القفصى، ۱۰۸
- ابوعبدالله المؤذن، ۵۵۹
- ابوعبيد بسرى، ۳۳۴
- ابوعبيده بصرى (رجوع به عبد الواحد بن زيد بصرى)
- ابوعبيدة بن الجراح، ۴۸۳
- ابوعثمان حيرى، ۴۶۶، ۳۴۴
- ابوالعلاء الحضرمى القفصى، ۲۲۲، ۱۰۸
- ابوالعلاء معرى، ۴۸۲
- ابوالعلاء الهذلى (رجوع به حسن بن احمد بن حسن)
- ابوعلى بن شاذان، ۴۷۹
- ابوعلى بن كالجار، ۵۳۶
- ابوعلى بصير (رجوع به فضل بن جعفر)
- ابوعلى دقاق (رجوع به حسن بن على بن محمد بن اسحق)
- ابوعلى رودبارى (رجوع به حسين بن محمد بن رودبارى)
- ابوعلى رودبارى (رجوع به محمد بن احمد بن القاسم رودبارى)
- ابوعلى سيفا، ۳۵۲، ۲۹۸، ۲۳۸
- ابوعلى فارسى (رجوع به حسن بن احمد)
- ابوعلى الفضل الفارمذى، ۵۵۵
- ابوعلى مسكويه، ۴۴۴، ۱۰۳، ۵۳
- ابوعمر بن نجيد، ۴۶۶
- ابوالغنائم بن مأمون، ۴۰۵
- ابوالغيث بن جميل البنى، ۲۲
- ابوالفتح بستى، ۳۳۱



ابو الفتح بن سالبه (رجوع به عبد السلام بن احمد)  
 ابو الفتح بن شاتيل، ٣٩٥  
 ابو الفتح بن محمد بن عبد الرحمن، ٩٩  
 ابو الفتح النيريزي (رجوع به محمد بن الطاهر)  
 ابو الفتح رزاي، ١٧٥  
 ابو الفتح الطائي، ٧٠  
 ابو الفتح العجلي، ٣٠٦، ٢٣٦، ٢٣٥، ٥٦، ٣٤٧  
 ابو الفتيان الرواسي، ٤٠٥  
 ابو الفداء، ٥١٩، ٨٢  
 ابو الفضل بن العميد (رجوع به ابن العميد)  
 ابو القاسم الانماطي، ٣٢٦  
 ابو القاسم بن البصري، ٢٢٦  
 ابو القاسم بن بشران، ٤٧٩  
 ابو القاسم بن الحسن، ١١٥  
 ابو القاسم بن حيدر القزويني، ٣٩٥  
 ابو القاسم بن شعيب بن بلويه المكراني، ١٠٨، ١٦٩  
 ابو القاسم السروستاني (رجوع به عبد الرحيم بن محمد السروستاني)  
 ابو القاسم الطبراني (رجوع به سليمان بن احمد طبراني)  
 ابو القاسم القشيري (رجوع به عبد الكريم بن هوازن قشيري)  
 ابو القاسم الهاشمي، ٤٥  
 ابو قرق صافة (رجوع به جندرة بن خيشنه)  
 ابو قلابة الجرمي (رجوع به عبد الله بن زيد الجرمي)  
 ابو الكرم الشهر زوري، ٢٦٧  
 ابو الليث السمرقندي، ٢٦٦، ٢٦٠  
 ابو المبارك الآوي، ٢٢٧  
 ابو المنى، ٣٢٩  
 ابو محمد التهمي، ٣٢٦

ابو محمد الجريري، ٤١، ١٦  
 (احمد بن محمد بن الحسن)  
 ابو محمد الحريري (الجريري)، ٢٥٢  
 ابو محمد حقا، ٣٦٩  
 ابو محمد فزاري، ٣٦١  
 ابو مدين (رجوع به شعيب بن الحسن الانصاري)  
 ابو مرثد الغنوي، ١٣  
 ابو مسلم بن علي بن العلاء، ٣٧٤، ٤٤٤  
 ابو مسلم الفسوي (رجوع به فارس بن غالب الفارسي)  
 ابو مسلم الكشي (رجوع به ابراهيم بن عبد الله بن مسلم)  
 ابو المكارم اللبان، ٥٦  
 ابو منصور خازني، ٨٢  
 ابو منصور زاهد، ٣٧٣  
 ابو منصور صاحب فارس، ٥٣٥، ٣٦٥  
 ابو منصور القزاز، ١٦  
 ابو منصور القشيري، ٥٥٣  
 ابو موسى اشعري، ١٤٢  
 ابو موسى حافظ، ٢٢٣  
 ابو موسى المدني (رجوع به محمد بن عمر بن احمد المدني)  
 ابو النجيب دركزيني، ٢٥٧  
 ابو النجيب سهروردي (رجوع به عبد القاهر بن عبد الله)  
 ابو نصر الارقياني، ٥٣٢  
 ابو نصر بن ابو عبد الله الناط، ٥٢٩  
 ابو نصر بن خسرو، ٥٣٦  
 ابو نصر بن عز الموله بختيار، ٤٢  
 ابو نصر بن مأكولا، ٥٣٣  
 ابو نصر الزينبي، ٣٢٦  
 ابو نصر سراج طوسي، ٢٠٣، ٤٩٠، ٤٧٠، ٣٩٠  
 ٥١٤، ٤٧٠، ٤٦٧، ٤٦٦، ٣٧٠  
 ٥٣٧

احمد بن اسمعیل بن یحیی (افضل الدین)، ۴۲۶  
 احمد بن اسمعیل بن یوسف بن محمد القزوینی (رضی الدین طالقانی)، ۳۴۸، ۳۴۷، ۳۴۹  
 ۵۳۱  
 احمد بن انس، ۳۶۴  
 احمد بن جعفر الحسینی (سید هزالدین)، ۱۷۰  
 احمد بن جعفر الصوفی، ۴۸۹، ۱۱۵  
 احمد بن حامد کرمانی (ابو حامد)، ۳۴۹  
 احمد بن الحسین بن یوسف جاربردی، ۳۶۳  
 ۵۵۰، ۵۴۸، ۳۷۹  
 احمد بن الحسین (ابوبکر زاهد)، ۱۶۲، ۳  
 ۱۸۳، ۱۶۶، ۱۶۵، ۱۶۴، ۱۶۳  
 احمد بن الحسین البصری، ۳۹  
 احمد بن حسین بن علی کاتب یزدی، ۲۹۲  
 احمد بن حسین بن منصور، ۵۵۱  
 احمد بن حنبل (امام)، ۱۳، ۱۲  
 احمد بن روزبهان (فخر الدین)، ۲۴۸  
 احمد بن سهل بن ابراهیم نهرآبادی (ابوسعد)، ۳۹۹، ۳۹۷  
 احمد بن عیدان الحافظ، ۴۸۹، ۱۱۵  
 احمد بن عبدالرحمن بن احمد بن موسی شیرازی، ۹۶  
 احمد بن عبدالرزاق مقدسی، ۲۵۸  
 احمد بن شمس الدین عبدالصمد (نجم الدین)، ۳۳۲، ۶۴۰  
 احمد بن عبدالکریم، ۲۹۹  
 احمد بن عبدالله (شیخ)، ۱۴۴، ۱۴۳  
 احمد بن عبدالله مما، ۲۷۱، ۲۶۹  
 احمد بن عبدالملک مؤذن، ۵۵۲  
 احمد بن عربشاه اوحدی (تاج الدین)، ۳۱۳  
 احمد بن هضاء رودباری، ۴۷۱، ۱۶  
 احمد بن علی بن احمد (ابن الرفاعی)، ۱۲۵  
 ۳۱۸، ۳۱۷، ۳۱۰، ۱۲۸، ۱۲۶  
 احمد بن علی بن ثابت (ابوبکر خطیب بغدادی)

ابونعمین اصفهانی (الحافظ)، ۴۱، ۲۸، ۱۷، ۴۲  
 ۴۷۱، ۴۷۰، ۱۴۱، ۱۳۳، ۴۲  
 ۵۱۴  
 ابونواس، ۳۹۰، ۳۱۵  
 ابوالوفاء تاج المارفین (رجوع به کاکیس)  
 ابوالوفاء عارف کردی، ۳۷۳  
 ابوالوفاء الفارسی، ۲۸۶  
 ابوالوقت سجزی (رجوع به عبدالاول بن عیسی)  
 ابوهانی الکیانی، ۲۵  
 ابوهریره، ۱۳، ۸، ۵  
 ابوالهیثم، ۷۶  
 ابوزبیده، ۵۱۱  
 ابویعقوب السوسی (رجوع به یوسف بن حمدان سوسی)  
 اتابک، ۲۸۸  
 اته، ۲۸۰  
 احمد (برهان الدین بن سیف الدین)، ۱۲۱، ۱۲۲  
 احمد (تاج الدین)، ۲۶۷  
 احمد (رجوع به عماد الدین)  
 احمد بازارو (فخر الدین)، ۲۷۲، ۱۳۰  
 احمد بن ابراهیم بن اسمعیل بن العباس الاسمعیلی الجرجانی، ۴۰  
 احمد بن ابراهیم فیروزآبادی (ابوالوفاء)، ۳۷۳  
 احمد بن ابراهیم (ملک فخر الدین)، ۵۴۶، ۵۴۸  
 احمد بن ابی الخسین جامی نامقی (زنده پیل)، ۳۱۷  
 احمد بن ابی الغیر، ۵۴۳  
 احمد بن ابی الفتح النیریزی (فخر الدین)، ۴۴۷  
 احمد بن ابی غسان، ۴۳۶  
 احمد بن احمد بن سالبه (قطب الدین)، ۴۸۱

احمد بن محمد مسكويه (رجوع به ابو علي)	٤١١، ٣٨٠، ٣٥٢، ٢٢٣، ٩٨، ١٦
احمد بن محمد بن يزيد فقيه كرجي، ٤٤	٤٧١، ٤٧٠، ٤٦٨، ٤٦٧، ٤٦٦
احمد بن محمد خاصه، ١٠٧	٥٥٤، ٥٦١، ٤٧٢
احمد بن محمد الشاشي، ٤١٥	احمد بن علي المقرئ الحريصي (ابو عبد الله)،
احمد بن محمد الصادق (فخر الدين)، ١١٠	٣١٥، ٣٠٣
احمد بن محمد كرماني (ابو نجيب)، ٣٩٩	احمد بن علي المقرئ الهمداني (ابو الفرج)
احمد بن محمد نوري (ابو الحسين)، ١٨،	٢٤٢
٤٧٢	احمد بن عمر بن اسمعيل بلياني، ٤٨٦
احمد بن محمود بن خليفة بن سالبه	احمد بن عمر بن المظفر (فخر الدين)، ٢٦٨
(قطب الدين) ٤٨١	احمد بن عمر الصوفي الخيوقى (شيخ نجم الدين
احمد بن محمود بن محمد نعماني (تاج الدين	كبرى)، ٣٥٢، ٣١٧، ١٢١، ٦٩، ٦٨،
حر)، ٣٠٩، ٣٠٨، ٣٠٥، ٣٠٤،	٤٥٩، ٣٥٣
٣١٠	احمد بن عمر مرسى انصاري (ابو العباس)،
احمد بن محمود الشيرازي (العشره)، ١٤٥	٤٧٤، ٤٧٣
احمد بن مسروق، ٤٦٦	احمد بن عيسى الخراز (ابو سعيد)، ١٨،
احمد بن موسى الكاظم، ٣، ٢٥٩، ٢٦١، ٢٨٩،	احمد بن نزال، ٢٥٢
٢٩٢، ٢٩١، ٢٩٠	احمد بن محمد بن ابي سعدان (ابو بكر)،
احمد بن يعقوب (ابو العباس)، ٣٩، ٤٠، ١٣٧،	٣٧٠
١٣٨	احمد بن محمد بن احمد سلفه اصفهاني سلفي
احمد بن يحيى (ابو العباس تمام)، ٤٧٢	٢٤٣
احمد بن يحيى الجلاء (ابو عبد الله)، ١٥٠،	احمد بن محمد بن احمد سمناني (علاء الدوله
٤٧٢، ٤٦٧، ٤٦٧، ٤٧٢	سمناني)، ٣٢١، ٣٢٢، ٣٢٤، ٤٩٤
احمد بن يوسف بن الياس، ٢٧٨، ٢٧٩،	احمد بن محمد بن اسحق دينورى (ابو بكر)
احمد بهزيار، ٢٠٢، ٣٨٣، ٥٥٣،	٥٥٥
احمد تكودار، ١٩٥، ٣٢٢،	احمد بن محمد بن جعفر بيضاوى (ابن سالبه،
احمد چشتي، ٥٤١	شيخ الشيوخ)، ١٨٠، ١٩٢، ٢٩٩،
احمد دواني (عماد الدين)، ٣١٥،	٤٧٦، ٤٧٧، ٤٧٨، ٤٧٩، ٤٨٠،
احمد ذهبى (معين الدين زر كوب مؤلف	احمد بن محمد بن حكيم الحكيمى (ابو الحسن
شيرا زناه)، ٤٠٤، ٢٦٤، ٣٠١، ٣١٦،	٤٠
٣١٧، ٣١٨، ٤٣٠، ٥٥٦،	احمد بن محمد بن سلمه، ١٠٢، ٣٥٨،
احمد سهيلي، ٢٥٠	احمد بن محمد بن سهل بن عطاء الأدمي
احمد عبد الوهابي، ١٩١	البغدادي، ٤٣، ٤٢،
احمد غزالي طوسي، ٣١٢، ٣١٣،	احمد بن محمد بن علي انز نوي، ٤٠٦،
احمد الفارسي (سعد الدين)، ٣٨٨	احمد بن محمد بن الفضل النهاوندى (ابو العباس)
احمد قلقشندى، ٤٩١	٥٥٧، ٣٨٣، ٣٨٢

اسمعیل بن ابی سعد احمد نیشابوری (ابوالبرکات)  
 ۳۲۶  
 اسمعیل بن احمد خوانسار (عزالدین) ۲۶۷  
 اسمعیل بن علی الخنجی ۲۱۴، ۲۱۳  
 اسمعیل بن محمد بن اسمعیل حضرمی یمنی  
 ۲۲، ۲۱  
 اسمعیل بن محمد بن الحاکم البندهسی  
 ۴۱۸، ۴۱۶  
 اسمعیل بن مظفر بن محمد ۲۰۱، ۱۸۶  
 اسمعیل بن نیکروز (قاضی مجدالدین) ۱۹۱،  
 ۲۶۲، ۳۸۸، ۳۵۰، ۴۰۶، ۳۹۲  
 ۴۴۹، ۴۲۰  
 اسمعیل بن یحیی (قاضی مجدالدین) ۲۶۲،  
 ۳۸۸، ۴۲۰، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۵  
 ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰  
 ۴۴۹  
 اسمعیل بن یوسف بن عبدالله الواعظ (امیر)  
 ۱۲۹  
 اسمعیل پسر شیخ ابوعلی دقاق ۶۲  
 اسمعیل الجیری ۲۵۲  
 اسمعیل قمری ۳۱۷  
 اشتال آلمانی ۱۹۱  
 اصطنخری ۵۱۹  
 اصمعی ۹۶، ۱۱۲، ۱۱۷  
 اصلب الدین عبدالله (رجوع به عبدالله بن  
 علی بن ابی المحاسن الملوی)  
 اقبال (رجوع به عباس اقبال)  
 الب ارسلان ۲۵۵، ۲۸۱، ۲۸۲، ۱۹۰  
 الماجو (امیر) ۲۹۰  
 الغ خان ۵۰۰  
 امام الحرهین جوینی ۳۲۷  
 امام الدین بیضاوی (رجوع به عمر بن محمد  
 ابن علی)  
 امامقلی (شیخ) ۵۴۱  
 امری القیس ۳۹۵

احمد محبوبی بخاری (جمال الدین) ۱۲۱  
 اخفش اوسط (رجوع به سعید بن مسعود)  
 اخفش صغیر ۹۶  
 اخفش کبیر (عبدالحمید بن عبدالمجید) ۹۶  
 اخی فرج زنجانی ۳۸۳  
 ادربن زید بن کهلان ۹۵  
 ارسلان خاتون ۲۵۵  
 ارشد الدین النیریزی (رجوع به علی بن محمد  
 علی النیریزی)  
 ارغون ۱۹۵، ۲۰۱، ۳۱۲، ۳۲۲، ۱۷  
 ازبک بن یهلوان ۵۳۴  
 ازهری ۱۶۵  
 اسامه ۱۴۲  
 استاد مردان ۵۳۷  
 استانلی لین یول ۵۰۰  
 اسحق بن ابراهیم طوسی ۱۴۲  
 اسحق بن علی بن عربشاه (عزالدین) ۳۱۹  
 اسحق بن محمد الحسینی ۳۵۵  
 اسحق بن محمد (عزالدین) ۲۹۳، ۲۹۴  
 اسحق بن یحیی ۴۲۷، ۴۲۹، ۴۳۰  
 اسحق کوکبی ۱۶۱، ۱۶۲  
 اسرائیل بن عبدالسلام الخنجی (حقیف الدین)  
 ۱۸۵، ۲۳۹، ۲۷۲  
 اسعد بن مظفر بن محمد ۱۸۶، ۱۹۶، ۱۹۸  
 اسعد بن نصر ابزری (عمیدالدین ابونصر اسعد)  
 ۲۱۵، ۳۰۶، ۴۲۷، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۳  
 ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۲  
 ۵۲۳  
 اسمعیل (رجوع به کمال الدین)  
 اسمعیل (الحافظ ابوالقاسم اسمعیل بن محمد  
 اصفهانی) ۱۱۰، ۱۰۱، ۳۲، ۳۶، ۴۵  
 ۳۱۸  
 اسمعیل بلیانی، ۴۸۶  
 اسمعیل بن ابی ابراهیم (مجدالدین) ۳۴۵

الباہلی ( رجوع بہ الشیخ الباہلی )  
 باہیہ ۳۴  
 بایدو ۵۴۴  
 بہتری ۲۲۳  
 بخاری (محمد بن اسمعیل صاحب صحیح) ۸۰۶،  
 ۳۴۱، ۳۲۶، ۲۷  
 بدرالدین شوشتری ۲۱۴  
 بدل ( رجوع بہ ابو بکر بن عبداللہ الفارسی )  
 براء بن ربیع قعسی ۲۰۷  
 براق حاجب ۲۷۳، ۲۵۵  
 البرزالی ۴۱۱  
 برہان الدین احمد ( رجوع بہ احمد )  
 برہان الدین الجعبری ( شیخ ) ( رجوع بہ  
 ابراہیم بن عمر بن ابراہیم )  
 برہان الدین الصاغر جی ۱۲۳، ۴۹۸، ۴۹۹،  
 ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۶، ۵۰۷  
 ۵۰۹، ۵۰۷  
 برہان الدین العبری ( رجوع بہ عبید اللہ بن  
 محمد ہاشمی )  
 بریدۃ ( صحابی )  
 بسحق اطعمہ ۱۱۸  
 بشار بن غالب ۳۶  
 بشر بن الحارث الجافی ۴۶۶  
 بشر بن الحسین ( قاضی ابوسعید ) ۱۰۲، ۱۰۳،  
 ۱۰۴  
 بشر بن منصور سلیمی ۳۴  
 بقراط ۲۷۷  
 بکر بن عبداللہ الزنی ۱۲  
 بلغون ( امیر ) ۵۳۷  
 بلوشہ ۵۰۲  
 بنت الکمال ۴۸۵  
 بنجیر اسفہسالار خراسان ۵۳۳، ۵۳۷  
 بنجیر بن رستم بن بنجیر ۵۳۱  
 بنجیر بن علی ( ابو ثابت ) ۵۳۳  
 بنجیر بن منصور الصوفی الیمدانی ابو ثابت  
 ۵۳۳، ۵۳۲

امشاطی ( رجوع بہ عماد الدین الأمشاطی )  
 ام عبداللہ الحسینہ ( دختران ) ۱۱۳  
 ام العلاء ( رجوع بہ ہاتکہ )  
 ام کلثوم بنت سید اسحق الکوکی ۱۶۱،  
 ۱۶۲  
 ام محمد ۳۶۸  
 امیر افشار ۷۵  
 امیرچویان ۵۴۸، ۵۴۷، ۳۲۲، ۲۸۳، ۱۱۴  
 امیر المؤمنین ( رجوع بہ علی بن ابی طالب )  
 امین احمد رازی ۵۵۹  
 امین الدین الحلال ۴۱۴  
 امین الدین کازرونی ( رجوع بہ ابو الحسن  
 بن ابی الغیر )  
 امین الدین کازرونی ( رجوع بہ محمد بن  
 زین الدین علی بن مسعود کازرونی بلیانی )  
 اوحید الدین کرمانی ( رجوع بہ حامدین  
 ابی الفخر )  
 اوزلی ۲۷۵  
 اوکتائی ۵۱۸  
 اولجایتو ۵۱۴، ۲۰۱، ۲۱۴، ۴۲۴، ۵۱۷،  
 ۵۴۴  
 اویس بن شاہ شجاع ۱۱۴  
 اویس بن عبداللہ الخنجی ۲۷۲  
 ایاز ۱۸۲  
 ایوب ( رجوع بہ شرف الدین )  
 ایوب ( نبی ) ۱۹۸  
**ب**  
 بابا طاہر ہریان ۵۱۶، ۵۱۵  
 بابا کوہی ۳۸۱، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۴،  
 ۵۶۶، ۵۶۵  
 بارتلد ۵۱۲  
 باکالنجار ( یا باکالنجار ) ۸۲، ۸۱  
 باکوہ ۵۵۸، ۳۸۱  
 بانجیر بن عبداللہ الخوزی ( بنجیر ) ۲۹۶،  
 ۵۳۴، ۵۲۹، ۲۹۹

توران بن عبدالله الترکی (شیخ) ۳۷۳،۷۵  
 توران کبیر (شیخ) ۳۷۳،۷۵  
 تیمورتاش بن امیر چویان ۳۷۷  
 تیمور فآن ۵۴۶  
 تیمور گورکان (امیر) ۱۲۱

ث

ثابت بن احمد بن محمد الخجندی (علاء الدین)  
 ۴۲۰، ۴۱۹، ۳۲۵  
 ثابت بن قره صابی ۴۸۳  
 ثعالبی ۴۲۱، ۳۰۰، ۸۲

ج

جابر (صحابی) ۸  
 جاحظ ۴۱۷، ۴۸۳  
 جابر دی (رجوع به احمد بن الحسن بن یوسف)  
 جامع السقاء ۵۵۵  
 جامی (عبدالرحمن شاعر معروف) ۴۶، ۳۸،  
 ۱۸۰، ۱۳۳، ۱۲۷، ۱۲۶، ۱۲۰  
 ۳۲۲، ۳۱۴، ۳۱۳، ۳۰۴، ۱۸۴  
 ۴۶۸، ۴۱۱، ۳۸۱، ۳۷۰، ۳۶۹  
 ۵۱۴، ۵۱۳، ۴۹۴، ۴۸۶، ۴۷۲  
 ۵۶۰، ۵۵۹، ۵۵۸، ۵۵۰

جبرئیل الکردی (شیخ) ۳۴۰، ۱۱۱  
 جبیر القصاب ۱۳

جرجانی (میرسید شریف) ۴۱۱  
 جزری (شمس الدین محمد) ۱۳۷، ۸۷، ۸۵  
 ۳۶۴، ۲۶۶، ۲۴۲، ۲۰۴، ۱۴۵  
 ۴۰۷، ۴۰۳، ۳۸۶، ۳۸۰، ۳۷۴  
 ۴۱۶، ۴۱۳، ۴۱۲

جعفر بن احمد (سید تاج الدین) ۱۷۱  
 جعفر بن محمد (مجد الدین) ۱۷۵  
 جعفر بن مکی بن جعفر الموصلی (محب الدین)  
 ۳۸۵، ۲۴۲، ۸۵  
 جعفر بن نصیر الدین محمد (ابوعبدالله صاحب  
 لوح) ۳۵، ۲۹۶

بندار بن الحسین ۲۲۶، ۲۲۵  
 بوزابه یا بزابه (امیر اتابک) ۲۸۱، ۲۵۷  
 ۳۴۹، ۲۸۲

بو عمرو (مقرئ) ۴۱۷  
 بهاء الدوله بن عضد الدوله ۴۲  
 بهاء الدوله (رجوع به خسرو فیروز)  
 بهاء الدین محمد (رجوع به محمد)  
 بهائی (شیخ) ۳۳۱  
 بهار (ملک الشعراء) ۲۸۶  
 بهرام بن منصور الفسوی ۱۸۹  
 بهرام بن یعقوب (قرظیه) ۷۶  
 بیضاوی (قاضی، رجوع به عبدالله بن عمر بن محمد)  
 بیهقی (ابوبکر احمد بن الحسین محدث و حافظ  
 معروف) ۳۱، ۵

پ

پانگری (امیر) ۵۳۷  
 پیر حسین بن امیر محمود (امیر -) ۳۷۸، ۳۷۷  
 پیر حسین شروانی ۵۰۶

ت

تاج الدین الأشنهی ۳۵۲  
 تاج الدین بن دارست ۳۴۹، ۳۴۸، ۲۵۷  
 تاج الدین بن معیه ۱۲۶  
 تاج الدین زاهد (رجوع به ابراهیم زاهد)  
 تاشی خاتون ۲۹۲، ۲۹۰  
 ترکان خاتون (رجوع به ملکه خاتون)  
 ترکان خاتون (زوجه اتابک سعد بن ابی بکر)  
 ۲۷۴، ۲۷۳، ۲۳۴، ۲۱۸، ۲۱۷  
 ترکان خاتون (زوجه ملکشاه) ۲۵۸  
 ترکان خاتون (عصمة الدین قتلخ) ۱۲۱،  
 ۱۹۰

تربیت (رجوع به محمد علی)  
 ترمذی (محدث معروف) ۲۱۰، ۹، ۸۰، ۵  
 تقی الدین فاسی ۴۱۱، ۳۴۰  
 تکله بن زنگی ۳۵۱، ۳۴۹، ۳۴۸، ۲۲۸  
 ۵۳۵، ۵۳۴، ۵۳۳، ۴۴۶

ج

چنری بك ( داود ) ۲۵۵  
چنگیزخان ۶۸  
چبیال ۴۹۹

ح

حاجی خلیفه ۴۰۷  
حارث بن اسد المجاسبی ۴۳  
حافظ شاهر معروف ۸۶، ۸۶، ۸۱، ۶۷، ۶۲  
۳۷۸، ۳۶۵، ۳۴۵، ۱۸۵، ۱۶۵  
۵۶۱، ۴۸۷، ۳۸۹، ۳۸۵، ۳۷۹  
۵۶۶، ۵۶۴، ۵۶۳، ۵۶۲  
حافظ ابرو ۲۱۴، ۳۶۲، ۴۲۵، ۴۵۸،  
۵۴۸، ۵۴۵  
حافظ سلمی ( رجوع به احمد بن محمد بن احمد )  
حامد بن ابی القهر کرمانی ( اوحده الدین )  
۳۱۴، ۳۱۳، ۳۱۲، ۳۱۱، ۳۱۰  
حامد بن العباس ۴۲  
حبيب العجی ۳۶  
حجاج بن یوسف ثقفی ۷۲  
حذیفه ( صحابی ) ۱۴۲  
حسام الدین چلبی ( رجوع به حسن بن محمد )  
حسان بن ثابت ۲۰۱، ۲۰۲، ۴۳۶  
حسن ( شیخ ) ۱۰۰  
حسن بصری ۴۸۴  
حسن بن احمد عطار همدانی ( ابوالملا ) ۴۱۶،  
۴۱۷  
حسن بن احمد الفارسی ( ابوعلی ) ۴۰۳،  
۴۰۷، ۴۰۶  
حسن بن حسن ( حسن مشنی ) ۲۸، ۲۴، ۱۲۴، ۳۳۵،  
۳۶۷، ۳۵۵  
حسن بن حسن بن حسن ( حسن مژت ) ۲۸  
حسن بن حسین بن ۵۵ بن خشانم ( ابو محمد )  
۱۱۵، ۱۱۴  
حسن بن زید بن حسن ۱۶۱  
حسن بن عبدالله تنگکی ۱۵۴، ۱۵۵

جعفر الجنداء ( شیخ ) ۲۲۷، ۲۲۶، ۲۲۵، ۴۰،  
۲۸۶، ۲۳۹  
جعفر بن محمد بن حسن ابهری ۵۳۳  
جعفر بن محمد بن نصیر خلدی ( ابو فدی ) ۳۹،  
۳۸۳  
جلال الدین بن سیف الدین یوسف ( امیر ) ۱۲۹  
جلال الدین تبریزی ۵۰۳، ۵۰۱  
جلال الدین رومی ( مولانا محمد بلخی معروف  
بمولوی ) ۲۰۳، ۳۱۲، ۳۱۱، ۵۱۲،  
۵۱۶، ۵۱۳  
جلال الدین سیورغنمش ۴۹۸، ۲۸۳  
جلال الدین الطیار ۲۱۱  
جلال الدین منکبرنی ( سلطان ) ۱۵۴، ۲۵۵،  
۵۰۰، ۵۴۹  
جمال الدین ( رجوع به درویش جمال )  
جمال الدین ابواسحق ( رجوع به شیخ ابواسحق )  
جمال الدین اسنوی ۳۶۴  
جمال الدین ایذجی لری ۳۳۶  
جمال الدین تیریزی ( صید ) ۳۱۲  
جمال الدین غریبشاه ۴۱۳  
جمال الدین محمد ۱۰۶  
جمال الدین مصری ( قاضی ) ۲۹۴، ۴۲۷،  
جشنید ۵۱۹  
جنبد بن خیشنه ( ابو قرصافه ) ۵۵۵  
جنکی دوست ۱۲۵  
جنید البلیانی ۴۱۱، ۴۵۵، ۴۸۵  
جنید بن فضل الله بن عبدالرحمن ( صدر الدین )  
۳۳۹  
جنید بن محمد بن جنید ( ابو القاسم زاهد و صوفی  
معروف ) ۱۶، ۱۸، ۳۹، ۴۱، ۴۳،  
۱۳۳، ۱۳۷، ۲۲۵، ۲۵۲، ۳۷۰،  
۳۸۳، ۴۶۶، ۴۷۲، ۵۱۱، ۵۵۵  
جند شیرازی ( ابو القاسم معین الدین مؤلف  
کتاب حاضر ) ۲، ۱۸۳، ۵۵۸  
جودی استیمان ۲۹۰  
جهانگیر بن شاه شجاع ۱۱۴

حسين بن بلويه الضير ۲۴۲  
 حسين بن زيد الأسود ۳۵۰، ۳۳۵  
 حسين بن عبد الكريم الراغري (جمال الدين)  
 ۱۶۹  
 حسين بن عبدالله المقاريفي ۱۰۱  
 حسين بن عبدالله المنقي الشيرازي ۱۴۹، ۱۴۸  
 حسين بن علي (امام) ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۸۸  
 ۴۲۴، ۳۲۵  
 حسين بن علي بن زندانبار ۵۱۴، ۵۱۳  
 حسين بن محمد اكار (ابو علي) ۵۲، ۵۰، ۴۹  
 حسين بن محمد بن سلمان (فقيه صائغ الدين)  
 ۵۸، ۵۷، ۱۴۹، ۱۷۶، ۱۷۹، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۷۳  
 ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۷۶، ۳۵۷  
 ۳۸۷، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۸، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲  
 ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۸، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۴۲، ۴۴۳  
 حسين بن محمد رودبازي (ابو علي) ۴۷۲  
 حسين بن محمد الفسوي (جمال الدين سرده)  
 ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹  
 حسين بن محمود (عباد الدين) ۱۴۹  
 حسين بن مسعود الفراء البغوي (محيي السنه)  
 ۱۹۲، ۲۱۱، ۲۹۴، ۲۹۵، ۳۷۴  
 ۴۴۴  
 حسين بن منصور (ابوشجاع) ۶۵، ۶۴  
 حسين بن منصور الحلاج ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵  
 ۳۸۰، ۳۹۴، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴  
 حسين بن موسى بن جعفر الصادق ۲۶۰، ۲۶۱  
 حسين خان طيب ظل السلطان (ميرزا) ۲۱۶  
 حسين المعير (جمال الدين) ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱  
 حسين نوري (حاج ميرزا) ۹۲  
 حمدالله مستوفي ۷۲، ۸۱، ۴۵۳، ۵۱۹  
 ۵۵۶  
 حماد بن سلمة بن دينار بصري (ابوسلمه) ۹۷  
 حماد بن مدرک ۴۹۱

حسن بن علي (امام) ۲۸، ۲۰۱، ۲۰۲، ۳۲۵، ۳۶۷  
 ۴۲۴، ۳۶۸  
 حسن بن علي بن محمد بن اسحق نيشابوري  
 (ابو علي دقاق) ۴۸۶، ۴۸۵، ۶۲  
 حسن بن علي الشيرازي ابو احمد الصغير ۴۷،  
 ۴۹، ۴۸  
 حسن بن محمد (امام الدين ابوالمظفر) ۲۰۵  
 حسن بن محمد بن حسن (حسام الدين چلبی)  
 ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳  
 حسن بن محمد بن عبدالله الطيبي (شرف الدين)  
 ۳۶۳، ۳۶۴  
 حسن بن محمد مهلي ۵۲۴  
 حسن بن محمد صفائي نعوي (رضي الدين)  
 ۳۲۲  
 حسن بن محمود ازيداني (مظهر الدين ابو علي)  
 ۴۴۴  
 حسن بن منصور اوزجندی (قاضي خان) ۶۶  
 حسن بن نصره الدين علي (امام الدين) ۲۵۵  
 حسن بن همام ۴۷۱  
 حسن بن بن يوسف الحلبي (علامه حلبي) ۴۱،  
 ۲۱۳، ۴۹۲، ۴۹۳  
 حسن الجواليقي ۴۷  
 حسن حسيني شيرازي (حاج ميرزا) ۳۱۹  
 حسن الديلمي الفسوي ۱۶۷  
 (شيخ) حسن كوچك ۳۷۷  
 حسن كيا (شيخ) ۸۱، ۳۷۹  
 حسين آقاملک (حاج) ۲۵۰، ۴۹۷، ۵۱۰،  
 ۵۲۲  
 حسين ياستاني راد ۵۲۳، ۵۲۴  
 حسين بن ابي بكر البوشكاني (جمال الدين)  
 ۱۶۴  
 حسين بن احمد بن حسن ۱۶۳  
 حسين بن احمد معروف به ابو عبدالله البيطار  
 ۴۷، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵  
 ۱۰۷، ۱۰۶



داود ( نبی ) ۱۹۸  
 داود ( چغری بک ) ۲۵۵  
 دخویه ۲۷۵  
 دزی ۵۰۲، ۵۰۱  
 دعبل بن علی الغزاهی ۵۴۳  
 دعد ۱۱۲  
 الدقی ۴۶۶  
 دمشق خواجه ۵۴۸، ۵۴۷  
 دمیری ۳۳۱  
 دوکی ( شیخ ) ۱۱۷  
 دولت شاه ( ملک ) ۳۰۰  
 دولت بن ابراهیم ( شیخ ) ۲۷۴، ۲۷۱  
 الدیلمی ( رجوع به علی )

ذ

ذوالنون ۵۳۷، ۴۷۲، ۴۶۶، ۱۷، ۱۵  
 ذهبی ( صاحب دول الاسلام ) ۱۰۴، ۲۶  
 ۴۱۶، ۳۲۸، ۳۲۵، ۲۱۴، ۱۴۲  
 ۴۸۲، ۴۸۱، ۴۷۰، ۴۲۰، ۴۲۰  
 ۵۵۸، ۵۵۶، ۵۵۵، ۴۸۳

ر

رابعة العدویه ۳۶  
 راضی بالله ۳۶۳، ۳۵۸  
 رافعی قزوینی ۳۸۱، ۲۹۶، ۲۹۵، ۲۰۰  
 ۵۵۸، ۵۵۴  
 راهبه ۳۴  
 ربیع بن حراش ۱۷  
 ربیع ۱۷  
 ربیع ۱۸۳  
 رتن ( رجوع به ساهوز )  
 الرجال السمه ( هفت بن ) ۴۰۹  
 رزبان بن ذریزاد ۴۲  
 رساله بن عبد الله الخراسانی ( شیخ ) ۳۷۷  
 ۳۸۰  
 رشید بن ابی التمام ۲۵۲  
 رشید ( هرون ) ۱۱۲، ۹۷

الحکیمی ( رجوع به احمد بن محمد بن حکیم )  
 حمزة بن موسی الکاظم ۳۶۷، ۳۶۶  
 حمزة زركوب ( شهاب الدین ذهبی ابو الضحیر )  
 ۳۲۴  
 حمویه ۴۵۹، ۳۲۲  
 حیدر بن سید مر بشاه الحسینی ( بهاء الدین )  
 ۳۰۰  
 حیدر المرتضوی الجویمی ( شیخ ) ۱۰۰

خ

خاقانی ۴۱۷  
 خاصه ۱۰۶  
 خدیجه ( ارسلان خاتون ) ۲۵۵  
 خدیجه ( دختر رکن الدین سجاسی ) ۳۱۲  
 خدیجه ( زوجة پیغمبر اکرم ) ۱۷۱  
 خسرو فیروز ( بهاء الدوله ) ۴۷۹  
 خضر ( نبی ) ۲۲۸  
 خطیب بغدادی ( رجوع به احمد بن علی بن ثابت )  
 خطیر الرازی ( شیخ ) ۳۸۷  
 خلف بن احمد قیروانی ۵۲۴  
 خلیل بن احمد ۹۷، ۹۶  
 خلیل بن کیکلندی ( صلاح الدین ابوسعید )  
 ۲۴۰

زنساء ۵۰۲

خواجهی کرمانی ۶۲  
 خواجه نصیر ( نصیر الدین محمد بن محمد بن الحسن الطوسی ) ۴۹۷، ۴۹۶، ۲۰۶  
 ۵۳۴

خولة بنت جعفر بن قیس ۳۲۵  
 خوانساری ( صاحب روضات ) ۴۶۸  
 خام ۱۸۳

س

داراشکوه ( رجوع به محمد )  
 الداعی ۱۴۵  
 داود بن علی بن خلف، اصفهانی ۱۰۳، ۱۰۲  
 ساردين محمد بن روزبهان ۳۹۴، ۳۵۵، ۳۵۲

زبير بن العوام ۵۳۱  
 زكريا بن محمد قزوینی ۳۱۱، ۶۹  
 زكريا بن مسلم ۳۳۲  
 زكي الدين كازرونی ۴۴۹، ۴۴۸  
 زمخشري (محمود بن عمر) ۴۱۴، ۶۵  
 ۵۶۶، ۴۶۷، ۴۶۵  
 زنگي بن مودود (اتابك) ۲۲۷، ۱۳۶  
 ۳۴۹  
 زهير بن ابي سلمی ۴۰۳  
 زياد آبادی ۴۸۹، ۱۱۵  
 زيدان بن عثمان ۱۳۱، ۱۳۰  
 زيدالاسود ۳۶۸، ۳۶۷  
 زيد بن حسن بن ابي طالب ۱۶۱  
 زيد بن علي بن الحسين ۳۱۹، ۳۰۰، ۱۷۴  
 زين العابدين بن شاه شجاع (سلطان)  
 ۴۵۸، ۲۸۰، ۲۷۹  
 زين العابدين شاهي خان ۲۸۰  
 زين العابدين شيرواني (حاج) ۳۱۲  
 زينب بنت احمد بن عبدالرحيم ۳۴۱  
 زينب كذا به ۴۲۵  
 ژ  
 روكونسكي ۴۷۰، ۳۸۳  
 س  
 سامري ۴۹۶  
 سابه بن ابراهيم بن ملك المنع ۱۸۱، ۱۸۰  
 ۴۷۷  
 سالم بن وابصة الأسدي ۵۶  
 ساهول بن مهاديون بن جكديو ۲۳۰  
 سايكس (سرپرسي) ۲۷۶  
 سبط الخياط (ابومحمد) ۲۶۷  
 سبكي ۱۴۱، ۱۳۶، ۷۱، ۵۳، ۴۶  
 ۳۳۱، ۲۰۶، ۱۹۱، ۱۹۰، ۱۴۲  
 ۴۲۳، ۴۲۱، ۴۰۴، ۳۷۳، ۳۶۳  
 ۴۸۲، ۴۲۶

رشيد بن بنجير (عز الدين) ۵۳۴، ۵۳۳، ۵۳۶  
 رشيد الدين فضل الله (رجوع به فضل الله)  
 رضا قليخان هدايت ۵۶۵، ۶۹  
 رضی الدين طالقانی (رجوع به احمد بن اسمعيل)  
 رضی الدين الطبری ۱۹۹  
 رفيح الدين لبناني ۵۲۶  
 الرقي ۴۶۶  
 ركن الدين ابوالنجيب زاهد ۸۸  
 ركن الدين خواجه جوق ۲۵۰  
 ركن الدين الصفار ۱۴  
 ركن الدين السجاسي ۳۱۳، ۳۱۲، ۳۱۱، ۳۱۴  
 ۳۱۴  
 ركن الدين الفالي (رجوع به يحيى بن اسمعيل)  
 روح الدين بن اسحق ۳۲۰  
 روح الدين بن تاج الدين ۲۲۰  
 روح الدين بن جلال الدين ۲۱۱  
 روزبهان بن احمد الثاني (صدر الدين) ۲۴۸، ۳۱۳، ۳۰۹، ۳۰۸  
 روزبهان بن عبدالله السكي (شهاب الدين) ۱۲۸  
 روزبهان البقلي (شيخ) ۱۶۷، ۱۰۸، ۲۴، ۳  
 ۲۴۷، ۲۴۵، ۲۴۳، ۲۲۷، ۱۸۰  
 ۲۵۹، ۲۵۴، ۲۵۱، ۲۵۰، ۲۴۸  
 ۳۰۸، ۳۰۰، ۲۹۹، ۲۹۳، ۲۶۴  
 ۴۸۰، ۳۷۴، ۳۵۲، ۳۱۴، ۳۱۰  
 ۵۲۹، ۵۲۷، ۵۲۲، ۵۱۰، ۴۸۱  
 روزبهان الثالث (صدر الدين) ۲۵۱  
 روزبهان فريد ۴۰۰، ۳۹۴  
 رويم (ابومحمد) ۹۰۳، ۵۲۰، ۵۰۰، ۴۳، ۴۱  
 ۱۳۷  
 ريو ۵۶۵، ۲۸۰  
 ز  
 زاهده خاتون ۲۸۲، ۲۸۱  
 زاهر ۵۳۱

سليمان بن احمد طبرانی ۲۰  
 سليمان (التقى) ۲۵۲  
 سليمان نبي ۲۲۷  
 سمعاني ( ابو سعيد عبدالكريم صاحب انساب )  
 ، ۱۱۷، ۱۱۶، ۱۱۵، ۹۹، ۵۹، ۱۶  
 ، ۳۸۱، ۳۲۷، ۲۲۳، ۱۴۸، ۱۳۹  
 ، ۴۶۷، ۴۶۷، ۴۶۶، ۴۵۳، ۳۸۴  
 ، ۴۷۶، ۴۷۲، ۴۷۱، ۴۷۰، ۴۶۸  
 ۵۵۲، ۵۳۲، ۴۸۹، ۴۸۸  
 سنجر (سلطان) ۲۵۷، ۲۵۵  
 سنقر بن مودود ۴۸۱، ۴۵۷، ۲۵۶  
 سهل بن عبدالله تستري ۲۸۵، ۱۳۷، ۵۱، ۱۸  
 صيبويه (عمر بن عثمان) ۹۷، ۹۶، ۹۵  
 ۹۹، ۹۸  
 سيدى احمد الكبير (رجوع به احمد بن مري  
 بن احمد)  
 سيرافى (ابوسعيد) ۶۳  
 سيرين ۲۳۸  
 سيف الدين باخرزى ۴۹۸، ۴۴۵، ۳۵۲  
 سيورغتمش (سلطان جلال الدين) ۴۹۸  
 سيوطى ۴۹۱، ۴۸۴، ۴۰۷، ۴۰۳

**ش**

ساذان ۴۸۹، ۱۱۵  
 ساطبى (رجوع به قاسم بن فهريه)  
 شافعى ۴۹۶، ۵۳، ۲۱۲، ۱۰۳، ۴۱  
 شاهان دخت ۳۶۷  
 شاه بن شجاع (امامى) ۳۳۴  
 شاه جهان بن سلطان جلال الدين (مخالف)  
 ۱۱۴  
 شاه جهان (رجوع به محمود بن سوادى)  
 شاه جهان ۴۵۶، ۳۶۲، ۳۳۴، ۱۱۴، ۸۷  
 ۵۴۳، ۴۶۰، ۴۵۸، ۴۵۷  
 شبلبى ۲۲۶، ۲۲۵، ۱۵  
 شيرى ۱۱۴  
 سرفا - بن ابو - ۴۵۱

سغاوى ۴۸۵، ۴۴۲، ۳۳۱  
 سراج الدين بن ابراهيم ۵۴۷، ۵۴۶  
 سراج الدين بن شيخ ابى بكر ۱۶۸  
 سراج الدين القزوينى (رجوع به عمر بن  
 على بن عمر)  
 سر باتك ۱۴۲  
 سرفوتى بيكى ۱۲۱  
 سرى سقطلى ۱۸  
 سعد الدين حموتى ۴۵۹، ۳۲۱  
 سعد بن ابى بكر (اتابك) ۲۱۷، ۲۱۲  
 ۲۷۳، ۲۷۲، ۲۶۹، ۲۵۵، ۲۱۸  
 ۲۸۳  
 سعد بن ابى وقاص ۴۸  
 سعد بن زنگى (اتابك) ۱۵۴، ۱۴۵، ۱۴۴  
 ، ۲۶۹، ۲۵۵، ۲۱۸، ۲۱۶، ۲۱۵  
 ، ۴۲۷، ۳۷۲، ۳۵۶، ۳۴۹، ۲۹۳  
 ، ۵۲۱، ۵۲۰، ۵۱۸، ۵۱۷، ۴۴۶  
 ۵۳۴، ۵۳۳  
 سعدى ۲۷۲، ۲۳۴، ۱۹۱، ۱۸۲، ۳۰  
 ، ۴۶۳، ۴۶۱، ۴۲۲، ۳۸۱، ۲۸۹  
 ۵۵۶، ۵۰۰  
 سعيد بن جبير ۱۲  
 سعيد بن عبيد ۴۳  
 سعيد بن مسعنه (رجوع به اخفش اوسط)  
 سعيد بن المسيب ۱۰  
 سعيد نفيسى ۴۹۸، ۲۴۵  
 سفيان بن عيينه ۷۶  
 سفيان الثورى ۷۶  
 سكاكى ۴۳۵، ۴۱۴  
 سكينه دختر حسين بن على ۲۸  
 سدجوقشاه بن سدجوقشاه ۲۹۰، ۲۷۳  
 سدغم خاتون ۲۷۳، ۲۵۵  
 سام بن عبدالله الصوفى (شيخ) ۱۳۲، ۳  
 سامان فارسى (صاحبى) ۱۲۱، ۱۰  
 سايدان بن ابراهيم بن محمد ۱۲۷  
 ساجدان بن ابى سعيد الجنابى القرطوبى ۱۶

شیره به بن شهر دار دیلمی ۲۵، ۲۳، ۲۰، ۲۷

ص

- صاحب بن عباد ۵۳، ۱۲۳، ۴۸۲، ۴۸۳  
صاحب الزنج ۲۸۶  
صاحب لوح (رجوع به جعفر بن نصیر الدین)  
صالح ۵۳۱  
صالح بن مؤید الكازرونی (زین الدین ابو سعید)  
۱۰۵  
صدر الدین ابوالمجامع (رجوع به ابراهیم بن سعید الدین)  
صدر الدین ابوالمعالی (رجوع به مظفر بن محمد بن مظفر)  
صدر الدین القونوی (رجوع به محمد بن اسحق)  
صفی الدین ابو الخیر الغالی (رجوع به مسعود)  
صفی الدین اردبیلی (شیخ) ۲۴۴، ۳۱۲، ۳۱۳  
صلاح الدین ایوبی ۱۸۴  
صلتان عبدی ۳۶۵  
صمصاء الدوله ۸۲  
صهیب ۱۴۲

ض

- ضحاك ۱۳  
ضیاء الدین ابو الحسن ۴۹۴  
ط  
طاش خاتون ۲۹۱ (رجوع به ناش خانون)  
طاشکبری زاده ۱۹۰  
ظاهر بن سعید (ابو الفتح) ۴۰۴، ۴۰۵  
ظاهر بن سعید (ابو القاسم) ۴۰۴، ۴۰۵  
ظاهر بن مظفر بن محمد العمری ۱۸۳، ۱۸۵، ۳۲۴، ۱۸۶  
طراد ۳۲۶  
طرطوشی (رجوع به محمد بن الواید)  
ضرماع بن حکیم حائی ۴۱۵  
ضغریک ۵۳۶  
طلحة بن ظاهر ۹۷

- شرف الدین سمنانی (ملك) ۳۲۲  
شرف الدین طیبی (رجوع به حسن بن محمد)  
شرف الدین المرئی ۶۹  
شرف الدین الهذبانی (رجوع به یعقوب بن محمد)  
شرف الملك ۵۴۹  
شطنوفی ۱۲۷، ۱۵۰  
شعاع الملك شیرازی ۲۸۲، ۳۴۹، ۳۵۱، ۵۴۳، ۵۴۸  
شعرانی (صاحب طبقات) ۳۲، ۴۶، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۷، ۴۷۲، ۵۱۳، ۵۱۵  
شعب بن الحسن الأنصاری المغربي (ابو مدین)  
۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸  
شمس الأئمه کردری ۱۲۱  
شمس تبریزی (رجوع به محمد بن علی بن ملکداد)  
شمس الدین بن شیخ جمال الدین ۵۴۸  
شمس الدین بن الصفی (رجوع به محمد)  
شمس الدین جوینی ۳۲۱  
شمس الدین زرنندی (رجوع به محمد بن یوسف)  
شمس الدین صاحب دیوان (رجوع به محمد بن محمد الجوینی)  
شهاب الدین الذهبی (رجوع به حمزه زرکوب)  
شمس الدین الکیشی (رجوع به محمد بن احمد)  
شهاب الدین زنجانی ۲۰۶  
شهاب الدین السهروردی (رجوع به عمر بن محمد)  
شهر دار بن حسین بن عبدالله الدیلمی ۱۶۹  
شیبان بن جسر ۲۶  
شیخ ابواسحق اینجو (سأه) ۶۲، ۶۷، ۲۰۸، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۳۴۵، ۳۷۸  
۳۹۷، ۴۵۰، ۵۵۶  
شیخ الاسلام جامی (رجوع به احمد بن ابی الحسن)  
الشیخ الباهلی ۹۵  
شیخ الشیوخ ابو الحسنین (رجوع به احمد بن محمد بن جعفر)  
الشیخ الکبیر (رجوع به محمد بن خفیف)  
شیخ سرشد (رجوع به ابراهیم بن شهریار)



عبدالکریم بن هوازن قشیری ۶۲، ۴۴، ۱۶  
 ۴۶۸، ۴۰۵، ۳۸۴، ۳۳۴، ۳۲۷  
 ۵۵۲، ۵۵۱، ۵۱۳، ۴۷۲، ۴۷۰  
 ۵۵۹  
 عبدالله بن جعفر الأزرقانی (شیخ) ۱۱۵، ۳  
 ۴۸۹، ۴۸۸  
 عبدالله انصاری (خواجہ) ۶۰، ۱۳۳  
 عبدالله بلیانی کازرونی (اوحداالدين) ۳۱۳  
 ۴۸۶، ۴۸۵  
 عبدالله بن ابراهيم جزری ۳۸۵  
 عبدالله بن ابراهيم (ملك قواہ الدين) ۵۴۷  
 عبدالله بن احمد الاقلیدی (ابوبکر) ۴۰۹  
 عبدالله بن احمد الخرقی ۱۳۷  
 عبدالله بن احمد الواعظی (رکن الدين) ۱۲۸  
 عبدالله بن احمد بن سلمان فرازی (ابومحمد)  
 ۳۶۱  
 عبدالله بن الجنید بن روزبه الکتکی الصوفی  
 (معین الدين ابوذر) ۶۰، ۵۹، ۵۷  
 ۳۲۸  
 عبدالله بن حسن المنی ۳۶۶  
 عبدالله بن الحدین ۳۹  
 عبدالله بن زعمه ۵۳۱  
 عبدالله بن زید الجرمی (ابوقلابه) ۳۶، ۱۴  
 عبدالله بن شهاب الدين محمد (رکن الدين)  
 ۳۳۲، ۱۴۰  
 عبدالله بن طاهر ۵۴۳  
 عبدالله حسین بن عامر بن کرز ۳۸۴  
 عبدالله بن عبدالرحمن ۱۸۱  
 عبدالله بن عبدالرحمن الدارمی (ابومحمد) ۳۲۷  
 عبدالله بن عثمان قزوینی (رکن الدين) ۳۷۱  
 ۴۱۸  
 عبدالله بن علی بن ابی المعاسن المنوی (اصیل)  
 الدين ۵۹۱

عبدالسلام خنجی ۲۷۲  
 عبدالسلام (ملك -) ۵۴۷  
 عبدالسلام الثانی (زين الدين) ۴۱۴  
 عبدالصمد بن رکن الدين (شمس الدين)  
 ۳۳۱، ۱۴۰  
 عبدالصمد بن عثمان بحر آبادی (بهاء الدين)  
 ۴۶۰، ۴۵۹  
 عبدالعزیز بن ابراهيم (عز الدين) ۵۴۸، ۵۴۷  
 عبدالعزیز بن جعفر بن احمد ۱۷۳  
 عبدالعزیز بن حسین الراغری (روح الدين) ۱۷۰  
 عبدالعزیز بن عبدالسلام الدمشقی ۴۵۴، ۳۳  
 عبدالعزیز بن مرداس ۲۶۶  
 عبدالعزیز بن محمد بن منصور الادمی ۱۳۶  
 ۲۶۷، ۱۴۱، ۱۳۷  
 عبدالغافر صاحب سیاق ۵۵۹، ۳۸۴  
 عبدالغفار قزوینی (نجم الدين) ۱۸۷، ۷۱  
 ۳۹۶، ۲۰۰  
 عبدالغفار بن محمد بن الحسين التیروی (ابوبکر)  
 ۵۵۳، ۵۵۲  
 عبدالغفور لاری ۳۱۴، ۳۸  
 عبدالقادر الحیلی (کیلانی) ۱۲۵، ۱۲۴  
 ۵۱۵، ۱۵۱، ۱۲۸، ۱۲۷، ۱۲۶  
 عبدالقادر (نور الدين حکیم) ۲۹۵، ۵۹  
 ۳۹۲  
 عبدالقاهر بغدادی (ابومنصور) ۴۷۵  
 عبدالقاهر بن عبدالله بن محمد بن عمویہ (ابوالعجیب)  
 سهروردی) ۳۱۲، ۲۴۳، ۱۲۴، ۷۳  
 ۳۷۳، ۳۱۳  
 عبدالکریم بن ابراهيم (جلال الدين) ۵۴۷  
 عبدالکریم بن عبداللطیف الغالی (عماد الدين)  
 ۴۳۸  
 عبدالکریم بن محمد (رجوع به رافعی قزوینی)  
 عبدالکریم بن مسعود (عضد الدين) ۹۱

عبد الملك (نظام الدين) ٢٩٤  
 عبد المنعم قشيري (ابو المظفر) ٦٢  
 عبد المهيمن بن عبد الله بن الجنيدي (شرف الدين)  
 ٦٠  
 عبد الواحد بن احمد (ابو الفتوح) ٤٠٩  
 عبد الواحد بن اسمعيل روياني (ابو المحاسن)  
 ٧١  
 عبد الواحد بن زيد بصري (ابو عبيده) ٢٦  
 عبد الواحد بن محمد بن حيان بيضاوي (شيخ ابو  
 الأزر) ١٠٢  
 عبد الواحد قشيري (ابو سعد) ٦٢  
 عبد الوهاب بن احمد الثقفي ٥٥٥  
 عبد الواد بن داود (زيد الدين) ٣٥٤، ٣٥٣  
 ٣٩٤  
 عبد الوهاب بن سكينه (ضياء الدين) ٥٨  
 عبد الوهاب بن محمد بن ايوب الازديني (ابو زرعه)  
 ٢٢٨، ٢٢٤، ٢٢٣  
 عبد الوهاب بن مظفر بن محمد ٢٠٢، ١٨٦  
 عبد الوهاب صابوني ٣٢٨  
 عبيد الله بن محمد هاشمي (برهان الدين البهري)  
 ٢١٤، ٢١٣  
 عبيد الله قشيري (ابو الفتح) ٦٢  
 عثمان بن عبد الله بن اوس ١١  
 عثمان بن عبد الله الكرماني (سفي الدين) ٨٨  
 ٤٠١، ٤٠٠، ٨٩  
 عثمان بن عفان ٢٨٨، ١٣١، ١٣٠  
 عثمان بن عيسى (قاضي ابو المحاسن) ٣٦١  
 ٣٩٦، ٣٦٢  
 عر دس الابي ٢٥٥  
 عروذ بن الاسود ٣٤١، ٢٢٧  
 عز الدين الاصبهاني ٢٨٠  
 عز الدين بن زحدر ٥٣٠  
 عز الدين بن جماعة ٣٦١

عبد الله بن علي بن حسين السكي (قطب الدين  
 ابو محمد) ١٢٧، ١٢٤  
 عبد الله بن علي بن عبد الله الطامدي ١٣٧  
 عبد الله بن عمر ٣١  
 عبد الله بن عمر بيضاوي (قاضي ناصر الدين)  
 ١١٧، ٢١١، ٢١٣، ٢١٤، ٢١٦، ٢١٧،  
 ٢٥٥، ٢٨٧، ٢٨٩، ٢٩٤، ٢٩٨،  
 ٢٩٩، ٣١٠، ٣٣٢، ٣٣٩، ٣٥٤  
 ٣٦٢، ٣٩١، ٣٩٥  
 عبد الله بن الفضل ٤٠  
 عبد الله بن المبارك ١٧  
 عبد الله بن محمد بن عبد الله (ابن المقر) ٣٦٤  
 عبد الله بن محمد بن محمد بن علي (نجم الدين اصفهاني)  
 ١٩، ٤٧٣، ٤٧٤  
 عبد الله بن محمد بن ميكل ٩٨  
 عبد الله بن محمد الواردي يحيى ١٢٤، ١٢٥  
 عبد الله بن محمود بن حسن الشيرازي (قوام الدين)  
 ٧٢، ٧٨، ٨٤، ٨٥، ٨٦، ٨٧، ٨٨،  
 ١٠٦، ١٣٩، ١٦٥، ٢٣٦، ٢٧٠،  
 ٣٣٠، ٣٦٢، ٣٧٨، ٣٨٥، ٣٨٦،  
 ٣٨٩، ٣٩٣، ٤١٤، ٤٢٩، ٤٣٩  
 عبد الله (دوست خدا) ١٨٣  
 عبد الله العلوي المحمدي (اصيل الدين) ١٢٨،  
 ٢٠٠، ٣٠٠، ٣٠٨، ٣٠٩، ٣٢٥، ٣٦٢، ٤٦٢  
 عبد الله قشيري (ابو سعد) ٦٢  
 عبد الكلاي ٢٤  
 عبد اللطيف بن اسمعيل ٣٢٦، ٣٢٧  
 عبد اللطيف بن اسمعيل بن عمر القصري ٣١٧  
 ٥٤٣  
 عبد المجيد بن عبد الرحمن الجيلوني ٧١، ٧٢  
 عبد المحسن بن ابي العبيد البهري (حجة الدين)  
 ٣٩٤، ٣٩٥، ٣٩٩  
 عبد الملك بن مروان ١٤، ٧٢

علي بن ابي القاسم جندي (فخر الدين) ٥٤٩ .

٥٥٠

علي بن احمد بلياني ٤٨٦

علي بن احمد (نصرة الدين) ١٧٣

علي بن انجب بندادي ابن الساعي ٣٢٧، ٢٣

علي بن ايوب المقدسي (علاء الدين) ٣٤١

علي بن بزغش (نجيب الدين) ٧٦، ٧٢، ٦١

٨٣، ١٤٤، ١٥٤، ١٥٥، ١٥٦، ١٥٦

١٧١، ٣٠٦، ٣٠٨، ٣٠٩، ٣٣٤

٣٣٦، ٣٣٧، ٣٣٩، ٣٨٥، ٣٩٣

٤٣٢

علي بن جعفر الحسنى الزيدى (نصرة الدين)

١٤٩

علي بن الحسين (زين العابدين) ٥١٤، ٢٨٨

علي بن حمزة بن موسى بن جعفر ٣٦٧، ٣٦٦

علي بن خواجة كرماني (ابو الحسن) ١٨١

علي بن روزبهان بن محمد خنجي ٢١٢

علي بن سار عادل ٢٤٣

علي بن سليمان (رجوع به اخفش صغير)

علي بن سهل بن محمد (ابو الحسن) ١٣٣، ١٣٤

٥١٠

علي بن عبد الرحمن الكتاني ٥٥٩

علي بن عبد السلام (زين الدين) ٥٤٨

علي بن عبد العزيز جاني (قاضي) ٤٢١

علي بن عبد العزيز الشيرازي ٥٢٠

علي بن عبدالله (ابو الحسن كردويه) ١٠٠

١٥٠، ١٥٢، ١٥٣، ١٥٤، ١٥٨

١٦٤، ٢٤٦، ٢٤٧، ٢٥٤، ٤٤٦

علي بن عبدالله بن حسين اوردبيلي تبريزي ٣١٣

علي بن عبدالله بن عبد الجبار شاذلي (ابو الحسن)

٤٧٣، ٤٧٤

علي بن عبدالله الرومي (ابو الحسن) ١٠٧

علي بن عبد الملك بن علي (قوة الدين ابو سعد)

١١٧

علي بن عثمان ٣١٨، ١٢٥

علاء الفاروشي ٤٥٠، ١٤٥

عزيزه بنت القاضي شمس الدين محمد بن ابي بكر

١٦٥

عسجدي ٥٦١

العشرة (رجوع به احمد بن محمود)

عسمة الدين قتلخ (رجوع به ترکان خاتون)

عضد الدولة بيلمى ١٠٣، ١٣٥، ٢٢٧، ٣٦١، ٣٦١

٣٦٧، ٣٨٤، ٤٠٦، ٤٤٤، ٤٧٩

٥٢٩

عطاء ٣٢، ٢٠

عطاء الله بن علي ٥٣٢

عطاء الله بن محمد بن خداداد (امين الدين) ٣٤٧

عطار (شيخ) ٤٧٠، ٢٢٤، ٤٨

عضاء ملك جويى (علاء الدين) ٦٨، ١٩٥

٣٢١

عفيف الدين كازرونى ١٣١

علاء بن عبدالله بن عباد حضرى ١٠٨، ١٠٩

٢٢٢

علاء الدولة قاجار ٥١٦

علاء الدولة سمناني (رجوع به احمد بن محمد بن

محمد بن احمد)

علاء الدين الايجي ٣٣

علاء الدين الجندى (رجوع به ثابت بن احمد بن

محمد)

علاء الدين خلجى ٥٤٦، ٥٤٧

علاء الدين طاوسى ٣٦٣

علاء الدين العطار ١١١

علامه حلى (رجوع به حسن بن يوسف)

عنى اصغر حكمت ٥٤٣

عنى بن ابراهيم (علاء الدين) ٤٩٢

عنى بن ابي بكر بن عبدالله بدل ٧٦، ٧٣

عنى بن ابي طالب (امام) ٢٨، ١٧٢، ٢٠١

٢٣١، ٢٨٨، ٣٢٥، ٣٣٥، ٤٢٤

٤٨٣



عمادالدين احمد ۱۹۴  
 عمادالدين الامشاطى ۱۲۳  
 عمادكاتب ۵۳۳، ۳۴۸، ۲۹۶، ۲۵۸، ۲۵۷  
 عمران ثلثى ۱۸۰  
 عمر بن ابى النجيب الشيرازى (ابو عبدالله)  
 ۴۰۲  
 عمر بن احمد الصفار الفقيه ۳۲۸  
 عمر بن اسمعيل بليانى ۴۸۶  
 عمر بن بهرام بوشكاني (شرفالدين بن الزكي)  
 ۰۴۹۲، ۲۹۸، ۲۹۷، ۲۹۶، ۲۳۷  
 ۵۳۵  
 عمر بن ظفر ۲۶۷  
 عمر بن عبدالرحمن قزويني (سراجالدين)  
 ۸۶  
 عمر بن عبدالعزيز (خديفه)  
 ۲۷۱، ۲۲۷، ۲۹  
 ۳۴۷  
 عمر بن على بن عمر قزويني (سراجالدين)  
 ۲۵۲، ۲۵۱  
 عمر بن كيرم دينورى بنىدادى (ابو حفص)  
 ۳۲۸  
 عمر بن المبارز ۲۰۴  
 عمر بن محمد بن عبد الباقى (قاضى امامالدين)  
 ۰۳۹۵، ۳۵۴، ۳۱۰، ۳۰۹، ۲۹۴  
 ۴۴۵  
 عمر بن محمد السهروردى (شهابالدين)  
 ۰۹، ۷  
 ۰۱۳۷، ۱۳۱، ۷۶، ۷۵، ۷۰، ۶۹  
 ۰۲۳۹، ۲۳۶، ۱۷۹، ۱۷۶، ۱۴۸  
 ۰۳۱۲، ۳۱۱، ۳۰۸، ۳۰۷، ۳۰۶  
 ۰۳۹۲، ۳۵۳، ۳۳۹، ۳۳۸، ۳۳۶  
 ۰۴۱۵، ۴۰۳، ۴۰۰، ۳۹۹، ۳۹۵  
 ۴۶۱، ۴۴۴، ۴۱۹  
 عمر بن محمد بن عمر بن احمد الكبير ۱۱۲۱  
 ۴۹۹، ۱۲۲  
 عمر بن مظهر بن روزبهان (شمسالدين الشيرازى)  
 ۳۹۳، ۲۳۸، ۲۳۵

على بن عثمان هجورى ۰۴۱۱، ۲۰۳، ۱۸۰  
 ۴۷۹، ۴۷۷، ۴۶۰  
 على بن عربشاه بن اميرانبه ۳۰۱  
 على بن عيسى اربلى ۴۲۵  
 على بن مباركشاه ۴۵۵  
 على بن محمد ماوردى (ابوالحسن) ۷۱  
 على بن محمد بن العباس التوحيدى (رجوع به  
 ابوحيان توحيدى)  
 على بن محمد بن عبدالجبار ۳۶۰، ۳۵۹  
 على بن محمد نيريزى (فقيه ارشدالدين) ۷۵،  
 ۰۳۷۳، ۳۷۲، ۲۹۵، ۲۴۴، ۱۵۷  
 ۳۷۵  
 على بن مسعود بليانى (زينالدين) ۴۸۶  
 على بن مسعود بن المظفر ۹۰  
 على بن موسى الحداد ۳۱  
 على بن هندقرشى فارسى ۳۷۱، ۳۷۰  
 على بن يوسف بن حسن الزرندى (نورالدين)  
 ۴۱۱  
 على (تاجالدين ابوالمكارم) ۲۳۰  
 عليخان (سيد) ۳۱۹، ۳۰۰  
 على الديلمى (ابوالحسن) ۱۳۲، ۱۰۵، ۱۰۴  
 ۱۷۷، ۱۳۸  
 على الديوانى الواسطى ۲۴۱، ۲۰۴  
 على الرضا (امام) ۴۲۵، ۲۸۹  
 على السراج (شيخ) ۲۵۶، ۲۵۴  
 على الشهيد (شيخ ۲۷۱)  
 على العصار ۲۷۰  
 على العلوى الغازى (سلطان نورالدين) ۹۳  
 على كلاه (زينالدين) ۱۳۱  
 على الكوارى (رجوع به ابوالحسن)  
 على الكوبانى (الشيخ) ۴۰۰، ۳۹۸  
 على لالائى غزنوى (رضىالدين) ۲۳۱  
 على اللبان (زينالدين) ۹۲  
 عليناق ۳۲۲  
 عمادالدوله على ديلمى ۱۶۲

غیاث الدین محمد وزیر ۶۷  
**ف**  
 فارس بن غالب الفسوی (ابو مسلم الفسوی)  
 فاطمه بانو دختر شیخ ابو علی دقاق ۶۲  
 فاطمه بنت الحسین ۲۸  
 فاطمه (بنت رسول) ۲۸۱، ۱۱۳، ۲۸  
 الفاطمی ۳۲۷  
 فخر الدین ابن اخت سیدی احمد الکبیر ۳۱۸  
 فخر الدین جابر دی (رجوع به احمد بن الحسن)  
 فخر الدین فخر آروحو اجمی ۳۸۶  
 فخر الدین (ملک) رجوع شود باحمد بن ابراهیم  
 فخر الدین نوقانی ۳۹۵  
 فخر رازی (امام) ۶۸، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۳۵،  
 ۵۲۲، ۳۵۷  
 فخری ۸۲  
 فراء (نحوی) ۹۶  
 فرخی ۵۶۱  
 فردوسی ۵۶۱  
 قرزوق ۳۲۹  
 فرصت ۲۷۶، ۱۳۵، ۹۹، ۷۴  
 فصیح خوافی ۱۹۰، ۱۹۱، ۲۰۰، ۲۳۸،  
 ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۹۹، ۳۲۶، ۳۴۳،  
 ۳۷۴، ۴۲۵، ۴۴۳، ۴۴۵،  
 ۴۹۴، ۵۰۰، ۵۱۷، ۵۲۷، ۵۴۱،  
 ۵۴۸  
 فضل بن جعفر (ابو علی بصیر) ۱۰۱  
 فضل بن حباب الجمعی (ابو خلیفه) ۵۵۶  
 فضل بن محمد (ابو احمد الکبیر) ۴۶، ۴۷، ۴۸،  
 ۵۲۸  
 فضل بن یحیی الخبری (ابو العباس) ۱۱۵  
 فضل الله بن ابراهیم (ملک بدر الدین) ۵۴۷  
 فضل الله بن ابی الخیر ابو الفتح بن ابی طاهر بن  
 ابی سعید المجهنی الصوفی ۴۰۵  
 فضل الله بن الربیع ۳۵۰  
 فضل الله النورپشی (شهاب الدین) ۱۹۰،  
 ۳۲۸

عمر بن مظفر بن محمد ۱۸۶، ۱۹۰، ۲۰۵،  
 ۲۶۸  
 عمر الزکی (شمس الدین) ۱۰۵۷، ۱۰۵۸، ۱۰۵۸،  
 ۲۳۷، ۳۷۵، ۳۹۳، ۴۰۴، ۴۰۵،  
 ۴۰۷  
 عمر (خلیفه) ۷، ۳۲، ۱۰۸، ۱۸۳، ۱۹۰،  
 ۲۲۲، ۲۲۷، ۳۶۸، ۳۹۳، ۴۸۳  
 عمر (شیخ) ۱۸۱  
 عمر المشهدی (شمس الدین) ۲۷۱  
 عمرو بن العارث الجرهمی ۴۳۱  
 عمرو بن حمز ۱۳  
 عمرو بن العاص (صحابی) ۱۴۲، ۸  
 عمرو بن عثمان (رجوع به سیبویه)  
 عمرو بن عثمان مکی (ابو عبدالله) ۴۳، ۳۷۰،  
 ۲۸۸، ۲۸۷، ۲۸۴  
 عمرو (شیخ) ۳۸۳  
 عمید الدین اسعد ابزری (رجوع به اسعد بن نصر)  
 عنصری شاعر ۵۶۱  
 عیاض بن ابی قرصافه ۵۵۵  
 عیسی بی جنید ۴۷، ۴۹، ۵۱، ۶۷، ۸۱، ۹۸،  
 ۱۰۴، ۱۳۱، ۱۷۰، ۱۸۳، ۲۶۹،  
 ۲۷۱، ۲۸۲، ۳۴۲، ۳۷۹، ۴۲۸،  
 ۵۳۰، ۵۱۰، ۴۵۵  
 عیسی بن شعب (عبد الاول) ۵۵۵  
 عیسی بن عمر النحوی ۹۶  
 عیسی بن محمد بن منصور (ابو العلاء) ۵۳۲،  
 ۵۳۳  
 عیسی (نبی) ۱۰۱، ۲۳۱  
**غ**  
 غازان خان ۳۲۱، ۳۲۲، ۴۰۹، ۴۴۴، ۵۴۶،  
 ۲۷۱  
 غازی بن عبدالله ۲۷۱  
 غریبشاه (رجوع به جمال الدین) ۴۱۳  
 غزالی ۱۲، ۱۴، ۳۱، ۱۵۳، ۲۰۰، ۲۴۸،  
 ۳۰۰، ۳۱۳، ۳۴۷  
 غلام سرور لاهوری ۴۷۰  
 غیاث الدین ۵۴۱  
 غیاث الدین بن محمد خوارزمشاه ۱۵۴

قیس بن ثعلبہ ۹۶  
 قیس بن عاصم منقری ۳۳۸  
 قیس لبنی ۲۷۰  
**ک**  
 کاکیس (ابوالوفاء تاج العارفین) ۵۱۴  
 ۵۱۶، ۵۱۵  
 کاوس بن عبداللہ (شیخ) ۱۲۴  
 کثیرعزہ ۲۷۰  
 کردوجین (خاتون) ۲۸۳، ۲۸۲  
 کرشاسف بن عمرشکو (بہاولدین) ۱۳۸،  
 ۱۳۹  
 کرشاسف (شمس الدین) ۵۵۰  
 کروخی ۳۲۸  
 کریمخان زند ۱۸۳  
 کریہہ خاوند ۳۱۸  
 کسانئی ۱۱۷، ۹۷، ۹۶  
 کمال الدین اسمعیل ۵۲۶  
 کلاباذی ۵۱۴  
 کمال الدین بن جمال الدین ابو زوح اصغی اللہ  
 ۳۸۳  
 کمال الدین (مولانا) ۱۳۱  
 کووادیس ۴۲۵  
**ک**  
 کبیب ۵۰۷، ۵۰۶، ۵۰۱، ۴۶۶، ۲۷۴  
 کیچا و ۵۴۵، ۵۴۴  
**ل**  
 لسنربج ۵۴۴، ۳۸۲، ۲۷۵  
 لقمان بن یوحنا السہمی (احمیترا - ل) ۳۹۶  
**م**  
 مار کوپولو ۵۰۸، ۵۰۲، ۵۰۱  
 ماسینیون (اوتی) ۲۴۵  
 مات (امام) ۳۴۱، ۳۲۴، ۱۲۷، ۱۴

فضل اللہ (رشید الدین وزیر) ۲۱۴، ۶۸، ۶۷  
 ۵۰۲، ۳۴۹، ۲۱۹، ۲۱۷  
 فضیل بن عیاض ۴۷۵  
 فقیہ صائین الدین (رجوع بہ حسین بن محمد  
 بن سلمان)  
 غزاد اول (ملک) ۴۷۳  
 غولاد بن خسرو دیلی ۵۳۶  
 فیروز آبادی ۴۴۸  
 فیروزہ بنت المظفر ۲۰۹  
**ق**  
 القائم بامر اللہ ۵۵۶، ۲۵۵  
 قآن ۵۴۶، ۵۰۷، ۵۰۶  
 قاسم بن حمزہ بن موسیٰ ۳۶۶  
 قاسم بن عبدالبصری (ابو محمد) ۱۲۷  
 قاسم بن فیہ اندلسی (شاطبی) ۲۴۱، ۲۰۴  
 قاسم غنی (دکتر) ۴۵۷، ۲۹۱، ۲۴۵، ۶۲  
 قاضی خان (رجوع بہ حسن بن منصور)  
 قاورد ۳۶۱  
 قتلخ امیر شیراز ۲۶۰  
 قتلنیک (خاتون) ۱۱۴  
 قدامہ بن جعفر ۵۱۹  
 قرطای (امیر) ۵۰۵-۵۰۲  
 قزاجہ (رجوع بہ بہراہ بن یعقوب)  
 قزوینی (صاحب انار البلاد) ۱۰۴  
 قس بن ساعدہ ۴۰۱  
 قسطلانی ۲۸  
 قشقرالاتبکی (سیف الدین) ۵۵۰  
 قصب الدین ابھری ۳۱۳، ۳۱۲  
 قصب الدین حیلر ۵۳۹  
 قصب الدین النامقی الجامی ۳۱۷  
 قطب الدین مصری (رجوع بہ ابراہیم بن علی  
 ابن محمد)  
 قضیمی ۱۲  
 ققشندی ۴۸۳  
 قواہ الدین حاجی ۳۷۹، ۸۱

محمد بن ابی القاسم الزاهد (مقدم الدین) ۲۶۱  
 محمد بن ابی نصر حمیدی ۵۹۰، ۵۰۸  
 محمد بن ابی نصر الشیرازی (ابوطاهر) ۱۳۷  
 محمد بن ابی یزید زنجانی (ابوعبدالله) ۳۸۷  
 محمد بن احمد بن ابی بکر بن فرج الانصاری  
 القرطبی (ابوعبدالله شمس الدین) ۳۲  
 محمد بن احمد بن اسمعیل واعظ (ابن سمعون)  
 ۲۳  
 محمد بن احمد بن جمیع القسانی ۴۰  
 محمد بن احمد بن عثمان بن قایماز ذهبی ۲۶۴  
 محمد بن احمد بن القاسم (ابوعلی رودباری)  
 ۴۷۲، ۴۷۱، ۴۷۰، ۴۸۰، ۱۹  
 محمد بن احمد الحکیم الکیشی (شمس  
 الدین) ۴۹۲، ۲۹۸، ۱۱۳، ۱۱۰،  
 ۴۹۳، ۴۹۶، ۴۹۵، ۴۹۷،  
 ۴۹۸  
 محمد بن احمد السمرقندی ۴۱۹  
 محمد بن احمد الفسوی ۴۰۸  
 محمد بن احمد المصالحی (شهاب الدین) ۱۴۰،  
 ۳۳۰، ۲۴۲  
 محمد بن احمد مقدسی بشاری (ابوعبدالله) ۲۷۵،  
 ۵۱۹  
 محمد بن احمد نامدار (مؤید الدین) ۸۴  
 محمد بن احمد نسوی ۵۴۹، ۲۵۵  
 محمد بن اسحاق بن علی بن عربشاه (صدر الدین)  
 ۳۲۰  
 محمد بن اسحاق الحسنی (قاضی شرف الدین)  
 ۳۳۵، ۲۹۳، ۲۹۲، ۲۴۷، ۲۳۵،  
 ۳۵۵  
 محمد بن اسحاق (علاء الدین) ۴۲۹  
 محمد بن اسحاق قویوی (شیخ صدر الدین) ۱۸۴  
 محمد بن اسمعيل الأبرزی (تاج الدین) ۲۱۶،  
 ۵۱۹  
 محمد بن اسمعيل بن مظفر (بهاء الدین ابوالبارک)  
 ۲۰۷، ۲۰۴، ۲۰۳

حالک بن دینار ۳۰، ۲۸  
 مالک بن نویره ۹  
 مأمون (خلیفه) ۲۸۹  
 ماوردی ۱۸۷  
 مبارک بن عبدالعدنی (شیخ) ۲۱۰  
 مبارک الکیمنی (قطب الدین) ۳۷۱  
 حبش بن اسمعيل ۳۱  
 متمام بن نویره ۹  
 منبى ۵۵۹، ۴۴۱، ۳۸۴، ۳۱۵  
 معاهد ۱۲  
 مجیبی العنمائی (القاضی السید) ۳۳۷  
 مجیبی مینوی ۲۱۶  
 مجد الدین بغدادی ۴۴  
 محلی ۴۹۲، ۴۲۵  
 مجنون ۲۷۰  
 محب الدین الطبری (امام) ۱۹۹  
 محمد الآملی (شمس الدین) ۴۵۰  
 محمد البازسلان ۲۵۵  
 محمد بن ابراهیم (صاحب تاریخ کرمان) ۸۲،  
 ۳۴۹  
 محمد بن ابراهیم طیبی (ملک شمس الدین)  
 ۵۴۷، ۳۴۵  
 محمد بن ابی بکر بن باکالنجار (جمال الدین)  
 ۸۳  
 محمد بن ابی بکر بن محمد المقرئ الکسانی ۱۱۷،  
 ۱۲۹، ۱۱۸  
 محمد بن ابی بکر البلعی (روح الدین) ۱۱۹  
 محمد بن ابی بکر الحکمی ۲۲  
 محمد بن ابی بکر الکاژتانی (صدر الدین) ۶۵  
 محمد بن ابی بکر الکسانی (زین الدین) ۱۲۹  
 محمد بن ابی الحسن بن روزبه ۲۶۷  
 محمد بن ابی الخیر الغالی (قطب الدین) ۸۵،  
 ۴۳۳، ۴۳۲، ۳۹۳، ۲۶۹، ۱۸۸  
 ۵۲۲، ۵۱۷، ۴۴۸، ۴۴۵  
 محمد بن ابی الفوارس بن علی (عمویة بقال)  
 ۲۶۷

محمد بن زکریای رازی ۲۷۷  
 محمد بن زید بن حسن ۱۶۱، ۳۶۶، ۵۱۴  
 محمد بن سال به بن علی بن حمویه الشیرازی  
 (ابو عبدالله) ۴۷۷  
 محمد بن سعدان فقاریضی (ابو شجاع) ۴۹۰، ۴  
 ۱۰۵۵، ۱۷۷، ۲۶۴، ۳۵۹  
 محمد بن سعد بن ابی بکر (اتابک عضد الدین)  
 ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۳۴، ۲۷۳، ۲۷۴  
 محمد بن سعد الدین محمود الفارسی (علاء الدین)  
 ۱۴۶  
 محمد بن سعید بن مطهر باخرزی (جلال الدین)  
 ۱۲۱  
 محمد بن سلامة بن جعفر قضاعی (قاضی ابو  
 عبدالله) ۱۷۵، ۱۷۶  
 محمد بن الصفی (شمس الدین) ۳، ۷، ۱۹۰، ۰  
 ۱۹۱، ۲۵۴، ۳۲۸، ۴۰۱  
 محمد بن الطاهر النیریزی (الشیخ ابو الفرج)  
 ۴۴۵، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۵  
 محمد بن العباس ۱۶  
 محمد بن عبد الجبار (ابو منصور) ۳۵۹  
 محمد بن عبد الرحمن النجاشی (شهاب الدین  
 بیضاوی) ۳۰۸، ۳۰۳  
 محمد بن عبد الرحمن المقاریضی (ابو عبدالله)  
 ۱۰۹۹، ۱۰۱، ۲۰۲  
 محمد بن عبد العزیز بن اسمعیل الأسکندرزی ۱۵۲  
 محمد بن عبد الکریم رافعی (ابو عبد الله بن) ۵۳۱  
 محمد بن عبد الله (ابو عبد الله بن یا ولید) ۱۶  
 ۴۴، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۶۷، ۳۸۰  
 ۳۸۳، ۳۸۴، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۲  
 ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۵۷  
 ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۵  
 ۵۶۶  
 محمد بن عبد الله بن حسین بن عبد الله فراری  
 (قاضی ابو صاهر) ۳۵۸، ۳۶۰  
 محمد بن عبد الله بن سیمان الحضرمی ۵

محمد بن بدر جاجرمی ۴۹۵  
 محمد بن بنجیر بن حسن الصوفی ۵۳۱  
 محمد بن بنجیر همدانی ۵۳۱  
 محمد بن جعفر بن محمد تسمی نحوی (ابن النجار)  
 ۹۶  
 محمد بن حسن ارجانی (ابو عبدالله) ۵۵۶  
 محمد بن حسن الجوهری (صدر الدین) ۲۷۸  
 محمد بن الحسین بن عبد الله الآجری ۲۹  
 محمد بن حسین بن محمد (جمال الدین سرده) ۹۳،  
 ۱۵۶، ۱۵۷  
 محمد بن حسین بن محمد النیسابوری (ابو عبد  
 الرحمن سلمی) ۴۱، ۱۳۳، ۳۰۳،  
 ۳۸۲  
 محمد بن الحسین العرضی بن احمد ۱۲۶  
 محمد بن الحسین (فقیه سعد الدین) ۱۷۷، ۱۸۸  
 محمد بن الحسین نعیم (قوام الدین) ۱۶۶  
 محمد بن الحسین النیسابوری ۲۵۲  
 محمد بن حیدر (تاج الدین) ۳۰۱، ۳۰۳  
 محمد بن خفیف بن اسکفشاد (شیخ کبیر ابو عبد الله)  
 ۴۳، ۴۴، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۴، ۴۵، ۴۶،  
 ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۴،  
 ۵۷، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۷، ۸۰، ۸۹،  
 ۹۰، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۵،  
 ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۳۲،  
 ۱۳۳، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۵۷، ۱۶۲،  
 ۱۶۳، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵،  
 ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۶۴،  
 ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹،  
 ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۸۰، ۳۸۲، ۴۰۹، ۴۶۲،  
 ۴۷۶، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹، ۵۱۰،  
 ۵۲۸، ۵۵۲، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۵۹  
 محمد بن جلیل الشیرازی ۲۳۹  
 محمد بن داود اصبهانی (ابو بکر) ۱۰۲  
 محمد بن رافع السلاهی ۳۴۰  
 محمد بن روزبهان (شهاب الدین) ۲۳۸، ۲۴۸،  
 ۳۱۹

محمد مشكوة (سيد -) ۱۱۱  
 محمد بن مظفر (سعد الدين) ۲۶۹  
 محمد بن ملكشاه سلجوقى ۳۰۴  
 محمد بن منور ۵۵۳  
 محمد بن موسى (سيد -) ۲۹۲  
 محمد بن موسى بن جعفر ۲۶۱  
 محمد بن موسى صفار ۳۵۹  
 محمد بن التجار ۹۶  
 محمد بن النعمان ۵  
 محمد بن واسع ۱۳  
 محمد بن يعقوب فيروز آبادى (محمد الدين) ۴۱،  
 ۵۵۸، ۲۵۲، ۷۸  
 محمد بن يوسف تقي ۷۲  
 محمد بن يوسف البناء ۱۳۳  
 محمود بن ابى بكر ارموى ۵۱۳  
 محمود بن حسن بن احمد كازرونى خطيب ۲۳۰  
 محمود بن حمزة كرمانى (تاج القراى) ۴۰۷،  
 ۴۲۷  
 محمود شاه (اتابك قطب الدين) ۲۷۳  
 محمود فرخ ۵۳۸  
 محمود بن الفضل ۲۳۳، ۲۳۲  
 محمود كيتى ۴۸۷، ۱۱۴، ۱۹۱، ۲۷۴، ۳۶۱،  
 ۴۲۳، ۴۵۳، ۴۵۷، ۴۶۰  
 محمود بن محمد سمرقندى ۳۸۵  
 محمود بن مسعود بن مصلح شيرازى ۱۱۱  
 محمود الوراق ۱۷  
 محبى الدين عربى ۱۲۶، ۱۲۷، ۴۸۳، ۴۹۵  
 محبى السنة ابو محمد حسين بن مسعود فراء بغوى  
 ۲۹۵، ۲۹۴  
 مرشد الدين عبدالرحمن مؤيد ۲۱  
 المزى ۴۸۵  
 مسروق ۱۰  
 مسعود شاه برادر شيخ ابواسحاق ۳۷۸، ۶۲  
 مسعود بن محمد بن ملكشاه (سلطان -) ۲۵۷،  
 ۲۸۳، ۲۵۸

محمد بن عبدالله بن محمد الفسرجانى الايجى  
 (قطب الدين) ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۵،  
 ۴۵۸، ۴۵۷  
 محمد بن عبدالله بن يحيى (ابو البركات) ۷۰  
 محمد بن عبدالله الحسينى المكرانى (نور الدين)  
 ۴۵۸، ۴۵۵، ۴۵۴  
 محمد بن عبدالله الطوسى ۲۵۹  
 محمد بن عبدالله المكى (حسام الدين) ۱۲۸  
 محمد بن عبد المحسن الدواليبى ۲۵۲  
 محمد بن عبد الواحد بن على ۹۸  
 محمد بن عبد الوهاب قزوینى ۴۲۲، ۸۸، ۵۴،  
 ۵۶۶، ۴۶۵، ۴۶۳  
 محمد بن عثمان الخراسانى (نور الدين) ۷۸،  
 ۲۰۶، ۱۴۷، ۸۰، ۷۹  
 محمد بن [عبد] العزيز الشيرازى (ابو عبدالله)  
 ۴۸۸، ۱۱۵  
 محمد بن على بليانى (امين الدين) ۴۸۶، ۴۸۷،  
 محمد بن على بن عطيه (ابو طالب) ۱۵۵  
 محمد بن على بن على ۳۷۶  
 محمد بن عمى بن مسعود بن محمد كازرونى بليانى  
 (امين الدين) ۴۸۶، ۱۰۹، ۶۲  
 محمد بن على امام جمعه شيرازى ۸۶  
 محمد بن على مخبر (مهندس) ۳۸۲  
 محمد بن عمر بن ابى بكر الرقاعى (شمس الدين)  
 ۲۴۲، ۲۴۱  
 محمد بن غالب تمنام ۴۰  
 محمد غزالى ۳۱۳  
 محمد بن قاسم بن محمد بن الحكم ۷۲  
 محمد قزوینى حلال (سعد الدين -) ۴۱۴  
 محمد گلندام ۸۸  
 محمد بن محمد بن عبدالرحمن المدينى ۱۳۷  
 محمد بن محمد نسوى ۵۴۹  
 محمد بن محمود بن محمد بن ملكشاه ۴۰۷، ۲۵۷، ۳۰۴، ۱۷،  
 محمد مرتضى بلكرامى ۵۵۸  
 محمد بن مسعود بليانى ۴۸۶  
 محمد بن مسلمة الواسطى ۴۰

مقتنى ٤١٧، ٤١٦  
 مكى بن احمد بردعى ١٤١  
 ملك اعدل عز الدين عبدالعزیز ٤٨٠، ٥٤٧  
 ملك اعظم تقى الدين ٤٦  
 ملك اعلم شمس الدين محمد ٤٧  
 ملك بدر الدين فضل الله ٤٧  
 ملك جلال الدين عبدالکريم ٤٧  
 ملك رکن الدين محمود ٤٧  
 ملكشاه بن محمود ٢٥٧  
 ملك الشعراء بهار ٢٨٦  
 ملك شمس الدين ٤٨  
 ملك عبدالسلام ٤٧  
 ملك فخر الدين ٤٨  
 ملك قوام الدين عبدالله ٤٧  
 ملك معظم سراج الدين ٤٧، ٥٤٦  
 ملك نظام الدين بن سراج الدين ٤٧  
 منجب الدين محمود بن خلف بن احمد ٣٣٥  
 منذر بن قيس ٢٣٨، ٣٠  
 منگو تیمورخان هولاکو ٢٨٣، ٢٧٣  
 منگوقاآن ١٢١  
 منصور پدر ابن خداس ٥٢٧  
 منصور بن حسين اسدى ٥٣٥  
 منصور بن محمد ٢٤١  
 منصور بن محمد بن يوسف بن الیاس ٣٧٨،  
 ٢٧٩  
 نور بن امیر آئيه ٢٩٤  
 موسى (حضرت-) ٣٧٦  
 موفق الدين ١٤٣  
 موفق الدين محمد بن عبدالرحمن ٣٣٠  
 موسى بن جعفر باضم (امير-) ٣٦٧، ١٢٦  
 مؤمن بن محمد الجعفس ٣٣٣، ١٤٥، ٣٦٩،  
 ٣٧٠  
 مؤيد الدين (شيخ-) ٢٥٤  
 الميتمدى بالله ٢٨٥  
 مهدي خليفه ٩٧  
 مهلبى وزير ٤٨٢

مسمودى ١٩٠، ٢٨٦  
 مسلم صاحب صحيح ١٣٠، ١٠٠، ٨٠، ٥  
 مسلم الصوفى ٣  
 مصطفى جواد ٢٣  
 مصلىح بن عبدالله سعدى شيرازى (مشرف الدين)  
 ٤٦٣، ٤٦١  
 مضاض بن عمرو جرمى ٤٣١  
 مطهر بن عبدالله كازرونى ٤٤٤  
 مظفر بن روزبهان الربمى (زين الدين-) ١٥٠،  
 ٢٦٩، ١٥٨، ١٥٧  
 مظفر بن محمد ١٨٦، ٨  
 مظفر الدين ابو على الحسن بن محمود الزيدانى  
 ٢٤٤  
 مظفر الدين مظهر ٤٦٥، ١٣٢  
 معنز ٢٨٥، ٢٨٤  
 معتضد ١٨٤  
 معتقد ٢٨٦، ٢٨٥، ٢٨٤  
 معروف كرخى ٤٩٤  
 معزالدوله ديلمى ٥٢٤  
 معمر القرشى ٥٦  
 معين الدين احمد بن ابى الخير ٣١٦، ٣١٧،  
 ٥٤٣، ٣١٨  
 معين الدين احمد ٢٦٤  
 معين الدين احمد الذهبى ٤  
 معين الدين ابى سعد ٧٧  
 معين الدين السلمانى ٢١٠  
 معين الدين محمود ٣١٠  
 معين الدين هبة الله بن حسين بن محمد السلمانى  
 ١٧٨  
 معين الدين يزدى ٦٩  
 مقار يضى ١٧٧  
 مقتدر خليفه ٩٨  
 مقدمه الدين محمد بن ابى القاسم الزاهد ٢٦٩  
 مقرب الدين ابوالفاخر مسعود بنا ٢٩٥، ٥٨،  
 مقرب الدين مسعود بن پدر ٢٩٠، ١٨٩  
 مقرزى ١٧٦

نجیب الدین علی بن بزغش ۶۹، ۷۲، ۷۶، ۷۷  
 ۸۳، ۱۵۴، ۱۷۱، ۳۰۶، ۳۰۸، ۳۰۹  
 ۳۰۹، ۳۳۴، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۹، ۳۴۰  
 ۳۸۵، ۳۹۳، ۳۹۷، ۴۳۲  
 نخجوانی (آقای حاج محمد آقا) ۴۴۵  
 نخشی (ابو تراب) ۱۶۰، ۱۶۶، ۴۶۶  
 نسوی منشی (محمد بن احمد) ۲۵۵، ۴۹۰، ۴۸۵  
 نسیم الدین محمد بلیانی (ابو عبد الله) ۴۸۵، ۴۸۶  
 نصر بن حمزة کرمانی ۴۰۲  
 نصر الکبری ۳۲۸  
 نصره الدین علی بن احمد (سید) ۱۷۳  
 نصره الدین علی بن جعفر حسنی زیدی ۱۴۹  
 نصیر ۳۹  
 نصیر الدین الحللی ۳۷۹  
 نصیر الدین طوسی (خواجه) ۵۳۴  
 نعیم ۴۹  
 نظام الدین اسمعیل بن محمد الحاکم بندهی  
 (ابو عبد الله) ۴۱۶  
 نظام الدین عبدالملک ۲۱۴  
 نظام الملک طوسی ۲۵۸، ۳۳۳، ۵۳۷  
 نور الدین الخفزی ۱۶۸  
 نور الدین عبدالقادر حکیم ۲۹۵، ۳۹۲، ۳۹۴  
 نور الدین علی العلوی الغازی (سلطان) ۹۳  
 نور الدین محمد خراسانی ۷۸-۸۰، ۱۴۷، ۱۴۸، ۲۰۶  
 نور الدین محمد بن عبد الله البکرانی الایکی  
 ۴۵۸، ۴۵۵  
 نووی (امام محیی الدین) ۲۰۰، ۳۴۰  
 نیکواسن ۲۷۵

هـ

هبة الله بن الحسن العلاف (ابو بکر) ۸۱، ۸۰  
 هبة الله بن حسین شیرازی علاف ۴۹۰، ۴۹۱  
 هبة الله بن حسین بن محمد السلمانی ۱۷۸  
 هبة الله بن یحیی شیرازی ۱۳۷

ن

ناصر الدین عبدالرحیم بن طاهر (اسحق) ۱۸۷  
 ناصر الدین عبد الله بن عمر بیضاوی (قاضی-)  
 ۱۱۷، ۱۱۸، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۴  
 ۲۱۶، ۲۵۵، ۲۹۴، ۲۹۸، ۲۹۹  
 ۳۱۰، ۳۳۹، ۳۴۱، ۳۵۴، ۳۶۳  
 ناصر الدین عمر بن محمد الکبری ۴۹۹  
 ناصر الدین محمد ۵۵۰  
 ناصر الدین محمود بن مسعود (ابو حامد) ۷  
 الناصر لدین الله ۳۴۷  
 نایب الصدر (حاجی-) ۳۱۲  
 النجم احمد بن غزال ۲۵۲  
 نجم الدین احمد بن عبدالصمد ۱۴۰، ۳۳۲  
 نجم الدین احمد بن عمر خیوقی کبر (ابو الجناح)  
 ۶۸، ۷۱، ۱۲۱، ۳۱۷، ۳۵۲، ۳۵۳  
 ۴۵۹  
 نجم الدین اصفهانی ۱۹  
 نجم الدین الخباز ۶۸، ۶۵  
 نجم الدین عبدالرحمن ۱۴۰، ۱۴۱، ۳۳۰  
 نجم الدین عبدالغفار قرزونی ۷۱، ۱۸۷، ۲۰۰  
 ۳۹۶  
 نجم الدین عبد الله بن محمد اصفهانی ۴۷۳،  
 ۴۷۴  
 نجم الدین محمد بن علی بلیانی ۴۸۶  
 نجم الدین محمود بن ابراهیم بن علی کازرونی  
 ۱۰۶  
 نجم الدین محمود بن احمد بن محمود ۳۰۰  
 نجم الدین محمود بن الیاس طیب ۲۷۷، ۳۷۹  
 نجم الدین محمود فقیه پدر قوام الدین عبد الله  
 ۸۵، ۸۷، ۱۶۵، ۳۷۸  
 نجم الدین محمود (فقیه) ۸۵، ۱۶۵  
 نجم الدین محمود بن محمد بن اسعد (ابو الفتوح)  
 ۱۸۵، ۱۸۶، ۲۰۶  
 نجم الدین محمود بن محمد سردوز ۲۶۲  
 نجم الدین محمود معلم قرآن ۳۷۹  
 نجیب الدین جعفر موصلی ۸۵



۴۸۳، ۴۸۲، ۴۸۱، ۴۷۲، ۴۷۱  
 ۵۴۳، ۵۳۲، ۵۲۴، ۵۱۲، ۵۰۹  
 - ۵۵۵

یحییٰ الثقفی ۱۸۴  
 یحییٰ الجلا ۴۷۰، ۴۶۶  
 یحییٰ بن حسان ۵۵۵  
 یحییٰ بن خالد برمکی ۹۷  
 یحییٰ بن خلف الخلقانی (ابو نصر) ۵۳۳  
 یحییٰ بن زید ۱۷۴  
 یحییٰ بن سلیم ۲۷  
 یحییٰ بن عبدالوهاب بن منده ۴۷۹  
 یحییٰ بن محمود ۱۴۹  
 یحییٰ بن منصور بن مظفر (رکن الدین) ۲۰۸  
 یعقوب دیممیر ۱۹۸  
 یعقوب بن سفیان ۱۱۶  
 یعقوب بن ابی صفاری ۲۸۶-۲۸۴  
 یحییٰ بن هبة الله ۲۶۷  
 یوسف الجویمی ۱۳۰  
 یوسف بن حسن انصاری (عزالدین) ۴۱۲  
 یوسف بن الجسین ۵۳۷  
 یونس بن حلیب نجومی ۹۷، ۹۶

هجویری ۴۷۰، ۴۱۱، ۲۰۳  
 هزاراسب بن بنگیر ۵۳۶، ۵۳۵  
 هشام بن علی السیرافی ۴۰  
 هشام بن عمار ۳۶۴  
 هندوشاه بن سنجر ۴۹۴  
 هورو ویتز ۲۳۱  
 هولاکوخان ۳۲۱، ۲۹۰، ۱۹۵، ۱۲۱  
 ۹۳۲

و

واحدی ۵۳۲  
 وحید دستجردی ۵۱۵  
 وصاف ۲۱۷

ی

یافعی (امام) ۳۳، ۲۲، ۲۱، ۲۰، ۱۷، ۱۵  
 ۴۶۸، ۱۲۷، ۱۲۶، ۱۱۱، ۳۵  
 ۴۷۴، ۴۷۰  
 یاقوت ترکان ۲۷۳  
 یاقوت حموی ۱۷۶، ۸۲، ۷۵، ۷۲، ۵۳، ۲۹  
 ۳۸۱، ۳۲۲، ۳۹۶، ۲۲۳، ۱۸۴  
 ۴۵۳، ۴۴۸، ۴۲۱، ۴۱۶، ۴۰۷

## ۲ = فهرست اسماءى بلاد

اصفهان ۱۳۹، ۱۳۶، ۱۳۳، ۵۰، ۴۴، ۴۱  
 ۲۱۵، ۲۰۴، ۲۰۱، ۱۵۴، ۱۴۱  
 ۲۵۷، ۲۴۳، ۲۳۶، ۲۳۵، ۲۳۳  
 ۳۰۶، ۳۰۵، ۲۹۰، ۲۸۲، ۲۶۷  
 ۳۹۷، ۳۹۵، ۳۷۸، ۳۶۲، ۳۱۰  
 ۴۸۰، ۴۷۹، ۴۷۱، ۴۵۶، ۳۹۸  
 ۵۱۰، ۵۰۹، ۴۹۸، ۴۹۷، ۴۹۳  
 ۵۳۶

افریقا ۴۷۴

افزر (ابزر) ۵۲۱، ۲۱۶، ۳۱۵

افغانستان ۴۱۶، ۱۲۰

امام علی الشرفى ۵۴۴

ام عینة (فریة) ۱۲۵

اندلس ۴۷۳، ۱۲۷

انصا کبه ۵۲، ۲۶

اور گنج ۶۹

اورمیه ۵۱۳، ۵۱۲، ۳۰۸

اهر ۳۱۲

اهواز ۴۵۶، ۲۸۵، ۱۰۴

ایج (ایک) ۴۵۵، ۴۵۳، ۶۷

ایذج ۵۳۶، ۳۳۶

ایران ۱۸۴، ۱۶۶، ۱۵۴، ۱۲۰، ۸۷، ۴۸

۲۷۹، ۲۷۵، ۲۳۶، ۲۰۱، ۱۹۱

۳۶۳، ۳۵۴، ۳۳۱، ۲۹۵، ۲۸۵

۴۷۹، ۴۷۱، ۴۵۶، ۴۱۶، ۳۸۲

۵۳۱، ۵۱۵، ۵۰۸، ۴۹۹، ۴۹۵

۵۴۵، ۵۴۴

ایمن آباد (حبه) ۲۶۹

ب

باب اصغر ۳۶۶، ۲۷۵، ۸۳، ۸۰، ۷۲

۴۲۷، ۴۱۰، ۳۷۹، ۳۷۱، ۳۶۷

باب البصرة ۳۲۶

الف

آذربایجان ۳۲۱، ۳۱۲، ۳۰۸، ۲۰۲

۵۴۹، ۵۱۲، ۵۱۰، ۴۵۶، ۳۷۲

۵۵۰

آسام ۵۰۱

آسیای صغیر ۳۶۳

آلمان ۲۷۷، ۱۹۱

آمل ۳۲۱

ابرقوه ۲۳۲

ابورد ۳۸۲

احمد آباد ۵۳۹

اذرح ۱۸۴

اران ۵۵۶، ۵۵۰، ۵۴۹

اربل ۳۱۱

ارجان ۵۵۵، ۵۳۶، ۵۳۵، ۳۸۱، ۲۲۵

اردبیل ۳۱۳

ارس (رود) ۵۶۲، ۵۴۹

ارسنجان ۳۰۳، ۵۰۷

ارض الروم ۲۵

ارمنستان ۳۶۳

ارویا ۵۳۳، ۵۱۰، ۴۳۳، ۲۱۶

ازرکان (ازرقان) ۱۱۵

اسانبول ۴۴۵، ۴۴۴، ۳۶۳، ۲۱۳، ۱۳۳

اسپانی ۴۷۳

اسکندریه ۵۳۱، ۴۷۴، ۴۷۳، ۲۴۳

۵۵۴

اشبیلیه ۱۲۷

اشکنوان ۵۲۱، ۵۱۹، ۴۳۳، ۲۱۶

۵۲۳، ۵۲۲

اسنه (اشنو = اشویه) ۳۰۸

اصغر ۵۳۶، ۵۱۹، ۲۷۴

اصطهبانات ۴۵۳

٤٠٤، ٣٩٩، ٣٩٥، ٣٨٤، ٣٧٣	باب الخدش ٥٢٩، ٥٢٧، ٢٦٥، ٢٤٦
٤٧١، ٤٦٦، ٤٢٤، ٤١٧، ٤٠٥	باب الخليج (سوق) ٩٠، ٥٩
٤٩٨، ٤٩٤، ٤٩٣، ٤٧٩، ٤٧٢	باب الرباط ٣٧٣
٥٤٥، ٥١٤، ٥٠٩	باب منذر ١٣٤
٢٩٠، ٢٨٩ (بقعة شاه چراغ (احمد بن موسى)	باب نامدار ٨٤
٣٧٣، ٢٩٢، ٢٩١	باخرز ١٢١، ١٢٠
٣٨، ٣٧ (بقعة شيخ كبير (الروضة الكبيريه)	باغ (سكة) ١٠٧
٣٣٥، ٩١، ٨٨، ٨٥، ٧٠، ٦٥، ٦٤	باغ قتلغ ٢٦٠
٤٠٩، ٣٩٤، ٣٧٧	باغ ميدان ٢٧١
بقيع ٥	ياقنو (محلّة) الباغ الجديد ١٨٣، ٢٦٦،
بلاد الجيل ٤٥٦	٢٧١، ٢٦٩، ٢٦٨
بلاد مغرب ٥٠٩	ياكو ٥٥٢، ٥٥١، ٥١٢، ٣٨٢
بلخ ٢٧٥	بالامرغاب ٤٩٦
بلغان (قرية) ٥٣٦	بحر آباد ٤٥٩، ٣٢١
بليان ٤٨٦، ٤٨٥، ٣١٣	بحر احمر ٤٧٤
بمبشي ٥٠٨، ٢٤٤	بحر خزر ٥٥١، ٥١٢، ٣٨٢
بنجير (قرية) ٥٣٦	بحرين ٢٢٢، ١٠٨
بندر (قلعة) ٢٧٦، ٢٧٥، ٢٧٤	بحير آباد
بوشكان (بشكان) ١٦٤	بخارا ٢٧٥، ١٢٢، ١٢١
بوقه ١٨٤	بخنياري ٣٣٦
بهانزاد ٥٢١، ٥١٩، ٥١٨، ٢١٧	بدر ٧٠٦
بهاتيندا ٢٣١	بردغ ٥٤٩
بهيهان ٢٤٥	بروجرد ٥٣٢
بهيندر ٣٧٥، ٢٧٤	بسطام ١٨١
باپازك ٣٣٣	بصره ١٨٥، ١٢٦، ١٢٥، ٩٧، ١٢٧، ١٤
بيات (قلعة) ٥٤٤	٥٤٤، ٥٣٦، ٥٠٩، ٢٢٣، ١٩٨
بيت المقدس ٣٢١، ٣٤٠، ٣٤١، ٣٦٧	٥٥٧، ٥٤٧
٤٦١	بطائح ١٢٥
بيجانين ٥٣٢	بغداد (مدينة السلام) ٤٤٠، ٤٣٠، ٣٩٠، ٢٩٠، ٢٣٠
بيجة احشام ٥٧	١٢٤، ١٠٣، ٩٧، ٧٥، ٥٩، ٥٨، ٥٧
بيروت ١٠٢	٢٠٦، ٢٠١، ١٨٥، ١٧٩، ١٢٦
بيش باله ٥٠٦	٢٣٦، ٢٢٧، ٢٢٥، ٢٢٣، ٢١٠
بيضا ٥٤، ٢٠٩، ١٦٤، ١٦٣، ٣٠٣، ٤٧٦	٢٨٥، ٢٨٤، ٢٦٧، ٢٥٧، ٢٥٢
٤١٠، ٤٧٩، ٤٧٨	٣١٢، ٣١١، ٣٠٥، ٣٠٤، ٢٨٩
	٣٧٠، ٣٤٧، ٣٤٠، ٣٢٧، ٣٢٦

جام ٣١٧

جامع ابن المطلب ٣١١  
 الجامع البغدادي ٣١٧، ١٢٨  
 الجامع الجديد ٣٣٢  
 الجامع السنقرى ٨٩، ٩٠، ٢٤٨، ٣٥٣، ٤٠٠  
 جامع شيراز ٣٧٠، ١٣٩، ١٣٧، ١٣٥  
 الجامع العتيق ٣٧، ٦٥، ٩٨، ١١٥، ١١٩،  
 ١٢٣، ١٢٨، ١٢٩، ١٣٩، ٢٤٦،  
 ٢٤٨، ٢٨٣، ٢٨٧، ٢٩٠، ٣٢٣،  
 ٣٢٩، ٣٣١، ٣٤٩، ٣٥١، ٣٧٢،  
 ٣٨٨، ٣٩٤، ٤٠٨، ٤٤٩

الجامع السعدي ١٢٨، ٧٣

جامع المنصور ٣٧٣  
 جاوه ٥٠٨  
 جبل الرحمة ٤٠٩  
 جبل طارق ٤٧٤  
 جرباه ١٨٤  
 جرجان ٤٠  
 الجزائر ١٢٧، ١٨٥، ١٩٩، ٢٤٠، ٤٩٧  
 جزيرة ابن عمر ٣٤٩  
 جزيرة العرب ٥٠٩  
 جعبر ٢٤١  
 جعفر آباد ٣٧٧  
 چكان ٤٢٥  
 جنديسابور ٢٨٦  
 جوان ٣٩٨  
 جوزجانان ١٧٤  
 جويم ١٠٠، ٢١٥  
 جوين ٣٢١، ٤٥٩  
 جيجون ٢٨٥  
 جيران (گيران) - قلعة ٤٩، ٥٤٩

چ

جانك چئو ٥٠٨

پ

پاريس ٥١٢، ٥٠٥، ٢٧٥، ٢٤٥  
 پالننگرى ٥٣٧  
 پيشنكوه ٥٤٤  
 پطرز بورغ ٥٥٣، ٣٨٣  
 پكن ٥٠٧، ٥٠٦، ٥٠٣، ٥٠٠  
 پنجاب ٢٣١  
 پنجديه (پنجده) ٤١٦  
 پهنديز ٢٧٥

ت

تايباد ١٢٠، ١١٩  
 تبت ٥٠١  
 تبريز ٢١٤، ٢١٣، ٢٠٤، ١١١، ٨٥  
 ٢٦٧، ٣١٢، ٣٢١، ٣٦٣، ٣٧٢،  
 ٣٧٧، ٣٧٨، ٣٧٩، ٤٣٣، ٤٥٠،  
 ٥٤٧، ٥٤٨  
 تبوك ٣٦٩  
 تربت حبيديه ٥٤٠، ٥٣٩، ٥٣٨  
 تر كستان ٤٩٩  
 تركمنستان ٣٨٢  
 تستر ٥٣٥  
 تسوتونك ٥٠٨  
 تفت ١٩١  
 تفرش (طبرس) ٢٧٣  
 تل بيضاء ٤٨٠، ٤٧٩، ٤٧٨، ٤٧٦  
 تامسان ١٢٧  
 نونخ ١٢٤  
 توران پشت ١٩١  
 وريشت ١٩١  
 تونس ٤٧٤  
 تيب (رود) ٥٤٤

ج

چاربرد ٥٥٠، ٥٤٩، ٣٦٣

٥٤٣، ٥٣٩، ٥٣٨، ٥٣٣  
 خطا ٥٠٦، ٥٠٥، ٥٠١، ٥٠٠  
 خفربان ٤٧٩، ٤٧٨  
 خلیجان (قلجان) ٣٧٩  
 خلد ٣٩  
 خلیج فارس ١١٠، ١٨٥، ٤٩٢، ٥٠٤  
 ٥٤٤، ٥٣١  
 خلیل ٢٤١، ٢٠٤  
 خنج ٢٣٩، ٢١٥  
 خنسا (خنکسای) ٥٠٧، ٥٠٦، ٥٠٣  
 خوارزم ٣٢٧، ١٢١، ٦٩، ٦٨  
 خوف ١٢٠، ٣١٤، ٥٣٩، ٥٤٠  
 ٥٤٢  
 خوزستان ٤٤٤، ٢٨٦، ١٥٤، ٩٨  
 ٥  
 دارالسیاده ٣٤٧  
 درب الآجر ٢٩  
 درب البیضاء ١١٤  
 درب شیر (حمله) ٤١٧  
 دربند خزان ٥٥٢  
 دروازه اصفهان ٤٢٧  
 دروازه دوات شرار ٢٧٢، ٢٧١  
 دروازه سلم ٢٧٥  
 دروازه طوقچی ١٣٣  
 دروازه نازرون ١١٨، ١١٩  
 دروازه کوار ٢٧٥  
 دروازه مهند ٢٧٥  
 دریای چین ٥٠٨، ٥٠٢  
 دریای عمان ٥٠٨  
 دریای فارس ٢٩٠  
 دریای مدیترانه ٤٧٣، ٤٧٤  
 دریای هند ٥٠٩  
 دزفول ٥٤٤، ٢٨٦  
 دز - ٣٠٣

چشت ٥٤١  
 چین ١٨٥، ٥٠٠، ٥٠١، ٥٠٢، ٥٠٣  
 ٥٠٤، ٥٠٥، ٥٠٦، ٥٠٧، ٥٠٩  
 ٥٤٦، ٥٤٥  
 چین شرقی ٥٠٨  
 چین شمالی ٥٠٠

ح

حبشی ٩

حجاز ١٤، ٥٠، ٥٧، ٦٣، ١٠٢، ١٢٥  
 ١٣٣، ١٣٩، ١٤٨، ١٥٠، ١٦٦  
 ١٧٦، ١٩٨، ٢٠٢، ٢٠٥، ٢٢٣  
 ٢٢٧، ٢٣١، ٢٣٦، ٢٤١، ٢٤٣  
 ٣٠٣، ٣١٠، ٣١٤، ٣٢١، ٣٣٦  
 ٣٥٨، ٣٦٠، ٣٦٨، ٣٧٢، ٣٧٦  
 ٣٩٥، ٣٩٩، ٤٠٠، ٤٠٢، ٤٠٤  
 ٤٠٨، ٤٠٩، ٤١٣، ٤١٥، ٤٤٤  
 ٤٥٤، ٥٢٨  
 الحجون ٤٣٢  
 حضرموت ٥٠٨، ١٠٨  
 حظیرة المشایخ ٤٠٧، ٤٠٨  
 حسب ٢٤١  
 حله ٣٣١  
 (جبال) حرین ٥٤٤  
 حمشرا ٤٧٤  
 حوران ٢٠٠

خ

خان بالق ٥٠٣، ٥٠٦، ٥٠٧  
 خان لنجان ٣٩٨  
 خاوران ٣٨٢  
 خبیر (خفر) ١١٤، ١٦٨، ٤٤٨  
 خبیرون ٢٤١  
 خراسان ٢٧، ٩٧، ١٢٠، ١٤١، ١٥٠  
 ٢٨٥، ٢٨٦، ٣١٤، ٣٢٢، ٣٣٠  
 ٣٥٧، ٣٨٢، ٤١٦، ٤٩١، ٥٢٠

ز	دشتك ٣٢٤
زاوه ٥٣٩	دشتى (بلوك) ١٦٤
زرقان ١١٦.١١٥	دمشق ١٦٢ ٠٤٠.٢٠٤١.٢٠٢٠٢٠٣٢٧.
زمرم ٢٧	٥٢١.٤٩٥٠.٣٩٥٠.٣٦٧.٣٤٠
زنجان ٣١٢.٧٥	دهستان ٣٢٧
زياد آباد ٣٠٣	دهلى ٥٤٦
زيتون ٥٠٨.٥٠٧	دينور ٢٥٧
زيركان ١١٧.١١٥	ذ
س	ذى الاراكه ٤٣٢
ساوه ٩٧	ر
سايتون ٥٠٨	رباط ابى زوجه ٢٣٨
سپته ٤٧٤	رباط امينى ٤٠٨
سپيدان ٧١	رباط بسطامى ٤٠٤
سجاس ٣١٢.٧٥	رباط بنجير ٥٣٥.٢٩٦
سجستان ٢٨٥	رباط دشت ٥٢٢
سختويه (سكه) ١٣٠.١٢٩.١٢٨	رباط الزوزنى ٣٧٣.٣٢٦
سرخس ٥٣٩.٣٨٢	رباط الشيخ الكبير ٤١٥.٩٠٠.٦٣.٥٨
سروستان ٢٨٧.١٩٨.١٥١	رباط صاحب ٣٨٦
سكه البرامكه ٣٠١.٣٠٠	رباط فاروق ٥٢٨
سكه السجانين ٢٨٠	رباط مرزبانیه ٣١١
سكه المعرفين ٣٣٤	رباط مقارضى ١٠٢.١٠١
سلاطيه ٧٥ ٢١٤.٢٦٧.٣١٢.٢٨٣.	ربع رشيدى ٣٧٨
٣٦٣.٣٢٢	رقه ٢٤١
سمرقند ٤٩٨.٢٧٥	رمله ٤٦٦.١٥
سمنان ٣٢٣.٣٢٢	رود (فصبه) ٥٣٩
سنبك (سكه) ٣٦٠	رودبار ديلم ٤٧١
سنجان (سنگان) ٥٣٨.٣١٤	رودبار طايران ٤٧٢
سنجان زاوه خواف ٥٤١.٥٣٩	رودبار قزوين ٤٧١
سنگان بالا ٥٣٨	رودبار كيلان ٤٧١
سنگان يامين ٥٤٠.٥٣٨	رود مرغاب ٤١٦
سنگان نزديك فصبئرود ٥٣٩	روسبه ٤١٦.٣٨٢
سخ ٨	روم ٥١١.١٨٤
سقمه ٤٩٨	رى ٥٥٥.٣٠٤.٢٨٥.٢٥٧.١٥٤
سوق الاسا كفه ٣٥٣	
سوق الصفاربن ٣٦٥	

.٢٢٥.٢٢٤. ٢٢٣. ٢١٧. ٢١٦  
 .٢٣٨.٢٣٧. ٢٣٢. ٢٣٠. ٢٢٧  
 .٢٤٦.٢٤٤. ٢٤١. ٢٤٠. ٢٣٩  
 .٢٦٢.٢٦٠. ٢٥٧. ٢٥٦. ٢٥٥  
 .٢٧٥.٢٧٤. ٢٧٣. ٢٧١. ٢٦٧  
 .٢٨٤.٢٨٣. ٢٨٢. ٢٧٩. ٢٧٦  
 .٢٩١.٢٩٠. ٢٨٩. ٢٨٧. ٢٨٥  
 .٢٩٦.٢٩٥. ٢٩٤. ٢٩٣. ٢٩٢  
 .٣٢٤.٣١٣. ٣٠٦. ٣٠٣. ٢٩٩  
 .٣٤١.٣٣٤. ٣٣٠. ٣٢٩. ٣٢٥  
 .٣٥٤.٣٤٩. ٣٤٦. ٣٤٥. ٣٤٢  
 .٣٦٦.٣٦٢. ٣٦١. ٣٦٠. ٣٥٥  
 .٣٧٨.٣٧١. ٣٧٠. ٣٦٩. ٣٦٧  
 .٣٨٥.٣٨٤. ٣٨٣. ٣٨١. ٣٧٩  
 .٣٩٥.٣٩٤. ٣٨٨. ٣٨٧. ٣٨٦  
 .٤٠٦.٤٠٠. ٣٩٩. ٣٩٨. ٣٩٧  
 .٤١٣.٤١٢. ٤١١. ٤٠٨. ٤٠٧  
 .٤٢٧.٤٢٥. ٤٢٤. ٤٢٠. ٤١٦  
 .٤٤٨.٤٤٦. ٤٤٥. ٤٤٣. ٤٤٢  
 .٤٥٥.٤٥٤. ٤٥٣. ٤٥١. ٤٥٠  
 .٤٧٦.٤٦١. ٤٦٠. ٤٥٨. ٤٥٧  
 .٤٩٠.٤٨٩. ٤٨١. ٤٨٠. ٤٧٧  
 .٥٠٩.٤٩٩. ٤٩٤. ٤٩٣. ٤٩١  
 .٥٢٩.٥٢٨. ٥٢٧. ٥٢١. ٥١٠  
 .٥٤٦.٥٤٥. ٥٣٦. ٥٣٥. ٥٣٤  
 .٥٥٧.٥٥٦. ٥٥٢. ٥٤٨. ٥٤٧  
 .٥٦٦.٥٦٥. ٥٦١. ٥٦٠. ٥٥٩

شیر کوه ١٩١

ص

صاغر ج (سافر ج) ٤٩٨  
 صالحان ١٣٩  
 صعيد مصر ٥٠٩.٤٧٤  
 الصفا ٤٣٢  
 صفين ١٧٤  
 صنابل ٤١٠

سومطرا (جزیره) ٥٠٨  
 سومات ٤٦١  
 سه رود ٣١٢.٧٥  
 سیراف ٤٢١  
 سیرجان ١٩٩  
 سیستان ٢٨٥  
 سیلخت ٥٠١  
 سین (قرية) ١٣٦

ش

شازله ٤٧٤

شام ٨. ١٤. ١٥. ٥٠. ٥٢. ٥٧. ١٣٥.  
 ١٤١. ١٦٤. ١٦٩. ١٨٤. ١٩٩.  
 ٢٠٠. ٢٢٧. ٢٤١. ٢٤٣. ٢٥٥.  
 ٣٢١. ٣٢٧. ٣٣٠. ٣٣٤. ٣٤٠.  
 ٣٤١. ٣٦٨. ٤٠٤. ٤٠٥. ٤٠٨.  
 ٤٠٩. ٤٣٩. ٤٤٠. ٤٥٤. ٤٦١.  
 ٤٦٦. ٤٧١. ٤٧٤. ٤٧٨. ٤٨٠.  
 ٤٩٥. ٤٩٩. ٥٠٩. ٥٢٠.

شانکهای ٥٠٢

شبانکاره ٦٧

شمکور ٥٤٩

شروان ٥٥٦.٥٥٢.٣٨٢

شوشتر ٥٠٩.٣٣٦

شهرزور ٣١١

شیراز ٣. ٢. ٤٠. ٤٠. ٤٥. ٥٠. ٥٤. ٥٦. ٥٨.  
 ٦٠. ٦٢. ٦٨. ٧٤. ٧٤. ٧٧. ٧٨.  
 ٧٩. ٨١. ٨٦. ٩٧. ٩٨. ١٠٠. ١٠٥.  
 ١٠٦. ١٠٨. ١١١. ١١٣. ١٢٣.  
 ١١٥. ١١٦. ١١٧. ١٢٦. ١٣٣.  
 ١٣٤. ١٣٥. ١٤٠. ١٤١. ١٤٥.  
 ١٤٩. ١٥٠. ١٥١. ١٥٢. ١٥٤.  
 ١٥٦. ١٦١. ١٦٢. ١٦٧. ١٦٩.  
 ١٨١. ١٨٣. ١٨٥. ١٨٨. ١٩٠.  
 ١٩١. ١٩٤. ١٩٩. ٢٠٠. ٢٠١.  
 ٢٠٤. ٢٠٨. ٢١٠. ٢١١. ٢١٥.

غ

غمارة ٤٧٤

ف

فارس ٤٩، ٥٤، ٥٧، ٦٢، ٦٧، ٩٨، ٩٩، ١٠٠، ١٠١  
 ١٠١، ١٠٢، ١٠٣، ١٠٤، ١٠٨، ١٠٩، ١١٤، ١١٦، ١٣٧، ١٤٤، ١٨٠، ١٨١  
 ١٨٠، ١٨١، ١٩٠، ١٩١، ١٩٨، ٢١٥، ٢١٦، ٢٢٢، ٢٢٥، ٢٢٧، ٢٢٨  
 ٢٢٨، ٢٢٩، ٢٣٥، ٢٥٧، ٢٦٧، ٢٧٣، ٢٧٣، ٢٨١، ٢٨٢، ٢٨٥  
 ٢٨٥، ٢٨٦، ٢٨٩، ٣٠٣، ٣٤٥، ٣٤٩، ٣٥٨، ٣٦٠، ٣٦٩، ٣٦٢  
 ٣٦٢، ٣٧١، ٣٧٢، ٣٧٠، ٣٧٩، ٣٧٣، ٣٧٣، ٣٨٨، ٤٠٥، ٤٢٥  
 ٤٢٥، ٤٣٣، ٤٣٦، ٤٤٨، ٤٥١، ٤٥٢، ٤٥٤، ٤٥٦، ٤٥٧، ٤٧٦، ٤٧٧  
 ٤٧٨، ٤٧٩، ٤٨٠، ٤٩٩، ٥١٨، ٥١٩، ٥٢٠، ٥٢١، ٥٢٢، ٥٢٨، ٥٤٥  
 ٥٤٤، ٥٣٦، ٥٣٥، ٥٣٣، ٥٤٧، ٥٤٨، ٥٥٢، ٥٥٨

فاس ٥٠٩

قال ٥٢١، ١٠٠

فتحاآباد ١٢٢، ١٢١

فدك ٢٨

فرات ٢٤١

فراوه ٣٢٧

فسا ١٠٨، ١١٦، ٢٢٧، ٢٣٨، ٢٤٧

٣٧٠، ٣٦٩

فسيرجان ٤٥٣

فضا، القاضى ١٢٤

فلسطين ٢٤١

فورموز (جزيرة) ٥٠٨

فوكين (ايبات) ٥٠٨

فهبندر ٢٧٥، ٢٧٤

صور ٤٧١  
 صوفى آباد ٣٢٣  
 سيدا ٤٠

ط

طابران ٤٧٢

طبرستان ٣٢١

طبرك ٣٦٢

طنجه ٥٠٩

طوس ٤٩، ٢٨٩، ٤٧٢

طهران ٨٦، ١١١، ٢١٦، ٣٣٩، ٣٦٣

٣٨٢، ٣٨٣، ٤٣٣، ٤٥٠، ٤٦٢

٤٨٤، ٤٩٥، ٤٩٦، ٤٩٧، ٤٩٨

٥١٢، ٥١٥، ٥١٧، ٥٢٣، ٥٣٨

٥٥١، ٥٥٣، ٥٥٤، ٥٥٦، ٥٦٦

طيب ٥٤٤

طييات ١٢٠

ظ

ظفار (بندر) ٥٠٩

ع

عدن ١٩٩، ٢١٠

عراق ٤٠، ٥٠، ٥٧، ١٠٢، ١٠٣، ١٢٥، ١٢٧

١٢٧، ١٣٣، ١٣٩، ١٥٠، ١٦٦

٢٢٧، ٢٣٨، ٢٤١، ٢٤٣، ٢٥١

٢٥٢، ٢٧٣، ٢٨٦، ٣١٢، ٣٢١

٣٢٩، ٣٥٨، ٣٧٢، ٣٧٦، ٤٠٠

٤٠٢، ٤٠٩، ٤١٥، ٤٨٠، ٥١٤

٥١٥، ٥٢٠، ٥٥٠

عراق عجم ٤٩٣

عراق عرب ٥٤٤، ٥٤٥

عكا ٤٧١

عمددار (سزار) ٣٢٤

عماره ٥٤٤

عمان ٢١٠

عمواس ٣٦٨

عنداب ٤٧٤



کانتون ٥٠٨  
 کانپور ٣٢٧  
 کتاک ٥٧  
 کر (رود) ٥٤٩  
 کربال ٣٧٠٠٣٦  
 کربلا ٣٢١٠١٧٤  
 کرج ابودلف ٤٤  
 کرمان ١٩٠٠ ١٨١٠ ١٢٢٠ ١٢١٠ ٤٢  
 ٢٧٣٠ ٢٥٥٠ ٢٤٣٠ ٢١٥٠ ١٩٩  
 ٣٥٩٠ ٣١١٠ ٢٩٠٠ ٢٨٥٠ ٢٨٣  
 ٥١٩٠ ٤٩٨٠ ٤٥٦٠ ٣٦١٠ ٣٦٠  
 کرماندل ٥٤٦٠ ١٠٠  
 کزاز ٤٤  
 کشمیر ٢٨٠  
 کلکتہ ٥٦٠٠ ٥٥٣٠ ٥٠١٠ ٤٩٤  
 کھنر ٣٧١  
 کمین ٣٧١  
 کنعان ٥٦٣  
 کھرام ٥٥٠  
 کوار ٥٢٨٠ ١٨١  
 کوپان ٣٩٨  
 کوفہ ٣٨٤٠ ١٧٤٠ ٦٣  
 کوام (کویدوما، یون) ٥٠٨  
 کوہ چیل مقام ٤٦٠٠ ٤٥٨  
 کوہ رست ٣٧١  
 کوہ سجاس ٣١٢  
 کوہ کیلویہ ٣٣٦٠ ٢٥٥٠ ٧١  
 کوہ مہر ٣٧١  
 کیش ٥٤٧٠ ٤٩٨٠ ٤٩٢٠ ١٨٥٠ ١١٠  
 ٥٤٨  
 کنیس (رجوع بہ خنساہ)  
 کینک سو ٥٠٢  
 ک  
 کر گانج ٦٩  
 گلہ دار ٥٢١

فیروز آباد ٣٧٣  
 ق  
 قالقوٹ ٥٠٨  
 قبر اسناد مردان ٥٤١  
 قبر شیخ امام علی ٥٤١  
 قبر غیاث الدین ٥٤١  
 قرا باغ ٥٤٩٠ ٤٢٤  
 قرا فہ مصر ٤٧٢  
 قرا قورم ٥٠٦  
 قرا قوش ٧٥  
 قرین ٢٨٥  
 قرہ تیکان ٣٨٢  
 قزوین ٣٧٩٠ ٣٤٧٠ ٣٢١٠ ٢٠١٠ ٨١  
 ٥٥٤٠ ٥٣٢٠ ٥٣١٠ ٤٧١٠ ٤٢٤  
 ٥٥٥  
 قطنیانہ ١٢٧  
 قلعہ اصغر ١٥٤  
 قلعہ سفید ٣٦٢  
 قلمینیا ٥١٤  
 قنوج ١٤٢  
 قونہ ٥١٢٠ ٣١١٠ ١٨٤  
 قھندز ٣٧٦  
 قھندز سرو ٢٧٥  
 قھندز نیشابور ٢٧٥  
 قومشہ ٢٣٢  
 قیدار ٧٥  
 قبر ٢١٥٠ ١٠٠  
 قرجان ٤٥٥  
 ک  
 کارزین ٤٤٨٠ ٢١٥٠ ١٠٠  
 کازرون ١١٨٠ ١٠٥٠ ٦٢٠ ٦١٠ ٥٠٠ ٤٩  
 ٤٨٦٠ ٤٨٥٠ ٤٤٩٠ ٣١٣٠ ١٦٤  
 ٤٨٧  
 کاسروپ ٥٠١  
 کام فیروز ٥٣٧

مدرسة محمد شاه ٣٠٤  
 المدرسة السعودية ٣١٧  
 مدرسة مقرب ٢٩٥، ٢٩٠  
 مدرسة نصيريه ٢٦٦  
 مدرسة نظاميه ٤٩٨، ٤٩٣، ٣٩٩، ٣٤٧  
 مدينه ٨٠٥، ١٤١، ٢٢٣، ٤١٢، ٤٥٨،  
 ٤٧٤  
 مراغه ٥٣٤  
 مرباط ٥٠٩  
 مرج قرا تكين ٢٨٢  
 مرسيه ٤٧٣  
 مرو ٣٩٨، ٣٦٠، ٣٥٩  
 مرو دشت ٢٧٦  
 مروالروذ ٤١٦  
 مسجد الجنائزة ١٣٩، ١٣٧، ١٣٥  
 مسجد الفضري ٢٨٣  
 مسجد نارك ٢٥٦  
 مسقط ٥٠٩  
 مشهد ٤٠٧، ٣٨٢، ٢٧٧، ٣٤٤، ٨٦  
 ٥٣٨، ٥٢٠، ٥١٨، ٤٣٣  
 مشهدام كلثوم ٨٥، ٣٧  
 مشهد حريصي ٣١٥  
 مشهد السادات ٣٨٧  
 مشهد معروف كرخي ٤٩٤  
 مصر ١٧٥، ١٦٤، ١٥٥، ١٤١، ١٢٦، ٥٣  
 ٢٤٧، ٢٤٤، ٢٤٣، ١٩٩، ١٨٤  
 ٣٢٧، ٢٩١، ٢٧٤، ٢٦٦، ٢٥٢  
 ٣٦٤، ٣٥٧، ٣٥٦، ٣٥٥، ٣٣٠  
 ٤٧٥، ٤٧٤، ٤٧٣، ٤٧٢، ٣٩٥  
 ٥٠٥، ٤٩٩، ٤٩١، ٤٨٠، ٤٧٩  
 ٥٥٣، ٥١٠، ٥٠٩  
 مصلى ٤١٠، ٤٠٥، ٣٨٩، ٣٨٧، ٣٧٦  
 ٤٤٥، ٤٤٣، ٤٣٠، ٤١٩، ٤١٨  
 ٤٥٧، ٤٤٦  
 معبر ٥٤٨، ٥٤٦، ١٠٠

کنجه ٥٥٠، ٥٤٩

گوتا ٢٧٨، ٢٧٧، ١٩١

گورستان عباد ١٢٧

گیلان ٤٧١

## ل

لار ٥٠٩

لارستان ٥٧

لرستان ٣٧٨، ٢٩٠، ٢٧٣

الکام ٥٢

لکنهو ٥٦٠

لندن ٢٧٧، ٢١٦

اللوی ٥٢٤، ٤٥٢، ٤٥٢، ٢٠٨

لیدن ٥٥٥، ٥٣٩، ٥٣٣، ٤١٥، ٢٧٧، ٤٩

## م

ماوراء النهر ٣٣٠، ٢٨٤، ٢٥٥، ١٤١، ٥٠

٤٩١

محله القنادین ٣٢٤

محمد آباد ٥٣٩

مدرسة انا بکيه ٤٤٧

مدرسة امینی ٣٤٩

مدرسة بنجیر خوزی ٥٣٥، ٢٩٨، ٢٩٦

مدرسة حسن کياتيه ٣٧٩

المدرسة الرضويه ٣٢٣

مدرسة زاوية ٤٠٨

مدرسة سرخاب ٣١٢

مدرسة شاهی ٢٨٣

مدرسة عضديه ٣٧٩، ٣٦٢، ٢٧٤، ٢٧٣

مدرسة عميديه ٤٢٧

مدرسة غازانيه ٤٥٠

مدرسة فخریه ٤١٦

مدرسة فزاريه ٤٥١، ٣٩٧، ٣٦٢، ٣٦٠

مدرسة فواميه ٣٧٩

مدرسة کرمانشاهيه ٣٩٩

مدرسة لالابکيه ٤٤٧

نهر آباد ۳۹۷  
 نوا ۲۰۰  
 نهاوند ۵۵۷، ۵۳۲  
 نیریز ۳۷۲  
 نیشابور ۴۱، ۴۴، ۶۲، ۳۲۷، ۳۵۷،  
 ۳۸۲، ۴۵۹، ۴۶۶، ۵۵۷، ۶۰

و

وادی الحمی ۵۲۴  
 واسط ۱۲۵، ۲۰۴، ۴۳۲، ۵۴۴، ۵۴۵  
 ۵۴۷  
 وهران ۱۲۷

ه

هبیر ۱۶  
 هجر ۹۶  
 هرات ۳۵۷  
 هرموز ۹۰، ۱۸۵، ۵۴۷  
 هزل ۵۵۰  
 هلاند ۴۹، ۲۷۷، ۴۱۵  
 همدان ۲۸۲، ۳۹۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸  
 هندوحین ۵۴۵  
 هندوستان ۱۰۰، ۱۴۳، ۱۵۴، ۱۸۴، ۱۸۵  
 ۲۲۷، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۶۶  
 ۳۲۷، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۶  
 ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۴۶، ۵۴۸

ی

یزد ۱۹۱، ۲۷۳، ۲۹۰، ۳۹۹  
 یمن ۲۱، ۲۲، ۳۳، ۸۰، ۱۰۸، ۱۹۹، ۱۶۴

مغرب ۴۷۴  
 مقابر المصلی (گورستان) ۳۷، ۳۶۶، ۴۰۷،  
 ۴۱۵  
 مقبرة باب اصطخر ۴۰  
 مقبرة باغنویه ۳۷  
 المقبرة الباهلیه ۳۷، ۴۵، ۹۴، ۹۸، ۱۰۰،  
 ۱۱۶  
 مقبرة سلم ۳۷، ۱۰۰، ۱۳۲  
 مقبرة شاه سنجان ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۴۲  
 مقبرة مندر بن قیس ۲۶۹  
 مقبرة هفت تنان ۴۰۹  
 مقطم ۱۲۶  
 مکه ۹، ۱۶، ۱۷، ۲۷، ۲۹، ۴۳، ۴۴،  
 ۲۲۹، ۲۸۸، ۳۲۷، ۳۳۰، ۳۴۰  
 ۳۹۵، ۴۱۰، ۴۳۲، ۴۷۴، ۴۷۵  
 ۵۰۹، ۵۲۹  
 مکران ۱۰۸  
 موصل ۱۸۴، ۳۴۹  
 مهره ۵۰۹  
 مهند ۲۷۵  
 میافارمین ۲۵۵، ۴۹۰  
 میننه ۳۸۲

ن

نجد ۱۱۲، ۴۸۵  
 نجف ۳۲۱، ۵۰۹  
 نخجوان ۵۴۹  
 نسا ۳۲۷

## ٢ = فهرست اسماء كتب

اسرار التوحيد في مقامات الشيخ ابي سعيد

٥٥٩، ٥٥٣، ٥٥١، ٣٨٣، ٣٨١

اسرار النكاح ٢٧٧

الاشادات الالهيه ٤٨٢، ٥٥٠، ٥٣

اشارات في الكلام (لابي الفضل النيريزي)

٤٠٨

اشارات الواصلين ٧٠

اصطلاحات صوفيه (از عبد الرزاق كاشي)

٥١٠، ٤١١

اضائة الشمس ٤٤١

الاطراف في اشراف الاطراف ٥٦

الاعجوبة ٣٠٢

الاعلام بسيرة النبي ٤١٢

الاعانة ٤٢

الاجاني ٤١٥

الاجفنية والاشربة ٢٧٧

الاجراب في الاجراب ٤٣٤، ٤٨٥

الاجادة في النحو ٤٠٣

الاجفاح في شرح الايضاح ٤٠٦

الاقتصاد ٤٢

اقرب الموارد ٤٦٧، ٤٦٥، ٤٥٢، ٤٥٠

القاب الرواة ٩٦

الامتناع والمؤانسه ٤٨٢، ٥٣

الانصار في معرفة قراء المدن والابصار ٤١٦

الانساب (للسمعاني) ٤٠، ١٦، ٤٦٠، ٤٤٤،

١١٥، ١٠٢، ١٠١، ٩٩، ٧٠، ٥٩

٢٢٤، ١٤٨، ١٣٩، ١٣٣، ١١٦

٣٨٤، ٣٨١، ٣٦٠، ٣٥٩، ٣٢٧

٤٧١، ٤٧٠، ٤٦٨، ٤٦٦، ٤٥٣

٥٣٢، ٤٨٩، ٤٨٨، ٤٧٦، ٤٧٢

٥٥٢

## الف

آثار البلاد ٥٢٩، ٤٧١، ٣١١، ١٠٤، ٦٩

آثار المعجم ٢١٥، ١٣٥، ٩٩، ٨١، ٧٤

٣٨٤، ٣٨١، ٣٧٩، ٣٧١، ٢٧٦

٤٨٥، ٤٧٩، ٤٦٥، ٤٦٠، ٤٥٣

٥٦٥، ٥٦٠، ٥٥٨، ٥٥٠، ٥١٩

آداب الفقراء ٥٣٣

اجوبة ابرادات على كتاب المعصول ٢١٣

احسن التقاسيم في معرفة الاقاليم ٢٧٥

احياء العلوم ٣٦، ٣٥، ٣٤، ٣١، ٣٠

اختلاف الناس في الروح ٤٢

ادالة الحق على الباطل ٧٠، ٦٩

الاذكيا، ٥٨

اراضى خلافت شرميه ٥٤٤، ٣٨٢

اربعين ابوالمنوح الطائي ٧٠

الاربعين عن الشيوخ الاربعين (اصدر الدين ابي

المعالي) ١٩٣

الاربعين الموالي ١٩٩

اربعين نواوى ٣٤٠، ١١١

الارشاد (روزبهان البقلى) ٢٤٤

ارشاد شيخ مفيد ٢٨

الارفاق في شرح الارشاد ٤٠٦

اساس البلاغة ٤٦٧، ٤٦٥، ٤٢٩، ٣٣٥

٥٢٩

اسامى دهات كشور ٤٥٣

اسامى المشايخ ٤٣

اسباب الزول الواحدى ٥٣٢

الاستدراج والاندراج ٤٣

الاستدكار ٤٢

اسد الغابة ١٠٨

تاريخ ابن خلكان ٣٢٦  
 تاريخ اصبهان ١٣٣، ٤١  
 تاريخ الاسلام ١٠٤  
 تاريخ بغداد خطيب بغدادى ١٦، ٢٨، ٩٧٠  
 ٩٨، ٢٢٣، ٢٥٢، ٣٨٠، ٣٨١، ٣٩١  
 ٤٦٦، ٤٦٨، ٤٧٠، ٤٧١، ٥٥١٠  
 ٥٥٤  
 تاريخ بغداد ابن النجار ٣١٣، ٤٠، ٣٤٠، ٤١١  
 تاريخ جديد يزد ٢٩٢  
 تاريخ جهان آرا ٥٢٠  
 تاريخ حافظ ابرو ٢١٤  
 تاريخ دمشق ٣٢٧، ٤٦٧  
 تاريخ السلجوقيه لعاد الكاتب ٢٥٧، ٢٩٦، ٢٩٧  
 ٣٤٨  
 تاريخ سلجوقيه کرمان محمد بن ابراهيم ٨٢  
 ٣٤٩  
 تاريخ سيستان ٢٨٦  
 تاريخ عصر حافظ ٢٩١، ٤٥٧، ٤٥٨  
 تاريخ فارس (لمحمد بن عبدالعزيز الشيرازي)  
 ١١٥، ٤٨٩  
 تاريخ فرشته ٢٨٠، ٥٠٠  
 تاريخ قرن هشتم ٦٢  
 تاريخ كزيبه ٤٦، ٦٨، ٦٩، ٨٢، ١٣٣  
 ٢٠١، ٢٧٤، ٣٤٩، ٣٦٢، ٤١٧  
 ٤٣٥، ٤٧١، ٥٢٠، ٥٥٦  
 تاريخ مشايخ فارس از فقيه صائين الدين ١٥٧  
 ١٧٦، ١٧٧، ١٧٩، ٣١٨، ٣٧٣  
 ٣٩٥، ٣٨٧  
 تاريخ مشايخ فارس ١٤١، ٤  
 تاريخ نيسابور (لابي عبدالله الحليم) ٢٩١  
 تاريخ وصاف ٨٢، ١٠٠، ٢١٦، ٢١٧  
 ٢١٩، ٢٣٤، ٢٨٣، ٢٩٦، ٣٠٧  
 ٣٠٨، ٣٤٣، ٣٤٩، ٣٥٢، ٣٥٤  
 ٣٥٥، ٣٦٠، ٣٦١، ٣٨٦، ٤٢٢

انوار الربيع ٣٠٠، ٣١٩، ٤١٥  
 انيس القلوب ١٩٣  
 الايجاز في النحو ٤٠٣  
 ايجاز المختصر ٣٦٤  
 الايجاز والاعجاز (لشعالي) ٤٢١  
 الايضاح (لابي هلى الفارسى) ٤٠٣، ٤٠٦

## ب

با نورة الطلب لاهل الادب ٣٧٥  
 بحار الانوار ٢٨، ٢٩، ٤٢٥، ٤٢٥، ٤٩٣، ٤٩٣  
 البحر ٧١  
 بحر الحاوى ٧١  
 بدائع الازمان في وقائع کرمان ٣٤٩  
 بدائع سعدى ٥٠٥  
 البرهان في معاني متشابه القرآن ٤٠٣  
 برهان قاطع ٤٦٢  
 البستان ٢٦٦  
 بستان السباحه ٣١٢، ٤٧١  
 البسيط ٨٦  
 البصائر ٥٣، ٨٣  
 بغية الرتاح ٤١١، ٤١٢  
 بغية الوعاة في طبقات النجاة ٥٣، ١٨٤، ٤٠٣  
 ٤٠٧، ٤٤٧، ٤٨٤، ٤٩١  
 البلغة في تاريخ ائمة اللغة ٩٤  
 بلوى الانبياء ٤٢  
 بوستان ٣٨١، ٥٥٦  
 البهجة ٢٦٦، ٢٦٧  
 بهجة الاسرار ١٢٧، ٥١٤، ٥١٥، ٥١٥  
 بيان التساوى في شرح الحاوى ٣٦٤

## ت

تاج العروس ١٥، ٥٣، ٥٨، ١٩٦، ٢٤٥  
 ٢٥٣، ٣٣١، ٣٣٥، ٤٦٦، ٤٦٦  
 ٥٥٨، ٤٧٠  
 تاريخ آل مظفر ٨٧، ١٩١، ٢٧٤، ٣٦٢  
 ٤٢٣، ٤٥٣، ٤٥٧

- تذكرة القراءۃ والدعاء والاستغفار ٣٢  
تذكرة المحدثين ١٩٣  
تذكرة هفت اقليم ٥٦٠، ٥٥٩، ٥٥٨  
ترجمه طبقات الصوفيه ١٣٣  
ترجمه العوارف ٣٣٩  
ترجيح قول الشافعي بالدليل ٢٤٤  
التشريح ٢٧٧  
التعرف لمنهجه اهل التصوف ٥١٤  
تريفات (للجرجاني) ٤١١  
تفسير ابوالفتوح رازي ١٧٥  
تفسير يضاوي ٧٧، ١١٧، ٢١٣، ٢٩٤  
٣٩٥، ٣٩١، ٣٦٣، ٣١٠  
تفسير القرآن (لابن ابي سليم) ٤٠٧  
التقريب في التفسير ٤٣٣، ٨٥  
تقريظ الجاحظ ٤٨٣  
تقويم البلدان ٥١٩  
تليس ابليس ٥٥٤، ٥٥٣، ١٠٤، ٥٠٨  
تلخيص الآثار في عجائب الاقطار ٥١٣، ٥١٢  
٥١٤  
تلخيص البيان في تخلص الابدان ٢٣٦  
تلخيص سلاح المؤمن ٤٣٩  
تلخيص في الاذكار ٤٣٩  
تلخيص في الفقه ٤٠٨  
تلخيص القواعد ٧٧  
تلخيص معجم الالفاب ٣٦٣، ٥٢١، ٥٣٣  
٥٣٧، ٥٣٦، ٥٣٤  
التلويح في شرح المصاييح ١٩٢  
تنبيه الغافلين ٢٦٦، ٢٦  
التنبيه والاشراف ٥١٩  
تنقيح العبارات في توضيح الاشارات ٦٧  
تنوير المصاييح في شرح المصاييح ٣٧٥  
توضيح الحاوي (لجهرام بن يعقوب) ٧٧  
توضيح الحاوي في الفقه لقطب الدين محمد  
الغالي ٤٣٣
- ٤٣٣، ٤٣٢، ٤٣١، ٤٢٥، ٤٢٣  
٥٣٠، ٥٢٠، ٥١٧، ٥٠٠، ٤٣٦  
٥٤٥، ٥٣٤  
تاريخ هلال الصابى ٤٢  
تاريخ يافعي ٢٦، ٤٦، ٣٢٦، ٦٨، ٣٤٠  
٤٧٠، ٤٦٨  
تبصرة العوام ٣٥٨  
تبصير الملوك والسلاطين ١٩٣، ١٩٢  
تبيين كذب المفتري ٣٨، ٤٠، ٤٦، ٤٨  
٥٥٧، ٤٧٦، ٢٢٥  
التبيان ٢٣٦  
تنمة صوان الحكمة ٣٣١  
تنمة الينية ٨٢  
تجارب الامم ٤٢، ٥٣، ١٠٣، ٤٤٤  
تجارب السلف ٨٢، ٤٩٤، ٥٤٣  
تجريد اسماء الصحابة ١٤٢  
التجلي في المنامات ٣٣، ٢٥  
التجويد (لابي العلا الهمداني) ٤١٦  
التجوير في المعجم الكبير ٥٣٢  
تحفة الاحرار ١٩٣  
التحفة الحسنيه في الفوائد السنيه ٤٤١  
تحفة الحلفاء الى حضرة الخلفاء ١٨٥  
تحفة العراقيين ٤١٧  
تحفة العرفان في ذكر الشيخ روزبهان ١٤٣  
٢٤٥، ٢٤٦، ٢٤٧، ٢٤٨، ٢٤٩  
٢٥٠، ٢٥١، ٢٩٩، ٣١٠، ٣٥٢  
٣٧٢، ٤٣٣، ٥١٠، ٥٢٢، ٥٢٧  
تحفة كرام في بحى الامام ١٩٢  
تحفة المحبين ٢٤٥  
تحفة الناصريه ٩٢  
التدوين في اخبار قزوين ٢٩٥، ٢٩٦، ٣٨١  
٥٥٨، ٥٥٤، ٥٣١  
تذكرة الاولياء ٤٨، ٢٢٤، ٣٣٤، ٤٦٨  
٤٧٠  
تذكرة دولتشاه ٢٢٢، ٤٢٥

جهانكشای جوينی ١٩٥٠، ١٢١، ٦٨

ح

حالات وسخنان شيخ ابوسعيد ٣٨٣، ٣٨٢  
الحاوی الصغير ٧١، ٧٢، ١٨٧، ٢٠٠  
٣٩٦، ٣٦١، ٢٧٧

حاوی الفتاوى ٢٠٠

الحاوی فی علم التداوی ٢٧٨، ٢٧٧

الحاوی الكبير ١٨٧، ٧١، ٢٧٧، ١٤٤

حبيب السیر ٦٨، ٨٢، ٨٧، ١٧، ٣١٧، ٤٩٠، ٤٦٠، ٥٢٠

الحجة (كتاب) ١١

حرز الامانی ٢٠٤، ٢٤١

حقایق الاخبار ٢٤٤

حلیة الافاضل وزینة المعافل ١٩٢

حلیة الاولیا، ١٧، ٢٨، ٢٩، ٤١، ٤٦، ١٣٣

١٤١، ٣٣٤، ٣٧٠، ٤٦٨، ٤٦٦

٤٧٠، ٤٧١، ٥١٤، ٥٥٥

الحماسة (لابی تمام) ٥٦، ٨٣، ٥٠، ٢٠٧، ٢٠٥

٤١٥

الحوادث الجامعة ٣١١، ٤٩٣، ٤٩٨، ٥٢١

حواشی الصحیحین وبعضی الکتاب ٤٣٩

حواشی الكشف ٤٣٩

حیة الحيوان ٣٣١

خ

خاص النخاص ٣٠٠، ٤٢١

خزینة الاصفیاء، ١٢٦، ٣٣٩، ٣٨١، ٣٨٣

٣٨٤، ٤٦٨، ٤٧٠، ٥٥٠، ٥٥٨، ٥٦٠

خط المصاحف ٤٠٣

خصط مقریزی ١٧٦، ٣٣١

خلاصة تذهیب الكمال ٢٨، ٥٥٥

خلاصة الرحال (المعادلة الحی) ٤١

خلاصة الوسائل الی عام المسار ١٥٣

د

توضیح السبیل فی الجرح والتعديل ١٩٢

توضیح كشاف ٤٣٥

توضیح منهاج الاصول ٧٧

تهذیب تاریخ دمشق ٤٦٨، ٤٧٠

تهذیب التهذیب ٢٨

تهذیب الكشاف یا تنقیح الكشاف لصفی-  
الدين ابی الخیر ٤٣١

التهذیب للفراء البغوی ٢٩٤

التیسیر فی التفسیر لمحمود الكرمانی ٤٠٦

ث

ثلب الوزیرین ٤٨٣، ٤٨٢، ٥٠٣

ثمرة العرقة فی شجرة العرقة ١٩٣، ٢٢٨

ج

جامع الارشاد ٤٢

جامع الاصول ١٨٤، ٢٠٤

جامع التواریخ ٦٨، ٦٩، ٢٠٦، ٢١٧

٢١٩، ٣٤٩، ٥٠٢، ٥٢٠

جامع التواریخ حسنی ٤٥٨، ٤٦٠

جامع الصحیح دارمی ٣٢٧

الجامع المختصر ٢٣، ٣٢٧

جامع المناسك ٦٣

جنر اقبای تاریخی حافظ ابرو ٣٦٢، ٤٨٠

جنر اقبای آفای مسعود کیهان ٣٨٢، ٤٤٤

الجمع بین الصحیحین ٥٠٨، ٥٩٠، ٢٩٤

الجمع والتفرقة ٤٢

الجمهرة فی اللغة ٩٨

جنگه كتابخانه مجلس (شماره ٦٣٣) ٤٩٥

جنگه كتابخانه ملك ٤٩٧

جنگه منعلق بآقای باستانی ٥٢٣، ٥٢٤

جنگه منعلق بكتابخانه مجلس (شماره ٦١١)

٤٩٦

جوامع اللطائف فی مخارات الطوائف ١٧٢

جواهر الكلام ٦٧

الجوع وترك الشهوات ٤٢

- ذيل فهرست نسخ فارسي موزة بريطانيه ٥٦٥  
 و  
 رجال اوعلى ٤١  
 رجال استر ابادى ٤١  
 رحلة ابن بطوطه ٤٢٣، ٤٢٤، ٤٧٦، ٤٩٩،  
 ٥٠٤، ٥٠٦، ٥٠٦، ٥٠٩  
 الرد على ابن رزمان ٤٢  
 الرد على ابن سالم ٤٢  
 الرد والافتة ٤٢  
 رسالة الانس في روح القدس ٢٤٥  
 الرسالة البالغة في الاجتهاد ٣٦٤  
 رسالة التسلية ٤٣٩  
 الرسالة الثلجيه ٢٧٧  
 رسالة الجمعة ٤٣٩  
 رسالة الدعوة والترغيب ٤٣٩  
 رسالة الشيخ والشاب ٣٠٣، ٣٠٢  
 رسالة في فضيلة العلم والعلماء ٤٥٧  
 الرسالة في معنى القول ٢١٣  
 رسالة القدس ٢٥٠، ٢٤٥  
 رسالة قشيري ٤٤٠، ٤٤١، ٤٤٢، ٣٣٤، ٣٨٠  
 ٣٨١، ٣٨٤، ٤٦٨، ٤٧٠، ٤٧١،  
 ٤٧٢، ٥١٣، ٥١٤، ٥١٤، ٥٥١، ٥٥٤،  
 ٥٥٥، ٥٥٩  
 الرسالة المنظومة فيما يجل ويحرم ٢١٣  
 رشف الصائغ الايمانيه في كشف الفصائح  
 اليونانيه ٦٩  
 الرشديه ٢٧٧  
 الرعاية احقوق الله ٤٣  
 (كتاب) الروح ٣١، ١٣  
 روح الاحباب وروح الالباب ١٧٦  
 روضات الجنات ٤٤، ٥٣، ٥٤، ٦٧، ١٨٤،  
 ٢٣٦، ٤٦٨، ٤٧٠، ٤٧١، ٥١٢،  
 ٥١٣  
 روض الرياحين ١٧، ١٨، ٢٠، ٣٣، ٣٤،
- دائرة المعارف اسلام ١٨٤، ٥٠٠، ٥١٢،  
 دار السلام في مدار الاسلام ( الاربعين )  
 ٢٣٦  
 الداعي الى وداغ الدنيا ٣٢، ٣١  
 دانشمندان آذربايجان ٥١٢، ٥١٣،  
 درة التاج ١١١  
 دار السطيين في مناقب السطيين ٤١١، ٤١٢  
 المرور الكامنة ١٨٤، ٢١٤، ٢٥١، ٣٢٣،  
 ٣٣١، ٣٤٣، ٣٦١، ٣٦٤، ٣٦٥،  
 ٣٩٦، ٤١١، ٤١٢، ٤٥٤، ٤٥٦،  
 ٤٥٨، ٤٨٤، ٤٨٥، ٤٨٧، ٥٤٥،  
 ٥٤٨  
 الدرر المشوره في السنن المأثوره ٥٦  
 دلائل الحجى ٣٠٢  
 دول الاسلام ٢٦، ٤٧٠  
 ديوان باباطاهر ٥١٥  
 ديوان حافظ (طبع وزارت فرهنگ) ٨٨  
 ديوان حسان ٢٠٢  
 ديوان حضرت امير ٢٨، ٢٩  
 ديوان رشيد بن بنجير ٥٣٤  
 ديوان شاه شجاع ٤٥٨  
 ديوان شمس تبريزى ٢٠٣  
 ديوان طرماح ٤١٥  
 ديوان طفيل غنوى ٤١٥  
 ديوان العاروف ٢٤٥  
 ديوان منسوب ببابا كوهى ٥٦١، ٥٦٦  
 ديوان منسوب بعضرت امير ١٧٢، ٢٠٩  
 ذ  
 ذخيرة العباد ليوم المعاد ٥٦  
 ذيل تجارب الامم ٨٢  
 ذيل جامع الزواريح ٢١٤، ٤٢٥  
 ذيل جيهانگشاى جوينى ٢٠٦  
 ذيل دائرة المعارف اسلام ٢٣٠



سلسلة الذهب (ازجامي) ٣٠٤  
 سلوة العاشقين ٢٤٥  
 سلوة الغريب ٣١٩،٣٥٠  
 سلوة القلوب ٢٤٥  
 سمط العلى للحضرة العلماء ١٩١،١١٤  
 سنن ابن ماجه ٥٨  
 سنن ابي داود ٥٨  
 سنن ابي مسلم الكشي ٢٢٣  
 سنن ترمذي ٣٢٨،٥٥٨  
 سنن دارمي (الجامع الصحيح) ٣٢٧،٥٥٨  
 سنن نسائي ٥٨  
 سياق (در تاريخ نيشابور) ٥٥٩،٣٨٤  
 سير الارواح ٢٤٥  
 السيرة ٢٤٧  
 سيرة ابن القناد ٣٠٥،٣٠٤  
 سيرة سلطان جلال الدين منكبرني ٥٤٩  
 سيرة شيخ كبير ١٣٨،٥٢٠،٥١  
 السيرة الرضوي ١٩٣،١٥٧  
 السيرة الكبرى ١٥٧، ١٩٣، ٢٢٨، ٢٣٠، ٢٣١

## ش

شافيه (لاين الساجب) ٥٤٨، ٣٦٧، ٣٦٣  
 الشامل الصغير ٣٦٤، ٣٦١  
 شد الازار ٥٥٤، ٣٨٠، ٣٦٤، ٣٤٠، ٣٣٠، ٢٩٠، ٢٩٥، ٢٨٠، ١٨٥، ١٨٠، ١٤٢، ٨١  
 ٢٠٧، ٢٠٥، ١٨٥، ١٨٠، ١٤٢، ٨١  
 ٢٧٤، ٢٥٠، ٢١٨، ٢١٧، ٢٠٩  
 ٣٦١، ٣٦٠، ٣٣٩، ٢٩٥، ٢٧٩  
 ٤٠٢، ٣٨٤، ٣٨١، ٣٨٠، ٣٧١  
 ٤٣١، ٤١٨، ٤١٥، ٤١٢، ٤٠٤  
 ٤٣٢، ٤٣١، ٤٣٠، ٤٢٦، ٤٢٢  
 ٤٧٦، ٤٧٠، ٤٦٥، ٤٥٥، ٤٤٤  
 ٤٨٨، ٤٨٧، ٤٨٦، ٤٨٥، ٤٨١  
 ٥١٦، ٤٩٨، ٤٩٦، ٤٩٠، ٤٨٩  
 ٥٤٣، ٥٣٧، ٥٣٥، ٥١٨، ٥١٧  
 ٥٥٨، ٥٥٧، ٥٤٠، ٥٤٧

روضه الرائض في علم الفرائض ٦٣  
 روضة الصفا ٦٨، ٨٢، ٣٤٩، ٤٢٥، ٤٥٨، ٤٦٠، ٤٦٠  
 روضة المناظره ٤٩٦  
 الروضة (لنووي) ٢٥٠  
 رياض السياحه ٣١٢  
 رياض العارفين ٤٦، ٦٢، ١٣١، ٣٨١  
 ٥٥٨، ٥٥٥، ٤٨٥، ٤٧١، ٣٨٤  
 ٥٦٥، ٥٦٠

## ز

زاد المسافر (لابي العلماء الهيداني) ٤١٦  
 زبدة الاحقاف ٢٣٠  
 زبدة الادراك في هيئة الافلاك ٣٣٦  
 زبدة التوحيد ١٩٣  
 الزبدة في احاديث سيد المرسلين ٨٠  
 الزبدة في التصوف ٤٢٤  
 الزهره ١٠٢  
 زهر الربيع ٩٢  
 زيج سنجرى ٨٢

## س

السامي في الاسامي ١٦٦  
 سامي (محلّة) ٤٣٣، ٢١٦  
 سبر القرائح في الاحاجي ١١٧  
 سبعة ابحر في مؤلفات الحر ٣٠٦  
 سراج اقلوب ٢٥٢  
 سراج الملوك (الطرطوشي) ٥١٧  
 سر الخلافة ٧٣  
 سفرنامه اوزلي ٢٧٥  
 سفرنامه سيرسي سايكس ٢٧٦  
 سفرنامه ماركوپولو ٥٠١، ٥٠٢، ٥٠٨  
 سفينة الاوليا ٦٢، ١٢٦، ٣٣٩، ٣٨١  
 ٤٨٥، ٤٧٠، ٤٦٨، ٣٨٤، ٣٨٣  
 ٥٦٠، ٥٥٨، ٥٥٥، ٥١٥، ٥١٤  
 سلافة العصر ٣١٩، ٣٥٠

شرح كليات قانون ابن سينا (لقطب الدين  
الشيرازي) ١١١، ٢٣٧، ٢٩٨، ٤٩٢، ٤٩٣

شرح كليات قانون ابن سينا (لقطب المصري)  
٣٥٧

شرح الباب ٨٥، ٤٣٣

شرح المختصر لابن الحاجب (لابن الخلدوني)  
٣٦٤

شرح مختصر لابن الحاجب (للإيجي) ٦٧  
شرح المختصر لابن الحاجب (لمجد الدين  
اسماعيل بن يحيى) ٤٢٤

شرح المصباح (لابن الخلدوني) ٣٦٤  
شرح المصباح (لجمال الدين المصري) ٣٥٥

شرح المصباح ٢١١

شرح المطالع ٦٧

شرح المقتصد الصغير ٦٧

شرح المفتاح ٦٧

شرح المفتاح (لابن الخلدوني) ٣٦٤

شرح مقامات حريري (لجمال الدين المصري)  
٣٥٥

شرح المقدمة البرهانية ١٧٨

شرح المنظومة في الفرائض ٣٦٤

شرح المنهاج (لعلي بن روزبهان الخنجي)  
٢١٣

شرح المنهاج (لمحمد بن نصر الله الدامغاني)  
٦٧

شرح المواقف ٦٧

شرح نهج البلاغه (لابن أبي الحديد) ٥٣،  
٤٨٣، ٥٥٥

شرح ينابيع الاحكام ٦٣

شرف الفقراء المتحققين على الاغنياء المنفقين  
٤٢

شعب الایمان ٣١

الشعراء (لابن قتيبه) ٤١٥

شفاء الصدور ٦٣

شذرات الذهب ٢٦، ١٨٤، ٣٢٥، ٣٢٦،  
٣٢٨، ٣٤٣، ٣٩٥، ٤١٢، ٤١٧،  
٤٢٠، ٤٥٦، ٤٦٨، ٤٧٠، ٤٤٥

شرح آداب البحث ٦٧

شرح الايضاح (لابن ابي مريم) ٤٠٧

شرح التلخيص (لابن الخلدوني) ٣٦٤

شرح التوضيح (لقطب الدين محمد الغالي) ٤٣٣

شرح جواهر الكلام ٦٧

شرح حال ابوسليمان منطقي سجستاني ٥٤

شرح الحجب والاسنار ٢٤٥

شرح الخلاصه ١٥٣

شرح ديوان منسوب بحضرت امير (ازمبيدي)  
٤١١

شرح السنه ٢٩٤، ٢٩٥

شرح الشاطبيه (لمجد الدين جعفر الموصلي)  
٣٨٥

شرح شافيه (للرضي) ٣٦٣، ٣٦٧، ٣٧٥

شرح الشامل لابن المفسر ٣٦٤

شرح صحيفه سجديه (للسيد عليخان) ٣٠٠

شرح العيون ٦٧

شرح الطواسين ٢٤٥

شرح الطوالع ٦٧

شرح العقائد (لعبد الصمد بن عثمان البحرآبادي)  
٤٦٠

شرح الفصول ٢٧٧

شرح الفضائل ٤٢

شرح الفوائد العيانية ٦٧

شرح قسطلاني بربخاري ٢٧

شرح قصيده اشكنوانيه (شرح القصيده العميديه)  
٤٣٠، ٤٣٣، ٥١٧، ٥١٨، ٥١٩

٥٢٠

شرح القصيده العميديه ١١٧

شرح قواعد الحقائق ٧٧

شرح الكافيه (الرضي) ٤٤٠

صبح الأعمى ٤٩١، ٤٨٨	الشكوك على الكافي ٢١٣
صباح (للجوهرى) ٣٣٥	الشهاب فى الحكم والادآب ١٧٦، ١٧٥
صحيح بخارى (الجامع الصحيح) ٢٣، ٢٧،	شيراز نامه ٤٨، ٤٧، ٤٦، ٤٥، ٤٠، ٣٨، ٤٠، ٤٩
٢٤٣، ٢٤٠، ١٩٢، ٦٣، ٥٨، ٢٨	٠٦٢، ٠٦٠، ٥٦، ٥٤، ٥٢، ٥٠، ٤٩
٠٤١٧، ٣٤١، ٣٢٧، ٣٢٦، ٣٢٥	٠٨٩، ٠٨١، ٠٨٠، ٧٤، ٧٣، ٧٢، ٧٠
٤١٩	٠١٠٦، ١٠٥، ١٠٣، ١٠١، ٩٩، ٩٣
صحيح مسلم ٣٢٦، ١٩٢، ٥٨، ٣٢، ٥	٠١٢٨، ١١٨، ١١٥، ١١٤، ١١١
٣٢٧	٠١٣٩، ١٣٧، ١٣٦، ١٣٥، ١٣٠
الصدقة والصديق ٤٨٤، ٤٨٢	٠١٤٥، ١٤٣، ١٤٢، ١٤١، ١٤٠
صفحات الالواح لنفحات الارواح ١٦٦	٠١٥١، ١٥٠، ١٤٩، ١٤٨، ١٤٦
صفوة الصفا ٣١٢، ٢٤٤	٠١٦١، ١٥٨، ١٥٧، ١٥٦، ١٥٢
صفوة مشارب العشق ٢٤٥	٠١٩٠، ١٨٥، ١٧٩، ١٦٣، ١٦٢
صديه ٣١٩، ٣٠٠	٠٢١٦، ٢٠٠، ١٩٨، ١٩٦، ١٩١
صنوان الرواية و فنون الدرايه ٥٦	٠٢٣٧، ٢٣٥، ٢٢٥، ٢٢٢، ٢١٧
ض	٠٢٦٣، ٢٦٢، ٢٦١، ٢٥٧، ٢٣٩
الضوء اللامع ٤٢٧، ٤٨٥، ٤٤٢، ٣٣١	٠٢٩٢، ٢٩٠، ٢٨٩، ٢٧٥، ٢٦٤
ط	٠٢٩٨، ٢٩٦، ٢٩٥، ٢٩٤، ٢٩٣
طبقات الادبا ٩٧	٠٣٠٨، ٣٠٧، ٣٠٣، ٣٠١، ٢٩٩
طبقات اسنوى ٣٦٤	٠٣١٥، ٣١٤، ٣١٣، ٣١١، ٣١٠
طبقات الحفاظ ٤١٦، ٣٢٩، ٣٢٥، ٢٦٤	٠٣٢٥، ٣٢٤، ٣٢٠، ٣١٧، ٣١٦
٤٢٠	٠٣٥٠، ٣٤٩، ٣٤٣، ٣٣٩، ٣٣٥
طبقات سلاطين اسلام ٥٠٠	٠٣٥٥، ٣٥٤، ٣٥٣، ٣٥٢، ٣٥١
طبقات الشافعية ٤١٠، ٧١٠، ٤٦٠، ٤١٠، ٣٨	٠٣٦٩، ٣٦٦، ٣٦١، ٣٦٠، ٣٥٨
٣٩٥، ٣٧٣، ٣٧٢، ٣٣١، ١٩٠	٠٣٧٤، ٣٧٣، ٣٧٢، ٣٧١، ٣٧٠
٤٨٢، ٤٢٦، ٤٢٤، ٤٢٣، ٤٠٤	٠٣٨٦، ٣٨٤، ٣٨١، ٣٨٠، ٣٧٦
طبقات الصوفية سدى (تاريخ الصوفية) ١٨	٠٤٠٢، ٤٠١، ٤٠٠، ٣٩٥، ٣٩٤
٤١	٠٤٢٣، ٤٢٢، ٤٢١، ٤١٩، ٤١٨
طبقات الصوفية شمراى ١٢٧، ١٢٦، ٣٢	٠٤٣٢، ٤٣١، ٤٣٠، ٤٢٧، ٤٢٦
٤٧١، ٤٧٠، ٤٦٨، ٣٧٠، ٣٣٤	٠٤٤٦، ٤٤٥، ٤٤٤، ٤٤٣، ٤٣٣
٥١٥، ٥١٣، ٤٧٢	٠٤٨١، ٤٨٠، ٤٧٩، ٤٧٨، ٤٥٣
طبقات الفقيه ٥٢٩، ١٠٤	٠٤٨٨، ٤٨٧، ٤٨٦، ٤٨٥، ٤٨٤
طبقات الفرائض ٢٠٤، ١٤٥، ١٣٧، ٨٧، ٥٨١	٠٥٢٧، ٥١٩، ٥١٧، ٤٩٠، ٤٨٩
٣٧٤، ٣٦٤، ٢٦٦، ٢٤٣، ٢٤٢	٠٥٤٧، ٥٤٣، ٥٣٥، ٥٣٤، ٥٢٨
٤١٦، ٤٠٧، ٤٠٣، ٣١٦، ٣٨٥	٠٥٦٦، ٥٥٩، ٥٥٧، ٥٥٦
٤٧٧، ٤٥٥، ٤٢٧	

غلطات السالكين ٢٤٥  
**ف**  
 فارسنامه ابن ابليخى ٨٢، ٢٧٥، ٣٥٨، ٣٦٢،  
 ٥١٩، ٤٥٣، ٣٧٩  
 فارسنامه ناصرى ٤٦، ٦٣، ٨٢، ٨١، ٧٧،  
 ١٠٠، ١١٠، ١١٥، ١٣٠، ١٣١،  
 ١٩٨، ٢٧٥، ٢٧٧، ٢٧٨، ٢٧٩،  
 ٣٠٠، ٣١٩، ٣٢٠، ٣٤٣، ٣٧٢،  
 ٣٧٩، ٣٨١، ٣٨٤، ٤٤٤، ٤٥٣،  
 ٤٥٥، ٤٦٥، ٤٧٨، ٤٧٩، ٤٨٥،  
 ٤٩٢، ٤٩٧، ٤٩٨، ٥١٩، ٥٣٠،  
 ٥٣٦، ٥٤٧، ٥٥٠، ٥٥٨،  
 ٥٦٠، ٥٦٠  
 فتاوى قاضى خان ٦٦  
 فتوحات مكيه ١٢٦، ١٢٧، ٣١١، ٤١١  
 العرائض ٢٣٦  
 فردوس الاخبار بآثور الخطاب المخرج على  
 كتاب الشهاب ٢٥، ٤٧٥  
 الفرق بين الفرق ٤٧٥  
 فرهنك انجمن آراى ناصرى ٨٢  
 فرهنك لظام ٤٧٦  
 الفريده والخريده ٤٨٢  
 فصوص الحكم ١٢٦، ١٢٧، ٤٩٥  
 الفصول فى الاصول ٤٢  
 فصول المهمه ٢٨، ٢٩  
 فضائل الصلوات ٢٠١  
 فضل التصوف ٤٢  
 فضل الساجد وشرف المساجد ٥٦  
 الفقه الكبير (امجد الدين اسمعيل بن يحيى)  
 ٤٢٤  
 الفكوك فى رفع الشكوك ٢١٣  
 فهرست اسامى نقشه هاى ارکان حرب ايران  
 ٤٥٣

طبقات الهداينين (تاريخ همدان) ٢٥  
 طرائق الحقائق ١٢٦، ١٢٧، ٣١١، ٣١٢،  
 ٣٧٠، ٣٨١، ٣٨٤، ٤١١، ٤٦٥،  
 ٤٧١، ٥١٤، ٥٥٠، ٥٥٨، ٥٦٠،  
 ٥٦٥  
 (كتاب) الطواسين ٢٤٥  
 طوالم ٢١٤  
**ظ**  
 الظرائف و اللطائف (الشعالي) ٢٥٨  
 الظرائف و اللطائف (للمقدسى) ٢٥٨  
**ع**  
 عهده العاشقين ٢٤٥  
 عرائس البيان فى حقائق القرآن ٢٤٤  
 العرفان فى خلق الانسان ٢٤٥  
 العزيز على كتاب الوجيز ٢٠٠  
 العقائد ٢٤٤  
 عقد الجواهر ١٩٣  
 عقيلة انراب القوائد ٢٤١  
 العلق ٢٠٠  
 عمدة السائل فى دفع الهائل ٢١٣، ٢١٤  
 عمدة الطالب ١٢٤، ١٢٦، ١٦١، ٣٣٥،  
 ٣٦٦، ٣٣٥  
 العنوان فى النجوم ٤٠٣  
 عوارف المعارف ٦٩، ٧٥، ١٧٨، ٢٣٦،  
 ٣٣٩  
 عيون الاخبار ٢٨، ٣٠، ٣١  
 عيون التسريف ٤٠٦  
 عيون التفاسير ١١٥  
 عيون الجواهر ٦٧  
**ش**  
 الشايع فى الفرائد ٤١٦  
 غاية الایجاز فى بيان الحقیقة والمجاز ١٩٢  
 غاية التصوى (للبیضاوى) ٢١٤، ٣٩١  
 غرر النكات فى شرح المقامات ١٩٢

كشف الاسرار الايمانية وهتاك الاستار الحطاميه

٦٩

كشف الاسرار ومكاسفات الانوار ٢٤٥

كشف الظنون ٤١ ٩٦٠ ٢١٣٠ ٢٤٨٠

٢٧٧ ٣٦٣٠ ٤٠٧٠ ٤٣٣٠ ٤٣٠٠

٤٣٥ ٤٤٤٠ ٤٤٤٧ ٤٥٠٠

كشف الفقه ٤٧٥

كشف الكشاف ٨٦

كشف المحجوب ٥٤ ١٨٠٠ ٣٠٣٠ ٣٣٤٠

٤١١ ٤٦٨٠ ٤٧٠٠ ٤٧٧٠ ٤٧٩

الكشف والبيان في تفسير القرآن ٤٠٦

كشكول ٣٣١

كفاية مجاهديه ٢٧٩ ٢٨٠٠

كنز الاخبار ٧٣

الكنز الخفي ١٤٢ ٤٠٠٠

الكنه ٧٠

سى

كستان ٢٣٤

ل

لباب التقاسير ٤٤٧

لباب التفسير ٤٠٣ ٤٤٧٠

لباب في النحو ٤٣٣ ٤٣٥٠

لسان الميزان ٥٣ ٢٣٠٠ ٣٨٠٠ ٣٨٤٠

٥٥٩

لب التواريخ ٨٢ ٣٤٩٠ ٥٢٠٠

لبس المرقعات ٤٢

لسان العرب ١١٢ ١٦٥٠ ١٦٦٠ ١٩٦٠

٣٣٥ ٣٧٥٠ ٤٤٣٠ ٤٥٤٠ ٤٦٢٠

لطائف البيان في تفسير القرآن ٢٤٤

لطائف التفسير ٧٩

اللمع (للطوسي) ١٨ ٣٩٠ ٤٧٠ ٤٩٠ ٢٠٣٠

٣٧٠ ٤٦٦٠ ٤٧٠٠ ٥٣٧٠

فهرست كتابخانه مجلس ٢٧٩

فهرست كتابخانه مشهد ٢٧٧

ق

قاموس ٤٣ ٩٥٠ ٢١٥٠ ٢٥٢٠ ٣٢٩٠ ٣٣٥٠

٣٨١ ٤٦٥٠ ٤٦٧٠ ٤٦٩٠ ٤٧٠٠

٥٥٨

قاموس دزى (ذيل قواميس العرب) ٣٠٧

٥٠٢٠٥٠١

قانون (لابن سينا) ٢٣٧ ٤٩٢٠ ٤٩٣٠

قلائد الجواهر ٣٧٣ ٥١٤٠ ٥١٥٠

القناعه ٦٩

قواعد الحقائق ٧٧

قواعد الشريعه ٤٥٤

القواعد فى النحو ٢١٣

القوانين فى المنطق (لعبد الصمد البحر ابادى)

٤٦٠

قوت القلوب ١٥٥

ك

الكاشف فى التفسير ٦٦

كامل التواريخ ٢٨ ٤٦٠ ٢٧٤٠ ٢٩٦٠

٣٤٩ ٤٠٤٠ ٤٧١٠ ٥٣٣٠ ٥١٩٠

٥٣٧٠ ٥٣٥٠

الكامل الفريد (لمجيب الدين جعفر الموصلى)

٣٨٥

كتاب الاربعين روايه الصالحات عن الصالحين

٢٠٩

كتاب الركنيه ٤٢٤

كتاب الزلال من نظم ائمه الفال ٤٣٦

كتاب المحمدين ٦٣

الكشاف عن حقائق التنزيل ٦٥ ٨٦٠ ٣٦٣٠

٣٩٣ ٤١٤٠ ٤٣٣٠ ٥٦٦٠

- المختار المذيل به على تاريخ ابن النجار ٣٤٠  
المختار من كتب الاخيار ١٤٦  
مختصر تاريخ السلجوقيه ٥٣٣  
مختصر الدول ٥٣٣، ٥٣٧  
مختصر الزنى في فروغ الشافعيه ٥٢٩  
المدارك في المنطق ٦٧  
المدخل في النجوم ٢٣٦  
مرزهاى ايران ٥٤٤، ٣٨٢  
مرقاة الارفقيه في طبقات الشافعيه ٤١  
سروج الذهب ٢٨٦  
الرموزات العشرين ١٩٢  
مزارات شيراز (ترجمه كتاب حاضر) ١٣٠  
٤٥٥  
مسائل الخلاف المستخرجه من كتب الاشراف  
١٩٢  
مسائل على بن سهل ٤٢  
مسالك التوحيد ٢٤٥  
المسلسلات ٦٣  
مشارك الانوار ٣٢٢، ٣٢١  
المشبه ٥٥٨، ٥٥٥، ٢١٤  
مشرب الارواح ٢٤٥  
مشيخة الجنيد البلياني ٤١١  
مشيخة فارس (از ابوالحسن ديلمى) ٤٥٠، ٣٨٠، ٤٤٤، ٤٥١  
١٠٤، ٥١  
مشيخة مقارضى ١٠١، ٥٠٠، ٤  
المصاييح ٧٠ (مصاييح السنه) ٢١١، ١٩٢  
٤٤٤، ٤٠٣، ٢٩٥، ٢٩٤، ٢٤٨  
٤٤٥  
المصباح لاهل الصلاح ٣٠٠  
مصباح (لعبدالله بن عمر البيضاوى) ٢١٤، ٢١١  
مصباح الدجى ٣١٩  
مصباح ذوى الالباب ٧٢  
مطالع الانوار فى شرح مشارق الانوار ٦٣  
مطالع فى المنطق (لحمود بن ابي بكر الارموى
- اللمع (لاين جنى) ٤٠٣  
اللوامع ٤٢  
لوامع التوحيد ٢٤٥  
م  
المآت (لايى العلاء الهمداني) ٤١٦  
مآت القرآن ٢٤٢  
مثنوى احمد بن يوسف ٢٧٨  
مثنوى كل و نوروز ٦٢  
مثنوى مولانا ٥١٦، ٥١١  
مجالس المؤمنين ٤٩٣، ٨٢  
مجلة ارمغان (سال ١١) ٤٩٨  
مجلة انجمن تاريخى ٢٣١  
مجلة يادگار (سال ٢) ٤٩٨  
مجمع البحرين (للفقيه ارشد الدين) ٣٧٥  
مجمع الفصحاء ٥٦٠، ٥٥٨، ٥٥٠، ٤٨٥  
٥٦٥  
مجموع فصيح خوانى ١٩١، ١٩٠، ٦٠، ٧٥  
٢٨٣، ٢٣٨، ٢٣٣، ٢٣٢، ٢٠٠  
٣٢٦، ٣٢٥، ٣٢٢، ٣١٧، ٢٩٩  
٣٥٤، ٣٥٢، ٣٤٩، ٣٤٦، ٣٤٣  
٤٢٣، ٣٧٦، ٣٧٤، ٣٧٢، ٣٥٥  
٤٣٣، ٤٣٠، ٤٢٧، ٤٢٦، ٤٢٥  
٥٠٠، ٤٩٤، ٤٤٥، ٤٤٣، ٤٣٥  
٥٤٧، ٥٤١، ٥٣٩، ٥٢٧، ٥١٧  
محاضرة الابرار ومسامرة الاخيار ٤٨٣  
المحصل فى شرح المفصل (لمعرب المظفر)  
٢٣٦  
المحصل فى شرح المفصل لجمال الدين المصرى  
٣٥٦  
المحصل فى علم الكلام ٢١٣  
المحصل فى اصول الفقه ٢١٣  
محيط المحيط ٤٦٢، ٤٥٢  
المختار فى ذكر الخطط والامار ١٧٦

- المفتاح لاولى النجاح ٣٠٠
- المفردات ٤٢
- المفصل (للزنجشري) ٤١٤
- مقاييس السماع ٢٤٥
- مقابر بغداد ٢٣، ١٢
- المقابر المشهورة والمشاهد المزورة ٢٣
- المقاسبات ٤٨٢
- المقتصر في شرح المختصر ٢١٣
- المقدمة البرهانية ١٧٨
- مقدمة في الاحراب ٤٣٩
- مكارم الشريعة ٤٦٠
- المكشوف في التفسير ٦٦
- مكنون الحديث ٢٤٤
- ملل ونحل ١٠٣
- مدوحين سعدى ٤٢٢، ٣٠٦، ٢١٧
- مناهج السنن وفتايج المشبهى ٦٩
- المناهج ٢٤٥
- المناهج (اجمال الدين المصري) ٣٥٦
- مناهج السنة ١٩٢
- منتخبات سفرنامه ابن بطوطه (باسكنبسى از مسركيب) ٥٠٧، ٥٠٩
- منتخب القرر في التقاط الدرر ١٩٢
- منتخب المخار ٤١١، ٣٤٠، ٣٢٨، ٣١٣
- المنتظم (لابن الجوزى) ٨٢، ٥٨، ٥٠، ١٦
- ٤٢١، ٣٧٣، ٣٢٦، ٢٢٣، ١٣٣
- ٤٧٩، ٤٧١، ٤٧٠، ٤٦٨
- منقذ الاخبار و معتقد الاخبار ١٩٢
- المنقى في الشواذ ٤٠٦
- منهى الارب ٣٥٦، ٤٥٩، ٤٦٢، ٤٦٩
- ٥٥٥، ٥٢٩، ٤٧٠
- منتهى المطالب في معرفة امر المؤمنين على ابن ابي صائب ١٩٣
- منطق الاسرار ٢٤٥
- المنظومة في المنطق ١٨٨
- ٥١٣
- معارج الوصول الى معرفة آل الرسول ٤١٢
- المعارف (لابن قتيبة) ١٣١، ٩٩، ٩٧
- معالم التنزيل ٢٩٤
- المعتبر في شرح المختصر ٢١٢
- المعتقد ٧
- المعتقد الكبير والصغير ٤٣
- معجم الادباء ٥٣، ٨٢، ٩٧، ٢٩٦، ٤٠٣
- ٤٠٧، ٤١٦، ٤٢١، ٤٤٧، ٤٨١
- ٤٨٢، ٤٨٣، ٤٩٠، ٤٩١، ٥٢٤
- ٥٣٣
- معجم البدان ٢٨، ٢٩، ٤٦، ٧٢، ٧٥، ٨٢
- ١٠٠، ١٠٢، ١١٥، ١٣٦، ١٣٧
- ١٣٩، ١٧٦، ١٨٤، ٢٢٣، ٢٩٦
- ٣٢٢، ٣٨١، ٤٣٢، ٤٤٨، ٤٥٣
- ٤٧١، ٤٧٢، ٥١٢، ٥١٩، ٥٣٢
- ٥٥٥، ٥٤٥
- المعجم في معايير اشعار المعجم ٥٢٠
- معجم المطبوعات العربية ٢٦٦
- المعراج ٤٣
- معرفة الزوال ٤٣
- معرفة الصحابة ١٤١
- معلقات سبع ٤٠٤، ٢١٦، ٤٣٣
- المعلنى لذكر من معى ومن قبلى ٥٦
- معيار اللغة ٤٤٣، ١٠٠
- معنى اللبيب ٣٠٣، ١٠٣، ٤٠٣، ٤٤٣، ٤٥٠
- مفاتيح الهدى ٣٢٨، ٣٠٠
- مفتاح الامان ٤٣٨
- مفتاح الامال في اصلاح الاعمال (لعبد الرحمن ابن عبد الطيف) ٤٤١
- مفتاح الصائق ٧٧
- مفتاح الروايات ومصباح الحكايات ٩٠
- مفتاح السعادة ١٨٤، ٥٣، ١٩٠
- مفتاح العلوم (المسكاكى) ٤٣٥، ٨١٤

النظامي في النحو ٤٠٣  
نظم السلوك (البائية الكبرى) ٢٧٠  
نقائس القنون ٤٥٠  
نقعات الانس ١٨، ٣٨، ٣٩، ٤١، ٤٦، ٥٠،  
٥٢، ٦٢، ٦٨، ٨٣، ١١٩، ١٢٠،  
١٢٦، ١٢٧، ١٣٣، ١٣٤، ١٣٧،  
١٨٠، ١٨٤، ٢٢٥، ٣١١، ٣١٣،  
٣١٤، ٣٢٢، ٣٢٤، ٣٣٦، ٣٣٩،  
٣٦٩، ٣٧٠، ٣٨١، ٣٨٤، ٤١١،  
٤٦٨، ٤٧٠، ٤٧١، ٤٧٢، ٤٧٤،  
٤٧٧، ٤٨١، ٤٨٥، ٤٨٦، ٤٩٤،  
٥١٣، ٥١٤، ٥١٦، ٥٤١، ٥٥٠،  
٥٥٣، ٥٥٨، ٥٥٩، ٥٦٠

نفس الرحمن في فضائل سلمان ٩٢  
نقاوة الاخبار في الفقه الاخير في شرح  
احاديث النبي المجرار ٣٤١  
نهاية ابن الاثير ٣٢  
النهاية في شرح الغاية ٢١٢  
نور الهدى في شرح مصابيح الدجى ١١٧

## و

الوجيز (للنزالي) ٢٤٨

الوسائل لنيل الفضائل ٥٦

الوساطة بين المتبني وخصومه ٤٢١

الوقف والابتداء ٤١٦

## هـ

الهادي في الجواهر ١١١

الهداية ٢٣٦

الهداية في شرح قباية ابن مهران ٤٠٣

## ي

يا ببح الاحكام ٣٦٤

بسة الدهر ٤٢١

الواقيت ٢٥٨

مظلومه الكافية في الجواهر ٤٤١

المقطوعين ٤٢

منهاج الارب في الاحياج الى الطبيب

٢٣٦

منهاج المريدين ١٩٢

منهاج الوصول الى علم الاصول ٢١٤، ٧٧

منهج السالكين ٢٤٥

المنهج في الفقه ٤٣

المواقف ٦٧، ٤٦٠

مواهب الهمي (تاريخ آل مظفر) ٦٩

الموشح في المذاهب الاربعة ٢٤٤

الموضح في علل القراءات ٤٠٦، ٤٠٧، ٤٤٧،

الموطأ ٣٤١

مولود النبي (لشمس الدين الزرندى) ٤١٢

مولود النبي (لمحمد بن مسعود السلمي) ٦٣،

٤٨٥

مونس الاحباب ١٩٣

مونس الاحرار في دقائق الاشعار ٤٩٥

الموهبة الربانية والمكرمة السجانية ٢٤٩

ميزان الاعتدال ٤٨١، ٤٨٣

## ن

(كتاب) الاتجاه ٧٣

النجم في الاصول ١١٧

النجوم الزاهرة ٢٦، ٢٩، ٨٢، ١٣٣، ١٣٦،

٣٢٨، ٣٣١، ٣٤٧، ٣٧٣، ٤٢٠،

٤٧٠

نزهة المجلس ٣٣١

نزهة القلوب ٧٢، ٨١، ١٧٢، ١٧٣، ٤٥٣،

٥١٩

نزهة الكرام في محن الائمة ١٩٣، ١٩٥

نصير الوازيح ٧٧، ١١٧، ٢١٦، ٢٥٥،

٢٨٧، ٢٨٩، ٢٩٤، ٣١٠، ٣٤٩،

٣٥٤، ٣٩١، ٣٩٥